روش تربیتی اسلام
و
کاربرد عملی آن

مؤلف:
محمّد قطب

مترجم:
دکتر محمود ابراهیمی

روش تربیتی اسلام
و کاربرد عملی آن

تألیف:

محمد قطب

ترجمه:

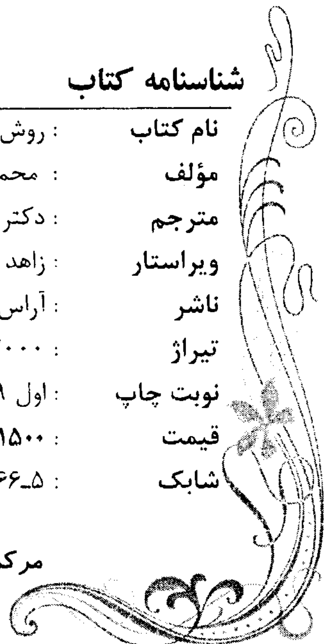
دکتر محمود ابراهیمی

ناشر:

آراس

۱۳۸۹

سرشناسه	: قطب، محمد، ۱۹۰۳-۱۹۶۶
عنوان قراردادی	: منهج‌التربیه الاسلامیه. فارسی
عنوان نام پدیدآور	: روش تربیتی اسلام و کاربرد عملی آن / مؤلف محمد قطب؛ مترجم محمود ابراهیمی
مشخصات نشر	: سنندج: آراس، ۱۳۸۸
مشخصات ظاهری	: ۷۶۸ص
شابک	: ۹۷۸-۹۶۴-۸۶۲۰-۶۶-۵
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیپا
موضوع	: اسلام و آموزش و پرورش
موضوع	: اسلام و اجتماع
موضوع	: تربیت اخلاقی
شناسه افزوده	: ابراهیمی، محمود ۱۳۱۹ مترجم.
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۸ - ۱۸۰۴۱م۶ق/BP۲۳۰/۱۸/
رده‌بندی دیویی	: ۲۹۷/۴۸۳۷
شماره کتابشناسی ملی	: ۱۷۰۸۹۹۷



شناسنامه کتاب

نام کتاب : روش تربیتی اسلام و کاربرد عملی آن

مؤلف : محمدقطب

مترجم : دکتر محمود ابراهیمی

ویراستار : زاهد ویسی

ناشر : آراس

تیراژ : ۳۰۰۰ جلد

نوبت چاپ : اول ۱۳۸۹

قیمت : **۱۱۵۰۰ تومان**

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۸۶۲۰-۶۶-۵

ISBN: 978-964-8620-66-5

مرکز پخش: سنندج، پخش کتاب امام غزالی

تلفکس: ۲۲۵۶۱۰۰ - ۰۸۷۱

فهرست مطالب

مقدمه مترجم

سپاس و ستایش برای خداوند: پروردگار جهانیان و جهان‌ها و درود و سلام بر فرستاده‌ی او و بر آل و اصحاب او، و بر همه‌ی کسانی که به نیکی از آنان پیروی می‌کنند.

همه می‌دانیم که زندگی بشری در اجتماع شکل می‌گیرد و بشر اجتماعی است و در این زندگی اجتماعی قطعاً برخورد و تضاد و منافع پیش می‌آید. پس برای سر و سامان دادن به این زندگی اجتماعی و دسترسی به مصالح زندگی فردی و جمعی به گونه‌ای که خواسته‌های برحق همه، فراخور هر کس، تأمین گردد و آزادیها حدود و مرزهای مشخص و شایسته وجود داشته باشد تا همه افراد بشر بتوانند با هم و در کنار هم، در محبت و برادری و صفا و صمیمیت سعادتمندانه زندگی کنند، به نحوی که هر کس به حق شایسته خویش برسد، آموزش تربیت لازم است که به این حقایق و مطالب تحقق بخشد.

و در آن حدود و مرزهای حقوق هر دسته و گروه و طبقه و صنفی فراخور آن، مشخص و معین گردد و شایسته اجرا و تطبیق و کاربرد عملی باشد، و با فطرت سالم بشری به گونه‌ای که خداوند آفریده است، سازگار و همگام و هماهنگ باشد، و همه جوانب مختلف و متعدد فطرت بشری را در برگیرد، و در آن همه تارهای ساز بشری فراخور خود «کوک» و میزان شوند، و هماهنگی و همنواختی در بیت تمام آنها به وجود آید. ما چنین نظام و برنامه‌ای را «روش تربیتی» می‌نامیم. بی‌گمان تنها خداوند، خالق بشریت است، که می‌تواند چنین برنامه و نظام و روش تربیتی جامع و مانع را پایه‌گذاری نماید. چون او خود فطرت پیچیده بشری را آفریده است و تنها او می‌داند که راه رسیدن وی به سر منزل سعادت مادی و معنوی و دنیا و آخرت در چیست، و از همه جوانب مختلف و متعدد جسمی و روحی و عقلی و عواطف و احساسات و مواهب وی، اطلاع دارد و خود در فطرت وی خطوط متقابل و موازی هم قرار داده است. بنابراین، تا زمانی که بشریت از این روش تربیتی الهی که روش تربیتی اسلامی است، پیروی نکند، نمی‌تواند به سعادت فراگیر دنیا و آخرت خود، دست یابد.

چون برنامه‌های تربیتی غیرالهی غالباً یک جانبه‌اند، نمی‌توانند تمام جوانب ساختار پیچیده هستی بشری را درک کنند و غالباً به جوانب محسوس و ملموس به درک حواس ظاهری آن توجه دارند. چون بیشتر مغلوب نفس و هواهای آن و فریبندگیهای شیطان می‌باشند، تنها به جنبه‌های مادّی زمینی بشر و زندگی وی اهمیت می‌دهند و جنبه‌های روحی آن و تعالیم الهی درباره آن را نادیده می‌انگارند یا بکلّی منکر آن هستند. پس فقط روش تربیتی اسلامی که برگرفته از قرآن و سنت صحیح نبوی باشد برای سعادت دنیوی و اخروی بشر کفایت می‌کند.

مدتها بود که علاقمند بودم، کتابی را مطالعه کنم که در آن روش تربیتی

انسان‌ساز اسلام و کاربرد عملی آن، برابر مبادی و اصول و تعالیم شریعت الله، بیان شده باشد. تا اینکه برادر عزیزم سرور سعدی سجادی مدیر کتابفروشی غزالی سنندج، کتاب ارزشمند «**منهج التربية الاسلامية**» تألیف دانشمند بزرگوار علامه محمد قطب را به من داد تا مطالعه کنم و آن را به فارسی برگردانم تا مورد استفاده جوانان مسلمان قرار گیرد و از این راه به سرچشمه زلال تربیت اسلامی آشنا شوند و از باطلاق شیوه‌های تربیتی صرفاً مادی شرق و غرب غیر اسلامی بیرون آیند، و با فراگیری و اجرای عملی آن، فطرت سالم انسانی واقعی خویش را باز یابند، و راه سعادت دین و دنیای خویش را در پرتو کتاب خدا و سنت صحیح پیامبرش (ص) در پیش گیرند. هنگامی که آن کتاب را مطالعه کردم، به جان شیفته آن شدم. سپس متوجه شدم که آن کتاب دو جزء است، سالها پیش مؤلف جلد اول آن را، یعنی طرح روش تربیتی اسلامی، تألیف نموده است که در سال ۱۳۴۴ شمسی سرور سیدمحمد مهدی جعفری آن جلد را به فارسی ترجمه کرده و چند بار هم چاپ شده است. خداوند جزای خیرش دهد، به راستی بسیار زیبا و روان آن را ترجمه کرده است. ولی از آوردن متن عربی آیات و احادیث خودداری نموده و ترجمه آزاد و زیبایی است که گاهی از متن کتاب خارج شده است و نوشتن ترجمه فارسی بدون متن عربی آیات قرآن درست به نظر نمی‌رسد.

سالها بعد خود مؤلف جلد دوم این کتاب را که در مقدمه جلد اول وعده آن را داده بود، تألیف کرد که حجم آن بیش از جلد اول است و در آن به تشریح جنبه‌های عملی و کاربردی و تطبیق روش تربیتی اسلامی که در جلد اول ذکر کرده، پرداخته است و هر دو جلد را با هم به چاپ رسانده‌اند.

نسخه‌ای که به دست من افتاد چاپ هفدهم آن کتاب بود و مقدمه‌ای مفصل برای فصل دوم نیز نوشته بود.

با توجه به مطالب فوق تصمیم گرفتم هر دو جلد را به فارسی ترجمه نمایم. متن عربی آیات قرآن و احادیث را اعراب‌گذاری شده در کنار ترجمه فارسی قرار دهم و ترجمه فارسی آیات را از متن ترجمه فارسی کتاب تفسیر نور نوشته دوست دانشمندم دکتر مصطفی خرم‌دل نقل نمایم.

به یاری خداوند متعال ترجمه فارسی آن کتاب را به پایان بردم و دوست عزیزم سعدی سجادی نیز چاپ آن را در اسرع وقت متعهد شدند. خداوند او را به برای این گونه خدمات فرهنگی و خدمت به معارف اسلامی موفق نماید.

امیدوارم خداوند این عمل ناچیزم را مورد رضای خویش قرار دهد و به عنوان یک عمل خالصانه برای رضای خویش و بهره‌مندی پسران و دختران مسلمان از من بپذیرد.

انّه خیر موفق و معین و آخر دعوانا ان الحمدلله رب العالمین و الصلاۀ و السّلام علی رسول الله و علی آله و اصحابه و من تبعهم بإحسان الی یوم الدین.

محمود ابراهیمی

سنندج. دی ماه ۱۳۸۷

مقدمه چاپ سوم

در این دوره زمانی سخت که بشریت در آن به سر می‌برد، دوره‌ای که ترس و وحشت به آخرین درجه خویش رسیده و اضطراب و پریشانی به منتهی نقطه خود منتهی گردیده است، به وضوح نمایان است، که بشریت، وقتی که از باور به خداوند یگانه و برنامه او برای زندگی، دور افتاده است، تا چه اندازه سردرگم و در اشتباه است.

بشریت سرگردان است: میان پرستش عقل و پرستش مادّه و پرستش حتمیت تاریخ، حتمیت اقتصادی، حتمیت اجتماعی و سایر خدایان پنداری که مردمِ این نسل آنها را می‌پرستند تا از پرستش خدای یگانه بگریزند!

در نتیجه، بدبختی‌ای پدید آمده است که اعصاب و جان افراد را تباه می‌سازد و عذابی پدید آمده است که به افراد و جماعات می‌رسد و ترس دایمی از ویرانی وحشتناک پدید آمده است!

تنها راه مداوای این شقاوت تباهی‌آور و عذاب وحشتناک، بازگشت به خدا است، تا در سایهٔ حمایت او، حفاظت و ایمنی را بیابد، و در برنامه او برای زندگی، رهنمود هدایت‌گرانه را بیابد.

روش تربیت اسلامی، که این کتاب برخی جوانب آن را شرح می‌دهد، همان برنامه ربانی است برای استوارسازی و رهنمایی بشریت؛ تا راه یابد، متوازن شود و راه راست خود را در زندگی پیش گیرد.

اکنون نیز که مقدمه چاپ سومِ جلد اول این کتاب را می‌نویسم، خاطرنشان می‌سازم که جلد دوم آن، که چند سال پیش در مقدمه چاپ اول از آن سخن گفتم، اینک منتشر شده و اکنون این کتاب دو جلد شده است: این جلد مباحث نظری، و جلد دوم امور کابردی را در بر می‌گیرد.

تنها خداوند است که توفیق ره راست و درست را به انسان می‌دهد.

محمد قطب

پیشگفتار

چه شد که ما از آن غافل بودیم، که روشی اسلامی برای تربیت انسان وجود دارد و آن برنامه در قرآن کریم موجود است؟!

از خود سخن می‌گویم. من همواره قرآن را می‌خواندم، بدون اینکه متوجه این حقیقت شوم!

البته به مقتضای سرشت خود، احساس می‌کردم که در قرآن کریم رهنمودهای تربیتی فراوانی وجود دارد و این رهنمودها، بر نفس و روح انسان تأثیر می‌گذارند و وقتی انسان در آنها تدبر و تأمل کند، از آنها متأثر می‌گردد و در پرتو آن رفتار مشخص و احساس معینی پیدا می‌کند. در نتیجه به شایستگی، صلاح، تقوا، و پرهیزکاری نزدیک می‌شود و شفافیت وی در انسانیت بیشتر و انسانی‌تر می‌گردد. این احساس در من به این دلیل حاصل شد که بدیهی و آشکار است و نیازی به اندیشه ندارد.

با این حال، فرق است میان آن احساس مبهمی که به طور معین، انسان نمی‌داند، که از کجا سرچشمه می‌گیرد و میان یک ادراک هوشیارانه و آگاهانه‌ای که رهنمودهای تربیتی پراکنده‌ای نیستند، که به طور عَرَضی و گذرا در سیاق آیات قرآن به چشم می‌خورند، بلکه برنامه شامل، کامل، و به هم پیوسته‌ای هستند که جزء جزء آن موردنظر و مقصودند و هر کلمه‌ای در آن حساب خاصی دارد! و گاهی ضرورت ندارد هر یک از افراد انسان، آگاهانه، وجود این برنامه شامل، متکامل، و مفصل را درک کند. چون همان احساس مبهمی که قرآن در خواننده و شنونده بر می‌انگیزاند و پدید می‌آورد، وظیفه خویش را در رهنمود و هدایت نفس و روح انسان به سوی خیر و صلاح و عادت دادن بدان، ادا می‌کند و به آن می‌انجامد.

تعداد بی‌شماری از مسلمانان قرنهای اولیه و بعضی از مسلمانان دوران اخیر، مستقیماً از راه این احساسهای مبهم، تحت تأثیر قرار گرفته‌اند. تأثیر آن نیز به اعماق روح و نفسشان راه می‌یابد و در آن حرکت و جنبش ایجاد می‌کند و به سمت و سویی که باید، متوجه می‌گرداند.

با این وصف، این خودآگاهی، ارزش خاصی دارد. ارزش آن نیز در این است که این احساس درونی و وجدانی مبهم را تقویت می‌کند و در جانها بیشتر ریشه

می‌دواند. این آگاهی و هوشیاری، نزد پژوهشگران بسیار ارزشمند است. چون نگهداشتِ این احساسها و وجدانهای پرنده و غیرثابت، برای آنان دشوار است. چون آنان می‌خواهند این احساسهای درونی به صورت برنامه‌ای ثابت درآیند تا مورد پژوهش و تجزیه و تحلیل قرار گیرند.

همچنین این احساس آگاهانه در مواجهه با شیفتگی مردم به برنامه و روشهای رایج در شرق و غرب، نیز بسیار سودمند و با ارزش است. چون مردم شیفته و مفتون ظواهر برنامه‌های آنان گردیده‌اند و می‌گویند: تحقیق‌شده و واضحند و از انحرافات خطرناک موجود در آنها، غافلند و به مجرد اینکه مفصل و بررسی شده‌اند، آنها را شایسته و درست می‌پندارند!

مدتها قرآن را می‌خواندم؛ بدون اینکه از این برنامه قرآنی آگاه باشم. تا وقتی که کتاب **«الانسانُ بینَ المادیة و الاسلام»** را تألیف نمودم، و در آن به وضوح آشکار ساختم که اسلام، درباره انسان، دیدگاه ویژه‌ای دارد و درباره تعامل و برخورد با نفس و روح انسانی، راه و روش خاصی دارد که با طریقه و روش مادّی‌گرایانه تعامل و برخورد با نفس و روح انسانی، در شرق و غرب، اختلاف اساسی و بنیادین دارد. تا آن وقت، متوجه برنامه ویژه تربیت اسلامی نشده بودم. چون در آن کتاب به بررسی روحی و روانی و نگاه فراگیر به انسان، مشغول بودم.

در آن کتاب درباره نقشه‌های گسترده و جدّی تربیت اسلامی، تنها یک صفحه نوشته بودم. سپس در کتابی که درباره سیاست تعلیم و آموزش نوشته بودم و منتشر نشد، یک فصل جداگانه درباره تربیت اسلامی نوشتم. در هر دو مورد با پرهیز و احتیاط و از دور، به آن موضوع می‌پرداختم. چون هنوز این موضوع در ذهن و احساس من، به خوبی واضح و روشن نبود و صورت مشخصی نداشت!

سالها گذشت. در حالی که من به موضوع تربیت اسلامی، نزدیک نمی‌شدم و قصد نوشتن کتابی درباره آن نداشتم تا اینکه یک شبِ به یاد ماندنیِ شگفتی پیش آمد که همواره آن را به یاد دارم. گویی همین دیروز بوده است. در حالی که چهار سال از آن می‌گذردا!

در تنگنای بسیار سختی بودم که در تاریکی آن، درخشش نور و روشنی به چشم نمی‌خورد و تنها کتابی که می‌خواندم، قرآن کریم بود. تا آن شب، تمام قرآن را سه چهار بار خوانده بودم و تمام لحظات شب و روز را با آن زندگی کرده بودم و با تک‌تک آیات، حوادث، اخبار، و رهنمودهای آن زیسته و خو گرفته بودم. ولی ناگهان به صورت غیرمنتظره، در آن شب صفای ذهنی و روحی غیرعادی‌ای را در وجود خود احساس نمودم که ناگهان مجموعه‌ای از خاطرات را در خود احساس کردم که پیاپی بر نفس و روح من می‌ریخت و سرازیر می‌شد. گویی

درسی است که آن را به خاطر سپرده‌ام! ای شگفتا! این یک برنامه متکامل و تمام‌عیار تربیت اسلامی است! که هرگز پیش از آن به ذهن من خطور نکرده بود!

آن برنامه، برنامه تمام‌عیار و کاملی بود که هیچ چیز کوچک و بزرگ را نادیده نمی‌گرفت و همه جوانب و زوایای نفس انسانی را در بر می‌گرفت و به تفصیل زندگی بشری را شامل می‌شد!

چگونه تا به حال این برنامه کامل از من نهان بوده است؟! نمی‌دانم! آن برنامه به قدری آشکار و ساده بود که به بدیهیات شباهت داشت! با این وصف، تا چند لحظه پیش، روح و نفس من با آن، ناآشنا بود! و از آن لحظه به بعد، روش تربیت اسلامی در ذهن و روح من واضح و آشکار گردید و آگاهانه آن را احساس نمودم و در هر یک از رهنمودهای قرآنی، برای آن شواهدی می‌یافتم. در هر حدیث و کردار پیامبر (ص) نیز شواهد آن را می‌دیدم!

پیامبر (ص) مفسر و بیانگر واقعی قرآن کریم بود. از حضرت عائشه (رض) در باره اخلاق پیامبر (ص) پرسیدند. او گفت: اخلاق پیامبر (ص) همان قرآن کریم بود. بنابراین، پیامبر (ص) نمونه زنده تربیت اسلامی بود و با اخلاق ذاتی و رهنمودهایش برای مردم، مفسر و بیانگر این روش تربیت اسلامی بود! لذا بر این منوال به بررسی این مسئله پرداختم و تصمیم گرفتم آن را در کتابی بنگارم.

برنامه آسمانی تربیت اسلامی، غیر از همه برنامه‌های زمینی است و در میان همه آنها یگانه و بی‌نظیر است؛ اگرچه با بعضی از این برنامه‌ها در تفصیلات و فروع به هم می‌رسند، اما برنامه تربیت اسلامی از نظر فراگیری و توجه به همه جنبه‌های باریک نفس بشری، توجه به هر اندیشه و احساس درونی، و تأثیرگذاری در اندرون ذهن و نفس بشری و واقعیت زندگی نیز بی‌نظیر و یگانه است!

بی‌گمان این امت شگفت‌انگیز اسلامی که در تاریخ بی‌سابقه است، از تأثیر مستقیم این برنامه سازنده، سرچشمه گرفته است. امتی که از خاک زمین برخاست و به بلندای آسمان رسید، امتی که از گروه‌ها و قومیتهای پراکنده‌ای به وجود آمد که جز با پیکار و جنگ، به هم نمی‌رسیدند. و دیدیم که امتی گردید، به هم پیوسته و مستحکم، که در روی کره زمین نظیر نداشت، و به فتوحات و جنگها و ساخت و ساز جهان پرداخت، و نمونه‌های برجسته اخلاقی و انسانی را، پدید آورد و برپای داشت، که نه در پیش از آن و نه در بعد از آن، متداول و معروف نبود! و در اندک زمانی، در مناطق گسترده جهان منتشر گردید و به انتشار نور و هدایت پرداخت، و با اجازه و برابر فرمان پروردگار یگانه‌اش، از نو، زندگی تازه‌ای پدید آورد!

تمام مسائل مادّی و معنوی این امّت با همه احساسات و افکار و کردار و سیر و

سلوکش، از نتایج این برنامه کامل و تمام‌عیار بوده است!

به راستی امتی یگانه و تنها در تاریخ، اگر می‌بینیم که روزگار، این امت را پراکنده و گسسته ساخته و در مراحل کُند سیر زمان که بیش از هزار سال است، موجودیت آن را از هم پاشیده است، عامل و سبب این فروپاشی، دوری از روش تربیت اسلامی و از شیوه زندگی اجتماعی آن بوده است. با این وصف، که گاهی، مظاهر بی‌محتوای آن را محافظت نموده و گاهی آشکارا از آن دوری گزیده است.

پس اگر این کتاب بتواند، بعضی از جنبه‌های این روش را برای مسلمانان کشف نماید و آنان را به فهم و درک و ایمان و باوری بدان، برانگیزد، به راستی توانسته است که وظیفه مهم خود را، کاملاً انجام دهد، و تنها از خداوند امید توفیق را دارم. من جلد اول این کتاب را به شرح جنبه نظری برنامه تربیت اسلامی اختصاص داده‌ام که در آن به دیدگاه نظری روانی و روحی آن پرداخته‌ام.

و بر آن مبنی جلد دوم این کتاب، به تطبیق اجرای آن، در مراحل کودکی و نوجوانی و آغاز جوانی و دوران پختگی و عرضه آن چیزی که مسلمانان در دورانهای مختلف درباره تربیت نوشته‌اند، و موازنه و مقایسه میان نظریه اسلامی و میان نظریات غربیان درباره تربیت، اختصاص یافته است.

پروردگارا مرا به چیزی توفیق ده، که در آن خیر و صواب است. چون تنها تو شنوا و پذیرنده دعای ما هستی.

محمد قطب

دیباچه

چه شد که ما از آن غافل بودیم، که یکروش اسلامی برای تربیت انسان وجـود دارد، و آن برنامه در قرآن کریم موجود است؟!

از خود سخن می‌گویم. من همواره قرآن را می‌خواندم، بدون اینکه متوجه این حقیقت شوم!

البته به مقتضای سرشت حال خود، احـساس مـی‌کـردم کـه در قـرآن کـریم رهنمودهای تربیتی فراوانی وجود دارد، و این رهنمودهـا، بـر نفـس و روح انـسان تأثیر می‌گذارند، و اینکه انسان وقتـی در آنهـا تـدبر و تأمـل کنـد، از آنهـا متـأثر می‌گردد، که در پرتو آن دارای سلوک و رفتار مشخص و شعور و احساس معینـی می‌گردد، و در نتیجه به شایستگی و صلاح و تقوی و پرهیزکاری نزدیک می‌شود و شفافیت وی در انسانیت بیشتر و انسانی‌تر می‌گردد. این احساس در مـن بـه ایـن دلیل حاصل شد که بدیهی و آشکار است و نیازی به اندیشه ندارد.

ولیکن فرق است میان آن احساس مبهمی که به طور معین، انسان نمـی‌دانـد، که از کجا سرچشمه می‌گیـرد، و میـان یـک ادراک هوشـیارانه و آگاهانـه‌ای کـه رهنمودهای تربیتی پراکنده‌ای نیستند، که به طور عرضی و استطرادی در سـیاق آیات قرآن به چشم می‌خورند، بلکه یک برنامه شامل و کامل و به هم پیوسـته‌ای هستند که جزء جزء آن موردنظر و مقصودند و هر کلمه‌ای در آن حساب خاصـی دارد! و گاهی ضرورت ندارد که هر یک از افراد انسان، آگاهانه، وجـود ایـن برنامـه شامل و متکامل و مفصل را درک کند. چون همان احساس مبهمی کـه قـرآن در خواننده و شنونده بر می‌انگیزاند و پدید می‌آورد، وظیفه خـویش را در رهنمـود و هدایت نفس و روح انسان به سوی خیر و صلاح و عادت دادن بدان، ادا می‌کنـد و به آن می‌انجامد.

تعداد بی‌شماری از مسلمانان قرنهای اولیه و بعضی از مـسلمانان دوران اخیـر، مستقیماً از راه این احساسهای مبهم، تحت تأثیر قـرار گرفتـه‌انـد، و تـأثیر آن بـه اعماق روح و نفسشان راه می‌یابد و در آن ایجاد حرکت و جنـبش مـی‌کنـد و بـه سَمت و سویی که می‌باید، متوجه می‌گرداند.

با این وصف، این خودآگاهی، ارزش خاصی دارد، و ارزش آن در این است، کـه این احساس درونی و وجدانی مبه هم را تقویت می‌کند و بیشتر ریـشه در جانهـا

می‌دواند. این آگاهی و هوشیاری، نزد پژوهشگران بسیار ارزشمند است. چون برای آنان دشوار است، نگهداشت این احساسها و وجدانهای پرنده و غیرثابت. چون آنان می‌خواهند این احساسهای درونی به صورت برنامه‌ای ثابت درآیند، تا مورد پژوهش و تجزیه و تحلیل قرار گیرند.

همچنین این احساس آگاهانه در مواجهه و برابر، شیفتگی مردم به برنامه و روشهای رایج و شایع در شرق و غرب، نیز بسیار سودمند و با ارزش است. چون مردم شیفته و مفتون ظواهر این برنامه‌های آنان گردیده‌اند و می‌گویند: مفصل و بررسی شده‌اند، و از انحرافات خطرناک موجود در آنها، غافلند، و به مجرد اینکه مفصل و بررسی شده‌اند، آنها را شایسته و درست می‌پندارند!

مدتها قرآن را می‌خواندم، بی‌آنکه از این برنامه قرآنی آگاه باشم. تا وقتی که کتاب **«الانسانُ بینَ المادیة و الاسلام»** را تألیف نمودم و در آن به وضوح آشکار ساختم که اسلام، درباره انسان، دیدگاه ویژه‌ای دارد، و درباره تعامل و رفتار با نفس و روح انسانی، راه و روش خاصی دارد که با طریقه و روش مادّی‌گرایانه رفتار و معامله با نفس و روح انسانی، در شرق و غرب، اختلاف اساسی و بنیادین دارد. تا آن وقت، متوجه برنامه ویژه تربیت اسلامی نشده بودم. چون در آن کتاب به بررسی روحی و روانی و دیدگاه عمومی به انسان، مشغول بودم.

در آن کتاب درباره نقشه‌های گسترده جدّی تربیت اسلامی، تنها یک صفحه نوشته بودم. سپس در کتابی که درباره سیاست تعلیم و آموزش نوشته بودم و منتشر نشد، یک فصل جداگانه درباره تربیت اسلامی نوشتم و در هر دو مورد با پرهیز و احتیاط و از دور، به آن موضوع می‌پرداختم. چون هنوز این موضوع در ذهن و احساس من، به خوبی واضح و روشن نبود و صورت مشخصی نداشت!

سالها گذشت، در حالی که من به موضوع تربیت اسلامی، نزدیک نمی‌شدم و قصد نوشتن کتابی درباره آن نداشتم، تا اینکه یک شب به یاد ماندنی شگفتی پیش آمد، که همواره آن را به یاد می‌آورم. گویی که همین دیروز بوده است، در حالی که چهار سال از آن می‌گذرد!

در یک تنگنای بسیار سختی بودم. در تاریکی آن، درخشش نور و روشنی به چشم نمی‌خورد و تنها کتابی که آن را می‌خواندیم، قرآن کریم بود، و تا آن شب، تمام قرآن را سه، چهار بار خوانده بودم، و تمام لحظات شب و روز را با آن زندگی کرده بودم و با تمام و تک تک آیات و حوادث و اخبار و رهنمودهای آن زیسته و خو گرفته بودم، و ناگهان به صورت غیرمنتظره، در آن شب صفای ذهنی و روحی غیرعادی‌ای را در وجود خود احساس نمودم که ناگهان مجموعه‌ای از خاطرات را در خود احساس کردم که پی در پی بر نفس و روح من سرازیر می‌شد. گویی

درسی است که آن را به خاطر سپرده‌ام! ای شگفتا! این یک برنامه متکامل و تمام‌عیار تربیت اسلامی است که هرگز پیش از آن به خاطر من خطور نکرده بود!

آن برنامه، یک برنامه تمام‌عیار و کاملی بود که هیچ چیز کوچک و بزرگ را نادیده نمی‌گرفت و همه جوانب و زوایای نفس انسانی را در بر می‌گرفت و به تفصیل زندگی بشری را شامل می‌شد!

چگونه تا به حال این برنامه کامل از من نهان بوده است؟! نمی‌دانم! و آن برنامه به قدری واضح و آشکار و ساده بود که به بدیهیات شباهت داشت! با این وصف، تا چند لحظه پیش، روح و نفس من بدان، ناآشنا بود! و از آن لحظه به بعد، روش تربیت اسلامی در ذهن و روح من واضح و آشکار گردید، و آگاهانه آن را احساس می‌نمودم و در هر یک از رهنمودهای قرآنی، برای آن شواهدی می‌یافتم. در هر حدیث و کردار پیامبر (ص) نیز شواهد آن را می‌دیدم!

پیامبر (ص) مفسر و بیانگر واقعی قرآن کریم بود و وقتی از حضرت عایشه (رض) در باره اخلاق پیامبر (ص) پرسیدند، گفت: اخلاق پیامبر (ص) همان قرآن کریم بود. بنابراین، پیامبر (ص) نمونه زنده تربیت اسلامی بود و او با اخلاق ذاتی و رهنمودهایش برای مردم، مفسر و بیانگر این روش تربیت اسلامی بود! لذا بر این منوال شروع کردم به بررسی این مسئله و تصمیم گرفتم آن را در کتابی بنگارم.

برنامه آسمانی تربیت اسلامی، جدای از همه برنامه‌های زمینی است و در میان همه آنها یگانه و بی‌نظیر است، اگرچه با بعضی از این برنامه‌ها در تفضیلات و شاخه‌ها و فروع به هم می‌رسند، و از نظر فراگیری و توجه به همه جنبه‌های باریک بینی نفس بشری و توجه به هر خاطره و اندیشه و احساس درونی، نیز یگانه و بی‌نظیر است، و از جهت تأثیرگذاری در اندرون ذهن و نفس بشری و واقعیت زندگی نیز بی‌نظیر و یگانه است!

بی‌گمان این امت شگفت‌انگیز اسلامی که در تاریخ بی‌سابقه است از تأثیر مستقیم این برنامه سازنده، سرچشمه گرفته است. امتی که از خاک زمین برخاست و به بلندای آسمان رسید. امتی که از گروه‌های و قومیتهای پراکنده‌ای به وجود آمد که جز بر پیکار و جنگ احتمال نداشت به هم برسند و دیدیم که امتی گردید به هم پیوسته و مستحکم که در روی کره زمین نظیر نداشت و به فتوحات و جنگها و ساخت‌وساز جهان پرداخت و نمونه‌های برجسته اخلاقی و انسانی را پدید آورد و برپا داشت که نه در پیش از آن و نه در بعد از آن، متداول و معروف نبود! و در اندک زمانی، در مناطق گسترده جهان منتشر گردید و به انتشار نور و هدایت پرداخت، و با اجازه و برابر فرمان پروردگار یگانه‌اش، از نو، زندگی تازه‌ای پدید آورد!

تمام مسائل مادّی و معنوی این امّت با همه احساسات و افکار و کردار و سیر و سلوکش، از نتایج این برنامه کامل و تمام‌عیار بوده است!

به راستی امتی یگانه و تنها در تاریخ، اگر می‌بینیم که روزگار، این امت را پراکنده و گسسته ساخته و در مراحل کُند سیر زمان که بیش از هزار سال است، موجودیت آن را از هم پاشیده است، به هر حال عامل و سبب این فروپاشی، دوری از روش تربیت اسلامی و از شیوه زندگی اجتماعی آن بوده است، با این وصف، که گاهی، مظاهر بی‌محتوای آن را محافظت نموده و گاهی آشکارا از آن دوری گزیده است.

پس اگر این کتاب بتواند، بعضی از جنبه‌های این روش را برای مسلمانان کشف نماید و آنان را به فهم و درک و ایمان و باوری بدان، برانگیزد، به راستی توانسته است وظیفه مهم خود را کاملاً انجام دهد و تنها از خداوند امید توفیق را دارم.

جلد اول این کتاب را به شرح جنبه نظری برنامه تربیت اسلامی اختصاص داده‌ام که در آن به دیدگاه نظری روانی و روحی آن پرداخته‌ام و بر آن مبنا جلد دوم این کتاب، به تطبیق و اجرای آن، در مراحل کودکی و نوجوانی و آغاز جوانی و دوران پختگی و عرضه آن چیزی که مسلمانان در دورانهای مختلف درباره تربیت نوشته‌اند، و موازنه و مقایسه میان نظریه اسلامی و میان نظریات غربیان درباره تربیت، اختصاص یافته است.

پروردگارا مرا به چیزی توفیق ده که در آن خیر و صواب است. چون تنها تو شنوا و پذیرنده دعای مایی.

محمد قطب

پیش درآمد: وسایل و اهداف تربیت

آیا در برنامه‌های تربیتی وسایل و ابزارها معتبرند، یا اهداف؟

بی‌گمان بعضی از وسایل و ابزارها، حدّاقل، از عصری تا عصری دیگر و از نسلی تا نسل دیگر تغییر پذیرند.

سپس باید دانست که یک وسیله و ابزار ممکن است، برای هدفهای متعددی به کار گرفته شود یا ممکن است که به هیچ هدفی خدمتی و کمکی نکند!

برای مثال تربیت بدنی، یکی از وسایل تربیتی است، ولیکن در حد ذات خود، نه برنامه و روشی را مشخص می‌نماید، نه راهی را ترسیم می‌کند. چون تربیت بدنی ممکن است اطاعت مطلق و علاقه به حفظ یک نظام را پرورش دهد. همان گونه که در آلمان نازی به جوانان برای تربیت بدن، تمرینات بسیار سختی می‌دادند. البته نه برای پدید آوردن اندام‌های نیرومند، بلکه برای اینکه جوانان را به اطاعت از دستورات و ذوب شدن در شخصیت دولت و فانی شدن در شخصیت «هیتلر» رهبر مستبد و صاحب قدرت و سلطه، عادت می‌داد و بار می‌آورد!

همچنین ممکن است این تمرینهای تربیت بدنی، روح تعاون و همکاری دسته جمعی را پرورش دهد، آن گونه که در انگلستان و دولت‌های شمالی، از آن بهره می‌گرفتند.

ممکن است که تربیت بدن و پرورش اندام به یک خودخواهی فردی، بینجامد. همان گونه که نزد بعضی از ورزشکاران ما، چنین است که همه تلاش و همت خود را صرف خودنمایی و ظهور و بروز شخصی خود می‌نمایند حتی در بازی «فوتبال» که در اصل برای گسترش روح تعاون و همکاری جمعی به وجود آمده است، نیز چنین است!

از سوی دیگر، پرورش اندام، ممکن است به پرستش بدن و جسم و مغرور شدن به نیروی جسمانی صرف منتهی گردد یا سبب مغرور شدن به زیبایی اندام شود، همان گونه که رومیان چنین بودند!

ممکن است این پرورش اندام، موجب یک نوع پرورش «گوساله‌های انسانی» با گردن کلفت و عضلات ستبر و قوی گردد که از روح انسانی و ورزشکارانه چیزی نفهمند! و از محیط حیوانی صرف بالاتر نروند!

تربیت به وسیله داستانها نیز یکی از وسایل تربیتی است که ممکن است، برای

اهداف متعددی به کار گرفته شود و ممکن است هیچ هدفی نیز نداشته باشد!
ممکن است که در مردم روح هنری و احساس شدید زیبایی دوستی را پرورش دهد و ممکن است در مردم تفکر و اندیشه و تأمل در آفاق و انفس را پرورش دهد، و آنان را به سوی پند و عبرت گرفتن از حوادث و رویدادها سوق دهد. آنان نیز به هدایت چشم بدوزند و از گمراهی دور شوند. البته ممکن است تنها به منظور سرگرمی باشد و ممکن است پوچ‌گرایی و انحلال را شایع گرداند.

به علاوه، بسیاری از وسایل به خودی خود بر هیچ روش و برنامه‌ای استوار نیست و هیچ راهی را بیان نمی‌کند، ولیکن این امر به این معنا نیست که وسایل را رها کنیم و برای آنها حسابی باز ننماییم. هرگز چنین نیست! چون یگانه راه و ابزار تحقق و دستیابی به اهدافی که به آنها ایمان داریم، وسایل است. از این رو، باید وسایل مورد توجه و عنایت کامل ما قرار گیرند و در جست‌وجو و انتخاب آنها نهایت دقت را به کار ببریم. چون وسیله فاسد، هدف شایسته و صالح را ضایع می‌گرداند و از راه درست منحرف می‌نماید.

بنابراین، وسایل و اهداف هر دو، در برنامه‌های تربیتی، با هم ارتباط تنگاتنگ دارند و از هم جدایی‌ناپذیرند و اصلاح هدف و ارزشمندی آن، بدون وسیله‌ای که آن را تحقق می‌بخشد، امکان ندارد. ارزشمندی و اصلاح وسایل نیز بدون توجه به اهداف، ممکن نیست.

روش و برنامه اسلامی، روش و برنامه‌ای است که به صورت قابل ملاحظه‌ای، در وسایل و اهداف، از دیگر برنامه‌ها متمایز است. به گونه‌ای که موجب تفکر و تعمق در سرچشمه آن عقیده و باوری است که در طول تاریخ، یگانه و منحصر به فرد بوده است.

میان اسلام و غیر آن، در روش‌های تربیتی و شیوه‌های زندگی، چه در وسایل و چه در اهداف، وجه مشترک، پیش می‌آید، ولیکن این حقیقت وجود دارد که بشریت در طول تاریخ خود، نظام تربیتی به این گستردگی و فراگیری و احاطه به همه جوانب را نشناخته است. به گونه‌ای که در تمام لحظات زندگی انسانی و در محیط فراگیر و باریک بین آنها، هیچ چیزی را که مورد نیاز است، نادیده نگرفته است و در آن همه چیز مرتبط به هم وجود دارد!

به علاوه، این مزیت را نیز دارد که این گستردگی و این احاطه کامل از وحدت هدف و وحدت راه، خارج نمی‌شوند. این روش یکی بیش نیست و راههای متعددی نیست که هر یک، هدف و مقصد جدا از دیگری داشته باشد و نفس و ذهن را به سوی خود بکشاند و در این کشش و کوشش، نفس از هم گسیخته شود، بلکه یک راه و یک هدف است و جنبه‌های مختلف نفس انسانی را، با هم

فراهم می‌آورد و وحدت می‌بخشد و بر راه راست قرار می‌دهد و پیرامون هدف و غایت گرد هم می‌آیند و گرایشهای متعدد درونی نفس به هم می‌رسند و با هم هماهنگی دارند. در خارج نیز، نفس با جهان هستی و مردم و زندگی با هم سازش پدید می‌آورند و از همان لحظه اول، انسان این تمایز و تفرد را احساس می‌نماید.

در همین حال، همه برنامه‌های تربیتی زمینی، تقریباً بر سر یک هدف متشابه، به هم می‌رسند، اگرچه تحت تأثیر محیط و شرایط تاریخی و اجتماعی و سیاسی و وسایل تحقق اهداف و رسیدن به آن، با هم اختلاف دارند، می‌بینیم که اسلام از آغاز پیدایش، در اهداف خویش، از آنها جدا است و دیدگاهی مغایر با آنها دارد.

وجه مشترک میان برنامه‌های تربیتی زمینی مختلف، یکی است و آن عبارت است از تربیت و آماده کردن یک «شهروند شایسته و درست» که در آن به هم می‌رسند. سپس ملتهای مختلف در تصور و تعیین آن شهروند و تعیین صفات وی با هم اختلاف دارند.

گاهی ممکن است این شهروند برگزیده، یک سرباز مسلح باشد، که هر لحظه آماده یورش و هجوم است، خواه برای تجاوز به دیگران یا برای دفع تجاوز.

گاهی هم ممکن است این شهروند، یک مرد خوب و صلح طلب و سالمی باشد که نه تجاوز به دیگری را دوست دارد و نه تجاوز به خود را می‌پذیرد.

گاهی نیز ممکن است این شهروند، یک فرد پارسای عبادت پیشه‌ای باشد، که زندگی دنیایی را ترک کرده و از کشمکش‌های زشت زمینی، برکنار است.

و گاهی ممکن است این شهروند موردنظر، یک فرد میهن‌دوست و نژادپرست باشد که عاشق وطن و شیفته نژاد خویش است.

و از این قبیل اهداف، ولیکن همه در یک چیز، مشترک هستند و آن پرورش و بارآوردن یک «شهروند صالح» است!

اما اسلام خود را در این چهارچوب تنگ محصور نمی‌کند، و برای آماده کردن و بار آوردن یک «شهروند صالح» نمی‌کوشد، بلکه برای تحقق و دستیابی به یک هدف بزرگتر و فراگیرتر می‌کوشد، و آن عبارت است از «انسان صالح» آری انسان شایسته و درستکار! انسان به طور مطلق و به معنی «انسانی» شامل و کامل، انسان با همان جوهر و گوهر نهان در اعماق و ژرفای وجودش، انسان با توجه به انسانیت آن، نه با توجه به «شهروند» بودن در یک نقطه و مکانی از زمین.

بدون شک، این معنا تربیتی از همه مفاهیم و معانی تربیتی نزد غیرمسلمین شامل‌تر و فراگیرتر است.

از همان گام نخستین در مکّه که مسلمانان بسیار اندک بودند، افراد متعدد با شمار اندک، تعداد اندک رانده شده از هر نوع حمایت و پشتیبانی، جز حمایت و

پشتیبانی «الله» و محروم از هر نیرو و سلطه‌ای.

با این وصف، قرآن جهانی بودن دعوت اسلامی و انسانی بودن آن را مقرر می‌دارد، و در یکی از اوائل سورتهای مکّی به نام «تکویر» می‌گوید:

«إِنْ هُوَ إِلا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ (تکویر/ ۲۷)

این قرآن جز برای پندو اندرز جهانیان نیست.

آری در نخستین گام خود، اعلام می‌دارد، که این دعوت برای «عالمین» می‌باشد، نه برای عرب، نه برای اهل مکّه، و نه برای قبیله قریش، برای همه جهانیان در تمام نقاط جهان روی کره زمین، بدون اینکه در میزان دعوت «الله» بین عرب و غیرعرب و عربی و عجمی فرقی باشد! هیچ فرق و امتیازی نیست، جز در پرتو تقوی و پرهیزکاری و هدایت:

وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ (حجرات/ ۱۳)

. ما شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید، بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد خدا متقی‌ترین شماست.

این دعوت، مرزهای وطن و نژاد و قبیله وخانواده را نمی‌شناسد و هیچ مانعی از موانع ساختگی را که مردم برای خود، در روی زمین ساخته‌اند، به رسمیت نمی‌شناسد، این مرزها را برای آن ساخته‌اند، تا در داخل آن، برای به دست آوردن و غلبه و تسلط و چیره شدن بر همدیگر، با هم بستیزند و به پیکار برخیزند! این دعوت مردم را به طوایف و قبایل و نژاد و رنگ تقسیم نمی‌کند، بلکه این دعوت مستقیماً به دلهای مردم نفوذ می‌کند، آن جا که انسان کمین کرده است، گوهری که انسانیت از آن هستی می‌یابد.

اسلام برای ساختن «انسان صالح» مردم را به حال خود رها نمی‌کند، تا در بیابان سرگردان بمانند و هرکس برحسب شهوات و هوای خود، برای آن، چهره‌ای ترسیم کند، بلکه برای مردم صفات ویژه و چهره این «انسان صالح» را به دقت و واضح و روشن، توصیف و محدود و معین می‌نماید، و برنامه و روش، رسیدن به تحقق آن هدف را نیز ترسیم می‌کند.

این «انسان»، همان انسان پاکیزه‌تر و پرهیزکارتر است:

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ

بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد خداوند، پرهیزکارترین شماست.

و آن همان انسانی است که خداوند یگانه را می‌پرستد و به سوی او هدایت می‌یابد:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنْسَ إِلا لِيَعْبُدُونِ (ذاريات/ ٥٦)

من پریها و انسان‌ها را جز برای پرستش و بندگی خود، نیافریده‌ام.

با این حال، باید دانست که پرستش منحصر در مراسم و آداب تعبدّی محدود و معین نیست که به نام شعایر تعبّدی معروف است، بلکه مراد از آن، معنی گسترده‌تر و فراگیرتر است، که شامل همه ریزه‌کاریها و تفصیلات زندگی است، و هر نوع عمل و کردار و اندیشه و احساس و معرفت را در بر می‌گیرد، عبارت از هر نوع نشاط و فعالیت زنده و آگاهانه به سوی «الله» و مراعات هر نوع کردار و گفتار و هر چیزی که خداوند را راضی و خرسند یا خشمناک و ناراضی گرداند و پرهیز و اجتناب از خشم و غضب وی و عمل برای رضای او است.

و آن همان انسانی است که پیرو هدایت و رهنمود «الله» است:

فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ (بقره/ ٣٨)

و چنانچه هدایتی از طرف من برای شما آمد، کسانی که از من پیروی کنند، نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین خواهند شد.

چنین انسانی، روش و روش زندگی و روش احساس و عواطف و برنامه رفتار و سلوک خویش را، از این هدایت و رهنمود «الله» استمداد می‌کند و از هیچ منبع و سرچشمه غیر آن، رهنمود نمی‌گیرد.

به طور کلّی، چنین انسانی، همان انسانی است که به شرط خلافت در زمین وفا کرده است:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً (بقره/ ٣٠).

زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشین پدید می‌آورم.

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلا (اسراء/ ٧٠)

ما آدمی‌زادگان را گرامی داشته‌ایم، و آنان را در خشکی و دریا حمل کرده‌ایم، و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم.

بنابراین، شرط طلب خلافت از انسان، عمل به مقتضای این کرامت الهی است، پس نباید انسان، از سطح و مستوای «انسانیت» پایین آید و نباید از این درجه افضلیت و برتری که خداوند به سبب آن، او را بر بسیاری از آفریدگانش برتری بخشیده است، فرود آید و نزول کند. پس باید فعالانه و پر جنب و جوش در آبادانی زمین بکوشد و در پرتو این حمل کردنش در خشکی و دریا و روزی پاک بخشیدنش از طرف خداوند، گام بردارد و در هر جهت این نیروها و انرژی‌های

ارزانی شده را مورد بهره‌برداری قرار دهد و به کار گیرد. ولیکن در سطح و درجه گرامی و بالایی، متناسب با حدود تقوی و پرهیزکاری و استمداد و کمک از روش الله، گام بردارد. برای رسیدن به این هدف معین و محدود که علایم و نشانه‌های آشکار آن را در فصول آینده این کتاب، می‌نگاریم.

او باید مردم را به سوی خداوند آفریدگارشان برگرداند و مستقیماً و بدون پرده و موانع، آنان را به وی برساند:

«يَا أَيُّهَا الإِنسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ، الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ، فِي أَيِّ صُورَةٍ مَا شَاءَ رَكَّبَكَ (انفطار/ ۸-۶)

ای انسان! چه چیز تو را در برابر پروردگارت، مغرور ساخته است و در حق او گولت زده است، پروردگاری که تو را آفریده است و سپس سروسامانت داده است و بعد معتدل و متناسبت کرده است و آنگاه که به هر شکلی که خواسته است، تو را در آورده است و ترکیب بسته است.

«يَا أَيُّهَا الإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلاقِيهِ (انشقاق/ ۶)

هان! ای انسان! تو پیوسته با تلاش بی‌امان و رنج فراوان به سوی پروردگار خود رهسپاری و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد.

«وَلَقَدْ خَلَقْنَا الإِنسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ (ق/ ۱۶)

ما انسان را آفریده‌ایم و می‌دانیم که به خاطرش چه می‌گذرد و چه اندیشه‌ای در سر دارد و ما از شاهرگ گردن بدو نزدیکتریم.

این برگرداندن مردم به سوی پروردگار و آفریدگارشان، محور همه عقاید اسلامی و محور همه برنامه‌ها و روشهای تربیتی اسلامی است، و همه قانون‌گذاری و سامان‌دهی و اصلاحگری و رهنمودهای اسلامی، از آن متفرع می‌گردد، و بر این راه است که زندگی بشری در مسیر درست خود گام بر می‌دارد.

مردمی که به سوی آفریدگارشان بر می‌گردند، می‌دانند که تنها او صاحب قدرت و قوت و چاره‌سازی و سلطه و جبروت است، و تنها او است که صاحب و مالک تمام آنچه که در زمین و بر زمین است.

بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ (یس/ ۸۳)

که مالکیت هر چیزی در دست اوست.

بنابراین، به هیچ کس، غیر از او چشم نمی‌دوزند و بندگی غیر او را نمی‌کنند، پس دلهایشان و جانهایشان آزاد می‌گردد، و سبکبار به سرعت به سوی «الله»

می‌شتابند، و به سوی آفریدگارشان بر می‌گردند، و به وسلیه هدایت و رهنمود او راه را می‌یابند و بر روش و راه او روان می‌شوند، و بر راه و روش هیچ کس دیگر نمی‌روند و هیچ قوت و نیرویی در روی زمین، جز قدرت و نیروی او مدتظرشان نیست. چون آنها تماماً ضعیف، سست، تباه، و تباهی کننده‌اند و همگی زوال‌پذیر و فناپذیرند، و قوت و نیروی حقیقی تنها قوت و نیروی الله است و سلطان حقیقی تنها اوست و روش درست تنها روش اوست. بنابراین، نفس و روحشان اصلاح می‌گردد، و زندگی درست و شایسته روی زمین خواهند داشت.

به سوی آفریدگار خود برمی‌گردند، پس در برابر تمام قدرتها و قوتهای روی زمین، احساس قوت و قدرت می‌کنند، قوت و قدرتی که از خداوند می‌گیرند، و لذا به صورت قوت و قدرت فعّال و توجیه‌کننده و جهت‌بخش و صاحب اراده، ظاهر می‌شوند و قوت و نیرویی که می‌سازد و پدید می‌آورد، و آباد می‌کند و از نیروهای موجود در زمین که مسخر و رام او گردیده است بهره‌برداری می‌کند:

«وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ (جاثیه/ ۱۳)

و آنچه که در آسمانها و آنچه که در زمین است، همه را از ناحیه خود مسخر شما ساخته است.

بنابراین، عجز و ناتوانی او را از کار باز نمی‌دارد، و وسیله او سست و ناتوان نیست، و همواره می‌کوشد تا برسد، و تصمیم و عزم و اراده خود را از الله می‌گیرد.

به سوی آفریدگار خود بر می‌گردند و احساس می‌کنند که پیدایششان از او و بازگشتشان به سوی اوست، و تمامی وجودشان از قدرت توانمند او نشأت گرفته است، و همگی به سوی او بر می‌گردند:

«فَلْيَنْظُرِ الإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ، خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ، يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ، إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ، يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ، فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلا نَاصِرٍ (طارق/ ۱۰ ـ ۵)

انسان باید بنگرد و دقت کند که از چه چیزی آفریده شده است، آبی که از میان استخوان پشت و استخوانهای سینه بیرون می‌آید، بی‌گمان خداوند قادر است که بار دیگر انسان را برگرداند، روزی تحقق می‌یابد که رازهای نهان و کارهای پنهان، آشکار و آزموده می‌گردد، به این هنگام برای انسان نه نیرویی است و نه یار و یاوری است.

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ (ق/ ۴۳)

ما، بلی فقط ما! زنده می‌گردانیم و می‌میرانیم و بازگشت مردم به سوی ما است و بس.

«إِنَّا نَحْنُ نَرِثُ الأَرْضَ وَمَنْ عَلَيْهَا وَإِلَيْنَا يُرْجَعُونَ (مریم/ ۴۰)

ما وارث اصلی زمین و همه کسانی هستیم که روی آن زندگی می‌کنند و همگی به

سوی ما برگردانده می‌شوند.

بنابراین، مردم در هر کاری و برای هر چیزی، تنها و تنها به وی چشم می‌دوزند وغیر از او به هیچ کس و هیچ چیز پناه نمی‌برند.

به سوی آفریدگار خود بر می‌گردند، پس در انسانیت با هم احساس مشارکت می‌کنند. چون همگی از اراده خداوند، نشأت گرفته و بیرون آمده‌اند، سپس به علاوه، همگی از یک نفس واحد، آفریده شده‌اند:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً (نساء/ ۱)

ای مردم از خشم پروردگارتان بپرهیزید، پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و همسرش را از نوع او آفرید و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت.

پس با توجه به این نکته نفس و روح بعضی از آنان در برابر بعضی دیگر اصلاح خواهد یافت و در میان آنان پیوندهای انسانیت و همکاری و محبت پدید می‌آید، و نزاع و کشمکش و تفرقه به وجود نمی‌آید.

آری آنچه که گفتیم، باختصار، اساس و بنیادی است کهروش تربیت اسلامی، بر آن استوار است و برپای می‌شود، و خطوط گسترده آن به تفصیل در این کتاب می‌آید، و تمامی آنها از یک حقیقت واحده گرفته می‌شود و نشأت می‌گیرد، که حقیقت وجود آفریدگاری است که تمام کارها و چیزها به سوی وی بر می‌گردد. سپس در بررسی و بحث تفصیلی میزان و اندازه امتیاز و یگانه بودن اسلام، در اهداف و وسایلش، برای ما به خوبی روشن و مسلّم خواهد گردید.

لیکن از همان لحظه نخستین، یگانه و ممتاز بودن اسلام واضح و روشن است. چون که تمام نظام‌ها و سیستم‌های غیراسلامی از یکی از دو گروه زیر بیرون نیستند، گروهی که مردم را به آفریدگارشان پیوند می‌دهند تا زمین و لذت‌ها و بهره‌های آن و پیکار زمینی را رها کنند و گروهی دیگر که مردم را با زمین پیوند می‌دهند، که از بهره و تمتع آن لذت می‌برند و برای به دست آوردن به مبارزه بر می‌خیزند، و آن را آباد می‌سازند و و خداوند و پیوند با او را رها می‌کنند! و این تنها اسلام است که انسان را با خداوند پیوند می‌دهد تا حال خود را روی زمین اصلاح کند و زندگی خویش را سر و سامان دهد و با جسم و بدنش روی زمین راه برود و با روحش متوجه آسمان و عالم علوی باشد.

ویژگیهای روش تربیتی اسلام

روش اسلام در تربیت، عبارت است از بررسی و پرداختن همه جانبه موجود بشری بتمامی، بدون اینکه چیزی را نادیده بگیرد و از آن غافل شود، پس همه جنبه‌های جسمانی و عقلانی و روحانی و زندگی مادّی و معنوی و همه فعالیت-های وی روی زمین را شامل می‌شود، بی‌گمان اسلام موجود بشری را آن گونه که هست با توجه به طبیعت و سرشت و فطرتی که خداوند بشر را بر آن آفریده است، به آن می‌پردازد و هیچ چیزی از سرشت و طبیعت وی مورد غفلت قرار نمی‌گیرد، و چیزی را که در ترکیب خلقت و سرشت اصلی وی نباشد، بر او تکلیف و فرض نمی‌نماید، و با دقت کامل به آن فطرت و طبیعت می‌پردازد، پس همه تارهای این سرشت و طبیعت را معالجه و مداوا می‌کند و به صورت درست و صحیح آنها را ضبط و نگهداری می‌نماید،[1] و در همان وقت، تارها را به صورت جمعی نیز معالجه می‌کند و اصلاح می‌نماید، و هر تاری را جداگانه و به تنهایی اصلاح نمی‌کند، تا نغمه‌ها و آهنگ‌ها ناهمخوان و ناسازگار و بدون نظم و سامان باشند، آن گونه نیست که به بعضی بپردازد و بعضی دیگر را رها کند، و در نتیجه نغمه و آهنگ ناقص باشد و بیانگر یک آهنگ و نوای کامل و زیبا نباشد، و زیباییش به درجه ابداعی و گیرایی کامل نرسد، ـ بلکه همه تاریهای سرشت بشری را به صورت انفرادی و اجتماعی متناسب با هم اصلاح می‌کند. به گونه‌ای که آهنگ آن گیرا و دلنواز است ـ هنگامی که انسان و وسایل و روشهای تربیتی در اسلام را، عرضه می‌نماید، از این دقت و باریک‌بینی شگفت‌انگیزی که در پرداختن به موجود بشری، به کار می‌گیرد، شگفت‌زده می‌شود، این دقتی که به هر جزئی از جزئیات آن، جداگانه و به گونه‌ای به آن می‌پردازد، تو گویی، که تنها به آن می‌پردازد و چیزی دیگر موردنظرش نیست، سپس در همان وقت و با همان دقت، به طور شامل و فراگیر به همه جزئیات به صورت دسته جمعی نیز می-پردازد. چنین دقت و باریک‌بینی اعجازآمیز، تنها از آفریدگار مدبّر و توانا و بزرگوار

---

۱. نویسنده در بیشتر مطالب این کتاب فطرت بشری را به دستگاه موسیقی تشبیه می‌کند و اجزا و جنبه‌های مختلف آن را به تارهای یک «ساز» و نتیجه عمل و غرایز فطری را به نغمه‌های برآمده از آن «ساز». بررسی جنبه‌های مختلف را نیز به «کوک» کردن آن «ساز». نقل از: پاورقی محمدجعفری در ترجمه خود.

بوقوع می‌پیوندد و صادر می‌گردد.

فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ (روم/ ۳۰)

. این سرشتی است که خداوند مردم را بر آن سرشته است، نباید سرشت خدا را تغییر داد، این است دین و ایین محکم و استوار.

بی‌گمان اسلام، دین فطرت و سرشت است و هیچ نظامی به مانند اسلام به این فطرت نپرداخته است، و هیچ نظامی نتوانسته است، به مانند اسلام این سرشت را تهذیب و نواختن آهنگهای آن را کنترل و خالص و پاکیزه و منسجم نماید. اسلام نه تنها به همه جوانب مختلف انسان غذای کافی می‌دهد، بلکه غذا را باندازه معینی می‌دهد که نه گرسنه گردد و نه دچار سوءهاضمه پرخوری شود، پس در نتیجه انسان بهره خویش را از غذای درست و به مقدار درست، می‌گیرد و همیشه فعّال و تولیدکننده و پرتحرک می‌ماند. بی‌گمان هیچ نظام دیگری، غیر از اسلام با این دقت و فراگیری به معالجه نفس بشری نمی‌پردازد.

نظامی هست که تنها به یک جنبه از هستی بشری ایمان دارد و تمام تلاشش این است که این جنبه را به طور متناسب و شایسته تغذیه نماید.

نظامی دیگری هست که تنها به جنبه محسوس انسان و زندگی وی ایمان دارد و از دیدگاه آن، حقیقت تنها آن است که حواس آن را درک کنند و هر چیزی که حواس آن را درک نکنند، موجود نیست و از حیز اعتبار ساقط است! بنابراین، این نظامهای بشری تنها به چیزهای محسوس روی زمین اهمیت می‌دهند، از قبیل: کشاورزی و زراعت و صنعت و ساخت و ساز و بر افراشتن بناها و تولیدات مادّی در حدّ گسترده، و به همه چیزهای محسوس در هستی بشری اهتمام می‌ورزند و می‌کوشند که خوراک و پوشاک و محل سکونت و بهره‌گیری از شهوات و هواهای نفسانی را برای او آسان گردانند و رفاه مادّی او را میسر سازند، سپس از جنبه‌های روحی و معنوی او غفلت می‌نمایند و هر چه که در قلمرو درک حواس نباشد، آن را نادیده می‌گیرند، پس به «الله» و عقیده و باوری و اخلاقهای منبعث از باور دینی توجه ندارند.

در نتیجه از زندگی زمینی و دنیایی بهترین استفاده را می‌کنند و عالیترین لذتها را دارند، و از بهترین تنظیم‌ها و سازمان‌های اجتماعی و سیاسی و اقتصادی و مادّی برخوردارند، سپس در نتیجه خالی بودن روحشان از ایمان و خالی بودن زندگیشان از عقیده و باور دینی صحیح، زیربنای همه این تمتع و برخورداری‌ها فرو می‌ریزد، و این بهره‌برداری از لذت‌های آسان و شیرین تبدیل می‌شود به فرو افتادن روی شهوت‌های زمینی و دنیایی که بشر را می‌آزارد و زندگی را تیره و تار می‌نماید و زندگی را به میدان مسابقه همیشگی و دایمی مبدل می‌سازد و فرصتی

برای آسایش جسمی و روحی و وجدان درونی باقی نمی‌گذارد، پیکارها فزونی می‌گیرد، پیکارهای درونی و پیکارهای فرد با افراد و پیکارهای جماعتی با جماعتی دیگر نیست، بلکه پیکار جانها و افراد و جماعات و دولتها و لشکرها و پیکارهای هوایی و موشکی و اتمی است که بر اثر آن خرابی و ویرانی وحشتناکی کره زمین را تهدید می‌کند.

و نظامهایی دیگری هست که تنها به جنبه‌های روحی انسان ایمان دارند و بر این باورند که تنها این جنبه جوهر و گوهر حقیقی است و غیر آن به تمامی نیرنگ و فریب و غیرحقیقی و کف روی آب است که به هدر می‌رود، در نتیجه روح را به چیزی تغذیه می‌کنند که غذای حقیقی آن می‌پندارند، و به عبادت و ریاضت می‌پردازند و انسان را بالاتر از ضروریات جسمانی قرار می‌دهند و این جسم و جسد را مقهور و مغلوب می‌سازند. چون آن را آلوده و نجس می‌دانند که نباید از آن اطاعت کرد و باید از بین برود، و مردم از زندگی روح لذت و بهره می‌برند و در فضای آزاد از کمند ضروریات و نیازهای جسمانی و دور از آلودگی‌های شهوات و هواها شنا می‌کنند و در افقهای بلند افکار و احساسات و عواطف زیبای رؤیایی چرخ می‌زنند و به پرواز در می‌آیند، سپس این جسد و جسمی که بر خلاف فطرت و طبیعت آفرینش با آن رفتار شده است، تمرد و سرکشی می‌کند و مردم نسبت به لذتها و بهره‌های روحی کفر می‌ورزند، یا دچار پوچ‌گرایی منفی و مبهمی می‌شوند، که در واقعیت زندگی روی زمین هیچ نتیجه‌ای ندارد، نه چیزی می‌سازد و نه آبادانی پدید می‌آورد، نه چیزی را ویران می‌کند و نه چیزی را آباد می‌نماید، و نه احوال باطلی را تغییر می‌دهد، و نه اوضاعی صحیح و درستی را برپای می‌دارد!

اینها هر دو از راه مستقیم و درست، منحرفند، و هر دو انسان را از انجام وظیفه خلافت و جانشینی بحقی که آفریدگارش برایش خواسته است، منحرف می‌کنند و باز می‌دارند:

إِنِّيَ جَاعِلٌ فِي الأَرضِ خليفة

بی‌گمان من در روی زمین جانشینی قرار می‌دهم.

خلافت هوشیار و هوشمندی که به فطرت و سرشت الهی و برابرروش خدایی عمل کند.

اسلام همه این نظامها را فراهم می‌آورد و از انحرافات همه آنها دور است. اسلام به همه محسوسات و غیرمحسوسات موجود و هستی بشری، ایمان دارد و به هستی مادّی محسوس بشر نیز ایمان دارد، که مشتی از خاک و گل زمین است:

إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ (ص/ ۷۱)

بی‌گمان من بشری از گل زمین می‌آفرینم.

و به همه مطالب و خواسته‌های این هستی محسوس و تمام نیروها و انرژیهای موجود در آن ایمان دارد و به این کیان و هستی محسوس وی کاملاً اعتراف می‌کند و از هیچ ارزش و بهای آن چشم نمی‌پوشد و هیچ نیرو و انرژی موجود در وی را بهدر نمی‌دهد و به همه نیازها و خواسته‌هایش پاسخ مثبت می‌دهد، پس خوراک و پوشاک و مسکن و نیازهای جنسی و بهره‌مندی از لذّتها را برایش فراهم می‌آورد و دسترسی به آنها را میسر می‌سازد و همه استعدادها و نیروهایش را مجهز می‌کند تا به آبادانی زمین بپردازد و سازمانهای لازم را به وجود آورد و بنای کاخ تمدنها را بیفرازد و در همان وقت به کیان و هستی روحی انسان نیز ایمان دارد و بر این باور است که در وی روح خدایی دمیده شده است:

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (ص/ ۷۲)

هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم و از جان متعلق به خود در او دمیدم، در برابرش سجده ببرید.

به همه خواسته این هستی روحی و همه نیروهای مشتمل بر آن ایمان دارد. پس عقیده و باور و اخلاق و الگوها و صعود و بلندی به عالم علوی را به وی می‌بخشد و نیروی لازم برای اصلاح نفس و روح و اصلاح شرها و فساد جامعه و برپای داشتن حق و عدالتی ازلی را در وی مجهز می‌سازد. به گونه‌ای که او را با الله پیوند دهد و هستی و الهام خویش را از او بگیرد، و تنها این و آن نیست که مزیت اسلام باشد.

مزیت و امتیاز اسلام تنها این نیست که همه جوانب هستی بشری را شامل می‌گردد و هیچ جنبه‌ای از جوانب نیروهای متعدد او را نادیده نمی‌گیرد، بلکه مزیت و امتیاز حقیقی اسلام آن است که بالاتر از این حقیقت، با فطرت و سرشت و طبیعت او همگامی دارد، بی‌گمان هستی انسان از جسم و روح یا جسم و عقل و روح تشکیل گردیده است، اگر عقل را جدای از جسم و روح بدانیم. اجزای این هستی از هم جدا نیستند، بی‌گمان انسان تنها جسم مستقل جدای از روح و عقل و غیرمرتبط به آنها نیست و تنها عقل مستقل از جسم و روح نیست، و روح سرگردان بدون ارتباط با عقل و جسم نیز نیست، بلکه انسان یک کیان و هستی آمیخته از همه آنها است که ارتباط تنگاتنگ با هم دارند.

بعضی از نظامها فریب جدایی ظاهری این اجزاء را از هم خورده‌اند و به تفحص در این اجزاء به ظاهر جدا از هم پرداخته‌اند، پس به تخصص عبادت جسد و جسم

یا تخصص در پرستش عقل یا پرستش روح پرداخته‌اند و هستی کامل و به هم پیوسته آنها را با هم فراموش کرده و برای آن حسابی بازنکرده‌اند و پژوهش علمی ویژه طبیعت انسان را تشویق کرده‌اند و انسان را به جسم بدون عقل یا روح بدون جسم یا عقل بدون روح تقسیم کرده‌اند و هر یک از آنها را جدای از هم و جداگانه، مورد پژوهش قرار داده‌اند و گمان کرده‌اند که این است انسان، ولی واقعیت قابل ملاحظه غیر از این است. آری لحظاتی وجود دارد. گویی که لحظه خالص جسمی است یا لحظه خالص عقلی یا لحظه خالص روحی است، ولی در واقع چنین نیست!

غرق شدن انسان در هر یکی از این لحظات، او را بر سر این پندار می‌آورد که این جدایی وجود دارد و ممکن است! در طول تاریخ بشر، لحظه خالص روحی، جالب‌ترین لحظه روی زمین بوده است، که بزرگترین درخشش برای بزرگترین روح می‌باشد. لحظه وحی که بر محمد رسول خدا، نازل شده است و روح صاف و بی‌آلایش او را منوّر گردانیده و روی همه کره زمین را نیز منور ساخته که هرگز چنین درخشان نبوده است، این لحظه هم یک لحظه روحی خالص نبوده است!

«لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ، إِنَّ عَلَيْنَا جَمْعَهُ وَقُرْآنَهُ (قیامت/ ۱۶ ـ ۱۷)

شتابگرانه زبان به خواندن آن مجنبان، چرا که گردآوردن قرآن و خواندن آن کار ما است.

حتی در این لحظه روحانی خالص، زبان حرکت می‌کند، و ندای غیبی روح و نفس فریاد بر می‌دارد و مشتاق است بر حفظ قرآن که مبادا از حافظه و ذاکره او بیرون رود، جسم را به حرکت در می‌آورد، و در گیراترین لحظه و درخشان‌ترین درخشش بزرگترین روح، عقل را نیز به حرکت در می‌آرود.

لحظه خالص تفکر و اندیشه که انسان در آن از جسم و روح غافل است، این لحظه در واقع جز به صورت ظاهری، جسم را از یاد او نمی‌برد. چون او در این لحظه که آرام و در حال استراحت است، اگرچه در هر یک از اجزای بدنش احساس درد کند، احساس سر درد یا گرسنگی یا تشنگی برای این مهجور خود می‌نماید!

لحظه جسمانی خالصی که انسان در آن عقل را فراموش می‌کند و شهوت سرکش بروی مستولی می‌شود، این لحظه طولانی نیست، آن گونه که در حال غرق شدن در صرف یک غذای اشتهاآور یا نوشیدن یک چیز لذت‌بخش یا یک تمتع لذت‌آور، خیال می‌کند طولانی است. به علاوه این لحظه نیز جز به حسب ظاهر، خالص نیست. چون عقل چون آرام، در حال استراحت، و ساکت است. اگر یک فکر پریشان و یاد عزیزی که از وی غائب است، به دل او خطور کند، فوراً او را

از این لذت خالص بیرون می‌آورد و بیدارش می‌کند و احساس او از این لذت لحظات اندک را، تغییر می‌دهد.

آنچه که پیش می‌آید، این است که در لحظه‌ای از لحظات، یک احساس معینی بر وی غالب می‌شود و یک جنبه از جوانب مختلف انسان، ظاهر می‌شود، ولی هرگز از مرتبط بودن با بقیه کیان و هستی بشری جدا نمی‌گردد و دیدگاه مستقل و دور از این کیان را نخواهد داشت.

همان گونه که هستی روانی و روحی درونی او، بعضی با بعضی دیگر در ارتباط نزدیکند، حتی اگر در بعضی از لحظات جانبی بر جوانب دیگر غلبه یابد، همچنین هستی بیرونی او نیز در واقعیت زندگی با هم پیوند محکمی دارند، و هیچ عملی از اعمال انسان در حقیقت از بقیه اعمال او جدا نیست، اگرچه در ظاهر یا غالباً در بعضی اوقات چنین به نظر می‌آید.

زندگی مادّی انسان، جدای از زندگی عقلانی، و زندگی روحانی او نیست، و عواطف و احساسات روحی او، از واقعیت مادّی او منفصل و جدا نیست و تفکر عقلانی او با دیگر تفکراتش در ارتباط تنگاتنگ است، این است حقیقت هستی بشری. با این حال، وقتی که مردم در خواسته‌های مادّی یا تلاشهای مادّی یا عقلانی یا روحانی غرق می‌شوندآن نیروهای دیگر نهان می‌شوند و در سطح ظاهری آشکار نمی‌گردند. با این حال، پیوند از هم را نمی‌گسلانند!

بدون شک هستی روحی و نفسی انسان، انعطاف پذیر و متحرک است و بر یک صورت واحده خشک و جامد نمی‌ماند و همیشه در حال ظاهر شدن و نهان شدن است. که یک جنبه آن ظاهر می‌شود و جنبه دیگر در آن سوی آن نهان می‌گردد. دائماً در حرکت است و آرام نمی‌گیرد. با این حال، مزیت و امتیاز آن در همان انعطاف‌پذیری آن است، مرونت و انعطاف‌پذیری که به او اجازه می‌دهد که در تحول و شکل‌پذیری مستمر باشد، بدون اینکه به هم پیوستگی و ارتباط خود را از دست بدهد و از هم گسسته شود. بی‌گمان اگرچه تشبیه دوری نیز هست، ولی بمانند جسم آمیبیایی است که اگرچه شکل عوض می‌کند اما در مجموع همان خودش است!

هنگامی که انسان گمان می‌کند بروز و ظهور یکی از جوانب آن، در یک لحظه خود، به معنی گسستن آن از بقیه هستی و کیان داخلی آن است یا وقتی که عقیده‌ای یا نظامی را برای خود می‌خواهد، همان پندار را دارد. پس آنچه رو می‌دهد آن است که جوانب دیگر در درون سرکوب می‌شوند و فرو می‌نشینند ولی از هستی و کیان کلّی، نمی‌گسلند! پس وقتی عقیده‌ای یا نظامی الهام می‌کند که آن جا روحی یا خدایی نیست و واقعیت مادّی، حقیقت واحد است و به قول

ماده‌گرایان حقیقت جهان منحصر در ماده است، تولیدات مادّی و نظام و سازمان اقتصادی تمام زندگی بشری را تشکیل می‌دهد، در آن هنگام، موقتاً جنبه‌های روحانی، وجدانی، و فکری انسان فروکش می‌کند. گاهی پژمرده و نهان می‌شود و دچار فلج می‌گردد و ناتوان از فعالیت می‌شود ولی برای ابد چنین نمی‌ماند، وگرنه، ملّت می‌میرد و منقرض می‌شود. همان گونه که در تاریخ برای بعضی از ملتها پیش آمده است.

و همه نظام‌ها و سیستم‌های که یک جنبه از انسان را می‌گیرند و آن را از بقیه کیان و هستی وی، جدا می‌کنند، در این اشتباه بزرگ واقع می‌شوند، و سرانجام با یکی از وسایل هلاک و نابودی، ملتهای خود را هلاک و نابود می‌کنند.

اسلام فرمان خدا است برای زمین و از این اشتباه بزرگ دور و از این انحراف نجات یافته است. اسلام در همان وقت که به همه جوانب جسمی و عقلانی و روحانی و مطالب و خواسته‌های هر جنبه و نیروهای انسان، ایمان دارد، به همین شیوه به یگانگی و وحدت هستی بشری و پیوستگی شدید آن، نیز ایمان دارد و جدایی و انفصال جنبه‌ای از جوانب فطرت و سرشت کامل انسانی را، بر همان شیوه‌ای که خداوند، او را بر آن آفریده است، محال و غیر ممکن می‌داند. بنابراین، در درون نفس انسان، جسم و عقل و روح را از هم جدا نمی‌کند و در واقعیت زندگی آن نیروها را از هم جدا نمی‌داند، بلکه در فطرت و سرشت کامل انسان، آنها را آمیخته و مرتبط به هم می‌گیرد و بر این اساس دستور و قوانین خود را برای آن ترسیم می‌کند. در واقع، روح و عقل و جسم همگی یک خلقت و هستی واحد آمیخته به هم و مرتبط به هم هستند، که نام آن «انسان» است و همگی آنها در واقعیت زندگی آمیخته و مرتبط به هم کار می‌کنند، و گاهی یک جنبه‌ای از جوانب این هستی واحد، در لحظه‌ای بر دیگر جنبه‌ها غلبه می‌کند و دیگر جوانب نهان می‌شوند یا عقب‌نشینی می‌کنند، ولی هرگز از هم جدا نمی‌شوند چون اگر از هم جدا شوند، این هستی وکیان می‌میرد!

ما می‌بینیم که دست، در صورت ظاهر به تنهایی کار و حرکت می‌کند و نگه می‌دارد و رها می‌کند. با این حال، مستقل از اندامهای دیگر جسم عمل نمی‌کند، بی‌گمان به وسیله رگها و خون و عصب‌ها و پی‌ها با جسم پیوند و اتصال دارد و اگر یک لحظه از جسم بگسلد، قدرت بر زندگی را از دست می‌دهد.

و هستی و وجود کلی انسان نیز چنین حالتی دارد،که هر جزئی از آن، نسبت به کل وجود آن، همان نسبت دست با کل جسم را دارد، که در ظاهر جزء مستقل است و در واقع، مستحکم‌ترین پیوند را با کل دارد!

اسلام با ترکیب کلی فطرت و سرشت انسان: همگامی و همراهی دارد، با آن

هماهنگی دارد در اینکه گاهی بعضی از جوانب را آشکار و نمایان می‌سازد و دیگر جوانب فروکش می‌نمایند، پس ساعاتی را برای عبادت و ساعاتی را برای اندیشیدن و ساعاتی را برای کار و عمل و ساعاتی را برای لذت و تمتع قرار می‌دهد، ولی در ارتباط و آمیختگی همه جوانب با هم نیز با آن همراهی و هماهنگی دارد و اجازه نمی‌دهد که جنبه‌ای از بقیه جوانب گسسته و جدا بماند یا در هر وقتی از اوقات، یک جانب با سرکوب کردن دیگر جوانب ابراز وجود کند.

ساعت عبادت یک چرت زدن خالص روحی نیست، بلکه حرکت جسم و حرکت عقل و رهایی روح است و این حقیقت در نماز کاملاً واضح و روشن است که در یک زمان شامل جسم و عقل و روح است، و باید دانست که در عرف اسلام هر عملی که انسان بقصد توجه به خدا انجام دهد، عبادت است، و ساعت اندیشیدن از هر نوعی و با هر هدفی از احساس به وجود الله و اندیشیدن در وجود وی و از پیوند با روح، بریده و جدا نیست، هنگامی که تنها بدن در کار است، از نظر اسلام از روان جدا نیست! اگر خوردن یا نوشیدن باشد به نام خدا شروع می‌شود، و پیوند و پیوستگی با خدا همان پیوند با روح و روان است و اگر انسان بخواهد از راه حلال، مباشرت جنسی برقرار کند، در آن هنگام نیز نام خدا را می‌برد.

پیامبر گرامی خدا در این باره می‌فرماید:

«اِنَّ فِي بِضعِ اَحَدِکُمْ لأجراً! قالوُا: يا رَسوُلَ الله أيأتي اَحَدُنَا شَهوَتَهُ ثُمَّ يكُونُ لَهُ عَلَيهَا اَجْرٌ؟! قَالَ: اَرَاَيتَ لَوْ وَضَعَهَا فِي حَرامٍ، أكانَ عَلَيهِ فِيهَا وِزرٌ؟ فَكَذلِکَ إذْ وَضَعَهَا فِي حَلالٍ فَلَهُ عَلَيهَا اَجْرٌ (به روایت مسلم).

بی‌گمان در همخوابگی شما با همسرانتان اجر و پاداش خواهد بود! گفتند: ای رسول خدا، اگر یکی از ما از خود دفع شهوت کند پاداش دارد؟! فرمود: آیا می‌دانید که اگر این کار را به حرام انجام دهد، گناهکار است؟ پس همین گونه هم اگر به حلال کاری کند دارای پاداش است!.

به این شیوه اسلام جدای از سرشت نفسانی و بدون توجه به مجموع فطرت انسانی، برنامه‌های اقتصادی و سایر برنامه مادّی صرف زمین را مورد بررسی قرار نمی‌دهد و به آنها نمی‌پردازد، و هیچ قوانین اقتصادی جدا از پیوندهای نفسانی و روحانی یا قوانین مادّی که با روح پیوند نداشته باشد، نمی‌شناسد و به آن اعتراف نمی‌کند: و تمام برنامه‌هایش را بر این اساس پایه‌گذاری می‌کند، بر اساس فطرت به هم آمیخته و مرتبطی که در آن هیچ جنبه‌ای از جنبه‌های دیگر گسسته نیست، اگرچه ممکن است در پاره‌ای از اوقات جنبه‌ای بر دیگر جنبه‌ها غلبه یابد.

قوانین خالص مادّی و زمینی آن از قبیل ازدواج و طلاق و ارشاد و برنامه

اقتصادی و صلح و جنگ و سیاست و غیر آن، تمام بر اساس عقیده و باور، استوارند که همگی با هم ارتباط دارند مانند ارتباط و پیوستگی عقل و جسم با روح، و در قرآن همه‌ی این امور، آمیخته با توجه دادن به خدا و ترس و تقوای از او، می‌آیند.

رهنمودهای روحانی خالص قرآن، تنها به خاطر خود آنها نیست، و مقصود از پرستش خالصی که غایت و نتیجه آفرینش همه مخلوقات جن و انس است:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنْسَ إِلا لِيَعْبُدُونِ (ذاريات/ ٥٦)

ما پریها وانسانها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ایم.

این پرستش تنها موردنظر نیست. چون خداوند از اینکه او را پرستش کنند، سودمند نمی‌شود و از اینکه او را پرستش نکنند، زیانمند نمی‌گردد:

«مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ (ذاريات/ ٥٧)

من از آنان نه درخواست هیچ گونه روزی می‌کنم و نه می‌خواهم که مرا خوراک دهند.

«وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (عنكبوت/ ٦)

و هر که در راه ایمان مبارزه کرد به سود خود کرده است که خداوند از اطاعت و عبادت جهانیان بی‌نیاز است.

بلکه خداوند این کرم و بخشش را به کمال رسانده است، عبادتی که نتیجه نهایی آفرینش است، وسیله‌ای برای اصلاح و پرورش جانها و اصلاح برنامه زندگانی روی زمین قرار داده است، سپس این کرم و بخشش را با تمام زندگان روی زمین قرار داده است، سپس این کرم و بخشش را با تمام رسانده است که بر عبادت اجر و پاداش نیکو می‌بخشد، اگرچه این عملی است که انسان برای نفس خود انجام می‌دهد، و خداوند از او و از عالمیان بی‌نیاز است.[1]

اسلام نفس بشری و سرشت وی را به گونه‌ای بررسی می‌کند، که در آن جسم و عقل و روح با هم در یک سرشت، آمیخته و مرتبط‌اند، که استعدادها و نیروهای جسمانی و عقلانی و روحانی در کنار هم، آمیخته و مرتبط در زندگی مادی انسان روی زمین عمل می‌کنند، که کار هیچ یک از دیگری جدا نیست و به خاطر ابراز وجود یک جنبه، جنبه‌های دیگر برای همیشه ضعیف و افسرده نمی‌شوند.

اسلام با حفظ همین وابستگی‌های هر یک از این قوی با دیگری است که برای تعیین ویژگیهای سیمای «انسان صالح» به نتیجه‌های مشخصی می‌رسد که آن را

---

۱. رک: محمد قطب: فی‌النفس و المجتمع، فصل عبادات.

به صورت یک حقیقت ملموس و روشن، در واقعیت زندگی ابراز می‌دارد و برجسته می‌کند.

هماهنگ ساختن همه تارهای جان به صورت جمعی و مرتبط با هم در یک زمان واحد دو چیز را در بر می‌گیرد: نخست به کارگیری همه استعدادها و نیروهای موجود در انسان، که از این راه هیچ نیرویی که ممکن است در آبادانی زمین و احراز شایستگی خلافت الله، مورد استفاده واقع شود، به هدر نمی‌رود. ضایع نمی‌گردد، و این خود یک ثروت گرانبها و در نوعی خود بی‌نظیر است که در سرشت انسانی نقش بسته است و ممکن است به نتایج شگفت‌انگیزی بینجامد. به راستی کفران نعمتهای الهی و قدر نشناسی از آنها است، و در همان وقت کاستن از ارزش انسان است که انسان چیزی از این نعمتها را نادیده بگیرد و تا آخر عمر از آن استفاده ننماید و آنها را به کار نگیرد!

این کفران نعمتهای بیکران خداوند است که انسان نیروی زنده و فعال خود را در آبادانی زمین به کار نبرد، برای جست‌وجوی گنجینه‌های عظیم نهان در دل زمین و به روزیهای فراوان خدادادی دست نیابد و تمام این نیروها را برای پیشرفت زندگی و رشد ونمود آن به کار نبرد و هر روز به وسیله آنها به سطح جدیدی از زندگی نرسد!

بی‌گمان ناشکری و ناسپاسی از نعمتهای خداست که انسان همه توان و نیروهای روحی و روانی خود را، برای شناخت الله و پیوستن به وی به کار نگیرد و برای پیشرفت زندگی روحانی و رشد و فزونی آن، از قدرت و قوت و هدایت و رهنمود الله استمداد نطلبد، و به مقتضای آن عمل نکند، و به خیر و محبت و احساس وابستگی و به هم پیوستگی انسانیت عادت ننماید، و تلاش نکند تا خیر مادّی و بهره‌های مادّی که با توان و نیروی مادّی خویش به آن رسیده است، به همه‌ی بشر برساند، همه افراد بشری که مجموعاً جانشین خدایند و در بهره زندگی با هم شریک‌اند.

در حقیقت ناسپاسی به نعمتهای خدا است که انسان تمام توان و نیروی عقلانی خود را در شناخت اسرار عالم هستی و قوانین آن به کار نبرد و همین گونه در شناخت سنّتها و قوانین الهی در این عالم مادی و زندگی انسانی، از آن استفاده نکند، و در برنامه و سامان دادن به زندگی بشری و برپای داشتن آن و سوق دادن آن بر شیوه‌ی راست و درست آن، از این قوانین و سنّتها بهره نگیرد و این از کاستن قدر و ارزش انسان است که استعداد و نیروهای خویش را نشناسد یا بعضی را به حساب بعضی دیگر هدر دهد.

بدون شک انسان می‌تواند دائماً و همیشه متوجه تمام نیروی طبیعت، خودش

باشد و در واقعیت زندگی به همه نیروهایش عمل کند. انسان می‌تواند که خدا پرست باشد و از رهنمود او کمک گیرد و انسانی اندیشمندی باشد آشنا به اسرار عالم هستی و قوانین حکم فرما بر آن، و انسانی باشد که با تلاشهای زنده‌اش برای پیشرفت زندگی و رشد و نمو آن عمل کند، و هنگامی که بر راه راست و برنامه کامل، حرکت می‌کند، جنبه‌ای از این جوانب و نیرویی از این نیروهایش هرگز او را به تعطیل نمی‌کشاند و مانع آن نمی‌شود که جوانب دیگر را اشباع نماید یا تا به آخر از آنها استفاده کند. به همین شکل خداوند انسان را به گونه‌ای آفریده است که می‌تواند، این فعالیتهای متعدد را در جهات مختلف انجام دهد و در همه دیدگاهها، موجودیت و هستی خود را تحقق بخشد و در پرتو این استعدادها و نیروهای متعددش هست که خداوند در این زندگی مادّی به وی شایستگی خلافت را بخشیده است، بلکه کار از این عمیق‌تر است، انسان وقتی که همه نیروهایش را به کار می‌گیرد، نتیجه بهتر و بهره بیشتری تولید می‌کند، این مخلوق بشری مانند سرچشمه سرشار است که باندازه وسعت چشمه آب بیرون می‌دهد و هر گاه چشمه‌ای تازه باز شود، مجموعه آب سرچشمه می‌جوشد، و فوران می‌کند، این است واقعیت زندگی اسلامی نخستین، که گواه بر این پدیده بشری بی‌نظیر و یگانه است. چون زندگی اسلامی نخستین در همه زمینه‌های دانش وعلم و عمل و فتوحات و برنامه‌ریزی و تحکیم بنای جامعه، فعالیت و تلاش داشته است، که در واقع دانشمندان و فرماندهان و برنامه‌ها و تمدنهایشان همگی نمود واقعی داشته‌اند و هرگز احساس نکرده‌اند که فعالیت و تلاش مادّیشان، مانع پرستش خدا و طلب کمک و استمداد از هدایت او است، و همچنین هرگز بر این باور نبوده‌اند که پرستش خدا آنان را از تجارت و گردش در زمین و آبادانی آن، باز می‌دارد.

هیچ یک از این دو نیز مانع اندیشه و تفکر علمی تجربی او نمی‌شدند، بلکه این جماعت برگزیده بودند که به قول «گیپ» و دیگر خاورشناسان، روش تجربی را در مباحث پژوهش علمی وارد کردند.

فایده دوم این است که به کارگیری همه استعدادها و نیروها به طور یکسان و مساوی توازن و تعادل را در زندگی درونی و بیرونی انسان به وجود می‌آورد.

توازن و تعادل که یکی از چهره‌های سیمای «انسان صالح» است، معنی گسترده‌ای دارد که همه جنبه‌های فعالیت انسان را شامل می‌شود، توازن و تعادل بین نیروی جسمانی و نیروی عقلانی و نیروی روانی، وتوازن بین مادیات و معنویات انسان، و توازن بین ضروریات زندگی انسان و امور ذوقی او و تعادل بین زندگی واقعی و زندگی ایده‌آلی و خیالش، و توازن و هماهنگی میان ایمان به

واقعیت محسوس و ایمان به غیبی که با حواس ظاهری قابل درک نیست، و هماهنگی بین انگیزه و کششهای فردی و کششها وانگیزه‌های اجتماعی و هماهنگی در برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی و سیاسی و بالاخره توازن و هماهنگی در تمام امور زندگی:

«وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا (بقره/ ۱۴۳)

و به این ترتیب ما شما را امت میانه روی قرار دادیم.

میانه‌رو در هر چیزی و هماهنگ در هر فعالیتی که انجام می‌دهند. این تعادل و توازن و هماهنگی در حقیقت سیمای همه عالم هستی است که در آن هماهنگی و توازن، همه افلاک و همه نیروها وانرژیها وجود دارد، در عالم هستی با این همه گستردگی، حتی یک نیرو مختل نمی‌گردد و هیچ نیرویی در کار دیگری ایجاد اخلال نمی‌کند، و همین گونه این توازن سیمای «انسان صالح» نیز هست که در پرتو آن به شرایط خلیفه اللّهی در روی زمین ایفا می‌کند و برحسب آن، برابر برنامه آفریدگار جهان و انسان گام بر می‌دارد.

رسیدن به توازن و هماهنگی در زندگی انسان که دارای نیروها و جهت-گیریهای متعدد است، در حقیقت یک کار آسان و ساده‌ای نیست، بلکه همه لحظات زندگی را در خود فرو می‌برد، و هر لحظه از لحظات این زندگی را شامل می‌شود.

تلاش برای همگام ساختن بین ضروریات مستولی بر زندگی و بین امور ذوقی غیرثابت، تلاش برای همگام ساختن بین چیزهایی که باید باشد و بین چیزهایی که ممکن است پیش آید، تلاش همگام سازی بین مطالب و خواسته‌های متعدد و متعارض یک فرد و بین مطالب و خواسته‌های جمعی، تلاش هماهنگی بین کارهای شتاب آلود دنیایی و بین کارهای آینده آخرتی، تلاش و هماهنگی بین این لحظه و این فرد و این نسل و بین تمام لحظات و جمیع افراد و جمیع نسلها. به راستی تلاش طاقت فرسایی است که تمام نیروها و انرژیهای زندگی را در خود غرق می‌نماید، با وجود این، این جد و جهد و تلاش، شایستگی آن را دارد، که به آن پرداخت. چون به حقیقت به تمام خواسته‌های انسان در روی زمین از قبیل صلح و سعادت و تولیدات مادّی و معنوی، در همه زمینه‌های زندگی، به صورت یکسان، تحقّق می‌بخشد.

تمام بدیهایی که در زندگی گریبان‌گیر انسان می‌شود، تمام پریشان حالیها و اضطرابات و نابسامانی‌ها و بی‌تابی‌ها که برای انسان پیش می‌آید، تمام فسادها و تباهی‌ها و خرابی‌ها و بدبختی و شقاوتهایی که انسان با آن روبه‌رو می‌شود، همه و همه، نتیجه حتمی نبودن توازن و هماهنگی درون نفس و روان انسان، و نبودن

آن در واقعیت زندگی است!

هنگامی که یکی از شهوات و امیال انسان بر وی طغیان می‌نماید، شهوت مال و ثروت، یا شهوت غریزه جنسی، یا شهوت قدرت، یا شهوت جاه و مقام و سلطه و بدون شک در اندرون نفس و روان وی ایجاد اختلال وکاستی می‌کند، اگرچه در ظاهر و اول کار گمان می‌کند که او بهره‌مند و خشنود و خوشبخت است ولی در حقیقت، او را خوشبخت نمی‌سازد. بلکه در واقع، او در شقاوت دایمی است. چون نسبت به آنچه که دارد پریشان و نگران است و به افزایش و افزودن برآن، متمایل و علاقمند است. در نتیجه در واقعیت زندگی ایجاد اختلال می‌کند. چون هر شهوت بیش از حد خود، نه تنها صاحبش را به انحراف می‌کشاند، بلکه در سر راه خود، دیگران را نیز گرفتار می‌نماید و قطعاً مردم دیگر از این شهوت افراطی، مورد تجاوز واقع می‌شوند.

هنگامی که انسان به یکی از نیروهایش تمایل پیدا می‌نماید ودیگر نیروها را فراموش می‌کند این عمل او ایجاد اختلال در درون نفس و روان است که به ایجاد اختلال در واقعیت زندگی می‌انجامد. یا اینکه به گرایش عقلانی روی می‌آورد و در یک برج عاج دور از واقعیت زندگی، زندگی می‌کند، یا به نیروی روانی و روحی خود گرایش پیدا می‌کند، در فضاهای روحی سلبی و منفی و پوچ شنا می‌کند که در عالم حس ومادی به عمل و تولید متحول نمی‌گردد، در نتیجه او در حال انفرادی یک فرد خوشبخت نخواهد شد. چون او در راه رفتنش می‌لنگد و جای پاهایش متزلزل است. چون سنگینی او به صورت متوازن بر پاهایش قرار نمی‌گیرد. در جامعه نیز خوش‌بخت نیست و ملت و قومی که تمام همّ و تلاشش برای بهره‌گیری از لذتهای حیوانی باشد، ممکن نیست زندگی شایسته و درستی داشته باشد. ملت فرانسه وقتی به این درجه از لذتها و برخورداریهای حیوانی رسید و به تمامی در آن غرق شد، فرو ریخت و به آنچه نباید برسد، رسید. به همین گونه زندگی جماعتی که متفکرانش به فلسفه‌ای مشغولند جدای از واقعیت مادّی زمینی است، فرو می‌ریزد و متلاشی می‌گردد.

اروپا در دو قرن اخیر با سخت‌ترین اضطرابات و نابسامانیها روبه‌رو شد و سرانجام به کمونیستی رسید، و این روی آوردن به کمونیستی به عنوان واکنش در برابر فلسفه ایده‌آلی وخیالی توخالی پوک که در افکار آنان ایجاد نظریه‌ای پوچ‌گرایانه می‌نمود و همه جمعیتهای بشری را در چنگال گرسنگی و محرومیت و خواری ذلت باری که به کرامت انسانی اهانت می‌نمود، رها کرد. وهمین گونه است جماعتی که در حالت بی‌خودی و عالم هپروت روحانی منفی زندگی می‌کنند، مانند «چین» «هند» که کمرشان در زیر بار سنگین وکمرشکن گامهای سخت

عقب‌ماندگی و بدبختی و پژمردگی خم گشته بود تا اینکه اخیراً بیدار شدند وخود را از بی‌توجهی به واقعیات زندگی و روحیه منفی و پوچ‌گرایی بیرون آوردند و شروع کردند به زندگی در جهان واقع و محسوس.

بدین جهت اسلام بر ایجاد توازن و تعادل اصرار می‌ورزد و در برنامه وروش خود، آن را هدف اساسی و بنیادین قرار می‌دهد و تمام تلاش و کوشش و توانی که دارد، صرف آن می‌کند و این عمل را با کودک از همان زمان تولدش، آغاز می‌نماید، و در آن با انسان در تمام مراحل رشد و نموش، همگامی می‌کند، و در هیچ لحظه‌ای از لحظات زندگی او را از یاری و رهنمود دادن بی‌نصیب نمی‌گذارد، وروش و راهش، همان است که بیان کردیم: که همه‌ی تارهای نفس انسانی را به صورت فردی و جمعی، مرتبط به هم «کوک» می‌کند و آن گاه بر آن می‌نوازد، همان گونه که در فصلهای آینده می‌بینید، این روش هنگامی که در آن از وسایل درست و صحیحی استفاده شود کهروش اسلامی برای آن ترسیم کرده است، بدون شک به اهداف و خواسته مورد نظر دست می‌یابد.

همچنین یکی دیگر از ویژگی‌های این روش که در عین حال از علایم و سیمای «انسان صالح» نیز هست، عبارت است از ایجابیت یکسان و مثبت بودن کامل آن.

از جمله نتایج آمیختگی بین تمام نیروها و استعدادهای انسان و برقراری ارتباط بین همه آنها این است که این مخلوق بشری به نیروی مثبت فعال در واقعیت زندگی تحول پیدا می‌کند، ولی مثبت بودن و ایجابیت یکسانی که از راه منحرف و دور نمی‌شود.

در سرشت موجود انسانی، استعدادهای مختلف و جدای از هم، وجود دارد که در هر جهت‌گیری و دیدگاهی، در میان آنها، مثبت و منفی موجود است، و هر گاه این استعدادها را به حال خود بگذاریم، هر یک از آنها در جهت خویش رشد و نمود می‌کند یا از رشد و نمو متوقف می‌گردد، در نتیجه از یک جهت، اختلاف توازن و تعادل پیش می‌آید، و از جهت دیگر اضطراب و نابسامانی در سیما و چهره کلی انسان نمایان می‌شود، که گاهی مثبت مثبت و گاهی منفی منفی می‌گردد، بدون اینکه یکروش یکسان یا هدف مشخص و معینی داشته باشد.

انسان آن گونه که خداوند می‌خواهد، یک نیروی فعّال جهت‌دار با اراده است. بنابراین، او در واقعیت زندگی، یک نیروی مثبت می‌باشد، نیرویی که هر لحظه به پیش می‌رود و نیرویی چیره بر نیروهای مادّی، که آنها را در آبادانی زمین به کار می‌گیرد و مورد بهره‌برداری قرار می‌دهد:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ﴾ (جاثیه/ ۱۳)

و آنچه که در آسمانها و آنچه که در زمین است، همه را از ناحیه خود، مسخر شما ساخته است.

نیروی که خداوند به وسیله آن، راه عملی و واقعی بشر را تغییر می‌دهد:

إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ (رعد/ ۱۱)

بی‌گمان خداوند حال و وضع هیچ گروهی را تغییر نمی‌دهد، مگر اینکه آنان احوال خود را تغییر دهند.

این نیرو، نیرویی است که برحسب راه و روشی که به آن ایمان دارد، واقعیت خود را ایجاد می‌کند.

پس به نیکها دستور می‌دهد و از بدیها باز می‌دارد و خود برای خود برنامه و نظام وروش را برپای می‌دارد:

«كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ (آل‌عمران/ ۱۱۰)

شما بهترین امتی هستید که به سود انسانها نمایان شده‌اید، امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایید و به خدا ایمان دارید.

آری این نیرو یک نیروی مثبت است بشرط اینکه طغیان نکند. طغیان بهر شکل و نوعی باشد در برابر ایجابیت و مثبت بودن فعال به آسانی به لغزشگاه منجر می‌گردد. انسان بر ضد نفس خویش طغیان می‌کند، پس بعضی از نیروها و استعداداتش را سرکوب می‌نماید تا بعضی دیگر از آنها را ابراز دارد و برجسته کند. گاهی نیروی روحی و روانی را سرکوب می‌کند تا نیروی جسمانی یا نیروی عقلانی را ابراز دارد. معنویات خود را سرکوب می‌کند تا جوانب مادّی خویش را ابزار دارد، و از طریق انتاج و تولید مادّیات به هستی خود تحقق بخشد.

گاهی انسان بر غیر خود طغیان می‌کند، که به خود حقوقی می‌دهد که بدیگران نمی‌دهد، خویشتن را از جهت فردی یا نژادی، نژاد ممتاز می‌پندارد که حق دارد، دیگران را به بردگی بکشاند و آنان را به زیر سلطه خویش درآورد، خود را محق می‌داند که از آنان سلب کرامتها و آزادیها نماید و اساس زندگانیشان را متلاشی سازد تا به وسیله آن، تنها خودش را متورم و باد کرده، و پرحجم نماید. یا به خود حق می‌دهد که بر حسب اشتهای خود قوانین وضع کند و هرگونه که بنظرش آید، حقوق خود را مقرر می‌دارد و خود برای خود تکالیف و وظایف تعیین می‌کند، اگر برای خودش تکالیف و وظایفی قائل گردد!

اصولاً به هم پیوستگی جامعه برایش مهم نیست، و وقتی که هر فردی در جامعه بر حسب اراده خود و آن گونه که می‌خواهد به کاری و در هر زمانی دست

بزند، برایش اهمیت ندارد که جامعه در معرض اختلال و نابسامانی قرار می‌گیرد.

این است نمونه‌هایی از یک ایجابیت و مثبت بودن مختل و ناقص و در مقابل آن یک نوعی منفی بودن بیمار نیز وجود دارد، که انسان با نفس خویش منفی و سلبی است و برای نفس خویش عنان و زمام شهوات و هوسها را رها می‌کند. چون در آن حالت مالک قوه مثبت باز دارنده، نیست که به وسیله آن کشش‌ها و گرایش‌های شهوانی را کنترل کند و نگه دارد.

با دیگران نیز منفی می‌گردد، منفی بافی در برابر نیروهای مادّی و اقتصادی و اجتماعی، منفی باف در برابر عرف و عادات و آداب و رسوم و سنتها، منفی در برابر قدرت جامعه یا جمود وخشکی آن، یا در برابر نیروهای مسلط بروی. بنابراین، هستی و شخصیت فردی او در زیر فشارهایی که بروی وارد می‌شود، تباه و پایمال می‌گردد.

هر دوی این اختلالهای مثبت و منفی، برای خلیفه خدا در زمین شایسته و روا نیست و هر دو از تربیت بد و رهنمودهای نادرست، سرچشمه می‌گیرند، و هر دو از نواختن و کوک‌کردن بعضی از تارهای ساز نفس انسانی بدون توجه به دیگر تارها نشأت می‌گیرند یا از نواختن بعضی از تارها با آهنگ ناموزون پدید می‌آیند. پس هر گاه نواختن تارهای انگیزه فردی تنها یا انگیزه جمعی تنها یا هر زمان نواختن تارهای جنبه مادّی تنها یا جنبه روانی تنها، یا تارهای نیروی محرکه تنها یا تارهای بازدارنده تنها باشد، نتیجه آن ایجابیت مختل و ناهماهنگ و منفی‌گری و ناموزون خواهد شد در هر جنبه.

اگر بر یکی از تارهای این نیرو نیز بیش از حدّ لازم نواخته شود به گونه‌ای که بر نیروهای مقابل خود طغیان کند، باز هم ناهماهنگی نمایان می‌گردد.

اسلام می‌خواهد که انسان یک نیروی مثبت فعال و متعادل و همآهنگ باشد، و راه آن همان شیوه و برنامه‌ای است که بیان کردیم که همه‌ی تارهای ساز نیروهای موجود در وی، دسته جمعی و مرتبط به هم نواخته وکوک شوند.

و از ویژگیها و خصوصیات این برنامه و روش، واقعیت داشتن ایده‌آل‌ها و ایده‌آل بودن واقعیت‌ها است. که در همان وقت سیمای «انسان صالح» نیز چنین است، اسلام موجود بشری را همان گونه که واقعیت دارد، در نظر می‌گیرد، که حدود و مرزهای نیروهای موجود در آن را می‌شناسد و می‌داند که خواسته‌ها و ضروریاتش چیست، و اندازه همه را مورد توجه قرار می‌دهد:

«لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلا وُسْعَهَا (بقره/ ۲۸۶)

خداوند به هیچ کس جز به اندازه توانایی ش تکلیف نمی‌کند.

«فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ (تغابن/ ۱۶)

پس آن قدر که در توان دارید، از خدا بهراسید و پروا کنید.

ناتوانی او را در برابر فریبندگی‌های تحریک آمیز می‌شناسد:

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ (آل‌عمران/ ۱۴)

برای انسان محبت شهوات جلوه داده شده است از قبیل عشق به زنان و فرزندان ثروت هنگفت و آلاف و الوف طلا و نقره و اسبهای نشاندار و ممتاز و چهارپایان و کشت و زرع.

همچنین ناتوانی و ضعف او در برابر تکالیف را نیز می‌داند:

«يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخُلِقَ الإِنْسَانُ ضَعِيفًا (نساء/ ۲۸)

خداوند کار را بر شما آسان گیرد و انسان ضعیف آفریده شده است.

آری اسلام همه این جنبه‌های انسان را می‌شناسد، پس با سرشت واقعی وی همگامی می‌کند، و تکالیفی را بر وی فرض و واجب نمی‌کند که بر دوشش سنگینی کند و از انجام و ادای آن ناتوان باشد:

هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ (حج/ ۷۸)

. خدا شما را برگزیده است و در دین کارهای دشوار و سنگین را بر دوش شما نگذاشته است.

بنابراین، تکلیف را فراخور توان ممکن او قرار می‌دهد با این حال، او را با این سرشت ضعیفش به حال خود نمی‌گذارد، بلکه او را تقویت و هدایت و ارزیابی می‌کند. وگرنه، به پستی می‌گراید و در جایگاه پایین‌تر از درجه خود واقع می‌شود.

نه هرگز! او را رها نمی‌کند که به پستی گراید بلکه با کمال واقع بینی، برای انسان واقعیت بزرگتری را قائل است که لحظات ضعف و لحظات قوت و لحظات پستی و لحاظ بلندی او را در بر می‌گیرد.

در حقیقت انسان این مزیت و امتیاز بزرگ را دارد که دارای استعداد دایمی برای ارتقا و پیشرفت است. استعداد برای تفوق بر نفس خویش را دارد تا بالاتر از واقعیت قرار گیرد و به صورت ایده‌آلی در آید و گاهی هر بار توفیق آن را نمی‌یابد، و ممکن است هر بار به آن موفق نگردد ولی همواره برای آن می‌کوشد ـ مادام که متوجه راه آن باشد ـ و در این تلاش و کوشش ارتقا می‌یابد و بر بلندای افقها قرار می‌گیرد. بی‌گمان بر این انسان لحظات اعجازآمیزی می‌گذرد که در آن بر نفس خویش و بر نیروهای محیط به خود، پیروزی‌های چشم‌گیری را به دست می‌آورد و این وقتی است که به وسیله نیروهای که خداوند به وی بخشیده است، ایمانش

بالا می‌گیرد و افزایش می‌یابد.

در نتیجه می‌کوشد آن گونه که خدا برای او می‌خواهد، به سرشت واقعی خود تحقق بخشد، این لحظات واقعیت دارد اگرچه ایده‌آلی است. اسلام با واقعیت سرشت انسان و ضعف موجود در آن، و نیروهای محدودش همگامی دارد و از این نیروی مکنون در نهاد او، برای تحقق ایده‌آلیت او غافل نیست. بنابراین، اسلام در روش خود، شیوه‌ای را برگزیده است که واقعیت ایده‌آلی را در خود نهان دارد، ایده‌آلی که از واقعیت زندگی غافل نیست! و این بارزترین ویژگی است در روش اسلامی و در همان حال بارزترین خصوصیت سیمای «انسان صالح» است. انسان صالحی که این شیوه و برنامه برای تحقق وجود آن، در واقعیت زمین است: که عبارت است از فراگیری و تکامل و توازن و مثبت بودن متعادل و واقعیت ایده‌آلی و در فصول آینده از تفصیل این ویژگیها و این علایم ممتاز «انسان صالح» سخن خواهم گفت.

برنامه و روش عبادت اسلامی

از بارزترین علایم روش اسلامی، روش عبادت بودن آن است. با این حال، پرستش در این روش نیازمند توضیح بیشتری است. عبادت در اسلام منحصر به آداب و رسوم عملی تعبدی معروف و متداول از قبیل نماز و روزه و زکات و نیست، بلکه معنی عمیق‌تر از این دارد. عبادت بندگی خدای یگانه است به گونه-ای که در همه امور دنیا و آخرت از او فرمان و دستور بگیرد و سپس پیوند دایمی با او در همه این کارها.

در حقیقت نماز و روزه و زکات و حج و دیگر آداب و شعایر تعبدّی، کلیدی بیش نیستند و کلید عبادت کلی می‌باشند یا در واقع مراحل و ایستگاه‌ها و توقف‌گاه‌هایی هستند که رهروان این راه در آن توقف می‌کنند و توشه را می-گیرند. با این حال، همه راه، خود عبادت است و هر آداب و رسوم و عمل و اندیشه و احساس و معانی که در آن است مادام که به قصد توجه به خدا باشد و مادام که در اعماق قلبش گواهی دهد، أشهد أن لا اله الا الله و أنّ محمداً رَسُولُ الله نه تنها به زبان، و تمام زندگی و واقعیتش بر این اساس استوار باشد، همگی عبادت است، بدیهی است که عبادت به این معنا همه زندگی را در بر می‌گیرد. عبادت تنها منحصر به این لحظات نیست که آداب و رسوم و مناسک تعبدّی آن را اشغال می‌کند. مقصود از این آیه گرامی این نیست:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنْسَ إِلا لِيَعْبُدُونِ (ذاریات/ ٥٦)

ما جن و انسان را جز برای عبادت خویش نیافریده‌ایم.

وگرنه، ارزش این لحظات زودگذر در صفحه لوح نفس و روان انسان و در صفحه لوح عالم هستی، چیست؟! و از خود اثری به جای نمی‌گذارد و در فضای جهان ضایع می‌شود! بلکه زمانی ارزش دارد کهروش زندگی باشد و همه جنبه-های آن را شامل گردد و ارزش آن در این است که برنامه سلوک و رفتار و کردار و اندیشه و عواطف و شعور باشد، و همه لحظات آن بریک برنامه و روشن واضح و آشکاری استوار باشد و تمام امور شایسته و نشایسته را در زندگی بیان دارد، و سرانجام بازگشت همه امور در آن به سوی الله است و تنها مرجع و محل بازگشت همه امور او است و تنها دستور و قانون او است که در همه لحظات زندگی و در درون دل و در هوشیاری و آگاهی عقل و در واقعیت سلوک و رفتار، مورد مشورت

قرار می‌گیرد و از آن رهنمود گرفته می‌شود، و ایجاد پیوند بین قلب و ضمیر بشری و بین الله، همان پیوند دایمی است که قلب و ضمیر بشری را بر آن می‌دارد که در تمام لحظاتش به خدا برگردد، و مشورت کردن با دستور و قوانین او در هر کاری، همان ستون اساسی تربیت اسلامی است که هر چیزی با آن به کمال می-رسد و بدون آن، هر چیزی پوچ و خیالی است.

و اسلام برای رسیدن به این هدف، هر وسیله سازنده و نتیجه‌بخشی را به کار می‌گیرد و بر همه تارهای ساز نفس انسانی می‌نوازد و برابر دستور الله می‌نوازد، همان گونه که قبلاً گفتیم و تشریح و تفصیل گسترده این طریقه خواهد آمد، به ویژه در فصل مربوط به «پرورش و تربیت روح و روان».

با این حال، اینجا که ما در صدد بیان قواعد و اساس این روش هستیم، ویژگیهایی را بیان می‌کنیم که روش تربیت اسلامی، به وسیله آن از روش‌های تربیتی غیر اسلامی ممتاز و جدا می‌گردد.

بعضی از روشهای تربیتی بین قلب و ضمیر بشری و بین منطقه خاصی از زمین پیوند و ارتباط برقرار می‌سازد، پاره‌ای از آنها قلب و ضمیر را به فردی معینی از مردم پیوند می‌دهد و برخی از آنها دلها را با اسطوره و افسانه‌ای از اسطوره‌ها و افسانه‌ها مرتبط می‌نمایند، سپس تمام روش و برنامه‌شان بر این اساس گذاشته می‌گردد، و سپس عمل و احساس و درک و اندیشه و رفتارشان رنگ آن را می‌گیرد و به تمامی متوجه این جهت‌گیری و موضعگیری می‌شود، سپس می‌بینیم که فرد عیناً بر فضائلی پرورش می‌یابد که از این اساس ناشی می-شود و از مفاهیم آن سرچشمه می‌گیرد و متناسب با مصلحت آن، گام بر می‌دارد.

بدون شک این فضایل با فضایل مطلقه بشریت اشتراک دارد و به هم می‌رسند چون بشریت هر اندازه گمراه و منحرف باشد، با بصیرتی که خداوند به وی بخشیده است، کم یا زیاد به «حق» هدایت می‌یابد. با این حال، این فضایل غالباً جنبه «محلی» یا «اقلیمی» دارند و در میان آنها فضایل انسانی حقیقی وجود ندارد، مگر اینکه از عقیده به خدا و دستوری که مورد رضای او است، سرچشمه و استمدادگیرد.

برای نمونه، به برنامه‌ها و روشهای تربیتی اروپا توجه کنید و بهترین همه آنها را که از نظر مردم، روش تربیتی انگلیس است در نظر بگیرید، که در فرد فضایل بسیاری را پدید می‌آورد، دزدی نکند، مال دیگری را نرباید، چیزی را غصب نکند، دروغی نگوید، و خیانت نکند، روش درست و زیبایی است در سرشت و معامله با دیگران، و راه درست و راحتی بخش و شگفت انگیز است، که موجب همکاری و همیاری و دوری از خود خواهی و احساس مسئولیت در برابر مصالح عمومی،

می‌گردد، و تا اندازه‌ای، چیز اندکی از مصالح فردی را در این راه فدا می‌کند، آری! اینها همه خوب و قابل تحسین است! با این حال، به نظر آنان در مرزهای بریتانیا و در مرزهایی که قومیت بریتانیایی وجود دارد خوب است!

هر گاه این فرد انگلیسی باندازه سرمویی از مرزهای بریتانیا پا بیرون نهاد و از این بتی که او را برای پرستش آن تربیت کرده‌اند، دور شد، آنجا تو ناگهان باشخصی دیگری روبه‌رو می‌شوید، غیر از آن کسی که قبل از آن می‌شناختید! خودخواهی منفور، حرص و آزمندی زشت، خیانت و نیرنگ و فریب و دروغ و توطئه‌گری و غصب مال دیگران، سلب حقوق غیر و ربودن دیگران و مالشان، همه اینها را دارد!

مصالح ویژه فردی را بر همه ارزشهای انسانی و فریاد وجدان و ضمیر، ترجیح می‌دهد! چرا چنین است؟! آیا تغییر کرده است؟!

نه هرگز! بلکه او همچنان در برابر بتی که می‌پرستد، مخلصانه رفتار می‌کند و وفادار است! او هرگز در برابر «انسانیت» مخلص نبوده است. چون تربیتی که به وی آموخته‌اند، تربیت انسانی نبوده است! و هرگز برای الله مخلص نبوده است! چون که اساس پیشرفت و ترقی او بر اساس پیوند حقیقی با الله نهاده نشده است!

این است نمونه‌ای که تفاوت قطعی بین روش تربیت اسلامی و بین روشهای تربیتی غیراسلامی را بیان می‌دارد و همچنین در همان وقت، بیان می‌دارد که چرا اسلام مشتاق است بر اینکه باید انسانیت را در کنار «کلمه الله» قرار دهد و روش تربیتش را به معنی گسترده و فراگیر بر اساس پرستش الله و پیوند دایمی با او، بنا نهد.

بدون شک برای دست‌یابی به خیر حقیقی در روی زمین، جز با بستن پیوند زنده و سازنده، بین قلب بشری و بین الله، هیچ ضمانتی وجود ندارد، تنها این پیوند خیر حقیقی را تضمین می‌کند. برای بر پای داشتن حق و عدالت ازلی، زمانی ضمانت وجود دارد که انسانها معتقد باشند که به اینکه سرانجام همگی نزد آفریدگار خود به هم می‌رسند، سپس رابطه و پیوند انسانیت حقیقی را احساس کنند. چون احساس این پیوند همگی را به همدیگر پیوند می‌دهد.

چون اسلام این حقیقت را درک می‌کند. لذا عبادت خدا را اساس و پایه سترگ تربیت قرار داده است و سر و سامان و نظام همه زندگی را از آن استمداد می‌نماید.

فرد در تنهایی خود، مردم در حال اجتماعی، در هنگام عبادت، در هنگام کار و عمل، در وقت معامله با دیگران: در تجارت، در صنعت، در سیاست در جنگ، در صلح، در وقت محبت و مودّت، در وقت دشمنی و خصومت و. در تمام این لحظات

بر اساس پیوند با الله، و تعامل با الله، و خشیّت و ترس از الله و محبتش بـرای الله، بازگشتش به الله، برنامه تربیتـی الله، اسـلام در همـه ایـن احـوال فـرد را تربیـت می‌کند، این است پرستش در مفهوم اسلامی و عبادت این نیست که «پارسـایی و عزلت و تعبد و رهبانیت را پیش گیرد، معنی عبادت این نیست که در حال سجود و رکوع، تقوی و پرهیزکاری بر قلبش مستولی گردد، و چون نمازش را بپایان بـرد انگیزه‌ها و کششهای حرص و آزمندی و دشمنی و کینـه در درون دل برخیـزد و بیدار گردد».

نه هرگز چنین نیست! پس پیوند قلب با الله چه معنی دارد، در این صـورت او در ایستگاه عبادت گدایی می‌کند ولی راه نمی‌رود، عبادت رفـتن در راه اسـت بـه گونه‌ای که گاه گاه توشه برگیـرد، سـیر در راه بـا قلـب سرشـار از نیـروی واصـل کننده‌ای که همواره به عمل وا دارد و دائماً به پیش راند، بی‌گمان اسـلام بـر ایـن نیروی سرشار زنده که قلب را مهیا و مجهز می‌سازد، مشتاق است و راهنمـای راه است، او را در خلوت و تنهایی ش هدایت می‌کند که بیندیشد و احساس و شـعور کسب کند و درکارهای جسمانی او را راهنمـایی مـی‌نمایـد کـه بـا بـرادرانش در بشریت به هم می‌رسند و با آنان تعامل و سازش می‌کنـد و راه تاریـک زنـدگی را برایش روشن و منوّر می‌سازد تا نلغزد و به سر درنیاید، و اگر دچار لغزش گـشت، در این لغزش نقش زمین نگردد، بلکه از خود گرد و غبار را بتکاند و برخیزد، مادام که باطری این چراغ زنده و درخشان باشد.

اسلام به صراحت می‌گوید، که هر کاری که در آن قلب متوجه الله باشد آن کار پرستش است:

«لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَالْمَلائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» (بقره/ ۱۷۷)

این که چهره‌های‌تان را به جانب مشرق و مغرب کنید، نیکی نیست، بلکه نیکی کـسی است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب آسمانی و پیغمبـران ایمـان آورده باشد و مال را با وجود علاقه‌ای که به آن دارد به خویشاوندان و یتیمـان و درمنـدگان و واماندگان در راه و گدایان دهد، و در راه آزاد سازی بردگان صرف کنـد و نمـاز را برپا دارد و زکات را بپردازد و وفا کنندگان به پیمان خـود بـوده، هنگـامی کـه پیمـان ببندند و در برابر فقر و بیماری و هنگام نبرد، شکیبایند، اینان کسانی هستند که راست می‌گویند و به راستی پرهیزکاران ایشانند.

این است روش عبادتی که اسلام آن را ترسیم می‌کند و اساس تربیتی خـود را بر آن می‌گذارد و صداقت با الله و تقوای الله و پیوند دایمی با خدا را در آن شـرط قرار داده است. در فصلهای آینده طریقه و روش اسلام برای پیوند و ارتبـاط قلـب بشری با الله بیان می‌شود.



تربیت و پرورش روح و روان

روح چیست؟ روح چیز به هم و پیچیده‌ای است که حدود مشخصی ندارد! این ابهام در درک سرشت روح و پیچیدگی که آن را احاطه کرده و ناتوانی در فهم ودرک کنه و حقیقت آن، مادّی‌گرایان و ماتریالیستها را، در دوران جدید، گول زده و بر آن داشته است که درباره روح اهمال ورزند و آن را به حساب نیاورند. در نظر آنان، هر چیزی که در قلمرو حواس ظاهری نباشد، وجود ندارد! و چون روح با حواس ظاهری دیده نمی‌شود، بنابراین، وجود ندارد!

با این حال، «الدوس هکسلی»[1] علی‌رغم اینکه به دین ایمان ندارد، این نظریه آنان را ردّ کرده است، و حقیقتی را به یاد آنان می‌آورد که فراموش کرده‌اند و لذا به جدال و مجادله می‌پردازند!

او گوید: «ما هیچ چاره‌ای نداریم جز اینکه اعتراف کنیم به این حقیقت که بعضی از افراد بشر، برای کشف مجهولات و فهم آنها، دارای قدرت بیرون از چهارچوب حواس ظاهری هستند. بی‌گمان عدم شناخت ما از طریقه و راهی که کشف مجهولات به آن صورت می‌گیرد، انکار کردن ما را برای این طریقه، توجیه نمی‌کند. چون این انکار کردن، بر عدم فهم خود عمل ادراک وعمل یادآوری، می‌افزاید و سبب می‌شود که خود «ادراک» «یادآوری و تذکر» را نیز نفهمیم!

چه کسی از ما می‌تواند، کار اعجازآمیز ادراک و یادآوری را بشناسد؟! همچنین ما نمی‌دانیم که این کشف مجهولات، چگونه صورت می‌گیرد، علی‌رغم اینکه این کار یک حقیقت علمی ثابت شده است!»

البته «الدوس هکسلی» در همه راه با ما نیست، بلکه نیمه راه را با ما طی می‌کند، او مقرر می‌دارد که در سرشت انسان یک نیروی ناشناخته‌ای وجود دارد که به وسیله آن می‌تواند مجهولات را کشف کند، وگوید!

عدم شناخت ما از کنه و حقیقت و اصل این نیرو، به آن معنی نیست که آن نیرو در واقع وجود ندارد. چون علی‌رغم این عدم شناخت ما از آن، آن وجود دارد و این یک حقیقت علمی است.

و مهمتر از آن، او مقرر می‌دارد، که ما قبلاً اعتراف نموده‌ایم به اینکه در

---

۱. نوه توماس هنری هکسلی مشهور (۱۸۹۹ـ۱۸۲۵) بیولوژیست و نویسنده انگلیسی در سال ۱۸۹۴ متولد شده است و تألیفات متعددی دارد.

سرشت بشر، علاوه بر حواس ظاهری، نیروهای دیگری وجود دارد، علی‌رغم اینکه ما به طور کلی از شناخت کنه و حقیقت آنها عاجزیم، مانند عمل «ادراک» و عمل «یادآوری».

این نصف راه است! چون «هکسلی» این قدرت را، منحصر به کشف مجهولات می‌داند، و آن هم تنها برای بعضی از افراد بشر! و آن را یک نیروی اصیل در عمق سرشت بشری قرار نمی‌دهد!

با این حال، وقتی که انسان، جهت‌گیری و دیدگاه و بینش مادّی‌گرای غرق در مادیت را می‌بیند، این دیدگاهی که بر تفکر و معرفت و احساس غربیان مستولی و چیره است، در می‌یابد که این اعتراف از مردی که به دین باور ندارد، در واقع در زمینه فهم صحیح و درست از «انسان» یک پیشرفت بزرگی است! باید دانست که این فهم صحیح در گذشته‌های بسیار دور، در عقیده دینی و باورهای آسمانی مقرر گردیده است!

روح یک نیروی ناشناخته، مبهم، پیچیده، وغیر قابل درک است، با این وصف، یک حقیقت مسلّم است!

هنگامی که ما گمان می‌کنیم که «ادراک» «تذکر» یک عمل محسوس است. لذا به وجود واقعی آن، ایمان می‌آوریم. ما در این گمان سخت در اشتباه هستیم! چون در حقیقت، این عمل محسوس نیست! بلکه ما نتایج آن را درک می‌کنیم و این احساس آشکار ما نسبت به نتایج آن است که ما را بر آن می‌دارد تا به این گمان اشتباه آمیز دچار شویم! و در همان وقت این وهم و خیال رادر ما پدید می‌آورد تا تصور کنیم که کیفیت «ادارک» و کیفیت «تذکر» را می‌شناسیم! اما حقیقت آن است که اصل و کنه هیچ یک از این دو عملیت را نمی‌دانیم! و به این اکتفا می‌کنیم که نتایج آنها را با حواس ظاهری درک می‌کنیم!

اگر در این کار دقت و تدبر می‌کردیم در می‌یافتیم که نیروی روحی نیز چنین است! بی‌گمان کنه و اصل روح ناشناخته، مبهم، پیچیده، غیر قابل درک است با این حال، نتایج آن، ناشناخته و غیر قابل درک نیست. ما اگر تلاش کنیم که عملیت تذکر و یادآوری را معرّفی کنیم، برای شرط بیان آن جز همان لفظ تذکر و عملیت تذکر چیزی نمی‌یابیم و برای معرفی ادراک نیز جز همان لفظ یا مرادف آن را نمی‌یابیم!

با این حال، درباره «روح و روان» می‌گوییم: روح نیرویی است که انسان به وسیله آن با مجهول و چیزهای غایب و غیر محسوس پیوند برقرار می‌کند.

کشف مجهول از جمله کارهای روح است، الهام و خبرهایی که در رؤیا برای انسان پیش می‌آید. نیز یکی دیگر از عملیات روح است، الهام گرفتن از راه دور و

کارهای «تله‌پاتی» نیز یکی دیگر از عملیات روح است، مانند حادثه «تله‌پاتی» مشهوری که برای عمر بن خطاب با «ساریه» فرمانده سپاه اسلام در جنگ نهاوند پیش آمد که از فاصله هزاران کیلومتر او را از کمین دشمن آگاه کرد و گفت: ای ساریه کوه را بپایید، کوه را بپایید. ساریه ندای او را شنید و از کمین نجات یافت.

این اعمال و نظایر آن، همگی کارهای بزرگ و شگفت‌انگیز و اعجازآمیزی است که انسان در برابر آنها مات و مبهوت و شگفت‌زده می‌شود، تماماً از عملیات روح است. با این حال، با این وصف، اینها کارهای حاشیه‌ای روح است.

چون وظیفه بزرگ و اصلی روح، رسیدن و پیوستن به خدا است. این پیوستن چگونه صورت می‌گیرد؟! «تله‌پاتی» و کشفیات و خبرهای رؤیایی چگونه به اتمام می‌رسد؟! ما نمی‌دانیم، همان گونه که کیفیت بوقوعی پیوستن «ادارک» «تذکر و یادآوری» را نمی‌دانیم، ولی به هر حال واقع می‌شود!

روح: این نیروی ناشناخته‌ای که کنه و حقیقت آن و طریقه عملی و کار آن را نمی‌شناسیم! تنها وسیله ما است برای پیوستن به الله! روح با سرشت خود راه به سوی خدا را می‌یابد. چون همان روح آفریده خدا است که آن را در مشتی آب و گلٍ به ودیعت نهاده است:

«فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (حجر/ ۲۹)

پس آن گاه که او را آراسته و پیراسته کردم و از روح متعلق به خود در او دمیدم، در برابرش به سجده افتید.

بنابراین، روح به خودی خود آفریدگار خویش را می‌یابد و به راه و روش خود، بدو می‌پیوندد:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا (اعراف/ ۱۷۲)

هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان نمایان کرد و ایشان را برخودشان گواه گرفته است، که آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفتند: آری! گواهی می‌دهیم.

آری روح خود به او راه می‌یابد. همان گونه که تمام مخلوقات خدا به وسیله سرشت و فطرت خویش، بدون رنج و خستگی و کوشش، بدو راه می‌یابند:

«قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى (طه/ ۵۰)

پروردگار ما آن کسی است که هر چیزی را وجود بخشیده است و سپس رهنمودش کرده است.

مسئله این است که خداوند این مخلوق بشری را گرامی داشته است:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلا (اسراء/ ۷۰)

ما آدمیزادگان را گرامی داشته‌ایم و آنان را در خشکی و دریا حمل کرده‌ایم و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم.

و یکی از نشانه‌های این کرامت آن است که به انسان دل هوشمند و حفظ کننده‌ای، بخشیده است.

وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالأَبْصَارَ وَالأَفْئِدَةَ (سجده/ ۹)

و برای شما گوشها و چشمها و دلها آفرید.

خداوند این عملیت هدایت را یک عمل آگاهانه‌ای قرار داده است که در آن دل بینا سهیم است. بنابراین، هدایت یافتن انسان جدای از اطاعتی است که جمادات و نباتات و حیوان انجام می‌دهند. با این وصف، انسان گمراه می‌شود. وقتی گمراه می‌شود که فطرت و سرشت وی منحرف و بیمار می‌گردد. گمراه می‌شود و به سوی خدا راه نمی‌یابد، و با روح خود به وی نمی‌پیوندد و از او استمداد و کمک نمی‌گیرد، و در پناه او نمی‌آرامد.

به علاوه، انسان، حتی وقتی که گمراه می‌شود، وقتی که روحش تاریک می‌شود و نمی‌تواند شفافیت و کشف داشته باشد، وقتی که پرده‌های بستر شهوات روحش را می‌پوشاند و آن را از نور محجوب می‌دارد. حتی آن هنگام نیز چیزی و بقیه‌ای از سرشت و فطرت روحش باقی مانده است، که علی‌رغم گمراهیش، متوجه آفریدگارش می‌گردد، همان گونه که چشم خسته متوجه روشنایی است، همه آن روشتایی را نمی‌بیند، ولی بکلی از آن کور نیست. این است که مردم خدا را می‌پرستند، ولی موجودات دیگر را با وی شریک قرار می‌دهند:

مَا نَعْبُدُهُمْ إلا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى (زمر/ ۳)

ما آنان را پرستش نمی‌کنیم مگر به آن خاطر که ما را به خداوند نزدیک گردانند.

«وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ»

اگر از مشرکان بپرسی چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ خواهند گفت: الله، بگو آیا چیزهایی را که به جز خدا به فریاد می‌خوانید و پرستش می‌نمایید.

یا اینکه یک نیرویی غیر از خدا را، خدا می‌پندارند و آن را می‌پرستند با این حال، جز در موارد نادر و شاذّی که به حساب نمی‌آید، منکر وجود آفریدگار قدرتمند و مسلط و با اراده این جهان نیستند. در حقیقت وظیفه مهم عقیده دینی آن است که این سرشت و فطرت خدا باوری را پشتیبانی و تقویت نماید و آن را در راه صحیح قرار دهد و توجیه سازد و این فطرت و سرشت را در راه‌یابی به سوی الله مساعدت و یاری نماید، راه‌یابی که در این فطرت پنهان است، اگرچه مادّیات زمینی مانع دیدن آن باشند. آری وظیفه مهم باور دینی آن است که روح را از اسارت مادّیات نجات دهد تا خدا را ببیند و متوجه او شود.

اسلام نسبت به روح عنایت و توجه خاص و ویژه‌ای دارد. چون در نظر اسلام روح مرکز هستی بشری و نقطه اتکای آن است، و روح همان قاعده و زیربنای تمام هستی بشر است که از طریق آن ارتباط و به هم پیوستگی به وجود می‌آید و بزرگترین عامل مسلط و نگهبان بر زندگی انسان است و آن است که به سوی نور هدایت می‌کند، کافی است که بگوییم روح پیوند بین انسان و خدا است!

اسلام در توجه و عنایت کاملش به تربیت روحی، دینی است که به فطرت انسان توجه دارد و دین فطرت است. بی‌گمان نیروی روحی در وجود انسان، بزرگترین نیروی موجود در سرشت او است و بیش از همه نیروهای او به حقایق وجود بستگی و پیوند دارد. نیروی جسمانی انسان محدود به سرشت و هستی مادّی و به چیزهای است که به وسیله حواس درک می‌شوند و نیروی عقل و خرد، میدان گسترده‌تری دارد، ولی محدود است به چیزهای که تعقل می‌شوند، محدود به زمان و مکان و آغاز و انجام است و محکوم به فناء و نابودی است.

و تنها نیروی روح و روان است که در سرشت و وجود انسان، حدود و قیود و مرز نمی‌شناسد و در بند زمان و مکان و آغاز و ابتداء نیست و فناناپذیر است و این تنها نیروی روحی است که می‌تواند با چیزهایی اتصال و پیوند برقرار کند که از قلمرو درک حواس ظاهری و درک عقل بیرونند، و تنها نیروی روحانی است که می‌تواند به جاودانگی ابدی و هستی ازلی به پیوندد. می‌تواند به خدا به پیوندد، همان گونه که می‌تواند خارج از موانع زمانی و مکانی با تمام عالم هستی به پیوندد.

چگونه این پیوندها برقرار می‌شود؟! نمی‌دانیم! ولی در پرتو درخشش تابان و با صفای روح آنها را احساس می‌کنیم، که در یک درخشش برق‌آسا همه جوانب زندگی و ابتدا و انتهای جهان را شامل می‌شود.

بوسیله شنای روح آزاد، در افقهای گستردهِ عالم هستی، این احساس را پیدا می‌کنیم، که روح در طی این افقها به همه‌ی موجودات زنده آن عالم می‌پیوندد و

مربوط می‌شود، و به قول علم، همه جهان هستی زنده است و به وسیله آن لحظه دقیق و بزرگ و شگفت‌انگیز و باشکوه، که سراسر عالم هستی در آن به لرزه در می‌آید، این احساس به ما دست می‌دهد، آن گاه در اعماق وجود خود احساس می‌کنیم که خدا را می‌بینیم!

بنا بر این طبیعی است که تمام عقاید دینی تا این اندازه به روح و شئون آن اهمیت دهند و طبیعی است که به ویژه اسلام به این نیرو اهتمام بیشتری بدهد و این تنها اسلام است که در برنامه‌ها و روشهای خود تمام نیروهای موجود در سرشت بشری را مورد اهتمام جدّی قرار می‌دهد و همه را فراخور حقی که دارند مورد عنایت و راهنمایی قرار می‌دهد!

روش تربیتی اسلام برای تربیت و پروش روح آن است که پیوند دایمی بین روح و بین خداوند منعقد نماید، در هر لحظه و هر کاری و هر اندیشه‌ای و هر احساسی.

انسان با سرشت طبیعی خود، گاهی در لحظه‌ای از لحظاتش، روحش چنان تابناک می‌گردد که گویی دمیدن صبح صادق او را گرفته و از خواب برمی‌خیزد و نفس راحتی می‌کشد، گاهی درخشش مطبوع شب مهتابی، خودش را مجذوب خود ساخته و زمزمه‌های شعر گونه رؤیایی خویش را از سر می‌دهد، و شبحها و طیفهای رقصان نور وسایه مسحور کننده آن، او را به خود مشغول می‌دارد، و گاهی عظمت و بزرگی عالم هستی و نظام و سامان قوانین و سنتهای آن، و دقت و باریک بینی این نظام او را مجذوب خود می‌نماید، و گاهی یک حادثه ناگهانی او را شگفت‌زده می‌کند و جانش را می‌لرزاند و بیدارش می‌کند و او را متوجه عالم غیبی و مدبّر و اداره کننده کارهای جهانش می‌سازد.

به راستی تمام این لحظات زیباست، ولی لحظات بریده و گسسته‌ای هستند که دوام و ثبات ندارند، لحظات زودگذری که با از بین رفتن عامل مؤثر در آنها، نابود می‌شوند. اسلام چنین لحظاتی را نمی‌خواهد، نمی‌خواهد که این درخشندگیهای روحی خاموش گردند و عقب نشینی کنند و فر وکش نمایند و کورسو شوند، نمی‌خواهد هیچ چیزی صفای روح را بپوشاند یا آن را از سیر در آفاق بازدارد، بنا بر این بنا بر این به این لحظات برتری که به صورت عرضی و موقتی می‌آیند و نمی‌پایند، اکتفا نمی‌کند، این لحظاتی که چندان در نفس اثر نمی‌گذارند و نفس را در مسیر واضح و روشن و اصیل قرار نمی‌دهند.

بلکه اسلام می‌خواهد این درخشندگی و تابناکی روحی راروش زندگی قرار دهد! می‌خواهد که این شعله مقدس را برافروزد و همیشه تابناک نگه‌دارد، می‌خواهد این شعله تابناک روح خدایی که در سرشت انسان وجود دارد، همواره

تابان بماند و به سرچشمه اصلی و جاودانی خویش بپیوندد. اسلام نمی‌خواهد این پرواز و رها شدن روح از قید و بند جسم، ناگهانی و اتفاقی و زودگذر باشد، بلکه به صورت یک جریان ثابت اصیل درآید، و اگر وقفه‌ای در آن روی دهد، ناگهانی و زودگذر باشد. وقتی که انسان چنین کند بدون شک، بالاترین استعدادهای خود را تحقّق می‌بخشد و به کارهای معجزه‌آسا دست می‌یابد.

با وجود این است که در اسلام رحمت خدا نسبت به بندگانش متجلی می‌شود. و بی‌گمان از آنان کارهای محال و غیرممکن را نمی‌خواهد، و می‌داند که رهایی دایمی کمال روح به نسبت بشر محال و غیرممکن است. چون سرشت آب و گِل سنگین است، و نیروی شهوت قدرتمند است و سنگینی مادّیات بر وی فشار طاقت فرسا دارد.

بنابر این می‌فرماید:

فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ (تغابن/ ۱۶)

پس آن قدر که در توان دارید تقوای خدا پیشه کنید و پروا داشته باشید.

لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلا وُسْعَهَا (بقره/ ۲۸۶)

خداوند به هیچ کس جز به اندازه توانایی ش تکلیف نمی‌کند .

با این حال، همانند مکتب‌های مادّی «واقع‌گرایی» منحرف که تنها به جنبه‌های حیوانی و مادّیت انسان ایمان دارند، نمی‌گوید: ای بشر مادام که سنگینی مادّی آب و گِل و جوشش و فشار نیرومند شهوات و فشار سخت مادّه، در تو وجود دارد، در والاگرایی تو فایده‌ای نیست و آرزوی رها شدن از این سنگینی‌ها را از سر خود بیرون کن و تا می‌توانید دو دستی به زمین بچسبید و دل از آن نکنید، و چون حیوان از آن بخورید و لذت ببرید!

نه هرگز چنین نمی‌گوید! چون اسلام که دین فطرت انسانی است به تمام نیروهای موجود در سرشت انسانی ایمان دارد، و پیش از همه به نیروی روح و قدرت برتر آن بر پرواز و رهایی آن از مادّه، ایمان دارد. اسلام در واقعیت کامل خود، ضعف بشری را در نظر می‌گیرد و به آن توجه دارد، و هرگز او را از تلاش و کوشش و از دمیدن دایمی برای مشتعل شدن شعله روح، باز نمی‌دارد و منع نمی‌کند. چون تنها راه والاگرایی و یگانه راه برقراری موازنه میان سنگینی‌هایی است که نفس و روح انسانی را به پستی فرود می‌آورد، این راه است و این راه همان گونه که قبلاً گفتیم، بستن پیوند دایمی بین انسان و خدا است و اسلام برای این کار وسایل متعدد و متفرقه‌ای را به کار می‌گیرد، از یک طرف حساسیت قلب در دست خداوند آفریننده، در صفحه عالم هستی را تحریک می‌کند و بر

می‌انگیزاند تا همواره و دائماً وجود خدا وقدرت مطلقه بی‌نهایت لایزالی او را احساس نماید.

و از ناحیه دیگری، حساسیت قلب را بر می‌انگیزاند که احساس نماید که دائماً تحت مراقبت الله قرار دارد و همواره او را می‌پاید و او با انسان است هر جا که باشد، بر قلب و دل او اشراف کامل دارد، و تمام اسرار و نهانی‌های او را می‌داند و بر نهان‌تر از نهانی‌هایش مطلع است و از ناحیه دیگری، این وجدان را در قلب او برمی‌انگیزاند که پیوسته و به صورت دایمی تقوا و ترس و هراس همیشگی از خداوند داشته باشد و خود را در هر کاری و هر اندیشه‌ای و هر احساس و شعوری، تحت مراقبت او بداند که همواره او را می‌پاید.

و از جنبه دیگری محبت خدا را در دل او پدید می‌آورد به گونه‌ای که دائماً به رضای او چشم دوزد.

و از جنبه دیگری این احساس را در او پدید می‌آورد که در تمام لحظات خوشی و ناخوشی و فراخی و سختی، آرامش و اطمینان خاطرش تنها به خدا باشد، و در برابر قضا و قدر او تسلیم و راضی و خشنود گردد و هدف نهایی و یگانه هدف، سرانجام پیوند قلب بشری با الله است.

عالم هستی آیت و نشانه بزرگی وجود الله است و نمایشگاه قدرت اعجاز آفرین او است که خردها را مات و مبهوت می‌کند. با این حال، انس و الفت و عادت گرفتن به این آیت بزرگ، سبب می‌شود که گیرایی و شگفتی فوق‌العاده‌ی چشم دوختن به این آیت بزرگ و شگفتی احساس جوشان در اعماق قلب خود را نسبت بدان، نادیده بگیریم و متوجه آن نشویم. حواس ظاهری نسبت به آنچه می‌بینند و می‌شنود خرفت و کودن و نادان می‌شود، پس از کنار هر چیزی می‌گذرد، توگویی که وجود ندارد، و در پرتو عادت گرفتن وانس والفت، فراموشش می‌شود که شما چیزهایی که پیرامون او هستند، همگی آیت و نشانه قدرت نوآفرین آفریدگاری است که هر چیزی را آن گونه که خود خواهد، نو می‌آفرینند. شب و روز در پی هم که بر زمین می‌چرخند و بر حسب اختلاف فصول و اختلاف مکان کوتاه و بلند می‌شوند، خورشیدی که هر روز طلوع و غروب می‌کند و هیچ روزی نیست که این طلوع و غروب صورت نگیرد، ستارگان درخشان که در تاریکی شب می‌درخشند. گویی که چشم‌هایی هستند که در تاریکی چشمک می‌زنند و از دور با هم نجوی و زمزمه می‌کنند، هلال و ماهی که ابتدا کوچک و نامریی به نظر می‌آید و اندک اندک بزرگ می‌شود تا اینکه یک قرص پر از نور می‌گردد، و با نور فراوان و شفاف و رؤیایی آرام و زیبا، زمین را فرا می‌گیرد، سپس بتدریج کوچک و کوچک می‌شود تا اینکه به همان چیز کوچک غیرمریی اولی تبدیل می‌شود. سپس در محاق

ناپدید می‌شود.

زندگی گیاهی، دانه‌های خردی که نهال نورسته آنها با قوت زمین را می‌شکافد و سپس برگه‌های سبز کوچک زیبا را در می‌آورد.

زندگی رویان پرنده کوچک یا حیوان حقیر که پشت سر مادرش راه می‌رود تا از این منقار او تغذیه کند یا از پستانش شیر بمکد، یا غذای خود را از او دریافت دارد.

زندگی پراکنده در لابلای این جهان بظاهر مرده و در حقیقت سرشار از نیروهای زنده و متحرک دائمی.

نظام گیرا و دقیق و سرسام‌آوری که این عالم هستی بر آن سیر می‌کند، و در طی میلیاردها میلیارد سال، نظام یک ستاره از آن، خلل و نقص پیدا نمی‌کند و در طول این زمان باندازه بند انگشتی، از مسیر خود منحرف نمی‌گردد، اصل روزگار و کنه و حقیقت و طریقه ادراکش! مخلوق بشری، که با تمام تجهیزات دقیقی که دارد و نیروهای که در سرشت آن نهان است، یک معجزه کامل و تمام است، عملیات جسمانی وعملیات فکری و عملیات روحی و عقلانی که در سرشت وهستی انسان وجود دارد امتزاج و به هم آمیختگی و ارتباط محکم و شامل و دقیقی که همه نیروهای موجود در انسان را فراهم می‌آورد و در یک نهاد و سرشت به آنها وحدت می‌بخشد، تمام اینها که گذشت از جمله آیات و نشانه‌های وجود خدا در عالم هستی، تمام آنها معجزه‌اند، تمام آنها سرسام‌آورند، تمام آنها برانگیزاننده و تحریک کننده‌اند. با این حال، به خاطر انس و الفت و عادت طولانی انسان بدون هوشمندی و تفکر در آنها، از کنار آنها می‌گذرد و متوجه آنها نمی‌شود!

اسلام که روح را تربیت می‌کند و پرورش می‌دهد، به این آیات عظیم عالم هستی توجه کامل دارد ودر آنها زندگی می‌دمد. قرآن کریم سرشار است از دعوت انسان به اینکه دریچه بصیرتش را به روی این آیات جهان هستی بگشاید و در آن سوی آنها، دست قدرتمند آفریننده نوآفرین را مشاهده کند، بشیوه‌ای این دعوت را به عمل می‌آورد که زمام نفس و روان را می‌گیرد و آن را از بند عادت و الفت بیرون می‌آورد و بیدارش می‌سازد، آن وقت بروی جهان چشم می‌گشاید. گویی که تازه است. قرآن کریم در این جنبه قدرت شگفتی دارد. بدیهی است که بیدار کردن نفس و روان و بیرون آوردن آن از خوی و عادت و الفت، کار و وظیفه ساده و آسانی نیست!

الفت و عادت کردن جزئی از سرشت نفس و روح است که برای آن یک کار ضروری انجام می‌دهد که از آن گریزی نیست. پس باید نفس و روان و حواس

واعصاب به رنگها و انواعی از تجارب و احساسها و اماکن و اشیا عادت کنند و خوی گیرند. تا به سوی تجربه‌های تازه، احساسهای تازه و مکانهای تازه و چیزهای تازه، روان گردند و رها شوند. اگر این الفت وعادت گیری نبود، انسان تمام زندگیش را صرف یاد گرفتن یک چیز می‌کرد، برای مثال می‌بایست پی‌درپی یاد گرفتن نطق و سخن را تکرار کند، یا پیوسته در صدد آموزش قرائت یا کتابت یا حساب یا وقت باشد یا تمام اعصاب خود را به کارهای عادی و معمولی مشغول دارد، آن وقت نیرویی برای تحمل چیز تازه در او باقی نمی‌ماند.

آری این است وظیفه و کار مهم عادت و خوی گرفتن در سرشت روح و نفس انسان که اگر چیزی را یاد گرفت، به آن الفت و عادت می‌گیرد و می‌تواند دنبال یاد گرفتن چیزهای تازه باشد.

با این حال، انس و عادت در موارد فراوانی از وظیفه خویش تجاوز می‌کنند و برکل میدان و قلمرو نفس و روان طغیان می‌نمایند، در نتیجه مشاعرکودن و کُند فهم، بصیرتها بسته، افکار خشک و منجمد می‌گردد، آن وقت الفت و عادت مانع پیشرفت و بازدارنده جان از آزادی و خشکی و انجماد سرشت انسان می‌شود.

آن وقت است که باید روح را از خواب انس و عادت بیدار ساخت، تا چشم بگشاید و زندگی را استنشاق کند، هنگامی که این چشم گشایی در بصیرت پیش آید، بی‌گمان شگفت‌انگیزترین اثر را در سرشت و فطرت بشری ایجاد می‌کند.

بی‌گمان این یک تشبیه تقریبی است، هنگامی که انسان از یک اطاق بسته با هوای فاسد و آلوده، بیرون آید، و نسیم خنک جان بخش و نشاط انگیز را برابر خود بیابد و تا اعماق درون آن را استنشاق نماید، نشاط و شادی و تحرک زنده‌ای را در تمام اندامهایش احساس می‌کند، انسان نیز چنین است حقیقتاً از نظر احساس و معنی نو می‌شود و بسیار سبک حال با حرکات نشاط آمیز رها می‌گردد و آزاد می‌شود.

چشم‌گشایی بصیرت و بازشدن روح، درست شبیه به این اثر است، ولی عمیق-تر و فراگیرتر و شگفت‌تر. این گشایش چشم بصیرت و رهایی، سرشت و فطرت جان را بتمامی می‌لرزاند و بیدار و فعال و متحرکش می‌کند و به آن زندگی تازه-ای می‌بخشد، هر اندیشه‌ای که بورزد، تازه است، هر احساسی که به خاطرش بگذرد، نو است، هر تجربه‌ای که به دست آورد جدید و زنده است، زنده‌ای که بار الکتریکی و محموله‌ای از نشاط و تحرک و نیروی درخشندگی را رها می‌نماید.

وای چه قدر شگفت است، هر چیزی برای بار اول پدید می‌آید، و حادث می‌شود! به راستی یک تجربه روحی جالب و زنده است. گویی انسان چیزی را با عصب لامسه‌ی خود مستقیماً لمس می‌کند، که به یک مرتبه بیزار می‌گردد و

متأثر می‌شود و اثر این لمس کردن را، کاملاً به مرکز احساس آن منتقل می‌سازد. به راستی کاری زیبا و لذت‌بخش است. زندگی را سرشار از غنا، گستردگی، لذت، و بهره‌یابی می‌کند، که دائماً در حال نوشدن است.

اگر انسان هر چیزی را که در زندگی دارد، بتواند آن را چنان تصور کند که گویی برای اولین بار حادث شده است! آن وقت می‌تواند یک جوانی همیشگی در خود احساس کند که پیری و ناتوانی و نابودی در آن رسوخ نمی‌کند! ولی این کار دشوار است. چون مطالب و خواسته‌های همیشگی زندگانی و سختی متراکم در راه زندگی و کوتاهی عمر و فراوانی مشکلات.

تمام این‌ها نیرو و اهتمام انسان را به تحلیل می‌برند و نابود می‌کنند و با این وصف، قرآن این پدیده شگفت را می‌سازد. چون روش و سبک‌گیرای سحرانگیزش، فضای درخشانش، و روح صفابخش و پاکیزه‌اش، براحتی انسان را از الفت وعادتش، دور می‌سازند و او را می‌لرزانند تا بیدار شود و به نرمی اعصاب بدون پرده او را لمس کنند و به وی نیروی بار مثبت کامل ببخشند و نواخت و جوشش این نیروی پر بار را به مرکز کامل احساس او منتقل نمایند، و در نتیجه هر چیزی را در زندگیش، چنان احساس کند که گویی برای اولین بار حادث می‌شود و از تازگی مسحور کننده و لذتهای شگفت‌انگیز آن بهره‌مند می‌گردد.

انسان در قرآن با جهان هستی زندگی می‌کند و ملاقات همیشگی و زیبا و دوست داشتنی با آن دارد، ملاقاتی که به نفس و روان لذت می‌بخشد و احساس را بارور می‌سازد و روح را از بنده مادیات رها می‌کند و شاد و با نشاط و آزاد، خدا را تسبیح و تنزیه می‌نماید.

قرآن در حدّ ذات خودش، کتابی است لذت‌بخش که خواننده آن به محض اینکه قرائت آن را به پایان برد، دوست دارد که از نو آن را تکرار کند و به آن برگردد، بنابراین، این ملاقات در اندرون جان ودر صفحه هستی پیوسته تازه است که نه تمام می‌شود و نه خستگی می‌آرد و نه این تازگی از بین می‌رود!

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَالْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِمَا يَنفَعُ النَّاسَ وَمَا أَنزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِن مَاءٍ فَأَحْيَا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَبَثَّ فِيهَا مِن كُلِّ دَابَّةٍ وَتَصْرِيفِ الرِّيَاحِ وَالسَّحَابِ الْمُسَخَّرِ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ (بقره/ ١٦٤)

مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین وآمد و شد شب و روز، و کشتیهایی که به سود مردم در دریا در حرکتند و آبی که خداوند از آسمان نازل کرده و با آن زمین را پس از مرگش زنده ساخته و انواع جنبندگان را در آن گسترده و در تغییر مسیر بادها و ابرهای که در میان آسمان و زمین مُعلق می‌باشند بی‌گمان نشانه‌هایی است برای

مردمی که تعقل ورزند.

إِنَّ اللَّهَ فَالِقُ الْحَبِّ وَالنَّوَى يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ ذَلِكُمُ اللَّهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ، فَالِقُ الإِصْبَاحِ وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ حُسْبَانًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ، وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ، وَهُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ وَمُسْتَوْدَعٌ قَدْ فَصَّلْنَا الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَفْقَهُونَ، وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ نَبَاتَ كُلِّ شَيْءٍ فَأَخْرَجْنَا مِنْهُ خَضِرًا نُخْرِجُ مِنْهُ حَبًّا مُتَرَاكِبًا وَمِنَ النَّخْلِ مِنْ طَلْعِهَا قِنْوَانٌ دَانِيَةٌ وَجَنَّاتٍ مِنْ أَعْنَابٍ وَالزَّيْتُونَ وَالرُّمَّانَ مُشْتَبِهًا وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ انْظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ وَيَنْعِهِ إِنَّ فِي ذَلِكُمْ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (انعام/ ۹۵ ـ ۹۹)

این خدا است که دانه و هسته را می‌شکافد، زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد، این خدای شما است پس چگونه منحرف می‌شوید؟! او است که صبح را نمایان ساخته است و شب را مایه آرامش و خورشید و ماه را وسیله حساب کرده است این سنجش دقیق و تدبیر محکم چیره‌ی آگاه است و او آن کسی است که ستارگان را برای شما آفریده است تا در تاریکی‌های خشکی و دریا به آنها رهنمود شوید، ما آیات را برای کسانی بیان داشته‌ایم که می‌دانند و او کسی است که شما را از یک نفس آفریده است که محل استقرار و محل تسلیم است ما آیات را برای کسانی بیان داشته‌ایم که می‌فهمند و او کسی است که از آسمان آب فرو می‌فرستد و ما به وسیله آن آب هم رُستنیها را می‌رویانیم و از رُستنیها سبزینه بیرون می‌آوریم و از آن سبزینه دانه‌های تنگاتنگ یکدیگر، و از شکوفه‌های درخت خرما خوشه‌های آویزان نزدیک به هم و در دسترس و باغهای انگور و زیتون وانار پدید می‌سازیم که همگون یا غیرهمگون می‌باشند، بنگرید به میوه نارس و رسیده یکایک آنها آن گاه که میوه دادند بی‌گمان در این، نشانه‌ها ودلایل است برای کسانی که ایمان می‌آورند.

«إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثًا وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (اعراف/ ۵۴)

پروردگار شما خداوندی است که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید سپس بر تخت چیره شد، با شب روز را می‌پوشاند و شب شتابان به دنبال روز روان است. خورشید و ماه و ستارگان را بیافریده است و جملگی مسخر فرمان او هستند. آگاه باشید که تنها او می‌آفریند وتنها او فرمان می‌دهد. بزرگوار و جاویدان و دارای خیرات فراوان خداوندی است که پروردگار جهانیان است.

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ، يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ

وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ، وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ، وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ، وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ، وَأَلْقَى فِي الأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ، وَعَلامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ، أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لا يَخْلُقُ أَفَلا تَذَكَّرُونَ (نحل/ ۱۰ ـ ۱۷)

او کسی است که از آسمان آبی فرو فرستاده است و شما از آن می‌نوشید و به سبب آن گیاهان و درختان می‌رویند و شما حیوانات خود را در میان آنها می‌چرانید. خداوند به وسیله آن زراعت و زیتون و خرما و انگور و همه میوه‌ها را برای شما می‌رویاند. بی‌گمان در این نشانه روشنی است برای کسانی که بیندیشند و خدا شب و روز و خورشید و ماه را برای شما مسخر کرد و ستارگان به فرمان او مسخر هستند. مسلماً در این کار دلایل روشن و نشانه‌های بزرگی است برای کسانی که تعقل می‌ورزند و چیزهایی را مسخر شما گردانیده است که در زمین برای شما به رنگهای مختلف و در انواعی گوناگون آفریده است. مسلماً در این دلیل واضح و نشانه روشنی است برای مردمی که عبرت می‌گیرند و او است که دریا را مسخر ساخته است تا اینکه از آن گوشت تازه بخورید واز آن زیوری بیرون بیاورید که بر خود می‌پوشید. کشتیها را می‌بینی که دریا رامی‌شکافند و تا شما فضل او را بجویید و سپاسگزاری کنید و در زمین کوههای استوار و پابرجایی را قرار داد تا اینکه زمین شما را نلرزانند و رودخانه‌ها و راههایی را نمایان کرد تا اینکه راهیاب شوید و نشانه‌هایی و ایشان به وسیله ستارگان رهنمون می‌شوند. پس آیا کسی که می‌آفریند همچون کسی است که نمی‌آفریند؟! آیا یادآور نمی‌شوید.

«وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ، وَإِنَّ لَكُمْ فِي الأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ، وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ، وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ، ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (نحل/ ۶۵ ـ ۶۹).

خدا است که از آسمان آب را می‌باراند و زمین را پس از مرگ آن حیات می‌بخشد. بی‌گمان دراین دلیل روشنی است برای آنان که گوش شنوا دارند. بی‌گمان در وجود چهار پایان برای شما عبرتی است از برخی از چیزهایی که در شکم آنها شیر خالص و گوارایی به شما می‌نوشانیم که از میان تفاله و خون بیرون می‌تراود و نوشندگان را

خوش می‌آید و از میوه‌های درختان خرما و انگور شراب درست می‌کنید و رزق پاک و پاکیزه از آن می‌گیرید. بی‌گمان در این نشانه‌ای برای کسانی است که از عقل و خرد سود می‌برند. پروردگارت به زنبوران عسل الهام کرد که از کوهها و درختها و داربستهایی که مردم می‌سازند خانه‌هایی برگزینند. سپس از همه میوه‌ها بخورید و راههایی را بپیمایید که خدا برای شما تعیین کرده است و کاملاً در اختیارند. از درون زنبور عسل مایعی بیرون می‌تراود که رنگهای مختلفی دارد در این بهبودی مردم نهفته است. بی‌گمان در این نشانه روشنی است برای کسانی که می‌اندیشند.

«وَ اللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالأَبْصَارَ وَالأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ، أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ، وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ وَمِنْ أَصْوَافِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ، وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلالا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيكُمُ الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيكُمْ بَأْسَكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْلِمُونَ (نحل/ ۷۸ ـ ۸۱)

خداوند شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید واو به شما گوش و چشم و دل داد تا سپاسگزاری کنید مگر پرندگان را نمی‌بینید که در فضای آسمان رام و فرمانبردارند و کسی جز خدا آنها را نگاه نمی‌دارد واقعاً در این نشانه‌هایی برای کسانی است که ایمان دارند. خدا است که خانه‌هایتان را محل آرامش و آسایشتان گردانده است و از پوستهای چهارپایان چادرهایی برایتان ساخته است که در سفر و حضر خود آنها را سبک می‌یابید واز پشم و کرک و موی چهارپایان وسایل منزل و موجبات رفاه و آسایش شما را فراهم کرده است که تا مدتی از آنها استفاده می‌کنید. خداوند سایه‌هایی برایتان از چیزهایی که آفریده است پدید آورده و پناهگاههایی برایتان از کوهها ساخته است و جامه‌هایی برایتان تهیه دیده است که شما را از گرما و جنگ محفوظ نگاه می‌دارد. به این گونه خدا نعمتهای خود را بر شما اتمام می‌بخشد تا اینکه مطیع و مخلص او گردید.

«بَلْ مَتَّعْنَا هَؤُلاءِ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى طَالَ عَلَيْهِمُ الْعُمُرُ أَفَلا يَرَوْنَ أَنَّا نَأْتِي الأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا أَفَهُمُ الْغَالِبُونَ (انبیاء/ ٤٤)

(در برابر کفر کافران، در رساندن عذاب شتاب نداریم و) بلکه ما اینان و پدرانشان را از انواع نعمتها بهره مند ساخته‌ایم (و آنها به جای شکرگزاری به غرور و طغیان خود افزوده‌اند) تا به آنجا که عمر طولانی کرده‌اند (ولی سرانجام آهسته و آرام گرفتارعقاب و عذاب ما شده و می‌شوند) مگر آنان نمی‌بینند که (این نعمت و ملک می‌رود به دست و ما از نعمت و قدرت و صحت و جاه و جلال گروهی

می‌کاهیم و بر ثروت و شوکت و عظمت و نعمت گروه دیگری می‌افزاییم؟ بلی! این جهان و نعمتهایش پایدار نیست و) ما از زمین (اینان) می‌کاهیم (و بر زمین آنان می‌افزاییم و قدرت و دولت را میان مردم دست به دست می‌گردانیم) آیا (با این حال ما غالبیم یا) آنها غالبند؟

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْذَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنْبَتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (حج/ ۵)

ای مردم! اگر درباره رستاخیز تردید دارید، ما شما را از خاک می‌آفرینیم سپس به نطفه و بعد به خون بسته و پس از آن به یک قطعه گوشت در می‌آوریم که برخی بسامان و برخی نابسامان است، به این خاطر است که برای شما روشن سازیم، ما جنین‌هایی را که بخواهیم تا زمان خود در رحم‌ها نگاه می‌داریم و آن گاه شما را به صورت کودک بیرون می‌آوریم، سپس تا به رشد جسمانی و عقلانی خود می‌رسید برخی از شما می‌میرید و بعضی از شما به نهایت عمر و غایت پیری می‌رسند تا بدانجا که چیزی از علوم خود را به خاطر نخواهید داشت، تو زمین را خشک و خاموش می‌بینی اما هنگامی که بر آن آب می‌بارانیم حرکت و جنبش به آن می‌افتد و رشد و نموّ می‌کند و انواع گیاهان زیبا و شادی‌بخش را می‌رویاند.

«يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَيُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَكَذَٰلِكَ تُخْرَجُونَ، وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَكُمْ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ إِذَا أَنْتُمْ بَشَرٌ تَنْتَشِرُونَ، وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ، وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَأَلْوَانِكُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِلْعَالِمِينَ، وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَابْتِغَاؤُكُمْ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ، وَمِنْ آيَاتِهِ يُرِيكُمُ الْبَرْقَ خَوْفًا وَطَمَعًا وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَيُحْيِي بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ، وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ تَقُومَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ بِأَمْرِهِ ثُمَّ إِذَا دَعَاكُمْ دَعْوَةً مِنَ الْأَرْضِ إِذَا أَنْتُمْ تَخْرُجُونَ (روم/ ۱۹ ـ ۲۵)

خداوند همواره زنده را از مرده و مرده را از زنده می‌آفریند و زمین موات را حیات می‌بخشد و همین گونه بیرون آورده می‌شوید. یکی از نشانه‌های خدا این است که شما را از خاک آفرید و سپس شما انسانهای پراکنده گشتید و یکی از نشانه‌های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان بیارامید و در میان شما و ایشان مهر و محبت انداخت مسلماً در این نشانه‌ها و دلائلی است برای افرادی که می‌اندیشند و از زمره‌ی نشانه‌های خدا آفرینش آسمان‌ها و زمین و

مختلف بودن زبان‌ها و رنگ‌های شما است بی‌گمان در این دلایلی است برای فرزانگان و دانشوران. و از نشانه‌های خدا خواب شما در شب و روز است و تلاش و کوشش‌تان برای بهره‌مندی از فضل خدا، قطعاً در این دلائلی است برای کسانی که گوش شنوا داشته باشند و از زمره نشانه‌های خدا یکی این است که خدا برق را که هم باعث ترس است و هم مایه‌ی امید به شما می‌نمایانند و از آسمان آب مهمی را می‌باراند و زمین را بعد از مرگش به وسیله آن آب زنده می‌گرداند. بی‌گمان در این دلایلی است برای فهمیدگان و خردمندان و از جمله دلایل ونشانه‌های خدا یکی هم این است که آسمان و زمین ساخته و پرداخته او و به فرمان وی برپا است بعدها وقتی شما را از زمین باندایی فرا می‌خواند و شما فوراً بیرون می‌آیید .

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بِيضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ، وَمِنَ النَّاسِ وَالدَّوَابِّ وَالأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ (فاطر/ ۲۷ ـ ۲۸)

مگر نمی‌بینی که خداوند از آسمان آب سودمندی رامی‌باراند و با آن محصولات گوناگون و میوه‌های رنگارنگ را به وجود می‌آورد، کوهها خطوط و جاده‌هایی است که برخیها سفید و برخیها سرخ و بعضیها سیاه پر رنگ است و هر یک از آنها به رنگهای مختلفی و در طرحهای متفاوتی است. انسانها و جنبندگان و چهارپایان نیز کاملاً دارای رنگهای مختلفی بوده و متفاوتند. تنها بندگان دانشمند از خدا ترس آمیخته به تعظیم دارند. قطعاً خداوند توانا و چیزه و بس آمرزگار است.

وَآيَةٌ لَهُمُ الأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ، وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ، لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلا يَشْكُرُونَ، سُبْحَانَ الَّذِي خَلَقَ الأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُنْبِتُ الأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لا يَعْلَمُونَ، وَآيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ فَإِذَا هُمْ مُظْلِمُونَ، وَالشَّمْسُ تَجْرِي لِمُسْتَقَرٍّ لَهَا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ، وَالْقَمَرَ قَدَّرْنَاهُ مَنَازِلَ حَتَّى عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ، لا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ، وَآيَةٌ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمْ فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ، وَخَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ، وَإِنْ نَشَأْ نُغْرِقْهُمْ فَلا صَرِيخَ لَهُمْ وَلا هُمْ يُنْقَذُونَ، إِلا رَحْمَةً مِنَّا وَمَتَاعًا إِلَى حِينٍ (یس/ ۳۳ ـ ۴۴)

نشانه‌ای برای آنان زمین مرده است که آن راحیات بخشیده‌ایم و از آن دانه‌هایی را بیرون آورده‌ایم که ایشان از آن تغذیه می‌کنند، و در زمین باغهای خرما و انگور نمایان کردیم و چشمه سارانی از آن بیرون آوردیم، تا از میوه‌های آن درختان که دست انسانها در ساختن آنها کمترین دخالتی نداشته است، تناول کنند. آیا انسانها سپاسگزاری نخواهند کرد؟ تسبیح و تقدیس خداوندی را سزا است که همه نرها و ماده‌ها را آفریده است. اعم از آنچه از زمین می‌روید و از خود آنان و از چیزهایی که

ایشان نمی‌دانند و نشانه‌ای شب است ما روز را از آن برمی‌گیریم، ناگهان تاریکی آنان را فرا می‌گیرد و خورشید به سوی قرارگاه خود در حرکت است. این محاسبه واندازه‌گیری و تعیین خدای بس چیره و توانا و آگاه و دانا است. برای ماه نیز منزلگاههایی تعیین کرده‌ایم که به صورت ته مانده‌ی کهنه‌ی در می‌آید. نه خورشید سزد به ماه رسد و نه شب را سزد که بر روز پیشی گیرد، هر یک در مداری شناورند و ما آدمیزادگان را در کشتی مملو حمل می‌کنیم، و برای ایشان همسان کشتی چیزهایی را آفریده‌ایم که بر آنها سوار می‌شوند و اگر بخواهیم آنان را غرق خواهیم کرد به گونه‌ای که هیچ فریاد رسی نداشته باشند واصلاً نجات داده نشوند، مگر اینکه رحمت ما باشد و تا زمانی بهره‌مند سازیم.

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لأجَلٍ مُسَمًّى ألا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّارُ، خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الأنْعَامِ ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ يَخْلُقُكُمْ فِي بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ خَلْقًا مِنْ بَعْدِ خَلْقٍ فِي ظُلُمَاتٍ ثَلاثٍ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَهُ الْمُلْكُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ فَأَنَّى تُصْرَفُونَ (زمر/ ۵ ـ ٦)

خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است و شب را بر روز و روز را بر شب می‌پیچد و خورشید و ماه را فرمانبردار کرده است، هر یک از آنها تا مدت معین و مشخصی در حرکت خواهد بود، هان! خدا بسیار مقتدر و بخشنده است. خداوند شما را از یک تن بیافرید، سپس از جنس او همسرش را خلق کرد و برای شما هشت جفت چهارپا گسیل داشت و شما را در شکمهای مادرانتان در میان تاریکیهای سه گانه آفرینشهای جوراجور و پیاپی می‌بخشد. کسی که چنین می‌کند الله است که پروردگار شما است و حکومت و مملکت از آن او است. جز او معبودی بحقّ وجود ندارد پس چگونه برگردانده می‌شوید؟!.

كَلا وَالْقَمَرِ، وَاللَّيْلِ إِذْ أَدْبَرَ، وَالصُّبْحِ إِذَا أَسْفَرَ (مدثر/ ٣٢ ـ ٣٤)

این چنین نیست که ایشان می‌پندارند! سوگند به ماه و سوگند به شب به آن گاه که پشت کند و سوگند به صبح چون روشن گردد.

فَلْيَنْظُرِ الإنْسَانُ إِلَى طَعَامِهِ، أَنَّا صَبَبْنَا الْمَاءَ صَبًّا، ثُمَّ شَقَقْنَا الأرْضَ شَقًّا، فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا، وَعِنَبًا وَقَضْبًا، وَزَيْتُونًا وَنَخْلا، وَحَدَائِقَ غُلْبًا، وَفَاكِهَةً وَأَبًّا، مَتَاعًا لَكُمْ وَلأنْعَامِكُمْ (عبس/ ٢٤ ـ ٣٢)

انسان باید به غذای خویش بنگرد و درباره‌ی آن بیندیشد، ما آب را از آسمان به گونه شگفتی می‌بارانیم، سپس زمین را می‌شکافیم واز هم باز می‌کنیم، در آن دانه‌ها را می‌رویانیم و رزها وگیاهان خوردنی را و درختان زیتون و خرما را و باغهای پر

درخت و انبوه را و میوه‌ها و چراگاه را برای استفاده و بهره‌مندی شما و چهارپایان شما.

فَلْيَنْظُرِ الإنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ، خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ، يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ، إِنَّهُ عَلَى رَجْعِهِ لَقَادِرٌ، يَوْمَ تُبْلَى السَّرَائِرُ، فَمَا لَهُ مِنْ قُوَّةٍ وَلا نَاصِرٍ، وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الرَّجْعِ، وَالأَرْضِ ذَاتِ الصَّدْعِ، إِنَّهُ لَقَوْلٌ فَصْلٌ، وَمَا هُوَ بِالْهَزْلِ، إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا، وَأَكِيدُ كَيْدًا، فَمَهِّلِ الْكَافِرِينَ أَمْهِلْهُمْ رُوَيْدًا (الطارق/ ۵ ـ ۱۷)

انسان باید بنگرد و دقت کند که از چه چیز آفریده شده است او از آب جهنده‌ی ناچیزی آفریده شده است. آبی که از میان استخوان پشت و استخوانهای سینه بیرون می‌آید، بی‌گمان خداوند قادر است که بار دیگر انسان را برگرداند، روزی تحقق می-یابد که رازهای خداوند قادر است که بار دیگر انسان را برگرداند، روزی تحقق می-یابد که رازهای نهان و کارهای پنهان آشکار و آزموده می‌گردد، به این هنگام برای انسان نه نیرویی است و نه یار و یاوری است.

أَفَلا يَنْظُرُونَ إِلَى الإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ، وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ، وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ، وَإِلَى الأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (غاشیه/ ۱۷ ـ ۲۰)

آیا به شتران نمی‌نگرند که چگونه آفریده شده‌اند؟ و به آسمان نگاه نمی‌کنند که چگونه بر افراشته شده است؟ و به کوهها نمی‌نگرند که چگونه نصب و پابرجای شده‌اند؟ و به زمین نمی‌نگرند که چگونه پهن و گسترانیده شده است؟.

وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ، وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ (تکویر/ ۱۷ ـ ۱۸)

وسوگند به شب بدانگاه که پشت می‌کند و به آخر می‌رسد، و سوگند به صبح به آن گاه که می‌دمد]

و امثال این آیات که در قرآن فراوان است، می‌بینیم که قرآن احساس انسان را بیدار می‌سازد و آن را متوجه آیات و نشانه‌های خداوند در جهان هستی و در وجود خودش می‌نماید، تا با دیده باز در آن زندگی کند و به آن اهمیت دهد و عظمت و شکوه و ابهت آن را احساس نماید و در هر کار کوچک و بزرگ از این آیات و رهنمودهای آنها پیروی نماید، ودر پشت سر هر آیه‌ای، دست قدرتمند آفریدگار را احساس کند ودر فراسوی هر تدبیری، دست ابداعکر و نوآفرین پروردگار را ببیند سپس روح او متوجه آفریدگار خود می‌گردد و او را تقدیس و تسبیح و ستایش می‌گوید و به حمایت و پناه او چشم می‌دوزد.

بلکه از به کارگیری سرشت و طبیعت مادّی جهان برای بیداری احساس و ادراکات خویش استفاده می‌کند و طبیعت را در درون خویش نیز زنده می‌کند تا اندازه‌ای که تشبیهات طبیعت مادّی را در تجسم موفقیتهای روانی و اجتماعی و

اقتصادی خویش به کار می‌گیرد.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالأَذَى كَالَّذِي يُنْفِقُ مَالَهُ رِئَاءَ النَّاسِ وَلا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لا يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَسَبُوا وَاللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ، وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ أَصَابَهَا وَابِلٌ فَآتَتْ أُكُلَهَا ضِعْفَيْنِ فَإِنْ لَمْ يُصِبْهَا وَابِلٌ فَطَلٌّ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ، أَيَوَدُّ أَحَدُكُمْ أَنْ تَكُونَ لَهُ جَنَّةٌ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ لَهُ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَأَصَابَهُ الْكِبَرُ وَلَهُ ذُرِّيَّةٌ ضُعَفَاءُ فَأَصَابَهَا إِعْصَارٌ فِيهِ نَارٌ فَاحْتَرَقَتْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (بقره/ ٢٦٤ ـ ٢٦٦)

همانند کسی که دارایی خود را برای نمودن به مردم، ریاکارانه صرف می‌کند و به خدا و روز رستاخیز ایمان ندارد مثل چنین کسی همچون مثل قطعه سنگ صاف و لغزنده‌ای است که بر آن خاک باشد و باران شدیدی بر آن ببارد، و آن را به صورت سنگی صاف برجای گذارد! از کاری که انجام داده‌اند سود و بهره‌ای برنمی‌گیرند و خداوند گروه کفر پیشه را رهنمود نمی‌نماید. مثل کسانی که دارایی خود را برای خوشنودی خدا واستوار کردن جانهای خود صرف می‌کنند، همچون مثل باغی است که روی پشته‌ای باشد و باران شدیدی بر آن ببارد و در نتیجه چندین برابر میوه دهد واگر هم باران شدیدی بر آن نبارد، باران خفیفی بر آن ببارد و آنچه را انجام می‌دهید خدا می‌بیند، آیا کسی از شما دوست می‌دارد که باغی از درختان خرما و انگور داشته باشد که از زیر درختان آن جویبارها روان باشد وبرای او در آن، هرگونه میوه‌ای باشد، و در حالی که به سن پیری رسیده و فرزندانی ضعیف داشته باشد، گردبادی که در ان آتش باشد به باغ برخورد کند و آن را بسوزاند؟! این چنین خداوند آیات خود را برایتان بیان و آشکار می‌سازد، شاید بیندیشید.

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاحْتَمَلَ السَّيْلُ زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الأَرْضِ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الأَمْثَالَ (رعد/ ١٧)

خداوند از آسمان آب فرو می‌باراند و دره‌ها و رودخانه‌ها هر یک به اندازه گنجایش خویش در خود می‌گنجانند و روی این سیلابها کفهای زیاد و بیسودی قرار می‌گیرد، همچنین است آنچه از طلا و نقره و غیره جهت تهیه زینت آلات روی آتش ذوب می‌نمایند کفهایی همانند کفهای آب بر می‌آورد ـ پروردگار برای حق و باطل چنین مثالی می‌زند اما کفها دور انداخته می‌شود ولی آنچه برای مردم نافع است در زمین ماندگار می‌گردد. خداوند این چنین مثالی می‌زند .

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلاً كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ، تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الأَمْثَالَ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ، وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ (ابراهیم/ ۲۴ـ۲۶)

بنگر که خدا چگونه مثل می‌زند: سخن خوب به درخت خوبی می‌ماند که تنه‌ی آن استوار و شاخه‌های آن در فضا باشد. بنابه اراده و خواست خدا هر زمانی میوه خود را بدهد، خداوند برای مردم مثلها می‌زند تا متذکر گردند و سخن بد به درخت بدی می‌ماند که از سطح زمین کنده شده باشد، قراری نداشته باشد.

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَلا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَضْرِبُ اللَّهُ الأَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (نور/ ۳۵)

خدا روشنگر آسمانها و زمین است نور خدا به چلچراغی می‌ماند که در آن چراغی باشد و آن چراغ در حبابی قرار گیرد، حباب درخشانی که انگار ستاره فروزان است و این چراغ افروخته شود از درخت پر برکت زیتونی که نه شرقی و نه غربی است انگار روغن آن بدون تماس با آتش، دارد شعله‌ور می‌شود، نوری است برفراز نوری! خدا هر که را خواهد به نور خود رهنمود می‌کند. خدا برای مردم مثلها می‌زند و خداوند آگاه از هر چیزی است.

گاهی هنرها نیز چنین کارهای می‌کنند که روح مردم را متوجه و ملتفت زیبایی طبیعت و گیرایی و جذابیت آن می‌نمایند و دریچه حواس واحساس را بروی آن می‌گشایند و از آن سرشار و مملو گردد و احساس تازه و زنده و متحرک و جذاب و گیرنده به آن پیدا می‌کند. با این حال، بیشتر اوقات روح منحرف می‌شود و همین زیبایی طبیعت را هدف اصلی قرار می‌دهد سپس گمراه می‌شود و جمال طبیعت و ذات آن به صورت معبودی درمی‌آید که روح مفتون و شیفته آن می‌گردد و آن را از جدّیت در زندگی منحرف می‌سازد.

اما قرآن کریم طبیعت و زیبایی آن را پیوند و رابطه بین قلب بشری و بین الله قرار می‌دهد و آن را در درون روح و در واقعیت زندگی، به راه راست رهنمون می‌گردد.

و همان گونه که قرآن قلب بشری را در پهنه جهان هستی، متوجه قدرت ابداعگر نوآفرین الله می‌سازد، همچنین آن را متوجه قدرت چیره‌ای می‌سازد که تمام امور جهان و بشر را در دست خود دارد، و به تنهایی آن را تدبیر و اداره می‌کند و نیازی نیست که شواهد فراوان قرآن را بر این رهنمود و توجیه ذکر کنیم، همان گونه که پیش از این این همه شواهد قرآنی را بر توجیهات آیات خدا

در جهان هستی نقل نمودیم. و آنجا به این منظور این همه شواهد را ذکر کردیم، تا به این حقیقت اشاره کنیم که آنچه در قرآن تکرار به نظر می‌آید در حقیقت تکرار نیست، بلکه هر آیه بخودی خود یک احساس و تماس و تلقی و درک و فهم تازه‌ای است که هر یک در جای خود، جوّ ویژه‌ای از اشعاع و پرتو افکنی دارد و در هر مورد برداشتی تازه‌ای از آن می‌شود بلکه در اینجا نیز بذکر آیات متفرقه اکتفا می‌نماییم.

أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلا نَصِيرٍ (بقره/ ۱۰۷)

آیا ندانسته‌ای که ملک و فرمان روایی آسمانها و زمین از آن الله است و جز الله سرپرست و یاوری برای شما نیست .

بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَإِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (بقره/ ۱۱۷)

هستی‌بخش آسمانها و زمین او است و هنگامی که فرمان وجود چیزی را صادر کند، تنها بدو می‌گوید: باش! پس می‌شود .

اللَّهُ لا إِلَهَ إِلا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ لا تَأْخُذُهُ سِنَةٌ وَلا نَوْمٌ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلا بِإِذْنِهِ يَعْلَمُ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا خَلْفَهُمْ وَلا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِنْ عِلْمِهِ إِلا بِمَا شَاءَ وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَلا يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ (بقره/ ۲۵۵)

خدایی جز الله وجود ندارد و او زنده پایدار نگهدار است. او را نه چرتی و نه خوابی فرا نمی‌گیرد. از آنِ او است آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است. کیست آن که در پیشگاه او میانجیگری کند مگر با اجازه او؟ می‌داند آنچه را که در پیش روی مردم است و آنچه را که در پشت سر آنان است چیزی از علم او را فراچنگ نمی‌آورند جز آن مقداری را که وی بخواهد. فرماندهی و فرمانروایی او آسمانها و زمین را دربر گرفته است، و نگاهداری آن دو وی را درمانده نمی‌سازد و او بلندمرتبه و سترگ است .

وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ الأُمُورُ (آل عمران/ ۱۰۹)

و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است از آن خدا است و کارها به سوی خدا برگردانده می‌شود.

وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (آل عمران/ ۱۸۹)

و مُلک آسمانها و زمین از آن خدا است و خدا بر هر چیزی توانا است.

قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ

تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (آل عمران/ ۲۶)

پروردگارا! ای همه چیز از آن تو، تو هر که را بخواهی حکومت و دارایی می‌بخشی و از هر که بخواهی حکومت و دارایی را بازپس می‌گیری، و هرکس را بخواهی عزت و قدرت می‌دهی و هر کس را بخواهی خوار می‌داری. خوبی و خیر در دست تو است و بی‌گمان تو بر هر چیزی توانایی .

مَا كَانَ لِلَّهِ أَنْ يَتَّخِذَ مِنْ وَلَدٍ سُبْحَانَهُ إِذَا قَضَى أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ (مریم/ ۳۵)

او منزه است هر گاه اراده پدید آوردن چیزی و انجام کاری کند تنها کافی است راجع به آن بگوید:بشو! می‌شود! .

إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلا مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ (رعد/ ۱۱)

بی گمان خدا حال و وضع هیچ گروهی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه آنان احوال خود را تغیر دهند و هنگامی که خدا بخواهد بلایی به قومی برساند هیچ کس و هیچ چیزی نمی‌تواند آن را برگرداندو هیچ کسی غیرخدا نمی‌تواند یاور و مددکار آنان شود.

مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِ وَمَنْ يُضْلِلْ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ وَلِيًّا مُرْشِدًا (کهف/ ۱۷)

خدا هر کس را راهنمایی کند، راهیاب او است، و هر کس را گمراه نماید هرگز سرپرست و راهنمایی برای وی نخواهی یافت.

إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ (آل عمران/ ۱۶۰)

اگر خداوند شما را یاری کند، هیچ کس بر شما چیره نخواهد شد و اگر خوارتان گرداند کیست که پس از او شما را یاری دهد.

أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاءَ الأَرْضِ أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ قَلِيلا مَا تَذَكَّرُونَ، أَمَّنْ يَهْدِيكُمْ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَنْ يُرْسِلُ الرِّيَاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يُشْرِكُونَ، أَمَّنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ وَمَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ أَإِلَهٌ مَعَ اللَّهِ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (نمل/ ۶۲ ـ ۶۴)

یا کسی که به فریاد درمانده می‌رسد و بلا و گرفتاری را برطرف می‌کند هر گاه او را به کمک طلبد و شما را جانشین زمین می‌سازد. آیا معبودی باخدا است؟! واقعاً شما بسیار کم، اندرز می‌گیرید. یا کسی که شما را در تاریکی‌های خشکی و دریا رهنمود می‌کند و کسی که بادها را به عنوان بشارت دهندگان پیشاپیش نزول رحمتش وزان می‌سازد. آیا معبودی با خدا است؟! خدا فراتر و دورتر از این چیزهایی است که انباز او می‌گردانید. یا کسی که آفرینش را می‌آغازد. سپس آن را برگشت می‌دهد و کسی

که شما را از آسمان و زمین روزی عطا می‌کند آیا معبودی با خدا هست؟! بگو: دلیل و برهان خود را بیان دارید اگر راست می‌گویید.

«مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا (فاطر/ ۱۰)

هر کس عزّت و قدرت می‌خواهد، هر چه عزت و قدرت است در دست خدا است.

هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ لا إِلَهَ إِلا هُوَ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (فاطر/ ۳)

آیا جز الله آفریننده‌ای وجود دارد که شما را از آسمان و زمین روزی برساند؟! جز او خدایی وجود ندارد پس با این حال چگونه منحرف می‌گردید؟]

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ (فاطر/ ۱۵)

ای مردم شما نیازمند خدایید و خدا بی‌نیاز و ستوده است .

إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ وَيَأْتِ بِخَلْقٍ جَدِيدٍ، وَمَا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ (فاطر/ ۱۶ ـ ۱۷)

اگر بخواهد شما را از میان برمی‌دارد و مردم دیگری را جایگزین شما می‌سازد، و این کار برای خدا مشکل و سنگین نیست .

إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ أَنْ تَزُولا وَلَئِنْ زَالَتَا إِنْ أَمْسَكَهُمَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا (فاطر/ ۴۱)

خداوند آسمانها و زمین را نگاهداری می‌کند و نمی‌گذارد خارج و نابود شوند. هر گاه خارج و نابود شوند، جز خدا هیچ کس نمی‌تواند آنها را نگاه و محفوظ دارد خداوند بردبار و آمرزنده است.

مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (فاطر/ ۲)

خداوند هر رحمتی را برای مردم بگشاید کسی نمی‌تواند از آن جلوگیری نماید و خداوند هر چیزی را که باز دارد و از آن جلوگیری کند کسی جز او نمی‌تواند آن را رها و روان سازد و او توانا و کار به جا است.

وَمَا لِيَ لا أَعْبُدُ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (یس/ ۲۲)

آیا غیر از الله معبودهایی را برگزینم که اگر الله مهربان بخواهد زیانی به من برساند، میانجیگری آنان کمترین سودی برای من ندارد و مرا نجات نمی‌دهد؟!

قُلْ أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ أَرَادَنِيَ اللَّهُ بِضُرٍّ هَلْ هُنَّ كَاشِفَاتُ ضُرِّهِ أَوْ أَرَادَنِي بِرَحْمَةٍ هَلْ هُنَّ مُمْسِكَاتُ رَحْمَتِهِ قُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ عَلَيْهِ يَتَوَكَّلُ الْمُتَوَكِّلُونَ (زمر/ ۳۸)

بگو: آیا چیزهایی را که به جز خدا به فریاد می‌خوانید و پرستش می‌نمایید، چنین می‌بینید که اگر خدا بخواهد زیان و گزندی به من برساند آنها بتوانند آن زیان و گزند خداوندی را برطرف سازند یا اگر خدا بخواهد لطف و مرحمتی در حق من روا دارد،

آنها بتوانند جلو لطف و مرحمتش را بگیرند و آن را باز دارند!.

«أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَى وَهُوَ الْخَلاقُ الْعَلِيمُ، إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ، فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (يس/ ۸۱ ـ ۸۳)

آیا کسی که آسمانها و زمین را آفریده است قدرت ندارد به گونه خودشان بیافرینند؟ آری! چرا که او آفریدگار بس آگاه و دانا است. هر گاه خدا چیزی را بخواهد که بشود. کار او تنها این است که خطاب به آن بگوید: بشو! و آن هم می‌شود، پاکا خداوندی که مالکیت و حاکمیت همه چیز در دست او است و شما به سوی او برگردانده می‌شودی.

وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ (انعام/ ۱۸)

و تنها او است که بر سر بندگان خود مسلط است.

«يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمِينَ أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا (انسان/ ۳۱)

شما نمی‌توانید بخواهید مگر اینکه خدا بخواهد، بی‌گمان خداوند بس آگاه و کار به جا است.

«قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (توبه/ ۵۱)

بگو: هرگز چیزی به ما نمی‌رسد مگر چیزی که خدا برای ما مقدر کرده باشد. تنها او مولی و سرپرست ما است و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند و بس.

وَ اللَّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ (بقره/ ۱۰۵)

خداوند به هر کس که بخواهد رحمت خویش را اختصاص می‌دهد.

أَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (بقره/ ۱۴۸)

هر جا که باشید خدا همگی شما را گرد هم می‌آورد خدا بر هر چیزی توانا است.

وَ اللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (بقره/ ۲۱۲)

و خداوند به هر کس که بخواهد بدون حساب روزی می‌رساند.

وَاللَّهُ يَقْبِضُ وَيَبْسُطُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (بقره/ ۲۴۵)

و خداوند محدود و گسترده می‌سازد و به سوی او بازگردانده می‌شوید .

وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا اقْتَتَلُوا وَلَكِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ (بقره/ ۲۵۳)

و اگر خدا می‌خواست با هم نمی‌جنگیدند و به ستیزه برنمی‌خاستند ولی خدا آنچه را می‌خواهد انجام می‌دهد .

قُلْ إِنَّ الْفَضْلَ بِيَدِ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (آل‌عمران/ ۷۳)

بگو: فضل و بزرگی در دست خدا است و آن را به هر کس که بخواهد می‌دهد و خداوند فراگیر و آگاه است.

فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ (آل‌عمران/ ۱۵۹)

زیر پرتو رحمت الهی است که تو با آنان نرمش نمودی.]

وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (انفال/ ۱۷)

این تو نبودی که پرتاب کردی بلکه خداوند پرتاب کرد.

لا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ (یونس/ ٦٤)

سخنان خدا تخلف‌ناپذیر است.

«وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَإِلَيْهِ يُرْجَعُ الأَمْرُ كُلُّهُ (هود/ ۱۲۳)

غیبِ آسمانها و زمین ویژه خدا است وکارها یکسره بدو برمی‌گردد.

وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ (رعد/ ۱۵)

آنچه در آسمانها و زمین است ـ خواه ناخواه ـ خدای را سجده می‌برد.

«وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ (نحل/ ۵۳)

هرنعمتی که دارید از خداوند است.

«فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ (بروج/ ١٦)

خداوند هر چه بخواهد می‌کند.

وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلا (احزاب/ ٦٢)

و درسنت خدا دیگرگونی نخواهی دید.

تمام این آیات متفرقه قرآن کریم قلب انسان را متوجه این حقیقت بزرگ می‌کنند که در ساختمان جهان هستی و در ساختمان نفس و روان انسان تنها الله آفریدگار است، و تنها الله مدبر و اداره کننده است، و تنها الله است که در تمام امور تصرف می‌نماید و قوه و قدرت مستقلی نیست جز قدرت و قوه او، و تدبیری جز تدبیر او نیست و تمام غیر او، همگی مخلوقات ناچیز و ناتوان و آفریده او هستند و تباه و نابود می‌شوند که برای نفس خود مالک هیچ چیزی نیستند، تا چه رسد به اینکه برای دیگران مالک چیزی باشند!

سود و زیان همه تنها در دست او است، و هیچ کس هیچ سودی نمی‌برد مگر با اجازه او و هیچ چیزی زیان نمی‌بیند مگر با اجازه او، رزق و روزی و مرگ و زندگی و زنده شدن در رستاخیز و پاداش نیک و بد اعمال تنها و تنها در دست او است:

«تَبَارَكَ الَّذِي بِيَدِهِ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (ملك/ ۱)
آن کسی که فرمان روایی از آن او است و او بر هر چیزی کاملاً قادر و توانا است.

همان گونه که قلب بشری را متوجه قدرت ابداع‌گر و نوآفرین و قدرت چیره و مسلط او می‌کنند، همچنین دل را متوجه علم و دانش فراگیر او می‌کنند که هیچ چیزی در آسمانها و زمین از آن خارج نمی‌شود و همچنین در اندرون نفس انسان نیز:

«وَعِندَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لا يَعْلَمُهَا إِلا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلا يَعْلَمُهَا وَلا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الأَرْضِ وَلا رَطْبٍ وَلا يَابِسٍ إِلا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ، وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ لِيُقْضَى أَجَلٌ مُسَمًّى ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (انعام/ ۵۹ ـ ۶۰)
گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست و خداوند از آنچه در خشکی و دریا است آگاه است و هیچ برگی فرو نمی‌افتد مگر اینکه از آن خبر دار است و هیچ دانه‌ای در تاریکیهای زمین، و هیچ تر و خشکی نیست که فرو افتند، مگر اینکه در لوح محفوظ، ضبط و ثبت است. خداست که در شب شما را می‌میراند و در روز شما را برمی‌گرداند و او می‌داند که در روز چه می‌کنید و چه فرا چنگ می‌آورید، تا مهلت معین به سر آید. سپس به سوی خدا بر می‌گردید و آن گاه شما را به آنچه می‌کردید باخبر می‌گرداند.

«عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ، سَوَاءٌ مِنْكُمْ مَنْ أَسَرَّ الْقَوْلَ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ (رعد/ ۹ ـ ۱۰)
خدا آگاه از جهان پنهان و آگاه از جهان دیدنی است و بزرگوار و والا است. کسی که از شما سخن را پنهان می‌دارد و کسی که سخن را آشکار می‌سازد و آن که خویشتن را در شب مخفی می‌نماید و آن که در روز روان می‌گردد، یک سان می‌باشند.

يَعْلَمُ مَا يَلِجُ فِي الأَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيهَا وَهُوَ الرَّحِيمُ الْغَفُورُ (سباء/ ۲)
می‌داند آنچه را که به زمین وارد می‌شود و آنچه را که از آن خارج می‌شود و آنچه را که از آسمان پایین می‌آید و آنچه را که به سوی آن بالا می‌رود و او مهربان و آمرزگار است.

وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَى وَلا تَضَعُ إِلا بِعِلْمِهِ وَمَا يُعَمَّرُ مِنْ مُعَمَّرٍ وَلا يُنْقَصُ مِنْ عُمُرِهِ إِلا فِي كِتَابٍ إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ (فاطر/ ۱۱)
هیچ زنی باردار نمی‌شود و هیچ شخصی از عمرش کاسته نمی‌شود مگر اینکه در

کتاب ثبت و ضبط است این برای خدا ساده و آسان است.

يَعْلَمُ خَائِنَةَ الأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ (غافر/ ۱۹)

خداوند از دزدانه نگاه کردن چشمها و از رازی که سینه‌ها آن را در خود پنهان می‌دارند آگاه است.

ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ، يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ (لقمان/ ۱۵-۱۶)

بعد هم همه به سوی من برمی‌گردید، و من شما را از آنچه می‌کرده‌اید آگاه می‌سازم. پسر عزیزم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی باشد و در دل سنگی، یا در آسمانها، یا اینکه در میان زمین باشد، خدا آن را حاضر می‌آورد چرا که خداوند بس دقیق و آگاه است.

وَإِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (طه/ ۷)

اگر آشکارا سخن بگویی و نهانی و نهان‌تر می‌داند.

أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ مَا يَكُونُ مِنْ نَجْوَى ثَلاثَةٍ إِلا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلا خَمْسَةٍ إِلا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلا أَدْنَى مِنْ ذَلِكَ وَلا أَكْثَرَ إِلا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ مَا كَانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِمَا عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (مجادله/ ۷)

مگر ندیده‌ای که خداوند می‌داند هر چیزی را که در آسمانها و چیزی را که در زمین است؟! هیچ سه نفری نیست که با همدیگر راز گویی کنند، مگر اینکه خدا چهارمین ایشان است و نه پنج نفری مگر اینکه خدا ششمین ایشان است، و نه کمتر از این و نه بیشتر از این، مگر اینکه خدا با ایشان است، در هر جا که باشند. بعداً خدا در روز قیامت آنان را از چیزهایی که کرده‌اند آگاه می‌سازد. چرا که خدا از هر چیزی باخبر و آگاه است.

پس هر گاه قرآن قلب را به این همه رهنمودها متوجه سازد و از ژرفای آن، آن را بلرزاند و آن را به گونه‌ای منفعل نماید، انفعالی که پی در پی و همواره و بدون گسستگی و سستی تازه و تازه گردد. پس از این راه بین الله و بین قلب بشری چنان پیوندی به وجود می‌آید که نه در شب و نه در روز، نه در کار و نه در شعور و احساس و نه فکر و اندیشه، نه در نهان و نه در آشکار، نه در خلوت و نه در جمع، در هیچ وقت و در هیچ صورت، قطع نمی‌گردد و مادام که زندگی برقرار باشد هیچ وقت قطع و بریده نمی‌شود. و پیوندهای دل با الله به صورت متعدد و گوناگون است، پیوند از راه تقوی و زاری و فروتنی، و پیوند از راه احساس مراقبت خداوند در هر کاری از کارهای زندگی، و پیوند از راه محبت به وی و چشم دوختن به او و پیوند از راه اطمینان به تقدیر و قدر او و تسلیم به چیزی که او را

راضی کند.

تقوی و فروتنی نشانه مؤمنی هستند که از قرآن متأثر شده است و باتماسهای آن بلرزه درآمده و از توجیهات و راهنمایی های آن منفعل گردیده است.

قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خَاشِعُونَ (مؤمنون/ ۱ ـ ۲)

مسلماً مؤمنان پیروز و رستگارند، کسانیند که در نمازشان خشوع و خضوع دارند.

اللهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُتَشَابِهًا مَثَانِيَ تَقْشَعِرُّ مِنْهُ جُلُودُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبه هم ثُمَّ تَلِينُ جُلُودُهُمْ وَقُلُوبه هم إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ ذَلِكَ هُدَى اللَّهِ يَهْدِي بِهِ مَنْ يَشَاءُ (الزمر/ ۲۳)

خداوند بهترین سخن را فرو فرستاده است کتابی را که همگون و مکرر است، از آن لرزه بر اندام کسانی می‌افتد که از پروردگار خود می‌ترسند و از آن پس پوستهایشان و دلهایشان نرم و آماده پذیرش قرآن خدا می‌گردد. این رهنمود الهی است و خدا هر که را بخواهد در پرتو آن راهیاب می‌سازد.]

وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ، الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ (حج/ ۳۴ ـ ۳۵)

و مژده بده به مخلصان متواضع آنان کسانی هستند که چون نام خدا برده شود دلهایشان به هراس می‌افتد.

إِذَا تُتْلَى عَلَيْهِمْ آيَاتُ الرَّحْمَنِ خَرُّوا سُجَّدًا وَبُكِيًّا (مریم/ ۵۸)

. هر زمان که آیات خداوند مهربان پیش ایشان تلاوت می‌شد سجده کنان وگریان به خاک می‌افتادند]

وَيَخِرُّونَ لِلأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا (اسراء/ ۱۰۹)

و بر چهره‌ها فرو می‌افتند و می‌گریند و بر تواضع آنان می‌افزاید.

خضوع و تقوی از خدا ثمره این گردشها و جولانهای هول انگیزی است که قرآن همراه با قلب بشری در جهان هستی و در آیات کونی و آیات نفسی و در قدرت خداوند توانا و قدرت مسلط و چیره او و دانش فراگیر او و مالکیت و حکومت شکوهمند و با عظمت او، به عمل می‌آورد. پس قلب بشر در برابر این تماسهای پی‌درپی و همه جانبه، مالک چه چیزی است؟!

و هنگامی که چشم بصیرت می‌گشاید و قدرت اعجازگر و حکومت هول انگیز و شکوهمند او را می‌بیند، مالک چه چیزی است؟! و زمانی که آیات شگفت‌انگیز خدا را درباره هر چیزی، پیرامون خود می‌بیند که ریز و درشت و جاندار و بی‌جان را شامل می‌شود مالک چه چیزی است و چه چیزی دارد؟!

دانه شنی رها شده در زمین، علم خدا به آن محیط است. گیاهانی که می‌رویند و درختانی که رشد ونموّ می‌کنند، گلهای زیبای خوشبوی رنگارنگ، و

میلیونها میلیون مخلوقات و میلیونها میلیون ستارگان، همه و همه از اراده خداوند صادر شده‌اند! و همگی آنها تماماً به فرمان او اداره می‌شوند و همگی تماماً به سوی او بر می‌گردند، در همه اینها قلب بشری چه می‌تواند بکند، جز اینکه خشوع ورزد و در برابر عظمت و ابهت خداوند بلرزه درآید و سرتسلیم فرود آورد هنگامی که تمام آیات و نشانه‌های قدرت خدا را می‌بیند، احساس می‌کند که آسمانها و زمین معلق و آویزان به اراده خدایند، و تمام آنچه در آسمان و زمین است، کائنات و آفریده‌هایی هستند که در برابر مشیت و خواست او تسلیم و خاشعند و فرمانبردار اراده اویند، چه می‌تواند بکند و چه چیزی دارد، جز اینکه تقوای خدا را در ژرفای درون خود احساس کند، و او را پرستش نماید و از خشم و غضب او بهراسد؟!

هنگامی که قلب انسان متوجه دانش فراگیر و محیط بر همه چیز خداوند گردد، علم و دانشی که هیچ چیز از قلمرو آن بیرون نیست، خدای که نهان و نهان‌تر را می‌داند و حتی یک لحظه از انسان غافل نیست و او را هر جا باشد به حال خود نمی‌گذارد. زمانی که ا نسان مراقبت دایمی خدا را در هر تصرفی و در هر اندیشه‌ای و شعور و معرفتی، احساس کند، و بداند که هر خاطره‌ای که بدلش بگذرد و در آن نهان باشد و هر چشم زدن نهانیش بر او نهان نیست، بلرزه درمی‌آید و خاشعانه روی می‌افتد و به سجده در می‌آید و در هر کار و چیزی بزرگ و کوچک خود و در نهان و آشکارش مراقب الله است.

و در حین کار و اندیشه و احساس، مراقب او است، پس هیچ کاری را بدون اخلاص و بقصد شر و بدون تأمل و تدبر، انجام نمی‌دهد، و عواقب و فرجام کار را دست کم نمی‌گیرد و هیچ عملی را برای غیر الله به جای نمی‌آورد و رضای او را در پیش چشم دارد.

می‌داند که بی‌گمان خداوند تنها ظاهر عمل را محاسبه نمی‌کند، بلکه نیت و قصد و اخلاص در کار در آن سوی ظاهر آن را محاسبه می‌کند

«إِنَّمَا الْأَعمالُ بِالنِيَاتِ وَ إِنَّمَا لِكُلِّ امْرِيٍ مَا نَوَي»[۱]

بی‌گمان آنچه به کارها ارزش می‌دهد نیت و قصد و اخلاص در آن است و پاداش هر عملی بر مبنای قصد و نیت انجام آن است و به هر کس آن می‌رسد که قصد و نیت قلبی وی بوده است.

خداوند نمی‌پذیرد که هیچ عمل و کاری برای رضای غیر او باشد: «مردی به حضور رسول الله (ص) آمد و گفت: به من بگو: اگر مردی به جهاد برود به امید

---

۱. به روایت بخاری، مسلم، ابوداود، تِرْمِذِیّ و نسائی.

پاداش و شهرت، جزای او چیست؟ پیامبر (ص) گفت: هیچ چیزی ندارد و پاداشی نمی‌گیرد. آن مرد سه بار این پرسش را تکرار کرد و پیامبر (ص) همان جواب را داد. سپس پیامبر (ص) گفت:

«اِنَّ اللهَ عَزَّ وَ جَلَّ لا یقْبَلُ مِنَ الْعَمَلِ اِلّا مَا کَانَ خَالِصاً وَ ابْتُغِي بِهِ وَجْهُهُ»[1]

خدا تنها عملی را می‌پذیرد و به آن پاداش خیر می‌دهد که خالصانه برای رضای او و برای او باشد.

انسان اگر در حال اندیشیدن مراقب خدا باشد و بداند که خداوند مطلع بر افکار او است در آن حال درباره شرّ نمی‌اندیشد و شرّ مردم را نمی‌خواهد بلکه درباره چیزی می‌اندیشد که به مردم سود برساند، می‌اندیشد که کار شایسته انجام دهد تا اینکه کار خیر برای او به صورت عادت ریشه‌دار و برخاسته از ژرفای قلب و ضمیرش، درآید. وقتی که انسان در ذهن و احساسهای خود مراقب الله است، احساس می‌کند که نهان و نهان‌تر و آنچه در درون جانش نهان است و کسی بر آن اطلاع نیافته، حتی برای خویش نیز روشن نیست. چون در اعماق دلش نهفته است، همه را خدا می‌داند، و مراقب او است، پس احساس ناپاکی نمی‌کند و مشاعر و احساسهای خویش را پاک و پاکیزه می‌نماید، حسادت نمی‌ورزد، کینه بدل نمی‌گیرد، و از خیر مردم بدش نمی‌آید، و آرزو نمی‌کند که دیگران از چیزی محروم باشند و او بر آن چیره گردد، و در جست‌وجوی شهوت‌های باطل و لذتهای آلوده و نامشروعی نیست! چون می‌داند که تنها نیست و هرگز از مراقبت خدا آزاد نخواهد بود! بنابراین، اخلاقی که باید به آنها متخلق گردد، نفاق اجتماعی نیست که بدان آن اخلاق را پیشه کند تا مردم ببینند و بگویند: او شریف و فاضل است، یا چون نمی‌تواند در برابر مردم رذالتها و آلودگیها و نهانی‌های خود را آشکار کند به اخلاق فاضله رو می‌آورد و تظاهر می‌کند، بلکه اخلاق کریمانه آن است که از درون و باطن جان و از ایمان به آنها و ایمان به خدا سرچشمه گیرند و برخاسته شوند، بی‌گمان روی آوردن انسان به ایمان به پاکیزگی رفتار و اندیشه و احساس، به خاطر آن نیست که مردم با وی هستند و او ناچار است که در برابر آنان پاکیزگی بورزد، بلکه به این دلیل است که احساس می‌کند که خداوند در هر لحظه‌ای از لحظات زندگیش با او است.

«هُوَ مَعَهُمْ اَینَما کَانوا

خدا با آنان است، هر جا که باشند.

---

۱. به راویت ابوداود و نسائی.

او نمی‌تواند چیزی را از خدا بپوشاند، آن گونه که از مردم می‌پوشاند. او نمی‌تواند پشت سر خود در را ببندد تا خداوند در آن سوی آن او را نبیند، و او نمی‌تواند پیرامون احساسهای منحرف خود پرده‌ای ببافد که از علم خدا نهان بماند! و مادام که خدا را در دل خود حفظ می‌کند، پس باید دلش را از ناپاکی‌ها و آلودگی‌ها پاکیزه سازد! از پیامبر (ص) پرسیدند: احسان چیست؟

«قَالَ: اَنْ تَعْبُدَ اللهَ کَأَنَّکَ تَراهُ، فَإِنْ لَمْ تَکُنْ تَراهُ، فَإِنَّهُ يَراکَ»[1]

گفت: احسان و نیکی آن است که خدا را آن گونه بپرستی - هر عملی را که برای خدا انجام می‌دهی - تو گویی که او را پیش چشم خود داری و او را می‌بینی. چون اگر تو او را نبینی، بی‌گمان او تو را می‌بیند.

هنگامی که در دل نسبت به خدا، این احساس و حساسیت دقیق باشد، روح و روان استقامت می‌یابد و جامعه و همه کارها درست و مستقیم خواهد شد و جامعه پاک و دور از جرائم زندگی می‌کند، پاک از آلودگیها، پاک از کینه‌توزی، و چون آن وقت افراد جامعه در حقیقت با همدیگر تعامل نمی‌کنند بلکه در درجه اول با خدا تعامل می‌نمایند.

وقتی که ا نسان در جوّ و فضای اسلام و قرآن زندگی کند، حتی در همان حال که از خدا و خشم و غضب وی می‌ترسد و می‌هراسد، نمی‌تواند او را در دل و جان خود دوست نداشته باشد!

بی‌گمان این یکی از شگفتیهای عقیده و باور اسلامی است. در سایه عقیده و ایمان، دل و قلب با محبت سرشار و شوق همیشگی به ملاقات، به خداوند چشم می‌دوزد. این حالت چگونه صورت می‌گیرد؟

قطعاً این یک عمل و یک سخن و یک احساس و یک تماس و برخورد نیست، بلکه آمیخته‌ای از گفتار و کردار و احساسات و برخوردها است که همگی با هم، این محبت جوشان سرشار را پدید می‌آورند، زندگی همیشگی و دایمی با خدا در صحنه جهان و در درون جان، چشم دوختن به خدا در آسمانها و در زمین و در ظاهر و در باطن و در نهان و آشکار و در معلوم و مجهول، و مراقبت دایمی الله در هر عمل و اندیشه و احساسی. و احساس نمودن وجود الله در تمام لحظات زندگی و در هر کاری مصاحبت دایمی با او، در نماز و در تلاوت قرآن، و در هزاران احساسهای نهانی و برخوردهای لطیف و ضربان‌های دل و چشم زدنها و پرتوهای گوناگون.

سرانجام این محبت که در ژرفای جانها نفوذ کرده، می‌جوشد، محبتی عمیق‌تر

---

۱. به روایت بخاری در حدیث ایمان.

از آن که بتوان آن را بزبان آورد و لطیف‌تر از آن که بتوان از آن تعبیر نمود، در عمق جان روان است و در پهنه جهان هستی درخشان است، لفظ یارای نگه‌داری آن را ندارد. با این حال، علی‌رغم نهان بودن آن، قوی و آشکار و روشن است! صاحبش آن را می‌داند و در ژرفای روح و روان آن را احساس می‌کند، و نیازی به تعبیر آن در الفاظ نیست. چون او سرشار و مملوّ از آن است و خالی بودن از آن را احساس نمی‌کند تا نیازمند تعبیر باشد!

این چنین محبتی، بلندترین قله پرستش است، و ضامن اطاعت از الله است اطاعتی که از رضا و خشنودی سرچشمه گیرد نه از ترس و قهر و خوف از عقاب. و ضامن فرمانبرداری شریف و اصیل است، بالاتر از آن که ضرورت و قانون آن را فرض و الزامی نماید، فرمانبرداری که انسانیت را به بالاترین سطح ارتقا می‌دهد و آن را به پیشرفت تشویق می‌نماید.

هنگامی که انسان در جوّ و فضای اسلام و قرآن زندگی کند، نمی‌تواند روح خود را از تسلیم به خدا بازدارد. چون خداوند صاحب جهان و شاه شاهان و تقسیم کننده رزق و روزی، و تقسیم کننده مرگ و زندگی و مدبّر و اداره کننده هر کاری است، و تنها و بی‌شریک است:

مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكْ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (فاطر/ ۲)

خداوند هر رحمتی را برای مردم بگشاید کسی نمی‌تواند از آن جلوگیری نماید و خداوند هر چیزی را که بازدارد و از آن جلوگیری کند، کسی جز او نمی‌تواند آن را رها و روان سازد و او توانا و کار به جا است.

پس انسان جز به او به چه کسی پناه ببرد؟! و پناهغیر الله چه ارزشی دارد و نتیجه‌اش چیست؟! مردم مالک کدام کار خویشند تا مالک کار دیگران باشند؟! بی‌گمان پناه بردنغیر الله، جز مذلت و خواری و پستی و ناتوانی و زیان آشکار، چه نتیجه‌ای دارد؟

أَيَبْتَغُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا (نساء/ ۱۳۹)

. آیا عزت را نزد کافران می‌جویند؟! بی‌گمان عزت و شوکت جملگی از آن خدا است.

آیا انسان به هر جا و هرکس پناه ببرد، می‌تواند از دایره قضا و قدر خدا خارج شود؟! آیا اگر به فلان و بهمان پناه ببرد، دست خدا به وی نمی‌رسد و قضا و قدر خویش را درباره او اجرا نمی‌کند؟!.

«وَ اعْلَمْ اَنَّ الْأُمَّةَ لَوِ اجْتَمَعَتْ عَلَي اَنْ يَنفَعُوكَ بِشَيءٍ لَمْ يَنفَعُوكَ إِلَّا بِشَيءٍ قَدْ كَتَبَهُ لَکَ، وَ إِنْ

اجْتَمَعُوا عَلي أَنْ يَضُرُّوكَ بِشَيءٍ لَمْ يَضُرُّوكَ إِلّا بِشَيءٍ قَدْ كَتَبَهُ عَلَيكَ (به روايت ترمذي)

بدان و آگاه باش! که اگر همه امت با هم جمع شوند و بخواهند به چیزی به تو نفع و سود برسانند، نمی‌توانند بتو بهره‌ای برسانند جز بدان چیز که خداوند تقدیر کرده است و اگر همگی جمع شوند و بخواهند چیزی به تو زیان برسانند نمی‌توانند به تو زیان برسانند جز بدان چیزی که خداوند به زیان تو تقدیر کرده است.

بنابراین، آیا سالم‌تر و زیباتر آن نیست که انسان تنها به پناه او میل کند و در پناه او بیارامد؟! تأثیر عقیده در جان و روان انسان چنین می‌باشد که به حقیقت این اطمینان به خدا و تسلیم در برابر قضا و قدر او و رضا برضای او را در انسان پدید می‌آورد.

این باور با نفس و روان محمد (ص) چنین کرد که به تمامی نفس و روح خویش را تسلیم الله نمود و چیزی از آن برای خود و دیگران باقی نگذاشت، و در زندگی تسلیم و خاشع و در نهان و آشکار و شادی و ناشادی راضی بقضا و قدر الله بود و اطمینان خاطر داشت که خیر و خوبی آنست که خداوند اختیار می‌کند:

وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ (بقره/ ۲۱۶)

لیکن چه بسا چیزی را دوست نمی‌دارید و آن چیز برای شما نیک باشد.

فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا (نساء/ ۱۹)

. چون چه بسا از چیزی بدتان بیاید و خداوند در آن خیر و خوبی فراوانی قرار بدهد.

تنها خداوند است که می‌داند و تنها او است که نتایج را بر اسباب مرتب می‌نماید و این ترتیب بین اسباب و مسببات بر مبنای حکمت و قدرت او است و بشر نمی‌تواند این رابطه بین اسباب و مسببات را پدید آورد و به نتیجه چیزی از چیز دیگر جزم داشته باشد یا به یقین بداند که خیر وخوبی در کجا کمین کرده و شروبدی در کجا است و این تنها خدا است که مدبر و توانا است و هر کاری که بخواهد، می‌کند.

باور راستین در جان و روان مؤمنان برگزیده صدر اسلام نیز چنین تأثیری داشت که به قدر طاقت و توان خود، جان خویش را تسلیم الله کردند و احساس نمودند که خیر و خوبی در آن است و جان و اعمال و احساس خود را به حق سپردند و باور داشتند که جانها نزد او ضایع نمی‌شوند.

به همین ترتیب در جان هر کس که بحق ایمان داشته، چنین تأثیری دارد که به تمامی کار خود را به خداوند می‌سپارد و به قضا و قدر او اطمینان خاطر پیدا می‌کنند و در برابر هیچ پیش آمد کوچک و بزرگ پریشان خاطر نمی‌گردند و

راحت می‌باشند.

و در هنگام مصیبت بی‌تابی ندارند و در هنگام شادی سرمست نمی‌گردند و نسبت به رزق و روزی اضطرابی ندارند. چون در دست خدا است و نسبت به مرگ و زندگی نیز نگرانی ندارد. چون هر دو در دست خدا است و تندرستی و بیماری و جاه و مقام را نیز در دست خدا می‌دانند و از آزار و اذیت مردم نیز نمی‌هراسند و هیچ چیزی در روی زمین در آنان اضطراب و بی‌تابی و جزع و زاری ایجاد نمی‌نماید.

إِنَّ الإِنسَانَ خُلِقَ هَلُوعًا، إِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ جَزُوعًا، وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنُوعًا، إِلا الْمُصَلِّينَ (المعارج/ ۱۹ ـ ۲۲)

انسان کم‌طاقت و ناشکیبا آفریده شده است، هنگامی که بدی بدو می‌رسد بی‌تاب و بی‌قرار می‌گردد و زمانی که خوبی بدو می‌رسد سخت دریغ می‌ورزد، مگر نمازگزاران.

و آن وقت نفس انسان به خیر می‌گراید و اعمال نیک انجام می‌دهد و در کار خیر احساس خستگی نمی‌کند، و گاهی چنان پنداشته می‌شود که تسلیم مطلق در برابر خداوند، تواکل و تنبلی و شانه از عمل خالی کردن و ناتوانی و منفی‌گرایی و خواری است! هرگز چنین نیست! محمد بن عبدالله ضعیف و ناتوان و تنبل و گریزان از کار و سست از جهاد و تحرک و رفتن همیشگی به سوی خیر و سازندگی و منفی‌گرا نبود، و امتی که در تحت رعایت خود پرورده بود نیز چنین نبود، بلکه همگی نمونه اعلای تحرک و جنب و جوش و گرایش به خیر و جهاد و سازندگی بودند، و نمونه‌های برتر تسلیم حقیقی در برابر الله بودند، پس منفی‌گرایی و سستی وگریز از تلاش و کوشش و تواکل در کار نبود. توکل غیر از تواکل است، توکل موجب تصمیم جدی بر کار و استفاده از امکانات و وسایل و تلاش و کوشش است و نتیجه را به خدا و اراده او وانمودن است. توکل سیستم اضطراب و پریشانی ویرانگر و خردکننده اعصاب را از دل می‌زداید و مانع شک و تردید ناشی از بیم و ترس و عدم اقدام ناشی از ناتوانی از روبه‌رو شدن با حوادث و رویدادها، می‌گردد. حوادث و رویدادها در دست خدا است و نتایج همه کارها در دست او است و مدت عمر و زندگی نیز در دست او است، پس شک و تردید و بیم و ناتوانی چرا؟! بی‌گمان توکل تصمیم و قاطعیت و قدرت و رهایی و روان شدن است! و با همین تصمیم قاطعانه مبتنی بر توکل و اقدام به عمل بود که این امت بی‌نظیر اولیه اسلامی در تاریخ پا به عرصه وجود گذاشت، امتی که در پهنه زمین و گستره تاریخ منتشر و گسترش یافت.

«خَیرَ اُمّة اُخرِجَت لِلنّاسِ
بهترین امتی که در میان مردم و برای مردم پدید آمد.

امتی که به جهاد می‌پرداخت و نمی‌هراسید و مشتاق بر مرگ بود در نتیجه به زندگی و حیات دست یافت.

بدون شک عبادت خدا، یگانه وسیله تربیت روح و روان است، عبادتی که به معنی گسترده آن، همه زمینه‌های زندگی را شامل می‌شود.

همه عبادات واجب از قبیل نماز و زکات و روزه و به منظور تربیت روح و روان است و سرمایه و پشتیبان آن است و در پرتو خدا باوری و خداپرستی است که روح با واقعیت زندگی و مشکلات و سختیها و موانع و تبعات آن روبه‌رو می‌شود و با اعتماد به نفس با شهوات و هوی و هوس روبه‌رو می‌گردد. ـ به فصل عبادات اسلامی از کتاب فی النفس والمجتمع» مراجعه کنید ـ نماز به ویژه جوهر و گوهر عبادت و پایه اساس آن است. لذا اسلام عنایت و توجه بسیاری بدان می‌دهد. مسلمان وقتی که وضو می‌گیرد، دستهای خود را از چرک و آلودگی ظاهری و از گناهانی که کسب کرده‌اند، پاک و پاکیزه می‌نماید، و وضوی حقیقی کامل صورت نمی‌گیرد تا چنین احساس نداشته باشد، باید احساس کند که گناهان را نیز از دستان خود می‌شوید یعنی در آن هنگام گناهانی که مرتکب شده است به یاد آورد، و به خدا روی نماید و طلب مغفرت و آمرزش کند و شاید همین توجه او را بر آن دارد تا از آنها توبه نماید. ! و هنگامی که چشمان و صورت خود را می‌شوید، آنها را از گرد و غبار و چرک پاکیزه می‌نماید و همچنین آنها را از نگاه گناهکاران و نگاه خیانت‌آمیز نیز پاک می‌سازد و وقتی که چنین احساسی داشته باشد امید است که در مرتبه بعدی از ارتکاب گناهان شرم و حیاکند. ! و از شستن گوشها و بازوان و قدمها نیز همان احساس را داشته باشد، هر بار که وضوگیرد طهارت و پاکی بدن و پاکی روح را با هم انجام می‌دهد و پیامبر (ص) مسلمانان را به این معانی متوجه می‌ساخت و بارها آن را تکرار می‌کرد و می‌خواست که این معانی در اعماق روحشان جای گیرد. او نمی‌خواست که وضو که شرط دخول در نماز است به صورت عادتی «روتینی» و به حکم عادت و با فکر پریشان و بدون قصد و توجه آگاهانه دل، صورت گیرد، بلکه می‌خواست که مسلمان با تمام هستیش متوجه آن باشد و از این گذرگاه نماز با قلب خاشع و ضمیر بیدار، گذر کند، آن وضو آمادگی روحی و روانی زیبا خواهد بود برای لحظه چشم دوختن به الله! لحظه‌ای که زمین را به آسمان و بشر را با آفریدگار پیوند می‌دهد، پیوند این ذرّه حقیر فانی با نیروی ازلی و ابدی! آنگاه نور و قوت و نیرو و ثبات «وجود» را از او اقتباس می‌کند» و نمی‌خواهد که وضو به نظافت ظاهری مادّی محسوس منصرف شود و معنی

حقیقی خود را از دست بدهد!

چون اگر وضو منحصر به مجرد نظافت ظاهر بدن باشد، هر نوع نظافتی انسان را از وضو بی‌نیاز می‌کند، سپس معنی و حکمت و تأثیر روحی خود را در اعماق روان و نفس از دست می‌دهد! تأثیر پاکی درون و توجه حقیقی با روح پاکیزه به خدا و میل راستین به او به حکم نظافت و طهارتی که دارد پیامبر مربی و پرورشگر روح، نمی‌خواهد که زنگاری بر دلهای مردم بنشیند که این درخشندگی زیبایی که از روح بر می‌خیزد، خاموش سازد یا مانع این خیزش زنده‌ای گردد که نفس و روان پاک را بلرزه درمی‌آورد وگرد و غبار تعلقات زمینی و آلودگی‌های آن را از آن می‌تکاند و آن را از فشار ضروریات و قیود سرکش که او را به پستی می‌-کشانند، می‌رهاند، سپس آزاد و تازه و زنده و جوان و با نشاط و شسته از آلودگی-ها، در افق هستیها پرواز می‌کند و در فضای ملکوتی الله شنا می‌نماید. بی‌گمان پیامبر (ص) نمی‌خواهد که انسان به یاد جسم ظاهر و مادی خود باشد و روح درونی خود را فراموش کند، نمی‌خواهد که عالم ظاهر او را از عالم نهان محجوب نماید، نمی‌خواهد که انسان آن قدر ناچیز و حقیر باشد که تنها چیزهای مادّی محسوس را ببیند، بلکه می‌خواهد که او زندگی را با تمام فراگیری و عمقش در نظر بگیرد و تنها نزد ظواهر محسوس توقف نکند، بلکه در آن سوی ظواهر محسوس، در اعماق نفس و روح و اعماق جهان هستی نفوذ کند و رخنه یابد و می‌خواهد که او حقیقت کامل و خدا را ببیند.

سپس مؤمن و مسلم وارد صحنه برپایی نماز می‌شود، وارد این دنیای گسترده سرشار از نور معرفت می‌شود، وارد آن لحظات والای شگفت انگیزی می‌شود که دریچه قلب بشری روی آن گشوده می‌گردد، سپس از آن مرزهای تنگ حواس و ادراک آنها منتقل می‌گردد،و از مرزهای زمینی و از مرزهای واقعیت و از تمام مرزهای معلوم و منظور، منتقل می‌گردد، به عالمی که مرزهای قابل دیدن و غایت قابل درک و ملموسات قابل حس ندارد، منتقل می‌شود، دنیای نوری سرشار که حد و مرز ندارد، نوری که با ارواح قابل درک است و از آن ارواح سیراب می‌شوند:

«اللهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ زَيْتُونَةٍ لا شَرْقِيَّةٍ وَلا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ (نور/ ۳۵)

خدا روشنگر آسمانها و زمین است نور خدا به چلچراغی می‌ماند که در آن چراغی باشد و آن چراغ در حبابی قرار گیرد، حباب درخشانی که انکار ستاره فروزان است و این چراغ افروخته شود از درخت پر برکت زیتونی که نه شرقی و نه غربی است، انکار روغن آن بدون تماس با آتش دارد شعله‌ور می‌شود، نوری است برفراز نوری.

خدا هر که را بخواهد به نور خود رهنمود می‌کند.

نماز انسان را با پروردگار و آفریدگارش پیوند می‌دهد، آن وقت آن انسان موجود شگفتی است که در میان تمام مخلوقات خدا چیزی بدان شبیه نیست، موجودی که با جسمش روی زمین و با روحش در آسمانها شنا می‌کند، موجودی است که علی‌رغم ضعف و ناتوانی و نیروی محدود و فانیش می‌تواند معجزه‌گر باشد. و از روح آفرینش‌گرش اقتباس کند و موانع و حواجز را خرد و متلاشی سازد و پروبال بگشاید و جهان هستی را دربرگیرد، و زندگی را شامل گردد و هستی او آن گونه گشوده شود که مزه جاودانگی را بچشد و مزه حقیقت وجود را نیز بچشد.
ـ فصلی از کتاب منتشر نشده ـ «قبسات من الرَسُول»
و روزه:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (بقره/ ۱۸۳)

اي كساني كه ايمان آورده‌ايد بر شما روزه واجب شده است همان گونه كه بر كساني كه پيش از شما بوده‌اند واجب بوده است تا باشد كه پرهيزكار شويد.

آری! غایت و فرجام روزه تقوای پروردگار است، تقوای که از اطاعت خدا سرچشمه و نشأت می‌گیرد، اطاعتی که به خواست دل و داوطلبانه موجب دوری از شهوات نابجای نفس و شهوات جسمانی می‌شود، در حالی که می‌تواند امتناع نکند و اطاعت ننماید! به راستی روزه اگر بر مبنای اصولی آن صورت گیرد و تنها امتناعی از خوردن و نوشیدن نباشد. هنگامی که روزه نفس و روح از درون باشد نه روزه اندامها و احشاء درونی هنگامی که انسان به سبب آن متوجه الله باشد. هنگامی که احساس کند که هر چه در خاطرش می‌گذرد و هر احساسی که بورزد، و هر نگرش و بینش و اندیشه‌ای و هر راز نهانی، همه و همه آن، باید ـ به ویژه در این ماه ـ پاک و پاکیزه و شایسته روزداری و عبادت و توجه کامل به خدا باشد. آن وقت است که قلب سرشار و لبریز از تقوی می‌گردد، و روح در فضای عالی و افقهای روشن و تابان رها می‌گردد. و زکات: پاک شدن از بخل نفس است و آزادی و رهایی روح از خودخواهی زشت و مبغوضی است که تنها وجود خود را احساس کند و بدیگران توجه نداشته باشد، به راستی احساس برادری شریف و نجیبانه‌ای است که خانواده بشری را فراهم می‌آورد، که همگی با هم خویشاوندند و هر فردی با دیگران خود را دارای صله‌رحم می‌داند، برادری که انسان را بر آن می‌دارد که ملک و مال خود را تنها از آن خود احساس نکند، پس در یک خانواده ملک و مال خالص یک فرد وجود ندارد، بلکه تمام مردم با هم یک خانواده‌اند و در

خیر هم شریک هستند و روزی گسترده الهی مال همه است!

اما حج:

«وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ، لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ وَيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ فِي أَيَّامٍ مَعْلُومَاتٍ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَكُلُوا مِنْهَا وَأَطْعِمُوا الْبَائِسَ الْفَقِيرَ، ثُمَّ لْيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلْيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلْيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ، ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ حُرُمَاتِ اللَّهِ فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَأُحِلَّتْ لَكُمُ الْأَنْعَامُ إِلَّا مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الْأَوْثَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّورِ، حُنَفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ، ذَلِكَ وَمَنْ يُعَظِّمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ، لَكُمْ فِيهَا مَنَافِعُ إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى ثُمَّ مَحِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ، وَلِكُلِّ أُمَّةٍ جَعَلْنَا مَنْسَكًا لِيَذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَى مَا رَزَقَهُمْ مِنْ بَهِيمَةِ الْأَنْعَامِ فَإِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَلَهُ أَسْلِمُوا وَبَشِّرِ الْمُخْبِتِينَ، الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُم وَالصَّابِرِينَ عَلَى مَا أَصَابَهُم وَالْمُقِيمِي الصَّلَاةِ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (حج/ ۲۷ ـ ۳۵)

به مردم اعلام کن که پیاده یا سواره بر شتران باریک اندام، که راههای فراخ و دور را طی کنند، به حج کعبه بیایند، تا منافع خویش را با چشم خود ببینند، و در ایام معینی نام خدا را بر چهار پایانی ببرند که خدا نصیب ایشان کرده است، پس خودتان از آنها بخورید و بی‌نوایان مستمند را نیز بخورانید، بعد از آن باید آلودگیها را از خود برطرف سازند و به نذرهای خویش وفا کنند، و خانه قدیمی وگرامی را طواف نمایند. اینها برنامه حج بود، و هر کس اوامر و نواهی خدا را بزرگ و محترم دارد از نظر خدا چنین کاری برای او بهتر است، چهارپایان برای شما حلال گشته است مگر آن چهارپایانی که برایتان بیان می‌شود از پلیدیها یعنی بتها دوری کنید و از گفتن افتراء بپرهیزید، حقگو و مخلص خدا باشید و هیچ گونه شرکی برای خدا قرار ندهید. چون کسی برای خدا انبازی قرار دهد انگار از آسمان فرو افتاده است وپرندگان او را می‌ربایند. یا اینکه تندباد او را به مکان بسیار دوری پرتاب می‌کند، چنین است و هر کس مراسم و برنامه‌های الهی را بزرگ دارد بی‌گمان بزرگداشت آنها نشانه‌ی پرهیزکاری دلها است، در این حیوانات قربانی منافع است تا زمان معین، و بعد هم که در کنارخانه قدیمی و گرامی آماده گردیدند، ما برای هر ملتی قربانی را مقرر کرده‌ایم، تا به نام خدا چهارپایانی را ذبح کنند که خدا بدیشان عطا نموده است خدای شما وایشان، خدای واحدی است، پس تسلیم او بوده و مژده بده مخلصان متواضع را، آنان کسانی هستند که چون نام خدا برده شود دلهایشان به هراس می‌افتد و در برابر مصایبی که گریبانگیرشان می‌گردد، شکیبایی پیش می‌گیرند، و نماز را چنان که باید می‌خوانند و از اموالی که بدیشان عطا کرده‌ایم صرف می‌کنند.

کسانی که با دلهای صاف و پاک برای ادای فریضه حج می‌روند، حالات

شگفت‌انگیزی را حکایت می‌کنند و احساس شگفتی می‌نمایند.

به راستی حالات وجد و شوقی که زیارت اماکن مقدسه و ادای فریضه حج در درون وجدان آنان بر می‌انگیزاند، در واقعیت زندگی، حالات کم نظیر و شگفت‌انگیزی است، حالاتی که در آن حالات جانهای بشری از مسائل زمینی برتر می‌روند و طمعها و شهوتهای زمینی را ناچیز می‌انگارند و خادمانه خود را برای الله مجرد می‌سازند، بدو روی می‌آورند که آنان را جزو بندگانش به حساب آورد و آنان را مشمول مغفرت و آمرزش و رضای خویش قرار دهد.

شفافیت عظیمی در آن جا احساس می‌کنند، احساس می‌کنند که بر جایی قدم می‌گذارند که پیامبر (ص) برآن جا قدم گذاشته است، و در جایی نماز می‌خوانند که پیامبر (ص) نماز خوانده است، جایی که در آن جا بروی وحی آسمانی نازل گشته است، و جایی که در آن جا به جهاد پرداخته و صبر پیشه کرده است، جایی که جنگیده و پیروز شده است! اینها احساساتی است که وجدان و ضمیر را بلرزه در می‌آورد و در اعماق روح و روان تأثیر می‌گذارد و در درون، هستی خالص و پاک از آلودگیها، جای می‌گیرد و با گوهر درخشان و تابان از نور الله پیوند می‌یابد، آنجا که خداوند در نهاد وی بودیعت نهاده است که به وی بپیوندد و او را ملاقات کند. ر. ک. فصل عبادات از «فی‌النفس و المجتمع».

اینها است عبادات و فرایضی که دارای چنین تأثیرات شگرفی هستند، ولی اینها تمام عبادات اسلام نیستند. چون اسلام معنی عبادت را چنان گسترش می‌دهد که تمام زمینه‌های زندگی را دربرمی‌گیرد. هر عملی که موجب توجه انسان به خدا باشد، عبادت است، و هر عملی که به خاطر نزدیکی با خدا از آن پرهیز می‌شود و از آن انتظار پاداش می‌رود، عبادت است، هر احساس پاکی در درون نفس و روان، عبادت است. پرهیز از هر گونه احساس پست به خاطر رضای خدا، عبادت است و هر ذکر و یادی از خدا در شبانه روز، عبادت است، بنابراین، عبادت همه جوانب زندگی را دربرمی‌گیرد، و هر جا که انسان به خداوند روی می‌آورد، خدا را پرستش کرده است و عابد است. و در پرتو این معنا گسترده، عبادت و پرستش، پیوند دایمی بین بنده و پروردگاراست و تربیت دایمی روح از این کانال صورت می‌گیرد.

این پیوند همیشگی با خدا، محبتش، ترس از او، تقوایش، چشم دوختن دایمی به وی، تنها به پناه حمایت او امید داشتن، رضایت بدان چه که او دوست دارد و از آن راضی است و دارای چه نتایجی است؟ و چه فایده و ثمره‌ای دارد؟

بی‌گمان اینها همه، در هر دیدگاهی، نتایج درخشان گوناگون و ثمره‌های لذت‌بخش فراوانی دارند. از جمله فواید آن، این است که انسان نسبت به پیوند

استوار بین انسان و جهان هستی، احساس زنده‌ای دارد. پیوند تعاطف و نزدیکی و محبت و شیفتگی. احساس می‌کند که انسان پاره‌ای است از تن این جهان هستی گسترده هول انگیز، پاره‌ای است که از همان مصدر و منبعی سرچشمه گرفته است که جهان از او صادر شده و به وجود آمده است و از اراده خدا پدید آمده است، پس میان او و جهان پیوند خویشاوندی تنگاتنگ و پیوند نسبی ریشه دار وجود دارد، پیوند زنده‌ای که دل را بدل و احساس را به احساس مرتبط می‌سازد! این احساس به هم پیوستگی را قرآن با وسایل گوناگون در درون انسان زنده می‌کند. از جمله مناظر و نمونه‌های عالم هستی را به گونه‌ای که همچون زندگان حرکت می‌کنند، عرضه می‌نماید:

فَقَالَ لَهَا وَلِلأَرْضِ اِئْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ (فصلت/ ۱۱)

به آسمان و زمین فرمود: چه بخواهید و چه نخواهید پدید آیید، گفتند: فرمانبردارانه پدید آمدیم.

«إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ، وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ، وَإِذَا الأَرْضُ مُدَّتْ، وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ، وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ (انشقاق/ ۱ ـ ۵)

هنگامی که آسمان می‌شکافد و فرمان پروردگارش را می‌برد و چنین هم می‌سزد و حق هم همین است، و هنگامی که زمین گسترده می‌شود و آنچه در درون خود دارد می‌اندازد و خالی می‌گردد، و فرمان پروردگارش را می‌برد و چنین هم می‌سزد و حق هم همین است .

وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا، وَالْقَمَرِ إِذَا تَلاهَا، وَالنَّهَارِ إِذَا جَلاّهَا، وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا (شمس/ ۱ ـ ٤)

سوگند به خورشید و سوگند به پرتو آن، و سوگند به ماه بدان گاه که از پس خورشید بر می‌آید، و سوگند به روز بدان گاه که خورشید را ظاهر و جلوه‌گر می‌سازد و سوگند به شب بدان گاه که خورشید را می‌پوشاند.

«إِذَا زُلْزِلَتِ الأَرْضُ زِلْزَالَهَا، وَأَخْرَجَتِ الأَرْضُ أَثْقَالَهَا، وَقَالَ الإِنْسَانُ مَا لَهَا، يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا، بِأَنَّ رَبَّكَ أَوْحَى لَهَا (زلزال/ ۱ ـ ۵)

هنگامی که زمین سخت به لرزه درانداخته می‌شود، و زمین سنگینی‌ها و بارهای خود را بیرون می‌اندازد و انسان می‌گوید: زمین را چه شده است؟! در آن روز زمین خبرهای خود را بازگو می‌کند، بدان سبب است که پروردگار تو بدو پیام می‌دهد.

«لا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ (يس/ ٤٠)

نه خورشید را سزد به ما رسد و نه شب را سزد که از روز پیشی گیرد، هر یک در

مداری شناورند.

وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأَنبَتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ (حج/ ۵)

تو زمین را خشک و خاموش می‌بینی. اما هنگامی که بر آن آب می‌بارانیم حرکت و جنبش بدان می‌افتد و رشد و نمو می‌کند.

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنَّكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ (فصلت/ ۳۹)

و از نشانه‌های خدا این است که تو زمین را خشک و برهوت می‌بینی. اما هنگامی که آب بر آن فرو می‌فرستیم به جنبش در می‌آید.

«لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَتِلْكَ الْأَمْثَالُ نَضْرِبُهَا لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ (حشر/ ۲۱)

اگر ما این قرآن را برکوهی می‌فرستادیم کوه را از ترس خدا کرنش‌کنان و شکافته می‌دیدی!.

«وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ (اسراء/ ۱۲)

ما شب و روز را دو نشانه قرار داده‌ایم، نشان شب را محو گردانیده‌ایم و نشان روز را تابان گردانیده‌ایم.

«وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ، وَالصُّبْحِ إِذَا تَنَفَّسَ (تکویر/ ۱۷ ـ ۱۸)

وسوگند به شب بدان گاه که پشت می‌کند و به آخر می‌رسد، و سوگند به صبح بدان گاه که می‌دمد.

و از جمله فایده‌های آن فراهم آوردن همه آفریده‌ها در یک حکم و در یک میزان است:

«سَبَّحَ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (حشر/ ۱)

به تسبیح و تقدیس خدا مشغولند تمام چیزهایی که در آسمانها و در زمین هستند و خدا چیره کار به جا است.

«يَعْلَمُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ (تغابن/ ٤)

خدا می‌داند آنچه در آسمانها و زمین است ومی‌داند آنچه نهان می‌کنید و آنچه آشکار می‌سازید.

«وَلَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ (روم/ ۲۶)

تمام کسانی که در آسمانها و زمین هستند از آن اویند همگی در برابر او تسلیم

هستند.

«إِنَّا عَرَضْنَا الأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الإِنْسَانُ (احزاب/ ۷۲)

ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم و از پذیرش امانت خودداری کردند و از آن ترسیدند و حال اینکه انسان زیربار آن رفت.

و از جمله فواید آن این است که انسان را متوجه آفریدگارش می‌کند که او را از آب و گل زمین آفریده است:

«وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الأَرْضِ نَبَاتًا، ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا وَيُخْرِجُكُمْ إِخْرَاجًا (نوح/ ۱۷ ـ ۱۸)

خدا است که شما را از زمین به گونه شگفتی آفریده است. سپس شما را به همان زمین برمی‌گرداند وبعد شما را به گونه شگفتی از زمین بیرون می‌آورد.

«مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى (طه/ ۵۵)

ما شما را از زمین آفریده‌ایم و بدان باز می‌گردانیم و بار دیگر شما را از آن بیرون می‌آوریم.

و به این گونه قرآن کریم بین نفس انسان و بین جهان هستی پیوندهای مستحکم خویشاوندی پدید می‌آورد و آنان را به هم مرتبط می‌سازد و پیوند عمیقی بین آنان برقرار می‌نماید. فنون و هنرها نیز همان گونه که بارها بدان اشاره کرده‌ایم به این کار می‌پردازد. با این حال، آن را به هدف خود نمی‌رساند، بی‌گمان لذت بردن از جمال و زیبایی عالم هستی جزء اصیل و ریشه‌داری است در عقاید اسلامی، که مقصود از آن ایجاد افق گسترده و گسترش تصور و عمق ادارک در نفس و روان انسان است، ولی باید به هدف خود برسد که احساس به وجود خدا است، آن وقت است که هنر و عقیده به هم می‌رسند و لذت حسی با لذت روحی کنار هم قرار می‌گیرند، و با این گستردگی و فراگیری که احساس می‌کند و بر آن قادر است، دل انسان صفا می‌یابد و انسان صالحی می‌گردد چون وقتی که افقهای دید وی گسترده گردید و به خداوند پیوست، موانعی نفسی از بین می‌رود و از جمله فواید آن نیز، دوست داشتن زندگی، در همه موجودات زنده است. چون هر گاه انسان بین خود و بین جهانی که بظاهر جامد و بی‌روح به نظر می‌رسد، و به حساب روح زنده است، احساس پیوند خویشاوندی زنده‌ای کند، طبیعی است بطریق اولی بین خود و دیگر موجودات زنده، احساس وجود پیوند خویشاوندی می‌کند، پیوند زنده‌ای که حس و روح هر دو یک سان آن را احساس می‌کنند.

قرآن پیوسته از موجودات زنده سخن می‌گوید و نظر انسان را متوجه آنها

می‌کند خواه در عالم نباتات و خواه در عالم حیوانات که این تأثیر را در روح و نفس پدید می‌آورد که پیوند خویشاوندی و نزدیکی عمیقی را احساس کند. در نتیجه محبت هر موجود زنده‌ای در او پیدا می‌شود، این محبت برقرار است حتی در حالتی که با موجودات زنده زیان‌بخش می‌ستیزد! به این جهت با آنها می‌ستیزد که اذیت و زیان آنها را از نفس خویش دفع، ولی در غیر اذیت و آسیب، نسبت به آنها احساس دوستی و محبت می‌کند و می‌خواهد با آنها در صلح و سازش و به هم پیوستگی زندگی کند.

این احساس همانند احساس دوستی با جهان گسترده، در تهذیب و تصفیه روح و تلطیف خشونت و از بین بردن جفای آن، تأثیر می‌گذارد. چون عادت گرفتن به دوستی و محبت، یک نوع احساس شادی آوری است که اضطراب و پریشانی روح انسان را در مجال پیکار و با واقعیت مادّی و محسوس از بین می‌برد، این اضطراب و پریشانی که انسان در تلاش و کوشش برای زندگی با آن روبه‌رو است. این پریشانی و اضطراب که نتیجه طبیعی رنج تلاش زندگی است، برای روح سّم خطرناکی است، باید چیزی باشد آن را تصفیه و از بین ببرد، همان گونه که سمهای غذایی داخل جسم، باید از بین بروند هر گاه جسم برای رهایی از سمهای داخل خود راهی دارد، و هر گاه این سموم در داخل متراکم شوند، بیمار می‌گردد، برای روح نیز باید سموم آن دفع شود، هیچ چیزی بمانند محبت، سموم روح را دفع نمی‌کند، این روح والای شفافی که عظمت انسان در آن تجسم یافته و نفخه روح خدایی در مشتی خاک در آن متجلی گردیده است. با محبت تهذیب می‌شود، محبت در دامنه گسترده، محبت برای هر چیزی و برای هر موجودی و این است آنچه که اسلام می‌کند و آنچه که قران می‌کند و چنین محبتی را پدید می‌آورند. این محبت همچنین باید نسبت به همه مردم باشد، حتی نسبت به آنان که شر انگیزند و آزار می‌رسانند.

بی‌گمان عبادت دایمی برای خدا، و زندگی همیشگی در پناه او و چشم دوختن دایمی به رضای او، این احساس استوار محبت نسبت به بنی نوع انسان را در نهاد انسان پدید می‌آورد. چرا چون مردم همگی آفریده خدایند، پس در آفرینش برادرند. همه مردم از خاک زمین و آب و گِل آن پدید آمده‌اند، پس منشأ همه یکی است و برادرند. همه مردم به سوی خدا برگردانده می‌شوند پس سرنوشتشان یکی است و در سرنوشت برادرند.

همه مردم از یک نفس واحده آفریده شده‌اند، پس در انسانیت برادرند. همه مردم باید خداوند یگانه را بپرستند و سزاوار است که چنین باشند و در حمایت او به هم برسند، پس همه یک نگرش و دیدگاه دارند و با هم برادرند. از این طریق

است که محبت انسانیت نشأت می‌گیرد، و پیوند میان انسانها با روح اسلام، با رهنمودهای آن و اجرای این رهنمودها به گونه‌ای که جزئی از عقیده او گردد و با هستی او آمیخته شود، این محبت را تغذیه می‌کند و برپای می‌دارد. هنگامی که این مبدأ و اصل باشد و بنا بر آن نهاده شود، و هنگامی که این احساس در باطن روح و نفس انسان متمرکز گردد، بی‌گمان پیکار شرّانگیز در میان مردم یک حالت عارضی می‌شود که چندان نمی‌پاید و از میان می‌رود و صلح و سازش در زندگی به صورت یک اصل در می‌آید، و جنگ یک حالت غیر طبیعی و نادر می‌شود، حتی اگرچه این جدال و پیکار طولانی و مستمر گردد، و حتی اگرچه اذیت و آزار و آسیب به آخر درجه خود برسد، نسبت به نوع انسان و نسل آن حقد و کینه پدید نخواهد آمد، بلکه از شرّی که در درون آنان است ناخشنود می‌شوند و بدشان می‌آید و می‌خواهند شرّ را از بین ببرند نه انسانها را، و در همان حال امیدوارند که مردم هدایت یابند و از شرّ و طغیان دست بردارند، و حتی اگر از اصلاح و هدایت قطع امید کنند و شرّ آشکار گردد و جنگ به میان آید، آن جنگ یک جنگ وحشیانه و بربریت حیوانی نخواهد بود، بلکه احساس والای بشری، بالاتر از حقد و کینه‌توزی قرار می‌گیرد آری این گونه بود احساس پیامبر (ص) و رهنمودهایش در جنگ که بشدت از مثله‌کردن کشتگان نهی می‌کرد و می‌گفت:

«إِنَّ اللهَ كَتَبَ الْاحْسانَ عَلَي كُلِّ شيءٍ، فَإِذا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ»[۱]

خداوند نیکو انجام دادن را در هر کاری واجب کرده است پس هر گاه خواستید بکشید، کشتن را نیز به صورت نیکو انجام دهید.

و احساس و رهنمودش چنین بود که می‌گفت:

«إِسْتوصُوا بالْأُسارَي خَيراً»

سفارش کنید که با اسیران به نیکی رفتار کنند.

و درباره قوم خشن و سنگ دلش که نسبت به او هر بدی و آزاری را انجام می‌دادند و سخت او را در تنگنا قرار می‌دادند، می‌گفت:

«خدا این قوم مرا بیامرزد چون به راستی نمی‌دانند و نادانند».

و احساس و شعور و رفتار مسلمانان نیز در هر جنگی که بدان واردمی‌شدند، چنین بود. حتی در جنگهای صلیبی هنگامی که خداوند آنان را بر دشمن فاسق و تباه‌کار و پیمان شکن پیروز کرد، نیز چنین بودند. آن دشمنی وحشی بی‌رحم، هنگامی که در بیت‌المقدس بر مسلمانان وارد شد با درنده خویی همه را از دم

---

۱. به روایت مسلم، ابوداود، تِرْمِذِیّ، نسائی، و ابن ماجه.

تیغ شمشیر گذراند و در مسجد بزرگ آنجا بسیار زشت و تبه کارانه، حمام خون راه انداخت. حتی هنگامی که مسلمانان پیروز شدند رهنمودها و رأفت و رحمت و احساس دینی خود را فراموش نکردند و به یاد آن افتادند، بر نفس خویش مسلط شدند و والاتر از همه بشریت قرار گرفتند. لذا با این مجرمان تبه کار پست و وحشی معامله به مثل نکردند و با معامله به مثل از آنان انتقام نگرفتند!

این احساس انسانی نجیبانه و شریف، کلید زندگی شایسته روی زمین است و سفارش خدا برای مردم در دنیا است و ثمره و بهره عبادت دایمی الله و پیوند همیشگی با او است و دعوتهای انسانی زمینی و دنیایی، برای چنین هدفی می‌کوشند، و از هر طریقی بدان می‌خوانند. بی‌گمان هر دعوتی به خیر و خوبی، خیر وخوب است، ولی واقعیت این است که هر دعوتی انسانی که با خدا و دین او پیوند نداشته است، نتوانسته است از مرزهای خانه‌اش تجاوز کند و در واقعیت زندگی دنیایی سرمایه و پشتیبانه‌ای نداشته است، بلکه به صورت خیالها و خوابها و رؤیاهای زیبا و پروازهای خیالی در هوا بوده‌اند، اما واقعیتی که در واقعیت زندگی روی زمین تحقق یافته و تاریخ آن را تدوین نموده است، واقعیت این عقیده و باور اسلامی است که هستی خود را از الله می‌گیرد. برای نمونه این دعوت انسانی درخشان «گاندی» را بنگر که به محض اینکه واقعیت یافت، در رفتار با همسایگان مسلمانش، تبدیل به یک تعصب کورکورانه دینی و میهنی گردید که هیچ حرمتی را مراعات نمی‌کند و هیچ منطقی را نمی‌پذیرد و به حکومت هیچ قانونی گردن نمی‌نهد.

و این دعوتهای کمونیستی را بنگر که خود را یک دعوت انسانی می‌پندارند! غصب سرزمینهای عربی و پایمال کردن هستی آنها را در سال ۱۹۴۸ میلادی و جنایات فرانسه در الجزایر در سال ۱۹۶۰ میلادی را مورد تأیید قرار دادند! و در داخل مرزهای خویش نیز با شهروندان خود، حمام‌های خون راه انداختند! از جمله فواید پیوند روح با الله، والاتر بودن و تسلط بر ارضای شهوت جسمانی و برقراری موازنه سنگینی مادی زمینی است.

بی‌گمان شهوت جسمانی جزئی است از هستی زنده انسان، جزئی که در حد ذات خود مطلوب است و مورد رضای کامل است، نباید سرکوب شود و آن را زشت و پلید شمرد، ولی با وجود این، وقتی که آن را به حال خود رها کنیم، شأن و سطح و درجه شایسته بودن خلیفةاللهی انسان در روی زمین را فرود می‌آورد و او را به سطح ضرورت و عالم حیوانی تنزل می‌دهد. آن وقت انسان نفس خویش را بنده شهوت خود قرار می‌دهد و از روح خود می‌خواهد تا بنده شهوت گردد. دیگر او مالک نفس خود نیست و نمی‌تواند آن را آزاد کند و رها نماید.

و این بندگی نفس برای شهوت به سعادت خود نفس و روان نمی‌انجامد، صرف نظر از اینکه دیگر از پرواز در افقهای والا و چرخ زدن در آن عاجز و ناتوان می‌گردد و همچنین در انجام وظایف سنگینی که بر دوش انسان است، نیز عاجز می‌شود.

سعادت انسان در آن نیست چون به صورت آتش فروزانی در می‌آید که نه آرام می‌گیرد و نه خاموش می‌شود و همواره می‌سوزاند و می‌آزارد و به این جهت است که اسلام می‌خواهد با رها کردن روح در ملکوت الهی، و پیوند دایمی آن با خدا، در شهوات نفسانی خود موازنه و تعادل به وجود آورد نه اینکه او را سرکوب کند! آرام کردن روح باتعالی آن، اندکی انسان را از چسبیدن به زمین و تشبث وی بر این می‌کاهد و او را بیرون می‌آورد، و شادی معنوی دل اندکی از سنگینی جسمانی را تخفیف می‌دهد.

آن وقت انسان در وجود خود احساس سبکی می‌نماید، همان گونه که در حالت بی‌وزنی روی کره‌ای که جاذبه‌ای سبکی دارد، گامهایش حرکت آزادی دارد و پرش وی به صورت پرواز در می‌آید!

و از جمله فواید آن، بالاتر طلبی، بر تمام نیروهای زمینی است، پس تمام نیروهای زمینی در برابر قدرت و قوت الله چه وزنی دارد؟! بدون شک همه چیز غیر او هیچ است، در آن صورت است که انسان هیچ قدرت و قوه‌ای زمینی را پرستش نمی‌کند و در برابر آن احساس ذلت و خواری و تسلیم و بندگی نمی‌نماید. چون تمام نیروهای زمینی موجود بر آن، یا از هدایت و رهنمود خدا راه خود را می‌گیرند و از برنامه و رهنمود او رهیاب می‌شوند، و استمداد می‌طلبد، در آن صورت همگی برحق‌اند و باید با تمام نیروهای انسان مورد پشتیبانی قرار گیرند.

یا تمام آن نیروها گمراه و از راه خدا منحرفند و از برنامه او بیرونند و خود را بزرگتر از رهنمود او می‌پندارند، در آن صورت همگی باطل و پوچند و باید با تمام نیروهای انسان با آنها مبارزه شود. بی‌گمان بین حق و باطل صلحی و متارکه‌ای نیست بلکه جهاد و مبارزه دایمی است تا وقتی که خداوند زمین و زمینیان را به ارث می‌برد و تنها وجود الله باقی است. اما این جهاد و مبارزه، جهادی است که تمام اصول انسانیت در آن مراعات می‌گردد، آن گونه که آفریدگار انسان مقرر داشته است، ولی جهاد و برتری طلبی و چیرگی خواستن است نه سستی و پستی و خواری و رسوایی طلبیدن:

«وَلا تَهِنُوا وَلا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (آل عمران/ ۱۳۹)

و سست و زبون نشوید و غمگین و افسرده نگردید و شما برتر هستید اگر که به

راستی مؤمن باشید.

عقیده صحیح مؤمن این است که او از تمام نیروهای فاسد روی زمین بهتر است، و از همه نیروهای فاسد روی زمین قوی‌تر است، و خود را قوی‌تر می‌داند حتی اگرچه در برابر باطل، قوت مادّی او ضعیف گردد و قوی‌تر است حتی اگرچه شکست بخورد و مغلوب گردد و قوی‌تر ا ست حتی اگرچه نیروی مادّی او از جهاد و مبارزه منع گردد و به زنجیر کشیده شود، قوی‌تر است به سبب این متصل شدن به خدا است، و عزت بیشتر دارد چون روح او به سبب هدایت و رهنمود خدا راهنمایی گردیده است و این برتری طلبی بر باطل که عنصر اصلی و جزء مهم عقیده اسلامی و تربیت اسلامی است، ثمره و نتیجه‌ای از نتایج عبادت دایمی الله و پیوند با وی است که گاهی به یک باره پدید می‌آید و گاهی به تدریج حاصل می‌شود و ممکن می‌گردد، ولی عنصر اصیلی است که ایمان بدون آن تحقق نمی‌یابد. یکی دیگر از فواید پیوند با الله این است که مؤمن در برابر نیروی مادی که کوته نظران آن را واقعیت حقیقی می‌پندارند و غیره آن را باطل می‌دانند، او از الله استمداد و کمک می‌طلبد، البته نیروهای اقتصادی و نیروهای اجتماعی و نیروهای سیاسی و نیروهای مادّی همگی حقیقت دارند، ولی حقیقت‌های کوچک و محقری می‌باشند که حتمیت ندارند و تقریر و تثبیت کارها تنها در دست آنها نیست و عقیده و باور زنده دینی می‌تواند با آنها به مبارزه برخیزد و بر آنها چیره گردد و آنها را در راه درست و صحیح قرار دهد و توجیه نماید! هنگامی که در جنگهای «رده» ابوبکر صدیق به تنهایی در برابر مرتدان موضع‌گیری کرد و برجنگ با آنان مصمم شد، چه نیرویی از نیروهای مادی زمینی او را پشتیبانی نمود؟ لشکریان نمی‌خواستند بجنگند، و افکار از برخورد با دشمن نگران و پریشان بود، آری: ابوبکر در این موضع‌گیری سرسختانه تنها بود. حتی عمر بن خطاب که در جاهلیت و اسلام سخت‌ترین حماست و دلاوری داشت با او موافق نبود! پس چگونه ابوبکر ایستادگی کرد و پیروز شد، و نیروی لشکریان و نیروی افکار مردم را به سوی **خود** کشانید؟! آیا چیزی غیر از ایمان او را یاری کرد؟ آیا در این کار وی، جز نیروی روحی شگفت انگیزی که اسلام در وی پرورش داده بود نیروی دیگری وجود داشت؟ و همان نیرویی که از نظر پیوند با انسانها، محکم‌ترین پیوندهای روحی بود:

ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ (توبه/ ۴۰)

او دومین نفر بود هنگامی که آن دو در غار بودند.

بنا بر این به تنهایی بر تصمیم مقاومت پافشاری کرد و موازنه و میزان را تغییر

داد؟! و به این خاطر است که اسلام بر ایجاد این پیوند نیروی روحانی با الله اصرار می‌ورزد و بر آن مشتاق است و آن را در درجه اول اهمیت قرار می‌دهد چون در حقیقت این نیرو است که واقعیت مادی را پدید می‌آورد و به شرایط آن شکل و صورت می‌بخشد و نیروی سازنده و ویران کننده است و ثابت و پابرجا می‌سازد یا محو و نابود می‌گرداند! گوهر حقیقی است و ماده تنها پوشش آن است. آری! این است روش و راه تربیت روح در اسلام، طریقه و راه ژرفنای و محیط و فراگیر، که بر تمام تارهای ساز وجود انسان می‌نوازد و همه را فراخور هماهنگی با هم «کوک» می‌کند و به تمام جوانب زنده نیروهای هستی انسان می‌پردازد! طریقه‌ای که تمام جوانب فعالیت بشری را در برمی‌گیرد و به همه ریشه‌های آن احاطه کامل دارد. طریقه‌ای که چیزی را نادیده نمی‌گیرد و نمی‌گذارد که هیچ چیزی از راه راست منحرف گردد. این یک وظیفه دایمی است که شب و روز آرام نمی‌گیرد و در هر کاری که انسان انجام می‌دهد و در هر رفتاری و هر راه و روشی که پیش می‌گیرد، همراه او است، بلکه در درون روح و نفس او را همراهی می‌کند و با احساسات او انس می‌گیرد و نور پیوند با خدا بر او می‌تابد.

تربیت و پرورش عقل

قبلاً گفتیم که ساختمان هستی انسانی یک هستی واحدی است که تمام اجزاء آن با هم آمیخته و مرتبطند که جنبه جسمانی آن از جنبه‌های عقلانی و روحانی آن از هم جدا نیستند و پیوند تنگاتنگ با هم دارند.

و گفتیم که ما ناچاریم از اینکه از هر یک از آنها جداگانه سخن بگوییم. با این حال، این بحث و پژوهش، ضرورتی است که سرمایه و پشتیبانه‌ای در واقعیت ندارد. در این فصل و فصل تربیت جسم، مصداقیت و کاربرد این حقیقت برای ما روشن خواهد شد، که ارتباط و آمیختگی بین همه نیروهای موجود در هستی بشری، یک حقیقت است.

بدان جهت فصلی را به مسئله تربیت روح اختصاص دادیم که تربیت روح، در نظر اسلام، اساسی است که اسلام تمام بنای خود را بر آن می‌گذارد: قوانین و رهنمودهایش، و برنامه‌ها و سازمانهای اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی و فکریش. و ما در این فصل و فصل بعدی می‌بینیم که چگونه تربیت جسمانی و تربیت عقلانی، هر دو با اساس و زیربنای تربیت روحی پیوند مستقیم دارند و با آن آمیخته‌اند و در ارتباطند، پس ساختمان هستی انسان یک بنای واحد و متکامل و به هم پیوسته است و هستی همه جوانبش یکی است.

بزودی برای ما روشن خواهد شد که روش و راه تربیت اسلامی، انواع تربیتهای خود را از این پایه تربیت روحی استمداد می‌کند تو گویی که گیاهی است از خاک روح می‌روید و در پرتو نور و درخشش آن تابش می‌گیرد و بوی خوش آن را منعکس می‌نماید حتی در اندیشه عقل و ارضای شهوات نفسانی عضلات بدن نیز و این تأثیر تربیت روحی پیدا و آشکار است.

عقل بشری یکی از بزرگترین نیروهای او است و نعمتی است از بزرگترین نعمتهای خداوندی بر وی:

«قُلْ هُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالأَبْصَارَ وَالأَفْئِدَةَ قَلِيلا مَا تَشْكُرُونَ» (الملك/ ۲۳)

بگو خدا کسی است که شما را آفریده است و برای شما گوش و چشم و دل درست کرده است کمتر سپاسگزاری می‌کنید.

و کلمه «فؤاد» در قرآن بمعنی عقل یا نیروی هوشمند در انسان یا نیروی

مدرکه به طور کلی، به کار می‌رود و استعمال می‌گردد.

به راستی انسان شیفته و مفتون عقل خویش است. چون به وسیله آن می‌تواند بین اشیا و چیزهای مختلف امتیاز پدید آورد و از راه عقل است که ویژگیهای اشیا و فواید آنها را درک و استنباط می‌نماید و از ماده‌ای که در روی زمین یا در آسمانها، بدان احاطه دارد، شکلها و صورتهای تازه‌ای می‌سازد.

به ویژه در قرنهای اخیر انسان بیش از پیش مفتون عقل خویش شده و فریب آن را خورده است. چون می‌بیند که اختراعات و اکتشافات به عمل آمده از طریق آن صورت گرفته است و با کشف و آزاد سازی نیروی «أتم» و پرتاب موشکهای مختلف این شیفتگی و فریب خوردگی به آخرین درجه خود رسیده است. !

و این شیفتگی به حساب روح است بر مبنای نیرویی که او دارد و به خدا و به مجهول پیوند می‌یابد و متصل می‌گردد.

این شیفتگی و فریب خوردگی کورکورانه و بدون بصیرت و بینایی است. چون اگر بینایی داشت و چشم بصیرتش باز می‌بود، راضی نمی‌شد که بالهای هستی بشری را قیچی کند و آن را از پرواز در اوج مافوق ماده و رهایی از قید و بند زمین، باز دارد و بر زمین زانو زده و روی آن بیفتد و حال آن که انسان می‌تواند در همان وقت که بر زمین محسوسات گام بر می‌دارد، با بال نیروی روح و روان، بر فوق آسمانها و میدانهای وسیع آن به پرواز درآید.

به راستی اگر چشم بصیرت داشت، راضی نمی‌گشت که نیروی بزرگتر هستی را متلاشی کند، نیروی عظیم روح را، تا به حساب آن، نیروی عقلی را بزرگتر کند و بر مساحت آن بیفزاید، در حالی که این عقل بشری علی‌رغم بزرگی و ضخامت آن، به تنهایی نمی‌تواند در مسیر زندگی، راه درست و صحیح را پیدا کند. باید که از نیروی توانمند روح استمداد بگیرد تا مسیر هدایت را در تاریکی‌های زندگی بیابد.

بی‌گمان! این تنها کشفیات علمی و اختراعات آن نیست که زندگی را توجیه می‌نماید یا بدان استحکام می‌بخشد، بلکه آنچه که زندگی را توجیه می‌کند و بدان استحکام می‌بخشد شیوه و طریقه استفاده از کشفیات و اختراعات علمی است. آیا این استفاده در راه خیر و نیکی و خوبی باشد؟! یا در راه بدی و شرّ و تباهی؟! در راه صلح و سازش باشد؟ یا در راه جنگ و پیکار؟ بدون شک عقل خیر و شر را از هم تمیز می‌دهد. با این حال، این عقل نیست که راه عملی را مقرر می‌دارد! چون بسیار پیش می‌آید که عقل انسان مقرر می‌دارد که بعضی کارها خطا هستند و انجام دادن آنها جایز نیست اما چون روحش منحرف شده و با شهوتها و آرزوهای ناروا خو گرفته است، بدان کار محال و ناشایست سوق داده

می‌شود!

این روح است که مسیر را مقرر می‌دارد و معین می‌کند! روحی که به خدا پیوسته و هدایت را یافته باشد، راه خیر و نیکی را مقرر و معین می‌دارد و عقل را مسخر و رام می‌سازد تا در مسیر آن گام بردارد و روح گسسته از الله و گمراه، راه شرّ را مقرر و معین می‌نماید و عقل را نیز در آن راه می‌اندازد.

اسلام؛ دین سرشتی و طبیعی بشر

اسلام تمام نیروهای موجود در فطرت و طبیعت بشری را محترم می‌شمارد چون همه آنها نعمت بخشیده خداوند بخشنده است.

با این حال، به هر نیرویی ارج و قدر صحیح خود را می‌بخشد، نه از قدر آنها می‌کاهد و نه بیش از اندازه و ارزش آنها، به آنها می‌بخشد و برای استفاده و بهره مخلوق بشری واصلاح حال او روی زمین، همه آنها را تا آخرین درجه به کار می‌گیرد. بنا بر این نیروی عقلی بشری را محترم می‌شمارد و آن را تشویق و تشجیع می‌نماید و آن را نیکو پرورش می‌دهد تا به راه خیر وخوبی روی آورد و برای اینکه به این نتیجه برسد، آن را با نیروی سرشار روح و روان می‌آمیزد و آن را در خاک پربار و خوش بوی درخشان زمین روح می‌کارد، تا از بوی گوارای آن، و از درخشندگی آزاد آن، استمداد کند.

اسلام تربیت عقل را با تعیین میدان دید و نظر عقل، می‌آغازد و عقل را از آن مصون می‌دارد که با ورود به میدان گسترده عالم غیب و ماوراء ماده، نیروی خود را متلاشی سازد. چون نیروی عقل بشری نمی‌تواند در این میدان وسیع طاقت فرسای عقل، حکم درست صادر کند. اسلام خود نصیب و بهره انسان از عالم غیبی را به وی می‌دهد و میل او را به کشف مجهول راضی می‌سازد، ولی این کار را به روح موکول می‌نماید. چون تنها روح است که قدرت و توان آن را دارد و به وسایل رسیدن بدان مجهز می‌باشد اما رسیدن عقل به خدا و معرفت حق، تنها تدبر و تأمل و تفکر در ظواهر محسوس و مدرک به عقل است و لذا اسلام میدان جولان عقل را در این زمینه محدود و مشخص ساخته است و او را به حال خود رها نکرده است تا در پایان بی‌انتهایی سرگردان گردد که فلاسفه قدیم و لاهوتیات در آن منحرف و گمراه شدند و به نتیجه حقیقی که شایسته این همه تلاش و کوشش باشد، دست نیافتند، تازه اگر نگوییم که آینه عقل بشری را در زیر پرده‌ای از زنگار مستور ساختند و صورتها و تصاویر منعکس در آن را پراکنده و لرزان نمودند![1]

سپس بعد از آن اسلام بر طریقه استدلال ثمربخش و شناخت حقیقت، تمرین

---

[1]. ر. ک. «قبسات من الرسول».

نیروی عقلی را انجام می‌دهد و برای آن از دو وسیله استفاده می‌کند:

وسیله اول، نهادن یک روش صحیح برای نظر عقلی است.

وسیله دوم، دقت و تأمل در قوانین ثابت جهان هستی است که تا چه اندازه دقیق و به هم پیوسته و با هم مرتبطند.

دسترسی به وسیله اول از طریق تعدادی از تدریبات و تمرینات و رهنمودها صورت می‌گیرد. اسلام برای این کار، نخست عقل را از تمام مقرراتی پیشین که بر اساس یقین نیستند، بلکه بر مجرد تقلید یا گمان و پندار بنا نهاده شده‌اند، خالی می‌نماید. پس باید مقلدانی که می‌گوید:

إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ (الزخرف/ ۲۳)

. ما پدران و نیاکان خود را بر آیینی یافته‌ایم و ما هم قطعاً به دنبال آنان می‌رویم.

قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلا يَهْتَدُونَ (بقره/ ۱۷۰)

می‌گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم آیا اگر پدرانشان چیزی را نفهمیده باشند و راه نبرده باشند؟!.

و همچنین باید کسانی که از ظن و گمان پیروی می‌کنند:

إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلا الظَّنَّ وَمَا تَهْوَى الأَنْفُسُ (النجم/ ۲۳)

آنان جز از گمانهای بی‌اساس و از هواهای نفس پیروی نمی‌کنند.

إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا (نجم/ ۲۸)

و جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند و ظن و گمان هم بی‌نیاز از حق نمی‌گرداند.

آری! باید اینان از این گونه باورها دست بردارند. وعقل خود را خالی کنند، سپس پیش از آن که به چیزی عقیده و باور پیدا کنند و از آن پیروی نمایند، درباره آن تحقیق کنند و آن را به اثبات برسانند. آن گاه آن را بپذیرند و از آن پیروی نمایند:

«وَلا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولا (اسراء/ ۳۶)

از چیزی دنباله روی مکن که از آن ناآگاهی، بی‌گمان چشم و گوش و دل همه مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرند.

به راستی این مسئولیت بسیار بزرگ است و برای بیان بزرگی این مسؤلیت، به صورت مفرد: سمع، بصر، و فؤاد را جداگانه ذکر کرده است تا هر یک جداگانه مورد سؤال و پرسش قرار گیرد، و سپس همه را به صورت جمع و تأکید ذکر کرده

است کل اولئک» تا با این جمع و تأکید مشترک بودن آنها را در مسئولیت بیان کند، و این به این معنا است که انسان وقتی که به کاری اقدام می‌کند بزرگی عاقبت و مسئولیت آن را احساس کند و هیچ کاری را دست کم نگیرد و مسئولیت امور را سبک نشمارد و او که مسؤل واقع می‌شود بدون اثبات و تأمل و دلیل اقدام ننماید.

رهنمودها و توجیهات در این موضوع بسیار است، برای نمونه می‌بینیم که «اصحاب کهف» می‌گویند:

«هَؤُلاءِ قَوْمُنَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَوْلا يَأْتُونَ عَلَيْهِمْ بِسُلْطَانٍ بَيِّنٍ (کهف/ ۱۵)

اینان یعنی قوم ما به جز الله معبودهایی را به خدایی گرفته‌اند. ای کاش دلیل روشنی بر آنها ارائه می‌دادند.

آخر چرا قوم ما برای پرستیدن این خدایان که جز الله می‌پرستند دلیل واضح و روشن بر خدایی آنها نمی‌آورند؟! چرا پیش از پیروی از آنها دلیل ثابت شده از نظر عقل و خرد را ارائه نمی‌دهند؟!

درباره حادثه افک و افتراء به همسر گرامی پیامبر (ص) قرآن می‌گوید:

«لَوْلا جَاءُوا عَلَيْهِ بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَإِذْ لَمْ يَأْتُوا بِالشُّهَدَاءِ فَأُولَئِكَ عِنْدَ اللَّهِ هُمُ الْكَاذِبُونَ (نور/ ۱۳)

چرا نمی‌بایست آنان چهار شاهد را حاضر بیاورند تا بر سخن ایشان گواهی دهند؟ اگر چنین گواهانی را حاضر نمی‌آوردند، آنان برابر حکم خدا دروغگو بودند.

در اقامه حدود و اجرای آنها، وجود شاهد برای اثبات جرم ضرورت دارد و نباید کارها را سرسری و بدون اثبات گرفت و باید قبل از صدور حکم، یقین حاصل شود و دقع حدود به سبب وجود شبهه وشک، که یک اصل فقهی برگرفته از سنت نبوی است، به این دیدگاه اشاره دارد که عبارت است از ضرورت اثبات قطعی امر پیش از گفتن و صدور حکم در هر موضوعی و تا زمانی که انسان بدلیل قطعی نرسد، حکم همچنان معلق می‌ماند و اجرا نمی‌شود و این کارها به منظور توجیهات و رهنمود و تدریب نیروی عقلانی است تا راه عمل صحیح و شیوه تفکر سالم را پیدا کند.

وسیله دوم که تدبر و دقت و اندیشیدن در اسرار و قوانین ثابت عالم هستی است، بر عقل و خرد مهر دقت و نظم و بسامانی می‌زند.

بی‌گمان قوانین ثابت عالم هستی با دقت شگفت‌انگیز و نظام خلل‌ناپذیری در جریان است و علاوه برآن، این نظام هستی به قلب بشیری الهام می‌کند که در برابر سازنده، مدبر وکارساز این نظام عظیم، متقیانه و خاشعانه سر تعظیم فرود

آورد.

مسلماً این کار عقل وخرد انسانی را به دقت نظر و انضباط در احکام عادت می‌دهد، بی‌گمان گردش زمین و گردش افلاک و ستارگان را با ساعت و دقیقه و ثانیه وکمتر از آن، محاسبه نمی‌کنند. با این حال، محاسبه آنها با سرعت حرکت نوری که در هر ثانیه یکصد و هشتاد و شش (۱۸۶) هزار میل حرکت می‌کند (۳۰۰۰۰۰ کیلومتر) محاسبه می‌نمایند. نظر در این دقت سرسام آور، عقل وخرد را بدقت نظر عادت می‌دهد، کوچکترین وساده‌ترین کاستی و خلل در اندیشه وتفکر یا در تقدیر واندازه‌گیری، خطاهای جبران‌ناپذیر عظیمی را به وجود می‌آورد، اگر باندازه یک سرسوزانی خطا و اشتباه در نظام هستی از طرف سازنده مدبر آن به وجود آید، گره نظام هستی گشوده می‌شود و تمام افلاک و کرات و ستارگان فرود می‌افتند و نظام هستی از هم می‌پاشد!

عقل و خرد وقتی که این دقت سرسام‌آور و به هم پیوستگی شگرف را مشاهده می‌کند، سزاوار است که در ضبط و دقت افکارش و ارتباط بین آنها، بکوشد، تا به کلیاتی برسد که جزئیات را به هم پیوند می‌دهد و مرتبط می‌سازد و به آنها استحکام ببخشد، همان گونه که آن را در نظام هستی بزرگ جهان مشاهده می‌کند!

تفکر و اندیشه مسلمانان رنگ این دقت علمی را به خود گرفت، علی‌رغم اینکه در آن هنگام ابزار وآلات اندکی در دسترس داشتند! پس به کشفیات علمی بسیاری رسیدند که بیانگر جدیت آنان در تحصیل و صداقت در تفکر و اندیشیدن بود، همان گونه که به اثبات می‌رساند که به نسبت آن دوران بدقت ایده‌آلی رسیده بودند، پژوهشهای «ابن هَیْثَم» درباره فیزیک نوری و بصریات و تحقیقات «بتانی» که حرکت گردش زمین دور خورشید را بدقت سنجیده بود و دقیقاً وقت کسوف وخسوف را محاسبه کرده بود، اینها همگی شاهد وگواه بر تأثیرپذیری خرد اسلامی، از روش تربیت اسلامی در پرورش خردها و عقلها است. پس روش تربیت اسلامی در پرورش خردها بسیار تأثیر گذار بوده است.

اسلام پیش از هر چیز نیروی عقلانی بشر را متوجه تأمل و اندیشیدن در حکمت و تدبیر خداوند می‌سازد و این کار نزدیکترین چیز است به قلمرو روح. موضعگیری این تأمل آن است که عقل به وجود خداوند آفریدگار مدبری پی ببرد که آسمانها و زمین را به حق آفریده و به حق آنها را نیز اداره می‌کند و این تأملات و باریک‌بینی‌ها دریای بیکرانی است که نه پایان دارد و نه تمام می‌شود و در حقیقت فلسفه‌ها از اولین دقایق ظهور خویش تا به امروز بدان پرداخته‌اند، ولی با ذهنیات مجرد و خشک و مرده‌ای که در آن از نبض حیات خبری نیست و به

هدفی و غایتی نمی‌رسد، در حالی که قرآن کریم این تأملات را با شادابی و طراوت روح می‌آمیزد که نبض زندگی و حیات در آن می‌جنبد و حیات و زندگی در آن سرایت می‌نماید، پس قلب بشری را به لرزه در می‌آورد و آن را با وجود خدا پیوند می‌دهد و مرتبط می‌سازد.[1]

بی‌گمان ذات این تأمل و تفکر به خودی خود مقصود نیست و مقصود آن نیست که تأمل در وجود و هستی به صورت فلسفه‌ای در آید که فلاسفه در وادی بی‌کران آن سرگردانند و به پیچیده گویی و ابهام گویی می‌پردازند و عاقبت هم نتیجه مثبتی نمی‌گیرند و به جایی نمی‌رسند!

بلکه غایت و مقصود از این تأمل اصلاح قلب بشری و برپایی زندگی دنیایی است بر اساس و پایه حق و عدالت ازلی که در بنیه ساختمان هستی و زندگی نهانند و کمین کرده‌اند.

قرآن کریم این حقیقت را در آیات بسیاری تکرار کرده است:

«وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ بِالْحَقِّ (انعام/ ۷۳)

او آن کسی است که آسمانها و زمین را به حق آفریده است.

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ بِالْحَقِّ (ابراهیم/ ۱۹)

آیا نمی‌بینی که خداوند آسمانها و زمین را چنان که باید آفریده است.

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلا بِالْحَقِّ (حجر/ ۸۵)

ما آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو است جز به حق نیافریده‌ایم.

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ (نحل/ ۳)

آسمانها و زمین را به مقتضای حق آفریده است، بالاتر از چیزهایی است که انباز می‌سازند.

«خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ بِالْحَقِّ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ (عنکبوت/ ٤٤)

خداوند آسمانها و زمین را از روی حساب و برابر با حکمت آفریده است. قطعاً در این نشانه بزرگی برای ایمان داران است.

خَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا إِلا بِالْحَقِّ (روم/ ۸)

خداوند آسمانها و زمین و چیزهایی را که در میان آن دو است جز به حق نیافریده است.

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلا (ص/ ۲۷)

---

[1]. ر. ک. «قبسات من الرسول».

ما آسمانها و زمین و چیزهایی را که در بین آن دو تا است، بیهوده نیافریده‌ایم.

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لاعِبِينَ (دخان/ ۳۸)

ما آسمانها و زمین و آنچه در میان آن دو است بیهوده و بی‌هدف نیافریده‌ایم .

«وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ بِالْحَقِّ وَلِتُجْزَى كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لا يُظْلَمُونَ (جاثیه/ ۲۲)

خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است تا هر کسی در برابر کارهایی که انجام می‌دهد، سزا وجزا داده شود و به انسانها هیچ گونه ستمی نگردد.

خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (تغابن/ ۳)

خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است و شما را شکل بخشیده است و شکلهای شما را خوب و زیبا کرده است سرانجام بازگشت به سوی او است.

بنابراین، آن روزی که خداوند جهان هستی را آفرید، در ساختار عالم هستی حق را قرار داد و به حق آن را آفرید و حق با هستی آن آمیخته شده است و بالاتر وبرتر از باطل و گمراهی است. پس عالم هستی به طور اتفاقی و تصادفی و به باطل و بیهوده و بی‌هدف به وجود نیامده است و هستی انسان نیز چنین است:

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لا تُرْجَعُونَ (مؤمنون/ ۱۱۵)

آیا گمان برده‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما برگردانده نمی‌شوید.

می‌بینیم که درآیه سوره تغابن، بین آفرینش آسمانها و زمین به حق و بین آفرینش انسان به زیباترین و نیکوترین صورت ارتباط برقرار شده است.

که آفرینش انسان را بر این صورت نیکویی که دارد، جزئی از همان حقی که آسمانها و زمین بر آن آفریده شده‌اند قرار می‌دهد! و همان گونه که در آیه سوره جاثیه بین آفرینش آسمانها و زمین به حق و بین جزا و پاداش هر کس برابر عملی که انجام می‌دهد نیز ارتباط برقرار شده است و می‌بینیم که سزا و جزای اعمال در آخرت را جزئی از همان حقی قرار می‌دهد که آسمانها و زمین به وسیله آن آفریده شده‌اند. همان گونه که بازگشت به خدا را نیز حقی قرار می‌دهد که به وسیله آن، عبث بودن و بیهودگی خلقت را نفی می‌کند.

بنابراین، انسان از آغاز پیدایش تا بازگشت به آخرت و تا زمانی که سزا و جزای خویش را به کمال می‌گیرد، در هر مرحله‌ای که از آن می‌گذرد قائم و ایستاده به حق است و در هر گامی که بر می‌دارد، حق او را احاطه کرده است و در آفرینش او بطالت و بیهودگی و بی‌هدفی و انحراف وجود ندارد.

بی‌گمان در ساختمان اندیشه اسلامی این معنا بسیار عمیق و ژرفناک است و

قرآن همواره بر تأکید آن، پافشاری می‌نماید، و برتارهای احساس بشری می‌نوازد تا بیدار شود و متوجه آن گردد، و به راستی این موضوع اساس عقیده‌ای است که زندگی بر مبنای آن نشأت می‌یابد، وجود حق در آسمانها و زمین و در وجود مردم و در زندگی، و قرآن خودش حق است و به حق نازل شده است:

«وَبِالْحَقِّ أَنْزَلْنَاهُ وَبِالْحَقِّ نَزَلَ (اسراء/ ۱۰۵)

ما قرآن را با حق نازل کرده‌ایم و نازل شده است تا حق را پابرجا کند.

آری! در این فضای سرشار از حق است که اسلام نفس و روح بشری را پرورش می‌دهد و تربیت می‌کند و در ژرفای معرفت و شعور و احساسات او، احساس به وجود حق را پدید می‌آورد، تا اینکه به صورت باور و عقیده و به صورت زندگی درآید و حق همه چیز او گردد.

بی‌گمان در جهان هستی هیچ چیزی باطل و بیهوده خلق نشده است و هیچ چیزی خودسرانه و اتفاقی به وجود نیامده است، همه چیز به حق آفریده شده است.

گاهی ذهن بشری از احاطه بر بعضی از حقایق هستی که در زندگی با آنها روبه‌رو می‌شود، عاجز و ناتوان می‌گردد و آنها را درک نمی‌کند، در نتیجه گمراه می‌شود و راه را گم می‌کند و گمان می‌نماید که زندگی پوچ و باطل و بیهوده است و همه چیز در آن عبث و باطل و سرسری و بدون حکمت و فلسفه است. بنابراین، روحش پریشان و سرگردان و منفجر می‌گردد و بنای آن فرو می‌ریزد و حقی را که هستی و وجود او را روان می‌سازد، گم می‌کند. سپس خودش ضایع می‌شود. و بسیاری از روحهای گمراه هستند که این توهمات و پندارها گمراهشان کرده و مطرود و منحرف شده و هستیشان را متلاشی و پراکنده نموده است، در نتیجه بدون هدف و بدبخت و معذب زندگی می‌کنند، که نه به غایت و هدفی می‌رسند، و نه قدرت انتاج و تولید مفیدی دارند. و بسیاری از این روحهای گمراه را این توهمات گمراهشان ساخته، پس غرق در شهوات شده‌اند. بدبختانه و مغذب غرق در پیاله‌های شراب آلوده گشته‌اند.

و بسیاری از این روح‌های گمراه را این توهمات گمراهشان ساخته پس به طغیان و ستم‌پیشگی و تکبر روی آورده و فساد و تباهی را در روی زمین به وجود آورده‌اند و در میان مردم راه ستم و طغیان پیش گرفته‌اند.

منبع و سرچشمه گمراهی‌های متعدد، همین توهمات باطل است: که می‌پندارند زندگی بدون هدف و بدون غایت و جهان هستی بدون قوانین ثابت می‌باشد! و به این جهت است که اسلام با اهتمام فراوان می‌کوشد که احساس بشری را متوجه وجود «حق» در آسمانها و زمین و در زندگی و وجود انسان،

نماید و در همه آنها «حق» را ببینند.

و تدبر و تأمل در این امر را جزئی از عقیده و باور قرار داده است و بر اساس آن نیروی هوشمندی در جوی از تابندگی روح، در انسان پدید می‌آید و استوار می‌گردد، تا پراکنده خاطر نشود و در میان تاریکیهای مادّه سرگردان نماند!

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لأُولِي الأَلْبَابِ، الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِم وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (آل عمران/ ۱۹۰ ـ ۱۹۱)

مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌ها و دلایلی برای خردمندان است. کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و برپهلوهایشان افتاده یاد می‌کنند و درباره آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند و می‌گویند: پروردگارا این را بیهوده و عبث نیافریده‌ای! تو منزه و پاکی، پس ما را از عذاب آتش دوزخ محفوظ دار.

بنا بر این خردمندان می‌اندیشند، و نیروی هوشمندی خویش را در تدبر و تأمل در آیات و نشانه‌های وجود خدا در عالم هستی، به کار می‌گیرند، ولی این تفکر و اندیشه، یک تفکر خشک و خالی و غافل از واقعیت محسوس جهان نیست که در برج‌های عاجی به عمل آید و به نتیجه‌ای نرسد! و همچنین این تفکر و اندیشه با نادیده گرفتن وجود الله نیست تا گمراه شوند، بلکه در همه حالات زندگی: ایستاده و نشسته و برپهلو خوابیده، یاد خدا را می‌کنند. بنابراین، فکرشان به وجود الله می‌پیوندد و بدان متصل می‌شود، و آن وقت است که علم و دانش نیز به خداوند متصل می‌گردد و خدایی می‌شود!

و آنان سرسری و بی‌هدف درباره وجود الله و آیات و نشانه‌های او، نمی‌اندیشند، بلکه به سرعت به هدف خویش دست می‌یابند که می‌گویند: پروردگارا تو آنها را به باطل و بیهوده نیافریده‌ای! و فوراً و بلادرنگ می‌فهمند که آن «حق» است و ملاحظه می‌شود که این آیه نیز بین تفکر و نتیجه آن فاصله‌ای نینداخته است و حتی کلمه «یقولون» را نیز نیاورده است.

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِم وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (آل‌عمران/ ۱۹۱)

کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده یاد می‌کنند و درباره آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند پروردگارا! این را بیهوده و عبث نیافریده‌ای؛ تو منزّه و پاکی، پس ما را از عذاب آتش محفوظ دار.

تو گویی که تفکر و اندیشه و نتیجه آن یک چیز به هم پیوسته و به سرعت به دنبال هم‌اند. سپس آنان در کنار نتیجه ذهنی که با تفکر بدان رسیده‌اند، و

شناخته‌اند و در کنار خود معرفت بدون هدف و غایت، توقف نمی‌کنند. چون می‌دانند که معرفت مجرد مادام که به چیزی نرسد و نتیجه‌ای نداشته باشد و در زندگی انسان هدفی را دنبال نکند، وجود و عدمش یک‌سان است! والا در عالم هستی حقایقی وجود دارد که وجود آنها به نسبت انسان نیست، تا با آنها تعامل و تأثیر متقابل برقرار سازد و در زندگی واقعی خویش روی زمین نتیجه‌ای بگیرد. لذا در کنار مجرد معرفت ذهنی توقف نمی‌کنند، بلکه به مجرد این معرفت دلها و روحهایشان به حرکت و فعالیت می‌پردازد و خدا را تسبیح و تقدیس می‌کنند و می‌گویند:

«الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِه هم وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (آل‌عمران/ ۱۹۱)

پروردگارا اینها را باطل و بیهوده نیافریده‌ای، تو منزه و پاک از این توهم هستی.

سپس تنها به مجرد «تسبیح و تقدیس» اکتفا نمی‌کنند و در کنار مجرد اعتقاد به وجود الله و تسبیح او توقف نمی‌کنند و بدان بسندگی نمی‌نمایند، بلکه از این راه به ایمان کاملی می‌رسند که تمام جوانب زندگی و اعمال و گفتار و احساسات و افکار آنان را در بر می‌گیرد و همه آنها در پرتو آن ایمان صورت می‌گیرند و بدان روش ایمانی دست می‌یابند که با آن روی زمین زندگی می‌کنند و در هر کاری و هر گفتار و پنداری با آنان همراه است و آن را در واقعیت زندگی به صورت کاربردی اجرا می‌کنند و در راه آن به جهاد و مبارزه بر می‌خیزند:

رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ، رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ، رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الأَبْرَارِ، رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ، فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبه هم أَنِّي لا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (آل‌عمران/ ۱۹۱ ـ ۱۹۵)

پروردگارا این را بیهوده و عبث نیافریده‌ای: تو منزه و پاکی، پس ما را از عذاب آتش محفوظ دار پروردگارا بی‌گمان تو هر که را به آتش درآری، به راستی خوار و زبونش کرده‌ای، و ستمکاران را یاوری نیست، پروردگارا ما از منادی شنیدیم که به ایمان به پروردگارشان می‌خواند و ما ایمان آوردیم، پروردگارا گناهانمان را بیامرز و بدیهایمان را بپوشان و ما را با نیکان بمیران پروردگارا آنچه را که بر پیغمبران خود به ما وعده داده‌ای به ما عطا کن و در روز رستاخیز ما را خوار و زبون مگردان، تو خلف وعده

نخواهی کرد. آنگاه پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت و پاسخشان داد که من عمل هیچ کسی از شما را که به کار پرداخته است ـ خواه زن باشد یا مرد ـ ضایع نخواهم کرد پاره‌ای از شما از پاره دیگر هستید، آنان که هجرت کردند و از خانه‌های خود رانده شدندو در راه من اذیت و آزارشان رساندند و جنگیدند و کشته شدند، هر آینه گناهانشان را می‌بخشم و به بهشتشان در می‌آورم، بهشتی که رودخانه‌ها در زیر آن روان است، این پاداشی از سوی خدا است و پاداش نیکو تنها نزد خدا است.

بی‌گمان این آیات روش کامل تأمل و تدبر و تفکر اسلامی در پادشاهی و سلطنت خداوند است و این است رهنمود و توجیه خرد و عقل در نخستین وظایفش، وظیفه عاقبت نگری در آیات خدا در عالم هستی و وجود. این آیات با تفکر و اندیشیدن شروع و با عمل به مقتضای دستور «حق» منتهی می‌شوند، دستوری که قرآن آن را آورده است و همچنین جهاد و بیکار در راه برقرار ساختن آن و روان ساختن زندگی بر روش و قانون «حق» را نیز فرود آورده است، سپس به آخرین هدف عالی می‌رسند که سزا و پاداش در آخرت است و آسمان را با زمین و دنیا را با آخرت و بشر را با خدا پیوند و ارتباط می‌دهند. به راستی روش و برنامه‌ای است که دقت و تکامل وگیرایی و جذابیت و توجیه و رهنمودش، همگی سرسام آورند و تمام این حقایق در شش آیه بیان گردیده است!

هنگامی که انسان این نوع سخن گفتن قرآن از توجیه و رهنمون نیروی عقلانی انسان برای تأمل و تفکر در حکمت و تدبیر خدا را با سخنان ذهنی‌گرا و پیچیده و مبه هم و مکرر فلسفه قدیم و جدید، مقایسه می‌کند، بدون درنگ فرق بزرگ میان این دو روش را در می‌یابد و به عظمت و بزرگی روش تربیتی و پرورشی الهی برای تربیت عقل بشری، پی می‌برد و خواهد دانست که خداوند سبحان همه چیز را به حق «حق» آفریده است و آن را برنامه و روشی برای برپایی «حق» در زندگی قرار داده است: به راستی عقل اروپایی هنگامی که در باره آیات ونشانه‌های عالم هستی تحقیق و پژوهش می‌کرد به بیراهه می‌رفت، تا جایی که می‌پنداشت که عالم هستی آفریدگاری ندارد و به صورت اتفاقی و تصادفی به وجود آمده است و قاعده و قانون ثابت و مقرری ندارد! زهی خیال باطل! سپس در این اواخر به حقیقت برگشت اندکی برگشت به سوی «حقی» که آسمانها و زمین و زندگی و انسان به وسیله او آفریده شده است و علمای غرب الان می‌فهمند و می‌دانند که در این بی‌راهه رفتنشان سخت در اشتباه بوده‌اند و از راه علم و دانش صحیح و درست خیلی دور بوده‌اند! «کریسی موریسون» در کتاب «علم و دانش به ایمان به خدا دعوت می‌کند» می‌گوید: «بی‌گمان نظم بی‌نهایتی و ترتیب بی‌نهایتی که در عالم هستی وجود دارد و زندگی بدون آن محال

و غیرممکن است، بر وجود آفریدگار دلالت می‌کند، بی‌گمان وجود انسان روی زمین و مظاهر پر افتخاری که از ذکاوت و هوشمندی او سرچشمه می‌گیرد، همگی آن، جزئی از برنامه‌ای است که آفریدگار جهان اجرا می‌کند». مسلماً انسان در هر رشته‌ای از علم، منظم و حساب شده پیش می‌رود و بر معلومات و دانشهایش افزوده می‌گردد تا به حقیقت واقع برسد. لیکن شکستن «أتم» که کوچکترین قالب در ساختمان هستی است، به وسیله «دالتون» و مجموعه‌ای ستارگان پدید آمده از ستارگان دنباله‌دار و الکترونهای پران در فضا، اینها همگی برای تبدیل اساسی و جوهری اندیشه ما در باره جهان هستی و حقیقت واقع، در برابر چشمان ما مجالهای گسترده‌ای گشودند، که دیگر هرگز به آن تصور گذشته خویش در برابر ماده و جامدات که آنها را موجودات بی‌حرکت و مرده می-پنداشتیم، برنمی‌گردیم، معرفتها و شناختهای تازه‌ای که کشفیات علم از آن پرده برداشته است، برای باور به وجود مدبر قدرتمند در آن سوی ظواهر طبیعت، مجال گسترده‌ای را پدید آورده است».

اما اندیشه اسلامی وقتی که درباره قدرت و ملکوت الله می‌اندیشید و تأمل می‌کرد، نیازی به بیراهه رفتن نداشت و همچنین وقتی که درباره علوم مختلف نظری و تجربی تحقیق می‌کرد، در حالی که هنوز اروپا در تاریکی‌های پندار غرق بود و غوطه می‌خورد. چون اسلام در پرتو هدایت الله و با عقل پرتو گرفته از اشعاع و درخشندگی تابان روح، می‌اندیشید و تأمل می‌کرد.[1]

اسلام نیروی عقلانی را متوجه نظر و دقت نظر در حکمت تشریع الهی می-سازد:

﴿وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (بقره/ ۱۷۹)

ای صاحبان خرد! برای شما در قصاص حیات و زندگی است باشد که تقوی پیشه کنید.

وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (بقره/ ۱۸٤)

و روزه داشتن برای شما خوبتر است اگر بدانید.

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ قُلِ الْعَفْوَ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ (بقره/ ۲۱۹)

درباره باده و قمار از تو سؤال می‌کنند، بگو: در آنها گناه بزرگی است و منافعی هم

[1]. رک: فصل «طلب العلم فریضه» از کتاب قبسات من الرسول.

برای مردم دربردارند ولی گناه آنها بیش از نفع آنها است و از تو می‌پرسند: چه چیز را صدقه و انفاق کنند؟! بگو: مازاد از نیازمندی خود، این چنین خداوند آیات را برای شما روشن می‌سازد، شاید بیندیشید.

«الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ وَلا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا إِلا أَنْ يَخَافَا أَلا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَعْتَدُوهَا وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ، فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَنْ يَتَرَاجَعَا إِنْ ظَنَّا أَنْ يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ يُبَيِّنُهَا لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (بقره/ ۲۲۹ ـ ۲۳۰)

طلاق دوباره است: نگه‌داری به گونه شایسته یا رهاکردن با نیکی، و برای شما حلال نیست که چیزی از آنچه بدیشان داده‌اید باز پس بگیرید، مگر اینکه بترسند که نتوانند حدود خدا را پا برجا دارند پس اگر بیم داشتید که حدود الهی را رعایت نکنند، گناهی برایشان نیست که زن فدیه و عوضی بپردازد، اینها حدود و مرزهای الهی است و از آنها تجاوز نکنید، و هر کس از حدود و مرزهای الهی تجاوز کند بی‌گمان این چنین کسانی ستمگرند، پس اگر او را طلاق داد از آن به بعد زن برای او حلال نخواهد بود، مگر اینکه با شوهر دیگری ازدواج کند، در این صورت اگر شوهر جدید او را طلاق داد گناهی بر آن دو نخواهد بود که برگردند در صورتی که امیدوار باشند که می‌توانند حدود الهی را پابرجا دارند و اینها حدود الهی است که خدا آنها را برای کسانی که آگاهند بیان می‌نماید.

«وَلِلْمُطَلَّقَاتِ مَتَاعٌ بِالْمَعْرُوفِ حَقًّا عَلَى الْمُتَّقِينَ، كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ (بقره/ ۲۴۱ ـ ۲۴۲)

و برای زنان مطلقه هدیه مناسبی است، این حقی است بر مردان پرهیزکار، خداوند این چنین آیات خود را برای شما شرح می‌دهد تا اینکه خردمندانه بیندیشید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ به اين إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلا يَبْخَسْ مِنْهُ شَيْئًا فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهًا أَوْ ضَعِيفًا أَوْ لا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الأُخْرَى وَلا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَى أَلا تَرْتَابُوا إِلا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفْعَلُوا فَإِنَّهُ فُسُوقٌ بِكُمْ

وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (بقره/ ۲۸۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر گاه به همدیگر تا مدت معینی وامی دادید آن را بنویسید و باید نویسنده‌ای دادگرانه آن را بنویسد و هیچ نویسنده‌ای از نوشتن آن بدان گونه که خدا بدوآموخته است سرپیچی نکند. پس نویسنده باید بنویسد و آن کس که حق بر ذمه او است باید املاء کند و از پروردگارش بترسد و چیزی از آن نکاهد و اگر کسی که حق بر ذمه او است کم خرد یا ناتوان باشد یا او نتواند که املاء کند، باید ولی او دادگرانه املاء کند و دو نفر از مردان خود را به گواهی گیرید و اگر دو مرد نبود، یک مرد و دو زن از میان کسانی گواه کنید که مورد رضایت و اطمینان شما هستند تا اگر یکی انحرافی پیدا کرد، دیگری بدو یادآوری کند، و چون گواهان را به گواهی خوانند باید که از این کار خودداری نورزند و از نوشتن وام ـ خواه کم باشد یا زیاد ـ تا سررسید آن دل گیر نشوید. این در پیشگاه خدا دادگرانه‌تر و برای گواهی استوارتر، و برای آن که دچار شک و تردید نشوید، بهتر می‌باشد مگر اینکه داد و ستد حاضر ونقدی باشد که در میان خود دست به دست می‌کنید. پس در این صورت بر شما باکی نیست اگر آن را ننویسید، و هنگامی که خرید و فروش می‌کنید کسانی را به گواهی گیرید و نویسنده و گواه نباید که زیان ببینند و نباید که زیان برسانند واگر چنین کنید از فرمان خدا بیرون رفته‌اید و از خدا بترسید و خداوند به شما می‌آموزد و خداوند از هر چیزی آگاه است.

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَبَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَخَالاتُكُمْ وَبَنَاتُ الأخِ وَبَنَاتُ الأختِ وَأُمَّهَاتُكُمُ اللاتِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَرَبَائِبُكُمُ اللاتِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللاتِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ وَحَلائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلابِكُمْ وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الأخْتَيْنِ إِلا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ غَفُورًا رَحِيمًا، وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا تَرَاضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا، وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ فَإِذَا أُحْصِنَّ فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ فَعَلَيْهِنَّ نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ مِنَ الْعَذَابِ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ مِنْكُمْ وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ، يُرِيدُ اللَّهُ لِيُبَيِّنَ لَكُمْ وَيَهْدِيَكُمْ سُنَنَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ (نساء/ ۲۳ ـ ۲۶)

خداوند بر شما حرام نموده است ازدواج با مادرانتان، دخترانتان، خواهرانتان، عمه هایتان، خاله‌هایتان برادرزادگانتان، خواهرزادگانتان، مادرانی که به شما شیرداده‌اند،

خواهران رضاعیتان، مادران همسرانتان، دختران همسرانتان ازمردان دیگر که تحت کفالت و رعایت شما پرورش یافته و با مادرانشان همبستر شده‌اید، ولی اگر با مادرانشان همبستر نشده باشید، گناهی بر شما نیست، همسران پسران صلبی خود و دو خواهر را با هم جمع‌آورید، مگر آنچه گذشته است بی‌گمان خداوند بسی آمرزنده است و مهربان است، و زنان شوهردار مگر زنانی که اسیر کرده باشید که برای شما حلال می‌باشند، این را خدا بر شما واجب گردانده است برای شما ازدواج با زنان دیگری جز اینان حلال گشته است و می‌توانید با اموال خود زنانی را جویا شوید و با ایشان ازدواج کنید، پاکدامن و از زنا خویشتندار باشید، پس اگر با زنی از زنان ازدواج کرده‌اید و از او کام گرفتید باید که مهریه او را بپردازید و این واجبی است و بعد از تعیین مهریه، گناهی بر شما نیست در آنچه میان خود بر آن توافق می‌نمایید، بی‌گمان خداوند آگاه و کار به جا است، و اگر کسی از شما نتوانست با زنان آزاده مؤمن ازدواج کند می‌تواند با کنیزان مؤمن ازدواج نماید. خداوند آگاه از ایمان شما است برخی از شما از برخی دیگر هستید لذا با اجازه صاحبان آنان با ایشان ازدواج کرده و مهریه ایشان را زیبا و پسندیده و برابر عرف و عادت بپردازید، کنیزانی را برگزینید که با عفت و پاکدامن باشند و برای خود دوستانی برنگزینند. اگر پس از ازدواج از ایشان زنا سر زد، عقوبت ایشان نصف عقوبت زنان آزاده است. ازدواج با کنیزان هنگام عدم قدرت برای کسی از شما آزاد است که ترس از فساد داشته باشد و اگر شکیبایی ورزید برای شما بهتر است و خداوند دارای مغفرت و مرحمت فراوان است. خداوند می‌خواهد برایتان روشن کند و شما را به راه کسانی رهنمود کند که پیش از شما بوده‌اند و توبه شما را بپذیرد و خداوند آگاه و کار بجا است.

ذَٰلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَٰلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (مائده/ ۸۹)

این کفاره‌ی سوگندهایی است که می‌خورند، سوگندهای خود را حفظ کنید خداوند این چنین آیات خود را برای شما بیان می‌کند تا شکر به جای آورید.

وَقَدْ فَصَّلَ لَكُمْ مَا حَرَّمَ عَلَيْكُمْ إِلا مَا اضْطُرِرْتُمْ إِلَيْهِ وَإِنَّ كَثِيرًا لَيُضِلُّونَ بِأَهْوَائِهِمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُعْتَدِينَ (انعام/ ۱۱۹)

و حال آن که خداوند گوشت حیواناتی را که بر شما حرام است بیان کرده است مگر ناچار و درمانده شوید، بسیاری از مردم با هواها و هوسهای خود، بدون آگاهی سرگشته و گمراه می‌سازند بی‌گمان پروردگارت آگاهتر از حال تجاوزکاران است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نُودِيَ لِلصَّلاةِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (جمعه/ ۹)

ای مؤمنان هنگامی که روز آدینه برای نماز جمعه اذان گفته شد به سوی ذکر و عبادت خدا بشتابید و داد و ستد را رها سازید، این برای شما بهتر و سودمندتر است اگر بدانید و متوجه باشید.

امثال این گونه آیات فراوان است. قانون دین از طرف خدا نازل می‌شود با این حال، انجام دهندگان و برپای دارندگان آن بشرند و باید هوشمندانه حکمت این قانون‌گذاری را درک کنند و بهفمند، وگرنه، هرگز آن را به تمامی اجرا و تطبیق نمی‌کنند و هرگز به صورت صحیح و درست بدان عمل نمی‌کنند.

زندگی ابزاری نیست که قوانین شریعت را ابزار مانند بر آن اجرا نمایند. چون برای یک قاعده و قانون شرعی ممکن است که صدها حالت وجود داشته باشد و مادام که انسان حکمت و فلسفه تشریع این قاعده و قانون را نفهمد و پیوند و ارتباط بین مجموع قوانین شریعت را با یک دیگر نداند، هرگز نمی‌تواند آنها را در این حالتهای مختلفی که در زندگی واقعی بشر پیش می‌آید، اجرا و تطبیق نماید و از ظواهر آیات شریعت و آیات احکام که عرضه نمودیم، پیدا است که قرآن بسیار اهمیت می‌دهد به اینکه عقل بشری را بیدار سازد تا در آیات احکام و غیر آنها تدبر و تأمل و دقّت کند و هوشمندانه و آگاهانه آنها را بفهمد تا بتواند به بهترین وجه ممکن آنها را اجرا و عملی کند، و بسیاری از آیات تشریعی در قران وجود دارند که به صراحت به این تأمل و تفکر اشاره نمی‌کنند، ولی روی هم رفته بر این موضوع عام حمل می‌شوند که عقل را به فهم و درک و تدبر می‌خوانند، قبل از اینکه تطبیق و تنفیذ آنها عملی شود. واقعیت اسلامی تلاشها و کوششهای بسیار عظیمی را در میدان فقه اسلامی به خود دیده است که به راستی فقه اسلامی یک میراث جاویدان انسانی است و قسمت اعظم این فقه تا این لحظه همچنان زنده است و کاربرد دارد و با عمق و ژرفایی که در استدلال دارد، جاذبیت خاصّی را عرضه می‌کند و جریان تفکر اسلامی در این میدان، پژواک رهنمودهای حکیمانه قرآن است. که در آیات تدبر می‌کند و آنها را تعلیم می‌دهد و از فرو رفتن در آنها بدون ابزار لازم و واجب از علم و دانش و تفکر و تدبّر، منع می‌کند و از آن باز می‌دارد. از همان آغاز عصر اسلامی در قرن اول حتی در دستورات تفصیلی ثابت و محکم شریعت، حالاتی پیش می‌آمد که مستدعی به کار انداختن فکر و اندیشه و فهم حکمت و فلسفه دستورات شریعت، و درک ارتباط عمومی بین مجموعه قوانین شریعت می‌شد.

از جمله عمر بن خطاب (رض) حدّ سرقت و دزدی را درباره غلامانی که شتر ماده «پسر حاطب بن ابی بلتعه» را دزدیده بودند، اجرا نکرد. چون سختی گرسنگی که از آن رنج می‌بردند، آنان را به این کار واداشته بود، او آن را شبهه‌ای

شمرد که اجرای حدّ سرقت را از آنان دفع می‌کرد. او گفت: به خدا سوگند اگر من نمی‌دانستم که از آنها کار می‌کشید، سپس گرسنه‌شان می‌سازید، تا جایی که اگر یکی از آنان چیزی را بخورد که خداوند حرام کرده است، برایش حلال است، دستشان را می‌بریدم» یعنی عمل شما است که آنان را ناچار از دزدی کرده ـ این عملکرد حکیمانه او به این جهت بود که او روی هم رفته، هوشمندانه حکمت قانون‌گذاری شرعی را فهمیده بود و این عمل وی از آن نشأت می‌گرفت.

این قانونگذاری الهی مسئولیت کفایت زندگی فقیران و ایجاد فرصت برای زندگی محترمانه آنان را بر دوش «ولی امر» و حاکم مسلمانان می‌گذارد، پیش از آن که التزام به فضیلت را از آنان مطالبه نماید و درصورت انحراف، آنان را به کیفر برساند و از طرف دیگر، بی‌گمان قوانین شریعت الهی که متعلق به کارهای متغیر و چیزهای دگرگون شونده، در زندگی بشری می‌باشند از قبیل سیاست حکومتی و اداره مملکت و سیاست مالی و اقتصادی، حکمت خدا در آنها، اقتضا می‌کند که این قوانین، زیربنای کلی و اصول و مبادی را در برگیرند، نه تفصیلات و اشکال و صورتهای جزئی را.

چون هر نوع تفصیلی و هر شکلی و صورتی، در گرو یک دوره معینی و زمانی خاصی است. اما زیربنای کلی و اصول و مبادی، چهارچوبی هستند که باید کارها در حدود آن سیر کنند و با تجدّد هر عصری و درجه و میزان پیشرفت دانش و علم در آن و با توجه به میزان تأثیر متقابل با جهان مادی و صورت و شکل جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کند، دگرگون می‌شوند و نو می‌گردند، به شرط اینکه ملتزم به این چهارچوب کلی باشند و با آن مخالفت نداشته و از دایره آن خارج نگردند. برای مثال در سیاست حکومت و اداره مملکت دو اساس و زیر بنای شامل و فراگیر وجود دارد که عدالت و شوری می‌باشند:

وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ (نساء/ ۵۸)

و چون بین مردم حکومت و داوری می‌کنید به عدالت داوری کنید.

«وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ (شوري/ ۳۸)

وکارهایشان شورایی است.

با این حال، شکل شوری را بیان نکرده است که آیا به صورت مجمع رؤساء قبایل و عشایر است؟ یا مجلس پارلمانی منتخب مردم است؟ یا دو مجلس باشد یا غیر آن. چون صورت شوری صورتی است متغیر یا تغییراتی که در جامعه و امکانیات آن پدید می‌آید، تغییر می‌کند و درباره سیاست مالی قرآن می‌گوید:

«مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَى فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ

وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الأَغْنِيَاءِ مِنكُمْ وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (حشر/ ۷)

چیزهایی را که خداوند از اهالی این آبادیها به پیغمبرش ارمغان داشته است، متعلق به خدا و پیغمبر و خویشاوندان و یتیمان و مستمندان و مسافران در راه مانده می‌باشد. این بدان خاطر است که اموال تنها در میان اشخاص ثروتمند شما دست به دست نگردد. چیزهایی را که پیغمبر برای شما آورده است اجراء کنید، و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید. از خدا بترسید که خدا عقوبت سختی دارد.

که می‌بینیم از انحصار مال و ثروت در دست گروهی اندکی از مردم بدش می‌آید که مال را در بین خود دست به دست کنند و بقیه امت از آن محروم باشند اما طریقه مشارکت همه امت در چیزهای مشترک، آن را به هر نسلی موکول کرده است که آن را به گونه‌ای قالب ریزی کنند که با شرایط و اوضاع و احوال و دانش و امکانیاتشان متناسب باشد، مشروط بر آن که از قاعده کلی بزرگ اصلی که مبنا است خارج نشود و در چهارچوب آن بگنجد. پس به نظام فئودالی یا سرمایه‌داری پناه نمی‌برد همان گونه که اروپا چنین کرد، و به نظام الغای مالکیت مردم نیز پناه نمی‌برد که نظام کمونیستی چنین کرد.[1]

و با توجه به این و بدان بود که از انسان خواست که متوجه حکمت و اسرار قانون الهی باشد و بیدارانه و هوشمندانه در آن تدبر و تفکر نماید که این کار جریان امور در روی زمین را بر شیوه و روش و راه حق و عدالت را تضمین می‌کند چون حق و عدالت از عقیده به خدا استمداد می‌نمایند، ولی باید ما ملاحظه کنیم که تشریع و قانونگذاری الهی، چگونه با توجه دایمی به الله، آمیخته است، در تمام قرآن تقریباً هیچ آیه‌ی احکام و تشریعی که قانون الهی را بیان می‌کند، از ذکر و یاد خدا و رهنمود با خشیت و بیم از او و تشویق و امیدواری به ثواب و رضای او، خالی نیست. بی‌گمان یکی از مزایای بزرگ و امتیاز این عقیده بزرگ، آن است که زمام عقل بشری را رها کرده است تا در وسیع‌ترین چهارچوب ممکن در روی زمین به عمل بپردازد و آزادانه بیندیشد، و هیچ دری را روی آن نبسته است یا آن را در میان قالبهای جامد و محدودی که انفکاک‌ناپذیرند، حبس نکرده است.

و از جمله آیات بزرگ اسلام در دعوت خود به ایمان به وجود الله با خوارق عاداتی که فکر در برابر آنها تسلیم است، عقل را مقهور و مغلوب نساخته است و در برابر آن اسرار خارج از تدبیر و اختیار را قرار نداده است.

---

[1]. رک: کتاب قبسات من الرسول.

بلکه عقل را مخاطب قرار داده و آن را آگاه و هوشمند نموده و بیدار ساخته و با آن به مناقشه پرداخته است و آن را واداشته است که در عملیت ایمان آگاهانه شرکت نماید، ایمان آگاهانه‌ای که سزاوار انسانی است که خدا او را با بخشیدن دل و دیده و عقل و بصرت، گرامی داشته است، ولی همان گونه که قبلاً گفتیم، خداوند او را برای بر دوش کشیدن این بار سنگین تنها نگذاشته است، تا نتواند آن را بردارد، بلکه دائماً پرتوی از شعله درخشان روح را به وی بخشیده است تا روشنگر راهش باشد، و همواره او را به توشه‌ای از نور ایمان مجهز ساخته است که از این راه به ندای سرشت فطرت و به حقیقت وجود بشری که در آن هیچ نیرویی از نیروی دیگر و هیچ جزئی از اجزای دیگر، جدا و گسسته نیست، پاسخ مثبت می‌دهد و همان گونه که قبلاً به او این آزادی را داده است تا در آیات و نشانه‌های وجود الله در عالم هستی، تدبر و تفکر و تأمل کند، تا به وجود «حق» در آفرینش آسمانها و زمین و زندگی و انسان، هدایت یابد و به مقتضای این «حق» عمل نماید، و در راه تحقق آن جهاد و مبارزه کند و همچنین این جا نیز او را آزاد می‌گذارد تا حکمت و فلسفه تشریع و قانونگذاری الهی را بفهمد تا به این «حق» هدایت گردد و به مقتضای آن عمل نماید. بنابراین، تشریع و قانونگذاری الهی با توجیه و رهنمود آمیخته است، و احکام نیز با تقوایی آمیخته است که وجدان را روشن و تابان می‌سازد و این کار تنها به سرشت درونی نفس و روان پاسخ مثبت نمی‌دهد، بلکه بهترین سیاستی است که در جامعه موجب اجرای امور از روی انگیزه رغبت و تمایل قلبی می‌گردد و آن را تضمین می‌نماید، نه از روی بیم و ترس از عقاب و مکافات.

بی‌گمان قانون عقوبت‌ها و سزای اعمال، به این منظور تعیین گردیده است تا اجرای تقریبی حدود برابر قانون الهی تضمین گردد. چون بدون آن جامعه بر سرپای خود نمی‌ایستد. با این حال، عقوبات به خودی خود، هدف اسلام نمی‌باشند. چون اسلام خودش برای حفظ جامعه از سقوط، کافی است، آری چنین است با این حال، باید دانست که این به تنهایی برای پیشرفت جامعه و تشویق همیشگی به پیشرفت و ترقی کفایت نمی‌کند. چون این چیزی است که تمایل واقعی برخاسته از درون وجدان و ضمیر، آن را برپای می‌دارد.

تمایل و رغبت شریف و داوطلبانه‌ای که در جست‌وجوی حدود و مرزهای قانون نیست تا در کنار آن توقف کند و بارسنگین خود را بر زمین بگذارد و از آن دست بردارد! بلکه در جست‌وجوی افقهای برتر است تا بدان صعود کند. چون لذت واقعی خود را در این صعود و بلندگرایی می‌یابد، قانونگذاری چنین چیزی را نمی‌آرد، بلکه توجیه و رهنمود قلب به خدا و پیوند با او و چشم دوختن به رضای

او، چنین چیزی را می‌آرد و موجب آن می‌شود.

اینها دو امر به هم پیوسته‌اند، حداقل آن چیزی که فرض است، و حد اعلای آن چیزی که مطلوب است. بنا بر این تشریع قانون مجازات و توجیه و رهنمود قلب به سوی الله، در قرآن کریم با هم لازم و ملزومند و با هم آمیخته‌اند و یک چیزند، که جدایی آنها از هم بسیار دشوار است!

و همچنین برای اینکه جریان کارها و سیر امور در جامعه بر راه و روش صحیح صورت گیرد و این کار تضمین گردد، اسلام نیروی عقلانی را نیز توجیه و راهنمایی می‌نماید و راه صحیح را بدان نشان می‌دهد.

بی‌گمان نظام سیاسی در جامعه ضرورت دارد و مجری این سیاست حاکم و ملت هستند که باید با هم مشورت و رأی‌زنی کنند و همدیگر را ضمانت نمایند:

«كُلُّكُمْ راعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ»[1]

شما همگی نسبت بدان چه که در زیر دست دارید همچون چوپان نسبت به گله‌اید، و همگی شما نسبت به کار خود مسؤل هستید.

و مادام که این سیاست هوشمندانه نباشد، بی‌گمان فساد و تباهی در جامعه شیوع می‌یابد و حکومت و سیاست فرو می‌ریزد و از هم پاشیده می‌شود و دشمنان بر حکومت چیره و مستولی می‌گردند.

هر یک از افراد امت اسلامی مسؤل نظارت و مراقبت بر حال جامعه است و در برابر کارهای که در جامعه روی می‌دهد، مسئولیت دارد، واگر چنین نکند سزای غفلت خویش را می‌یابد، حتی اگر او خود جزء ظالمان و ستمکاران نباشد!

«وَاتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنكُمْ خَاصَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (انفال/ ۲۵)

خویشتن را از بلا و مصیبتی به دور دارید که تنها دامن‌گیر کسانی نمی‌گردد که ستم می‌کنند.

بلکه دامنگیر همه می‌شود و این سزای به جای نیاوردن امر به معروف و نهی از منکر است:

«لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن بَنِي اسرائيل عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ، كَانُوا لا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (مائده/ ۷۸ ــ ۷۹)

کافران بنی اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند، این بدان

---

۱. به روایت بخاری و مسلم.

خاطر بود که آنان پیوسته سرکشی می‌کردند و از حدّ می‌گذشتند. آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشتکاری‌ها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند و چه کار بدی می‌کردند!.

«مَنْ رَأي مِنكُمْ مُنكِراً فَليغَيرْهُ، فَمَنْ لَمْ يسْتَطِعْ فَبِلِسانِهِ، فَمَـنْ لَمْ يـسْتَطِعْ فَبِقَلْبِـهِ وَ ذَلِـكَ أَضعَفُ الأيمانِ [۱]

هر یک از شما هر گاه کار ناپسندی دید، آن را با دست خود تغییر دهد و از آن جلوگیری کند، و اگر آن را نتوانست با زبان از آن منع کند، و اگر آن را هم نتوانست، پس با دل خود از بیزاری جوید و با آن موافقت نکند و این ضعیف‌ترین قسمت ایمان است.

«اِنَّ الله يقُلُ لَكُمْ: مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ قَبْلَ أَنْ تَـدْعُوا، فَـلا أُجِيبُ لَكُـمْ وَ تَسْأَلُونِي، فَلا أُعْطِيكُمْ فَتَنْـصِرُونِي فَلا أَنْصُرُكُمْ [۲]

خداوند به شما می‌گوید: امر به معروف کنید و نهی از منکر نمایید. پیش از آن که مرا بخوانید و دعا کنید و من جوابتان را ندهم و پیش از آن که از من چیزی بخواهید و من به شما ندهم، و پیش از آن که از من یاری و پیروزی بخواهید و من یاریتان نکنم و پیروزتان ننمایم - یعنی اگر امر بمعروف و نهی از منکر ننمایید دعایتان و تقاضایتان و کمک طلبیدنتان را نخواهم پذیرفت.

این به هم پیوستگی و ضمانت همدیگر نمودن در جامعه و نظارت و مراقبت بر سیر امور و جریان کارها در جامعه، بی‌گمان مستلزم هوشمندی و آگاهی کافی و خردهای پخته و با تجربه است، و باید نیروی عقلانی متوجه عمل و کار در این میدان گردد و بدان راهنمایی شود و این است ضمانت حسن سیر امور و انجام کارها به نحو احسن.

قرآن کریم برای مسلمانان در این زمینه توجیهات و راهنمایی های متعددی دارد. گاهی آنان را متوجه دشمنانشان می‌گرداند که پیوسته در کمین آنان می‌باشند، تا از آنان بپرهیزند و بر حذر باشند و دائماً نسبت به آنان بیدار باشند و بر توطئه‌ها و دسایس آنان به صورت چشمان بینا و جاسوسان هوشیار عمل کنند!

هنگام پخش شایعات در باره کاری یا چیزی، آنان را راهنمایی می‌کند که چگونه اخبار را دریافت کنند و درباره منابع آنها تحقیق نمایند. سپس در آنها تصرف کنند و گاهی آنان را به داوری نیکو و صدور حکم بر اشیا و اشخاص راهنمایی و توجیه می‌نماید و تا همه جوانب و خطوط یک چیزی ثابت نشده و

---

۱. به روایت محدثان شش‌گانه.

۲. به روایت ابن ماجه و ابن‌حبان.

بیان نگردیده باشد، در صدور حکم شتاب نکنند و گاهی آنان را به اطاعت از صاحبان امور و اولیای امور در چهارچوب اطاعت از خدا و پیامبر (ص) دعوت می‌کند و آنان را راهنمایی می‌نماید و به این منوال و از این قبیل توجیهات:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطَانَةً مِنْ دُونِكُمْ لا يَأْلُونَكُمْ خَبَالا وَدُّوا مَا عَنِتُّمْ قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْ وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ أَكْبَرُ قَدْ بَيَّنَّا لَكُمُ الآيَاتِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ، هَا أَنْتُمْ أُولاءِ تُحِبُّونَهُمْ وَلا يُحِبُّونَكُمْ وَتُؤْمِنُونَ بِالْكِتَابِ كُلِّهِ وَإِذَا لَقُوكُمْ قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا عَضُّوا عَلَيْكُمُ الأَنَامِلَ مِنَ الْغَيْظِ قُلْ مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ، إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (آل عمران/ ۱۱۸ ـ ۱۲۰)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از غیر خود محرم اسرار برنگزینید آنان از هیچ گونه شرّ و فسادی در حق شما کوتاهی نمی‌کنند، آنان آرزوی رنج و زحمت شما را دارند، دشمنانگی از دهان آنان آشکار است و آنچه در دل دارند بزرگتر است ما نشانه‌هایی را برای شما بیان کردیم اگر اهل عقل و درایت هستید هان! این شمایید که آنان را دوست می‌دارید و ایشان شما را دوست نمی‌دارند و شما به همه کتابهای آسمانی ایمان دارید و وقتی که با شما برخورد می‌کنند می‌گویند: ایمان آورده‌ایم اما هنگامی که تنها می‌شوند از شدت خشم بر شما سرانگشتان خود را به دندان می‌گزند! بگو: با خشمی که دارید بمیرید. بی‌گمان خداوند از آنچه در درون سینه‌ها می‌گذرد آگاه است، اگر نیکی به شما دست دهد ناراحت می‌شوند و اگر به شما بدی برسد شادمان می‌شوند، و اگر شکیبایی کنید و بپرهیزید، حیله‌گری آنان به شما هیچ زیانی نمی‌رساند. شکی نیست که خداوند به آنچه انجام می‌دهند احاطه دارد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلا (نساء/ ۵۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و از پیامبر (ص) اطاعت کنید و از کارداران و فرماندهان خود فرمانبرداری نمایید و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به خدا و پیغمبر او برگردانید، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید، این کار برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.

«وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلا قَلِيلا (نساء/ ۸۳)

و هنگامی که کاری که موجب نترسیدن یا ترسیدن است به آنان می‌رسد آن را فاش و

پخش می‌کنند، اگر این گونه افراد سخن گفتن در این باره را به پیغمبر (ص) و فرماندهان خود واگذارند. تنها کسانی از این خبر ایشان اطلاعی پیدا می‌کنند که اهل حل و عقدند و آنچه بایست از آن درک و فهم می‌نمایند. اگر فضل و رحمت خدا شما را در برنمی‌گرفت، جز اندکی از شما همه از اهریمن پیروی می‌کردید.

«فَمَا لَكُمْ فِي الْمُنَافِقِينَ فِئَتَيْنِ (نساء/ ۸۸)

شما چرا درباره منافقان دو دسته شده‌اید؟.

«قُلْ لا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (مائده/ ۱۰۰)

بگو: ناپاک و پاک مساوی نیستند. هرچند که فراوانی ناپاک شما را به شگفت اندازد، پس ای خردمندان خویشتن را از خدا بر حذر دارید تا اینکه رستگار شوید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَنْ تُصِيبُوا قَوْمًا بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (حجرات/ ٦)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر شخص فاسقی خبر مهمی را به شما رسانید درباره آن تحقیق کنید مبادا به گروهی بدون آگاهی آسیب برسانید و از کرده خود پشیمان شوید. و از این آیات و بسیاری از آیات دیگر از این قبیل، چیزی را ملاحظه خواهیم نمود که قبلاً نیز ملاحظه کرده‌ایم، و آن این است که هر نوع ارشاد و راهنمایی اجتماعی و زندگی باید با توجیه و ارشاد به سوی الله و دعوت به تقوای او همراه و ملازم باشد و این غیر از ارشادات و توجیهات ایمانی دیگری است که ذاتاً در این موضوع نهفته است، ارشادات و توجیهاتی که تمام ارزشهای اجتماعی و زندگی را به خدا و ایمان به خدا برمی‌گرداند و باید که این راهنمایی‌ها از ارزشهای پوچ و دروغین و ساختگی مادی خالی و دور باشد، خواه این ارزش پادشاهی و قدرت تجاوزگر در زمین باشد، یا جاه و مقام دروغین و پوشالی باشد، یا ثروت و دارایی باشد که ایمان را دچار فتنه و آشوب می‌سازد، یا رفاه زندگی مادی باشد که نفس و روان را فاسد سازد و عزیمت و تصمیم را سست و تباه کند، یا اینکه یکی از قدرتهای دروغین مادی زمینی بی‌ارزش و پوچ و فانی را با خداوند شریک قرار دهد و آری: این گونه ارشادات در لابلای قرآن بسیار زیادند، و قرآن برای این رهنمودها از وسایل متعدد و مختلف استفاده می‌نماید، از قبیل: پند و اندرز، امر و نهی، داستانهای تمثیلی، و داستانهای واقعی و که در تمام آنها یک هدف واحد را موردنظر قرار می‌دهد. که عبارت است از هوشیارکردن و بیدارساختن و متوجه نمودن قلب بشری به ارزشهای حقیقی شایسته احترام و سزاوار پیروی از آنها، و ارشاد و هدایت عقل بشری به تدبر و تأمل و تفکر در این

ارزشها، و سنجش کارها به این میزان درست و صحیح، تا کارها در این جامعه در پرتو این نور انجام شوند و سیر کنند، و مردم فریب ارزشهای دروغین و پوچ را نخورند که موجب انحراف آنان از راه خداوند می‌شود و همچنین تا قدرت پوشالی و دروغین و جاه و مقام فریبنده و ثروت و دارایی فریبنده و شهوتهای منحرف کننده و نابجا، آنان را گول نزند و آنان را از مصالح حقیقی اجتماعی و زندگی که در ارشادات و توجیهات الله وروش تربیتی او متجلی و منسجم است، منحرفشان نسازد.

قرآن کریم نیروی عقلانی بشری را متوجه دقت نظر و تأمل در سنّت و قوانین الهی در روی زمین و نظر و تأمل در احوال ملتها و اقوام مختلف در طول تاریخ، می‌سازد:

«قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الأَرْضِ فَانظُروا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ، هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ (آل‌عمران/ ۱۳۷ ـ ۱۳۸)

پیش از شما قواعد و ضوابطی بوده است پس در زمین به گردش بپردازید و بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان چگونه گشته است، این روشنگری است برای مردم و مایه رهنمود و پندپذیری برای پرهیزکاران.

«أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّاهُمْ فِي الأَرْضِ مَا لَمْ نُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبه هم وَأَنْشَأْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ قَرْنًا آخَرِينَ (انعام/ ۶)

آیا ندیده‌اند که پیش از ایشان چقدر از اقوام و ملتها را هلاک کرده‌ایم؟! اقوام و ملتهای که در زمین قدرت و نعمت بدیشان دادیم، قدرت و نعمتی که آن را به شما نداده‌ایم و بارانهای پیاپی برای آنان باراندیم و رودبارها در زیر ایشان روان کردیم اما آنان را به سبب گناهانشان نابود ساختیم و اقوام و ملتهای دیگری را پس از ایشان نمایان کردیم.

«قُلْ سِيرُوا فِي الأَرْضِ ثُمَّ انْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (انعام/ ۱۱)

بگو در زمین بگردید و سپس بنگرید و دقت کنید که سرانجام آنان که تکذیب می‌کردند چه شده است؟!.

«فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ، وَأَوْرَثْنَا الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يُسْتَضْعَفُونَ مَشَارِقَ الأَرْضِ وَمَغَارِبَهَا الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ الْحُسْنَى عَلَى بَنِي اسرائيل بِمَا صَبَرُوا وَدَمَّرْنَا مَا كَانَ يَصْنَعُ فِرْعَوْنُ وَقَوْمُهُ وَمَا كَانُوا يَعْرِشُونَ (اعراف/ ۱۳۶ ـ ۱۳۷)

تا از آنان انتقام گرفتیم و لذا ایشان را در دریا غرق نمودیم به سبب اینکه آنان آیات و

معجزات ما را تکذیب می‌کردند و از آنها غافل می‌شدند، و ما همه جهات و نواحی پرنعمت و برکت سرزمین (مصر) را به قوم مستضعف واگذار کردیم و وعده نیکوی پروردگارت بر بنی‌اسرائیل به خاطر صبر و استقامتی که نشان دادند: تحقق یافت و آنچه فرعون و قومش ساخته بودند و آنچه از باغهای داربست فراهم آورده بودند در هم کوبیدیم.

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (اعراف/ ۹۶)

اگر مردم این شهرها و آبادیها ایمان می‌آوردند و پرهیزکار می‌شدند برکات آسمان و زمین را روی آنان می‌گشودیم ولی آنان به تکذیب پرداختند و ما هم ایشان را به کیفر اعمالشان گرفتار و مجازات نمودیم.

«وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ، ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلائِفَ فِي الأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ (یونس/ ۱۳ ـ ۱٤)

ما گروهها را هلاک کرده‌ایم که پیش از شما بوده‌اند، بدانگاه که ستم کرده‌اند و پیغمبرانشان برای آنان دلایل روشن و معجزات آشکاری آورده‌اند و ارائه نموده‌اند. ولی آنان جزو کسانی نبوده‌اند که ایمان بیاورند، این چنین گروه بزهکاران را سزا می‌دهیم، سپس به دنبال آنان شما را در زمین جانشینان کرده‌ایم تا بنگریم شما چگونه عمل می‌کنید.

أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ، الَّذِينَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَيَبْغُونَهَا عِوَجًا وَهُمْ بِالآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ، أُولَئِكَ لَمْ يَكُونُوا مُعْجِزِينَ فِي الأَرْضِ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ يُضَاعَفُ لَهُمُ الْعَذَابُ مَا كَانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ وَمَا كَانُوا يُبْصِرُونَ (هود/ ۱۸ ـ ۲۰)

هان! نفرین خدا بر ستمگران باد آن ستمکارانی که از راه خدا باز می‌داشتند و راه خدا را کج و ناراست نشان می‌دادند و آنانی که به آخرت کفر می‌ورزیدند، چنان نیستند که آنان بتوانند در دنیا ناتوان و درمانده سازند آنان به جز خدا یاوران و سرپرستانی ندارند عذابشان چند برابر می‌گردد آنان نمی‌توانستند بشنوند و نمی‌توانستند ببینند.

أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَدَارُ الآخِرَةِ خَيْرٌ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا أَفَلا تَعْقِلُونَ (یوسف/ ۱۰۹)

مگر در زمین به گشت و گذار نمی‌پردازند تا ببینند که سرانجام کار گذشتگان پیش از ایشان چه بوده و به کجا کشیده شده است؟! بی‌گمان سرای آخرت بهتر است برای پرهیزکاران آیا خرد و اندیشه خویش را به کار نمی‌اندازید؟!.

وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ، الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلاةَ

وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الأُمُورِ (حج/ ۴۰ ـ ۴۱)

و به طور مسلم خدا یاری می‌دهد کسانی را که او را یاری دهند. خداوند نیرومند و چیره است. کسانی هستند که هر گاه در زمین ایشان را قدرت بخشیم، نماز بر پا می‌دارند و زکات را می‌پردازند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند و سرانجام همه کارها به خدا برمی‌گردد.

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا وَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (نور/ ۵۵)

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اید و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد، همان گونه که پیشینیان را جایگزین قبل از خود کرده است همچنین آیین ایشان را که برای آنان می‌پسندد حتماً پابرجا و برقرار خواهد ساخت و نیز خوف و هراس آنان را به امنیت و آرامش مبدل می‌سازد. مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند. بعد از این کسانی که کافر شوند آنان کاملاً بیرون شوندگان از ایمان بشمارند.

«قُلْ سِيرُوا فِي الأَرْضِ فَانْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ (نمل/ ۶۹)

بگو: در زمین بگردید و بنگرید که سرانجام کار آنان به کجا کشیده و عاقبت ایشان چه شده است.

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِي الأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضْعِفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُذَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ، وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ، وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ (قصص/ ۴ ـ ۶)

فرعون در سرزمین مصر استکبار و سلطه‌گری کرد و مردم آنجا را به گروهها و دسته‌های مختلفی تبدیل نمود گروهی از ایشان را ضعیف و ناتوان می‌کرد و پسرانشان را سرمی‌برید ودخترانشان را زنده نگاه می‌داشت او مسلماً از زمره‌ی تباهکاران بود ما می‌خواستیم که به ضعیفان و ناتوانان در زمین تفضل نماییم و ایشان را پیشوایان و وارثان سازیم و ایشان را در زمین مصر مستقر گردانیم و سلطه و حکومتشان دهیم و با دست مستضعفان به فرعون و هامان و لشکریانشان چیزی را بنمایانیم که از آن در هراس و برحذر بودند.

«أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانَ اللَّهُ لِيَظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (روم/ ۹)

آیا در زمین به گشت وگذار نپرداخته‌اند تا بنگرند که سرانجام کار مردم پیش از ایشان به کجا کشیده‌است؟! آن کسانی که از ایشان نیروی بیشتری داشته‌اند و زمین را بهتر کاویده و زیر ورو کرده‌اند و زمین را بیش از ایشان آباد کرده‌اند و در عمران آن کوشیده‌اند و پیغمبرانشان معجزه‌ها بدیشان نموده‌اند و خدا بدیشان ستم نکرده‌است با این حال، خودشان به خویشتن ستم نموده‌اند.

«أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ كَانُوا مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا هُمْ أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَآثَارًا فِي الْأَرْضِ فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ بِذُنُوبه هم وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ وَاقٍ (غافر/ ۲۱)

آیا در زمین به سیر و سیاحت نپرداخته‌اند تا ببینند سرانجام کار کسانی که پیش از ایشان بوده‌اند به کجا کشیده‌است، آنان نیرویشان و آثارشان در زمین بیشتر از شما بوده‌است و خداوند ایشان را به سبب گناهانشان گرفته و هلاک ساخته است و مدافعی در برابر خدا نداشته‌اند.

بی‌گمان این دعوتهای مکرر در قرآن نظر را به خود جلب می‌کند و به این دعوتها بر مردم اصرار و الحاح می‌کند تا در تاریخ ملتهای پیش از خود عمیقاً نظر کنند و عوامل فنا و بقاء آنان را در جامعه بررسی نمایند، یک بررسی هوشمندانه و هوشیارانه با دید باز و بصیرت معتبر و عبرت‌گیرانه.

این دعوت به تدبر و تأمل در تاریخ ملتهای پیشین، برای حفظ تاریخ نیست تا در آخر سال در آن امتحان بدهند! و این دعوتها برای سرگرمی به بررسی تاریخ و تظاهر و خودنمایی به علم و دانش نیست! بلکه این دعوتها برای عبرت و پند و اندرز گرفتن و دقت و نظر است! و این دعوتها به منظور استفاده از تجربه‌های بشریت در گذشته است، دعوتی است که برنامه از پیش تعیین شده‌ای دارد و برای رهنمود بشر در حال و آینده ترسیم گردیده است بی‌گمان تاریخ ملتها و زندگی اجتماعی در نظر اسلام و همچنین در واقعیت زندگی، بیان دگرگونیهای پیاپی بدون معنی نیست که هیچ هدفی و عنایتی و نظام و برنامه معروفی نداشته باشد بی‌گمان این عمل پی‌جویی سنت و قوانین معینی است.

«سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلا (احزاب/ ٦٢)

این سنت و قانون الهی در مورد پیشینیان جاری بوده است و در سنت و قانون خدا دگرگونی نخواهی دید.

این سنت و قانون الهی است که به وسیله نیروها و استعداداتی که در نهاد انسان بودیعت نهاده است، عمل می‌کند و خداوند به وی اختیار و آزادی داده است که یکی از دو راه را که در پیش دارد انتخاب کند و عمل نماید

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (شمس/ ۷-۱۰)

سوگند به نفس آدمی و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است سپس بدو گناه و تقوی را الهام کرده است کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را پاکیزه دارد و بپیراید و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن پنهان بدارد و بپوشاند و بیالاید.

بی‌گمان انسان دو راه بیشتر در پیش ندارد: راه هدایت و راه گمراهی. راه هدایت‌یابی به وسیله برنامه و روشی که خداوند بر بندگان خویش نازل فرموده و رهنمودهایی که به بندگان خود ارائه نموده است یا راه گمراهی و انحراف از راه مستقیم و واضح و روشن خداوند. راه هدایت به خیر و برکت و قدرت و تمکین در روی زمین منتهی می‌گردد و گمراهی به فساد و تباهی و ضعف و ناتوانی و انحلال و نیستی و نابودی می‌انجامد، حتی اگرچه باطل مقاومت نماید و سرسختی کند و مدتی نیز خود را نگه دارد و مردم را خیره کند، باز هم سرانجامش همین است!

بشریت در تمام طول تاریخش جز این دو دگرگونی متمایز از هم را نداشته است هر اندازه بظاهر پیشرفت و دگرگونی و تحولات و انتقالات به نظر آمده باشد! قوت و قدرت مادی معتبر نیست و از انحلال جلوگیری نمی‌کند:

كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الأَرْضَ

آنان نیرویشان و آثارشان از شما بیشتر بوده است و خداوند ایشان را به سبب گناهانشان گرفته و هلاک ساخته است.

و قدرت برکاویدن و زیر روکردن زمین بهره‌برداری از منافع آن و تمکن و قدرت مادی نیز مانع هلاک آنان نمی‌شود:

كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا

آنان نیروی بیشتری داشته‌اند و زمین را بهتر کاویده و زیرورو کرده‌اند، و زمین را بیش از اینان آباد کرده‌اند و در آبادانی آن کوشیده‌اند.

تغییر در وسایل تولید و هیچ چیزی بیرون از نفس و روان مردم مانع هلاک آنان نمی‌شود. آنچه که معتبر است و ملاک نجات یا هلاک می‌گردد، چیزی است که در داخل نفس و روان انسان عمل می‌کند، بر طریق هدایت است یا بر طریق گمراهی است. نیروهای مادی زمین را در راه خیر به کار می‌برد یا در راه شرّ.

بی‌گمان از نظر اسلام و در واقعیت امر، تفسیر و توضیح و تبیین مادی تاریخ همچون آدمک حقیری به نظر می‌آید که کلیدی در دست دارد، و همانند بازیهای کودکان می‌کوشد تا با آن کلید دروازه بزرگ تاریخ را بگشاید! در حقیقت او از

حقایق بزرگ عالم هستی غافل است و همچون کودکان به زرق و برق ظاهری اهمیت می‌دهد و تمام تلاش خود را بر ظواهر اشیا متمرکز می‌کند و فقط آن را می‌بیند! و او از این حقیقت بدیهی و آشکار غافل است که هرگز وسایل مادی تولید مسیر وسرنوشت رویدادهای تاریخ را رقم نزده و مقرر نداشته است! بلکه این طریقه وشیوه به کارگیری وسایل تولید و روحی که انگیزه استخدام آن وسایل است، سرنوشت رویدادها و وقایع تاریخ را رقم می‌زند و مقرر می‌دارد! در دوران «کشاورزی و زراعت» در اروپا نظام فئودالی به وجود آمده ولی در اسلام این نظام به وجود نیامد. چون در اروپا عقیده‌ای نبود که درباره توزیع ثروت در میان مردم رهنمود دهد. با این حال، در اسلام چنین عقیده‌ای وجود داشت که برای توزیع ثروت بر همه مردم رهنمود می‌داد!

كَيْ لا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الأَغْنِيَاءِ مِنكُمْ (حشر/ ۷)

این بدان خاطر است که اموال تنها در میان اشخاص ثروتمند شما دست به دست نگردد.

هرگز در اسلام کشاورزی که زمین را می‌کارد، جزء آن زمین نبوده است تا با آن زمین فروخته شود و همراه زمین ملک خریدار گردد و نتواند آن را ترک نماید و اگر آن را ترک کرد، قانون یقه‌اش را بگیرد و بزور او را به صاحب زمین برگرداند تا هر کاری که دلش خواست با او انجام دهد!

و در دوران «صنعت، سرمایه‌داری و کمونیستی در کنار هم در دنیا پدید آمدند و هر یک برای توزیع ثروت بر مردم طریقه و روش خاص خود را داشت!

در هر دوره‌ای ممکن است که یک چیزی در طرف راست یا در طرف چپ مورد بهره‌برداری واقع شود، واین برحسب عقیده‌ای است که آن را مردم «حق» بدانند، یا برحسب شهوات و هوی و هوسها آنان را بدان سمت کشانده است.

دگرگونیها و تحولاتی که تعبیر و تفسیر مادی برای تاریخ رقم می‌زند، تنها دگرگونی و تحولات تمدن مادی در روی زمین است، نه دگرگونیهای تاریخ و تحولات انسان. چون که انسان در هر عصر ودوره‌ای از دوران‌های تاریخ، بر هدایت بوده و راه یافته است و در هر عصری از اعصار تاریخ گمراه نیز بوده است، و هیچ پیشرفت و ترقی و تحولات مادی، انسان را به هدایت یا گمراهی مقید نساخته است، و پیشرفت مادی یک راه معین و مشخصی را برای انسان ترسیم نکرده است که حتماً باید در آن گام بردارد و این پیشرفت و ترقی مادی ذاتاً در تعیین خط سیر بشریت، دلالت و راهنمایی معینی نداشته است.

و این عصری که در آن زندگی می‌کنیم، شواهد و مثالهای آشکاری بر آن دارد این عصری که پیشرفت روزافزون دانش و علم مادی به بلندترین قلّه خود رسیده

است و با این وصف، از نظر کشت وکشتار وحشیانه و دشمنی‌هایی که پیوند انسانیت به هم را از هم گسسته است، بشریت و انسانیت به پایین‌ترین و پست‌ترین درجه انحطاط رسیده است. به گونه‌ای که امروز بشریت در جوی از ترس و هراس و بیم و نگرانی از ویرانی و خرابی، زندگی می‌کند! همان گونه که از نظر تصور اهداف زندگی و غایت و فرجام وجود انسانی و منحصر ساختن آن در لذت و تمتع و بهره‌برداری نیز به حضیض پستی رسیده است! و در پرتو چنین تصوری از زندگی، به پایین‌ترین درجه انحطاط اخلاقی و بی‌سر و سامان‌ترین پریشانی و بی‌نظمی غریزه جنسی رسیده است که حتی حیوان و چهارپایان از آن پرهیز دارند!

اسلام قلب بشری را متوجه آن می‌سازد که دریچه بصیرت و هوشمندی خویش را روی عوامل و انگیزه‌های پیشرفت و تحولات حقیقی در جامعه بشری بگشاید و نیروهای هوشمندانه و هوشیارانه خویش را در تدبر و تأمل و تفکر در این تحولات و جست‌وجوی وسایل و اسباب و نتایج آن، به کار اندازد و از راه عرضه نمودن شواهد متعدد تاریخی که در آنها سنت جاویدان و قانون تغییرناپذیر الهی تحقق یافته است، به این کار می‌پردازد: سنت قدرت و تمکن بخشیدن به مؤمنان، وقتی که حقاً ایمان بیاورند، و سنت هلاکت نمودن کافران، حتی اگرچه مدت زمانی با این نیروی باطل خود استکبار بورزند و در زمین به فساد و تباهی و تعدی بپردازند، این سنت الهی، دایمی و تغییرناپذیر است، که سرانجام ایمان حق، پیروز است و کفر رسوا و سرافکنده است، اگرچه بظاهر در لحظه‌ای از لحظات چنان به نظر آید که واقعیت نقیض و خلاف آن است!

قرآن کریم دلها و خردها را راهنمایی می‌کند که برای حصول نتایج درست شتاب به خرج ندهند. چون برحسب سنت گذشته الهی که تغییر و تبدیل نمی‌پذیرد، حتماً بدون شک آن نتایج تحقق می‌یابد، و مدت زمان عمر انسان مقیاس و میزان نیست، و این گردش عارضی تحولات، آخرین گردش نیست! گاهی پیش می‌آید که در مدت زمانی، باطل موقتاً پیروز می‌شود، و شکوفا می‌گردد و در زمین قدرت و تسلط می‌یابد. با این حال، این، نهایت گفتار و آخرین سخن و پایان گردش کارها نیست! بی‌گمان این، جزئی است از سنت الهی که جوانب و شعبه‌های متعددی دارد، وگاهی ممکن است که این پیشرفت موقتی باطل، به این علت باشد که مردم خود سستی و ضعف ورزیده و ذلت و خواری را قبول کرده‌اند و خود خواهان تغییر اوضاع نبوده‌اند:

إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا (رعد/ ۱۱)

بی‌گمان خداوند حال و وضع هیچ گروهی را تغییر نمی‌دهد، مگر اینکه آنان احوال

خود را تغییر دهند.

و گاهی ممکن است که مردم خود از ظلم خوششان آید و آن را بپذیرند:

«کَیفَما تکوُنوا یوَلَّ عَلَیکُم[۱]

هرگونه باشید، آن گونه بر شما حکومت می‌شود.

وگاهی امتحانی برای ظالمان خواهد بود:

لِیَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ کَامِلَةً یَوْمَ الْقِیَامَةِ (نحل/ ۲۵)

آنان باید که در روز قیامت بار گناهان خود را به تمام وکمال بر دوش کشند.

و گاهی ممکن است که خداوند مؤمنان را بیازماید و خالص گرداند تا در کمال سلامت و قدرت و تمکن و استعداد، بار سنگین را بردوش کشند!

«وَلا تَهِنُوا وَلا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الأعْلَوْنَ إِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ، إِنْ یَمْسَسْکُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الأَیَّامُ نُدَاوِلُهَا بَیْنَ النَّاسِ وَلِیَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَیَتَّخِذَ مِنْکُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لا یُحِبُّ الظَّالِمِینَ، وَلِیُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَیَمْحَقَ الْکَافِرِینَ (آل‌عمران/ ۱۳۹ - ۱۴۱)

و سست و زبون نشوید و غمگین و افسرده نگردید و شما برتر هستید اگر به راستی مؤمن باشید، اگر به شما جراحتی رسیده است به آن جمعیت نیز جراحتی همان آن رسیده است و ما این روزها را در میان مردم دست به دست می‌گردانیم، تا ثابت قدمان بر ایمان را جدا سازد و مؤمنان شناخته شوند و خداوند در میان شما قربانیانی برگیرد و افتخار شهادت نصیبشان گرداند و خداوند ستمکاران را دوست نمی‌دارد و تا اینکه خداوند مؤمنان را سره و خالص گرداند وکافران را نابود و تباه سازد.

آری چنین و چنان می‌شود! با این حال، سنّت خدا دائماً یکی است و قابل تبدیل نیست، این سنت روان است و تخلف‌ناپذیر است و از راه خود منحرف نمی‌گردد.

بنابراین، مسلمانان باید تاریخ را بررسی کنند و در آن بدقت و تأمل بنگرند تا این عبرتها و پندها و اندرزها را به خاطر بسپارند و در تصحیح راه و روش خویش و دسترسی به راه راست، از آنها استفاده کنند و پند گیرند.

روش تاریخ اسلامی و دانش جامعه شناسی اسلامی، امروز با شیوه و روش تاریخ وجامعه شناسی اروپایی ان، آنچنان تفاوت اساسی دارد که نمی‌توان از آن غافل شد پس این تفاوت و جدایی باید بر اساس این دو خط اساسی در زندگی

---

۱. به روایت حاکم.

بشری نوشته شوند و بررسی گردند، که خط رهنمود گرفتن از هدایت الله و خط انحراف از راه راست الله است و باید در تأثیر هر یک از آن دو در واقعیت تاریخ تعمق و ژرف‌نگری به عمل آید، واین همان عنصری است که اروپا به عمد از آن غفلت می‌ورزد، و جدای از حقایق اصیل و ریشه‌دار در سنت الهی و واقعیت تاریخ، به ظواهر اشیا و ظاهر ماده توجه دارد و آنها را بررسی می‌کند!

سپس اسلام می‌آید، عقل بشری را هدایت می‌کند و متوجه می‌سازد تا نیروی مادی را خالص گرداند و آن را برای خدمت انسان مسخر گرداند:

كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ (اعراف/ ۱۶۰)

فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ (ملك/ ۱۵)

از چیزهای پاکی بخورید که روزی شما کرده‌ایم . و در اطراف و جوانب آن راه بروید واز روزی خدا بخورید.

«وَلَقَدْ مَكَّنَّاكُمْ فِي الأَرْضِ وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ (اعراف/ ۱۰)

شما را در زمین مقیم کرده‌ایم و قدرت و نعمتتان داده‌ایم، و وسایل زندگیتان را در آن مهیّا نموده‌ایم.

وَعَلَّمْنَاهُ صَنْعَةَ لَبُوسٍ لَكُمْ لِتُحْصِنَكُمْ مِنْ بَأْسِكُمْ (انبياء/ ۸۰)

و بدو ساختن زره را آموختیم تا شما را در جنگها حفظ کند.

و از این قبیل آیات.

که اسلام انسان را جهت خالص کردن نیروی مادّی، راهنمایی و متوجه می‌سازد، همان گونه که قبلاً نیز او را متوجه تدبر و تفکر در حکمت خدا در آفرینش کرده است و اینکه خداوند آفرینش آسمانها و زمین را به «حق» انجام داده‌است، و او را به طریقه و راه برپای داشتن جامعه شایسته نیز هدایت کرده است که اطاعت از خدا و رسول او است و اطاعت از اولیای امور مادام که به هدایت خدا و رسول هدایت یابند و بدان عمل کنند و باز هم او را به سنت و قانون الهی درباره ملتها در مدار تاریخ ارشاد و راهنمایی فرموده است و اینکه سنت خدا قدرت بخشیدن است به کسانی که واقعاً به خداوند ایمان بیاورند و عطایا و نعمتهای او را در راه خیر و نیکی به کار اندازند:

وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ، الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ (حج/ ۴۰ ـ ۴۱)

به طور مسلم خدا یاری می‌دهد کسانی را که او را یاری دهند خداوند نیرومند و چیره است. کسانی هستند که هر گاه در زمین ایشان را قدرت بخشیم نماز را برپا

می‌دارند و زکات را می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایند.

و باز هم سنت خدا این است که ذلت و خواری و رسوایی برای کسانی است که به وجود خداوند کفر می‌ورزند و عطایا و نعمتهای او را در راه فساد و تباهی در زمین به کار می‌برند:

«أَوَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَانُوا أَشَدَّ مِنْهُمْ قُوَّةً وَأَثَارُوا الْأَرْضَ وَعَمَرُوهَا أَكْثَرَ مِمَّا عَمَرُوهَا (روم/ ۹)

آیا در زمین به گشت و گذار نپرداخته‌اند تا بنگرند که سرانجام مردم پیش از ایشان به کجا کشیده است! آن کسانی که از ایشان نیروی بیشتری داشته‌اند و زمین را بهتر کاویده و زیرورو کرده‌اند و زمین را بیش از ایشان آباده کرده‌اند و در عمران آن کوشیده‌اند.

و هنگامی که این گونه مردم نعمتهای خدا را مراعات نکرده و آیات و معجزات او را تکذیب نموده‌اند، خدا زمین را بر آنان فرو ریخته و هلاکشان ساخته است و در این خرابی و هلاکت خودشان به خودشان ظلم و ستم کرده‌اند و راه هلاکت را برگزیده‌اند و خداوند انسان را برای استخلاص و استخراج نیروی مادی ارشاد و توجیه کرده است، همان گونه که پیش از آن روحش را برای پیوند با خدا و ترس و تقوای از او ارشاد نموده است. بنابراین، عقل بشری هدایت یافته در راه استخلاص و استخراج این نیروی مادی می‌کوشد و کار می‌کند بدون اینکه شیفته و فریفته آن باشد و گمان کند که این نیروی مادی چکیده زندگی و یگانه گوهر وجوهر آن است! و می‌داند که او مالک این نیرو است، پس از فواید آن بهره می‌برد، بدون آن که در برابر آن، بنده و خوار و در راه استفاده از آن، منحرف گردد.

و این است نقطه سرنوشت ساز در شناخت فرق بین اسلام و بین نظامها و عقاید و افکار دیگر.

بی‌گمان اسلام واقعیت زمینی و عالم ماده را نادیده نمی‌گیرد و آن را رها نمی‌سازد و تاریخ خود گواه و دلیل بر این مطلب است، که اسلام در سرزمین بیابانی عربستان نشأت یافت، در سرزمینی که از تمدن مادی جز اندک چیزی که از مناطق مختلف جهان به وسیله کاروانهای که بدان جا رفت وآمد داشتند، بدان جا نفوذ یافته بود، چیزی نمی‌دانست، وجز به شعر عربی و جنگهای قبیله‌ای به چیزی دیگر اهمیت نمی‌داد، نه درباره علم و دانش می‌اندیشید و نه چیزی را اختراع می‌کرد و نه به پژوهشها و کاوشهای تجربی و نظری می‌پرداخت.

با این حال، اسلام به سختی آن را تکان داد و آنچنان به سختی آن را برانگیخت تو گویی که سیل خروشان وجوشانی است که از بلندیهای بسیار تندی

سرازیر گشته و همه دشتها و فراز ونشیب را مملوّ و لبریز گردانده است، آن را برانگیخت و در همه میدانهای فعالیت بشری به عمل پرداخت، در زمینه‌های علم و عمل و درباره جنگ و سیاست و کشورداری، و درباره فقه و قانونگذاری و و چه قدر زود مسلمانان به علوم و دانش یونانیان و مصریان وهندیان دست یافتند و دانشهای پزشکی و فلکیات و نجوم و طبیعت و شیمی و ریاضیات را فرا گرفتند و سیرناپذیرانه از آنها سرکشیدند و به شاخه‌های هر یک از آنها چیزهای زنده و اصیل افزوده و به این وسیله معرفت انسانی پیشرفتهای سرسام‌آوری نمود و گامهای گسترده به جلو برداشت که در حافظه تاریخ موجود است و اروپا نیز به ویژه این را به خاطر دارد. چون تمام نهضتهای نوین اروپا براین پایه استوار گردید، اگرچه تا اندازه‌ای خست و ناسپاسی به خرج داد و استفاده‌هایی که در اندلس و غیراندلس از مسلمانان کرده بود نادیده گرفت و شاگردی خود را انکار نمود!

و با آنان به جنگ پرداخت و آنان را از سرزمینهای خود بیرون می‌کرد و سپس به زشت‌ترین وجه آنان را مستعمره خویش ساخت.

مکتب‌های تجربی نوین که زیربنای تمام دانش‌های اروپا بود، به اعتراف خود اروپاییان یک میراث اصیل اسلامی بود که از مسلمانان به ارث بردند که هـ د. جب» در کتاب خود تحت عنوان «دیدگاه‌های نوین در اسلام» چنین می‌گوید:

> «من بر این باورم که به اتفاق همه، ملاحظات و مشاهدات تفصیلی دقیقی که پژوهشگران و کاوشگران مسلمان در زمینه علوم و دانش به عمل آوردند، جداً به پیشرفتهای شناخت علمی در جهان، کمکهای مادّی شایان و ملموس و محسوسی نمود. بی‌گمان از راه این ملاحظات دقیق مسلمانان بود که روشهای تجربی در «قرون وسطی» به اروپا رسید»

برای اثبات کوششهای محسوس مسلمانان در زمینه‌های پیشرفت علوم نظری وتجربی، این اعتراف کافی است.

آری! مسلمانان هنگامی که به راستی مسلمان بودند، چنین بود. با این حال، این پیشرفت مادّی که مسلمانان در آن گامهای گسترده‌ای برداشته بودند، هرگز آنان را مغرور و فریفته نساخت و از دایره انسانیت بیرون نکرد! آری! این است مزیت و امتیاز اسلام!

پیشرفت و ترقی مادّی مسلمانان را مغرور و فریفته نساخت تا از پیوند با خدا و ارتباط باروش او و پرستش او و پیروی از هدایت و رهنمود او، گسسته گردند، فریفته نشدند تا از عالم روحانی بگسلند! و فریفته نشدند تا دانش خود را در راه شرّ و تباهی به کارگیرند!

فریفته نشدند تا مادّیت زشت و مادی‌گری منحرفانه‌ای که امروز بر غرب

مستولی است، دگرگونشان سازد!

فریفته‌شان نساخت تا به بهانه اینکه «مترقی» هستند اخلاقهای انسانی را کنار بگذارند! بلکه علم و دانش در سایه و حمایت عقیده و خدا باوری هر روز به کشف جدیدی و نتیجه تازه‌ای دست می‌یافت، و همچنان در راه خیر و نیکی گام برمی‌داشت. چون در راه خداوند سیر می‌کرد.[1]

در زندگی مسلمانان بین دین و دانش و بین الله و بشر این نفرت زشت، وجود ندارد. بی‌گمان اسطوره و افسانه احمقانه یونانی «پرومتهٔ آتش دزد»[2] ناخودآگاهانه بر احساس و مشاعر اروپاییان تأثیر نهاده است و احساسشان را در برابر خدای سبحان شکل داده است و آنان را از راه هدایت به وجود خدای یگانه منحرف ساخته است!

«بر مبنای این افسانه و اسطوره، پیوند و علاقه بین بشر و خدایان پنداری ایشان مبتنی بر پیوند و رابطه جنگ و پیکار دایمی کینه‌توزانه و دشمنی ورزیدن با هم به تصویر کشیده شده است، پیوند و علاقه‌ای که احساس رحمت و شفقت و توجه و مودت در آن وجود ندارد، و آتش این کینه و دشمنی آرام نمی‌گیرد مگر اینکه از نو مشتعل و فروزان گردد و زبانه کشد! این پیکار و جنگ و ستیز بر سر تصاحب «آتش مقدس» است، آتش معرفت! که بشر همواره می‌کوشد تا بر این «آتش معرفت» مستولی شود و بدان دست یابد، تا به وسیله آن بتواند از همه اسرار عالم هستی شناخت حاصل کند و به مرتبه خدایان برسد و به صورت آنان درآید! و در طرف مقابل بشر، خدایان پنداری وحشیانه و بسختی با بشر می-ستیزند و آنان را کیفر و عذاب می‌دهند. تا به این مرتبه ارتقا پیدا نکنند، و این

---

۱. رک: کتاب قبسات من الرسول

۲. پرومته که به معنی از پیش آموخته است، در میتولوژی یونان قدیم، نام خدا یا فرشته‌ای است که استعمال آتش را به نوع بشر آموخت. آتش را برای استفاده بشر از بهشت دزدیده بود. «زئوس» برای کیفر او، بر صخره‌ای او را به زنجیر کشید و لاشخوری هر روز می‌آمد جگرش را می‌خورد و شب جگرش کاملاً درست سر جای خود قرار می‌گرفت. برگرفته از «وبستر انگلیسی». «پرومته» خدا یا فرشته آتش‌سر «تیتان ژاپت» (از نیمه خدایان) برادر اطلس (فرشته‌ای که زمین روی دوش اوست). در میتولوژی کلاسیک یونان پرومته کسی است که اولین بار تمدن بشری را ایجاد کرده است. بعد از اینکه انسان از خاک سرشته شد برای جان دادن به او آتش را از بهشت دزدید. ژوپیتر (خدای خدایان) برای تنبیه او «پاندور» (اولین زن خلق شده) را به سراغش فرستاد، اما تیتان (پدر پرومته) آن نقشه را با مهارت کشف کرد و به هم زد. بالاخره ولگان (خدای آتش و فلزات) به دستور ژوپیتر او را با میخ روی صخره قفقاز با میخ کوبید، لاشخوری جگر او را در می‌آورد. بالاخره توسط هرکول (پسر ژوپیتر قهرمان قدرت) آزاد شد. برگرفته از لاروس کوچک فرانسه. نقل از ترجمه‌ی جعفری.

قدرت و سلطه بر جهان هستی، تنها در دست آنان بماند و تنها و تنها از آن آنان باشد!

آری! بر مبنای این پندار ایشان، این است طبیعت و سرشت علاقه و پیوند بین بشر و الله! علاقه‌ای که در اوهام و پندار اروپاییان آلوده و آمیخته گردیده و ناخودآگاهانه در افکارشان تصرف می‌نماید، و تنها عجز و ناتوانی است که آنان را در برابر مشیت و اراده الله به زانو در می‌آورد و به خشوعشان وا می‌دارد! در حالی که آنان از این عجز و ناتوانی بیزارند و ناراضی، در برابر آن ساکت نمی‌مانند. پس آنان دائماً می‌کوشند و در پی کسب «قوّت» و کسب «معرفت» تلاش می‌نمایند، و دائماً در تلاشند تا بر این عجز و ناتوانی چیره شوند، یا به اصطلاح خودشان بر نیروی طبیعت چیره گردند یا به زبان ناخودآگاهانه‌شان، اسرار عالم هستی را از دست خدای سیستم بت‌پرستی قدیمیشان بیرون بیاورند، پیوسته درصدد این هستند که این «آتش مقدس» را از او بربایند! با این انگیزه نهانی که اعماق نفس و روان غربیان و در اعماق شعور ناخودآگاهشان نقش بسته است، غربیان احساس می‌کنند که هر گامی که علم و دانش به جلو بردارد، انسان را یک درجه از مقام خود برتر می‌برد و به همین اندازه الله و خدای پنداریشان را از مقام و مرتبه عالی یک درجه فرود می‌آورد! و این پیکار و ستیز همچنان دائر است که هر فتح جدید و تازه‌ای از فتوحات علم خدای پندارشان را تنزل مقام می‌دهد و انسان را برتر می‌برد! تا آن لحظه مورد انتظار فرا می‌رسد که بدان چشم دوخته‌اند و آب از دهن غربیان می‌چکاند و دیوانه‌وار بدان عشق می‌ورزند، آن لحظه‌ای که در آن انسان موفق شود که زندگی بیافریند و خود «الله» شود! این یکی به جای خود که یک طرز تفکر است.

و در اروپای که علم و دانش گسسته و بریده از الله بر آن چیره است، و مادیات دنیایی بریده از روح بر آن مستولی است، به راستی پیشرفت مادّی بسیار بزرگ، در وجود و طبیعت انسان، یک انقلاب و دگرگونی خطرناکی، پدید آورده است، انقلابی که انسان را به صورت یک ابزار زنده حیوانی در آورده و همچون ابزار عمل می‌کند.

در یک دوره طولانی از تاریخ بشریت «ابزار» خود منشأ نیروی روان شناسی انسان بود و انسان خود یک عامل مهم در آن موضوع به شمار می‌آمد و این انسان بود که ابزار را اداره می‌کرد و می‌گرداند و ابزار در دست انسان بود، و انسان احساس می‌کرد که او قدرت گرداننده و توجیه ساز و راهنما است و ابزار تسلیم و رام نظارت و توجیهات او است، در نتیجه او بر ابزار مسلط و صاحب قدرت و سلطه بود.

با این حال، بعد از آن «ابزار» متحول و دگرگون شد، و دیگر ابزار، آن ابزار دستی نبود که انسان آن را اداره کند و بگردش درآورد و احساس کند که بر آن سلطه دارد، که هر گاه خواست آن را متوقف می‌سازد و هر گاه خواست عنان و زمام آن را رها کند!

ابزار به قدری جثه عظیمی یافت که انسان در کنار چنان کوچک به نظر می‌آید که قابل دیدن نباشد، و در داخل خود آن ابزار، چنان قدرت ذاتی و نیروی تحرک یافته است که خود به وسیله آن نیروی درونی خودش حرکت می‌کند و انسان اگر بخواهد مستقیماً نمی‌تواند آن را متوقف کند. بنابراین، موضع‌گیری انسان در برابر «ابزار» در داخل کارخانه کاملاً تغییر کرد. قبلاً کارگر یا سازنده تمام کار را با دست خود انجام می‌داد یا ابزار زیر نظر و نظارت و توجیهات او کار می‌کرد. اکنون کارگر یا سازنده خودش قطعه و جزء کوچکی از مجموع ابزار کارخانه گردیده است و دستگاه‌های پیچیده ابزار ، دارای اجزاء و قطعات پی در پی شده‌اند و تنها کار عامل و کارگر اینست که کلید را بزند و کلید را ببندد یا ماده خام خوراک ابزار را به آنها تحویل دهد تا در یک چشم به هم زدن آن را ببلعند و بیشتر بطلبند!

و این سبب شد انقلاب و تحول بزرگی در روان شناسی انسان پدید آید! و اندک اندک انسان تسلط بر نفس خود را از دست می‌دهد و در همان وقت انسانیت خود را نیز می‌بازد. به راستی شبح ابزار بزرگ وعظیم الجثه، و ماشین‌آلات غول پیکر در اعماق احساس انسان فرو رفته است و به صورت نیروی قدرتمندی درآمده است که اراده را بر انسان املاء می‌کند و هر گونه که بخواهد، در زندگی انسان تصرف می‌کند. لذا انسان در برابر آن احساس حقارت و ناچیزی می‌کند و در درون نفس خویش فشرده و افسرده گشته است و احساسات زنده و بال و پرگشودن درخشانش فرو برده است، و عواطف و احساسات جوشان و بلند پروازی‌های آزادانه‌اش مچاله شده و منقبض گردیده است. اندک اندک و بتدریج بافتهای روح و روانش سخت و خشک شده است و به صورت یک آلت خشک و بی‌روح و کودن درآمده و قساوت و بی‌رحمی بر هیبتش و وجودش مستولی گردیده است و تمام زندگیش به صورت یک‌نواخت و روتینی درآمده است! که بامدادان شروع و شامگاهان پایان می‌یابد یعنی مثل ماشین بی‌جان کار می‌کند!

انسانها به صورت دکمه و کلید یا مجموعه‌ای از دکمه‌ها و کلیدها در یک لحظه معین و منظم همچون دکمه و کلیدهای منظم ماشین آلات، به کار می‌افتند، و تا نیروی سوخت انبار شده در بدنشان باقی است، کار می‌کنند، و کار می‌کنند، کار می‌کنند، تا اینکه زنگ تعطیل به صدا درآید، و این جا است که

ناگهان یکباره کارشان متوقف می‌گردد، همان گونه که ناگهانی با صدای زنگ شروع شده بود، این ماشینهای زنده انسانی ساکت می‌شوند همان گونه که ماشین‌آلات هنگامی که سوختشان و نیروی انرژیشان تمام شد از کار می‌ایستند. سپس قطعاتی دیگری از این ماشینهای انسانی که نوبت کارشان فرا رسیده است، کار را آغاز می‌کنند یا خاموش و ساکت و کودنانه و ناخودآگاه از حرکت باز می‌مانند. اما انگیزه زنده بشری که از صبح کار سرکوب شده است، مانند انرژی و نیروی سوخت ماشین آلات نیست که بکلی مستهلک شود، بلکه هنوز این نیرو در وجود این ماشینهای حیوانی و انسانی بتمامی مستهلک نشده است و باید به صورتی و بنوعی آزاد شود و عملاً آزاد و رها می‌گردد. مانند چهارپایان چموشی که از بند آزاد شوند، این نیروی سرکوب شده کار، رها می‌شود، و دیوانه‌وار مشتاقانه به طرف نیروی جسمانی دیوان‌وار همانند خود می‌پرد و شیفته او می‌شود، ونیروی حبس شده در تصرفات حیوانی رها می‌گردد، و اعصاب پریشان و خروشانش برای لحظاتی آرامش می‌یابد تا دوباره برای فردای کار شارژ گردد و بارگیری نماید با نیروی سرکوب شده‌ای که هر لحظه در جست‌وجوی خالی شدن است و زندگی انسان نیز چنین می‌شود که به صورت زندگی ماشینی خشک و بی‌روحی درمی‌آید، که در آن برای عواطف زنده و گرم انسانی و امیال و شوقهای بلند پروازانه و برخوردهای احساسی ژرف انسانی، جایی و محلی وجود ندارد و میلی و گرایشی به اندیشه بلندپروازانه و احساس بزرگ‌منشانه در او نیست، و باقیمانده نشاط و تحرکات ذخیره شده در وجودش را صرف یک زندگی حیوانی پست می‌نماید و در آن غرق می‌شود.

به این جهت است که در روزگار جدید، انسان واقعی با ویژگیهای انسان شایسته خلیفه اللهی در روی زمین ناپدید شده است و در سراسر زمین انسان حیوانی ماشین‌صفت جای او را پر کرده است[1] و این نیز یک روی مسئله است. سپس می‌بینیم که این پیکار و جنگ و ستیز که امروز غرب با آن روبه‌رو و دست به گریبان است، بر سر کسب و تصاحب بیشتر ماده و چیره شدن بر آن است و آن هم به گونه‌ای که زندگی وکره زمین را به ویرانی و خرابی، تهدید می‌کند و آن را در معرض نابودی قرار می‌دهد.

تمام این نابسامانی‌ها و مصائب و خطراتی که انسان و جهان را تهدید می‌کند، به این جهت است که پیوند و ارتباط بین دین و دانش و پیوند بین انسان و الله در این جوامع بریده شده و گسسته گردیده است! و به این جهت است که اسلام

---

۱. ر. ک. فرد و اجتماع و انسان ماشینی.

حریصانه می‌کوشد تا پیوند میان دل و قلب بشری با خدا را مستحکم سازد و در آن پافشاری می‌کند، و عقل را نیز به این سمت و سو راهنمایی می‌کند تا هنگامی که برای استنباط و استخراج نیروی مادّی زمین کار می‌کند حکمت و اسرار الهی در آفرینش و آیات و نشانه‌های گسترده دال بر وجود الله در پهنه جهان هستی، مورد نظر عقل باشد و عقل بدان متوجه گردد. از نظر اسلام پیوند و علاقه دایمی و همیشگی بین انسان و پروردگارش و بین عابد و معبود، علاقه و پیوند مبتنی بر محبت و دوستی و بلندپروازی و امیدواری است. در فرهنگ اسلامی، برای دسترسی و دست‌یابی به «معرفت»، بشر نیازمند آن نیست که با خداوند سبحان، به جنگ و پیکار بپردازد چون خداوند خود از روی بخشندگی، منعمی، و سرشاری از فیض و احسان، «معرفت» را به انسان ارزانی کرد! تنها الله است که به مردم چشم و گوش و دل و عقل بخشیده است، تنها الله است که زمین را مسخر و رام انسان کرده است تا در اطراف آن به کسب روزی بپردازد و از روزی او بخورد، و این تنها الله است که به انسان روزی پاک و پاکیزه داده و تمام آنچه را که در آسمانها و زمین است به لطف و فضل خود برای انسان مسخّر نموده است و تنها الله است که به وسیله قلم و تعلیم به انسان آموخته است آنچه را که نمی‌داند.

پاسخ به تمام این بخشش‌های بزرگ و نعمتهای سترگ، تنها آن است که انسان از او سپاسگزاری کند و او را بشناسد و این نعمتها را از طرف او بداند، و با او مودت و دوستی بورزد، نه اینکه راه نافرمانی و ناسپاسی و کفر پیش گیرد!

درروش تربیتی اسلام، پیوند و ارتباط و علاقه دایمی و همیشگی بین عقل با روح برقرار و استوار و گسستناپذیر است. عقل در حالی که می‌آموزد، گمراه نمی‌شود و بیراهه نمی‌رود و از راه خیر و خوبی منحرف نمی‌گردد، و آموخته‌های خود را در راه شرّ و تباهی به کار نمی‌برد. پیوند بین روح و ماده صمیمی و برقرار است. پس مادّه انسان را برده و بنده خود نمی‌سازد و معبود او نمی‌شود و انسان شکار ماشین‌آلات صنعتی نمی‌گردد که بنده و مغلوب آن شود. بی‌گمان انسان هستی کامل و تکامل خود را حفظ می‌کند و نیروی خویش را از الله می‌گیرد، بنابراین، انسان بر ماده و دنیای ماشینی سیطره و قدرت دارد و اوست که عنصر مثبت و فعال است، آری! این است طریقه و راه اسلام در تربیت عقل و خرد:[1]

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً وَنَحْنُ لَهُ عَابِدُونَ (بقره/ ۱۳۸)

این رنگ و زینت خدا است و چه کسی از خدا زیباتر می‌آراید؟ و ما تنها او را می‌پرستیم.

---

۱. ر.ک: کتاب «فی النفس و المجتمع» فصل «الانسان و الاله».

تربیت و پرورش جسم انسانی

هنگامی که در مباحث تربیتی و پرورشی از جسم انسان سخن می‌گوییم، مقصود ما از آن تنها عضلات بدن و حواسهای ظاهری و رگ و پوست او نیست، بلکه مقصود ما به علاوه، آن نیروی زنده حیوانی است که از جسم سرچشمه می‌گیرد و در ادراکات و احساسات روانی و نفسی خود نمایی می‌نماید، نیروی انگیزه‌های سرشتی و فطری و کششها و کوششها و فعل و انفعالات جسمانی، و نیروی زندگی جسمانی محسوس در گسترده‌ترین زمینه‌ها.

بدون اینکه با علم روانشناسی تجربی وارد جدل و نزاع شویم که می‌گوید: روح انسان با تمام ادراکات و احساساتش و افکار و تصرفاتش جز حاصل انعکاس فعل و انفعالات شیمیایی و الکتریکی جسم، چیزی دیگری نیست و بدون اینکه نظریات فلسفی را ردّ کنیم که می‌گوید: جسم تنها ظرف روح و نفس است و چیز دیگری نیست!!

ما می‌گوییم بین جسم و روح پیوند بسیار مستحکمی وجود دارد و در همدیگر تأثیر متقابل دارند که روح در جسم کاملاً تأثیر می‌گذارد و جسم نیز در روح اثر می‌گذارد و این دوتا از هم جدا نیستند. در فصلهای پیشین گفتیم که: وجود انسانی یک وحدت به هم پیوسته و مرتبط است که نمی‌توان آن را به اجزای جداگانه تقسیم کرد چون وجود هر جزئی کاملاً وابسته به اجزای دیگر آن است، بلکه به خاطر ضرورت بحث است که از هر یک از اجزای آن جداگانه بحث می‌کنیم و سخن می‌گوییم و این ضرورت بحث است که آن را بر ما الزام می‌کند، اگرچه در حقیقت چنین نیست که اجزاء از هم مستقل باشند.

و به ویژه این جا نمی‌توانیم بین روح و جسم جدایی قائل شویم و آنها را از هم جدا کنیم، نمی‌توانیم از یک تحرک و فعالیت جسمانی خارج از دایره روح سخن بگوییم: چشم و گوش و ذائقه و قوه شامه و بویایی و لامسه تماماً حواس جسمانی می‌باشند، ولی امکان ندارد که جدا از هستی تمام روح و نفس بتوانند وظایف مهم خویش را انجام دهند، و نمی‌توانیم جداگانه از آنها سخن بگوییم مگر اینکه از ترکیبات فیزیولوژی آنها بحث نماییم یا اینکه پیش طبیب مورد نظر برویم تا اختلال در وظایف آنها را معالجه نماید. با این حال، وقتی که از میدان و مجال زندگی فراگیر آنها سخن می‌گوییم، به عنوان یک حاسّه و نیروی حسی پیوسته به غایت و هدف سخن می‌گوییم که منتهی به یک اثر روحی و نفسی معین می‌شود

که از طریق این حواس و به کارگیری آنها تحقق می‌یابد بنابراین، خود دیدن بدون آگاهی و هوشیارانه و ذاتاً شنیدن بدون تدبّر و تأمل و چشایی و بویایی و پساوایی بدون انعکاس و عکس‌العمل در محیط نفس و روان، اینها به خودی خود در زندگی انسان ارزشمند نیستند و به خاطر خودشان پرورش داده نمی‌شوند و بدون روح و روان ارزشی ندارند و در محیط روح و روان ارزشمند می‌گردند:

وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (اعراف/ ۱۷۹)

و چشمهای دارند که به آنها نمی‌بینند و گوشهایی دارند که به آنها نمی‌شوند، اینان همسان چهارپایان هستند و بلکه سرگشته‌ترند، اینان واقعاً بی‌خبر هستند.

یعنی حواسشان وظیفه روحی خود را انجام نمی‌دهد، اگرچه از لحاظ ترکیبی و ساختمان بدن و حواس بودن سالم و صحیحند، پس آنچه که مهم است این است که این وظایف روحی را انجام دهند و در خدمت روح باشند و همچنین است تمام عضلات بدن و امعاء و احشاء و رگها و اعصاب و تماماً جزء ترکیبات جسمند با این حال، نهایتاً همگی با هم به صورت جمعی یک نیروی زنده متحرکند که برای یک غایت و یک هدف روانی و روحی و در ارتباط تنگاتنگ با هم کار می‌کنند و در واقع در خدمت روحند و ایستاده به آن، اسلام در تربیت جسم و نیروهای زنده آن هر دو جنبه را با هم مراعات می‌کند هم جنبه بدنی و هم جنبه روحی.

اسلام جسم و بدن را از آن جهت که جسم و بدنند مراعات و پرورش می‌کند تا از راه آن به یک هدف و غایت روحی و روانی مرتبط بدان برسد یعنی تربیت جسم به خاطر اهداف روحانی است. هنگامی که پیامبر (ص) می‌فرماید:

«اِنَّ لِبَدَنِكَ عَلَيْكَ حَقّاً

بی‌گمان جسم و بدن تو بر تو حقی دارد.

که باید بدان خوراک و لوازم زندگی و راحتی و نظافت و چیزهایی که موجب برپایی آن می‌شود، بدهی، در حقیقت انسان را دعوت می‌کند که نسبت به تمام جسم و بدن این مراعات گسترده را به عمل آورد تا «انسان» بهره خویش را از لذتها و بهره‌های حسی و جسمی حلال و پاک و پاکیزه‌ای بگیرد که خداوند در رهنمودهای بزرگش به وی دستور داده است:

وَلا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا (قصص/ ۷۷)

و بهره خود را از دنیا فراموش مکن.

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ (اعراف/ ۳۲)

بگو: چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزیهای پاکیزه را تحریم کرده است؟.

از بهره‌های دنیایی و زینتهای الهی و روزیهای حلال و پاکیزه بهره‌مند شوید تا به هدفهای روحی و روانی که بر اساس و قاعده جسمانی نهاده شده‌اند، دست یابید و از این راه نیروهای زنده‌ی لازم برای تحقق اهداف زندگانی را نیز کسب کنید، اهداف زندگانی که تمام هستی طبیعت و سرشت انسان را شامل می‌گردد.

و همچنین رهنمودهای مختلف اسلام در این باره از قبیل تیراندازی و اسب سواری و ورزشهای رزمی و بزمی و به طور کلی ورزشهای جسمانی تماماً جزئی از روش تربیت اسلامی می‌باشند، که احادیث نبوی به صراحت به آنها اشاره کرده‌اند و مقصود از آنها تقویت نیروی جسمانی و تربیت آن برای تحمل سختیها و سخت‌کوشیها است. همان گونه که قوت انسان برای بهره‌یابی از مواهب زندگی و لذت و برخورداری از آنها نیز مورد توجه است. چون جسم و بدن ضعیف و بیمار نمی‌تواند بهره و نصیب خویش از لذتها و برخورداریها را بگیرد. بالاتر از آن، نیرو و انرژی زندگی به صورت صحیح و لازم و کافی به روح و روان نیز نمی‌رسد. به گونه‌ای که قادر به انجام وظایف واجب خود گردد، و بالاتر از آن پیکار و جهاد زندگی که زندگی سراسر جهاد و پیکار است، نیز نیازمند وجود جسم و بدن سالم و بنیه قوی و مستحکم است ـ عقل سالم در بدن سالم است ـ و مسابقه پیامبر (ص) با همسر گرامیش عایشه که یک بار عایشه از پیامبر (ص) سبقت گرفت و یک بار پیامبر (ص) از عایشه سبقت گرفت و مسابقه پیامبر (ص) سوار بر شترش به نام «قصواء» با مردم، و همچنین شعایر «سعی و هروله» بین صفا و مروه در مراسم حج و تمام این کارها ناظر به اهمیت این موضوع است.[۱]

تمام این کارها و نظایر آن، تمرین برای تقویت عضلات جسمانی و سلامتی بدن و قدرت و تمکن یافتن آن است. با این حال، ما در مجال سخن از تربیت اسلامی تنها به بحث مسائل فیزیولوژی صرف بسنده نمی‌کنیم و در حدود آن

---

۱. عقاد در کتاب عبقریة محمد نوشته است: عائشه همسر رسول اکرم گفته است: «در سفری با نبی اکرم همراه بودم و در آن هنگام دخترکی میان بدن بودم، پس از طی مسافتی، پیامبر(ص) به همراهان فرموده تا جلو بیفتند. آنان جلو افتادند آن گاه به من گفت: بیا مسابقه دو دهیم. من پیش افتادم و رسول خدا چیزی نگفت. سفری دیگر پیش آمد و در آن زمان من فربه شده بودم. رسول اکرم باز به همراهان فرمان داد جلوتر بروند و با هم مسابقه دو دادیم و او از من برد. آنگاه خندید و فرمود: «این به جای آن». در آن هنگام وی به مرحله شصتم زندگی رسیده بود. این مسابقه نشان می‌دهد روح وی از بدنش چالاکتر و جوانتر بوده و تا پایان عمر، با نشاط بود و بر بدن و بر زندگی تسلط داشت. نقل از ترجمه‌ی جعفری.

مسائل توقف نمی‌نماییم، اگرچه این موضوع نیز از نظر اسلام سخت مورد توجه و عنایت است، بلکه علاوه بر آن از نیروهای نیرومند برخاسته از جسم که در مشاعر و احساسهای روح و روان متجلی می‌شوند نیز سخن می‌گوییم، آن نیروهایی که در مقدمه همین فصل ذکر کردیم و گفتیم که اسلام در پرورش و تمرین آنها تلاش ویژه‌ای دارد.

اسلام به صراحت و با قوت به این نیروهای جسمانی کاملاً اعتراف می‌نماید و این اعتراف پنهایی و در تاریکی نیست، بلکه آشکارا بدان اعتراف می‌کند و بر آنها پرتو افکن است.

با این حال، آنها را همانند نیروی عقل و نیروی روح تربیت می‌کند و این تربیت از راه قلع و قمع و سرکوب نیست بلکه از راه تربیت پاک و پاکیزگی و پرورش مهذبانه است. بی‌گمان اسلام، نیروی زنده و سرشار جسمانی را در حد ذات خودش، تحقیر نمی‌نماید واز آن نفرت ندارد و آنها را ناپاک و آلوده و نجس نمی‌داند تا نیازی به طهارت آنها یا پرهیز از آنها باشد، بلکه به صراحت کامل به وجود آنها اعتراف می‌کند و علاوه بر آن به استفاده حلال از آنها و روی آوردن به آنها دعوت می‌نماید:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ (اعراف/ ۳۲)

بگو: چه کسی زینت‌های خدا را که برای بندگانش از دل طبیعت خارج کرده حرام ساخت و از صرف روزی حلال و پاکیزه منع نمود؟! بگو: این نعمتها در دنیا برای اهل ایمان است و خالص و نیکوتر از اینها در آخرت.

كُلُوا مِنْ رِزْقِ رَبِّكُمْ وَاشْكُرُوا لَهُ (سباء/ ۱۵)

از رزق و روزی حلال پروردگارتان بخورید و او را سپاس‌گزاری نمایید.

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلا (کهف/ ۷)

آنچه را روی زمین جلوه‌گر است، ما زینت و آرایش زمین قرار دادیم، تا مردم را با آن امتحان کنیم که کدام یک عملشان نیکوتر است.

«يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ (اعراف/ ۳۱)

ای فرزندان آدم زیورهای خود را در مقام عبادت بخود برگیرید.

«نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ (بقره/ ۲۲۳)

زنان شما کشتزار شمایند پس برای کشت به آنها نزدیک شوید، هر گاه خواهید.

و پیامبر (ص) بر این نیز می‌افزاید که برای این کار به صورت حلال و شایسته

ثواب و مزد نیز دارید:

«وَ فِي بِضعِ اَحَدِكُمْ صَدَقَةً: قالوا يا رَسُولَ‌الله اِنَّ اَحَدَنا لَيأتِي شَهْوَتَهُ ثُمَّ يكوُنُ لَـهُ عَلَيهَا اَجْرٌ؟! قال: اَرأيتُم لَوْ وَضَعَها فِي حَرامٍ اَكـانَ عَلَيهِ وِزْرٌ؟ قالُوا: نَعَمْ. قال فَإذا وَضَعَها في حَلالٍ فَلَهُ عَلَيها اَجْرٌ [۱]

فرمود: در همبستری شما با زنانتان اجر و ثواب دارید! گفتند: ای رسول خدا اگر یکی از ما دفع شهوت خویش کند ثواب دارد؟! پیامبر (ص) گفت: آیا اگر از راه حرام دفع شهوت کند، گناه دارد؟ گفتند: بلی گناه و کیفر دارد. او گفت: پس اگر از راه حلال دفع شهوت کند پاداش نیک دارد!.

اسلام به صراحت تمام در غسل و وضو بدرمان امور جنسی و مقاربتی می‌پردازد و صراحتاً درباره بهداشت امور جنسی اظهارنظر می‌کند و راهنمایی می‌نماید:

«وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَاعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَطْهُرْنَ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ (بقره/ ۲۲۲)

و از تو درباره حیض می‌پرسند، بگو: زیان و ضرر و رنجی برای زنان است، پس در آن حالت قاعدگی از مباشرت جنسی با آنان دوری کنید تا وقتی که پاک شوند. چون طهارت یافتند از آنجا که خدا دستور داده است به آنان نزدیک شوید و مباشرت جنسی نمایید.

«أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَى نِسَائِكُمْ (بقره/ ۱۸۷)

آمیزش و نزدیکی با همسرانتان در شبهای روزه‌داری حلال گردیده است.

بی‌گمان در اعتراف به این نیروی زنده حیوانی به صورت پاک و دوست داشتنی هیچ صراحتی از این صراحت آشکارتر و روشن‌تر بیان نشده است. همان گونه که اسلام در چهارچوب مسائل جنسی اصرار دارد که تمایلات و گرایشهای جنسی به طور صحیح و شایسته صورت گیرد و دوست دارد که مرد مردانگی خود را به وضوح نشان دهد و زن هم زنانگی خود را عرضه کند و از مخنث بازی و ادا و اطوار درآوردن و تشابه سازی مردان به زنان و برعکس سخت متنفر است چون نیروی غریزه جنسی را در صورت فطرت و طبیعت سالمش، بسیار دوست دارد و برای آن احترام جدی قایل است، نه برای اینکه وسیله‌ای برای فحشاء و ادا و اطوار و انحلال اخلاقی باشد و صرفاً به صورت حیوانی از آن بهره گرفته شود و این کار از نظر اسلام جداً هدفمند است. بدون شک اسلام جسم را نه تحقیر می‌کند و نه

---

۱. به روایت مسلم.

آن را انکار می‌کند و نه آن را زشت و آلوده می‌شمارد و بزرگترین دلیل بر این مطلب آن است که اسلام جسم را در عبادات شریک روح می‌داند و آن را نادیده نمی‌گیرد و این ارتباط بین جسم و روح به ویژه در نماز کاملاً ملاحظه می‌شود، وضو که یک عمل جسمانی است، دارای معانی روحی نیز هست که مقصود از آن طهارت و پاکی بدن پیش از ورود در نماز است.

و خود نماز در همان وقت که حرکات جسمانی است، در آن بیداری عقل و اندیشه و رهایی روح نیز مورد توجه است. پس در میانه انجام نماز جسم با عقل و روح شریک است. در حرکت و خشوع و در محافظت بر طهارت و پاکی با آنها شریک است، وگرنه، نماز صحیح نیست و تباه می‌شود و روزه در عین حال که روحانی است، جسمانی نیز می‌شود و اصولاً عبادت به معنی گسترده آن عبادت عمل و کار است که مشارکت جسم در توجه به خدا کاملاً منظور و مقصود است.

با این حال، اسلام در حالی که برای نیروهای جسمانی کاملاً احترام قایل است، ولی آنها را به حال خود رها نمی‌کند و عنان و زمام آنها را آزاد نمی‌گذارد! بلکه به آنها نظام و سر و سامان می‌دهد و تصرفات آنها را کنترل می‌کند و خط سیر می‌دهد. چون طبیعت و سرشت نیروهای جسمانی این است که اگر آزادگذاشته شوند و به حال خود رها گردند، هیچ حد ومرزی نمی‌شناسند و هستی انسان را نابود می‌کنند و تباه می‌سازند.

بی‌گمان زندگی آن گونه که خداوند آن را آفریده است، هدفهای اساسی و زنده‌ای دارد که باید تحقق بپذیرند تا زندگی روی زمین استمرار یابد، هدفهایی که در محافظت بر فرد و محافظت بر نوع از راه محافظت بر فرد، جلوه‌گر می‌شوند، و بحقیقت خداوند ضمانت اجرایی این موضوع را در اعماق فطرت و طبیعت انسان و در اصل بنیه و ساختمان ماده جسم، قرار داده است، و این ضمانت در این مشت خاکی از زمین که مشتمل بر عناصر زمینی و شیمیایی و انگیزه‌ها و عوامل آن است نیز وجود دارد.

برای اینکه فرد از نفس و روح خویش صیانت نماید نیازمند خوراک و نوشاک و پوشاک و جایگاه استراحت است، و برای اینکه نوع خود را محافظت نماید، نیازمند نیروی غریزه جنسی است تا از طریق آن زاد و ولد کند.

و برای دفاع از نفس خود و دیگران در برابر هر نوع تجاوز نیازمند نیروی دفاعی است.

پس به این جهات برای انسان ضرورت دارد که خویشتن را به عنوان یک فرد ممتاز از دیگران و دارای وجود مستقل، دوست داشته، همان گونه که به عنوان اینکه عضوی است از جماعتی که از او و افراد دیگر تشکیل شده است نیز باید

خود را دوست داشته باشد. همان گونه این جامعه متشکل از خود و دیگران را نیز باید دوست داشته باشد و برای حفظ آن بکوشد.

این است مهمترین انگیزه‌های طبیعی و سرشتی که خداوند در آفرینش طبیعت انسان بودیعت نهاده است تا هم خویشتن را حفظ کند و هم نوع خویشتن را و در بنیه ساختمان وجودش ضمانت تحقق اهدافش و اجرای مطالبش را قرار داده است. پس گرسنگی و تشنگی برای تأمین نیازهای جسم به خوراک و پوشاک ضمانت اجرایی به شمار می‌آیند و درد شدید و گزنده از سرما و گرما و تحولات جوی ضمانت اجرایی است برای اینکه به وسیله پوشاک و منزل و مسکن و مأوی و امثال آن، جسم خود را حفظ کند.

و گرایشها و تمایلات شدید جنسی برای تحقق استمرار زاد و ولد که موجب حفظ نوع روی زمین است، ضمانت اجرایی است و تمایلات شدید نفس در لذتهای روحی برای استمرار مجهز شدن انسان به همه ضروریات زندگیش در هر نوعی، ضمانت اجرایی و به این شیوه هر مطلبی از مطالب و خواسته‌های زندگی، ضمانت اجرایی خود را در دست دارد. این فطرت و سرشتی است که احساس به آنها نیاز به تفکر و اندیشه ندارد. برای مثال «الم» و درد تنها دافع و طرد کننده نیست. چون برای آن رابط و بندی از یک طرف قرار دارد و در جانب مقابل آن نیز رابط و بند لذت قرار دارد.

پس هر انگیزه فطری و طبیعی یا هر مطلبی از مطالب زندگی، یک زمان به دو ضمانت اجرایی مجهز است، یک ضمانت اجرایی از پشت آن را دفع می‌کند و یک ضمانت اجرایی آن را از جلو جذب می‌کند، که ضمانت الم و درد ناشی از عدم تحقق رغبت و میل است و دیگری ضمانت لذت که در تحقق آن نهان است الم در عدم تحقق رغبت است و لذت در تحقق رغبت.

«الم» «لذت» هم در ساختمان جسم و بدن و هم در ساختمان نفس و روان نهانند و هر دو، دو انگیزه از انگیزه‌های زندگی می‌باشند و انگیزه‌های فطری و سرشتی چکیده آمیخته نهان در ساختمان جسم و ساختمان روح می‌باشند. این انگیزه‌ها تمایلاتی هستند که لذت و الم آنها را در برگرفته‌اند.

یکی آنها را دفع می‌کند و دیگری آنها را به جلو می‌خواند!

وقتی که این مطلب را فهمیدیم، می‌فهمیم که در این تمایلات خطر در کجا کمین کرده است، بی‌گمان برای بقاء و استمرار زندگی این تمایلات ضرورت دارد، ولی در عین ضروری بودن آنها، اگر به حال خود رها شوند، آمادگی شدیدی برای رها شدن و افسار گسیختگی دارند، چگونه با وجود این کشش و رانش که در سرشت این محرکها است اگر به حال خود رها شوند، خود و صاحب خود را هلاک

نمی‌کنند؟!

این نیروها چون رها شوند همچون مرکب چموشی و نیرومندی هستند که صاحب خود را در معرض هلاکت و نابودی قرار می‌دهند، اینها در مرتبه اول، جسد خود را با بیماریها و ناملایمات هلاک می‌کنند و پیش از موقع به سرعت خود را در معرض نابودی قرار می‌دهند و در مرتبه دوم، خود را در رنج و بدبختی قرار می‌دهند و راحتی برای خود نمی‌گذارند و حالشان چنین است که اگر رها شوند، از این رهایی سیر نمی‌گردند و آن وقت است که لذت به الم و بهره‌برداری به عذاب مبدل می‌گردد. کسی که در پرخوری افراط می‌کند، او سیر نمی‌شود، آن گونه که بظاهر در اول وهله به نظر می‌آید، بلکه بدرد پرخوری مبتلا می‌شود که نه دست برمی‌دارد و نه راحت می‌شود و کسی که در تمتع جسم براحتی اسراف و زیاده روی می‌کند، آن گونه که در وهله اول به نظر می‌آید، احساس راحتی بیشتری نمی‌نماید بلکه به تنبلی و سستی و کسالت گرفتار می‌آید! و پس از اندک مدتی از حرکت توانمندانه و فعالیت با نشاط عاجز و ناتوان می‌گردد و تنبلی زجرآور خسته کننده، خود نوعی عذاب می‌شود و کسی که در عمل مقاربت جنسی افراط و اسراف می‌کند، آن گونه که در وهله اول به نظر می‌آید، از لذت و تمتع بیشتری برخوردار نمی‌گردد، بلکه به افراط کاری وسیری‌ناپذیری نیروی جنسی مبتلا می‌گردد که نه دست برمی‌دارد و نه سیر می‌شود و همواره گرسنه جنسی است و درصدد شکار تازه‌ای است و کسی که در تملک افراط و اسراف می‌کند، هر اندازه تملک بیشتری کسب کند از آن لذت نمی‌برد بلکه دچار آزمندی شدید می‌شود و سیر نمی‌گردد و همواره احساس می‌کند که آنچه دارد اندک است و نیاز به تملک بیشتری دارد و به این منوال لذت و تمتع اولیه فاسد و تباه می‌گردد و به صورت غم و همّ دایمی زمینگیر در می‌آید.

و یک امر دیگری نیز وجود دارد و آن این است که همّ و غم زندگی، آن گونه که خداوند در فطرت آن را آفریده است ـ تنها برآوردن و به دست آوردن مطالب و خواسته بیولوژیکی نیست، هرگز چنین نیست. در طبیعت زندگی در کنار مطالب بیولوژیکی، یک نوع جمال و زیبایی و آراستگی زاید بر ضرورت بیولوژیکی نیز وجود دارد، که با منطق ضروریات جسمی نمی‌خواند، این زیبایی و جمال در نیکو اداکردن آن جلوه‌گر است نه به جا آوردن تنهای آن! یعنی زیبایی انجام کار بیش از انجام خود کار اهمیت دارد.

نگاه گذرا به این عالم هستی گسترده پهناور کافی است که دریچه بصیرت انسان را به روی این موضوع بگشاید!

آیا تو این گل زیبای خوشبوی دارای رنگهای منظم را دیده‌ای؟!

آیا آن را ضرورت زندگی می‌پنداری؟! گویند این کار ضرورت زندگی است تا زنبور عسل را بسوی خود بکشاند تا از آن عسل تولید کند که غذای شفابخش انسان است! و همچنین در تلقیح و باروری نباتات بسیار کمک نماید! آیا به راستی تو چنین می‌پنداری؟! آیا به راستی به نسبت زنبور عسل ضرورت دارد که این همه زیبایی در گل باشد؟! نه به خدا چنین نیست!

زنبور عسل آفریده فروتن و فرمانبردار خدا است! بی‌گمان بر گل خشبوی نو پدید، می‌نشیند، همان گونه که بر گل زیبای عادی نیز می‌نشیند. پس زیبایی گل ضرورت زندگی نیست! و تمام هدفهای «بیولوژیکی» ممکن است که درساده‌ترین گل تحقّق یابد، همان گونه که در زیباترین گل نیز تحقق می‌یابد. و این طبیعت را دیده‌ای؟ این سرخی شفق شگفت انگیز را دیده‌ای؟! و این زیبایی صبح تازه دمیده را دیده‌ای؟! آیا این گیرایی و جذابیت کوههای سر به فلک کشیده را دیده‌ای که جانها را مجذوب و سرسام‌آور و می‌لرزاند؟!

و این دریای بی‌نهایت با امواج خروشان در شبهای آرام را دیده‌ای که گویی از رؤیاها و اشباح ساخته شده است؟!

و شب مهتابی را. آیا آن را چشیده‌ای؟ آیا مزه بامدادان در پرتو نور آن را و سایه آن را و طیفهای رؤیایی روان آن را و زمزمه‌های آهسته آن را دیده‌ای؟!

آیا می‌پنداری که اینها ضرورت زندگی هستند؟! و ضرورت زندگی در کجای همه آنها است؟! در حالی که زندگی بدون این زیبایی ها ممکن و مقدور است؟! این صورت زیبای جذاب انسان را دیده‌ای؟!

این چشمان رؤیایی خمار آلود را دیده‌ای که جهان را با همه عمق ناپیدایش دور می‌زنند؟! و نظامی که در برشهای آن است. این معنا بیانگر. این روحی که در آن سوی زیبایی های آن سر می‌کشد. آیا این را ضرورت زندگی می‌دانی؟! و اصلاً ضرورت چیست؟ مگر نه این است که تمام فعل و انفعال و عملیات «بیولوژیکی» از قبیل خوراک و شراب و پوشاک و نفس کشیدن و غیر ذلک تماماً در زشت‌ترین صورت و نازیباترین صورت یکسان جریان دارد؟! بلکه آیا پاسخ بندای خود غریزه جنسی در هر مؤمنی و هر مذکری بدون توجه به این جمال و زیبایی صورت نمی‌گیرد؟!

خیر هرگز این جمال و زیبایی ضرورت زندگی نیست، بلکه زیبایی زندگی است و نیکی اداکردن است نه مجرد اداکردن. این طبیعت و فطرت زندگی است آن گونه که خدا آفریده است، فطرت و سرشت «طبیعت» است.[1]

---

[1]. رک: به کتاب قبسات من الرسول.

حقیقت دیگری نیز وجود دارد و آن این است: که بی‌گمان حفظ زندگانی روی زمین، همه هدفهای زندگی نیست! بلکه هدف از زندگی، حفظ آن و ترقی دایمی آن است.

بدون شک انسان بلندترین قله زندگی روی زمین است و انسان‌ترین موجودات زمینی و گرامی‌ترین آنها است، ولی انسان ذاتاً نمایشگاه دایمی پیشرفت و ترقی در روی زمین است، که تمام نیروهای خود را در همه جهات و از هر لحاظ ترقی می‌دهد و به ارتقا می‌رساند و به پیش می‌تازد! و این مستلزم فراهم ساختن نیروی پیشرفت است، همان گونه که مقتضی آن است که نباید به حدّی سقوط کند و فرود آید که از صعود و بلندگرایی عاجز و ناتوان گردد. همگامی با شهوات نفسانی و جسمانی و رهاشدن در پی آنها بتدریج نیروی ذخیره شده در نهاد انسان را به تحلیل می‌برد و نابود می‌کند و برای نیروی مترقی و بالا برنده، سرمایه و پشتیبانی باقی نمی‌گذارد. علاوه بر اینکه انسان را بدان درجه از احساس و شعور و اندیشه و رفتار سقوط می‌دهد و پایین می‌آورد که با وجود آن شایسته بلندگرایی و بلند پروازی نیست. چون آن وقت احساس می‌کند که بلندگرایی و رفعت جویی مانع از لذت پست و بهره جسمانی و تمتع دنیایی است، و مشغول می‌دارد!

انسان خلیفه خدا در زمین است. نیروی مثبت فعال و صاحب اراده و سازنده به اجازه پروردگار خویش است. اگر تلاش و کوشش خویش را صرف تحقق مطالب حیوانی و انگیزه‌ها و محرکات حیوانی کند، هستی و وجود انسانی او چگونه تحقق می‌یابد؟! چگونه شایسته خلافت خدا در زمین را پیدا می‌کند؟! چگونه تمدنها را و افکار سازنده را ایجاد می‌کند؟! چگونه زمین را آباد می‌سازد؟! چگونه در زمین حق و عدالت ازلی برگرفته از ذات خدا را برپای می‌دارد و سنت و قانون خدا را در آفرینش آسمانها و زمین و زندگی را برپای می‌دارد؟!

انسان مشتی از آب و گِل زمین و دمیدن روح خدایی در آن است، اگر به زمین بچسبد و از هواهای خود پیروی نماید و به آب و گِل بچسبد و شهوت پرست گردد و بنده شهوات نفسانی جسمانی گردد، چگونه به وجود و هستی کامل انسانی خود تحقق می‌بخشد؟!

و به این خاطر است که اسلام انسان را در برابر شهواتش به حال خود نمی‌گذارد، تا بنده شهوات گردد و شهوات و هوی و هوس او را از راه به در کنند. به گونه‌ای که مالک زمام نفس حیوانی خود نباشد، بلکه در پرتو اسلام انسان نفس را ضبط و نگهداری می‌کند و آن را تهذیب و پاک و پاکیزه می‌نماید، ولی آن را سرکوب نمی‌کند. چون سرکوبی نفس با شیوه و روش و اندیشه اسلام در زندگی منافات دارد «اندیشه و روش اسلام آن است که انسان را با تمام

ویژگیهایش و تمام نیروهایش در نظر بگیرد و تمام این ویژگیها و نیروهایش را در راه تحقق اهداف زندگی به کار گیرد. تفکر و اندیشه و شیوه و روش اسلام این است که برای هر یک از نیروهای او مادام که وظایفی که خداوند آنها را بر آن آفریده است، انجام دهند، احترام کامل قایل است یعنی تا زمانی که هر نیرویی وظایف محوله الهی را انجام دهد، محترم است و در سایه این اندیشه و این روش، مجالی برای سرکوبی باقی نمی‌ماند و جنگ با نیروها هیچ اصل و دلیلی ندارد، چگونه این نیروها را سرکوب کند و با آنها بستیزد در حالی که شدیداً به آنها نیازمند است؟!

چگونه شهوت و میل به غذا را سرکوب می‌کند، در حالی که به جسم قوی و نیرومند و استوار نیازمند است تا تحمل بار سنگین جهاد در راه خدا را داشته باشند؟!

چگونه شهوت و تمایلات جنسی را سرکوب می‌کند، در حالی که به نسل شایسته و صالح فراوانی نیاز دارد تا اندیشه اسلام را در اطراف و نواحی زمین منتشر سازند؟! چگونه محبت انسان برای نفس خود را سرکوب می‌کند، در حالی که این امر ضامن کار و تولید است و برای اینکه انسان وظیفه خلافت الهی در زمین را به جای آورد و به آبادانی آن بپردازد، به این دو امر سخت نیازمند است؟

چگونه نیروی جنگی و مقاومت را سرکوب می‌کند در حالی که او دائماً با نیروی شرّ و تباهی در زمین در جنگ و ستیزست و دائماً نیازمند دفع عوامل جنگ و ستیز است؟!

چگونه انسان هر نوع نیرویی را در خود سرکوب کند، در حالی که اگر بخواهد زندگی نماید از هیچ یک از آنها بی‌نیاز نیست؟!

نه هرگز! او نیروها را سرکوب نمی‌کند و آنها را از ریشه نمی‌کَند. چون انسان مسلمان از زندگی کناره نمی‌گیرد و رهبانیت را نمی‌پذیرد، و واقعیت زندگی را رها نمی‌کند و با رؤیاها زندگی نمی‌کند، بلکه همه نیروهای خود را به طور متناسب تغذیه می‌نماید و بر بقای آنها به صورت زنده و فعال و نیرومندی همیشگی آنها، مشتاق است و تنها مسئله این است که آنها را بدون ضوابط و قواعد و کنترل به حال خود رها نمی‌کند. چون این امر فطرت و سرشت انسان را فاسد و تباه می‌نماید و کنترل و ضبط و نگهداری با سرکوبی فرق دارد اگرچه به صورت ظاهر هر دو امتناعی هستند، اما ضبط نفس، سرکوبی نیست.

فروید که تمام زندگی خود را صرف مباحث سرکوبی و عقده‌های روانی کرده است به گونه‌ای که مردم خیال می‌کنند که هر امتناع و جلوگیری از تمایلات نفسانی، سرکوبی است و موجب اضطراب و پریشان حالی می‌شود در کتاب:

سه نظریه در باره تئوری جنسی» می‌گوید:

«سرکوب کردن ناخودآگاه با امتناع و خودداری از اعمال غریزی متفاوت است و با هم فرق دارند چون خودداری آگاهانه است، بلکه سرکوب کردن عبارت است از زشت شمردن انگیزه و محرک جنسی و انکار نمودن آن، و اینکه انسان در بین خود و نفس خود بدان اعتراف نکند که او حق دارد که این محرک و انگیزه در وجود او هست یا به خاطرش بگذرد! و این معنا به هیچ وجه در اسلام وجود ندارد و اسلام چنین سرکوب کردن نفس را نمی‌پذیرد، قبلاً نظر اسلام درباره انگیزه‌ها و محرکات فطری و طبیعی انسان را بیان کردیم و گفتیم که آنها واقعیت دارند در زندگی و تزئین کننده و زینت‌بخش زندگی مردمند و مردم به آنها دعوت شده‌اند و به استفاده صحیح از آنها خوانده شده‌اند بلکه بر آن نیز مزد و پاداش خیر می‌یابند.

اما کنترل نیروی جنسی، یک عمل آگاهانه و چیز دیگری است که به این شیوه صورت می‌گیرد: بی‌گمان احساس کردن نیروی جنسی و اعمال غریزی که انسان آنها را در وجود خود احساس می‌نماید، در حدّ ذات خود، زشت و ناپسند نیست و بر چنین احساسی پروایی و سخت‌گیری نباید باشد، بلکه برشیوه اجرای آن و اشباع آن در زمان بخصوصی یا به اندازه معین از اشباع و اجرای آن، سخت‌گیری و پروا، وجود دارد و این پروا و سخت‌گیری بی‌سبب نیست و برای حفظ سلامت و مصلحت طبیعت و سرشت فردی یا جمعی، صورت می‌گیرد تا از متلاشی شدن و تباهی و فرو ریزی آن جلوگیری شود. برای مثال: من گرسنه‌ام و حق دارم که غذا بخورم. و خود این شهوت تمایل به خوراک در حدّ ذات خود، عیب نیست، و زمانی که گرسنه می‌شوم و می‌خورم، این کار از مقام و منزلت آدمیت و بشریت من نمی‌کاهد، و این کار برای اینکه من نفس خود را محترم می‌شمارم و مردم نیز آن را محترم می‌شمارند، هیچ گونه ضرری ندارد اما این به این معنا نیست که آن قدر بخورم و پرخوری بکنم تا اینکه شکم درد می‌گیرم. چون این کار معده‌ام را خراب می‌کند و وجودم را در معرض هلاکت قرار می‌دهد و مرا در معرض اشتهای پرخوری دایمی قرار می‌دهد که هیچ وقت سیر نمی‌شوم.

و این به این معنا نیست که چون قحطی زدگان دیوانه‌وار هر دو دست خود را در کاسه غذا فرو برم و همه را یک جا ببلعم: حیوان چنین می‌کند، و من انسانم نباید چون او باشم، حیوان در برابر غریزه و دفع آن مالک تصرف خود نیست و جز پاسخ به ندای غریزه کار دیگری نمی‌کند و تنها یک نوع رفتار را مالک است!

اما من انسانم و مالک تصرفات خویشم و اگر بخواهم می‌توانم آن را تا مدتی به تأخیر اندازم و اگر نیاز نیز مجبورم سازد باز قدرت به تأخیر انداختن آن را دارم و

رفتارهای متنوع و گوناگون را مالکم، و می‌توانم که طریقه حیوان را در بلعیدن در پیش گیرم و نیز می‌توانم که بسیار زیبا و آراسته و پاک و پاکیزه و به طور شایسته این عمل را انجام دهم.

و اینکه گرسنه‌ام و حق دارم بخورم، به این معنا نیست که بدزدم و بخورم، این کار حرام است بلکه باید از چیزی بخورم که ملک خودم باشد و خداوند برایم حلال کرده باشد و برای خوردن، به مال غیر هجوم و حمله نمی‌برم، پس خیانت و نیرنگ نمی‌کنم و از چیزی که حلال نیست و خداوند حرام کرده است نمی‌خورم. و مادام که قدرت و توان خودداری و امتناع دارم برای خوردن کرامت خویش را پایین نمی‌آورم و آن را خوار نمی‌سازم، و برای یک لقمه طعام خود را ذلیل و پست نمی‌کنم و نیرنگ نمی‌ورزم و منافقی نمی‌نمایم و تملق و چاپلوسی نمی‌-کنم، و در همان وقت که در جست‌وجوی طعام هستم در جست‌وجوی کرامت و احترام نفس خود نیز هستم.

و به این معنا نیست که تنها برای خوردن زندگی کنم. چون در زندگی اهداف دیگری هست که شایسته تحقق می‌باشند. طعام و خوراک به خودی خود هدف نیست، بلکه وسیله است برای حفظ حیات و زندگی و به صورت وسیله بدان می‌نگرم و وسیله را به هدف و غایت تبدیل نمی‌کنم و همت و تلاش خود را منحصر به صرف طعام و تفنن در آن و لذت بردن از آن نمی‌کنم و در زندگی تنها بدان نمی‌پردازم.

و باز به این معنا نیست که تنها خود طعام بخورم و محرومان را فراموش کنم. چون آنان در انسانیت برادران من هستند و در خوشی و ناخوشی و سود و زیان و خیر مشترک و همگی با هم شریک هستیم. درست است که مال حلال خود را آورده‌ام که بخورم. با این حال، وقتی که پیرامون من گرسنه‌ای یا محرومی هست همه آن مال خود را برای خود حلال نمی‌دانم، بلکه باید قسمتی را خود بخورم و قسمت دیگر را دیگران بخورند.

آری! این سخن و موضوع در بین انسان و نفس وی، به این گونه است، که گاهی به صورت خود آگاهانه و بارها به صورت عادتی که بدان خوی گرفته است، و اینها همه «ضوابط» و قواعد کنترل طعام‌اند و هیچ یک از آنها «سرکوبی» شهوت طعام نیست که آن را حرام گرداند.

و هنگامی که این سخن در بین انسان و نفس وی، به صورت خود آگاهی یا به صورت عادت پیش آید، هرگز لذت برخورداری از طعام را بروی تباه نمی‌سازد، چه چیزی از اینها آن را تباه می‌کند؟!

بلکه او برای نفس خود لذتهای تازه‌ای می‌یابد که قبلاً وجود نداشتند، او از

لذت حسّی صرف، بهره‌مند بود، لذت شیمیایی مادّی و عصبی جسمانی اما اکنون باضافه آنها از لذتهای روانی و روحی نیز برخوردار می‌گردد و لذت احساس آدمیت مترقی و برتر و والاتر از حیوان به وی دست می‌دهد که نمی‌خواهد چون حیوان حریصانه روی طعام بیفتد و آن را سرکشد!

و در برابر احساس اشباع غریزه احساس به آزادگی در وی پدید می‌آید و در پرتو این احساس آزادگی از غریزه است که سبب می‌شود تا هستی طبیعت انسانی خویش را احساس کند و باندازه آزادیش، وجود خود را احساس کند، و از این راه است که از احساس مشارکت وجدانی با دیگران از نوع خود لذّت می‌برد و آن را به لذتهای دیگر اضافه می‌کند، و باز هم بدان لذات، لذت دیگری می‌افزاید که لذت برخورداری روحی و روانی است، که احساس می‌کند او انسان است و با کسب طعام حلال و پاکیزه و پرداخت زکات اموال خود، برای رضای خدا، خود را پاکیزه می‌نماید و در پناه او زندگی می‌کند و خواهان جلب رضای او است و بهره‌مندی روانی او دوچندان می‌شود.

و این لذتها همگی باضافه لذت حسّی و مادی کامل وی است.

به راستی چه کسی است که این همه نعمتهای بخشیده خدا را ترک کند، و به آب وگِل زمین بچسپد و نفس خویش را تنها در انحصار بهره‌های حیوانی قرار دهد؟!

و درباره مسائل و امور جنسی نیز چنین است، هنگامی که انسانی می‌گوید: بی‌گمان من در اعماق ضمیر خود، میل و گرایش به جنس مخالف را احساس می‌کنم و در خود میل و رغبت شدید به ملاقات با یکی از افراد آن جنس را می‌یابم، و می‌خواهم با وی بیامیزم و با وی مباشرت جنسی کنم و با او اتحاد کامل برقرار نمایم. به گونه‌ای که گوئی: هر دو با هم یک شخص هستیم نه دو شخص جدا از هم! و به قول معروف یک روح در دو جسم هستیم - بدون شک این احساس در حدّ ذات خودش، نه عیب است و نه زشتی و قباحت. چون این فطرتی است که خداوند انسان را بر آن آفریده است و آن را در طبیعت همه مردم نهاده است بنابراین، همه مردان و همه زنان این میل و رغبت و کشش محبت را دارند و آن را احساس می‌کنند، و باید آن احساس را داشته باشند تا هدف و غایت زندگانی را حفظ نمایند و ادامه نسل نوع خود را در روی زمین حفظ کنند.

و ترکیب ساختمان جسمانی بشر، خود به این وظیفه مهّم اشاره دارد. پس فیزیولوژی و بیولوژی و فعل و انفعالات شیمیایی بدن انسان تماماً برای انجام این وظیفه به بهترین و کامل‌ترین وجه، آمادگی دارند، تا نسلهای جدیدی در زندگی پدید آورند و این عمل بدون ملاقات و مباشرت و مقاربت زوجین، زن و مرد،

بکمال و اتمام نمی‌رسد! پس هنگامی که این احساس و این تمایل را در خود می‌یابم، من با فطرت و طبیعت همگام و در جهت سالم و درست گام برمی‌دارم، ولی این به این معنا نیست که تفکر و اندیشیدن در باره مسائل جنسی بتمامی مرا به خود مشغول دارد و دائماً مرا زمین‌گیر کند و یگانه مقصود من باشد. چون زندگی تنها مسئله خالص جنسی نیست و زندگی منحصر به یک هدف واحد نیست. بی‌گمان من در برابر خود و دیگر مردم، مسئولیتهای دیگری نیز دارم، من وظیفه دارم که بیاموزم و به تولید نیازمندیهای زندگی بپردازم، و در مسائل و امور جامعه خویش بنگرم و ببینم که آیا در راه شایسته و بایسته خود سیر می‌کند یا اینکه از راه خود منحرف گشته است و در این صورت عوامل انحراف آن چیست؟! ومن نیز به نوبه خویش وظیفه دارم که برای اصلاح آن و دفع این انحراف بکوشم و بر من واجب است که امر به معروف و نهی از منکر کنم، و گاهی برای این کار با اذیت و آزار مردم روبه‌رو می‌شوم، پس بر من واجب است که خود را برای تحمل اذیت و آزار و مقاومت در برابر شرّ و تباهی آماده کنم و مجهز نمایم. و بر من واجب است که به نوبه خویش، در هدایت مردم به سوی «حق» نقش مثبت داشته باشم، و بهترین وسیله برای این کار آن است که سعی کنم تا خود الگو و نمونه نیکی و خوبی باشم و بگفتار خود عمل کنم تا ذاتاً اُسوه حسنه باشم. وگرنه، گفتارهای من پشیزی نمی‌ارزد.

وقتی که به مردم می‌گویم: انحراف در راه شهوات و امیال نفسانی، مردم را به فساد و تباهی می‌کشاند، باید خودم در عدم انحراف به راه شهوات و امیال و آرزوهای نفسانی نمونه و الگو باشم. و همچنین این به این معنا نیست که دختری جوانی را بدزدم تا میل و رغبت جنسی خود را با وی اشباع کنم. چون دختر جوان مال من نیست و من مالک نفس او نیستم تا درباره نفس خود و نفس او به این گونه رفتار نمایم، بی‌گمان او نیز مانند من دارای آبرو و ناموس است و آبرو و ناموس او با آبرو و ناموس من برابر است، پس برای من جایز نیست که آبروی او را آلوده کنم، بی‌گمان من دوست دارم که آبرویم پاک و پاکیزه باشد و چیزی آن را نیالاید، پس باید آبروی این دختر جوان را نیز نیالایم. و بی‌گمان من وقتی که همسر داشته باشم، دوست دارم که پاکیزه و بی‌شائبه و مال خالص خودم باشد و جسماً و روحاً به تمامی مال من باشد، پس باید بگذارم که این دختر جوان نیز برای شوهر آینده‌اش پاک و پاکیزه و دست نخورده بماند و بگذارم که برای شوهرش خالص بماند همان گونه که دوست دارم همسر من نیز برایم خالص بماند.

حتی اگر آن دختر جوان خودش راضی باشد که من با وی نزدیکی کنم یا

خودش مرا به این عمل دعوت کند هیچ فرقی ندارد! این عمل برای من جایز نیست چون او در آن صورت همانند نگهبانی خواهد بود که دزد را دعوت می‌کند برای دزدی مالی که خود نگهبان آن است! و این کار برای دزد هم مجوز دزدی نیست. چون نگهبان در حقیقت مالک آن مال نیست!

و این دختر جوان که نگهبان آبرو و ناموس خویش است، حق تصرف در آن را ندارد و حق ندارد که مردم را به غصب آن دعوت کند، این آبرو و ناموس تنها مال او نیست! بی‌گمان این آبرو و ناموس، مال او و مال پدر و مادر و خانواده و جامعه‌اش می‌باشد، و آبروی انسانیت: و آبروی امانتی است که بشر را بر آن امین شمرده‌اند، و باید امانت را پاک و پاکیزه برگردانند، همان گونه که پاکیزه و کامل و سالم تحویل گرفته‌اند، پاکیزه و کامل و سالم تحویل دهند.

مگر اینکه صاحب حق به صراحت حق تصرف را به وی واگذار کند.

و باز هم به این معنا نیست که تصویر جنس و عمل جنسی در احساس و اندیشه من، صورت یک جسم شیفته و سرگردان شهوت باشد. چون من جسد و جسم تنها و خالص نیستم، حتی یک لحظه در زندگی به خیالم خطور نمی‌کند که من جسد بدون عقل و جسد بدون روح هستم، بلکه من دائماً و هر لحظه از لحظات زندگیم، مجموع جسم و عقل و روح می‌باشم و احساس جنسی هم قطعه و پارچه‌ای از وجود من است و پارچه‌ای از تمام وجود من است.

بنا بر این باید من بر فطرت و طبیعت سالم فرزندان بشر باشم و احساس جنس و جنسی شامل تمام هستی من گردد و همه احساسات و عواطف مرا در برگیرد، پس باید میل جسمی و خفقان و ضربان قلب و نازکی روحم باشد پس باید عاطفه انسانی باشد و در کنار این میل و رغبت، باید مودت و محبت و عطوفت نسبت به همدیگر و تفاهم و آمیزش روحی و ملاقاتی باشد که به هستی و سرشت انسانی رفعت و بلندی بخشد و آن را به اعلاعلیین ببرد.

وقتی من دزدکی در تاریکی بدان بپردازم یا آن را از نگهبانی بدزدم که مالک اجازه صریح تصرف در آن نیست، این کار ممکن نمی‌شود!

و گاهی ممکن است که من تحت فشار رغبت جنسی، خیال کنم که این عمل دزدکی در تاریکی به تمام هستی و وجود من تحقق می‌بخشد و گمان کنم که مرا به مرتبه بلندی می‌رساند، که می‌خواهم بدان برسم. ولی این همان احساس و رغبت شدید است که مرا به این تخیّل و توهم می‌اندازد، باید در ساعتی که این حالت را ندارم بدان بنگرم، تا حقیقت را دریابم، یا کسی دیگر غیر از خود را در نظر بگیرم که به این عمل دزدکی در تاریکی مبادرت می‌ورزد، و ببینم که نظرم درباره او و آن عمل چیست؟!

آیا اگر بگوید: این عمل درست و پاکیزه و بلند مرتبگی است، من او را تصدیق می‌کنم؟! و آیا اگر او این عمل را با همسر یا یکی از خانواده من انجام دهد می‌پذیرم؟! نه‌خیر هرگز چنین نیست، و به هیچ وجه احساس من نسبت به عمل جنسی چیزی از اینها نیست، بلکه بی‌گمان من این رغبت و میل فطری و طبیعی و سرشتی را در خود احساس می‌کنم و بر طریقه انسانی بدان پاسخ می‌دهم، طریقه انسانی که مالک تصرفات خویش است و راه آن را خود در دایره و چهارچوب عقل و روح برمی‌گزینند.

نه به طریقه حیوانی که مالک تصرفات خویش نیست و وسیله رسیدن بدان را انتخاب و اختیار نمی‌کند، و تنها راهی را می‌شناسد که اعمال فیزیولوژیکی و بیولوژیکی و فعل و انفعالات شیمیایی آن را بر او املاء می‌کنند، و غیر از آن راه دیگری را نمی‌شناسد. چون حیوان جسد بدون عقل و شهوت بدون روح است.

من شدیداً نسبت به زن معینی احساس دوستی و تمایل می‌کنم، از شکل او شگفت‌زده شده‌ام و از رفتار و سلوک او خوشم می‌آید و شیوه تصرفات او را می‌پسندم و از اخلاقش خوشم می‌آید، احساس می‌کنم که به سوی او بروم، ندای درونی و نهانیم به من می‌گوید این همان کسی است که تو را کمال می‌بخشد و مکمل وجود تو است و این همان مشتاق و شیفتگی است که وجود تو را کامل می‌کند، و این تمایلات، نفس مرا به سختی به حرکت در می‌آورد، بی‌گمان این آسان‌کردن فراغت و رؤیای در بیداری نیست، بی‌گمان او را می‌خواهم، درآن شک ندارم و در خیال و تصور خود ترتیب آن را داده‌ام که با این دختر جوان زندگی کنم، پس باید به عملی ساختن آن و اجرای آن شروع کنم. پس باید از کسی که در درجه اول صاحب اذن و اجازه است و مالک این امانت است کسب اجازه کنم. بنابراین، باید در دلم از الله اجازه و اذن بگیرم، پس بدل باید به او روی آورم و از او بخواهم که در دسترسی بدان دختر مرا موفق کند و آن گونه که دوستً دارد و راضی است کارم را تمام کند - مراد استخاره شرعی است - سپس باید به خانواده آن دختر روی آورم و خواستگاری کنم و با آنان به تفاهم برسم و در تصرفات خود باید به گونه شایسته عمل نمایم که همان گونه که من او را پسندیده‌ام او نیز مرا بپسندد و او را خوشحال کنم همان گونه که او مرا خوشحال کرده است و به من تمایل پیدا نماید، پس باید مردی باشم که او بتواند به من اعتماد و اطمینان کند. یا در وقت حاضر من وسیله این کار را ندارم، پس باید صبر کنم تا خداوند به من اذن بدهد و آن را برایم میسر سازد، و با جدّیت کار کنم، کاری که مرا به مقصود برساند.

و باید برگردم به هدفهای دیگر زندگی که تلاش جدّی مرا می‌طلبد.

در جامعه اسلامی تنظیمات و قوانین و سیستمهای اقتصادی و اجتماعی وسیاسی و آموزشی با قواعد و تنظیمات روحی سازگار است و همگی به یک هدف منتهی می‌گردند و آن رفتن به سوی الله و برابر برنامه و راه او است.

همان گونه که در جامعه اسلامی فضا لبریز از محرکات و انگیزه‌های آلوده نفسانی و ناپاک نیست که احساسات را تحریک و تهیج می‌کنند و در فضای آن انسان قدرت کنترل نفس و صبر و شکیبایی را ندارد.

پس هر گاه ـ الان یا در آینده ـ با آن دختر جوانی که من میل بدو داشتم و او نیز با من میل داشت، ازدواج نمودم، آن وقت برای ما حلال است که آن گونه که خداوند برایمان حلال کرده است از همدیگر کاملاً برخوردار شویم، برخورداری که بدون قید برای ما حلال ساخته است:

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خَاشِعُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ، إِلا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ (مومنون/ ۱ ـ ٦)

مسلماً مؤمنان پیروز و رستگارند، کسانیند که در نمازشان خشوع و خضوع دارند و کسانیند که از کردار بیهوده و یاوه رویگردانند وکسانیند که زکات مال بدر می‌کنند و عورت خود را حفظ می‌کنند مگر از همسران یا کنیزان خود که در این صورت جای ملامت ایشان نیست.

«نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ (بقره/ ۲۲۳)

زنان شما محل بذر افشانی شما هستند پس از هر راهی که می‌خواهید به آن محل درآیید.

ما با همسرانمان برایمان حلال است که یک جسد گردیم و یک روح شویم.

و من با او احساس می‌کنم که با هم آمیخته‌ایم و هیچ یک از ما نمی‌داند کجا پایان می‌یابد و دیگری کجا شروع می‌کند، ما یک وجودیم که اجزاءمان به هم مخلوط شده است و من با او احساس راحتی و آرامش دل و وجدان می‌کنم چون بی‌گمان با طهارت و پاکی قلب و پاکیزگی روح با وی ملاقات می‌نمایم، و من از او برخوردار می‌گردم به تمام آنچه که جسمی از جسم دیگر برخوردار می‌گردد و لذت می‌برد. با این حال، آنچه که بر ما می‌گذرد تنها یک لحظه جسمانی و بدنی خالص نیست، بلکه دائماً با هم تعاطف و مودت قلبی و آمیختگی روحی با هم داریم، علاقه و پیوند او با من همیشه گسترده‌تر و بالاتر است از علاقه و پیوند مادّی محسوس، حتی در لحظه ملاقات مادّی و مباشرت جنسی، و من با تمام این جهات، بهره‌ی بیشتری از لذت و برخورداری می‌برم و بهره‌ام از راحتی اعصاب

بیشتر است!

آری! امور مربوط بر روابط جنسی بین زن و مرد در حساب اسلام چنین است. نه سرکوبی امیال نفسانی در کار است و نه زشت شمردن و انکار آنها، بلکه یک تمتع و برخورداری کامل است با تمام آنچه در فطرت و طبیعت با همه جوانب لذت و برخورداری وجود دارد! لذت و برخورداری مادّی نزدیک باضافه انواع لذتها و برخورداریهایی که حیوان آن را نمی‌شناسد و انسان برای آن ارزش و احترام و قدر قائل است!

و هر نوع تمایل و کشش فطری و طبیعی در اسلام این حکم را دارد. بی‌گمان اسلام هیچ نیروی از نیروهای انسان را سرکوب نمی‌کند. چون نمی‌خواهد که هیچ نیرویی در وجود انسان بمیرد. چون به تمام نیروهای زنده در وجود انسان نیاز دارد و به یک وجود و هستی سالم و قوی وسرشار از نشاط و متحرک و قادر به زندگی نیازمند است.

بی‌گمان رسالت اسلام، یک رسالت قدرتمند و نیرومندی است، نیرومند در «حق» نیرومندی در ساختن و آبادانی، نیرومندی در حمل بار امانت و نیرومندی در عمل به مقتضای امانت، و نیرومندی در جهاد در راه امانت و رسالتش و نیرومندی در تمایل و رغبت به زندگی.

عملاً ثابت شده است، شخصی که میل به زندگی ندارد، در راه حق جهاد نمی‌کند! وقتی که انسان حکم می‌کند به اینکه حقیقتاً مجاهدان در تمایلات زندگی پارسا و بی‌میلند، گاهی دچار یک تناقض ظاهری می‌شود! آری: بدون شک این یک حقیقت است! چون بی‌گمان وقتی که محبت زندگی و مشتاق بودن بر لذت و برخورداری از متاع زندگی وجود دارد، نفس است، انسان را از جهاد در راه نمونه‌ها والگوها، منصرف می‌کند. چون جهاد مانع از لذت و برخورداری است!

با این حال، این حقیقت نیز وجود دارد که آن کس که از برخورداری مادّی زمین منصرف می‌شود، به سبب ضعف و سستی عوامل محرکه و انگیزه‌های این برخورداری در وجودش، او بر اصلاح باطل و احقاق حق و جهاد در راه حق، مشتاق و آزمند نیست. چون بعضی از کارها نزد او با همدیگر یک‌سان هستند و میل و کشش او به هر چیزی ضعیف و سست است و هر چیزی را با دیده بی-مبالاتی می‌نگرد!

بلکه این پارسایی و بی‌میلی به متاع زندگی که به حقیقت مجاهدان بدان متصفند یک عمل وکار روحی و روانی است که تماماً با آن پارسایی دیگر فرق دارد، این پارسایی مجاهدان رهبانیت منصرف کننده از زندگی نیست! چون تقریباً تمام مجاهدان بدون استثناء صاحبان رغبتها و تمایلات جوشان و زندگانی

سرشارند، ولی با وجود این بر نفس خویش مسلطند و از آن بالاترند، نسبت به برخورداری و لذات بی‌میلند! و زهد و پارسایی را انتخاب می‌کنند! قدرت و نیروی سهمناکی که به وسیله آن تمایلات جوشان به متاع زندگی و زندگانی سرشار را، کنترل می‌کنند، ذاتاً همان نیرو و قدرت است که با آن با باطل جهاد و پیکار می‌کنند و در جهاد بدان مقاومت می‌ورزند!

بی‌گمان این زهد و پارسایی مجاهدان از روی قوت و قدرت است نه زهد و پارسایی بی‌مبالاتی و سستی!

اصل قوت و قدرت و تمکن و میل جوشان به هر چیزی است و در میان انواع این قوتها که بر شمردیم، یکی قوت کنترل است که زاهدان به وسیله آن بر رغبتها و تمایلات خود، حکومت می‌کنند و بالاتر از آن تمایلات قرار می‌گیرند و زمام فرماندهی بر آنها را در دست دارند!

و به این نحو و از این طریق گوشه‌ای از شخصیت رسول‌الله (ص) را می‌فهمیم و همچنین گوشه‌ای از تفکر و اندیشه اسلامی را.

پیامبر (ص) بسیار میل به زندگی داشت و قدرت و تمکن بر آن داشت و در هر تمایلی از تمایلات خود کاملاً جدّی بود. وقتی که راه می‌رفت گویی که از زمین کَنده می‌شد و با اشتها و میل و رغبت غذا می‌خورد، و با قدرت و نشاط کامل و با مواظبت و تمکن به فعالیتهای جنسی می‌پرداخت. نفس سرشار از زندگانی داشت، و وجود و هستی جوشان از انگیزه‌ها داشت، نیروی قوی در منع آن، و در هر مجالی از مجالهای زندگی، همه نیروی خود را بر می‌انگیخت. و با وجود آن، جنگجوی نیرومندی و مجاهد توانمندی نیز بود و از هر متاع و برخورداری که او را از جهاد حق باز دارد، عفت و پرهیز داشت!

این است نفس تکامل یافته‌ای که در هر جهتی از جهات با قدرت و اصرار و تمکن، کار می‌کرد و نفسش آزاد بود و در عین حال بر خویشتن مسلط بود و از هر چیزی و متاع و لذتی که می‌خواست با قوت نفس خویش را باز می‌داشت و جلوش را می‌گرفت بی‌گمان این است آزادی قدرتمند و آزادی حقیقی، آزادی که در آن آزادی رغبت و میل و آزادی امتناع و خویشتن داری تجسم می‌یابد و متجلی می‌گردد.

در چنین آزادیی زمام و افسار انسان در دست رغبت و میل نیست تا انسان را به هر جا که خواست ببرد و انسان منقاد و تسلیم آن باشد و در چنین آزادیی و امتناع و خویشتن‌داری، مرگ و سقوط و پستی و رسوایی و بی‌مبالاتی نیست. اینست راه و برنامه اسلام در تربیت نفس و روان بی‌گمان اسلام رغبتهای نفس را سرکوب نمی‌کند تا در نتیجه آن، زندگانی نفس را بکشد و نیروی آن را متلاشی و

نابود سازد و هستیش را پریشان و پراکنده نماید. چون در آن صورت نفس کاری نمی‌کند و تولیدی نمی‌نماید و برای آبادانی زمین و پیشرفت زندگی، شایستگی و صلاحیت نخواهد داشت و در همان وقت رغبتها و تمایلات نفس را بدون کنترل و ضابطه رها نمی‌کند. چون این عمل از جانب دیگر موجب پراکندگی و نابودی نیروهای آن خواهد شد، که این نیروها را در فعالیتهای حیوانی و در سطح حیوانات پراکنده و نابود می‌کند و تنها وسیله جلوگیری از نابودی نیروهایش، کنترل «ضبط» آنها است.

اسلام از همان اوان کودکی به تربیت نیروی باز دارنده و کنترل‌کننده و رشد و نمو و افزایش آن در انسان می‌پردازد. از همان عهد کودکی، بعضی عاداتی را به کودکان می‌آموزد که رفتارشان را کنترل می‌نماید و عیارشان از بین نمی‌رود و آنان را به امتناع و خویشتن‌داری از بعضی رغبتها و تمایلات خارج از حدّ، عادت می‌دهد، و برای رسیدن به این مقصود سختگیری و بی‌رحمی را به کار نمی‌برد و هدفش انتقام گرفتن از کودک نیست و نمی‌خواهد کودک را بر شعله آتش بریان کند تا پخته و رسیده شود!

بلکه وسیله این کار محبت است، محبتی که در خانواده متجلی می‌شود، خانواده‌ای که پدر و مادر و کودک را به هم مرتبط می‌سازد، و توجیه و رهنمود را از راه نصیحت نرم و ملایم و در همان وقت حازم و قطعی انجام می‌دهد، نصیحتی که در اعماق قلب کودک نفوذ می‌یابد و در آن جای می‌گیرد. عقوبت و تنبیه بدنی اولین راه آن نیست بلکه یک وسیله احتیاطی است که زمانی از آن استفاده می‌شود که الگو و قدوه قراردادن دیگران و نصیحت و دلسوزی و کاشتن نهال محبت و دوستی میان پدر و مادر در کودک سودبخش نباشد. پیامبر (ص) می‌فرماید:

«مُرُوا اَولادَکُم بِالصَّلاةِ وَ هُم اَبنَاءُ سبع سنین وَ اَضرِبُوهُم عَلَیها وَ هُم اَبناءُ عَشرٍ»[۱]

فرزندانتان را به خواندن نماز دستور دهید هنگامی که به هفت سالگی رسیدند و هنگامی که به سن ده سالگی رسیدند و نماز نخواندند آنان را به خاطر ترک نماز بزنید و تنبیه کنید.

بنابراین، تعلیم و آموزش با کتک زدن و عصا شروع نمی‌شود و تربیت با عقوبت و تنبیه آغاز نمی‌گردد.

بلکه برای کاشتن نهال این عادت پسندیده، فرصت و مدت طولانی هست، عادت گرفتن به نماز خواندن، در مدتی طولانی که در آن باید از محبت و مودّت و

---

۱. به روایت ابوداود.

نصیحت و الگوسازی استفاده شود و در کنار سخنان نرم و لطیف و ملایم، باید قاطعیت و جازمیت نیز باشد، پس هر گاه تمام این وسایل پیروز نشد، آن وقت اندکی شدت عمل که وجود او را راست و مستقیم گرداند، اشکالی ندارد، ولی نباید این شدت عمل به گونه‌ای باشد که برای وجود او زیانمند باشد و آن را تباه سازد. پیامبر گرامی اسلامی (ص) دخترانش و فرزندان دخترانش را تربیت نموده است و هرگز یکی از آنها را کتک نزده است! و در تربیت آنان از محبت حازمانه و الگوسازی و راهنمایی استفاده کرده است و غیر آنها را به کار نبرده است و پیامبر (ص) الگو و مقتدای مسلمانان است که باید در تمام شئون وکارهای زندگی از او بیاموزند و از وی پیروی نمایند و سرمشق خود را از او بگیرند.

بی‌گمان نماز از جمله ضوابط و کنترل‌هایی است که نفس و روح انسان را به انجام عمل معین در وقت معین عادت می‌دهد و این یکی از وسایل ضبط و کنترل و نگهداری نفس است.

همان گونه که نماز نفس را عادت می‌دهد که در پاره‌ای از اوقات ملتزم به جدّیت باشد و این نیز یکی از وسایل ضبط نفس است، علاوه بر اینکه در آن باید خشوع و خضوع و طهارت و پاکی و نظافت و مراعات و توجه نیز باشد. تمام اینها ضوابط و کنترل نفس می‌باشند که آن را به کنترل شهوات و تمایلات در درون خود نیز عادت می‌دهند.

روزه به ویژه در بین عبادات، یک عمل کنترل کننده و نگهدارنده قوی و فعال است، که یکی از وسایل اسلام در تربیت از طریق کنترل نفس در آن به شکل برجسته‌ای متجلی می‌گردد. می‌بینیم که در روزه‌داری انسان به اختیار خودش از بسیاری از لذتهای مباحش امتناع می‌ورزد و با اصرار و نیرومندانه بدان عادت می‌گیرد که بر فوق رغبت و تمایلات خویش قرار گیرد و به این بلندگرایی و برتری جویی به وجود و هستی خود تحقق می‌بخشد. در حقیقت هر عبادتی به نوبه خویش کنترل کننده نفس از یکی از شهوتهایش می‌باشد و نفس را عادت می‌دهد که احساسات و رفتار و سلوک خویش را کنترل کند و در میان راههای مختلف راه مناسب را اختیار و برگزیند که راه حق و نیکی و خوبی و اخلاق حق است. اسلام کنترلی را که نفس برای آن مهیا نباشد و استعداد آن را نداشته باشد، بر آن تحمیل نمی‌کند و به زور بروی فرض نمی‌نماید!

نه هرگز چنین نیست. چون قدرت بر ضبط نفس و کنترل آن یک قدرت و نیرویی است که ریشه در نهاد بشریت دارد و در درون آن موجود است.

«ژولیان هکسلی» انگلیسی که یک نویسنده ملحد و بی‌دین است و از روی ایمان به خدا و احترام برای دین سخن نمی‌گوید، در کتاب خود: «انسان در دنیای

نوین» در فصل «یکتایی انسان» می‌نویسد:

«نباید از این مسئله غافل باشیم، که فرق و تفاوت بین انسان و حیوان در عقل و خرد خیلی بیشتر از آن است که عادتاً گمان می‌شود و همه ما می‌دانیم که در حشرات نیروی غریزه موجود است، ولی به نظر می‌آید که برای استفاده از آن نیرو از شناخت راههای تازه و نو برای زندگی عاجز و ناتوانند و پستانداران نیز حال بهتر از حشرات ندارند.

در حالی که تفکر و اندیشه در انسان یک اهمیت بیولوژیکی بزرگ دارد، حتی هنگامی که عادت و تلاش و خطا بر تفکر او حکمفرما باشد باز هم تفکر اهمیت خود را دارد و باید سلوک و رفتار حیوانات به صورت عرفی و در دایره ثابت و چهارچوب تنگی و یک نواخت باقی بماند. اما انسان در سلوک و رفتار خود نسبتاً آزاد است و در دادوستد یکسان آزاد است و باختیار خود می‌گیرد و می‌دهد. و این افزونی انسان بر حیوان، چنان نرمی و مرونت دارد که دارای نتایج روانشناسی مهمی است که فلاسفه عقلی آن را فراموش می‌کنند و انسان در بعضی از این مرونت و انعطاف در بین تمام موجودات یگانه و بی‌نظیر است و این مزیت و انعطاف‌پذیری سبب شده است که انسان یک موجود زنده یگانه‌ای باشد که به ناچار خود را در معرض کشمکش‌های نفسانی قرار دهد و با وجود این، برابر نظریات جدید بیولوژیکی انسان دستگاهها و تجهیزات و نیروهایی در طبیعت خود دارد که بتواند این نزاع و کشمکش‌ها را به حداقل برساند. که روانشناسان این دستگاهها و نیروها را سرکوبی و قلع و قمع‌کردن غرایز نامیده‌اند.

چیزی که هکسلی در کتاب خود سرکوبی نامیده است همان خودداری ناخودآگاه از انگیزه فطری است که فروید تعریف کرده است ولی آنچه را که برکندن و قمع نامیده است یک عمل ارادی است و ما همان گونه که در کتاب «انسان بین مادی‌گری و اسلام» نوشته‌ایم ترجیح می‌دهیم که کنترل و خودداری بنامیم ـ به قول هکسلی دستگاههای بیولوژیکی در وجود انسان وجود دارد که انسان به وسیله آن از حیوان امتیاز می‌یابد، که انسان را بر کنترل انفعالات و عکس‌العملهایش، کمک و مساعدت می‌کنند و او را به صورت نسبتاً آزادانه توجیه و رهنمود می‌نمایند، بطریقه‌ای که حیوان قدرت آن را ندارد.

اسلام از این نیروی کنترل کننده استفاده می‌کند، همان گونه که از همه نیروهایش استفاده می‌نماید، آری: اسلام در تربیت نفس و روان و بالابردن سطح آن تا به وجود برتر انسان تحقق بخشد، از آنها استفاده می‌کند و آنها را به کار می‌گیرد. و برای این کار، وسایل مختلفی و متعددی را اتخاذ می‌کند، اسلام همان گونه که قبلاً گفتیم، قلب بشری را به خدا ارتباط و پیوند می‌دهد. به گونه‌ای که

خشیت و تقوای او را داشته باشد، و در هر عملی و هر شعوری و احساسی و هر اندیشه‌ای خدا را مراقب خود بداند و به توجه و رضای او چشم بدوزد و این کار در حدّ ذات خودش، برای مهار کردن سرکشیهای نفس یکی از بزرگترین کنترلها است، اگرچه آن را سرکوب نمی‌کند. چون خدایی که قلب بشری با وی ارتباط دارد، برخورداری و لذت را برای او مباح ساخته و او را بر آن تشویق نموده است:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ (اعراف/ ۳۲)

بگو چه کسی زینت‌های الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزیهای پاکیزه را تحریم کرده است؟! بگو این چیزهای پاکیزه برای افراد با ایمان در این جهان آفریده شده است، در روز قیامت اینها همه در اختیار مؤمنان قرار می‌گیرد.

همه‌ی مطلب این است که خداوند آنها را پاکیزه و حلال برای مردم می‌خواهد یعنی می‌خواهد که به صورت حلال و پاکیزه و شایسته از آنها استفاده کنند:

إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (بقره/ ۲۲۲)

بی‌گمان خداوند توبه‌کاران و پاکان را دوست می‌دارد.

و باز هم اسلام قلب بشری را به روز آخرت و روز رستاخیز پیوند و ارتباط می‌دهد. بی‌گمان ایمان حقیقی به روز رستاخیز به صورت زنده و راسخ و ریشه در قلب دوانده، در نفس انسانی شگفتی‌ها می‌آفرینند و بسیار تأثیر می‌گذارد! و بی‌گمان مانع اشتیاق دیوانه‌وار به شهوات مادّی زمینی می‌گردد، اگرچه انسان را از برخورداری شایسته از شهوات محروم نمی‌کند. چون هنگامی که نفس انسان احساس کند که فرصت دنیایی تنها فرصتی است که به انسان داده شده است، این اشتیاق دیوانه‌وار بر نفس مسلط می‌گردد و نفس را در اختیار می‌گیرد. بنابراین، سگ صفتانه حرص می‌ورزد تا این برخورداریها و لذات شهواتی مادی را در این مدت کوتاه و محدود و تنگ عمر، برباید و چپاول کند، مبادا از دستش در رود، و تا حدّ آزمندی دیوانه‌وار در آن فرو می‌رود و غرق می‌شود. اما هنگامی که فرصت فراوان باشد و مجال آرزو گسترده گردد. هنگامی که انسان ایمان داشته باشد، ایمان حقیقی به اینکه فرصت کوتاه و محدود زندگی دنیایی، پایان زندگی و پایان برخورداری از لذات نیست، بلکه یک فرصت کوتاه است و لذتهایش نیز کوتاه است:

قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ (نساء/ ۷۷)

بگو لذات و کالای دنیا اندک است.

اگر این را بداند، آن را آسان می‌گیرد، بدون اشتیاق حریصانه و بدون اضطراب و دلهره و دستپاچگی.

آری! او در صورت داشتن ایمان به آخرت، دو چیز نیکو به دست می‌آورد: اول او به صورت حقیقی احساس لذت و برخورداری از متاع و کالای دنیایی و مادّی می‌کند، نه به صورت شخص شتاب‌زده‌ای که بدون احساس لذت و ذوق چشایی، از ترس فوت وقت و پیش از مرگ، آن را به سرعت می‌بلعد و از آن احساس لذت نمی‌کند.

دوم اینکه در همان وقت برخورداری دنیایی، احساس لذت و آرامش قلب و آرامش اعصاب و راحتی ضمیر و وجدان نیز، دارد. و این به نوبه خود دستاورد دیگری است که به لذت و برخورداری منظم و بهره‌بردن معقولانه و چشیدن مزه جذاب افزوده می‌شود و به آرامی از آن برخوردار می‌گردد و همواره به خاطر دارد که این شهوات دنیایی در حدّ ذات خود، آخرین شهوات و آخرین برخورداری نیست، که انسان خود را در طلب آنها غرق کند و شتابگرانه آنها را چپاول نماید، بلکه اینها وسیله‌هایی هستند برای هدفهای برتر و بالاتر از آنها و قابل توجه‌تر از آنها: غذا وسیله حفظ تعادل و سلامتی جسم است که کجی آن را راست نماید:

«مَا مَلَأَ آدَمِي وِعاءً شرّاً مِن بَطنِهِ، بِحَسبِ ابنِ آدَمَ يقيماتٌ يقمِنَ صُلبَهُ»[1]

انسان هیچ ظرفی را پر نکرده است که از پرکردن و انباشتن شکم بدتر باشد- انباشتن ظرف شکم از غذا از انباشتن هر ظرف دیگری بدتر است— برای انسان چند لقمه اندک کفایت می‌کند تا پشت خود را بدان راست کند - برای حفظ زندگی چند لقمه کفایت می‌کند، نیازی به انباشتن شکم و پرخوری نیست.

مسائل روابط جنسی بین زن و مرد برای حفظ نسل و گسترش نوع است.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً»

ای مردم از پروردگارتان بپرهیزید، پروردگاری که شما را از یک نفس بیافرید و همسرش را از نوع او آفرید و از آن دو نفر مردان و زنان فراوانی منتشر ساخت.

همچنین امور جنسی وسیله‌ای برای نوع ممتازی از بشر است که مسلمانان مؤمن به وجود الله است:

«تَناكَحُوا تكثُروا فَإنّي مُباهٍ بِكُم الأُمَمَ يومَ القِيامَةِ»

ازدواج کنید تا افزوده شوید چون در روز قیامت من بکثرت شما مردان و زنان

---

۱. به روایت احمد، تِرمِذیّ، ابن ماجه و حاکم.

مسلمان مؤمن بر دیگر امتها مباهات می‌کنم.

و همچنین وسیله‌ای است برای آرامش و راحتی زن و مرد با هم نه برای جنون جنسی و فتنه برانگیزی:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً (روم/ ۲۱)

و یکی از نشانه‌های قدرت خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان بیارامید و در میان شما و ایشان مهر و محبت انداخت.

و مال دنیا وسیله‌ای است برای ادامه زندگی اجتماعی مردم و قوام زندگی است:

«وَلا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا (نساء/ ۵)

اموال کم‌خردان را که در اصل اموال شما است به خود آنان تحویل ندهید، چرا که خداوند اموال را برایتان قوام زندگی گردانده است.

و مال نیروی مقاومت و جهاد با شرّ و تباهی در زمین است:
«یَا أَیُّهَا النَّبِیُّ جَاهِدِ الْکُفَّارَ وَالْمُنَافِقِینَ وَاغْلُظْ عَلَیْهِمْ (توبه/۷۵)
ای پیامبر با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن و بر آنان سخت بگیر.

و برای تضمین زندگی بر ضد تجاوز دشمنان است:

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (بقره/ ۷۹)

ای صاحبان خرد برای شما در قصاص حیات و زندگی است.

ولی مال وسیله‌ای نیست برای کشتن و تجاوز به دیگران:

«وَقَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَكُمْ وَلا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ (بقره/ ۱۹۰)

و در راه خدا بجنگید با کسانی که با شما می‌جنگند و تجاوز نکنید چون خداوند تجاوزگران را دوست نمی‌دارد.

اسلام در انسان نشاط و فعالیت زنده و پرتوان را در جهات مختلف زندگی، بر می‌انگیزد که شامل تمام وجود و هستی انسان می‌شود، پس تمام نیروهای پر توان و زنده در یک جهت و یک جانب نمی‌جوشند و در یک جهت به کار نمی-روند، تنها برای امور جنسی، یا برای ثروت اندوزی یا برای خوردن و خوابیدن و چون آن وقت از حدّ خود تجاوز می‌کنند و دیگر ایمن نیستند.
انسان مؤمن نیروی توان و فعالیت خود را در کسب علم و عمل بدان و تجارت

و صنعت و کشاورزی و فتوحات و جنگ و آبادانی زمین و برپایی دولت و حکومت و ایجاد سازمانها و تنظیمات و سیاست و اداره آنها، و مراقبت و نگهداری از امور در جامعه و امر به معروف و نهی از منکر و بر می‌انگیزد و به کار می‌اندازد و اینها همه اموری هستند که مجال نشاط و فعالیت انسانند و زندگی او را فرا می‌گیرند و توان او را تقسیم و توزیع و مساحت و مجال او را گسترش می‌دهند، پس در یک جهت و یک مکان واحد متراکم و متمرکز نمی‌شوند، و جوانب و جهات دیگر را خالی بگذارند.

انسان مؤمن به خدا نیروی روحی و نفسانی خود را در جهات و مقاصد برتر و عالم بالا صرف می‌کند و به زمین و مادّیات آن نمی‌چسبد و تنها به متاع و برخورداری و کالای محسوس و عالم ماده توجه ندارد تا همه نیروی خود را صرف آن کند، نفس خویش را به سوی جهاد در راه خداوند متوجه می‌سازد و نفس خویش را از عقیده و ایمان مملو و سرشار و لبریز می‌گرداند تا تمام زوایا و جوانب نفس از آن پر شود و سیراب گردد، و این عقیده‌ای که یک صورت معینی برای زندگی بشری به تصویر می‌کشد، که محترمانه و پاک و پاکیزه و عالی با افقهای گسترده است و مشتاق است بر اینکه همانند خود را در واقعیت زندگی در روی زمین، تحقق بخشد، و انسان را تشویق و ترغیب می‌کند تا برای تحقق آن به جهاد و پیکار بپردازد و این است هدف مشترک و یکسان بین مرد و زن. چون هر دو بشرند و هر دو مکلف به پذیرفتن این عقیده و تحقق یافتن آن می‌باشند. به گونه‌ای که واضح و روشن و پاک و با افقهای گسترده، در درون نفس و در واقعیت زندگی باشد[1]:

«فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبه هم أَنِّي لا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (آل‌عمران/ ۱۹۵)

آنگاه پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت و پاسخشان داد که من عمل هیچ کسی از شما را که به کار پرداخته باشد، خواه زن باشد یا مرد ضایع نخواهم کرد. پاره‌ای از شما از پاره دیگر هستید، آنان که هجرت کردند و از خانه‌های خود رانده شدند و در راه من أذیّت و آزارشان رساندند و جنگیدند و کشته شدند. هر آینه گناهانشان را می‌بخشم و به بهشتشان در می‌آورم، بهشتی که رودخانه‌ها در زیر آن روان است این پاداشی از سوی خدا است و پاداشی نیکو تنها نزد خدا است.

---

۱. رک: کتاب معرکه التقالید

سپس انسان مؤمن نیروهای جسمانی خویش را نیز در جهات برتر و اعلی به کار می‌گیرد، نمی‌خواهد که آنها را از بین ببرد و نمی‌خواهد آنها را سرکوب نماید! با این حال، می‌خواهد قسمتهای زاید و سرشار آنها را از غرق شدن در کالای محسوس کشنده و شرانگیز منصرف نماید و مقصودش آن است که این نیروها سالم بمانند و موجب شرّ وتباهی نشوند. لذا جوانان را متوجه ورزشهای سالم رزمی و اسب سواری و تیراندازی می‌کند و اینها ورزشها و تربیت‌های عالی بدنی و جسمانی هستند که به شیوه اسلامی در آماده ساختن نیروی بدن، جسم و بدن را تقویت می‌کنند و در همان وقت نفس را از محیط ماده و محسوسات نیز بالاتر می‌برند و نیروی جنگی و رزمی را به سوی هدفهای شرافتمندانه و خیر سوق می‌دهد و دختران جوان را به سوی تدبیر منزل و اداره خانه و تربیت فرزندان متوجه می‌نماید و این نیز ورزش و تربیت عالی و ارزشمند است و زن را در فنون و هنرهای زن بودن و مؤنث بودن قدرت می‌بخشد و توانمند می‌سازد و به طریقه نیکو و پاک و پاکیزه به وجود و طبیعت زن بودن و مؤنث بودن خود تحقق بخشد، آن وقت برای تعبیر از رغبت و تمایلات جنسی نیازی به اشتیاق دیوانه‌وار مادّی و حسّی ندارد، همان گونه که نیروی جسمانی زائد و سرشار را در یک کار سودمند شرافتمندانه به کار می‌برد.

و انسان مؤمن نظام و سازمان‌های اجتماعی را به گونه‌ای برپا می‌دارد که محرکات و انگیزه‌های فطری و طبیعی را دورتر از میدان مجال سلامتی و ایمنی نبرد و به طور مطلق در هر چیزی از اسراف جلوگیری می‌کند:

وَلا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (انعام/ ۱۴۱)

اسراف و زیاده روی نکنید بی‌گمان خداوند اسرافکاران را دوست نمی‌دارد.

و از اسراف در خوردن و آشامیدن منع می‌کند:

وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ (اعراف/ ۳۱)

بخورید و بیاشامید و اسراف مکنید ـ اندازه نگه‌دار که اندازه نیکو است ـ.

و از اسراف در برخورداری و لذت و رفاهیت و راحتی و آسایش نیز منع می‌نماید:

الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِلِقَاءِ الآخِرَةِ وَأَتْرَفْنَاهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (مؤمنون/ ۳۳)

اشراف بی‌باوری که فرارسیدن قیامت را قبول نداشتند و در زندگی دنیا ناز و نعمت بدیشان داده‌بودیم.

«وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَمَا يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَقُولُ أَأَنْتُمْ أَضْلَلْتُمْ عِبَادِي هَؤُلاءِ أَمْ هُمْ ضَلُّوا

السَّبِيلَ، قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ نَتَّخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أَوْلِيَاءَ وَلَكِنْ مَتَّعْتَهُمْ وَآبَاءَهُمْ حَتَّى نَسُوا الذِّكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا (فرقان/ ۱۷ -۱۸)

روزی را که خداوند همه مشرکان را به همراه همه کسانی که به جز خدا می‌پرستیدند گرد می‌آورد و می‌گوید: آیا شما این بندگان مرا گمراه کرده‌اید یا اینکه خودشان گمراه گشته‌اند؟! آنان می‌گویند: تو منزه و به دور از آن چیزها هستی، ما را نرسد که جز تو سرپرستانی برای خود برگزینیم، ولی آنان و پدران و نیاکانشان را برخوردار نموده‌ای، تا آنجا که یاد تو را فراموش کرده‌اند و مردم تباه شده و هلاک گشته هستند.

«وَمَا أَرْسَلْنَا فِي قَرْيَةٍ مِنْ نَذِيرٍ إِلا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ (سباء/ ۳٤)

ما به هر شهر و دیاری که پیغمبری را فرستاده‌ایم، سران و متمتعان آنجا گفته‌اند: ما به آنچه آورده‌اید باور نداریم.

و اسراف در تملک و ثروت اندوزی را نیز منع می‌کند و برای استیلاء بر تملک حدود و مرزهایی را تعیین کرده است که جز در آن محدوده حلال نیست. پس غصب اموال و دزدی آن و خوردن مال کارگر و تجاوز به حقوق مردم را منع کرده است، همان گونه که ربا خواری و احتکار را که در همه دوران زندگی بشری وسیله مال اندوزی و تجمع ثروت بنا حق بوده‌اند، نیز منع کره است و مصارف و هزینه‌هایی معینی را برای تزکیه و پاکی مال و حلال بودن و پاکیزگی آن نهاده است که بدون آن مال و تجمع آن حلال نیست و این مصارف برای بشر ضروری است. بنابراین، زکات و صدقات خیریه و هزینه کردن در راه خدا و هزینه کردن بر پدر و مادر و خویشاوندان و تمام آنها برای جلوگیری از اسراف در تملک و مال‌اندوزی و جلوگیری و تخفیف از بخل نفس و کناست آن است و از اسراف در کشتار نیز باز می‌دارد:

وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا (اسراء/ ۳۳)

هر کس که مظلومانه کشته شود به صاحب خون او قدرت را داده‌ایم ولي نباید او هم در کشتن اسراف کند، بی‌گمان خون یاري شونده است.

و انسان مؤمن واقعی را از اسراف در امور جنسی نیز منع می‌کند، پس محرکات و انگیزه‌های سخت جنسی را در جامعه مباح و روا نمی‌داند. بنابراین، اختلاط و آمیزش و معاشرت ناروای زن و مرد و خودآرایی و تجمل نمایی و برهنگی و بی‌حجابی و آوازه‌خوانی‌های آمیخته به فحشاء و هرزه درآیی و داستانهای بی‌شرمانه تحریک‌کننده مسائل جنسی نامشروع و تشویق و تحریک و

تحریض مردم به زیاده‌روی اگرچه مباح هم باشد، با همه آنها به مبارزه بر می-خیزد و همه را منع می‌کند.[۱]

و به این گونه در تمام کششها و تمایلات فطری و طبیعی و هر رنگی و هر نوعی از رنگها و انواع رفتارها، به این شیوه عمل می‌کند، و از زیاده روی جلوگیری می‌نماید و از این راه است که جامعه هماهنگ و متعادل و انسان و فرد هماهنگ و متعادلی به وجود می‌آید که در آن همه نیروهای متوازن و متعادل می‌گردند و همزمان روح و عقل و جسم با هم کار می‌کنند و در تمام این تصرفات جسم محترم است و به هستی آن اعتراف می‌گردد، پس طرد نمی‌شود و تحقیر نمی‌شود و مورد اهانت قرار نمی‌گیرد.

---

[۱]. رک: به کتاب معرکه التقالید

خطوط متقابل در نفس بشری

در فصلهای پیشین از طریقه و روش اسلام درباره تربیت روح و تربیت عقل و تربیت جسم و بدن سخن گفتیم، و در میان همه‌ی جوانب مختلف وجود و هستی بشری، ارتباط کامل و به هم پیوستگی آنها را در حقیقت واقعیت زندگی و درروش تربیتی اسلام، مشاهده کردیم و به آنها آشنا شدیم، همان گونه فهمیدیم که اسلام چگونه توازن و هماهنگی و تعادل را در سرشت وجود بشری برپا می‌دارد و از همه جوانب سه‌گانه به این کار می‌پردازد و بدان داخل می‌شود و همه را با هم پیوند و ارتباط می‌داد و همه را متوجه رهنمود و توجیهات الهی می‌کرد. و اکنون به تفصیلات دقیق‌تری از آن می‌پردازیم.

بی‌گمان روح و عقل و جسم خطوط و راههای پهن و عریضی هستند که هر یک مفهوم و مدلول گسترده‌ای دارند. با این حال، در نفس بشری در کنار این خطوط اصلی و بزرگ، خطوط دقیق و باریکی نیز وجود دارد یا تارهای کوچکتری نیز در ساز وجود بشری در کنار این تارهای بزرگ موجود می‌باشد.

و اسلام بر همه این تارها، بزرگ و کوچک، نغمه مناسب هر یک را می‌نوازد و همه را فراخور هم «کوک» می‌کند. که در یک زمان همه با هم موزون کار کنند. که از مجموع آنها «سمفونی» بشری کامل و موزون و متعادل و هماهنگ نواخته شود و بی‌گمان یکی از شگفتیهای فطرت و هستی بشری این خطوط باریک متقابل در موازات هم می‌باشند که در نفس انسان هر دو خط از آنها در کنار هم‌اند و در همان وقت جهت آنها با هم مختلف است و هر یک جهت خود را دارد.

از جمله: خوف و رجا. محبت و دشمنی. واقع‌بینی و خیال‌پردازی. نیروهای حسّی و نیروهای معنوی. ایمان به محسوسات و ایمان به غیب. ایمان به چیزهایی که با حواس درک می‌شود و ایمان به غیب و چیزهایی که با حواس درک نمی‌شود. التزام دوستی و میل به واجب‌گرایی و کارهای داوطلبانه و تطوع. فردگرایی و جمع‌گرایی. منفی بودن و مثبت بودن. و جز اینها که همگی تمام خطوطی متوازی و رودر رو هستند و این خطوط با وجود همین اختلاف و رو در رویی که با هم دارند، بروی هم وظیفه مهم خود را در ارتباط و پیوند وجود بشری با زندگی را به خوبی انجام می‌دهند. گویی که میخهای متفرقه و رودرروی هم‌اند و تمام وجود بشری را به هم متصل می‌کنند و از هر جنبه که شایسته بستن باشد

به هم می‌بندند! و در همان حال افقهای او را گسترش می‌دهند و جوانب آن را متعدد می‌سازند و مجال زندگی او را وسیع می‌نمایند، پس در یک چهارچوب واحد و یک سطح واحد و یک مستوی، منحصر نمی‌مانند. و از این راه است که هستی و وجود بی‌نظیر و ممتاز انسان در بین مخلوقات الهی که ما می‌شناسیم، تحقق می‌یابد، آن وجودی که در نهایت به آفرینش نخستین معجزه و شگفت‌انگیز الهی بر می‌گردد که مشتی از آب و گِل و نفخه روح الهی است.

و مزیت و امتیاز اسلام در هماهنگی و همگامی با فطرت و طبیعت انسان، آن است که هیچ تاری از تارهای نفس بشری را «کوک» نشده رها نمی‌کند و هیچ تاری را بیش از توان آن «کوک» نمی‌نماید یا کمتر از حدّ لازم کوک نمی‌کند، بلکه همه را در حدّ لازم میزان می‌سازد و بر همه فراخور هر یک می‌نوازد و نغمه شایسته به نوا در می‌آید! و به این وسیله همه جوانب وجود انسانی مورد توجه آن است، و بالاتر از آن. چون ساختمان وجود انسان را با همه میخهای موجود در آن بسختی به هم متصل می‌سازد، در داخل نفس. به گونه‌ای هماهنگی و توازن و تعادل را برقرار می‌سازد که به هیچ طرفی تمایل وکجی پیدا نمی‌کند.

چون همه تارهای ساز نفس انسان را «کوک» می‌کند و بر همه می‌نوازد، آواز موزون از هر جانب بر می‌خیزد، نه اینکه از یک جانب آواز برخیزد و از جانب دیگر صدایی بگوش نرسد.

ما در این فصل طریقه و روش شگفت انگیز اسلام را در «کوککردن و نواختن بر همه تارهای دوگانه مختلف و متقابل با هم، در نفس انسان را، عرضه می‌کنیم و اینکه چگونه همه را به عنوان وسیله‌ای برای تحقق اهداف مورد نظرش، به کار می‌گیرد.

۱ ــ بیم و امید

بیم و امید دو خط روبه‌روی هم از خطوط مختلف موجود در نفس انسانیند، که این دو خط در کنار هم و با دو جهت مخصوص به خود در نفس انسان وجود دارند.

بی‌گمان سرشت و طبیعت نفس به گونه‌ای است که هم می‌ترسد و هم امیدوار است، و این امر در سرشت و فطرت آن ترکیب یافته است. هنگامی که کودک متولد می‌شود، این دو استعداد در کنار هم در سرشت وی وجود دارند.

از تاریکی می‌ترسد، از تنهایی می‌ترسد، از سقوط و افتادن می‌ترسد، از برخورد با اشیا دیگر می‌ترسد، از مناظری که به آنها الفت و عادت نگرفته است می‌ترسد، و از اشخاصی که با آنها الفت نگرفته است می‌ترسد و.

و امیدوار است. به ایمنی و راحتی و گرمی و آرامش در آغوش مادرش در

حالی که شیر از پستانش می‌مکد امیدوار است و بعد از آن به سرپرستی پدر و مادرش و به کسانی که در کنارشان راحت و آرام است امیدوار است، کودک بتدریج رشد و نمو می‌یابد و این دو خط همجوارِ متقابل نیز با وی رشد و نموّ می‌کنند. خوفها و امیدها پیوسته متنوع و متعدد می‌شوند. با این حال، این دو خط در تقابل و دوگانگیشان همان دو خطند و تغییر نمی‌کنند.

این دو خط متقابل، احساسات و فهم او را نسبت به زندگی و جهات و دیدگاه‌های آن را مشخص و محدود می‌کنند، از مرگ می‌ترسد، از فقر و تنگ‌دستی می‌ترسد، از عجز و ناتوانی می‌ترسد، از ناامیدی و شکست می‌ترسد، از رسوایی می‌ترسد، از رنجهای حسّی و معنوی می‌ترسد، از معلوم و مجهول می‌ترسد، اینها همگی و امثال اینها تماماً مخاوف و ترسهایند. همه آنها نغمه‌های مختلف و متعددی هستند که از یک تار نواخته می‌شوند که آن هم همانند تار مقابل خود قویترین و وسیع‌ترین تار از بالاترین نقطه وجود انسان یا پایین‌ترین نقطه، به شمار و به حساب می‌آید و انسان همچنان امیدوار می‌گردد. امیدوار است که آرام و آسوده و ایمن و راحت و باشد همان گونه که در حال کودکی نیز چنین است. با این حال، در مراحل بعد از کودکی امیدوار بودن به این معانی و معانی مثبت در سطح عالی‌تر و برتری صورت می‌گیرد و آرزومند توفیق و قدرت و قوت و جاه و مکانت و منزلت و نعمتها و آرزوها و آمال بلند و متعدد بی‌پایان می‌باشد. که هر گاه امید و آرزویی تحقق یافت، آرزوی جدید و تازه‌ای مطرح می‌شود و تازه می‌گردد. بدون شک خوف و رجا و بیم و امید با قوت و نیرویی که دارند و با به هم فرورفتگی و آمیزش و اختلاطی که با کیان و وجود بشری و ریشه‌ای که در اعماق آن دارند، هر دو در واقعیت زندگی، جهات مختلف زندگی را توجیه می‌کنند و اهداف انسان و رفتار و احساسات و افکار بشر را محدود و مشخص می‌نمایند. بنابراین، باندازه‌ی اینکه می‌ترسد و برابر نوع ترسی که دارد و به اندازه امیدی که دارد و نوع آنچه که بدان امیدوار است، برای نفس خویش شیوه و برنامه زندگی را در پیش می‌گیرد و شیوه متناسب با هر یک را اتخاذ می‌نماید و بین رفتار و سلوک خود و بین آنچه که از آن بیم دارد و بین آنچه که بدان امیدوار است هماهنگی و تناسب به وجود می‌آورد.

پس کسی که از مرگ می‌ترسد، اقدام به دلاوری و شجاعت نمی‌کند، و کسی که از فقر و تنگ‌دستی می‌ترسد، همه کوشش و همتش صرف مال‌اندوزی می‌شود، و کسی که از قدرت صاحب سلطه می‌ترسد، از هر عملی که او را در معرض برخورد با وی قرار دهد پرهیز می‌کند و کسی که از دردها و رنجها یا شکست از جنگ بترسد، از میدان کارزار می‌گریزد. معرکه و پیکار بزرگ زندگی، از مغالبه و

تلاش برای غلبه یافتن و به استقبال خطر رفتن، باز پس می‌نشیند و نفس خویش را کنار می‌کشد و کسی که از هیچ یک از همه اینها نمی‌ترسد، از آنها آزاد است و فشار آنها را بر خود احساس نمی‌کند و به جرگه معرکه و پیکار می‌زند و غلبه را به دست می‌آورد و در پی تمکن است.

و کسی که به جاه و مقام و قدرت و سلطه و مکانت و منزلت و بی‌نیازی و نعمت و چشم دوخته است، بر اساس آنها اهداف خویش را ترسیم می‌کند و وسایلی را به کار می‌گیرد که او را به مقصود و مراد خود برساند. اما اگر به هیچ یک از این اهداف چشم ندوزد، در پی وسایل رسیدن به آنها نیست و فشار آنها را بر خود احساس نمی‌کند و در برابر آنها نفس خویش را کنترل می‌کند، و بر نفس خویش مسلط است پس به بردگی آنها کشیده نمی‌شود و خوار و ذلیل آنها نمی‌گردد. آری این دو خط خوف و رجا، به این گونه در زندگی بشری تحکم می‌کنند. تربیت موفق، این دو تار ساز نفس انسانی را به گونه‌ای می‌نوازد و میزان می‌کند، که نفس را تربیت کند و پرورش دهد و آن را از انحراف برهاند و بدان نیرو ببخشد و آن را برپای دارد و اصلاح نماید و آن را در وضعیت درست و صحیح قرار دهد. اسلام پیش از نواختن بند هر تاری از تارهای نفس را محکم و استوار می‌سازد، تا نغمه و آهنگ ناموزون از آن بر نخیزد. چون تاری که بند آن محکم نشده باشد و تاری که بیش از حدّ لازم کشیده شود، از آنها آهنگهایی ناموزون و ناسازگاری بگوش می‌رسد که گوشهای سالم از آن نفرت دارند و موجب راحتی وجدان نمی‌گردد. و به این خاطر است که نوازنده پیش از اینکه نواختن حقیقی را آغاز کند، تارها را محکم می‌کند که یکی را می‌زند و یکی را می‌بندد و امتحان می‌کند. سپس تارها با آهنگهای محکم و نغمه‌های سلیم و هماهنگ در میان انگشتان او نواخته می‌شوند. و اسلام نیز نخست به دو خط خوف و رجا در نفس توجه می‌کند و نخست از آنها گرد و غبار خوفهای فاسد و امیدهای منحرفانه را از آنها دور می‌کند و گرد تکانی می‌نماید، سپس بعد از آن، قصد آن دو را می‌کند و بر آنها آهنگ صحیح و موزونی می‌نوازد که از ساز نفس بشری سالم و درست برمی‌خیزد، نفس سالمی که باید در جای خود امیدوار باشد و در جای مناسب دیگری بیمناک گردد و بیم و امید به جا و درست، لازمه نفس بشری است. نخست از تار خوف ساز نفس، تمام خوفهای پوچ و بی‌ارزش را که بر دوش بشر سنگینی می‌کنند، دور می‌سازد.

خوفهای بی‌ارزشی که هیچ فایده‌ای ندارند، نه موجب پیشرفتند و نه موجب ... اندگی. و از واقعیت امور، چیزی را تغییر نمی‌دهند. غبار ترس از مرگ را از آن می‌تکاند و دور می‌کند! چون در حقیقت این خوف از مرگ هیچ ارزش و

فایده‌ای ندارد، آیا اجل را به تأخیر می‌اندازد؟! یا قضای نوشته الهی را تغییر می‌دهد؟! نه: هرگز! و مادام که چیزی از واقعیت را تغییر نمی‌دهد پس چیزی است که سزاوار نیست. چون بی‌گمان نیروی نفس را پراکنده و متلاشی می‌سازد و هستی انسان را خراب و ویران می‌کند، بدون اینکه نتیجه‌ای از آن حاصل شود.

لذا قرآن کریم این حقیقت را به صورتهای گوناگون و متفرقه و با آهنگها و نواختن‌های متنوع تکرار می‌کند که می‌فرماید:

«إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي وَنُمِيتُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ (ق/ ۴۳)

ما بلی فقط ما زنده می‌گردانیم و می‌میرانیم و بازگشت مردم به سوی ما است و بس.

«وَلَنْ يُؤَخِّرَ اللَّهُ نَفْسًا إِذَا جَاءَ أَجَلُهَا (منافقون/ ۱۱)

خداوند هرگز مرگ کسی را به تأخیر نمی‌اندازد، هنگامی که اجلش فرا رسیده باشد.

«كُلُّ نَفسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ (آل عمران/ ۱۸۵)

هر نفس و هر جانی قطعاً مزه مرگ را می‌چشد.

پس حذر و احتیاط و ترس هیچ چیزی از واقعیت امر را تغییر نمی‌دهد.

«أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُشَيَّدَةٍ (نساء/ ۷۸)

هر جا باشید، مرگ شما را در می‌یابد، اگرچه در برجهای محکم و استوار جایگزین باشید.

قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلَى مَضَاجِعِهِمْ (آل‌عمران/ ۱۵۴)

بگو اگر در خانه‌های خود هم بودید آنان که کشته شدند در سرنوشتشان بود، به قتلگاه خود می‌آمدند.

بنابراین، بیم و خوف از مرگ نباید باشد و درست نیست، این امر نغمه و آهنگ ناموزون و شاذّی است که از تار خوف بر می‌خیزد. وقتی که بیش از حدّ لازم آن را کشیده‌اند و از بس که تند بر آن نواخته‌اند، نزدیک است که بگسلد! و خوف و بیم بر روزی نیز چنین است!

«قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ أَمْ مَنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ (یونس/ ۳۱)

بگو چه کسی از آسمان و از زمین به شما روزی می‌رساند؟ یا چه کسی بر گوش و چشمها توانا است؟ یا چه کسی زنده را از مرده و مرده را از زنده بیرون می‌آورد؟ یا چه کسی امور را می‌گرداند؟ خواهند گفت: آن الله است.

«قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ قُلِ اللَّهُ (سباء/ ۲۴)

چه کسی از آسمانها و از زمین به شما روزی می‌دهد؟! بگو: الله.

هَلْ مِنْ خَالِقٍ غَيْرُ اللَّهِ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ (فاطر/ ۳)

آیا غیر از الله هیچ آفریدگاری هست تا از آسمان و زمین به شما روزی بدهد؟.

أَمْ مَنْ هَذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ (الملك/ ۲۱)

یا این چه کسی است که به شما روزی می‌دهد، اگر الله روزی خود به شما قطع کند؟!.

«اللهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ (رعد/ ۲٦)

تنها خداوند است که برای هر کس که بخواهد روزی را گسترش می‌دهد و برای هر کس که بخواهد آن را تنگ می‌گیرد.

«أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ (روم/ ۳۷)

مگر نمی‌دانند که بی‌گمان خداوند برای هر کس که بخواهد روزی را می‌گسترد و برای هر کسی که بخواهد روزی را تنگ می‌گیرد؟!.

إِنَّ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لا يَمْلِكُونَ لَكُمْ رِزْقًا (عنکبوت/ ۱۷)

بی‌گمان کسانی و چیزهایی کهغیر از الله می‌پرستید و آنها را خدا می‌دانید، نمی‌توانند به شما هیچ روزی بدهند و مالک روزی شما نیستند!.

فَابْتَغُوا عِنْدَ اللَّهِ الرِّزْقَ وَاعْبُدُوهُ وَاشْكُرُوا (عنکبوت/ ۱۷)

فقط از الله روزی بطلبید و فقط او را عبادت کنید و از او سپاسگزاری نمایید.

«وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ (ذاریات/ ۲۲)

روزی شما و وعده و وعیدی که به شما داده می‌شود در آسمان است.

«وَكَأَيِّنْ مِنْ دَابَّةٍ لا تَحْمِلُ رِزْقَهَا اللَّهُ يَرْزُقُهَا وَإِيَّاكُمْ (عنکبوت/ ٦٠)

چه بسیارند جنبندگانی که نمی‌توانند روزی خود را بردارند، خدا روزی رسان آنها و شما است.

«وَجَعَلْنَا لَكُمْ فِيهَا مَعَايِشَ وَمَنْ لَسْتُمْ لَهُ بِرَازِقِينَ (حجر/ ۲۰)

و در آن اسباب زندگی و مایه‌ی ماندگاری شما و کسانی را آفریده‌ایم که نمی‌توانید روزی‌رسان ایشان باشید .

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ (ذاریات/ ۵۸)

تنها خدا روزی‌رسان و صاحب قدرت و نیرومند است و بس.

و همچنین بیم و ترس از آزار و اذیّت مردم و خوف از هر گونه ضرری که نیروی زمینی به انسان برساند بی‌مورد است:

«قُلْ لا أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلا ضَرًّا إِلا مَا شَاءَ اللَّهُ (اعراف/ ۱۸۸)

بگو: من مالک سودی و زیانی برای خود نیستم، مگر آن مقداری که خدا بخواهد.

«قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (توبه/ ۵۱)

بگو: هرگز چیزی به ما نمی‌رسد، مگر چیزی که خدا برای ما مقدر کرده باشد، او مولی و سرپرست ما است و مؤمنان باید تنها بر خدا توکل کنند و بس.

وَإِنْ تُصِبه هم حَسَنَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَإِنْ تُصِبه هم سَيِّئَةٌ يَقُولُوا هَذِهِ مِنْ عِنْدِكَ قُلْ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ (نسا/ ۷۸)

اگر خیر و خوبی بدیشان رسد می‌گویند: این از سوی خدا است و اگر بدی و مصیبتی بدیشان رسد، می‌گویند: این از تواست: بگو: همه از سوی خدا است.

«قُلْ أَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لا يَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلا نَفْعًا وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (مائده/ ۷۶)

بگو: آیاغیر از خدا کسانی و چیزهایی می‌پرستید که الک ضرر و زیان و سود و نفع شما نیستند.

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ وَخَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ مَنْ إِلَهٌ غَيْرُ اللَّهِ يَأْتِيكُمْ بِهِ (انعام/ ۴۶)

بگو: به من بگویید که اگر خداوند گوش و چشمان را از شما بگیرد و بر دلهایتان مهر بزند، غیر از الله، چه کسی آنها را برای شما باز می‌آورد؟.

«قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ تَدْعُونَهُ تَضَرُّعًا وَخُفْيَةً لَئِنْ أَنْجَانَا مِنْ هَذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ، قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْهَا وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ (انعام/ ۶۳ ـ ۶۴)

بگو: چه کسی شما را از تاریکی‌های خشکی و دریا رهایی می‌بخشد، در آن حال که او را فروتنانه عَلَنی و نهانی به فریاد می‌خوانید. اگر خدا ما را از این تاریکی‌ها برهاند سوگند می‌خوریم که از سپاسگزاران باشیم. بگو: خدا شما را از آن و از هر غم و اندوهی می‌رهاند سپس شما شریک می‌سازید.

«أَأَتَّخِذُ مِنْ دُونِهِ آلِهَةً إِنْ يُرِدْنِ الرَّحْمَنُ بِضُرٍّ لا تُغْنِ عَنِّي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئًا وَلا يُنْقِذُونِ (یس/ ۲۳)

آیا غیر از الله معبودهایی را برگزینم که اگر خداوند مهربان بخواهد زیانی به من برساند میانجیگری ایشان کمترین سودی برای من ندارد و مرا نجات نمی‌دهند.

«مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلا مُمْسِكَ لَهَا وَمَا يُمْسِكْ فَلا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (فاطر/ ۲)

خداوند هر رحمتی را برای مردم بگشاید کسی نمی‌تواند از آن جلوگیری نماید و خداوند هر چیزی را که باز دارد و از آن جلوگیری کند، کسی جز او نمی‌تواند آن را

رها و روان سازد و او توانا و کار به جا است.

«إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللَّهُ فَلا غَالِبَ لَكُمْ وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ فَمَنْ ذَا الَّذِي يَنْصُرُكُمْ مِنْ بَعْدِهِ (آل‌عمران/ ۱۶۰)

اگر خداوند شما را یاری کند هیچ کس بر شما چیره نخواهد شد و اگر خوارتان گرداند کیست که پس از او شما را یاری دهد؟!.

و خوف از نتایج مجهولی که بر چیزی حاضر معلوم مترتب می‌شوند و مبتنی بر آنهایند، آن نیز موردی ندارد و درست نیست:

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ (بقره/ ۲۱۶)

باشد که از چیزی بدتان آید در حالی که آن برای شما بهتر باشد.

«فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا (نساء/ ۱۹)

چه بسا باشد که از چیزی بدتان آید در حالی که خداوند در آن برای شما خیر فراوانی قرار داده باشد.

وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَاذَا تَكْسِبُ غَدًا (لقمان/ ۳۴)

و چه می‌داند نفسی که فردا چه چیزی کسب می‌کند؟!.

لا تَدْرِي لَعَلَّ اللَّهَ يُحْدِثُ بَعْدَ ذَٰلِكَ أَمْرًا (طلاق/ ۱)

تو نمی‌دانی، چه بسا خداوند بعد از این حادثه وضع تازه‌ای پیش آورد.

و به این شیوه قرآن کریم همه ترسهای بی‌مورد و پریشان‌زا را یکی بعد از دیگری بررسی می‌کند و آنها را از نفس بشری می‌زداید و بار سنگین آنها را از دوش نفس برمی‌دارد تا آن را به گونه‌ای بار آورد که نیرومند و توانمند و با قدرت و تمکن و امیدوار به زندگی روبه‌رو شود و به قضا و قدر الله چشم بدوزد.

سپس قرآن کریم تار ترس و خوف فطری در نفس بشری را نگه می‌دارد، و بر آن نغمه ترس اصیل و ریشه‌دار در نفس را می‌نوازد، نغمه‌ای که باید از این وجود نواخته شود و صادر گردد.

بی‌گمان نباید تمام نیروهای زمینی و مادّی موجب ترس باشند و سزاوار نیست که ترسناک، و ترس‌آور باشند. چون نیروهایی هستند که مسخر انسان شده‌اند، نمی‌توانند از نفس خود استمداد بگیرند و اختیار آنها به دست خودشان نیست و برای خود مالک سود و زیان نیستند و در حقیقت نیرویی که باید از آن ترسید و بیم داشت قدرت و نیرویی است که همه چیز این جهان در دست او است و بحقیقت او است که می‌بخشد یا منع می‌کند و تنها بخشنده و منع کننده او است. که فقط او می‌تواند بدهد و بگیرد.

بنابراین، خوف و ترس واجب و واقعی، همان ترس و خوف از چنین قوتی است و راه چاره تنها راه ترس و خشیت از او است، خوف باید فقط از الله و از جمله چیزهایی که خداوند انسان را از آن می‌ترساند:

«إِنَّمَا ذَٰلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (آل-عمران/ ۱۷۵)

این تنها شیطان است که شما را از دوستان خود می‌ترساند، پس از آنان مترسید و از من بترسید اگر مؤمنان راستین هستید.

«أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (زمر/ ۳۶)

آیا خداوند برای بنده‌اش کافی نیست؟! آنان تو را از کسانی جز خدا می‌ترسانند، هر کس را خدا گمراه کند هیچ راهنما و رهبری نخواهد داشت.

«قُلْ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ (انعام/ ۱۵)

بگو: بی‌گمان من اگر از فرمان پروردگارم سرپیچی کنم از عذاب روز بزرگ می‌ترسم.

لِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَخَافُهُ بِالْغَيْبِ (مائده/ ۹٤)

تا روشن شود چه کسی در حال نهان از خدا می‌ترسد.

«وَأَنْذِرْ بِهِ الَّذِينَ يَخَافُونَ أَنْ يُحْشَرُوا إِلَىٰ رَبه هم لَيْسَ لَهُمْ مِنْ دُونِهِ وَلِيٌّ وَلَا شَفِيعٌ (انعام/ ۵۱)

با آن کسانی را بترسان که می‌ترسند از اینکه در پیشگاه پروردگارشان گردآورده می-شوند. برای آنان جز خدا یاور و میانجیگری وجود ندارد.

يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَالْأَبْصَارُ (نور/ ۳۷)

از روزی می‌ترسند که دلها و چشمها در آن دگرگون و پریشان می‌گردد.

«يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَيَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا (انسان/ ۷)

به نذر خود وفا می‌کردند و از روزی می‌هراسیدند که شرّ و بلای آن گسترده و فراگیر است.

«إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا (انسان/ ۱۰)

ما از عذاب پروردگارمان می‌ترسیم از روز بس ترشرو و سخت اخموئی.

و به این شیوه و از این قبیل آیات فراوان است. اما آن روزی که شرّش گسترده است. خوفناکترین چیزی که دلی از آن می‌ترسد که مؤمن و بر راه راست و شیوه

درست اسلام است، این خوف از عمیق‌ترین موضوعات تخویف و ترسانیدن در قرآن است. به راستی آیاتی که از عذاب روز آخرت یاد می‌کنند خیلی خیلی فراوانند و در لابلای قرآن کریم پخش و پراکنده‌اند و نیازی به بیان همه آنها نیست، ولی ما به یک حقیقت بارز و برجسته در آن اشاره می‌کنیم و آن این است که این آیات همه انواع خوف و بیم در همه سطوح را در بر می‌گیرند!

و گمان غالب بر این است که ترس از عذاب حسّی و مادّی یگانه راه و ابزار تخویف و بیم دادن در قرآن است:

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصْلِيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ (نساء/ ٥٦)

بی‌گمان کسانی که آیات و دلایل ما را انکار کرده و انبیاء ما را تکذیب نموده‌اند، بالاخره ایشان را به آتش شگفتی وارد می‌گردانیم و بدان می‌سوزانیم. هر زمان که پوستهای آنان بریان و سوخته شود، پوستهای دیگری به جای آنها قرار می‌دهیم.

فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ (بقره/ ٢٤)

پس خود را از آتشی که افروزینه آن انسان و سنگ است، دور دارید.

«أَذَٰلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ، إِنَّا جَعَلْنَاهَا فِتْنَةً لِلظَّالِمِينَ، إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ، طَلْعُهَا كَأَنَّهُ رُءُوسُ الشَّيَاطِينِ، فَإِنَّهُمْ لَآكِلُونَ مِنْهَا فَمَالِئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ، ثُمَّ إِنَّ لَهُمْ عَلَيْهَا لَشَوْبًا مِنْ حَمِيمٍ (صافات/ ٦٢ ـ ٦٧)

آیا آن که بهشتیان را با آن پذیرایی می‌کنند، بهتر است یا درخت زقوم، ما آن را مایه رنج و محنت ستمگران کرده‌ایم، زقوم درختی است که در ته دوزخ می‌روید، شکوفه و میوه آن انگار کلّه‌های شیاطین است. دوزخیان از آن می‌خورند و شکمها را از آن پر و آکنده می‌سازند، سپس آب داغ کثیف و آلوده‌ای را بر آن می‌نوشند.

«خُذُوهُ فَغُلُّوهُ، ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ، ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ، إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ، وَلَا يَحُضُّ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ، فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هَا هُنَا حَمِيمٌ، وَلَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ (حاقه/ ٣٠-٣٦)

او را بگیرید و به غُلّ و بند و زنجیرش کشید، سپس او را به دوزخ بیندازید، سپس او را با زنجیری ببندید و بکشید که هفتاد ذراع درازا دارد، چرا که او به خداوند بزرگ ایمان نمی‌آورد، و مردم را به دادن خوراک به بینوایان تشویق و ترغیب نمی‌کرد. لذا امروز او در اینجا یار مهربانی ندارد و خوراکی هم ندارد مگر از زردابه و خونابه.

و به این گونه آیات دیگری نیز هست. با این حال، حقیقت آن است که ابزار و ادوات تخویف و بیم‌دادن متعدد و پراکنده‌اند و نغمه‌ها و آهنگهای متعددی دارند. قرآن گاهی عذاب سخت مادّی و حسّی را با عذاب معنوی می‌آمیزد و با غلبه

حسّی بر معنوی.

فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِّعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُءُوسِهِمُ الْحَمِيمُ، يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ، وَلَهُمْ مَقَامِعُ مِنْ حَدِيدٍ، كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ (حج/ ۱۹ ـ ۲۲)

کسانی که کافرند جامه‌هایی برای آنان از آتش بریده شده است، از بالای سرهایشان آب بسیار گرم و سوزان ریخته می‌شود، آنچه در درونشان است بدان گداخته و ذوب می‌گردد و هم پوستهایشان و تا زیانه‌هایی از آهن برای ایشان است. هر زمان که دوزخیان بخواهند خویشتن را از غم و اندوه عظیم آتش برهانند بدان برگردانده شوند، بچشید عذاب سوزان را.

به راستی این جا یک توصیف ترسناکی برای شدت عذاب و شکنجه بیان شده شده است که همه‌اش جسمی و حسی است الا در کلمه «غم» که این کلمه در این جا بیانگر عذاب روحی و سایه آن در کنار عذاب بدنی بسیار سخت، می‌باشد و گاهی عذاب روحی و سایه آن در کنار عذاب بدنی بسیار سخت، می‌باشد و گاهی عذاب جسمی و روحی و حسّی و معنوی به هم آمیخته می‌شوند:

فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (بقره/ ۸۵)

برای کسی که از شما چنین کند، جز خواری و رسوایی در جهان نیست و در روز رستاخیر به سخت‌ترین شکنجه‌ها برگشت داده می‌شوند.

در این جا رسوایی و خواری در دنیا را که از جمله چیزهایی است که قلب بشری از آن می‌ترسد، نوعی از عذاب دنیایی در کنار عذاب روز قیامت قرار داده است و این رسوایی و خواری از جانب خدا به آنان می‌رسد، پس بحقیقت ترسناک و وحشت‌آور است. چون رسوا ساختن از طرف یک قدرت حقیقی است که می-تواند خوار سازد و رسواگرداند، و از جانب کسی است که هیچ چیز نمی‌تواند مانع آن شود و آن را برگرداند. چون از جانب الله است.

و گاهی عذاب معنوی بر عذاب جسمی غلبه دارد:

«نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ، الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الأَفْئِدَةِ (همزه/ ٦ ـ ٧)

آتش بر افروخته خدا است، آتشی که بر دلها مسلط و چیره می‌شود.

در این جا چهره بارز آتش آن نیست که عذاب حسی و جسمی باشد بلکه تسلط آن بر دلها است و آن ترس و بیمی که در قلب پدید می‌آورد، هنگامی که آتش چشمهایش را می‌گشاید وا ز خلال نفس آنها را روان می‌سازد تا بر اسرار

مطلع و مسلط گردد! و بعضی وقتها تنها عذاب خالص معنوی است:

«يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئاً وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لله» (انفطار/ ۱۹)

روزی است که هیچ کسی برای هیچ کسی کاری نمی‌توانند بکنند و از دست کسی برای کسی کاری ساخته نیست، و در آن روز فرمان، فرمان خدا است و بس، و کار و بار کلاً بدو واگذار می‌گردد.

«يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ، وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ (عبس/ ۳۴ ـ ۳۵)

در آن روز که انسان فرار می‌کند از برادر خود، و از مادر و پدرش!.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ، يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَمَا هُمْ بِسُكَارَى وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (حج/ ۱ ـ ۲)

ای مردم! از پروردگارتان بترسید. واقعاً زلزله هنگامه رستاخیز، چیز بزرگی است، روزی که زلزله رستاخیز را می‌بینید همه زنان شیردهی که پستان به دهان طفل شیرخوار خود نهاده‌اند، کودک خود را رها و فراموش می‌کنند و جملگی زنان باردار سقط جنین می‌نمایند، و مردم را مست می‌بینی، ولی مست نیستند و بلکه عذاب خدا سخت است.

می‌بینیم که در این جا هول و هراس تماماً روحی است و معنوی است که نفس و روان در زیر فشار سخت آن می‌گدازد و سخت پایمال می‌شود و ذکری از عذاب اجسام و ابدان در میان نیست.

همچنین در این آیات:

«وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ، أُولَئِكَ فِي جَنَّاتٍ مُكْرَمُونَ، فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا قِبَلَكَ مُهْطِعِينَ، عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ، أَيَطْمَعُ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ أَنْ يُدْخَلَ جَنَّةَ نَعِيمٍ، كَلَّا إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِمَّا يَعْلَمُونَ، فَلَا أُقْسِمُ بِرَبِّ الْمَشَارِقِ وَالْمَغَارِبِ إِنَّا لَقَادِرُونَ، عَلَى أَنْ نُبَدِّلَ خَيْرًا مِنْهُمْ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ، فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي يُوعَدُونَ، يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَى نُصُبٍ يُوفِضُونَ، خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ (معارج/ ۳۴ ـ ۴۴)

و کسانی که مواظب و مراقب نمازهای خود می‌باشند، آنان در باغهای بهشت مورد احترام و اکرام هستند، کافران را چه شده است که به سوی تو شتابان می‌آیند، دسته دسته، در راست و چپ قرار می‌گیرند، آیا هر یک از ایشان امیدوارند که به بهشت پر نعمت وارد شوند، هرگز! ما ایشان را از چیزی که خودشان می‌دانند آفریده‌ایم، سوگند به پروردگار خاورها و باخترها که توانائیم! توانائیم بر اینکه جای ایشان را به کسانی بدهیم که از آنان بهترند، و ما هیچ وقت مغلوب و شکست خورده نخواهیم

بود، آنان را به حال خود واگذار تا به باطل خود فرو روند و به بازیچه بنشینند، تا زمانی که به روزی می‌رسند که بدیشان وعده داده شده است، آن روزی که از گورها شتابان بیرون می‌شوند، گویی که به سوی بتهایشان می‌دوند! ، در حالی که چشمانشان به زیر افتاده است، و خواری و پستی ایشان را فرو گرفته است. این همان روزی است که به شما وعده داده می‌شد.

«هَذَا يَوْمُ لا يَنْطِقُونَ، وَلا يُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ، وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ (مرسلات/ ۳۵ ـ ۳۷)

امروز، روزی است که سخن نمی‌گویند، و بدیشان اجازه داده نمی‌شود تا پوزش بطلبند و عذرخواهی بکنند، در آن روز، وای به حال تکذیب‌کنندگان!. می‌بینیم که رسوایی معنوی این جا یگانه عذاب است و بسیار سخت است.

و در بعضی مواضع عذاب در بالاترین قله معنویت واقع می‌شود آن جا که در بقره آیه‌ی ۱۷۴ می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يَكْتُمُونَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْكِتَابِ وَيَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَنًا قَلِيلا أُولَئِكَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلا النَّارَ وَلا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

کسانی که آنچه را خدا از کتاب نازل کرده است، پنهان می‌دارند و آن را به بهای کم می‌فروشند، آنان جز آتش چیزی نمی‌خورند و روز رستاخیز خدا با ایشان سخن نمی‌گوید و آنان را پاکیزه نمی‌دارد و ایشان را عذاب دردناکی است.

در سوره آل‌عمران آیه ۷۷ نیز می‌گوید:

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَناً قَلِيلاً أُوْلَئِكَ لاَ خَلاَقَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ وَلاَ يُكَلِّمُهُمُ اللهُ وَلاَ يَنظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلاَ يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای کمی بفروشند، بهره‌ای در آخرت نخواهند داشت و خداوند با ایشان در آخرت سخن نمی‌گوید، و به آنان در قیامت نمی‌نگرد، و ایشان را پاک نمی‌سازد، و عذاب دردناکی دارند.

و به این گونه همه درجات و همه سطوح را شامل می‌گردد!

بی‌گمان همه مردم در ترکیبات روحی و روانی یکسان نیستند، برخی از مردم وابسته به حواس و محسوسات هستند و تمام زندگی را از طریق حس و حواس می‌نگرند و این دسته اغلبیت بشریتند و اغلب مردم چنین می‌باشند.

و برخی دیگر که اندک‌اند از این سطح بالاترند که مواقف و جایگاههای روانی و روحی و حالات معنوی برایشان مهم است و این حالات در آنان تأثیر می‌گذارد. بلکه گاهی یک شخص واحد بر حسب دگرگونیهای مزاج و تغییرات اوضاع و

احوال، یک بار وابسته به حس است و حسی است و بار دیگر وابسته به معنویات و معنوی است. بنابراین، اسلام برتار خوف ساز نفس انسان، همه نغمه‌ها را و در همه سطوح می‌نوازد تا از یک جهت همه مردم را شامل گردد و از جهت دیگری همه حالات مختلف یک شخص واحد را نیز دربرگیرد و نمی‌گذارد که یک فرصت از دست برود و هیچ فردی را باقی نمی‌گذارد که بر تارهای ساز نفس وی، نغمه‌های مناسب حال او و به قدر توان او، نواخته نشود!

و امید و رجا نیز همانند خوف است که اسلام عین همینروش را با او به کار می‌برد تا بوضع مورد پسند و قابل اعتماد برسد و استوار گردد.

نخست امید به آرزوهای دروغین و ارزشهای مغشوش و کاذب را، به سوی امیدهای واقعی و ارزشهای حقیقی و راه صحیح برمی‌گرداند و متوجه آن می‌سازد.

بشر به نعمتهای رنگارنگ زمین دل می‌بندد و امید می‌ورزد، از قبیل مال و ثروت و فرزندان و شهوتها و هوی و هوسها و جاه و مقام و عزت و قدرت و سلطه و انواع لذتها و برخورداریهای جسمی و روحی.

و اسلام همان گونه که در فصل پیش گفتیم، لذت و برخورداریهای پاک و حلال و روا را حرام نمی‌سازد و مردم را به سوی رهبانیت و گوشه‌نشینی و روی گرداندن از کارهای زمینی و مادّی نمی‌خواند، بلکه بصراحت به لذتهای پاک و حلال و برخورداریهای روا دعوت می‌کند و تحریم آنها را انکار می‌کند:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (اعراف/ ۳۲)

بگو: چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزیهای پاکیزه را تحریم کرده است؟ بگو: این چیزهای پاکیزه، برای افراد با ایمان در این جهان آفریده شده است در روز قیامت اینها همه در اختیار مؤمنان قرار می‌گیرد این چنین آیات را برای کسانی توضیح و تشریح می‌کنیم که آگاهند و می‌فهمند.

با این وصف، اسلام نمی‌خواهد که مردم در کسب شهوات و لذتهای دنیا غرق شوند و تنها به آنها بپردازند و فریب آنها را بخورند و شیفته آنها شوند و از ارزشهای حقیقی ماندگار جاودان منصرف گردند و غافل شوند. چون لذتها و برخورداریهای مادّی زمینی با زوال و نابودی زمین که نزدیک است از بین می‌رود ولی لذتها حقیقی و ارزشهای حقیقی پس از آن می‌مانند و جاودانند.

و به این جهت است که در مواضع فراوانی تکرار شده است که اسلام روزی حلال و چیزهای پاکیزه زمینی را حرام نمی‌نماید و منکر آنها نیست و لیکن چیزهایی که شایسته و ماندگارند بهتر و ماندگارترند ـ لذا مردم را به «باقیات صالحات که خیرّ و ابقی» هستند می‌خواند.

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالأنعام وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ، قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبه هم جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ (آل‌عمران/ ۱۴ ـ ۱۵)

برای انسان، محبّت شهوات جلوه داده شده است، از قبیل: عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلاف و الوف طلا و نقره و اسبهای نشاندار و چهارپایان و کشت و زرع. اینها کالای دنیای پست است و سرانجام نیک در پیشگاه خدا است، بگو: آیا شما را از چیزی با خبر سازم که از این بهتر است؟ برای کسانی که پرهیزکاری پیشه کنند نزد پروردگارشان باغهایی است که رودخانه‌ها از پای آنها می‌گذرد، آنان در آنجاها جاویدانه خواهند بود همسران پاکیزه و خوشنودی خدا است و خداوند بندگان را می‌بیند.

«الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ خَيْرٌ عِنْدَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ أَمَلا (کهف/ ۴۶)

دارایی و فرزندان، زینت زندگی دنیایند اما اعمال شایسته‌ای که نتایج آنها جاودانه است، بهترین پاداش را در پیشگاه پروردگارت دارد، و بهترین امید و آرزو است.

«وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبه هم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَنْ ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطًا (کهف/ ۲۸)

با کسانی باش که صبحگاهان و شامگاهان خدای خود را می‌پرستند و به فریاد می‌خوانند ذات او را می‌طلبند، و چشمانت از ایشان برای جستن زینت حیات دنیوی برنگردد، و از کسی فرمان مبر که دل او را از یاد خود غافل ساخته‌ایم، و او به دنبال آرزوی خود روان گشته است و کار و بارش افراط و تفریط بوده است.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلا تُظْلَمُونَ فَتِيلا (نساء/ ۷۷)

آیا نمی‌بینی کسانی که بدیشان گفته می‌شد: دست از جنگ بدارید و نماز را برپا دارید و زکات مال بدر کنید امّا وقتی که جنگ بر آنان واجب گردید به این هنگام دسته‌ای از ایشان از مردم همان گونه ترسیدند و هراس برداشتند که از خدا ترس و هراس داشتند! و بلکه بیشتر هم دچار خوف و وحشت شدند! و گفتند: پروردگارا! چرا جنگ را بر ما واجب کردی؟ چه می‌شد اگر به ما فرصت بیشتری می‌دادی بگو:

کالای دنیا اندک است و آخرت برای کسی که پرهیزکار باشد بهتر است و کمترین ستمی به شما نشود.

وَمَا هَٰذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلا لَهْوٌ وَلَعِبٌ وَإِنَّ الدَّارَ الآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (عنکبوت/ ٦٤)

زندگی این دنیا جز لهو و لعب نیست، و زندگی سرای آخرت زندگی است، اگر فهم و شعور داشته باشند.

«وَزُخْرُفًا وَإِنْ كُلُّ ذَٰلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالآخِرَةُ عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ (زخرف/ ۳۵)

و زر و زیور و انواع وسایل تجمّلی و زینت‌آلات بدیشان می‌دادیم. امّا همه اینها متاع زندگی این جهانی است، و آخرت در پیشگاه پروردگارت برای پرهیزکاران آماده است.

بی‌گمان اسلام قلب بشری را راهنمایی می‌کند و متوجه می‌سازد که با وجود برخورداری از چیزهای پاک زمین و آبادان ساختن آن و جست‌وجوی رزق و روزی در تمام اطراف و اکناف زمین، نباید این متاعها و برخورداریهای زمینی او را فریفته و مفتون خود سازد و نباید تمام هستی وجود او را در خود غرق کند و او را توجیه و رهنمود می‌نماید که در دنیا و آخرت تنها به ذات الله امیدوار باشد و تنها به پاداش او و رضای او چشم بدوزد و بدان سربکشد و همان گونه که عذاب آخرت گسترده‌ترین ابواب بیم دادن و تخویفند، همچنین نعمتهای آخرت نیز گسترده‌ترین ابواب امیدند. پس خوف و رجا آخرت گسترده‌تر از خوف و رجا دنیا است.

آنچه که درباره عذاب در موضوع خوف گفتیم، این جا آن را درباره موضوع نعمت می‌گوییم. چنان به ذهن متبادر می‌شود که صورت بهشتی که در آخرت خداوند به متقیان وعده داده است همان صورت نعمتهای محسوس و حسّی است:

«عَلَىٰ سُرُرٍ مَوْضُونَةٍ، مُتَّكِئِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ، يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ، بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ، لا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلا يُنْزِفُونَ، وَفَاكِهَةٍ مِمَّا يَتَخَيَّرُونَ، وَلَحْمِ طَيْرٍ مِمَّا يَشْتَهُونَ، وَحُورٌ عِينٌ، كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ، جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (واقعه/ ۱۵ - ۲٤)

اینان بر تخت‌های مرصّع و مطرّز می‌نشینند، روبه‌روی هم بر آن تختها تکیه می‌زنند، نوجوانانی، همیشه نوجوان برای آنان می‌گردانند، قدحها و کوزه‌ها و جامهایی از رودبار روان شراب را، از نوشیدن آن، نه سر درد می‌گیرند، و نه عقل و شعور خود را از دست می‌دهند، هر نوع میوه‌ای را که برگزینند، و گوشت پرنده‌ای که بخواهند و آرزو کنند، و حوریان چشم درشت بهشتی دارند، همسان مروارید میان صدفند، به

پاداش کارهایی که می‌کرده‌اند.

ولیکن به رغم تکرار اوصاف حسّی منظره‌ی نعمتهای بهشت، بی‌گمان نادر است که تنها بیایند و غالباً نعمتهای حسی با نعمتهای معنوی در هر موردی و منظره‌ای به هم آمیخته می‌گردند، حتی آن آیاتی که پیش از آن ذکر کردیم، تقریباً حسی‌ترین مناظر نعمتهای بهشتی در تمام قرآن هستند، به دنبال آنها می-آید:

«لا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَلا تَأْثِيمًا، إِلا قِيلًا سَلامًا سَلامًا (واقعه/ ۲۵ ـ ۲۶)

در میان باغهای بهشت، نه سخن یاوه می‌شنوند، و نه سخن گناه‌آلود، مگر سخن سلام! سلام! را.

که جوّ این نعمت محسوس با جوّ مظهر و پاکی منتهی می‌گردد که در آن یاوه‌گویی و گناه وجود ندارد و آنچه که شامل جانها می‌گردد سلامی است که پژواک آن در باغهای بهشت می‌پیچید و در قرآن کریم انواع نعمتهای معنوی در میان سوره‌های آن پراکنده‌است، یا به تنهایی ذکر شده‌اند یا با نعمتهای محسوس و حسی آمیخته‌اند، همان گونه که در مثال سابق مشاهده شد.

«إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ وَلُؤْلُؤًا وَلِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ، وَهُدُوا إِلَى الطَّيِّبِ مِنَ الْقَوْلِ وَهُدُوا إِلَى صِرَاطِ الْحَمِيدِ (حج/ ۲۳ ـ ۲۴)

خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، به باغهایی داخل می‌گرداند که در زیر آن رودبارها جاری است. آنان با دستبندهایی از طلا و مروارید زینت می‌یابند، و جامه‌هایشان در آنجا از حریر است، آنان به سوی سخنان زیبا، و راه پسندیده رهنمود می‌گردند.

«إِنَّ الأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ، عَلَى الأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ، تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ (مطففین/ ۲۲ ـ ۲۴)

بی‌گمان نیکان در میان انواع نعمتهای فراوان بهشت به سر خواهند برد، بر تختهای مجلّل تکیه می‌زنند و می‌نگرند، خوشی و خرّمی و نشاط نعمت را در چهره‌هایشان خواهی دید.

«وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاعِمَةٌ، لِسَعْيِهَا رَاضِيَةٌ، فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ، لا تَسْمَعُ فِيهَا لاغِيَةً، فِيهَا عَيْنٌ جَارِيَةٌ، فِيهَا سُرُرٌ مَرْفُوعَةٌ، وَأَكْوَابٌ مَوْضُوعَةٌ، وَنَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ، وَزَرَابِيُّ مَبْثُوثَةٌ (غاشیه/ ۸ـ ۱۶)

مردمانی در آن روز شادان و شاداب و دارای نعمت و لذّت خواهند بود، از کوشش خود خوشنود و به سبب تلاش خویش راضی خواهند بود، در بهشت برین و عالیقدر

به سر خواهند برد، در آنجا سخن یاوه‌ای نخواهند شنید، در آنجا چشمه‌های روانی است، در آنجا تختهای بلند و عالی است، و ساغرهایی که گذارده شده‌اند، و بالشها و پشتیهایی که به ردیف چیده شده‌اند، و فرشهای فاخر و گرانبهایی که گسترده و پهن گشته‌اند.

«يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ، ارْجِعِي إِلَى رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً، فَادْخُلِي فِي عِبَادِي، وَادْخُلِي جَنَّتِي (فجر/ ۲۷ ـ ۳۰)

ای انسانِ آسوده خاطر، به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که تو خوشنودی، و از تو خوشنود، به میان بندگانم درآی، و به بهشت من داخل شو.

و در این مثال آخر نعمت روحی خالص که شائبه متاع و لذت حسی در آن به نظر نمی‌آید. متجلی گردیده است و آن آرامش و خشنودی در پیشگاه خداوند است که خداوند این نفس مطمئنه را ندا می‌زند که ای نفس آسوده خاطر به سوی پروردگارت برگرد در حالی که تو خشنودی و خدا نیز از تو خشنود است سپس با رعایت و توجه شفاف آن را احاطه می‌کند و می‌گوید: به میان بندگان من درآی و بداخل بهشت من وارد شو، که خداوند با کرامت و تعظیم او را به خود نسبت می‌دهد و شبیه بدان در آیه ۹۶ سوره مریم می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا

بی‌گمان کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته و پسندیده انجام می‌دهند، خداوند مهربان آنان را دوست می‌دارد و محبّت ایشان را به دلها می‌افکند.

می‌بینیم که در اینجا نعمت با لطف خدا بالا می‌گیرد و چنان شفاف می‌گردد که به «ودّ» و محبت از جانب الله برای بندگانش مبدل می‌شود و بدیهی است که این جذاب‌ترین برخورداری و لذت است.

همان گونه که گفتیم مردم اصناف و گروههای متعددی هستند و دارای سطوح متفاوت می‌باشند که برخی زندگی را حسی و محسوس می‌گیرند و بعضی زندگی را معنوی می‌دانند،، و در کنار این هر یک از افراد بشر این حالت یا آن حالت برایش پیش می‌آید یا در یک لحظه هر دو را با هم می‌آمیزد. بنابراین، قرآن کریم بر این تار یگانه نغمه‌های متفاوت و متعدد می‌نوازد که شامل همه محسوسات و معنویات می‌شود. همان گونه که قرآن نعمت حسی را به صورت طعام و خوراک ویژه محبوب، وصف می‌کند، حتی برای کسانی که به عالم حس و محسوسات اهمیت نمی‌دهند نیز محبوب و دوست داشتنی است!

اسلام از راه این دو تار ساز نفس بشری که رو در روی هم‌اند و در کنار هم هستند، زمام و مهار نفس بشری را کنترل می‌کند و نگه می‌دارد، پس وعده‌اش

می‌دهد و آرزویش را بر می‌انگیزد و آن را می‌ترساند و تهدید می‌کند. و در میان این دو روش، همه بذرها و تخمهای شایسته مورد نظرش را در اعماق جانها و نفسها می‌کارد. اسلام تمام نشاطها و فعالیتهای بشری را به این دو خط معروف در میان مسلمانان به نام ترغیب و ترهیب ارتباط و پیوند می‌دهد. قرآن کریم همه رهنمودهایش و امرها و نهی‌هایش را به این خط یا آن خط یا به هر دو خط با هم مرتبط می‌سازد و آن قدر آن را تکرار می‌کند حتی در اعماق نفس بشری متلازم می‌گردند و از هم جدا نمی‌شوند و این تلازم و به هم پیوستگی به صورت یک نیروی خود آگاهانه یا ناخودآگاهانه در می‌آید که نفس را متوجه خیر می‌کند و از شر و تباهی دور می‌سازد.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلا، خَالِدِينَ فِيهَا لا يَبْغُونَ عَنْهَا حِوَلا (کهف/ ۱۰۷ ـ ۱۰۸)

بی‌گمان کسانی که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته کرده‌اند، باغهای بهشت جایگاه پذیرایی از ایشان است، جاودانه در آنجا می‌مانند و تقاضای نقل مکان از آنجا را نمی‌نمایند.

«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبه هم وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ، رَبَّنَا وَأَدْخِلْهُمْ جَنَّاتِ عَدْنٍ الَّتِي وَعَدْتَهُمْ وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آبَائِهِمْ وَأَزْوَاجِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ، وَقِهِمُ السَّيِّئَاتِ وَمَنْ تَقِ السَّيِّئَاتِ يَوْمَئِذٍ فَقَدْ رَحِمْتَهُ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (غافر ۷ ـ ۹)

آنان که بردارندگان عرش خدایند و آنان که گرداگرد آنند به سپاس و ستایش پروردگارشان سرگرمند و بدُو ایمان دارند و برای مؤمنان طلب آمرزش می‌کنند پروردگارا! مهربانی و دانش تو همه چیز را فرا گرفته است پس در گذر از کسانی که برمی‌گردند و راه تو را در پیش می‌گیرند، و آنان را از عذاب دوزخ مصون و محفوظ فرما، پروردگارا! آنان را به باغهای همیشه ماندگار بهشتی داخل گردان که بدیشان وعده داده‌ای، همراه با پدران خوب و همسران شایسته و فرزندان بایسته ایشان. قطعاً تو چیره و توانا و دارای فلسفه و حکمت هستی، و آنان را از بدیها نگاهدار، و تو هر که را در آن روز از کیفر بدیها نگاهداری، واقعاً بدو رحم کرده‌ای و آن مسلّماً رستگاری بزرگ و نیلِ به مقصود سترگی است.

سپس آیات دیگری می‌آید که این ایمان و عمل شایسته را به تفصیل بیان می‌کند و مفردات متعدد آن را تعیین می‌کند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ، تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ

وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ، يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَيُدْخِلْكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ وَمَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (صف/ ۱۰ ـ ۱۲)

ای مؤمنان! آیا شما را به بازرگانی و معامله‌ای رهنمود سازم که شما را از عذاب بسیار دردناک دوزخ رها سازد، به خدا و پیغمبرش ایمان می‌آورید، و در راه خدا با مال و جان تلاش و جهاد می‌کنید. اگر بدانید این برای شما بهتر است.

«فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبه هم أَنِّي لا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (آل‌عمران/ ۱۹۵)

پس پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت و پاسخشان داد که من عمل هیچ کسی از شما را که به کار پرداخته باشد ـ خواه زن باشد یا مرد ـ ضائع نخواهم کرد. پاره‌ای از شما از پاره دیگر هستید. آنان که هجرت کردند، و از خانه‌های خود رانده شدند، و در راه من اذیّت و آزارشان رساندند، و جنگیدند و کشته شدند، هر آینه گناهانشان را می‌بخشم و به بهشتشان درمی‌آورم. بهشتی که رودخانه‌ها در زیر آن روان است. این پاداشی از سوی خدا، است، و پاداش نیکو تنها نزد خدا است.

«وَلا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحيا عِنْدَ رَبه هم يُرْزَقُونَ، فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا به هم مِنْ خَلْفِهِمْ أَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ، يَسْتَبْشِرُونَ بِنِعْمَةٍ مِنَ اللَّهِ وَفَضْلٍ وَأَنَّ اللَّهَ لا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ (آل-عمران/ ۱۶۹-۱۷۱)

وکسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند مرده مشمار بلکه آنان زنده‌اند و بدیشان نزد پروردگار روزی داده می‌شود. آنان شادمانند از آنچه خداوند به فضل وکرم خود بدیشان داده است وخوشحالند به خاطر کسانی که بعد از آنان مانده‌اند، بدیشان نپیوسته‌اند، اینکه ترسی و هراسی برایشان نیست وآنان اندوهگین نخواهند شد، شاد و خوشحالند به خاطر نعمتی که خدا به آنان داده است و فضل وکرمی که بدیشان روا دیده است وخوشوقت ومسرورند از اینکه خداوند اجر و پاداش مومنان را ضایع نکرده و هدر نمی دهد.

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (توبه/ ۲۴)

بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله شما، و اموالی که

فراچنگش آورده‌اید، و بازرگانی و تجارتی که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید، و منازلی که مورد علاقه شما است، اینها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوبتر باشد، در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند. خداوند کسان نافرمانبردار را هدایت نمی‌نماید.

«وَعَدَ اللَّهُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْكُفَّارَ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا هِيَ حَسْبه هـم وَلَعَنَهُمُ اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُقِيمٌ (توبه/ ۶۸)

خداوند به مردان و زنان منافق و به همه کافران وعده آتش دوزخ داده است که جاودانه در آن می‌مانند و دوزخ برای ایشان کافی است خدا آنان را نفرین و از رحمت خود به دور داشته و دارای عذاب همیشگی خواهند بود.

«وَالَّذِينَ لا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلا بِالْحَقِّ وَلا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا، يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا، إِلا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (فرقان/ ۶۸ ـ ۷۰)

و کسانیند که با الله، معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند و پرستش نمی‌نمایند، و انسانی را که خداوند خونش را حرام کرده است، به قتل نمی‌رسانند مگر به حق، و زنا نمی‌کنند. چرا که هر کس این را انجام دهد، کیفر آن را می‌بیند، عذاب او در قیامت مضاعف می‌گردد، و خوار و ذلیل، جاودانه در عذاب می‌ماند، مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، که خداوند بدیها و گناهان ایشان را به خوبیها و نیکیها تبدیل می‌کند، و خداوند آمرزنده و مهربان است.

«الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبه هم وَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ (بقره/ ۲۶۲)

کسانی که دارایی خود را در راه خدا صرف می‌کنند و به دنبال آن منّتی نمی‌گذارند و آزاری نمی‌رسانند، پاداششان نزد پروردگارشان است، و نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه اندوهگین خواهند شد.

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لا يَقُومُونَ إِلا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا إِنَّمَا الْبَيْعُ مِثْلُ الرِّبَا وَأَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ وَحَرَّمَ الرِّبَا فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (بقره/ ۲۷۵)

کسانی که ربا می‌خورند بر نمی‌خیزند مگر همچون کسی که شیطان او را سخت دچار دیوانگی سازد؛ این از آن‌رو است که ایشان می‌گویند: خرید و فروش نیز مانند ربا است و حال آن که خداوند خرید و فروش را حلال کرده است و ربا را حرام نموده است. پس هر که اندرز پروردگارش به او رسید و دست کشید، آنچه پیشتر

بوده از آن او است و سروکارش با خدا است؛ امّا کسی که برگردد این گونه کسانی اهل آتشند و جاودانه در آن می‌مانند.

«وَيْلٌ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُمَزَةٍ، الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ، يَحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ، كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ، وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطَمَةُ، نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ، الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الأَفْئِدَةِ، إِنَّهَا عَلَيْهِمْ مُؤْصَدَةٌ، فِي عَمَدٍ مُمَدَّدَةٍ (همزه/ ۱-۹)

وای به حال هر که عیبجو وطعنه زن باشد! همان کسی که دارایی فراوانی را گرد می‌آورد وآن را بارها و بارها می‌شمارد، آخر گمان می‌برد که دارایی ش بدو جاودانگی می‌بخشد. هرگز! هرگز! او بدون شک به خردکننده ودرهم شکننده پرت می‌گردد و فرو انداخته می‌شود. تو چه می‌دانی، خردکننده و درهم شکننده چیست؟ آتش بر افروخته خدا است، آتشی که بر دلها مسلط و چیره می‌شود، آن آتشی ایشان را در بر می‌گیرد که سر پوشیده و در بسته است، در حالی که آنان در ستونهای درازی بسته می‌شوند.

«وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (آل‌عمران/ ۱۳۳ ـ ۱۳۴)

و به سوی آمرزش پروردگارتان، و بهشتی بشتابید و بر همدیگر پیشی گیرید که بهای آن آسمانها و زمین است برای پرهیزکاران تهیّه دیده شده است، آن کسانی که در حال خوشی و ناخوشی و ثروتمندی و تنگدستی، به احسان و بذل و بخشش دست می‌یازند، و خشم خود را فرو می‌خورند، و از مردم گذشت می‌کنند، و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.

و به این صورت اسلام بر این دو تار ساز نفس انسان که رو در روی همند، همه نغمه و آهنگهای خوف و رجا را می‌نوازد، این آهنگ‌ها که ممکن است زندگی بشری در روی زمین در معرض آنها قرار گیرد و از طریق این نواختن آهنگهای متنوع که نغمه‌های متنوع و لحن و صداهای تازه به تازه دارند، به آزادی نفس بشری دست یابد، آزادی از ترسهای دنیایی و زمینی و آزادی از تعلق خاطر به متابع و کالای زمینی نابود شونده و بشریت را در مسیر راه خیر رها می‌سازد تا در این راه عمل کند و در همه میادین عمل به خیر چشم دوزد: در سیاست، در اجتماع، در اقتصاد، در آبادانی زمین، بر اساس اخلاق پاک و کریمانه و پاکی و بی‌غل و غش ضمیر و وجدان، عمل کند! در حالی که در طلب رضای خدا باشد و از عذاب او بگریزد. همان گونه که به پاکی ضمیر بشری و حساسیت آن تا اندازه‌ای می‌رسد و هوشیار می‌گردد، که صبحگاهان با کمترین لمس و برخورد و ساده-

ترین راهنمایی تکان می‌خورد و بیدار می‌گردد تا جایی که هر گاه گمان کند که عملی خدا را راضی می‌کند، این انگیزه برای عمل آن چیز، کافی است و هر گاه گمان کند که عملی خدا را خشمناک و ناراضی می‌کند، این انگیزه برای اجتناب و دوری از آن برایش کافی است.

آری! مسلمانان نخستین که قرآن آنان را تربیت کرده و پرورده بود چنین بودند. حساسیت و هوشیاری بسیار دقیقشان و اطمینان خاطرشان به خدا به درجه‌ای و به حدی رسیده بود که احساس می‌کردند که شبانه‌روز با خدا زندگی می‌کنند و در هیچ کاری و عملی و استراحتی، خاطرشان از او منصرف نمی‌گردید و به این جهت بود که آفریدگارشان از آنان چنین سخن می‌گوید:

«كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ (آل-عمران/ ۱۱۰)

شما بهترین امّتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایید و به خدا ایمان دارید.

صدق الله العظیم

۲ـ دوستی و تنفر

دوستی و تنفر نیز همانند خوف و رجا دو خط دیگر از خطوط دوگانه رو در روی هم از خطوط نفس بشری می‌باشند که مساحت گسترده‌ای از نفس و زندگی را در بر می‌گیرند. و مساحت گسترده عمل آنها نیز نزدیک به همان مساحت گسترده‌ای است که خوف و رجا در بر می‌گیرند و شامل می‌شوند.

اسلام با این دو خط نیز همان کاری می‌کند که با آن دو خط قبلی می‌کرد. پس نخست بند و پیوند این دو تار همسایه را محکم و استوار می‌سازد، سپس برهر یک نغمه‌ای را می‌نوازد که باید از آن صادر گردد، بدون اینکه تأخیر کند و ناسامانی و پریشانی پدید آید، بی‌گمان انسان نفس و ذات خویش را دوست می‌دارد و این خودخواهی در ترکیب فطرت و طبیعت وی وجود دارد.

«وَإِنَّهُ لِحُبِّ الْخَيْرِ لَشَدِيدٌ (عادیات/ ۸)

و او علاقه شدیدی به دارایی و اموال دارد.

انسان دوست دارد که از تمام لذتها و انواع برخورداریهای حسی و معنوی برخوردار گردد. دوست دارد که برجسته و غالب و قوی و صاحب قدرت و تمکن باشد، دوست دارد که قهر کند و غلبه یابد، و دوست دارد که بر چیزهای بسیاری مستولی و مسلط گردد و دوست دارد که تعمیر کند و آبادانی پدید آورد و دوست

دارد که جاودان بماند، و دوست دارد که نقطه متمرکز هستی باشد!

بی‌گمان انسان تنفر دارد از هر چیزی که مانع این شهوات و آرزوها باشد، از همه موانع مادّی یا موانع معنوی که از تحقق چیزهای مورد رغبتش و میلش جلوگیری می‌کنند، نفرت دارد و ناخشنود است و هنگامی که چیزی را دوست دارد و می‌خواهد بدان دست یابد و تنها از آنِ او باشد، احساس کندکه مردمانی می‌خواهند با او در آن شریک شوند، از آنان نفرت دارد! و از هر اذیت و تعدی بر خود نفرت دارد. این است نغمه‌های که از دو تار حب و کراهت ساز نفس بشری برمی‌خیزند، که بعضی از آنها درست و سزاوارند و بیشتر آنها ناموزون و انحرافی و خارج از قانونند!

بدیهی است که اسلام با فطرت و طبیعت بشری نمی‌جنگد ولیکن آن را تهذیب و پاکیزه می‌نماید و می‌خواهد که مردم دوست بدارند و کراهت بورزند. چون این فطرت بشری و مقتضای آن است، ولیکن حب و دوست داشتن مطلق و کراهت و نفرت مطلق نفس را خراب و تباه می‌کنند و نیروی آن را پراکنده می‌سازند و آن را توزیع و تقسیم می‌نمایند و نفس را به بندگی خود می‌کشند که سرانجام نمی‌تواند از چنگ آنها خلاص و رهایی یابد! و هنگامی که محبت و نفرت به شهوت تبدیل گردند، شهوتی که ضابطه و کنترل نداشته باشد، نه تنها با دیگران برخورد می‌کند بلکه در درون نفس خود نیز برخی با برخی دیگر برخورد می‌کنند و به هلاکت نفس منجر می‌گردد و تبا هی ببار می‌آورد.

و به این جهت است که اسلام برای شهوتهای حب و کراهت ضوابط و کنترلهایی را وضع کرده است، ضوابطی که به روح می‌پیوندد و ضوابطی که به عقل ارتباط دارد و سرانجام همگی آنها به خدا متصل می‌شوند.

اسلام برای مردم ناخشنود نیست از اینکه نفس و ذات خود را دوست داشته باشند! چون محبت نفس و خود دوستی همان گونه که قبلاً گفتیم یک انگیزه فطری نیرومند است و از بزرگترین محرکات بر عمل و آبادانی پدید آوردن و انتاج و تولید است و اینها همگی اهدافی هستند که اسلام به آنها اهمیت می‌دهد و از هر راهی برای نشاط و فعالیت آنها کار می‌کند.

ولیکن حب نفس را بر مبنای اینکه به دنبال شهوات منحرف گردد، دوست ندارد و حب نفس و ذات را بدان معنی نمی‌فهمد. بلکه برعکس چنین حبی را ظلم به نفس می‌داند و در حقیقت نیز چنین است. چون کسی که زمام نفس خویش را رها می‌کند که به دنبال هر وسوسه‌ای برود، او به نفس خود ظلم می‌کند و آن را به سوی هلاکت سوق می‌دهد. ـ به فصل تربیت جسم مراجعه کنید-

اسلام محبت نفس و ذات را بدان معنی می‌فهمد که خیرخواه و اندرز ده نفس

باشد و آن را به صورت شایسته رهنمود و توجیه سازد، راهنمایی که به وسیله آن سعادت دنیا و آخرت نفس تحقق یابد و به ویژه سعادت آخرت. چون خانه ماندگار تنها آن است که نعمتهایش جاودان و عذابش نیز همیشگی است، در حالی که زندگی سرای دنیا بر خلاف آن است:

«اعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهْوٌ وَزِينَةٌ وَتَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَتَكَاثُرٌ فِي الأَمْوَالِ وَالأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ ثُمَّ يَهِيجُ فَتَرَاهُ مُصْفَرًّا ثُمَّ يَكُونُ حُطَامًا (حدید/ ۲۰)

بدانید که زندگی دنیا تنها بازی، سرگرمی، آرایش و پیرایش، نازش در میان همدیگر، و مسابقه در افزایش اموال واولاد است و بس، دنیا همچو باران است که گیاهان آن کشاورزان را به شگفت می‌آورد، سپس گیاهان رشد و نموّ می‌کنند و بعدگیاهان را زرد و پژمرده خواهی دید و آن گاه خُرد و پرپر می‌گردند.

چه حماقتی بالاتر از اینکه انسان، خانه همیشه ماندگار و نعمتهای جاویدان آن را به نعمتهای زوال‌پذیری که حتی در این دنیا هم تمتع و لذت و برخورداری کامل ندارند، بفروشد و معاوضه کند، نعمتهای دنیایی همواره دارای شائبه هستند و حداقل شائبه آنها اینست که سرنوشتشان فنا و نابودی است؟!

نه هرگز! نباید محبت نفس چنین باشد! بلکه محبت حقیقی نفس این است که انسان نفس خویش را از ذلت وخواری بندگی شهوات در دنیا مصون دارد و همچنین از ذلت و خواری و رسوایی و عذاب و شکنجه روز رستاخیز و روز پاداش نیز نفس خویش را حفظ نماید.

و برای اینکه اسلام به این هدف برسد، برتار حبّ نفس نغمه‌های زیبای شفاف و جذابی می‌نوازد که سرانجام بدان منتهی می‌شود که انسان نفس خویش را در وضعیت شایسته و درست دوست بدارد!

که نخست بر آن، نغمه محبت و دوستی خدا را می‌نوازد، که این نغمه نواختنهای متعددی دارد. چون تنها خداوند است که بخشنده و منعمی است که زندگی را به انسان ارزانی داشته است و همچنین تمام نیروها و مزایا و امتیازات و صفات را او به انسان داده است:

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ بِالْحَقِّ وَصَوَّرَكُمْ فَأَحْسَنَ صُوَرَكُمْ وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ (تغابن/ ۳)

خداوند آسمانها و زمین را به حق آفریده است و شما را شکل بخشیده است و شکلهای شما را خوب و زیبا کرده است.

«الرَّحْمَنُ، عَلَّمَ الْقُرْآنَ، خَلَقَ الإِنسَانَ، عَلَّمَهُ الْبَيَانَ (الرحمن/ ۱ ـ ٤)

خداوند مهربان، قرآن را یاد داد، انسان را بیافرید به او بیان آموخت.

«سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الأَعْلَى، الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى (اعلی/ ۱ -۲)

تسبیح و تقدیس کن پروردگار والا مقام خود را، همان خداوندي که مي‌آفريند و سپس مي‌آرايد.

وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا (مریم/ ۹)

تو را که قبلاً هیچ نبودی، هستی بخشیده‌ایم.

«يَا أَيُّهَا الإِنْسَانُ مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ الْكَرِيمِ، الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ (انفطار/ ۶ ـ ۷)

ای انسان چه چیزی تو را در برابر پروردگار بزرگوارت مغرور ساخته است و در حق او گولت زده است، پروردگاری که تو را آفریده است و سپس سروسامانت داده است و بعد معتدل و متناسب کرده است.

«اللهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً (روم/ ۵۴)

خداوند همان کسی است که شما را از ضعف آفریده است و سپس بعد از این ضعف و ناتوانی قوت و قدرت بخشیده است.

«وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ (صافات/ ۹۶)

خداوند شما و آنچه را که انجام می‌دهید، آفریده است.

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلا (اسراء/ ۷۰)

ما آدمیزادگان راگرامی داشته‌ایم و آنان را در خشکی و دریا حمل کرده‌ایم و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم.

«لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ (تین/ ۴)

ما انسان را در نیکوترین ساختار و زیباترین سیما آفریده‌ایم.

«الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ (سجده/ ۷)

آن کسی است که هر چه را آفرید نیکو آفرید و آفرینش انسان را از گِل آغازید.

وتنها خداوند است که زندگی انسان را بر این کرهٔ زمین میسر ساخته است و همه امکانیات لازم را به وی بخشیده است و تمام مساعداتی که زندگی را ممکن و میسر و زیبا و آراسته می‌گرداند نیز به وی داده است.

«أَلَمْ نَجْعَلْ لَهُ عَيْنَيْنِ، وَلِسَانًا وَشَفَتَيْنِ، وَهَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ (بلد/ ۸ ـ ۱۰)

مگر ما برای او دو چشم را ترتیب نداده و نساخته‌ایم؟ و زبانی و دو لب را نیافریده-ایم؟ و راه خیر و شرّ بدو ننموده‌ایم؟.

«هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الأَرْضِ جَمِيعًا (بقره/ ۲۹)

خدا آن کسی است که همه موجودات و پدیده‌های روی زمین را برای شما آفرید.

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ وَالْفُلْكَ تَجْرِي فِي الْبَحْرِ بِأَمْرِهِ وَيُمْسِكُ السَّمَاءَ أَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ إِلَّا بِإِذْنِهِ إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ (حج/ ۶۵)

مگر نمی‌بینی که خداوند چیزهایی را که در زمین است در اختیار و دسترس شما قرار داده است و همچنین کشتیها را با مشیّت خود در حال حرکت در دریا، فرمانبردار شما کرده است و خداوند نمی‌گذارد آسمان بر زمین فرو افتد مگر او اجازه دهد، واقعاً خداوند بسی مهربان و دارای مرحمت فراوان است.

«وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ (جاثیه/ ۱۳)

و آنچه که در آسمانها و آنچه که در زمین است همه را از ناحیه خود مسخر شما ساخته است.

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَجَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ (انعام/ ۱)

ستایش خداوندی را سزا است که آسمانها و زمین را آفریده است و تاریکیها و روشنایی را ایجاد کرده است.

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا (نحل/ ۸۱)

خداوند سایه‌هایی برایتان از چیزهای که آفریده است پدید آورده و پناهگاههایی برایتان از کوهها ساخته است.

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً (روم/ ۲۱)

و یکی از نشانه‌های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان بیارامید و در میان شما و ایشان مهر و محبت انداخت.

«وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنَ الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ (زخرف/ ۱۲)

و همان کسی است که همه جفتها را آفریده است و برای شما از کشتیها و چهارپایان مرکبهایی تهیه دیده است که بر آنها سوار می‌گردید.

«أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ، وَذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ فَمِنْهَا رَكُوبُهُمْ وَمِنْهَا يَأْكُلُونَ، وَلَهُمْ فِيهَا مَنَافِعُ وَمَشَارِبُ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (یس/ ۷۱ ـ ۷۳)

مگر نمی‌بینند که برخی از آن چیزهایی که قدرت ما آفریده است چهارپایانی است که برای انسانها خلق کرده‌ایم و ایشان صاحب آنهایند؟ و چهارپایان را رام ایشان ساخته‌ایم. برخی از آنها را مرکب خود می‌سازند و از برخی دیگر تغذیه می‌کنند و از برخی از آنها استفاده‌هایی می‌کنند و از آنها نوشیدنی و فرآورده‌های شیری به دست آید، آیا نباید شکرگزار باشند.

«وَإِنَّ لَكُمْ فِي الأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ، وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ، وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ، ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ (نحل/ ٦٦ ـ ٦٩)

بی‌گمان در وجود چهارپایان برای شما عبرتی است، از برخی از چیزهایی که در شکم آنها است، شیر خالص و گوارایی به شما می‌نوشانیم که از میان تفاله و خون بیرون می‌تراود و نوشندگان را خوش می‌آید. از میوه‌های درختان خرما و انگور شراب درست می‌کنید و رزق پاک و پاکیزه از آن می‌گیرید. بی‌گمان در این نشانه‌ای است برای کسانی که از عقل و خرد سود می‌گیرند. پروردگارت به زنبوران عسل الهام کرد که از کوهها و درختها و داربستهایی که مردم می‌سازند خانه‌هایی برگزینید. سپس از همه میوه‌ها بخورید و راههایی را بپیمایید که خدا برای شما تعیین و کاملاً در اختیارند، از درون زنبور عسل مایعی بیرون می‌تراود که رنگهای مختلفی دارد. در این بهبودی مردم نهفته است.

و خداوند بعد از این همه نعمتها و مهربانیها با بندگانش بسیار مهربان و با مرحمت است و بیش از توان آنان، آنان را مکلف نمی‌نماید و خیر آنان را می‌خواهد:

هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ (حج/ ۷۸)

خدا شما را برگزیده است و در دین کارهای دشوار و سنگین را بر دوش شما نگذاشته است.

يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ (بقره/ ۱۸۵)

خداوند آسایش شما را می‌خواهد و خواهان زحمت شما نیست.

«لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلا وُسْعَهَا (بقره/ ۲۸٦)

خداوند به هیچ کس جز به اندازه توانایی ش تکلیف نمی‌کند.

و او به رغم این، گناه بدکاران و خطاکاران را می‌آمرزد مادام که بر گناه و خطا اصرار نورزند:

وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ، وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِه هم وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ، أُولَئِكَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبه هم وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (آل‌عمران/ ۱۳٤ ـ ۱۳٦)

خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد و کسانی که چون دچار گناه شدند یا بر خویشتن ستم کردند به یاد خدا می‌افتند و آمرزش گناهانشان را خواستار می‌شوند و جز خدا کیست که گناهان را بیامرزد؟ و با علم و آگاهی بر چیزی که انجام داده‌اند، پافشاری نمی‌کنند. چنان پرهیزکارانی پاداششان آمرزش خدایشان و باغهای است که در زیر آنها جویبارها روان است و جاودانه در آنجاها ماندگارند و این چه پاداش نیکی است که بهره‌ی کسانی می‌گردد که اهل عملند.

«إِلا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (فرقان/ ۷۰)

مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد وعمل صالح انجام دهد، که خداوند بدیها و گناهان ایشان را به خوبیها و نیکیها تبدیل می‌کند و خداوند آمرزنده ومهربان است.

«قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ (زمر/ ۵۳)

بگو ای بندگانم: ای آنان که در معاصی زیاده روی هم کرده‌اید، از لطف و مرحمت خدا مأیوس و ناامید نگردید قطعاً خداوند همه گناهان را می‌آمرزد، چرا که او بسیار آمرزگار و بس مهربان است.

«إِنَّ اللَّهَ لا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ (نساء/ ۴۸)

بی‌گمان خداوند شرک به خود را نمی‌بخشد ولی گناهان جز آن را از هر کس که خود بخواهد می‌بخشد.

پس چه کسی بیش از خداوند شایسته دوست داشتن است، خدای منعم بخشنده نعمتها، خدای آمرزگار توبه‌پذیر؟!

اسلام نغمه‌ی محبت را برای عالم هستی که خداوند آن را آفریده است، می‌نوازد، و همان گونه که قبلاً گفتیم، پیوند صداقت و دوستی را بین عالم هستی و انسان منعقد می‌سازد، صداقت برادری در سینه‌ها را از جانب خداوند، و امروز دانش نوین پرده از وحدت و یگانگی ساختمان جهان هستی و زندگی و انسان، برداشته است و اسلام پرستش الله و تسبیح و تقدیس او را بین انسان و عالم هستی مشترک می‌داند و در این عمل با هم برادرند و همچنین برادری احساس به تسخیر جهان برای منفعت انسان و نغمه‌ی محبت برای موجودات زنده‌ای می-نوازد که با انسان در سکونت در زمین مشترکند، سپس نغمه محبت برای نوع بشر و فرزندانشان را می‌نوازد. انسان مسلمان همه چیز و همه کس را دوست می‌دارد. بدون شک مردمانی که خداوند آنان را از یک نفس واحد آفریده است، باید با هم دوست و برادر باشند.

آری! آنان برادرند، برادرند در خلقت و آفرینش و برادرند در خویشاوندی و رَحِم، برادرند در زندگی روی این کره خاکی، و برادرند در مصالح مشترکی که با هم دارند، برادرند در منشأ و مصیری که خلقت و سرانجامشان یکی است.

قرآن کریم این اخوت و برادری را تذکر می‌دهد و حقوق آن را به صورتهای بسیار زیبایی که وجدان را تکان می‌دهد نیز خاطرنشان می‌سازد.

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا (نساء/ ۱)

ای مردم از پروردگار بپرهیزید، پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و همسرش را از نوع او آفرید و از آن دو نفر مردم و زنان فراوانی منتشر ساخت و از خدایی بپرهیزید که همدیگر را بدو سوگند می‌دهید و بپرهیزید از اینکه پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید.

وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا (آل-عمران/ ۱۰۳)

و نعمت خدا را بر خود به یاد آورید که بدان گاه که دشمنانی بودید و خدا میان دلهایتان پیوند داد، پس به نعمت او برادرانی شدید.

«وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ به هم خَصَاصَةٌ (حشر/ ۹)

آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه را آماده کردند و ایمان را، کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند. هرچند که خود سخت نیازمند باشند.

لا يَسْخَرْ قَومٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ (حجرات/ ۱۱)

و همدیگر را طعنه نزنید و مورد عیبجویی قرار ندهید.

وَلا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ (حجرات/ ۱۲)

و یکی از دیگری غیبت ننماید، آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ بی‌گمان شما از مرده خواری بدتان می‌آید.

وَأَنْ تَعْفُوا أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى وَلا تَنْسَوُا الْفَضْلَ بَيْنَكُمْ (بقره/ ۲۳۷)

و گذشت و نیکوکاری را در میان خود فراموش مکنید.

احادیث نبوی نیز در این باره بسیار، زیبا، و شفافند:

«لا یؤمِنُ اَحَدُکُم حَتَّي یحِبُّ لِأخیهِ مَا یحِبُّ لِنَفسِهِ[1]

ایمان هیچ یک از شما کامل نیست تا اینکه آنچه بر خودش دوست دارد، برای برادرش نیز دوست داشته باشد ـ زمانی ایمان شما کامل است که آنچه برای خود می‌خواهید برای دیگران نیز بخواهید.

«وَ تَبَسُّمُکَ فِي وَجهِ أخِیکَ صَدَقَةٌ[2]

خندیدن تو در روی برادرت صدقه است و پاداش نیک دارد.

«وَ تُلقِي السَّلامَ عَلي مَن عَرَفتَ وَ مَن لَم تَعرِف[3]

و یکی از آداب اسلام این است که برکسی که شناخته‌ای و برکسی که نمی‌شناسی یکسان سلام بکنی.

«اِنَّ مَن عِبادِ الله عباداً لَیسُوا بِأنبیاءَ یغبِطُهُمْ الاَنبیاءُ وَالشُّهَداءُ، قِیلَ: مَن هُم یارَسُولَ الله؟ قَالَ: هُم قَومٌ تَحَابُّوا بِنوُرِالله مِن غَیرِ أرحامٍ وَ لا اَنساب، وُجُوهُهُمْ نورٌ، عَلي مَنابرَ مِن نُورٍ، لا یخافُونَ إذَا خَافَ النَّاسُ، وَ لا یحزَنُونَ إذَا حَزِنَ النَّاسُ. ثُمَّ قَرَأ: اَلا اِنَّ اَولیاءَ الله لا خَوفٌ عَلَیهِم وَلا هُم یحزَنُونَ[4]

برخی از بندگان هستند که پیامبران نیستند، ولی پیامبران و شهداء بر آنان غبطه می‌خورند! گفتند: ای رسول خدا آنان چه کسانی هستند؟ فرمود: آنان کسانی هستند که در پرتو نور خدا به همدیگر محبت می‌ورزند، بدون اینکه با هم دارای رَحِم و نسب باشند! چهره‌ی نورانی دارند و بر منبری از نورند و هنگامی که مردم می‌ترسند، آنان ترسی ندارند، و هنگامی که مردم اندوهگین هستند آنان اندوهی ندارند: سپس این آیه را خواند: «هان! بی‌گمان اولیاء خدا بیمی از غیر خدا ندارند و اندوهی ندارند». تمام این احادیث رهنمودهایی هستند برای محبت خالص و بی‌شائبه‌ای که شایسته و سزاوار برادران نیک و گرامی است. هنگامی که اسلام تمام این نغمه‌های محبت را می‌نوازد، بی‌گمان آنها سرشت و طبیعتشان چنین است که به محبت انسان برای نفس و ذات خودش توازن و هماهنگی می‌بخشد و آن را در وضع صحیح خود قرار می‌دهد به گونه‌ای که نه ظلم می‌کند و نه جور روا می‌دارد و حقوق دیگران را برای خویش غصب نمی‌کند.

اسلام حسّ غریزی نفرت و ناخوشایندی در انسان را متوجه نیروهای شرّ و

---

۱. به روایت بخاری.

۲. به روایت ابن‌حیان و بَیْهَقِیّ.

۳. به روایت بخاری، مسلم، ابوداود، نسائی و ابن‌ماجه.

۴. به روایت نسائی و ابن‌حبان.

تباهی در زمین می‌گرداند و نباید این حسّ متوجه خیر گردد، پس برای انسان روا نیست که از وجود الله کراهت داشته باشد یا از رسول الله (ص) بدش آید یا با هر یک از فرشتگان و رسولان خدا دشمنی ورزد، و روا نیست که از جهان هستی و زندگی و از بنی نوع بشر تنفر داشته باشد و دشمنی بورزد. با این حال، بر انسان واجب است که نیروی حسّ غریزی کراهت و ناخوشنودی خویش را در برابر تمام انواع شرّ و تباهی و همه اشکال و صورتها و رنگهای گوناگون آن به کار اندازد و هر جا شرّی باشد با آن دشمنی ورزد. برای نمونه ظلم و ستم به هر شکلی باشد، شرّ است باید با آن کراهت و ناخوشایندی به عمل آورد و در برابر آن مقاومت شود:

«یا عِبادي اِنّي حَرَّمتُ الظُّلمَ عَلي نَفسي وَجَعَلتُهُ بَینَکُم مُحرَّماً فَلا تُظالِمُوا[1]

ای بندگان من، من ظلم و ستم را بر خود حرام کرده‌ام، و آن را بین شما نیز تحریم نموده‌ام، پس مبادا به یک‌دیگر ظلم کنید.

فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ (بقره/ ۱۹۴)

هر که راه تعدی و تجاوز به شما را در پیش گرفت، بر او همانند آن، تجاوز کنید.

«وَلَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ يَا أُولِي الأَلْبَابِ (بقره/ ۱۷۹)

ای صاحبان خرد برای شما در قصاص حیات و زندگی است.

تجاوز به ضعیفان در جامعه شرّی است که باید از آن کراهت داشت و با آن مقاومت شود:

«وَمَا لَكُمْ لا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَهْلُهَا وَاجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا وَاجْعَل لَنَا مِنْ لَدُنْكَ نَصِيرًا (نساء/ ۷۵)

چرا نباید در راه خدا و مردان و زنان و کودکان درمانده و بیچاره‌ای بجنگید؟ ـ باید جنگید ـ که می‌گویند پروردگارا: ما را از این شهر و دیاری که ساکنان آن ستمکارند، خارج ساز و از جانب خود سرپرست و حمایتگری برای ما پدیدآور و از سوی خود یاوری برایمان قرار بده.

قرآن کریم ستم‌پذیری را ظلمی بر نفس خویش می‌داند و کسی را که ظلم پذیر باشد، تهدید به عذاب می‌کند و به مقاومت در برابر آن می‌خواند:

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا، إِلا

---

۱. حدیث قدسی به روایت مسلم.

الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ لا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً وَلا يَهْتَدُونَ سَبِيلا، فَأُولَئِكَ عَسَى اللَّهُ أَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ وَكَانَ اللَّهُ عَفُوًّا غَفُورًا (نساء/ ۹۷ ـ ۹۹)

بی‌گمان کسانی که فرشتگان به سراغشان می‌روند و بر خود ستم کرده بدیشان می‌گویند: کجا بوده‌اید؟ گویند: ما بیچارگانی در زمین بودیم. گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن کوچ کنید؟ جایگاه آنان دوزخ است و چه بد جایگاهی و چه بد سرانجامی! مگر بیچارگانی از مردان و زنان و کودکانی که کاری از آنان ساخته نیست و راه چاره‌ای نمی‌دانند. پس امید است که خداوند از آنان درگذرد و خداوند بس عفوکننده و آمرزنده است.

و فتنه در دین و مردم را در دین دچار فتنه کردن شرّی است که باید با آن دشمنی و کراهت نمود و با آن مقاومت به عمل آید:

وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ (بقره/ ۱۹۱)

اثر بد فتنه بر مردم از کشتن سخت‌تر است.

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ (بقره/ ۱۹۳)

و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌اي باقي نماند و دین از آن خدا گردد.

و فساد انگیزی و تباهکاری در زمین و محاربه با خدا و پیغمبرش و جلوگیری از راه خدا، شرّ و تباهی است. باید با آن دشمنی و کراهت داشت و با آن مقاومت شود:

«إِنَّمَا جَزَاءُ الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَادًا أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الأَرْضِ (مائده/ ۳۳)

کیفر کسانی که با خدا و پیغمبر می‌جنگند و در روی زمین دست به فساد می‌زنند، این است که کشته شوند، یا به دار زده شوند یا دست و پای آنان در جهت عکس یکدیگر بریده شود یا اینکه از جایی به جایی تبعید گردند یا زندانی شوند.

فحشاء به صورت آشکار یا نهانی شرّ و بدی است باید از آن کراهت داشت و با آن مقاومت کرد:

«الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِنور/ ۲

هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید و در دین خدا رأفت نسبت بدیشان نداشته باشید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید.

«إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ (نور/ ۱۹)

بی‌گمان کسانی که دوست می‌دارند. گناهان بزرگی در میان مؤمنان پخش گردد، ایشان در دنیا و آخرت شکنجه و عذاب دردناکی دارند.

و هر انحرافی از راه خدا شرّ و تباهی است که باید از آن کراهت داشت و با آن مقاومت کرد و در برابر آن ایستاد:

«مَنْ رَأي مِنكُمْ مُنكَراً فَلْيغَيِّرْهُ بِيدِهِ، فَمَنْ لَمْ يسْتَطِعْ فَبِلِسانِهِ، فَمَنْ لَمْ يسْتَطِعْ فَبِقَلبِهِ وَ هُوَ اَضْعَفُ الايمان [۱]

هر کس از شما که ناپسندی را مشاهده کند وظیفه دارد که با دست عملاً جلوی آن را بگیرد و آن را تغییر دهد. اگر نتوانست و قدرت آن را نداشت، باید با زبان در تغییر آن بکوشد، اگر با زبان هم نتوانست، قلباً باید از آن کار ناراضی باشد و با آن همگامی و موافقت نکند و این یکی ضعیف‌ترین حدّ ایمان است.

مجموعه‌ی همه‌ی شرّها و تباهی‌ها شیطان است و شیطان مادر همه شرّها است و تمام شرّها در شیطان مجسم و متجلی گردیده است و شیطان است که به هر شرّ و تباهی و بدی دعوت می‌کند. بنابراین، باید تمام نیروی نفرت و کراهت و ناخوشایندی انسان متوجه آن گردد و برعلیه آن جنگی اعلان شود که آشتی‌ناپذیر و تسلیم‌ناپذیر باشد:

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ، وَأَنِ اعْبُدُونِي هَـٰذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ، وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلا كَثِيرًا أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ (یس/ ۶۰-۶۲)

ای آدمیزادگان مگر من به شما سفارش ننمودم و امر نکردم که اهریمن را پرستش نکنید چرا که او دشمن آشکار شما است؟ و اینکه مرا بپرستید و بس که راه راست همین است، اهریمن گروههای فراوانی از شما انسانها را گمراه کرده است. آیا نیندیشیدید؟.

مؤمن واقعی تمام نیروهایش را بسیج می‌کند برای دفع این شرّ بزرگ و غلبه یافتن بر آن. و به این گونه محبت و کراهت متوازن و هماهنگ خواهند شد. و از هر یک از این دو تار نغمه و آهنگ صحیح و درست سر می‌زند.

۳ ـ واقعیت و تخیل

در سرشت و فطرت انسان دو نیروی دیگر مقابل هم نیز وجود دارد، نیروی واقع‌گرایی و نیروی تخیل‌گرایی و برای اینکه انسان بتواند به هستی و وجود خود تحقق بخشد، باید هم این نیرو و هم آن نیرو، در وی عمل کنند و نشاط و فعالیت

---

۱. به روایت حدیث بخاری و مسلم.

خویش را در هر دو مورد به کار اندازد و نظام‌های زمینی و مادّی بین واقعیت و تخیل، فراوان دگرگون می‌شوند، که گاهی به این ناحیه می‌گرایید و گاهی بدان ناحیه می‌گرایید و در بسیاری از حالات توازن و هماهنگی وجود ندارد و امروز دنیا از موجی از واقعیت منفور و ناپسند رنج می‌برد! که این وضع بعد از موجی از مغالبه «رومانتیکی» غرق در خیال پدید آمده است!

هر دو موج منحرف می‌باشند! «رومانتیکی» واقعیت زمینی را نادیده می‌گیرد و در دنیای رؤیاها سرگردان است و موج واقعیت‌گرایی نیز امروز از دنیای رؤیا به عمد کناره می‌گیرد و دور می‌شود و به سوی واقعیت کوچک و محدودی می‌گراید که حواس آن را درک می‌کنند و از دایره محسوسات بیرون نمی‌آید و مردم تحت فشار ضرورت بدان می‌پردازند، نه از چنگ آن رهایی می‌یابند و نه می‌توانند از آن بالاتر قرار گیرند و در بستر آن می‌مانند، واقعیت مادّه و مادّیگری و واقعیت زندگی حیوانی. ـ به کتاب معرکـة التقالید مراجعه شود ـ این واقعیت کوچکی که «داروینیسم» قدیم حدود و مرزهای آن را ترسیم کرده است، مطالب حیات و زندگی را در دایره کوچکی محصور می‌کند که ضرورت نیاز آن را تحمیل می‌کند[1] و سطح زندگی را از آن بالاتر نمی‌برد و رؤیای چیزی که زیباتر یا کامل‌تر یا بهتر و فاضل‌تر باشد، نمی‌بیند و در فکر بالاتر از آن نیست. بنابراین، همواره سطح و مرتبه آن فروتر و فروتر می‌افتد و همواره دایره و محیط آن تنگتر و تنگتر می‌گردد، تا جایی که سرانجام، انسان را به یک ابزار حیوانی تبدیل می‌کند و درست همانند ابزار تصرف می‌کند و عمل می‌نماید، و رفتار حیوان را در پیش می‌گیرد. چون یک جناح که جناح و بال واقعیت است زندگی می‌کند، و بال دیگر را که بال خیال و تخیل باشد، قیچی کرده است.

یا به تعبیر مناسب‌تر، می‌گوییم: با دو قدم و پای بسته به زمین، زندگی می‌کند، و دو بال چرخ‌زنان، در آسمان را قیچی می‌کند.

اسلام بر عادت همیشگی خود دوست دارد که همه نیروهای بشریت را با هم به کارگیرد، و بر همه تارهای ساز نفس بشری بنوازد، تا از این راه به توازن و هماهنگی در وجود بشری برسد و این وجود و هستی را افزایش و رشد دهد و افقهای آن را گستردگی بخشد، تا شایسته و سزاوار نوع بشر باشد!

لذا بر هر دو تار مقابل هم می‌نوازد و هر دو را «کوک» می‌کند، هر یک در چهارچوب خودش و به چیزی که سزاوار آن است.

اما به نیروی واقعیت و واقعیت‌گرایی، در چهارچوب زندگی دنیا، و در

---

۱. برای فرق بین داروینیسم قدیم و جدید، رک: کتاب معرکه التقالید.

چهارچوب مادّی زمینی می‌پردازد و عمل کامل را بدان می‌دهد، از قبیل، برپایی دولت و تشکیلات و سازمانهای دولتی و حمایت از دولت و سازمانها و سر و سامان دادن به جامعه و تأسیس و تأمین نیازهای مادّی و اقتصادی و سیاسی و آموزشی آن و و استخراج معادن زمین و نیروهای آن و به کارگیری آنها در راه منفعت و مصلحت بشریت و تنظیم روابط بین‌المللی در حال جنگ و صلح و و از این قبیل و برای دست‌یابی به تمام چیزهای که انسان در روی زمین بدان نیاز دارد و تمام ضروریات زندگی که انسان ازآنها بی‌نیاز نیست، همه دانشها و علوم، همه اختراعات و ابتکارات و تمام تشکیلات و سازمانها. با این حال، تنها به ضرورتها قناعت نمی‌کند و احساسات مردم را محدود و ممنوع نمی‌سازد و در این حدود واقعیت تنگ و کوچک متوقف نمی‌گردد، تا فاسد و تباه نگردد و تا به پستی نگراید و تا پیکار بر عالم مادّه، آن را تباه نسازد و به استهلاک نبرد و تا احساسات و عواطف آن را، حقد و حسد و طمع و آزمندی از بین نبرد.

بی‌گمان اسلام به ندای فطرت و طبیعت انسانی پاسخ مثبت می‌دهد، بلکه به هر فطرت زنده‌ای به طور کلی و فطرت آفرینش، حتی در جمادات و موجودات بی‌جان نیز پاسخ می‌دهد!

کوهها تنها به اینکه کوه هستند، اکتفا نمی‌کنند. با این حال، زیبا و جذاب و گیرا و پوشیده از برف و پوشیده از جنگلها می‌شوند!

ابرها تنها به این اکتفا نمی‌کنند که ابرهای حمل کننده آب بارانند. با این حال، به تمام معنی زیبایی و با تمام اشکال آن زیبا می‌شوند سپس در بعضی اوقات سایه خورشید بر آنها گسترده می‌گردد و رنگین‌کمان را با منظره دل‌انگیزی پدید می‌آورد بی‌گمان گیاهان به این اکتفا نمی‌کنند که گیاه هستند با این حال، برگ و گل در می‌آورند که انسان از بوی خوش گلهای آنها و شکل شادی‌بخش وفرح‌افزای آنها لذت می‌برد و پرنده به این اکتفا نمی‌کند که تنها پرنده باشد با این حال، زیبا می‌پرد و چهچهه دل‌افزا و بازی‌کردن لذت‌بخش و جهیدن شادی بخش، با رنگهای درخشان را از خود نشان می‌دهد و حیوان به این بسنده نمی‌کند که حیوان باشد بلکه می‌جهد و شادی می‌کند و شیطنت را با لطافت می‌آمیزد و انسان بدان الفت می‌گیرد! و این تنها انسان است که از آن خواسته شده است تا در عالم ضرورت و نیازها و عالم واقعیت، زندگی کند؟ و تنها انسان است که از او خواسته شده است که با جهان و فطرت زندگی، مخالفت ورزد؟! چه کسی چنین می‌گوید؟ کسی چنین می‌گوید که فطرت او منحرف گشته و سرشت اخلاقی او فاسد گردیده باشد!

نه هرگز! اسلام نمی‌پذیرد که انسان در چهارچوب و حدود این واقعیت کوچک

محصور گردد، بلکه از انسان می‌خواهد که در یک واقعیت بزرگ‌تری زندگی کند که شامل ضرورت و خارج شدن از عالم ضرورت نیز گردد و شامل چیزی شود که وجود دارد و چیزی که باید باشد. و هر دو حالت در عنصر اصیل انسان وجود دارند. لذا نیروی خیال را برای مساعدت و پشتیبانی واقعیت به کار می‌گیرد و آن را بالاتر از قیود واقعیت محدود بالا می‌برد و انسان را در تخیل کمال مطلق به قدر آنچه که در طاقت دارد، مشغول می‌سازد. چون تخیل کمال مطلق انسان را به گونه‌ای درمی‌آورد که برای اصلاح واقعیت و تلاش برای وصول آن به کمال، عشق ورزد و تمایل پیدا کند. بنابراین، خیال و تخیل بعد از مدتی به واقعیت تبدیل می‌گردد و واقعیت می‌شود، و سطح و درجه بشریت باندازه‌ای که توان دارد بالا می‌رود! و انسان را در تصور کمال و جمال در عالم آخرت به کار می‌برد و مشغول می‌دارد.

پس خیال را با صدها مناظر و تصاویر و حالات، تغذیه می‌نماید و کافی است سخن پیامبر (ص) درباره بهشت که می‌فرماید:

«فِيها مَا لا عَيْنٌ رَأَتْ وَ لا أُذُنٌ سَمِعَتْ، وَ لا خَطَرَ عَلَي قَلْبِ بَشَرٍ!

در بهشت چیزی است که هیچ چشمی آن را ندیده و هیچ گوشی نشنیده است، و بر دل هیچ بشری خطور نکرده است!

این سخن ارزشمند به تنهایی برای خیال پنجره‌ای می‌گشاید که از آنجا بر جمال مطلق و کمال مطلق نظر اندازد و بدان چشم دوزد، پنجره‌ای که تنها برای یک فرد یا یک نسل کافی نیست بلکه برای همه بشریت در همه نسلها کفایت می‌کند! و تازه خیالی نیست که تنها برای لذت و برخورداری منفی و سلبی باشد که هیچ هدف و غایتی پشت سر آن نباشد.

«رَبَّنا مَا خَلَقْتَ هَذا بَاطِلاً! سُبحانَکَ

پروردگارا این را به باطل نیافریده‌ای: تو پاک و منزه هستی از کار بی‌بهره و پوچ.

بلکه هدف از آن اصلاح قلب بشری روی زمین است تا انسان روی زمین که کار می‌کند، دلش متوجه آسمان و عالم بالا باشد، و در هر عملی که انجام می‌دهد خدا را مراعات کند تا به پاداش نیک آن عمل و آمرزش و رضای خدا نایل شود. بنابراین، واقعیت و خیال هر دو با خداوند ارتباط و پیوند می‌یابند، آن وقت، واقعیت و خیال هر دو برای اصلاح جانها و اصلاح زندگی عمل می‌کنند!

۴ ـ نیروی حسّی و نیروی معنوی

این دو خط نیز نزدیک بدو خط قبلی هستند که رو در روی هم قرار دارند:

نیروی حسّی و نیروی معنوی که هر یک مکمل دیگری است و هر یک در جهت خاص خود عمل می‌کند. نیروی حسّی، نیروی جسمانی متصل و پیوسته به حواس و اعصاب و فعل و انفعالات شیمیایی و بیولوژیکی و فیزیولوژیکی بدن است.

و نیروی معنوی، نیرویی است که هیچ کس دقیقاً و به طور معین «مکان» «ماهیت» آن را درک نمی‌کند. با این حال، این نیرو، تفکر تصوری مجردی است که «کلیّات» «معنویات» «ارزشهای برتر» «فضیلت» «عدالت» «حق» «جمال و زیبایی» و چیزهای کلی و معنوی و مجرد و امثال آنها را درک می‌کند و می‌فهمد.

«جولیان هکسلی» در کتاب «انسان در دنیای نوین» در فصل یگانه بودن انسان می‌گوید:

«نخستین خواص انسان یگانه و بزرگترین ویژگی آشکار این انسان، دقت وی بر تفکر و اندیشیدن تصوّری مجرد ذهنی است و این خاصیت اساسی در انسان، نتایج فراوانی دارد که از همه مهمتر رشد روز افزون آداب و رسوم اجتماعی است

در جای دیگری از همین فصل می‌گوید:

«این خواص و ویژگیهای انسان که موجب امتیاز وی است و ممکن است که نفسی و روانی نامیده شوند بیش از آن که بیولوژیکی باشند، از یک خاصیّت یا بیشتر از میان خواص سه گانه زیر پدید می‌آیند:

اول: قدرت او بر تفکر خاص و عام

دوم: یک وحدت نسبی در کارهای عقلانی انسان برقرار است، بر خلاف حیوان که رفتار وعقلش از یک جدا است و محکوم غریزه است نه عقل.

سوم: وجود واحدهای اجتماعی مانند: قبیله، ملت، حزب و جمعیت‌های دینی و وابستگی و تمسک هر کدام به آداب و رسوم و فرهنگ خود می‌باشد».

و برای تطور و دگرگونی، عقل از مرحله پیش از وجود انسان تا مرحله وجود انسان، نتایج ثانوی بسیاری دارد و بدون شک از ناحیه بیولوژیکی یگانه و بی‌نظیر است، از جمله علوم ریاضی خالص و استعدادات موسیقی و ذوق و چشایی خاص هنری و ابداع هنری و دین و ایده‌آل دوستی».

پس این دو نیروی دوگانه در انسان وجود دارند. ولی نیروی که انسانیت انسان به شمار می‌رود و صفت ویژه انسان به حساب می‌آید و تنها نیروی یگانه‌ای است که در انسان وجود دارد و در حیوان نیست، و موجب امتیاز انسان است، همان نیروی معنوی است که کلیات ذهنی و معنویات و مجردات را درک می‌کند و با وجود این جاهلیت نوینی که مردم قرن بیستم، در آن زندگی می‌کنند، اندک

اندک به اهمال و نادیده گرفتن این نیروی ویژه‌ای که انسانیت انسان را ممتاز می‌سازد، گرایش پیدا می‌کند و در عوض آن نیروهای دیگری مشترک بین انسان و حیوان را بزرگتر و بزرگتر می‌نماید و به آنها روی می‌آورد.

به راستی جاهلیت عصر نوین نیروی معنوی را جز در یک میدان به کار نمی‌گیرد و آن میدان هم میدان «علم» نظری و عملی است و بدون شک این میدان هم بسیار بزرگ و با اهمیت است و بی‌گمان هر روز افقهای تازه‌ای و عظیمی برروی بشریت می‌گشاید و بشریت را در این میدان عظیم به پیش سوق می‌دهد. با این حال، میدان نیروی معنوی در انسان بسیار بزرگتر از میدان علم و دانش است و بی‌گمان هنر و عقیده و دین‌باوری و فضایل و اخلاق و ارزشهای برتر انسانی را در بر می‌گیرد و عالی‌ترین جوانب شخصیت انسان را شامل می‌گردد.

و هنر در دنیای نوین، علی‌رغم امکانیات گسترده‌ای که دارد، هر روز رو به نابودی می‌رود و با ادّعای واقعیت و دعوی واقعیتی که در فقره قبلی از آن سخن گفتیم، واقعیت مادّی و واقعیت حیوانی است. بنابراین، بلند پروازی و آزادگی و در جست‌وجوی همیشگی جمال و کمال بودن را بتدریج از دست می‌دهد.

اما عقیده و دین‌باوری و چیزهای متفرع بر آن، از قبیل فضایل و اخلاق و ارزشهای برتر انسانی، تحت تأثیر جاهلیت نوین مسلط بر آن، در دنیای جدید، همواره کوچکتر و حقیرتر می‌شود، تا جایی که به صورت افسانه و اسطوره‌ای درآمده است که مردم آن را به مسخره می‌گیرند و از آن می‌خندند و بدان استهزاء می‌کنند! و رفتارشان با آن، همان رفتار جاهلیت نخستین است و هر لحظه از آن شانه خالی می‌کنند و در حقیقت از وجود و کیان انسانی اصیل خود دور می‌شوند و به زمین و مادیات آن، می‌چسبند و در دنیای حیوانی منحصر می‌گردند:

«وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا فَانسَلَخَ مِنْهَا فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ، وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَلَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الأَرْضِ وَاتَّبَعَ هَوَاهُ فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ أَوْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ (اعراف/ ۱۷۵ ـ ۱۷۶)

برای آنان بخوان خبر آن کسی را که به او آیات خود را دادیم، اما او از آنها بیرون رفت و شیطان بر او دست یافت و از زمره گمراهان گردید. اما ما اگر می‌خواستیم، مقام او را با آیات بالا می‌بردیم. با این حال، او به زمین آویخت و از هوی و هوس خویش پیروی کرد. مثل او بسان مَثَل سگ است که اگر بر او بتازی، زبان از دهان بیرون می‌آورد و اگر هم آن را به حال خود واگذاری زبان از دهان بیرون می‌آورد.

اما اسلام مانند عادت همیشگی خود با فطرت انسانی همگامی دارد، و تا آنجا که فطرت توان تعالی و بلند پروازی داشته باشد با آن اوج می‌گیرد و در هر شرایط و اوضاع و احوالی از تحمل وظیفه مهم خود شانه خالی نمی‌کند. و

جاهلیّتی که مردم بدان روی آورده‌اند، آن را مأیوس نمی‌کند، بلکه برای آن آمده است تا جاهلیّت را نابود کند و معرفت صحیح را در جای آن بنشاند و معرفت صحیح را گسترش دهد و این است وظیفه مهم همیشگی اسلام در زندگی بشریت. اسلام با هر دو شقّ فطرت سازگاری و همگامی دارد، به نیروی حسی و محسوسات غذای مناسب آن را می‌دهد و به نیروی معنوی و معنویات نیز میدان ومجال عمل و ابداع و نوآفرینی می‌بخشد.

بنا بر این تمام لذتهای حسی مادام که در دایره سالم و امین از تباهی و پاکیزه و روا باشد و به فرد و جامعه ضرر و زیان نرساند، مباح است، لذتهای خوراک و نوشاک و پوشاک و مأوی و مسکن و لذتهای جنسی. و همچنین ادوات و ابزاری که انسان ابداع می‌کند و زندگی را میسر می‌سازد و تلاش و کوشش او را فراهم می‌کند و به حس و حواس او برخورداری حلال می‌دهد و خوراک کامل نیروی حسّ و حواس باشد، همگی روا و جائز است.

اما نیروی معنوی و معنویات که نیرویی است که انسانیت اصیل را بیان می‌کند، و انسان را از حیوان ممتاز می‌سازد، اسلام بدان بسیار اهمیت می‌دهد و آن را اساس و زیربنای زندگی انسانی قرار می‌دهد. چون در واقع اساس و زیربنای انسانیّت انسان است. نخستین اهمیتی که به این نیروی معنوی می‌بخشد، آن است که عقیده و باوری فراگیر و گسترده و آزاد و روان بدان اعطاء می‌کند، عقیده و باور به وجود الله و یگانگی او، و باور به اختصاص پرستش برای الله بهر شکل و نوعی باشد و باور به اینکه دین خالصاً و انحصاراً باید از آنِ خدا باشد و به این معنا که تصور عالم هستی و زندگی بر اساس ایمان و باور به خدا باشد و به این معنا که ایمان و باور به حقی داشته باشد که خداوند بدان آسمانها و زمین را آفریده است و به معنی احقاق این حق و تحقق آن روی زمین، و به معنی برپایی جامعه انسانی بر اساس حق الهی، آن حقّی که قرآن را بدان نازل فرموده است، و به معنی جهاد در راه خدا و در راه حق و در راه اسلام. و جهاد در راه برپایی جامعه پاک و متوازن و هماهنگ که بدستور خدا و آنچه نازل فرموده است، ایمان بیاورد و به دستور و قانون خدا عمل کند که بر پیامبران نازل کرده است. آری: این است عقیده و یاوری که اسلام بذر و تحم آن را در زمین جانها و دلها می‌کارد و از راه آن و به وسیله آن نیروی معنوی و معنویات را در انسان تغذیه می‌کند و پرورش می‌دهد.

بی‌گمان زندگی در سایه این عقیده، برخورداری و لذت روح و روان است، لذتی که بالاتر از آن لذتی نیست، لذت اتصال و پیوستگی دایمی به خدا و گسترش افقهای بینش انسان تا اینکه به تمام جهان گسترده می‌پیوندد و خود به

صورت نیروی عالم هستی و آمیخته به نیروی جهان هستی در می‌آید، و در داخل ناموس و قانون بزرگ جهان و طبیعت قرار می‌گیرد و از آن جدا نمی‌شود و دیگر خود را منحصر به ذات کوچک و ناچیز رو به فنای خود منحصر نمی‌سازد و از زندگی با طبیعت و نیروی حیات و زندگی، فاصله نمی‌گیرد.

این سخن شعر و خیال نیست! بلکه واقعیت دارد، واقعیتی که هر گاه خداوند رازی از رازهای این جهان را بر وی می‌گشاید، دانش نوین گام به گام از آن پرده برمی‌دارد!

بی‌گمان کشف نیروی «اتم» «جاذبه عالم هستی» در تاریخ علم و دانش و در تاریخ معرفت بمعنی گسترده آن، رویداد تازه‌ای است که برای انسان کشف کرد که تقسیم عالم هستی به مادّی و غیر مادّی نزدیک به خرافه است! و معلوم نمود که تمام عالم هستی در حقیقت مجموعه‌ای از «طاقات» و نیروهای متحرکی است که پیوسته و دائماً در حرکت است و همگی به هم پیوسته و در ارتباط متقابلند، که هر گاه این ارتباط به هم پیوسته اختلال پیدا کند، عالم هستی از هم می‌پاشد و منفجر می‌گردد و در افقها پراکنده می‌گردد.

و انسان خود یکی از این نیروهای عالم هستی است و همان ناموس و قانون عالم هستی بر آن حکم می‌کند که اراده خداوند یگانه‌ای که جهان و زندگی و انسان را آفریده است، او را راهنمایی می‌کند. بنابراین، هنگامی که انسان تنها خداوند را می‌پرستد و عبادت را متوجه او می‌سازد، او کاری می‌کند که قانون بزرگ عالم هستی که خود نیز جزئی از آن است، آن را به وی الهام می‌نماید و این نظام عالم هستی است که به انسان الهام می‌کند که تنها و تنها خدا را بپرستد. و هنگامی که محبت و دوستی خود را متوجه عالم هستی می‌کند، او برادر خویش در آفرینش و طبیعت را دوست داشته است و انسان و عالم هستی در خلقت و طبیعت برادرند و هنگامی که انسان محبت خود را متوجه انسانیت می‌سازد و در چهارچوب این محبت حرکت می‌کند و عمل می‌نماید، به ناموس و قانون بزرگ جهانی تحقق می‌بخشد، که می‌گوید: جهان هستی مجموعه‌ای از نیروها «انرژیهایی» هستند، جاذب یک دیگر، به هم پیوسته و متحرک، یکدیگر را می‌ربایند و ارتباط خود را با هم از دست نمی‌دهند.

بنا بر این تمام «فضائل» صداقت، و نظافت و پاکی و استقامت و پایداری و همه «ارزشهای عالی وبرتر» از قبیل حق و عدالت و جمال و کمال. همگی جزئی از بنیه و ساختمان جهان و بنیه ساختمان انسان هستند، جزئی از فطرت آفرینشی که خداوند خلق کرده است و بنا بر این انسان یک نیروی عالم هستی است و با فطرت هماهنگ و جوابگوی همند و با ناموس و قانون کلی جهان

همگامی دارد، به شرط اینکه به این فضایل و به این ارزشهای برتر، چنگ بزنند و آنها را نگه دارد. و هر گاه از این قانون و ناموس جهان منحرف شود و از نیروی جهان جدا گردد و بگسلد، منحصر بذات کوچک خویش در چهارچوب تنگش گردد، و هر گاه از این فضایل «و این ارزشها» دور شود و به هواها و شهوات بچسپد، از فطرت خارج شده و از آن سرپیچی نموده است.

این است تصور دین‌باوری برای زندگی، و این است حقیقت واقعی که روز به روز، علم و دانش از آن پرده برمی‌دارد و اسلام این تصور و فهم را پایه اساسی خود قرار می‌دهد، و همچنین آن را غذای کامل نیروی معنوی و معنویات می‌داند، معنویاتی که زیربنای انسانی انسان است. اسلام آن را لذت رؤیایی و تأمل گسسته از واقعیت قرار نمی‌دهد! نه هرگز! هر چیز در اسلام هدفی و غایتی دارد! غایت و هدفی بلندی که عبارت است از اصلاح قلب انسانی و استقامت و برپایی آن بر اساس فطرتی که خداوند انسان را بر آن آفریده است.

بنا بر این و از این جهت، اسلام چندان میلی ندارد به «فلسفه» مجرد خالصی که صرفاً در دنیاهای خیال و اندیشه، دور می‌زند تا دوباره در نتیجه دور به همان جای اولش برگردد. به چنین فلسفه‌ای نمی‌پردازد. چون این فلسفه، غذای حقیقی شایسته زندگی را به بشریت نمی‌بخشد.

اسلام از تفکر و تأمل در ملک با عظمت الهی بدش نمی‌آید و از آن نفرت ندارد، بلکه باگرمی و حرارت و قوت و اصرار، بدان دعوت می‌کند. با این حال، اسلام این فلسفه را از تأملات و تفکرات در برج عاجی، بیرون می‌آورد و آن را با واقعیت عمل و واقعیت شعور و ادراک و واقعیت رفتار و سلوک انسانی ارتباط می‌دهد و برای آن در زندگی مردم روی زمین پژواک مستقیمی برقرار می‌سازد.

همان گونه که آن را در مبحث تربیت عقل هنگام عرضه نمودن آیات زیر بیان داشتیم این نوع اندیشیدن و تفکر، منتهی به ایمان می‌گردد.

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لأُولِي الأَلْبَابِ، الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِم وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (آل‌عمران/ ۱۹۰-۱۹۱)

مسلّماً در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌ها و دلائلی برای خردمندان است، کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده یاد می‌کنند و درباره آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند پروردگارا! این را بیهوده و عبث نیافریده‌ای؛ تو منزّه و پاکی، پس ما را از عذاب آتش محفوظ دار.

«فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُم أَنِّي لا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ (آل‌عمران/ ۱۹۵)

پس پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت و پاسخشان داد که من عمل هیچ کسی از شما را که به کار پرداخته باشد ـ خواه زن باشد یا مرد ـ ضائع نخواهم کرد. پاره‌ای از شما از پاره دیگر هستید.

که این تأمل مستقیماً به ایمان می‌انجامد و ایمان مستقیماً به عمل منجر می‌گردد و موجب جهاد در راه تحقق تصور ایمانی می‌شود، تصور ایمانی که نتیجه تأمل در ملک و ملکوت الله است و از این راه است که حسّی و معنوی در واقعیت زندگی با هم ارتباط پیدا می‌کنند همان گونه که در واقعیت نفس و روان نیز با هم پیوند دارند و این دین شگفت‌انگیز معجزه‌گر در حقیقت همان «دین فطرت» است همان گونه که قرآن از آن سخن گفته و آن را بدان نام نامیده است:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ (روم/ ۳۰)

این سرشت و فطرت خدایی است که مردم را بر آن آفریده است. تغییری در آفرینش خدایی نیست، این است آیین پایدار.

۵ ـ محسوس و نامحسوس

آنچه با حواس ظاهری درک می‌شود و آنچه با آنها درک نمی‌شود. این دو خط موازی: ایمان به آنچه که حواس درک می‌کند و ایمان به آنچه حواس درک نمی‌کند، نزدیک به همان دو خط قبلی حسّی و معنوی می‌باشند. ـ این خطوط سه گانه «واقع و خیال» «حسّی ومعنوی» «ایمان به آنچه که حواس درک می‌کند وآنچه که حواس درک نمی‌کند» در نگاه نخستین یک چیز به نظر می‌آیند و در حقیقت باهم مرتبطند و تداخلی با هم دارند. با این حال، با این وصف، از همدیگر متمایزند همان گونه که در تفصیل سخن دیده می‌شود.

این دو نیرو، دو نیروی فطری و سرشتی در وجود انسان می‌باشند، هر دو انسانی و اصیل هستند، حیوان به هیچ چیزی ایمان نمی‌آورد، و با وجود اینکه انسان ایمان می‌آورد ولی ایمان بدان چیزهایی که حواس درک می‌کنند، بزرگترین مزیت و امتیاز انسان نیست. چون ایمان به محسوس در سرشت خود به نیروی حسّی مشترک بین انسان و حیوان نزدیکتر است. اما قدرت بر ایمان به نامحسوس، ایمان به چیزی که حواس ظاهری آن را درک نمی‌کنند، مزیت اساسی و بزرگترین امتیاز موجود بشری است، و بزرگتر بخشش و موهبتی است که خداوند به انسان بخشیده است.

علی‌رغم بدیهی بودن این موضوع که خود علم تجربی جدید آن را تأیید می‌کند، همان گونه که از قول «ژولیان هکسلی» بیان نمودیم، اما جاهلیت نوین

بصیرت و بینایی باطنی انسان را در این جهت، محو و نابود می‌کنند و آن را کور می‌سازد و وجود انسان را محدود و محصور به چیزی می‌کنند که تنها حواس ظاهری آن را درک می‌کنند، و می‌گوید: تنها این است «واقعیت»!

«بی‌گمان حقیقت جهان در مادّیت آن منحصر نیست»! و مذهب مادّی نیز بر زبان مارکس چنین می‌گوید و صرفنظر از مذاهب و مکتبهای اقتصادی، غرب نیز چنین باوری دارد، اختلاف در آن اختلاف ظاهری و قشری است اما اساس مشترک بین آنان همان ایمان بمادیت زندگی و مادیت انسان است![1] اما اسلام به همه نیروهای انسانی ایمان دارد و به هر نیرویی غذای مناسب آن را می‌دهد و غذایی که می‌دهد شایسته آن می‌باشد.

به تمایل انسان برای ایمان بچیزی که حواس آن را درک می‌کنند، ایمان دارد. به امور غیبی و نامحسوس و همه عالم مادّی با تمام نامحسوساتی که در آن است ایمان دارد و تغذیه مناسب آن را ارائه می‌دهد.

جهاد مادّی در برابر انسان گسترده است و با حواس چشم و گوش و بویایی و چشایی و بساوایی مستقیماً آن را درک می‌کند یا به وسیله نزدیک بین و دوربین و ذرّه‌بین و میکروسکوب و تلسکوپ می‌توان جهان مادّی گسترده در پیش روی خود، را درک کند. این جهان مادّی در برابر تجربیات انسان و تلاشها و کوششهایش گسترده است تا نیروی آن را به کار گیرد و از آن بهره‌برداری نماید. این مذهب مادّی غربی نیست که این اختراع را کشف کرده یا در قرن بیستم آن را کشف نموده باشد! چون قبلاً از قول هـ. ا. ر. جب» گفتیم این مذهب و مکتب تجربی جدید بر دست مسلمانان به اروپا منتقل گردیده است و این ملاحظات علمی دقیق و تفصیلی مسلمانان بود که راه ظهور علم جدید را هموار و مهیا نمود. به راستی مسلمانان با توجیه و رهنمود دینشان که با فطرت سازگار و همگام است، به جهان مادّی و نیروی مادّی موجود در انسان ایمان دارند و دقایق و اسرار این عالم مادّی را ملاحظه و مشاهده می‌نمایند و قوانین و رموز آن را استخراج و استنباط می‌نمایند و از قوانین آن بهره‌برداری می‌کنند و آن را به کار می‌گیرند و بحقیقت علوم و دانششان در این باره نافع و سودمند بود و کافی ا ست که بگوییم: علم طب عربی تا قرن هیجدهم در دانشگاههای اروپا تدریس می‌شد و نظریات و تئوریهای حسن بن‌الهیثم در مباحث بصریات و رؤیت در آنجا تا قرن نوزدهم تدریس می‌شد و کلمه کیمیاء یا شیمی غربی در اغلب زبانهای اروپایی هنوز هم به کار می‌رود و بسیاری از کلمات مستعمل در فلکیات و علوم نجوم در

---

۱. رک: کتابهای الانسان بین المادیة و الاسلام و معرکة التقالید.

اصل عربیند و تنها اثر تشویقی اسلام به علوم این نیست، بلکه اسلام بشیوه خاص خود از چیزهایی که با حواس ظاهری درک می‌شوند، در تربیت قلب بشری و ایجاد ارتباط بین آن و خداوند، بسیار ا ستفاده کرده و بهره‌های عظیمی برده است، هنگامی که انظار و دیدگاهها را متوجه جهان مادّی ساخته است تا در آن دست قدرتمند و نوآفرین و سازنده خدا را مشاهده و ملاحظه کند، از این محسوسات استفاده شایان نموده است و تمام حواس را در این باره به کارگرفته است، چشم، گوش، بویایی، چشایی و بساوایی. چشم را متوجه دیدن در عالم مادّی می‌کند:

«اللّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ (رعد/ ۲)

خدایی که آسمانها راچنانکه می‌بینید بی‌ستون برافراشت.

«أَفَلا يَنظُرُونَ إِلَى الإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ، وَإِلَى السَّمَاءِ كَيْفَ رُفِعَتْ، وَإِلَى الْجِبَالِ كَيْفَ نُصِبَتْ، وَإِلَى الأَرْضِ كَيْفَ سُطِحَتْ (غاشیه/ ۱۷ ـ ۲۰)

آیا به شتر نمی‌نگرند چگونه آفریده شده است؟! و به آسمان که چگونه برافراشته شده است؟! و کوهها که چگونه از زمین سر برآورده‌اند و به زمین که چگونه گسترده شده است.

«أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ فَيُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ وَيَصْرِفُهُ عَنْ مَنْ يَشَاءُ يَكَادُ سَنَا بَرْقِهِ يَذْهَبُ بِالأَبْصَارِ (نور/ ۴۳)

مگر نمی‌دانی که خداوند ابرها را آهسته می‌راند، سپس آنها را گرد می‌آورد، بعد آنها را متراکم و انباشته می‌سازد. آن گاه می‌بینی که باران از لابلای آنها بیرون می‌ریزد و نیز خدا از آسمان، ابرهای کوه مانند آن، تگرگهای بزرگی را فرو می‌آورد و هر کس را بخواهد با آن زیان می‌رساند و هر کس را بخواهد از زیان آن به دور می‌دارد، درخشش برق ابرها نزدیک است چشمها را از میان بردارد.

انظُرُوا إِلَى ثَمَرِهِ إِذَا أَثْمَرَ (انعام/ ۹۹)

بنگرید به میوه‌های نارس و رسیده یکایک آنها، آن گاه که میوه دادند.

و گوش را متوجه شنیدن می‌سازد.

«وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ (رعد/ ۱۳)

رعد به ستایش و تسبیح او مشغول است.

«أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ (بقره/ ۱۹)

یا گویی داستان آنان همچون داستان کسانی است که به باران توفنده گرفتار آمده باشند که از آسمان فرو ریزد و در آن انبوه تاریکیها و رعد و برق بوده باشد و از بیم مرگ انگشتان خود را در گوشهایشان فرو برند.

«وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ (حاقه/ ٦)

قوم عاد به وسیله تند باد سرد و سرکش و پر سر و صدای ویرانگر نابود شدند.

و ذوق را متوجه چشایی می‌کند:

«وَفِي الأَرْضِ قِطَعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ وَجَنَّاتٌ مِنْ أَعْنَابٍ وَزَرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَغَيْرُ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفَضِّلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الأُكُلِ (رعد/ ٤)

در روی زمین قطعه زمینهایی در کنار هم قرار دارد و تاکستانها و کشتزارها و نخلستانهای یک پایه و دو پایه در آن موجود است که هرچند با یک نوع آب سیراب می‌گردند، اما برخی را از لحاظ طعم و مزه بر برخی دیگر برتری می‌دهیم.

«وَإِنَّ لَكُمْ فِي الأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ (نحل/ ٦٦)

بی‌گمان در وجود وچهارپایان برای شما عبرتی است، از برخی از چیزهایی که در شکم آنها است شیر خالص و گوارایی به شما می‌نوشانیم که از میان تفاله و خون بیرون می‌تراود و نوشندگان را خوش می‌آید.

و به این شیوه هر یک از حواس جسمانی را بیدار می‌سازد و آگاه می‌کند و در تدبیر زندگی و استخراج نیروی مادّی و بهره‌گیری از آنها به مصلحت انسان، یا در اطلاع بر نشانه‌های وجود خدا وتدبر و تأمل در قدرت اعجازگر او در آفرینش، در همه این زمینه‌ها بدان حواس عمل و کار مربوط به آنها را واگذار می‌نماید و گمان نمی‌رود که هیچ مذهب مادّی و مکتب مادّی می‌تواند حواس و محسوسات را بیش از آن که انسان انجام می‌دهد، به کارگیرد! یعنی اسلام بیش از هر مکتب مادّی از حواس و محسوسات استفاده می‌کند.

با این حال، غرب مادّی و ماتریالیست نزد این حقیقت محسوسات که پیش روی دارد توقف کرده و فقط به محسوسات و چیزهای که با حواس درک می‌شود، بسنده می‌کند، و عالم غیب و غیرمحسوسات را انکار کرده است! روح را انکار می‌کند. چون آن را نمی‌بیند و نمی‌شنود و نمی‌چشد و لمس نمی‌کند! و وجود خدا را نیز انکار می‌کند:

«لا تُدْرِكُهُ الأَبْصَارُ (انعام/ ۱۰۳)

چشمها او را درک نمی‌کنند و او را در نمی‌یابند.

با بقیه حواس ظاهری نیز نمی‌توان آن را دریافت و درک کرد. بنابراین، به گمان غرب مادّی «الله» وجود ندارد یا دروازه یادآوری! موجود است با این حال، در حاشیه زندگی و در حاشیه وجدان و ضمیر باطن وجود دارد! پاک و منزه است و والاتر از توصیفی که برایش می‌کنند، چه سخن زشت و ناپسندی از دهنشان می‌پرد و این گفتارشان جز دروغ چیزی نیست! بی‌گمان سقوط و واژگونگی که امروز جاهلیت جدید از آن رنج می‌برد خیلی زشت‌تر است از آنچه که جاهلیت دیروز و قدیم از آن رنج می‌برد.

چه بسا که جاهلیت قدیم به علت نادانیها و عقب‌ماندگی و بسته بودن در خرد به روی آنان، معذور بوده باشند و ممکن است که بتوان برای آنان عذرهایی تراشید، ولی بدبختی این جا است که جاهلیت ماتریالیست جدید، ادعای دانش و فرهنگ می‌کند و گمان می‌نماید که می‌داند:

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ﴾ (روم/ ۷)

از زندگی دنیا نمودهایی می‌دانند، در حالی که از آخرت و پایان کار غافلند.

غرب مادّی و ماتریالیست به علت ایمان نداشتن به «روح» و به «خدا» و روز «آخرت» به چنان پرتگاهی سقوط کرده است که پرتگاهی پایین‌تر از آن تصور نمی‌شود و گمراهی از آن بدتر وجود ندارد! به راستی در هر چیزی به مرتبه کامل حیوانیت رسیده است، چه در اخلاق و چه در سیاست وچه در همه جهات و زمینه‌های زندگی، این بی‌بندوباریهای پست اخلاقی که به راستی زندگی در روی زمین را آلوده کرده است، این کشت و کشتارهای بشریت در هر نقطه از نقاط زمین، دو جنگ جهان در یک چهارم قرن و جنگ سوم جهانی که بشریت را به نابودی فراگیر و وحشتناکی تهدید می‌کند و بشریت را در معرض نابودی کامل قرار می‌دهد! و این پیکار و نزاع دیوانه‌وار که بر سر تصاحب کالاهای دنیا و لذتهای دنیایی در گرفته است! این دلهره و اضطراب و نگرانی‌های دائمی، این بگیر و به بندها و جنگ سردی که اعصاب را تباه کرده و موجودیت انسان را رو به نابودی می‌برد.

اینها همگی از نتایج حتمی انکار وجود «الله» و انکار عالم غیب و آخرت و انکار روح است. و نتیجه حتمی مخالفت با فطرت انسانی و نداشتن ایمان به عالم غیب و چیزهایی که در حیطه حواس ظاهری قرار نمی‌گیرند، می‌باشد و نداشتن ایمان به خدا و روز رستاخیز بشریت مادّی و ماتریالیست را به این سقوط ننگ‌آور کشانده است. اسلام که فرمان خدا برای مردم است، دور است از اینکه در چنین خطایی و اشتباه بزرگی واقع شود، خطای مخالفت با فطرت انسان! و بستن تمام روزنه‌ها بر نفس بشری، جز دریچه حواس ظاهری، هرگز اسلام چنین خطایی را

مرتکب نشده است:

«الم، ذَلِكَ الْكِتَابُ لا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ، الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (بقره/ ۱ ـ ۳)

الف لام میم، این کتاب هیچ گمانی در آن نیست و راهنمای پرهیزکاران است، آن کسانی که به دنیای نادیده باور می‌دارند و نماز را به گونه‌ای شایسته می‌خوانند و از آنچه بهره آنان ساخته‌ایم می‌بخشند.

می‌بینیم که اولین صفتی که مؤمنان باید داشته باشند ایمان به عالم غیب و اموری است که با حواس ظاهری درک نمی‌شوند! بی‌گمان این از هر جهت حق است و قابل انکار نیست. وجود خداوند به نسبت حواس ظاهری بشری «غیب» است و در حوزه کار حواس ظاهری نیست و کسانی که به وجود «الله» ایمان می‌آورند که یکی از موجودات عالم غیب است، باور دارند و بدان ایمان می‌آورند و روح ـ نه حواس ـ به طریقه‌ای که خداوند روح را بر آن خلق کرده است، مستقیماً با «الله» پیوند دارد و به صورت آشکار و واضح وجود «الله» را احساس می‌کند و این پیوند را می‌پذیرد.

از جهت دیگر، مؤمن انسان کامل است. انسان کاملی که با تمام فطرت همگامی دارد و در جهت آن گام برمی‌دارد و ایمان به عالم غیب و چیزهایی که با حواس ظاهری درک نمی‌شوند از فطرت وسرشت او است و آن جنبه‌ای است که با ارواح درک می‌شود و قرآن کریم ایمان به عالم غیب را زیربنا و اساس پایه ایمان می‌داند و اساس و زیربنای تمام زندگی بستری را بر مبنای آن قرار داده است. چون بی‌گمان در واقع وجود انسانیت بدون این ایمان بر پای نمی‌شود و درست نیست، همان گونه که می‌بینیم در جاهلیت اروپایی امروز، انسانیت مبنای درست و مستقیمی ندارد!

اما قرآن ایمان به غیب را منحصر به ایمان به وجود الله و ایمان به روز آخرت نمی‌داند، بلکه آن را پایه‌ی عقیده‌ای قرار می‌دهد که برای اصلاح کارها روی زمین، چاره‌ای جز داشتن آن عقیده نیست. به علاوه، آن نیروی ایمانی را غذای پربرکتی برای اعتقاد انسان به وجود ملائکه و جن و شیطان هم قرار می‌دهد.

به راستی شیطان در عقیده اسلامی چنان شخصیتی دارد و چهره‌ی آن، به قدری برجسته است که گویی محسوس و ملموس است! و قرآن در مواضع متعددی قلب بشر را متوجه خطر این شیطان می‌کند و از آن برحذر می‌دارد که

إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لا تَرَوْنَهُمْ (اعراف/ ۲۷)

شیطان و همدستانش شما را می‌بینند در صورتی که شما آنها را نمی‌بینید.

و انسان را متوجه دشمنی با شیطان و اعلان جنگ بر ضد آن می‌کند که حضرت آدم ابوالبشر را از بهشت بیرون کرد و سبب اخراج او از بهشت شد و او را تهدید کرد که فرزندانش را گمراه و منحرف می‌سازد و آنان را به دوزخ سوق می‌دهد، و اوصاف زنده‌ای که قرآن برای شیطان و فساد شیطان ذکر کرده است علایم و سیمای آن را به گونه‌ای ترسیم نموده است که چهره آن آشکار و پیدا است وعلائمش روشن است:

﴿وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لا غَالِبَ لَكُمُ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَاءَتِ الْفِئَتَانِ نَكَصَ عَلَى عَقِبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِنْكُمْ إِنِّي أَرَى مَا لا تَرَوْنَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ وَاللَّهُ شَدِيدُ الْعِقَابِ﴾ (انفال/ ٤٨)

زمانی را که شیطان اعمالشان را در جلو دیدگانشان می‌آراست و می‌گفت: امروز هیچ کس نمی‌تواند بر شما پیروز شود و من هم پیمان و یاور شما هستم. اما هنگامی که دو گروه همدیگر را دیدند برپاشنه‌های خود چرخید و گفت: من از شما بیزار و گریزانم، من چیزی را می‌بینم که شما نمی‌بینید، من از خدا می‌ترسم، چرا که خدا سخت کیفر دهنده و مجازات کننده است.

﴿وَقَالَ الشَّيْطَانُ لَمَّا قُضِيَ الأَمْرُ إِنَّ اللَّهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَوَعَدْتُكُمْ فَأَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِي عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلا تَلُومُونِي وَلُومُوا أَنْفُسَكُمْ مَا أَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا أَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ إِنِّي كَفَرْتُ بِمَا أَشْرَكْتُمُونِي مِنْ قَبْلُ إِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (ابراهیم/ ۲۲)

و شیطان هنگامی که کار به پایان رسید، می‌گوید: خداوند به شما وعده راستینی داد، و من وعده به شما دادم و با شما خلاف وعده کردم و من بر شما تسلطی نداشتم، جز اینکه شما را دعوت نمودم و شما هم دعوتم را پذیرفتید، پس مرا سرزنش مکنید و بلکه خویشتن را سرزنش بکنید. نه من به فریاد شما می‌رسم و نه شما به فریاد من می‌رسید، من از اینکه مرا قبلاً انباز کرده‌اید، تبرّی می‌جویم. بی‌گمان کافران عذاب دردناکی دارند]!

آشکار است که شیطان نقش مهمی در عقیده ایمانی انسان دارد، برای توجیه و رهنمود نیروی بشری به سوی پیکار و مبارزه با شرّ و تباهی در نفس خود و در نفس دیگران، تا از این راه دلها اصلاح گردند و زندگی صورت شایسته‌ای داشته باشد، ولی نقش جنّ و پری در عقیده بمانند نقش شیطان نیست:

﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا، يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَنْ نُشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا، وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلا وَلَدًا، وَأَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَفِيهُنَا عَلَى اللَّهِ شَطَطًا، وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ تَقُولَ الإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا، وَأَنَّهُ كَانَ

رِجَالٌ مِنَ الإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِنَ الجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا، وَأَنَّهُمْ ظَنُّوا كَمَا ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ أَحَدًا، وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهُبًا، وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْتَمِعِ الآنَ يَجِدْ لَهُ شِهَابًا رَصَدًا، وَأَنَّا لا نَدْرِي أَشَرٌّ أُرِيدَ بِمَنْ فِي الأَرْضِ أَمْ أَرَادَ به هم رَبه هم رَشَدًا، وَأَنَّا مِنَّا الصَّالِحُونَ وَمِنَّا دُونَ ذَلِكَ كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا، وَأَنَّا ظَنَنَّا أَنْ لَنْ نُعجِزَ اللَّهَ فِي الأَرْضِ وَلَنْ نُعْجِزَهُ هَرَبًا، وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الهُدَى آمَنَّا بِهِ فَمَنْ يُؤْمِنْ بِرَبِّهِ فَلا يَخَافُ بَخْسًا وَلا رَهَقًا، وَأَنَّا مِنَّا المُسْلِمُونَ وَمِنَّا القَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا، وَأَمَّا القَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا، وَأَلَّوِ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لأَسْقَيْنَاهُمْ مَاءً غَدَقًا (جن/ ۱ ـ ۱۶)

بگو: به من وحی شده است که گروهی از پریان و جنیان گوش فرا داده‌اند و گفته‌اند: ما قرآن زیبا و شگفتی را شنیده‌ایم همگان را به سوی کمال رهنمون می‌کند و به راه راست رهنمود می‌سازد و ما بدان ایمان آورده‌ایم و کسی را انبار پروردگارمان نمی‌سازیم. جلال و عظمت پروردگار ما والا است، او همسر و فرزندی برنگرفته است. نادانان ما در باره‌ی خداوند سبحان ناروایی می‌گفته‌اند، و ما چنین می‌پنداشتیم که آدمیان و پریان هرگز بر خدا دروغ نمی‌بندند، و کسانی از انسانها به کسانی از پریها و جنها پناه می‌آوردند و به این وسیله بر گمراهی و سرکشی ایشان می‌افزودند، و گمان برده‌اند، همان گونه که شما گمان برده‌اید، که خداوند هرگز کسی را پیغمبر نمی‌سازد و کسی را دوباره زنده نمی‌گرداند. ما قصد آسمان کردیم، و همه جای آن را پر از محافظان ونگهبانان نیرومند و شهابها یافتیم. ما در گوشه‌ها و کنارهای آسمان برای استراق سمع می‌نشستیم، ولی اکنون هر کس بخواهد گوش فرا دهد، شهاب آماده‌ای را در کمین خود می‌یابد که به سوی او نشانه می‌رود. ما نمی‌دانیم که آیا برای ساکنان زمین شرّ و بلا در نظر گرفته شده است یا اینکه پروردگارشان خیر وهدایت ایشان را خواسته است؟! برخی از ما تسلیم فرمان خدا و پرهیزکارند، و بعضی از ما جز این. اصلاً ما فرقه‌ها و گروههای متفاوت و گوناگونی هستیم. ما یقین داریم که هرگز نمی‌توانیم بر اراده خداوند در زمین غالب شویم و نمی‌توانیم از پنجه قدرت او فرار کنیم، ما هنگامی که رهنمود شنیدیم، بدان ایمان آوردیم. هر کس که به پروردگارش ایمان بیاورد، نه از کاستی می‌ترسد و نه از ستم. در میان ما فرمانبرداران و منحرفان و بیدادگرانند آنان که فرمانبردارند، هدایت و خیر را برگزیده‌اند، اما آنان که ستمگر و بیدادگرند، هیزم و هیمه‌ی دوزخ هستند. اگر آدمیان و پریان بر راستای راه ماندگار بمانند، آب زیاد بهره ایشان می‌گردانیم.

این اشاره مفصل در سوره‌ی «جنّ» آمده است و در سوره «احقاف» نیز اشاره‌ای گذرا آمده است درباره جنّ:

«وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفَرًا مِنَ الجِنِّ يَسْتَمِعُونَ القُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنْصِتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا

إِلَى قَوْمِهِمْ مُنْذِرِينَ، قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَى طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ (احقاف/ ۲۹ ـ ۳۰)

زمانی را که گروهی از جنیان را به سوی تو روانه کردیم تا قرآن را بشنوند. هنگامی که حاضر آمدند، به یک دیگر گفتند: خاموش باشید وگوش فرا دهید، هنگامی که به پایان آمد، به عنوان مبلغان ودعوت کنندگان به سوی قوم خود برگشتند. اینان گفتند: ای قوم ما! ما به کتابی گوش فرا دادیم که بعد از موسی فرستاده شده است و کتابهای پیش از خود را تصدیق می‌کند و به سوی حق رهنمود می‌کند و به راه راست راه می‌نماید.

نقش باور جن در عقیده به نقش ایمان به وجود الله و روز رستاخیز و همچنین به نقش باور به وجود شیطان نمی‌رسد. یعنی اگرچه «جن» نیز از عالم غیب است اما اهمیت آن در عقیده به اهمیت باور به وجود الله و روز رستاخیز و باور به وجود شیطان نمی‌رسد. چون ممکن است که عقیده بدون ذکر «جن» و این تفصیلات درباره آن نیز درست باشد و بدون ذکر آن نیز اکتفا نمود. با این حال، اسلام همان گونه که گفتیم با تمام فطرت بشری همگامی دارد و می‌خواهد از همه دریچه‌ها و روزنه‌ها به فطرت بشری برسد و هیچ روزنه و دریچه بزرگ و کوچکی را برای این کار نادیده نمی‌گیرد واز هر راه ممکنی بدان مبادرت می‌ورزد. میل فطری و طبیعی انسان به ایمان و باور به موجوداتی که با حواس ظاهری درک نمی‌شوند، دریچه‌ای است برای نفس و روح انسان که ممکن است، اسلام از آن وارد شود تا از آن جا به کمینگاه عقیده در روح و روان انسان برسد، وآن را بیدار نماید و زنده-اش کند و بر مساحت آن بیفزاید، و به این جهت است که حقیقت «جن» را ذکر کرده است نه به این جهت که «جن» و عقیده بدان از پایه‌های عقیده و باوری باشد، ولی حقیقت «جن» موجب تغذیه این نیروی فطری بشری می‌شود که اسلام می‌خواهد از هر دری بدان نفوذ کند و رخنه نماید. با این حال، باید بدان اندازه که قرآن ذکر کرده است در آن بیندیشیم و برای هر نتجیه‌ای باشد!

ما گفتیم که اسلام بر هر تاری از تارهای ساز نفس انسانی، بدان اندازه که آن را اصلاح می‌کند و بدان نیاز دارد، می‌نوازد و آن را کوک می‌کند و قرآن کریم در این دو مورد که گذشت و در داستان حضرت سلیمان علیه‌السلام و در جاهای دیگری نیز به صورت گذرا از «جن» سخن گفته است، نه به خاطر اینکه بشریت را به مباحث تفصیلی «جن» و تعداد و شمار آنها و اخلاق و عادات و رفتار و شیوه پیوند و ارتباط آنها با انسان وچگونگی تسخیر و رام کردن آنها و حدود و مرزهای نیروها و استعدادشان، مشغول دارد وهمچنین دیگر مباحثی که مدت زمانی اوقات فراغت و بیکاری و راحتی مسلمانان را پر کرده بود، سرگرمشان سازد و وقتشان را

به بطالت بگذراند، ذکر «جن» در این موارد اشاره‌ای گذرا برای این است که میدان و جولانگاه افق دید جان آدمی را گسترش دهد و انسان را از دایره تنگ حواس ظاهری بیرون بیاورد و تا اینکه در ضمیر و دل خود اقرار کند به اینکه جهان هستی وسیع‌تر و فراتر است از آنچه که او با حواس ظاهری خود درک می-کند و بدان اعتراف نماید که بی‌گمان خداوند در عالم هستی آیات و نشانه‌هایی دارد که انسان به هیچ وجه نمی‌تواند آنها را با حواس ظاهری خود درک کند با این حال، با وجود آن، موجود هستند و وجود دارند، به امید اینکه این آیات دریچه بصیرت و بینایی دل او را بگشایند و ایمان را به او وحی کنند و ایمان را بدو الهام نمایند و ایمان در جانش مستقر گردد.

سپس قرآن در سوره جن و سوره احقاف می‌گوید که جنیان همچنان خود را به اسلام و ایمان به وجود الله دعوت می‌کنند، پس ذکر «جن» برای سرگرمی و بازی عقل نیامده است، بلکه برای یک هدف جدّی ذکر آنها آمده است که عبارت است از اینکه تمام مخلوقات و آفریده‌هایی که خداوند آفریده است به او ایمان می‌آورند و تسبیح و ستایش او را می‌کنند و بسوی او می‌خوانند. مگر گمراهان که مأوایشان جهنم است و مشمول لعنت و نفرین الهی هستند. بنابراین، ذکر «جن» نیز در عقیده نقش خود را ادا می‌کند و اهمیت خود را دارد، اگرچه به پای نقشی نمی‌رسد که شیطان دارد. یعنی نقش شیطان در عقیده مهمتر از نقش جن است. اما ایمان به ملائکه‌ها داخل در اصل ایمان است همان گونه که پیشتر گفتیم قرآن کریم در صورتهای متعددی جان انسان را به ملائکه و فرشتگان پیوند می‌دهد و این دو را به هم مرتبط می‌سازد: فرشتگان آیتی از آیات قدرت پروردگارند:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ جَاعِلِ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا أُولِي أَجْنِحَةٍ مَثْنَى وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ يَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (فاطر/ ۱)

ستایش خداوندی را سزا است که آفریننده آسمانها و زمین است و فرشتگان را با بالهای دوتا دوتا و سه تا سه تا، و چهار تا چهارتایی که دارند، مأموران کرد او هر چه بخواهد بر آفرینش می‌افزاید، چرا که خدا بر هر چیزی توانا است.

و این فرشتگان هستند که وحی‌الهی را بر دلهای بشر نازل می‌کنند:

«نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ، عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ (شعراء/ ۱۹۳ـ ۱۹۴)

جبرئیل آن را ـ قرآن را ـ فرود آورده است بر قلب تو، تا از زمره بیم دهندگان باشی.

«رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنْذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ (غافر/ ۱۵)

و او وحی را به فرمان خود برای هر کس از بندگانش که بخواهد نازل می‌کند تا از

روز رویارویی بترساند.

و فرشتگان لشکر آماده به فرمان خدایند و در طاعت اویند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ (تحریم/ ٦)

فرشتگانی بر آن گمارده شده‌اند که خشن و سختگیر و زورمند و توانا هستند، از خدا در آنچه بدیشان دستور داده است نافرمانی نمی‌کنند و همان چیزی را انجام می‌دهند که بدان مأمور شده‌اند.

و این فرشتگان هستند که برای مؤمنان طلب آمرزش می‌کنند:

«الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ يُسَبِّحُونَ بِحَمْدِ رَبه هم وَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا وَسِعْتَ كُلَّ شَيْءٍ رَحْمَةً وَعِلْمًا فَاغْفِرْ لِلَّذِينَ تَابُوا وَاتَّبَعُوا سَبِيلَكَ وَقِهِمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ (غافر/ ٧)

آنان که بردارندگان عرش خدایند وآنان که گرداگرد آنند به سپاس و ستایش پروردگارشان سرگرمند و بدو ایمان دارند و برای مؤمنان طلب آمرزش می‌کنند: پروردگارا! مهربانی و دانش تو همه چیز را فراگرفته است، پس درگذر از کسانی که بر می‌گردند و راه تو را در پیش می‌گیرند و آنان را از عذاب دوزخ مصون و محفوظ فرما.

روی هم رفته فرشتگان یک صورت درخشان از ایمان خالصند که انسان را بر محبت تشویق می‌کنند و پاکی و والایی را بدو الهام می‌نمایند و از این راه و از آن راه است که اسلام از طریق ایمان به آنچه که حواس درک می‌کنند و ایمان به آنچه که حواس درک نمی‌کنند، به جان و نفس انسان نفوذ می‌یابد و رخنه می‌کند و به وجود و هستی کامل آن تحقق می‌بخشد و از تمام روزنه‌ها و دریچه‌های آن بدان راه می‌یابد و آن را به سوی الله هدایت می‌نماید.

۶ـ فردگرایی و جمع‌گرایی

دو خط مرتبط و متناقض با هم فردگرایی و جمع‌گرایی، از جمله خطوط دوگانه‌ای هستند که در هستی انسان وجود دارند: احساس انسان به فردیت خود، و احساس انسان به میل و گرایش به اینکه با دیگران باشد و همچون یکی از آنان با آنان زندگی کند. این پدیده مهم در زندگی بشری تأثیر عظیمی دارد. هستی جامعه و اجتماع به تمامی بر مبنای تلاش و کوشش برای توافق و هماهنگی بین این دو خط بظاهر متناقض، استوار است و میزان موفقیت و پیروزی به کار این توافق و هماهنگی بستگی دارد.

بسیاری از نظامها و آیین‌ها و مکاتب فلسفی بین این انگیزه‌های فطری در حال نزاع و کشمکش و تشویش و نگران ایننند که بعضی از آنها دایره انگیزه فردگرایی را آن قدر گسترش می‌دهند که به خودخواهی پست و رذیلانه و از هم‌گسستن روابط جمعی و پراکنده کردن نیروهای آن منتهی می‌گردد. و برخی برعکس انگیزه دایره جمع‌گرایی را به قدری گسترش می‌دهند که هستی فرد را از بین می‌برد و نزدیک است که وجود آن را محو و ملغی سازد. چون فرد را در کنار جمع، آن قدر حقیر و کوچک می‌پندارد که تنها به صورت فردی و یکی از گله و جمع، وجود و هستی خود را از آن استمداد می‌کند و در همان حال ما امروز در جهان مادّی دو مکتب متنافر و گریزان از هم را می‌بینیم که هر یک از آنها بر یک اتجاه و دیدگاهی استوار است.

سرمایه‌داری در غرب بر اساس فردگرایی انسان استوار است، پس حدود و مرزهای فردیت و گرایشهای فردی انسان را گسترش می‌دهد و در کارهای بسیاری، او را در تصرفاتش آزاد می‌گذارد، تا بدان اندازه که به درجه‌ای می‌رسد خود را و دیگران را نیز می‌آزارد! و برای نشاط و فعالیت بیش از حدّش مانع و رادعی نمی‌بیند و او را در حد معقول نگه نمی‌دارد، در نتیجه عنان و مهار شهوات و هوی و هوسهای نفسانی خویش را رها می‌کند! و دیوار اخلاق و آداب و رسوم را ویران می‌سازد. و در توجیه و کنترل تصرفات خود، به حق هیچ کس اعتراف نمی‌کند و جز برای خود حقی قائل نیست! و اموال خویش را به عنوان ابزار استثمار و بهره‌کشی از دیگران، به کار می‌گیرد و از این راه تلاش و کوشش و خون دیگران را می‌مکد و آن را به صورت خوش‌گذرانی فاسقانه و فاجرانه و تباهکارانه و کالا بهره‌برداری حسی بی‌رویه خود مبدل می‌سازد! و سیاست حکومت و سیاست جمعی را فاسد و تباه می‌نماید و تصور و فهم مردم از زندگی را نیز به فساد می‌کشاند. و با وجود این مفاسد، از آزادی شخصی خود برخوردار است و کسی بروی سلطه‌ای ندارد!

و نظام کمونیستی در شرق بر اساس جمعی‌گرایی انسان وجمعی و اجتماعی بودن آن استوار است، پس دایره‌ی جمعی و جماعت یا در حقیقت، دایره دولت را گسترش می‌دهد و نشاطها و فعالیتهای فردی و افراد را محدود و منع می‌کند و فرد حق هیچ کاری ندارد جز بعضی از فعالیتهای خیلی بدیهی حسّی و جسمانی که آن هم برای نفس کشیدن نیروهای سرکوب شده و واپس زده او است!

و عملاً شرکت مردم در سیاست حکومت و سیاست اداره جامعه را منع می‌نماید و سازمانها و نظامها و ترتیبات امور را بر مردم تحمیل می‌کند به بهانه اینکه نظام و رژیم مصالح آنان را بهتر از آنان می‌داند. پس کارهای افراد و محل

اقامتشان را خود تعیین می‌نماید، همان گونه که شیوه تفکر و عواطف و احساساتشان را خود تعیین می‌کند و بدان دستور می‌دهد و راهی برای اختیار و آزادی آنان باقی نمی‌گذارد و با زور آهن و آتش و سازانهای جاسوسی بر آنان حکومت می‌کند و هرگونه نصیحت وانتقاد از دولت و مسؤلین امور، خیانتی تلقی می‌شود که کیفر دارد و کیفر آن پاک‌سازی آن فرد است که باید خود را از این گرایش فردی گناهکارانه پاک نماید و این گرایش گناهکارانه فردی بر ضد هستی جمعی مقدس به عمل آمده است از فردی سرزده است که نه خودش و نه ذات هستیش مقدس نیست پس باید حذف شود!

و مکتبهای فلسفی نیز در بسیاری از این امور، خبط و خطاهای فراوانی مرتکب می‌شوند و بسیاری از آن‌ها نتوانسته‌اند به یک حقیقت آشکار و ساده‌ای برسند که واقعیت مشهود و محسوس آن را تأیید کند.

این مکاتب فلسفی می‌پندارند که هر گاه انسان فردگرا باشد و کشش و انگیزه فردی به کار ببرد، آن وقت جامعه و اجتماع از خارج نفس وی، بروی تحمیل می‌گردد و بدون اراده او بر او تحکم می‌کند و وجود و هستی او را تحت فشار قرار می‌دهد و شخصیتش را خرد می‌کند. بنابراین، شیوه ناپسند و ناروا است. پس متلاشی کردن و گسستن آن حلال و روا است! یا اینکه می‌پندارند که گرایش جمعی و جمع‌گرایی اصل است.

کودک وقتی که متولد می‌شود، ضعیف و ناتوان است، نه تلاشی دارد و نه قوتی و نه وجودی، و اگر وجود او در میان جمع نباشد، نمی‌تواند رشد و نمو کند و زندگی نماید و او همواره نیازمند دایمی به جماعت و جمع است تا به وجود خود استمرار بخشد، بنابراین، گرایش فردی زشت و ناپاک است و باید با آن مقاومت به عمل آید. و باید این کشش و انگیزه پایمال گردد و نابود شود! چرا باید چنین باشد؟!

بی‌گمان این مکتبهای فلسفی، طبیعت دوگانه موجود در هستی بشری را نشناخته‌اند و متوجه آن نشده‌اند که این طبیعت دوگانه هر گاه از سطح بدان نگریسته شود، متناقض به نظر می‌آید. با این حال، با وجود این به هم پیوسته و مرتبطند و این طبیعت با همان تناقض و ارتباط در زندگی بشری وظیفه مهم خویش را انجام می‌دهد. همان گونه که دیگر طبیعت‌های «محبت و نفرت» «امید و بیم» «منفی بودن و مثبت بودن» «حسّی و معنوی بودن» «ایمان به واقعیت محسوس و ایمان به واقعیت غیرمحسوس» نیز این وظیفه را در زندگی بشری انجام می‌دهند و سرانجام معلوم می‌شود که انسان یک مخلوقی است با جوانب متعدد و طبیعت و سرشت یگانه!

بی‌گمان این دو خط در اعماق فطرت انسان وجود دارند، هر دو حقیقت هستند و هر دو اصیل می‌باشند. تناقضی که بظاهر مشاهده می‌شود در باطن و درون نفس حادث می‌شود همان گونه که اضطراب و نگرانی در واقعیت زندگی روی می‌دهد.

هنگامی که نسبت مقرره هر یک از اندازه خویش بیشتر باشد از مسیر خویش منحرف می‌گردد و بر مسیر دیگری تجاوز می‌نماید و آن را به سوی خود می‌کشد، اما هنگامی که هر یک از آن دو مدار صحیح خود را پیش گیرند، هرگز تنافر و از هم گریزی بین و فرد و بین جمع و جماعت روی نمی‌دهد و اختلافی پیش نمی‌آید. اگر چه در حقیقت وظیفه‌ای دشوار با این حال، با این وصف، محال نیست و ممکن است و اصولاً چه چیزی در زندگی انسان دشوار و سخت نیست؟!

«لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ (بلد/ ٤)

در حقیقت ما انسان را در رنج و زحمت آفریدیم.

«يَا أَيُّهَا الإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلاقِيهِ (انشقاق/ ٦)

ای انسان! هر آینه تو با کوشش و زحمت به سوی پروردگارت می‌روی، در این صورت بدو خواهی رسد.

در حقیقت در هر چیزی و در هر گامی و در هر حرکتی و تلاشی رنج و زحمت وجود دارد، و در احساس و تفکر و اندیشه نیز رنج و زحمت وجود دارد، اما رنج و زحمت در هر چیزی با رنج و زحمت در چیزی دیگر، فرق دارد و با هم متفاوتند و تفاوت در این است که رنج و زحمتی موجب هدایت و بینایی و رسیدن به مقصود است و عوض و نتیجه آن در زندگی این دنیا احساس رسیدن به مقصود است و در آخرت پاداش نیکوی الهی و رنج و زحمتی دیگری گمراهانه و انحراف و بریدن از مقصد است. که در لذتهای محسوس غرق می‌شود و پس از تباهی و ضایع شدن، بیدار می‌گردد که دیگر کاری از دستش بر نمی‌آید!

اسلام به مقداری که در توان بشر است، بین این دو گرایش اصیل بظاهر متناقض، توافق و سازگاری به وجود می‌آورد. اسلام در همان آغاز، یکی را اصیل و دیگری را دخیل و غیراصیل نمی‌داند و هر دو را اصیل می‌شمارد و تغذیه و تقویت یکی را بر مبنای بدی‌کردن نسبت به دیگری و ضرورت عدم نیاز بدان نمی‌داند و آن را از حساب نمی‌اندازد بلکه هر دو را معتبر می‌داند و هر یک باید فراخور حال خود تغذیه گردد.

اسلام دین فطرت و طبیعت است و این هم فطرت انسان است که فرد داخل در مجموع است و فردیت او و میلش به جمع، در آن هر دو اصیل هستند و او

دائماً در بین این دو گرایش بظاهر در کش و قوس و در نوسان است، همان گونه که در خواب از یک پهلو به پهلوی دیگر می‌چرخد تا راحت بخواهد و استراحت کند! با این حال، در هر لحظه هر دو جنبه را با هم در بر می‌گیرد با اختلاف در نسبت و مقدار.

اسلام هر دو کشش و انگیزه را معالجه و مداوا می‌کند و هر دو را با هم تغذیه و تقویت می‌نماید و هر دو را سرمایه و پشتیبان یک دیگر قرار می‌دهد، نه اینکه با هم در کشمکش و نزاع باشند! چون به هر دو احتیاج دارد. چون فطرت با یکی بدون دیگری مستقیم و استوار نمی‌گردد و لذا هیچ یک از آن دو را سرکوب نمی‌کند و نابود نمی‌سازد. تازه اگر کسی بتواند یکی را نابود کند! که نمی‌تواند!

انسانی که در ذات خود شخصیت ندارد، جامعه‌ای می‌سازد خوار و ذلیل و مستضعف که به تسلط و حکمرانی «فرد» دیکتاتور زورگو تن در می‌دهد! سپس آن جامعه با رفتن آن دیکتاتور زورگو سقوط می‌کند و از هم می‌پاشد!

انسانی که شخصیتش با انحراف و تعدی بر دیگران بارز و برجسته می‌شود تا حدّی که به نهایت خودخواهی پست و منحط می‌رسد، نمی‌تواند با هماهنگی و توافق با جماعت زندگی کند، و باید جامعه و جماعت از هم بپاشد و به ویرانی منتهی گردد.

انسانی لازم است که در فردگرایی و جمع‌گرایی و میل به جماعت و همکاری با آن، در هر دو متوازن و متعادل باشد، و آن وقت جامعه عبارت خواهد بود، از اشخاص حقیقی، نه مجموعه‌ای از صفرها و گمنام‌های ناشناخته، اشخاصی که وجود واقعی دارند در همان وقت، سرمایه و پشتیبان هم دیگر نیز هستند.

«إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ (صف/ ٤)

خداوند کسانی را دوست می‌دارد که در راه او متحد و یک‌پارچه در خط و صف واحدی می‌رزمند، انگار دیوار سربی بزرگی هستند.

و اسلام برای چنین هدفی می‌کوشد، و به وسایل مختلف و متعددی بدان می‌رسد. اما فردیت، شخصیت استقلالی، وجود ایجابی و مثبت نیرومند، اسلام آن را با پیوند قلب بشری با خدا به وجود می‌آورد و چنین فردی را می‌سازد بی‌گمان انسان به صورت فردی با پروردگار خویش می‌پیوندد و می‌رسد!

این پیوند عمیق استواری جاری در اعماق نفس و روان، نزد هر انسانی همان پیوند شخصی فردی با خدا است!

و بی‌گمان انسان گاهی در عبادت الله غرق می‌شود و در محبت او غرق می‌-شود تا حدّی که هر چیزی را غیر از خودش و غیر از خدا را فراموش می‌نماید! و در آن لحظه غرق و اسنعراق عمیق، چنان خیال می‌کند که تمام شفاف و مترقی

است و از هر چیزی و هر کسی خالی است. جز از دل و قلب پر تپش خود و از پرتو نورانی که دلش را به خداوند پیوند می‌دهد و به او می‌رساند!

در این لحظه، انسان پر از نیرو و انرژی می‌شود، نیرویی که رهنمود زندگی را به وی می‌دهد و او را به صورت فرد مثبت‌گرایی که وجود دارد، راهنمایی و توجیه می‌نماید و به راستی نیروی شگفت انگیزی به وی می‌بخشد، که در برابر هرکس و هر چیز و هر رویدادی احساس قوت و نیرو می‌نماید.[1] بدون شک او احساس می‌کند که از همان مشعل نورانی مقدسی برخوردار است که انسان اول، هنگام خلقتش از خاک زمین به وسیله خداوند از آن برخوردار بود و پروردگار از روح با عظمت خود در آن دمید. بنابراین، او قوی و نیرومند و صاحب اراده و تصرف در امور است. پس او جز در برابر حقی که خداوند نازل کرده است، سر تسلیم فرو نمی‌آورد.

راضی نمی‌شود در برابر هیچ ارزش و قدرت شخصی و مادّی خوار گردد و به خواب رود یا در مقابلشان روش منفی پیش گیرد. چون احساس می‌کند که وجود فردی او همان وجود سرشار و لبریز از نور همان مشعل درخشان الهی است و از عهده تمام این نیروها بر می‌آید و خود برابر با آنها است بلکه در درون نفس و روح خود بر همه آنها برتری و والایی دارد، حتی اگرچه در برابر آنها نیروی مادّی محدود او مدتی نیز شکست بخورد، ولی در درون جان خود، خود را شکست خورده نمی‌داند!

و به این سبب است که دیکتاتوریها از ادیان الهی خوششان نمی‌آید! چون دیکتاتوریها از یک طرف نمی‌توانند تحمل کنند که مردم غیر از دیکتاتور کسی دیگر را دوست داشته باشند! و از طرف دیگر نمی‌توانند ببینند که محبت و دوستی مردم با لذات از آن خداوند باشد چون این محبت و دوستی الله است که بشر را بر ضد طغیان کاران و ستم کاران تحریک و تشویق می‌کند و آنان را بر آن می‌دارد که در کمین طغیان و تجاوزشان باشند و در برابر آنان ایستادگی کنند:

«ومن رأي منكم منكراً فليغيّره[2]

هرکس از شما کار زشتی را دید باید آن را تغییر دهد.

این پیوند فردی شخصی با خدا است که به انسان وجود مستقل می‌بخشد و او را چون حیوان تنها به حال خود وا نمی‌گذارد که در گله گوسفندان از بین برود. و عنصر دیگری نیز هست که این فردیت مستقل را پرورش می‌دهد و هر شخصی را

---

[1]. رک: به فصل سلبیت و ایجابیت.

۲. بخشی از حدیث نبوی.

داخل و درون احساسش از دیگری ممتاز و جدا می‌کند که عبارت است از مسئولیت فردی در برابر اعمال و کارهایی که انجام می‌دهد:

«وَلا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى (فاطر/ ۱۸)

هیچ کس بار گناه دیگری را به دوش نمی‌گیرد.

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ (المدثر/ ۳۸)

هر نفسی درگروه عملی است که انجام داده است.

لا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا (بقره/ ٤٨)

هیچ کس به جای دیگری مجازات نمی‌بیند.

«بَلِ الإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ، وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ (قيامه/ ١٤ ـ ١٥)

بلکه انسان نسبت به نیک و بد خود آگاه است، هرچند عذر بر خود بیفکند.

پس مسئولیت فردی است، هر انسانی مسؤل عمل خویش است، نمی‌تواند بار مسئولیت و گناه خویش را بر دوش دیگران بیندازد یا بار گناه و مسئولیت دیگران بر دوش خویش بیندازد! بی‌گمان احساس دایمی به این مسئولیت فردی، برای انسان در درون جان و نفس وی یک هستی متمایز از دیگران را با حدود و مرزهای روشن ترسیم و تعیین می‌کند، که هر چیزی را لمس کند، حتی اگر از دور هم باشد، اعصابش در برابر آن بیدار است!

این است غذای فردیت و ارضای آن در اسلام! ولی جداً غذاء شگفت انگیزی است، و این غذا است که روح جمعی و با جمع بودن را در قلب انسان نگه می‌دارد!

بی‌گمان خدایی که قلب بشر بدان اتصال دارد و مشعل درخشان نورانی شفاف خود را از او می‌گیرد، هم او است که قلبش را برای برادر همنوعش نرم و مهربان می‌سازد، پس او را دوست می‌دارد و جان خویش را به وی می‌دهد و در او فنا می‌شود و برایش فداکاری می‌نماید!

«وَالَّذِينَ تَبَوَّءُوا الدَّارَ وَالإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ به هم خَصَاصَةٌ (حشر/ ۹)

آنانی که پیش آمدن مهاجران، خانه و کاشانه گِل و دل خود را برای آنان مهیا ساختند، کسانی را که به شهر و دیار آنان مهاجرت کردند دوست می‌دارند و هیچ حاجتی در دل خود نسبت به آنچه آورده‌اند ندارند و با وجود اینکه خودشان مخصوصاً احتیاج به چیزی داشته باشند باز هم مهاجرین را بر خود ترجیح می‌دهند.

به راستی این نهایت محبت و دوستی است، و نهایت بذل و بخشش است، و

نهایت ایثار و از خود گذشتگی است و محبت و دوستی همان پیوند و ارتباط زنده‌ای است که افراد جماعت را به هم پیوند می‌دهد و متصل می‌سازد، و جماعت را همچون بنیان وساختمانی می‌سازد که گویی از سرب ریخته است. پس می‌بینیم که هر آجری قائم بذات خویش و وجود نیرومندی دارد، سپس ساختمان بتمامی یک جمع به هم پیوسته است، هیچ آجری خارج از حدود خود نیست! و به وسیله این محبت و دوستی متقابل که اسلام آن را گسترش می‌دهد و تغذیه می‌نماید، اسلام توانست جامعه اولیه اسلامی بی‌نظیری را در تاریخ بشریت، برپای داشت، اجتماعی که از افراد بی‌مغز و بی‌شخصیتی تشکیل نشده است، هر یک از افراد آن به تنهایی امتی بود!

این جامعه با وجود شخصیات برجسته و بزرگواری که داشت و باوصف مثبت بودن شگفت‌انگیز بی‌نظیری که دارا بودند، همدیگر را دوست می‌داشتند وبا هم مرتبط و پیوسته بودند. به گونه‌ای که احساس نمی‌شد که هستی هر فردی از کجا آغاز می‌شود ودیگری کجا پایان می‌یابد. چون محبت و صفا مرزها را از میان برداشته بود، یکی هم وهمه یکی بودند!

قرآن کریم با رهنمودهای دائمیش این روح جمعی داشتن و جمعی بودن را تغذیه و تقویت می‌کند و پیوسته به همکاری و مشورت با هم و اتفاق می‌خواند:

وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلا تَعَاوَنُوا عَلَى الإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ (مائده/ ۲)

در راه نیکی و پرهیزکاری همدیگر را یاری و پشتیبانی نماید و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی مکنید.

وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ إِذْ كُنْتُمْ أَعْدَاءً فَأَلَّفَ بَيْنَ قُلُوبِكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ بِنِعْمَتِهِ إِخْوَانًا وَكُنْتُمْ عَلَى شَفَا حُفْرَةٍ مِنَ النَّارِ فَأَنْقَذَكُمْ مِنْهَا (آل عمران/ ۱۰۳)

و نعمت خدا را بر خود به یادآورید که بدان گاه که دشمنانی بودید و خدا میان دلهایتان پیوند داد، پس برادرنی شدید و بر لبه گودالی از آتش بودید ولی شما را از آن رهانید.

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ (توبه/ ۷۱)

مردان و زنان مؤمن برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند.

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ (فتح/ ۲۹)

محمد فرستاده خدا است و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت و نسبت به یکدیگر مهربان و دل سوزند.

وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ (شوري/ ۳۸)

و کارشان به شیوه رایزنی و برپایه مشورت با یکدیگر است.

همان گونه که قرآن روح جمعی داشتن را با خطابهای جمعی و رهنمودهای جمعی، نیز تغذیه می‌کند، خطابهایی که مسئولیت را بر عهده جماعتی می‌اندازد که همگی پشتیبانی همدیگرند. چون در واقع مسئولیت هر فرد مسئولیت جمعی است. هر دو مسئولیت خاص خود را دارند.

«كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ (آل-عمران/ ۱۱۰)

شما بهترین امتی هستید که به سود انسانها نمایان شده‌اید، امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایید و به خدا ایمان دارید.

«لا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الإِيمَانَ وَأَيَّدَهُمْ بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (مجادله/ ۲۲)

مردمانی را نخواهی یافت که به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشند، ولی کسانی را به دوستی بگیرند که با خدا و پیغمبرش دشمنی ورزیده باشند، هرچند که آنان پدران یا پسران، یا برادران یا قوم و قبیله ایشان باشند. چرا که مؤمنان، خدا در دلهایشان رقم ایمان زده است و با نفخه ربّانی خود، یاریشان داده است و تقویتشان کرده است و ایشان را به باغهای بهشتی داخل می‌گرداند که از زیر آنها رودبارها روان است و جاودانه در آنجا می‌مانند. خدا از آنان خشنود و ایشان هم از خدا خشنودند اینان حزب خدایند. هان حزب خدا قطعاً پیروز و رستگار است.

«وَاتَّقُوا فِتْنَةً لا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً (انفال/ ۲۵)

خویشتن را از بلا و مصیبتی به دور دارید که تنها دامنگیر کسانی نمی‌گردد که ستم می‌کنند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ (توبه/ ۱۲۳)

ای مؤمنان با کافرانی بجنگید که به شما نزدیکند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ تَنْصُرُوا اللَّهَ يَنْصُرْكُمْ (محمد/ ۷)

ای مؤمنان اگر خدا را یاری کنید، خدا شما را یاری می‌کند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا (حجرات/ ۶)

ای مؤمنان اگر شخص فاسقی خبر مهمی را به شما رسانید، درباره آن تحقیق کنید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَى تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابٍ أَلِيمٍ، تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَتُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (صف/ ۱۰

-۱۱)

ای مؤمنان! آیا شما را به بازرگانی و معامله‌ای رهنمود سازم که شما را از عذاب بسیار دردناک رها سازد؟ به خدا و پیغمبرش ایمان می‌آورید که در راه خدا با مال و جان تلاش و جهاد می‌کنید اگر بدانید این برای شما بهتر است.

بالاتر از همه اینها، طبیعت اسلام ذاتاً مقتضی وجود یک جامعه‌ای همکار و همدرد می‌باشد که با هم وظایف و تکالیف جمعی و اجتماعی خویش را انجام دهند، همان گونه که تصوّرات و تفکرات اسلامی و اخلاق و فضایل اسلامی به وجود جماعت و اجتماعی مردم نیازمند است. نیازمند گروه برگزیده‌ای معتدلی است تا در آن زندگی کند و رشد و نموّ نماید، و به آغوش گسترده‌ای نیاز دارد که نسلهای نوجوان و تازه رسیده را در آغوش گرم خویش جای دهد و آنان را براین فضایل و تصورات و تفکرات پرورش دهد، و اینها همه وظایفی است که افراد به صورت متفرقه از انجام آنها عاجزند و اگر به صورت جمعی به انجام این وظایف نپردازند، تلاشهای متفرقه و پراکنده آنان ضایع و به ثمره مورد امید منتهی نمی‌گردد، بلکه این جماعت است که با هم این وظایف را به نحو احسن انجام می‌دهند و انجام وظیفه آسان‌تر می‌گردد و زودتر به ثمر می‌رسد.[1]

و به این وسیله اجتماع و جماعت در هدف و در عمل متحد است و دلهایشان به هم می‌رسد و با هم همکاری می‌کنند و سرانجام همگی به خداوند پیوند می‌یابند و بدو مرتبط می‌شوند، پس در میانشان دشمنی و اختلاف و تفرقه به وجود نمی‌آید، و به صورت منظم و تحت ضوابطی گرایشهای فردی و گرایشهای جمعی هر دو به هم می‌رسند!

۷ ـ اجبار و الزام و داوطلبی و دل‌بخواهی

در سرشت بشری دو خط متناقض دیگر در کنار هم، وجود دارند، که انسان در نگاه نخستین تعجب می‌کند که چگونه این دو خط بظاهر متناقض باهم، در یک نفس واحده در کنار هم قرار دارند. در واقع این دوگانگی یک علامت و نشانه‌ی عامی است در طبیعت و سرشت بشری که هستی وی در اصل از دو چیز پدید آمده است و منشأ آن مشتی گِل و نفخه روح الهی است، پس این دونگانگی در اصل سرشت انسان وجود دارد. بنابراین، جای تعجب و شگفتی نیست که طبیعت انسان مشتمل بر چیزهای بظاهر متناقض است، بلکه بی‌گمان چیزی که انسان بحقیقت از آن شگفت زده می‌گردد و نمی‌تواند جلو تعجب خویش را بگیرد، همان

---

[1]. رک: به فصل جامعه مسلمان.

طریقه یگانه و بی‌نظیری است که اسلام برای جمع همه این متناقضات در پیش گرفته و همه را در یک رشته بنظم کشیده است!

در وجود انسان میل به التزام و اجبار وجود دارد، میل به اینکه نسبت به چیزهای معینی خود را ملتزم بداند و آنها را انجام دهد، حتی اگر انسان نفس خویشتن را از هر التزام و اجبار خارجی آزاد بیابد، خود بر خویشتن فرض می‌کند که نسبت به چیزهای معینی ملتزم باشد تا گرایش و میل به التزام طبیعی خود را راضی نماید! بنابراین، هرج و مرج و بی‌نظمی مطلق وجود ندارد و ممکن نیست که به وجود آید. چون که بی‌نظمی جزئی از طبیعت و سرشت انسان نیست! با وجود ژرفای این میل به التزام در سرشت بشری، بی‌گمان در کنار آن و اضافه بر آن، گرایش و میل به اینکه احساس کند که ملتزم و ملزم نیست، نیز در سرشت او وجود دارد!

و احساس می‌کند که آن چیزها را تنها بدان انگیزه انجام می‌دهد که می‌خواهد آنها را انجام دهد، نه برای اینکه بر او فرض می‌باشند! به راستی هر دو خط در سرشت انسان اصیل و ژرفنا کند و هر دو نقش مربوط به خود را در فطرت و سرشت نفس انسان و در واقعیت زندگی بازی می‌کنند.

بی‌گمان تمایل و گرایش انسان به ملزم بودن وی در برابر بعضی از اشیا اساس و شالوده تشکیل حکومت در نظامهای بشری است، همان گونه که تمام نظامها و سازمانها و تشکیلات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و نیز بر این اساس استوارند.

مردم دوست دارند که به نظام و تشکیلات معینی ملتزم باشند و خود شخصی یا هیئتی از اشخاص را بر می‌گزینند که متصدی اشراف و نظارت بر این التزام و اجبار باشد، بنابراین، جامعه و دولت و تشکیلات و مؤسسات و نظامها به وجود می‌آیند و برپای می‌شوند!

بی‌گمان گرایش و تمایل به عدم التزام و اجبار، اساس و شالوده ابداع و نوآفرینی بشری و پیشرفت دایمی به جلو می‌باشد. مردم دوست دارند که از قید و بند التزام و اجبار رها شوند، یا اینکه احساس کنند که التزامی در کار نیست بلکه این اراده ذاتی آنان است که می‌خواهند چنین کاری را بکنند و در هر دو حالت، حرکتی و جنبشی در نفس شخصی و در اجتماع پیش می‌آید. و این دو خط با وصف اینکه طبیعی و سرشتی هستند، ولی منحرف می‌شوند، همان گونه که هر چیزی در فطرت، هنگامی که پیوند خود را با قوانین و سنن ثابت از دست می‌دهد، منحرف می‌گردد و هوشیاری و آگاهی صحیح خود را با کارها از دست می‌دهد.

هر گاه خط اول فاسد گردد، این التزام فطری به صورت عبودیت و بندگی

برای نظام حکومتی یا فردی از افراد بشر یا عادتی از عدات نفس انسانی یا برای برخی از آداب و رسوم اجتماعی در می‌آید که انسان نمی‌تواند از بند آن آزاد شود یا در برابر آن احساس کند که وجود متمایزی دارد

و هر گاه خط دوم فاسد گردد، آن خروج از التزام به صورت بی‌نظمی بدون حدود و مرز درمی‌آید و هیچ ضابطه و کنترلی جز هواهای نفس انسانی و شهوات جسمانی وجود نخواهد داشت، و آن وقت این «آزادی» ظاهری از سلطه «التزام» به صورت یک پستی واقعی و عبودیت و بندگی شهوات در می‌آید.

و بسیار پیش می‌آید که در یک نفس واحده در هر دو خط واژگونگی حاصل می‌شود پس در برابر نظام یا دولت یا فردی از افراد ملتزم می‌گردد و از قیود اخلاقی و ندای ضمیر و وجدان رها می‌شود و از این طریق هر دو جنبه در انسان واژگون می‌شود و سقوط می‌کند و به صورت عبودیت و بندگی کامل و حیوانیت مطلق درمی‌آید.

اسلام همان گونه که آن را شناختیم بر همه تارهای ساز نفس انسان می‌نوازد و با نغمه مناسب و اندازه کنترل شده بر همه آنها می‌نوازد.

بر تار خط التزام و اجبار می‌نوازد، پس اندازه‌ی معین و مشخصی از اوامر و نواهی و تعلیمات و تنظیمات را بر آن فرض می‌کند، به اندازه‌ای که ضرورت ایجاب می‌کند و اجتماع و جامعه بدون آنها تباه و فاسد می‌گردد. سپس احتیاط می‌کند و آن التزام را، التزام برای دولت در حدّ ذات خود و التزام برای صاحبان امور در حدّ ذات خود، التزام برای جامعه و آداب و رسوم، قرار نمی‌دهد، بلکه التزام و اجبار تنها برای الله است.

نه برای هیچ کس از بشر. بنابراین، ضمیر و وجدان بشری از هر نوعی عبودیت و بندگی برای غیر خداوند، آزاد و رها می‌گردد.

و اسلام بر خط تطوع و داوطلبی و دل بخواهی نیز می‌نوازد که خط عدم تمایل به احساس التزام است. پس بر نفس انسان واجب است که اولاً التزامات خالص خود را به خاطر رضای خدا انجام دهد. پس بنابراین، آن وظیفه قانونی و تکلیف اجباری که باید به صورت التزام انجام دهد به یک عمل مطلوب و مورد پسند خاطر تبدیل می‌گردد و نتیجه حقیقی ایمان همین حالت است. سپس اسلام بعد از ادای این اقل و حد ادنای التزام ضروری برای حفظ جامعه و اجتماع از فساد و تباهی، در را بروی انسان باز می‌گذارد تا کارهای غیر الزامی را نجیبانه و از روی بلند طبعی به صورت داوطلبی حقیقی و بدون فرضیت و الزام و اکراه انجام دهد، بلکه در حقیقت داوطلبی آن است که انسان کارهایی را بدون الزام انجام دهد تا درجات ایمان قلبی خویش و درجات قرب و نزدیکی به خدا را بالا ببرد:

«وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا (انعام/ ۱۳۲)

هریک دارای درجاتی بر طبق اعمال خود هستند.

اسلام التزامات معینی را فرض و الزامی می‌کند که «فرایض» و حدودات می‌باشند و این واجبات، فراوان و متعددند و شاخه‌ها و شعبه‌های متعددی دارند که شامل عبادات و معاملات و سیاست حکومت و سیاست مالی و قوانین جنایی و قوانین مدنی و قوانین تجارتی و دوستی و می‌شود و این تکالیف و واجبات و الزامات غیر از عبادات، تماماً تکالیف و واجباتی است که در همه نظامها و جوامع وجود آنها مورد اتفاق همه است و باید به زور فرض و تحمیل شوند و باید قدرت و سلطه‌ای بر آنها باشد که اجرا و تطبیق آنها را تضمین نماید.

و از جانب دیگر گرایش فطری التزام واجبار در وجود انسان را نیز پاسخ‌گو است و این گرایش نیز ارضاء می‌گردد.

گفتیم این وظایف و واجبات در تمام نظامهای زمینی وجود دارد با این حال، اسلام اولاً تکلیف و التزام عبادات را به آنها می‌افزاید و فرق اساسی بین اسلام و دیگر نظامهای زمینی در این است که اسلام به وسیله عبادات می‌خواهد قلب بشری را در اندرون پاکیزه نماید و بدان صفا بخشد در حالیکه نظام بشری زمینی به پاکیزگی باطن و اندرون نفس اهمیت نمی‌دهد و به پاکیزگی ظاهر آن اکتفا می‌کند حتی اگرچه در درون و باطن، نفس سرشار از پلیدیها باشد!

پس نتیجه حتمی و همیشگی این گونه نظامها، فروپاشی ایده‌آلها و اصول انسانی است و واداشتن انسان به پیکارهای وحشیانه برای تصاحب غنایم و بهره‌های مادّی زمینی است، همچنین فروپاشی هستی بشری و پراکننده نمودن آن و اضطراب و دلهره و تشویش اعصاب است، همان گونه که ما امروز در دنیا این اوضاع را مشاهده می‌کنیم.

سپس اسلام اطاعت کردن از التزام را عبادت خدا می‌داند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلا (نساء/ ۵۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید از خدا و از پیغمبر اطاعت کنید و از کارداران و فرماندهان خود فرمانبرداری نمایید واگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به خدا و پیغمبر او برگردانید، اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.

پس اولاً هر کاری سرانجام به خدا برگردانده می‌شود و دوم اینکه اطاعت از

کارداران و زمامداران در حدّ ذات و به خاطر خود آنها، هدف نیست، و آنان به خاطر خودشان و به خودی خود سلطه و قدرت مستقلی نیستند که اطاعت از آنان به خاطر خودشان باشد، بلکه اطاعت از آنان مشروط و منوط و مربوط به اطاعت آنان از خدا است، پس در حقیقت، مصدر اول و آخر فقط خدا است.

«وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا جَزَاءً بِمَا كَسَبَا نَكَالًا مِنَ اللَّهِ (مائده/ ۳۸)

دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان کیفری از سوی خدا قطع کنید.

پس این کیفر از جانب خدا است نه از جانب بشر و بشر در این قانونگذاری هیچ دخالتی ندارد و این قانون به خاطر خدا انجام داده می‌شود و اجرا می‌گردد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ به اين إِلَى أَجَلٍ مُسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبْ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلا يَأْبَ كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ. وَلا يَأْبَ الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلا تَسْأَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَى أَجَلِهِ ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَى. وَاتَّقُوا اللَّهَ وَيُعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ (بقره/ ۲۸۲)

ای اهل ایمان چون وام مدت‌داری گرفتید، سند آن را بنویسید. باید نویسنده درستکاری به درستی آن را بنویسید. از نوشتن نباید خودداری کند، همان گونه که خدا بدو آموخته، باید بنویسد و مدیون باید املاء کند و نویسنده عیناً آن را بنویسد. از خدا، پروردگارتان پروا کنید. برای نوشتن سند بدهکاری چه کوچک باشد و چه بزرگ، مسامحه نکنید و حتماً بنویسید که این کار نزد خدا عادلانه‌تر است. از خدا بترسید، مصالح امور را خدا به شما یاد می‌دهد و خدا به همه چیز دانا است.

بدین ترتیب مشاهده می‌شود که هر ارشاد و قانونگذاری به خدا مربوط است و از ناحیه خدا صادر می‌شود و به خدامنتهی می‌گردد و از این مرحله عالی که اداء فرایض و التزام به خاطر امر خدا انجام می‌شود نه به خاطر امر یک نظام و سیستم و نه به خاطر فردی از افراد بشر و نه به خاطر امر دولت و نه به خاطر پیروی از آداب و رسوم و پس انجام فرایض به نخستین مراتب عالی داوطلبی ارتقا می‌یابد که عبارت است از ادای واجبات و عمل به التزامات به خاطر محبت‌الله، نه به خاطر بیم از کیفری که خداوند واجب نموده است!

«وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلا يَخَافُ ظُلْمًا وَلا هَضْمًا (طه/ ۱۱۲)

و هرکس کارهای نیکو انجام دهد، در حالی که مؤمن باشد، نه از ظلم و ستمی می‌ترسد و نه از کم وکاستی می‌هراسد.

«فَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلا كُفْرَانَ لِسَعْيِهِ وَإِنَّا لَهُ كَاتِبُونَ (انبياء/ ۹۴)

هرکس چیزی را از کارهای شایسته و بایسته انجام دهد، در حالی که ایمان داشته باشد، تلاش او نادیده گرفته نمی‌شود و ما قطعاً آن را خواهیم نوشت.

«وَمَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ وَتَثْبِيتًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ كَمَثَلِ جَنَّةٍ بِرَبْوَةٍ (بقره/ ۲۶۵)

مثل کسانی که دارایی خود را برای خوشنودی خدا و استوار کردن جانهای خود صرف می‌کنند همچون مثل باغی است که روی پشته‌ای باشد.

«لا خَيْرَ فِي كَثِيرٍ مِنْ نَجْوَاهُمْ إِلا مَنْ أَمَرَ بِصَدَقَةٍ أَوْ مَعْرُوفٍ أَوْ إِصْلاحٍ بَيْنَ النَّاسِ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ ابْتِغَاءَ مَرْضَاةِ اللَّهِ فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا (نساء/ ۱۱۴)

در بسیاری از نجواها و پچ پچ‌هایشان خیر و خوبی نیست، مگر در نجواها و پچ‌پچ‌های آن کسی که به صدقه و احسانی یا به کار نیکو و پسندیده‌ای یا اصلاح بین مردم دستور دهد، هر که چنین کاری را به خاطر رضای خدا انجام دهد خداوند پاداش بزرگی را بدو عطا می‌کند.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ خَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي (ممتحنه/ ۱)

ای مؤمنان: دشمنان من و دشمنان خویش را به دوستی نگیرید شما نسبت بدیشان محبت می‌کنید و مودت می‌ورزید در حالیکه آنان به حق و حقیقتی ایمان ندارند که برای شما آمده است، پیغمبر و شما را به خاطر ایمان آوردن به خدا که پروردگارتان است بیرون می‌رانند. اگر شما برای جهاد در راه من و طلب خوشنودیم بیرون آمده‌اید.

سپس به درجه دیگری از تطوع و داوطلبی ارتقا می‌یابد و حداقل آن را مباح می‌داند و نفس خود را برای تطوع و داوطلبی در مرتبه و درجه بالاتری مخیّر می‌سازد و تطوع و داوطلبی را برای او محبوب می‌گرداند و نفس را بر آن تشویق می‌کند:

وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ فِدْيَةٌ طَعَامُ مِسْكِينٍ فَمَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (بقره/ ۱۸۴)

و بر کسانی که توانایی انجام آن را ندارند لازم است کفاره بدهند و آن خوراک مسکینی است، هر که کار خیر را پذیرا شود و روزه بگیرد برای او بهتر است و روزه داشتن برای شما خوب است اگر بدانید.

«إِنْ تُبْدُوا الصَّدَقَاتِ فَنِعِمَّا هِيَ وَإِنْ تُخْفُوهَا وَتُؤْتُوهَا الْفُقَرَاءَ فَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَيُكَفِّرُ عَنْكُمْ مِنْ سَيِّئَاتِكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ (بقره/ ۲۷۱)

اگر بذل و بخششها را آشکار کنید چه خوب و اگر آنها را پنهان دارید و به نیازمندان بپردازید، برای شما بهتر خواهد بود وبرخی از گناهان شما را می‌زداید و خداوند آگاه از هر آن چیزی است که انجام می‌دهید.

«وَإِنْ كَانَ ذُو عُسْرَةٍ فَنَظِرَةٌ إِلَى مَيْسَرَةٍ وَأَنْ تَصَدَّقُوا خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (بقره/ ۲۸۰)

واگر تنگ دست باشد پس مهلت می‌شود تا گشایشی فرا رسد واگر ببخشید برایتان بهتر خواهد بود اگر بدانید.

«وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلًا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ. وَأَنْ تَصْبِرُوا خَيْرٌ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (نساء/ ۲۵)

و اگر از شما نتوانست با زنان آزاده‌ی مؤمن ازدواج کند، می‌تواند با کنیزان مؤمنی ازدواج کند. خداوند آگاه از ایمان شما است. واگر شکیبایی ورزید برای شما بهتر است و خداوند دارای مغفرت و مرحمت فراوان است.

«وَالْقَوَاعِدُ مِنَ النِّسَاءِ اللاتِي لا يَرْجُونَ نِكَاحًا فَلَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ أَنْ يَضَعْنَ ثِيَابَهُنَّ غَيْرَ مُتَبَرِّجَاتٍ بِزِينَةٍ وَأَنْ يَسْتَعْفِفْنَ خَيْرٌ لَهُنَّ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (نور/ ۶۰)

زنان از کار افتاده‌ای که میل به ازدواج ندارند، اگر لباسهای خود را از تن به درآورند، گناهی بر آنان نیست، در صورتی که زینت را نشان ندهند اگر عفت را رعایت کنند برای ایشان بهتر است و خداوند شنوا و دانا است.

سپس به درجه دیگری ارتقا می‌یابد، که او در پی طلب چیزی نیست حتی تطوع را هم نمی‌خواهد! به راستی صورتهای گیرا و زیبا و سحرآسای را ترسیم می‌کند. سپس بر آن پرتو می‌افکند و همین طور آن را رها می‌کند و آن را در معرض دید دیگران قرار می‌دهد، بنا بر این هر کس می‌خواهد تا آنجا که می‌تواند به عمل تطوع و داوطلبی اقدام کند در حالی که کاملاً احساس کند به اینکه انگیزه او برای این تطوع تنها انگیزه ذاتی است، نه قهری در کار است و نه فرضی و نه مجرد دعوتی! بلکه تنها به انگیزه درونی بدان عمل می‌پردازد.

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خَاشِعُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ، إِلا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ، فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ لأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ، وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ، أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ، الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (مؤمنون/ ۱ ـ ۱۱)

مسلماً مؤمنان پیروز و رستگارند، کسانیند که در نمازشان خشوع و خضوع دارند، و کسانیند که از بیهوده و یاوه رویگردانند، و کسانیند که زکات مال به در می‌کنند، و عورت خود را حفظ می‌کنند، مگر از همسران یا کنیزان خود که در این صورت جای ملامت ایشان نیست، اشخاصی که غیر از این را دنبال کنند، متجاوز به شمار می‌آیند و کسانیند که در امانتداری خویش امین و در عهد خود بر پیمانند. وکسانیند که مواظب نمازهای خود می‌باشند، آنان مستحقان فرا چنگ آورندگان هستند آنان بهشت برین را تملک می‌کنند و جاودانه در آن خواهند ماند.

آیا در این آیه کلمه‌ای هست که قهر و اجبار را برساند؟ آیا کلمه‌ای هست که مفید فرضیت باشد؟! آیا هیچ دعوت مستقیمی به عمل وجوددارد مانند این مؤمنان رستگاری که این صورت شگفت‌انگیز برایشان ترسیم شده است؟!

نه خیر هرگز! این است تنها صورتی که دعوت می‌کند و تنها صورتی است که دارای جاذبیتی است که مردم را به اختیار خودشان به مرتبه والاتری جذب می‌کند و در پرتو آزادی کاملشان آنان را به این عمل می‌خواند، آزادی که وجود بلند مرتبه‌ترین وکاملترین و زیباترین و شفاف‌ترین آنان به وسیله آن تحقق می‌یابد:

«إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلائِكَةُ أَلا تَخَافُوا وَلا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ، نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ، نُزُلاً مِنْ غَفُورٍ رَحِيمٍ، وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (فصلت/ ۳۰ـ۳۳)

کسانی که می‌گویند: پروردگار ما تنها خدا است و سپس پا برجا و ماندگار می‌مانند. فرشتگان به پیش ایشان می‌آیند که نترسید و غمگین نباشید و شما را بشارت باد به بهشتی که به شما وعده داده می‌شود. ما یاران و یاوران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم و در آخرت برای شما هر چه آرزو کنید هست و هر چه بخواهید برایتان در آنجا فراهم است. اینها به عنوان پذیرایی از سوی خداوند آمرزگار و مهربان است. گفتار چه کسی بهتر از گفتار کسی است که مردم را به سوی خدا می‌خواند و کارهای شایسته می‌کند و اعلام می‌دارد که من از زمره‌ی مسلمانان هستم؟.

و همچنین آیات ذیل:

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَه هم الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلامًا، وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبه هم سُجَّدًا وَقِيَامًا، وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا، إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا، وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا، وَالَّذِينَ لا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلا

بِالْحَقِّ وَلا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا، يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا، إِلا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا، وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا، وَالَّذِينَ لا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا، وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبه هم لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا، وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا، أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلامًا، خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا (فرقان/ ۶۳ ـ ۷۶)

و بندگان رحمان کسانیند که آرام روی زمین راه می‌روند و هنگامی که نادانان ایشان را مخاطب قررا می‌دهند از آنان روی می‌گردانند و به ترک ایشان می‌گویند، و کسانیند که شب را با سجده و قیام به روز می‌آورند و کسانیند که پیوسته می‌گویند پروردگارا! عذاب دوزخ را از ما دور دار، چرا که عذاب آن جدا نمی‌گردد، بی‌گمان دوزخ بدترین قرارگاه و جایگاه است و کسانیند که هنگام خرج کردن نه زیاده‌روی می‌کنند و نه سختگیری، و بلکه در میان این دو میانه روی و اعتدال را رعایت می‌کنند و کسانیند که با خدا معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند و پرستش نمی‌نمایند و انسانی را که خداوند خونش را حرام کرده است به قتل نمی‌رسانند مگر به حق و زنا نمی‌کنند چرا که هر کس این را انجام دهد کیفر آن را می‌بیند. عذاب او در قیامت مضاعف می‌گردد و خوار و ذلیل، جاودانه در عذاب می‌ماند. مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند بدیها و گناهان ایشان را به خوبی‌ها و نیکی‌ها تبدیل می‌کند و خداوند آمرزنده و مهربان است. کسی که توبه کند و کار شایسته انجام دهد، کاملاً به سوی خدا باز می‌گردد و کسانیند که بر باطل گواهی نمی‌دهند و هنگامی که کارهای یاوه و سخنان پوچی را ببینند و بشنوند بزرگوارانه می‌گذرند و کسانیند هنگامی که به وسیله آیات پروردگارشان پند داده شوند همسان کران و نابینایان بر آن فرو نمی‌افتند، و کسانیند که می‌گویند پروردگارا! همسران و فرزندانی به ما عطا فرما که باعث روشنی چشمانمان گردند و ما را پیشوای پرهیزکاران گردان، به اینان بالاترین درجات و عالیترین منزلگاه‌های بهشت داده می‌شود در برابر صبر و استقامتشان، و در آن به آنان درود و سلام گفته می‌شود، در آنجاها جاودانه می‌مانند، چه قرارگاه خوب و چه جایگاه زیبایی !.

بی‌گمان این ایده‌آل‌ترین و عالی‌ترین وسیله تربیت است. که از نفس می‌خواهی در حالی که احساس می‌کند که تو چیزی از آن نمی‌طلبی! بلکه به جای آن یک نمونه زیبای انسانی را بر آن عرضه می‌کنی! در حالی که تو بعد از آن عرضه کردن، ضمانت می‌کنی که این الهام و اشاره کار خود را می‌کند.

و هر کس تلاش کند، خواهد کوشید که دائماً مانند این نمونه زیبای عرضه

شده برای انظار و دیدگاهها، باشد! و خود را بر آن منطبق سازد!

۸ ـ منفی بودن و مثبت بودن

دو خط منفی بودن و مثبت بودن، نزدیک به دو خط اخیر هستند اگرچه با آنها مطابقت ندارند: در هر نفسی این دو استعداد متناقض: استعداد منفی بودن و استعداد مثبت بودن وجود دارد البته در نسبت و در مواضع سلب و ایجاب و منفی و مثبت با هم اختلاف دارند. اگر در اینجا ما مشغول یک مبحث تربیتی نمی‌بودیم، از حیث روانشناسی و زیست‌شناسی درباره این حقیقت شگفت‌انگیز در آفرینش، توقف طولانی می‌کردیم و سخن را به درازا می‌کشاندیم و آن حقیقت این است که جنین از برخورد دو سلول تشکیل می‌شود که عبارتند از تخمک ماده و سلول نر و اینکه هر یک از این دو سلول رفتار و مسیر مخالف دیگری دارد. تخمک در مسیر خود از تخمدان زن به رَحِم «با موج» حرکت می‌کند، در حالیکه سلول نر در مسیر خود پس از ورود به رَحِم زن از رَحِم به طرف پرده‌های تخمدان یا لوله رَحِم برای برخورد با تخمک و تلقیح آن حرکت «ضد موج» دارد و در فطرتش یک قدرت و نیروی غلبه یافتن و چیرگی بر جفت خود دارد، این چیرگی و حرکت ضد موج او باعث انجام وظیفه‌اش می‌گردد.

و جنین خلاصه و نتیجه این دو نیرو است! نتیجه و خلاصه منفی بودن و مثبت بودن هر دوی آنها با هم در یک زمان است!

بی‌گمان این یک حقیقت شگفت‌انگیزی است در آفرینش. این حقیقت به‌گمان و پندار انسان چنان الهام می‌کند که این حقیقت منشأ پیدایش این دو استعداد نفسی متناقض با هم است، و خداوند خود داناتر است به چیزی که خلق کرده است و او لطیف و خبیر است.

و منشأ آن هر چیزی باشد فطرت یا متناقضات شگفت‌انگیز در کنار هم و رو در روی هم، چنین است.

و هنگامی که مردم را بدون توجیه و رهنمود معینی به حال خود واگذارند، فطرتهایشان گاهی به طرف راست و گاهی به طرف چپ منحرف می‌گردند. وگاهی از تارهای ساز جانهایشان نغمه‌های ناموزونی برمی‌خیزد که گوشها از شنیدن آن گریزانند.

و همان گونه که پیشتر اشاره کردیم، گاهی سلبیت و منفی بودن به عبودیت و بندگی خوار و ذلیلی برای فردی از افراد یا ارزشی از ارزشها، یا عادتی یا آداب و رسومی هر اندازه در حدّ ذات خودش ارزشی واجب الاحترامی باشد، تبدیل می‌گردد. بی‌گمان عبودیت برای غیر خدا مسخ هستی بشری و زشت جلوه دادن آن است، و در عین حال تنها ضامن اصلاح کردن و به راه آوردن فساد در زمین را

تلف می‌کند و آن یک نظارت آگاهانه‌ای بر مردم و ارزشها و عادات و آداب و رسوم است که این نظارت آگاهانه با روحیه عبودیت برای غیر خدا ضایع می‌شود.

قطعاً بدون نظارت و مراقبت آگاهانه، اصلاحی در بین نخواهد بود و هیچ نظارتی از بردگان ممکن نیست صادر شود! انسان در برابر دولت یا سیستم و رژیم، خوار و ذلیل می‌گردد و شخصیت و ذاتیت خود را از دست می‌دهد و قدرت حکم بر اشیا را نخواهد داشت و به تبعیت آن، قدرت بر راهنمایی را نیز از دست می‌دهد و به صورت یک وجود سلبی و منفی در می‌آید که دنباله رواست نه پیشرو، او را راهنمایی می‌کنند و او نمی‌تواند راهنما باشد و تعلیمات را به وی ارائه می‌کنند و او کورکورانه اجرا می‌کند، و هرگز در انتخاب و گزینش این دستورات و تعلیمات نمی‌اندیشد تا ببیند که آیا حقیقتاً سزاوار و شایسته‌اند یا اینکه دعوتگران به سوی فسادند و می‌بینیم که انسان برای عادتی یا شهوتی ذلیل و پست می‌شود، و تا آخرین نقطه با آن می‌رود و این عادت یا این شهوت او را به بندگی خود می‌کشاند یا اینکه پیاله‌ای از می‌یا یک بسته سیگار یا ماده‌ی مخدری یا استکانی از چای یا قهوه و یک لقمه لذیذی یا رختخواب نرمی و خوش گذرانی و نعمت یا شهوت جنسی یا شهوت مالی و ثروت یا شهوت خصومت با دیگران یا شهوت عبودیت و بندگی و او را به بندگی خود می‌کشانند پس تسلیم چیزی می‌شود که او را به بندگی خوانده است و او مالک نفس خویش نیست و نمی‌تواند آن را از قیدها و بندها آزاد کند و صلاحیت و شایستگی آن را ندارد که به اصلاح چیزهای فاسد در روی زمین بپردازد. چون این کار نیاز به مثبت بودن و هوشیاری و آگاهی و قدرت بر تحکم و فرمانروایی بر شهوت دارد، قدرت اینکه مدتی یا همیشه از لذتهای زمینی بی‌نیاز گردد. چون گاهی جهاد و پیکار برای اصلاح امور به محرومیت از این لذتها می‌انجامد و گاهی موجب محرومیت از زندگی می‌گردد و گاهی انسان در برابر یک آداب و رسوم اجتماعی ریشه‌دار یا بی‌ریشه ذلیل و خوار می‌گردد و به دنبال آن راه می‌افتد و بدان می‌پردازد حتی اگر در باطن نفس خویش، بدان ایمان هم نداشته باشد، پس به صورت یک فرد منافق در می‌آید و جامعه به ورطه نفاق کشانده می‌شود. اینها همه از عیبهای منفی بود و سلبیت ناروا است هنگامی که از حدّ خود می‌گذرد و بر نغمه ناساز می‌زند.

اما ایجابیت و مثبت بودن نیز عیوبی دارد و گاهی منحرف می‌شود و به خودخواهی و عناد و لجاجت و اصرار و سخت‌گیری منتهی می‌گردد که این اصرار و سخت‌گیری در یک کار بد روی می‌دهد.

می‌بینیم که انسان می‌خواهد «اثبات وجود» خود بکند، «ذاتیت خود را تحقق بخشد» پس به غلط برای این کار، دست به خراب کاری می‌زند و می‌شکند و

خورد می‌کند. چون ویران کردن آسان‌تر است از ساختن! یا دست به طغیان و تعدّی و عدوان می‌زند. چون عدوان و تجاوز نسبت به جانهای پست و نفسهای منحط نزدیکتر است!

پس انواع کار شرّ و بدی را مرتکب می‌شود تا از این راه غلط، ابراز وجود کند و انگشت نما گردد یا همه قیود و بندها را می‌گسلاند، همانند مکتب «وجودی» پس برای هیچ چیزی یا اندیشه‌ای یا سلوک و رفتاری یا عملی مقیاس و معیاری ندارد جز آن که او آن را صواب و درست می‌داند و معیار او اندیشه او است و بس. بگذار جامعه از هم بپاشد، در احساس او چیزی وجود ندارد! و بالاتر از همه و بدتر از همه آن است که او به معصیت و نافرمانی الله مسرور است، و خوشحال است که وجود خدا را انکار کند، تا بگویند او گستاخ و جسور و آزاد اندیشه و شجاع است! اینها انواعی از انحرافاتی است که از فطرت و سرشت سلیم و پاک سر نمی‌زند! چون فطرت سلیم و درست از راه اعمال خیر و نیکی «اثبات وجود» خود می‌کند و به ذاتیت خود تحقق می‌بخشد و بی‌گمان این فطرت خود قله رفیع و والایی است که بالای آن نیز قله‌های رفیع قرار گرفته‌اند، تنها کسانی می‌توانند بدان دست یابند که دارای وجود مثبت بوده و مالک نفسهای خود باشند و نفسهای خود را توجیه نمایند و مردم را به خیر و صلاح دعوت کنند و پیشرو مردم باشند به سوی رستگاری:

وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا (فرقان/ ٧٤)

خداوندا ما را پیشوای متقیان گردان.

اسلام به این دو نیروی «مثبت بودن» «منفی بودن» می‌پردازد و هر یکی را در جایگاه صحیح و درست خود قرار می‌دهد، که در پرتو آن نفس با بنیه درست و هستی قوی و وجود نیرومند به کار می‌پردازد و روان می‌شود. همان گونه که ساعت، پس از جا گذاشتن میخها و پیچ و مهره‌هایش در جای صحیح خود به کار می‌افتد و عقربه‌هایش گردش می‌کند، جان انسان هم با درست شدن و اصلاح این نیروهایش به وظیفه خود عمل می‌کند. اسلام حس منفی بودن، انسان را کاملاً در برابر الله قرار می‌دهد و حس مثبت بودن کامل، انسان را در برابر تمام نیروهای عالم هستی قرار می‌دهد و از این راه هم نفس درست و اصلاح می‌شود و هم زندگی استوار می‌گردد. سلبیت و منفی بودن کامل در برابر الله. الله آفریدگار و مدبّر و مالک تمام دنیا و متصرف در هر کاری از کارهای جهان، تنها او است که زندگی را می‌بخشد و می‌میراند، و برای هر کس از بندگانش که بخواهد دایره روزی را فراخ می‌نماید و برای هر کس که بخواهد آن دایره را تنگ می‌گرداند، و تنها او است که بر بندگان خود غالب و چیره و مستولی است، و تنها او است که

هر چه بخواهد می‌تواند انجام دهد. و تنها او است که بحقیقت هر چه را که بخواهد می‌تواند انجام دهد و تنها او است که بحقیقت هر چه را که بخواهد می‌-تواند به اجرا بگذارد. چون غیر از خدا هیچ کسی برای نفس خود مالک خیر و شرّ و سود و زیان نیست تا چه رسد برای دیگران

ذات نایافته از هستی بخش کی تواند که شود هستی بخش

هر چیز و هر کس ملک او و در دست او است. بی‌گمان خداوند حقیقت دارد. و یک حقیقت علمی است! و تنها خداوند مالک هر چیزی است که اراده کند.

با توجه به این مراتب موضع‌گیری انسان در برابر خدا، تسلیم کامل و اطاعت و فرمانبرداری مطلق بدون بازگشت است که نه جای سؤال و نه جای تردید و نه جای پیشنهاد و نه جای اعتراض، دارد. چون که هیچ یک از این موضوعات ارزش درستی ندارد و نتیجه عناد و لجاجت در برابر او چیست؟! نه خیر هرگز! پس تسلیم دربرابر او نخستین کار و سزاوارترین کار و زیباترین و فاضلترین چیز! و این تسلیم در برابر او محترمانه و کریمانه است.

چون این تسلیم، تسلیمی نیست که در برابر نیروی مساوی با نیروی یک انسان باشد، تا موجب ناخشنودی و کراهت نفس گردد، و تسلیم در برابر دشمنی غالب و قاهر نیست، بلکه تسلیم در برابر پروردگار مهربان و بخشنده‌ای است که در اول همه سوره‌های قرآن کریم خود را به رحمت مطلق کامل و شامل توصیف می‌کند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و تسلیم در برابر سلطه و قدرتی نیست که از سلطه و قدرت خود سوء استفاده کند! و خداوند پاک و منزه و برتر از آن است که چنین کند.

بلکه تسلیم است در برابر بخشنده با فضیلت و نعمت دهنده‌ای که تفضل و بخشش او بدون قهر بر کس و بدون طلب از کس می‌باشد، او به انسان هستی و وجود و تمام موهبتهای زندگی را می‌بخشد، و نعمتهای خود را به وی ارزانی می‌دارد و همه تسهیلات و کار سازیهای زندگی را به بهترین شکل و صورت به انسان عطا می‌کند و عالم هستی را برای مصالح و منافع انسان مسخر و رام کرده است تا بتواند زندگی کند و زندگی را به پیشرفت وترقی برساند. پس بی‌گمان انسان که خود را تسلیم الله می‌نماید یک تسلیم کریمانه و محترمانه و شایسته است، پس جای برای ناخشنودی نفس در این تسلیم نیست!

چون این تسلیم از روی محبت است! و تسلیم از روی قهر و مغلوبیت نیست! بی‌گمان الله حقیقتاً صاحب قهر و غلبه بر بندگان خویش است و تمام وسایل قهر و غلبه را در اختیار دارد و مالک هر چیزی است و زمام هر چیزی در دست او است، ولی الله ذاتاً بندگان خود را دوست می‌دارد و از آنان راضی می‌گردد و

بندگان خود را به محبت خویش و خشنودی از وی می‌خواند:

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ (آل‌عمران/ ۳۱)

بگو: اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانشان را ببخشاید و خداوند آمرزنده و مهربان است.

رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَٰلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (مائده/ ۱۱۹)

خداوند از آنان خوشنود و ایشان هم از خدا خوشنودند، این است پیروزی بزرگ.

پس در این تسلیم اطمینان خاطر و آرامش روحی است:

«وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى اللَّهِ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ (شوري/ ۱۰)

چنین است داوری خدا که پروردگار من است و من بدو پشت می‌بندم و به او مراجعه می‌کنم.

و از این تسلیم خالصانه در برابر الله است که انسان ایجابیت کامل و مثبت بودن خود را در برابر اشیا و اشخاص و رویدادها استمداد می‌کند و اتخاذ می‌نماید! بی‌گمان این رویداد شگفتی است که در نفس و روان انسان مؤمن پدید می‌آید! پدیده شگفت‌انگیز ایمانی که نفس و روح انسان را سرشار و لبریز می‌کند که آن را سازنده و پدید آورنده و راه‌یافته و مبارز و صاحب عزت و پیکارگر و مجاهد و برتر و والاگرا می‌سازد!

وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ (منافقون/ ۸)

عزّت و قدرت از آنِ خدا و فرستاده او و مؤمنان است.

این است عزّت و قدرت در برابر اشخاص:

«وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ، إِنْ يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الْأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ (آل‌عمران/ ۱۳۹ ـ ۱۴۰)

و سست و زبون نشوید و غمگین و افسرده نگردید و شما برتر هستید اگر که به راستی مؤمن باشید. اگر به شما جراحتی رسیده است به آن جمعیت نیز جراحتی همانند آن رسیده است و ما این روزها را در میان مردم دست به دست می‌گردانیم.

و این است عزّت و قدرت در برابر رویدادها:

«وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (جاثیه/ ۱۳)

و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین است همه از ناحیه خود مسخر شما ساخته است.

و این است عزت و قدرت در برابر اشیا و چیزها! این عزت همه جانبه است و در هر جهتی موجود است و کامل.

آری! این است معجزه ایمان کامل. تسلیم کامل در برابر الله که این نیروی شگفت‌انگیز را به نفس انسان عطا می‌کند، این نیروی که به وسیله آن با هر چیزی می‌ستیزد و به وسیله آن بر هر چیزی چیره و مستولی می‌گردد و به وسیله آن هر چیزی را که بخواهد پدید می‌آورد!

چون بندگی و عبودیت در برابر نیروی مادّه و نیروی اقتصادی و نیروی دولت و نیروی جامعه و اجتماع و نیروی عادت و نیروی آداب و رسوم نیست او تنها در برابر نیروی الله تسلیم است و برای انسان مؤمن هیچ «حتمیتی» در روی زمین وجود ندارد، جز برای سنّت و قانون ثابت الله و تنها سنت آفرینش الهی تغییرناپذیر و لازم الاتباع است:

«وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ الله تبديلاً»

سنت الهی هرگز تغییر نمی‌پذیرد.

و از جمله سنتهای ثابت الله یکی آن است، که نفس مؤمن انسان، یک نیروی جهانی قدرتمند باشد که با قانون بزرگ آفرینش همگام گردد و اسرارش را بفهمد و از نیروهای آن بهره‌مند گردد. چون که نیروها و قوتهای جهان همگی به اجازه الله مسخر انسان شده است.

و از این جهت که دلهای مسلمانان اولیه لبریز از ایمان حقیقی بود، نظامها و سیستمهایی را پدید آوردند که در تمام کره زمین سابقه نداشت، نظام و تشکیلات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فکری و روحیی که هیچ ضرورتی از ضرورتهای زمین آن را وحی و الهام نمی‌کرد و نتیجه هیچ «حتمیّتی» از شرایط زمینی نبود، بلکه تنها به انگیزه ایمان از روی اراده و اقتدار ایجاد می‌گردید و اوضاع و احوال و شرایط زمان آن را بر آنان املاء نمی‌کرد. و به این جهت بود که مسلمانان اولیه‌ای که دلهایشان مالامال از ایمان حقیقی بود، بر نیروهای مادّی و نیروهای اجتماعی و نیروهای بشری چیره و مسلط بودند و برتری داشتند، و با وجود اینکه تعداد اندکی بودند، در برابر نیرنگهای قریش مقاومت و پایداری می‌کردند و در برابر قدرت قریش و اقتصادیات آنان و تمام عادات و آداب و رسوم و مفاهیم و معانی عربها ایستادگی می‌نمودند، سپس در برابر نیرنگهای نیروهای بشری و طغیان و تجاوز آنان ثابت قدم بودند و بر آنها چیره و پیروز شدند و سپس آنها راشکست دادند و بر آنها غالب شدند، تنها با یک وسیله این موفقیت را به دست آوردند و آن

قدرت ایمان بود!

از این جا است که ابوبکر به تنهایی، فقط با نیروی ایمان به خدا و حق، در مقابل تمام نیروهای روی زمین ایستادگی کرد و با ایمانی که برای وصول به حق و رسیدن به مقام قرب الهی داشت، و به حق در مقابل خدا تسلیم شده بود، پا بر جا ماند و خدا هم او را یاری کرد و چون درک می‌کرد که پیشامدها و وقایع و تاریخ، هیچ یک در برابر قدرت خدا، ارزش ندارند، با همه‌ی آنها به مبارزه پرداخت تا پیروز شد. و به این جهت است که انسان نیروی سلبیت و منفی بودن فطری خویش را در جایگاه حق قرار می‌دهد. سپس بعد از آن از بزرگترین نیروهای مثبت روی زمین می‌گردد.

وسایل تربیت در اسلام

در فصلهای پیشین در عنایت و توجه و اهتمام به هر تاری از تارهای ساز نفس بشری، آن دقت شگفت‌انگیز را مشاهده کردیم که همه جوانب و جهات را در برمی‌گرفت و با وجود این اسلام هنوز از همه وسایل تربیتی استفاده نکرده است و هنوز تیرهای بیشتری در «ترکش» دارد!

اسلام برای تربیت از وسایل متعددی بهره می‌گیرد از قبیل: سرمشق و نمونه عملی نشان دادن، و پند و اندرز، و کیفر و پاداش، و داستان و امثال، و عادت دادن به چیزی، و بیان پیشآمدها.

هر یکی از اینها به نوبه خود دریچه‌ای به نفس بشری هستند که اسلام از طریق آنها به داخل نفس بشری نفوذ می‌کند و بر هر تاری از تارهای نفس بشری می‌نوازد تا اینکه سرانجام هیچ سوراخی باقی نمی‌ماند که اسلام از آن بدان رخنه نکرده باشد و هیچ تاری از تارهای نفس نمی‌ماند که اسلام آن را کوک نکرده و بر آن ننواخته باشد و هیچ جنبه و جهتی را نادیده نمی‌گیرد. اینک وسایل فوق را جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱ ـ تربیت به وسیله سرمشق عملی نشان دادن:

تربیت کردن به وسیله سرمشق عملی و نمونه زنده از مؤثرترین و پیروزمندانه‌ترین وسایل تربیت است. نوشتن کتابی در باره تربیت و تخیل و تصور شیوه و برنامه‌ای برای آن آسان است، اگرچه نیازمند احاطه و مهارت و فراگیری است. با این حال، این طرح و برنامه تا زمانی که به یک حقیقت واقعی فعال و متحرک در واقعیت روی زمین متحول نشده و به صورت عمل درنیامده است، و مادام به صورت یک بستری در نیامده است که رفتار و تصرفات و احساسات و افکارش بیانگر اصول و مبانی این طرح و برنامه و معانی و مفاهیم آن باشد، این طرح به صورت مرکبی روی کاغذ و نقشه‌ای معلق در فضا باقی می‌ماند اما وقتی که به صورت چنین الگویی درآمد، آن وقت آن طرح و برنامه به یک حقیقت متحرک و زنده تبدیل می‌شود و به تاریخ تبدیل می‌گردد و تحول می‌یابد.

بی‌گمان خداوند سبحان، که بنیان‌گذار این طرح و برنامه والای معجزه‌آسا است می‌دانست که باید این بشر نمونه و الگو و سرمشق عملی وجود داشته باشد و باید قلب انسانی باشد که این طرح و برنامه را حمل کند و آن را به حقیقت

تبدیل و متحول سازد، تا مردم بدانند که آن برنامه حق است، سپس از آن پیروی کنند. پس سرمشق و نمونه‌ای که باید از آن تبعیت نمود ضروری است. لذا خداوند محمدبن عبدالله (ص) را مبعوث کرد تا آن الگوی نمونه عالی برای مردم باشد:

«لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ (احزاب/ ۲۱)

سرمشق و الگوی زیبایی در پیغمبر خدا برای شما است.

و خداوند در شخص او (ص) کاملترین صورت روشن و برنامه اسلامی را قرار داده است، صورت زنده جاودانی که در طول تاریخ تا ابد باقی می‌ماند، از عائشه رضی‌الله عنها از خلق و خوی رسول خدا (ص) سؤال شد، گفت: خلق و خوی او قرآن بود. پاسخ شگفت و دقیق است و مختصر و کامل و شامل، خلقش قران بود! یعنی او ترجمه زنده و بیانگر روح قرآن و حقایق و رهنمودهای آن بود. بنابراین، او همانند قرآن یک نیروی جهانی عظیم بود، نیرویی که خدا ساخته بود و قانون بزرگ الهی در آن تکامل یافته و همه نیروها در او تکامل یافته است و آسمان و زمین به نیکوترین وجهی که تا به حال عالم شاهد آن بوده است با هم ملاقات کرده‌اند، پس جای تعجب نیست اگر تولد او تولد نور باشد.

اخیراً علم حقیقتی را شناخته است که روح بشری مدتها پیش بداهت آن را شناخته بود. علم بدان پی برده است که ماده نیرو و انرژی است و انرژی به تشعشع و نور متحول می‌گردد و بحقیقت روح بشری مدتها پیش به سادگی درک کرده بود که انسان نیرو و انرژی است. و اینکه نیروی انسان به تشعشع و به نور مبدل و متحول می‌گردد. با این حال، این حقیقت را بتمامی درک نکرده بود تا اینکه محمد بن عبدالله (ص) را دید که نیرویی از نور شفاف است و خداوند او را مبعوث داشته است تا در جهان راه را برای مردم روشن نماید:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِداً وَمُبَشِّراً وَنَذِيراً. (احزاب/ ۴۵ ـ ۴۶)

ای پیغمبر! ما تو را به عنوان گواه و مژده‌رسان و بیم‌دهنده فرستادیم.

در حقیقت این نور، در دلها سرشار، و در عالم وجود و هستی لبریز گردید و راه را برای مردم کشف کرد که هدایت یافته و بمقصد رسیده در آن گام برداشتند.

و این نور جان مردم را مسرور و مبهور ساخت، و بدان تعلق گرفتند و شیفته دوستی او گردیدند به گونه‌ای که تا آنوقت هیچ کسی، کس دیگری را به این حد در جهان دوست نداشته بود. و هیچ کس از بشر بدان محبتی که محمد (ص) بدان نایل گشت، نایل نشده بود! حتی از میان آنان که با دین الله معارضه می-

کردند و از هدایت دین جدید گریزان بودند! یعنی حتی معارضان و معاندان نیز در واقع دوستش داشتند!

و پیکار و مبارزه بین حق و باطل برپای شد و حق نیز چنین بود که می‌بایست این پیکار به وجود آید. و حق پیروز گردید و طبیعی بود که پیروز شود

و پرده تاریکی که نور را پوشانده بود، از جلو چشم مردم برداشته شد و این نور زندگی‌بخش ـ محمدبن عبدالله (ص) ـ درخشان و تابان باقی ماند، همان گونه که خداوند اراده کرد که سراج منیر و چراغ تابان باشد و جاودانه و در خلال قرون و اعصار تا ابدیت مردم را هدایت نماید و دلهایشان را با خدا پیوند دهد. بی‌گمان محمد (ص) از شگفتیهای عالم هستی بود، او به راستی یک نیروی عالم هستی بود که از جانب الله صادر شده بود و معجزه‌ای همانند همه آیات الله و عظمتهای بی‌حدّ و شمار الهی.

بی‌گمان شخصیتهای بسیاری در یک شخصیت واحد جمع شده بود، که هر یک از این شخصیتها در حدّ ذات خود تکامل یافته بود که گویی در یک جنبه او تخصص یافته و کارش تنها این تخصص خویش است، سپس همه این شخصیتها به صورت تکامل یافته خود، در حدی وسیع و محیطی بی‌کران در وجود او تکامل یافته و به جریان افتاده‌اند و درمحیط گسترده خود منظم گردیده و از مجموعه آنها یک نفس واحده پدید آمده که همه نفسها و جانها را فراهم می‌آورد و سر و سامان و هماهنگی و توازن شگفت‌انگیزی به همه آنها می‌دهد! و آن هم محمّد (ص) است!

یک روح شفاف و درخشانی که به تنهایی با همه روحانیت گسترده مسیح علیه‌السلام برابر بود، مسیحی که متخصص در روحانیت بود. او یک نیروی فیاض و سرشاری از قوت و قدرت بود که به تنهایی با زبده‌ترین متخصص مردم در زندگی برابری می‌کرد، هنگامی که راه می‌رفت چنان گام بر می‌داشت که گویی از زمین کنده می‌شود، و هنگامی که به کاری می‌پرداخت. گویی که با تمام وجود بدان می‌پردازد، و هنگام جنگ چنان رعدآسا حمله می‌کرد که هیچ چیزی او را بر نمی‌گرداند. علی (رض) گفت: شجاعترین ما کسی بود که در جنگ از همه به پیغمبر (ص) نزدیکتر بود، یعنی در صف اول قرار داشت و او ازدواج می‌کرد و از روزی پاک و حلال بهره‌مند بود مانند کسی که کارش همین باشد و بهترین بهره را ببرد! و با تمام وجود و با حرارت و قوت و نشاط برمردم سلام می‌داد، هر گاه بتمامی از کسی راضی و خوشنود می‌شد، یارانش نشانه شادی و رضایت را در چهره او می‌شناختند، و هر گاه خشمگین و غضبناک می‌شد، نشانه آن در چهره‌اش پیدا بود و عرق از پیشانیش می‌ریخت. خلاصه از هر جهت یک نیروی

زنده فیاض بود.

او به راستی مرد سیاست بود که از مجموعه‌ای از افراد پراکنده و پریشان، چنان کاخ با عظمت امّتی بنا نهاد که هیچ حادثه تاریخی نتوانست بنای با شکوه آن را فرو ریزد و با آن برابری نماید و تمام وقت و فکر و اندیشه و روح و تلاش و کوشش و احساساتش را صرف آن کرد و بدان پرداخت که از عهده یک زندگی بلکه از عهده زندگیها خارج بود. او مرد جنگ بود و نقشه‌ها می‌کشید، و فرماندهی لشکرها را خود عهده دار بود و به جنگ مبادرت می‌ورزید و پیروز می‌شد، او مانند یک فرمانده متخصص جنگی بود که تنها کارش تخصص در جنگ باشد. او پدر مهربان و شوهر دلسوز و سرپرست خانواده بزرگی پرهزینه بود، که علاوه بر هزینه‌های مالی، هزینه جان و اندیشه و احساس را نیز می‌نمود او متخصص در پدر بودن بود با برترین نظم و نظامی که زمین دیده بود و او متخصص در سرپرستی خانواده بود که هیچ شغلی از مشاغل زندگی او را از آن غافل نمی‌نمود. او دوست و نزدیک و یار مردم بود و در غم آنان شریک بود و دلش سرشار از احساس نسبت به آنان بود و یاران خود را عیادت می‌کرد و زیارت می‌نمود و کمکشان می‌کرد و به صورت یک انسان مهربان با عطوفت و مهربانی انسانی، محبت خود را به آنان می‌بخشید و تمام زندگیش در اختیار کارهای مردم بود! همچون عابد پارسایی که برای عبادت عزلت گزیده و خود را به ادای عبادت اختصاص داده است، پروردگار خویش را عبادت می‌کرد و هیچ پیوندی او را به زمین و مادیات مرتبط نمی‌ساخت و هیچ غم و همّ او را به خود مشغول نمی-داشت و در نفس او هیچ میل و رغبتی او را از عبادت غافل نمی‌نمود و با وجود همه اینها که گفتیم او بدعوت برای بزرگترین رسالتی قیام نمود که تاکنون جهان به خود ندیده بود، دعوتی که به وجود کامل انسان تحقق بخشید.

و در هستی انسان رخنه کرد و تا آخرین درجه هستی انسان را گسترش داد. این عظمتها خارج از حدّ و اندازه است، تمام این شخصیتهای مختلف و متفرقه در شخصیت او جمع شده بودند و در کمال توافق و توازن و هماهنگی فراهم آمده بودند از وجود پر برکت او و تمام این شخصیات بهره خویش را یافته بودند و نیروهای موجود در ذات او از توازن و توافق کامل در هر جهتی برخوردار بودند. این شخص جز محمد بن عبدالله کسی دیگری نبود که او نور کائنات بود و جهانیان را بهت زده کرده بود.

پس به حقیقت مردم حق داشتند که با تمام وجود او را دوست داشته باشند و شگفت‌زده او گردند و از او پیروی نمایند و این حکمت خداوند بود که او را به این کمال و جمال و شمول و عظمت مبعوث داشت، همان گونه که حکمتش ایجاب

می‌کرد که قرآن را به این شیوه کامل و شامل و اعجازگر عظیم نازل فرماید پس محمد (ص) نیز همچون قرآن یک آیت اعجازگر عالم هستی بود و اخلاقش تجلیگاه قرآن بود!

او به راستی در واقعیت جهان مقتدا و نمونه و الگو بود، او را می‌دیدند که این همه صفات بزرگ در او جمع بود در حالی که بشری بود از جنس آنان و این همه نیروهای مثبت در او جمع بود. پس این اصول و مبادی زنده را تصدیق می‌کردند. چون با چشمان خود آنها را می‌دیدند و آن را در کتابی نمی‌خواندند! و آنها را در بشر همچون خود با چشمان خود می‌دیدند، پس جانهایشان به سوی او به حرکت در می‌آمد و احساسشان شیفته او می‌گردید و می‌خواستند که از نور او پرتوی بیابند، هر کس باندازه توان خود از آن نور برگیرد و هر کس بدان اندازه که وجودش می‌تابد، صعود کند، نه مأیوس می‌شوند و نه برمی‌گشتند و نمی‌گذاشتند که به صورت یک رؤیای خوشِ لذت‌بخش، فهم‌ها را بگردش درآورد و آن را رؤیا به پندارند بلکه آن را در واقعیت روی زمین، واقعی می‌دیدند و آن را به صورت رفتار عملی مشاهده می‌کردند نه آرزوهای خیالی!

بدین جهت پیامبر (ص)، بزرگتر الگو و نمونه در تاریخ طولانی بشریت بود، او پیش از اینکه با گفتارش مردم را هدایت کند با رفتار و سلوکش و اعمال شخصیتش مردم را تربیت و هدایت می‌نمود، چه در قرآن که بر او نازل می‌شد و چه در احادیث خویش. خداوند بزرگ از طریق او این امّت بزرگ را پدید آورد که در باره‌اش می‌گوید:

«کُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْراً لَّهُم مِّنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (آل عمران/ ۱۱۰)

شما بهترین امّتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایید و به خدا ایمان دارید و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند، برای ایشان بهتر است از آنان با ایمانند و بیشتر ایشان فاسق هستند.

و به وجود محمد (ص) بر این امت منت نهاد:

«لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَى الْمُؤمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِن كَانُواْ مِن قَبْلُ لَفِي ضَلالٍ مُّبِينٍ (آل عمران/ ۱۶۴)

یقیناً خداوند بر مؤمنان منّت نهاد و تفضّل کرد بدان گاه که در میانشان پیغمبری از جنس خودشان برانگیخت. بر آنان آیات او را می‌خواند، و ایشان را پاکیزه می‌داشت و بدیشان کتاب و فرزانگی می‌آموخت، و آنان پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند.

بی‌گمان این الگو و نمونه ماندگار است تا زمانی که آسمانها و زمین بمانند.

بدون شک شخصیت پیغمبر (ص) آیت و معجزه یک زمان و یک عصر و آیت و معجزه یک نسل و یک امت و یک مذهب و یک محیط نیست بلکه بی‌گمان یک آیت عالم هستی است برای تمام مردم و همه نسلهای آینده:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ (انبیاء/ ۱۰۷)

(ای پیغمبر!) ما تو را جز به عنوان رحمت جهانیان نفرستاده‌ایم.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيراً وَنَذِيراً (سباء/ ۲۸)

ما تو را برای جملگی مردم فرستاده‌ایم تا مژده‌رسان و بیم دهنده باشی.

پس او برای تمام مردم جهان در تمام زمانها از زمان بعثت تا روز رستاخیز برای همه نسلها و در کل جهان و همه کرات زمین می‌باشد یک آیتی است که نمی‌رود و ناقص نمی‌شود و فانی نمی‌گردد. و این آیت امروز و در این لحظه زنده است همان گونه که یکهزار وچهارصد سال پیش از این در شبه جزیره عربستان زنده بود که چیزی ناقص نشده و چیزی تغییر نکرده است. همان گونه که خورشید تغییر نمی‌کند و سنتهای عالم هستی تغییر نمی‌کنند و نیروها و انرژیها فانی و نابود نمی‌شوند!

و سیرت و شرح حال او وقتی که خوانده می‌شود جان و نفس انسان آن را حسّ می‌کند و می‌لرزد و به اعماق جان نفوذ می‌یابد.

پس طبیعی و بدیهی است، کسانی که شخص او را دیده‌اند و مستقیماً زندگی را از شخص گرامی او گرفته‌اند، به حقیقت انرژی و نیروی کامل روحی و قلبی و فکر خویش را و احساسات و نیروی جسمانی خود را به کمال یافته‌اند. لذا اگرچه مشتی اندک بودند، شگفت‌ترین رویدادهای تاریخ بشریت را ساختند، همان گونه که نیروی اتمی شگفتیها پدید می‌آورد!

با این حال، نیروی زنده شگفت‌انگیزی که پیامبر (ص) بر آن مشتمل بود، چنان با عظمت و بزرگ و توانمند و درخشان و الهام‌بخش بود که هر کس جان خود را به وی بسپارد و درگاه احساساتش را بروی آن شخصیت محبوب بگشاید می‌تواند آن شخصیت را در دل و جان خود زنده بیابد به گونه‌ای که تو گویی که آن شخصیت را به صورت زنده و متحرک و به عیان می‌بینند و آن را لمس می‌کند و این کار در واقعیت جانها و در واقعیت زندگی چیز تازه‌ای نیست. بی‌گمان ملتها چندین نسل بر سیره و شیوه قهرمانان محلی کوچک خود زندگی می‌کنند، قهرمانانی که در یک منطقه معین و در محدوده‌ای از زمین نیاز یک نسل معین را پاسخ‌گو بوده‌اند!

هر اندازه در مقیاس انسانیت یک قهرمان درجه‌ای بالاتر رود، زندگی او شاملتر

و طولانی‌تر خواهد بود و در طی دوران و به مرور زمان جاودان می‌ماند، پس باید دعوتگر آسمانی برای زمین چگونه باشد؟! و آیت و معجزه جهان هستی که تمام هستی زندگی را در برمی‌گیرد، باید چگونه باشد؟!

بی‌گمان خداوند او را برای همه مردم و برای جهانیان به پیامبری برگزیده است و خداوند خود بهتر می‌داند که چه کسی را برای رسالت خود برگزینند و او کسی را که خود آفریده است بهتر می‌شناسد و او لطیف و خبیر است. به حقیقت خداوند او را الگو و نمونه برای بشریت قرار داده است که از نور او برمی‌گیرند و بر طبق هدایت او تربیت می‌یابند و شخصیت جذّاب او را ترجمه زنده‌ای از قرآن می‌دانند و به این دین ایمان می‌آورند، با توجه به واقعیتی که خود با چشمان خود می‌بینند که در واقعیت زندگی تحقق یافته است و بعثت محمد (ص) تدبیر خدای سبحان است که متناسب و برابر با تدبیر او در نازل کردن قرآن است.

هنگامی که اسلام الگو و نمونه دایمی خود را در شخصیت پیامبرش قرار می‌دهد، پس این الگو و نمونه با گذشت نسلها و در واقعیت زندگی مردم، همیشه تازه و مطابق با واقعیات زندگی مردم است. خداوند این سرمشق عملی را بر مردم عرضه نمی‌کند تا از آن دچار شگفتی منفی و سلبی گردند ودر عالم خیال و ذهن درباره او بیندیشند، بلکه به این دلیل آن نمونه را برمردم عرضه می‌کند تا آن را در ذات جانهای خود تحقق بخشند و برنگ آن درآیند و هرکس به اندازه توان وظرفیت و استعدادش از شعله فروزان آن، پرتوی بگیرد و تا آنجا که می‌تواند از آن قله کمال بالا رود. بنابراین، شخصیت این سرمشق زنده، همواره جوشان و فیض‌بخش و در انظار عمومی مشخص و برجسته باشد و به صورت یک شبح خیالی درنیاید که جانها در محبت او سرگردان باشند، بدون اینکه از آن تأثیر واقعی یابند و به وی اقتدا کنند.

همان گونه که در اول این فصل اشاره کردیم، اسلام می‌بیند که سرمشق عملی و نمونه برجسته از جمله بزرگترین وسایل تربیت است. بنا بر این تربیت خود را بر این اساس پایه‌گذاری می‌کند. برای کودک ضرورت دارد که سرمشق عملی و نمونه را در خانواده و پدر و مادرش بیابد تا از همان اول کودکیش از اصول تعلیمات اسلامی سیراب گردد و بر نهج و روش بلند آن برود و برای مردم نیز ضرورت دارد که سرمشق عملی و نمونه و الگو را در جامعه خود داشته باشند تا مهر اسلام بر آنان بزند و آنان را برنگ آداب و رسوم پاک اسلامی درآورد و تا بار امانت را به نسلهای که تربیت می‌کنند، بسپارند و ضرورت دارد که جامعه این نمونه عملی را در فرمانده و رهبر و حاکم خود داشته باشند که در شخص او اصول و مبادی اسلام تحقق یابد و آنان بر منوال آن ببافند.

و سرمشق عملی و نمونه و الگو برای جامعه ما شخصیت پیامبر (ص) است که تمام اصول و مبادی اسلام و ارزشها و تعلیماتش در وی تجسم و تحقق یافته بود. بنا بر این اسلام شیوه و برنامه تربیتی خود را بر آن اساس می‌گذارد که او است جامعه و زندگی را سوق می‌دهد و خط مشی را او تعیین می‌کند. اسلام تربیت راحاصل تلاش فردی قرار نمی‌دهد که شکست بخورد یا موفق شود. و دستخوش گردباد حوادث و طوفان رویدادها گردد! بلکه تربیت را بر مبنای شیوه و برنامه‌ای کامل و شامل و تمامی قرار می‌دهد که با ولی امر و پیشوا شروع و با کودک شیرخوار پایان می‌یابد: حکومت اسلامی، جامعه اسلامی، و تربیت اسلامی و این یک مسئله بدیهی است که هر نظامی شیوه و برنامه خود را بر آن اساس می‌نهد که به اجرای آن قیام می‌کند و اسلام شایسته‌ترین نظامی است که به این قاعده بدیهی عمل کند. چون اسلام نمی‌تواند با ابزار و ادوات غیر خود عمل نماید. و باید که ادوات و ابزار ویژه خود را به کارگیرد تا برنامه و شیوه بی‌نظیر خود را در طول تاریخ تحقق بخشد.

و هنگامی که یک جامعه اسلامی شکل می‌گیرد، بی‌گمان باید از طریق سرمشق عملی موجود در جامعه، اصول و تعلیمات و مبادی اسلامی را به کودکانش بخوراند و آن مبادی و تعلیمات در خانواده و والدین تجسم و تمثل یافته باشد.

بی‌گمان فرزندی که ببیند که پدرش دروغ می‌گوید، ممکن نیست که راستی را بیاموزد! و فرزندی که ببیند مادرش به پدرش یا به برادرش یا به خود او خیانت می‌کند، ممکن نیست که او امانت را بیاموزد! فرزندی که ببیند که مادر نسبت به ننگ و عار بی‌پروا است، ممکن نیست که فضیلت را بیاموزد! و فرزندی که ببیند که پدرش نسبت به او سخت‌گیر و سنگین دل است ممکن نیست که رحمت و مهربانی و تعاون و همکاری را بیاموزد!

بی‌گمان خانواده یگانه آغوشی است که در آن نخستین بذر و تخم تربیت در زمین جان کودک کاشته می‌شود و با تصرفات خود به احساسات و رفتار و سلوک کودک کیفیت می‌بخشد. بنابراین، باید خانواده پاک و مسلمان و سالم باشد تا نسل مسلمانی پرورش یابد و در نفس خود به مبادی و اصول تعلیمات اسلامی تحقق بخشد و آن را مستقیماً از سرمشق عملی خود بگیرد که او نیز آن را از سرمشق عملی منقول از پیامبر (ص) گرفته باشد و علاوه بر آن باید سیره‌ی نبی-مکرم اسلام، همواره جزئی از برنامه تربیتی باشد خواه در منزل، و خواه در مدرسه و خواه در کتاب یا روزنامه یا رادیو و تلویزیون، تا الگو و نمونه و سرمشق عملی، همیشه زنده و برجسته و پا برجا در احساسها و در افکار باشد.

۲ ـ تربیت کردن با پند و اندرز

در نفس و جان انسان استعداد برای تأثیری‌پذیری از سخن، وجود دارد و غالباً این استعداد موقتی است. لذا لازم است که از تکرار استفاده شود.

و موعظه و اندرز مؤثر، مستقیماً از طریق وجدان راه خود را به جان می‌گشاید و آن را به حرکت و لرزه درمی‌آورد و نهانیهای آن را برمی‌انگیزانند، لحظه‌ای از وقت همچون سیل رسوباتی از خود به جای می‌گذارد و مسیر خود را پر می‌کند و چون آن را به حال خود بگذاریم مسدود می‌گردد پس باید لای‌روبی شود، نفس و جان انسان نیز نیاز به لای‌روبی از طریق پندو اندرز دارد که اگر آن را به حال خود بگذاریم مسدود می‌گردد و رسوبات آن متراکم می‌شود.

لذا در تربیت تنها موعظه کافی نیست، اگر در کنار آن نمونه و سرمشق عملی و کسی نباشد که از الگو و سرمشق عملی پیروی نماید و بر پیروی از آن تشجیع و تحریک کند.

سرمشق عملی و نمونه محسوس و ملموس است که احساس را سر پا نگه می‌دارد و نمی‌گذارد که ته‌نشین شود و بدون حرکت بماند و هنگامی الگوی صحیح و سرمشق عملی درست وجود داشته باشد، بدون شک موعظه در نفس و جان انسان تأثیر بسیار بالغی دارد و یکی از بهترین انگیزه‌ها در تربیت نفس‌ها خواهد شد.

و از جانب دیگر موعظه و اندرز ضرورت لازمی است. چون در نفس انسان انگیزه‌های فطری و طبیعی وجود دارد که همواره نیازمند راهنمایی و تهذیب و پاک سازی می‌باشند و برای این است که کار پندو اندرز ضرورت دارد. چون گاهی انسان از سرمشق عملی درست وشایسته پیروی نمی‌کند که باید آگاه شود یا ممکن است که این الگوی درست به تنهایی برای او کافی نباشد که پند و اندرز این نقیصه را برطرف می‌کند. گاهی پیش می‌آید که پدرو مادر دزدی نمی‌کنند. با این حال، کودک به انگیزه‌ای از انگیزه‌های کودکانه، میل بدزدی می‌نماید!

و بسیار پیش می‌آید که پدر و مادر دروغ نمی‌گویند. با این حال، کودک احساس می‌کند که در نفس ایا خانواده‌اش یا والدینش جهاتی از نقص وجود دارد که برای تکمیل این نواقص بدروغ مبادرت می‌ورزد!

و ممکن است که والدین کودک سنگین دل و بی‌رحم نباشند. با این حال، کودک پرندگان را می‌گیرد و خفّه می‌کند و گربه را می‌گیرد و گوش و دم آن را می‌برد یا می‌کشد!

در این گونه موارد موعظه و اندرز به صورت لطیف و خفیف و مؤثر ضرورت دارد، تا کودک را به راه درست برگرداند و او را به مکارم اخلاق نیکو

عادت دهد و انسانهای بزرگ نیز همچون کودکان همواره نیازمند پند و اندرزند. چون ممکن است که سرمشقهای شایسته عملی را در نیابند و متوجه آنها نشوند یا ممکن است که الگوها به تنهایی برای درستی رفتار آنها کفایت نکند.

ممکن است که حاکم عدالت پیشه کند و محکومان و زیردستان مرتکب ظلم شوند یا حاکم و رهبر به بلندی گراید در حالی که ملت راه پستی پیش گیرد! و مردم به مقتضای ضعفی که دارند یا طبعشان میل به پیروی شهوات دارد، کج رفتار شوند، در این موارد، پند و اندرز، ضرورت دارد!

قرآن کریم سرشار است از پند و اندرز و راهنمایی‌ها:

«إِنَّ اللّهَ يَأْمُرُكُمْ أَن تُؤدُّواْ الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُم بَيْنَ النَّاسِ أَن تَحْكُمُواْ بِالْعَدْلِ إِنَّ اللّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُم بِهِ إِنَّ اللّهَ كَانَ سَمِيعاً بَصِيراً (نساء/ ۵۸)

بی‌گمان خداوند به شما دستور می‌دهد که امانتها را به صاحبان امانت برسانید و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید اینکه دادگرانه داوری کنید. خداوند شما را به بهترین اندرز، پند می‌دهد. بی‌گمان خداوند دائماً شنوای بینا بوده و می‌باشد.

«وَاعْبُدُواْ اللّهَ وَلاَ تُشْرِكُواْ بِهِ شَيْئاً وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً وَبِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالجَنبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللّهَ لاَ يُحِبُّ مَن كَانَ مُخْتَالاً فَخُوراً (نساء/ ۳۶)

خدا را عبادت کنید و بس هیچ چیزی را شریک او مکنید و نیکی کنید به پدر و مادر، خویشان، یتیمان، درماندگان و بیچارگان، همسایگان خویشاوند، همسایگان بیگانه، همدمان، مسافران، و بندگان و کنیزان. بی‌گمان خداوند کسی را دوست نمی‌دارد که خودخواه و خودستا باشد.

«وَإِذْ قَالَ لُقْمَانُ لِابْنِهِ وَهُوَ يَعِظُهُ يَا بُنَيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ . وَوَصَّيْنَا الْإِنسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْناً عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ. وَإِن جَاهَدَاكَ عَلى أَن تُشْرِكَ بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفاً وَاتَّبِعْ سَبِيلَ مَنْ أَنَابَ إِلَيَّ ثُمَّ إِلَيَّ مَرْجِعُكُمْ فَأُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ . يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِن تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِّنْ خَرْدَلٍ فَتَكُن فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ . يَا بُنَيَّ أَقِمِ الصَّلَاةَ وَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَ عَنِ الْمُنكَرِ وَاصْبِرْ عَلَى مَا أَصَابَكَ إِنَّ ذَلِكَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ . وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ . وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِكَ إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (لقمان/ ۱۳ ـ ۱۹)

(یادآور شو) زمانی را که لقمان به پسرش گفت ـ در حالی که او را پند می‌داد ـ پسر عزیزم! انباز خدا مکن، واقعاً شرک ستم بزرگی است. ما به انسان درباره پدر و

مادرش سفارش کرده‌ایم مادرش بدو حامله شده است و هر دم به ضعف و سستی تازه‌ای دچار آمده است. پایان دوران شیرخوارگی او دو سال است که هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش، و بازگشت به سوی من است. هر گاه آن دو، تلاش و کوشش کنند که چیزی را شریک من قرار دهی که کمترین آگاهی از بودن آن و سراغ نداری، از ایشان فرمانبرداری مکن. با ایشان در دنیا به طرز شایسته و به گونه بایسته‌ای رفتار کن و راه کسانی را در پیش گیر که به جانب من رو کرده‌اند. بعد هم همه به سوی من برمی‌گردید و من شما را از آنچه می‌کرده‌اید آگاه می‌سازم. پسر عزیزم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی باشد و در دل سنگی، یا در آسمانها، یا اینکه در میان زمین باشد، خدا آن را حاضر می‌آورد. چرا که خداوند بس دقیق و آگاه است. ای پسر عزیزم! نماز را چنان که شاید بخوان، و به کار نیک دستور بده و از کار بد نهی کن، و در برابر مصائبی که به تو می‌رسد شکیبا باش. اینها از کارهای است که باید بر آن عزم را جزم کرد و ثبات ورزید. با تکبّر و بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو، چرا که خداوند هیچ متکبّر مغروری را دوست نمی‌دارد. و در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن، و از صدای خود بکاه چرا که زشت‌ترین صداها، صدای خران است.

«لاَ تَجْعَل مَعَ اللهِ إِلَهاً آخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُوماً مَخْذُولاً . وَقَضَى رَبُّكَ أَلاَّ تَعْبُدُواْ إِلاَّ إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَاناً إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلاَهُمَا فَلاَ تَقُل لَّهُمَا أُفٍّ وَلاَ تَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوْلاً كَرِيماً . وَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُل رَّبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيراً . رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِي نُفُوسِكُمْ إِن تَكُونُواْ صَالِحِينَ فَإِنَّهُ كَانَ لِلأَوَّابِينَ غَفُوراً . وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلاَ تُبَذِّرْ تَبْذِيراً . إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُواْ إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِرَبِّهِ كَفُوراً . وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ابْتِغَاء رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُل لَّهُمْ قَوْلاً مَّيْسُوراً . وَلاَ تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلاَ تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَّحْسُوراً . إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ كَانَ بِعِبَادِهِ خَبِيراً بَصِيراً . وَلاَ تَقْتُلُواْ أَوْلادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاقٍ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُم إنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْءاً كَبِيراً . وَلاَ تَقْرَبُواْ الزِّنَى إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاء سَبِيلاً . وَلاَ تَقْتُلُواْ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللهُ إِلاَّ بِالحَقِّ وَمَن قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً فَلاَ يُسْرِف فِّي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً . وَلاَ تَقْرَبُواْ مَالَ الْيَتِيمِ إِلاَّ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُواْ بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مسئولاً . وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذا كِلْتُمْ وَزِنُواْ بِالقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً . وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِكَ كَانَ عَنْهُ مسئولاً . وَلاَ تَمْشِ فِي الأَرْضِ مَرَحاً إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً . كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِندَ رَبِّكَ مَكْرُوهاً (اسراء/ ۲۲ ـ ۳۸)

(ای انسان!) با یزدان، خدای دیگری قرار مده که نکوهیده و زبون شوی. پروردگارت

فرمان داده است که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید. هر گاه یکی از آن دو، یا هر دوی ایشان نزد تو به سن پیری برسند، اُف به آنان مگو! و آنان را از پیش خود مران و با سخنان محترمانه با آن دو سخن بگو. و بال تواضعِ مهربانی را برایشان فرود آور و بگو: پروردگارا! بدیشان مرحمت فرما، همان گونه که آنان در کوچکی مرا تربیت و بزرگ نمودند. پروردگارتان آگاه‌تر بدان چیزهایی است که در درونتان می‌گذرد. اگر افراد شایسته و بایسته‌ای باشید چرا که او در حقِ توبه‌کاران همیشه بخشنده بوده است. حق خویشاوند را، و حق مستمند و وامانده در راه را، بپرداز، و به هیچ وجه باد دستی مکن. بی‌گمان باد دستان دوستان اهریمنانند و اهریمنان بسیار ناسپاس پروردگار خود هستند و اگر از آنان به خاطر انتظار رحمت پروردگارت که امیدِ بدان داری، روی برگردانی، با ایشان محترمانه و مهربانانه سخن بگو. دست خود را بر گردن خویش بسته مدار و آن را فوق‌العاده گشاده مساز که سبب شود از کار بمانی و مورد ملامت قرار گیری و لخت و غمناک گردی. بی‌گمان پروردگارت، روزی هرکس را که بخواهد فراوان و گسترده می‌دارد، و روزی هرکس را که بخواهد کم و تنگ می‌گرداند. چرا که خدا از بندگان خود آگاه بینا است. و فرزندانتان را از ترس فقر و تنگدستی نکشید. ما آنان و شما را روزی می‌دهیم. بی‌گمان کشتن ایشان گناه بزرگی است. و به زنا نزدیک نشوید که زنا گناه بسیار زشت و بدترین راه و شیوه است. و کسی را نکشید که خداوند کشتن او را ـ جز به حق ـ حرام کرده است. هر کس که مظلومانه کشته شود، به صاحب خون او قدرت را داده‌ایم ولی نباید او هم در کشتن اسراف کند. بی‌گمان صاحب خون یاری شونده (از سوی خدا) است و در مال یتیم تصرّف نکنید مگر به شیوه‌ای که بهتر باشد. تا اینکه یتیم به سنّ بلوغ می‌رسد و به عهد و پیمان وفا کنید، چرا که از عهد و پیمان پرسیده می‌شود. و هنگامی که چیزی را به پیمانه می‌زنید، آن را به تمام و کمال پیمانه کنید، و با ترازوی درست بکشید که این کار سرانجام بهتر و نیکوتری دارد. از چیزی دنباله‌روی مکن که از آن ناآگاهی. بی‌گمان چشم و گوش و دل همه مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرد و در روی زمین متکبّرانه و مغرورانه راه مرو. چرا که تو نمی‌توانی زمین را بشکافی، و به بلندای کوهها برسی. همه آن بدهایش نزد پروردگارت زشت به شمار است.

و این آیات که برشمردیم، اندکی بود از مواعظ قرآنی، والّا تمام قرآن برای متقیان پند و اندرز است:

«هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَمَوْعِظَةٌ لِلْمُتَّقِينَ (آل‌عمران/ ۱۳۸)

این روشنگری است برای مردمان، و مایه رهنمود و پندپذیری برای پرهیزکاران است.

۳ ـ تربیت کردن با کیفر و عقوبت

هنگامی که تربیت با سرمشق عملی و الگو و نمونه صالح و با پند و اندرز و موعظه‌های خیرخواهانه، سودی نبخشید و کارگر نشد، آن وقت به ناچار باید چاره‌ای قطعی و قاطعی اندیشید تا کارها در جای درست و صحیح خود قرار گیرند و چاره کارساز در این مورد به کیفر رساندن است ـ مقابل و مکمل تربیت با کیفر، تربیت با تشویق و پاداش است، و ما در این جا از هر دو گفتگو می‌کنیم ولی به علت اهمیت تنبیه پس از سرمشق ساختن و موعظه، در این جا آن را به تنهایی آوردیم و برخی از دیدگاههای تربیتی نوین از عقوبت و کیفر نفرت دارند و دوست ندارند که نام آن را بر زبان بیاورند! ولی نسلی که در امریکا خواسته‌اند که بدون تنبیه و کیفر تربیت شود، نسلی است از هم گسیخته، لاابالی و بی‌شخصیت! بی‌گمان تنبیه و کیفر برای هر شخصی ضروری نیست، گاهی ممکن است که شخصی با سرمشق عملی و موعظه واندرز بی‌نیاز از تنبیه و کیفر گردد و چنین کسی در تمام عمر و زندگیش نیازی به کیفر و تنبیه بدنی ندارد.

با این حال، بدون شک تمام مردم چنین نیستند و در میان مردم کسانی هستند که احتیاج به سخت‌گیری یک‌باره یا چندباره دارند.

کیفر و سزا، نخستین چیزی و نزدیکترین چیزی نیست که به خاطر مربی خطور می‌کند، ـ و به قول مثل عربی: آخر العلاج اَلکی = داغ کردن آخرین چاره است نه اولین ـ پس قبل از هر چیز موعظه نیکو و دعوت به عمل خیر است و صبر و شکیبایی طولانی بر انحراف اشخاص است که شاید جواب دهد و بیدار شوند و به راه آیند.

«وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلاً مِّمَّن دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحاً وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ. وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (فصلت/ ۳۳ ـ ۳۴)

گفتار چه کسی بهتر از گفتار کسی است که مردم را به سوی خدا می‌خواند و کارهای شایسته می‌کند و اعلام می‌دارد که من از زمره مسلمانان هستم؟ نیکی و بدی یکسان نیست. با زیباترین طریقه و بهترین شیوه پاسخ بده. نتیجه این کار، آن خواهد شد که کسی که میان تو و میان او دشمنانگی بوده است، به ناگاه همچون دوست صمیمی گردد.

«ادْعُ إِلِى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (نحل/ ۱۲۵)

(ای پیغمبر!) مردم را با سخنان استوار و بجا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان، و با ایشان به شیوه هرچه نیکوتر و بهتر گفتگو کن.

«وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً (مزمل/ ۱۰)

در برابر چیزهایی که می‌گویند شکیبایی کن، و به گونه پسندیده از ایشان دوری کن.

موعظه و پند و اندرز یک وسیله نیست بلکه وسیله‌های متعددی وجود دارد و قرآن کریم سرشار و لبریز ا ست از برخوردهای باریک بینانه و نرم و لطیف و الهام‌بخش و مؤثری که دلها و درونها و وجدان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و می‌لرزاند و تأثیرهای بسیار کارسازی در دلها دارد، ولی در واقع مشاهده می‌کنیم که مردمانی هستند که این همه اندرزهای خیرخواهانه در آنان تأثیری نمی‌گذارد یا برعکس هر اندازه بیشتر پند داده شوند و ارشاد گردند بر انحراف وکج راهی آنان افزوده می‌گردد!

به راستی حکیمانه نیست که از وجود این گونه افراد تجاهل کنیم و آنان را نادیده بگیریم یا بیش از اندازه با آنان نرمی نشان دهیم و از شدت و سخت‌گیری با آنان کراهت داشته باشیم! آری! به راستی این گونه افراد و اشخاص بیمارند و منحرف و گمراهند، و شاید معالجات و عیادتهای روانشناسانه اصلاحشان کند!

وهیچ کسی مانع این نیست که این اشخاص مداوای روانی شوند یا هر نوع مداوای مؤثری با آنان به عمل آید، ولی باید برحذر باشیم از اینکه وسیله خویش را در تربیت آنان، همگامی با انحرافات و کج رویهای آنان قرار دهیم و در صدد جست‌وجوی پوزش برای آنان برآییم. چون خود این عمل موجب انحراف بیشتر آنان می‌گردد و برشمار منحرفان می‌افزاید!

بی‌گمان تربیت با مهربانی و نرم‌خویی و دلسوزی، در کودکان و استقامت و پاکی و کمالشان در موارد بسیاری، مؤثر و موفق است، ولی تربیتی که بر نرمخویی و مهربانی و دلسوزی بیفزاید، بسیار زیان‌بخش است. چون یک هستی سست و نااستواری را پدید می‌آورد. روح و نفس نیز در این باره همچون جسم است! هر گاه بیش از اندازه لازم با جسمت نرمی کردی و از ترس خستگی، مشقت و سختی را بر آن تحمیل نکردی و از ترس ناتوانی آن را بزحمت نیانداختی، نتیجه آن است که چنین جسمی هرگز قوی نخواهد شد و بنیه‌اش استوار نخواهد گردید. پس هر گاه با روح و نفس خویش بیش از اندازه لازم نرمی کنی و آسان-گیری و هیچ وقت آن را بر تحمل چیزی که از آن بدش می‌آید، وادار نکردی، نتیجه آن می‌شود که روح و روان تو نیز سست و آبکی و منحرف و نااستوار می-گردد. به علاوه، صاحبش را نیز دچار شقاوت می‌کند. چون به وی فرصتی نمی-دهد تا احساساتش را و شهوتهایش را کنترل کند و بکنترل و نگهداشتن آنها عادت نماید، در نتیجه با واقعیت تلخ زندگی زمینی روبه‌رو می‌شود. چون هرگز خداوند تمام آنچه که مورد آرزو و شهوت مردم است، به آنان نمی‌بخشد! از این جا

است که باید در تربیت کوچک و بزرگ روش درست و دوراندیشی کافی به کار برده شود. چون این دوراندیشی، بیش از آن که به مصلحت دیگران باشد، به مصلحت خود آنان است!

استفاده از کیفر و تهدید در بعضی از موارد و در بعضی از اوقات جزء دوراندیشی و حزم درست است اسلام برای تربیت از همه وسایل درست ممکنه استفاده می‌کند و پیروی می‌نماید و هیچ راهی و سوراخی که ممکن باشد از آن به نفس رخنه نماید، ترک نمی‌کند و نادیده نمی‌گیرد و از همه استفاده می‌کند.

بی‌گمان اسلام برای تربیت از سرمشق عملی درست و موعظه و اندرز و ترغیب و پاداش سود می‌برد و آنها را به کار می‌گیرد و همچنین از بیم‌دادن و ترساندن با همه درجات آن نیز استفاده می‌کند، از اول تهدید تا مرحله اجرا و تنفید.

اسلام یک بار به عدم رضای خدا، تهدید می‌کند که این تهدید اگرچه آسان‌ترین تهدید است ولی تأثیرش در جان و نفس مؤمنان بسیار شدید و سخت است:

«أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَن تَخْشَعَ قُلُوبهم لِذِكْرِ اللَّهِ وَمَا نَزَلَ مِنَ الْحَقِّ وَلَا يَكُونُوا كَالَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِن قَبْلُ فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبهم وَكَثِيرٌ مِّنْهُمْ فَاسِقُونَ (حدید/ ١٦)

آیا وقت آن برای مؤمنان فرا نرسیده است که دلهایشان هنگام یاد خدا، و در برابر حق و حقیقتی که خدا فرو فرستاده است، بلرزد و کرنش برد؟ و آنان همچون کسانی نشوند که برای آنان قبلاً کتاب فرستاده شده است و سپس زمان طولانی بر آنان سپری گشته است، و دلهایشان سخت شده است، و بیشترشان فاسق و خارج گشته‌اند.

وگاهی بصراحت به غضب و خشم خدا تهدید می‌نماید، همان گونه که در باره داستان افک مادر مؤمنان با شدیدترین درجه، به غضب خدا تهدید آمده است:

«وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ. إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُم مَّا لَيْسَ لَكُم بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّناً وَهُوَ عِندَ اللَّهِ عَظِيمٌ. وَلَوْلَا إِذْ سَمِعْتُمُوهُ قُلْتُم مَّا يَكُونُ لَنَا أَن نَّتَكَلَّمَ بِهَذَا سُبْحَانَكَ هَذَا بُهْتَانٌ عَظِيمٌ. يَعِظُكُمُ اللَّهُ أَن تَعُودُوا لِمِثْلِهِ أَبَداً إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ (نور/ ١٤ ـ ١٧)

اگر تفضّل و مرحمت خدا در دنیا و در آخرت شامل حال شما نمی‌شد، هر آینه به سبب خوض و فرو رفتنتان در کار تهمت، عذاب سخت و بزرگی گریبانگیرتان می‌گردید. در آن زمانی که به استقبال این شایعه می‌رفتید و آن را از زبان یکدیگر می‌قاپیدید، و با دهان چیزی پخش می‌کردید که علم و اطّلاعی از آن نداشتید، و

گمان می‌بردید این، مسئله ساده و کوچکی است، در حالی که در پیش خدا بزرگ بوده. چرا نمی‌بایستی وقتی که آن را می‌شنیدید، می‌گفتید: ما را نسزد که زبان به این تهمت بگشاییم، سبحان‌الله! این بهتان بزرگی است! خداوند نصیحتتان می‌کند، اینکه اگر مؤمنید، نکند هرگز چنین کاری را تکرار کنید.

و گاهی با جنگ با خدا و پیامبرش تهدید می‌کند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللهَ وَذَرُواْ مَا بَقِيَ مِنَ الرِّبَا إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ . فَإِن لَّمْ تَفْعَلُواْ فَأْذَنُواْ بِحَرْبٍ مِّنَ اللهِ وَرَسُولِهِ وَإِن تُبْتُمْ فَلَكُمْ رُؤُوسُ أَمْوَالِكُمْ لاَ تَظْلِمُونَ وَلاَ تُظْلَمُونَ (بقره/ ۲۷۸ ـ ۲۷۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا بپرهیزید و آنچه از ربا باقی مانده است فروگذارید، اگر مؤمن هستید. پس اگر چنین نکردید، بدانید که به جنگ با خدا و پیغمبرش برخاسته‌اید، و اگر توبه کردید اصل سرمایه‌هایتان از آن شما است، نه ستم می‌کنید و نه ستم می‌بینید.

و گاهی با عذاب آخرت و کیفر آخرت تهدید می‌کند:

«وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهاً آخَرَ وَلَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَا يَزْنُونَ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَاماً . يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَاناً (فرقان/ ۶۸ ـ ۶۹)

و کسانیند که با الله، معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند و پرستش نمی‌نمایند، و انسانی را که خداوند خونش را حرام کرده است، به قتل نمی‌رسانند مگر به حق، و زنا نمی‌کنند. چرا که هر کس این را انجام دهد، کیفر آن را می‌بیند. عذاب او در قیامت مضاعف می‌گردد، و خوار و ذلیل، جاودانه در عذاب می‌ماند.

سپس به عذاب و کیفر در دنیا تهدید می‌نماید:

«إِلاَّ تَنفِرُواْ يُعَذِّبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً وَيَسْتَبْدِلْ قَوْماً غَيْرَكُمْ (توبه/ ۳۹)

اگر برای جهاد بیرون نروید، خداوند شما را عذاب دردناکی می‌دهد و قومی را جایگزینتان می‌سازد که جدای از شمایند.

وَإِن تَتَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُم مِّن قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَاباً أَلِيماً (فتح/ ۱۶)

و اگر سرپیچی کنید، همان گونه که قبلاً نیز سرپیچی کرده‌اید، خداوند با عذاب دردناکی عذابتان خواهد داد.

وَإِن يَتَوَلَّوْا يُعَذِّبه هم اللهُ عَذَاباً أَلِيماً فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ (توبه/ ۷۴)

و اگر روی بگردانند، خدا آنان را در دنیا و آخرت به عذاب بسیار دردناکی کیفر می‌دهد.

إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُعَذِّبه هم بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا (توبه/ ۵۵)
چرا که خداوند می‌خواهد آنان را در زندگی دنیا به این وسیله معذّب کند.

سپس عذاب را برای هر کس جداگانه تعیین می‌کند:

«الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا مِئَةَ جَلْدَةٍ (نور/ ۲)
هر یک از زن و مرد زناکار را صد تازیانه بزنید.

«وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُواْ أَيْدِيَهُمَا جَزَاء بِمَا كَسَبَا نَكَالاً مِّنَ اللهِ (مائده/ ۳۸)
دست مرد دزد و زن دزد را به کیفر عملی که انجام داده‌اند به عنوان یک مجازات الهی قطع کنید.

درجات و میزان کیفر برحسب درجات مردم متفاوت است! چون بعضی از مردم هستند یک اشاره‌ای از دور برای آنان کفایت می‌کند که دلشان می‌لرزد و وجدان و ضمیرشان تکان می‌خورد، و از انحرافی که مرتکب شده برمی‌گردند و به راه می‌آیند و بعضی هستند که جز با خشم صریح و آشکار متنبه نمی‌شوند و از خطا بر نمی‌گردند و برخی دیگر هستند که با تهدید به عذابی که درباره‌شان اجرا می‌گردد اگر پشیمان نشوند، همین تهدید برایشان کفایت می‌کند، و برخی هستند که باید عصای تنبیه را برسر خود ببینند تا برگردند و برخی دیگر هستند که باید درد کیفر و سزا را بکشند تا حالشان درست گردد و به راه آیند!

۴ ـ تربیت از راه داستان‌سرایی

داستان و داستان‌سرایی تأثیر سحرانگیزی در جانها دارد! این تأثیر سحرآسا چیست و چگونه است؟ کسی به طور مشخص نمی‌داند! آیا این کار ناشی از برانگیختن خیال است که از صحنه‌های داستان پیروی می‌کند و از موضعی به موضعی دیگر و از تصرف به شعور و احساس تبدیل می‌گردد؟ آیا مشارکت وجدان انسان با قهرمانان داستان است که باعث تأثیر آن در جان آدمی می‌شود و به صورت روشن و درخشانی در احساسات و افکار نقش می‌بندد؟ آیا متأثر شدن جان آدمی است از موفقیتهای داستان که خود را در داخل حوادث آن تخیل و تصور می‌کند واز دور بر جریان حوادث نظارت می‌کند و خود از آن نجات می‌یابد؟! هر چه باشد تأثیر سحرآسای قصه از قدیم‌الایام با بشریت به وجود آمده است و تا زمانی که بشریت روی زمین باشد، در تمام طول زندگی این تأثیر با وی خواهد ماند و از بین نمی‌رود!

به هرصورت، بدون شک خواننده داستان و شنونده آن، نمی‌تواند نسبت به اشخاص و رویدادهای داستان، یک موضعگیری منفی و سلبی داشته باشد.

بنا بر این او آگاهانه یا ناآگاهانه خود را بر صحنه حوادث داستان می‌بینند، و خیال می‌کند که در آن موقعیت یا آن موقعیت داستان، وجود دارد، و خود را با قهرمانان داستان می‌سنجد و موازانه برقرار می‌نماید که یا با آنان موافق است یا از آنان کراهت دارد یا تحت تأثیر آنان قرار می‌گیرد و شگفت‌زده می‌گردد.

اسلام از این میل فطری و طبیعی انسان به داستان خبر دارد و میداند که تأثیر سحرآسای بر جان ودل انسان دارد، بنا بر این به عنوان وسیله‌ای از وسایل تربیتی و برای استواری و قوام جانها از آن بهره می‌گیرد، اسلام همه نوع داستان را به کار می‌گیرد: داستانهای تاریخی واقعی با توجه به مکانها و اشخاص و رویدادهای مخصوص آنها، و داستانهای واقعی که به عنوان نمونه برای یک حالت بشری عرضه می‌شوند، فرق نمی‌کند که اشخاص آنها واقعیت داشته باشند یا هر شخصی که این نمونه و الگو در آن نمایان شده است، و داستانهای تمثیلی که یک واقعه معینی را نمایان نمی‌سازند. با این حال، ممکن است که در هر لحظه‌ای از لحظات زندگی یا در هر عصری از عصور واقع شوند و روی دهند. نمونه نوع اول مانند همه داستانهای پیامبران علیهم‌السلام در قرآن و داستانهای مخالفین و تکذیب کنندگان رسالت پیامبران (ع) و کیفر و سزای این تکذیبشان که به آنان رسیده است و اینها داستانهایی است که با نام اشخاص و مکانها و حوادث و رویدادهایشان به صورت معین و محصور ذکر شده‌اند! موسی و فرعون، عیسی و بنی‌اسرایی ل، صالح و قوم ثمود، هود و قوم عاد، شعیب و اهل مدین، لوط و مردم شهرهایش، نوح و قومش، و ابراهیم و اسماعیل، و... .

و از نوع دوم داستان پسران حضرت آدم (ع):

«وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَاناً فَتُقُبِّلَ مِن أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ . لَئِن بَسَطتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَاْ بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لَأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ . إِنِّي أُرِيدُ أَن تَبُوءَ بِإِثْمِي وَإِثْمِكَ فَتَكُونَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَذَلِكَ جَزَاء الظَّالِمِينَ . فَطَوَّعَتْ لَهُ نَفْسُهُ قَتْلَ أَخِيهِ فَقَتَلَهُ فَأَصْبَحَ مِنَ الْخَاسِرِينَ (مائده/ ۲۷ ـ ۳۰)

داستان دو پسر آدم را چنان که هست برای یهودیان و دیگر مردم بخوان. زمانی که هر کدام عملی را برای تقرّب انجام دادند. امّا از یکی پذیرفته شد، ولی از دیگری پذیرفته نشد. گفت: بی‌گمان تو را خواهم کشت! گفت: خدا تنها از پرهیزکاران می‌پذیرد! اگر تو برای کشتن من دست دراز کنی، من دست به سوی تو دراز نمی‌کنم تا تو را بکشم. آخر من از خدا پروردگار جهانیان می‌ترسم. من می‌خواهم با گناه من و گناه خود برگردی و از دوزخیان باشی، و این سزای ستمگران است. پس نفس او تدریجاً کشتن برادرش را در نظرش آراست و او را مصمم به کشتن کرد، و او را

کشت! و از زیانکاران شد.

و از نوع اخیر داستان صاحب دو باغ است:

«وَاضْرِبْ لَهُم مَّثَلاً رَّجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَابٍ وَحَفَفْنَاهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعاً . كِلْتَا الْجَنَّتَيْنِ آتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِمْ مِنْهُ شَيْئاً وَفَجَّرْنَا خِلَالَهُمَا نَهَراً . وَكَانَ لَهُ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنكَ مَالاً وَأَعَزُّ نَفَراً. وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ أَبَداً وَدَخَلَ جَنَّتَهُ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ قَالَ مَا أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَذِهِ أَبَداً . وَمَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّدِدتُّ إِلَى رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيْراً مِّنْهَا مُنقَلَباً. قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِن تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلاً . لَّكِنَّا هُوَ اللَّهُ رَبِّي وَلَا أُشْرِكُ بِرَبِّي أَحَداً . وَلَوْلَا إِذْ دَخَلْتَ جَنَّتَكَ قُلْتَ مَا شَاءَ اللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ إِن تُرَنِ أَنَا أَقَلَّ مِنكَ مَالاً وَوَلَداً . فَعَسَى رَبِّي أَن يُؤْتِيَنِ خَيْراً مِّن جَنَّتِكَ وَيُرْسِلَ عَلَيْهَا حُسْبَاناً مِّنَ السَّمَاءِ فَتُصْبِحَ صَعِيداً زَلَقاً . أَوْ يُصْبِحَ مَاؤُهَا غَوْراً فَلَن تَسْتَطِيعَ لَهُ طَلَباً. وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِ فَأَصْبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيْهِ عَلَى مَا أَنفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُشْرِكْ بِرَبِّي أَحَداً . وَلَمْ تَكُن لَّهُ فِئَةٌ يَنصُرُونَهُ مِن دُونِ اللَّهِ وَمَا كَانَ مُنتَصِراً (کهف/ ۳۲ ـ ۴۳)

برای آنان مثالی بیان کن، مَثَل دو مرد را که ما به یکی از آن دو دو باغ انگور داده بودیم. گرداگرد باغها را با نخلستانها احاطه کرده بودیم، و در میان باغها زراعتی قرار داده بودیم. هر دو باغ به ثمر نشسته بودند و هر دو باغ در میوه و ثمره چیزی فروگذار نکرده بودند، و ما در میان آنها رودبار بزرگی برجوشانده بودیم. دارایی دیگری داشت پس در گفتگویی به دوست خود گفت: من ثروت بیشتری از تو دارم و از لحاظ نفرات مقتدرتر از تو و فزونترم. در حالی که بر خویشتن ستمگر بود، به باغش گام نهاد گفت: من باور نمی‌کنم هرگز این نابود شود و به فنا رود. و باور ندارم که قیامت برپا شود. اگر هم من به سوی پروردگارم برگردانده شوم مسلّماً سرانجام بهتری و جایگاه خوبتری از این خواهم یافت. دوست او، در حالی که با وی گفتگو داشت، بدو گفت: آیا منکر کسی شده‌ای که تو را از خاک ناچیزی و سپس از نطفه بی‌ارزشی آفریده است، و بعد از آن تو را مرد کاملی کرده است؟! ولی من او خدا است و پروردگار من است، و من کسی را انباز پروردگارم نمی‌سازم. کاش! وقتی که وارد باغ می‌شدی می‌گفتی: ماشاءَالله! هیچ قوّت و قدرتی جز از ناحیه خدا نیست اگر می‌بینی که از نظر اموال و اولاد از تو کمترم، چه بسا پروردگارم بهتر از باغ تو را به من بدهد، و خدا از آسمان بلای مقدّری برای باغ تو فرو بفرستد و این باغ به سرزمین لخت و همواری تبدیل شود. یا اینکه آب این باغ فرو رود. به گونه‌ای که هرگز نتوانی آن را پیجویی کنی. میوه‌های او را در آغوش کشید. در حالی که باغ بر داربستها و چوب‌بندها فرو تپیده بود، صاحب باغ بر هزینه‌هایی که صرف آن کرده بود، دست تحسّر به هم می‌مالید و می‌گفت: کاشکی کسی را انباز پروردگارم

نمی‌کردم! و دسته و گروهی را جز خدا نداشت که او را یاری دهند، و خود نیز نتوانست خویشتن را کمک کند.

قرآن کریم برای انواع تربیت و رهنمودهای که شیوه تربیتیش بر آن مشتمل است، از داستان بهره می‌گیرد و داستان را به کار می‌برد، در تربیت روحی و تربیت عقلانی و تربیت جسمی و بدنی، در همه آنها از داستان بهره می‌گیرد و بر همه‌ی خطوط متقابل و همجوار در نفس انسانی می‌نوازد و به همه می‌رسد، تربیت به وسیله سرمشق عملی و الگو و تربیت به وسیله پند و اندرز، طوماری است سرشار از همه راهنمایی‌ها. همه آنها را برای تمام جوانب کار خود جمع می‌کند و با الفاظ اندک که مورد استفاده قرار می‌دهد، مطالب جامع و کامل بسیاری را بیان می‌کند و همه انواع تعبیرات هنری و مشخصات و خصوصیات داستان گویی را در اختیار می‌گیرد: از گفتگو و محاوره گرفته تا آهنگ نغمه موسیقی، تا تجدید حیات اشخاص تا دقت در ترسیم علایم و خطوط چهره و تا برگزیدن لحظه باریک سرنوشت ساز در داستان برای توجیه و رهنمود پندپذیری دلها و نواختن نغمه مناسب و مطلوب، از همه آنها بهره می‌گیرد.[1]

به ویژه داستان حضرت آدم از مهمترین داستانهای توجیهی و رهنمودی در قرآن است. چون داستان بشریت نخستین است، و داستان تمام بشریت است در طول تاریخ:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلاَئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُواْ أَتَجْعَلُ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاء وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لاَ تَعْلَمُونَ . وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلاَئِكَةِ فَقَالَ أَنبِئُونِي بِأَسْمَاء هَؤُلاء إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ . قَالُواْ سُبْحَانَكَ لاَ عِلْمَ لَنَا إِلاَّ مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ . قَالَ يَا آدَمُ أَنبِئْهُم بِأَسْمَآئِهِمْ فَلَمَّا أَنبَأَهُمْ بِأَسْمَآئِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُل لَّكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنتُمْ تَكْتُمُونَ . وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلاَئِكَةِ اسْجُدُواْ لآدَمَ فَسَجَدُواْ إِلاَّ إِبْلِيسَ أَبَى وَاسْتَكْبَرَ وَكَانَ مِنَ الْكَافِرِينَ . وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ وَكُلاَ مِنْهَا رَغَداً حَيْثُ شِئْتُمَا وَلاَ تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الْظَّالِمِينَ . فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُواْ بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ . فَتَلَقَّى آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ . قُلْنَا اهْبِطُواْ مِنْهَا جَمِيعاً فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُم مِّنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلاَ خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلاَ هُمْ يَحْزَنُونَ . وَالَّذِينَ كَفَرواْ وَكَذَّبُواْ بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (بقره/ ۳۰ـ۳۹)

زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم گفتند: آیا در

---

۱. برای تفصیل داستانهای قرآن، رک: کتاب «التصویر الفنی فی القرآن» از سید قطب.

زمین کسی را به وجود می‌آوری که فساد می‌کند و تباهی راه می‌اندازد و خونها خواهد ریخت، و حال آن که ما به حمد و ستایش و طاعت و عبادت تو مشغولیم؟ گفت: من حقائقی را می‌دانم که شما نمی‌دانید. سپس به آدم نامهای همه را آموخت. سپس آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گویید اسامی اینها را برشمارید. فرشتگان گفتند: منزّهی تو، ما چیزی جز آنچه به ما آموخته‌ای نمی‌دانیم تو دانا و حکیمی. فرمود: ای آدم! آنان را از نامها پدیده‌ها آگاه کن. هنگامی که آدم فرشتگان را از پدیده‌ها آگاه کرد، خداوند فرمود: به شما نگفتم که من غیب آسمانها و زمین را می‌دانم و از آنچه شما آشکار می‌کنید یا پنهان می‌داشتید، نیز آگاهم؟ و هنگامی که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده ببرید. همگی سجده بردند جز ابلیس که سر باز زد و تکبّر ورزید، و از زمره کافران شد. و گفتیم: ای آدم! تو با همسرت در بهشت سکونت کن و از آن، هرچه و هر جا که می‌خواهید، خوش و آسوده بخورید با این حال، نزدیک این درخت نشوید و از آن نخورید. چه از ستمگران خواهید شد. امّا شیطان مُوجِب لغزش آنان شد و ایشان را از آنچه در آن بودند خارج ساخت و به آنان گفتیم: همگی فرود ایی د، در حالی که بعضی دشمن بعضی خواهید بود، و برای شما تا مدّتی در زمین جا و قرارگاه و فرایند و بهره‌گیری است. سپس آدم از پروردگار خود کلماتی را دریافت داشت و خداوند توبه او را پذیرفت. خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است. گفتیم: همگی از آنجا فرود آیید و چنانچه هدایتی از طرف من برای شما آمد کسانی که از من پیروی کنند، نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین خواهند شد. و کسانی که کافر شوند و آیه‌های ما را تکذیب کنند اهل دوزخند و همیشه در آنجا خواهند ماند.

آری! به حقیقت این است داستان (انسانی) که پروردگارش او را گرامی داشته و کرامت و بلند مرتبگی را به وی عطا فرموده و خلافت در روی زمین را به وی ارزانی نموده است، تا اینکه سرور نفس خویش و بنده مخلص خداوند یگانه بی‌شریک باشد! ولی این (انسان) به سبب شهوتهایی که دارد ضعیف است: شهوت جنسی، یا شهوت ثروت و مال دوستی، یا شهوت تملک و مالکیت، یا شهوت قدرت و شوکت، یا شهوت دانش دوستی، یا شهوت جاودانگی. پس زمام و مهار خویش را به دست شهوت می‌سپارد و در نتیجه شیطان از راه افسار شهوتها، او را از آن مقام کرامت فرود می‌آورد، و زمامش را به دست می‌گیرد و او را به بندگی خویش می‌خواند، که دیگر سرور نفس خویش نیست بلکه بنده نفس خویش می‌گردد، و سرانجام وظیفه مهم و بزرگ خلافت در زمین و آبادانی آن را فراموش می‌نماید، و فراموش می‌کند که وظیفه بزرگ و اصلی او، پیوند و اتصال زمین به آسمان است! پس میل به زمین می‌کند و آسودگی خود را در آن می‌بیند و بدان

می‌چسبد! و خود را در این جهان کوچک و تنگ با جوانب و شادیهای محدود محصور می‌کند! ولی با وجود این، خداوند او را از رحمت خود مطرود نمی‌سازد:

«فَتَلَقَّى آدَمُ مِن رَّبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ (بقره/ ۳۷)

سپس آدم از پروردگار خود کلماتی را دریافت داشت، و توبه او را پذیرفت، خداوند بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.

پس خداوند به وی نزدیک است و او را می‌خواند و هدایتش می‌کند، مادام که بر لحظه هبوط و سقوطش اصرار نورزد، و مادام که دریچه قلب و بصیرتش را برای الله بگشاید، مشمول رحمت بی‌انتهای او می‌گردد و آن وقت به مقام خلافت رشد و هدایت یافته زمین برمی‌گردد و به وجود و هستی برتری خود تحقق می‌بخشد و در پرتو هدایت الله، هدایت می‌یابد و رهنمون می‌شود و در پناه حمایت او قرار می‌گیرد.[۱]

به راستی یک امر طبیعی است که داستانها در قرآن، توجیه‌گر و راهنما باشند برای توجیه اغراض و اهدافی دینی که قرآن برای تحقق آنها آمده است: و برای آن به کار روند. پس قرآن در اصل کتاب داستانها نیست و هدف آن از ذکر داستانها، خود داستانها نیست، بلکه قرآن کتاب تربیت و ارشاد است، ولی دقت و باریک بینی در بیان داستان و مراعات قواعد هنری و فنی در آن، با وصف اینکه در خدمت اغراض و اهداف دینی است، قصه را به گونه‌ای بیان می‌کند که از جنبه فنی و هنری آزاد است، و به طور مطلق داستانهای تربیتی را به عنوان جزئی از شیوه و برنامه تربیتی اسلامی به کار می‌برد، تنها با یک شرط و آن هم این است که داستان پاک و درست و سالم باشد و مقصود از نظافت و پاکی داستان آن نیست که در آن نفس بشری به صورت پاک و دور از بدی عرضه شود! درست است که قرآن در نفس (قهرمان داستان) به نقاط برجسته و والا و پاک و جذاب و جالب و شفاف توجه دارد و آنها را برمی‌گزیند، آن نقاط و نکاتی که شایستگی آن را دارند که نمونه و سرمشق عملی واقع شوند، و به والاگرایی و عزت دعوت و تشویق کنند، و درباره نفسهای منحرفان در داستانها، نقاطی را برمی‌گزینند که بخوبی، سیاهی دلها و بدی انحرافاتشان را به تصویر کشد.

تا برای نفرت از کردار و سلوکشان و عبرت گرفتن از بد فرجامی و سرنوشت بدشان، شایستگی داشته باشد و به این منظور کفایت کند و این کار با توجه به اهداف قرآن منطقی می‌نماید، علاوه بر اینکه قرآن همه‌اش حقایق است. جز اینکه در بعضی برداشتهای دیگر و نمونه‌های دست‌چینی شده به ویژه در داستانهای

---

۱. برای تفسیر این آیه، رک: فی ظلال القرآن.

طولانی که برای تجزیه و تحلیل و عرضه مطالب گنجایش دارند، نسل بشری را به صورت کامل و همه جانبه عرضه می‌نماید و به تمام لحظات و جوانب (ناتوانیهای نفس بشری) اشاره می‌کند و به آنها می‌پردازد و با این تفاوت که قرآن مانند هنرهای واقعی جدید، متأثر از تفسیر حیوانی از انسان نیست واز انسان تنها تعبیر و برداشت حیوانی ندارد، از جنبه‌ها و لحظات ضعف و ناتوانی قهرمان نیز غافل نیست و از لحظات ناتوانی قهرمان، لحظات شگفت‌انگیز نمی‌سازد، تا برایش کف بزنند و هورا بکشند!

بی‌گمان قرآن همه لحظات آن را به صورت واقعی و خالصانه عرضه می‌کند، ولی زیاد بر آنها درنگ نمی‌کند، بلکه به سرعت از آن می‌گذرد تا بر لحظه بخود آمدن و هوشیاری و بیدارشدن پرتو اندازد. لحظه غلبه بر ضعف و ناتوانی بشری. چون فعلاً آنچه که شایسته روشنگری و بیان است، آن است و در حقیقت این است (انسانی) که خداوند او را گرامی داشته و کرامت بخشیده و بر بسیاری از آفریدگانش برتری داده است! و منصب خلافت خردمندانه و هوشیارانه و هدایت یافته، در روی زمین را به وی سپرده است! بنابراین، قرآن کریم لحظات فتنه و آشوب و ضعف و امتحانی که حضرت سلیمان یا داوود یا یوسف یا موسی و در آن واقع شده‌اند، عرضه می‌دارد و آن لحظات را آن گونه که هستند، بدون (رتوش) به صورت واقعی عرضه می‌نماید،

بی‌گمان این لحظات، لحظات فتنه و آشوب و امتحان و ناتوانی هستند، و بی‌گمان لحظات تسلیم در برابر انگیزه‌ای از انگیزه‌های فطری نفس بشری می‌باشند. با این حال، با وجود اینکه واقعیت دارند، جز از یک جهت، اهمیت ندارند، و آن این است که انسان از آنها بیدار می‌شود و به خود می‌آید و به نفس خویش برمی‌گردد و می‌فهمد که آنها لحظات ناتوانی و آسیب‌پذیری نفس انسانی هستند، پس از آنها پشیمان و دور می‌گردد و به خدای خویش باز می‌آید!

«وَهَلْ أَتَاكَ نَبَأُ الْخَصْمِ إِذْ تَسَوَّرُوا الْمِحْرَابَ . إِذْ دَخَلُوا عَلَى دَاوُودَ فَفَزِعَ مِنْهُمْ قَالُوا لَا تَخَفْ خَصْمَانِ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ فَاحْكُم بَيْنَنَا بِالْحَقِّ وَلَا تُشْطِطْ وَاهْدِنَا إِلَى سَوَاءِ الصِّرَاطِ . إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَتِسْعُونَ نَعْجَةً وَلِيَ نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ فَقَالَ أَكْفِلْنِيهَا وَعَزَّنِي فِي الْخِطَابِ . قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نَعْجَتِكَ إِلَى نِعَاجِهِ وَإِنَّ كَثِيراً مِّنَ الْخُلَطَاءِ لَيَبْغِي بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ وَظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ وَخَرَّ رَاكِعاً وَأَنَابَ . فَغَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِندَنَا لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ (ص/ ۲۱ ـ ۲۵)

(ای محمّد!) آیا داستان شاکیانی به تو رسیده است که وقتی از دیوار عبادتگاه بالا رفتند؟ ناگهان بر داود وارد شدند و او از ایشان ترسید گفتند: مترس! ما دو نفر شاکی هستیم و یکی از ما بر دیگری ستم کرده است. تو در میان ما به حق و عدل داوری

کن و ستم روا مدار، و ما را به راستای راه رهنمود فرما. این برادر من است و او نود و نه میش دارد، و من تنها یک میش دارم، و می‌گوید: آن را به من واگذار و او بر من در سخن چیره شده است. گفت: مسلّماً او با درخواست یگانه میش تو برای افزودن آن به میشهای خود، به تو ستم روا می‌دارد. اصلاً بسیاری از آمیزگاران و کسانی که با یکدیگر سر و کار دارند، نسبت به همدیگر ستم روا می‌دارند، مگر آنان که واقعاً مؤمنند و کارهای شایسته می‌کنند، ولی چنین کسانی هم بسیار کم و اندک هستند. داود گمان برد که ما او را آزموده‌ایم. پس از پروردگار خویش آمرزش خواست و به سجده افتاد و توبه کرد. به هر حال، ما این را بر او بخشیدیم و او در پیشگاه ما دارای مقام والا و برگشتگاه زیبا است.

«وَوَهَبْنَا لِدَاوُودَ سُلَيْمَانَ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ . إِذْ عُرِضَ عَلَيْهِ بِالْعَشِيِّ الصَّافِنَاتُ الْجِيَادُ . فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَن ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ . رُدُّوهَا عَلَيَّ فَطَفِقَ مَسْحاً بِالسُّوقِ وَالْأَعْنَاقِ . وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَيْمَانَ وَأَلْقَيْنَا عَلَى كُرْسِيِّهِ جَسَداً ثُمَّ أَنَابَ . قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكاً لَّا يَنبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي إِنَّكَ أَنتَ الْوَهَّابُ (ص/ ۳۰ ـ ۳۵)

ما سلیمان را به داود عطاء کردیم. او بنده بسیار خوبی بود، چرا که او توبه‌کار بود. زمانی را که شامگاهان اسبهای نژاده تندرو و زیبای تیزرو، بدو نموده و عرضه شد. سلیمان گفت: من این اسبان را سخت دوست می‌دارم. چون ساز و برگ من برای عبادت پروردگارم می‌باشند تا از دیدگانش در پرده پنهان شدند. آنها را به سوی من بازگردانید و بر ساقها و گردنهای اسبها دست کشید. ما سلیمان را دچار بیماری ساختیم و وی را همچون کالبدی بر تخت سلطنت انداختیم. سلیمان آن گاه بازگشت. سلیمان گفت: پروردگارا! مرا ببخشای و حکومتی به من عطاء فرمای که بعد از من کسی را نسزد. بی‌گمان تو بسیار بخشایشگری.

«وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْلا أَن رَّأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاء إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ (یوسف/ ۲۴)

زن قصد یوسف کرد، و یوسف قصد او کرد، امّا برهان خدای خود را دید. ما این چنین کردیم تا بلا و زنا را از او دور سازیم. چرا که او از بندگان پاکیزه و گزیده ما بود.

«قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ . فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (یوسف/ ۳۳ ـ ۳۴)

گفت: پروردگارا! زندان برای من خوشایندتر از آن چیزی است که مرا بدان فرا می‌خوانند، و اگر نیرنگ ایشان را از من باز نداری، به آنان می‌گرایم و از زمره نادانان

می‌گردم. پروردگارش دعای او را اجابت کرد و کید و مکرشان را از او بازداشت. تنها خدا است که شنوای آگاه می‌باشد.

«وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يَقْتَتِلَانِ هَذَا مِن شِيعَتِهِ وَهَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَغَاثَهُ الَّذِي مِن شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَزَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ . قَالَ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي فَغَفَرَ لَهُ إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ . قَالَ رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِّلْمُجْرِمِينَ . فَأَصْبَحَ فِي الْمَدِينَةِ خَائِفاً يَتَرَقَّبُ فَإِذَا الَّذِي اسْتَنصَرَهُ بِالْأَمْسِ يَسْتَصْرِخُهُ قَالَ لَهُ مُوسَى إِنَّكَ لَغَوِيٌّ مُّبِينٌ . فَلَمَّا أَنْ أَرَادَ أَن يَبْطِشَ بِالَّذِي هُوَ عَدُوٌّ لَّهُمَا قَالَ يَا مُوسَى أَتُرِيدُ أَن تَقْتُلَنِي كَمَا قَتَلْتَ نَفْساً بِالْأَمْسِ إِن تُرِيدُ إِلَّا أَن تَكُونَ جَبَّاراً فِي الْأَرْضِ وَمَا تُرِيدُ أَن تَكُونَ مِنَ الْمُصْلِحِينَ . وَجَاء رَجُلٌ مِّنْ أَقْصَى الْمَدِينَةِ يَسْعَى قَالَ يَا مُوسَى إِنَّ الْمَلَأَ يَأْتَمِرُونَ بِكَ لِيَقْتُلُوكَ فَاخْرُجْ إِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ . فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفاً يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ . وَلَمَّا تَوَجَّهَ تِلْقَاء مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاء السَّبِيلِ (قصص/ ۱۵ ـ ۲۲)

موسی بدون اینکه اهالی شهر مطّلع شوند، وارد آنجا گردید. در شهر دید که دو مرد می‌جنگند که یکی از قبیله او و دیگری از دشمنان او است. فردی که از قبیله او بود، علیه کسی که از دشمنانش بود، از موسی کمک خواست و مشتی بدو زد و او را کشت! موسی گفت: این از عمل شیطان بود. واقعاً او دشمن گمراه کننده آشکاری است. گفت: پروردگارا! من بر خویشتن ستم کردم، پس مرا ببخش و او را بخشید، چرا که خدا بس آمرزگار و مهربان است. گفت: پروردگارا! به پاس نعمتهایی که به من عطاء فرموده‌ای، هرگز پشتیبان بدکاران و بزهکاران نخواهم شد. در شهر، ترسان و نگران، شب را به روز آورد، و ناگهان کسی که دیروز از موسی یاری و مدد خواسته بود، او را به فریاد خواند. موسی بدو گفت: حقاً تو گمراه آشکاری. و همین که موسی خواست به سوی کسی که دشمن آن دو بود دست بگشاید و حمله نماید، گفت: آیا می‌خواهی مرا بکشی همان گونه که دیروز کسی را کشتی؟ در زمین جز این نمی‌خواهی که ستمگر زورگویی باشی، و نمی‌خواهی که از اصلاحگران باشی. مردی از نقطه دوردست شهر شتابان آمد و گفت: ای موسی! درباریان و بزرگان قوم برای کشتن تو به رایزنی نشسته‌اند، پس بیرون برو. مسلّماً من از خیرخواهان و دلسوزان تو هستم. موسی از شهر خارج شد، در حالی که ترسان و چشم به راه بود گفت: پروردگارا! مرا از مردم ستمگر رهایی بخش. و هنگامی که رو به جانب مدین کرد، گفت: امید است که پروردگارم مرا به راستای راه رهنمود فرماید.

این داستان و امثال آن بیانگر لحظات (ضعف وناتوانی بشری) می‌باشند که قرآن کریم بدون پروا از صاحبان آنها، آنها را عرضه می‌کند، ولی از آنها قهرمان نمی‌سازد. چون در حقیقت قهرمان هم نیستند! و داستان حضرت آدم (ع) ذاتاً از

نمونه‌ها و مثالهایی است که شیوه داستان در قرآن را آشکار می‌سازد و واضح و روشن است که تا چه اندازه این داستان با وضوح و پاکی و آشکاری و شفافیت و استواری، با شیوه داستانسرایی اروپاییان متفاوت و با آن اختلاف دارد، که آنان از لحظات ضعف و ناتوانی بشری قهرمان نمایی می‌کنند!

در این داستان همان گونه که اشاره کردیم، بیانگر لحظه ضعف و ناتوانی بود که حضرت آدم با آن دچار شده (فراموشی) بروی عارض گردید، که خود را و عهد و پیمان با پروردگارش را، و خلافت خردمندانه‌اش را فراموش کرد، در نتیجه به شهوتی از شهوتهای نفسانی خویش گرایش نمود واز آن راه شیطان او را دچار لغزش کرد و با زمام شهوت نفس او را به دنبال خود برد! و قرآن نیز همان گونه که بوده است، آن را عرضه می‌نماید. و این همان واقعیت حقیقت بشری است که در روزگاران و قرون و گردش تاریخ نسلهای بشری واقع شده است.

با این حال، ادبیات اروپایی با توجه به انحراف و لغزشی که دارد، آن داستان را به عنوان افتخار و قهرمانی آدم مطرح می‌کند! به تعبیر آن، لحظه عصیان و نافرمانی آدم، همان لحظه‌ای است که او حقیقت هستی و وجود خود را تحقق می‌بخشد و سرور نفس خویش می‌گردد! و آن لحظه، لحظه‌ای است که او قدرت فعال و چیره و غالب است، بگذار برای همیشه این بهشت را که در آن بود، از دست بدهد. چون در برابر آن که او به ذاتیت و هستی خود تحقق بخشیده است، چیزی نیست. چون او با این کارش سرنوشت نفس خویش را با آزادی کامل و دور از سفارش و توصیه الله، برگزیده است!

آری! ادبیات اروپایی منحرف و بریده از هدایت الله، این داستان را به این گونه عرضه می‌نماید! این ادبیات منحرف در اصل خویش، متأثر از افسانه‌های اساطیری یونان قدیم است که در آن پیکار و نزاع دایمی میان بشر و خدایان موهوم، به تصویر کشیده شده است و امیدواراند که بشر در این منازعه و پیکار، بر خدایان ستمکار و طغیانگر پیروز شود![1]

بی‌گمان این ادبیات دارای پیام زشت و پلیدی است که بر هیچ کس پوشیده نیست چون پیام آن به مردم عصیان و نافرمانی در برابر پروردگارشان و غرق‌شدن در شهوات است تا به این وسیله شخصیت ذاتی خود را تحقق بخشند!

تو گویی که تنها راه اثبات شخصیت ذاتی وهستی، شهوات و عصیان گری در برابر الله است! و گویی که طاعت و فرمانبرداری از الله، نابودی شخصیت ذاتی و عدم هستی است!

---

۱. رک: فصل تربیت عقل.

بی‌گمان این نظریه علاوه بر اینکه بیمارگونه و منحرفانه است، نظریه خام و ناپخته‌ای است که کودکان در سطح پست آن، زندگی می‌کنند. چون تنها کودکان هستند که گمان می‌کنند که با عصیان و نافرمانی اثبات وجود می‌کنند و گمان می‌نمایند که اگر اطاعت کنند، وجود خود را لغو ساخته‌اند! با این حال، کودک وقتی که بزرگ می‌شود و پخته می‌گردد، و وقتی که ژرفای زندگی و حقیقت آن را درک می‌کند و می‌فهمد، می‌داند که برای اثبات وجود خود تنها دو راه در پیش دارد، نه یک راه، یکی طریق اطاعت و فرمان‌برداری و دیگری طریق عصیان و نافرمانی، به عبارت دیگر طریق هدایت و طریق گمراهی. بی‌گمان انسان وجود و شخصیت خود را از راه انحراف از جاده مستقیم و عناد و دشمنی با حق ّ اثبات نمی‌کند، مگر در حالتی که بیمار و ضعیف و پست باشد. اما در حالت صحت و درستی و کمال حالت تندرستی و بلند طبعی، ذات و وجود برتر خود را زمانی در سطح عالی می‌بیند که از انگیزه‌های خیر و هدایت و استقامت و والاگرایی پیروی کند و اطاعت نماید و بدان اندازه که از این انگیزه‌های خیر و هدایت به سوی الله اطاعت نماید، به وجود و شخصیت و هستی انسانی خویش تحقق می‌بخشد. یعنی بدان مقدار که می‌تواند شهوات خویش را کنترل کند به همان اندازه به والایی و برتری دست می‌یابد و صعود می‌کند. این است حقیقت بشریت روی زمین، و این همان حقیقتی است که داستان حضرت آدم در قرآن کریم رمز آن است و بدان اشاره داد.

همان گونه که در داستانهای قرآنی نقطه بارز و برجسته‌ای دیگری نیز وجود دارد وقتی که داستانهای فاحشه‌ی زشت و پلید و رسوا را عرضه می‌کند، آنها را برای برانگیختن حس ّ لذت جویی احساس جنسی منحرفانه، در خواننده و شنونده مطرح و عرضه نمی‌نماید، همان گونه که نقش داستانهای واقعی و طبیعی در مکتبهای نوین گمراه، چنین است. لحظات لذتهای جنسی، منحرفانه یا غیر منحرف، بیش از مجرد ذکر آنها، شایستگی توقف و درنگ نزد آنها را ندارند. چون آنها زندگی نیستند، بلکه در زندگی لحظات عارضی و زودگذرند که صورت می‌گیرند وانجام داده می‌شوند تا برای هدفهای برتر زندگی که شایسته تحقق هستند، مجال و میدان گسترده گردد، و برای تصور ایمانی بزرگ، نسبت به جهان و زندگی و انسان، مجال و میدان وسعت بیشتری یابد، تا مشاعر و احساس از این تصور بزرگ لب‌ریز گردد و تا نفس آزاد و رها گردد تا در واقعیت زندگی، برای تحقق کمال و جمال خویش بدان مقدار که می‌تواند، تلاش و کوشش نماید: جامعه‌ای پاک و پاکیزه را برپای دارد، جانها ونفسهای درست و استواری تربیت کند، حق و عدالت را در زمین برپای دارد، مردم را از حقوقشان برخوردار نماید و

زیبا ساختن زندگی برای مردم به گونه‌ای که سزاوار زندگی کردن شوند، بدون اینکه فریفته آن شوند یا باعث انحرافشان گردد.

اینها به تمامی هدفهای بزرگ و با عظمتی هستند که در زندگی، نوع بشر را بخود مشغول می‌دارند و مورد توجه انسان والایی است که شایستگی آبادانی زمین را دارد و باید زمین را آباد کند. بنا بر این مسائل جنسی در زندگی لحظات زودگذری می‌باشند که سزاوار نیست و ارزش ندارد که بیش از اندازه درباره آنها بحث کنیم و به انواع و اقسام در آن تفنن به کار بریم و آنها را تکرار نماییم. چون اگر بیش از اندازه لازم، بدان مسائل بپردازیم در مقدار لازم برای زندگی بشری اسراف کرده و وقت را ضایع نموده‌ایم و وسیله را به هدف مبدل ساخته‌ایم که در واقع این مسائل وسیله‌اند نه هدف و نباید به هدف تبدیل شوند. و تمام اینها هم بر فرض این، مطرح می‌شوند که لحظات جنسی پاک و والا و شرافتمندانه و در حدود شریعت و قانون الهی باشند، پس چگونه این لحظات اگر منحرفانه و بیرون از حدود شریعت و قانون الهی باشند، شایسته ذکرند؟!

بی‌گمان این لحظات جنسی منحرفانه، سزاوار نیست که جز با اظهار تنفر و انزجار و اشمئزاز از آنها سخنی به میان آید.

این قاعده در تمام داستانهای قرآنی در باره مسائل فحشاء جنسی مراعات شده است و باید در تمام داستانهای (اسلامی) مراعات گردد و مورد توجه واقع شود. بی‌گمان اسلام فنّ و هنر را تحریم نکرده است و توصیف واحساسات و مشاعر جنسی پاک و ناپاک را نیز تحریم نمی‌نماید و توصیف لحظات ناتوانی و پستی را تحریم نمی‌گرداند، ولی آنها را به گونه عرضه می‌نماید که باید عرضه شوند، و به عنوان لحظات ضعف و پستی و انحراف عرضه می‌شوند نه به عنوان قهرمان سازی و قهرمان نمایی. چون لحظات زودگذری می‌باشند که باید انسان از آنها به خود آید و بیدار شوند و به سوی والایی شایسته و واجب خود برگردند و در دائره واژگون و پست آن برای همیشه نمانند.

و به این شیوه مطالب و مسائل هنری و فنی با مطالب و مسائل تصور ایمانی، به همدیگر می‌رسند، بدون اینکه تعارض و نزاعی با هم داشته باشند.

اسلام در تربیت از داستان استفاده می‌کند بدون اینکه آن را از هدفهای اصلی خارج سازد یا از حق دور شود یا هنر را به خطبه‌ها و اندرزهای سطحی کم تأثیر مبدل گرداند.[۱]

---

۱. ر. ك منهج الفن الاسلامی

۵ ـ تربیت با عادت دادن

همان گونه که قبلاً اشاره کردیم، عادت و خوگرفتن، در زندگی بشری، وظیفه ونقش مهمی دارد. چون عادت یک قسمت بزرگ از تلاش و کوشش بشری را در بر می‌گیرد و این تلاشها را به عادتهای سهل و آسان مبدل می‌سازد، تا آنها را در میدانهای تازه کار و تولید و ابداع و ابتکار، به جریان اندازد اگر خداوند این موهبت بزرگ را در فطرت و سرشت بشر، بودیعت ننهاده بود، می‌بایستی تمام زندگی خود را صرف یادگرفتن راه رفتن یا سخن گفتن یا حساب و محاسبه و کند! ولی این (عادت) با وجود اهمیت و نقش بزرگ که در زندگی انسان دارد، اگر فاقد آگاهی و هوشیاری باشد، به یک عنصر مانع ساز و بیهوده آفرین، تبدیل می‌گردد و به صورت یک انجام ابزاری در می‌آید که نفس انسان متوجه آن نیست و از ادای آن هیچ معنایی نمی‌یابد و دل از آن متأثر نمی‌گردد. پس عادت باید از روی هوشیاری و هدفمندی باشد و نفس متوجه آن گردد و متأثر شود.

اسلام (عادت) را به عنوان وسیله‌ای از وسایل تربیت به کار می‌برد، پس همه‌ی اعمال خیر و نیکی را به عادت تبدیل می‌کند تا نفس انسان آنها را بدون زحمت و مشقت و ایستادگی در برابر آنها، انجام دهد و انجام کارهای نیک و شایسته برایش آسان گردد

و در عین حال مانع این است که نفس در انجام آنها به صورت یک ابزار جامد کار کند، و همواره هدف مقصود از عادت را دائماً تذکر می‌دهد و رابطه زنده‌ای میان قلب بشری و الله برقرار می‌سازد، رابطه‌ای که در آن پرتو درخشانی بر قلب بتابد و تاریکی‌های آن را بزداید و در آن هیچ نقطه تاریکی نماند.

اسلام که در محیط تاریک جاهلیت پدید آمد، از آغاز به نابودی و از میان برداشتن عادتهای بدی پرداخت که در میان جامعه عربی و محیط آن حکم فرما بود. و برای این کار دو راه در پیش گرفت: یا بکلی این عادت بد را برای همیشه نابود می‌کرد و از میان برمی‌دارد، یا به صورت تدریجی و کُند به ازاله آن می‌پردازد، برحسب نوعی عادتی که به مداوای آن می‌پردازد، و بشیوه‌ای که در نفس تمکن یابد و جای گیرد. پس هر عادت بدی که با اصل تصور و عقیده و باور و ارتباط مستقیم با خدا پیوندی داشته باشند، از همان لحظه اول برخورد، قاطعانه و جدّی با آن می‌کند و آن را ریشه کن می‌نماید و محو و نابودش می‌سازد، همانند غده‌های چرکین در جسم و بدن که باید بدون درنگ، ریشه کن شوند، در غیر آن صورت زندگی صاحب آن جسم تباه می‌شود.

شرک و انبازگیری برای خدای یگانه، با تمام عادات و تصورات و اشکالش از قبیل: بت‌پرستی، و اجتماع پیرامون بتها، و ادای مراسم معین برای آنها، و همه

آنها و امثال آنها را در لحظه نخست قاطعانه و با ضربه‌کاری و سرنوشت‌سازی، از ریشه کند. چون به هیچ وجه ایمان وشرک با هم سازگار نیستند، وعبادت الله با عبادت غیر او از موجودات جهان، سزاوار و درست نیست. بنا بر این اسلام بصراحت و به صورت قطعی و جازم، مسلمانان را، از محیط فکری و اندیشه‌ای که در آن می‌زیستند، به محیط جدید پاک ایمانی خالص منتقل می‌سازد، محیط ایمانی که در آن هر چیزی بر اساس ایمان کامل و خالصانه به یگانگی خدا پایه‌گذای شده و برشالوده ایمان به وحدانیت نیروی مسلط الله بر کل جهان و تصرفات یگانگی او بر همه کار آن، نهاده شده باشد و عادت زنده به گور کردن دختران، عادتی بود که بر یک اساس غیر ایمانی و غیر انسانی پدید آمده بود، ممکن نبود که با آن سازش کرد و مدارا نمود، و عادت بیم از فقر و تنگدستی که انگیزه نخستین این عادت زشت و پلید بود، نباید با نفس مؤمن مُطمَئنِّ به وجود الله آمیخته شود. سپس بی‌گمان این اندیشه باطل، چنان ستمی بود که نمی‌توانست با حقّی که آسمانها و زمین با آن آفریده شده‌اند، پایدار بماند:

«وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ. بِأَيِّ ذَنبٍ قُتِلَتْ (تکویر/ ۸ـ۹)

و هنگامی که از دختر زنده بگور پرسیده می‌شود. به سبب کدامین گناه کشته شده است؟.

همچنین عادتهای روانی از قبیل دروغگویی، غیبت از دیگران، سخن چینی و دوبهم‌زنی، طعنه‌زدن و بدگویی و عیب‌جویی و کبر فروشی و تفاخر و امثال این عادات بد نفسانی، نیازمند به یک مواجهه و برخورد قاطع و ایستادگی سختی در برابر آنها بود، اگرچه وسیله این کار رهنمود زندگی‌بخش قلب و دل انسان، و پیوند آشکار و نهان با خدا و داد و دهش و گرفتن و ستدن با خدا است.

تمام این عادات عاداتی بود که ممکن بود، با تحریک جان آفرین و روح بخش، نفس انسانی را در یک لحظه از محیط آن عادت بد، منتقل و از دورترین نقطه چپ، بدون هیچ کندی و تدریجی، به آخرین حدّ راست و درست برد! اما عادات (اجتماعی) که تنها بر احساس و افکار و اندیشه (فرد) استوار و پابرجا نیستند، بلکه با احوال و اوضاع اجتماعی و اقتصادی در هم‌آمیخته‌اند، اسلام در مداوای آنها به چاره‌جویی تدریجی و کُند، پناه برده و از پند و اندرزهای مستمر و راهنمایی‌های فراوان و ارشاد و زنده سازی دلها استمداد و کمک می‌گیرد.

عادات: مَی‌خوارگی، زنا و فحشا، رباخواری، و بردگی و اینها بیش از اینکه عادات فردی باشند و به باطن شخصی افراد مرتبط گردند، سکه رایج جامعه و در آن ساری و جاری بودند، اینها عادتی بود که هر کس و هر نفس نمی‌توانست در یک لحظه در برابر آنها موضع‌گیری قاطع از خود نشان دهد و میل به آنها را از

خود دورسازد و به سوی آنها بر نگردد!

لذا اسلام در مداوای آنها و اصلاح افراد به معالجه تدریجی در مراحل و درجات مختلف، پناه برد یا تحریم آنها را بتأخیر انداخت تا اینکه رشد و نموّ جامعه مسلمان کامل گردید و مفاهیم اسلامی در دلهای آنان جای گرفت. نخستین اشاره به تحریم میو شراب این آیه بود:

«وَمِن ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَراً وَرِزْقاً حَسَناً (نحل/ ۶۷)

(خداوند) از میوه‌های درختان خرما و انگور، شراب درست می‌کنید و رزق پاک و پاکیزه از آن می‌گیرید.

که میان مستی و روزی نیکو و پاکیزه، جدایی انداخته است. به راستی یک راهنمایی بسیار نرم و لطیفی است که مسلمانان پاک دل و هوشیار، از آن احساس می‌کنند که خداوند روزی در آینده دور یا نزدیک آن را تحریم می‌کند. سپس اشاره دوم به تحریم آن، در این آیه می‌آید:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِن نَّفْعِهِمَا (بقره/ ۲۱۹)

درباره باده و قمار از تو سؤال می‌کنند. بگو: در آنها گناه بزرگی است و منافعی هم برای مردم دربر دارند، ولی گناه آنها بیش از نفع آنها است.

در این مرحله وجدان و عقل انسان را قانع می‌سازد به اینکه از الفت و عادت بدانها، نفس انسان دوری گزینند و از عادت بدان منصرف گردد. سپس اشاره سوم به تحریم آن می‌آید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَقْرَبُواْ الصَّلاَةَ وَأَنتُمْ سُكَارَى (نساء/ ۴۳)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در حالی که مست هستید به نماز نایستید.

که مسلمانان را از مستی در اوقات نماز نهی می‌کند و در واقع نهی از مَی‌خوارگی است. چون انسان نمی‌تواند عملاً شراب بخورد سپس پس از رسیدن موعد نماز، به هوش آید و از مستی بدر آید.

سپس به دنبال این اشارات آخرین گام قطعی تحریم همیشگی به طور جدّی برداشته می‌شود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالأَنصَابُ وَالأَزْلاَمُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (مائده/ ۹۰)

ای مؤمنان! میخوارگی و قماربازی و بتان و تیرها پلیدند و عمل شیطان می‌باشند. پس از پلید دوری کنید تا اینکه رستگار شوید.

اما در باره زنا و فحشاء نیز با تدریج بدان شروع کرد، اول نصیحت نمود که مسلمان از آن پرهیز نماید، سپس به کیفر و سزا بر آن تهدید نمود، سپس به طور مجمل عقوبت و کیفر را بر مرتکب آن برقرار داشت، سپس بر مرتکب آن به تفصیل کیفر و مجازات معین و محدود را برقرار ساخت.

همان گونه با وجود مباح بودن ازدواج موقت، به تدریج به اجبار وادار کردن کنیزکان و دختران به زنا و فحشاء را حرام کرد که نخست فرمود اگر خود به عفت مایلند نباید آنها را به این کار وادار نمود، سپس وادارکردن دختران به فحشا و ازدواج موقت، هر دو را تحریم کرد، و همه درها را بروی این کار زشت بست، جز از راه ازدواج دایمی که به نام خدا و قصد و نیت همیشگی صیغه عقد جاری می-گردد.

اما تحریم رباخواری را تا سال دهم هجرت به تأخیر انداخت تا اینکه جامعه مسلمانان و نفس مسلمان آنان تکامل یافت و رشد و نموّ کرد. اما برای مداوای بردگی وسایل تدریجی و بسیار کُندی را به کار گرفت که سرانجام به آزادی برده می‌انجامید. چون الغاء نظام برده‌داری نیاز مبرم به الغاء تدریجی و کُند داشت و نیازمند آن بود که بردگان از درون جان و نفس خویش آزاد شوند، پیش از آن که از خارج به وسیله قانون آزاد گردند. وسیله این آزادی این بود که بتدریج و آرام آرام از طریق تعامل و رفتار نیکو با آنان و برقراری پیوندشان با خدا به این احساس برگردند که آنان نیز انسانند و انسانیت خود را درک نمایند و آنان را به چشیدن لذت آزادی عادت دهد تا بعد از آن که آزاد گشتند از لذت آزادی فرار نکنند و در مواجهه و روبه‌رو شدن با مشکلات زندگی، مسئولیت و عواقب نفس خویش را بپذیرند و مسؤل تصرفات خودگردند. ـ ر. ک. شبهات حول الاسلام ـ

اما کاشتن تخم عادات نیکو و شایسته نیز راههای متعدد و مراحل مختلفی دارد. برای جانشین کردن ایمان به جای کفر، اسلام از تحریک درونی و وجدانی زنده‌کننده‌ای الهام‌بخش استفاده می‌کند که بناگاه نفس و روح را از یک تصور به تصور دیگر منتقل می‌سازد و یک احساس و شعور را به احساس و شعور دیگر مبدل می‌کند، سپس آن را به حال خود نمی‌گذارد تا سرد شود و محو گردد فوراً آن را به عادت متحول می‌کند، عادتی که با زمان و مکان و اشخاص در هم فرو می‌روند. پس مسلمان را از محیط کفر آلودی که در آن بود، بیرون می‌آورد، تا میان او و مؤمنان دیگر پیوند گرم برقرار سازد، و با آنان تعاطف و دوستی بورزد و پیوندهای محبت و مودّت و خویشاوندی در میانشان پدید می‌آید، خویشاوندی که به پیوندی خونی نزدیک، بلکه افزون از آن است! و عادت می‌گیرد که با این مؤمنان بر سر سخن از ایمان و افعال ایمانی ملاقات کند و به آنان به پیوندد، پس

با آنان نماز می‌خواند، و نماز به صورت عادت همیشگی آگاهانه او در می‌آید و با آنان به ندای قرآن گوش فرا می‌دهد و گوش فرا دادن به قرآن عادت هوشیارانه او می‌گردد و با آنان محبت و مودت می‌ورزد و این مودّت نیز به صورت عادت جلوه‌گر می‌شود و با آنان تحمل سختی و مصائب را می‌کند و تحمل سختی و مشقات و مصائب در راه عقیده و باور، عادت نیکوی او می‌شود، سپس با آنان با کافران به جهاد می‌پردازد و جهاد در راه خدا، عادت وی می‌گردد! و جامعه‌ای را پدید می‌آورد که در آن افکار و تصورات و فضایل اسلامی با هم زندگی می‌کنند و به این شیوه، عادت در یک زمان، به صورت یک عمل فردی و ارتباط و پیوند جمعی در می‌آید، و دوام و استمرار این عادت را تضمین می‌کند. همان گونه که زنده بودن و تحرک آن را با ملاقات دیگران نیز چند برابر تضمین می‌نماید، و بدون کُندی و جمود وتحجر دوام می‌یابد و همچنین یک نظام اجتماعی را با زیر بنای نیرومند و بنیان مستحکمی پدید می‌آورد و همه‌ی عادات روانی از قبیل: راستی و صداقت، وفاء، محبت و عطوفت، بذل و بخشش و ایثار و ترجیح نیاز دیگران بر نیاز خویش و نیز چنین می‌باشند. اسلام در این کار به تحریک و برانگیختن وجدان و ضمیر باطن و ایجاد میل و رغبت به عمل، پناه می‌برد سپس این میل و رغبت را به عمل واقعی با صورت محدود و معین و علایم و نشانه‌های آشکار، مبدل و متحول می‌سازد، و آن وقت ظاهر و باطن با هم مطابق و برابر خواهند شد، چه از لحاظ تمایل درونی وچه از لحاظ سلوک و رفتار بیرونی، سپس رغبت و میل وعمل از مسئله فردی به رابطه اجتماعی و پیوند جمعی تبدیل می‌گردد. برای مثال: نماز تمایل درونی به اتصال و پیوند با خدا و نیایش به درگاه او و طلب یاری از او است، سپس این رغبت و تمایل به یک عمل مشخص و معینی با مراسم و آداب و حدود ویژه تحول می‌یابد، سپس آن را در اوقات معینی، منظم می‌کند، سپس به جماعت می‌خواند و بدان پاسخ مثبت می‌دهد.

و زکات تمایل درونی است به آزادی از بخل و تنگ نظری نفس و توجه و عطوفت به محتاج و نیازمند و تعاون و همکاری با جماعت مردم، سپس این تمایل به یک عمل ظاهر و آشکار و مشخصی با نسبت معینی از مال، و در اوقات معینی از سال، برای پرداخت آن، در می‌آید، سپس این عمل فردی به صورت نظامی متجلی می‌گردد که دولت و جامعه بر اساس آن استوار است و تمام عادات اسلامی چنین حالی دارند که با پدید آوردن تمایل زنده و فعال آغاز می‌شوند سپس به عمل واقعی و زنده و محسوس تحول پیدا می‌کنند که ادای آنها هیچ سختی و مشقتی پدید نمی‌آورد و به آسانی به عمل تبدیل می‌شوند، و با این وصف، یک رغبت و تمایل آگاهانه و هوشیارانه است نه یک ادای ابزاری و ماشینی

بدون احساس و شعور.

۶ـ تخلیه نیرو و انرژی

از جمله وسایل تربیتی اسلام برای انسان و اصلاح و علاج آن تخلیه با رهایی است که گاه گاه در جسم و جان او انباشته می‌شود. که نمی‌گذارد این بارها یک جا جمع‌آیند مگر اینکه بخواهد آنها را جمع‌آورد سپس به یکبارگی آنها را رها سازد. بی‌گمان جان و بدن انسان پر از بارهای مختلفی می‌گردد که تراوش طبیعی فطری جان و تنند، و مادام که فطرت انسان سالم باشد و دچار اختلال نگردد، این تراوش ادامه دارد، سپس انسان این بارها را در یک عمل مثبت و ایجابی ایجادی رها می‌سازد، تا در راه ساخت و ساز و تعمیر زمین و خیر و نیکی کار کند، بی‌گمان این نیروی که از وجود و هستی انسانی تراوش می‌کند و خود آن را به وجود می‌آورد، اسلام آنها را گرد هم می‌آورد، که در حدّ ذات خود، نیروی زنده و متحرک و بی‌طرفی می‌باشند که هم برای خیر صلاحیت و شایستگی دارند و هم برای شرّ و هم برای ساخت و ساز شایستگی دارند، و هم برای ویرانی و خرابی و تخریب. همان گونه که ممکن است بدون هدف و جهت معینی نابود شوند و از بین بروند. اسلام این نیروها را در جهت صحیح قرار می‌دهد و در راه خیر و نیکی به کار می‌گیرد.

مهمّ این است که اسلام بیش از حدّ لازم، آنها را جمع نمی‌کند و انباشته نمی‌نماید. چون ذخیره کردن طولانی بدون هدف، عملی است که برای هستی انسان ضررمند است و فراوانند انواع بیماریهای روانی و نفسی که علم روانشناسی و روان شناسان از آنها سخن می‌گویند که منشأ و علت آنها، ذخیره کردن و انباشتن بدون مجوز نیروهای روانی و جسمانی است که در مسیر طبیعی خود و راه صحیح آنها به کار برده نمی‌شوند. به این جهت است که اسلام این نیرو را انباشته و ذخیره نمی‌کند و به این وسیله نفس و روان را از انواع انحرافات معروف در علم روانشناسی، مصون و محفوظ می‌دارد، بنا بر این در نفس و روان این عقده‌های ویرانگر و اضطرابات و نگرانیهای که نیروی نفس را متلاشی می‌کنند و به تحلیل می‌برند، پدید نمی‌آیند و اگر به وسیله سببی از اسباب، نفس به این انحرافات و بیماریها مبتلا گردید با همین شیوه به مداوای آن می‌پردازد و از راه خودش آن را علاج می‌کند، هیچ معالجه‌ای برای نفس بهتر از به کاربردن این نیروها در کارهای مثبت و ایجابی نیست که به هستی و حقیقت انسان تحقق می‌بخشند و سبب می‌گردد که شخصیت ذاتی خود را احساس کند و اسلام همچنین تراوشات انبار شده‌ای که موجب بیماری و اضطراب و نابسامانی نفس می‌شوند، نیز تخلیه می‌نماید.

از جمله نیروی ناخوشایندی و کراهت و تنفر، نیرویی است که در فطرت وسرشت انسان وجود دارد و باید این نیرو از راه درست تخلیه گردد، و راه صحیحی برای تخلیه آن جست‌وجو شود، اسلام برای این کار، این حسّ غریزی را متوجه شیطان و پیروانش و شرّ و افسادی که شیطان و پیروانش در زمین پدید می‌آورند، می‌نماید و به این طریق پناه می‌برد.

پس به این شیوه، نیروی ناخوشایندی و تنفر و کراهت غریزی، به یک نیروی سمّی زیانبخش برای عمل و فعالیت و تحرک انسان و مسموم کننده وجودش، تبدیل نمی‌گردد و در همان وقت موجب تحقق هستی مثبت فرد می‌شود، وقتی که در واقعیت زندگی روی زمین، به عمل مقاومت در برابر شرّ و تباهی، برمی-خیزد و هستی خود را تمرین می‌کند وبا این مقاومت و پیکار با شرّ و تباهی، پخته و کامل می‌شود و به علاوه، یک هدف والای انسانی نیز تحقق می‌یابد بسبب پاک‌سازی جامعه از فساد و شرّ و تباهی و هدف برتر آفرینش انسان و کرامت و تفضیل وی بر بیشتر مخلوقات خدا و بخشیدن منصب خلافت در زمین به وی نیز تحقق می‌یابد.

و همچنین نیروی محبت و دوست داشتن نیز که در سرشت انسان وجود دارد، در محبت و دوستی خدا و جهان و مردم و زندگان و خیرونیکی به طور کلّی، تخلیه می‌گردد و متوجه این جهات و امثال آن می‌شود و این نیز همان اهداف پیشین را ادا می‌کند. پس نیروی محبت و دوست داشتن، این تراوش غریزه بشری، هر گاه «بار» آن به طور صحیح و درست، تخلیه نگردد و راه طبیعی خویش را نیابد، سزاوار است که فاسد و تباه گردد و به نیروی سمّی خطرناک ویران کننده هستی انسان تحول یابد!

و این هنگامی است که انسان تمام نیروی (حبّ و دوست داشتن) را متوجه نفس و ذات خود کند و به صورت عشق به خود و پرستش نفس خود درآید! چون انبار شده و راه به بیرون نفس خود ندارد، یا آن را به صورت عشق به چیزهای کوچک و ناچیز در عالم محسوسات درآورد، مانند: خوراک و نوشاک و جنس مخالف و لذتهای نفسانی و بدنی! چون راه صحیح تخلیه آن را نمی‌یابد!

یا آن را به عشق فاسد نسبت به مردم و افکار و اشیا دیگر متوجه سازد! در حالی که هنگامی این حسّ را به طور مناسب و بدرجات شایسته در راه صحیح و مورد صحیح تخلیه گردد اسلام تضمین می‌کند که در درون نفس و در واقعیت زندگی، به میوه رسیده و لذت‌بخش مبدل گردد و در راه خیرونیکی به کار رود و یک وجود مثبت و فعال و کاری، به انسان بدهد و حکمت خدا در آفرینش انسان را تحقق بخشد و به این شیوه اسلام نیروی زنده و فعال را در جهاد و کشاورزی و

تولید و آبادانی زمین، تخلیه می‌کند، تخلیه‌ای سازنده و پدیدآورنده‌ی مثبت. که باطل را نابود می‌کند و مخلفات آن را از میان بر می‌دارد و در جای آن حق و عدالت را بنا می‌نهد و به این شیوه ساختمان نفس انسانی را مداوا و معالجه می‌کند که نه منحرف می‌شود و نه دچار آسیب و پریشانی می‌گردد.

۷ـ پرکردن خلأ نفس

اسلام هر گاه دید که نیروهای جسم و جان بدون ضرورت جمع شده‌اند به تخلیه آنها می‌پردازد و بدون ضرورت آنها را انبار نمی‌کند، و در عین حال از خالی ماندن آنها نیز ناخشنود است و آن را نمی‌پسندد!

بی‌گمان خالی بودن، نفس را تباه می‌کند، همان گونه که نیروی انبار شده‌ی بدون ضرورت فاسد می‌شود. نخستین مفاسد فراغ و خالی بودن نفس، نابودی نیروی زنده، برای پرکردن خلأ نفس است! سپس عادت گرفتن به عادات زیانبخش و ضررمندی است که انسان برای پر کردن این اوقات فراغت و بیکاری وخالی بودن نفس، انجام می‌دهد.

اسلام بسیار مشتاق است بر اینکه انسان را سرگرم و مشغول دارد، از زمان بیداری تا وقت خوابش، می‌خواهد به گونه‌ای اوقات او را پر کند که وقت خالی نداشته باشد تا از آن شکوه کند و برای پرکردن آن نیازمند هدر دادن نیریا انحراف از شیوه اصلی نیرویش باشد و نیرو را از مسیر اصلیش منحرف نماید و این به این معنا نیست که اسلام وجود مخلوق بشری را به تحلیل ببرد و او را از نیروهایش خالی کند.

نه هرگز اسلام چنین هدفی ندارد. چون اسلام انسان را به برخورداری و بهره‌مندی از چیزهای پاک و حلال دعوت می‌کند و به وی متذکر می‌شود که بهره خویش از زندگی مادّی دنیار را فراموش نکند.

سرگرمی نفس همه‌اش بمعنی خستگی نفس و کارکردن برای تحلیل نیروی نفس نیست اوقات آرامش عبادت، و اشتغال قلب بذکر خدا و خواب راحتی نیمروزی هنگام گرما و شب‌نشینی بی‌آلایش با خانواده ودوستان و دید و بازدیدهای سالم و دور از منکرات، و مزاحها و شوخیها و خوشمزگی‌های معقول و ملایم و انواع تفریحات و سرگرمی‌های شادی بخش، تمام اینها و امثال اینها جزء سرگرمیهای نفس به حساب می‌آیند. با این حال، آنچه مهمّ است، این است که نباید در زندگی انسان، آن وقتی خالی و فراغتی باشد که هیچ چیزی آن را پر نکند و مشغول ندارد، یا اوقات فراغت و بیکاری را با شرّ و بدی و پوچ‌گرایی، پر کند. هنگامی که اسلام عادات بد جاهلی و جشنها و مراسم و شعایر خاص جاهلی و شیوه‌های بد زندگی جاهلی را ملغی ساخت، مسلمانان را به حال خود نگذاشت

که در پرکردن این اوقات فراغت و بیکاری، سرگردان و حیران بمانند یا نا آگاهانه این خلأ را با چیزهای پرکنند که به حال آنان فایده‌ای نداشته باشد، بلکه به جای آنها عادات دیگری و جشنها و اعیاد و مراسم بزرگ و شیوه‌های دیگر زندگی را قرار داد که اوقات بیکاری و فراغت خود را به آنها پر کنند. برای مثال مردم عصر جاهلی بر سر سُفره‌های مَی‌خوارگی و قماربازی یا برای پرستش بتها یا برای شنیدن اشعار گمراه‌کننده‌ای که بیانگر اهداف غیر انسانی بود، دور هم جمع می‌شدند، اسلام به جای آنها، آنان را برای عبادت الله و نماز جمعه و جماعت و ذکر دسته جمعی قرآن و گوش فرا دادن به رهنمودهای انسان‌ساز پیامبر (ص) و دید و بازدیدها به منظور این گونه کارها، دعوت می‌کرد و آنان را فراهم می‌آورد.

مردم جاهلی گردهمایی هایی وجشنهایی داشتند که هنگام برپایی آنها فساد و تباهی به راه می‌انداختند، اسلام آنها را ملغی ساخت و به جای آنها جشنها و اجتماعات محترمانه و سالم و پاکی قرار داد که سرشار از مفاهیم و معانی پاک و ارزشمند و اهداف انسانی بلند مرتبه بود و هنگامی که اسلام در عهد نخستین خود، پیوند خویشاوندی مؤمنان را با مشرکانی که هنوز اسلام نیاورده بودند، قطع کرد، جای خالی آن را با پیوند اخوت و ولایت و دوستی میان مؤمنان با هم، پر کرد و این پیوند را به جای پیوند خویشاوندی قرار داد و به حقیقت جای خالی آن را پر نمود. به گونه‌ای که در جای پیوند خونی و نسبی نشست: و آن‌چنان احساسی به آنان دست داد!

تا جایی که پیوند برادری که پیامبر (ص) بین مهاجرین و انصار مدینه برقرار ساخت، بدرجه‌ای رسید که انصار حاضر بودند که هر چیزی را با آنان تقسیم کنند:

«وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِن قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ به هم خَصَاصَةٌ (حشر/ ۹)

آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه را آماده کردند و ایمان را کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند.

و تا بدان جا پیش رفت که به حدّ مشارکت در میراث رسید! و به این گونه هیچ جای خالی در جانهای مؤمنان باقی نماند.

بی‌گمان این شیوه از موفق‌ترین وسایل است برای تربیت نفس و جان انسان، به ویژه وقتی که نفس برای استقامت و اصلاح خویش از چیزهای مورد رغبت و تمایلش استفاده کند. پس وسیله درست و صحیح برای پرکردن جای خالی این

چیز مورد رغبت نفس، همان ایجاد نشاط و تحرک جدیدی است برای خود همان چیز مورد رغبت یا چیز مورد رغبت دیگری، تمایلات نفس انسان از درون با هم پیوند مستحکمی دارند!

۸ ـ تربیت با پیش آمدها

زندگی انسان در دنیا سرشار از زحمت و رنج و تلاش و خستگی و واکنش و تعامل دایمی با پیش آمدها و رویدادها است و تا زمانی که انسانها زنده‌اند، در معرض دایمی حوادث و رویدادهایی هستند، که زاده تصرفات ویژه خودشان یا زاده اسباب و عوامل خارج از حساب و اراده آنان است.

مربی و معلّم ماهر و دانا نمی‌گذارد که حوادث و پیش‌آمدها، بی‌فایده بگذرند و به هدر روند، بلکه از آنها درس عبرت می‌گیرد و تجربه مفید کسب می‌نماید، و برای تربیت و صیقلی و تهذیب جانها از آنها استفاده می‌کند و بهره‌برداری می‌نماید، پس تأثیر و اثر این رویدادها و پیش‌آمدها موقتی نیست که بزودی از بین برود و تأثیرگذار نباشد.

امتیاز و برتری رویدادها بر دیگر وسایل تربیتی، در این است که آنها در نفس حالت خاصی را پدید می‌آورند که بگداختن نفس بسیار نزدیک است و نفس را می‌گذارد. هر رویدادی نفس را بکلی برمی‌انگیزد و در آن مقداری از حرارت و گرمی انفعال و تأثیرپذیری پدید می‌آورد که گاهی برای گداختن آن کفایت می‌کند یا آن را به مرز گداختن می‌رساند، و این حالتی است که هر روز در نفس انسان روی نمی‌دهد و رسیدن بدان چندان آسان نیست، و نفس انسان در حالت راحتی و امنیت و آرامش در حال رخوت به سر می‌برد یا به دنبال آرزوی آسان روان است، پس در این حال، رسیدن به این گداختن برایش آسان نیست.

درست است که بعضی حالات درونی و تأثیرپذیری و انفعال روحی، در عبادت چنان حرارت و گرمایی در نفس پدید می‌آورد که ممکن است آن را بگدازد، ولی این گونه حالات به ندرت پیش می‌آیند که جز تعداد اندکی بر آن قدرت را ندارند. اما حادثه و رویدادی که با نیروی خود از خارج نفس، خود را بر نفس تحمیل می‌کند، بدون اراده و بدون آگاهی، این گداختگی را پدید می‌آورد، بدون اینکه تمایل ذاتی در رسیدن به این درجه از احساس عالی وجود داشته باشد. بنا بر این چنین حادثه‌ای، در جانهای جمع مردمانی که خود ذاتاً بدرجه گداختگی نفس خویش نمی‌رسند، تأثیر بیشتری دارد و تأثیر در آن نزدیکتر است. در مثل آمده است که: تا آهن گرم است، آن را بکوب چون در آن حالت هم کوبیدن و هم شکل دادن آن آسان است، اما اگر گذاشتی که سرد شود با سخت‌ترین تلاش نمی‌توانی بدان شکل دهی!

لذا استفاده کردن از حادثه و رویداد در تربیت نفس (در حالی که آهن گرم است) مسئله مهمّی است در تربیّت، تا در حالت گذاختگی آن، مربی بتواند هر نقشی که می‌خواهد در نفس پدید آورد و آن را به هر شکلی که می‌خواهد درآورد و توجیهات و تهذیبات و پاک‌سازهایش در آن، چنان مؤثر افتد که تأثیر آن هرگز از بین نرود یا بزودی از بین نرود.

قرآن کریم که در آغاز پیدایش امت اسلامی به تربیت آن قیام نمود، به شیوه بسیار شگفت‌انگیزی در تربیت جانهای افراد از حوادث و رویدادها بهره گرفت و ژرف‌ترین اثر را به جای گذاشت که نتیجه آن، آن امتی بود که در طول تاریخ بشری بی‌نظیر و یگانه است. امتی که آفریدگارش به برتری آن گواهی داد و گفت:

«كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُم مِّنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (آل‌عمران/ ۱۱۰)

شما بهترین امّتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایید و به خدا ایمان دارید و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند، برای ایشان بهتر است از آنان با ایمانند و بیشتر ایشان فاسق هستند.

در اولین مرحله تفاوت اساسی بین تربیت از راه رویدادها، در مکّه و تربیت از راه رویدادها در مدینه، به نظر می‌آید و متوجه تفاوت آنها می‌شویم. در دوره وعهد مکّی توجیه و رهنمود نفس به صبر بر تحمل أذیت و آزار و تحمل ناملایمات و غلبه بر نفس تا این تحمل را بپذیرد، بود اما در دوره مدینه و عهد مدنی، توجیه و رهنمود به نفس این بود که باید تجاوز و عدوان را ردّ نمود و با متجاوزین با قوت و نیرو روبه‌رو شد، و خست و خواری و ظلم را نباید پذیرفت و باید در برابر آنها ایستادگی کرد.

جهت ظاهری این دو شیوه تربیت یکی نیست و در مقابل هم قرار دارند، ولی من می‌بینم که هر دو یک هدف واحد دارند، که خالصانه و تنها روی به خدا آوردن و ایجاد توازن و هماهنگی در درون و باطن نفس انسان به وسیله این روی آوردن خالصانه به (الله).

برای ایجاد این توازن و هماهنگی در باطن نفس و روان، تو ناچاری که یک بار از ناحیه راست فشار بیاوری و یک بار از ناحیه چپ این فشار را انجام دهی تا توازن و هماهنگی مطلوب و مورد نظر برقرار شود! ذاتاً عربها دارای غرور و خودپسندی و افتخار شدید به خود، هستند این افتخار و بخود بالیدن فرق نمی‌کند درباره حق باشد یا باطل. و این افتخار و بخود بالیدن به خاطر یک معنی عالی و ارزشی از ارزشهای والای انسانی نبود، بلکه تنها افتخار ذاتی بود، هیچ کس از آنان اذیت و آزار خود را تحمل نمی‌کرد حتی اگر به حقّ هم باشد، بلافاصله

شمشیر را از نیام می‌کشید و برای جنگ بیرون می‌آمد، برایش مهمّ نبود که خود مورد اصابت واقع می‌شود یا دیگران را مورد اصابت قرار می‌دهد، ضربه می‌خورد یا ضربه می‌زند و مبالات نمی‌کرد که حق کجا است، حق با او است یا بر ضد او! لذا خونخواهی‌ها و فتنه و آشوب در سراسر جزیره العرب پیوسته برپا بود و قطع نمی‌شد و ظلم و ستمها پیوسته برقرار بود، و قبائل صلح و سازش و زندگی مسالمت‌آمیز را نمی‌شناختند و پیوندهای حقیقی در میان آنان پدید نمی‌آمد و در عین حال، عربها به سطح معانی و مفاهیم بزرگ که انسانیت والا و شایسته معنی انسان بودن، بر اساس آن استوار است، ترقی نمی‌کردند و بدان سطح انسانی شایسته بالا نمی‌آمدند.

حتی فضایل انسانی که به آنها مبادرت می‌کردند از قبیل سخاوت و کرامت و مهمان نوازی و وفای به عهد در بعضی اوقات، و ظلم و ستم‌ناپذیری، به خاطر خود ذات آن فضایل نبود، بلکه به خاطر مفاخره و برخ دیگران کشیدن بود که قافله‌ها، شهرت آن را با خود می‌بردند و پخش می‌کردند و برای رفع ننگ و عاری بود که دشمنانشان آنان را بدان بد نام می‌کردند

روی آوردن به این فضایل اخلاقی به خاطر ایمان حقیقی و باور قلبی به آنها نبود تا در همه احوال آن صفات را داشته باشند!

بهترین دلیل و گواه بر این مطلب، این است: هنگامی که برای مهمانان شتران را ذبح می‌کردند، تا از سخاوت و کرامت آنان سخن بگویند، از طعام دادن به ضعیفان و محرومان و بیچارگانی که کسی متوجه آنها نمی‌شود، و سخنشان بگوش کسی نمی‌رسد! به سختی امتناع می‌ورزیدند! و به این جهت است که قرآن در دعوت به ضیافت این گونه اشخاص به سختی اصرار و الحاح می‌نماید و وجدان و باطن ضمیر قوم را به انواع مختلف تحریک می‌کند و برمی‌انگیزاند تا به انگیزه‌ها و عوامل انسانی حقیقی به این کارها مبادرت کنند و از روی احساس انسانی حقیقی به این اعمال خیر روی آورند، حتی اگر هیچ کس هم از آن خبر نداشته باشد! در دوره جاهلی عربها جز با (حلف الفضول)[1] که یکی از بیداریهای نادر و

۱.حلف الفضول: عهد، پیمان و قراردادی بود که تعدادی از جوانمردان مکه با هم بستند و به موجب آن متعهد شدند نگذارند حق هیچ مظلومی در آنجا از بین برود. چون در میان اعراب هیچ قانون و مقرراتی برای حفظ حقوق بیچارگان و مظلومان نبود. این عده که نام بیشتر آنها «فضل» بود، به الهام از ندای وجدان این پیمان را بستند تا از تجاوز زورمندان به ضعیفان و محرومان جلوگیری کنند و حضرت محمد(ص) در سنین جوانی پیش از بعثت از داوطلبان مشارکت در این پیمان شد. بعد از ظهور اسلام نیز بدان وفادار ماند و گفت: اگر اکنون نیز به مشارکت در چنین پیمان‌نامه‌ای خوانده شوم، پاسخ مثبت خواهم داد. ر.ك. سیره ابن هشام. م.

تصادفی ضمیر و وجدان بشری بود ـ با هیچ عهد و پیمان و قراردادی که مفهوم انسانی داشته باشد، آشنا نبودند.

بلکه پیمان و قراردادهایشان برسر این بود که برخی با برخی دیگر پیمان می‌بستند برای تجاوز به دیگران یا برای دفع تجاوز دیگران، معیار حق و باطل بر ایشان مطرح نبود و جز هوی و هوس، معیاری نداشتند که بدان مراجعه کنند! و شگفت‌ترین مثل برای این، کاری بود که درباره ماههای حرام انجام می‌دادندکه به مقتضای مزاجهای خود برای تجاوز یا دفع تجاوز در ماههای حرام تقدیم و تأخیر به عمل می‌آوردند، یا آنها را فراموش می‌کردند پس هر گاه در ماههای حرام با جنگ و پیکار روبه‌رو می‌شدند و نمی‌خواستند به حرمت ماههای حرام توجه کنند و از جنگ دست بردارند، حرمت ماههای حرام یا ماه حرام را تا پس از انتهای جنگی که در پیش داشتند، به تأخیر می‌انداختند یا آنها را برای سال آینده به تأخیر می‌انداختند و حرمت ماههای حرام یا ماه حرام را به سال آینده موکول می‌نمودند و سالی را که در آن مشغول جنگ بودند خالی از ماههای حرام یا ماه حرام فرض می‌کردند! و گاهی سال آینده فرا می‌رسید، و شهوت ومیل دیگری برایشان پیش می‌آمد به خاطر آن بار دوم، ماه حرام را با ماههای حرام را فراموش می‌نمودند و بتأخیر می‌انداختند:

«إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ يُضَلُّ بِهِ الَّذِينَ كَفَرُواْ يُحِلُّونَهُ عَاماً وَيُحَرِّمُونَهُ عَاماً (توبه/ ۳۷)

به تأخیر انداختن افزایش در کفر است. کافران بدان گمراه می‌شوند. آنان یک سال حلال می‌کنند و یک سال حرام می‌سازند.

لذا تربیت قرآن برای این عربها به وسیله حوادث و پیش‌آمدها در (عهد مکی) عبارت بود از دور کردن و جدا کردن از ذات خودشان که ذات خود را فراموش کنند و آنان را از افتخار بتمام چیزهای که بدان افتخار می‌کردند از قبیل افتخار به هوی و هوسهای شخصی و ذاتی و افتخار و احساس عزت به ارزشهای مادی زمینی، دورشان ساخت وجداشان کرد تا به جای آن، عزت خود را تنها در حق ببینند و تنها به حق افتخار کنند، جدای از شخصیت خودشان! حق را با شخصیت و ذات خویش بیامیزند، ولی حق کاملاً در آن ممتاز و مشخص و آشکار باشد. به گونه‌ای که امیال شخصی آنان تابع حق گردد و درپرتو حق به شخصیات و تمایلات خود توجه نمایند، و از امیال و آرزوها و هوی و هوسهای خویش و احساسات شخصی پیروی نکنند. و این زمانی میسر است که خود را تنها به خداوند اختصاص دهند و خالصانه برای رضای او از هر چیزی بگذرند و خویشتن را از تمام تمایلات نفسانی محض بیرون کشند و پیوندهای نفسانی و ارزشها و چیزهای که خود بدان افتخار می‌کردند و عزّت خود را در آن می‌دیدند، قطع

کنند و از آنها صرفنظر نمایند و به این جهت بزرگترین امتحان برای آنان در (عهدمکّی) تحمّل اذیت و آزار در راه خدا و در راه این دعوت دین جدید مظلوم رانده شده، بود. بدون اینکه تجاوز و عدوان را از خود دفع کنند و بدون اینکه از متجاوزان به حقوق خود انتقام بگیرند.

بی‌گمان مسلمانان اولیه می‌توانستند، جنگهایی قبیله‌ای را راه بیندازند، یا به جنگهای شخصی و فردی قیام نمایند. که هرکس به تنهایی انتقام خویش را بگیرد و کار تمام شود. حتی اگر این کار به کشتن همه‌ی مؤمنان و نابودی آنان، منجر می‌گردید. چون در دوره جاهلی اگر بعد از انتقام گرفتن، هیچ کس از آنان باقی نمی‌ماند، برایشان اهمیت نداشت و بدان مبالات نمی‌کردند و از آن پروایی نداشتند!

با این حال، چنین نکردند. چون اگر برای پیروزی دعوت دین جدید، چنین می‌کردند، این کارشان استمرار و ادامه جاهلیت بود و استمرار و ادامه افتخار و اعتزاز به ارزشهای شخصی وارزشهای مادّی زمینی می‌شد، که پیوند آنها با خدا و حق و عدالت و انسانیت گسسته می‌گشت، و استمرار و ادامه پستی و انحطاط می‌گردید نه عمل به وسایل تربیتی والاگرایی! با این حال، تربیتی که آنان را از انتقام گرفتن بازداشت، تربیتی که آنان را به صبر و شکیبایی و تحمل اذیت و آزار و شکنجه و ظلم وستم، واداشت، بدون اینکه از خود دفع عدوان و تجاوز کنند، تربیتی که آنان را در وضعی و حالتی قررا داد، که بظاهر رضایت به خواری و ظلم و ستم بود. تنها این تربیت بود، تربیتی که جانهای تازه‌ای پرورش داد و تربیت کرد که عزّت و افتخار خود را در پیوند به خدا و افتخار به ارزشهای الهی بدانند، تربیتی که عزیزترین وگرامی‌ترین جانهایی پرورش داد که تاریخ بشریت تاکنون شناخته است، جانهایی که برتری خود را و غلبه و برتری بر ذات خویش را و غلبه و پیروزی بر شهوتها و هوی‌های نفسانی را و چیره شدن و برتری بر تمام ارزشهای مادی و زمینی که در راه خدا نیست، همه را در ایمان به خدا می‌دانستند در این دوره تربیت چنین می‌گفت:

«وَاصْبِرْ عَلَى مَا يَقُولُونَ وَاهْجُرْهُمْ هَجْراً جَمِيلاً (مزمّل/ ۱۰)

در برابر چیزهایی که می‌گویند شکیبایی کن، و به گونه پسندیده از ایشان دوری کن.

«قُمِ اللَّيْلَ إِلَّا قَلِيلاً . نِصْفَهُ أَوِ انقُصْ مِنْهُ قَلِيلاً. أَوْ زِدْ عَلَيْهِ وَرَتِّلِ الْقُرْآنَ تَرْتِيلاً . إِنَّا سَنُلْقِي عَلَيْكَ قَوْلاً ثَقِيلاً (مزمل/ ۲ ـ ۵)

شب، جز اندکی بیدار بمان. نیمی از شب، یا کمی از نیمه بکاه. یا بر نیمه آن بیفزا و قرآن را بخوان خواندنی. ما سخن سنگینی را بر تو نازل خواهیم کرد.

«إِنَّ نَاشِئَةَ اللَّيْلِ هِيَ أَشَدُّ وَطْئًا وَأَقْوَمُ قِيلا (مزمل/ ٦)

عبادت شبانه، مؤثرتر و ماندگارتر، و اقوال درست‌تر و پابرجاتر است.

پیامبر (ص) و مؤمنان همراه او، شب بیداری می‌کشیدند و خدا را پرستش می‌کردند و نماز بعد از خواب را می‌خواندند، و یاد می‌گرفتند که خود را برای خدا از هر چیزی بتمامی برهنه سازند و آن قدر به عبادت بایستند تا اینکه قدمهایشان ورم کرد و شکافت، سپس خداوند چنین فرمان نازل کرد:

«إِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُومُ أَدْنَى مِن ثُلُثَيِ اللَّيْلِ وَنِصْفَهُ وَثُلُثَهُ وَطَائِفَةٌ مِّنَ الَّذِينَ مَعَكَ وَاللَّهُ يُقَدِّرُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ عَلِمَ أَن لَّن تُحْصُوهُ فَتَابَ عَلَيْكُمْ فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ عَلِمَ أَن سَيَكُونُ مِنكُم مَّرْضَى وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِن فَضْلِ اللَّهِ وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَاقْرَؤُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَقْرِضُوا اللَّهَ قَرْضاً حَسَناً وَمَا تُقَدِّمُوا لِأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللَّهِ هُوَ خَيْراً وَأَعْظَمَ أَجْراً وَاسْتَغْفِرُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (مزمل/ ٢٠)

پروردگارت می‌داند که تو و گروهی از کسانی که با تو هستند، نزدیک به دو سوم شب، یا نصف، یا یک سوم آن را به نماز می‌ایستید. خدا است که اوقات شب و روز را می‌داند و دقیقاً تعیین می‌کند. او می‌داند که شما نمی‌توانید حساب آن را داشته باشید. لذا بر شما بخشید. پس آن مقدار از قرآن را بخوانید که برایتان میسّر است. خدا می‌داند که کسانی از شما بیمار می‌شوند، و گروهی دیگر برای جست‌وجوی روزی و به دست آوردن نعمت خدا در زمین مسافرت می‌کنند، و دسته دیگر در راه خدا می‌جنگند. لذا آن مقدار که برایتان ممکن است و توانایی دارید قرآن بخوانید. نماز بگزارید، و زکات مال به در کنید، و قرض‌الحسنه به خدا دهید. هر خوبی و خیری را که برای خود پیشاپیش می‌فرستید، آن را نزد خداوند بهتر و با پاداش بیشتری خواهید یافت. از خدا آمرزش بخواهید، چرا که خدا آمرزگار و مهربان است.

پس وقتی که مربی مهربان دانست که این جانهای مؤمن شکیبا به کلی به وی پیوسته و خود را به وی اختصاص داده‌اند، و از رهنمود او پیروی می‌کنند و برای اطاعت او تربیت یافته‌اند و هیچ وجودی برایشان نمانده است، جز آن وجودی که خدا برایشان اراده فرموده است، و اطمینان خاطر یافته‌اند که اینست وجود والاتر و بلندمرتبه‌تری که به حقیقت هستی انسان را تحقق می‌بخشد، آن وقت خداوند به مؤمنان اجازه داد که از محل ظلم و ستم، مهاجرت کنند، سپس به آنان اجازه داد که در (مدینه) دولتی به وجود آورند که بر اساس و پایه تقوای الله و استمداد از قوانین شریعت او، استوار باشد و آن گاه با تمام قوت و قدرت ممکنه برایشان، از وجود و هستی این دولت دفاع و حمایت کنند. آن گونه که از ظاهر امر پیدا است،

مسئله ضعف و ناتوانی مسلمانان در مکه، مسئله قوت و نیروی آنان در (مدینه) نبود. چون همان گونه که پیشتر اشاره کردم، مسلمانان علی‌رغم ضعف و ناتوانی در مکه، می‌توانستند که بمانند دشمنان جاهلی خود، تصرف نمایند و مقابله به مثل کنند، همان گونه که مربی و رهبرشان نیز در مدینه، این امکان را داشت که آنان را با توجه به قدرت (نیرویی که داشتند، به حال خود رها کند تا در پرتو قدرت وقوتی که دارند، بدون راهنمایی او عمل نمایند و به تصرفات خود بپردازند!

با این حال، آنچه که پیش آمد چنین نبود! در حقیقت تربیت به وسیله پیش‌آمدها، در دوره مدینه، قوی و قطعی و جزمی بود، همان گونه که در مکه نیز همین تربیت قوی و قطعی بود و هدف از هر دوی آنها یک چیز بود: پاک کردن جانها از آلودگیها و از تعلقات نادرست و اختصاص خالصانه آنها به (الله):

«لَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَيَوْمَ حُنَيْنٍ إِذْ أَعْجَبَتْكُمْ كَثْرَتُكُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنكُمْ شَيْئاً وَضَاقَتْ عَلَيْكُمُ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّيْتُم مُّدْبِرِينَ (توبه/ ۲۵)

خداوند شما را در مواقع زیادی یاری کرد و در جنگ حُنَین بدان گاه که فزونی خودتان شما را به اعجاب انداخت ولی آن لشکریانِ فراوان اصلاً به کار شما نیامدند و زمین با همه وسعتش بر شما تنگ شد، و از آن پس‌پشت کردید و پای به فرار نهادید.

به راستی درس سختی و تجربه جان کاهی بود. روزی که مسلمانان به کثرت تعداد خود افتخار کردند و احساس عزّت نمودند و از نیروی خود شگفت‌زده گردیدند و فریب آن را خوردند و گفتند: که یک عده اندک بر ما پیروز نمی‌شوند و ما شکست نخواهیم خورد!

این درس همان درسی بود که در مکه به آنان داد، برگرداندنشان به خدا تا تنها و تنها به وجود او افتخار کنند و احساس عزت نمایند و تنها نیرو و قوت خود را از او بگیرند و از او استمداد نمایند و به هیچ قوت و قدرت زمینی چشم ندوزند ـ با آنان یا برعلیه آنان باشد ـ وهیچ قدرت زمینی را، در هر دو صورت، در پیکار عامل سرنوشت‌ساز تلقی ننمایند یا گمان کنند که آن قدرت زمینی، مطلقاً سرنوشت کارها را تعیین می‌کند! چون قدرت زمینی در مکه بر ضدّ آنان بود، این امر آنان را در آن جا به گونه‌ای تربیت کرد، که در حقیقت امر، این قدرت برای تعیین سرنوشت کافی نیست و نمی‌تواند کارساز باشد! و نمی‌تواند که سرنوشت دعوت را تغییر دهد، بلکه تنها خدا است که سرنوشت و فرجام دعوت را تعیین می‌نماید و آنان به این دعوت شده‌اند که تنها به خداوند پناه ببرند و به وجود او وقوت و قدرت او افتخار و اعتزاز و مباهات کنند:

«ثُمَّ أَنزَلَ اللهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَأَنزَلَ جُنُوداً لَّمْ تَرَوْهَا وَعذَّبَ الَّذِينَ كَفَرُواْ وَذَلِكَ جَزَاء الْكَافِرِينَ . ثُمَّ يَتُوبُ اللهُ مِن بَعْدِ ذَلِكَ عَلَى مَن يَشَاءُ وَاللهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ (توبه/ ۲۶ ـ ۲۷)

سپس خداوند آرامش خود را نصیب پیغمبرش و مؤمنان گرداند و لشکرهایی را فرو فرستاد که شما ایشان را نمی‌دیدید، و کافران را مجازات کرد، و این است کیفر کافران. بعد از آن خداوند توبه هرکه را بخواهد می‌پذیرد ؛ چراکه خدا صاحب مغفرت فراوان و رحمت بی‌کران است.

و همین طور در راه همین اختصاص به الله، تربیت با پیش آمد در سوره آل‌عمران نیز آمده است، برای کسانی که غنایم جنگی در (اُحُد) آنان را فریب داد و آشوب زده کرد و هدف اصلی پیکار را فراموش نمودند:

«وَلَقَدْ صَدَقَكُمُ اللهُ وَعْدَهُ إِذْ تَحُسُّونَهُم بِإِذْنِهِ حَتَّى إِذَا فَشِلْتُمْ وَتَنَازَعْتُمْ فِي الأَمْرِ وَعَصَيْتُم مِّن بَعْدِ مَا أَرَاكُم مَّا تُحِبُّونَ مِنكُم مَّن يُرِيدُ الدُّنْيَا وَمِنكُم مَّن يُرِيدُ الآخِرَةَ ثُمَّ صَرَفَكُمْ عَنْهُمْ لِيَبْتَلِيَكُمْ وَلَقَدْ عَفَا عَنكُمْ وَاللهُ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ (آل عمران/ ۱۵۲)

و در آن هنگام که آنان را با کمک و یاری او از پای در می‌آوردید، خداوند به وعده خود با شما وفا کرد، تا آن گاه که سستی کردید و در امر به کشمکش پرداختید و اختلاف ورزیدید، و پس از آن که آنچه را دوست می‌داشتید به شما نشان داد نافرمانی کردید دسته‌ای از شما خواهان کالای دنیا و دسته‌ای خواستار آخرت گردید. پس شما را از آنان بازداشت و از ایشان منصرفتان گردانید تا شما را بیازماید و شما را بخشید، و خداوند را بر مؤمنان نعمت و منّت است.

و همچنین در سوره انفال وقتی که از جنگ (بدر) سخن می‌گوید با پیش آمد، تربیت می‌کند:

«وَإِذْ يَعِدُكُمُ اللهُ إِحْدَى الطَّائِفَتِيْنِ أَنَّهَا لَكُمْ وَتَوَدُّونَ أَنَّ غَيْرَ ذَاتِ الشَّوْكَةِ تَكُونُ لَكُمْ وَيُرِيدُ اللهُ أَن يُحِقَّ الحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَيَقْطَعَ دَابِرَ الْكَافِرِينَ . لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَيُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ . إِذْ تَسْتَغِيثُونَ رَبَّكُمْ فَاسْتَجَابَ لَكُمْ أَنِّي مُمِدُّكُم بِأَلْفٍ مِّنَ الْمَلآئِكَةِ مُرْدِفِينَ . وَمَا جَعَلَهُ اللهُ إِلاَّ بُشْرَى وَلِتَطْمَئِنَّ بِهِ قُلُوبُكُمْ وَمَا النَّصْرُ إِلاَّ مِنْ عِندِ اللهِ إِنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (انفال/ ۷ ـ ۱۰)

(ای مؤمنان! به یاد آورید) آن گاه را که خداوند پیروزی بر یکی از دو دسته را به شما وعده داد. شما دوست می‌داشتید دسته‌ای نصیب شما گردد که از قدرت و قوّت چندانی برخوردار نیست ولی خدا می‌خواست حق را با سخنان خود ظاهر و استوار گرداند و کافران را ریشه‌کن کند.

و در سوره توبه تربیت با پیش آمدها برای کسانی است که از شرکت در جنگ

تبوک خودداری کرده بودند:

«فَرِحَ الْمُخَلَّفُونَ بِمَقْعَدِهِمْ خِلاَفَ رَسُولِ اللّهِ وَكَرِهُواْ أَن يُجَاهِدُواْ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللّهِ وَقَالُواْ لاَ تَنفِرُواْ فِي الْحَرِّ قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرّاً لَّوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ . فَلْيَضْحَكُواْ قَلِيلاً وَلْيَبْكُواْ كَثِيراً جَزَاء بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ . فَإِن رَّجَعَكَ اللّهُ إِلَى طَآئِفَةٍ مِّنْهُمْ فَاسْتَأْذَنُوكَ لِلْخُرُوجِ فَقُل لَّن تَخْرُجُواْ مَعِيَ أَبَداً وَلَن تُقَاتِلُواْ مَعِيَ عَدُوّاً إِنَّكُمْ رَضِيتُم بِالْقُعُودِ أَوَّلَ مَرَّةٍ فَاقْعُدُواْ مَعَ الْخَالِفِينَ . وَلاَ تُصَلِّ عَلَى أَحَدٍ مِّنْهُم مَّاتَ أَبَداً وَلاَ تَقُمْ عَلَىَ قَبْرِهِ إِنَّهُمْ كَفَرُواْ بِاللّهِ وَرَسُولِهِ وَمَاتُواْ وَهُمْ فَاسِقُونَ . وَلاَ تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَأَوْلاَدُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللّهُ أَن يُعَذِّبَهُم بِهَا فِي الدُّنْيَا وَتَزْهَقَ أَنفُسُهُمْ وَهُمْ كَافِرُونَ . وَإِذَا أُنزِلَتْ سُورَةٌ أَنْ آمِنُواْ بِاللّهِ وَجَاهِدُواْ مَعَ رَسُولِهِ اسْتَأْذَنَكَ أُوْلُواْ الطَّوْلِ مِنْهُمْ وَقَالُواْ ذَرْنَا نَكُن مَّعَ الْقَاعِدِينَ . رَضُواْ بِأَن يَكُونُواْ مَعَ الْخَوَالِفِ وَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَ يَفْقَهُونَ . لَكِنِ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ مَعَهُ جَاهَدُواْ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ وَأُوْلَئِكَ لَهُمُ الْخَيْرَاتُ وَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ . أَعَدَّ اللّهُ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ . وَجَاء الْمُعَذِّرُونَ مِنَ الأَعْرَابِ لِيُؤْذَنَ لَهُمْ وَقَعَدَ الَّذِينَ كَذَبُواْ اللّهَ وَرَسُولَهُ سَيُصِيبُ الَّذِينَ كَفَرُواْ مِنْهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ . لَّيْسَ عَلَى الضُّعَفَاء وَلاَ عَلَى الْمَرْضَى وَلاَ عَلَى الَّذِينَ لاَ يَجِدُونَ مَا يُنفِقُونَ حَرَجٌ إِذَا نَصَحُواْ لِلّهِ وَرَسُولِهِ مَا عَلَى الْمُحْسِنِينَ مِن سَبِيلٍ وَاللّهُ غَفُورٌ رَّحِيمٌ . وَلاَ عَلَى الَّذِينَ إِذَا مَا أَتَوْكَ لِتَحْمِلَهُمْ قُلْتَ لاَ أَجِدُ مَا أَحْمِلُكُمْ عَلَيْهِ تَوَلَّواْ وَّأَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ حَزَناً أَلاَّ يَجِدُواْ مَا يُنفِقُونَ . إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ وَهُمْ أَغْنِيَاء رَضُواْ بِأَن يَكُونُواْ مَعَ الْخَوَالِفِ وَطَبَعَ اللّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ فَهُمْ لاَ يَعْلَمُونَ . يَعْتَذِرُونَ إِلَيْكُمْ إِذَا رَجَعْتُمْ إِلَيْهِمْ قُل لاَّ تَعْتَذِرُواْ لَن نُّؤْمِنَ لَكُمْ قَدْ نَبَّأَنَا اللّهُ مِنْ أَخْبَارِكُمْ وَسَيَرَى اللّهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ ثُمَّ تُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ . سَيَحْلِفُونَ بِاللّهِ لَكُمْ إِذَا انقَلَبْتُمْ إِلَيْهِمْ لِتُعْرِضُواْ عَنْهُمْ فَأَعْرِضُواْ عَنْهُمْ إِنَّهُمْ رِجْسٌ وَمَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ جَزَاء بِمَا كَانُواْ يَكْسِبُونَ . يَحْلِفُونَ لَكُمْ لِتَرْضَوْاْ عَنْهُمْ فَإِن تَرْضَوْاْ عَنْهُمْ فَإِنَّ اللّهَ لاَ يَرْضَى عَنِ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ . الأَعْرَابُ أَشَدُّ كُفْراً وَنِفَاقاً وَأَجْدَرُ أَلاَّ يَعْلَمُواْ حُدُودَ مَا أَنزَلَ اللّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَاللّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ . وَمِنَ الأَعْرَابِ مَن يَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ مَغْرَماً وَيَتَرَبَّصُ بِكُمُ الدَّوَائِرَ عَلَيْهِمْ دَآئِرَةُ السَّوْءِ وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ . وَمِنَ الأَعْرَابِ مَن يُؤْمِنُ بِاللّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَيَتَّخِذُ مَا يُنفِقُ قُرُبَاتٍ عِندَ اللّهِ وَصَلَوَاتِ الرَّسُولِ أَلا إِنَّهَا قُرْبَةٌ لَّهُمْ سَيُدْخِلُهُمُ اللّهُ فِي رَحْمَتِهِ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ . وَالسَّابِقُونَ الأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ وَالَّذِينَ اتَّبَعُوهُم بِإِحْسَانٍ رَّضِيَ اللّهُ عَنْهُمْ وَرَضُواْ عَنْهُ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي تَحْتَهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَداً ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ . وَمِمَّنْ حَوْلَكُم مِّنَ الأَعْرَابِ مُنَافِقُونَ وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُواْ عَلَى النِّفَاقِ لاَ تَعْلَمُهُمْ نَحْنُ نَعْلَمُهُمْ سَنُعَذِّبُهُم مَّرَّتَيْنِ ثُمَّ يُرَدُّونَ إِلَى عَذَابٍ عَظِيمٍ . وَآخَرُونَ اعْتَرَفُواْ بِذُنُوبِهِمْ خَلَطُواْ عَمَلاً صَالِحاً وَآخَرَ سَيِّئاً عَسَى اللّهُ أَن يَتُوبَ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ . خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِم بِهَا وَصَلِّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلاَتَكَ سَكَنٌ لَّهُمْ وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ . أَلَمْ يَعْلَمُواْ أَنَّ اللّهَ هُوَ يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَأْخُذُ

الصَّدَقَاتِ وَأَنَّ اللهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ . وَقُلِ اعْمَلُواْ فَسَيَرَى اللهُ عَمَلَكُمْ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ وَسَتُرَدُّونَ إِلَى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ فَيُنَبِّئُكُم بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ . وَآخَرُونَ مُرْجَوْنَ لِأَمْرِ اللهِ إِمَّا يُعَذِّبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ . وَالَّذِينَ اتَّخَذُواْ مَسْجِداً ضِرَاراً وَكُفْراً وَتَفْرِيقاً بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَاداً لِّمَنْ حَارَبَ اللهَ وَرَسُولَهُ مِن قَبْلُ وَلَيَحْلِفَنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلاَّ الْحُسْنَى وَاللهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ . أَفَمَنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَى تَقْوَى مِنَ اللهِ وَرِضْوَانٍ خَيْرٌ أَم مَّنْ أَسَّسَ بُنْيَانَهُ عَلَىَ شَفَا جُرُفٍ هَارٍ فَانْهَارَ بِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ وَاللهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ . لاَ يَزَالُ بُنْيَانُهُمُ الَّذِي بَنَوْاْ رِيبَةً فِي قُلُوبِهِمْ إِلاَّ أَن تَقَطَّعَ قُلُوبُهُمْ وَاللهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ . إِنَّ اللهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُم بِأَنَّ لَهُمُ الجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقّاً فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللهِ فَاسْتَبْشِرُواْ بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُم بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ . التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدونَ الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ . مَا كَانَ لِلنَّبِيِّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ أَن يَسْتَغْفِرُواْ لِلْمُشْرِكِينَ وَلَوْ كَانُواْ أُوْلِي قُرْبَى مِن بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُمْ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ . وَمَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلاَّ عَن مَّوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ فَلَمَّا تَبَيَّنَ لَهُ أَنَّهُ عَدُوٌّ لِلّهِ تَبَرَّأَ مِنْهُ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَأَوَّاهٌ حَلِيمٌ . وَمَا كَانَ اللهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ إِنَّ اللهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ . إِنَّ اللهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللهِ مِن وَلِيٍّ وَلاَ نَصِيرٍ . لَقَد تَّابَ الله عَلَى النَّبِيِّ وَالْمُهَاجِرِينَ وَالأَنصَارِ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ فِي سَاعَةِ الْعُسْرَةِ مِن بَعْدِ مَا كَادَ يَزِيغُ قُلُوبُ فَرِيقٍ مِّنْهُمْ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ إِنَّهُ بِهِمْ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ . وَعَلَى الثَّلاَثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُواْ حَتَّى إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الأَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ وَضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَظَنُّواْ أَن لاَّ مَلْجَأَ مِنَ اللهِ إِلاَّ إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ لِيَتُوبُواْ إِنَّ اللهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ . يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللهَ وَكُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ . مَا كَانَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ وَمَنْ حَوْلَهُم مِّنَ الأَعْرَابِ أَن يَتَخَلَّفُواْ عَن رَّسُولِ اللهِ وَلاَ يَرْغَبُواْ بِأَنفُسِهِمْ عَن نَّفْسِهِ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ لاَ يُصِيبُهُمْ ظَمَأٌ وَلاَ نَصَبٌ وَلاَ مَخْمَصَةٌ فِي سَبِيلِ اللهِ وَلاَ يَطَؤُونَ مَوْطِئاً يَغِيظُ الْكُفَّارَ وَلاَ يَنَالُونَ مِنْ عَدُوٍّ نَّيْلاً إِلاَّ كُتِبَ لَهُم بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللهَ لاَ يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ . وَلاَ يُنفِقُونَ نَفَقَةً صَغِيرَةً وَلاَ كَبِيرَةً وَلاَ يَقْطَعُونَ وَادِياً إِلاَّ كُتِبَ لَهُمْ لِيَجْزِيَهُمُ اللهُ أَحْسَنَ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ (توبه/ ۸۱ ـ ۱۲۱)

خانه‌نشینان از اینکه از رسول خدا واپس کشیده‌اند شادمانند، و نخواستند با مال و جان در راه یزدان جهاد و پیکار کنند و می‌گویند در گرما حرکت نکنید. بگو: اگر دانا بودند می‌فهمیدند که آتش دوزخ بسیار گرمتر و سوزانتر است. اندکی بخندند و بسیار گریه کنند، این جزای کارهایی است که می‌کنند. بخندند و بسیار گریه کنند، این جزای کارهایی است که می‌کنند. هر گاه خداوند تو را به سوی گروهی از آنان بازگرداند و ایشان ار تو اجازه خواستند که در رکاب تو به سوی جهاد حرکت کنند، بگو: هیچ گاه با من به جهاد نخواهید آمد و هیچ وقت همراه من با هیچ دشمنی

نخواهید جنگید چرا که شما نخستین بار به کناره‌گیری و خانه‌نشینی خوشنود شدید، پس با کناره‌گیران و خانه‌نشینان بنشینید. هر گاه یکی از آنان مُرد اصلاً بر او نماز مخوان و بر سر گورش نایست، چرا که آنان به خدا و پیغمبرش باور نداشته‌اند و در حالی مرده‌اند که از دین خدا و فرمان الله خارج بوده‌اند. اموال و اولادشان تو را به شگفت نیندازد. خداوند می‌خواهد آنان را با آن در دنیا شکنجه دهد، و جانشان برآید در حالی که کافر باشند هنگامی که سوره‌ای نازل گردد که در ایمان خود به خدا اخلاص داشته باشید و به همراه پیغمبرش به جهاد بپردازید ثروتمندان ایشان از تو اجازه می‌خواهند می‌گویند: بگذار با خانه‌نشینان بمانیم. آنان به این خوشنودند که با زنان خانه‌نشین باقی بمانند. دلهایشان مهر زده شده است و لذا نمی‌فهمند. ولی پیغمبر و مؤمنانی که با او هستند، با مال و جان خود به جهاد می‌پردازند. همه خوبیها و نیکیها از آن ایشان است، و آنان بی‌گمان رستگارانند. خداوند برای آنان باغهای را آماده کرده است که جویبارها در آن روان است و جاودانه در آن می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ. عذرخواهان اعراب آمده‌اند تا بدیشان اجازه داده شود و در خانه نشسته‌اند و به خدا و پیغمبرش دروغ گفته‌اند. به افراد کفرپیشه آنان عذاب بسیار دردناکی خواهد رسید. بر ناتوانان و بیماران و کسانی که چیزی ندارند که آن را صرف جهاد کنند هر گاه اینان با خدا و پیغمبرش خالص باشند بر نیکوکاران هیچ راهی وجود ندارد و خداوند دارای مغفرت بیشمار و رحمت بسیار است. همچنین ایراد و گناهی نیست بر کسانی که وقتی به پیش تو آمدند تا آنان را بر مرکبی سوار کنی تو گفتی: مرکبی ندارم که شما را بر آن سوار کنم. ایشان برگشتند، در حالی که چشمانشان از غم پر از اشک بود چون چیزی نداشتند که آن را صرف جهاد کنند. تنها راه به روی کسانی باز است که از تو اجازه می‌خواهند در حالی که ثروتمند و قدرتمندند، آنان به این خوشنودند که با زنان باقی بمانند. خداوند دلهایشان را مهر زده است و آنان نمی‌دانند. وقتی که به سوی آنان برگردید، ایشان شروع به عذرآوری می‌کنند بگو: عذرخواهی مکنید. ما هرگز به شما باور نمی‌کنیم. خداوند ما را از خبرهایتان آگاه ساخته است خدا و پیغمبرش عمل شما را خواهند دید. پس از این به سوی خدا برگردانده می‌شوید که آگاه از پنهان و آشکار است و شما را از آنچه انجام می‌داده‌اید باخبر می‌سازد. هنگامی که به سوی آنان بازگردید، برای شما به خدا سوگند خواهند خورد تا از آنان صرف نظر کنید. از ایشان دوری گزینید، بی‌گمان آنان پلیدند و به کیفر کارهایی که می‌کنند جایگاهشان دوزخ است. برای شما سوگندها می‌خورند تا از آنان درگذرید و خوشنود شوید. تازه اگر هم شما از آنان درگذرید و خوشنود شوید، خداوند از گروهی که سر از فرمان تافته و بر دین شوریده باشند، در نمی‌گذرد و خوشنود نمی‌شود. بادیه‌نشینان عرب، کفر و نفاقشان

شدیدتر است از و آنان بیشتر سزاوارند که از مقرّرات و قوانین چیزی بی‌خبر باشند که خداوند بر پیغمبرش نازل کرده است. خداوند آگاه حکیم است. برخی از بادیه‌نشینان عرب، چیزی را که صرف می‌کنند، زیان می‌دانند، و چشم به راه بلایا و مصائب هستند که شما را از هر سو احاطه دهند ـ بلاها و مصیبتها گریبانگیر خودشان باد ـ. خداوند شنوا و دانا است. در میان عربهای بادیه‌نشین، کسانی هم هستند که به خدا و روز رستاخیز ایمان دارند و چیزی را که صرف می‌کنند مایه نزدیکی به خدا و سبب دعای پیغمبر می‌دانند. هان! بی‌گمان صرف پول مایه تقرّب آنان است. خداوند آنان را غرق رحمت خود خواهد کرد، چرا که خداوند آمرزنده مهربان است. پیشگامان نخستین مهاجران و انصار، و کسانی که به نیکی روش آنان را در پیش گرفتند و راه ایشان را به خوبی پیمودند، خداوند از آنان خوشنود است و ایشان هم از خدا خوشنودند، و خداوند برای آنان بهشت را آماده ساخته است که در زیر آن رودخانه‌ها جاری است و جاودانه در آنجا می‌مانند. این است پیروزی بزرگ و رستگاری سترگ. در میان عربهای بادیه‌نشین اطراف شما، و در میان خود اهل مدینه، منافقانی هستند که تمرین نفاق کرده‌اند و در آن مهارت پیدا نموده‌اند. تو ایشان را نمی‌شناسی و بلکه ما آنان را می‌شناسیم. ایشان را دو بار شکنجه می‌دهیم. سپس روانه عذاب بزرگی می‌گردند. مردم دیگری هم هستند که به گناهان خود اعتراف می‌کنند، و کار خوبی را با کار بدی می‌آمیزند امید است که خداوند توبه آنان را بپذیرد بی‌گمان خداوند دارای مغفرت فراوان و رحمت بیکران است. از اموال آنان زکات بگیر تا به این وسیله ایشان را پاک داری، و ایشان را بالا بری، و برای آنان دعا و طلب آمرزش کن که قطعاً دعا و طلب آمرزش تو مایه آرامش ایشان می‌شود و خداوند شنوای آگاه است. آیا نمی‌دانند که تنها خدا است که توبه و زکات و صدقه را می‌پذیرد، و فقط او است که بسیار توبه‌پذیر و مهربان است؟ بگو: انجام دهید خداوند اعمال شما را می‌بیند و پیغمبر و مؤمنان اعمال شما را می‌بینند و در آخرت به سوی خدا برگردانده می‌شوید که آگاه از پنهان و آشکار است و شما را به آنچه می‌کنید مطلع می‌سازد و گروه دیگری هستند که به فرمان خدا واگذار گردیده‌اند یا خدا ایشان را به گناه خود می‌گیرد یا بر آنان می‌بخشاید. خداوند آگاه حکیم است. و کسانی هستند که مسجدی را بنا کردند و منظورشان از آن، زیان و کفرورزی و تفرقه‌اندازی میان مؤمنان و کمینگاه ساختن برای کسی بود که قبلاً با خدا و پیغمبرش جنگیده بود و سوگند هم می‌خوردند که نظری جز نیکی نداشته‌اند امّا خداوند گواهی می‌دهد که آنان دروغ می‌گویند. هرگز در آن نایست و نماز مگذار. مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوا بنا گردیده است سزاوار آن است که در آن برپای ایستی و نماز بگزاری. در آنجا کسانی هستند که می‌خواهند خود را پاکیزه دارند و خداوند هم

پاکیزگان را دوست می‌دارد. آیا کسی که شالوده آن را بر پایه تقوا و پرهیز از خدا و خوشنودی بنیاد نهاده است، بهتر است یا کسی که شالوده آن را بر لبه پرتگاه شکافته و فرو تپیده‌ای بنیاد نهاده است و او را به آتش دوزخ فرو می‌اندازد؟ خداوند مردم ستم‌پیشه را هدایت نمی‌کند. بنایی را که خودشان برپا کرده‌اند همواره به عنوان شکّ و تردید، در قلوب آنان باقی می‌ماند، مگر اینکه دلهایشان قطعه قطعه شود و خدا آگاه حکیم است. بی‌گمان خداوند جان و مال مؤمنان را به بهشت خریداری می‌کند. در راه خدا بجنگند و بکشند و کشته شوند. این وعده‌ای است که خداوند آن را در تورات و انجیل و قرآن و وعده راستین آن را داده است، و چه کسی از خدا به عهد خود وفاکننده‌تر است؟ پس به معامله‌ای که کرده‌اید شاد باشید، و این پیروزی بزرگ و رستگاری سترگی است. آنان توبه‌کننده، پرستنده، سپاسگزار، گردنده، نمازگزار، دستوردهنده به کار نیک، بازدارنده از کار بد، و حافظ قوانین خدا می‌باشند. (ای پیغمبر!) مژده بده به مؤمنان. پیغمبر و مؤمنان را نسزد که برای مشرکان طلب آمرزش کنند، هرچند که خویشاوند باشند، هنگامی که برای آنان روشن شود که مشرکان اهل دوزخند. طلب آمرزش ابراهیم برای پدرش، به خاطر وعده‌ای بود که بدو داده بود، ولی هنگامی که برای او روشن شد که پدرش دشمن خدا است، از او بیزاری جست. واقعاً ابراهیم بسیار مهربان و دست‌بدعا و فروتن و شکیبا بود. خداوند هیچ وقت قومی را که هدایت بخشیده است گمراه نمی‌سازد مگر زمانی که چیزهایی را که باید از آنها بپرهیزند روشن و آشکار برای آنان بیان کند. بی‌گمان خداوند آگاه از هر چیزی است. حکومت آسمانها و زمین تنها از آن خدا است. او است که زندگی می‌بخشد و می‌میراند. جز خدا برای شما سرپرستی و یاوری وجود ندارد. خداوند توبه پیغمبر و توبه مهاجرین و انصار را پذیرفت. مهاجرین و انصاری که در روزگار سختی از پیغمبر پیروی کردند بعد از آن که دلهای دسته‌ای از آنان اندکی مانده بود که منحرف شود. باز هم خداوند توبه آنان را پذیرفت. چرا که او بسیار رؤوف و مهربان است. خداوند توبه آن سه نفری را هم می‌پذیرد که واگذار شدند تا بدانجا که زمین با همه فراخی، بر آنان تنگ شد، و دلشان به هم آمد و دانستند که هیچ پناهگاهی از خدا جز برگشت به خدا وجود ندارد. آن گاه خدا بدیشان پیغام توبه داد تا توبه کنند. بی‌گمان خدا بسیار توبه‌پذیر و مهربان است. ای مؤمنان! از خدا بترسید و همگام با راستان باشید. درست نیست که اهل مدینه و بادیه‌نشینان دوروبر آنان، از پیغمبر خدا جا بمانند و جان خود را از جان پیغمبر دوست‌تر داشته باشند. چرا که هیچ تشنگی و خستگی و گرسنگی در راه خدا به آنان نمی‌رسد، و گامی به جلو برنمی‌دارند که موجب خشم کافران شود، و به دشمنان دستبردی نمی‌زنند مگر اینکه به واسطه آن، کار نیکویی برای آنان نوشته می‌شود. بی‌گمان خداوند پاداش نیکوکاران را هدر

نمی‌دهد. هیچ خرجی خواه کم خواه زیاد نمی‌کنند، و هیچ سرزمینی را نمی‌سپرند، مگر اینکه برایشان نوشته می‌شود، تا خداوند پاداشی نیکوتر از کاری که می‌کنند بدیشان دهد.

همه این راههای سخت و دشوار در تربیت تا «آهن گرم» است در جانها اثر مطلوب خود را می‌بخشد و نقش می‌بندد و مردم از جهاد در راه خدا باز پس نمی‌مانند و چنین شد. که بعد از آن هیچ کس از مؤمنان و از اعراب بادیه نشین، از شرکت در جهاد تخلف ننمود و بازپس نماند!

آری! تربیت به وسیله پیش‌آمدها در مکه و مدینه چنین بود، که در واقع یک هدف واحد داشت، اگرچه صورتها و رهنمودها مختلف بودند، بی‌گمان در همه آنها دعوت به دوری کردن از همه ارزشهای زمینی و از همه پیوندهای ذاتی شخصی و فردی، و از هر گونه حرص و طمع و مصلحت شخصی یا غنیمت و استفاده شخصی بود تا هر چیزی و هر عمل و تلاشی تنها در راه خدا باشد:

«قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ اللهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللهُ بِأَمْرِهِ وَاللهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (توبه/ ۲۴)

بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله شما، و اموالی که فراچنگش آورده‌اید، و بازرگانی و تجارتی که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید، و منازلی که مورد علاقه شما است، اینها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوبتر باشد، در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند. خداوند کسان نافرمانبردار را هدایت نمی‌نماید.

و هنگامی که چنین چیزی در درون نفس و جان انسان پدید آید، جان استوار گام و ثابت قدم می‌گردد و بر پایه‌ای استوار متمرکز می‌گردد که هرگز نمی‌لرزد و مختل و ناقص نمی‌شود و ضعیف و ناتوان و منحرف و کج راه نمی‌گردد. و در داخل آن توازن و هماهنگی برقرار می‌شود و ضعف و ناتوانی یا قدرت و قوت آن را فاسد و تباه نمی‌گرداند و آن جا که باید به پیش بتازد، عقب‌نشینی نمی‌کند و آن جا که انتظار کشیدن بایسته و شایسته است، حمله نمی‌کند و به پیش نمی‌تازد و بر طاعت و فرمان‌برداری از خدا تربیت یافته است و چنان شفاف و درخشان و جذاب می‌گردد. گویی نوری است که در افقها و کرانها می‌درخشد و می‌تابد، و آن گاه مصداق درست توصیف خدا از او در کتاب گرامی‌اش واقع می‌شود!

«كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُم مِّنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَأَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ (آل‌عمران/ ۱۱۰)

شما بهترین امّتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید امر بـه معروف و نهـی از منکر می‌نمایید و به خدا ایمان دارید و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند، برای ایشان بهتـر است از آنان با ایمانند و بیشتر ایشان فاسق هستند.

اکنون که ما در حال تطبیق و عملی ساختن روش تربیت اسلامی هستیم، نمی‌توانیم نوار رویدادهای نخستین تاریخ اسلام را آن گونه که برای اولین بار روی داده‌اند، برگردانیم و تکرار کنیم و چنین نواری را در دست نداریم. تا رهنمودهای قرآن را در روش تربیت با پیش‌آمدها را یکی پس از دیگری، بر حسب ترتیب نزول دنبال نماییم و از آنها پیروی کنیم! البته به طبیعت حال این کار مقصود و مطلوب ما نیست بلکه مقصود و مطلوب ما این است که حکمت و راز تربیت با حوادث و پیش‌آمدها را بیان کنیم.

مقصود آن است که باید وقتی چکش زد که آهن گرم است، تا هیچ حادثه‌ای بدون آن که از آن درس عبرت بگیریم و از آن استفاده و آزمون بگیریم، نگذاریم هدر رود و فراموش شود، و از هر حادثه‌ای تأثیری و اثری در نفس و جان ما نقش بندد که ماندگار باشد.

هدف آن است که دلها همیشه و دائماً با خدا پیوند و ارتباط داشته باشند، در هر حادثه و رویدادی در هر احساس و شعوری، برای هر مربّی دلسوزی که چشمان باز و دل هوشیار و درک و بصیرت داشته باشد، همیشه مجال ومیدان باز است، و او می‌تواند که لحظه‌ی مناسب برای راهنمایی را درک کند و پیدا نماید، لحظه‌ای که حرارت تأثیرپذیری و انفعال نفس، در آن، به درجه گداختن و نرمی کامل نفس، برسد، و آن وقت چنان گرهی محکمی بر آن ببندد که باز شدنی نیست، و چنان نقشی ژرفناکی بر آن بزند که نابود شدنی نیست.

جامعه مسلمان

بدیهی است که باید جامعه مسلمانی باشد تاروش تربیت اسلامی در آن به عمل آید و اجرا گردد. چون وقتی که جامعه‌ای باشد که با اندیشه تربیت اسلامی دشمنی و مخالفت ورزد و برای درهم شکستن آن تلاش نماید، تمام تلاشهای خستگی‌ناپذیری که برای این تربیت به عمل می‌آید، در معرض نابودی است و به هدر می‌رود. درست است که آخرین هدف از تربیت اسلامی، آن است که جامعه اسلامی پدید آید. با این حال، در همان وقت، باید دانست که این جامعه اسلامی است که ابزار رسیدن به استقرار و تثبیت مفاهیم و اصول اسلامی است و پرورش افراد بر طبق آن، از همان وقت جوانی و اول عمر است. تا مهر این تربیت بخورند و نقش آن در آنها پدید آید، و پژواک ذاتی و شخصی برای انفعال و تأثیرپذیری با آن باشند و از آن سیراب گردند و رنگ آن را بپذیرند. این درهم فرو رفتگی و تداخل اهداف و وسایل، در عین حال همان تداخل و درهم فرورفتگی بین فرد و جامعه و بین یک نسل با دیگر نسلها است، که در هیچ لحظه‌ای نمی‌توانی تا بین یک نسل با نسلی دیگری و بین فردی و جامعه‌ای که آن فرد در آن زندگی می‌کند، و بین وسیله‌ای از وسایل و هدفی که آن وسیله بدان مؤدی و منتهی می‌شود، حدّ فاصلی پدیدآوری و ترسیم حدّ فاصل در میان اینها ممکن نیست.

طبیعی است که در ساختن و ایجاد یک جامعه اسلامی، ما از فردی یا مجموعه از افراد شروع کنیم، و پیامبر (ص) نیز چنین کرد: که وحی و رسالت را از خداوند دریافت و جان و روان او از آن پر و لبالب شد و جان و نفس او برای کار وعمل در واقعیت روی زمین به حرکت و جنب و جوش درآمد و این است علایم ویژه بزرگ همه رسالتهای عظیم، و در رأس همه آنها این عقیده و باور اسلامی زنده و متحرکی که خداوند خلاصه و چکیده همه ادیان و ویژگیهای همه رسالات را در آن، بودیعت نهاده است، و چنان تحرک و زندگی و نشاطی در آن بودیعت نهاده است که توانست به وسیله آن در خاک خشک و بی‌حاصلی که گیاه سالم در آن نمی‌رویید، ریشه‌های خویش را تثبیت کند و ریشه بدواند. سپس به سرعتی که در تمام دوران تاریخ بشری بی‌نظیر بود در افقهای بی‌کران روی زمین امتداد و گسترش یافت.

به گونه‌ای که توانست به وسیله آن با تمام نیرنگها و تخریب و ویرانکارهای

مغولان و تاتاران و صلیبیان و دسیسه‌های ویرانگر داخلی مقاومت نماید و به وسیله آن توانست از هر واژگونی و شکستی که برایش پیش آمد، زنده و سرشار از نشاط و مستعد برای رشد و نموّ و پیشرفت، برخیزد و روی پای خود بایستد.

این تحرک زنده‌ای که قلب پیامبر (ص) را سرشار و لبالب ساخت و همچنین هر قلبی را که در مدار تاریخ خویشتن را به این عقیده و باور ببخشد لبریز و سرشار خواهد کرد، و آن را به گونه‌ای درمی‌آورد که در واقعیت زندگی روی زمین، برای پخش و انتشار و گسترش این دعوت در جانهای افراد و جوامع دیگر، به حرکت و جنبش درآید و قیام نماید تا آنان نیز از این اندیشه و باور پرگردند، همان گونه که خود پر شده است، و آنان نیز در واقعیت زندگی روی زمین به حرکت درآیند، همان گونه که او به حرکت درآمده است. یعنی هر قلبی را برای پدیدآوردن جامعه مسلمانی که این اندیشه و عقیده در آن زندگی می‌کنند، به حرکت درمی‌آورد، و عملاً چنین جامعه‌ای در واقعیت زندگی تحقق می‌یابد، سپس این دعوت دور و نقش و رُل خود را می‌آغازد و جامعه مسلمانی پدید می‌آید که افراد خود را بر اخلاق و آداب و روشهای رفتاری و سلوک خویش و روش‌های تفکر اسلامی، پرورش می‌دهد و به وجود می‌آورد، و آن گاه چنین جامعه‌ای، لانه دایمی و کاشانه‌ای می‌شود که در آن جوجه نسل جدید، دیده به جهان می‌گشاید، و نخستین هدف و هدف نخستین، خود وسیله‌ای برای تحقق ذات همان هدف می‌گردد، همان گونه که هر نسلی با نسل پیش از خود و نسل بعد از خود، در هم تداخل می‌کنند و یکی می‌شوند. و از همان لحظه تاریخی جامعه مسلمان به صورت یک حقیقت واقعی تجلی می‌یابد و نقش و رُل خویش را در تاریخ می‌آغازد.

با این حال، با وجود این، این جامعه همیشه بر روش مستقیم و راه استوار خویش گام برنمی‌دارد و دوام نمی‌یابد.

در حقیقت آخرین عقب‌نشینی و شکست بردست جنگجویان صلیبی در دو قرن اخیر برای جامعه اسلامی پیش آمد، هنگامی که این جامعه از درون خویش احساس به شکست نمود که قلعه‌های استوار خویش را یکی از دیگری به دشمن سپرد سپس در مقدسات فکری و روحی خویش غرق شد و راه افراط در پیش گرفت و از عوامل اصلی وجودش شانه خالی می‌کرد، آن هنگام بود که جامعه اسلامی فرو ریخت و نیازمند آن گردید که از نوساخته شود!

كما بَدَأنا اَوّلَ خَلْقَ نعيده

همان گونه که ابتدا آفریدیم، آن را به حالت اول برمی‌گردانیم.

همان گونه که جامعه اسلامی نخستین در عصر جاهلیت سخت نادان و معاند

و گمراه و خشک و متعصب پدید آمد، به این طریق در میان هر جامعه جاهلی که در طول تاریخ برای بشریت پیش آید، باز هم زمینه پیدایش جامعه اسلامی از نو شکل می‌گیرد و پدید می‌آید. بنابراین، در این جاهلیت جدیدی که در قرن حاضر پدید آمده است و بشریت در آن زندگی می‌کند ان شاء الله جامعه اسلامی از نو پدید می‌آید

به هر حال برای تربیت اسلامی وجود جامعه اسلامی ضرورت قطعی است. همان گونه که پیش از این گفتیم: هنگامی که جامعه اسلامی موجود نباشد یا هنگامی که جامعه‌ای باشد که با ا ندیشه و تفکر اسلامی مخالفت ورزد و دشمنی نماید و برای درهم شکستن آن بکوشد، در چنین حالی، تلاشی که برای ایجاد افراد مسلمان به عمل می‌آید در معرض ضایع شدن و به هدر رفتن است. تو پسر یا دختر خود را بر مبنای اخلاق معینی تربیت می‌کنی و پرورش می‌دهی که آنها را از کتاب خدا و از سنت پیامبر (ص) الهام گرفته‌ای، یا از آداب و رسوم جامعه اسلامی که درباره آن می‌خوانی و تصور می‌کنی، و از مفاهیم تربیت اسلامی که جان خود را از آن لبالب ساخته‌ای، فرا گرفته‌ای. سپس نمی‌توانی که پسر یا دختر خویش را دور از جامعه، حبس کنی! چون این کار محال است، بلکه اگر آنان دور از جامعه و در عزلت کامل از زندگی واقعی تربیت شوند، مسلمان نخواهند بود. چون عزلت و گوشه‌نشینی از زندگی در جامعه اسلامی نیست و ممکن نیست که چنین باشد بلکه اسلام یک حرکت و جنبش زنده و تحرک واقعی در واقعیت روی زمین و رفتار و سلوک آشکار برای دیگران است. پس تو به ضرورت ناجاری از اینکه پسر و دخترت را در این جامعه پلید و بیمار و آلوده رها کنی، چه پیش می‌آید؟

کودکی که دیگر کودکان را می‌بینند که بازشت‌ترین دشنامها، او را دشنام می‌دهند، و به عمد می‌کوشند که الفاظی را برای دشنام دادن انتخاب کنند که چهره شرم و حیا را بخراشد، تا دردناک و چندش آور باشد. و کودکی که درمی‌یابد که خیانت و نیرنگ و نفاق و دو رویی در جامعه، سکه‌ی رایج می‌باشد. آقا معلم یا خانم معلم در درس دادن به وی مرتکب خیانت می‌شوند و به عهد و پیمان و وظیفه وجدان و ضمیر خود عمل نمی‌کنند، مگر اینکه بازرس یا ناظر نزدیک یا بر دَرِ کلاس ایستاده باشند، و بقیه درس لقلقه زبان و آشوب و بی‌نظمی است.

می‌بینند که حلوا فروش نزدیک مدرسه یا تاجری که با وی معامله می‌کنند در کالا یا قیمت آن با آنان خیانت و غش می‌کنند، و می‌بینند که هر انسانی با انسان دیگر چنین رفتاری دارد و در حضور همدیگر با تملق و چاپلوسی سخن می‌گویند

و چون از هم دور شدند به هجو و بدگویی و دشنام به همدیگر اقدام می‌کنند

و کودکی که می‌بیند که در پیرامون او انواع عبودیت و بندگی و خواری تحکم می‌کند، بزرگ کوچک را به بندگی می‌خواند و قوی ضعیف را به بردگی می‌کشاند و از آن سوء استفاده می‌کند و آنان تسلیم این بردگی و بندگی و خواری می‌شوند.

این جامعه آلوده‌ای که انواع فحشاء و پستی و فساد در آن شیوع دارد، و پسر و دختر جوان وارد آن می‌شوند.

دختر جوانی که در مدرسه می‌بیند که همکلاسی‌هایش از عشق‌بازیهای منحرفانه و پلید خود سخن می‌گویند و داستانهایی را نقل می‌کنند که از افکار و تخیلات بیمارشان سرچشمه گرفته است

و دختر جوانی که می‌بیند که زنان جامعه‌اش به بدترین شکل خودنمایی و بدن نمایی و آرایش می‌کنند تا برجستگیهای فریبای بدنشان را نمایان سازند و علایم حیوانی خود را بنمایش بگذارند

و دختر جوانی که با تبلیغات چهره‌ها و تصاویر هیجان برانگیز سخت رسوایانه و منحرفانه سینمایی روبه‌رو می‌گردد و آلودگیهای زشتی که در تمام صفحات روزنامه و محلاتی که می‌خواند، مطالعه می‌کند و می‌بیند.

و همین گونه پسر جوانی که در این محیط بیمار «وبا»زده زندگی می‌کند و با تمام این رسوایی ها روبه‌رو است و رفقایش پوچ‌گرایند و زندگیشان سراسر لهو و لعب و اهدافشان گمراهانه و پوچ و بی‌ارزش است، و رفتار واپس‌گرایانه حیوانی دارند و در یک محیط آلوده و پلیدی زندگی می‌کنند که حیوان از آن شرم دارد.

و جوانان پسر و دختری که می‌بینند که تمام ارزشهای جامعه وارونه و واپس‌گرایانه و منحرفانه است، و تمام فضیلتهای جامعه‌شان در مادیات و در خاک جسته می‌شود

کسانی که موفق می‌شوند تنها منافقان دو رویند و کسانی که به مراد خود می‌رسند تنها کسانی هستند که بردگی و برده صفتی را اختیار کرده‌اند!

کسی که از کرامت و دین و آبروی خویش و فضایل اخلاقی، محافظت کند، اگر در بدترین جایگاه نباشد، حداقل در انتهای صف قرار دارد. زنانی هم که دین، اخلاق، ارزشها، و هستی خویش را حفظ می‌نمایند، نزد همه مطرود و متروکند.

دختر پاکدامنی که عفت خود را نگه داشته است، موفق به ازدواج نمی‌گردد، و در پاکی و پاکدامنی، وظیفه‌اش در زندگی تحقق نمی‌پذیرد.

و پسر جوانی که پاک و پاک‌دامن است، از کار خویش، حیران و سرگردان است و بچیزی از خواسته‌هایش نمی‌رسد. تازه بفرض اینکه این پسران و دختران پاک و پاکدامن بمانند

تمام این فریبندگیهای سخت و فتنه و آشوبهای منحرفانه و صورتهای هیجان انگیز، و زنان لخت و برهنه، راه رفتنهای عشوه‌گرانه و داستانهای بی‌بندوباری، و نکات رسواگرانه، و رفتارهای لاابالی‌گرانه و اباحی، و آوازها و ترانه‌های فاسقانه و فاجرانه، و آمیزشهای زشت و پلید، و این فضای بیمار «وبا»زده.

تو فکر می‌کنی که نتیجه تمام این مفاسدی که برشمردیم، برای کودکان و نوجوانان و جوانان چه می‌شود؟! چگونه مسلمان می‌مانند و مسلمان می‌شوند؟! نه هرگزا هرگز! ممکن نیست که در خواب و خیال نیز چنین تصور کنیم و گمان نماییم و فرض کنیم که مسلمان می‌مانند و مسلمان می‌شوند! بلکه سنّت جاری خداوند در جهان چنین است که هر اندیشه‌ای را که بخواهد موفق شود و سودمندگردد و در جهان ماندگار بماند، چیزی که عملاً در واقع روی می‌دهد و پیش می‌آید، این است که گروهی اندکی از مردم و تعداد معدودی از افراد، شجاعت و قهرمانی و نبوغ و دلیری را تحقق می‌بخشند و زمام و مهار رهبری جامعه را به دست خود می‌گیرند، و والاتر و برتر از این جامعه آلوده پلید و فاسد قرار می‌گیرند و بر نفس خود چیره می‌شوند و با موج ویرانگر فساد و تباهی همگامی نمی‌کنند و با آن نمی‌روند و در گِل و لای انحرافات و گمراهیهای آن غرق نمی‌شوند، و پرچمی را به دست می‌گیرند که مردان و زنان پاک و پاکدامن پیرامون آنان در زیر این پرچم فراهم می‌آیند و بردست آنان جامعه مسلمانان پاک تشکیل می‌گردد:

«**يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاء كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُّعِيدُهُ** (انبیاء/ ۱۰۴)

روزی ما آسمان را درهم می‌پیچیم به همان صورت که طومار نامه‌ها در هم پیچیده می‌شود. همان گونه که آفرینش را سر دادیم، آفرینش را از نو بازگشت می‌دهیم.

«**سُنَّةَ اللَّهِ فِي الَّذِينَ خَلَوْا مِن قَبْلُ وَلَن تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلاً** (احزاب/ ۶۲)

این سنّت الهی، در مورد پیشینیان جاری بوده است و در سنّت خدا دگرگونی نخواهی دید.

بنا بر این وجود جامعه اسلامی برای اجرای تربیت اسلامی ضرورت دارد. پس همه‌ی مردم قهرمان ودلاورانی نخواهند شد که در آلودگی و پلیدی با پاکی و پاکدامنی زندگی کنند، و در پستی و بی‌ارزشی، با والایی و سربلندی زندگی نمایند، و یک فردی عادی هر اندازه در پرورش فردی او تلاش به عمل آید، نیازمند وجود جامعه‌ای است که او را پشتیبانی کند و ایمان به فضائلی را که خود بدان ایمان دارد، در جان این فرد، راسخ وریشه دار وثابت نماید و با سرمشق عملی و الگوی شایسته، آن فرد را مساعدت کند تا این ایمان را در واقعیت زندگی

به سلوک و رفتار عملی مبدل سازد.

نخستین چهره و علایم جامعه اسلامی آن است که یک جامعه آزاد و در عین حال پاک و پاکیزه و دور از آلودگیها است.

تحرر و آزادگی در اسلام معنی و مفهوم بسیار شامل وعمیق و ژرفناکی دارد، آزادی از هر چیزی که تحرک و تلاش سالم و شایسته فرد و جماعت را به بند بکشد، آزادی از تمام ارزشهای پوچ و دروغین و ساختگی، آزادی از تمام موانعی که از والاگرایی بشریت و پیشرفت و ترقی و رشد و نموّ آن جلوگیری نمایند. آزادی در سطح و مرتبه انسانیت بدون رهایی از قیدوبندهای شایان و ارزشمند انسانیت، آزادی پاک و سالمی که آلوده به افسار گسیختگیهای حیوانی نباشد.

هنگامی که انسان از هر عبودیت و پرستش غیر خدا آزاد شود و تنها خدا را پرستش کند، بی‌گمان آن وقت، ذات ونفس خویش را احساس می‌کند که دارای نیروی سهمگین و فعال و اثربخش و سازنده و هدایتگر و توجیه‌ساز است، که جز به حق به چیزی مقید نیست و در برابر هیچ چیزی سرتسلیم فرود نمی‌آورد، جز در برابر چیزی که آفریدگارش بدان دستور داده است و آن چیز دائماً حق است و بس. آن وقت، در واقعیت جهان، نظامی را و حکومتی را تأسیس می‌کند که به این آزادی برگرفته از اطاعت خدا تحقق بخشد وروش تعیین شده الهی را پدید آورد.

در جامعه اسلامی که تمام پیوندها بر اساس ارتباط با خدا برقرار می‌شود، مردم بر اساس نیکی و تقوی، با همدیگر، همکاری و همیاری می‌کنند و بر گناه و تجاوز همدیگر را یاری نمی‌کنند، به نیکی و خیر دستور می‌دهند و از بدی و شر و ناپسند همدیگر را نهی می‌کنند و به خداوند ایمان می‌آورند و این کارها را در پرتو ایمان به خدا انجام می‌دهند و برای تربیت درست نسل‌های جوان، جو و زمینه‌ای مهیا می‌کنند تا این نسلهای جوان در سایه عقیده و باور پاک از انحرافات و آلودگیها تربیت یابند. در این جامعه، حاکم و محکوم برای اجرای برنامه الهی در اصلاح بشریت با هم همکاری و همیاری دارند. برنامه الهی که فرد و جماعت انسان را شامل می‌گردد و جهات اقتصادی و اجتماعی و اوضاع و حالات جنگ و صلح و ایجاد سازمانها و تشکیلات و تنظیمات و مؤسسات و قوانین را دربرمی‌گیرد، و هر فردی برای برپای داشتن جامعه شایسته بابرادر خود کمک و مساعدت می‌نماید و زنان و مردان برای پرورش وایجاد نسلهای شایسته، همکاری و همیاری دارند. در چنین جامعه‌ای حکومت، اسلامی و ملت مسلمان و اقتصاد سالم و اجتماع اسلامی و مسلمان و خانواده مسلمان و مدرسه اسلامی و مسلمان و روزنامه مسلمان و رادیو و تلویزیون و ماهواره مسلمان و هنرِ مسلمان، وجود دارد

و همه چیز اسلامی و مسلمان است. بدیهی است که در چنین جامعه‌ای مرد و زن مسلمان موجود است.[۱]

و مفاهیم و معانی اسلامی بر همه حکم فرما است، جامعه‌ای است که مسئولیت متقابل و تضامن اقتصادی و اجتماعی و فکری و روحی بین افراد آن برقرار است.[۲]

جامعه‌ای است که بر اساس نظافت و پاکی، تعامل و همکای بین حاکم و محکوم صورت می‌گیرد و پاکی و پاکیزگی بین پسر و دختر جوان، محور ارتباط است ونظافت و پاکی بین مرد و همسرش و کودکان وجود دارد، و روابط بین کارگر و صاحب کار و بین رئیس وزیردستانش بر اساس پاک و پاکی است. در رفتار ظاهری و قصد و نیت باطنی، و در کار و اندیشه و احساس پاکی و نظافت مبنی و اساس است.

جامعه‌ای است که بر اساس حقّ نهاده شده است. در آن غدر و خیانت و تجاوز نیست، و باطل در آن رشد و نموّ نمی‌یابد و بدان اجازه داده نمی‌شود که نموّ کند.

جامعه‌ای است که بر شالوده ارزشهای انسانیّت نهاده شده است، که واقعیت مادی و تولیدی مادّی را نادیده نمی‌گیرد و بیش از آن که ارزش دارند به آنها ارزش نمی‌دهد و واقعیت روحی بشریت را نیز در نظر می‌گیرد که این واقعیت روحانی بشریت، وسیله حقیقی پیشرفت روحی و تمدن و والاگرایی انسان است.

جامعه‌ای است که نیروی سازنده مردم را در راه سازندگی و آبادانی و خیرونیکی سوق می‌دهد و آن را متوجه کار در راه شرّ و فساد نمی‌سازد. جامعه‌ای که در برابر شرّ و فساد مقاومت و ایستادگی می‌کند و بدان اجازه نمی‌دهد که در روی زمین بیشتر شود و زمین را فراگیرد، و با فسق و فجور و فحشاء و تباهی نیز مبارزه و پیکار می‌نماید.

جامعه‌ای است که موازین و معیارهای عدالت را برای تلاش و پاداش مردم برقررا می‌سازد و مردم را از ایمان به فضیلت و تقوی و کار خیر وتلاش در راه خیر برنمی‌گرداند و آشوب زده‌شان نمی‌کند و این بدان جهت است که جامعه‌ای است که در آن پایه ایمان به خدا استوار است وتنها از روش مورد پسند او استمداد می‌کند و به هیچ روش غیر آن توجه ندارد.

در چنین جامعه‌ای است که انسان شایسته پرورش می‌یابد و به وجود می‌آید با تلاش اندک و شایستگی و صلاحیت بسیار و این به این معنا نیست که هنگامی که جامعه شایسته و سالمی به وجود می‌آید، ما پسران و دختران خود را با هوی و

---

۱. ر.ك: معركة التقاليد

۲. رک: العدالة الاجتماعية.

هوسهایشان رها کنیم، باتکای اینکه جامعه هر کاری را برای آنان می‌کند و خودش آنان را برفضیلت و اخلاق تربیت خواهد کرد.

نه هرگز چنین نیست، هرگیاهی خود گیاهی مستقل و جدا از دیگر گیاهان احتیاج به عنایت وتوجه بدان دارد تا در رستنگاهش رشد و نموّ کند و بزرگ شود و پختگیش و رسیدنش کامل گردد و تمام آنچه که جامعه شایسته بدان تحقق می‌بخشد، آن است که برای رشد و نموّ، جوّ و فضای مناسب و یاری‌ساز پدید می‌آورد، جوّی خالی از گردبادها و طوفانهایی که آن گیاه را از ریشه می‌کند یا آن را کج می‌نماید و شاخه‌ها و برگهای آن را می‌شکند.

رستنگاه طبیعی نبات و گیاه انسان، خانواده است، پدر و مادری که با هم در کاشانه ولانه درست و پاک فراهم آیند و قبلاً گفته‌ایم که تا چه اندازه اسلام به خانواده توجه دارد و عنایت می‌کند و چگونه به پدر و مادر به عنوان دو فرد مسلمان اهمیت می‌دهد، بلکه آنچه که در این جاه بدان می‌افزاییم، این است که خانواده با فضیلت و تقوی، ستون جامعه اسلامی است و در عین حال زاده آن نیز هست، برمبنای تداخل و درهم فرورفتگی بین اهداف و وسایل که بیان نمودیم.

و هنگامی که فرد مسلمان و خانواده مسلمان و جامعه مسلمان به وجود آید، آن وقت ما به تمامی به شیوه و روش تربیت اسلامی تحقق بخشیده‌ایم و سزاوار است که توقع و انتظار پاکترین میوه و ثمره را داشته باشیم.

میوه‌ی تربیت و نتیجه آن

چه کسانی هستند که ما این همه تلاش و کوشش را برای تربیتشان به شیوه اسلامی به کار می‌بریم؟ بعد از این تربیت با چه کسانی روبه‌رو می‌شویم؟

چه انسانی است که ما با ا ین شیوه، روح و عقل و جسمش را تربیت کردیم؟ و برتارهای خطوط متقابل در نفس او نواختیم؟ با سرمشق عملی و الگونمایی، و با موعظه و پند و اندرز، و با قصه و داستان، و با عادت و خوی پذیری، و با حوادث و پیش‌آمدها، او را تربیت نمودیم.؟

می‌گوییم این انسان، (انسان صالح و شایسته) است. چهره و صورت این انسان چگونه است چهره و صورتی که ممکن باشد، تارهای آن را نگه‌داریم و از خطوط و علایم ویژه آن جست‌وجو کنیم و آن را به عنوان نمونه برای سرمشق عملی عرضه داریم؟

بدیهی است که بگوییم: این انسان، انسان عابد و خداپرست است، بی‌گمان عبادت بدان شیوه که ما در فصول مختلف این کتاب شرح کردیم، برنامه و شیوه تمام زندگی این انسان است و این است چهره‌ای که در هر لحظه از لحظات زندگی او با ما روبه‌رو می‌شود. یعنی او جز بنده خالص الله، بنده هیچ چیز و هیچ کس نخواهد شد، و او در هر عملی که می‌کند و هر رفتاری که می‌نماید و هر اندیشه‌ای که بدلش بگذرد، به خداوند متصل است و با او پیوند دارد و او را مراعات می‌نماید و متوجه به او است.

با این حال، این توصیف نیز تصور و اندیشه آشکاری از علایم ویژه و سیمای این انسان را به ما نمی‌دهد اگرچه جهت وسمت و سوی عمومی او را به ما می‌دهد. هنوز محتاج توضیح بیشتری درباره او هستیم، خواهیم گفت: که سیمای تقوی و فروتنی و شکسته نفسی و شرم و حیا بر چهره او پیدا است:

إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِندَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ (حجرات/ ۱۳)

بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد خدا متقی‌ترین شما است.

سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِم مِّنْ أَثَرِ السُّجُودِ (فتح/ ۲۹)

نشانه ایشان بر اثر سجده در پیشانیهایشان نمایان است.

در آیه ۳۵ سوره احزاب: ان المسلمین و المسلمات. خشوع و فروتنی و شکسته

نفسی نیز یکی از صفات برجسته آنان است که خداوند مغفرت و پاداش بزرگی برایشان آماده نموده است.

«قُل لِّلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ. وَقُل لِّلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ (نور/ ۳۰ ـ ۳۱)

(ای پیغمبر!) به مردان مؤمن بگو: چشمان خود را فرو گیرند، و عورتهای خویشتن را مصون دارند. این برای ایشان زیبنده‌تر و محترمانه‌تر است. بی‌گمان خداوند از آنچه انجام می‌دهند آگاه است و به زنان مؤمنه بگو: چشمان خود را فرو گیرند و عورتهای خویشتن را مصون دارند.

(حیا جزئی از ایمان است)[1]

آری! ما شخصی را پیش روی خود می‌بینیم که پرتو تقوا بر چهره‌اش تابان است و در خطوط سیمایش فروتنی و شکسته نفسی پیدا است، و در حرکات و سکنات و سخن گفتنش، آرامی و نرمخویی و شرم و حیا نقش بسته است. با این حال، هرگز نباید که این فروتنی و نرمخویی و آرامی و شرم و حیا او تو را بفریبد و گمان کنی که از روی ضعف و ناتوانی چنین صفاتی دارد! بی‌گمان او تنها در برابر الله ضعیف و فروتن و شکسته نفس است و سرتعظیم را تنها برای سجده در برابر الله به زمین فرو می‌نهد که یگانه و بی‌شریک است اما در پیشگاه غیر خدا، قوی و قدرتمند و سخت قامت و استوار است.

آرامش و نرمخویی و فروتنی او را در این، امتحان کن که بخواهی بر چیزی از مقدسات او، تجاوز کنی، آن وقت یکی دیگر از صفات بارز متمم صفات پیشین او برایت آشکار خواهد شد:

«مُّحَمَّدٌ رَّسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاء عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاء بَيْنَهُمْ (فتح/ ۲۹)

محمد فرستاده خدا است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند.

آری! شدت و سخت‌گیری مانع رحمت و مهربانی نیست و رحمت و مهربانی نیز مانع سختی و شدّت نیست، هر یک جای خود دارد و هر یک در جای خود نیکو و درست است. این رحمت و مهربانی مطلق نیست که در هر مناسبت و با هر شخصی صورت گیرد. و این شدّت و خشونت نیز شرّ و خشونتی نیست که بر تمام مزاج و طبیعت مهر خشکی و خشونت بزند و بر آن نقش بندد.

بلکه این نرمی و ملایمت، نرمخویی زنده‌ای است که در هر جایگاه و با هر

---

۱. به روایت بخاری، مسلم، ابوداود، تِرمِذیّ، و نسائی.

موضع‌گیری به گونه‌ای که شایسته آن است بـا آن روبـه‌رو مـی‌شـود و مرونـت و فروتنی است که در داخل خود نیروی برای مهربانی و نیروی برای سخت‌گیـری و خشونت دارد و با آزادی اختیار، هر وقت بخواهد از آنها استمداد می‌کند. توجیه و رهنمود برای پیامبر (ص) به نسبت با کافران و منافقین چنین بود:

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ (توبه/ ۷۳)

ای پیغمبر! با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن و بر آنان سخت بگیر.

و در همان وقت توجیه و رهنمود به نسبت مؤمنان به این گونه بود:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِّنَ اللّهِ لِنتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنتَ فَظّاً غَلِيظَ الْقَلْبِ لاَنفَضُّواْ مِنْ حَوْلِكَ (آل عمران/ ۱۵۹)

از پرتو رحمت الهی است که تو با آنان نرمش نمودی و اگـر درشـتخوی و سـنگ‌دل بودی از پیرامون تو پراکنده می‌شدند.

پس سـخت‌گیـری بـر کـافران از سـنگ دلـی و خـشونت مـزاج پیـامبر (ص) سرچشمه نمی‌گیرد چون خداوند این دو صفت کینه‌توزانه را از پیامبر (ص) نفـی می‌کند، بلکه این سخت‌گیری و خشونت از قوت مقاومت در برابر شـرّ سرچـشمه می‌گیرند، که این مقاومت واجب است چون سرانجام به خیر منتهی می‌گردد.

و این کلید موضع‌گیری است به نسبت مؤمن. چون آخرین هدف مـؤمن خیـر است و او می‌خواهد به هر طریق درست ممکن به خیر برسد، پس گاهی برای دفع شرّ یک سخن نیکو کفایت می‌کند:

«وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلَا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (فصلت/ ۳٤)

نیکی و بدی یکسان نیست. با زیباترین طریقه و بهترین شیوه پاسخ بـده. نتیجـه ایـن کار، آن خواهد شد که کسی که میان تو و میان او دشـمنانگی بـوده اسـت، بـه ناگـاه همچون دوست صمیمی گردد.

«ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةَ (مؤمنون/ ۹٦)

بد را با نیک و نامطلوب را با بهترین پاسخ بگو.

«ادْعُ إِلِى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُم بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ (نحل/ ۱۲۵)

مردم را با سخنان استوار و بجا و اندرزهای نیکو و زیبا به راه پروردگارت فراخوان.

و گاهی همه این وسایل شکست می‌خورد و جز شدّت و سختی چیـزی فایـده نمی‌بخشد، آن وقت راه درست سخت‌گیری است.

مؤمنی که در همه حالات خود قوی است در همه حالاتش برتر است و چیره:

«وَلاَ تَهِنُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَنتُمُ الأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ (آل‌عمران/ ۱۳۹)

و سست و زبون نشوید و غمگین و افسرده نگردید، و شما برتر هستید اگر که به راستی مؤمن باشید. آری! این نشانه‌ای از نشانه‌های مؤمن است.

مؤمن در هنگام شادی برتری جویی و چیره‌طلبی نمی‌کند و بدروغ بادی به غبغب نمی‌اندازد و در وقت فراخی مست و مغرور نمی‌گردد. نه هرگز چنین نمی‌کند. چون این عمل، چیرگی و برتری جویی نیست، بلکه غرور و تکبر احمقانه است که اسلام از آن خوشش نمی‌آید و آن را دوست نمی‌دارد!

«وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّكَ لِلنَّاسِ وَلَا تَمْشِ فِي الْأَرْضِ مَرَحاً إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ . وَاقْصِدْ فِي مَشْيِكَ وَاغْضُضْ مِن صَوْتِكَ إِنَّ أَنكَرَ الْأَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَمِيرِ (لقمان/ ۱۸ ـ ۱۹)

با تکبّر و بی‌اعتنایی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو، چرا که خداوند هیچ متکبّر مغروری را دوست نمی‌دارد. و در راه رفتنت اعتدال را رعایت کن، و از صدای خود بکاه چرا که زشت‌ترین صداها، صدای خران است.

«وَلاَ تَمْشِ فِي الأَرْضِ مَرَحاً إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ الأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولاً (اسراء/ ۳۷)

و در روی زمین متکبّرانه و مغرورانه راه مرو. چرا که تو نمی‌توانی زمین را بشکافی، و به بلندای کوهها برسی.

دعوتی است به میانه روی و اعتدال و تواضع و فروتنی. برتری جویی و والاطلبی حقیقی افتخار و اعتزاز به خدا است و افتخار به نفس به گونه‌ای که آن را از ذلت و خواری برای غیر الله مصون داری و آن را از هر آلودگی پاک‌سازی و پرهیز از خضوع و تسلیم در برابر هر گونه اذیت و ضرورتهای که انسان می‌تواند آنها را دفع کند. بنا بر این احساس چیرگی و برتری منحصر به ساعات پیروزی و غلبه و فراخی نیست. چون خداوند مؤمنان را توجیه و رهنمود می‌نماید که آنان غالب و چیره‌اند در حالی که این توجیه پس از شکستی بود که در پیکار با کافران شکست خوردند و کافران بر آنان چیره شده بودند:

«وَلاَ تَهِنُوا وَلاَ تَحْزَنُوا وَأَنتُمُ الأَعْلَوْنَ إِن كُنتُم مُّؤْمِنِينَ . إِن يَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِّثْلُهُ وَتِلْكَ الأَيَّامُ نُدَاوِلُهَا بَيْنَ النَّاسِ (آل‌عمران/ ۱۳۹ ـ ۱۴۰)

و سست و زبون نشوید و غمگین و افسرده نگردید، و شما برتر هستید اگر که به راستی مؤمن باشید. اگر به شما جراحتی رسیده است به آن جمعیّت نیز جراحتی همانند آن رسیده است، و ما این روزها را در میان مردم دست به دست می‌گردانیم.

پس آنان برتر و چیره‌اند، حتّی اگرچه در جنگ شکست خورده‌اند، بلکه

مؤمنان برتر و چیره‌اند از همان لحظه‌ای که ایمان وارد قلبهای آنان گردیده و در حالی که دشمنانشان روی زمین بر آنان چیره شده و بر نصیب خود دست یافته-اند.

آری! این احساس چیرگی و برتری با ایمان از بارزترین علایم و نشانه‌های انسان مؤمن است که همان انسان شایسته مورد نظر اسلام است و این احساس در تمام موضعگیریهای زندگی با او همراه است و او را برفتار و سلوکی وا می‌دارد که شایسته و بایسته است. او در برابر ظلم و ستم و تجاوز می‌ایستد و احساس چیرگی می‌کند حتی اگر در حال شکست هم باشد. چون او برتری و چیرگی خویش را از پیروزی و غلبه بر دشمن، استمداد نمی‌کند و غلبه را در آن نمی‌بیند تا با شکست آن را از دست بدهد، بلکه او چیرگی و برتری خویش را در ایمان به خدا و پیوند با او می‌داند، پس آن را هنگام شکست از دست نمی‌دهد تا آن را با پیروزی برگرداند، بلکه این احساس و باوری در درون نفس و جان او کمین کرده و در هر حالی با او است و او در برابر فریبندگیهای زندگی غالب و چیره است و می‌ایستد حتی اگرچه به آنها نیازمند هم باشد، در حالی که او مؤمن پیوسته به خدا است ـ برای او سزاوار و شایسته نیست که از راه خدا منحرف شود و با دستور او مخالفت کند و به خاطر کسب چیزی مرتکب این مخالفت گردد. چون این چیز هر اندازه بزرگ باشد، در نظر او حقیر است و هر اندازه بسیار باشد در نظر او ناچیز و نابود شدنی است، و تنها چیزی که می‌ماند خدا و حساب او است:

«وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَى مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجاً مِّنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَرِزْقُ رَبِّكَ خَيْرٌ وَأَبْقَى (طه/ ۱۳۱)

چشم خود را مدوز به نعمتهای مادیی که به گروههایی از کافران داده‌ایم. این نعمتهای مادی که زینت زندگی دنیا است، بدیشان داده‌ایم تا آنان را بدان بیازماییم. داده پروردگارت بهتر و پایدارتر است.

مؤمن واقعی در برابر شهوات می‌ایستد و برآنها چیره و غالب است، حتی اگرچه نیش گزش آنها را در اعصابش احساس کند. چون او که با خدا پیوسته است، نزد خدا و در پیش نفس و جان خویش، بزرگتر از آن است که برای شهوتی خوار و ذلیل شود که او را آلوده می‌کند و در گِل و لای پلیدی می‌غلطاندش و تسلیم یک لذت گذرایی گردد که او را بی‌نیاز نمی‌سازد و پاکتر و لذت بخش‌تر از آن را در حلال خواهد یافت و برای همیشه و به صورت جاودان گواراتر و خوشتر از آن از طرف خدا به او داده می‌شود!

«وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لَا يَجِدُونَ نِكَاحاً حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ (نور/ ۳۳)

آنان که امکانات ازدواج را ندارند باید در راه عفّت و پاکدامنی تلاش کنند، تا خداوند از فضل و لطف خود ایشان را دارا کند.

مؤمن در برابر ارزشهای پوچ و دروغین و ساختگی می‌ایستد و احساس چیرگی می‌نماید چون او ارزشهای حقیقی برگرفته از دستور خدا وروش او را دارد، پس ارزشهای دروغین و ساختگی او را متزلزل نمی‌کنند چون آنها زاده شرّند و بلندی و پستی آنها تنها به صورت ظاهر است و نمی‌توانند خود را بر احساس و عواطف کسی تحمیل کنند که عزت خود را در پیوستن به خدا می‌داند و به ارزشهای نفس خویش افتخار می‌نماید. چون این ارزشهای دروغین در میزان او وزنی ندارند و پشیزی نمی‌ارزند و حقایق چیزها را تغییر نمی‌دهند:

«وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبه هم بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُ عَن ذِكْرِنَا وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وَكَانَ أَمْرُهُ فُرُطاً . وَقُلِ الْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَاء فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاء فَلْيَكْفُرْ (کهف/ ۲۸ ـ ۲۹)

با کسانی باش که صبحگاهان و شامگاهان خدای خود را می‌پرستند و به فریاد می‌خوانند، ذات او را می‌طلبند، و چشمانت از ایشان برای جستن زینت حیات دنیوی برنگردد، و از کسی فرمان مبر که دل او را از یاد خود غافل ساخته‌ایم، و او به دنبال آرزوی خود روان گشته است و کار و بارش افراط و تفریط بوده است. بگو: حق از سوی پروردگارتان است پس هرکس که می‌خواهد ایمان بیاورد و هرکس می‌خواهد کافر شود.

هرکس به این شیوه احساس چیرگی و عزّت نفس کند، با ناز و تکبر روی از مردم نمی‌تابد و با تبخر و تکبر راه نمی‌رود. چون این روش ذلت و خواری است که او برتر از آن است! بلکه مردم خود و از روی احساس خود برای او احترام قابل هستند و او را گرامی می‌دارند. چون احساس می‌کنند که در درون او یک حقیقت استوار و محکمی وجود دارد و توخالی و پوشالی نیست و بیدی نیست که از این بادها بلرزد!

آری! مؤمن در حالی که احساس چیرگی و برتری دارد، مردم را تحقیر نمی‌کند و کوچک نمی‌شمارد. چون تحقیر دیگران از ویژگیها و نشانه‌های انسان مؤمن نیست چون او انسان شایسته است. مگر اینکه دیگران او را اذیت کنند که در این صورت از خود دفاع می‌کند و آنان را تحقیر می‌نماید. هنگامی که خدا به مظلوم اجازه داده است که در ردّ ظلم سخن بد بر زبان آورد در حالی که در دل خود که از آن خوشنود نیست:

«لاَّ يُحِبُّ اللهُ الْجَهْرَ بِالسُّوَءِ مِنَ الْقَوْلِ إِلاَّ مَن ظُلِمَ (نساء/ ۱۴۸)

خداوند دوست ندارد زبان به بدگویی گشایند، مگر آن کسی که مورد ستم قرار گرفته باشد.

باز هم خداوند برای مؤمن مباح می‌داند که عدوان و تجاوز حقیران را با اظهار تحقیر آنان و با اظهار استعلاء و چیرگی و برتری بر آنان پاسخ داد:

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْناً وَإِذَا خَاطَبَهُم الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً (فرقان/ ٦٣)

و بندگان رحمان کسانیند که آرام روی زمین راه می‌روند، و هنگامی که نادانان ایشان را مخاطب قرار می‌دهند، از آنان روی می‌گردانند و به ترک ایشان می‌گویند.

با این حال، انسان صالح و شایسته در غیر این موارد، شخصی است با گرایشهای انسانی، که قلب سرشار از مهر و عطوفت نسبت به نوع انسان دارد با وجود تمام ضعفهای بشری که دارند و با وجود صفات طمع و آزمندی شدید و لجاجت و غروری که در آنان وجود دارد! چون انسان مؤمن می‌داند که آفریدگار او و همه انسانهای دیگر، یکی است و یکی بودن منشأ خود با دیگران را از یاد نمی‌برد:

«هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم مِّن نَّفْسٍ وَاحِدَةٍ (اعراف/ ١٨٩)

او آن کسی است که شما را از یک جنس آفرید.

و به یاد می‌آورد که با این بشر برادر است و می‌داند که انسان با نفس خویش در نزاع است و گاهی نفس بر وی غلبه می‌کند و در برابر یک ضرورت غالب تسلیم می‌شود. پس نسبت به مردم مهر و عطوفت می‌ورزد و آنان را در کارهای ناروای که مرتکب می‌شوند معذور می‌دارد:

«وَسَارِعُواْ إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ. الَّذِينَ يُنفِقُونَ فِي السَّرَّاء وَالضَّرَّاء وَالْكَاظِمِينَ الْغَيْظَ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ (آل عمران/ ١٣٣ - ١٣٤)

و به سوی آمرزش پروردگارتان، و بهشتی بشتابید و بر همدیگر پیشی گیرید که بهای آن آسمانها و زمین است؛ برای پرهیزکاران تهیّه دیده شده است. آن کسانی که در حال خوشی و ناخوشی و ثروتمندی و تنگدستی، به احسان و بذل و بخشش دست می‌یازند، و خشم خود را فرو می‌خورند، و از مردم گذشت می‌کنند.

او دارای گرایشهای انسانی است و خیر ونیکی را برای مردم دوست می‌دارد، و نسبت به آنان احساس مهربانی دارد، اگرچه آنان را نشناسد و با آنان پیوند خویشاوندی و رفاقت هم نداشته باشد. او گرایش انسانی دارد، نیروی خویش را

برای سودمندی به کار می‌برد و می‌خواهد نفع برساند و دوست دارد که به بیشترین تعداد از مردم سود برساند و به حالشان نافع باشد!

«اِنَّ مِنْ نَفسِ ابْنِ آدَمَ، اِلّا عَلَيهَا صَدَقَةٌ فِي كُلِّ يوْمٍ طَلَعَتْ فيه الشَّمْسُ، قيل: يا رسول الله مِنْ اَينَ لَنا صَدَقَةٌ نَتَصَدَّقُ بِها؟! فقال: اِنَّ ابوابَ الخَيرِ لَكَثيرةٌ، التَّسْبيحُ، والتَّحميدُ وَالتَّكْبيرُ وَ التَّهليلُ وَالْاَمرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهي عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ تُمِيطُ الْأَذي عَنِ الطَّرِيقِ و تُسْمِعُ الْأَصَمَّ وَ تَهْدِ الأَعمي وَ يدُلُّ الْمُسْتَدِلَّ عَنْ حَاجَتِهِ وَ تَسْعَي بِشِدَّةِ سَاقَيکَ مَعَ اللَّهْفانِ الْمُستَغيث وَ تَحْمِلُ بِشِدَّةِ ذراعَيکَ مَعَ الضَّعيفِ»[1]

هیچ فرزند آدمی نیست مگر اینکه بر او واجب است، هر روزی که آفتاب طلوع می‌کند، صدقه‌ای بدهد. گفتند: ای رسول خدا از کجا بیاوریم که صدقه بدهیم؟ فرمود: صدقه تنها پول و مال دادن نیست، درهای خیر و نیکوکاری فراوان است: سبحان الله گفتن، و الحمدلله گفتن، الله اکبر گفتن، لااله الا الله گفتن، و امر به معروف و نهی از منکر کردن و رنج و اذیت از راه دور کردن و مطلبی را به کری بفهمانی، و کوری را راهنمایی بکنی، راهنمایی حاجت‌خواهی را به برآوردن حاجتش، و با قدرت پاهایت در راه درمانده و فریادخواهی قدم برداری، و با قدرت بازوان خود، بار افتاده ضعیفی را برداری، همه اینها صدقه است و احسان و بخشش است.

بلکه مؤمن انگیزه انسانی دارد حتی وقتی که سخت‌گیری می‌کند و وقتی که در راه خدا می‌جنگد و کشته می‌شود:

«اِنَّ اللهَ کَتَبَ الْاَحسان عَلي كُلِّ شيءٍ، فَاِذَا قَتَلْتُمْ فَاَحْسِنوا الْقِتلَةَ وَ اِذا ذَبِحتُمْ فَاَحسِنوا الذِّبحَةَ، وَلْيحِدَّ اَحَدُكُمْ شَفرَتَهُ، وَ لْيرِحْ ذَبيحَتَهُ»[2]

خداوند نیکوکاری و اقدام نیک را در هر چیزی واجب کرده است اگر می‌کشید و جنگ می‌کنید به بهتر وجهی بکشید و بجنگید، اگر حیوانی را ذبح می‌نمایید به نیکوترین روش آن را ذبح کنید به این ترتیب که کارد خود را چنان تیز کنید که حیوان به راحتی بمیرد.

محبت و قدرت بر مبنای محبت و دوست داشتن نشانه و صفت بارزی است از نشانه‌ها و صفات برجسته (انسان شایسته) مؤمن، بلکه انسانیت او به مقدار محبتی که بر آن قدرت دارد بستگی دارد:

«لا يؤمِنُ اَحَدُكُمْ حَتي يحِبَّ لِاَخيهِ مَا يحِبُّ لِنَفْسِهِ»[3]

---

۱. به روایت ابن حبان.

۲. به روایت صحاح سته.

۳. به روایت بخاری.

هیچ کس از شما ایمانش کامل نیست مگر اینکه همان چیزی که برای خود دوست دارد، برای برادر مؤمن خویش نیز دوست داشته باشد.

محبّتی خالصانه‌ای که در برابر آن، انتظار پاداش و سپاسگزاری دیگران و نیت کسب و به دست آوردن چیزی از آن نداشته باشد، محبت برای خدا باشد بی‌گمان چنین محبتی یک عظمت درونی نفس و روح و بی‌نیازی روحی و نفسی است

او است که محبت خود را بر دیگران می‌ریزد و بخشش را به آنان ارزانی می‌دارد. چون آن را از سرچشمه‌ای استمداد می‌کند که نمی‌خشکد. سرچشمه بزرگ با صفای محبت الهی که سرشار و جوشان و ریزان است و چون مردم را دوست می‌دارد، خیر و نیکی آنان را نیز دوست می‌دارد و به خیر و نیکیشان می‌خواند. بی‌گمان او هنگامی که امر به معروف و نهی از منکر می‌کند - و این صفت همیشگی از جمله صفات او است - بدان جهت، بدان احترام می‌نماید چون هدایت و راهیابی مردم را دوست می‌دارد و خیرشان را نیز دوست می‌دارد و این کارش به این منظور نیست که بر آنان سیطره به دست آورد و آنان را در پیش خود براند و از او اطاعت نمایند. او جوانمرد و با مروّت و صاحب مردانگی است واز آلام رنج دیگران بسختی متأثر می‌گردد و به یاریشان می‌شتابد، و به آنان معونت و کمک می‌رساند و کوشش و مال خود را به آنان می‌بخشد:

وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ (بقره/ ۱۷۷)

و مال را با وجود علاقه‌ای که بدان دارد به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و واماندگان در راه و گدایان دهد، و در راه آزادسازی بردگان صرف کند.

مؤمن انسان متوازن و معتدلی است که در رفتار و کردار و اندیشه و احساس و عاطفه‌اش این اعتدال را ملاحظه می‌کنید. او متوازن و معتدل است چون تمام نیروهای او کار می‌کنند و هر یک بهره خویش را از زندگی می‌گیرند. او هماهنگ و متعادل است و با یک جهش ناگهانی و عارضی به اقدام نمی‌پردازد. چون عقل او، او را از این اقدام عجولانه باز می‌دارد. او متعادل است در دریای خیالی و رؤیایی افکار و رؤیاها شنا نمی‌کند تا واقعیت را رها سازد، او واقع‌گرا است. چون نیروی زنده و فعال او، او را از پرواز در فضای خالی وخیالی باز می‌دارد واو را متوجه واقعیت زندگی می‌نماید.

او متعادل و هماهنگ و موزون است پس در کالاهای دنیایی و عالم ماده غرق نمی‌شود و در آن فرو نمی‌رود. چون روح آزاد و رهایش او را از این گودال ژرفناک بیرون می‌کشد و سنگینی عالم خاکی او را متعادل و متوازن می‌سازد، پس او از

پاکیهای زندگی بهره‌مند می‌گردد، بدون اینکه بر آنها بیفتد و سگ صفتانه بدان چنگ زند و او همواره استعداد آن را دارد که اگر انگیزه‌ای و عاملی مقتضی ترک آن باشد، آن را ترک کند مانند انگیزه‌های جهاد در راه خدا و امثال آن. او متعادل است پس خبری را که می‌شنود فوراً او را تحت تأثیر قرار نمی‌دهد تا اینکه آن را بررسی و تحقیق کند و آشکار گردد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ (حجرات/ ٦)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! اگر شخص فاسقی خبری را به شما رسانید درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی ـ بدون آگاهی آسیب برسانید، و از کرده خود پشیمان شوید.

او متعادل است، پس نظریه جدیدی که می‌شنود، فوراً او را بر نمی‌انگیزد تا اینکه از نو آن را به معیار و میزان خود نسنجد و از حقی که در آن است اطمینان نیابد. یعنی پس از اینکه حقیقت آن ثابت شد، آن را می‌پذیرد. چون نمی‌خواهد که او مانند کسانی باشد:

«وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا (نجم/ ٢٨)

ایشان در این باب چیزی نمی‌دانند و جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند، و ظن و گمان هم بی‌نیاز از حق نمی‌گرداند.

«وَلاَ تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْؤُولاً (اسرا/ ٣٦)

از چیزی دنباله‌روی مکن که از آن ناآگاهی. بی‌گمان چشم و گوش و دل همه مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرد.

در همان حال بر هر چیز قدیمی که دارد خشک مغزانه و متعصبانه، نمی‌ماند و بدان نمی‌چشپد. چون تعصب کورکورانه و خشک مغزی در ایمان نیست و جزو ایمان نمی‌باشد و اعتراف و باوری به نعمت‌الهی اقتضاء می‌کند که فکر واندیشه و عقلی که خداوند به انسان داده است، برای تدبّر و عاقبت‌نگری و کسب معرفت مورد استفاده قرار گیرد. بر انسان واجب است که در جست‌وجوی حق باشد و هر گاه حق در هر چیزی، به اثبات رسید، از آن پیروی نماید:

«اَلْحِكْمَةُ ضَالَّةُ الْمُؤمِنِ[1]

---

۱. به روایت قضاعی و تِرمِذیّ.

حکمت گمشده مؤمن است هر جا آن را بیابد بر می‌دارد.

مؤمن متعادل و متوازن است چون در او نیروی کنترل کننده و توجیه‌گر، و راهنما وهدایت یافته به وسیله برنامه و راه خدا و دستور او وجود دارد که آن نیرو به وی می‌گوید: این را بکن و آن را رها کن.

مؤمن نیروی فعال و متحرکی است در واقعیت زمین و جهان، چنان نیرو و قدرت فعال و مثبتی که تو را با جنبه مثبت خود شگفت‌زده می‌کند، او با توجه به طبیعت و مزاج ایمانی که دارد نمی‌تواند در زندگی منفی باشد و قدرت سلبی شود. انگیزه و جوشش ایمان متحرک و زنده‌ای که دارد او را بر آن می‌دارد تا آن نیرو را در واقعیت مشهود و محسوس جهان عملی نماید. بی‌گمان دستور الله وروش روشن و برتر او را بر خود واجب می‌داند که برای اجرا و تحقق عملی آن کار کند و آن را از واقعیت احساسی به واقعیت عملی درآورد. چون ایمان به حق بودن و برتر بودن و واجب بودن آن، او را به این عمل می‌خواند. و بدون شک طبیعت و سرشت تصور و تفکر مؤمن از حقیقت نیرو وقدرت آفریننده، و از حقیقت ایمان واز حقیقت جهان هستی و از حقیقت انسان و از ارتباط و پیوستگی انسانها با همدیگر، همه اینها روی هم رفته، برای مؤمن در هر کاری و هر چیزی که برای او پیش می‌آید یا در پیش او عرضه می‌کنند، یک رأی ذاتی و شخصی در او می‌آفرینند، رأی و دیدگاهی که از رهنمودهای روش و دستور الهی توجیه و هدایت یافته و از وصایای آن ارشاد گرفته است پس بنا بر این نمی‌تواند در برابر پیش آمدی واندیشه‌ای و رأیی، و عملی وکاری، سلبی و منفی باشد، مادام که در این موضوعات، تصور شایسته‌ای و سزاواری داشته باشد.

سپس نیرو فعال و زنده او که اسلام تربیتش کرده است. تا کار کند نه اینکه بدون فایده و بهره‌گرفتن از آن ذخیره و انباشته شود، به کار می‌افتد تا در آبادانی زمین و جهان و پیشرفت و ترقی آن به مقتضای اراده الله، کار کند، پس ممکن نیست که او پژمرده و افسرده و تنبل و سربار دیگران و بی‌تفاوت باشد و به انتظار این بنشیند تا حوادث و رویدادها او را برانند و به پیش ببرند و با حوادث و پیش از حوادث حرکت نکند و اسیر دست رویدادها باشد.

مؤمن چون مثبت و فعال و متحرک است در برابر شرّ و باطل می‌ایستد. بی‌گمان ممکن نیست که او اجازه دهد که شرّ و باطل از جانب او سرایت کند، در حالی که می‌تواند آن را متوقف کند یا تغییرش دهد چون این کار با ایجابیت و مثبت بودنی که در مزاج و طبع او است و با قواعد و ایمان او مخالفت دارد.

بلکه تا آنجا که در توان دارد با این شرّ و تباهی می‌ستیزد، حتی اگر شرّ بروی غلبه کند او دل خویش را بدان تسلیم نمی‌نماید، بلکه در دل خود می‌خواهد که

این منکر را تغییر دهد و با آن می‌ستیزد که این ضعیف‌ترین شقّ ایمان است.

مؤمن به مقتضای مثبت بودن و فعّال بودنی که دارد، شخصی است با گرایش و کشش انسان مستقل، استقلال بمعنی اینکه او وجود و اهمیت ذاتی و وزن و قدر خویش را در این زندگی دنیا احساس می‌کند و به مقتضای این احساس عمل می‌نماید، او اهمیت ذاتی خود را در این نمی‌داند که فرزند فلان و بهمان است، و به حسب و نسب و نیرو و مال خود نمی‌بالد و افتخار نمی‌کند، بلکه اهمیت ذاتی خود را در این احساس می‌داند که او مؤمنی است که نیروی حقیقی را در این عالم هستی یافته است و به این ایمان افتخار و اعتزاز می‌نماید. به راستی این هدایت او را به صورت یک قدرت و نیروی جهانی فعال و متحرک درمی‌آورد و از این جهت است که قدر و منزلت حقیقی خویش را احساس می‌کند و اهمیت فردی خویش را به این میزان می‌سنجد، و آن وقت گرایش و انگیزه استقلال را خواهد داشت. چون احساس می‌کند که او شخصیت و اعتبار خویش را از خانواده و میراث خانوادگی واز شغل و مقام و منصبی که دارد یا از جامعه نمی‌گیرد، بلکه شخصیت و اعتبار خود را از ذات خود می‌گیرد که هدایت را از خداوند یافته است و به شناخت وجود راه یافته است.

این مؤمن و انسان صالح با ایمان با وجود استقلال فردی که دارد، تا آخرین حدّ یک شخصی اجتماعی است. این استقلال ذاتی او، حاجز و مانعی میان او و میان مردم نیست و او را از مردم دور نمی‌سازد! پیوند و ارتباط زنده و فعال، دائماً میان او و دیگر موجودات جهان وجود دارد و این پیوند وارتباط زنده، همان پیوند او با خدا است پیوندی که تمام موجودات زنده در آن به هم می‌رسند.

و محبّت. نیروی بزرگ ایمان. نیروی وصل کننده تمام موجودات به هم است که از حواجز فاصله و موانع بدش می‌آید و سدّهای موانع را می‌شکافد و ویران می‌سازد. تعاون و همکاری بر نیکی و تقوی که در نهاد مؤمن ترکیب یافته است، به طور طبیعی مقتضی اجتماع با مردم است. اسلام از عزلت و گوشه نشینی کراهت و نفرت دارد:

«اَلْمُؤمِنُ الَّذي يخالِطُ النّاسَ وَ يصْبِرُ عَلي أذاهُمْ، اَعْظَمُ اَجْراً مِنَ الَّذِي لايخالِطُهُم وَ لا يصْبِرُ عَلي أذاهم.[1]

مؤمنی که با مردم می‌آمیزد و بر اذیت و آزارشان صبر و شکیبایی به خرج می‌دهد پاداش بزرگتری دارد از پاداش مؤمنی که با مردم نمی‌آمیزد و اذیت و آزارشان را تحمل نمی‌کند.

---

۱. به روایت بخاری و احمد.

بنابراین، مؤمن اجتماعی و دوست با دیگران و مرتبط با مردم و مهربان و صمیمی است.

میان او و مردم پرده و حاجزی وجود ندارد، و با این وصف، مردم را با برداشتن پرده و حاجز و رفع تکلیف، پریشان و ناراحت و مضطرب نمی‌سازد. !

این که مردم را دوست می‌دارد و با آنان معاشرت و آمیزش می‌کند به این معنا نیست که سرزده و بدون وعده‌ی قبلی وارد خانه‌های آنان شود و بدون کسب اجازه و ناگهانی وارد شود و راحت و آسایش آنان را به هم بزند! نه هرگز! چون به راستی ایمان او را تربیت و تهذیب نموده و رفتارش را اصلاح کرده است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتاً غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (نور/ ۲۷)

ای مؤمنان! وارد خانه‌هایی نشوید که متعلّق به شما نیست، مگر بعد از اجازه گرفتن و سلام کردن بر ساکنان آن. این کار برای شما بهتر است. امید است شما مدنظر داشته باشید.

«إِنَّ الَّذِينَ يُنَادُونَكَ مِن وَرَاء الْحُجُرَاتِ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ . وَلَوْ أَنَّهُمْ صَبَرُوا حَتَّى تَخْرُجَ إِلَيْهِمْ لَكَانَ خَيْراً لَّهُمْ (حجرات/ ٤ ـ ٥)

بی‌گمان کسانی که تو را از بیرون اطاقها فریاد می‌زنند، اغلب ایشان نمی‌فهمند اگر آنان تأمّل کنند تا تو بیرون بیایی و به پیش ایشان روی، برای آنان بهتر خواهد بود.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِيَسْتَأْذِنكُمُ الَّذِينَ مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ وَالَّذِينَ لَمْ يَبْلُغُوا الْحُلُمَ مِنكُمْ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ مِن قَبْلِ صَلَاةِ الْفَجْرِ وَحِينَ تَضَعُونَ ثِيَابَكُم مِّنَ الظَّهِيرَةِ وَمِن بَعْدِ صَلَاةِ الْعِشَاء ثَلَاثُ عَوْرَاتٍ (نور/ ۵۸)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! باید بردگان شما و همچنین کودکانتان که به حدّ بلوغ نرسیده‌اند در سه وقت اجازه بگیرند: پیش از نماز صبح، و در نیمروز هنگامی که لباسهای خود را در می‌آورید، و بعد از نماز عشاء. سه وقت عورت شما است.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَن يُؤْذَنَ لَكُمْ إِلَى طَعَامٍ غَيْرَ نَاظِرِينَ إِنَاهُ وَلَكِنْ إِذَا دُعِيتُمْ فَادْخُلُوا فَإِذَا طَعِمْتُمْ فَانتَشِرُوا وَلَا مُسْتَأْنِسِينَ لِحَدِيثٍ إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ يُؤْذِي النَّبِيَّ فَيَسْتَحْيِي مِنكُمْ وَاللَّهُ لَا يَسْتَحْيِي مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا سَأَلْتُمُوهُنَّ مَتَاعاً فَاسْأَلُوهُنَّ مِن وَرَاء حِجَابٍ ذَلِكُمْ أَطْهَرُ لِقُلُوبِكُمْ وَقُلُوبِهِنَّ وَمَا كَانَ لَكُمْ أَن تُؤْذُوا رَسُولَ اللَّهِ وَلَا أَن تَنكِحُوا أَزْوَاجَهُ مِن بَعْدِهِ أَبَداً إِنَّ ذَلِكُمْ كَانَ عِندَ اللَّهِ عَظِيماً (احزاب/ ۵۳)

ای مؤمنان! به خانه‌های پیغمبر بدون اینکه به شما اجازه داده شود داخل نشوید، وقتی داخل شوید که برای صرف غذا به شما اجازه داده شود، آن هم مشروط به اینکه به موقع وارد شوید؛ نه اینکه از مدّتی قبل بیایید و در انتظار پخت غذا بنشینید. ولی

هنگامی که دعوت شدید وارد شوید و زمانی که غذارا خوردید پراکنده گردید، و به گفتگو ننشینید. این کار شما، پیغمبر را آزار می‌داد، امّا او شرم می‌کرد، ولی خدا از بیان حق شرم نمی‌کند. هنگامی که از زنان پیغمبر چیزی از وسایل منزل به امانت خواستید، از پس پرده از ایشان بخواهید، این کار برای پاکی دلهای شما و آنان بهتر است. شما حق ندارید پیغمبر خدا را آزار دهید، و هرگز حق ندارید که بعد از مرگ او همسرانش را به همسری خویش درآورید. این کار نزد خدا بزرگ است.

این تربیت مهذبانه از مؤمن یک شخصیت حساس صاحب ذوق و فهمیده‌ای می‌سازد که از محبت خود برای مردم، وسیله‌ای نمی‌سازد که آنان را بیازارد و راحتی و آسایششان را به هم بزند ونگران و پریشانشان نماید. چون به این کارش وظیفه ایثار و دوستی را انجام نمی‌دهد، بلکه در حقیقت به مقتضای خودخواهی خویش در این محبت عمل می‌کند و فقط خودش را در نظر می‌گیرد و بر حساب دیگران و مصاحبت با آنان، خویشتن را بهره‌مند و متلذذ می‌سازد و بگمان خود آنان را از محبت خویش برخوردار می‌سازد! و منتظر نمی‌ماند تا این برخورداری را از او بخواهند! او باید بداند که موعد خواستن و محافظت بر آن و کسب اجازه برای دیدار و ملاقات، برپای داشتن پرده و حاجز در میان خود و دیگران و تعطیل محبت و مودّت نیست، بلکه این کار بیشتر حرص بر حفظ محبت و مودّت است و ترجیح دادن راحتی مردم است و منطق محبت جز ایثار و ترجیح آسایش دیگران نیست.

مؤمن شخصی پاک و پاکیزه است، جامه‌اش پاک است، رفتارش پاک است و تعامل و رفتارش با مردم پاک است:

«وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ (مدّثر/ ٤)

و جامه خویش را پاکیزه دار.

إِنَّ اللهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ (بقره/ ٢٢٢)

بی‌گمان خداوند توبه‌کاران و پاکان را دوست می‌دارد.

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ. الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ. إِلَّا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ. فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ لِأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ. وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ. أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ. الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (مؤمنون/ ١ ـ ١١)

مسلّماً مؤمنان پیروز و رستگارند. کسانیند که در نمازشان خشوع و خضوع دارند. و کسانیند که از بیهوده و یاوه رویگردانند. و کسانیند که زکات مال بدر می‌کنند. و

عورت خود را حفظ می‌کنند. مگر از همسران یا کنیزان خود، که در این صورت جای ملامت ایشان نیست. اشخاصی که غیر از این را دنبال کنند، متجاوز به شمار می‌آیند. و کسانیند که در امانتداری خویش امین و در عهد خود بر سر پیمانند و کسانیند که مواظب نمازهای خود می‌باشند. آنان مستحقّان و فراچنگ آورندگان هستند. آنان بهشتِ برین را تملّک می‌کنند و جاودانه در آن خواهند ماند.

اینها است نظافتها و پاکیها در هر بابی. خشوع و شکسته نفسی در نماز و محافظت بر آن، پاکی ونظافت است در رفتار با خدا و پاکی و پاکیزگی باطن و درون نفس انسان است.

و روی گردان از یاوه گویی و بیهودگی، پاکی و پاکیزگی است در فکر و اندیشه و ضمیر باطن و وجدان و زبان و حفظ آنها است از پوچ‌گرایی و انحرافات و کج راهیها و زکات پاکی نفس است از پلیدی بخل و کناست، در مال و پاکدامنی و عفت و حفظ آبرو پاکی است از چرک و آلودگی شهوتهای که فرد را می‌آلاید و فحشاء را در جامعه شیوع می‌دهد و آن را به پلیدی می‌کشاند، و مراعات امانتداری و حفظ عهد و پیمان، پاکی و پاکیزگی است در تعامل و رفتار با مردم و راستی و درستی در مزاج و صداقت و اخلاص است و تمام آنچه که گفتیم از ویژگیهای سیمای مؤمن شایسته و صالحی است که اسلام تربیتش می‌کند و پرورش می‌دهد.

مؤمن شخصی است حساس نسبت به جمال و زیبایی و شیفته آن است، ولی با پاکی و نظافت و اعتدال. بی‌گمان طول مصاحبت مؤمن با قرآن و زندگی همیشگی در جوّ و فضای آن، دَرِ بصیرت و هوش او را بروی جال طبیعت و زیبایی جهان هستی، می‌گشاید و در نفس او حساسیت دقیق و عشق به هر چیز زنده‌ای و هر چیز زیبایی پدید می‌آورد: شب و روز. و آسمان و ستارگان. گیاهان و گلهای شکوفان، پرندگان با رنگهای فریبا و حیوانات و همه آنها آیات و معجزات و نشانه‌-های جمال جهان هستی هستند و تمام آنها احساس برانگیز و بیدار کننده وجدان به صورت محسوس و ملموس می‌باشند و نفس حساس مؤمن در تمام این چیزها احساس جمال و زیبایی می‌کند. با این حال، از این جمال فریفته و آشوب زده و مفتون نمی‌گردد و در گودال فتنه سقوط نمی‌نماید و در قیدوبند فریبندگی اجسام و اندامهای زیبا و چهره‌های فتنه برانگیز گرفتار نمی‌اید مگر در حدودی که خداوند برایش مباح کرده است که در آن قیدوبند پاکی و نظافت وجود دارد که در عمق احساس و حواس او ژرفایی یافته و بدان قانع و خرسند است.

سپس او شخصی است که کار خود را به خداوند تسلیم می‌کند و به وی می‌سپارد. بی‌گمان او وظایف واجب خویش را در روی زمین انجام می‌دهد و در

آسمانها به خداوند توکل می‌نماید.

بر دنیا و فریبندگیهای آن برتری و چیرگی می‌جوید و بر نیروهای دروغین و بر باطل در هر صورتی استعلاء و چیرگی می‌طلبد و سرنوشت و فرجام خود را به خدا می‌سپارد و بدو موکول می‌سازد و با تمام نیروی که به وی داده شده است برای کسب روزی می‌کوشد و نتیجه و فرجام تلاش خود را به خداوند حوالت می‌دهد.

و از آنچه که خداوند به وی بخشیده است، خرج و هزینه می‌کند و حساب فردای خود را به خدا موکول می‌نماید.

و با مقدرات و تقدیر پیش می‌رود و ایمان دارد به اینکه چیزی نمی‌رسد جز آنکه خداوند برایش مقدر ساخته و بروی نوشته است، سختی را تحمل می‌کند و در راه خدا بر سختی و رنج و آلام صبر و شکیبایی را پیش می‌گیرد و از خداوند امید خیر و نیکی دارد.

خلاصه روی‌همرفته او انسانی است با تمام نیروهایش در عالم واقعیت زندگی می‌کند و در عین حال می‌کوشد که به ایده‌آل دست یابد و در نفس و جان او و در دنیای او، بین واقعیت و ایده‌آل جدایی نیست و می‌خواهد ایده‌آلها را به واقعیت تبدیل کند.

میان واقعیت و ایده‌آل

تمام سیستمها و رژیمهای تربیتی و از جمله سیستم تربیتی اسلامی نیز، متهمند به اینکه الگوها و سرمشقها و ایده‌آلهای خیالی ترسیم می‌کنند که در عالم واقعیت تحقق نمی‌یابد. چون قابل اجرا و تحقق نیستند و به صورت ظاهر این مسئله تا حدّی حق به نظر می‌رسد. با این حال، بعد از تحقیق و باریک‌بینی این تهمت برطرف می‌شود.

بی‌گمان وظیفه مهمّ هر روش تربیتی آن است که یک صورت صحیح و درستی را ترسیم کند که باید چنان باشد، صورت صحیحی که برای تصحیح اوضاع و کنترل مقیاسها دائماً بدان مراجعه شود.

و بدون وجود چنین صورت متکامل دقیقاً ممکن نیست که بدانیم چه گامهایی برای آن برداشته‌ایم و چه مراحلی را طی کرده‌ایم و چه مراحلی مانده است که باید طی کنیم تا به مقیاس تلاشی که باید به عمل آید، پی ببریم و نیرویمان را برای این تلاش مطلوب بسنجیم. همه خواسته مطلوب و منطقی ما از روش و شیوه تربیتی این است که صورت ترسیمی ما از حدود نیروی ما خارج نباشد و تحقق آن ممتنع نگردد و در همان وقت نباید این موضوع در قالب الزامی و اجباری ارائه گردد. به گونه‌ای که اگر انسان بدان قالب و صورت محدود و مطلوب نرسید، انسان ضایع و تباه نشود و این و آن در شیوه و روش تربیت اسلامی وجود ندارند. که نه اجرای آن صورت متکامل محال است و نه آن صورت در قالب معین بر سبیل الزام و فرض ترسیم شده است.

آن صورت کامل و صحیح، عملاً در جهان واقع شده است، که به صورت سرمشق عملی در پیامبر (ص) متجلی و متجسم گردیده است. چون محمد (ص) بشر است، تمام سرشت و مزاجهای بشری را دارد و مقصود ما از این سخن این نیست که بگوییم که کسی می‌تواند به وسیله تربیت و تهذیب قرآنی محمدبن عبدالله (ص) می‌شود. با این حال، مقصود ما فقط این است که بگوییم الگو و سرمشق عملی، در حدود اینکه او بشر است، در او موجود بوده است و می‌خواهیم بگوییم: که اگر در طول تمام تاریخ بشریت، محال است که کسی به این قلّه بلند و رفیع برسد یا رسیده باشد. که محمد (ص) بدان رسید، که نه در میان پیامبران و نه در غیر آنان هیچ کسی بدان پایه نرسیده و نخواهد رسید، لیکن بی‌گمان مردم با این الگوی نیکو و سرمشق عملی واقعی در شخص او، حداقل در بعضی از

جوانب آن و در حدود و چهارچوب نیروی که خداوند به آنان داده است، می‌توانند، از این قلّه شامخ و بلند نزدیک شوند و درجاتی از قرب و نزدیکی به وی را به دست آورند و این همان سطح و مستوای عالی و برتری بود که عملاً و به صورت واقعی در چهارچوب محدودی در وجود اشخاصی از اصحاب کرام و تابعین و اشخاص پراکنده‌ای در مدار تاریخ، تحقق یافته است. بنابراین، مستوای برتر در این محدوده ممکن است.

آب دریا را اگر نتوان کشید
هم به قدر تشنگی باید چشید

و هر درجه‌ای که انسان با آن از این الگوی شایسته و قلّه رفیع، نزدیک شود، به راستی عظمتی است که در میزان خدا و میزان بشر یک‌سان محاسبه می‌شود. هر قوت و نیرو در راه حق، هر نوع فداکاری در راه خدا، هر صداقت و امانت و اخلاص و استقامت، هر رحمت و مهربانی شفاف، هر محبت و مودّتی، هر کاری برای انجام خیرونیکی، هر احساس لطیف و سلوک و رفتار مهذب و پاک، و هر نیروی فعال و زنده‌ای برای پیشرفت و ترقی. تمام اینها مادام که خالصانه برای الله باشند در ترازوی عظمت سنجیده می‌شوند و محاسبه می‌گردند و جاودانگی و ماندگاری نصیب آنها می‌شود. این است ثمره و نتیجه تربیت اسلامی در واقعیت جهان و در روی زمین.

و در تاریخ نمونه‌های بی‌شماری از این عظمتهای نفسانی و روحانی که اسلام آنان را تربیت نمود، وجود دارند. بارزترین نمونه وگواه این مدعی، همان مدت زمانی است که امّت جوان اسلامی در آن مدت، زیر چتر رعایت و توجه خدا و مراقبت پیامبر (ص) ساخته شد، که در هر میدان و مجالی کار می‌کرد و در هر صفحه از، صفحات طومار زندگی، عظمتها می‌آفرید. سپس بعدها اگرچه تا حدی این نمونه‌ها اندک می‌شدند با این حال، هرگز از صفحه وجود قطع نشدند و محو نگردیدند. در هر بیداری بعد از غفلت و در هر جنبشی و خیزش پس از فرو رفتن و وارونه شدن سر برمی‌آوردند و از خود نمونه برجسته را بنمایش می‌گذاشتند، آنان بودند که به الگوها و ایده‌آلها تحقق می‌بخشیدند. که به قدر نیروی که خداوند به آنان عطا کرده بود و به قدر تلاشی که می‌توانستند از خود نشان دهند، به این ایده‌آلها و الگوها تحقق می‌بخشیدند. و این است بلندترین قله‌ای که صورت متکامل تربیت را رسم می‌کند و آن را در معرض دید مردم بنمایش می‌گذارد. بی‌گمان چنین صورتی نه خیالی و نه ایده‌آلی و نه جدا از واقعیت روی زمین است، بلکه بر عکس بتمامی واقعی است.

واقعی است بدلیل اینکه عملاً میوه‌های پاک و گوارایی داد که تاریخ بشریت

گواه آن است و بشریت در مدار تاریخ از آنها متنعم گردید.

واقعی است. چون مردم را از طریق قدرت و توان نهان و نهفته در وجودشان و کمین کرده در روحشان و عملاً موجود در هستیشان، مورد خطاب قرار می‌دهد، قدرتی است بر صعود و والاگرایی، هنگامی که ندای صعود و والاگرایی ندا در می‌دهد.

این قدرت و توان، نیروی حقیقی است که خداوند در سرشت و فطرت بشریت بودیعت نهاده است و پیشرفت و ترقی همیشگی زندگی و دائماً به پیش تاختن در زندگی، بدان نیرو موکول ساخته است و اسلام بر استفاده و بهره‌برداری از این نیرو، حرص می‌ورزد و بسختی بر آن اصرار می‌ورزد. چون که اسلام واقعی است و در و اقعیت غرق شده است!

بی‌گمان اسلام می‌داند که نتایج واقعی معینی وجود دارند، هنگامی که مردم را از راه والاگرایی و صعود، ندا دهد، بدان نتایج می‌رسند. اسلام توقع و انتظار ندارد و نمی‌خواهد که همه‌ی مردم به بلندترین قلّه تربیت برسند. با این حال، انتظار و توقع دارد و می‌خواهد روی هم رفته مجموعه‌هایی از مردم بدرجات مختلفی از این قلّه رفیع برسند و صعود نمایند و عملاً نیز چنین می‌شود.

برخی از مردم از آن قلّه بلند نزدیک می‌شوند و برخی دیگر بر پلّه‌هایی از آن صعود می‌کنند و بعضی دیگر خسته می‌شوند و در راه می‌نشینند و خستگی بدر می‌کنند، و بعضی هم واژگون می‌شوند و به پستی زمین سرازیر می‌شوند و سقوط می‌کنند. با این حال، جامعه در مجموع بالا می‌رود، یعنی همه برای بالارفتن کوشیده‌اند و همگی بالا می‌روند حتی بتدریج از شمار واژگون شدگان و افتادگان کاسته می‌شود و همیشه فرصتی برای صعود و بالا رفتن در پیش روی دارند. !

پس این چه واقعیت‌گرایی عمیقی است، که از این دیدگاه ایده‌آل‌گرایی سبز می‌شود و پدید می‌آید؟!

اسلام هرگز از واقعیت طبیعت بشری و تنوعی که در نیروها و دیدگاهها و سطوح مختلف این طبیعت ترکیب یافته است، غفلت نمی‌نماید. لذا مردم را به یک صورت ایده‌آلی معینی که منحصر به یک قالب است و از آن تجاوز نمی‌نماید، ملزم نمی‌سازد، بلکه از هر انسانی می‌خواهد که برحسب و اندازه استعدادهایش و در توان نیروهایش و با توجه به دیدگاهها و نگرشهایش، به حدود کمال ممکن خود برسد. و تمام آنچه که بر انسان فرض می‌کند و او را بدان مکلف می‌سازد، آن است که برای رسیدن به این کمال ویژه در حدود و چهارچوب ایده‌آلی عام، دائماً در تلاش و کوشش باشد و در این کارش تا بیشترین حدّ، واقع‌گرا است.

با این حال، اسلام در واقعیت‌گرایی خویش، با نظامهای واقع‌گرای دیگر که به

ویژه در عصر جدید، بشریت با آن آشنا است، اختلاف دارد. اسلام واقعیت بزرگتری در فطرت بشری را در بر می‌گیرد نه واقعیت کوچک محدود را. واقعیت بزرگتری که برای قدرت انسان بر والاگرایی حساب باز می‌کند و آن را می‌شناسد، همان گونه که استعداد او را برای گرایش به پستی نیز می‌شناسد. پس تمام نقاط قوت و ضعف او را می‌داند. اسلام به مانند بعضی از مکتبهای واقع‌گرای که ایمان به حیوانیت و مادّی‌گرایی و مادّیت انسان را از داروین و مارکس و فروید می‌گیرند رفتار نمی‌کند که می‌گویند: مادام که انسان این استعداد همیشگی به پستی‌گرایی دارد، هر اندازه بخواهیم او را به سوی والاگرایی سوق دهیم، او این پستی‌گرایی را دارد!

پس بهتر است که از این تلاش دست برداریم و بگذاریم که به پستی بگراید و فرود افتد تا اینکه ته‌نشین می‌شود و آرام می‌گیرد!

نه هرگز! بی‌گمان او که در پایین قرار گرفت در یک نقطه پستی قرار نمی‌گیرد که در آن بماند، بلکه او دائماً از یک نقطه پستی به یک نقطه پستی دیگری فرو می‌افتد! و سرانجام در این پستی و فروافتادگی به چنان درجه‌ای زشتی از پستی و فروافتادگی، سقوط می‌کند که حتی آن حیوانی که داروین اصل بشر را به آن برمی‌گرداند و مارکس هم در دنیای اقتصاد و فروید در دنیای احساسات روانی از او پیروی می‌کنند، نیز از چنین انسانی شرم دارند و دوری می‌کنند! چون در این حال پیوسته او را با طنابی به سوی سقوط می‌کشی و او را به طرف بالا نمی‌خوانی و از جهت والاگرایی او را ندا نمی‌کنی!

این است واقعیت حیوانی که در دنیای جدید، انسان را به پایین‌تر از محتوای حیوان می‌خواند و ندا می‌کند. اما واقعیت پاکی که اسلام بدان می‌پردازد، آن است که حساب انسان را در مجموع مطرح می‌کند و از همه جوانب بدان می‌پردازد، با همه نیروها و استعدادهایش، پس پیوسته او را به اوج گرفتن می‌خواند و از این طریق او را دعوت می‌کند. چون نیازی ندارد به کسی که او را از طریق پستی‌گرایی تشویق نماید! همان گونه که انسان را از نظر جمعی دعوت می‌کند به اوج گرفتن، برای انسان فرد نیز حساب باز می‌کند و او را پیوسته به رسیدن به مرتبه کمالی که می‌تواند، مکلّف می‌نماید و فرد هم با فطرت و سرشتش چیزهای زیادی را می‌تواند، اگر هدفش رسیدن به کمال باشد و انسان از نظر این واقعیتی که اسلام بدان توجه دارد، موجودی است که نه فرشته است و نه شیطان. با این حال، می‌تواند که اوج گیرد و به والا گراید و به نظافت و پاکی فرشتگان برسد!

و باز هم می‌تواند آن قدر به پستی گراید و سقوط کند تا به پلیدی شیطان برسد و راه و روش واقعی برای تربیت و مداوای او آن است. که صورت کامل و

برنامه درست و صحیح را در برابر او قرار دهی و تمرینهای دایمی بر کسب مهارت و اوج‌گیری به سوی این صورت کمال و نزدیک شدن بدان برایش تعیین کنی، و موارد بالا رفتن از فرازها و فرو افتادن در نشیبها را به روشنی به وی عرضه داری و تمام راههای ممکن رسیدن به قلّه را و تلاشهای ممکن او را در نظر بگیری.

«صِبْغَةَ الـلَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ الـلَّهِ صِبْغَةً (بقره/ ۱۳۸)
این رنگ و زینت خدایی است و چه کسی از خدا زیباتر بیاراید و بپیراید.

مقدمه جلد دوم

یکی از چیزهای بدیهی و روشن اسلام، آن است که مردم مسلمان باشند و با شیوه تربیت اسلامی، تربیت شوند و پرورش یابند!

و با وجود بداهت و وضوح، این مسئله، تقریباً در میان جوامع جاهلی امروز ما در عصر حاضر، مجهول و ناشناخته است یا حداقل یک مسئله و مسئله مبه هم و تاریکی است که مدلول و مفهوم آن مشخص و سیمای آن روشن نیست و حداکثر آنچه که ممکن است در ذهن و احساس بیشتر مردم مورد توجه قرار گیرد، ـ خواه بدان عمل کنند یا بدان عمل نکنند و خواه بدان تمایل داشته باشند یا از آن روی گردانند ـ فکر می‌کنند که مسئله این است که انسان «متدین و دین باور» کسی است که نماز بخواند و روزه بگیرد و دیگر فرایض را به جای آورد و اخلاق درستی داشته باشد.

آری! که این قضایا بعضی از اسلام است ولیکن به تأکید این قضایا کل اسلام نیست! بلکه این مسئله ضعیف و کم رنگ شده و صورت آن در این معانی خلاصه شده است، به این جهت که اسلام ذاتاً در واقعیت جامعه امروز و در وجدان و درون ضمیر مردم کم رنگ شده و عقب‌نشینی کرده است و امروز بدان شمول و فراگیری و تکاملی که خداوند اسلام را نازل کرده است بدان نمی‌نگرند و در زندگی آنان بدان حکم نمی‌شود و اسلام حکم نمی‌کند ـ و هنگامی که اسلام در میان آنان حکم کند، چیزی است بر سبیل اطلاق ـ مگر جوانب محدودی که تلاش فردی برای اسلام است و در خط سیر جامعه تأثیری ندارد و واقعیت اسلام که جوانب متعددی و پیوندهای پیوسته به‌همی که دارد، حکومت نمی‌کند و حکمفرما نیست.

این تلاش فردی برای عمل به اسلام و در این جوانب و جهات محدود و اندک در زندگی، آن اسلامی نیست که نسلهای نخستین مسلمانان بر آن تربیت یافتند و پرورده شدند! و چنان امتی بی‌نظیری شدند که پروردگارشان توصیفشان می‌کند:

«کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ (آل‌عمران/ ۱۱۰)

شما بهترین امتی هستید که به سود انسانها نمایان شده‌اید.

امتی که فصلهای بزرگی به تاریخ بشری افزوده که هیچ امتی دیگری در طول تاریخ بشری، بدان دست نیافت و نتوانست چنین فصولی را در تاریخ بیافرینند. بلکه این تلاش و کوشش ـ علاوه بر آن ـ اگر تلاش و کوششی مشخص و معینی در چهارچوب و محدوده تنگ و کوچکی از جامعه باشد، باز هم در آن جامعه آن را اصل نمی‌دانند و آن هم بر این جامعه غالب نیست و غالبیت جامعه بدان مقدار محدود نیز عمل نمی‌کند، بلکه این رفتار و سلوک تعداد اندکی از افراد جامعه است و آن تعداد اندک گروهی هستند، که هنوز به نوعی با اسلام پیوند و ارتباط دارند.

بی‌گمان این است همان عاملی که این امت را از مقام و منزلت: کُنْتُمْ خَیْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ فرود آورد تا اینکه به تفاله‌ای تبدیل شد که ملتها و امتهای دیگر روی آن فرو افتادند و بر سر آن با هم به مبارزه برخاستند. همان گونه که پیامبر (ص) فرمود:

«یوشِکُ أن تَداعَي عَلَیکُمْ الْاُمَمْ کَما تَداعَي ألاکَلَةُ إلِي قَصعَتِها. قالُوا: أَمِنْ قِلَّةٍ نَحْنُ یوْمَئذٍ یا رَسوُلَ الله؟ قَالَ: بَلْ اِنکُمْ کَثیرٌ وَ لَکِنَّکُمْ غُثاءٌ کغثاءِ السَّبلِ[1]

نزدیک است که ملتها و امتهای دیگر بر شما فرو افتند و هجوم آورند! همان گونه که خورندگان طعام بر کاسه غذا فرومی‌افتند و هجوم می‌آورند! سوال شد: آیا این کار به سبب اندک شدن جمعیت ماست در آن هنگام ای رسول خدا؟! فرمود: بلکه در آن وقت جمعیت شما بسیار زیاد است، اما جمعیتی بی‌ارزش به مانند تفاله‌های که سیل آورده است.

آری! چنین می‌شود، اگر جنبشهای بیداری اسلامی نباشد، که می‌کوشند از نو دین اسلام در جهان و در روی زمین برپای شود و حکم‌فرما گردد و اسلام به طور شمولی و فراگیری در واقعیت زندگی مردم اجرا گردد و تطبیق و عمل شود.

چند سال پیش کتابی را تحت عنوان (منهج التربیة الاسلامیة) تألیف کرده بودم که در آن از نظریه و تئوری روش و شیوه‌ی تربیت در اسلام سخن گفته بودم.

در مقدمه آن اظهار امیدواری کرده بودم که خداوند مرا به تألیف جلد دوم این کتاب موفق گرداند که در آن از کاربرد عملی و اجرا و تطبیق این نظریه سخن بگویم و اینک بعد از سالها به این موضوع برمی‌گردم، می‌کوشم که درباره

---

۱. به روایت ابوداود.

جنبه‌های عملی و کاربردی و تطبیق این روش و شیوه‌ای که در آن جا، نظریه آن را توضیح داده بودم چیزی بنویسم. بی‌گمان از همان ابتدا و آغاز کار، از سختی و دشواری این تلاش و کوشش آگاهم و می‌دانم که در برابر عظمت و بزرگی این کار، کوشش و توان محدود من، حقیر و اندک است و فکر نمی‌کنم که این اقدام کنونی من به تمام آنچه که در مقدمه جلد اول امیدیش را داشتیم وفا خواهد کرد و تحقق خواهد بخشید و گمان ندارم به اینکه تجربه‌ای که در خلال این سالها اندوخته‌ام، برای کتابت این موضوع حیاتی و بس مهم. به گونه‌ای که شایسته آن باشد، کفایت کند. ولی خداوند بزرگوار مهربان هیچ کس را مکلف نمی‌سازد جز به مقدار توانی که به وی داده است و برای من کافی است که اکنون حاصل تجربه‌ای که اندوخته‌ام و آنچه که درباره این موضوع فراهم آورده‌ام، تقدیم دارم. سپس هر گاه خداوند وقت بیشتری و تلاش و کوشش بیشتری و حاصل تجربه و آزمون بیشری و توفیق بیشتری به من ارزانی داشت به اجازه خداوند بار دیگر از نو به این موضوع بر می‌گردم و آن را گسترش می‌دهم، وگرنه، ، آنچه که خداوند مرا بدان توفیق داده‌است برایم کافی است و بدان اکتفا می‌نمایم.

و امیدوارم که این موضوع مورد اهمیت همیشگی مبلغان و دعوتگران به اسلام واقع شود و بدان اهمیت بسزا بدهند. تا در همه جوانب آن به پژوهش و بررسی بپردازند و به حق آن وفا کنند و برای علاقمندان، برنامه و شیوه کاملی برای تربیت اسلامی، تقدیم دارند، برنامه مفصل و قابل اجرا و تطبیق و آسان.

الْحَمْدُ للهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ (اعراف/ ٤٣)

خدایی را سپاسگزاریم که ما را به این رهنمود فرمود و اگر خدا رهنمودمان نمی‌نمود، هدایت فراچنگ نمی‌آوردیم.

وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا (طه/ ١١٤)

و بگو: پروردگارا! بر دانشم بیفزا.

بسیاری از مردم، به ویژه جوانان از من می‌پرسند: چگونه اسلام را اجرا کنیم و بدان عمل نماییم؟ چگونه مسلمان باشیم و مسلمان واقعی گردیم؟! و چگونه یک جامعه مسلمان را تشکیل دهیم و پدید آوریم؟ بی‌گمان ما می‌دانیم و یقین داریم که اسلام خیر مطلق است، و حقی است که در آن هیچ شکی نیست، ولیکن چگونه آن را در این جامعه‌ای که واقعیت آن از حقیقت اسلام دور است، اجرا و تطبیق و عملی کنیم؟ یا در میان اوضاع و احوال این جامعه‌ای که بتمام معنی از اصول و مبادی اسلامی دور است بلکه در بیشتر اوقات با آن سخت دشمنی دارد، حداقل ما در زندگی ویژه خود، چگونه آن را عملی کنیم و به اجرای آن بپردازیم؟!

در حقیقت این پرسشها، پرسشهای جدی و مشکلات حقیقی است که علاقمندان به اسلام، در تطبیق عملی و اجرای آن، با آنها روبه‌رو هستند. و باید به صورت صریح و واضح و روشن، به این پرسشهای جدی پاسخ داده شود. وگرنه، ، بار گناه این سرگردانی که بیشتر مردم به ویژه جوانان بدان مبتلا هستند، در پیشگاه خداوند بر دوش ما و بگردن ما خواهد بود. بار گناه این مردمی که علاقمندند که به حق مسلمان باشند، سپس راه آن را نمی‌یابند! من گمان نمی‌کنم که من و دیگران به طور مطلق، برای چاره و حل این مشکلات، راه چاره‌های مشکل گشای سحرانگیز و ساحرانه داشته باشیم، بلکه بی‌گمان در جهان به طور مطلق، در واقع و نفس الامر، برای هیچ مشکلی راه حل سحرانگیز و ساحرانه وجود ندارد.

بی‌گمان برای حل وراه چاره هر مشکلی در زندگی مردم، تلاش و کوشش بشری ضرروت دارد و باید از راه تلاش جدی اقدام به عمل آید و با این تلاش و کوشش، عزم راستین باید همراه باشد. بدون تلاش جدی و عزم راستین، میوه و ثمره مطلوب و مرغوب به دست نمی‌آید، حتی اگرچه نیت پاک و نهایت آرزو هم باشد و این از صمیم قلب توجیهات و رهنمود اسلامی برای مسلمانان است که با آرزو و نیت پاک، کار عملی نمی‌شود:

«لَیْسَ بِأَمَانِیِّکُمْ وَلا أَمَانِیِّ أَهْلِ الْکِتَابِ مَن یَعْمَلْ سُوءاً یُجْزَ بِهِ وَلاَ یَجِدْ لَهُ مِن دُونِ اللهِ وَلِیّاً وَلاَ نَصِیراً، وَمَن یَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِن ذَکَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَئِكَ یَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلاَ یُظْلَمُونَ نَقِیراً» (نساء/ ۱۲۳ ـ ۱۲٤)

نه به آرزوهای شما و نه به آرزوهای اهل کتاب است. هرکس که کار بدی بکند در برابر آن کیفر داده می‌شود، و کسی را جز خدا یار و یاور خود نخواهد یافت، کسی که اعمال شایسته انجام دهد و مؤمن باشد ـ خواه مرد و خواه زن ـ چنان کسانی داخل بهشت شوند، و کمترین ستمی به آنان نشود.

اگر چه در این آیه از عمل برای آخرت سخن رفته است، بی‌گمان عمل برای دنیا نیز در نظر اسلام چنین است. که باید برای کارهای دنیوی نیز به اسباب و وسایل توجه داشت و عمل نمود، همراه با نیت راستین و پاک و توجه به توفیق الهی و این است معنی حقیقی توکل به خداوند که اول باید به اسباب و وسایل مناسب عمل نمود، سپس کار و نتیجه آن را به خداوند سپرد، و غیر از آن توکل نیست بلکه تواکل و بی‌تفاوتی است که اسلام آن را نمی‌شناسد.

بلکه من گمان نمی‌کنم و بگمان من هیچ انسان جدی مخلص نیز نمی‌تواند گمان کند به اینکه حتی با تلاش و کوشش و نیت راستین و عزم و تصمیم، ممکن باشد که همه‌ی مشکلاتی را که مسلمانان امروز با آن مواجه و روبه‌رو می‌باشند، در مدت کوتاهی از زمان، حل نماید و چاره سازی کند. بی‌گمان خواری و

ذلت و رسوایی و از هم پاشیدگی و گسستگی وضعف و ناتوانی که امروز بر مسلمانان عارض گردیده است، قطعاً نتیجه آن است که قرنهای طولانی است که مسلمانان به صورت تدریجی مستمر از اسلام فاصله گرفته و شانه خالی کرده‌اند، و نتیجه فساد و تباهی است که تنها منحصر به رفتار و سلوکشان نیست بلکه به مفاهیم و تصورات و افکارشان نیز سرایت کرده است و این حالت چندین برابر خطرناکتر است از اینکه فساد و تباهی تنها در رفتار و سلوکشان باشد اما تصورات و افکار و مفاهیمشان سالم باشد!

به راستی فساد به مفاهیمشان راه یافته است: مفهوم لااله‌الاالله، مفهوم عبادت، مفهوم قضاء و قدر، مفهوم نگاه به دنیا و آخرت، مفهوم تمدن و آبادانی زمین، مفهوم خود تربیت، و مفاهیم بسیار دیگر از مفاهیم اسلامی اصیل و ریشه‌دار. امروز این مفاهیم و معانی در ذهن مسلمانان چه جایگاهی دارد؟! و نسبت بدان معانی و مفاهیم که در احساس و ادراک و ذهن مسلمانان تاریخ‌ساز اولیه بود چگونه است و از چه ارزشی برخوردار است؟! پس هر گاه فساد و تباهی علاوه بر فساد گسترده در سلوک و رفتار، به مفاهیم و معانی اصیل و ریشه‌دار اسلامی سرایت کند و در آنها روی دهد، خطری بیشتری دارد. چون طبیعت و مزاج اشیاء، این طور نیست، فسادی که در طی قرنهای متمادی بدان راه یافته است، بتوان در سالهای اندکی، به اصلاح آنها پرداخت!

بلکه این کار نیازمند بذل تلاش و کوشش جدی و صبر و تحمل بر این تلاش و تحمل رنجها است همراه با توکل بر خدا و داشتن تقوای او:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اصْبِرُواْ وَصَابِرُواْ وَرَابِطُواْ وَاتَّقُواْ اللّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (آل عمران/ ۲۰۰)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! شکیبایی ورزید و استقامت و پایداری کنید و مراقبت به عمل آورید و از خدا بپرهیزید، تا اینکه رستگار شوید.

و همچنین نیازمند به دعوت و تبلیغ است، دعوت مردم به اسلام از نو. از نو باید دعوت و تبلیغ به عمل آید، و دعوت نیازمند تمام مستلزمات آن است: از قبیل اخلاص و اختصاص بدان و صداقت در نیت و در رفتار و کردار و صبر و استقامت در کار، و تحمل مشقت و فداکاری و قربانی دادن. آنگاه سرانجام، در وقتی که خداوند مقدر می‌کند، دعوت ثمره خویش را می‌دهد، و آن واقعیت بدی که امروز در زندگی مسلمانان وجود دارد و در آن زندگی می‌کنند، تغییر می‌یابد و دگرگون می‌شود و اوضاع و احوال خواری و ذلت و رسوایی و بیچارگی مسلمانان در جهان به عزتی مبدل می‌شود که خداوند برای مومنان واقعی نوشته و فرض کرده است و سرانجام به پیروزی و استحقاق خلافت در زمین و قدرت و تمکین و

توانمندی منتهی می‌گردد:

«يَقُولُونَ لَئِن رَّجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ (منافقين/ ۸)

می‌گویند: اگر به مدینه برگشتیم، باید افراد باعزّت و قدرت، اشخاص خوار و ناتوان را از آنجا بیرون کنند. عزّت و قدرت از آن خدا و فرستاده او و مؤمنان است. با این حال، منافقان نمی‌دانند.

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُم فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْناً يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئاً وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ (نور/ ۵۵)

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد همان گونه که پیشینیان را جایگزین قبل از خود کرده است. همچنین این ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً پابرجا و برقرار خواهد ساخت، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیّت و آرامش مبدّل می‌سازد، مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند. بعد از این کسانی که کافر شوند، آنان کاملاً بیرون شوندگان بشمارند.

«وَعْدَ اللَّهِ لَا يُخْلِفُ اللَّهُ وَعْدَهُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (روم/ ۶)

این وعدّه‌ای است که خدا داده است، و خداوند هرگز در وعده‌اش خلاف نخواهد کرد. با این حال، بیشتر مردم نمی‌دانند.

بی‌گمان گروهی از مردم طریق دعوت طولانی را طریق کند و آهسته می‌دانند، که اوضاع و احوال را در سالهای اندک تغییر نمی‌دهد و بزودی دگرگون نمی‌سازد، و گاهی ممکن است این دگرگونی در مدت عمر یک نسل حاصل نشود، بلکه به تلاش و کوشش پیوسته در مدت عمر بیش از یک نسل، نیازمند باشد و دعوت بسبب تعرّضات دشمنیهای شدید و فراوانی که از داخل و خارج در کمین اسلام است، در معرض ضربات مستمر دشمنان و خودی و موانع سختی قرار گیرد. بلکه ممکن است احیاناً در معرض شکنجه‌های وحشیانه و اذیت و آزارهایی بی‌نظیر در تاریخ واقع شود. اما کسانی که این طریق طولانی را کُند می‌شمارند و در عین حال بر وجود اسلام پافشاری می‌کنند و اصرار می‌ورزند، راضی نیستند که به جای اسلام چیز دیگری را بپذیرند و بدیلی برای آن نمی‌شناسند. چون می‌دانند که اسلام حق است و می‌دانند که در اسلام خیر و صلاح دنیا و آخرت وجود دارد سپس آنان درباره راه حلهای سریعتری می‌اندیشند به امید اینکه این راه حلهای سریعتر، بیشتر بر تحقق آرزوهای مطلوب و خواسته شده، در مدت کوتاهی از

زمان، قدرت داشته باشد و از کندی راه مأیوس نیستند بلکه در اندیشه راه حل سریعتری هستند.

اما کسانی که این طریق طولانی دعوت را کند می‌شمارند و بر اسلام پافشاری نمی‌کنند و اسلام مقصود و مهم اول آنان نیست یا اصلاً اسلام برایشان مهم نیست، آنان می‌گویند: حاصل تمام این تلاشهای طولانی برای ما جز مشقتهای بیشتر و خستگیهای مداوم و فداکاریهای جانکاه چیست؟ چرا ما به راه حلهای از پیش ساخته غرب و شرق پیش از خود، عمل نکنیم، تا سریعتر از این لغزشها و افتادگیها برخیزیم و عقب ماندگیهای نسلهای پیشین را جبران نماییم؟!

اما گروه اول که جدی و مخلص هستند در اندیشه شتاب در یافتن راه حل هستند، و لیکن شتابشان به نتیجه‌ای نمی‌رسد!

هنگامی که حکومت اسلامی بر پای شود، چه کسی از آن حمایت می‌کند و آن را پشتیبانی می‌نماید؟آیا نیروهای جهانی شرق و غرب که در کمین مسلمانان هستند و به انتظار مصایب آنان نشسته‌اند و با نهضتها و جنبشهای بیداری اسلامی می‌جنگند، و خود یا مزدورانشان این جنگهای خانمان‌سوز را بر ضد آنان راه انداخته‌اند، به پشتیبانی این حکومت نوخاسته اسلامی می‌پردازند و از آن حمایت می‌کنند؟! یا اینکه باید از داخل خود مسلمانان پایه و سرمایه و پشتیبانه‌ای استواری داشته باشد که از آن حمایت کند؟ و این پایه و پشتیبانه استوار چگونه پدید می‌آید، جز از راه دعوت و تبلیغ طولانی و کندی که داعیان و مبلغان آن در معرض مصائب و مشقات و رنجها و شکنجه‌ها و فداکاریهای جانکاه قرار می‌گیرند؟! ولیکن با این وصف، باید این راه، پیوسته و دایمی باشد و گامهای رهروان این راه قطع و گسسته نگردد.

اما گروه دیگر، گروه تنبلان گریخته از تلاش و کوششند، که از تحمل تکالیف و وظایف ترسانند. یا گروه بندگان و بردگانی است که جان و روح خود را به اربابان شرق و غرب فروخته‌اند! آنان دنباله رو اربابان خود هستند خواه در غرب و و خواه در شرق! چرا این گروه به تجربه یک قرن یا تجربه نزدیک به دو قرن مراجعه نمی‌کنند که در حقیقت، مسلمانان در خلال آن مدت، به دنبال همان (راه چاره‌های از پیش ساخته) شرق و غرب بودند؟!

نتیجه حاصل از این تجربه طولانی چه بود و بر چه چیزی دلالت می‌کند؟! آیا وضع وحال مسلمانان از این رسوایی و خواری و اهانتی که در آن هستند تغییر یافت؟ مگر فلسطین در این مدت از دست نرفت؟ آیا مسلمانان در آفریقا و آسیا در معرض کشتار و قتل عام قرار نگرفتند، از چاد گرفته تا اریتره و هندوستان و فیلیپین؟!

بلکه حتی سپاهیان وحشی یهودی به سرزمینهایشان وارد نگردیدند و از مدتها پیش در آن جا استقرار نیافتند؟!

سپس مسلمانان در برابر خداوند چه جایگاهی دارند، اگر به راه‌حلهای از پیش ساخته شرق یا غرب عمل کردند و راه حل را از اسلام نگرفتند، حتی اگر این راه حلهای از پیش ساخته بدون تلاش و کوشش مشکلاتشان را حل نماید و اسلام جز با تلاش و مشقت آنها را حل نکند، و تکالیف طاقت فرسا و مشقتهای جانگاه، برایشان پیش آید؟! به خداوند چه جوابی می‌دهند؟! آیا ما در این باره اختیار داریم که راه دیگران را بر راه خداوند ترجیح دهیم؟!

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً مُّبِيناً (احزاب/ ۳۶)

هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند اختیاری از خود در آن ندارند. هر کس هم از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد.

آیا حتی اگر راه حلهای از پیش ساخته دیگران حقیقتاً برایمان ثمربخش باشد، ما حق داریم که به خاطر آن از راه و روش ربانی و خدایی کناره گیریم و از راه و روش بشری مبتنی بر غیر اسلام پیروی نماییم، و چیزی گرانبها و بهتر را به چیزی عوض کنیم و بفروشیم که پست و حقیر و بی‌ارزش است؟!

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَوْفُواْ بِالْعُقُودِ أُحِلَّتْ لَكُم بَهِيمَةُ الأَنْعَامِ إِلاَّ مَا يُتْلَى عَلَيْكُمْ غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ وَأَنتُمْ حُرُمٌ إِنَّ اللهَ يَحْكُمُ مَا يُرِيدُ (مائده/ ۵۰)

ای مؤمنان! به پیمانها و قراردادها وفا کنید چهارپایان برای شما حلال است مگر آنهایی که بر شما خوانده می‌شود. هنگامی که در حالت احرام هستید شکار را حلال ندانید. خداوند هرچه بخواهد حکم می‌کند.

پس هنگامی که از راه خدا دوری می‌کنیم و راه حل از پیش ساخته و آماده‌ی برگرفته از شرق یا از غرب را در پیش می‌گیریم، چگونه بر ذلت و خواری و رسوایی ما در جهان افزوده نشود، علاوه بر اینکه در دنیا و آخرت در معرض خشم و غضب الله قرار می‌گیریم؟!

«يَدْعُو مِن دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُ وَمَا لَا يَنفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلَالُ الْبَعِيدُ، يَدْعُو لَمَن ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِن نَّفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ (حج/ ۱۲ ـ ۱۳)

آنان جز خدا چیزهایی را به فریاد می‌خوانند و می‌پرستند که نه زیانی می‌توانند بدیشان برسانند و نه سودی را. این، سرگشتگی فراوان، و گمراهی بسیار دور است، کسانی را به فریاد می‌خوانند و می‌پرستند که زیانشان بیش از سودشان می‌باشد. چه

یاوران و سروران بدی، و چه همدمان و دوستان بدی هستند.

تازه علاوه بر همه اینها، راه‌حلهای از پیش ساخته، راه‌حلهای ساحرانه‌ای نیست که خود به خود عمل کنند، بلکه آنها نیز برای اینکه نتیجه مطلوب بدهند، نیازمند به بذل تلاش و کوشش و صبر و تحمل بر این تلاشها و صبر و تحمل بر رنجهای جانکاه می‌باشند و بدون آن، به ثمر نمی‌رسند. پس کدام خردمندی در دنیا برای خودش حاضر است که به تلاش و کوشش در راهی تن در دهد که به زیان و خسارت دنیا و آخرتش می‌انجامد و تمام می‌شود، و در عوض آن، حاضر نباشد، این تلاش را در راهی به عمل آورد که به خیر و صلاح او در دنیا و آخرت هر دو تمام می‌شود؟! البته این به این معنا نیست - ما در مجال و میدان تربیتی که در صدد آن هستیم - در دلها و خردهای خویش را به روی تجربه‌ها و آزموده‌-های بشری سودمند ببندیم. چون این کار چیزی است که نه عقل و خرد بدان دستور می‌دهد و نه از جمله دستورهای اسلام است! بفرموده پیامبر (ص) حکمت گمشده مؤمن است، هر جا آن را بیابد او بدان سزاوارتر است.

بلکه مشخصاً این به این معنا است که قاعده و پایه زندگی ما اسلام است، و برنامه و شیوه زندگی ما و برنامه و شیوه حکومت ما و برنامه سیاست ما و اقتصاد ما و اجتماع ما و اخلاق و تربیت ما تماماً اسلام است و همگی آنها بر اساس اسلام نهاده شده‌اند. سپس در پرتو آن، با آزادی کامل از تجربیات و آزموده‌های بشری که به سود ما است و با اسلام تعارض و منافات ندارد بهره می‌گیریم و استفاده می‌کنیم.

برقراری نظام و شیوه تربیتی اسلامی و پرورش نسلها جوان بر مبنای آن، نیاز مبرم دارد به تلاشها عظیم و ایجاد تغییرات و دگرگونیهای گسترده در تمام اشکال و صورتهای زندگی در این جوامع جاهلی معاصر ما. جوامعی که متملقانه به اسلام تن می‌مالد و خود را با نسبت بدان، پاک جلوه می‌دهد. سپس امتناع می‌-ورزد که چیزی اندکی از تصورات اسلامی و مفاهیم آن یا شیوه‌هایی رفتار عملی آن را اجرا کند! پس این جوامع اسماً اسلامی و عملاً غیر اسلامی هستند - بلکه تربیت یک کودک بر مبنای اصول تربیتی اسلامی در صورتهای ایده‌الی آن، شدیداً نیازمند این دگرگونی‌های گسترده و همه جانبه‌ی صورتها و چهره‌های زندگی در این جوامع جاهلی است! تا چه رسد به تربیت یک نسل و نسلها! وگرنه، کودک خود را دور از این جامعه، به کجا می‌بری؟! او را در دیری حبس می‌کنی؟ تازه با این کارت او را با یک تربیت حقیقی، تربیت نمی‌کنی، تا چه رسد به اینکه این تربیت یک تربیت اسلامی باشد! و اگر او را در این جامعه رها می‌کنی - پیش از هر چیز - چگونه او را از پلیدیهای زشت این جامعه حفظ و حمایت می‌نمایی، در

حالی که در هر لحظه این پلیدیهای زشت را در راه او می‌پراکنند؟!

و چگونه در تمام اشکال و صورتهای انحرافات اخلاقی که در تمام امور این جامعه پراکنده است، او را مصون می‌داری و از آنها سالم بیرون می‌آوری؟! این انحرافات اخلاقی در تمام امور این جامعه هست: در سیمای زنان بی‌حجاب برهنه فریبا و فتنه‌گر، در اجتماعات عاشقانه جوانان بر راسته راه، در غش و خیانتها و دروغهای که مردم در داد و ستد با هم می‌کنند، و در انواع ظلم و ستمهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی که نسبت به توده مردم روی می‌دهد؟

سپس وقتی که این کودک را به مدرسه می‌بری، چگونه او را از مظاهر فریبای خانم معلم بی‌حجابی که زیبایی فریبنده خویش را بنمایش می‌گذارد حمایت می‌کنی و حفظ می‌نمایی؟

و بعد از آن چگونه او را حفظ و حمایت می‌کنی از آداب و رسوم و مراسمی که هر روز در مدرسه برای احترام حاکمان طاغوتی که به شریعت الهی حکم نمی‌کنند برپای می‌دارند؟ و بعد از آن او را از تأثیر برنامه‌ها و روشهای فاسدی که در مدرسه برای او تدریس می‌شود، چگونه او را حفظ و حمایت می‌کنی که او را بکلی از خدا و پیامبر (ص) و از هر چه که با معنی حقیقی دین پیوند دارد، دور می‌سازند مصون می‌نمایی؟! علی‌رغم اینکه برنامه رسمی دینی که در مدرسه عرضه می‌کنند، نه فربه خواهد کرد و نه از گرسنگی خواهد رهاند، هیچ بهره‌ای نمی‌بخشد، و در زندگی او نسبت به این نقش و اثری از خود به جای نمی‌گذارد و در واقعیت زندگی او به چیز حقیقی منتهی نمی‌شود، بلکه در واقع بر نفرت او از دین می‌افزاید!

بلکه حتی در خانه خودت چگونه او را از انحرافات آوازها و ترانه‌های هرزه و فسادآور، حفظ می‌کنی؟! که حتی اگر دَر خانه را بروی خود ببندی از طریق رادیو و تلویزیون همسایه یا از طریق رفت و آمد گدایان در کوچه و خیابان وارد خانه‌ات می‌شود.

نه هرگز نمی‌توانی! بی‌گمان تربیت یک کودک همانند تربیت یکهزار کودک و تربیت تمام کودکان. نیازمند ایجاد تغییر و دگرگونی در تمام سیما و چهره‌های زندگی در این جامعه جاهلی است!

و حاکمان طاغوتی دروغ گفتند و خود می‌دانستند که دروغ می‌گویند، هنگامی که در زندانها به مسلمانان بیدار دل در حال شکنجه کردنشان می‌گفتند: شما به نظام حکومت چه کار دارید؟!

خودتان و فرزندانتان را هر گونه که میل دارید تربیت کنید ولیکن به نظام حکومت تعرض ننمایید و بدان کاری نداشته باشید! آیا برای مردم هیچ فرصت

حقیقی باقی می‌گذارند و فرصت می‌دهند تا خودشان فرزندانشان را بر شیوه تربیت اسلامی و بر اسلام تربیت کنند و بارآورند؟!

در حقیقت تلاش و کوششی که باید برای اجرا و تطبیق عملی تربیت اسلامی در چهارچوب گسترده‌ای به عمل آید، تلاش و کوشش یک دولت مسلمان است، این دولت و حکومت اسلامی راستین است که باید چنین تلاشی را به عمل آورد. که وسایل و ابزار معینی دارد و قدرت و سلطه اجرایی در دست آن است چون نخستین وظیفه مهم دولت اسلامی و حکومت مسلمان، تحقق اجرای اصول و مبادی اسلام در واقعیت زمین و جهان است.

وظیفه او آن است که زندگی مردم را بر اساس مبادی و اصول اسلامی بنا نهد، نخست از سیاست حکومت گرفته تا سیاست اقتصادی و سیاست اجتماعی و سیاست اخلاقی، و از شیوه‌های رفتار روزانه مردم گرفته تا اوضاع خیابانها و بازار و کارخانه‌ها و وسایل ارتباط جمعی و اعلامی.

اما وقتی که حکومت به این وظایف قیام نمی‌کند یا به وظایفی قیام می‌کند که مناقض و منافی با اسلام است!

آن گاه فرض عینی است که گروهی و جماعتی از مردم به این وظایف قیام کنند که خویشتن را وقف تحقق اسلام در واقعیت روی زمین کرده‌اند. ابتدا و قبل از هر چیز اسلام را در باره خویشتن اجرا و تطبیق نمایند، سپس مردم را بدان بخوانند. و در این راه به جهاد و پیکار برخیزند و تلاش و کوشش نمایند و مشقات و آلام و رنجها را بپذیرند، حتی اگر جاهلیت با تمام وسایل قدرتی که دارد با آنان بجنگد، تا زمانی که خداوند اجازه دهد که تغییر و دگرگونی در اوضاع و احوال مردم پدید آید، هنگامی که احوال و تصورات و افکار و احساسات خود را دگرگون نمایند:

«لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِّن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ مِنْ أَمْرِ اللّهِ إِنَّ اللّهَ لاَ يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَإِذَا أَرَادَ اللّهُ بِقَوْمٍ سُوءاً فَلاَ مَرَدَّ لَهُ وَمَا لَهُم مِّن دُونِهِ مِن وَالٍ (رعد/ ۱۱)

انسان دارای فرشتگانی است که به پیاپی از روبه‌رو و از پشت سر به فرمان خدا از او مراقبت می‌نمایند. خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملّتی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه آنان احوال خود را تغییر دهند، و هنگامی که خدا بخواهد بلایی به قومی برساند هیچ کس و هیچ‌چیزی نمی‌تواند آن را برگرداند، و هیچ کس غیر خدا نمی‌تواند یاور و مددکار آنان شود.

وظیفه مهم ما در همه این احوال، خواه دولت مسلمان: ـ اگر باشد ـ به اجرا و تطبیق عملی شیوه و روش تربیت اسلامی در چهارچوب گسترده قیام کند، یا جماعتی و گروهی از مسلمانان آن را خود اجرا و تطبیق نمایند سپس مردم را

بدان بخوانند. این وظیفه مهم ما آن خواهد بود که شیوه تربیت اسلامی را در کتاب خدا و سنت پیامبر او، بشناسیم و آن را فراگیریم، سپس آن را در شیوه و صورت تطبیقی و کاربرد عملی کامل آن، در جامعه اسلامی نخستین مسلمانان، بشناسیم و بدانیم، تا از تمام اینها یکروش مفصل و قابل اجرا و تطبیق در شرایط اوضاع و احوال امروز خود، استنباط و استخراج کنیم و ما در این کتاب می‌کوشیم تا بیان کنیم که اجرای آن چگونه خواهد بود؟ و یاری و کمک را از الله استمداد می‌نماییم و توفیق تنها در دست خدا است.

محمد قطب

جماعت اولیه مسلمانان چگونه تربیت شدند؟!

جماعت اولیه مسلمانان، جماعتی بود که پیامبر (ص) آن را زیرنظر خویش تربیت نمود و تمام تلاش و مراعات و رهنمودهای خود را بدان بخشید، و تمام بنیادها و عناصر تربیت اسلامی، بر دست بزرگترین مربی تاریخ بشریت، برای این جماعت فراهم گردید.

و بی‌گمان مقصود از خیر امت در این آیه این جماعت می‌باشد:

«كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ» (آل عمران/ ۱۱۰)

شما بهترین امّتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایید و به خدا ایمان دارید.

که به حقیقت این جماعت بهترین امت بوده است در طول تمام تاریخ بشریت و در هر جهت از جهات و در تمام جوانب، انواع شکوه و جلال غرور انگیز را داشت به گونه‌ای که این عظمت در طول تاریخ برای هیچ امتی دیگر به این فراوانی و به این جهات متعدد و این افقهای گسترده، فراهم نگردیده است: عظمتها و شکوه‌های غرورآفرین جنگی و سیاسی و اداری و نفسی و روحی. عظمتهای فراوان از هر نوع و رنگی و در مدتی اندک از عمر روزگار. گویی لحظاتی بیش نبوده است! و این امت بود امتی که اساسها و زیربنای تمام تاریخ آینده اسلامی را بنیان‌گذاری کرد و ریشه‌های آن را در زمین استحکام بخشید، این امت صورتی از مبادی و اصول و تعلیمات و ارزشها و نمونه‌های برتر تطبیق شده در عالم واقعیت را به بشریت تقدیم داشت که در تاریخ بی‌نظیر بوده است، صورت و سیمای که در آن واقعیت عملی و ایده‌آلی با هم تلاقی می‌کنند، این چهره و سیما از چنان عظمت حیرت‌آوری برخوردار است که نزدیک نیست که بین واقعیت و ایده‌آل در آن فرق گذاشت و تشخیص داد که کدام واقعی و کدام ایده‌آل است! و اینها همه ثمره و میوه‌ی رسیده تربیت اسلامی بود، در عالیترین صورت و بر دست بزرگترین مربی در تاریخ.

هر گاه می‌بینیم واقعیت تاریخ اسلامی، تکرار این نمونه برجسته را به این صورت، به خود ندیده است، جز در نمونه‌های فردی و افرادی در میان نسلهای مختلف، در حالی که این نمونه‌ها در جماعت اولیه مسلمانان به صورت متمرکز و

فراوان و بی‌نظیر وجود داشت. به گونه‌ای که مورخان پیشین را بر آن داشت که به بیشتر آنان، تنها اشاره‌های گذرا و مختصری داشته باشند. گویی این مسئله یک پدیده عمومی و عادی است که نیازی به ستایش و تعریف و سخن ویژه ندارد!

علی‌رغم این، تنها این جماعت است که به صورت نمونه بارزی باقی خواهد ماند، که نسلهای مسلمان بدان چشم می‌دوزند و می‌کوشند که نظیر آن را از نو در عالم واقعیت دوباره پدید آورند.

که اگر در هر نسلی و هر قرنی بدان توفیق یا بند وپیروز شوند، خیر و خوبی تمام بشریت در آن است، وگرنه، خود آن تلاش و کوشش ذاتاً خیر و صلاح است. چون هر انسانی را به بالاترین درجه توان و نیرویش ذاتیش می‌رساند که نیروی ذاتی او به صورت خیری باز داشته از عمل و منع شده از رشد و نمو نخواهد ماند.

و به این گونه جماعت تربیت شده پیامبر (ص) به صورت الگو و سرمشق عملی و نمونه برجسته باقی خواهد ماند، اگرچه نظیر آن در مدار تاریخ تکرار نگردد!

ما مؤظف هستیم که درباره این جماعت بررسی گسترده و کاملی به عمل آوریم که اسرار شکوه و عظمت این جماعت را برای ما تفسیر کند، که چگونه در همه میدانها و مجالهای که در آن فرو رفته‌اند به ستیغ و بلندترین قله رسیده‌اند! پیش از هر چیز خواهیم فهمید که این جماعت، جماعتی از بشر بودند، در میان امتی که تا بنا گوش غرق در جاهلیت بود و با دعوت به خیر و صلاح سخت دشمنی و ایستادگی می‌نمود. چون به توصیف قرآن، قومی بودند ستیزه جو و سرسخت در خصومت و دشمنی:

«فَإِنَّمَا يَسَّرْنَاهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ الْمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِ قَوْماً لُّدّاً (مریم/ ۹۷)

ما قرآن را به زبان تو ساده و آسان فراهم آورده‌ایم، تا به وسیله آن، پرهیزکاران را مژده دهی، و مردم سرسخت را با آن بترسانی.

«وَقَالُوا أَآلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلاً بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ (زخرف/ ۵۸)

و گفتند: آیا معبودهای ما بهترند یا عیسی؟ آنان این مثال را جز از روی جدال بیان نمی‌دارند، بلکه ایشان گروهی کینه‌توز و پرخاشگرند.

و از این بررسی در می‌یابیم که چگونه چنین جماعتی با این توصیف، توانست به این افقهای گسترده برسد؟! و این عظمت و شکوهی که به دست آوردند بر چه بنیادی استوار بود و عناصر تشکیل دهنده آنچه بود؟! آیا همان عناصر و اجزاء طبیعی بشری بود، یا اینکه عناصر و اجزاء خارق‌العاده‌ای بود که غیر قابل تکرار است؟! و ما که همچو آنان، جماعتی از بشر هستیم، چه داریم و چه می‌توانیم بکنیم، و از این عناصر و گوهر و عوامل تشکیل‌دهنده این امت، چه چیزی داریم و

چه چیزی را نداریم؟! و تا بدانیم که برای رسیدن به غایت و هدفی که می‌خواهیم بدان برسیم، میزان و اندازه موفقیت و پیروزی ما یا شکست و عدم موفقیت تا چه حد است؟!

ما که می‌کوشیم، عناصر و عوامل تربیت اسلامی را فراهم آوریم و فراهم سازیم، این بررسی گسترده و وافی، برای ما ضرورت کامل دارد. چون این جماعت بود، جماعتی که به تمامی تربیت اسلامی را اجرا و تطبیق نمود یا در میان آن اجرا و تطبیق شد. پس برای فراهم آوردن عناصر و عوامل مطلوب و منظور خود، و برای صورت تطبیقی و قابل اجرا بودن این عناصر و عوامل، بهتر از این امت را نمی‌یابیم، و این کار دارای اهمیت چند برابر و مضاعف است. چون در کارهای مربوط به تربیت کافی نیست که عنصر و عامل ذاتی را در شکل و صورت نظری و تئوری محض، آن را بشناسیم، بلکه شناخت آن به صورت تطبیق عملی و اجرایی بیشتر برای ما مفید است و شناخت آن به صورت تطبیق عملی در عالی‌تر صورت و نمونه، بیشتر و بیشتر به ما فایده می‌رساند.

چون این کار، میزان و اندازه‌ی اندیشه عملی و پیاده کردنی که ممکن است هر عنصر و عاملی از آن عناصر و عوامل بدان برسد، به ما می‌دهد، تا تلاش خویش را برای رسیدن بدان، هر بار با آن بسنجیم و برای بیشتر کردن آن کوشش کنیم و بر آن بیفزاییم!

تو هنگامی که برای پژوهشگری درباره گیاهی یا حیوانی، شیوه کاشتن و پرورش آنها را شرح می‌دهی، نمونه‌های واقعی این گیاه یا حیوان را با شرح همراه می‌سازی و در میان چیزهای که انتخاب می‌کنی یا در مقدمه آنچه که انتخاب می‌کنی، نمونه‌های موجود را بر می‌گزینی، تا به پژوهشگر نسبت به میزانی که می‌خواهد بدان برسد و آنچه که باید برای آن بکوشد، اندیشه‌ای و طرحی بدهی، سپس در همان حال عنصر برجسته در این نمونه را برایش شرح می‌دهی تا در تجربه‌های ویژه خویش برای حصول و تکمیل آن بکوشد.

و در عالم انسان نیز چنین است که باید نمونه‌های موجود را عرضه کنیم راز تفوق و برتری آنها را بررسی و پیدا کنیم تا میزان و اندازه ممکن از آنها را بشناسیم و برای رسیدن بدان بکوشیم.

عناصر و بنیاد تربیت در جماعت اولیه مسلمانان، کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) می‌باشد. باضافه شخص خود پیامبر (ص) که شخصاً در این جامعه حضور داشت و بذات و شخصیت بزرگوارش این جماعت را پرورش می‌داد و آن را مورد عنایت قرار می‌داد.

اما کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) برای همیشه در میان ما حاضر و موجودند و

تا روز رستاخیز باقی می‌مانند، خداوند خود حفظ آنها را به عهده گرفته تا به وسیله آنها این دین را حفظ نماید:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ (حجر/ ۹)

ما خود قرآن را فرستاده‌ایم و خود ما پاسدار آن می‌باشیم.

و همچنین سنت پیامبر (ص) به صورت مدون و دقیقترین تفصیل برای ما حفظ و نگهداری شده است و دانشمندان اسلامی با دقت به تصفیه آن از جعلیات و ساختگی‌ها و بررسی کامل آن پرداخته‌اند و زوائد جعلی را دور ریخته‌اند و با تلاشهای علمی بی‌نظیرشان درجات صحت و سقم حدیث را از صحیح گرفته تا جعلی و موضوع بیان داشته‌اند و هر آنچه که در زمینه فقه و تشریع و قانونگذاری و مکارم اخلاق و غیره مورد استدلال قرار می‌گیرد، از آنچه که مورد استدلال واقع نمی‌شود، از هم جدا کرده‌اند.

اما وجود خود پیامبر (ص) در میان مسلمانان، تنها عنصری است که در هیچ نسل دیگری تکرار نمی‌شود.

ولیکن سیرت و سرگذشت مفصل او در زندگی نزد ما موجود است. به گونه‌ای است که گویی شخصاً در میان ما حضور دارد. بلکه او (ص) به خاطر عظمت و شکوه و جلال بیش از حدش، ممکن نیست که در میان ما، تنها به صورت یک (شخصیت تاریخی) درآید، که نقش تاریخی خویش را در زندگی انجام داد. سپس تنها به صورت یک خاطره و یاد یا مجرد تاریخ بدان توجه و عنایت شود! بلکه او (ص) با سرّ زندگی و نشاط و حیات برتری که داشت، در طول زندگی تمام نسلهای بشری، بدان مقدار که هر نسلی متوجه شخصیت بزرگوار او می‌گردد و از سیرت و سرگذشت زندگی سرشار از خیر و برکتش الهام می‌گیرد، با آنها زندگی می‌کند و حضور کامل دارد.

اگر خود شخصی و ذاتی او (ص) و اینکه خود شخصاً مواظبت و مسئولیت جماعت اولیه را به عهده داشت و یگانه مربی بود که هرگز در تاریخ تکرار نشده است. و اگر وجود ذاتی او یگانه عنصر و عاملی بود که در ساختار بی‌نظیر این جماعت تأثیر گذاشت و آن را به گونه‌ای ساخته بود، که به این صورت موجود، بار دیگر برای بار دوم تکرار نشده است. بی‌گمان وجود شخصی او (ص) و حضور جسمی او، شرط قیام و پدید آمدن یک جامعه مسلمان در صورت عادی نیست و همچنین برای اجرا و تطبیق تربیت اسلامی در سطح عادی آن نیز شرط نمی‌باشد. وگرنه، ، اگر جضور شخصی و جسمی آن حضرت برای قیام چنین جامعه‌ای و اجرای تربیت اسلامی شرط می‌بود، خداوند بر مسلمانان فرض نمی‌کرد که جامعه اسلامی را برپای دارند و در میان آن، تربیت اسلامی را اجرا کنند، در

حالی که خداوند خود می‌داند که پیامبر (ص) جاودان در این جهان در روی زمین زنده نمی‌ماند!

سپس می‌دانیم که جامعه تابعین که در دوره تاریخ اسلام به وجود آمد و جامعه نمونه‌ای بود، پیامبر (ص) شخصاً در آن حضور نداشت، بلکه این جامعه سیرت و شرح حال زندگی او را شنیده است، همان گونه که امروز ما نیز آن را می‌خوانیم و می‌شنویم، و با این وصف، آنان تفوق و برتری قابل ملاحظه‌ای بر ما دارند و آنان تربیت اسلامی را در سطح بالایی پیاده می‌کردند و بدان می‌پرداختند!

چه بسا این جامعه اول یک عنصر و عامل دیگری برای این تفوق و برتری تابناکش داشت که در بقیه تاریخ بعد از آن تکرار نگردیده است. و آن عنصر و عامل، عنصر و عامل (تازگی آن) بود چون هر حرکت و جنبش و نهضت جدید در تکون و پیدایش و تحرک و نشاط و فعالیتش، پرتحرک‌تر و رساتر از نسلهای بعدی است.

پیدایش تازگی بدان زندگی و نیروی غیر عادی می‌دهد و چون که ساختار خود را بتدریج و گام به گام و پله به پله می‌سازد و بدان می‌پردازد، خود در ساختار روحی و نفسی درونی و باطنی خویش یا در ساختار اجتماعی بیرونی و خارجیش! پس در هر گامی که برمی‌دارد بذل جهد و تلاش جدی می‌کند و مشقت و سختی را تحمل می‌نماید و بر سلامتی ساختار و بناء حرص می‌ورزد، و بر صیانت و حفظ آن از هر خدشه‌ای یا از هر عیب و زشتی و کاستی بسیار آزمند است. اما نسلهای که بعد از آن می‌آیند، نسلهای که خود شخصاً به ساختار آن بنا نپرداخته‌اند، بلکه آن را ساخته و پرداخته نسل پیش از خود یافته‌اند، کمتر بر سلامتی آن حرص می‌ورزند و به سستی و تنبلی در آن نزدیکترند، تا اینکه در طی روزگار آن نسل ناخلف می‌آید که قرآن توصیف می‌کند:

«فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُواْ الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الأدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِن يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِّثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لاَّ يِقُولُواْ عَلَى اللّهِ إِلاَّ الْحَقَّ وَدَرَسُواْ مَا فِيهِ وَالدَّارُ الآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ (اعراف/ ۱۶۹)

بعد از آن، فرزندان ناخلفی جانشین آنان شدند که وارث کتاب گشتند کالای این جهان دانی را دریافت می‌داشتند و می‌گفتند: بخشیده خواهیم شد، و حال آن که اگر باز هم کالایی همانند کالای نخست به دستشان می‌رسید آن را دریافت می‌داشتند مگر از آنان در کتاب پیمان گرفته نشده است که از زبان خدا جز حق نگویند؟ و حال آن که آنچه را در کتاب است خوانده و فهم کرده‌اند و دنیای دیگر بسی بهتر برای کسانی است که پرهیزکاری کنند مگر عقل ندارید و نمی‌فهمید.

ولیکن این عنصر تازگی امروز ذاتاً به مصلحت ما است، همان گونه که هرگز

قبلاً چنین نبوده است! چون متأسفانه با گذشت روزگار، امروز اسلام غریب و ناآشنا شده است، همان گونه که در آغاز نیز غریب بود همچنان که پیامبر (ص) از آن خبر داده است:

«بَدَأَ الإسْلامُ غریباً، و سَیعودُ غریباً کَمَا بَدَأَ، فَطُوبي لِلْغُرَباءِ (به تخریج مسلم)

اسلام با غریبی آغاز شد که کسی آن را نمی‌شناخت، و از نو غریب خواهد شد و با آن آشنا نخواهد بود، همان گونه که در آغاز بود، خوشا به حال کسانی که چون مسلمانند غریب می‌نمایند.

این غربت امروزی اسلام، تلاش مجدد برای بازگشت آن را. به گونه‌ای در می‌آورد، که گویی گردش و جولان جدیدی است، مانند گردش و جولان اولی یا تا حدی نزدیک بدان و عنصر و عامل تازگی بیش از پیش برای آن افزوده می‌گردد، و عامل رسیدن آن به قله پیشرفت می‌گردد همان گونه که قبلاً چنین نبود. بنابراین، امروز ما عناصر و عوامل تربیت اسلامی را چه دایمی و چه عارضی آن - در دست داریم و پیش روی ما است. به گونه‌ای که با توجه به آنها می‌توانیم انتظار تولد جدیدی برای جامعه اسلامی برجسته‌ای داشته‌باشیم.

هنگامی که زندگی آن جماعت مسلمان اولیه را بررسی می‌کنیم، ضرورت دارد و باید این بررسی را از دوره جاهلی پیش از اسلام شروع کنیم، تا بدانیم میزان واندازه دگرگونیهایی که بتأثیر تربیت اسلامی در این جامعه به وجود آمده است، تا چه حد است و آن را به خوبی ارزشیابی نماییم و ارزش آن را بدانیم.

همان گونه که عمربن خطاب (رض) بدان اشاره کرد و گفت: (کسی که جاهلیت و دوره آن را نشناخته باشد، اسلام را نمی‌شناسد). تا بدانیم که آیا اسلام تنها تعدیل بعضی از جوانب زندگی دوره جاهلی است یا اینکه پیدایش جدید و تولد جدیدی است؟!

به راستی کتابهای تاریخی متداول در میان ما یک چهره تمام نمای حقیقی از جاهلیت را به ما نمی‌دهند، یا به خاطر این است که به حقیقت جاهلیت آشنا نیستند و بدان جاهل هستند یا نویسندگان آنها بنا به اهدافی که دارند آن را به عمد تحریف کرده‌اند.[1]

این کتابها غالباً (صورت جاهلیت عربی) را به ما می‌دهند، بر مبنای اینکه جاهلیت عربی (گوهر وجوهر) جاهلیت در جهان است و جاهلیت را محصور و محدود ساخته‌اند به بت‌پرستی و زنده بگور کردن دختران، می‌گساری و شراب خوارگی، و قماربازی و تاراج و غارات و گرفتن و ربودن جان و مال دیگران و امثال

---

۱. ر.ک: کیف نکتب التاریخ الاسلامی.

اینها از مظاهر و علایم جاهلیت، که گاهی همه آنها ذاتاً در هر جامعه جاهلی یافته می‌شود و گاهی نیست و با این وصف، گوهر اصلی همه جاهلیتها در میان ملل مختلف یکی است و با صرف نظر از ویژگیهایی که گاهی از یک محیط تا محیط دیگری و از یک نسل تا نسل دیگری ممکن است تفاوتهایی داشته‌باشند و تغییر کنند، جوهر همه آنها مشترک است. هر گاه بخواهیم که گوهر و اصل جاهلیت را بشناسیم؛ باید به کتاب ـ قرآن ـ مراجعه کنیم. چون این لفظ ذاتاً پیش از نزول قرآن در زبان عربی به کار نرفته است، اگرچه ریشه آن در اشعار عربی پیش از قرآن به کار رفته است که شاعری گفته است:

(وَ نَجْهَلُ فَوْقَ جَهلِ الجاهلين)

و ما نیز بیش از جهالت جاهلان جهل می‌ورزیم.

اما صیغه (جاهلیه) بر وزن (فاعلیه) برای اولین بار در زبان عربی در قرآن به کار رفته است.

و هنگامی که مواضع ذکر و استعمال کلمه (جاهلیت) و مشتقات و مرادفات آن را از قبیل (لایعلمون) بررسی و پی‌جویی می‌کنیم، می‌فهمیم و در می‌یابیم که در یکی از دو معنی زیر به کار رفته است که هر دو با هم معنی حقیقی جاهلیت و حقیقت آن را تشکیل می‌دهند که عبارتند از: جهل ونادانی به حقیقت الوهیت و خداوندگاری و دومی جهل و نادانی به بایستگی اطاعت خالصانه و عبودیت و بندگی خالصانه برای خداوند یگانه، و به عبارت دیگر مخالفت با برنامه و قانون الهی و حکم کردن بغیر آنچه که خداوند برای بشر نازل فرموده است. از جمله مثالهای جهل و نادانی به حقیقت الوهیت و خداوندگاری:

«وَجَاوَزْنَا بِبَنِي اسرائيل الْبَحْرَ فَأَتَوْاْ عَلَى قَوْمٍ يَعْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَّهُمْ قَالُواْ يَا مُوسَى اجْعَل لَّنَا إِلَهاً كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (اعراف/ ۱۳۸)

بنی‌اسرائیل را از دریا گذراندیم. به گروهی رسیدند که بتهایی داشتند و مشغول پرستش آنها بودند. گفتند: ای موسی! برای ما معبودی بساز همان گونه که آنان دارای معبودهایی هستند گفت: شما گروه نادانی هستید.

و از نمونه‌های نوع دوم:

«قَالَ رَبِّ السِّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَإِلاَّ تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَأَكُن مِّنَ الْجَاهِلِينَ (یوسف/ ۳۳)

گفت: پروردگارا! زندان برای من خوشایندتر از آن چیزی است که مرا بدان فرا می‌خوانند، و اگر نیرنگ ایشان را از من باز نداری، به آنان می‌گرایم و از زمره نادانان می‌گردم.

«أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللهِ حُكْماً لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ (مائده/ ۵۰)

آیا جویای حکم جاهلیّت هستند؟ آیا چه کَسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می‌کند.

و از این جا روشن می‌گردد که مظاهر و علایم ظاهری (جاهلیت) در حد ذات خود محور ثقل و سنگین اصلی نیست، اگرچه در عمل و کار تحول و انتقال از (جاهلیت) به اسلام وزن و ثقل و اعتبار خاصی دارد. بلکه بی‌گمان محور سنگین و ثقل، همان گوهر مشترک جاهلیت است که دو شاخه شرکت است: شریک برای خداوند قرار دادن در اعتقاد و باوری، وشریک وانباز قراردادن در پیروی. که یکی یا هر دو باشد فرقی نمی‌کند، یکی را داشته باشید یا هر دو را (جاهلیت) به شمار می‌آید:

«وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ (نحل/ ۳۵)

کافران می‌گویند: اگر خدا می‌خواست نه ما و نه پدران ما، چیزی جز خدا را نمی‌توانستیم بپرستیم.

این عبادت غیر خدا به تعبیر قرآن کریم عبادت (جبت) و (طاغوت) است.

(جبت) و طاغوت در اصطلاح قرآن کریم عبارت است از: هر چیزی، یا هر شخصی، یا هر عرف و عادت و آداب و رسومی، یا هر وضعی، یا هر سلطه و قدرتی، یا هر شریعتی و دینی، همه آنها که بدون اجازه خداوند، انسان را به بندگی و عبودیت خود بخوانند و از مردم بخواهند که از آنان اطاعت کنند یا خود مردم به اطاعت از آنها بپردازند، در حالی که با این اطاعتشان با اوامر خداوند مخالف باشند و مخالفت ورزند.

به هر حال برای ما مهم است که سیمای ظاهر و علایم (جاهلیت) عربی را بررسی کنیم، تا بدانیم که شیوه و روشن تربیت اسلامی چگونه در نابودی آن تأثیر گذاشت، و تا راه عمومی این روش را در نابودی انحرافات فطرت، بشناسیم و برای نابودی انحرافات جامعه جاهلی کنونی آنها را بکارگیریم، اگرچه انحرافات جامعه جاهلی امروز با انحرافات جامعه جاهلی عربی آن روز از حیث تفصیلات اختلاف داشته و متفاوت باشد. آری! برای ما مهم است که سیمای ظاهر و علایم ظاهری (جاهلیت) عربی را بررسی کنیم تا راه علاج و چاره آن را در شیوه راه علاج و چاره ربّانی، بشناسیم. و لیکن نباید از این حقیقت غافل باشیم که آنچه گفتیم، تنها سیمای ظاهری و علایم ظاهری (جاهلیت) عربی هستند.

بی‌گمان جوهر حقیقی (جاهلیت) همان پرستش (جبت) و (طاغوت) است به هر شکلی که باشد، و همان جهل و نادانی به حقیقت (الوهیت) و خداوندگاری و

ترک اخلاص عبودیت و بندگی برای (الله است) همراه با توابع آن از قبیل: در پیش گرفتن راه و روش‌های غیر از راه و روش خدا و عدم حکم و داوری به چیزی که خداوند نازل کرده است و پناه به چیزی بردن که خداوند نازل نکرده است.

عربها در کنار پرستش بتهای گوناگون و پرستش معبودات دیگر از قبیل: (جن) و (فرشتگان) و چیزهای دیگر، یک جهالت و گمراهی دیگری را نیز به این جهالت می‌افزودند، که در عدم ایمان و باوری به روز رستاخیز تجسم می‌یافت، و از کسی که آنان را به ایمان و باوری به رستاخیز می‌خواند، مات و مبهوت و شگفت زده می‌شدند و او را به مسخره می‌گرفتند:

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ، أَفْتَرَى عَلَى اللَّهِ كَذِباً أَم بِهِ جِنَّةٌ (سباء/ ۷ـ۸)

کافران می‌گویند: آیا مردی را به شما بنماییم که شما را خبر می‌دهد از اینکه هنگامی که پیکرهایتان کاملاً متلاشی شد آفرینش تازه‌ای پیدا می‌کنید، آیا او بر خدا دروغ می‌بندد؟ یا نوعی دیوانگی دارد؟.

و از آثار این عدم باوری به روز رستاخیز، در زندگیشان، چیزی است که حتماً در زندگی هر جامعه جاهلی که بدان ایمان نداشته باشد، باید آن چیز باشد مانند: احساس به کوتاهی مدت عمر و زندگی، و اینکه این مدت کوتاه یگانه فرصتی است که اگر انسان برای آن نقشه نکشد و از آن نچشد و بهره نگیرد، این فرصت از دست می‌رود و هرگز برنمی‌گردد. بنابراین، باید بلذتها روی آورد و بر آنها چنگ زد، مهم نیست که حرام می‌باشند یا حرام نیستند و در احساس آنها زندگی کم ارزش باشد و حقیر شمرده شود! و گاهی هر دو در آن جمع می‌شوند، همان گونه که در این بیت طرفه بن العبد آمده است:

أَلا اَيهذا الزّاجِرِى اَحْضُرَ الْوَغى وَ اَنْ اَشْهَدَ اللّذاتِ. هَلْ اَنْتَ مُخْلِدِى

هان! ای کسی که مرا از حضور در جنگ باز می‌داری و از حضور در مجالس لذّتها مرا منع می‌کنی، آیا تو مرا جاودان می‌سازی؟!]

قبیله تنها سازمان اجتماعی بود که ساکنان جزیره‌العرب در سایه آن با هم زندگی می‌کردند و در جنگ و صلح و انعقاد پیمانها و تعهدات و معاملات و داد و ستدها و تجارت، در خلال قبیله حرکت می‌کردند و تحت حمایت آن بودن، و لیکن این قبیله بر وجود افراد داخل خود فشار بسیار سختی وارد می‌آورد که فرد در زیر فشار سنگین آن پایمال می‌شد، و شخصیت فرد در شخصیت قبیله محو می‌گشت و مصداق این قول شاعر جاهلی می‌شد:

«وَ هَلْ اَنَا إِلّا مِنْ غزية. اِنْ غَوَتْ غَوَيتُ وَ إِنْ تَرْشُدْ اَرْشَدُ؟!»

آیا جز این است که من فردی از قبیله غزیه هستم، اگر این قبیله گمراه شود، من نیز به تبعیت آن گمراه خواهم شد، و اگر ارشاد شد و راه راست را یافت من نیز ارشاد می‌شوم.[1]

دشوارترین وسخت‌تر کیفری که قبیله بر فرد عاصی و نافرمان تحمیل می‌کرد و معمول می‌داشت آن بود که از قبیله «خلع» می‌شد و به صورت معزول و عاق درمی‌آمد و رانده‌ای می‌شد که هستی و وجود نداشت! عرف و آداب و رسوم آباء و اجداد نیروی پایمال کننده‌ای داشت که هیچ احدی نمی‌توانست از آن جدا شود و بگسلد، همان گونه که قرآن آن را توصیف کرده است

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ اتَّبِعُوا مَا أَنزَلَ اللهُ قَالُواْ بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لاَ يَعْقِلُونَ شَيْئاً وَلاَ يَهْتَدُونَ (بقره/ ۱۷۰)

و هنگامی که به آنان گفته شود: از آنچه خدا فرو فرستاده است پیروی کنید، می‌گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم. آیا اگر پدرانشان چیزی را نفهمیده باشند و راه نبرده باشند.

«بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءنَا عَلَى أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَى آثَارِهِم مُّهْتَدُونَ (زخرف/ ۲۲)

بلکه ایشان می‌گویند: ما پدران و نیاکان خود را بر ایینی یافته‌ایم و ما نیز بر پی آنان می‌رویم.

و عرف و آداب آبا و اجداد نیز همچون جامعه جاهلی، مجتمعی بود که قوت و زور بر آن حکم فرما بود نه حق و حقیقت. هر کس که قوت و قدرت داشت، حکومت می‌کرد و هر کس که قوت و زور نداشت محکوم بود و بر او حکومت می‌شد! سپس بناچار ظلم بر همدیگر روی می‌داد و به قول زهیر در معلقه‌اش چنین می‌شد:

«وَ مَنْ لَمْ يذُدْ عَنْ حَوضِهِ بِسِلاحِهِ يهَدَّم! وَ مَنْ لا يظْلِمِ النَّاس يظْلَمِ

هر کس با سلاح خویش از حوض خود دفاع نکند، خراب می‌شود و ویرانش می‌کنند، و هر کس بر مردم ستم نکند، مردم بر وی ستم می‌کنند ـ ظالم نباشی، مظلوم خواهی شد!

بنا بر این در چنین جامعه‌ای، یگانه راه دفع ظلم، مبادرت به ظلم بر دیگران

---

۱. این شاعر شخص خردمند و با تجربه‌ای بود، قوم خویش را از جنگ با قبیله دیگر منع کرده بود، ولی قبیله از قبول نصیحت او سر باز زد و به جنگ اقدام نمود و سخت شکست خورد. این مرد که رئیس قبیله بود نیز در جنگ شرکت کرد. سپس او را سرزنش کردند که تو چرا شرکت کردی؟ او در قصیده‌ای که این بیت جزء آن است، چنین پاسخی داد. م.

است! و از این جا بود که پیوسته غارتها و تاراجهای دایمی و تجاوز مستمر، و انتقام گیری، وجود داشت و در جریان بود! و تعصب و تندمزاجی و حمیتی که قرآن توصیفش می‌کند وجود داشت:

«إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِم الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ الْجَاهِلِيَّةِ (فتح/ ۲۶)

آنگاه که کافران تعصب و نخوت جاهلیت را در دلهایشان جای دادند.

و افقها و کرانها بتمامی نزدیک و تنگ بود همان گونه که پیوسته در هر جامعه جاهلی چنین است، که همه افقها محصور در محیط این عالم خاکی است و مشغول به لذتهای مادی و محسوس یا سرگرم به چیزهای است که در مقام و منزلت و جایگاه اجتماعی از حیث بلندی و پستی تأثیر گذار بود از قبیل ثروت و دارایی و فرزندان زیاد، یا شهرت نیکی یا شهرت زشت و بدنامی:

«وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالا وَأَوْلادًا وَمَا نَحْنُ بِمُعَذَّبِينَ (سباء/ ۳۵)

و گفته‌اند: ما که اموال و اولاد بیشتری داریم و ما هرگز عذاب نمی‌بینیم و شکنجه نمی‌شویم.

بلکه در این جاهلیت عربی حتی مردم به چیزی که بعضی از جاهلیتهای دیگر جهان بدان مشغول و سرگرم بود، نمی‌پرداختند از قبیل علم و دانش و پیشرفتهای مادی، همان گونه که جامعه جاهلی یونانی و جامعه جاهلی رومانی و جامعه جاهلی فرعونی به آنها می‌پرداختند و مشغول بودند. بلکه چیزی که بشدت آنان را به خود مشغول داشته بود: شعر گفتن، و حفظ نسب و شجره‌نامه‌ها، و فخر و مباهات و هجو همدیگر به جنگها و پیکارهای سلب و نهب و گرفتن و ربودن و احساب و انساب بود. در کنار مشغولیت به زندگی روزمره ساده‌ای که در هر جا مردم بدان مشغولند.

در حقیقت خدایی و الوهیت چهار ارباب یا گروههایی چهارگانه از ارباب، همزمان آنان را به عبودیت و بندگی خود می‌کشاند: خدایی و الوهیت بتهای که می‌پرستیدند، و معبودات دیگر از قبیل (جن) و (ملائکه) و غیر آنها از معبوداتی که آنان را می‌پرستیدند تا از الله نزدیکشان گردانند و سبب تقرب به الله» شوند، یا نزد «الله» برایشان شفاعت و میانجیگری کنند، و خدایی والوهیت قبیله، و خدایی والوهیت عرف و آداب و رسوم موروثی از آباء و اجدادشان، و خدایی و ربوبیت و الوهیت هوی و هوس و شهوتها! و تمام اینها ادعاء می‌کردند ـ از جهت نظری ـ که خدا را عبادت می‌کنند و عبادت از آن «الله» است و از جهت نظری می‌دانستند که «الله» آفریدگار و خالق آنان و خالق جهان و هستی و زندگی است! و از این جا بود که اسلام آنان را از این وضع بیرون آورد و رهاشان ساخت تا از پرستش

خدایان و ارباب آزادشان سازد و به پرستش خدای همه خدایان و رب الارباب و خدای یگانه منتقلشان گرداند واز پرستش بعضی افراد مثل خودشان به پرستش خدای یگانه بدون شریک و انبازشان بکشاند، و از پرستش «جبت» «طاغوت» به عبادت خدای مهربان و بخشنده و کریمی منصرفشان سازد که بندگان خویش را گرامی می‌دارد و بشریت آنان را خوار و ذلیل و زبون نمی‌گرداند و تنها او است که بشریت را گرامی داشته و بربیشتر آفریدگان خود، برتریش بخشیده است و انسان را شایسته جانشینی قدرتمند و با تملکین در جهان و در روی زمین قرار داده است.

و تا اینکه از انحصار در دایره تنگ دنیای ظاهری آزادشان سازد و بدنیای برتر و والاتر و درخشانتر و با امتداد فراوان‌تر و گسترده‌ترشان ببرد. دنیا و آخرت در یک عقیده و باور و در یک نظام واحد. و آنان را از اینکه بعضی بر بعضی دیگر ظلم و ستم کنند آزادشان گرداند و آنان را به پناه عدالت و داوری خداوند دادگر فرمانبروا منتقل نماید، و این کار را بسبب آزاد کردنشان از قوانین و شرایع بشری و برنامه و شیوه آنان و منتقل کردنشان به برنامه‌ها و شیوه تربیت و شریعت الهی، انجام دهد.

که همگی مردم در یک زمان و بیک درجه در برابر آن تسلیم هستند.

تا به قول «ربعی بن عامر» در پاسخ رستم فرمانده سپاه ایران در عراق که از وی پرسیده بود، چه چیزی شما را به این جا آورده است؟ او در چند کلمه بلیغ و رسا موضوع خویش را خلاصه کرد و گفت: خداوند ما را برانگیخته و به این جا فرستاده است: تا هر که از مردم بخواهد، ما او را از پرستش بندگان مثل خودش نجاتش دهیم و او را به جای آن به پرستش خدای یگانه دعوت کنیم و او را از دایره تنگ دنیا برهانیم و به دایره گسترد و وسیع دنیا و آخرت منتقلش سازیم و از ظلم و جور ایشان او را نجات دهیم و به پناه عدالت اسلام ببریم. اسلام آمده بود تا آنان را از نو در قالب تولد جدید انسانی بسازد و پرورش دهد.

اسلام با این جماعت در این مدت کوتاه چه کرد، و چگونه آنان را ساخت؟!

فرق و تفاوت بین حال این جماعت در «جاهلیت» و حالشان در اسلام، بی‌گمان همان نتیجه تربیت اسلامی بود که پیامبر (ص) بسبک و شیوه قرآن و الهام از تعالیم و آموخته‌های آن، آنان را تربیت نمود. آنان در دوره جاهلیت فضائلی و بعضی از تعالی اخلاقی داشتند و اصولاً هیچ جاهلیتی در تاریخ از بعضی از فضایل و تعالیهای اخلاقی خالی نیستند بی‌گمان نفس بشری حتی در بدترین احوالش در شر خالص فرو نمی‌رود و در شر مطلق نیست! ولیکن جاهلیت این فضایل و تعالی اخلاقی را بر حالت فطری و طبیعی باقی نمی‌گذارد و آنها را بر آن

حالت طبیعی و فطری رها نمی‌کند، بلکه آنها را پیچ و تاب می‌دهد واز جهات اصلی بیرونشان می‌آورد و تغییرشان می‌دهد. همان گونه که جاهلیت عربی فضیلت کرم و جوانمردی را به مفاخره و مباهات تبدیل کرد، و انفاق و هزینه کردن مال را به ریا» در برابر مردم و خودنمایی مبدل ساخت، همان گونه که در قرآن آمده است. اما هنگامی که مجالی برای مفاخره و سخن گفتن قافله‌ها از کرم و بخشش آنان در میان نباشد، آنان به گونه‌ای هستند که قرآن از آنان نقل می‌کند:

«كَلَّا بَل لَّا تُكْرِمُونَ الْيَتِيمَ ، وَلَا تَحَاضُّونَ عَلَىٰ طَعَامِ الْمِسْكِينِ (فجر/ ۱۷ ـ ۱۸)

هرگزا هرگز! بلکه شما یتیم را گرامی نمی‌دارید، و همدیگر را تشویق و ترغیب نمی‌کنید به خوراک دادن به مستمند.

«وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ أَنفِقُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنُطْعِمُ مَن لَّوْ يَشَاءُ اللَّهُ أَطْعَمَهُ إِنْ أَنتُمْ إِلَّا فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ (یس/ ۴۷)

و هنگامی که به آنان گفته شود: از چیزهایی که خدا به شما داده است، انفاق و احسان کنید، کافران به مؤمنان می‌گویند: آیا به کسی خوراک بدهیم که اگر خدا می‌خواست خوراک بدو می‌داد شما در گمراهی آشکار و روشنی هستید.

همان گونه که فضیلت و تعالی اخلاقی شجاعت و دلاوی و استعداد و آمادگی برای جان‌فدایی در راه چیزی که از هستی و وجود فردی بهتر است، آن را به غارتهای پیوسته برای گرفتن و ربودن جان و مال دیگران و ظلم و تجاوز به دیگران و تعصبات جاهلی که به جنگ و ستیز می‌انجامد بدون اینکه بدانند یا بپرسند که این جنگ و کشتار بر حق است یا در راه باطل؟! و از این خمیر مایه‌ی آمیخته به فضایل و رذائل، اسلام جالبترین نمونه‌های بشری در تمام تاریخ را ساخت. امتی را ساخت که آفریدگارش آن را چنین توصیف نمود شما بهترین امتی هستید که برای مردم آفریده شده‌اید».

به راستی اسلام با چه وسیله‌ای این امت را ساخت؟! آیا به راستی این وسیله در هر وقت و زمان ممکن است به دست آید، که هر گاه تجربه‌اش کنی و به هر شیوه تجربه‌اش کنی، میوه خویش را بدهد و به ثمر نشیند؟!

یا اینکه آنجا فضا و جوی معینی و آب و هوای خاصی بود که این ثمره و میوه شگفت‌انگیز را داد و باید هر بار این فضا و آب و هوا را فراهم کرد تا این وسیله به این نتیجه برسد؟!

حقیقتاً اسلام کار خویش را در این تربیت با تصحیح عقیده و باوری درباره ذات «الله» آغاز کرد.

کسی که سوره‌های مکی قرآن را پی‌گیری و پی‌جویی کند، در می‌یابد که در تمام این سوره‌ها، بیشتر پیرامون یک موضوع واحد سخن می‌رود و آن موضوع عقیده و ایمان و باوری است «هنگامی که می‌گوییم» عقیده، بدیهی است که مراد و مقصودمان «عقیده» صحیح و درست است. وگرنه، ، اعتقاد انسان به وجود یک اله و نیروی برتر، «یک مسئله فطری است که در سرشت انسان وجود دارد و نیازی به ارسال نبی و رسول ندارد! و همچنین متوجه شدن و اتجاه و جهت‌گیری فطرت بشری به سوی پروردگارش بنوعی از انواع عبادت و پرستش، نیز یک مسئله فطری و سرشتی بشر و انسان است که نیازی به وجود نبی و رسول ندارد.[1] بلکه آنچه که دائماً و همیشه نیازمند فرستادن «انبیاء» «رسولان» است، تصحیح این عقیده فطری است و آن را در راه صحیح آن سوق دادن است.

چون هر گاه فطرت و سرشت طبیعی به حال خود گذاشته شود، بیشتر اوقات به بیراهه می‌رود و گمراه می‌گردد و خداوند را ـ «الله» ـ بر غیر حقیقت او تصور می‌کند و خدایان دیگر ساختگی و دروغین را با او شریک قرار می‌دهد! و در نتیجه پرستش مشوه و نادرست و معیوب را نسبت به وی تقدیم می‌دارد، که همان عبادتی نیست که خداوند بر بشر فرض و واجب ساخته است. پس «انبیاء» «رسولان» می‌آیند، تا فطرت بشری را به راه راست و درست آن برگردانند، و بدان، دین ارزشمند و درست را بر همان شیوه حقیقی ربانی عطا کنند:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (روم/ ۳۰)

روی خود را خالصانه متوجّه ایین کن. این سرشتی است که خداوند مردم را بر آن سرشته است. نباید سرشت خدا را تغییر داد. این است دین و ایین محکم و استوار، ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

همان گونه که هر پیامبری از پیش آمده است تا به مردم بگوید:«لااله‌الاالله»[2]

«اعبدوا الله مالکم من اله غیره

ای مردم فقط «الله» را بپرستید. چون هیچ الهی وجود ندارد که شایسته پرستش باشد جز او.

---

۱. دولتهای کمونیستی ملحد جهان به صورت ظاهر از این قاعده کلی مستثنی به نظر می‌آیند، ولی با بسیاری از شئون و حالتهای این فطرت بشری برخورد جدی می‌کنند و با آن همگامی نمی‌نمایند و دین‌باوری را با آتش و آهن سرکوب می‌کنند. این حالات وحشیانه آنها، دلیل نبودِ حقیقی نیست که ما به آن اشاره کردیم. مؤلف.

۲. .هیچ معبودی نیست که شایسته عبادت باشد جز ذات الله.

پس همچنین پیامبر اسلام (ص) آمد تا همان سخن جاودانی که حقیقت ازلی در آن تجسم می‌یابد به مردم بگوید: «الااله‌الاالله» و از مردم بخواهد که تنها و تنها او را بپرستند و هیچ شریک و انبازی برای او قرار ندهند.

و سوره‌های مکی قرآن، همان گونه که از پیش گفتیم، جز به موضوع این عقیده نمی‌پردازند و تمام سخنان مستلزم این عقیده را به تفصیل بیان می‌دارند. پس باید بدانیم که این موضوع سنگ زیربنای تمام تربیت اسلامی و اساس آن است و تمام زندگی اسلامی نیز بر این اساس استوار است و این جا باید بر یک پدیده‌ی که دلالت خاصی دارد توقفی بکنیم و آن را مطرح نماییم:

مگر نه این است که عربها در زمان جاهلیت خود «الله» را می‌شناختند؟ و می‌دانستند که تنها او آفریدگار است؟ و او مدبر جهان است؟

و زمام مالکیت هر چیزی به دست او است؟ و تنها او می‌تواند پناه بدهد و کسی نمی‌تواند کسی را از او پناه و امان دهد؟

بلکه به حقیقت قرآن کریم آگاهی آنان را به تمام این مسائل مسجل و تومار کرده است:

«وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ (لقمان/ ۲۵)

هر گاه از آنان بپرسی: چه کسی آسمانها و زمین را آفریده است؟ حتماً می‌گویند: خدا.

«وَلَئِن سَأَلْتَهُم مَّنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ (زخرف/ ۸۷)

اگر از مشرکان بپرسی، چه کسی آنان را آفریده است؟ مؤکّدانه می‌گویند: خدا!.

«قُل لِّمَنِ الْأَرْضُ وَمَن فِيهَا إِن كُنتُمْ تَعْلَمُونَ، سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ (مؤمنون/ ۸۴ ـ ۸۹)

بگو: زمین و کسانی که در زمین هستند از آن کیستند، اگر دانا و فرزانه‌اید؟! خواهند گفت: از آن خدا است. بگو: پس چگونه گول می‌خورید و جادو و جنبل می‌شوید؟.

پس چگونه قرآن آنان را «الذین لایعلمون = کسانی نمی‌دانند» نامیده است؟!

و چرا درس عقیده و باوری را با آنان از نقطه صفر آغاز کرده‌است؟ بلکه این درس را با همان معلوماتی آغاز کرده است که علم عربها را به آنها بر آنان مسجل و طومار کرده است به اینکه آنان می‌دانستند که خدای سبحان آفریدگار آسمانها و زمین است، سپس آن را ملغی ساخت و به حساب نیاوردا و می‌دانستند که او آفریدگار مردم و مدبر جهان است و مالکیت تمام اشیا و جهان به دست او است و اینکه او می‌تواند پناه دهد و هیچ کس را نمی‌توان از او پناه داد و نهان کرد!

حالا که در صدد سخن از شیوه تربیت اسلامی هستیم، این موضوع دارای

دلالت بسیار مهمی است که باید آن را بیان کنیم تا مفهوم و معنای این دلالت را از دست ندهیم و از دستمان نرود.

قرآن آنان را «الذین لایعلمون» می‌نامد، پس قطعاً باید «علمی» که اسلام می‌خواهد مردم به «الوهیت» و خداوندگاری داشته باشند نوع دیگری از علم باشد غیر از آنچه که در جاهلیت مردم داشتند، آن علمی که قرآن آن را بر آنان اثبات کرده و سپس نفی نموده است و صاحبان آن را به «الذین لایعلمون» وصف کرده است.

سپس که قرآن می‌خواهد حقیقت «الوهیت» را به آنان بیاموزد، این علم پیشین آنان را پشتیبانه‌ای قرار نمی‌دهد که بنا را بر آن بگذارد و نواقص آن را تکمیل کند یا خطاهای آن را تصحیح نماید، بلکه آن را بکلی نادیده و غیر موجود اعتبار می‌کند. چون بی‌گمان، تعلیم همان معلومات را با تفصیل بسیاری شروع می‌کند. به گونه‌ای که الهام‌گر آن است که می‌خواهد، آن معلومات را به روش تازه‌ای، در زمین دلهایشان بکارد و نگذارد که آنچه پیش از آن عملاً در دلهایشان بود، رشد و نمو کند و با معلومات جدید بیامیزد.

بنابراین، چه فرقی هست بین اینکه عربها در زمان جاهلیت بدانند که تنها «الله» آفریدگاری است که آنان را و آسمانها و زمین را آفریده است و بین اینکه عربها در زمان اسلام بدانند که تنها «الله» آفریدگاری است که آنان را و آسمانها و زمین را آفریده است؟! و این دو معرفت با هم چه فرقی دارند؟!

در حقیقت فرق و تفاوت در نوع معرفت است نه در معلومات»! در حقیقت معلوماتشان در باره «الله» در زمان جاهلیت ناقص و معیوب بود. چون برای قدرت خداوند سبحان، دشوار می‌دانستند که او بتواند مردگان را دوباره زنده کند و این را برای او زیاد و خارج از قدرت او می‌پنداشتند و این مسئله در دین اسلام برای جاهلیان از پیچیده‌ترین مشکلاتشان بود!

«وَضَرَبَ لَنَا مَثَلاً وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ (یس/ ۷۸)

برای ما مثالی می‌زند و آفرینش خود را فراموش می‌کند و می‌گوید: چه کسی می‌تواند این استخوانهایی را که پوسیده و فرسوده‌اند زنده گرداند؟! .

«وَقَالُواْ أَئِذَا كُنَّا عِظَاماً وَرُفَاتاً أَإِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقاً جَدِيداً (اسراء/ ۴۹)

و می‌گویند: آیا هنگامی که ما استخوانی و تکه‌هایی خشکیده شدیم، مگر دیگر باره آفرینش تازه‌ای خواهیم یافت.

«وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا هَلْ نَدُلُّكُمْ عَلَى رَجُلٍ يُنَبِّئُكُمْ إِذَا مُزِّقْتُمْ كُلَّ مُمَزَّقٍ إِنَّكُمْ لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ (سباء/ ۷)

کافران می‌گویند: آیا مردی را به شما بنماییم که شما را خبر می‌دهد از اینکه هنگامی که پیکرهایتان کاملاً متلاشی شد آفرینش تازه‌ای پیدا می‌کنید؟.

﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاء لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلاً وَلَئِن قُلْتَ إِنَّكُم مَّبْعُوثُونَ مِن بَعْدِ الْمَوْتِ لَيَقُولَنَّ الَّذِينَ كَفَرُواْ إِنْ هَـذَا إِلاَّ سِحْرٌ مُّبِينٌ﴾ (هود/ ۷)

خدا آن کسی است که آسمانها و زمین را در شش دوره بیافرید و تخت قدرت خدا بر آب، قرار داشت تا شما را بیازماید که چه کسانی از شما کارهای نیکو می‌کنند اگر به آنان بگویی شما بعد از مرگ برانگیخته می‌شوید کافران می‌گویند این یک جادوگری آشکاری است.

و آنان تصور می‌کردند که فرشتگان دختران «الله» می‌باشند! و می‌پنداشتند که این دختران «الله» نزد او برای آنان شفاعت و میانجیگری می‌کنند و تصور می‌کردند که سخن آنان نزد «الله» قبول است!

و همان گونه تصور می‌کردند که «بت»هایی که می‌پرستیدند، آنان را به «الله» نزدیک می‌سازند و به این سبب به عبادت آنها توسل می‌جستند و گمان می‌کردند که این «بتها» علم غیب دارند و از ناپیدا آگاهند. لذا در نشست و برخاست و بیرون رفتن به سفر با آنان مشورت می‌کردند و بر این گمان بودند که آنها همراه با خدا، سود و زیان می‌رسانند و اگر آنان راضی شوند رزق و روزی و اولادشان برکت خواهد داشت و اگر آنها خشمگین شوند، رزق و روزی و اولادشان پایمال و نابود می‌گردد، و لذا با قربانی کردن و نذر کردن برای آنان، رضایت آنان را می‌طلبیدند! بدیهی است که تمام این مطالب خطاهایی بود که در تصور اعتقادی آنان وجود داشت که می‌بایست در ذهن و دل آنان این خطاها تصحیح شود تا عقیده‌شان به «الله» درست گردد.

ولیکن همان گونه که گفتیم این امر اهمیت ویژه‌ای داشت که قرآن آمد برای تکمیل معلومات باوری آنان، بر معلومات صحیحی که درباره «الله» می‌شناختند، اتکا ننمود و آن را پشتیبانه قرار نداد، بلکه با آنان از نقطه صفر شروع کرد بلکه بیشتر قرآن کریم بر دلالت همین معلومات صحیحی که درباره «الله» داشتند تأکید ورزید. به گونه‌ای که از نو آن معلومات را از تخم و بذری که کاملاً تازه بود، کاشت، نه از بذر و تخمی فاسدی که در دلهای آنان گندیده بود و شایسته کاشتن نبود.

این کار به طور مشخص بر چه چیزی دلالت می‌کند؟.

دلالت بر این می‌کند که معرفت ذهنی که آنان داشتند، همان معرفتی که اسلام می‌خواهد و بدان اعتراف می‌کند نبود و با آن تفاوت داشت. چون آن

معرفت یک معرفت سطحی و مرده بود و در واقعیت زندگی هیچ تأثیری نداشت و در رفتار انسان نیز بی‌تأثیر بود، پس وجود و عدم چنین معرفتی یکسان است بلکه می‌بایست که این تخم فاسد بی‌تأثیر بتمامی همراه با اجزاء سالمش نیز کنده شود و تخم و بذر سالم و درست از نو کاشته گردد و همگی آن کامل و سالم و شایسته باشد.

آنچه که قرآن کریم بر زبان حضرت یوسف (ع) درباره مصر در زمان او گفته است، این دلالت را تأکیدی بیشتری می‌بخشد:

إِنِّي تَرَكْتُ مِلَّةَ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَهُمْ بِالآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ، وَاتَّبَعْتُ مِلَّةَ آبَايِي إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ مَا كَانَ لَنَا أَنْ نُشْرِكَ بِاللَّهِ مِنْ شَيْءٍ (یوسف/ ۳۷-۳۸)

چرا که من از کیش گروهی دست کشیده‌ام که به خدا نمی‌گروند و به روز بازپسین ایمان ندارند، و من از ایین پدران خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب پیروی کرده‌ام ما را نسزد که چیزی را انباز خدا کنیم.

معروف است که مصریان آخرت و رستاخیز را می‌شناختند و به این مطلب ایمان داشتند که در روز سخت ترسناک، دوباره زنده شدن و پاداش و کیفر اعمال وجود خواهد داشت و این مطلب در کتابهایشان و نوشته‌هایشان بر دیوار معابد و در آثار تاریخی، توصیف گردیده است، ولیکن قرآن این معرفت آنان را معتبر نمی‌داند و غیر موجود به حسابش می‌آورد، و با همان تأکیدی که اسلوب و سبک قرآن بیان می‌کند، آنان را کافران به آخرت می‌شمارد «وَهُم بِالآخِرَةِ هُم كافِرُونَ». چون این معرفت نظری موروثی درباره آخرت در واقعیت زندگی آنان، وجود حقیقی نداشت. چون با وجود این معرفت نظری صرف، به جز «الله» فرعون را می‌پرستیدند و از عبادت الله روی گردان بودند. اگر این شناخت و علمشان به آخرت حقیقت می‌داشت و تأثیر حقیقی در ذهن و زندگیشان به جای می‌نهاد، قطعاً تنها خدای یگانه را می‌پرستیدند که مالک و صاحب آن روز آخرت و رستاخیز در آن است و فرعون را در عبادت شریک او نمی‌ساختند. پس معرفت ذهنی سرد و بی‌روح و مرده چیزی است، و معرفت زنده و فعال که از درون جان می‌جوشد و سرچشمه می‌گیرد و بتمامی نفس از آن متأثر می‌گردد و در سلوک و رفتار واقعی زندگی تأثیر می‌گذارد، چیز دیگری است و ابن است که معرفتی که ذاتاً اسلام آن را می‌طلبد و آن را در دلهای مردم می‌کارد تا مسلمان واقعی گردند.

بنابراین، توضیح تعجب نخواهیم کرد از این که: قرآن کریم می‌فرماید که عربها می‌دانستند که «الله» آفریدگار جهان و مدبر آن است، سپس آن معرفت آنان را بکلی نادیده گرفت و با آنان از نو شروع کرد و آن معرفت را لغو نمود!

هنگامی که می‌دانیم که آن معرفت اولی آنان در واقعیت زندگی و زندگی

واقعی آنان هیچ تأثیری نداشت و معرفت جدیدی که اسلام به آنان داد. چون معرفت حقیقی بود، تأثیر بالغ و سرنوشت سازی در زندگی بشری از خود به جای نهاد.

قرآن کریم از چه راهی به کاشتن بذر زنده و سالم و تازه‌ی ایمان و باوری در جانهای مؤمنان، دست یافت؟!

بی‌گمان قرآن کریم در تماس با دلها و برانگیختن وجدانها به سوی حقیقت «الوهیت» و خداوندگاری، راه ویژه و شیوه خاصی دارد.

و قسمت اعظم سوره‌های «مکی» به تعریف حقیقت الوهیت می‌پردازند و در هر سوره مکی بیشتر این موضوع مطرح است، و بیشترین قسمت در تعریف حقیقت «الوهیت» به عرضه آیات بیانگر قدرت توانمندی اختصاص دارد، که هیچ چیز در آسمانها و در زمین و در آفرینش و در مرگ و در زندگی و پدید آوردن حوادث و رویدادها و در تدبیر امور جهان و در عالم غیب او را عاجز و ناتوان نمی‌سازد و تنها قدرت او است که بر همه آنها چیره است و این است راه نفوذ عقیده و ایمان فطری که خداوند آن را در سرشت بشر به ودیعت نهاده است تا به این وسیله فطرت انسان بیدار گردد و خالق خود را بشناسد و با پرستش خالصانه به درگاه او روی آورد:

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا (اعراف/ ۱۷۲)

هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان نمایان کرد و ایشان را بر خودشان گواه گرفته است که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفته‌اند: آری! .

البته ما نمی‌دانیم که خداوند چگونه این میثاق و عهد وپیمان فطری را از بشر گرفته است و کی این میثاق به عمل آمده و تمام شده است، ولی ما می‌دانیم که در فطرت انسان این راههای نفوذ وجود دارد، که فطرت انسان را به جست‌وجوی آفریدگار و توجه به وی مجبور می‌سازد، جهان با این عظمت هولناکش و با این دقت و باریکی اعجازگرش که هیچ چیزی در آن به اندازه سر مویی کاستی و خلل ندارد، و پدیده‌ی مرگ و زندگی، و پدیده‌ی پدید آمدن حوادث و رویدادها و پیوستگی آنها بهم، و میل شدید انسان به معرفت و شناخت «غیب» و ناتوانیش از آن، و تمایل سخت و فراوان او به تسلط و چیرگی بر هر چیزی در این جهان و ناتوانیش از آن. تمام اینها فطرت انسان را بیدار می‌سازد تا متوجه آفریدگاری گردد که جهان را با این عظمت و دقت آفریده است، آفریدگاری که می‌میراند و زندگی را می‌بخشد، آفریدگاری که تمام رویدادهای جهان را پدید می‌آورد و تدبیر هر چیز و هر کس به دست او است، آفریدگاری که تنها او علم «غیب» را دارد،

آفریدگاری که هیچ چیز در آسمانها و در زمین او را عاجز نمی‌گرداند و زمام همه چیز در اختیار او است، ولی احساس و درک انسان به سبب الفت گرفتن و عادت کردن، نادان و احمق می‌گردد، پس متأثر شدن با نیروی زنده مؤثری را از دست می‌دهد که بدان احساس و شعور و درک او تکان می‌خورد و رفتارش دگرگون می‌گردید. پس قرآن کریم می‌آید و با شیوه خاص خود این گردوغبار انباشته الفت و عادت را از فطرت می‌تکاند و نادانی و حماقت پدید آمده از الفت و عادت را از فطرت انسان دور می‌سازد و نابود می‌کند.

تو گویی از روی اعصاب حس و ادراک پرده برمی‌دارد تا نیروی کامل و انرژی تمام را دریافت کنند همان گونه که بار اول دریافت کرده بودند. پس ذهن و وجدان تکان می‌خورد و نفس متأثر می‌گردد. و نتیجه و اثر مطلوب به دست می‌آید.[1] و این است خاصیت ویژه قرآن! و قرآن نخستین ابزار تربیت اسلامی است، وقتی که انسان آن را با قلب باز بپذیرد و با آن روبه‌رو شود و از آن انرژی مقدسی را بگیرد که خداوند در وی به ودیعت نهاده است:

«كِتَابٌ أَنزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِّيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُوا الْأَلْبَابِ (ص/ ۲۹)

کتاب پرخیر و برکتی است و آن را برای تو فرو فرستاده‌ایم تا درباره آیه‌هایش بیندیشند، و خردمندان پند گیرند.

«أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (محمد/ ۲٤)

آیا درباره قرآن نمی‌اندیشند یا اینکه بر دلهایی قفلهای ویژه‌ای زده‌اند؟.

و به خاطر این و غیر این است که اسلام قراءت و خواندن و تدبّر و تأمل در آیات آن را بر مسلمانان واجب گردانیده است چون قرآن نخستین سرچشمه زلال «تربیت» و نخستین چشمه زلال زندگی است.

این شناخت زنده و جاندار نسبت به «الله» و نسبت به صفاتی که قرآن «الله» را به آنها معرفی می‌کند: که تنها او است آفریدگار و سازنده و صورتگر، و روزی ده، و زیان رسان، و سود رسان، و زنده کننده و زندگی بخش، و مرگ آفرین، و صاحب و مالک روز اول و روز آخر. این معرفت خشت زیربنای نخستین تربیت اسلامی است، که هیچ چیزی پیش از آن نیست و هر چیزی دیگری که بیاید بعد از آن است و باید بر مبنای آن بنا نهاده شود.

و چیزی که در روش تربیت اسلامی دلالت و معنی بارزو برجسته‌ای دارد، آن است که درس ایمان و باوری با انتهای دوره «مکی» قرآن، پایان نیافت بلکه

---

[1]. رک: به کتاب دراسات قرانیه.

همچنان بر دوام بود و استمرار داشت حتی بعد از پیدایش دولت مسلمان در مدینه و بعد از رسوخ و ثبات ایمان در دلهای مؤمنان، تا حد جنگ و جهاد در راه این عقیده و طلب شهادت و جانفدایی در راه الله!

تمام فرق بین دوره «مکی» قرآن و دوره «مدنی» آن، این است که بعد از آن که معرفت ذات و صفات الله در سوره‌های «مکی» یگانه درس عقیده بود، در سوره‌های «مدنی» دروس دیگری نیز بدان اضافه شد، از قبیل: قانون‌گذاری شریعت و رهنمودها و ایجاد تنظیمات و تشکیلات و هوشیاری و بیداری سیاسی، و استعداد و آمادگیها برای پیکار در راه «لااله‌الاالله» و اینکه بعد از آن که در دوره «مکی» دروس بر سبیل تأسیس و پایه‌گذاری تلقین می‌گردید، در سوره «مدنی» بر سبیل یادآوری تلقین می‌شد. بعد از اینکه قواعد دین در آنجا ریشه دوانده و ثابت و مستحکم کشته بود.

با این حال، استمرار تلقین دروس ایمانی به مؤمنان بعد از اینکه ایمان آورده بودند، دارای دلالت و معنی بسیار مهم است. چون بی‌گمان معنی این امر آن است که این درس هرگز پایان نمی‌یابد، هر اندازه حالت ایمانی مؤمن قوی باشد و بر این دلالت دارد که باید پیوسته تذکر و یادآوری مستمر، باشد حتی برای مؤمنان.

خداوند خودش آفریدگار این فطرت انسانی است و تنها او است که مجاری و راههای نفوذ در آن را می‌داند و تنها او می‌داند که برای استواری این فطرت و اصلاح انحراف در آن به چه چیزی نیاز هست، پس هر گاه می‌بینیم که خداوند پیوسته ایمان و باوری را به مؤمنان تذکر ویادآوری می‌نماید، در حالی که ایمان دارند، به خاطر این است که او سنگینی و ثقل زمین و ماده و جاذبیت آن را می‌داند و می‌داند که برای موازنه سنگین آن، تلاش مستمرّ و تذکر و یادآوری پیوسته مورد نیاز است و می‌داند که بی‌گمان شیاطین و شیطان صفتان غافلان را به سرعت می‌قاپند و می‌ربایند! به راستی کار این معرفت زنده آن است که دلها و جانهای بشری را به «الله» پیوند دهد و مرتبط سازد.

پس قلب و جان بشری به کجا می‌رود که از «الله» دور شود، در حالی که الله پیوسته با او است هر جا که باشد، در خواب و بیداری، در هوشیاری و بیداری و غفلت، و در روی آوردن و روی گرداندن، که هیچ چیزی از اوضاع و احوال او از علم «الله» نهان نیست. چون به اندازه «وزن ذره‌ای» در آسمانها و زمین از علم او نهان و پوشیده نیست! انسان از دست علم فراگیر و محیط محاسبه کامل و شامل الله به کجا می‌گریزد، در حالی که او بر هر چیزی کوچک و بزرگ بازخواست و محاسبه می‌کند و برابر آن، در روز قیامت جز او سزا می‌دهد:

«فَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ ، وَمَن يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرّاً يَرَهُ (زلزله/ ۷ ـ ۸)

پس هرکس به اندازه ذرّه غباری کار نیکو کرده باشد، آن را خواهد دید، و هرکس به اندازه ذرّه غباری کار بد کرده باشد، آن را خواهد دید.

این است یافتن تقوای که دلهای مؤمنان را آباد می‌گرداند. با این حال، دل مؤمن اگرچه از خداوند ترس و بیم دارد و در عین حال به او عشق می‌ورزد و دوستش می‌دارد:

وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ (اسراء/ ۵۷)

و به رحمت او امیدوارند و از عذاب او ترسان هستند.

«الله» رئوف و مهربان و پروردگار و دوستدار و آمرزگار است و او است که بشر را مراعات می‌کند و می‌پروراند و هدایت می‌نماید و آن قدر روزی پاک و نعمتها به آنان می‌بخشد که نمی‌توانند آن را بشمارند و با دو ریسمان «خوف و رجا» قلب و دل بشر مؤمن پیوسته و دائماً به خدا بسته شده است و بدان آویزان است.

و این معنا چشمه زلال اول تربیت اسلامی است و اثر مستقیم مباشرت و معاشرت با قرآن کریم و تدبر و تأمل در آن است. به تربیت روح در جلد اول رجوع شود.

بگذار بکوشیم تا بدرون دلی از این دلهای که به «الله» ایمان آورده‌اند، نگاهی بیندازیم تا مسیر ایمان در آن دل را بشناسیم و آثار تربیت اسلامی را در آن بدانیم و ببینیم. که چگونه ایمان درست و باور صحیح در آن تأثیر گذاشته و چگونه در رفتار عملی آن تأثیر نهاده است؟ که صاحب این دل پیش از چند لحظه از اینکه ایمان بیاورد، فردی از افراد این جامعه جاهلی بوده است، و مانند آن فکر می‌کرده، و احساس و عواطفش نیز همانند آن بوده، و برابر اصول و مفاهیم و عادات و رفتار آن، تصرف می‌نموده‌است، و برحسب قوانین و شریعت حکم فرما در آن مجتمع و به مقتضای قواعد و ارزشهای که دستور آن جامعه نهاده است جایگاه بلندی در ستیغ یا در حضیض و پست‌ترین نقطه این جامعه به خود می‌دهد، پس اگر دارای ثروت و مال و فرزندان و حسب ونسب باشد، جایگاهش در مرکزی از مراکز رهبری و فرماندهی این جامعه است و اگر دستش خالی است او تنها واحدی از این گله است.

به چیزهای اهتمام می‌دهد که این جامعه جاهلی بدان اهمیت می‌دهد: تنها قبیله و افتخارات «ایام» روزهای شکست و پیروزی آن شایسته ذکر و یادآوری بوده است که آیا قبیله غالب شده یا مغلوب گردیده است و تجارت و داد و ستدش، اگر صاحب تجارت بوده یا تلاشش برای کسب روزی اگر جزو فقیران

مستضعف در زمین بوده است مطرح می‌کرده است و اگر از اشراف و مرفهین بوده، سخن از شب نشینی شب گذشته و شب‌نشینی امشب و اگر صاحب رنج و سختی بوده سخن از رنجهای دیشب و امشب، به میان می‌آورده است.

و تمام این مسائل در محیط مسائل زمینی و مادی و محیط فکری ساده او در جریان بوده است و ارباب مختلف و خدایان ساختگی همیشه مطالبی داشتند که ذهن او را به خود مشغول دارد و خواب از نفس او برباید، و گاهی نفس خود را برای ادای وظایف بتهای معبود و ربوبیت قبیله و ربوبیت آداب و رسوم موروثی از آبا و اجداد و ربوبیت شهوتها و هوی و هوس، بر می‌انگیخت و تحریک می‌کرد، که تمام اینها با نفس و ذهن و حسّ او در نزاع و کشمکش بودند و او را آگاهانه یا ناآگاهانه در برابر آنها به تسلیم وا می‌داشتند!

سپس این فرد با این اوضاع و احوال که داشت، ایمان آورد. چه انقلاب و دگرگونی هولناکی در نفس و ذهن او در لحظه ایمان آوردنش روی داد؟!

بی‌گمان به حق بزرگترین انقلاب ودگرگونی که ممکن است در قلب بشری بلکه در کل عالم هستی، روی دهد، در ذهن و روح و احساس این فرد به وجود آمد! او بدون شک فوراً و بلادرنگ، هنگامی که خدای همه خدایان را شناخت و دانست که جز «الله» ربی وجود ندارد، ربوبیت و خدایی تمام اربابان و خدایان ساختگی را از دل خود پاک کرد و دل خویش را از آنها زدود!

در همان لحظه که پرده کنار رفت و حقیقت امر را دید و شناخت و فهمید که تمام این اربابان و خدایان ساختگی که او را به بندگی و عبودیت خود می‌خواندند و او تسلیم قدرت و سلطه آنها بود، در حقیقت وجود و ارزشی ندارند! که به راستی وهم و خطای هولناکی و تصور سهمناکی بود که در نفس و خیال و ذهن او لانه کرده بود، و به گونه‌ای در آن تأثیر کامل می‌نهاد، که گویی دارای وجود حقیقی است در حالی که در حقیقت وجود نداشت!

و فهمید که خدای یگانه، خدای بر حق است و تنها او صاحب و مالک تمام این جهان است و در میان تمام این خدایان که او می‌خواند، تنها و تنها الله صاحب و مالک وجود و هستی حقیقی است.

و در لحظه‌ای، همان لحظه ایمان آوردنش، تمام این خدایان دروغین از خانه و لوح عبادت در نفس و جان او محو و نابود شدند و آنها را در زباله‌دانی عدم انداخت و فوراً و بدون درنگ این خانه و لوح را، عبادت یگانه درخشان و تابان، عبادت «الله» جای آن را پر کرد و محورهای ثقل و سنگین در درون جان و ذهن و نفس او تغییر می‌کنند. و وزنه بزرگتر اکنون از آن عقیده و ایمان صحیح است، ایمان به «الله» و دیگر چیزها عقب نشینی کردند یا وزنه خویش را به قطعی از

دست دادند و دیگر آنها هیچ سیطره و سلطه‌ای بر وجدان و روح او ندارند و چهره و سیمای او به کلی دگرگون شد. به حقیقت سیمای هستی در احساس و ذهن او مبه هم و پیچیده و بی‌معنی و بدون دلالت آشکاری بود.

«وَقَالُوا مَا هِيَ إِلا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلا يَظُنُّونَ (جاثیه/ ۲۴)

منکران رستاخیز می‌گویند: حیاتی جز همین زندگی دنیایی که در آن به سر می‌بریم در کار نیست. گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای ایشان را می‌گیرند، و جز طبیعت و روزگار، ما را هلاک نمی‌سازد! آنان چنین سخنی را از روی یقین و آگاهی نمی‌گویند، و بلکه تنها گمان می‌برند و تخمین می‌زنند.

تمام این خدایان ساختگی متعدد، هر یک بر حسب اختصاصی که در ذهن او داشتند، بر گوشه‌ای ازعالم هستی حکم می‌کرد و به تبعیت آن بر گوشه‌ای از قلب بشری نیز حکومت می‌کرد! و بی‌سروسامانی یا چیزی نزدیک به آن در ذهن و در هستی او وجود داشت، که رابطه و ضابطه و کنترلی نبود، انسان می‌توانست آن گونه که می‌خواهد، خود را رها کند و در رَوَد. و از هر چیزی آزاد باشد جز از خدایان ساختگی چیره بر هر چیزی ـ به گمان آنان: از قبیل: بتها، و قبیله و عرف و آداب و رسوم آباء و اجداد! و هرکاری که می‌شد، یا هر چیزی که تمام می‌شد دیگر قابل برگشت نبود یا اگر پاداش و کیفری از جانب الله باشد، تنها در این دنیا است. بس. بنابراین، اگر این فرد صاحب ثروت و دارایی و فرزندان فراوان باشد، ـ به گمان آنان ـ خداوند او را به خاطر پاکیش گرامی داشته است! و اگر خداوند دایره روزی او را تنگ کرده، به او اهانت نموده است!

«فَأَمَّا الإِنْسَانُ إِذَا مَا ابْتَلاهُ رَبُّهُ فَأَكْرَمَهُ وَنَعَّمَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَكْرَمَنِ، وَأَمَّا إِذَا مَا ابْتَلاهُ فَقَدَرَ عَلَيْهِ رِزْقَهُ فَيَقُولُ رَبِّي أَهَانَنِ (فجر/ ۱۵ ـ ۱۴)

مسلّماً پروردگار تو در کمین است، امّا انسان همین که پروردگارش او را بیازماید و برای این کار او را بزرگی ببخشد و بدو نعمت بدهد، خواهد گفت: پروردگارم مرا بزرگوار و گرامی و محترم و مکرم دیده است! اما زمانی که پروردگارش او را بیازماید و برای این کار روزی او را تنگ و کم نماید، خواهد گفت: پروردگارم مراخوار و زبون داشته است.

این سیمای جهان در نظر یک فرد جاهلی بود. سپس بعد از ایمان این سیما دگرگون شد. بی‌گمان جهان هستی از آن الله است و تدبیر هر چیزی در آن محکم و استوار است و به طور مطلق هیچ چیزی در این جهان هستی صورت نمی‌گیرد جز به تقدیر و تدبیر و اراده الله. هر چیزی که در این جهان شده و می-

شود با دقت اعجاز آسا محاسبه شده و مقدر گردیده است، شب و روز، و خورشید و ماه، و مرگ و زندگی، و ثروت ومال و فرزندان، و روزی گسترده و روزی فشرده و اندک و هیچ چیزی به خودی خود به وجود نمی‌آید و هیچ چیزی به صورت اتفاقی و بی‌سر و سامان و بدون تدبیر حکیمانه به وجود نمی‌آید و هیچ چیزی بدون بازگشت مجدد از بین نمی‌رود، و هر چیزی در این جهان در کتاب خداوند دقیقاً حساب شده و در روز قیامت خداوند این نوشته را بمردم نشان می‌دهد و بیرون می‌آورد و برابر اعمال و احساسات و افکاری که در آن نوشته طومار و ضبط شده است آنان را بازخواست و به محاسبه می‌کشد و تنها او است که بر تمام اعمال و گفتار و احساسات و افکار مردم مطلع است:

﴿وَإِنْ تَجْهَرْ بِالْقَوْلِ فَإِنَّهُ يَعْلَمُ السِّرَّ وَأَخْفَى (طه/ ۷)

اگر آشکارا سخن بگویی و نهانی و نهان‌تر می‌داند.

و چه چیزی از راز و نهان نفس، نهان‌تر و مخفی‌تر است؟! چیزهای که بدل خطور می‌کند که صاحبش آنها را در قلب خود نهان و مستور می‌دارد یا چیزهای که خود فرد درک نمی‌کند که در قلبش هستند، خداوند همه را یکسان می‌داند و از تمام آنها آگاه است!

و هنگامی که سیمای جهان هستی در ذهن و دل این شخص دگرگون می‌شود قطعاً باید سلوک و رفتار او نیز دگرگون شود

آنجا در عالم جاهلیت در ذهن او خدایانی بودند که به وجود آنان ایمان داشت، که با نوعی از انواع عبادت و پرستشها در شکل مراسم تعبدی و در شکل پیروی از آبا و اجداد به آنها روی می‌آورد.

و امروز بعد از ایمان اسلامی، سیمای این خدایان دروغین و ساختگی، از روح ذهن و خاطرش محو و پاک شده است و جز خدا چیزی در قلب او نیست و بر لوح خاطرش جز الله نقش نبسته است. پس هیچ توجهی به این خدایان پنداری ندارد و تمام توجهش تنها به خدا است و دیگر شعارهای تعبدی دروغین و پیروی از اباء و اجداد و نیست و دیگر ذهن و قلب او به کلی از هر شریکی برای الله خالی شده است: در آفرینش، یا در روزی رسانی، یا در زندگی بخشی، یا در میراندن، یا در سود و زیان دهی، یا در تدبیر امور. در هیچ چیز و هیچ کاری شریکی برای الله وجود ندارد.

پس ذهن و قلبش از تمام توجهات به شریکان پنداری برای الله خالی و پاک گردیده است، و به جای آن یک توجه سهمناک و فراگیر به «الله» در ذهن و قلب او نشسته است، که او را دوست می‌دارد و تنها از او بیم دارد.

سپس بعد از خداوند محبت عمیق نسبت به پیامبر (ص) را در دل خود

احساس می‌کند، پیامبری که او را به راه الله هدایت کرده و از آسمان به وی وحی و پیام الله می‌رسد و بی‌گمان شخصیت محمد (ص) ذاتاً دوست داشتنی است که به حقیقت خداوند او را با توجه ویژه خود آفریده است و او را کامل‌ترین سیمای بشری در تاریخ جهان روی زمین قرار داده است، بدیهی است که عظمت و شکوه دائماً دوست داشتنی و مورد اعجاب و شگفتی مردم است و همیشه افرادی که شگفت‌زده کسی هستند به انگیزه این شگفتی و دوستی وی پیرامون او جمع می‌شوند واز کنار او پراکنده نمی‌گردند. با این حال، پیامبر (ص) علاوه بر این عظمت و شکوه دوست داشتنی که داشت، رسول و پیغمبر الله بود و از الله وحی و پیام می‌گرفت و آن وحی و پیام را به مردم ابلاغ می‌کرد، و خود این امر، علاوه بر شکوه و عظمت شخصیتی که داشت بُعد دیگری بود که در کیفیت احساسات و فهم و شعور آن فرد مؤمن نسبت به او تأثیر خاص خود را داشت. پس این فرد مؤمن محمد (ص) را تنها به خاطر عظمتش دوست نمی‌دارد، همان گونه که بزرگان مردم را تنها از این جنبه دوست می‌دارند، بلکه باضافه عظمتش، این نفخه ربانی فراگیر وحی از جانب الله نیز عامل دیگری در این محبت است. پس آن فرد مؤمن با او است در پیشگاه وحی الهی بزرگ و محترم، پس در شخص پیامبر (ص) دو چیز به هم می‌رسند، عظمت بشری و عظمت رسالت، که هم بشری است عظیم وهم رسولی است عظیم پس در ذهن آن فرد مؤمن دو محبت به هم می-رسند، محبت نسبت به بشر عظیم و محبت نسبت به رسول عظیم، سپس هر دو محبت سرانجام در ذهن و خاطر او به یک چیزی تبدیل می‌شوند که آغاز و انجام آن از هم جدا نیست

محبت عمیق و ژرفناک و گسترده برای رسول بشر یا بشر رسول و محبت الله با محبت رسول او به هم می‌پیوندند و در ذهن و روح او به هم می‌آمیزند و در احساس و اندیشه او نقطه مرکزی تمام احساسات و افکار می‌گردد و همچنین محور تمام تحرکات احساسی و رفتار او می‌شود

این محبتی که تمام زندگی او را به حرکت درمی‌آورد و در آن تأثیر می‌بخشد کلید تربیت اسلامی و نقطه مرکزی آن و محلی است که از آن آغاز می‌شود و رها می‌گردد. بعد از آن هر چیزی در تربیت آسان و ساده است، هر اندازه در حد ذات خود دشوار باشد. اما اگر چنین نقطه‌ای نباشد، آن تربیت تربیتی خواهد شد، غیر از تربیت اسلامی!

پیامبر (ص) می‌گوید:

«لا يؤمِنُ اَحَدُكُمْ حَتَّي اَكوُنَ أحَبَّ اِلَيهِ مِنْ والِدِهِ وَ وَلَدِهِ وَ النَّاسِ اجمعين»[۱]
ایمان یکی از شما کامل نمی‌شود تا اینکه مرا بیش از پدر و فرزندش و تمام مردم دوست داشته باشد. و می‌فرماید:

«ثَلاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ وَجَدَ حَلاوَةَ الْأيمانِ! اَنْ يكوُنَ اللهُ و رَسوُلُهُ اَحَبَّ اِلَيهِ مِمّا سِواهُما، وَ اَنْ يحِبَّ الْمَرءَ لا يحِبُّهُ اِلّا للهِ تَعالَي، وَ اَنْ يكْرَهَ اَنْ يعُودَ فِي الكُفْرِ كَما يكْرَهُ اَنْ يقْذَفَ فِي النّارِ»[۲]
سه خصلت هستند که در هر کسی باشند او شیرینی ایمان را چشیده است: اینکه خدا و پیامبرش را از غیر آنان بیشتر دوست داشته باشد و بنزد او واقعاً محبوب‌تر باشند، و اینکه هر کسی را که دوست می‌دارد، تنها به خاطر خدا او را دوست داشته باشد این محبت ناشی از محبت خدا باشد و اینکه از بازگشت به کفر ناخشنود باشد بیش از آنکه او را به آتش اندازند.

سپس به حقیقت آن فرد مؤمن از همان لحظه که ایمان می‌آورد احساس می‌کند که جامعه جاهلی، جامعه او نیست و به او تعلق ندارد!

هیچ چیزی نیست که او را بدان پیوند دهد، نه جهات بینش آن، جهت بینش او است، و نه افکار و ادراک و احساسات آن، افکار و ادراک و احساس او است و نه پایه زندگی آن، پایه زندگی او است

بی‌گمان حالا بتأکید جزء این جامعه نیست، در حالی که پیش از لحظه ایمان آوردنش جزء آن بود، بدان ارتباط و تفاهم داشت، و با هم با یک زبان فکری و احساسی و فهم و عقیدتی و رفتاری سخن می‌گفتند، و در همه اینها با هم یکی بودند، اما از همان لحظه ایمان آوردنش، این پیوند و ریسمان میانشان گسسته شد و بُرید و دیگر در میان آنان زبان مشترکی وجود ندارد که زبان احساس و اندیشه‌ی دلشان باشد.

و منکر این جامعه جاهلی خویش است، همان گونه که ذات خویش را نیز به هنگامی که جزء از آن بوده است، انکار می‌کند. چون به حقیقت جهت بینش او، جهت جدیدی است و راهش نیز جدید است. پس به هم نمی‌رسند.

آیا او قبلاً راهی داشت؟ آری! هر گاه مجموعه افکار و احساس و عواطف و رفتار روزانه را به هر شکلی باشد، راه به حساب آوریم، او راهی داشت، ولی او اکنون که ایمان آورده است، راه حق را یافته و احساس نمی‌کند که قبلاً راهی داشته است! و احساس می‌کند که قبلاً سراسیمه و سرگردان بوده و جهتی مشخص نداشته است و احساس می‌کند که او هدفی نداشته و زندگیش تباه بوده است و احساس

---

۱. به روایت بخاری.
۲. به روایت بخاری، مسلم، ابوداود، و نسائی.

می‌کند که او وجود حقیقی نداشته بلکه ذات او مجموعه‌ای از اوهام بوده که پیوندی با هستی نداشته است.

و همان گونه که سیما و صورت خویش را پیش از آن که راه حق را با علایم آشکار و خط مستقیم و هدف مشخص بیابد، درک می‌کند و می‌فهمد، بی‌گمان اکنون بدان شیوه و روش به آن جامعه جاهلی که خود جزئی از آن بود، می‌نگرد و ان را نیز همچون خود زمانی که در آن بود، سرگردان و سراسیمه بدون جهت مشخص می‌داند، و می‌فهمد که آن هم بدون هدف تباه گردیده و وجود حقیقی ندارد بلکه مجموعه‌ای از اوهام و خیالات است و بمحض اینکه ایمان اورد احساس می‌کند که با این جامعه فرق کلی دارد و جدای از آن است. هر دو راه جداگانه‌ای دارند یا اینکه او در راه مشخص و معین حرکت می‌کند و آن جامعه در بیراهه سرگردان است

و پیوندهای بین او و این جامعه گسسته می‌گردد حتی اگرچه پیوندهای خویشاوندی باشد! امروز چه چیزی می‌تواند او را به این جامعه و به این قوم پیوند دهد، در حالی که بر گمراهی و کوری خود از دیدن حق ماندگارند و حقیقت بزرگی را که خداوند نعمت معرفتِ آن را به وی داده است، هنوز نمی‌دانند و نسبت بدان جاهل و نادانند: حقیقت «الوهیت» و خداوندگاری؟! اکنون او بی‌گمان با تمام هستی خود این حقیقت بزرگ را احساس می‌کند و می‌فهمد، سپس می‌بیند که آن قوم تهی هستند و به جای این حقیقت بزرگ اوهام و خرافاتی در درون جانشان لانه کرده است که خداوند هیچ برهان و دلیلی بر وجود آنها فرو نفرستاده است که او نیز قبلاً مثل آنان از این خرافات لب‌ریز بود، ولی امروز چشم بصیرت او باز شده و با چشم جدید و دید راستین حقیقت یاب می‌نگرد، پس منکر این خرافات می‌شود و آنها را زشت و پلید می‌شمارد و از آنها به خدا پناه می‌برد. و خداوند را ستایش می‌کند بر اینکه او را از آنها نجات داده و به راه راست هدایت کرده است. و اکنون قلبش بلافاصله به هستی دیگری روی می‌آورد و بدان می‌چسبد و احساس می‌کند که جزئی از آن شده است

و آن هستی پیامبر (ص)، و تعداد اندک مؤمنان با او است، آن تعداد اندکی که این حقیقت بزرگتر را درک کرده‌اند و دلها و مشاعر و عواطفشان روی آن افتاده است

آری! این است دیدگاهش و این جا است ارتباطش. این است که جوی که می‌تواند در آن به راحتی نفس بکشد و احساس خفگی ننماید و زبان مشترکی را می‌یابد که با آن با دیگران سخن بگوید، ولی این جا چیز شگفت‌انگیز دیگری نیز وجود دارد که پیش از آن نبود! این پدیده شگفت، جامعه جدیدی است که جزئی

از آن شده است. آری! ولی حال و وضعیت این احساسها و عواطف جدیدی که قبلاً مزه آن را نچشیده بود، چیست؟! و حال و وضعیت این پیوندهایی که در زندگی گذشته خویش نظیری برای آنها نمی‌شناسد چیست؟! مجتمع و جامعه‌ای که از نوع تازه‌ای است؟؟ مگر نه این است که پیش از آن نیز در جامعه زندگی می‌کرد؟ و میان او و میان آن جامعه تفاهم و محبت و همفکری و هم احساسی و انواع رفتارهای مشترک داشتند؟!

آری! مسلماً، ولی در آن جامعه جاهلی مردم بر سر چه چیز فراهم می‌آمدند و امروز او و برادرانش برسر پیوند با خدا و پیامبرش گرد هم جمع می‌شوند؟ هان! پیوند امروز برادری است که در جامعه پیشین چنین نبود.

قبل از این با هم سن و سالهای خود در جامعه جاهلی پیرامون هم جمع می‌شدند. بر سر چه چیزی و در چه چیزی اجتماع می‌کردند؟ برای مثال در لحظات و محافل دوستی به شب‌نشینی می‌پرداختند؟! آری! ولی هر کس از آنان بذات خویش مشغول و سرگرم بود، بدان سرگرم بود که ابراز وجود کند و خودی نشان دهد، از ترس اینکه مبادا دیگری بیش از او ابراز وجود کند و در مجلس با چیزی بر او ممتاز شود و اندکی از او پیشی گیرد!

یا در مجلس لهو و لعب ومی خوارگی با سخنان یاوه و بی‌معنی، وجود خویش را فراموش می‌کردند! یا درباره مسائل تجارت و داد و ستد با هم ملاقات می‌کردند به مبارزه برمی‌خاستند!

یا با قبیله دیگری ملاقات می‌نمودند تا بر ضد قبایل دیگری پیمان ببندند، و با هم نقشه تجاوز را بکشند. ! یا در مجالس اشعار شاعران خود را روایت می‌کردند و به نسب خویش افتخار و مباهات می‌نمودند!

این بود دنیای ملاقات وبرخوردشان. و این بود مشاعر و احساس و معانی دایر در ملاقاتشان. اما امروز بعد از ایمان برای این فرد مؤمن چیزی مطرح می‌گردد که پیش از آن مزه آن را نچشیده بود. هرگز. آن چیز عبارت بود: از برادری، محبت با دیگران، ارتباط و پیوستگی محبت آمیز با افراد دیگر جامعه!

ای شگفتا! چگونه او پیش از این، در جامعه جاهلی خویش، درک نکرده بود که این احساسات و عواطفی که با افراد هم سن و سال خود و با دوستانش رد و بدل می‌کرد، در حقیقت از صفای واقعی خالی بوده است، بلکه با هوی و هوس و با اغراض شخصی وخودخواهی ذاتی و حرص بر ابراز وجود، آلوده بوده است؟ هنگامی که پیش از آن به این مشاعر و احساسات و معانی می‌پرداخت احساس نمی‌کرد که خالی از کدورت نیستند و گمان می‌کرد که با صفای فوق‌العاده و جذاب آمیخته‌اند. و در اشعار خود بر مبنای آن که نمونه‌های عالی مکارم اخلاق

هستند، از آنها سخن می‌گفت! اما امروز بعد از ایمان، که صفای حقیقی و دوستی راستین را دیده واحساس کرده و به احساس و عطوفت برادری با برادران خود در راه خدا و پیامبرش، پرداخته است. تنها امروز حقیقت آن احساس و عواطف دیروز را درک کرده و می‌داند که بالاترین و جالبترین آنها در حقیقت از صفا و صمیمیت برخوردار نبوده، بلکه با کدورتها همراه بوده است، اما این احساسات و عواطف امروز در این مجتمع جدید برنگی دیگری و از نوع دیگری است. اینجا مصالح و اغراض شخصی و مصالح تجارتی و لهو ولعب و شب نشینی که در آن نیازمند ابراز وجود ذاتی خود باشد، در کار نیست. اینجا محبت خالصانه است. همه آنها خداوند و پیامبرش را دوست دارند، سپس او به برادر خود می‌رسد که او خدا و پیامبرش را دوست می‌دارد، و به محض اینکه به هم رسیدند روحشان با هم دست بگردن، همدیگر را در آغوش می‌کشند و فوراً دلهاشان به هم می‌رسد و تمام آنها از یک چشمه زلال می‌نوشند، در آنجا با هم ملاقات می‌کنند و با هم از آن می‌نوشند!

آری! این ملاقات، ملاقاتی است که دو جانبه است و دو جهت دارد. لذا عمیق و صمیمانه است. بی‌گمان در درجه اول ملاقاتشان به این جهت است که همگی برای این آمده‌اند تا به خدا و پیامبرش برسند و از پیامبر (ص) رهنمود بگیرند پیامبری که با رهنمود خدا راهنمایی یافته و هدایت گردیده و به او روی می‌آورد. پس همگی بر این چشمه زلال جمع می‌شوند. سپس در درجه دوم اینکه همگی از یک چشمه و در یک وقت و با یک روش و یک شیوه می‌نوشند، این کارشان رابطه و پیوند تازه‌ای در میان آنان پدید آورده است پس این ملاقات و به هم رسیدن در روح و روانشان تأثیر عمیق می‌بخشد و ریشه می‌دواند و به گونه‌ای می‌شوند که گویی همگی یک روح در اندامهای متعدد هستند، یا دلهای آنان یکی است و در بیش از یک بدن می‌تپد. و با این ملاقاتشان به این روش، گامی تازه‌ای در تربیت اسلامی برداشته می‌شود! که گام اول محبت خدا و پیامبرش می‌باشد و گام دوم به هم رسیدن و فراهم آمدنشان بر اساس محبت خدا و پیامبرش است.

در این گام دوم چه چیزی تازه است؟ و تأثیر آن در «تربیت» که موضوع سخن ما است چیست؟ و فرق بین این گام و گام اولی چیست؟

بی‌گمان مخلوق بشری، آن گونه که خداوند آن را آفریده است، موجودی است که در یک زمان دارای دو شاخه است که این دو شاخه بدون جدایی و بدون تعارض با هم در این موجود به هم می‌رسند

یکی شاخه فردی ذاتی و دیگری شاخه جمعی غیری. که هر دو جزئی از او هستند و او از هر دو با هم به وجود می‌آید و باید که این دو با هم کار کنند تا

هستی او کامل گردد و به خاطر این است که ممکن نیست که انسان به صورت تربیت حقیقی و کامل تربیت شود جز در میان جمع و جماعت.

با اینکه تربیت فردی بیش از حدّ اهمیت دارد، ولی به تنهایی هستی کامل و درست انسان را پدید نمی‌آورد و به تنهایی کافی نیست. چون بدون شکّ در نفس بشری جوانبی و جنبه‌هایی وجود دارد که جز در میان جماعتی که افراد دیگری غیر ذات آن فرد، در آن وجود دارند، این جوانب وجهات پخته و کامل نمی‌شوند و کار نمی‌کنند. پس هر گاه یک فرد انسانی با جماعتی از افراد غیر خود ملاقات نکند و با آنان عادت به همکاری و ارتباط نگیرد، این جوانب و جهات درنهاد او، نهان و بی‌کار می‌مانند و تجربه کاری کسب نمی‌نمایند، پس چروکیده و منقبض و کوچک می‌گردند، همان گونه که هر عضوی در جسم انسان مادام به کار گرفته نشود چروکیده و مچاله و کوچک می‌شود.

تو با دیگران چگونه، همکاری و همیاری می‌کنی؟ آیا تو با احساسات محبت و دوستی با آنان شروع می‌کنی؟ آیا با احساس کراهیت و ناخوشایندی از آنان، آغاز می‌کنی؟ آیا با احساسات بی‌طرفانه‌ای که در آن نه محبت هست و نه کراهیت و دشمنی، ابتداء می‌نمایی؟

آیا با احساس بی‌مبالاتی به این کار مبادرت می‌نمایی که شناخت آنان یا عدم شناختشان و خوبی و بدی آنان برایت یکسان است و هیچکدام برایت مهم نیست؟!

اینها چهار نوع احساس جدا از هم و متباین می‌باشند که در آغاز همکاری و سازش با جمع و جماعت، اینها تماماً بدیل همند و به جای یک دیگر می‌نشینند بر خطی از خطوط اتصال و به هم پیوستگی. و بدیهای دیگری بر خطوط دیگری نیز وجود دارد: آیا تعامل با آنان و سازش تو با آنان بر سبیل خود بزرگ بینی و برتری خویش است؟ یا اینکه در تعامل احساس می‌کنی که تو از آنان کمتری، و تواضع می‌نمایی؟ آیا بر اساس اینکه آنان مثل تواند، با آنان تعامل می‌کنی؟ آیا با آنان تواضع و فروتنی می‌کنی در حالی که توبه نفس خود اطمینان داری؟

اینها بدیلهای چهارگانه دیگری است بر اساس خط احساس ذاتی نسبت به خود، آیا بر این اساس با آنان تعامل می‌کنی که بر آنان تسلط یابی و رئیس آنان گردی و آنان را به اطاعت خویش درآوری؟! آیا بر این اساس با آنان تعامل می‌نمایی که قصد آن داری که از آنان اطاعت کنی ودر آنان ذوب شوی و گداخته گردی؟ آیا بر این اساس با آنان تعامل می‌کنی که آنان قدرت و سلطه بر تو ندارند و تو نیز بر آنان سلطه نداری؟ و این هم سه بدیل دیگر بر اساس خط احساس به قدرت و سلطه. این احساس قدرت و سلطه غیر از احساس ذاتی است، اگرچه در

بعضی از مظاهر و علایم ظاهر با هم مشترک می‌باشند ولیکن برای توضیح فرق بین آن دو تا می‌گوییم! بی‌گمان توگاهی بر اساس خودبزرگ‌بینی و برتری خویش با مردم رفتار می‌کنی و تعامل می‌نمایی ولیکن قصد نداری بر آنان سلطه‌یابی و چیره شوی. چون تو احساس می‌کنی که ذات تو بزرگ و باعظمت است بدون اینکه میلی و کششی به قدرت و سلطه داشته باشی. اشخاصی که خود را ادیبان، هنرمندان، و صاحب فکر و اندیشه می‌نامند از این نوع هستند! خود را از مردم برتر می‌دانند ولی میلی به سیطره و تسلط بر آنان ندارند بلکه گاهی از مردم کناره می‌گیرند و عزلت کامل می‌گزینند!.

سپس آیا رفتار و تعاملت با جماعت مردم با خشونت همیشگی است؟ یا رفتار و تعاملت با آنان با نرم‌خویی دایمی است؟ یا رفتار و تعامل تو با آنان بر حسب اقتضای موضعگیری آنان است؟ این هم سه بدیل دیگر بر اساس خط مزاج روحی و روانی انسان است.

سپس آیا تو میلی به تعاون و همکاری با آنان داری اگر عاملی و انگیزه‌ای برای تعاون پیش آید؟ یا اینکه از همکاری و تعاون عقب‌نشینی می‌کنی و تلاش خویش را از آنان دریغ می‌داری و بدان بخل می‌ورزی؟

این هم دو بدیل است بر اساس خط خودخواهی و انا نیّت، و خط احساس جمعی و غیر خواهی و آیا برای تقدیم معونت و یاری بدیگران شتاب به خرج می‌دهی یا اینکه در آن سنگینی وکندی می‌نمایی؟ و این دو تا هم بدیلانی هستند بر اساس خط مزاجی نفسی و روحی، ولی در جنبه دیگری غیز از جنبه خشونت و نرمخویی.

و از این قبیل شیوه‌ها. دهها بدیل بر مبنای دهها خط از خطوط مختلف در تعامل و رفتار با دیگران وجود دارد

چه وقت این عملیات روانی و روحی پخته و کامل می‌گردند واگر در درون جمع و جماعت نباشند، چگونه پختگی و تکامل می‌یابند؟!

جماعت و با جمع بودن از دیدگاه شرعی واجبی است که ایمان جز به وسیله آن تمام و کمال نمی‌یابد، ولی ما این جا در یک مجال دمیدن تخصصی که مجال تربیت است سخن می‌گوییم: بدون شک جماعت و با جمع بودن واجب است چون قطعاً ممکن نیست که بنا و ساختار نفسی و روانی و ساختار اخلاقی صحیح انسان، تمامیت و کمال خویش را بیابد جز در داخل جماعت وساختار جمعی، آن جا که جنبه اجتماعی انسان خود به خود به حکم ضرورت تعامل و رفتار متقابل با دیگران ظاهر می‌شود و آن جا است که برای مربی ممکن می‌گردد که شیوه تعامل و رفتار متقابل با دیگران را ملاحظه و مشاهده کند. پس کجی و انحرافی

که ممکن است در آن پیش آمده باشد، اصلاح و تهذیب نماید یا استقامت و درستی که در آن وجود دارد، تأکیدی بیشتری بر آن نماید و آن را بیشتر استحکام بخشد تا وقتی که مشاعر و وجدان او تحت فشار اوضاع و احوال قرار می‌گیرد، منحرف نگردد و در معرض انحراف و کج روی واقع نشود.

گاهی که برای اولین بار با کسی در تعامل و رفتار متقابل محدودی یا در مجال گسترده‌ای که در آن برخورد مصالح پیش نمی‌آید و نیازی به خود نمایی و ابراز وجود نیست، روبه‌رو می‌شوی و ملاقات می‌کنی، ممکن است که یک انسان خوش معاشرت و خوش اخلاق به نظر آید

سپس ناگهان او را خشن و درشت خوی می‌یابی، او را خودخواه تندی می‌بینی، یا می‌فهمی که او میل شدیدی به تسلط بر دیگران دارد، یا تنبلی است که با دیگران همکاری نمی‌کند. هنگامی که شرایطی و اوضاعی تو را ناچار می‌سازد که در کنار او و با او قرار گیری، انسان مجبور است که از حقیقت ذات خود پرده بردارد. به ویژه در اوضاع و احوال و شرایط تنگی و سختی، که بیشتر حقیقت انسان را آشکار می‌سازد. بنابراین، «مربی» نمی‌تواند طبیعت و مزاج واقعی شخصی را که تربیت می‌کند، بشناسد، مگر اینکه او را در میان جماعت بیابد، و مراقب روش تصرفات او در برابر جماعت گردد، سپس اگر در وی چیزی مشاهده کرد که نیازی به اصلاح دارد آن را اصلاح کند

و اکنون برمی‌گردیم به بحث جماعت مؤمنی که در محبت الله و پیامبرش به هم می‌رسند، بعد از اینکه فهمیدیم که چگونه به هم رسیدن این جماعت در محبت خدا و پیامبرش، گام دوم بود از گامهای تربیت اسلامی که بعد از گام محبت ذاتی خدا و پیامبرش صورت می‌گرفت. که گام اول هستی و کیان فردی فرد را می‌سازد و گام دوم هستی و کیان اجتماعی فرد را می‌سازد و از این و آن فرد کمال خود را می‌یابد. آن مؤمن پیوند جدیدی و تازه‌ای را احساس می‌کند که او را با جمع برادرانش در ارتباط با خدا و پامبرش، به هم پیوند می‌دهد، که هر یکی از این جماعت برادرش را همچون نفس خویش دوست می‌دارد در حالی که از قبیله او نیست و میان آنان پیوند خونی وجود ندارد، بلکه پیوند خونی که در جاهلیت داشت، در روح او این محبت صمیمی با صفای شگفت‌انگیزی که اکنون با برادر هم عقیده‌اش احساس می‌کند، برادری که پیوند خونی با او ندارد، ایجاد نمی‌کرد. و چقدر در میان خویشاوندان نسبی و خونی پایه احساسات و عواطفشان بر اساس منازعات و رقابتها و به هم حسادت ورزیدن و دشمنی کردن با هم وجود داشت، اگرچه به صورت ظاهر و در انظار مردم ریا می‌کردند و به محبت تظاهر می‌نمودند! اما این جا در اسلام با برادر ایمانی حسادت به هم ورزیدن و با هم

دشمنی کردن نیست، بلکه آنچه هست، محبت و مودت و ایثار با هم دیگراست. به حقیقت و بی‌گمان این جا روابط ایمانی بسیار قوی‌تر از روابط و پیوندهای خونی و نسبی است! سپس ملاقتهای سرّیشان با پیامبر (ص) بر این پیوند و روابطشان و الفت و محبتشان می‌افزود. بی‌گمان ملاقات در حال فراخی گاهی در نفوس و دلهای مردم احساسات پاکی به وجود می‌آورد. با این حال، محک حقیقی ملاقات و به هم رسیدن در حال تنگی و تنگنا است! پس هر گاه محبت در ملاقات و برقراری روابط صمیمانه در حالت تنگنا و سختی به صورت کامل پدید آید، این محبت ریشه‌دار و ماندگار و ثابت و استوار است. چون چنین محبتی چکیده خالص احساسات جانها ونفوس مردم است. و این محبت نسبت به برادران دینی، همان بود که در بین آنان برقرار گردید. و این همان محبتی بود که آن مؤمن وقتی که نهانی و پوشیده از حمله و هجوم قریش، در خانه «ارقم» با برادرش ملاقات می‌کرد، در نفس و جان خود احساس می‌نمود! چه فرقی است بین ملاقات در جاهلیت و ملاقات در اسلام؟!

چرا این مؤمن احساسات صمیمانه و پاکی را احساس می‌کند که قبلاً آن را احساس نمی‌کرد؟ چرا در جاهلیت مزه شیرین این احساسات را نمی‌چشید، و بدان نمی‌رسید؟! چرا این احساسات و عواطف جز در عقیده به وجود نمی‌آیند؟! بی‌گمان این کار یک راز پیچیده و مبه هم و سحرآمیز نیست، اگرچه در نظر مردم به سحر نزدیکتر است!

در جاهلیت مردم به هم می‌رسیدند، در حالی که هر یک از آنان پیش از هر چیز ابراز وجود شخصی می‌کرد و در جست‌وجوی مصلحت شخصی بود. پس احساسها و دلها به هم نمی‌پیوستند و با هم سازگار نبودند. چون این ابراز وجودها با هم دیگر، احتکاک و برخورد می‌کردند و همدیگر را می‌ساییدند به صورت ظاهر و عینی یا درزیر پرده، پس مانع به هم پیوستگی حقیقی می‌گردید، حتی اگرچه ممکن بود که مدت زمانی برحسب مصلحت شخصی به همدیگر به‌چسبند

و در اسلام مردم بر مبنای ایمان به خداوند با هم ملاقات می‌کردند و به این دلیل به هم می‌رسیدند چون هر یک از آنان خداوند و پیامبر (ص) را دوست می‌داشت. پس هیچ کس ابراز وجود نمی‌کرد و در کمین این نبود که مصلحت دیگران را برای خود بدزدد، بلکه جنبه‌ای که بارز و برجسته می‌شد، همان محبت بود، و محبت عنصر و عاملی است که به سرعت به هم پیوستگی و به هم چسپیدگی را پدید می‌آورد

انسان مؤمن نیازی به این ندارد که بیش از حد لازم ابراز ذات خود را تأکید بخشد. چون بی‌گمان او عملاً وجود دارد، از وجود خود مطمئن است، کمال ذاتی

خود را در این عقیده و باوری که دارد می‌یابد، و دلش به ذکر و یاد خدا آرامش می‌گیرد و آرامش خویش در آن می‌داند:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبه هم بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (رعد/ ۲۸)

آن کسانی که ایمان می‌آورند و دلهایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می‌کند هان! دلها با یاد خدا آرام می‌گیرند.

پس با مردم تعامل و رفتار درست و مستقیم دارد، به آسانی می‌تواند با آنان بسازد. چون این ساختن و به هم پیوستن در جایگاه طبیعی او است بدون کم و زیاد.

و لیکن انسان جاهلی در جست‌وجوی پیدا کردن وجود حقیقی خویش است که آن را احساس نمی‌کند، اگرچه گمان کند که او وجود دارد، بنابراین، بیش از حقیقت خود در خود می‌دمد و باد به غبغب می‌اندازد تا شاید وجود گم شده خود را بیابد! و ملاقاتش با مردم برمبنای ابرازات وجود و باد به غبغب انداختنهای بیمار گونه است. پس به هم نمی‌پیوندند و نمی‌سازند، بلکه مسئله این عقیده و باور و به هم پیوستگیها و سازشهای روحی و قلبی که پدید می‌آورد، بسیار عمیقتر و شگفت‌انگیزتر است. بی‌گمان انسان مؤمن به اینکه برای اثبات وجود خود به باد به غبغب انداختن زائد پناه نمی‌برد، و بدان اکتفا نمی‌کند، بلکه او از راه محبتی که با خدا و پیامبرش دارد و با برادر دینی که به خاطر خدا و پیامبرش با او ملاقات می‌کند، او را بر نفس خویش ترجیح می‌دهد، پس از حیّز و جایگاه طبیعی که حق او است آن را اشغال کند، جای کمتری از آن می‌گیرد، پس در احساسات و عواطف او همیشه گستردگی و فضای بازی وجود دارد که نه تنها مانع برخورد و ساییدگی است، بلکه او را از پدیدن آمدن نیز دور می‌سازد! و این از معجزات عقیده اسلامی و تربیت بر مبنای آن است:

وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ به هم خَصَاصَةٌ (حشر/ ۹)

و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند.

سپس باید دانست که ملاقات و به هم رسیدن در محبت خدا و پیامبر (ص) علاوه بر اینکه احساس دوستی را تربیت می‌کند که خود یک عنصر برجسته در هستی و تحقق هستی انسان است، بی‌گمان پشتیبانه و سرمایه خیر و خوبی سیراب شده از ایمان هر یک از مؤمنان را چند برابر می‌کند. تو گویی که این خیر ونیکی را از خلال خیرونیکی جانهای برادرانش برای خود می‌یابد ـ خیر خویش را در خیر آنان می‌داند ـ پس با تلاش و کوششی که به عمل می‌آید، بهره هر یک از آنان چند برابر می‌شود! و به راستی این یک تجربه و آزموده واقعی است که هر

کس زندگی در جامعه‌ای کرده باشد که به خدا و پیامبرش ایمان داشته باشد، و بر مبنای محب خدا و پیامبرش فراهم آمده باشند، این واقعیت را خواهد شناخت و محض به هم رسیدن برادران مؤمن، بر پشتیبانه و سرمایه سهم هر یک از آنان از ایمان را چند برابر می‌نماید و استعداد هر یک از آنان را برای رسیدن به خیر بیشتر و باز شدن افق بیشتر را چند برابر می‌سازد! چگونه این پدیده می‌آید؟

بی‌گمان این نیز یک راز پیچیده و سحرآمیز نیست، اگرچه در نظر مردم به سحر نزدیک است. بدون شک «مشارکه روحی و عاطفی و احساسی» یک حقیقت روانی مشهور و شناخته شده‌ای است، و هنگامی که این مشارکت در خیرونیکی باشد، خیر و نیکی چند برابر می‌گردد! و بهره هر یک از مشارکت کنندگان، از خیر نیز چند برابر می‌شود! بی‌گمان رؤیت و دید برادرت بر اینکه تو بر راه راست و هدایت هستی، راه را برایت مأنوس‌تر و مطلوب‌تر می‌سازد و به تو می‌فهماند که در این راه تنها نیستی. سپس ممارست و مشغول بودن برادرانت به این راه، احساس و عواطف برادری را هر بار در نفس و روح تو عمیق‌تر می‌کند، پس هر بار از خلال این احساسات و عواطف برادرانت، احساس می‌کنی عملاً در اسلام زندگی می‌نمایی و مسلمان راستین هستی، و احساسات اسلامی در نفس تو افزونتر می‌گردد.

سپس برخیر و نیکی همکاری می‌کنید در جوّ وفضای موّدتی که شما را به هم می‌رساند، پس به این پشتیبانه یک معنی دیگر از معانی اسلام افزوده می‌شود ـ که تعاون و همکاری بر نیکی و تقوی است ـ آن گاه این پشتیبانه و سرمایه در نفس هر یک از شما چند برابر می‌گردد. و به این گونه در یک سلسله‌ای که حلقه‌های آن به هم پیوسته است، احساسات اسلامی در روح و نفس عمیق می‌شود، و سرمایه و پشتیبانه واقعی انسان از آن چند برابر می‌شود، همان گونه که صدا و پژواک در یک مکان به هم می‌رسند و صدا چند برابر می‌گردد، یا مانند آینه‌های منعکس شده در همدیگر که بر نیروی روشنی می‌افزایند.

و مربی بزرگوار حضرت محمد (ص) خود مراعات تربیت یاران خود را سرپرستی می‌کند. بی‌گمان تربیت در دنیای ما استعداد و نعمت و دانش وهنر است. استعدادی است که یک انسان از مردم را با ترکیب جسمی و عقلی و روحی و نفسی، بر تربیت و توجیه و رهنمود از یک انسان دیگر قادرتر و تواناتر می‌سازد یعنی امتیاز افراد برهمدیگر بستگی به تربیت او دارد. علم و آگاهی و خبرگی که انسان از مطالعه کتابها یا از تجارب و آزموده‌های دیگران یا از تجارب شخصی، می‌آموزد و هنری که بدان آن علم را که به صورت صحیح آموخته است، اجرا می‌کند، با حالات و اوضاعی که در پیش روی دارد. تناسب پیدا می‌کند.

و مربی بزرگوار ما (ص) تمام اینها و بیشتر از آنها را داشت که خداوند به وی

داده بود از نظر الهام و علم «لدنی» از جانب «الله» تعالی، یعنی خداوند به وی الهام و وحی و علم «لدنی» عطا فرموده بود. چون او را با مراقبت ویژه خویش آفریده بود تا راهنمای جهانیان و بشیر و نذیر آنان گردد. بی‌گمان مربی باید صفات معینی و ویژه‌ای داشته باشد که او را شایسته تحمل این وظیفه خطیر و مهم سازد. باید پیش از هر چیز آن شخصی که تربیت را از آن مربی می‌گیرد، احساس کند که مربی او از او برتر است و اینکه او طبیعتاً باید بداند که در برابر مربی موضع و موقف آموزنده و گیرنده دارد نه اینکه او را نظیر خود یا ضد خود یا پایین‌تر از خود بداند!

و این یک حقیقت روانی است که خود به خود در نفوس و جانها تأثیر می‌گذارد! پس تو وقتی که چیزی را از کسی می‌آموزی، برای اینکه آن چیز را از وی بگیری و بیاموزی، باید تو به این قناعت برسی که تو در جایگاه آموزنده و گیرنده هستی، وگرنه، اگر تو احساس کنی که نسبت بدان شخص مربی در جایگاه برتری هستی و تو از او برتری، چه چیزی تو را بر آن می‌دارد که چیزی از او بیاموزی و بگیری؟

علوّ و برتری یک چیز شامل وکلی است که در یک وقت واحد مسائل فراوانی را در برمی‌گیرد، که از یک وضع با وضع دیگر اختلاف و تفاوت دارد که ممکن است، این علوّ و برتری جنبه روحی داشته باشد، یا علوّ وتفوق عقلانی باشد، یا برتری اخلاقی یا نفسی یا عصبی یا حتی در بعضی اوقات برتری جسمی و بدنی باشد، تمام این جوانب از عناصر و عوامل «شخصیت انسانی» هستند که در هر شخصی در حال افزایش یا کاهش می‌باشند، و مجموعاً «شخصیت انسان» را تشکیل می‌دهند. پس به اختصار می‌گوییم که بی‌گمان باید که شخصیت مربی از شخصیت کسی که تربیت را از او می‌گیرد بزرگتر باشد. و به این مناسبت می‌گوییم که بدون شک چیزی که تربیت کودکان را بر پدرانشان آسان و میسر می‌سازد، آن است که در سالهای اول کودکی طبیعتاً شخصیت پدران از شخصیت کودکانشان بزرگتر است،پس به صورت طبیعی و آسان، تربیت را از پدرانشان دریافت می‌کنند و می‌آموزند. و لیکن بعد از این دوره مشکلات آغاز می‌گردد! پس هر اندازه که کودک بزرگتر می‌شود، احتیاج به این دارد که شخصیت والدین او از او بزرگتر باشد، و این جا است که بعضی از والدین در امتحان شکست می‌خورند، یا به این دلیل شکست می‌خورند که به قدر کافی شخصیتشان از شخصیت کودکانشان بزرگتر نیست، یا اینکه به طور مطلق شخصیتشان از شخصیت کودکانشان بزرگتر نیست! بلکه ندرتاً در بعضی از اوقات پیش می‌آیدِ که کودک بزرگ شده و احساس می‌کند که شخصیت او از شخصیت والدینش بزرگتر است، و این جا است که

آموختن از آنان را ترک می‌کند و برآنان تمرد و عصیان می‌نماید! اما به نسبت تربیت بزرگان مسئله دشوارتر و باریک بنیانه‌تر است. چون این کار احتیاج به «رهبری» «فرمانروایی» دارد که بزرگانی که باید تربیت شوند، احساس کنند که در برابر رهبر و فرمانروای خود کوچکترند و باید احساس کنند که موقف آنان در برابر رهبر و فرمان روا، موضع فراگرفتن و آموختن از او است، نه موضع نظیر و همسطحی و نه موضع توجیه و رهنمود

و در مرتبه دوم، این کسی که می‌خواهد تربیت را بیاموزد، باید احساس کند که مربی او، علاوه بر اینکه شخصیتش از شخصیت او بزرگتر است، چیزی را که می‌خواهد به او بدهد و به او بیاموزد، خود نیز آن را دارد و آموخته است. پس تنها اینکه باید که شخصیت مربی از شخصیت شاگرد بزرگتر باشد، کافی نیست.

اگر چه نخستین چیز بدیهی در عالم تربیت است ـ بلکه باید خود مربی به صورت تجربه واقعی، بهره‌ای از آن چیز داشته باشد تا بدیگران بدهد و قادر به این اعطاء هم باشد. و شخصیات بزرگی وجود دارند که نمی‌توانند بهره‌ای بدیگران بدهند، بنابراین، نمی‌توانند تربیت کنند و مربی شوند. ممکن است شخصی باشد که در حد ذات خود دارای شخصیت برجسته و بزرگی است.

و از جنبه‌های عقلی یا روحی یا نفسی یا عصبی یا اخلاقی دارای تفوق و برتری است با این حال، بنابه سببی، نمی‌تواند تجربه واقعی خود را بدیگران ببخشد و قادر به اعطاء آن نیست. چون که از مردم برکنار و گریزان و بیزار است. تنها صاحب تجربه فکری است بدون اینکه سرمایه‌ای از تجربه واقعی داشته باشد. چون او که یک مرد ایده‌آل اندیش است، نمونه‌ها و ایده‌آلها را در عالم خیال و رؤیا می‌بیند و به نطیق و اجرای عملی آنها نمی‌پردازد، یا آن را نیکو نمی‌داند و مانند این گونه اسبابی که در شخصیت عیب پدید می‌آورند، ولی مانع این نمی‌شوند که شخصیت بزرگ گردد، و شخصیت او بزرگتر از شخصیت شاگردش شود و با وجود این او را عاجز و ناتوان می‌کند از اینکه نقش تربیت و راهنمایی را انجام دهد و بدان قیام نماید و از مثالها و نمونه‌های معروف آن، این است که تو یکی از استادان دانشگاه را می‌یابی که در علم و اخلاق و خطابه و گفتار ممتاز است، با وجود این، نمی‌تواند که خوب تربیت کند و نمی‌تواند نسلی از دانشجویان بسازد که حواریون و پیروان واقعی او باشند.

و در مرتبه سوم: علاوه بر اینکه مربی باید نسبت به شاگردش، شخصیت ممتاز و برتری داشته باشد، و علاوه بر اینکه جیزی را که می‌خواهد به شاگردش بدهد، خود داشته باشد، مربی باید خوش ادا باشد و مطالبی را که درس می‌دهد نیکو منتقل سازد. پس در کارهای تربیتی تنها داشتن معلومات کافی نیست، بلکه

ضرورت دارد که آنها را به روش نیکو منتقل سازد، وگرنه، اثر مطلوب نمی‌بخشد یا تبدیل به ضد می‌گردد. هنگامی که مربی مطالب خویش را به شیوه منفور و نفرت انگیز القاء کند:

وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ (آل‌عمران/ ۱۵۹)

و اگر درشتخوی و سنگ‌دل بودی از پیرامون تو پراکنده می‌شدند.

آری! باید تقدیم مطالب درس و مسائل تربیتی به صورتی باشد که شاگرد و آموزنده را به آموزش و دریافت آن مطالب تشویق و ترغیب کند نه به صورتی که او را از آموختن و در یافتن گریزان نماید

نخستین تضمیین برای این عمل، محبت است. مادام که شاگرد و طالب تربیت احساس نکند که مربی او، او را دوست می‌دارد و خیر و صلاح او را می‌خواهد، به فراگرفتن از او روی نمی‌آورد، اگرچه یقین هم داشته باشد که تمام خیر و صلاح نزد مربی است، بلکه حتی اگر یقین داشته که خیرو صلاح را جز نزد او نمی‌یابد! و کدام خیر و صلاح است که بدون محبت به کمال می‌رسد؟! ولی محبت تنها نیز کافی نیست چون تو به حقیقت کودکت را و فرزندت را دوست داری و خیر و صلاح او را نیز دوست داری، ولی روش و شیوه تقدیم خیر و صلاح به وی، او را نسبت به محبت تو برای خودش به شک می‌اندازد و گمان می‌کند که از او کراهت داری و راهنمایی‌های تو از دشمنی و ناخوشایندی سرچشمه می‌گیرد نه از محبت. چون که تو این راهنمایی ها را به صورت خشن و درشت به وی تقدیم می‌داری که هیچ نرم‌خویی و ملایمت و نرمی در آن نیست

و به این خاطر است که خداوند بر پیامبر (ص) خویش با اعطای این موهبت و هدیه کریمانه در شخص او بر او منت می‌گذارد:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ (آل عمران/ ۱۵۹)

از پرتو رحمت الهی است که تو با آنان نرمش نمودی و اگر درشتخوی و سنگ‌دل بودی از پیرامون تو پراکنده می‌شدند.

و با وجود این، نرمخویی و ملایمت و نرمی، به این معنا نیست که افسار را بر دوش او بگذاری و او را به اختیار خویش رها کنی، تا اینکه سرانجام، کار به بی-سروسامانی بکشد، بلکه تنها به این معنا است که قرآن از آن تعبیر کرده است: که درشتی و خشونت و سخت دلی در کار نباشد.

اما جازمیت و جدی بودن، امری است ضروری همراه با نرمی:

«فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ

وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ (آل عمران/ ۱۵۹)

از پرتو رحمت الهی است که تو با آنان نرمش نمودی و اگر درشتخوی و سنگ‌دل بودی از پیرامون تو پراکنده می‌شدند. پس از آنان درگذر و برایشان طلب آمرزش نما و در کارها با آنان مشورت و رایزنی کن و هنگامی که تصمیم به انجام کاری گرفتی بر خدا توکّل کن؛ چرا که خدا توکّل‌کنندگان را دوست می‌دارد.

پس نرمی به جا در کار تربیت ضرورت دارد و قاطعیت به جا نیز چنین است که برای نفس متعادل ضرورت دارد بلکه تنها چیزی که از آن نهی شده است در تربیت، درشتخویی و سنگین دلی است چون که نتیجه خوب نمی‌دهد و به جای استقامت و درستی به از هم پاشیدگی می‌انجامد. بنابراین، شیوه و راه بخشیدن مانند خود بخشیدن مهم است، که باید به شیوه آمیخته از محبت و نرمی و قاطعیت و شناخت جایگاه نرمی و جایگاه قاطعیت، بر اساس دایمی از محبت باشد.

و در مرتبه چهارم باید مربی قدرت و توان اهتمام بدیگران را داشته باشد و برآن قادر باشد و بدان اهمیت بدهد که خیر و صلاحی را که دارد بدیگران ببخشد. ممکن است که شخصی باشد که در حد ذات خود پاک نهاد است، و ممکن است که چیزی داشته باشد که به دیگری بدهد، ولی بخشیدن آن به دیگری برایش مهم نیست و اهمیت ندارد. نه برای اینکه از دیگران بدش می‌آید و نه برای اینکه خیر و صلاح دیگران را دوست ندارد، ولی برای اینکه گوشه‌گیر است و در گوشه‌گیری و عزلت از دیگران زندگی می‌کند یا اینکه تنبل است از تحرک و جنبش کراهت دارد. چنین کسانی برای تربیت دادن و مربّی بودن شایستگی ندارند. چون که اهتمام بدیگران عنصر و عامل ضروری است در تربیت، و این اهتمام دو جانبه است از جانب مربی و از جانب طالب تربیت. اما مربی اگر اهتمام بدیگران نداشته باشد، اصلاً به تربیت روی نمی‌آورد تا چه رسد به اینکه برای آن شایستگی ندارد ـ حتی اگرچه آن را به عنوان حرفه خویش انتخاب کند -.

اما طالب تربیت ممکن نیست که دلش راضی باشد به اینکه تربیت را از کسی بگیرد که در اعماق قلبش احساس کند که به او اهمیت نمی‌دهد!

بنابراین، اهتمام و مراعات یک عنصر و عامل ضروری است برای تربیت که باید در مربی بوفور وجود داشته باشد تا در انجام وظیفه مهم و خطیر خویش موفق شود.

و در مرتبه پنجم: مربی باید بر پی جویی و توجیه وراهنمایی مستمر و مداوم قادر باشد، پس اهتمام به تنهایی کافی نیست، اگر هتمام در لحظات زودگذر باشد

و با انتهای آن لحظات قطع گردد یا با انتهای مناسبت پایان یابد، کفایت نمی‌کند. چون تربیت یک عمل مستمری است که توجیه و رهنمود گذرا در آن کفایت نمی‌نماید، ـ هر اندازه مخلصانه و هر اندازه در حد ذات خود درست و صحیح باشد ـ بلکه کار تربیت به پی‌جویی و ارشاد مستمر نیاز دارد.

بی‌گمان طالب تربیت و تربیت آموز، نفس بشری است، تکمه برقی و کلید برقی نیست که یک بار آن را فشار دهی، سپس آن را به حال خود رها کنی، و کار کند و تو به کار دیگری بپردازی! بلکه نفس بشری است که دائماً در حال دگرگونی است با داشتن مطالب متعدد و اتجاهات و نگرشهای گوناگون، که هر دگرگونی و هر مطلبی و هر اتجاه و دیدگاهی نیاز به توجیه و رهنمود خاص خود دارد و تنها این حالت نو پدید نیست که نیازمند توجیه وارشاد است! بلکه این نفس است که به ارشاد و توجیه جدید نیاز دارد، اما حالتی که قبلاً یک بار و چند بار روی داده است، یک حالتی نیست که پایان یابد! و نیازی به توجیه و ارشاد نداشته باشد! خمیر مایه بشری سرکش است و نیازمند پی‌جویی دایمی است.

برای آن کافی نیست که آن را در یک قالب بگذاری که یک بار دقیق و میزان و مرتب شده و برای همیشه این میزان دقیق باقی بماند و بر آن ثابت باشد! بلکه در این نفس دهها عوامل و انگیزه‌های در نوسان و گردان وجود دارد که دائماً این جا و آن جا ظاهر می‌شوند و ابراز وجود می‌کنند و دائماً از حدود و جوانب قالبی که میزان شده است در این جا و آن جا تخطی و تجاوز می‌کنند.

و هر بار توجیه و ارشاد تازه‌ای ضرورت دارد تا آن را در داخل قالب میزان و کنترل نمایند، تا این ارشاد و توجیه در نفس تربیت آموز نقش می‌بندد و سرانجام او خود به جای مربی به کار پی‌جویی و کنترل می‌پردازد و بدان قیام می‌نماید، ولی هرگز چنین نمی‌شود که از کار پی‌جویی و ارشاد و کنترل بی‌نیازی حاصل شود، خواه این کار از جانب مربی صورت گیرد یا از جانب تربیت آموز و شاگرد! و از این جا است که تربیت هم مشقت دارد و هم اهمیت بزرگی دارد. و در عین حال ضروری نیز هست.

یا باید این تلاش همیشگی برای آن به عمل آید یا تباه و ضایع می‌گردد! و شخصی که در خویشتن این قدرت و نیرو بر پی‌جویی و متابعت و ارشاد مستمر نمی‌یابد، او شخصی است که برای تربیت کردن و مربّی بودن شایستگی ندارد، حتی اگر تمام خصلت‌های نیکو نیز داشته باشد!

و ارشاد مستمر و توجیه دائمی، به این معنا نیست که بر هر لغزشی او را بازخواست و محاسبه کنی! چون این عمل او را گریزان می‌سازد و تربیت نمی‌کند! مربی حکیم و درستکار گاهی چشم پوشی می‌کند یا بیشتر اوقات لغزش و خطا را

نادیده می‌انگارد، در حالی که از آن کراهت دارد و ناراضی است چون او می‌داند که استمرار تنبیه بر لغزشها و خطاها و اشتباهات گاهی ممکن است که عکس-العمل بد در نفس و روان تربیت آموز پدید آورد. با این حال، اهمال تنبیه و ترک آن بکلی زیان آور است همان گونه که الحاح و اصرار بر آن. و این حکمت و دانایی و تجربه آموختگی مربی است که او را راهنمایی می‌کند برای تشخیص وقت چشم‌پوشی از وقت تنبیه کردن و ارشاد نمودن، که به مقتضای این تشخیص او عمل می‌کند، ولی مربی باید همواره تربیت آموز را نسبت به رفتار و سلوکش آگاه سازد و از آگاه کردن او غفلت نکند، خواه این بار او را تنبیه کند یا از عمل او چشم‌پوشی نماید،

چون چشم‌پوشی چیزی است و غفلت از تنبیه چیزی دیگر، که اولی گاهی ممکن است که مطلوب باشد، اما دومی در تربیت، کار خطرناکی است. و در مرتبه ششم، باید که مربی علاوه بر قدرت بر پی‌جویی و متابعت و ارشاد و توجیه، قدرت بر رهبری را نیز داشته باشد. قیادت و رهبری موهبت و استعدادی است که به تربیت‌آموز می‌فهماند و الهام می‌کند که اولاً باید بیاموزد و مطالب را از مربی دریافت دارد، و ثانیاً اطمینان داشته باشد به آنچه که می‌آموزد و دریافت می‌دارد. سپس از مربی اطاعت کند وگرنه، توجیه و ارشاد فایده‌ای نمی‌دهد و کار تربیت به نتیجه‌ای نمی‌رسد، حتی اگرچه توجیهات و ارشادات صحیح نیز باشند و حتی اگرچه مربی قدرت بر پی‌جویی و اهتمام هم داشته باشد و صدور این امر به تنهایی کافی نیست، اگرچه این امر در حد ذات خود، صحیح و در مناسبت مقتضی ضروری باشد، بلکه تو باید قدرت داشته باشی بر اینکه تربیت‌آموز را به اجرای این امر و اداری، وگرنه، نتیجه کار بدتر است از عدم صدور این امر به طور مطلق! پس هنگامی که توبه تربیت آموز دستور می‌دهی، سپس او دستور تو را سبک و بی‌اهمیت می‌انگارد و آن را اجرا نمی‌کند، مسئله تمام است و پیوند می-گسلد. و استمرار و ادامه کار فایده‌ای ندارد.

حقیقتاً گاهی پیش می‌آید که عیب از تربیت آموز و طالب تربیت است. چون او عاصی و متمرد و منحرف و کج طبع است، که به توفیق و اجازه خداوند در لابلای این کتاب بدان می‌پدازیم، ولی این جا که ما از مربی سخن می‌گوییم، به این امر بدیهی اشاره می‌کنیم و آن این است که هرکس از رهبری عاجز باشد برای تربیت و مربی‌گری شایستگی ندارد، حتی اگرچه در حد ذات خود شخص پاک نهاد و دارای تمام خصلتهای زیبای اخلاقی باشد، بدیهی است که هر انسان پاک نهاد نیکو خصال، قادر بر رهبری و فرمانروایی نیست و طالب آن نیز نمی-باشد! رهبری و فرماندهی یک موهبت و هدیه خدایی است و اکتسابی نیست،

خدادادی است و تجربه‌ها بر روانی و قدرت آن می‌افزاید، اگر این موهبت خود در ذات کسی نباشد تجارب آن را به وجود نمی‌آورد! و گاهی ممکن است که کار تربیت کودکان به نسبت پدران آسان باشد چون آنان می‌توانند که به شیوه‌ای اراده خویش را بر آنان تحمیل کنند، اگرچه بیشتر اوقات بد عمل می‌کنند، پس سرانجام کودکان خود را تباه می‌کنند اگرچه در عین حال خیر و صلاح آنان را می‌خواهند اما مسئله رهبری و زعامت به نسبت بزرگ سالان و تربیت آنان با مسئله خردسالان اختلاف دارد و به ویژه هنگامی که کار مربوط بدعوت باشد نه مربوط به سلطه و قدرت.

پس به نسبت تربیت بزرگسالان حتماً باید مربی قادر به رهبری باشد و باید چنان شخصیتی داشته باشد که بدون زور و قدرت، اطاعت او برمردم فرض شود و مردم در برابر شخصیت او ناگزیر از اطاعت باشند و ممکن است که بند و فقره ششم را جزئی از بند و فقره اول که متعلق به شخصیت مربی بود، قرار دهیم. چون قدرت بر رهبری ناشی از شخصیت قوی و نیرومند است، ولی حالاتی وجود دارد که در آن حالات شخصیت در حد ذات خود قوی، ولی با وجود این به خاطر خشونت مزاج و سنگین دلی یا گوشه‌گیری و دوری از مردم از رهبری عاجز باشد و پاک منزه است خداوند که تقسیم نیروها و قدرتها و تقسیم رزق و روزی به دست او است!

این شش خصلت که برشمردیم: اینکه باید شخصیت مربی از طالب تربیت و شاگرد بزرگتر باشد، و اینکه باید مربی چیزی را که به طالب تربیت می‌دهد، خود داشته باشد، و اینکه طریقه و شیوه بخشیدن آن چیز را نیکو بداند، و اینکه مربی باید قدرت اهتمام به طالب تربیت خویش را داشته باشد، و اینکه قدرت بر پی-جویی و ادامه راهنماییداشته باشد، و اینکه باید دارای شخصیت رهبری کردن باشد به گونه‌ای که اطاعت خویش را بر طالبان تربیت تحمیل کند. این خصلتها برای هر نوعی مربی ضرورت دارد، تا بتواند که وظیفه خطیر و پراهمیت خویش را در تربیت دیگران انجام دهد.

برای تربیت یک کودک و برای تربیت یک امت کامل این خصایل لازم است، ولی تفاوت درجه ضرورت آنها برای یک کودک و درجه ضرورت آنها برای تربیت یک امت کامل بسیار زیاد است، هر اندازه دامنه تربیت وسیع‌تر و تعداد طالبان فراگیری آن، بیشتر باشند، درجه مطلوبیت این خصال بزرگتر می‌شود. پس هر انسانی ممکن است که جایز باشد که در چهارچوب محیط خود و برای کودکان خود، صلاحیت مربی‌گری داشته باشد. ـ اگرچه بسیاری از پدران در حقیقت از این کار عاجزند! ـ ولی تربیت چهل کودک در یک کلاس مدرسه‌ای، وظیفه‌ی

خطیری است که به موفقیت و استعداد خدادادی بیشتری نیازمند است و همین طور به اندازه بیشتری از خصلتهای مطلوب نیاز دارد، و دانش و تجربه بیشتری برای آن لازم است - اگرچه بسیاری از معلمان و مدرسان در حقیقت از این عاجزند! -

اما رهبری جماعتی از افراد بشر، قطعاً به یک شخصیت غیر عادی نیاز دارد که دارای استعداد خدادادی و تجربه و کارآموختگی باشد تا قادر گردد برای فراهم کردن مطالب تربیتی برای این جماعت، و او بیشتر بدانستن این خصلتهای ششگانه مطلوب نیازمند است و باید در وجود او بیشتر باشند. برای یک کلاس چهل نفری وضع چنین است. پس برای رهبری جامعه بشری چه فکر می‌کنی؟!

بی‌گمان حضرت محمد (ص) برای رهبری جامعه بشری مهیا شده بود!

با این آماده سازی ربانی برای رهبری و زعامت جامعه بشری که خداوند به پیامبر (ص) داده بود، او یاران خویش را مراعات و مراقبت می‌کرد و راهنمایی و رهنمودشان می‌نمود و بر منهج و شیوه و برنامه اسلام تربیتشان می‌کرد. و این یاران گرامی او بودند که مستقیماً تربیت را از او گرفتند و زیر نظر او تربیت یافتند و آنان بودند که تاریخ را نوشتند!

هر گاه عادتاً هر شاگردی از استاد خود بهره‌ای می‌گیرد و کسب نور می‌کند، ما حق داریم که تصور کنیم که اگر این استاد حضرت محمد (ص) باشد، شاگردان چه بهره‌ای و چه نوری کسب خواهند کرد؟!

و هر گاه روش تربیتی نقش خود را روی تربیت شدگان می‌گذارد، ما حق داریم که تصور کنیم که اگر اینروش تربیتی، قرآن باشد، نقش و تأثیر آن چگونه خواهد بود؟!

و به حق هم‌چنین بود، که این معلم بزرگوار و این روش تأثیر بسیار عمیقی بر شاگردان این مکتب انسان‌ساز برجای نهاد، و بهترین امتی را در جهان برای مردم تربیت کرد و بیرون آورد، امتی که علایم ممتاز و مشخصه خود را بر تمام تاریخ بعد از خودش به ثبت رسانید و چنان آثاری پدید آورد که در تاریخ جهان زوال‌ناپذیر است!

بی‌گمان این تحول عظیم و این تربیت به یک باره پدید نیامد. چون تربیت یک عملی است طولانی که سالهای طولانی می‌خواهد تا به ثمر بنشیند، که در حقیقت سیزده سال در مکه و سالها در مدینه طول کشید تا اینکه بدرجه‌ای رسید که آفریدگارش در وصف آن بگوید و شایستگی آن را داشته باشد:

«کُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ (آل عمران/ ۱۱۰)

شما بهترین امتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید.

و با این وصف، گاهی امّت برگزیده دچار لغزش نیز می‌شد، همان گونه که در جنگ (احد) و در جنگ «حنین» پیش آمد، سپس در پرتو دروس قرآنی بلیغ و رسا از این لغزش برمی‌خاست تا بر قلّه تازه‌ای از قله‌های بشریت صعود نماید. و همین طور این تربیت بکلی در امن و امان و آسودگی با تمام نرسید. و شاید امکان نداشت که چنین باشد. خداوند دانای آگاه از همه چیز که این فطرت بشری را آفریده است می‌داند که برای عزم قوی، تحمل سختی، لازم است و باید محنتها جانها را گوش مالی دهد تا پخته شوند.

با این حال، چیزی که در همان لحظات نخستین به کمال رسید، همان محبت عمیق نسبت به خدا و پیامبرش (ص) بود و به هم رسیدن و ملاقات همدیگر نمودن بر مبنای همان محبت خدا و پیامبرش و استعداد و آمادگی عمیق برای دریافت امر خدا و پیامبرش و عدم دریافت دستور از هیچ منبع دیگری در جهان بود. و این است پایه اساسی ضروری که تربیت اسلامی روی آنها نهاده می‌شود و میوه و ثمره مورد انتظار خود را می‌دهد و از همان لحظات نخستین این قاعده و پایه اساسی در جان مؤمنان شکل گرفت و ساخته شد و اهلیت و شایستگی آن را بخشید که از محضر بزرگترین مربی تاریخ بشریت درس فراگیرند و چنان اهلیت و شایستگی به آنان داد که به تمامی این تربیت را بیاموزند و فراگیرند. گام بگام و توجیه و رهنمود پس از توجیه و رهنمود تا اینکه جانهایشان بر افقهای برتر استوار گردید.

و از آنان نمونه‌های برجسته قهرمانی و دلاوری، در تمام جوانب زندگی پدید آمد. به گونه‌ای که در تاریخ بشری توده‌ای از قهرمانان به این صفت و به این کثرت در میان هیچ ملتی پدید نیامده است.

در وجود حضرت محمد (ص) صفات شکوه و جلال و عظمت خارق‌العاده‌ای وجود داشت که به گونه‌ای در باران او ایجاد محبت و فداکاری می‌نمود، که قریش را به خشم و اندوه و شگفتی وا می‌داشت تا جای که ابوسفیان از شدت بغض گرفتگی گفت: «من هیچ کسی را ندیده‌ام که مردم او را دوست داشته باشند. باندازه اینکه یاران محمد او را دوست می‌دارند!»

و در وجود حضرت محمد (ص) آن قدر صفات شایسته رهبری و فرماندهی وجود داشت که در میان پیروانش بدون قدرت و سلطه، فرمانش روا بود و از فرمان او جان فدایانه اطاعت می‌کردند و بیش از اینکه دوستی را برپای دارد، جز قدرت و سلطان محبت خالصانه و شگفت‌زدگی به شخصیت وی، هیچ سلطه دیگری بر آنان نداشت و به بتمام افراد یاران خود اهمیت می‌داد و هر یکی را چنان مراعات می‌کرد که گویی یگانه یار برگزیده او است و چنان به آنان محبت

می‌ورزید که جانشان از آن شاد و چشمشان از آن روشن می‌گشت و به جایگاه خود نزد او اطمینان می‌یافتند و آنان نیز تا آخرین درجه‌ای که جان پاکشان می‌توانست به وی محبت می‌ورزیدند و محبت متبادله پدید می‌آمد

سپس آنچه که به آنان می‌داد، خود به کمال داشت. و چه چیزی می‌داد؟!

آنچه که به آنان می‌بخشید، شیوه زندگی کامل بود، بزرگ و کوچک، دنیایی و آخرتی، و روحی و مادی، و بزرگترین نعمتی که به آنان می‌داد، شایستگی و اهلیت برای رضای «الله» بود. او اسلام را داشت! و شیوه تربیت اسلامی را!

قرآن کریم در مکه تماماً در باره عقیده و باور نازل می‌شد. خداوند را به مردم می‌شناساند، و روز آخرت را به آنان معرفی می‌کرد، و داستان عبرت‌انگیز پیامبران پیشین و تکذیب کنندگانشان را بر آنان می‌خواند و بازگو می‌کرد، و همچنین داستان حضرت آدم و داستان شیطان با آدم را بیان می‌کرد، و خداوند می‌خواست اخلاقیات متناسب با «لااله‌الاالله» را جای‌نشین اخلاقیات جاهلیت نماید و تمام این مسائل و مطالب دروس عقیدتی و در عین حال دروس تربیت اسلامی بود. چون که تربیت اسلامی مبتنی بر عقیده اسلامی است و با آن ارتباط تنگاتنگ دارد، و هر درس قرآنی درباره عقیده و ایمان بر سرمایه و پشتیبانه تربیت بر مبنای روش یگانه ربانی می‌افزود.

خداشناسی همان گونه که قبلاً گفتیم، موضوع بزرگی بود که مساحت بزرگ گسترده‌ای در سوره‌های مکّی را شامل می‌گردید و همچنان در هر سوره‌ای به صورتهای متعدد و چهره‌های گوناگون و در فضاهای متعدد و در مواضع و مواقف مختلف تکرار می‌گردید، گاهی به صورت مستقیم با ذکر صفات «الله» می‌آید و گاهی به صورت توصیف قدرت «الله» در آسمانها و زمین که هیچ چیزی نمی‌تواند آن را عاجز نماید، می‌آید و گاهی به صورت بیان تفصیل آفرینش آسمانها و زمین و تقدیرو تعیین روزی مخلوقات آنها و تدبیر امور آنها می‌آید و گاهی به صورت بیان منظره‌ها و حضور در روز رستاخیز و بیان صحنه‌های محاسبه و بازخواست و پاداش و کیفر می‌آید.

و گاهی در صورت و شکل نقل داستانهای پیامبران و وحی خدا به آنان و داستان تکذیب کنندگان انبیاء و کیفری که خدا به آنان داده است می‌آید.

و گاهی در بیان داستان آفرینش انسان از یک مشت از گِل زمین و دمیدن دمی از روح خدایی در آن می‌آید و گاهی در بیان داستان ابلیس و طرد و راندن وی از بهشت و در کمین بودن وی برای فرزندان آدم می‌آید و گاهی در بیان مناقشات و نقد عقائد فاسد جاهلیت و اخلاق پست و منحرفانه آن و دعوت به اخلاق ربانی و ایمانی می‌آید

بنابراین، موضوعات سوره‌های مکی با وجود اختلاف در عرضه آنها تماماً موضوعات عقیدتی می‌باشند. چون هدف اساسی و اصلی از ایراد تمام این موضوعات آن است که عظمت و شکو و جلال خداوند آفریدگار مدبر جهان و مرگ و زندگی‌بخش انتقام گیرنده از دشمنان و جبار و قدرتمند، آمرزگار مهربان، صاحب و مالک اول و آخر جهان را به مردم معرفی کند. سپس تمام اهداف دیگر در زیر مفهوم و محتوای این هدف بزرگ و اساسی نهانند و بدان ارتباط دارند و در پرتو آن مطرح می‌گردند.

و ممکن است که در وهله اول چنین تصور شود که تعریف گسترده «الله» در سوره‌های مکّی به این گستردگی به این دلیل است که عربهای جاهلی نیاز به این تکرار و تأکید داشتند تا عقاید شرک‌آلود فاسد خود را ترک کنند و به یگانگی خدا یقین حاصل کنند، سپس او را به یگانگی پرستش نمایند و تنها به او پناه ببرند و او را بخوانند. با این حال، ذکر الله و صفات او به همین شیوه در سوره‌های مدنی اگرچه در سطح کمتری است، بلافاصله این تصور را نفی می‌کند. چون قرآن در مدینه در میان امتی نازل می‌گشت که به خداو پیامبرش ایمان داشت و با جان و مال در راه خدا می‌جنگید و جهاد می‌کرد. پس اگر این تکرار و تأکید تنها متوجه کافران می‌شد تا ایمان بیاورند، ضرورتی نداشت که در مدینه متوجه مؤمنانی شود که به حقیقت الوهیت عملاً ایمان آورده‌اند و تا حدی در درون جان و دلشان رسوخ یافته است که به خاطر آن می‌جنگند و در راه آن جان خود را فدا می‌کنند و به جان از آن راضیند و بدان آرامش جان دارند. بنابراین، تکرار و تأکید برای مؤمنان نیز لازم است، تا برایمانشان افزوده گردد و همواره دائماً به یاد پروردگار خویش باشند و هیچ لحظه‌ای از یاد او غافل نگردند. چون لحظه غفلت، لحظه شیطان است و برای فساد آنان از آن سود می‌برد و در کمین آن است. به راستی این شیوه، درس مهمی است در تربیت اسلامی، که جماعت اولی مسلمانان از آن درس گرفت و آن را به خاطر سپرد و به این عظمت و شکوه و برتری رسید. و برای هر جماعتی که می‌خواهد از نو این راه را از سرگیرد، لازم است که از آن آگاه و هوشیار باشد. چون این کار شیوه و توشه راه و کمک بر سختیهای راه است.

و مقصود من از این ذکر و یادآوری، حلقات معروف ذکر متصوفه نیست، حلقه-های ذکر معروف نزد آنان. چون پیامبر (ص) چنین کاری نمی‌کرد و در هر کاری از کارهای اسلامی، پیامبر (ص) نمونه و سرمشق عملی برای ما است و جماعت اولیه مؤمنان نیز چنین کاری نمی‌کردند، در حالی که آنان هستند، گروهی که روش الهی را به تمامی تجسم بخشیده و بنمایش گذاشته‌اند. برای ما ممکن

نیست که بر ذکر «الله» اعتراض نماییم. چون ذکر «الله» کاری از کارهای اسلام است، ولی شناخت راه و روش ربانی و الهی در تربیت ما را راهنمایی می‌کند بر اینکه یادآوری دایمی «الله» وسیله است برای هدفی، وخود آن نهایت هدف نیست، بلکه هدف از آن شایستگی خلافت هوشمندانه در روی زمین است، که عبادت الله است، که تمام جوانب زندگی انسان و و تمام دیدگاههای او را در بر گیرد:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلاَئِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الأَرْضِ خَلِيفَةً (بقره/ ۳۰)

زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم.

«قُلْ إِنَّ صَلاَتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي للهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لاَ شَرِيكَ لَهُ (انعام/ ۱۶۲ ـ ۱۶۳)

بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است، خدا را هیچ شریکی نیست.

و طاعت از الله و اجرای اوامر او وخشیت و تقوای او یگانه ابزار قیام به وظیفه خلافت هوشیارانه و هدایت یافته از «الله» است.

و ذکر همیشگی الله و حاضر کردن عظمت و شکوه او در دل و جان، یگانه وسیله و ابزار خشیت و تقوای او است که آنهم ابزار خلافت هوشمندانه و کمک بر آن است. ایستادن بر وسیله و بدان اکتفا کردن بدون اینکه به وسیله آن به هدف بررسی، به اسلام تحقق نمی‌بخشد، آن گونه که خداوند خواسته است، به شیوه و روش تربیت اسلامی نیز تحقق نمی‌بخشد، بدان شیوه که پیامبر (ص) آن روش را به تمامی بر جماعت اولیه مسلمانان اجرا نمود و از این زاویه باید به کارها نگریست و برآنها حکم کرد. بی‌گمان جماعت اولیه مسلمانان بر ذکر الله تربیت یافت، به صورت ذکر زنده و عامل تحرک و برانگیزاننده نفس برای عمل که بر تحمل مشقت راه، آنان را یاری می‌کرد

قرآن کریم برای مؤمنان از روز آخرت سخن می‌گفت، و آن را برای آنان به گونه‌ای مجسم می‌ساخت که گویی آن را در همان لحظه در پیش روی خود مشاهده می‌نمایند و در درون جان خود با این صحنه‌ها و مناظر زنده واقعی زندگی می‌کنند، بلکه اعجاز قرآن در تصویر صحنه‌های روز رستاخیز بدان جای رسید که گویی روز قیامت در جلو چشمانشان حاضر و مجسم است و گویی که دنیا به پایان رسیده و مدتی است بعید که بساط آن برچیده شده است!

و این درسی است از دروس تربیت و در همان وقت نیز درسی است از دروس عقیده و ایمان

به راستی سنگینی زمین و ماده در ذهن و احساس بشری، بسیار سخت و وزنه

بسیار سنگینی است. به اندازه سختی عوامل و انگیزه‌های فطری و سرشتی و فشار آنها بر احساس و ذهن بشری

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللهُ عِندَهُ حُسْنُ الْمَآبِ (آل-عمران/ ١٤)

برای انسان، محبّت شهوات جلوه داده شده است، از قبیل: عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلاف و الوف طلا و نقره و اسبهای نشاندار و چهارپایان و کشت و زرع. اینها کالای دنیای پست است و سرانجام نیک در پیشگاه خدا است.

هیچ چیزی باندازه ایمان به روز رستاخیز نمی‌تواند در کنترل این عوامل و انگیزه‌های عزیزی و نگهداشتن آنها در حدود مورد اطمینان و امنی که خداوند فرض کرده است، به انسان کمک نماید، و این ایمان به روز رستاخیز و زندگی بازپسین است که در برابر محرومیتهای که در روی زمین برای انسان پیش می‌آید به وی چند برابر آنهاعوض می‌دهد و به بهترین وجه آنها را جبران می‌کند، با نعمتهای دایمی که تمام شدنی نیست، علاوه بر اینکه زیباترین و با صفاترین و نیکوترین نعمت می‌باشند و بشریت برای کنترل انگیزه عزیزی و عوامل محرکه درونی انسان و نگهداشتن آنها در حد لازم خویش، چگونه می‌تواند بدیل و عوضی به او بدهد که جای ایمان به روز رستاخیز را بگیرد و بمانند آن بر نفس انسان تأثیر بگذارد؟!

و اینک که تمام تجربه بشری از انجام چیزی که تربیت اسلامی به استواری و آسانی بدان قیام نموده است، عاجز مانده است، و این کار سترگ تربیت اسلامی بر ایمان به روز رستاخیز متمرکز است و همچنین بر پاداش و کیفری که در آن برپا می‌شود

و یکی از دو بدیل و عوضی که ممکن است جای ایمان به روز رستاخیز را بگیرد، دولت و قانون است. و هنگامی که دولت اسلامی در مدینه برپاشد، اسلام از دولت و قانون غفلت نورزید، ولی اسلام می‌داند که چشم دولت نمی‌تواند هر حالتی را مشاهده کند و ببیند و دست قانون ممکن نیست که بسیار طولانی باشد و به هرجا برسد!

و بدیل و عوضی دیگری که ممکن است جای ایمان به قیامت را بگیرد، آن است که زمین و مادیات را کنار بگذاریم و جسم و بدن را نادیده بگیریم و دور اندازیم و تحقیر کنیم همان گونه که در بودایی ت و رهبانیت برای تطهیر و پاکیزگی روح، چنین کاری می‌کنند.

آن وقت با سرکوب‌کردن این غریزه‌ها و انگیزه‌های غریزی فطری و سرشتی و

زشت و پلید شمردن آنها، توازن و هماهنگی و تعادل انسان دچار اختلال و کاستی می‌گردد، و با تعطیل کردن دفع مثبت تحرک آنها که در واقعیت زندگی روی زمین تأثیر دارند، زندگی بشری مختلّ می‌گردد

و لیکن تربیت متمرکز بر ایمان به روز رستاخیز تنها چیزی است که توازن و تعادل انسان در زمین را حفظ می‌کند و جوشش و فشار زندگی و تحرک آن را تعطیل نمی‌نماید

قرآن کریم بعد از اینکه پروردگار و روز آخرت را به انسان شناساند، نفس خود انسان را نیز به وی می‌شناساند. و به پرسشها و خواسته‌های فطری و طبیعی او نیز پاسخ می‌دهد: که از کجا؟! و تا به کجا؟! و این پرسشها و خواسته‌ها خویشتن را بر نفس انسان تحمیل می‌کنند و به اصرار و الحاح پاسخ می‌طلبند. و به انسان می‌فهماند و می‌شناساند که نشأت و منشأ او از یک مشت خاک و گِل زمین و دمِ و نفخه علوی از روح الله است.

و همین گونه نقش او را که خلافت الهی در زمین است به وی گوش‌زد می‌نماید و به او می‌فهماند که فلسفه و نتیجه آفرینش او، پرستش الله است، عبادت بدان معنی گسترده‌ای که عبارت است از پذیرش و امتثال اوامر و دستورهای الله در تمام کارهای زندگی بشری، و در هر کاری که می‌کند توجهش به خدا و به سرنوشتش بعد از مرگ و دوباره زنده شدن و پاداش و کیفر یافتن، باشد و به این شیوه، صورت تمام مراحل عمر او از پیدایش تا سرانجام و سرنوشتش کامل می‌گردد.

و همچنین راه و وظیفه ونقش انسان را در زندگی به وی می‌شناساند تا در انتخاب راه خطا نکند و منحرف نشود واز حدود وظیفه خویش تخطی نکند و از آن هم کوتاه نیاید و در ایفای نقش خویش، غرور و خودخواهی بروی سوار نشود، تا در نتیجه این غرور از نفس خویش الهی یا طاغوتی بسازد که مردم را به پرستش خود بخواند! و از ایفای نقش خویش نیز عقب نشینی نکند و کوتاه نیاید تا در نتیجه آن به جای بندگی و پرستش کریمانه «الله» به پرستش و عبودیت ذلیلانه طاغوت تن در دهد

و این هم در عین حال که درس عقیده و ایمان است، درس تربیت نیز هست. چون که خط سیر را مشخص می‌کند و مسیرگام برداشتن بر آن را نیز کنترل می‌نماید و بی‌گمان مردم جاهلی گرفتار حیرت و سرگردانی بودند و این حیرت زندگیشان را تباه کرده بود، هنگامی که می‌پرسید: از کجا؟ و به کجا؟! سپس برای این پرسش جواب درست نمی‌یافت و سرگردان می‌گردید. همان گونه که شاعر جاهلی معاصر می‌گوید:

«جِئْتُ لا اَعْلَمُ مِنْ اَینَ، وَلکِنِّي اَتَیتُ
وَ لَقَدْ اَبْصَرْتُ قُدّامِي طَرِيقاً فَمَشَيتُ!»

آمده‌ام و نمی‌دانم از کجا آمده‌ام! ولیکن آمده‌ام! و پیش پای خویش را می‌بینیم پس راه می‌روم! و نمی‌دانم به کجا می‌روم!]

وقتی که دچار این حیرت می‌شوند و احساس می‌کنند که تباهند، به لذتهای محسوس و مادی پناه می‌برند و نیروی خویش را در آن صرف می‌کنند و به مواد مخدر و چیزهای غیبی روی می‌آورند و تمام تلاش و قصد خود را غرق در آن می‌کنند که در حقیقت نه فراموش می‌کنند، و نه در نهایت آرامش می‌یابند

و تربیت اسلامی که بر این صورت واضح و روشن متمرکز است و منشأ پیدایش در آن معلوم و مشخص است و نقش و هدف و نهایت و سرنوستش معین است پس آن است که به انسان آرامش و اطمینان خاطر می‌بخشد. چون مبدأ و منتهایش معلوم و مشخص است و تمام نیروی خود را صرف سازندگی در واقعیت زندگی روی زمین می‌کند بدون اینکه حیرت و سرگردانی و اضطراب و پریشانی و عکس‌العملهای دیوانه‌وار و کوششهای مجنونانه داشته باشد.

قرآن کریم داستان انسان با شیطان را به وی می‌شناساند که چگونه شیطان بروی تکبر ورزیده و در برابر معجزه خداوند در آفرینش آدم به این صورت و سیمای بی‌نظیر و یگانه در عالم خلقت، از سجده کردن برای او امتناع نموده است، و سبب طرد و بیرون راندن آدم از بهشت گردیده و تهدید کرده است که فرزندان آدم را گمراه می‌سازد و دچار آشوب و فتنه‌شان می‌کند که از اطاعت و سپاسگزاری الله سرباز زنند، به وسیله اینکه زندگی زمینی را در نظرشان می‌آراید و آنان را بدنیا سرگرم می‌کند که تنها برای دنیا کار کنند و از آخرت و زندگی آن غافل گردند، و کفر و نافرمانی و پیروی از غیر راه خدا را نیز در نظرشان می‌آراید و فریبشان می‌دهد.

و این درسی است در عقیده و همین گونه درسی است در تربیت. پس انسان دائماً در معرض غفلت و فراموشی است:

«وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَى آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْماً (طه/ ۱۱۵)

در آغاز کار، ما به آدم فرمان دادیم. امّا او ترک فرمان کرد و از او تصمیم درستی و اراده استواری مشاهده نکردیم.

بنا بر این تذکر و یادآوری لازم و ضروری است تا از خواب غفلت بیدار گردد و به خود آید، و تأکید بر اینکه شیطان پیوسته در کمین انسان است پس این تذکر به او کمک می‌کند که بیدار باشد و متذکر گردد. بنابراین، قرآن یک وظیفه

تربیتی مهمی را انجام می‌دهد و بر کنترل انگیزه‌های شدید غریزی کمک می‌کند و آنها را از جهش و شتاب درپی شهوتها باز می‌دارد.

قرآن کریم اخلاق پست و رذیلانه جاهلیت و مفاهیم جاهلانه و منحط آن را، محکوم و رسوا می‌کند، و به جای آن اخلاق ممتاز ایمانی را می‌گذارد، اخلاقی که باید یک انسان کامل و درست، آن را داشته باشد، انسانی که خدا به وی کرامت و فضیلت بخشیده است و راه خیر و راه شرّ را به وی نموده است و قدرت بر تمییز و تشخیص و انتخاب و گزینش را به وی ارزانی کرده است:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَن دَسَّاهَا (شمس/ ۷ـ ۱۰)

و سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است، و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن پنهان بدارد و بپوشاند، و بیالاید.

و بعضی از سوره‌های قرآن تقریباً متخصص در این کارند. مانند سوره (القمر) که ا خلاق جاهلیت را محکوم و رسوا می‌سازد و سوره (الاسراء) اخلاق ایمانی خواسته از مؤمنان را به تفصیل بیان می‌کند و سوره‌های دیگر قرآن این موضوعات را در اثناء سیاق و سبک خویش مطرح می‌کنند و بدون شک جنبه تربیتی این موضوع واضح و آشکار است. چون تمام آنها رهنمودهای اخلاقی می‌باشند، بنابراین، رهنمودهای تربیتی هستند، و در عین حال با عقیده نیز پیوند و ارتباط دارند.

پس عقیده اسلامی نظریه و تئوری نیست که حفظ شود و فلسفه ماوراء الطبیعه نیست که درس داده شود، بلکه یک واقعیت رفتاری معینی است که باید اثر آن در واقعیت زندگی زمینی دیده شود. بنابراین، عقیده اسلامی اخلاقیات» ویژه خود را دارد که پیوسته بدان و برخاسته از آن است.

«اخلاقیاتی» که همه جوانب زندگی را در بر می‌گیرد و برای آنروش مفصلی می‌گذارد، برای همه زمینه‌های زندگیروش مخصوص دارد: در سیاست و در اجتماع و در روابط بین زن و مرد و روابط خانوادگی، و روابط جنگ و صلح و در تمام مجالها و میدانهای زندگی.

و وظیفه مهم تربیت اسلامی که متمرکز بر رهنمودهای قرآن و رهنمودهای پیامبر (ص) است. تثبیت و تحکیم قواعد و پایه‌های این اخلاقیات اسلامی و تمرین دایمی بر آنها است، تا اینکه این اخلاقیات برای انسان به صورت عادت آگاهانه درآیند و بدون زحمت به آنها قیام نماید، و در هر کاری که می‌کند خود به خود و اتوماتیک‌وار به آنها روی آورد، و برای هرکاری به طور مطلق «اخلاقیاتی» وجود دارد که قرآن کریم یا رهنمودهای پیامبر (ص) برای مؤمنان، آنها رامشخص و محدود کرده است.

قرآن کریم در مکه این معانی تربیتی عقیدتی را فرود می‌آورد و بیان می‌کرد، و پیامبر (ص) برای مردم از «الله» تعالی سخن می‌گفت و عظمت و شکوه و جلال او را در زمین جان و دل آنان می‌کاشت، و چگونگی عبودیت و عبادت خالصانه برای خدا را در شخص خویش عملاً برای آنها بیان می‌نمود. به صورت تسلیم مطلق در برابر الله، و خضوع و تسلیم محض و کامل برای انجام اوامر و رهنمودهای او، و احترام و بزرگداشت خالصانه برای ذات برتری علوی او، و ذکر و تسبیح همیشگی او، و چشم دوختن دایمی به او با ترس و خشیت و محبت و عشق بدو، و پیوند و ارتباط دادن همه اشیا در این عالم هستی به اراده و مشیت او، و دیدن و مشاهده قدرت توانمند او در تمام ذرات این عالم هستی!

همان گونه که پیامبر (ص) برای مردم از روز رستاخیز و وحشت هولناک صحرای محشر و از انواع شکنجه‌های سخت و زشتی که در انتظار کافران است و از انواع نعمتها و لذتها و برخورداریهای که در انتظار مؤمنان است که به دل هیچ بشری خطور نکرده و نه چشمی آن را دیده و نه گوشی آن را شنیده است. از همه اینها سخن می‌گفت

و به آنان یاد می‌داد و می‌آموخت که تنها راه رسیدن به این نعمتها و لذتها و برخورداریهای جاودان و همیشگی، اطاعت خدا و پیامبر او است و اینکه کافر شدن به خداو پیامبر او راه ورود بدوزخ است و احادیث تفصیلی پیامبر (ص) در باره روز حشر و انواع عذابها و انواع نعمتها، به این صورتهای قرآنی در ذهن و جان آنان تجسم می‌بخشید به گونه‌ای که گویی آنها را با چشم خود می‌بینند و با آن زندگی می‌کنند و جانشان از آن منفعل و متأثر می‌گشت و با ترس و بیم از این روز وحشتناک و ترس‌آور زندگی می‌کردند و برای آنان از اخلاقیات «لااله‌الاالله» فراوان سخن می‌گفت، و بسیار بدان تذکر می‌داد و پرداختن آنان، بدان را پی-گیری می‌کرد و کارهای عملی آنان را زیر نظر داشت و آنچه که نیاز به اصلاح داشت، اصلاح می‌کرد. چون که مربی عظیم و بزرگوار می‌داند که این کار نیاز شدید به یادآوری و تأکید بر آن دارد و باید پیوسته پی‌جویی و پی‌گیری گردد. چون اگر انسان را به حال خود واگذارند در معرض نسیان و فراموشی است و فراموش می‌کند و پیوسته در معرض آن است که نفس بدخواه بر او چیره شود. باید به قدری به وی تذکر داد تا اینکه بر اثر این تذکر همیشگی و پرداختن عملی، نفس بدخواه او، خود به خود به نفس ملامتگر مبدل گردد و خود به خود به صاحبش تذکر دهد و این تذکر را پی‌جویی نماید. پس هر گاه نفس او بدرجه-ای رسید که نفس مطمئنه‌ای شود که اطمینان و آرامش و استقرار خود را در ایمان بداند، این عالیترین نتیجه و غایت و هدف است

و همچنین مربی بزرگوار می‌داند که ایمان ممکن است در یک لحظه پدید آید. چون که مسئله بصیرت و بینایی روح است وقتی که بازشد و گشوده گردید حق را می‌بیند و به سوی آن می‌شتابد و اینکه هنگامی که پدید آید با الفت و عادت و وضع سابق پیوند و ارتباطی ندارد

اما اخلاق و کار آن چیزی دیگری است که احتیاج به عادت دادن طولانی دارد تا عادت دایمی و خود به خودی گردد، و احتیاج به عمل پیوسته دارد تا رسوبات و ته مانده‌های جاهلیت را از نفس بشوید و آن را پاک و پاکیزه نماید، و این رسوبات و ته‌مانده‌ها در یک لحظه ذوب و گداخته نمی‌شوند. چون با تارهای نفس در هم فرو رفته‌اند و به هم در آمیخته‌اند و در ساختمان نفس داخل گردیده‌اند و دربافت آن راه یافته‌اند، چه بسا شاید با یک بار شستشو از بین بروند و شاید احتیاج به شستشوی فراوان باشد تا از بین بروند، و چه بسا به قدری آنها را شستشوی دهی تا که جامه فرسوده شود و اندکی کاستی پذیرند، ولی از بین نمی‌روند! و مربی بزرگواری که بدو الهام شده است این خاصیت وصفت نفس بشری را می‌داند پس بر تربیت یاران خود صبر می‌کند و شکیبایی می‌ورزد، و در جذب و کشیدن آنان به قله‌ای که خود بیاری خداوند بر آن ایستاده است، شتاب نمی‌نماید، و پیوسته آنان را نصیحت می‌کند، بدون اینکه خسته شود و بدون اینکه در اجرای دستور خداوند سستی بورزد

و کار بر این منوال گذشت تا اینکه امتحان و ابتلاء فرارسید، و ممکن نبود که نیاید و مبتلی نشوند!

چون بی‌گمان هرگز ممکن نبود که جاهلیت در برابر دعوت «لااله‌الاالله» صبر و تحمل داشته باشد، و هرگز در تاریخ روی نداده است که هیچ جاهلیتی در برابر چنین دعوتی صبر و تحمل بخرج داده باشد یا با آن راه مسالمت در پیش گیرد حتی اگرچه آن دعوت از جانب خود متعرض آن جاهلیت نشود!

حضرت شعیب به قوم جاهل خود گفت:

«وَإِن كَانَ طَآئِفَةٌ مِّنكُمْ آمَنُواْ بِالَّذِي أُرْسِلْتُ بِهِ وَطَآئِفَةٌ لَّمْ يْؤْمِنُواْ فَاصْبِرُواْ حَتَّى يَحْكُمَ اللهُ بَيْنَنَا وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (اعراف/ ۸۷)

و اگر دسته‌ای از شما به آنچه مأمور بدان هستم ایمان بیاورد، و دسته‌ای ایمان نیاورد منتظر باشید تا خداوند میان ما داوری‌کند، و او بهترین داوران است.

آری! چنین است حتی متارکه مسالمت آمیز را نمی‌پذیرند تا اینکه خداوند حکم خود را اجرا می‌کند.

و این است موضعگیری دایمی جاهلیت، و مادام که جاهلیت باقی باشد باید چنین موضعگیری را اتخاذ نماید! ـ و این موضعگیری، اتفاقی وخودسرانه نمی‌آید

و ناشی از اوضاع و احوال محلی ویژه مکانی یا زمانی یا محیطی، یا اشخاصی حاکم یا اشخاصی صاحب دعوت، نیست، بلکه این موضعگیری از طبیعت و سرشت خود دعوت و از طبیعت و سرشت جاهلیت سرچشمه می‌گیرد. پس آن دعوت چیست؟ و آن جاهلیت چیست؟

آن دعوت می‌گوید: «لااله‌الاالله»، و جاهلیت ـ به صورت گفتاری یا عملی ـ می‌گوید: با وجود «الله» خدایان و آلهه و خدایان دیگری نیز وجود دارند، و قدرت بشری نیز هست که به نام خدایان دروغین و پنداری خودشان، بر مردم حکومت می‌کند. عقیده لا اله الا الله و دعوت بدان می‌گوید ولاء و مالکیت جهان تنها از آن الله است و صاحبان قدرت در جاهلیت، ولاء و مالکیت جهان را برابر خود و سلطه خویش می‌خواستند، و از این جا نزاع و پیکار پدید می‌آمد. بی‌گمان جاهلیت یا اشرافیان صاحب قدرت و سلطه در جاهلیت در برابر پیامبر (ص) که «لااله‌الاالله» را با خود آورده بود، خود را دزد غاصبی احساس می‌کردند که پاسبان و مأمور انتظامی را می‌بیند و احساس می‌کند که به سوی او می‌آید تا قدرت ادعایی را از دست او بیرون آورد، و آن را به خدا برگرداند، و چون قدرت را از آن خود می‌پنداشتند، نمی‌توانستند با او صلح و سازش کنند یا وجود او را تحمل کنند و سکوت نمایند و مادام که اندک قدرتی در دستشان باقی باشد، وجود او را نمی‌پذیرند!

فتنه و آشوب و اذیت ناشی از تعدی و تجاوز جاهلیت بر پیامبری که به «لااله‌الاالله» دعوت می‌کند و بر یارانی که به وی ایمان آورده‌اند، سنتی است از سنتهای دعوت، سنت ربانی است که نه تغییر می‌کند و نه تخلف می‌نماید همیشه جاهلیت با چنین دعوتی و یارانش دشمنی ورزیده و تعدی نموده است:

«أَحَسِبَ النَّاسُ أَن يُتْرَكُوا أَن يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ، وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ (عنکبوت/ ۲ ـ ۳)

آیا مردم گمان برده‌اند همین که بگویند ایمان آورده‌ایم به حال خود رها می‌شوند و ایشان آزمایش نمی‌گردند، ما کسانی را که قبل از ایشان آزمایش کرده‌ایم، آخر باید خدا بداند چه کسانی راست می‌گویند، و چه کسانی دروغ می‌گویند.

و اکنون ما از مجال و میدان تربیت سخن می‌گوییم. آیا مبتلی شدن به سختی و تحمل اذیت در دعوت حتمی و لابد است؟! آیا این تحمل سختی و آزار برای کسانی که به «لااله‌الاالله» دعوت می‌کنند یک ضرورت «تربیتی» است؟!

آری! یک سنت همیشگی است، که از طبیعت و سرشت دعوت و از طبیعت و سرشت جاهلیت سرچشمه می‌گیرد اما نقش آن در «روش تربیتی اسلامی» چیست؟! خداوند می‌داند که این سنت حداقل برای تربیت نسل اول یک ضرورت

لازم است، نسلی که بار سنگین مسئولیت تأسیس و برافراشتن بنای آن را بر دوش دارد و آن را ذاتاً با نسل اول یک سنت همیشگی قرار داده است!

همان طور که قبلاً اشاره کردیم خمیرمایه بشریت یک خمیر مایه سرکشی و نافرمانی است. بی‌گمان کافی نیست که آن را یک بار در داخل قالب کنترل شده قرار داد، تا تنها در آن استقرار و آرامش یابد! چون بی‌گمان دائماً در حال دگرگونی است و تحت تأثیر انگیزه‌ها و عوامل قوی و جاذبه‌های سختی که آن را به طرف زمین و مادیات می‌کشند، آن را در زمین به حرکت درمی‌آورند. لذا این جا و آن جا خود را ظاهر و آشکار می‌کند و در آن قالب نمی‌ماند.

ذاتاً داعیان و مبلغین یا ذاتاً نسل اول داعیان، نیازمند آنند که به صورت ویژه‌ای ساخته شوند تا تکالیف حق را تحمل کنند، بی‌گمان آن تکالیف طاقت‌فرسا و سنگین هستند و نیاز به تمرین و آمادگی ویژه‌ای دارند

بدون شک این وظیفه سیاحت و سرگرمی نیست، و کالایی نیست که زود به دست آید و سفرکوتاهی و بی‌خطری نیست. این دعوت است. به راستی برافراشتن بنای استواری است که مردم با عنایت سایه خدا در زمین، در زیر سایه این بنای استوار می‌آسایند و در آن در سایه حکم‌فرمایی شریعت الهی، از عدالت و رحمت او جان می‌گیرند و راحتی می‌یابند. بنای است که برای رضای خداوند برافراشته می‌شود، و حکم و فرمان در آن از آن خدا است، و حکم و فرمان از آن هیچ شخصی از اشخاص و از آن هیچ مصلحتی از مصالح و از آن هیچ هوی و هوسی نیست.

سپس این بناء احتیاج دارد به اینکه در برابر دشمنان از آن حمایت به عمل آید و مصون و محفوظ گردد، این دشمنان از «لااله‌الاالله» بدشان می‌آید. چون که قدرت غصبی را از آنان باز پس می‌گیرد و به خدا برمی‌گرداند و قدرت را تنها و تنها از آن الله می‌داند یا به این جهت از آن بدشان می‌آید چون که قدرتشان را و خودشان را به میزان و ترازوی الله کنترل و ضبط می‌کند و آ نان می‌خواهند هوی و هوسهای خویش و چیزی که هوی و هوس بر آنان املاء می‌نماید از این کنترل پنهان دارند و در معرض کنترل قرار نگیرند. پس این خمیره عاصی تازه سرکش، کجا و کی، می‌خواهد از دست این کششها و انگیزه‌ها و جاذبه‌ها و نداهای خویش که همواره آن را از قالب کنترل شده‌اش خارج می‌سازند و این جا و آن جا ظاهر و آشکارش می‌نمایند، خلاص شود و رها گردد تا بر وضعیت کنترل شده و درستش قرار گیرد و بتواند عدالت الهی را در زمین برپای دارد و مصلحت شخصی و هوی و هوس و تمایلات درونیش او را به انحراف و کژ راه نکشانند؟!

سپس این خمیره تازه سرکش کی محکم و استوار و منضبط و کنترل می‌شود

تا بتواند سختیهای تکالیف جهاد را تحمل نماید، و قطعاً برای حمایت و حفظ این بنای ربانی از تعدی دشمنان برپایی جهاد یک ضرورت حتمی است؟!

آیا در حال رفاه و آسایش این خمیره به صورت منضبط و کنترل شده خویش در قالب مطلوب درمی‌آید؟! خداوند می‌داند که این کار نمی‌شود. بدون شک خمیره پخته وقتی که سرد است و در حال سردی فشار را تحمل نمی‌کند و در برابر برخورد شدید مقاومت ندارد. و بزودی آن جا و این جا شکاف برمی‌دارد! بنابراین، برای آن جماعتی که نقش اول را در برابر جاهلیت بازی می‌کنند و مقاومت اولی را برعهده دارند تا این بنای عظیم را تأسیس کنند، ساخت و ساز ویژه‌ای ضرورت دارد

و همان گونه که خمیره برای پختگی نیازمند آتش است، خمیره بشریت نیز برای پختگیش نیازمند آتش امتحان در بوته مصائب و سختیها است

در گرمای مبتلا شدن به سختیها است که خمیره تازه سرکش ثابت و محکم و سخت می‌شود، و قدرت مقاومت و برخورد شدید را می‌یابد

و در گرمای سخت مبتلا شدن به سختیها است که عقیده ریشه می‌دواند و در زمین جانها نفوذ می‌کند و استوار و محکم می‌گردد و هرگز کنده نمی‌شود و هر اندازه طوفان حوادث سخت و قوی باشد از قلع و قمع آن عاجز می‌گردد.

ایمان آوردن در حال رفاه و گشایش آسان است. چون صاحبش را بزحمت نمی‌اندازد و چندان سختی ندارد، و سلامتی و امنیت او را تهدید نمی‌کند. با این حال، حقیقت ایمان حتی برای صاحبش جز در هنگام ابتلاء به سختیها آشکار نمی‌گردد، همان گونه که میخ را بدیوار می‌کوبی و در وهله اول گمان می‌کنی که در دیوار فرو رفته و محکم شده است، ولی از آن اطمینان خاطر نداری، و آن را امتحان می‌کنی با دستان خود آن را فشار می‌دهی یا می‌کوشی آن را بیرون آوری، پس از این با این امتحان اطمینان خاطر می‌یابی که محکم و استوار شده است، آن وقت اشیا و چیزها را بر آن آویزان می‌نمایی!

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُواْ الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللهُ الَّذِينَ جَاهَدُواْ مِنكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (آل-عمران/ ۱۴۲)

آیا پنداشته‌اید که شما به بهشت درخواهید آمد، بدون آن که خداوند کسانی از شما را مشخّص سازد که به تلاش و پیکار برخاسته‌اند، و بدون آن که خداوند بردبارانی را متمایز گرداند.

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُواْ الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُم مَّثَلُ الَّذِينَ خَلَوْاْ مِن قَبْلِكُم مَّسَّتْهُمُ الْبَأْسَاء وَالضَّرَّاء وَزُلْزِلُواْ حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللهِ أَلا إِنَّ نَصْرَ اللهِ قَرِيبٌ (بقره/ ۲۱۴)

آیا گمان برده‌اید که داخل بهشت می‌شوید بدون آن که به شما همان برسد که به کسانی رسیده است که پیش از شما درگذشته‌اند. زیانهای مالی و جانی به آنان دست داده است و پریشان گشته‌اند که پیغمبر و کسانی که با او ایمان آورده بوده‌اند می‌گفته‌اند: پس یاری خدا کی است؟! بی‌گمان یاری خدا نزدیک است.

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تُتْرَكُوا وَلَمَّا يَعْلَمِ اللهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُوا مِن دُونِ اللهِ وَلاَ رَسُولِهِ وَلاَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ (توبه/ ۱۶)

آیا گمان می‌برید که به حال خود رها می‌شوید و خداوند به مردم نمی‌شناساند کسانی از شما را که به جهاد برخاسته‌اند و بغیر از خدا و پیغمبر و مؤمنان، دوست نزدیکی و محرم‌اسراری برای خود نگرفته‌اند؟ خداوند از همه اعمالتان آگاه است.

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ وَلَئِن جَاء نَصْرٌ مِّن رَّبِّكَ لَيَقُولُنَّ إِنَّا كُنَّا مَعَكُمْ أَوَلَيْسَ اللَّهُ بِأَعْلَمَ بِمَا فِي صُدُورِ الْعَالَمِينَ (عنکبوت/ ۱۰)

در میان مردم کسانی هستند که می‌گویند ایمان آورده‌ایم، امّا هنگامی که به خاطر خدا مورد اذیّت و آزار قرار گرفتند، شکنجه مردم را همسان عذاب خدا می‌شمارند، و هنگامی که پیروزیی از سوی پروردگارت نصیب گردد، خواهند گفت: ما که با شما بوده‌ایم. آیا خداوند آگاه‌تر به آنچه در سینه‌های جهانیان است نمی‌باشد.

نخیر! ابتلا و آزمودن و سختی کشیدن باید باشد و ضرورت دارد. تا خود عقیده وایمان ریشه بدواند و آمادگی برپایی بنای عظیم بر آن حاصل شود. عقیده و باوری «لااله‌الاالله» به ما می‌گوید که این تنها و تنها «الله» است که سود و زیان می‌رساند، و تنها او است که بر همه چیز و همه کس مسلط و چیره است و تنها او است مدیر کل جهان بدون اینکه شریکی و انبازی داشته باشد، و اینکه هیچ چیزی در زمین پدید نمی‌آید مگر اینکه الله اراده کند و بخواهد. و مردم در حال آسودگی و رفاه آن را به آسانی می‌پذیرند، و می‌پندارند که این ایمان ریشه در جانهایشان دوانده و استوار است، و گمان می‌کنند این مسئله تمام شده و نیازی به مراجعه ندارد.

سپس ابتلاء به سختی و محنت و دشواری پیش می‌آید و صحنه امتحان است و می‌بینند که اهل حق در وضع ضعف و خواری و ذلت قرار گرفته‌اند، و اهل باطل در وضع سیطره و قدرت و چیرگی و برتری قرار دارند و به تعدی و اذیت و آزار اهل حق می‌پردازند. آیا در این اوضاع و احوال و شرایط آن مؤمن که در حال رفاه و آسایش ایمان آورده بود، باز هم ایمان دارد به اینکه تنها و تنها «الله» مالک سود و زیان است؟! یا بدون اینکه احساس کند شک بدلش راه یافته است، و گمان

می‌کند که این طاغیان و سرکشان مالک سلطه حقیقی هستند و قدرت واقعی به دست آنها است و خودشان مالک سود و زیان او و دیگران هستند؟!

بنابراین، اگر در جای خویش محکم ماند و یقین داشت که این ضرر و زیان و اذیت و آزاری که بر دست اهل باطل و طاغیان به وی می‌رسد، به اراده و مشیت خداوند به وی می‌رسد نه با اراده و مشیئت این ظالمان باطل پیشه و بر این باور بود که این ظالمان باطل پیشه نه برای او و نه برای نفس خودشان مالک و صاحب سود و زیان نیستند. اگر با وجود این حوادث ایمان داشت. به حق ایمان و باوری داشت که تنها خاوند مالک سود و زیان است و سود و زیان به دست او است ایمان او حقیقی است و از بوته آزمایش درست بیرون آمده است. اما اگر نفس و روح او متزلزل گردید و به این ظالمان طغیان پیشه، به دیده‌ای نگریست که مالک تصرفات شخصی خویشند. او در آن صورت شایستگی بر پاداشتن بنای عدالت الهی را ندارد! و حکمت آن است که پیش از اقامه عملی این بنا این موضوع روشن شود. چون اگر پیش ساختن بناء این موضوع روشن نشود، بنا را بر اساس باطل پایه‌گذاری می‌نماید و بنای کج می‌گذارد!

«مَّا كَانَ اللهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى مَا أَنتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ وَمَا كَانَ اللهُ لِيُطْلِعَكُمْ عَلَى الْغَيْبِ (آل عمران/ ۱۷۹)

خدا بر این نبوده است که مؤمنان را به همان صورتی که شما هستید به حال خود واگذارد، بلکه خداوند ناپاک را از پاک جدا می‌سازد و بر این نبوده است که شما را بر غیب مطّلع سازد.

خداوند پیش از آزمودن و ابتلاء نمی‌گوید این شخص پاک است و آن شخص ناپاک بلکه بنحو مقتضی ا متحان می‌کند و پاک را از ناپاک جدا می‌سازد!

و عقیده و باوری «لااله‌الاالله» می‌گوید: بی‌گمان تنها خداوند رازق روزی رسان است:

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ (ذاریات/ ۵۸)

تنها خدا روزی‌رسان و صاحب قدرت و نیرومند است و بس.

و مردم در حال رفاه و آسایش به این مسئله به اسانی ایمان می‌آورند. و مادام که رزق و روزی مردم بدون ناراحتی و بدی می‌رسد و ایمان آوردن به اینکه خداوند روزی رسان و صاحب نیروی استوار و بس، این ایمان تکلیفی بر دوش آنان نمی‌اندازد، کار آسان است.

سپس امتحان و ابتلاء پیش می‌آید، و در نتیجه تمسک او به عقیده و ایمانش و امتناع ورزیدن از اینکه دوباره به عقیده و باور جاهلیت برگردد، و عقیده و

ایمانش را ترک کند، روزی دچار سختی می‌شود و به خطر می‌افتد.

آیا در این حال هم این مؤمن، همچنان ایمان دارد به اینکه تنها خداوند روزی رسان است و قدرت و توانمندی از آن او است؟!

یا اینکه ایمانش متزلزل می‌گردد و می‌پندارد که رزق و روزی به دست این طاغیان متجاوز است و می‌توانند روزی او را قطع کنند یا آزاد سازند؟!

اما اگر او ثابت قدم ماند و دانست که اختلال در روزی او سبب سلطه ذاتی طاغیان ستم پیشه نیست و آنان قدرت این را ندارند. با این حال، خداوند بسبب حکمتی که خود می‌خواهد، این اختلال در روزی او را اراده کرده است، آن گاه به حق ایمان آورده است که تنها خداوند روزی‌رسان است اما اگر یقین او متزلزل گردد، دیگر او شایستگی برافراشتن بنای عقیده را ندارد! و نمی‌تواند چنین بنایی بسازد!

و بهمین منوال است در کل تفصیلات عقیده و فروع ایمان، ایمان حقیقی و واقعی جز به امتحان و ابتلاء در تمام معانی این عقیده و باوری روشن و آشکار نمی‌گردد، اگرچه در حال آسایش به صورت ظاهر، محکم وثابت و غیر متزلزل به نظر آید. و در تمام اخلاقیات مرتبط به «لااله‌الاالله» نیز همین گونه است.

چقدر آسان است که در حال گشایش و آسایش اخلاق نیکو داشته باشی! چون در این حال جز تعارفات و مجاملات اندک تکلیفی ایجاد نمی‌کند و سختی ندارد و بعد از آن به صورت ظاهر نهایت حسن اخلاق به نظر می‌آید! بلکه گاهی خود آن شخص در ذات خود فریب می‌خورد و می‌پندارد که در اخلاق «لااله‌الاالله» صادق و راست است. سپس سختی و مصیبت و تنگنا پیش می‌آید. آیا باز هم این مؤمن که در حال گشایش و خوشی اخلاق حسنه را از خود نشان می‌داد، استعداد آن را دارد که در حال تنگی و سختی نیز این اخلاق حسنه را داشته باشد؟

و آیا باز هم قادر است که بر خطاها و اشتباهات مردم و تصرفات منحرفانه آنان صبر و شکیبایی پیشه کند و تحمل داشته باشد؟!

و هنگامی که آن جا دو شخص هستند، و تنها یک فرصت خوب وجود دارد. بعد از حدوث مصیبت و سختی و تنگنا و حرج، این فرصت خوب پیش آمده است. آیا این شخص برای ربودن این فرصت و اغتنام آن، شتاب می‌کند و خویشتن را در استفاده از آن، بر برادر هم عقیده‌اش ترجیح می‌دهد؟!

یا اینکه در نفس او آن قدرت وسعت و گشایش هست که به وسیله آن، حتی اگرچه به طیب خاطر هم نباشد، این فرصت را به برادرش بدهد، یا می‌تواند به طیب خاطر برادرش را بر خویشتن ترجیح دهد و به خاطر تقرب و نزدیکی به «الله» این فرصت را به برادرش بدهد؟!

حال رفاه و گشایش به آسانی کشف نمی‌شود و جز در حال شدت و سختی و تنگی معلوم نمی‌گردد. و از اینجا است که حکمت و فلسفه این ابتلاء و آزمایش مذکور بصراحت در قرآن و آیات آن آمده است. بدون شک نسل اول داعیان اسلام، قدر و منزلت آن را داشت که با تمام سختیها و بی‌رحمی‌ها و سنگین دلیهای جاهلیت، در جنگ با عقیده و مؤمنانی معتقد بدان، روبه‌روی شود و سرسختانه بجنگد، جنگی که جاهلیت می‌خواست به وسیله آن این عقیده و باورمندان بدان را کاملاً نابود سازد و اثری از آن و آنان باقی نگذارد. این نسل نیازمند آن بود که به صورت ویژه‌ای ساخته شود و قالب ریزی گردد تا توان تحمل و مشقات را داشته باشد، مشقات و تکالیف کمرشکن و سخت و سنگین، خواه در مراحل جنگ و رویارویی با دشمن و خواه در مراحل قدرت یافتن هنگامی که خداوند آن را بخواهد و مقدر کند

اما مواجه با دشمن انسان را در معرض ظلم و فشار و شکنجه و بی‌رزق و روزی بودن، قرار می‌دهد، همان گونه که امنیت و سلامت او را نیز تهدید می‌کند. و گاهی باید جان را در هزینه آن بدهد، بر اثر شکنجه بمیرد یا کشته شود اما تمکین و قدرت یافتن نیاز به خلوص نیت کامل و تجرد از غیر الله دارد تا بتواند بر پایه عدل الهی بناء را بسازد و از راه مصالح شخصی و هوی و هوس و شهوات نفسانی دچار انحراف نگردد، و بناء فرو نریزد بر اثر تلاش و کوشش ضایع و تباه گردد و دعوت در جهت عکس مطلوب سیر کند و مانع رفتن در راه «الله» شود:

﴿وَلاَ تَتَّخِذُواْ أَيْمَانَكُمْ دَخَلاً بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُواْ الْسُّوءَ بِمَا صَدَدتُّمْ عَن سَبِيلِ اللهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (نحل/ ٩٤)

سوگندهایتان را در میان خود وسیله نیرنگ و فساد نسازید سبب می‌شود که گامهای ثابت از جای بلغزد، و به سبب جلوگیری از راه خدا دچار بلا و بدی بشوید، و در آخرت عذاب بزرگی داشته باشید.

و این ساختار ویژه و قالب‌ریزی محکم در رفاه و گشایش آسان، ممکن نمی‌گردد بلکه در سختی جانسوز این بناء ساخته می‌شود

همان گونه که سپاهی که در صحراء و بیابان می‌جنگد باید بر تحمل تشنگی و گرمای نیمروزی و گردبادهای سخت و طوفانهای شنی تمرین کند، و لشکری که در مناطق سردسیر می‌جنگد باید بر تحمل سخت‌ترین درجات سرما و بادهای سرد پیچان و طنین انداز تمرین کند و تدریب نماید. بهمین طور نسل اول داعیان باید در همان فضا و جوی که با آن روبه‌رو می‌شوند تمرین کنند، پس خدا به خاطر رحمت بر آنان آنان را گرفتار محنت و سختی می‌کند، و این کار به خاطر رحمت او است نه به خاطر خشم و غضب بر آنان و دوست نداشتنشان. تا آنان را

به سختی عادت دهد و دیگر کار و عمل خسته‌شان نکند و ادامه کار ناتوانشان نسازد و از کار نمانند. پس بی‌گمان این رحمت و تربیت ربانی است. علاوه بر اینکه از آغاز پاک و ناپاک را از هم جدا می‌سازد.

قطعاً این ابتلاء، تمرین ربانی است بر تحمل مشقات و آمادگی روحی و نفسی و عقلی و جسمی است برای قیام به خطرناکترین و مهمترین وظیفه و رسالت در تمام این عالم هستی، وظیفه و رسالت خلافت هوشیارانه و هدایت یافته در زمین.

سپس این ساختار ویژه فرصتی است برای تمرین از نوع دیگری، که برای داعیان به طور کلی و برای نسل اول داعیان به ویژه ضرورت دارد. بی‌گمان شخص داعی سزاوار و شایسته نیست که بزمین و مادیات بچسپد و در برابر جاذبه‌ای آن تسلیم شود.

و هنگامی که عملاً جامعه اسلامی برپا می‌شود و مجتمع مسلمان پدید می‌آید، گاهی وجود اشخاصی را که ملتزم به اوامر الهی هستند در یک جهت تحمل می‌نماید که نفس خویش را در برابر جاذبه‌های زمینی به سختی موازنه می‌کنند و برایشان سخت است، ولی نسل اولی که بار سنگین عواقب تأسیس و ساختن را بر دوش خود حمل می‌کنند، درست نیست که چنین باشند. چون وظیفه و بار مسئولیت آنان سخت‌تر و سنگین‌تر است.

بارش سنگین‌تر است چون با جاهلیتی روبه‌رو می‌شود که با تمام سختی و بی‌رحمتی بر نابودی دعوت اصرار می‌ورزد، و باحتمال راجح اگر قطعی نباشد، در معرض محرومیت از کالای مباح زمین بلکه در معرض محرومیت خود زندگی و تمام برخورداریهای آن روی زمین مواجه و روبه‌رو می‌گردد، باید تحمل آن را داشته باشد.

و وظیفه او خطرناکتر است. چون از او خواسته نمی‌شود که تنها یک مسلمان عادی باشد، بلکه از او خواسته می‌شود که یک نمونه برجسته و سرمشق عملی باشد که به وی اقتدا نمایند و او را الگوی پیروی خویش بدانند. چون مردم به وی چشم دوخته‌اند و سرمشق و نمونه را از او می‌گیرند، پس اگر او پست و منحط باشد یا لبه پرتگاه باشد که سقوط و افتادنش نزدیک باشد، او نمونه و سرمشق بدی و مقتدای بدی است.

پس برای اینکه قدرت حمل هر دو جنبه این مسئولیت سنگین را داشته باشد، جنبه مواجهه و رویارویی با تکالیف و وظایف طاقت فرسا با طیب خاطر و رضایت نفس، و جنبه ترقی و رسیدن به سطح و درجه الگو و نمونه. بی‌گمان او نیازمند تدریب و پرورش از نوع خاصی است، که در این پرورش و تربیت بر محرومیت از لذتهای زمینی عادت می‌گیرد و عادت می‌گیرد که جاذبه‌های زمینی و مادی را

تخفیف دهد، در لحظه‌ای به این مطالب دعوت می‌کند که خود قدرت فرار از آنها را داشته باشد. با وجود اینکه ایمان به روز آخرت در نفس و روح مؤمن تأثیر خود را دارد و تحمل محرومیت از لذتها زمینی را در راه خدا، بر او آسان می‌نماید، اما ایمان درجاتی دارد و آنچه که در ساختن و تأسیس آن نقش مطلوب ایفا می‌کند آن است، باید که او بالاترین درجه ایمان را داشته باشد، و این است که نیاز به تدریب و پرورش ویژه دارد، تا در سطح عملی آمادگی داشته باشد که در یک لحظه جامه برخورداری از متاع زمینی را از تن خویش بیرون آورد، بدون اینکه احساس درد و حسرت و افسوس و اندوه کند.

در این تدریب و پرورش ویژه ـ در وقت ابتلاء ـ انسان بدون اختیار خودش از متاع زمینی دور می‌شود. و گاهی ممکن است در اول کار بدون رضایت خویش این کار را بکند! سپس روزگاران می‌گذرد و محنت و رنج ماهها و سالها طول می‌کشد. چه تحولات و دگرگونیها در درون نفس و جان انسان صورت می‌گیرد؟

بی‌گمان چیزهای فراوانی روی می‌دهد!

در درجه اول انسان توان و قدرت بر صبر و تحملی را در نفس خویش کشف می‌کند که گمان نمی‌کرد که چنین چیزی در نفس وجود دارد و باور نمی‌کرد که توانش به این مقدار است، و به این وسیله بر ابتلاء و امتحان و سختی ثبات می‌ورزد و مقاومت می‌نماید و تشویق می‌گردد بر تحمل مثل آن اگر در شرایط و طروفی دیگری برای او عارض شود. مانند هر تجربه و آزمونی تازه‌ای که انسان گاهی از فرو رفتن در آن می‌ترسد، پس هر گاه در آن فرو رفت و موفق از آن بیرون آمد، بعد از آن بدان اهمیت نمی‌دهد، حتی اگرچه رنج و زحمت فراوانی را برای او ایجاد نماید

ثانیاً پیش می‌آید که انسان بسیاری از «ضرورات» زندگی را کشف می‌کند که در حال آسایش و گشایش، گمان می‌نماید که ضرورت زندگی یا ضرورت مرگند، اما در حقیقت چنین نیست! و اینک می‌بیند که عملاً از آنها محروم شده است با وجود این هنوز زنده است و نمرده است! و می‌بیند که عملاً از آنها محروم گردیده است با این وصف، از «حجم» زندگی و عمق آن چندان چیزی در نفس خویش را از دست نداده است، بلکه بر عکس آن صحیح است. به راستی در می‌یابد که بر غنا و عمق و گستردگی زندگی او با انواع رنگارنگ احساسات تازه، افزوده گردیده است که بلندتر و برتر شده است که در حال رخا و گشایش آنها را احساس نمی‌کرد و مزه آنها را نمی‌چشید، که اگر این محرومیت اجباری که بسبب ابتلاء در آن افتاده و از آن ناخشنود است، نمی‌بود، ممکن نمی‌گشت که مزه واقعی آنها را بچشد!

بچشد!

احساسات و تصورات و افکار و اندیشه‌ها دارای عمقها و ابعاد گوناگونند. نور و شفافیت و درخشندگی خود را دارند، حتی اگرچه پایه و اساس آنها دردها و رنج و خوراک آنها اشکها باشد

و سرانجام پیش می‌آید که انسان حقیقت زندگی دنیا را با حجم طبیعی آن ببیند. بدون شک نفس انسان همچون حواسش چیزی نزدیک به خود را با حجم بزرگتر از حقیقت آن می‌بیند و چیزی دور از خود را با حجم کمتر از حقیقت آن می‌بیند. برای مثال انگشتت را بسیار نزدیک به چشم خود بگیر، دیدن تمام چیزها را از تو نهان می‌دارد، علی‌رغم حجم کوچک آن. و آن را دورتر از چشم خود نگه‌دار، آن را به صورت حقیقت آن می‌بینی و جز یک خط کوچک را از تو نهان نمی‌دارد که آن هم در دیدن اشیا چندان اثری ندارد!

و نفس انسان نیز چنین است در حالی که به زمین و ماده چسپیده و تسلیم جاذبه‌های آن شده است. زمین را بسیار بزرگ و بسیار هولناک می‌بینی، و گمان می‌کنی که شایستگی آن را دارد که در تمام لحظات زندگی خویش برای آن زندگی نمایی. سپس کمی از آن دور شو، یا به اجبار از تو دور شود، حقیقت آن را می‌بینی، و آن سوی آن را که از تو نهان کرده بود در حال نزدیکی بذهن تو، نیز می‌بینی. آن وقت از ثقل و وزن آن کاسته می‌شود، دیگر تو را زمین‌گیر نمی‌کند و سنگینی آن سبک می‌شود و بر تو چیره نمی‌گردد و سرگرم و مشغولیت بدان اندک‌تر و سبک‌تر می‌شود و هم و غم شب و روز تو نمی‌گردد

و با اندکی تلاش انسان از بند اسارت آن رهایی می‌یابد، و هنگامی که تدریب و آزمون انسان به آخرین حدّ خود برسد، بدون زحمت و تلاش از اسارت آن آزاد می‌گردد

این است دروسی که باید از محنت و ابتلاء گرفت. و همان گونه که می‌بینی، این دروس برای نسلی که ساختار بنای عقیده را بر دوش دارد لازم و ضروری است، نسلی که خواسته می‌شود با ساختار ویژه ساخته شود، نسلی که در اثنای مواجهه با جاهلیت درنده خو و وحشی ساخته شد یا بعد از آن، هنگامی که قدرت یافته و متمکن گردیده است و در هر دو حالت نمونه‌های برجسته بشری مطلوب نظر است که توانست خود را تنها به خدا اختصاص دهد و در راه خداوند مشقتها را تحمل نماید

و در هنگام ابتلاء و محنت این نسل، قرآن در مکه نازل می‌شد و داستانهای پیامبران پیشین و مخالفان تکذیب کننده آنان در طول تاریخ را برایشان بازگو می‌کرد، در کنار معانی و مفاهیم انسان سازی دیگری که قبلاً بدان اشاره کردیم و

برشمردیم. که آنها دروسی بود درباره عقیده و ایمان و در عین حال دروسی بود در تربیت نیز.

دروسی بود درباره عقیده که بیان می‌کرد که تمام رسولان و انبیای الهی، مأمور تبلیغ یک سخن واحده بوده‌اند که هیچگاه تغییر نمی‌کند: «لااله‌الاالله» و اینکه تنها و تنها «الله» را پرستش کنید و غیر از او معبود حقیقی وجود ندارد. پس عقیده تمام آنان و عقیده واقعی بشر این است و تغییرناپذیر است. عقیده ازلی واحدی است که هیچ تغییر و تبدیلی در آن به وجود نمی‌آید

و این دروس بیان می‌نمود که تمام جوامع جاهلی یک موضعگیری واحدی دارند و آن هم ایجاد موانع در راه پرستش خدای یگانه و جلوگیری از آن است، و پیش از هر چیز از قبول «لااله‌الاالله» امتناع می‌ورزند و با پیامبر و کسانی که به وی ایمان آورده‌اند، می‌جنگند، به امید اینکه از دست پیامبر و مؤمنان و دعوت خطرناکشان به گمان آنان، خلاص شوند. چون آن دعوت برای هستی آنان و قدرتی که بناحق در زمین داشتند، خطرناک بود. چون آنان با این قدرت ناحق مردم را به بندگی خویش می‌خواندند و از بندگی الله دور می‌کردند و همچنین این دروس عقیده، سرنوشت حتمی این متجاوزین که با دعوت «لااله‌الاالله» می‌جنگیدند، بیان می‌کرد که خداوند آنان را نابود می‌کند و پیامبر و مؤمنان را نجات می‌دهد و آنان را در زمین صاحب قدرت و تمکن می‌سازد، بعد از آن که مدتی به کافران مهلت می‌دهد، و آنان بر این تجاوز و طغیان خویش می‌افزایند و به پیروزی موقتشان بر دعوت «لا اله الا الله» فریفته می‌شوند و می‌پندارند که می‌توانند آن دعوت را نابود نمایند و بر آن چیره شوند. سپس خداوند آنان را از جایی می‌گیرد که گمانش را نمی‌نمایند و در حالی نابودشان می‌کند که بر قله پیروزی خیالی و همی و سرمستی قرار دارند. این است دروس عقیده و دروس تربیتی. چون به آنان می‌گوید: شما در این راه تنها نیستید، بلکه امتهایی پیش از شما بوده‌اند که همانند شما در معرض ابتلاء و محنت بوده‌اند و متجاوزان طغیان‌گر بر آنان تجاوز و طغیان نموده‌اند، همان گونه که متجاوزین طغیان‌گر برشما تجاوز می‌نمایند، آنان نیز بر شکنجه و ظلم و تبعید و کشتار و جنگ صبر و شکیبایی به خرج دادند، سپس پیروز شدند، پس شما نیز مانند آنان صبور و شکیبا باشید، این است راه داعیان و مبلغان دین حق و این است قدر و منزلتشان

سپس این دروس به آنان می‌گوید: بی‌گمان این خداوند است که تمام این قضایا را مقدر کرده است. و این او است که به طغیان گران مدت و مهلت داده است، تا بسبب نادانی و لجاجت بر باطل برکفر خویش بیفزایند، و به این وسیله مؤمنان را مبتلی می‌سازد تا امتحان شوند و با این کار برایمان خویش بیفزایند،

پس شما نیز در ایمان خویش به خدا ثابت قدم و راسخ باشید تا از این ابتلاء و امتحان پیروز بیرون آیید و نزد الله استحقاق پاداش نیکو یابید.

سپس این دروس به آنان می‌گوید: که این خداوند است که هر گاه موعد مقرر در تقدیر او فرا رسد، خود این محنت و ابتلاء را پایان می‌دهد.

بنابراین، راه مؤمنان، تحمل صبر و شکیبایی است تا اینکه خداوند اوضاع را تغییر می‌دهد، و این راه توجه به خدا و چشم دوختن دایمی به او، برای اینکه این ابر تاریکی مصایب و ابتلاء را بزداید و فرج و گشایش را به آنان نزدیک سازد. و از این راه است که قلب بشری بیشتر و بیشر با خدا پیوند پیدا می‌کند و به گونه‌ای تربیت می‌یابد که دائماً به وی چشم دوزد و در هر کار بزرگ و کوچک به سوی او روی آورد. و پیامبر (ص) نیز از اخبار پیشینیان و از صبر و شکیبایی شان در هنگام ابتلاء، برای یارانش سخن می‌گفت و از آنان می‌خواست که راه صبر و ثبات و استقامت و تعلق خاطر به خدا را پیش گیرند و در تمام این مسائل بهترین سرمشق عملی و نمونه را از خویشتن به آنان می‌بخشید. پس دروس عقیده و دروس تربیت به گونه‌ای به هم می‌آمیخت که بدون اینکه بدانند و ناخودآگاهانه در جانهای آنان تأثیر می‌گذاشت و این تحولات عظیم را در آنان پدید آورد، که هنگامی که از محنت و بلاء بیرون می‌آمدند، تصمیمشان راسخ‌تر و پایدارتر و با ثبات‌تر بود و عقیده به شیوه‌ای در جانهایشان ریشه دوانده بود، که هیچ قدرتی قادر به قلع و قمع آن نبود و شیوه و روش تربیت اسلامی نیز در درون نفس و جانشان نفوذ کرده و بر آن استقامت ورزیدند و برای رضای خدا خویشتن را از هر گونه تعلقات جدا نمودند و از نفس خویشتن گذشتند و دیگر چیزی برای نفس خویش نمی‌خواستند، جز رسیدن به رضای الله

و چون خداوند از آنچه که در دلشان می‌گذشت آگاه بود و اخلاص و تجرد از هر چیزی جز خدا را از دلهای آنان می‌دانست و از استقامت و پایداری آنان بر امر الله و استعدادشان برای جانفدایی در راه الله، خبر داشت، به پیامبر (ص) اجازه داد تا هجرت کند و بعد از برپایی دولت اسلامی در مدینه چرخش جدیدی در شیوه و روش تربیت اسلامی آغاز گردید

در مدینه نقش تازه‌ای برای جماعت مسلمان و جامعه مسلمانان آغاز شد، و برای تربیت اسلامی نیز نقش و شیوه تازه‌ای شروع شد، که بر بتمام نقشهای گذشته متکی بود و بدان استناد می‌کرد و بدان می‌افزود. به حقیقت این جماعت مظلوم رانده شده‌ی بیمناک، به صورت جماعتی آرامی با استقرار و استوار در آمده است:

«وَاذْكُرُواْ إِذْ أَنتُمْ قَلِيلٌ مُّسْتَضْعَفُونَ فِي الأَرْضِ تَخَافُونَ أَن يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ فَآوَاكُمْ وَأَيَّدَكُم

بِنَصْرِهِ وَرَزَقَكُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (انفال/ ۲۶)

به یاد آورید هنگامی را که شما گروه اندک و ضعیفی در سرزمین بودید و می‌ترسیدید که مردم شما را بربایند، ولی خدا شما را پناه و مأوی داد و با معونت و یاری خود شما را نیرو بخشید و غنائم پاکیزه‌ای بهره شما کرد تا اینکه سپاسگزاری بکنید.

و جوانب تازه‌ای در زندگی این جماعت مسلمان پدید آمد و بارز گردید که از مقتضیات اوضاع و احوال و شرایط تازه بود و در برابر آن جوانب برجسته تازه نیز در نفس و روان آنان نمایان گردید، که نیاز به توجیه و رهنمود تازه داشت، یا حداقل نیاز به تمرین عملی داشت که این توجیه و رهنمود را تأکید بیشتری بخشد و آن را ثابت و پایدار نماید و ریشه‌های آن را در عمق جانهایشان فرو برد

و آغاز جالب توجه و شگفت‌انگیز آن، استقبال بی‌نظیر انصار مدینه از مهاجرین مکه بود که در طول تاریخ یگانه و بی‌نظیر است. چون به حقیقت با سینه باز آنان را پذیرفتند و با خانه و اموال باستقبال آنان شتافتند، بلکه کار به جایی رسید که حاضر بودند حتی زنان زاید خود را طلاق دهند تا به کسانی از مهاجرین بدهند که زن ندارند!

«وَالَّذِينَ تَبَوَّؤُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِن قَبْلِهِمْ يُحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِّمَّا أُوتُوا وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ به هم خَصَاصَةٌ وَمَن يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (حشر/ ۹)

آنانی که پیش از آمدن مهاجران خانه و کاشانه را آماده کردند و ایمان را کسانی را دوست می‌دارند که به پیش ایشان مهاجرت کرده‌اند، و در درون احساس و رغبت نیازی نمی‌کنند به چیزهایی که به مهاجران داده شده است، و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند. کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند.

و پیمان برادری که پیامبر (ص) بین مهاجرین و انصار بست یک تمرین عملی و درس عملی بود بر وجود «اخوت اسلامی» و برادری اسلامی که این عقیده در جان و روح مسلمانان می‌دمد و بر می‌انگیزد:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ (حجرات/ ۱۰)

فقط مؤمنان برادران همدیگرند.

و به راستی تمرین موفقی بود و موفقیت آن در تاریخ بشریت یگانه و بی‌نظیر است و همین طور یک درس عملی بود بر قبول مسئولیت متقابل و همبستگی کامل که این امر خود یک معنی از معانی ژرفناک در ساختن بنای جماعت

اسلامی و جامعه مسلمانان است: که توانمندان غیر توانمندان را کفالت می‌کنند. و آن هم از یک جنبه بر اساس اخوت در راه خدا و از جانب دیگر بر اساس تصرف در مال خدا به گونه‌ای که خدا را راضی و خوشنود سازد. بی‌گمان عقیده اسلامی و تربیت اسلامی نیز هر دو، مسلمانان را بر مبنای این تربیت می‌کنند که مال و ثروتی که در دستشان است، در حقیقت مال و ثروت خدا است. چون تنها او است که آن را به بنده خود می‌بخشد، و هر گاه بخواهد آن را پس می‌گیرد و تنها او است که این ثروت و دارایی را به ملکیت وی درآورده است:

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَن تَشَاء وَتَنزِعُ الْمُلْكَ مِمَّن تَشَاء وَتُعِزُّ مَن تَشَاء وَتُذِلُّ مَن تَشَاء بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىَ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (آل عمران/ ۲۶)

بگو: پروردگارا! ای همه چیز از آن تو! تو هر که را بخواهی حکومت و دارایی می‌بخشی و از هر که بخواهی حکومت و دارایی را بازپس می‌گیری، و هر کس را بخواهی عزّت و قدرت می‌دهی و هرکس را بخواهی خوار می‌داری، خوبی در دست تو است و بی‌گمان تو بر هر چیزی توانایی .

در نتیجه احساس بشری از ملکیت در جان و نفس آنان سبک می‌گردد.

مُلکیتی که در جاهلیت جان مردم را به استبداد می‌کشاند و به صورت دیوانگی در می‌آمد که به آسانی جان صاحبش از تعلق بدان جدا نمی‌شد و پیوسته می‌خواست بر آن بیفزاید تا بادی به غبغب بیندازد و به مقدار فراوانی آن، خود را بر مردم ترجیح دهد و استکبار بورزد. اما در ذهن و احساس مسلمان، درست است که مال در دست او است. با این حال، در حقیقت مال از آن خدا است و خداوند دستور داده است که قسمتی از آن را به برادران نیازمند خود بدهند که در جامعه اسلامی، با هم اخوت دینی دارند، پس مسلمان این مال را با طیب خاطر هزینه می‌کند و به برادران خود می‌دهد به هر اندازه این عقیده اسلامی و تربیت اسلامی در جان و روان او بیشتر رسوخ کرده باشد، هزینه آن برایش آسان‌تر است- خواه در زکات فریضه یا در صدقه و بخشش داوطلبانه که نسبت مقرر و حدّی مشخص ندارد، و به این وسیله مسئولیت متقابل و همبستگی که نشانه زندگی مسلمانان است، تکامل می‌یابد، خواه در داخل خانواده یا در میان جامعه به صورت گسترده، در نتیجه ثقل و سنگینی بخل بر نفس سبک می‌شود، و این پایه‌ای است از پایه‌های تربیت اسلامی.

سپس جهاد در راه خداوند آغاز می‌گردد و این چهره تازه‌ای است از چهره‌های ثبات و استقامت بر عقیده و تحمل مشقتها و تکالیف، که نیاز به تربیت و تدریب و درس جدیدی دارد. دیروز در مکه سیمای عقیده و سیمای تربیت هر دو بر تحمل اذیت و آزاری بود که جاهلیت بر سر مؤمنان می‌ریخت، و به حقیقت جماعت اولیه

مسلمانان با ثبات و پایداری درخشان و موفقیت تابناک، این مرحله را در پرتو توجیهات قرآن و رهنمودهای پیامبر (ص) پشت سرگذشت، و همچنین در پرتو بیداری و شب‌بیداریهای پیامبر (ص) بر رعایت و توجیه این جماعت و اصلاح و تثبیت آن، به این موفقیت دست یافت.

اما امروز سیمای عقیده و سیمای تربیت هر دو بر مبنای تحمل اذیت و آزار در راه دفاع از این عقیده در برابر دشمنان است. ممکن است که در میان این دو سیما جهاتی مشترکی باشد. با این حال، به تأکید نوعی دیگر از تربیت و تدریب و درس و آمادگی جدید وجود دارد که تازگی خود را دارد. گاهی ممکن است که انسان اذیت و آزاری که ظالم بر سر وی می‌آورد، بپذیرد و تحمل کند. با این حال، اینکه با ظالم بجنگد و نفس خویش را در معرض مرگ و کشتن در جنگ قرار دهد، این امر دیگری است. در حقیقت جنگ و جهاد بر همان پایه‌ای متمرکز است که قبلاً در تحمل محنت و ابتلاء تربیت یافته بود: اینکه مرگ و زندگی به دست الله است، و سود و زیان به دست الله است، که اینها جز به دست الله نیست، اگرچه بشر غیر آن را توهم کند، و اینکه بی‌گمان آخرت و تنها آخرت زندگی حقیقی است که مؤمن بر آن حریض است و مؤمن بر این باور است که لذت و برخورداری از متاع دنیا به نسبت آن اندک است و ارزش حرص بر آن را ندارد.

در حقیقت سرمایه و پشتیبانه‌ای که مؤمنان در محنت و ابتلاء کسب کردند از قبل صلابت و پایداری و کسب استعداد برای اینکه هنگام دعوت داعی برای ترک متاع دنیا، بتوانند از آن بگذرند، این همان سرمایه مطلوب و پشتیبانه است برای جنگ و جهاد نیز.

و با وجود این، این کار نیاز به توجیه و رهنمود جدید و درس جدید دارد. چون همان گونه که گفتیم، تحمل اذیت و آزار چیزی است، و قیام کردن و خود را درمعرض خطرات قرار دادن چیزی دیگری است.

و دلیل بر اینکه درس تازه و تمرین و تربیت تازه لازم است، تمام این آیاتی است که در سوره‌های بلند مدنی به ویژه در تشویق و تحریک مؤمنان بر جنگ و جهاد آمده است، مانند سوره: بقره، آل‌عمران، نساء، مائده، سپس انفال و توبه.

و سوره آل‌عمران با وصف طولانی بودن آن تماماً یک سخن متنوعی است درباره پیکار بر سر «لااله‌الاالله» و مسائل پیرامون این معرکه و پیکار، و معانی پراکنده و اطراف متعدد آن

و همچنین دلیل بر آن چیزی است که به ویژه در آیات زیر آمده است:

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تَكْرَهُواْ شَيْئاً وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ وَعَسَى أَن تُحِبُّواْ شَيْئاً وَهُوَ شَرٌّ لَّكُمْ وَاللهُ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لاَ تَعْلَمُونَ (بقره/ ۲۱۶)

جنگ بر شما واجب گشته است، و حال آن که از آن بیزارید، لیکن چه بسا چیزی را دوست نمی‌دارید و آن چیز برای شما نیک باشد، و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن چیز برای شما بد باشد، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

وَلَقَدْ كُنتُمْ تَمَنَّوْنَ الْمَوْتَ مِن قَبْلِ أَن تَلْقَوْهُ فَقَدْ رَأَيْتُمُوهُ وَأَنتُمْ تَنظُرُونَ ، وَمَا مُحَمَّدٌ إِلا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ وَمَنْ يَنقَلِبْ عَلَى عَقِبَيْهِ فَلَنْ يَضُرَّ اللَّهَ شَيْئًا وَسَيَجْزِي اللَّهُ الشَّاكِرِينَ، وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتَابًا مُؤَجَّلا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَنْ يُرِدْ ثَوَابَ الآخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا وَسَنَجْزِي الشَّاكِرِينَ، وَكَأَيِّنْ مِنْ نَبِيٍّ قَاتَلَ مَعَهُ رِبِّيُّونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابه هم فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَمَا ضَعُفُوا وَمَا اسْتَكَانُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ، وَمَا كَانَ قَوْلَهُمْ إِلا أَنْ قَالُوا رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ، فَآتَاهُمُ اللَّهُ ثَوَابَ الدُّنْيَا وَحُسْنَ ثَوَابِ الآخِرَةِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (آل‌عمران/ ۱۴۳ ـ ۱۴۸)

شما که تمنّای مرگ را داشتید پیش از آن که با آن روبه‌رو شوید، مرگ را می‌بینید و شما بدان می‌نگرید، محمّد جز پیغمبری نیست و پیش از او پیغمبرانی بوده و رفته‌اند؛ آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، آیا چرخ می‌زنید و به عقب برمی‌گردید؟! و هرکس به عقب بازگردد هرگز کوچکترین زیانی به خدا نمی‌رساند، و خدا به سپاسگزاران پاداش خواهد داد و هیچ کسی را نسزد که بمیرد مگر به فرمان خدا، و خداوند وقت آن را دقیقاً در مدّت مشخّص و محدودی ثبت و ضبط کرده است و هرکس پاداش دنیا را خواستار شود از آن بدو می‌دهیم، و هر که پاداش آخرت را خواهان باشد از آن بدو می‌دهیم، و ما پاداش سپاسگزاران را خواهیم داد و چه بسیار پیغمبرانی که مردان خدای فراوانی به همراه آنان کارزار می‌کرده‌اند و به سبب چیزی که در راه خدا به آنان می‌رسیده است سست و ضعیف نمی‌شده‌اند و زبونی نشان نمی‌داده‌اند و خداوند شکیبایان را دوست می‌دارد و گفتارشان جز این نبود که می‌گفتند: پروردگارا! گناهانمان را ببخشای و از زیاده‌رویها و تندرویهایمان صرف‌نظر فرمای و گامهایمان را ثابت و استوار بدار و ما را بر گروه کافران پیروز بگردان. پس خداوند پاداش این جهان را بدیشان داد، و پاداش نیکوی آخرت را و خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّواْ أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُواْ رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلاَ أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالآخِرَةُ خَيْرٌ لِّمَنِ اتَّقَى وَلاَ تُظْلَمُونَ فَتِيلاً ، أَيْنَمَا تَكُونُواْ يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ وَإِن تُصِبه هم حَسَنَةٌ يَقُولُواْ هَذِهِ مِنْ عِندِ اللهِ وَإِن تُصِبه هم سَيِّئَةٌ يَقُولُواْ هَذِهِ مِنْ عِندِكَ قُلْ كُلٌّ مِّنْ عِندِ اللهِ فَمَا لِهَؤُلاء الْقَوْمِ لاَ يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ حَدِيثاً أَيْنَمَا تَكُونُواْ يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ (نساء/ ۷۷ ـ

(۷۸

آیا نمی‌بینی کسانی که بدیشان گفته می‌شد: دست از جنگ بدارید و نماز را برپا دارید و زکات مال بدر کنید. امّا وقتی که جنگ بر آنان واجب گردید به این هنگام دسته‌ای از ایشان از مردم همان گونه ترسیدند و هراس برداشتند که از خدا ترس و هراس داشتند! و بلکه بیشتر هم دچار خوف و وحشت شدند! و گفتند: پروردگارا! چرا جنگ را بر ما واجب کردی؟ چه می‌شد اگر به ما فرصت بیشتری می‌دادی. بگو: کالای دنیا اندک است و آخرت برای کسی که پرهیزکار باشد بهتر است، و کمترین ستمی به شما نشود، هرکجا باشید، مرگ شما را در می‌یابد، اگرچه در برجهای محکم و استوار جایگزین باشید.

«أَلَا تُقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا أَيْمَانَهُمْ وَهَمُّوا بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ وَهُمْ بَدَءُوكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ أَتَخْشَوْنَهُمْ فَاللَّهُ أَحَقُّ أَنْ تَخْشَوْهُ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (توبه/ ۱۳)

آیا با مردمانی نمی‌جنگید که پیمانهای خود را شکسته‌اند و تصمیم به اخراج پیغمبر گرفته‌اند و نخستین بار جنگ با شما را آغاز کرده‌اند؟ آیا از ایشان می‌ترسید در صورتی که سزاوارتر آن است که از خدا بترسید اگر واقعاً ایمان دارید.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ إِلَّا قَلِيلٌ (توبه/ ۳۸)

ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: در راه خدا حرکت کنید، سستی می‌کنید و دل به دنیا می‌دهید؟ آیا به زندگی این جهان به جای زندگی آن جهان خوشنودید؟ تمتّع و کالای این جهان در برابر تمتّع و کالای آن جهان، چیز کمی بیش نیست.

و حقیقتاً درس سخت و طولانی و طاقت فرسا بود تا اینکه جانهای مؤمنان بر آن استقامت و کمال یافت، و از جمله آثار آن، آن پیروزیهای سرنوشت‌ساز و پایمال‌کننده دشمنان بود که در تاریخ بشری نظیری نداشت، که در فتوحات دولت قدرتمند مسلمانان بعد از رحلت حضرت محمد (ص) در کمتر از ده سال نصیب مسلمانان شد که عراق و ایران و شام و مصر را در برگرفت، سپس در مدت کمتر از پنجاه سال امتداد آن به هندوستان و شمال آفریقا رسید.

و قرآن کریم مداوم درس از پی درس می‌داد و مسلمانان را بر جنگ و جهاد در راه خدا و به امر خدا تشویق و ترغیب می‌نمود، و از مسلمانانی که در راه خدا به شهادت می‌رسیدند، سیمای درخشان و تابناکی ترسیم می‌نمود که تابلوی افتخار آفرین آن تا ابد می‌ماند، همان گونه که مسلمانان را از فرار و پشت‌کردن بدشمن در هنگام حمله بدشمن و تخلف از شرکت در جنگ که جز از منافقان

سرنمی‌زد، برحذر می‌داشت:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفًا فَلَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ، وَمَنْ يُوَلِّهِمْ يَوْمَئِذٍ دُبُرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفًا لِقِتَالٍ أَوْ مُتَحَيِّزًا إِلَىٰ فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ» (انفال/ ١٥ ـ ١٦)

ای مؤمنان! هنگامی که با انبوه کافران روبه‌رو شدید، به آنان پشت نکنید، هرکس در آن هنگام به آنان پشت کند و فرار نماید ـ مگر برای تاکتیک جنگی یا پیوستن به دسته‌ای ـ گرفتار خشم خدا خواهد شد و جایگاه او دوزخ خواهد بود، و دوزخ بدترین جایگاه است.

«وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللّٰهِ. وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا وَقِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوِ ادْفَعُوا قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا لَاتَّبَعْنَاكُمْ هُمْ لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَكْتُمُونَ. الَّذِينَ قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ وَقَعَدُوا لَوْ أَطَاعُونَا مَا قُتِلُوا قُلْ فَادْرَءُوا عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» (آل-عمران/ ١٦٦ ـ ١٦٨)

و آنچه به شما رسید در روز جنگی که دو گروه به هم رسیدند، با اجازه خدا بود و نیز برای این بود که منافقان را ظاهر گرداند. منافقانی که چون بدیشان گفته شد: بیایید در راه خدا بجنگید یا برای دفاع برزمید، گفتند: اگر می‌دانستیم که جنگی واقع خواهد شد، بی‌گمان از شما پیروی می‌کردیم آنان در آن روز به کفر نزدیکتر بودند تا به ایمان. ایشان با دهان چیزی می‌گویند که در دلشان نیست و خداوند داناتر بدان چیزی است که پنهانش می‌دارند، آنان کسانی هستند که نشستند و به برادران خود گفتند: اگر از ما اطاعت می‌کردند کشته نمی‌شدند. بگو: پس مرگ را از خود به دور دارید اگر راست می‌گویید.]

و به همین شکل پیامبر (ص) نیز مؤمنان را بر جنگ تشویق و ترغیب می‌نمود و آنان به ابراز شجاعت و دلاوری در جنگ می‌خواند و شهادت در راه خدا را بر آنان محبوب جلوه می‌داد و از نفس خویش بهترین نمونه و سرمشق عملی در شجاعت و شهامت و پایداری و آرامش در جنگ را نشان می‌داد.

سپس همراه با رشد و نموّ دولت اسلامی و افزایش انواع نشاطها و فعالیتها در آن دولت و رفت و آمدهای متعددی که در آن روی می‌دارد، درسها و تمرینات عملی تربیتی جدیدی را قرآن نازل می‌کرد و توجیهات تازه‌ای که پیامبر (ص) ارائه می‌داد، تمام اینها رویهم پایه عقیده را استوار می‌کرد و ریشه روش تربیت اسلامی را در جانهای مسلمانان می‌دوانید و می‌کاشت و آن جا، رهنمودها برای اطاعت از فرمانده و پناه بردن به وی در مشکلات امور، صادر می‌شد، تا تصرفات

فردی کنترل نشده، موجب انتشار بی‌نظمی و بی سر و سامانی نگردد:

«وَإِذَا جَاءَهُمْ أَمْرٌ مِنَ الأَمْنِ أَوِ الْخَوْفِ أَذَاعُوا بِهِ وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَإِلَى أُولِي الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ وَلَوْلا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ لاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ إِلا قَلِيلا (نساء/ ۸۳)

و هنگامی که کاری که موجب نترسیدن یا ترسیدن است به آنان می‌رسد، آن را پخش و پراکنده می‌کنند. اگر این گونه افراد، سخن گفتن در این‌باره را به پیغمبر و فرماندهان خود واگذارند تنها کسانی از این خبر ایشان اطّلاع پیدا می‌کنند که اهل حلّ و عقدند و آنچه بایست از آن درک و فهم می‌نمایند. اگر فضل و رحمت خدا شما را در بر نمی‌گرفت جز اندکی از شما همه از اهریمن پیروی می‌کردید.

و رهنمودها و توجیهات برای احترام و بزرگداشت فرماندهی نیز صادر می‌گردد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لا تَشْعُرُونَ (حجرات/ ۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! صدای خود را از صدای پیغمبر بلندتر مکنید، و همچنان که با یکدیگر سخن می‌گویید، با او به آواز بلند سخن مگویید، تا نادانسته اعمالتان بی‌اجر و ضایع نشود.

و همین طور رهنمود و توجیهات برای کسب اجازه از فرماندهی در بازگشت نیز صدور می‌یافت:

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَإِذَا كَانُوا مَعَهُ عَلَى أَمْرٍ جَامِعٍ لَمْ يَذْهَبُوا حَتَّى يَسْتَأْذِنُوهُ إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَأْذِنُونَكَ أُولَئِكَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِذَا اسْتَأْذَنُوكَ لِبَعْضِ شَأْنِهِمْ فَأْذَنْ لِمَنْ شِئْتَ مِنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمُ اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ، لا تَجْعَلُوا دُعَاءَ الرَّسُولِ بَيْنَكُمْ كَدُعَاءِ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الَّذِينَ يَتَسَلَّلُونَ مِنْكُمْ لِوَاذًا فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُم فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُم عَذَابٌ أَلِيمٌ (نور/ ۶۲ ـ ۶۳)

مؤمنان واقعی کسانی هستند که به خدا و پیغمبرش ایمان دارند و هنگامی که در کار مهمّی با او باشند، بدون اجازه وی نمی‌روند کسانی که از تو اجازه می‌گیرند آنان واقعاً به خدا و پیغمبرش ایمان دارند. پس هر گاه از تو برای انجام بعضی از کارهای خود اجازه خواستند، به هرکس از ایشان که می‌خواهی اجازه بده، و از خدا برای آنان آمرزش بخواه. بی‌گمان خدا بخشایشگر و مهربان است، دعوت پیغمبر را در میان خویش همسان دعوت برخی از برخی از خود به شمار نیاورید. خداوند آگاه از کسانی است که در میان شما خویشتن را می‌دزدند و پشت سر دیگران خود را پنهان می‌دارند آنان که با فرمان او مخالفت می‌کنند، باید از این بترسند که بلایی

گریبانگیرشان گردد، یا اینکه عذاب دردناکی دچارشان شود.

و رهنمودهای اخلاقی که در جامعه مسلمانان باید تعامل و رفتار متقابل برادری اسلامی بر مبنای آن باشد، مانند آنچه که در سوره حجرات آمده است از قبیل اصلاح بین متخاصمین و کسانی که با هم خصومت دارند و دست بر گروهی یاغی و شورشی زدند تا به اطاعت از امر خدا برگردند، و تحریم اینکه بعضی از مؤمنان، بعضی دیگر را به مسخره بگیرند، تا بر هم طعنه بزنند یا از همدیگر تجسس کنند و از همدیگر جاسوسی یا غیبت نمایند. و رهنمودهای اخلاقی دیگری که جز با اجازه صاحب خانه وارد منزل و خانه او نشوند و از همدیگر چشم بپوشند و نظر حرام بر همدیگر ننمایند و منع بی‌حجابی و زینت و زیور نمایی و تظاهر به آن و منبع فتنه و آشوب و اذیت زنان به خاطر زینت و زیورشان مانند آنچه که در سوره نور آمده است.

و رهنمودهای سیاسی به اینکه یهود و نصاری را به دوست ویژه و ولیّ خود نگیرند همان گونه که در سوره مائده آمده است و رهنمودهای سیاسی دیگری که نقشه توطئه یهود و نصاری را در جنگ با اسلام را آشکار و بیان می‌کند و وظیفه مسلمانان در برابر این نقشه و توطئه که نباید از آنان پیروی نمایند و نباید آنان را به دوست و محرم بگیرند و به فتنه و آشوب آنان جواب ندهند همان گونه که در سوره آل‌عمران آمده است.

و در مرتبه سوم رهنمودهای سیاسی دیگری به نسبت با منافقین، و نقشه و رُلی که در جامعه اسلامی بازی می‌کنند و اینکه ضرورت دارد که از آنان دوری گزینند و درباره آنان با هم اختلاف نکنند و از آنان دفاع ننمایند و آنان را سرپرست و دوست خود قرار ندهند همان گونه که به ویژه در سوره نساء آمده و در سوره‌های بقره و آل‌عمران و مائده، و توبه و حشر، و منافقون و بسیاری از سوره‌های دیگر آمده است و رهنمودهای اجتماعی با حمایت از ضعیفان در جامعه اسلامی مانند زنان و کودکان و مردان ضعیف و ناتوان و یتیمان و بی‌نوایان و بردگان همان گونه که در سوره بقره و نساء آمده است.

و رهنمودهای اقتصادی مانند تحریم رباخواری و معاملات ربوی و خوردن مال دیگران بنا حق همان گونه که در سوره بقره و نساء آمده است.

و توجیهات متعدد دیگری در جنبه‌های مختلف زندگی که به سرعت در جامعه مسلمانان رشد و نموّ می‌کرد و به توجیهات پی‌درپی برای بیان شیوه رفتار متقابل و تعامل صحیح با هم، احتیاج داشت و با این توجیهات و رهنموها از طرف قرآن و از جانب پیامبر (ص) و با پی‌گیری پیامبر (ص) در اجرا و تنفیذ آنها و مراقبت پیوسته از آنها و مصاحبت او با یارانش به شیوه دوستانه و هدایتگر نرم-

خوی، سخت گیر نسبت به حق، و الهام شده به احوال نفوس مردم و گزیدن بهترین راه برای نفوذ در آنها، این مجتمع تربیت یافت. و از این طریق روش تربیت اسلامی برای این جماعت اولیه اسلامی، آن گونه که خداوند خواسته بود، به اتمام رسید و کامل گردید، همان گونه که پیامبر (ص) مردم را متوجه آن شیوه کرد. بر مبنای پایه و قاعده‌ای که در مکه پدید آمد، پایه و قاعده‌ی محبت الله و محبت پیامبرش (ص) و اطاعت از الله و پیامبرش (ص) و یادگرفتن و فراگیری از الله و رسولش و عدم تلقی و فراگیری از غیر آن دو.

این بود قاعده و پایه‌ی اولی که تمام دروس عقیده و دروس تربیت بر اساس آن مبتنی گردیده بود، تا اینکه جانهای این جماعت بربلندترین قلّه استقامت و استواری قرار گرفت و درخشان و سربلندانه بر آن ایستاد. به گونه‌ای راه بشریت را تابان و منور گردانید:

«كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ (آل-عمران/ ۱۱۰)

شما بهترین امّتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایید و به خدا ایمان دارید.

«وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِّتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا (بقره/ ۱٤۳)

و بی‌گمان شما را ملّت میانه‌روی کرده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید و پیغمبر بر شما گواه باشد.

بی‌گمان تلاشهای سخت و جان‌کاهی در راه تربیت این امّت به عمل آمد و خود این امت نیز کوششهای خستگی‌ناپذیر و جانانه‌ای به خرج داد تا توانست بر این تربیت اسلامی خویش استقامت نماید

تلاش و کوششی که در راه خویش از لغزش و بسردرآمدن نیز خالی نبود. در جنگ اُحد دچار لغزش شدند. به گونه‌ای که مستوجب نزول دو سوره کامل آل-عمران و انفال گردید و در جنگ «حنین» نیز دچار لغزش شدند. چون به کثرت تعداد افراد سپاه خود دچار خودبینی و شیفتگی و غرور گردیدند و این کثرت افراد هیچ بهره‌ای به آنان نداد و آنان را بی‌نیاز نکرد و میدان جنگ با این گستردگی بر آنان تنگ گردید و پا به فرار نهادند. و در روز جنگ «احزاب» «جنگ خندق» جنگ بر آنان سخت آمد تا اینکه دچار تزلزل شدیدی گردیدند.

یکی از مرم کوفه خطاب به «حذیفه بن الیمان» گفت: ای ابو عبدالله»: آیا پیامبر (ص) را دیدید و با وی مصاحبت کردید؟ گفت: آری ای برادرزاده! گفت: با

او چه کار می‌کردید؟ گفت: به خدای سوگند تلاش می‌کردیم و خسته می‌شدیم. گفت: به خدای سوگند، اگر ما او را درمی‌یافتیم و به محضر او می‌رسیدیم، نمی‌گذاشتیم که او بر زمین پیاده برود و او را بر دوش و گردن خویش حمل می‌کردیم. گوید: حذیفه برایم گفت: ای برادر زاده! به خدای سوگند! ما خود را در جنگ خندق همراه او دیدیم، و پیامبر (ص) پاسی از شب به نماز خواندن مشغول بود، سپس روی به جانب ما کرد، و گفت: «چه کسی از میان شما برمی‌خیزد و می‌رود تا ببیند که آن قوم دشمن چه کرده است، سپس برگردد ـ و پیامبر (ص) شرط کرد که به سلامتی برگردد و گفت: از خداوند می‌طلبم که در بهشت رفیق و همراه من باشد!

از میان ما هیچ کس برنخاست، از بس که بسیار می‌ترسیدیم و بسیار گرسنه بودیم و هوا بسیار سرد بود! وقتی که دید کسی برنخاست، مرا خواند، پس من هیچ چاره‌ای نداشتم که برخیزم. چون مرا خوانده بود. ! و به هنگامی که داستان «إفک» برای همسرگرامیش پیش آمد و یک ماه طول کشید تا اینکه وحی آسمانی برای تبرئه حضرت عایشه نازل گردید و این کار بر پیامبر (ص) در این ماه سخت گذشت، و گروهی از یارانش دچار لغزش گردیدند

با این حال، تمام این لغزشها دروسی بود در تربیت. تربیت به وسیله رویدادها. به راستی هر یک از این پیش‌آمدها مجتمع مسلمانان را به سختی تکان می‌داد، سپس آیات قرآن نازل می‌گردید و درس می‌داد در حالی که «آهن گرم» بود، و درس چنان در جانهایشان نقش می‌بست که هرگز زوال نداشت. با این حال، با وجود این لغزشهای بشری که به هر حال پیش می‌آید، این جماعت بزرگترین و برجسته‌ترین نمونه‌ها و الگوهای بی‌نظیر و یگانه در تاریخ بشری بودند. نمونه‌ای که خداوند درباره آنان چنین نازل فرمود:

وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ به هم خَصَاصَةٌ (حشر/ ۹)

و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند.

و یکی دیگر نمونه تحریم می‌و شراب است. هنگامی که شراب و می‌بطور کلی حرام گردید، پیامبر (ص) کسی را فرستاد که در تمام راههای مدینه جار کشید و فریاد برآورد که ای مردم! بدانید که شراب برای همیشه حرام گردید، که یک کلمه و یک سخن بیش نبود و برای اینکه فوراً مردم از آن دست بکشند کافی بود. که خودشان نقل می‌کنند، که هر کس به خانه خود مراجعه کرد و کوزه‌ها و خمره‌های می که در خانه داشتند در کوچه‌ها ریختند به گونه‌ای که چند روز کوچه‌های مدینه بوی شراب می‌داد، حتی اگر هنگام شنیدن ندای تحریم شراب، کسی جرعه می‌در دهان داشت فوراً آن را روی زمین ریخت.

آری! این است اطاعت کامل از امر خدا و پیامبر (ص) و امتثال کامل فرمان.

تا جای که اگر کسی جرعه‌ای از می‌در دهان داشت، آن را دور می‌ریخت و نمی‌بلعید، اگرچه هیچ کسی او را نمی‌دید جز الله!

و دولتهای متمدنی در جهان با تمام تلاش کوشیدند که از مستی بیش از حدّ جلوگیری نمایند، مستی که به ارتکاب جرائم و جنایات و قتل و کشتار و غصب اموال دیگران و حوادث متعدد رانندگی و مسائل دیگر در مفاسد اجتماعی منجر می‌گردد. که تمام تلاششان در این باره به بیشتر شدن مستی و بیشتر شدن مستان منتهی شد!

و نمونه‌های جهاد در راه الله. مانند همان مردی که می‌گوید: مگر نه این است که بین من و بهشت تنها فاصله این است که با دشمن محارب خویش روبه‌رو شوم یا او مرا می‌کشد و من او را می‌کشم؟! سپس خود را به جرگه میدان معرکه می‌اندازد، و شهید می‌شود!

یا مانند کسی که چند دانه خرما در دست داشت، سپس خواست یک دانه بدهن بگذارد و شروع کرد به جویدن آن، سپس خود اندیشید که اینک بهشت مرا در میدان جنگ می‌خواند و میل به شهادت در راه خدا بر نفس او غالب گردید و شتاب به خرج داد و صبر نکرد تا خرما را ببلعد، پس آن را دور انداخت و می‌گفت: اگر صبر کنم تا این خرما را بخورم، طول می‌کشد! پس به میدان پیکار یورش می‌برد و به سوی بهشتی می‌رود که او را فریاد می‌زند! آری! نمونه‌ها و نمونه‌ها و نمونه‌ها که بیان آنها در سطرهای محدود نمی‌گنجد. با این حال، کافی است که بگوییم: بی‌گمان این جماعتی بود که بر مبنای هدایت قرآن و زیر نظر پیامبر (ص) تربیت یافته بود و پرورده گردید، و این امت بود که تاریخ اسلام را نوشت.

جایگاه قُدوه در میان جماعت یاران رسول (ص)

به راستی امروز ما در برابر جماعت یاران پیامبر (ص) چه جایگاهی داریم؟ چگونه به آنان اقتدا می‌کنیم و از آنان پیروی می‌نماییم؟! و جایگاه پیروی از آنان و الگو قرار دادن آنان چیست؟!

آیا واقعاً ما امتداد خط ناگسسته آنان هستیم؟ یا اینکه ما خط جدیدی هستیم که بر طریقه آنان شروع می‌شود؟ و اگر خطی تازه‌ای هستیم از کجا شروع می‌شود؟ آیا از نقطه صفر خط آنان در مکه آغاز می‌کنیم؟ یا از مرحله بعدی در مکه؟ یا از نقطه آغازین خط مدینه؟ یا از نهایت خط مدینه آغاز می‌نماییم؟ و آیا ممکن است که این نوار را برگردانیم در هر مرحله‌ای از مراحل تاریخ؟ اینها تماماً سؤالهای است که باید با دقت پاسخهای معین آنها را بگوییم، تا راه خود را بشناسیم و گامهای آن را در کار خویش بدانیم و چیزی که به تمرکز بیشتری یا تمرکزی کمتری نیاز دارد نیز بشناسیم. و باید با صراحت و شجاعت با نفس خویش روبه‌رو شویم، اگر در کار خویش به خاطر اسلام و تربیت اسلامی جدی هستیم. وای! که مجامله و تعارف در این کار ذاتاً چقدر زیانمند است! به خود می‌خندیم سپس در حقیقت کاری نمی‌کنیم، و خود را می‌پنداریم که واقعاً داریم کار می‌کنیم!

بی‌گمان ما امروز بدون اینکه بر اشخاص معینی از مردم حکم کنیم، به راستی در یک جامعه جاهلی زندگی می‌نماییم که پیوند آن با اسلام گسسته است!

و در کتاب «مفاهیم ینبغی أن تصحح» به تفصیل درباره این مسئله سخن گفته‌ام، که در این جا نیازی به بازگویی آن نمی‌بینم. با این حال، در نهایت اختصار ممکن می‌گویم! بی‌گمان حکم به اینکه این جامعه امروز ما یک جامعه و جامعه جاهلی است حکم بر تک تک افراد آن نیست، بلکه تنها مقصود آن است: «چتری» که امروز مردم در این جامعه و مجتمع در زیر سایه آن جمع شده‌اند، یک «چتری» جاهلیت است. چون که شریعت و دستور خداوند در میان آنان حکم نمی‌کند و دستور حکومت برمبنای شریعت الهی نیست، و چون که سیمای غالب بر این مجتمع، سیما و چهره اسلامی نیست، و چون که افکار و آداب و رسوم و شیوه‌های رفتار که در این مجتمع حکم فرما است، افکار و آداب و رسوم و شیوه‌های رفتاری نیست که که خداوند و پیامبرش (ص) بدان امر کرده است با

این حال، این «چتر» جاهلیت حکم خود را بر تمام مردمانی که در زیر سایه آن هستند، القاء نمی‌کند، پس تمام آنان بر حسب جایگاه شعوری و احساسی و اندیشه‌ای و عملی که از آن چتر برخوردارند. حکم ویژه خود را دارند. همان گونه که حدیث نبوی آمده است.

فَمَنْ اَنْکَرَ فَقَدْ بَرِئَ وَ مَنْ کَرِهَ فَقَدْ سَلِمَ، وَلکِنْ مَنْ رَضِيَ وَ تابَعَ[۱]

هر کس این وضع را انکار کرد، خود را تبرئه نموده است، و هر کس از آن ناخشنود است به سلامت از آن رسته است، ولیکن مشکل و گناه بر کسی است که از آن خشنود است و از آن پیروی می‌نماید.

بنا بر این اگر بگوییم که در امتداد خط ناگسسته جماعتی هستیم که پیامبر (ص) تربیت کرده بود، بر الله و تاریخ دروغ گفته‌ایم، پس اگر در حال حاضر یکی از یاران پیامبر (ص) زنده شود و حال ما را ببیند، وحشت و ترس از آن او را فرا می‌گیرد! و فوراً حکم صادر می‌کند که این جامعه و مجتمع به جاهلیتی برگشته است که بسیار از جاهلیتی که او قبل اسلام در آن زندگی می‌کرد، زشت‌تر است. چون در آن جامعه هرگز زن بدان بی‌حجابی و اندام‌نمایی نبود که امروز هست، و جوانان در جامعه او به این نااستواری و سستی و آب‌گونگی و شادابی و انحلال و بی‌سروسامانی نبودند! و تمام جامعه نیز در این حالت دروغگویی و نیرنگ و فریب و نفاق و رذیلتی نبود که این جامعه امروزی که به دروغ می‌پندارد یک جامعه اسلامی است، در آن واقع شده است!

و قطعاً این صحابی به یاد می‌آورد که پیامبر (ص) به یکی از بزرگان یاران خود گفت:

«أَنْتَ امْرُؤٌ فِیکَ جَاهِلِیَةَ

تو مردی هستی که هنوز چیزی از خوی جاهلیت در تو مانده است.

به خاطر یک سخن که آن بزرگوار به «بلال» گفته بود: «یا بن السوداء» ای فرزند کنیز سیاه چرده]! وقتی که پیامبر (ص) به خاطر این یک سخن به این صحابی بزرگوار چنین گفته باشد، پس این صحابی که زنده شده است، اگر این جامعه سراپا دروغ و گناه را ببیند چگونه حکم می‌کند؟!

نه هرگز! نباید ما خویشتن را فریب بدهیم و گمان کنیم که جامعه ما اسلامی است، صرف نظر از حکم بر ذات اشخاص مردم. چون ما نمی‌خواهیم چنین حکمی بکنیم ـ و اگر خود را به این گونه فریب دهیم هیچ سودی به حال ما ندارد، پس

---

۱. به روایت مسلم و ابوداود.

تنها فایده‌ای که از این خدعه و فریب نصیب ما می‌شود آن است که نسخه‌ای برای بیماری خویش می‌پیچیم که ما را شفا نمی‌دهد!

پس بر ما واجب است که با صراحت و شجاعت به نفس خویش راست بگوییم: که باید اگر می‌خواهیم که به حقیقت به اسلام برگردیم، از نو شروع کنیم، شروع تازه‌ای در همان صورت و چهره ربانی که خداوند نازل کرده است نه در هر صورت و سیمای دروغین که خود ادعا می‌نماییم و از خود ساخته‌ایم و از پیش خود تابلویی بر آن نصب کرده‌ایم که این است «اسلام»!

با این حال، این جا با این سؤال مهم روبه‌رو می‌شویم! از کجا شروع کنیم؟!

آیا حال ما مانند دوره مکی مسلمانان اولیه است که از همانجا شروع کنیم که آنان شروع نمودند؟ یا اینکه حال ما مانند عهد و دوره مدنی مسلمانان اولیه است، که از آن نقطه شروع نماییم؟ یا اینکه صورت و سیمای ما غیز از آن دو تا است، که ابتداء و آغاز تازه‌ای از نوع دیگری می‌طلبد؟!

حقیقت آن است که به طور کلی، ممکن نیست که نوار احداث و رویدادها به یک صورت و یک شکل، دو بار، در هر دوره‌ای از ادوار تاریخ برگردانده شود و باز هم حقیقت آن است که ما در وضع و حالی نیستیم که تماماً تجسم دوره مکی و دوره مدنی باشد، اگرچه شباهتهایی از هر دو در آن هست.

بلکه می‌توانیم بگوییم که صورت و سیمای ما چنان بد و خراب است که اگر در تاریخ بشریت بی‌نظیر نباشد، حدّاقل در تاریخ اسلام بی‌نظیر است!

مردم در عصر جاهلیت اول در مکه آشکارا و بصراحت برای خداوند شریک قایل بودند که نه خودشان و نه مسلمانانی که به این جدیدی که محمد (ص) آورده، ایمان آورده بودند، در این شرک‌ورزی مردم جاهلی کوچک‌تر ابهام و شکی نداشتند. چون به صورت جزم و آشکار عقیده داشتند که خدایان متعددی وجود دارند، و به صراحت و بدون اندیشه، وجود یک الله واحد را و خدای یگانه را که با وی شریکی نباشد، رد می‌کردند و آن اندیشه را نمی‌پذیرفتند و از کسی که بدان دعوت می‌کرد، سخت تعجب می‌کردند و دیگران را نیز به تعجب وا می‌داشتند:

«أَجَعَلَ الآلِهَةَ إِلَهًا وَاحِدًا إِنَّ هَذَا لَشَيْءٌ عُجَابٌ (ص/ ۵)

آیا او به جای این همه خدایان، به خدای واحدی معتقد است؟ واقعاً این چیز شگفتی است.

و در رفتار عملی خود در حلال دانستن و حرام دانستن هر چیزی از این خدایان «خودخوانده» که خود ساخته بودند، پیروی می‌کردند، پس مردار را می‌خوردند، و خوردن گوشت بعضی از چهارپایان را بدون حکم الله، حرام می‌-کردند و بعضی از آنها را بر بعضی از مردم حلال و در عین حال بر بعضی دیگر

حرام می‌ساختند و بر خداوند دروغ و افتراء می‌بستند:

«وَجَعَلُوا لِلّهِ مِمَّا ذَرَأَ مِنَ الْحَرْثِ وَالأَنْعَامِ نَصِيبًا فَقَالُوا هَذَا لِلّهِ بِزَعْمِهِمْ وَهَذَا لِشُرَكَائِنَا فَمَا كَانَ لِشُرَكَائِهِمْ فَلا يَصِلُ إِلَى اللّهِ وَمَا كَانَ لِلّهِ فَهُوَ يَصِلُ إِلَى شُرَكَائِهِمْ سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ، وَكَذَلِكَ زَيَّنَ لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَتْلَ أَوْلادِهِمْ شُرَكَاؤُهُمْ لِيُرْدُوهُمْ وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وَلَوْ شَاءَ اللّهُ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ، وَقَالُوا هَذِهِ أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ لا يَطْعَمُهَا إِلا مَنْ نَشَاءُ بِزَعْمِهِمْ وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ ظُهُورُهَا وَأَنْعَامٌ لا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللّهِ عَلَيْهَا افْتِرَاءً عَلَيْهِ سَيَجْزِيهِمْ بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ، وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ هَذِهِ الأَنْعَامِ خَالِصَةٌ لِذُكُورِنَا وَمُحَرَّمٌ عَلَى أَزْوَاجِنَا وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ سَيَجْزِيهِمْ وَصْفَهُمْ إِنَّهُ حَكِيمٌ عَلِيمٌ، قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ قَتَلُوا أَوْلادَهُمْ سَفَهًا بِغَيْرِ عِلْمٍ وَحَرَّمُوا مَا رَزَقَهُمُ اللّهُ افْتِرَاءً عَلَى اللّهِ قَدْ ضَلُّوا وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ (انعام/ ۱۳۶ ـ ۱۴۰)

مشرکان سهمی از زراعت و چهارپایانی را که خدا آنها را آفریده است برای خدا قرار می‌دهند و به گمان خود می‌گویند: این برای خدا است و این برای شرکاء ما است امّا آنچه به شرکاء ایشان تعلّق می‌گیرد به خدا نمی‌رسد و آنچه متعلّق به خدا می‌باشد به شرکاء ایشان می‌رسد چه بد داوری می‌کنند! همان گونه بتهایشان کشتن فرزندانشان را در نظر بسیاری از مشرکان زیبا جلوه داده بود تا سرانجام آنان را هلاک گردانند و ایین ایشان را بر آنان مشتبه کنند. اگر خدا می‌خواست آنان چنین نمی‌کردند. پس بگذار آنان دروغ بندند، و می‌گویند: این چهارپایان و کشت و زرع ممنوع است و جز کسانی که ما بخواهیم از آن نمی‌خورند، و این گمان ایشان است حیواناتی هستند که سوار شدن بر آنها حرام است و حیواناتی هستند که هنگام ذبح نام خدا را بر آنها نمی‌رانند بر خدا دروغ می‌بندند. هرچه زودتر کیفر افتراهای آنان را خواهیم داد، و می‌گویند: جنینی که در شکم این حیوانات است ویژه مردان ما است و بر زنان ما حرام است و اگر جنین مرده متولّد بشود، همه در آن شریک هستند. هرچه زودتر خداوند کیفر این توصیف ایشان را خواهد داد. چه او حکیم آگاه است، مسلّماً زیان می‌بینند کسانی که فرزندان خود را از روی سفاهت و نادانی می‌کشند و چیزی را که خدا بدیشان می‌دهد با دروغ گفتن از زبان خدا بر خویشتن حرام می‌کنند. بی‌گمان گمراه می‌شوند و راهیاب نمی‌گردند.

بی‌گمان خداوند راست می‌گوید: به راستی گمراه بودند و حاضر نبودند که هدایت شوند. با این حال، با این وصف، در گمراهی خود، منطقی داشتند که از آن پیروی می‌کردند! چون بین اعتقاد گمراهانه‌شان و بین رفتار گمراهانه‌شان تطابق آشکاری وجود داشت، به خدایان متعددی عقیده داشتند و از آنان پیروی می‌نمودند، و از آنان پیروی و تبعیت می‌کردند. چون به وجود آنها معتقد بودند و به الوهیت و فاعلیت و کارایی آنها و به وجود عبادت برای آنها و پیروی از آنها باور

داشتند! و به مجرد آن که از این عقیده و باوری منصرف شدند، عبادت آنها و پیروی از آنها را ترک کردند و بدان پایان دادند. پس بار دیگر وقتی که به اسلام ایمان آوردند با نفس خویش منطقی رفتار کردند، همان گونه که در گمراهیشان با نفس خویش منطقی بودند. به «لااله‌الاالله» ایمان آوردند، پس تنها خدا را پرستش نمودند و تنها از دستور و امر او پیروی کردند و به صورت کامل شریعت دین او را اجرا نمودند و هیچ چیزی از قوانین بشری را با آن نیامیختند و درباره آن تردیدی و اندیشه‌ای و سستی و توقفی نکردند مگر «منافقین» و در ذهن آنان خطور نمی‌کرد که این شریعت نیازی به پژوهش و بحث فردی یا جمعی دارد. چون بداهت منطقی داشت با موضعگیری اعتقادیشان. و نیازی به توجیه و اثبات و تفسیر نداشت. اول به خدایان متعدد عقیده داشتند پس آنان را می‌پرستیدند و از آنان پیروی می‌کردند. اکنون که به خدای یگانه باور و ایمان آورده‌اند پس تنها او را می‌پرستند و از او پیروی می‌کنند. این مسئله بدیهی و واضح و روشن است پس نیازی به بیان ندارد.

بلکه بیان و توضیح در مکه برای مشرکین و در مدینه برای منافقین بود. در مکه به مشرکین می‌گفت:

«كِتَابٌ أُنْزِلَ إِلَيْكَ فَلا يَكُنْ فِي صَدْرِكَ حَرَجٌ مِنْهُ لِتُنْذِرَ بِهِ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ (اعراف/ ۲)

کتابی است که از برای تو نازل شده است و نباید از ناحیه آن هیچ گونه نگرانی و ناراحتی به خود راه دهی که بدان بترسانی، و مؤمنان را پند و اندرز دهی.

و به آنان می‌گفت:

«أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ به خدا وَلَوْلا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (شوري/ ۲۱)

شاید آنان انبازها و معبودهایی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده‌اند که خدا بدان اجازه نداده است اگر این سخنِ قاطعانه و داورانه نبود، میانشان داوری می‌گردید قطعاً ستمگران عذاب دردناکی دارند.

پس بین شریکهایی که برای خدا قرار می‌دادند و بین پیروی از شریعت این شریکان، پیوند و ارتباط برقرار می‌کرد، سپس با وسایل مختلفی که قرآن به کارمی‌گیرد با آنان به مناقشه می‌پرداخت، تا این عقیده پوچشان و محال بودن وجود شریکان برای خدا را بیان کند، سپس به دنبال آن، ابطال شریعتشان را از آنان مطالبه می‌کند، به این دلیل که باطل است از آنان می‌خواهد که ابطالش کنند، نه اینکه صاحب قدرتی یا پادشاهی این ابطال را از آنان خواسته باشد!

و به آنان می‌گوید که از آنچه که خداوند نازل کرده است پیروی نمایند. چون

تنها آن حق است و تنها آن صاحب قدرت و صاحب امر و دستور است:

«إِنَّ رَبَّكُمُ اللهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَثِيثاً وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلاَ لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ تَبَارَكَ اللهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ (اعراف/ ٥٤)

پروردگار شما خداوندي است كه آسمانها و زمين را در شش دوره بيافريد، سپس بر تخت چيره شد. با شب، روز را مي‌پوشاند و شب شتابان به دنبال روز روان است. خورشيد و ماه و ستارگان را بيافريده است و جملگي مسخّر فرمان او هستند. آگاه باشيد كه تنها او مي‌آفريند و تنها او فرمان مي‌دهد. بزرگوار و جاويدان و داراي خيرات فراوان، خداوندي است كه پروردگار جهانيان است.

و در مدینه نسبت به منافقین می‌گوید:

«فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيماً (نساء/ ٦٥)

امّا، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم باشند.

و به آنان می‌گوید:

وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أنزَلَ اللهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (مائده/ ٤٤)

و کسی که به آنچه خداوند نازل کرده است حکم نکند او و امثال او ستمگر بشمارند.

اما برای مؤمنان نیازی به تأکید این امر واضح و روشن در دهنشان نبود، و نیازی نبود که سببهای آن را برایشان بیان کند. چون نزد آنان مسلم بود و لذا جز برای تذکر و یادآوری ذکری از آن نشده ا ست:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللهِ وَالرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلاً (نساء/ ٥٩)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا و از پیغمبر اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمایید و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به خدا و پیغمبر او برگردانید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.

و مسلمانان در مدت سیزده قرن از آغاز برپایی دولت اسلامی در مدینه تا قرن اخیر هجری در ذهنشان نسبت به شریعت الهی این بداهت و وضوح وجود داشت

و این عقیده را با خود حمل می‌کردند تا اینکه در این قرن اخیر از حکم بر مبنای شریعت الهی کناره گرفتند. و تا آن وقت به شریعت الهی حکم می‌کردند و معتقد بودند که این حکم بر مبنای شریعت الهی مقتضی مسلمان بودنشان می‌باشد. پس هر گاه بر مبنای آن حکم نکنند مسلمان نیستند.

اما ما امروز در قرن حاضر بی‌گمان چنان حالت بدی داریم که اگر در تاریخ بشریت بی‌نظیر نباشد، در تمام تاریخ اسلام بی‌نظیر است.

چون ما به یگانگی خدا و بی‌شریک بودن او ایمان می‌آوریم، سپس برای اولین کار در تاریخ اسلامی می‌بینیم که شریعت خداوند اجرا نمی‌شود! در حالی که ما در این کار، خود را گناهکار و خارج از دین الهی نمی‌دانیم! بلکه علی‌رغم این، گروهی از ما می‌پندارند که مسلمان هستند! و گمان می‌کنند که خیر و مصلحتشان در این است که شریعت خداوند را کنار بگذارند و بشریعتهای ساخت بشری حکم کنند! به راستی این یک حالت بی‌نظیری است در تاریخ اسلام. ــ و می‌خواهم بگویم که در تاریخ تمام بشریت بی‌نظیر است. چون بشریت در تمام تاریخ خود از دو حالت بیرون نبوده است: یا به خدای یگانه ایمان داشته و شریعت منزل او را اجرا کرده است، یا در عقیده شرک‌آمیز خود به وجود الله و وجود خدایان دیگر با او عقیده داشته است و قوانین و شریعت آن خدایان پنداری را بدون قانون الله، اجرا کرده و پیروی نموده است.

اما اینکه به خدای یگانه ایمان بیاورد، سپس از شریعت و قوانین غیر او پیروی کند، حماقتی است که نه در جاهلیت پیشین وجود داشته است و نه در اسلام! با صرف نظر از اوضاع و احوالی که امروز مردم در آن به سر می‌برند و فعلاً نمی‌خواهیم به این مسئله بپردازیم، اکنون یک امر مهم مورد نظر ما است و آن این است که از کجا شروع کنیم؟

و روشن است که ما از دعوت مردم به عقیده به وجود خدای یگانه، آغاز نمی‌نماییم. چون این مسئله نزد مردم مسلم و یقینی است، (با صرف نظر از کسانی که امروز اؤلیاء و بارگاه‌ها و گنبدها و قبور و صاحبان قبور را می‌پرستند و مردگان بشری را نزد خدا شفیع و وسیله قرار می‌دهند و برای آنان نذر و قربانی می‌کنند تا برایشان شفاعت نمایند. چون من گمان می‌کنم که این مسئله بتدریج از بین می‌رود). بلکه با بیان معنی «لا اله الا الله» شروع می‌کنیم. چون این مسئله‌ای است که نیاز به بیان و تعلیم و اصلاح و آموزش دارد.

به راستی اوضاع و احوال و شرایط فراوانی به ویژه در این دو قرن اخیر برای تحمیل نادانی بر مسلمانان و عدم آگاهی آنان از حقیقت معنی «لااله‌الاالله» به کار افتاده است که می‌خواهند مسلمانان را به تمامی از حکم به آنچه که خداوند نازل

فرموده است، جدا سازند. که از مهمترین آنها توطئه صلیبی صهیونیستی است برای جنگ با اسلام. چون این توطئه‌گران قصد آن دارند که بتدریج اسلام را از حکم کردن در زندگی واقعی مردم دور سازند که مردم مسلمان بر مبنای آن حکم نکنند و به این وسیله اسلام را بکشند. نخست از این مرحله شروع کردند که شریعت و قوانین اسلامی را از حکومت دور سازند، سپس در مرحله دوم کوشیدند که مفاهیم اسلامی را یکی پس از دیگری از ذهن و احساس و فهم و آداب و رسوم و شیوه‌های رفتاری مسلمانان بزدایند و این مفاهیم را از ذهنشان بیرون بکشند، و برای پرهیز و جلوگیری از برانگیختن شک و شبهه، بر حفظ مظاهر و آداب و رسوم دروغین که به اسلام نسبت می‌دادند، اصرار و محافظت می‌کردند، تا بتوانند از آب گِل‌آلود ماهی بگیرند، همان گونه که «لُرد کرومر» انگلیسی در کتاب خود «مصر الحدیثه»[1] می‌گوید:

> به این جهت به محافظت بر آنها می‌پردازیم تا مسلمانان متوجه این نیرنگ ما و نقشه‌ای که برایشان کشیده‌ایم نشوند، و با اطمینان فریبنده بر این باور باشند که اسلامشان محفوظ است و به خیر است، مبادا برای یاری این عقیده‌ای که از ریشه کنده می‌شود برخیزند.[2]

و به این جهت به کمک مردان حرفه‌ای دین، بر احادیث نبوی که می‌گوید:

«مَنْ قَالَ لا اِلهَ اِلّا الله دَخَلَ الجَنَّةَ»

هر کس این کلمه توحید را بگوید وارد بهشت می‌شود.

نیروی خویش را متمرکز ساختند، بدون شک این احادیث صحیحند. با این حال، به عمد وآگاهانه در بیان حقیقت «لااله‌الاالله» اهمال می‌کردند که این حقیقت زمانی مردم را وارد بهشت می‌کند که پیوند محکمی با حکم بر مبنای آنچه که خداوند نازل کرده است، داشته باشد، از بیان این پیوند گسست‌ناپذیر اهمال می‌ورزیدند - چگونه کسی به راستی به لااله‌الاالله معتقد باشد ولی حاضر نیست به حکم خدا راضی شود- و از بیان این حقیقت که پیامبر (ص) فرموده است غفلت می‌ورزیدند: «که پیامبر (ص) برای گفتن لااله‌الاالله» اخلاص قلب را در آن شرط کرد و بیان فرمود که اخلاص قلب بدان است که به خدا شرک نورزی، و سپس انواع شرک را بیان نمود و از جمله انواع شرک راضی بودن و

---

1. مصر جدید.

2. رک: کتاب المستشرقون و الاسلام.

خوشنود بودن به حکم کردن غیر شریعت الهی است![1]

آنچه که امروز در نسلهای کنونی ما روی داده است، جهالت و نادانی به معنی حقیقی «لااله‌الاالله» است. و بار دیگر با صرف نظر از اینکه مردم در این نادانی معذورند یا معذور نیستند، و با صرف نظر از اینکه «لااله‌الاالله» مقتضی آن است که به گوینده‌اش صفت اسلام را بدهد که عبارت است از اقرار به آنچه که از جانب خداوند آمده است، و عدم رضایت به شریعتی که غیر از شریعت الهی باشد، و صرف نظر از اینکه «لااله‌الاالله» از ضروریات دین است یا از ضروریات دین نیست (!)، بی‌گمان از ما خواسته می‌شود که نقطه شروع و ابتدا را معین و مشخص نماییم. پس گمان می‌کنم که به وضوح روشن شده است که ما از دعوت مردم به عقیده به وجود خدای یگانه شروع نمی‌کنیم، بلکه از چیزی آغاز می‌کنیم که در طول سیزده قرن نیازی به بیان نداشته است، و اکنون شدیداً نیاز به بیان دارد، و آن عبارت است از بیان حقیقت معنی «لااله‌الاالله» و پیوند استوار و گسست ناپذیر آن، با حکم کردن بچیزی که خدا نازل کرده است، می‌باشد، یعنی حقیقت معنی «لا.» حکم کردن به چیزی است که خدا برای پیامبرش فرستاده است - و این است، فرق اساسی بین ما و بین نقطه آغاز در دوره «مکی». با این حال، این فرق، کار را به نسبت با داعیان و مبلغان دشوارتر و سخت‌تر و بدتر می‌کند! بدون شک تلاشی که پیامبر (ص) در مکه با مشرکان بذل می‌فرمود وحی آسمانی او را تأیید می‌کرد، تماماً در جهت قانع کردن مشرکان به خود «لااله‌الاالله» بود، ولی بعد از اینکه این مشرکان ایمان آوردند، به طور مطلق تلاش نفرموده که آنان را به حکومت شریعت الهی در میانشان قانع سازد یا آنان را قانع کند به اینکه مقتضای «لااله‌الاالله» حکم و حکومت برابر دستور شریعت خداوند است. چون که این مفاهیم در ذهن آنان بدیهی و آشکار بود همان گونه که قبلاً گفتیم و نیازی به بیان نداشت و همین گونه پیامبر (ص) تلاشی نکرد که منافقان را به این قانع نماید که حکم به شریعت خداوند کنند و حکم و حکومت به شریعت خداوند مقتضای گواهی «لااله‌الاالله» است بلکه در پرتوی رهنمود وحی الهی، آنان را به تحدی می‌خواند، تا کشفشان کند نه برای اینکه با آنان مجادله نماید یا قانعشان سازد!

پیامبر (ص) یا وحی الهی به آنان می‌گفت: اگر به حق ایمان آورده‌اید و حقیقتاً ایمان دارید، نشانه ایمان شما، حکم و حکومت به چیزی است که خداوند نازل فرموده است:

---

[1]. رک: کتاب «مفاهیم ینبغی أن نصحح».

«فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيماً (نساء/ ۶۵)

امّا، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دلِ خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم باشند.

«وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُم مِّن بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُوْلَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ ، وَمَن يُطِعِ اللهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللهَ وَيَتَّقْهِ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (نور/ ۴۷ ـ ۵۲)

و می‌گویند: به خدا و پیغمبر ایمان داریم و اطاعت می‌کنیم، امّا پس از این ادّعاء، گروهی از ایشان رویگردان می‌شوند، و آنان در حقیقت مؤمن نیستند، و هرکس از خدا و پیغمبرش پیروی کند و از خدا بترسد و از او بپرهیزد، این چنین کسانی به مقصود خود رسیدگانند.

اما این نسلهای امروزی که در زیر سایه چتر توطئه‌های صلیبی صهیونیستی برای جنگ با اسلام، تربیت شده‌اند، به حقیقت نیاز به تلاش و کوشش بسیار بزرگی دارند برای فهم این حقیقتی که قرنها مسلمانان برای فهم آن حتی به یک کلمه نیاز نداشتند! چون این حقیقت را آگاهانه از آنان پوشانده‌اند و آن را آگاهانه معما تلقی می‌کنند، پس در حقیقت این جا تلاش و کوشش آسان نیست. تو به آنان می‌گوئی: برای اینکه مسلمان باشید باید به شریعت خداوند حکم کنید و داوری را بدان ببرید، به تو می‌گویند: بی‌گمان ما با گفتن «لاالـهالاالله» مسلمان هستیم! خلاصه تلاش مطلوب و سختی و دشواری آن هر چه باشد، و مخطورات و مشکلاتی که در راه توضیح این حقیقت برای داعیان و مبلغان پیش می‌آید، هر چه باشد، بهر صورت نقطه آغاز و ابتداء کار ما مشخص شده است و از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار است. سپس طبعاً برای ما کافی نیست که بگوییم و بدانیم، بلکه باید به آنچه که می‌گوییم و می‌دانیم، عمل کنیم، وگرنه، مصدق این سخن الهی واقع می‌شویم مستحق آن خواهیم بود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لا تَفْعَلُونَ، كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لا تَفْعَلُونَ (صف/ ۲ ـ ۳)

ای مؤمنان! چرا سخنی می‌گویید که خودتان برابر آن عمل نمی‌کنید، اگر سخنی را بگویید و خودتان برابر آن عمل نکنید، موجب کینه و خشم عظیم خدا می‌گردد.

بنابراین، هنگامی که حقیقت «لاالهالاالله» در ذهنها و جانهای مردم جا افتاد و قرار گرفت، باید که در زندگی مردم نیز به صورت سرمایه و پشتیبانه واقعی درآید. پس هر گاه «لاالهالاالله» بمعنی پیروی از برنامه و قانون الله بعد از ایمان به

یگانگی او، باشد، پس باید برای آن کار کنیم تا تمام زندگی خویش را دگرگون سازیم تا بر مبنای راه خدا و قانون او در هر کاری استوار گردد: در سیاست حکومتی، در سیاست مالی و دارایی، در سیاست مجتمع و جامعه، در اخلاق، در روابط جنسی میان زن و مرد، در روابط خانوادگی، در سیستم آموزشی، در وسایل ارتباط جمعی و تبلیغاتی، و به طور مطلق در هر چیزی. این جا ممکن است که شیوه کار ما با شیوه کار در عصر مکّی تشابه پیدا کند، که تأسیس و پایه‌گذاری عقیده و ایمان درست است، بیان معنی حقیقی «لااله‌الاالله» و تحکیم و تثبیت معنی اطاعت برای الله و پیغمبرش و کاشتن نهال آن در دلها و جانها و تفهیم معنی فرمان گرفتن و دستور گرفتن تنها از خدای یگانه و نپذیرفتن فرمان دین از غیرالله و ریشه‌دار کردن اخلاقیات «لااله‌الاالله» در دل و جان مردم، ولی بار دیگر این جا بین خود و عصر مکّی فرقی می‌یابیم. در عصر مکّی برای پیامبر (ص)، هنوز تمام قوانین شریعت الهی نازل نشده بود، و مسلمانان به تمام آن ملزم نگردیده بودند اما ما امروز مادام که مسلمان باشیم آن گونه که ادعا می‌کنیم. به تمام احکام و قوانین اسلام ملزم می‌باشیم، به پیروی از تمام رهنمودهایش و تشکیلات و نظامهایش و تمام قوانینش، پس ما از یک جهت در عهد و عصر مدنی هستیم از این جهت که به تمام اسلام ملزم می‌باشیم، و از نظر واقعیت به نقطه ابتداء در عصر مکی نزدیک می‌باشیم، با وجود اختلاف در نقطه ذاتی همان گونه که بیان کردیم. همان گونه که موضعگیری مانند موضعگیری مسلمانان در مکه را داریم، از این جهت که هنوز در مرحله دعوت هستیم و به مرحله دولت نرسیده‌ایم، و از این جهت که دعوت ما تحت فشار ظلم و ستم کسانی قرار دارد که بدستور خدا عمل نمی‌کنند.

و این جا مجال نداریم که از شیوه کار به تفصیل سخن بگوییم، بلکه این جا تنها از جایگاه و منزلت الگو و سرمشق عمل و نمونگی در یاران پیامبر (ص) سخن می‌گوییم، کجا به این نمونه اقتدا کنیم و چگونه؟ و به تحدید نقطه آغاز را بیان کردیم که عبارت است از بیان معنی حقیقی شهادت «لااله‌الاالله» سپس گامی بعدی را مشخص نمودیم که عبارت است از دگرگون نمودن جامعه و جامعه جاهلی به شیوه و روش اسلامی تا اینکه احوال این مجتمع بر مبنای آن استقامت و استواری می‌یابد، و آن پرده ضخیمی جاهلیت را که چهره و صورت این جامعه را پوشانده است کنار می‌زند و باید اضافه کنیم که وسیله و ابزاری که باید این جامعه و مجتمع را بدان به شیوه و روش اسلامی مبدل سازیم، تربیت اسلامی است و جز آن هیچ وسیله و راه دیگری نداریم. خواه این دولت با این امر برپا شود یا جماعتی آن را برپای دارند که خویشتن را وقف این دعوت کرده‌اند. پس هیچ

ابزاری نداری جز تربیت نسل تازه‌ای بر مبنای شیوه و روش تربیت اسلامی که جماعت اولیه بر آن تربیت یافته بودند، تربیتی که باید در طول تاریخ همه نسلهای مسلمانان بر سبک و شیوه آن تربیت شوند. ما پیش از آن اشاره کردیم که برگرداندن نوار، آن گونه که بوده است، بار دیگر در دوره‌ای از ادوار تاریخ محال و غیر ممکن است. با این حال، نباید از این حقیقت غافل بود که گوهر تربیت اسلامی ممکن نیست که تغییر یابد، هر اندازه چهره و سیمای ظاهری آن تغییر کند، و هر اندازه شرایط و اوضاع در جامعه تغییر کند نباید که گوهر آن تغییر کند و دگرگون شود. بدون شک از آن وقت تا به حال مظاهر و آثار فراوانی دگرگون شده است.

مسجد جای نماز و جای درس و جای قضاوت و داوری بین مردم و محل فتوای مسائل دینی و مسائلی که پیش می‌آمد، و جای کنفرانسهای سیاسی و جنگی و اقتصادی و اجتماعی. بود. دیگر امروز چنین چیزی ممکن نیست. چون از یک جهت دامنه قلمرو زندگی بسیار گسترش یافته و از ناحیه دیگر «تخصص» در هر یک از امور فوق به وجود آمده که برای هر یک از آنها یک بلکه بیشتر از یک مکان وجود دارد.

و آن وقت جز ملاقات رو در روی مردم با حاکم یا مسئول امور هیچ وسیله اعلامی و ارتباطی وجود نداشت، و امروز روزنامه و رادیو و تلویزیون و سینما و تلفن و کتاب و اینترنت و وجود دارد و بعد از اینکه مردم ایمان می‌آوردند و گره شرک باز می‌شد، نسبتاً تربیت به آسانی صورت می‌گرفت. چون جاهلیت اولی در آن روز علی‌رغم اینکه شرک داشت، مشتمل بر خصلتهای بسیاری بود که در جامعه جاهلیت امروز وجود ندارد. مردم در کارها جدیت بیشتری داشتند و در طبع و مزاجشان استقامت و درستی وجود داشت، اگر می‌گفتند: نعم بدرستی و راستی می‌گفتند نعم و آری، و اگر می‌گفتند نه، بدرستی و راستی می‌گفتند نه، فریبه کاریها و تزویر و حیله‌گریهای پیچیده نداشتند، مانند حیله‌گریها و فریبه کاریها و دو زبانی‌های جاهلیت امروز، می‌شد روی «لا» «نعم» آنان حساب کرد!

وسایل فتنه و آشوب در جامعه کم‌خطرتر از امروز بود، این وسایل فتنه و آشوب و فریب در جاهای مخصوص محصور بود، هر کس می‌خواست بدان جاها می‌رفت و هر کس نمی‌خواست نمی‌رفت، و مانند امروز مردم با آنها در خانه و منزل و در خیابان و ملأ عام با صدا و سیما و صوت و تصویر و با برهنگی فتنه انگیز با آنها دست به گریبان نبودند! همان گونه که یکی از خصلتهای آن جامعه جاهلی این بود که در تعامل و رفتار متقابل مردم با هم در جامعه احترام و وقار وجود داشت، احترام کوچک در برابر بزرگ یا احترام ارزشهای که بدان راضی

بودند، در حالی که جاهلیت امروز بر اساس عدم احترام برای هر چیزی و هر ارزشی، به طور مطلق، بر پا است اینها همگی فرقها و تفاوتهای است که هنگام اجرای روش تربیت اسلامی با آنها روبه‌رو می‌گردیم، خواه دولت این اجرا را انجام دهد، و خواه گروهی و جماعتی که خویشتن را بدعوت و تبلیغ اختصاص داده است و قطعاً ما را نیازمند وسایل تربیتی جدیدی یا تطبیقات و اجراهای که قبلاً نبوده یا قبلاً ضرورت نداشته است، می‌سازد.

با این حال، تمام این فرقها و تفاوتهای تفصیلی، در روش تربیت اسلامی و روح آن هیچ تغییری نمی‌دهد. این کار درست به تصرف فقه اسلامی در اجرای شریعت، تشابه دارد، که شریعت یک چیزی است ثابت و غیر متغیر، در حالی که فقه دائماً در حال رشد و نموّ و گسترش است تا پاسخ‌گوی نیازهای هر عصر و زمانی باشد، بلکه آنچه که نزد ما مهم است سه چیز اصلی و اساسی است:

اول: اینکه بدانیم که از کجا آغاز می‌کنیم. سپس بعد از نقطه آغاز از ما چه می‌خواهند و مطلب چیست؟ و برای رسیدن به مطلب و مقصود، وسیله و ابزار ما چیست؟ و آن را در این فصل بیان کردیم.

دوم: اینکه بدانیم که آن جماعت اولی که پیامبر (ص) زیر نظر خود تربیت نمود و در آن به تمامی به روش تربیت اسلامی تحقق بخشید، آن جماعت، الگو و سرمشق و نمونه دایمی ما بعد از شخص پیغمبر (ص) می‌باشد و بعد از کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) چهره و سیمای واقعی آن جماعت، مرجع و منبع همیشگی ما در شیوه و روش تربیت ما است و اینکه این جماعت با اینکه بعضی از احوال ما از حال آن متفاوت است و اختلاف دارد و شرایط و اوضاع آن با شرایط و اوضاع ما مختلف است، قطعاً برای تمام نسلهای مسلمانان بلکه برای تمام نسلهای بشریت، به صورت نوری است که همه از آن پرتو می‌گیرند و می‌کوشند که بر منوال آن ببافند. پس اگر مسلمانان توانستند در هر نسلی از نسلهای خود سیرت و روش آن جماعت را دوباره در نفس خویش اعاده نمایند و آن سیرت و روش را در نفس و جان خویش زنده سازند، خیر آنان و خیر بشریت در آن است و اگر نتوانستند باز هم تلاش و کوششان به هدر نمی‌رود. چون که قطعاً در اثنای تلاش و کوششان نفس خویش را تا آخرین درجه توانشان بالا برده‌اند، پس آن هم خیر است.

سوم: اینکه بدانیم که ما نیز برای بیرون آمدن از جاهلیتی که داریم، هیچ راهی نداریم جز همان راهی که آن جماعت برای بیرون آمدن از جاهلیت خود در پیش گرفت تا اینکه بر قله بلند اسلام قرار گرفت!

و اینکه علی‌رغم اختلاف بعضی از شرایط و احوال که مقتضی ایجاد تعدیلاتی در تفصیلات روش هست، بی‌گمان جهت دیدگاه مسلمانان اگر بخواهد بار دیگر به

زندگی افتخار آمیز برگردند و گرد و غبار آن خواری رسوا آمیزی که در آن زندگی می‌کنند، از خود بیفشانند و گردافشانی کنند. باید همان جماعت اولی بشوند که پیامبر (ص) در رأس آن قرار داشت، پیش از آن که جماعتی بشوند که «مسکو» یا «لندن» یا «واشنگتن» یا «پکن» در رأس آن قرار دارد. بعد از آن که متوجه این جماعت اولی اسلام شدند و تلاش کردند که به آنان اقتدا نمایند و شیوه رفتار آنان را پیش گیرند، هیچ اشکالی ندارد که از چیزهای خوب و مفید «مسکو» «لندن» «واشنگتن» «پکن» که برای زندگیشان شایستگی دارد و درست است، استفاده کنند! و در فصلهای آینده، شیوه و روش تربیت اسلامی را از زمان کودکی تا مرحله پختگی با اندکی تفصیل، بیان می‌کنیم.

همراه با کودکی تا نوجوانی

پیامبر (ص) می‌فرماید:

«مَا مَنْ مَوْلوُدٍ اِلّا یوُلَدُ عَلي الْفِطْرَةِ، فَاَبوَاهُ یهَوِّدانِهِ اَوْ ینَصِّرانِهِ اَوْ یمَجِّسانِهِ[1]

هیچ کودکی جز بر فطرت پاک خویش متولد نمی‌شود، این پدر و مادر او هستند که او را به این یهود یا مسیح یا مجوس در می‌آورند.

یعنی فطرت و سرشت و طبیعتی که بر آن متولد می‌شود کامل است و این پدر و مادر او هستند که این فطرت کامل او را بر طبیعت کامل او باقی می‌گذارند یا آن را به انحراف می‌کشانند و این کار بستگی به رهنمودهای آنان دارد یا بستگی به تربیتی است که او را برآن پرورش می‌دهند.

بنابراین، تربیت در زندگی بشری نقش بسیار مهم و بزرگی دارد، نه تنها در زندگی دنیایی که تمام بشر بر آن حریص است، بلکه در زندگی آخرت و بازپسین او نیز این نقش مهم و خطرناک را دارد، زندگی آخرتی که مردم جاهلی بر آن حریص نبودند، ولی مؤمنان بر آن شدیدترین حرص را دارند. بدیهی است که در روش تربیت اسلامی، باید که پدر و مادر مسلمان باشند تا پرورش کودکانشان بر روش تربیت اسلام ممکن گردد.

و با وجود بدیهی و واضح بودن این حقیقت، چقدر از کسانی که بزبان خویش می‌گویند ما مسلمان هستیم، بر فهمیدن اسلام خویش و عمل بدان مشتاق می‌باشند؟! و چقدر از آنان شعارها و مراسم تعبدی اسلام را به جای می‌آورند و نماز می‌خوانند و روزه می‌گیرند و اگر مالشان به حدّ نصاب برسد، زکات مالشان را بدر می‌کنند و اگر حج بر آنان واجب گردد درباره انجام آن می‌اندیشند؟! و علاوه بر آن باید بدانند که معنی واقعی «لااله‌الاالله» حاکم نمودن شریعت خداوند و حکم بدان است، پس باید برای برقراری این حکومت شریعت خداوند بکوشد یا حداقل در قلب خویش منکر حکم جاهلیت باشد و از حکومتی که به شریعت خداوند حکم نمی‌کند ناخوشنود گردد که این ضعیف‌ترین درجه ایمان است که پیامبر (ص) فرموده است پایین‌تر از آن اندازه دانه خردلی ایمان وجود ندارد؟!

باز هم پیامبر (ص) فرموده است:

---

۱. به اتفاق همه راویان صحاح.

«مَا مِنْ نَبي بَعَثَهُ اللهُ فِي أُمَّةٍ قَبْلِي اِلّا كَانَ لَهُ مِنْ أُمَّتِهِ حَوارِيونَ وَ اَصْحابٌ يأخُذُونَ بِسُنَّتِهِ وَ يقْتَدُونَ بِاَمْرِهِ، ثُمَّ اِنَّها تَخْلُفُ مِنْ بَعْدِهِمْ خُلُوفٌ يقُولُوْنَ مَا لايفْعَلُونَ وَ يفْعَلُوْنَ مَا لايؤْمَرُوْنَ، فَمَنْ جاهَدَهُمْ بِيدِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، وَ مَنْ جَاهَدَهم بِلِسانِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ، و مَنْ جَاهَدَهُمْ بِقَلْبِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ و ليس وَراءَ ذٰلِکَ مِنَ الْإِيمانِ حَبَّةُ خَرْدَلٍ»[1]

هیچ پیامبری نبوده است که خداوند پیش از من در میان امّتی مبعوث فرموده باشد، جز اینکه او در میان امّتش یاران و پیروانی داشته است که به سنّت او عمل کرده‌اند و از امر او پیروی نموده‌اند. سپس ناخلفانی بعد از آنان می‌آیند که چیزی را می‌گویند و بدان عمل نمی‌نمایند ـ گفتار و کردارشان یکی نیست ـ و چیزی را انجام می‌دهند که بدان دستور داده نشده‌اند، پس هر کس با این ناخلفان با دست خویش بستیزد او مؤمن است و هر کس با زبان خود و گفتار با آنان بستیزد او مؤمن است و هر کس در دل خود با آنان بستیزد او نیز مؤمن است و دیگر درجه‌ای پایین‌تر از این در ایمان به اندازه دانه خردلی وجود ندارد.

بنا بر این آیا تعجب می‌کنید از اینکه کودکان دور از اسلام پرورش یابند، در حالی که خانواده‌شان به فطرت سلیم آنان فرصت نمی‌دهند که بر فطرت درست خویش بمانند و استقامت نمایند، بلکه می‌کوشند بسبب انحراف خودشان از طریق مستقیم الهی، آنان را نیز منحرف سازند؟!

و قبلاً گفتیم: که تربیت یک کودک بر روش اسلام بمانند تربیت یکهزار کودک و بمانند تربیت تمام کودکان نیازمند خانواده مسلمان، و خیابان مسلمان و مدرسه مسلمان و جامعه مسلمان است. بی‌گمان تمام این عناصر و عوامل روی هم‌رفته در پرورش کودکان تأثیر مستقیم دارند و این عوامل هستند که کودکان را برنگ و نقش خویش در می‌آورند و بر استقامت یا بر انحراف بارشان می‌آورند و پرورششان می‌دهند.

در حقیقت مزاج و طبیعت شخصی کودک و وراثتهای ژنتیکی خویشاوندان نزدیک و دور او، از پدر و مادر گرفته تا افراد خانواده و فامیل در تکوین و ساختار شخصیت کودک نقشی مهمی دارند که غفلت از آن روا نیست. او در این فضا و محیط بدنیا می‌آید پیش از آن که منزل و خانه یا خیابان یا مدرسه یا جامعه و مجتمع، این فرصت را بیابد که بر او تأثیر بگذارد و او را بنفش و رنگ خویش درآورد، و مهر خویش را بر آن بزند. در یک خانه ممکن است که دو برادر باشند که در یک محیط و در یک فضا پرورش یابند، می‌بینیم که یکی از آن دو تا سخی طبع و دیگری بخیل و خسیس است، یا یکی شجاع و دلاور و دیگری ترسو و

---

۱. به روایت مسلم

بزدل است، یا یکی خوشروی و روباز است برمردم و دیگر منزوی و در خود فرو رفته است، یا یکی از آن دو فرد مؤثری است که با دیگران همکاری می‌کند و برای مردم جان‌فدای می‌نماید، و دیگر خود بین و خود خواه است که تنها خویشتن را دوست می‌دارد، و یکی دوستدار قدرت و سلطه است و دیگری تسلیم قدرت و سلطه نیست. و امثال این گونه تفاوتها و فرقها که در مزاج و طبع یک انسان با انسان دیگری به وجود می‌آید و در شخصیت یک انسان با شخصیت یک انسان دیگر متفاوتند.

با این حال، این توارثها در حقیقت به قدری بزرگ و مهم نیستند که عادتاً مردم تصور می‌کنند مگر اینکه به حال خود رها شوند و توجیه و رهنمودی نسبت به آنها به عمل نیاید تا انحرافات و کجی‌های آنها را اصلاح نماید یا از شدّت آنها بکاهد، در آن صورت این وراثتها و توارثات ژنتیکی بر شخصیت انسان چیره می‌شوند و قدرت می‌یابند:

ما نمی‌گوییم که توجیه و رهنمود و تربیت تأثیر وراثت و مسائل ژنتیکی را ملغی می‌سازد، بلکه باز هم نمی‌گوییم که در هر حالتی الغاء این تأثیرات ژنتیکی از نفس و روان کودک خیر و مصلحت است. چون بی‌گمان خداوند مردم را با طبیعتها و مزاجهای مختلف آفریده است و در آن حکمتی است که خود اراده می‌کند تا زندگی بشری متنوع و ثروتمند گردد و همه مردم یک نسخه تکراری نباشند، مانند کرمها یا میکروبها یا حیوانات پست، و حیوانات بالاتر وقتی که انسان در زندگی آنها دقت نظر کند، فرقهای ظاهری بین فردی از افراد آن با فردی دیگر را می‌یابد حتی اگر همه افراد از یک نوع هم باشند. در حقیقت تنوع یکی از علایم و نشانه‌های پیشرفت عالم خلقت و عالم آفرینش است. تا چه رسد به انسان که بالاترین نوع مخلوقات خداوند در زمین و گرامی‌ترین آنها نزد خدا است

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُم مِّنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلاً» (اسراء/ ۷۰)

ما آدمیزادگان گرامی‌داشته‌ایم، و آنان را در خشکی و دریا حمل کرده‌ایم، و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم.

و بی‌گمان این انسان سزاوارترین مخلوقات است به اینکه تنوع داشته باشد و سزاوارترین است به اینکه تنوع یک سمت و نشانه اصیلی از علایم و نشانه‌های او باشد.

سپس بی‌گمان آن مرتبه خلافتی که خداوند بسبب آن انسان را در زمین

برپای داشته است، علم خداوند مقتضی آن بوده است که زندگی بشری جوانب متعددی و افقهای گسترده‌ای داشته باشد، و همچنین مقتضی آن بوده است که طبیعتها و مزاجهای بشری نیز متعدد و گوناگون باشد، تا مجموعه بشری بتواند وظیفه و رسالت خلافت را برپای دارد، که هر یک از موقعیت و زاویه خویش و هر یک با جنبه برجسته در هستیش به این وظیفه قیام نماید. که این یکی شایستگی مسائل سیاسی دارد و این دیگری شایستگی مسائل گفتاری و بیانات، دیگری دارای مزاج و طبیعت عملی و کاری و دیگری دارای مزاج و طبیعت نظر و تئوری می‌باشد و به این گونه طبیعتها و مزاجها متعدد و گوناگون و وظایف و مشاغل نیز متعدد و گوناگونند، در مسائل مهم این خلافت گسترده هولناک. نه، هرگز! هیچ کسی نمی‌گوید که الغای وراثتهای ژنتیکی که مهر ممتاز خود را برطبیعت کودک می‌زند و بدان شخصیت ممتاز و قدرتها و تمایلات و نگرشهای متمایز می‌بخشد، خیر و مصلحت است، حتی اگر این کار ممکن هم باشد!

بلکه ما می‌گوییم که بدون شک تربیت و راهنمایی، وظیفه و تکلیف دارند، و بر انجام این وظیفه نیز قادرند، که انحرافات این وراثتهای ژنتیکی را اصلاح کنند و راست نمایند و از شدت آنها بکاهند، هنگامی که دارای مزاج و طبیعت تندی هستند و از حد مقصود تجاوز می‌کنند

و از این جا است که می‌گوییم که خانه و خیابان و مدرسه و مجتمع و جامعه، دارای تأثیر حقیقی و سرنوشت‌ساز و قطعی در پرورش و رشد و نموّ کودکان می‌باشد، و با وجود این نباید به طور مطلق از نقش عوامل وراثی ژنتیکی غافل بود و آنها را نادیده گرفت، بلکه باید با وجود آن بر وجود آنها و اهمیت آنها در زندگی بشری نیز تأکید نمود. و این تأکید باید بهمان صورتی باشد که بیان نمودیم، که گفتیم: عامل وراثی ژنتیکی ریشه در نفس انسان دارد و ذاتاً مطلوب است. با این حال، وظیفه تربیت و توجیه است که بهترین چیزی که در آن است، بیرون بیاورند و تصفیه نمایند و انحرافات و زیاده‌روی و غلوّی که در آن باشد اصلاح کنند و درست نمایند.

و هنگامی که تربیتی در کار نباشد، یا تربیت و توجیه و رهنمود فاسد باشند، بی‌گمان عوامل و انگیزه‌های وراثی ژنتیکی به جای اینکه اصلاح و درست گردند قوی‌تر و استوارتر می‌شوند و به جای اینکه تکامل یابند و مستقیم گردند، برجسته‌تر و آشکارتر می‌شوند. و آن وقت است که مردم خیال می‌کنند که وراثت ژنتیکی در ساختار شخصیت عامل چیره و سرنوشت‌ساز است. در حالی که در حقیقت چنین نیست، بلکه زمانی چنین خواهد بود که عوامل وراثت ژنتیکی به حال خود رها شوند بدون اینکه تربیت و راهنمایی گردند، بدیهی است که هر

چیزی را به حال خود بگذارند، نه به خاطر اینکه در طبیعت و مزاج خود این قوت و نیرو و سختی دارند، لیکن به این دلیل است که با مانعی روبه‌رو نمی‌شوند که جلو آنها را بگیرد یا در سر راهشان بایستد و راه را بر آنان قطع کند. درخت عشقه از ضعیف‌ترین درختان است. چون درختی است که نمی‌تواند بر خویشتن متکی باشد و از تنه درختان دیگر بالا می‌رود و باید که بر چیزی تکیه کند و از آن بالا برود و بر آن رشد و نموّ کند. با این حال، چه می‌شود و چه پیش می‌آید! هنگامی که تا آخرین درجه ممکن رشد و نموّ می‌کند و به غایت بالا می‌رود و چیزهای را که بر آنها بالا رفته است، کاملاً در بر می‌گیرد و شاخه و برگ خویش را می‌گسترد؟! بی‌گمان راه را بر تو می‌بندد و جز با زحمت نمی‌توانی که از لابلای آن بگذری!

و کار وراثتهای موروثی در نفس و روان کودک نیز شبیه به این کار عشقه است. گاهی نمی‌توانید آن را به طور قطعی از ریشه بکنید. با این حال، تو بدون شک می‌توانی که آن را اصلاح و راست و درست کنی و از آن بکاهی و از شدت آن جلوگیری نمایی یا آن را سبک کنی، اگرچه این کار مستلزم یک مقدار زحمت و رنج هم باشد.

و هر اندازه زودتر به اصلاح آن شروع کنی فرصت اصلاح در برابر تو بیشتر می‌گردد. با این حال، اگر آن را به حال خود رها کنی تا بزرگ و قوی می‌شود قطعاً کار بر تو سخت می‌گردد، ولی چیزی که این جا می‌خواهیم بر آن تأکید کنیم با وصف آن، این است که اصلاح و راست کردن انسان در هر سنی و در هر شرایط و ظروفی، مطلقاً محال و ناممکن نیست، اگرچه مقتضی تلاش و زحمتی بیشتری باشد و گواه بزرگ‌تر در این باره، در تاریخ، همان تحول و دگرگونی عظیمی است که در روحیه و جانهای مسلمانان صدر اسلام روی داد، هنگامی که از جاهلیت به اسلام منتقل گردیدند، با وجود تمام وراثتهای ژنتیکی و تمام انحرافاتی که از جاهلیت کسب کرده بودند. و برجسته‌ترین و بارزترین صفحه تاریخ در این گواهی بزرگ، بتمامی صفحه تاریخ عمربن‌الخطاب است! تفاوت عمر در زمان اسلام با عمر در زمان جاهلیت تا چه اندازه است؟! این کجا و آن کجا؟! این سخت دلی و سنگین دلی و خشونت و درشتی ذهن و احساس و عناد بسیار سخت او در جاهلیت کجا، و این رّقت قلب و نرم دلی او و هنگامی که اسلام آورد و این نرمی او در برابر حق و انعطاف و گرایش شدید به حق و حساسیت تند و تیز و گریستنش برای درد و آلام مردم کجا؟!

و با این وصف، این سرشت و نقش و اثر عمومی عمر«رض» نبود که تغییر کرد و در اسلام از او خواسته نمی‌شد که سرستش و مزاجش تغییر کند، قدرت و نیرو

و قاطعیت و تصمیم جدی و عزم و جزمش برای او باقی ماند. با این حال، از این به بعد کاربرد این صفات در راه حق و خیر و صلاح و اطاعت از فرمان خدا و اجرای آن بود. سپس اسلام انحرافات و غلوّی که در جاهلیت در او بود، اصلاح و درست کرد و همان عمر یکی از آیات بزرگ اسلام گردید!

این است شهادت و گواهی تاریخ، و این گواهی در مجال و میدان تربیت اهمیت بیش از حدّ دارد.

بی‌گمان تمام انحرافات و کژ رویهای بشریت، در هر زمان و در هر مکان، در هر سنی و عمری، و در هر ظروف و شرایطی، علاج‌ناپذیر نیست وقتی که شیوه و روش علاج حق باشد، هر اندازه نیازمند تلاش و زحمت باشد مهم نیست، بلکه زمانی این معالجه و مداوا بزرگ و قوی می‌شود و علاج‌ناپذیر می‌گردد که آن جا تربیتی در کار نباشد. و اینکه تربیت و راهنمایی فاسد باشند. و با وجود این نمی‌گوییم جامعه پیامبر (ص) در زیر نظر و عنایت خویش آن را تربیت نمود و روش تربیت اسلامی را به تمامی در آن پیاده کرد، جامعه فرشتگان و فرشته صفت بوده است، یا اینکه آن جامعه از انحراف و منحرفان خالی بوده است

نه: هرگز! چون در هیچ جامعه بشری روی زمین و در جهان، چنین چیزی ممکن نیست، به هر حال بشر بشر است. و هر بنی‌آدمی در معرض خطا و اشتباه قرار دارد. و حقیقتاً در آن مجتمع نیز دزدان و کسانی که مرتکب فحشاء می‌شوند، وجود داشت. همان گونه که منافقین با تمام دروغگوئیشان و پستی و خست و دورویی و نهان کاری‌هایشان وجود داشتند

با این حال، آنچه که مورد اتکاء و اعتماد و استناد است، همان نسبت غالب و اکثریت و موج غالب بر آن مجتمع است: آیا آن موج موج خیر است، یا موج شر؟ بدون شک موج غالب بر آن مجتمع ربّانی، موج خیر و صلاح بود با وجود حفظ تمام ویژگی بشریتش، ولی بشریت در سیما و صورت برتر و برجسته‌اش و در سطح برتری که واقعیت آن از ایده‌ال نزدیک بود و در بیشتر اوقات واقعیت و ایده-آل در آن با هم منطبق و مطابق بودند، حتی از شدت تعجب نمی‌دانستی که کدام واقعیت و کدام ایده‌آل ا ست!

و در چنین جامعه‌ای هبوط و پستی نیز پیش می‌آید با این حال، این هبوط و سقوط در آن خیلی کمتر از دیگر جوامع است، و انحراف و کژ راهی نیز روی می‌دهد. با این حال، بسیار کمتر است. چون این مجتمع بتمامی و با جمیع سطوح و محتویات روحی و اخلاقیش، از درجات بسیار بالای برخوردار است، که بر خیر آن افزوده می‌شود و از شرّ آن کاسته می‌گردد و در آن جامعه سفیدی و سیاهی وجود دارد، ولی سیاهی برسفیدی چیره نمی‌شود و سیاهی در آن یک

چیزی طبیعی و عادی نیست که موجب برانگیختن مخالفت با آن و انکار کردن آن قرار نگیرد و حقایق و درستی کارها با این مقیاس و معیار سنجیده می‌شود

بنا بر این خانه و خیابان و مدرسه و مجتمع و جامعه، پایه و ستونهای تربیت اساسی و زیربنایی آن می‌باشند و آنها هستند که نتیجه نهایی کار تربیتی را می‌بخشند، و با وجود آن نباید از نقش و اثر ذاتی و وراثتهای ویژه غفلت نمود، بلکه این دو نیز نقش برجسته و بارزی در زندگی بشری دارند و به خاطر تربیت یک کودک همانند تربیت یک هزار کودک نیز، احتیاج به این داریم که خانه و خیابان و مدرسه و جامعه صورت و سیمایی داشته باشد که ما می‌خواهیم این کودک یا کودکان بر آن صورت پرورش یابند. چون که تأثیر این اماکن بر یک کودک همانند تأثیر آنها بر تمام کودکان جامعه است و خواسته‌های یک طفل از آنها همانند خواسته‌های تمام اطفال جامعه است. هیچ کس گمان نکند که این سخن من یک مبالغه بلاغی یا مبالغه لفظی است.

نه: هرگز! بی‌گمان آنچه که گفتم یک حقیقت علمی است بدون اینکه از روی انفعال و تأثیرپذیری یا ترساندن دیگران گفته باشم.

و مادام که تو نمی‌توانی کودک یگانه خویش را که یک نفر است، حبس کنی، و نباید که چنین کاری را بکنی ـ و نگذاری که برای بازی با کودکان به خیابان برود و در خیابان رفت وآمد نماید و کارهای روزمره‌اش را انجام دهد، و نمی‌توانی که مانع رفتن او به مدرسه برای آموزش شوی، و نمی‌توانی که او را از آمیزش با جامعه و مفاهیم و معانی و عادات و آداب و رسوم و انواع سلوک و رفتاری که در جامعه است، بازداری. و نمی‌توانی مانع تأثیرات ناشی از تمام این چیزها شوی. بنابراین، تو نمی‌توانی این تنها کودک خویش را آن گونه که می‌خواهی، تربیت کنی، هر اندازه تو در خانه خودت بالاترین درجه رفتار الگویی و ایده‌آلی و شخصیت نمونه و نیکوترین شیوه تربیتی داشته باشی، باز هم نمی‌توانی.

درست است که خانه و خانواده نخستین عامل مؤثر در پرورش و تربیت کودک است و در میان عوامل مؤثر چهارگانه که برشمردیم، از همه قویتر است. چون در اولین مرحله از مراحل، کودک را در آغوش می‌گیرد و پیش از هر چیزی و هر کسی بذر و تخم خویش را در آن می‌کارد و چون زمانی که کودک در آن به سر می‌برد حداقل در سالهای اولیه‌اش، بیشترین زمان است. و چون اشخاصی که در خانه کودک با آنان تماس نزدیک دارد و او را احاطه کرده‌اند، از همه مردم به او نزدیکتر و محبوبترند به ویژه مادرش. بنابراین، بیش از همه مردم بر او تأثیر می‌گذارند، چه از نظر سرمشق عملی و چه از نظر تلقین بر او. تمام اینها صحیح است و به تفصیل در این کتاب از آنها سخن خواهم گفت، و اهمیت بالای خانه و

تأثیر عظیم آن در تربیت کودک رابیان می‌نماییم، ولی این به این معنا نیست که تنها خانه یگانه مؤثر در تربیت او است، و این مسئله تأثیر خیابان و مدرسه و جامعه را در ساختار بنای اخلاقی کودک و عادات او نفی نمی‌کند و اگر احیاناً حالتهای فردی کمیابی باشد که خانه توانسته باشد با زحمات و تلاش فوق‌العاده کودکان خویش را بر صورت و سیمای تماماً مخالف و مغایر با آنچه که در خیابان و مدرسه و جامعه می‌گذرد، پرورش کرده باشد یا پرورش نماید، قطعاً این یک اصل مفروض در طبیعت‌های اشیا نیست و چیزی نیست که در طبیعت اشیا تحمیل شده باشد و این تلاش و زحمتی نیست که تمام مردم قدرت آن را داشته باشند، بلکه تمام شایستگی آن را نیز ندارند، حتی اگر اراده آن را داشته و متمایل بدان باشند و برای آن کار کنند و تلاش و کوشش نمایند. چون این کار نیازمند آن است که مردان و زنان مربی در آن خانه، دارای شخصیات برجسته و فوق‌العاده و غیر طبیعی باشند. و این موهبت و بخششی است که خداوند آن را به تمام انسانها و به هر انسانی نمی‌دهد،، اگرچه این بهترین آرزوی هر انسانی است!

و این یک حقیقت علمی دور از انفعال و هول‌انگیزی است، که برای تربیت یک کودک، تو نیازمند آن هستی که خیابان و مدرسه و جامعه به شکل و صورتی باشد که تو می‌خواهی این کودک را بر آن شکل و صورت تربیت کنی، مگر اینکه تو دارای قدرتهای فوق‌العاده کمیابی باشی که خداوند به تو داده است! و با این حال هم ما نمی‌توانیم تضمین کنیم که تأثیر تو تنها باشد یا تأثیر تو بر تمام تأثیرات دیگر غالب و چیره گردد! بنابراین، اگر ما می‌خواهیم که کودکانمان بر اساس تربیت اسلامی پرورش یابند که این خواسته طبیعی همه مسلمانان است - بدیهی است که بایستی: خانه مسلمان، و خیابان مسلمان، و مدرسه مسلمان و جامعه و مجتمع مسلمان داشته باشیم. در غیر آن صورت، در نهایت نتیجه حاصله، آن گونه نخواهد بود که ما می‌خواهیم.

خانه همان گونه که گفتیم نخستین مؤثر است در این زمینه، و قویترین عوامل چهارگانه است، به حکم اینکه کودک تماس تنگاتنگ با آن دارد و طولانیترین دوران کودکی را در آن می‌گذراند، و به حکم اینکه خانه نخستین کسی است که خمیر مایه کودک را در اختیار می‌گیرد و در شکل دادن به آن و تشکیل آن تأثیر مستقیم دارد و قبلاً گفتیم که در بعضی حالات نادر، تأثیرخانه به تنهایی برابر است با تأثیر تمام عوامل دیگر یا برتر از آنها است، ولی در تمام احوال کودک، خانه قوی‌ترین تأثیر را دارد، مگر اینکه خانه را به قدری آبکی و سست و از هم‌گسیخته و بی‌شخصیت باشد که در کودک هیچ تأثیری بر جای نگذارد، آن وقت خیابان یا مدرسه یا جامعه تأثیر طغیان‌گر و کاری‌تر بر کودک می‌گذارد و

حتی در آن حال نیز خانه بی‌تأثیر نیست و تأثیر آن هم باز موجود است، ولی به صورت منفی و سلبی، یعنی این سستی و از هم گسیختگی و بی‌شخصیتی خانه مهر خویش را بر کودک می‌زند و او را برنگ خود در می‌آورد، پس در برابر تأثیرات خارجی مقاومت چندانی ندارد و به آسانی تحت تأثیر قرار می‌گیرد.

و به طبیعت حال غالباً خانه و مدرسه و خیابان و جامعه تماماً در یک جهت سیر می‌کنند، و در هدایت و یاگمراهی با هم متجانس و هماهنگی دارند، و تأثیرات خوب یا بد آنها در روح و نفس کودک در موازات هم و پشتیبان همند. به گونه‌ای که کودک در حقیقت انتقال از خانه به خیابان یا مدرسه یا مجتمع بزرگ خود را، احاس نمی‌کند و در میان کشش و جذابیت هر یک از آنها به سوی خود تفاوت چندانی را درک نمی‌کند، ولی این حالت زمانی در جامعه پیش می‌آید که جامعه بر راه هدایت یا بر راه گمراهی، کاملاً استقرار یافته باشد، یعنی در حالتی که یکی از این دو موج غلبه یافته و سیطره پیدا کرده باشد به گونه‌ای که هر چیزی را به شکل و رنگ خود درآورد و مهر خویش را بر آن بزنند، و آن را در مسیر تعیین شده خود قرار دهد و حتی در آن هنگام نیز بعضی از حالتهای نزاعی و کشمکش ناشی از اختلاف طبیعت و مزاج بشری با بشر دیگر، پیش می‌آید یا نزاعهای ناشی از اختلاف طبیعت طائفه‌ای با طائفه دیگری که در آن مجتمع دارای دیدگاه غالب و چیره است، روی می‌دهد.

اما در حالات تحول و دگرگونی خواه این دگرگونی از گمراهی به هدایت باشد، یا از هدایت به گمراهی، یا از یک نوع گمراهی به نوع دیگری از گمراهی باشد، یا این تحول در حالت وجود امواج متباینِ متنازع با هم در جامعه روی دهد، در این جا تنازعات و کشمکشها بین خانه وخیابان و مدرسه و مجتمع و جامعه، تنازعات طبیعی است و دور از انتظار و جای شگفتی نیست.

شدت و ضعف این تنازعات و کشمکشها از یک طرف به میزان و اندازه تباین و اختلاف این امواج بستگی دارد، و از طرف دیگر به میزان و درجه این نزاعها و کشمکشها مربوط می‌گردد.

چون گاهی این امواج با هم تباین و اختلاف دارند ولی مدتی با هم پیکار و ستیز نمی‌کنند. چون همگی از همدیگر عزلت گزیده و موقتاً کاری به هم ندارند و هر یک به وجود ذاتی خود اکتفا می‌کند بدون اینکه میل و رغبتی به از میان برداشتن امواج دیگر داشته باشد یا قدرت از بین بردن آنها را ندارد، اما هنگامی که میل به از میان برداشتن آنها موجود باشد یا قدرت بر آن را داشته باشد، قطعاً باید نزاع و پیکار به وجود آید و شدت گیرد، و باید این پیکار در یکی یا در بیشتر از یکی از چهار عوامل خودنمایی کند و تجسم یابد:

چهارعوامل: خانه و خیابان (مدرسه و مجتمع، یا در یک زمان این پیکار و نزاع در هر چهار تا بتمامی خودنمایی نماید و یکی از بدیهیات جامعه و مجتمع اسلامی، آن است که خانه و خیابان و مدرسه و مجتمع تماماً با هم در یک مسیر و یک راه با هم سیر کنند که طریق و راه اسلام و تربیت اسلامی است، و اینکه در میان آنها هیچگونه صراع و پیکاری وجود نداشته باشد، مادام که برنامه و راه و روش همه آنها یکی است و همگی از یک سرچشمه می‌نوشند واستمداد می-گیرند، و اینکه همگی پشتیبان همدیگر باشند برای ساختن شخصیت ایمانی مسلمانی که مهر اسلام دارد و نتیجه واقعی آن است و شخصیت ایمانی مسلمان، یک صورت و شکل مکرر نیست، مانند نسخه‌های فتوکپی، اگر بدون شک، اسلام میان شیوه‌های رفتاری و عادات متعدد وحدت به وجود می‌آورد و آنها را به صورت یک شکل و یک سنگ ممتاز تمام جامعه اسلامی درمی‌آورد، که در رفتار و کردار فردی هر فرد مسلمانی منعکس می‌گردد، مانند آداب و رسوم عمومی و همگانی و طریقه رفتار متقابل و تعامل در معاملات و دادو ستد، و آداب و مراسم دید و بازدید، آداب و رسوم سخن گفتن و مراسم ازدواج و آداب و رسوم خانواده و با این حال، این وحدت بخشی همگانی رفتار و عادات، تفاوتها و فرقهای ذاتی میان افراد مسلمان و جوامع مسلمان را ملغا نمی‌کند و آنان را به صورت یک نسخه تکرار فتوکپی از روی یک نسخه قرار نمی‌دهد، بلکه اجازه می‌دهد که میان آنان بدرجات مختلف از همدیگر تفاوتهایی داشته باشند، مانند تفاوتهای میان ابوبکر وعمر، و فرقهای میان علی و عثمان و تفاوتهای میان ابوذر و خالدبن الولید! در حالی که همگی آنان مسلمان بودند در عالیترین سطح. با این حال، هر یک طبیعت و مزاج و رنگ خاص و ویژه خود را داشت!

و با وجود عنایت اسلام به اینکه خانه و خیابان و مدرسه که در آن روز مسجد بود و مجتمع همگی با هم در یک مسیر گام بردارند و به یک هدف و غایت برسند، اما اسلام بیشتر بر خانه و خانواده تأکید و تمرکز می‌کرد. چون به بداهت پیدا است که خانه همان آغوشی است که کودک در آن پرورش می‌یابد تا اینکه بزرگ می‌شود، و از آن نقش اول را می‌گیرد که گاهی تا آخر زندگیش در آن تأثیر می‌گذارد و اثرش ماندگار است.

گفتیم که گاهی چنین است و نگفتیم که به یقین چنین است، تا راه تأثیر عوامل مؤثر و فعال دیگر را نبسته باشیم و برای اینکه در برابر تأثیراتی که ممکن است تغییرات و دگرگونیهای گسترده‌ای را در نفس انسان، پدید آورد، در زمان روی دادن انقلاباتی درونی که در زندگی انسان بعد از مرحله کودکی پیش می‌آید، راه را نبندیم، به ویژه مرحله نوجوانی و بلوغ و مرحله نخستین جوانی. همان گونه

که در برابر دگرگونیها و انقلابات درونی در هر مرحله از مراحل عمر انسان این در باز است، مانند مرحله‌ای که در آن عمربن خطاب «رض»از جاهلیت به آغوش گرم اسلام منتقل گردید. و باعتبار اینکه خانه و خانواده نخستین پناهگاه کودک و جایگاه بزرگترین تأثیر در مجال و میدان تربیت هستند، اهمیت و توجه و عنایت به آنها برایمان روشن و واضح می‌گردد و همچنین با مراجعه به شیوه قانونگزاری و قوانین شریعت اسلام و تنظیمات و تشکیلات و سازمانها و رهنمودهایش نیز اهمیت این توجه و عنایت اسلام به آنها بیشتر برایمان روشن و آشکار خواهد شد.

اما قوانین شرعی و تنظیمات اسلامی به حقیقت برپایی خانواده بر اساس ارتباط اعلان شده به نام خدا را تضمین کرده است. چون در آن حفظ نسب و اطمینان پدر به فرزندانش و اطمینان فرزندان به پدر ومادرشان حفظ و مراعات شده است.

و این مسئله یک عامل مهمی است از عوامل استقرار و آرامش در نفس و روح کودک و آرامش روحیه او، حتی اگر در مرحله کودکی هم این مسئله را درک نکند، بی‌گمان در یکی از مراحل عمر خویش آن را درک خواهد کرد، و اگر از این مسئله یقین نداشته باشد هستی و کیان او را ویران می‌کند یا اگر این مسئله را به یقین می‌داند با این حال، از آن ناخوشنود است و آن را دوست نمی‌دارد، باز هم موجب تخریب هستی و کیان او است.

همان گونه که در شرایط و اوضاع و احوال عادی، تشریفات و قوانین و تنظیمات اسلامی تضمین می‌کند که باید شوهر هزینه‌ها و مخارج همسرش را تکفل و تضمین نماید و زمینه را حتی اعصابش را فراهم کند، و برای تأمین زندگی و یک لقمه نان زحمت نکشد، تا همسر برای انجام بزرگترین وظیفه‌اش که پرورش نسلهای شایسته است فراغت خاطر داشته باشد بی‌گمان جنون و دیوانگی که گریبانگیر جاهلیت عصر نوین شده است، آن است که زن را به کار می‌گیرند و او را به کارهای اداری می‌گمارند و او را با مسئله مساوات زن با مرد، سرگرم کرده‌اند و او را بر آن می‌دارند که از فراغت برای وظیفه مهم مادری و پرورش نسلهای آینده بشری و پرداختن بدان استنکاف نماید و بدان بی‌اعتنا باشد، و این شغل مهم انسانی را برای او کاستن ارزشهای او و ضایع کردن استعدادهای خدادادیش به حساب می‌آورند، و با خباثت تمام زندگی اقتصادی را به گونه‌ای سخت و پیچیده می‌سازند، که در آن حالت، درآمد مرد به تنهایی برای اداره خانه وتکاپوی زندگی آن، کفایت ننماید، تا سرانجام زن نیز مجبور به کار گردد یا برای اینکه بیرون رفتن زن از خانه را برای کار در خارج خانه، به صورت ظاهری توجیه نمایند!

بی‌گمان اگر جاهلیت عصر نوین به این دیوانگی مبتلا شده است، بدون شک این زن کارگری که ازدواج کرده و فرزندانی دارد، او است که به اجبار از دست این زحمات طاقت فرسای کمرشکن می‌نالد و فریاد برمی‌دارد، به ویژه بعد از آن که خواسته‌ها و مطالب خانواده فراوان و متعدد گردد، و در همان وقت، حتی اگر اندک هم باشد، از وظیفه جلب توجه مردان و شگفتی آنان از وی، اشباع شده و سیر گردیده است!

بی‌گمان اسلام نسبت به زن مهربان‌تر و دلسوزتر است و احتیاجات زن و احتیاجات کودک و طفولیّت و احتیاجات تمام بشریت را بهتر و بیشتر از همه می‌داند و برای آن این تشریفات و قوانین و تنظیمات و سازمانها را وضع کرده است.

وجود سرپرستی تمام خانواده را تکفل و تضمین نموده است و این قوانین و تنظیمات که مسئولیت تمام کارهای خانواده را به عهده دارد و این سرپرستی و قوامت را به دست مردی سپرده است که شوهر یا پدر است.

و اگر به راستی یکی دیگر از جنونهای جامعه جاهلیت عصر نوین، این است که زن را برانگیخته و سینه او را به تنگ آورده است از اینکه مرد به عنوان شوهر یا پدر سرپرست او و کودکان است، به حقیقت در این اواخر این جاهلیت، مجبور شده است که اعتراف نماید به اینکه مهمترین اسباب هرزه گری و آوارگی نسلهای جدید جوانان، غرق شدن و فرو رفتن در انحرافات جنسی غیرقانونی، و انحرافات مواد مخدر و انحرافات ارتکاب جرائم، عدم سیطره پدر بر خانواده است، خواه به خاطر طغیان شخصیت زن بر پدر در خانواده، یا به سبب از هم گسیختگی بنای خانواده و نبودن مجال برای مرد صاحب قدرت!

و اسلام که سرپرستی قیمومیت را در خانواده به مرد داده است، به این دلیل است که احتیاجات بشریت درست و صحیح را بهتر می‌شناسد و چون از جانب خداوند علیم و حکیم صادر شده است پس به انحرافات جاهلیت، هر جاهلیتی باشد، پاسخ مثبت نمی‌دهد و امکان ندارد که پاسخ دهد:

قُلْ أَأَنتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللهُ (بقره/ ۱۴۰)

بگو: آیا شما بهتر می‌دانید یا خدا؟.

«أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ (ملك/ ۱۴)

مگر کسی که می‌آفریند نمی‌داند، و حال اینکه او دقیق و باریک بین بس آگاهی است.

اما رهنمودهای اسلام به فراهم کردن بیشترین قدر ممکن از استقرار و آرامش برای این پناهنگاه و آغوش گرم که کودکان در آن پرورش می‌یابند، دعوت

می‌کند، تا پرورششان در بهترین وضع و مناسب‌ترین ظروف و شرایط ملایم برای رشد و نموشان برفطرت سلیم صورت گیرد و در فضای سالم و درست پرورده شوند.

پس اسلام در درجه اول وجدان محبت و دوستی و مهربانی را در بین مرد و همسرش برمی‌انگیزد تا این روابط محبت ومهربانی قویترین پیوندی باشد که قلب پدر و قلب مادر را به هم پیوند دهد و مرتبط می‌سازد، و درپرتو آن، هستی تمام خانه نیز با آنان ارتباط می‌یابد.

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُم مِّنْ أَنفُسِكُمْ أَزْوَاجاً لِّتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُم مَّوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (روم/ ۲۱)

و یکی از نشانه‌های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان بیارامید، و در میان شما و ایشان مهر و محبّت انداخت. مسلّماً در این نشانه‌ها و دلائلی است برای افرادی که می‌اندیشند.

سپس اسلام هر دو را سفارش می‌کند با هم رفتار متقابل نیکو داشته باشند و بر ادامه و استمرار این پیوند و ارتباط مشتاق باشند تا از هم نگسلند و پاره نشوند. لذا به مردان در خانواده می‌گوید:

وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِن كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَن تَكْرَهُواْ شَيْئاً وَيَجْعَلَ اللهُ فِيهِ خَيْراً كَثِيراً (نساء/ ۱۹)

و با زنان خود به طور شایسته معاشرت کنید، و اگر هم از آنان کراهت داشتید چون که چه بسا از چیزی بدتان بیاید و خداوند در آن خیر و خوبی فراوانی قرار بدهد.

پس امید و آرزو را غالب و صبر بر ناملایمات را واجب قرار می‌دهد. بنا بر این مرد برای گسستن این علاقه و پیوند به خاطر اولین تغییری که در قلبش پدید می‌آید، شتاب نمی‌کند یا به خاطر پدیده‌ی بدی که از زنش می‌بیند در سست کردن و پاره کردن این پیوند پیش قدم نمی‌شود، و چهره زیبای این معاشرت را در پیش روی زنش می‌گذارد تا او برای تحقق این چهره معاشرت نیکو راهنمایی نماید، با چیزی که آرامش و امنیت خانه را حفظ می‌کند:

فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللهُ (نساء/ ٣٤)

پس زنان صالحه آنانی هستند که فرمانبردار بوده و اَسرار را نگاه می‌دارند ؛ چرا که خداوند به حفظ اسرار دستور داده است.

و باز اسلام در برابر زن و شوهر با هم یک سیمای دقیق و عمیق علاقه و پیوند میان آنان می‌گذارد که بموجب آن با هم آمیخته و متحد و درهم فرو رفته مانند

انسان و جامه‌اش می‌باشند:

هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ (بقره/ ۱۸۷)

آنان لباس شمایند و شما لباس آنانید.

به راستی این تعبیر تمام معانی تماس و نزدیکی با هم و کشف پرده و محرمیت و به هم چسپیدن بدنی و روحی و وجدانی را در یک زمان به آنان الهام می‌نماید.

و آنان را دعوت می‌کند که هر پدیده اختلاف را پیش از آن که به جدایی بینجامد، معالجه و مداوا کنند:

وَاللاتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلا تَبْغُوا عَلَيْهِنَّ سَبِيلا إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا، وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُوا حَكَمًا مِنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِنْ أَهْلِهَا إِنْ يُرِيدَا إِصْلاحًا يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُمَا (نساء/ ۳۴ ـ ۳۵)

و زنانی را که از سرکشی و سرپیچی ایشان بیم دارید، پند و اندرزشان دهید و از همبستری با آنان خودداری کنید و بستر خویش را جدا کنید آنان را بزنید. پس اگر از شما اطاعت کردند راهی برای ایشان نجویید بی‌گمان خداوند بلندمرتبه و بزرگ است، و اگر ترسیدید جدایی میان آنان شود، داوری از خانواده شوهر، و داوری از خانواده همسر بفرستید. اگر این دو داور جویای اصلاح باشند، خداوند آن دو را موفّق می‌گرداند.

«وَإِنِ امْرَأَةٌ خَافَتْ مِن بَعْلِهَا نُشُوزاً أَوْ إِعْرَاضاً فَلاَ جُنَاحَ عَلَيْهِمَا أَن يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا صُلْحاً وَالصُّلْحُ خَيْرٌ (نساء/ ۱۲۸)

هر گاه همسری دید که شوهرش سر باز می‌زند و رویگردان است، بر هیچ یک از آن دو گناهی نیست اینکه میان خویشتن صلح و صفا راه بیندازند، و صلح بهتر است.

و به این گونه اسلام با تمام وسایل مشتاق است بر بقای این علاقه و رابطه و با تمام نیرو تلاش می‌کند که آرام و پا برجا باشد و در آن کوتاه نمی‌آید مگر اینکه زندگی آنان در سایه این پیوند و علاقه به خاطر اسباب علاج‌ناپذیر محال و غیر ممکن گردد، پس در آن صورت جز بازکردن این گره و گسستن آن راه حلی وجود ندارد و

«أبغَضُ الحلالِ إلي الله الطلاق[1]

منفورترین چیزی که حلال است نزد خداوند، طلاق است.

---

۱. به روایت ابوداود و حاکم.

آنچه که در تمام این رهنمودها و تشریفات و قوانین و تنظیمات ملاحظه می‌شود این است که وضع مرد و زن و کارهایشان در خانه و خانواده بهترین صورت و وضع را داشته باشد، به سبب آنچه که خداوند از طبیعت و مزاج آنان آگاه است، آنان را به تکالیفی مکلف نموده است که بوظیفه شایستگی خلافت در زمین تعلق دارد،

لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُواْ وَلِلنِّسَاء نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ (نساء/ ۳۲)

. مردان نصیبی دارند از آنچه فراچنگ می‌آورند و زنان نصیبی دارند از آنچه به دست می‌آورند.

که در فطرت هر یک از آنان آمادگی برای ایفای نقش و انجام وظیفه‌اش بودیعت نهاده شده است.

با این حال، واضح است که امکانات ذاتی هر یک از آنان فراخور ذات و مزاج او هدف و منظور گردیده است و با فراهم کردن استقرار و آرامش روحی و عصبی و اجتماعی و اقتصادی مرد و زن، مهیا کردن فضای شایسته برای مادر بودن و پدر بودن به صورت هدف درآمده است و مورد نظر قرار گرفته است. تا پرورش نسلهای آینده در مناسبترین وضع و بهترین وضع برای این پرورش صورت گیرد و به عمل آید. چون هیچ چیزی به اندازه جوّ و فضای آرامش خاطر پیرامون کودک، و محبت گرم و صمیمانه پدر و مادر، زمینه تربیت سالم برای او و دستیابی به نتیجه مورد نظر را، میسر و ممکن نمی‌سازد، و در عوض آن هیچ چیزی باندازه جوّ و فضای پریشان حالی عصبی و نفسی و فکری و فضای مملوّ از دشمنی و خصومت و نزاع و نابسامانی بین پدر و مادر، تربیت کودک را فاسد و تباه نمی-نماید و آن را دور از دسترس قرار نمی‌دهد.

همان گونه که قبلاً گفتیم، بدیهی است که باید پدر و مادر مسلمان باشند تا بتوانند کودکانشان را به روش اسلامی تربیت کنند. بی‌گمان این مسئله به خاطر مرد به تنهایی و به خاطر زن به تنهایی بداهت دارد، ولی برای پرورش نسل آینده بر مبنای اصول و مبادی اسلامی، بداهت و ضرورت بیشتری دارد. اسلام به نسبت بزرگان و کوچکان یک تربیت عملی است که باید عملاً بدان پرداخت، و با ادعا و الفاظ درست نمی‌شود. و پرورش بر مبنای اصول اسلامی نیاز مبرم به فضای معینی دارد که در آن بزرگ و کوچک با آموزش تعالیم اسلامی پرورش و نشأت یابند و از روح آن سیراب گردند و عملاً بدان بپردازند و از آن در روحشان و نفسشان سرمایه و پشتیبانه واقعی به وجود آید. وگرنه، ، اسلام صورت غیر واقعی و یک ادعای بدون سرمایه و پشتیبانه است. اسلام به این دلیل از طرف خداوند نازل شده است تا عملاً اجرا و تطبیق گردد و بدان عمل شود و در واقعیت زندگی

همراه انسان باشد.

«وَمَا أَرْسَلْنَا مِن رَّسُولٍ إِلاَّ لِيُطَاعَ بِإِذْنِ اللهِ (نساء/ ٦٤)

و هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم مگر به این منظور که به فرمان خدا از او اطاعت شود.

اسلام بیان و ادای تو خالی و آرزوی خیالی نیست:

«لَّيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ مَن يَعْمَلْ سُوءاً يُجْزَ بِهِ وَلاَ يَجِدْ لَهُ مِن دُونِ اللهِ وَلِيّاً وَلاَ نَصِيراً، وَمَن يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلاَ يُظْلَمُونَ نَقِيراً (نساء/ ١٢٣ ـ ١٢٤)

نه به آرزوهای شما و نه به آرزوهای اهل کتاب است. هرکس که کار بدی بکند در برابر آن کیفر داده می‌شود، و کسی را جز خدا یار و یاور خود نخواهد یافت، کسی که اعمال شایسته انجام دهد و مؤمن باشد ـ خواه مرد و خواه زن ـ چنان کسانی داخل بهشت می‌شوند، و کمترین ستمی به آنان نشود.

همچنین اسلام میراثی نیست که ناآگاهانه به ارث برده شود. پس کسانی که کتاب خدا را به ارث می‌برند و بدان عمل نمی‌کنند حالشان چنین است:

«فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ وَرِثُواْ الْكِتَابَ يَأْخُذُونَ عَرَضَ هَذَا الأدْنَى وَيَقُولُونَ سَيُغْفَرُ لَنَا وَإِن يَأْتِهِمْ عَرَضٌ مِّثْلُهُ يَأْخُذُوهُ أَلَمْ يُؤْخَذْ عَلَيْهِم مِّيثَاقُ الْكِتَابِ أَن لاَّ يِقُولُواْ عَلَى اللهِ إِلاَّ الْحَقَّ وَدَرَسُواْ مَا فِيهِ وَالدَّارُ الآخِرَةُ خَيْرٌ لِّلَّذِينَ يَتَّقُونَ أَفَلاَ تَعْقِلُونَ (اعراف/ ١٦٩)

بعد از آن، فرزندان ناخلفی جانشین آنان شدند که وارث کتاب گشتند کالای این جهانِ دانی را دریافت می‌داشتند و می‌گفتند: بخشیده خواهیم شد، و حال آن که اگر باز هم کالایی همانند کالای نخست به دستشان می‌رسید آن را دریافت می‌داشتند مگر از آنان در کتاب پیمان گرفته نشده است که از زبان خدا جز حق نگویند؟ و حال آن که آنچه را در کتاب است خوانده و فهم کرده‌اند و دنیای دیگر بسی بهتر برای کسانی است که پرهیزکاری کنند مگر عقل ندارید و نمی‌فهمید.

بلکه اسلام یک میراث زنده است که باید با تربیت واقعی بر مبنای آن به ارث برده شود، تا سرمایه و پشتیبانه‌ای برای نسل جدید شود، و در عالم واقعی با آن زندگی کنند و به نوبه خود آن را با همان صورت و سیما به نسلهای بعدی به ارث برسانند، با صورت و سیمای پرداختنِ عملی بدان و تربیت واقعی بر مبنای آن و به این صورت واقعیت اسلامی با حلقه‌های به هم پیوسته استمرار می‌یابد و برپای می‌شود.

و به حقیقت در طی قرون متمادی چنین بود با این حال، سستی تدریجی به مسلمانان سرایت کرد و اندک اندک، دستشان را از تمسک به ریسمان الهی که

دستور داده بود بدان تمسک کنند و چنگ بزنند، سست شد:

«وَ اعتَصِموُا بِحَبْلِ اللهِ جمیعاً

همگی به ریسمان خدا تمسک کنید و چنگ بزنید.

تا اینکه نسلهای آمدند که کتاب خدا را به ارث بردند بدون اینکه بدان عمل کنند، پس این ریسمان به هم پیوسته گسست. و حال ما به این تباهی افتاد که امروز می‌بینیم!

بی‌گمان اصل اسلام آن است که هر نسلی آن را به صورت زنده و فعال در واقعیت زندگی به عنوان امانت به نسل بعدی تسلیم نماید. به گونه‌ای که دارای سرمایه و پشتیبانه واقعی متمثل و متجسم در رفتار عملی و تصورات و احساسات باشد، سلوک و رفتار عملی که بیانگر مفاهیم وتصورات و اصول و اخلاقیات اسلام باشد، به صورت ملموس و محسوس و بدیهی است که چنین چیزی زمانی روی می‌دهد که پدر و مادر به معنی حقیقی اسلام، مسلمان باشند، نه اینکه اسماً و از روی شناسنامه و محل تولد مسلمان باشند!

پدر و مادر و هر انسانی نمی‌تواند چیزی ببخشد جز از سرمایه ذاتی که دارد[1] و کسی که چیزی را ندارد. نمی‌تواند از آن ببخشد.[2] اگر آنان از آن سرمایه ذاتی اسلام برخوردار نباشند، پس چگونه غیر خود را بر مبنای آن پرورش می‌دهند و بار می‌آورند؟!

به حقیقت مدرسه مسلمان و مجتمع مسلمان با تلاش و زحمت می‌توانند یک انسان بزرگ یا کوچکی را بر روش تربیت اسلامی تربیت کنند، اگرچه آن انسان در خانه بر دست پدر و مادر مسلمان تربیت نشده باشد، ولی نتیجه و ثمر زحماتشان تضمین نمی‌شود. چون تأثیر خانه‌ای که در عکس آن باشد، دائماً نتیجه کار مدرسه و جامعه را در معرض فساد و تباهی قرار می‌دهد، مگر اینکه انسان به محیط تازه‌ای منتقل شود که بکلی با محیطی که ابتدا در آن نشأت و پرورش یافته است متفاوت و متغایر باشد جایی که اسلام را بر اصول و مبادی آن دریافت کند و به صورت عملی و واقعی بدان بپردازد تا آثار انحراف را از نفس وی بزداید و پاک کند، ولی همان گونه که قبلاً گفتیم اصل در اشیا این است که خانه مسلمان آغوش طبیعی و پناهگاه اول باشد که کودک را با پرورش صحیح اسلامی پرورش دهد، و لذا باید که پدر و مادر در ذات خودشان واقعاً مسلمان باشند، مسلمانی که به طور واقعی آن گونه که خداوند خواسته است به اسلام عمل کنند.

---

[1]. از کوزه همان بیرون تراود که در او است.

[2]. ذات نایافته از هستی‌بخش کی تواند که شود هستی‌بخش.

و در پایان هر فصلی از فصول آینده، از «کودکی تا نوجوانی» «از نوجوانی تا پختگی» «مرحله پختگی»، می‌خواهیم از روش تربیت اسلامی، از چیزی سخن بگوییم که تحقق آن در جامعه جاهلی که امروز در آن زندگی می‌کنیم، تحقق آن ممکن باشد. جایی که در آن خانه مسلمان و خیابان مسلمان و مدرسه مسلمان و جامعه مسلمان نداریم. با این حال، باید ما در آغاز کار، یک صورت و چهره کامل صحیح از وضعیت اسلامی آن را ترسیم کنیم، تا اصلی را که بر ما واجب است بدان تحقق بخشیم، بشناسیم. تا بدانیم که در هر لحظه چه مقدار از آن اصل را تحقق بخشیده‌ایم، و چه مقدار از آن را شرایط و اوضاع و احوال موجود ما را از تحقّق آن عاجز کرده است، تا از نو بکوشیم و پیوسته تلاش کنیم، تا در هر نسلی از نسلها، به تحقق آن صورت حقیقی اصیل برسیم. وقتی که ما یک صورت و چهره حقیقی از این تربیت اسلامی را ترسیم می‌کنیم، باید بدانیم که آن تصویر و چهره یک تصویر و چهره خیالی و ا یده‌آلی نیست که مردم از پیش بدانند که قابل اجرای عملی نیست! نه هرگز اسلام چنین نیست. چون اسلام یک دین واقعی و یک نظام واقعی است که تمام آن در دنیای واقعی قابل اجرای عملی است، و به حقیقت تمام آن در دنیای بشریت عملاً و فعلاً اجرا شده است! و این جا هیچ مانع نظری و عملی وجود ندارد که از تطبیق کل آن برای بار دوم ممانعت نماید!

بی‌گمان این دین بین ایده‌آل و واقعیت فرقی نمی‌گذارد. چون ایده‌آلهای آن به گونه‌ای ترسیم شده‌اند که نیروی توان بشری می‌تواند آنها را واقعیت بخشد!

«لاَ يُكَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا (بقره/ ۲۸۶)

خداوند به هیچ کس جز به اندازه توانایی ش تکلیف نمی‌کند.

چون که اسلام پیروان خود را به صورتی تربیت می‌کند که واقعیت آنان را به منتهی درجه توانشان می‌رساند که در صورت ایده‌آلی به هم می‌رسند. لذا در اسلام میان ایده‌آل و واقعیت، این شکاف معروف و معهود وجود ندارد یا به تعبیر اروپاییان میان نظری و تطبیق عملی فاصله‌ای نیست!

به حقیقت «الفردکانتول سمیث» در کتاب «الاسلام فی‌التاریخ الحدیث ص ۱۷» Islamin modern history ملاحظه صادقانه‌ای دارد وقتی که بین اسلام و مسیحیت از یک طرف و بین اسلام و کمونیستی از طرف دیگر، مقارنه به عمل می‌آورد، و می‌گوید اسلام می‌خواهد «ملکوت و قدرت پروردگار» را در زندگی دنیا تحقق بخشد، و تحقق این ملکوت را به آخرت موکول نمی‌کند، آن گونه که مسیحیت چنین می‌کند. «ملکوت الرّب» به تعبیر این خاورشناس، حکم الهی است حکم کردن به آنچه که خداوند نازل کرده است، یعنی تصویر ایده‌آلی اسلام و حقیقتاً آن گونه که او می‌گوید، اسلام در واقعیت قابل اجرا است و تلاش

مسلمانان در دنیا متوجه آن است که این صورت در عالم واقعی تحقق پذیرد.[۱]

پس ما هنگامی که چهره و صورت صحیح اصلی از خانه مسلمان و خیابان مسلمان، و مدرسه مسلمان و جامعه مسلمان، ترسیم می‌کنیم، آن سیمای واقعی که مسلمانان اولیه با آن زندگی می‌کردند، رسم می‌نماییم، آن صورتی که مسلمانان اولیه در آن واقعیت را به سطح ایده‌آل رساندند و واقعیت و ایده‌آل یکی شدند. سپس تأمل و دقت می‌کنیم. ما که امروز در جاهلیت عصر حاضر به سر می‌بریم، تا کجا می‌توانیم این صورت واقعی یا ایده‌آلی را تطبیق کنیم.؟!

تربیت کودک مسلمان از نقطه‌ای شروع می‌شود که بسیار پیش از تولد او می‌باشد و آن نقطه عبارت است از وجود والدین مسلمانی که خود ذاتاً بر اسلام و روش اسلام تربیت یافته باشند و بمقدار سرمایه ذاتی آنان از تربیت اسلامی، انتظار داریم که تربیت آنان برای کودکشان ثمربخش باشد، که سه صورت پیش می‌آید:

۱ ـ مزاج و طبیعت وراثتی ژنتیکی کودک از والدین او بهتر است.

۲ ـ کودک در سطح والدین است به فرض اینکه والدین دو شخص عادی هستند.

۳ ـ کودک از والدین بدتر باشد در نتیجه بدیهای متراکم که گاهی در یکی از والدین به تنهایی آشکار نمی‌گردد. با این حال، با ملاقات آن دو با هم ظاهر می‌شود. یا در نتیجه وراثتی ژنتیکی دوری در خانواده از غیر والدین ظاهر می‌شود.

اما در حالت اول استعداد و آمادگی کودک برای فراگیری اصول تربیت اسلامی خوب است و از زحمت و تلاش والدین برای تربیتش بسیار می‌کاهد، و جوّ اسلامی که خانه در آن زندگی می‌کند، خود به خود در نفس و روان کودک تأثیر خواهد گذاشت. پس به بیش از رهنمودهای گذرا و آنهم گاهی گاهی و به تلقین اموری که طبیعتاً محتاج تلقینند، به چیز دیگری نیاز ندارد.

اما در حالت دوم که فرض می‌شود که حالت متوسطی باشد، و غالباً بیشتر مردم چنین حالتی دارند، تلاش و زحمت بیشتری و عنایت و مراقبت شدیدتری لازم خواهد بود. چون در این جا ما با یک موجود عادی سروکار داریم که برای قبول خیر و شرّ هر دو استعداد دارد و برای پیشرفت برای والاگرایی و فرو افتادن در پستی نیز مستعد است، و برای استقامت و راستی و برای کجی و کژ راهی نیز آمادگی دارد. و نسبت استعداد برای هر یک از حالات فوق به هم نزدیک است و

---

۱. البته این حقیقت را به خاطر رضای خدا نمی‌گوید!! ولیکن در این جا این شهادت او برای ما کفایت می‌کند. مؤلف.

این تربیت است که نسبت یکی بر دیگری را ممکن است بالا ببرد. به گونه‌ای که وجود یکی از آنها ثابت و پایدار گردد و در برابر دیگری مقاومت نماید.

اما در حالت سوم کار تربیت نیازمند زحمت و تلاش ویژه والدین است که باید بسیار زود تلاش خویش را برای اصلاح و درست کردن نتایج وراثتهای بد در کودک را آغاز کنند، پیش از اینکه این وراثتهای بد بر نفس و روان کودک چیره شوند چون اگر کودک را به حال خود بگذارند مسلماً بر نفس و روان او مستولی می‌گردند، اما وقتی که والدین آنها را زود کشف بکنند و با ملاحظه ویژه و مراعات و توجیه و رهنمودها آن را دریابند و معالجه کنند، نسبتاً تعدیل مطلوب به آسانی در آن پدید می‌آید، و این کار در آغاز عمر کودک بمراتب آسانتر است تا اینکه در دوره‌های متأخر عمر کودک این تلاش را برای اصلاح او شروع نمایند، و با وجود این در مراحل متأخر عمر نیز این کار محال نیست. چون برای اصلاح و پدید آوردن دگرگونیهای ریشه‌ای در نفس بشری در طی امتداد زندگی انسان، فرصتهای متعددی وجود دارد که نباید از آنها غفلت نمود

ما در مبحث تربیت سخن خویش را به حالت دوم و حالت سوم محدود می‌کنیم، حالتی که کودک دارای وراثتهای ژنتیکی عادی است، و حالتی که کودک دارای وراثتهای ژنتیکی بدی است، با اشاراتی گذرایی به حالت اول نیز، حالتی که کودک وراثتهای ژنتیکی ممتازی دارد. چون تلاش برای آن آسان‌تر است و زحمت آن در خانه مسلمان کمتر است، اگرچه در خانه جاهلی و جامعه جاهلی این کودک نیز در معرض بسیاری از انواع انحرافات قرار می‌گیرد!

پدر و مادر مسلمان کسانی هستند که به وجود خدای یگانه عقیده و باور دارند و برای این خدای یگانه احترام قایل هستند و آثار و نشانه‌های این احترام و بزرگداشت در تصرفاتشان پیدا است، بسبب التزام به اوامر الله و عدم خوشنودی به بیرون رفتن از دایره این اوامر، و اگر لغزشهایی از آنان سر زد، بر آن اصرار نورزند، و این است سیمای عادی مرد و زن مسلمان، و این تصویری که برای والدین مسلمان ذکر کردیم یک سیمای ایده‌آلی نیست، اگرچه امروز که اسلام غریب افتاده است، ممکن است که ایده‌آل به نظر آید. چون ما مسلمانان امروز بقدری سقوط کرده‌ایم که اگر کسی دزدی نکند و دروغ نگوید یا بوعده خویش وفا نماید، او را یک شخص افسانه‌ای و اسطوره‌ای می‌پنداریم که مردم می‌شنوند ولی باورشان نمی‌شود که چنین شخصی وجود داشته باشد! بلکه سیما و صورت مسلمان ایده‌آلی بالاتر از این است که نشانه او، تنها التزام به اوامر الهی و عدم خوشنودی به بیرون رفتن از دایره اوامر و نواهی او باشد، بی‌گمان چهره و صورت او این است: خشیت و ترس دایمی برای الله، تقوای همیشگی برای الله، داوطلبی

کریمانه و شریفانه برای انجام اعمال بیش از حداقل فرایض، و تحمل اذیت و آزار در راه خدا، و جهاد با جان و مال برای کسب رضای الله.

این است چهره و سیمای ایده‌آل و در همان وقت سیمای واقعی، که در هزاران و صدها هزاران فرد در جامعه، و جامعه اسلامی نخستین، تحقق یافته بود. و مادام که این نیروی پربار مقدس با قلب بشری در تماس باشد و از نور خدا پرتو بگیرد، همچنان تحقق می‌یابد اما صورت عادی، صورتی است که گمان می‌رود هر زن و مرد مسلمان آن صورت را داشته باشند! و به این معنا نیست که آنان فرشته خواهند شد و هرگز مرتکب خطا نمی‌گردند!

نه خیر هرگز !. بی‌گمان تمام فرزندان آدم در معرض خطا هستند. با این حال، بهترین خطا کنندگان، آنان هستند که پس از ارتکاب پشیمان می‌شوند و توبه می‌نمایند همان گونه که پیامبر (ص) می‌فرماید. به این جهت است که نگفتیم مرتکب خطا نمی‌شوند، بلکه گفتیم: هر گاه از دایره اوامر الهی بیرون رفتند و مرتکب خطا شدند، از این کارشان خوش‌حال و مسرور نیستند! بالاخره هر بشری مرتکب خطا می‌شود. پس هر گاه مرتکب خطا شدند پشیمان می‌شوند و برمی‌گردند و برای گناهانشان از خداوند طلب آمرزش می‌نمایند و برگناهانی که می‌دانند، اصرار نمی‌ورزند:

«وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُواْ فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُواْ أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُواْ اللهَ فَاسْتَغْفَرُواْ لِذُنُوبه هم وَمَن يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلاَّ اللهُ وَلَمْ يُصِرُّواْ عَلَى مَا فَعَلُواْ وَهُمْ يَعْلَمُونَ، أُوْلَئِكَ جَزَآؤُهُم مَّغْفِرَةٌ مِّن رَّبه هم وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ (آل عمران/ ۱۳۵ ـ ۱۳۶)

و کسانی که چون دچار گناه شدند، یا بر خویشتن ستم کردند، به یاد خدا می‌افتند و آمرزش گناهانشان را خواستار می‌شوند ـ و جز خدا کیست که گناهان را بیامرزد؟ ـ و با علم و آگاهی بر چیزی که انجام داده‌اند پافشاری نمی‌کنند، آن چنان پرهیزکارانی پاداششان آمرزش خدایشان و باغهای است که در زیر آنها جویبارها روان است و جاودانه در آنجاها ماندگارند، و این چه پاداش نیکی است که بهره کسانی می‌گردد که اهل عملند.

همان گونه که پدر و مادر مسلمان دو شخصی هستند که برای رضای خدا به خود و بدیگران محبت می‌ورزند و بر اقامه و برپایی اسلام در ذات خویش همکاری می‌کنند و همدیگر را امر بمعروف و نهی از منکر می‌نمایند و خیرخواه همدیگر در دین می‌باشند و همدیگر را نصیحت می‌کنند:

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاء بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنكَرِ وَيُقِيمُونَ

الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللهَ وَرَسُولَهُ أُوْلَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللهُ إِنَّ اللهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (توبه/ ۷۱)

مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. همدیگر را به کار نیک می‌خوانند و از کار بد باز می‌دارند، و نماز را چنان که باید می‌گزارند، و زکات را می‌پردازند، و از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری می‌کنند. ایشان کسانیند که خداوند به زودی ایشان را مشمول رحمت خود می‌گرداند. خداوند توانا و حکیم است.

و این هم به این معنا نیست که بین پدر و مادر مسلمان اختلاف و نزاع و عتاب و سرزنش روی نمی‌دهد. چون چنین چیزی در عالم بشری ممکن نیست که تحقق یابد، و در خانه‌های پیامبر (ص) که سرمشق و نمونه تمام بشریتند این امر تحقق نیافت با وجود اینکه قرآن درباره همسرانش رضوان الله علیهن می‌فرماید:

«يَا نِسَاء النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِّنَ النِّسَاء (احزاب/ ۳۲)

ای همسران پیغمبر! شما مثل هیچ یک از زنان نیستید.

بلکه به این معنا است که بعد از خلاف و نزاع به سرعت به دستور الله برمی‌گردند، پس اختلاف و نزاع و جدایی و عتاب و سرزنش استمرار پیدا نمی‌کند و صورت وچهره غالب برزندگی نمی‌شود.

و بی‌نیاز از بیان است که قطعاً یکی از پدر و مادر مسلمان به دیگری نیرنگ نمی‌زند و بدو خیانت نمی‌کند و در غیر مباح بر او دروغ نمی‌بندد! و در سر راه او دام مکر و حیله نمی‌گسترد و به وی خیانت نمی‌نماید و از او دزدی نمی‌کند و برای فساد و خرابی او تلاش نمی‌نماید و حتی اگر یکی از آنان از دیگری خوشش نیاید به حقیقت به آنان امر شده استکه راه صبر و مجامله پیش گیرند و براین پیوند میان خود باقی بمانند. وگرنه، اگر زندگی میان آنان غیر ممکن شد به نیکی از هم جدا شوند.

پس در این فضای سالم است که کودک مسلمان متولد می‌شود و از همان لحظه نخستین تولد با شادی فطری و طبیعی از ولادتش روبه‌رو می‌گردد. این شادی طبیعی با تولد کودک در تمام خانواده‌های بشریت وجود دارد خواه بر هدایت و یابرگمراهی باشند. چون این امر فطری و سرشتی است که تعلقی به هدایت و گمراهی ندارد. با این حال، بعد از این مرحله است که راه خانه مسلمان از راه خانه گمراه جدا می‌شود. در حالی که در جاهلیت هنگام تولد کودک، تنها چیزی که مردم را به خود مشغول می‌داشت، همان شادی طبیعی و همان عطوفت و مهرطبیعی و همان مراعات و توجه طبیعی به وجود نوزاد است. اما در

اسلام والدین در کنار این امور احساس می‌کنند که با تولد این نوزاد دربرابر الله مسئولیت معینی برعهده دارند و آن این است که باید کودکشان را بر روش اسلامی پرورش دهند واز نخستین لحظه تولد این احساس را دارند و از آن آگاهند، مادام که به حقیقت مسلمان باشند، نه اینکه مسلمان ارثی و اسمی و شناسنامه‌ای باشند! آری! آنان در جست‌وجوی این کارند و برای آن کار می‌کنند و در آن تلاش و زحمت به خرج می‌دهند.

و در آغاز کار هوشیاری و آگاهی کودک ناچیز است و ادراک وی بسیار تنگ و محدود است و این تصور صحیح نیست که کودکان مطلقاً آگاهی ندارند! چون کودک در روزهای نخستین تولد، لبخند مهرآمیز درچهره مادر را درک می‌کند از آن شاد می‌شود و بدان آرامش خاطر می‌یابد و همچنین خشم او را نیز می‌فهمد و پریشان و مضطرب می‌گردد و گریه سرمی‌دهد و کودک در روزهای اول تولد و ماههای اولیه هیچ وسیله تعبیر و بیان ندارد جز خنده رضا و شادی و با گریه اضطراب و پریشانی و بیم و خشم و گرسنگی و هر نوع دردی والمی، همراه با حرکات معینی در بدن در حالت رضا و شادی، و حرکات عصبانیت و ناخشنودی همراه با گریه، ولی اگر قدرت او بر تعبیر وبیان ناچیز و اندک است، این به این معنا نیست که وسایل تعبیر ندارد! بلکه او در این قلب کوچکش نیرو و انرژی بزرگی از عواطف و احساسات وعکس‌العملها دارد، اگرچه موقتی باشند و زود تمام شوند و مستهلک گردند، آنها با این وصف، خطوط خویش را بر این صفحه که سفید است یا خطوط کم رنگی دارد، می‌نگارند و اثر خود را بر جای می‌گذارند!

در حقیقت این صفحه ولوح ضمیرش سفید و خالی نیست، آن گونه که ما می‌پنداریم، به این معنا که خالی از خطوط باشد

آیا میوه را در آغاز پیدایش که شکوفه است دیده‌ای؟!

بی‌گمان می‌بینی که تمام آن سبز است. با این حال، در آن دقت نظر کن، می‌بینی که آغاز سیمای بعدی آن در آن وجود دارد

آغاز خطوط آن، که هنوز رنگ نگرفته است، ولی تمایز این خطوط شروع شده است. و آغاز فراز و نشیبهای آن، این جا و آن جا پیدا است، بی‌گمان اینها آغاز ساختار «شخصیت» ممتاز میوه است! کودک نیز همچنین است. بی‌گمان صفحه لوح ضمیرش سفید بدون خطوط نیست، آن جا خطوط کم رنگی هست که هنوز متمایز نشده‌اند، ولی قطعاً تمایز می‌یابند. یا به صورت موروثی خویش بدون تعدیل اگر دخالت معین در کارهای او به عمل نیامده باشد، نمایان می‌گردند یا برصورت و شکل تعدیل شده اگر دخالت مقصود در آن شده باشد، ظاهر می‌شوند و هر نوع عکس‌العملی که در نفس کودک صورت می‌گیرد، و هر نوع تجربه‌ای که

در آن فرو می‌رود، خواه تجربه شادی و رضایت باشد یا تجربه بیم و پریشانی و بی‌تابی یا تجربه درد و الم و سستی باشند، هر یک در این صفحه برای خود حفره و گودالی یا خطی پدید می‌آورد، تا اینکه سرانجام در آن بر اثر تراکم این تجربه‌ها و عکس‌العملها، خط واضح و برجسته‌ای به وجود می‌آید و از این جا است که سالهای اول زندگی کودک بسیار اهمیت دارد و خطر آفرین است. اگرچه همان گونه که پیشتر گفتیم برای فرصتهای ایجاد تعدیل در آن در هر مرحله‌ای از مراحل آینده عمرش در را به روی ما نمی‌بندد، به ویژه در هنگامی که «انقلابات» و دگرگونیهای طبیعی در مراحل بلوغ و آغاز جوانی در آن پدید می‌آید.

در این صفحه که به صورت ظاهر سفید است، و در حقیقت خطوط آن کم‌رنگ هستند، نشانه و سیمای اولیه شخصیت نقش می‌بندند و نگاشته می‌شوند. که این کار بیشتر به طریق تعامل و رفتار متقابل والدین با کودک ارتباط دارد و متوقف بر آن است.

و در این مرحله که خطوط لوح ضمیر کودک کم رنگند، گاهی والدین نمی‌توانند این خطوط را به آسانی تشخیص دهند و از هم جدا کنند.

چون اولاً کم‌رنگند و ثانیاً پیش از آن که کودک قادر به تکلم و نطق باشد و تعبیر و بیان به زبان را فراگیرد، وسایل تعبیر نزد کودک بسیار محدود است. بی‌گمان قدرت بر تکلم و فراگیری زبان معجزه‌ای از معجزات آفرینش در نهاد این مخلوق بشری است !

«وَعَلَّمَ آدَمَ الأَسْمَاء كُلَّهَا (بقره/ ۳۱)

سپس به آدم نامهای همه را آموخت.

«وَاللهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لاَ تَعْلَمُونَ شَيْئاً وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالأَبْصَارَ وَالأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ (نحل/ ۷۸)

خداوند شما را از شکمهای مادرانتان بیرون آورد در حالی که چیزی نمی‌دانستید، و او به شما گوش و چشم و دل داد تا سپاسگزاری کنید.

با این حال، با وجود عدم وضوح خطوط بتمامی، بی‌گمان مادر بتدریج شروع می‌کند به اینکه چیزی از مزاج کودک و طبیعتهای وی را درک کند. چون تماس مادر با او مستقیم و تنگاتنگ است و در تعامل و رفتار با وی بیش از همه به وی نزدیک است. به هرحال مطالب و خواسته‌های تمام کودکان در این مرحله به هم نزدیک و شبیه به همند، اگرچه طبعها و مزاجهایشان بعداً بسیار با هم مختلف و متفاوتند. تمام کودکان محبت و مهر و ناز و مراعات و امنیت در آغوش مادر یا کسی نزدیک بدان را می‌طلبند و مادر این محبت و مهروناز را به فطرت و طبیعت

و سرشت خویش، به کودک می‌بخشد و این توجه و عنایت را به وی می‌رساند.

با این حال، جاهلیت عصر نوین مادر را در مسیر ضدفطرت و سرشت خود و در مسیر ضد نیاز طبیعی کودک قرار می‌دهد، هنگامی که او را مجبور می‌سازد که کار کند و نفس خویش را بین مطالب و خواسته کار و بین مطالب و خواسته مادر بودن، تقسیم و توزیع و پراکنده نماید، و این مطالب در وقت و زمان و در تلاش و کوشش و همچنین در جهت نگرش نفسی و عصبی با هم مختلف و ناسازگارند!

سپس این جاهلیت عصر نوین می‌پندارد که با تأسیس و راه‌اندازی کودکستانها و شیرخوارگاهها، مشکلات مادران شاغل و کارگر را حلّ می‌کند!

وای چه راه حل بدبختانه‌ای! این راه بر بدبختی و پریشان حالی مادر شاغل و کارگر می‌افزاید، و مشکلات انحرافات و آوارگی و نابسامانی روحی و نفسی کودکان کودکستانی و شیرخوارگاهها، وقت وتلاش و نیروی‌ها عصبی او را پریشان و پراکنده می‌سازد. چون می‌بینند که نسلهای آواره منحرف جوانان امروز از آن پدید می‌آیند، که این کارها انواع فساد و انحراف و تباهی در نفس او پدید می‌آورند!

یک مادر مسلمان، در جامعه مسلمان، در سایه دولت مسلمانی که شریعت خداوند و روش و منهج او را در زندگی تطبیق می‌کند، وظیفه دارد و بروی واجب است که این حقیقت را به صورت واضح و عمیق درک کند که: کودک حداقل درسالهای اول کودکیش احتیاج بیک مادری دارد که اختصاصاً به پرورش و مراعات کودکی او بپردازد و هیچ چیزی او را از پرورش نسلها بازندارد و او رابه خود مشغول ننماید. و باید بداند هر کاری که انجام دهد غیر از تدبیر منزل و مراعات و مراقبت کودکانش به ضرر و بر حساب این کودکان تمام می‌شود و ضرر آن به کودکان نسل آینده بشری نیز سرایت می‌نماید اما هنگامی که ضرورت شدید برای کارکردنش پیش آید، این ضرورت اجباری خارج از اختیار او است اما داوطلبانه به کار روی آورد بدون ضرورت اجباری و ناچاری، این همان حماقتی است که جاهلیت نوین به نام پیشرفت و علم و دانش و تمدّن در قرن بیستم بدان روی آورده است!

و تمام ضروتها و نیازهای اقتصادی خود ساخته این جامعه جاهلیت، برای بیرون رفتن زن از خانه و فتنه‌گریها و آشوبهای خیابانی، یک مجوز ظاهری و توجیه غیرموجه است.

تمام اینها نمی‌تواند این خرابی و ویرانی را توجیه کند. که از راه الغای وظیفه تخصصی مادری از جامعه، نفسهای بشری بدان مبتلا می‌گردد و به جای مادر متخصص در تربیت کودک، مادر شاغل و کارگر می‌گذارد یعنی مادری که تلاش و وقت و اعصابش پراکنده و پریشان شده است. علاوه بر اینکه این ضرورتها ونیازها

ساختگی و غیرحقیقی‌اند بلکه شیاطین جنّ و انس آنها را دزدیده و پیچیده کره‌اند تا گمان کنند که هیچ راه حلّی برای این مشکلات وجود ندارد، جز اینکه زن نیز همچون مرد به کار بپردازد و مشغول گردد.

و چه قدر راه حلّ آسانی می‌بود، اگر جاهلیت عملاً می‌خواست مشکلات را حلّ کند «و اصرار نمی‌کردند بر آنچه که کرده‌اند و خود می‌دانند که چرا چنین کرده‌اند» چون بالا بردن هزینه زندگی، «یک تحول و دگرگونی حتمی» نیست، بلکه این کار ساخته دست «سرمایه‌داری است، که امروز بر بشریت مسلط و چیره شده است. همان گونه که حتی اگرچه این مشکلات ضرورت انفکاک‌ناپذیر هم باشد، کار کردن زن تنها راه حلّ آن نیست!

اگر این جامعه جاهلیت در جست‌وجوی راه حلّ مشکلات، صادق است و راست می‌گوید، بیاید به عنوان تجربه و آزمایش، به جوانی که ازدواج کرد و حاضر نبود در هنگام اشتغال به کار، ازدواج کند، کمک هزینه ازدواج به وی بدهد که مساوی با حقوق زنش در صورت مشغول بودنش به کار باشد! وبعد از آن در انتظار آن باشد که تولید در دفاتر کار و کارگاهها و کارخانه‌ها و ادارات چه قدر شرایط و اوضاع احوال برای پرورش نسلهای بشری آرام و ملایم و متناسب شده است.

که دیگر از آوارگی و فرار وانحراف و عدم مقاومت در برابر موج فساد خبری نیست.

مادر مسلمان در جامعه مسلمان در سایه دولت اسلامی که قوانین شریعت خداوند و روش او را در زندگی تطبیق می‌کند و بدان عمل می‌نماید، مادری است که به کار مادری اختصاص دارد جز در حالت ضرورت اجباری و ناچاری که این حالت در جامعه مسلمان ودولت مسلمان به ندرت پیش می‌آید.

چنین مادری بسبب اختصاص به کار مادری، نیازهای فطری و طبیعی کودک به محبت و دلسوزی و مهربانی و مراعات و مراقبت را به وی می‌بخشد، آن گاه کودک پرورش صحیح و کامل می‌یابد که با این پرورش توازن در نفس و روان وی به وجود می‌آید، یا حداقل برای توازن مطلوب استعداد خواهد یافت و این نقطه آغازین است در تربیت کودک، و این نقطه آغاز در زندگی بشری مهمّ و خطر آفرین است. چون این نقطه است که آینده بشریت را تعیین می‌کند و ترسیم می‌نماید!

بی‌گمان محبتی که مادر به کودک می‌بخشد، و غیر مادر قادر بدان نیست، همان است که به کودک محبت را می‌آموزد، و در نفس او خط نفرت و کراهت فطری را متوازن می‌سازد، این خط کراهت و نفرتی که خود به خود در نفس انسان پدید می‌آید. چون از جمله خطوط فطری و سرشتی است که انسان با آن

متولد می‌گردد. ۱

هر انسانی کاملی که متولد شود، در نفس و روح وی مجموعه‌ای از خطوط متوازی و متضاد با هم در اتجاه و نگرش، وجود دارد، مانند: «خوف و رجا»، «حبّ و کراهت»، «حسّی و معنوی»، «ایمان به محسوسات و ایمان به غیرمحسوسات»، «واقع‌گرایی و خیال‌گرایی »، «فردگرایی و جمع‌گرایی »، «مثبت بودن و منفی بودن»، «التزام‌گرایی و آزادی‌گرایی ». که تمام این خطوط ریشه در نفس و روان فطرت بشری دارند و هر یک در ساختار بنای روانی و روحی انسان کار خویش را انجام می‌دهند و تمام این خطوط در نفس کودک کم رنگ هستند که هنوز به شکل واضح از هم متمیز و مشخص نشده‌اند، همانند میوه در هنگام شکوفه بودن، ولی بدون شک این خطوط وجود دارند، و این رفتار بیرونی با کودک است که به این خطوط تعمق و ژرفایی می‌بخشد و آنها را آشکار و برجسته می‌سازد، یا رشد آنها را متوقف می‌کند، پس به همان حالت طفولیت اولی باقی می‌مانند، یا آنها را سرکوب می‌کند و مانع می‌شود که به صورت محسوس از نفس خویش تعبیر نماید و واقعیت خویش را بیان کند. بیشتر انحرافات و کج رویها از این خطوط متقابل و متضاد پدید می‌آید. این خطوط در حالت درست و تکامل تا حدّ معقولی متوازن و هماهنگ می‌باشند از تمایل به این جا یا آن جا. با این حال، هنگامی که یکی از دو خط مقابل بارز و برجسته شود بدون طرف مقابلش که این صورت غالباً پیش می‌آید، یا هر دو خط با هم بیش از حدّ لازم بارز و برجسته شوند، یا هر دو با هم بیش از حدّ لازم کاهش یابند، در این حالات انحراف پیش می‌آید. و مزاجهای وراثتی ژنتیکی بد، جز یک نوع از این انحرافات سه‌گانه چیزی دیگری نیست و نوع اول همان گونه که گفتیم غالب است و اغلبیت دارد، ولی در آن دو نوع دیگر نیز در بشریت با نسبتهای متفاوت موجودند. و این جا است که نقش و اهمیت تربیت در اعاده توازن به این خطوط متقابل و منع آنها از انحراف، هویدا می‌گردد، اما اگر تربیت فاسد باشد خود آن تربیت انحراف را به وجود می‌آورد یا اگر انحراف پیش از آن موجود باشد بر درجه آن می‌افزاید و بدان شدّت می‌بخشد.

و اکنون به مبحث دو خط متقابل: دوستی و نفرت برمی‌گردیم. چون این دو خط در ساختار نفس انسانی مهمترین و خطرناکترینند.

کودک وقتی که متولد می‌شود دو خط کم رنگ متقابل دارد که یکی از آنها متوجه پدیده محبت و دوستی است و دیگری متوجه پدید آمدن کراهت و نفرت است، هر دو در فطرت کودک هستند و هر دو در زندگی انسان ضرورت دارند. در

---

۱. رک: فصل خطوط متقابل در نفس بشری در جلد اول این کتاب. یا رک: کتاب «دراسات فی‌-النفس البشریه».

زندگی هر انسانی. چون هر انسانی باید چیزی را دوست بدارد و از چیزی کراهت و نفرت داشته باشد، چیزهایی را دوست می‌دارد که باید دوست داشته شوند و از چیزهایی کراهت و نفرت دارد که باید از آنها کراهت و نفرت داشت. وگرنه، او یک انسان درست و کامل نیست و هستی او ناقص است. و هنگامی که انسان بدون راهنمایی به حال خود رها شود، در معرض یک نوع معین از اختلال در این دو خط واقع می‌شود، پس خویشتن را بیش از آن که باید، دوست می‌دارد و در برابر آن از دیگران به همان نسبت کراهت و نفرت دارد. و ذاتاً این چیزی است که نیاز به تعدیل دارد، تا توازن در بین این دو خط به وجود آید و هر وقت این تعادل دچار اختلال شد باید به حال تعادل برگردد و چیزی که توازن و تعادل را پدید می‌آورد و اگر دچار اختلال شد آن را به حال توازن برمی‌گرداند همان حسّ دوست داشتن است که والدین و به ویژه مادر، آن را به این کودک نوزاد خود می-افزایند، باندازه کنترل شده‌ای که مورد نیاز او است بدون زیادی و کاستی. پس هر گاه کودک بهر سببی باشد، آن محبت را نیافت، خواه به سبب سنگین دلی و خشونت دل مادر باشد یا بسبب اختلاف و نزاع دایمی بین والدین باشد که در نفس خود فرصت آن راندارند که متوجه کودک خود گردند و با وی محبت و مهر بورزند، یا به سبب اشتغال مادر به کار در خارج خانه، مادر نتواند به حال کودک خود درست برسد.

پس آن جا است که فقدان این محبت و دوستی به طور کلی نتایج بسیار بدی برای کودکشان دارد. که بارزترین این نتایج بد این است که در نفس و روان آن کودک خط کراهت و نفرت رشد و نموّ می‌کند بدون اینکه خط محبت و دوستی هم رشد و نموّ بنماید یا بیشتر از آن نمو کند، پس در نفس کودک نفرت و کراهت نسبت بدیگران و حقدو کینه درباره آنان، به وجود می‌آید و نشأت می‌کند، و با دیگران پیوند محبت و رابطه تعاون و همکاری که هر دو برای ساختار بنای بشریت ضرورت دارند، برقرار نمی‌نماید و نتیجه بد آن این است که کودک منزوی شود ودر خود فرو رود و منفی باف گردد و هیچ فایده‌ای برای مجتمع خویش نداشته باشد، از این نتایج بد دیگر کمتر نیست. و بر مادر مسلمان واجب است که پیش از هر چیز این حقیقت را درک کند.

بر مادر مسلمان واجب است که درک کند که مطلقاً هیچ چیزی نباید مانع این باشد که او باید نیازهای طبیعی کودک را از قبیل محبت و دلسوزی و مهربانی و مراعات و توجه ویژه، به وی ببخشد و اینکه اگر او کودک خود را از این احساسات محروم نماید، تمام هستی او را خراب و فاسد کرده است. چون این مشاعر و احساسات حقی طبیعی او هستند. که خداوند آنها را به فضل و حکمت خود در

وجود مادر به ودیعت نهاده است. به گونه‌ای که خود به خود در نهاد مادر منفجر می‌گردند تا به نیازی طبیعی کودک وفا نمایند، هنگامی که کارها در مسیر درست خود سیر کنند و جاهلیت در آن دخالت نکند تا آنها را منحرف نماید. و باز هم باید مادر درک کند که در عین حال اندازه کنترل شده‌ای برای ابراز محبت و دلسوزی و مهربانی و مراعات و توجه وجود دارد که مقصود و مطلوب است و بیش از آن مانند کاستی از آن نادرست است و هر دو وجود و هستی کودک را در آینده. خراب و فاسد می‌نمایند. توجه بیش از حدّ مشاعر احساسات کودک را نازنازی بار می‌آورد که موجب سستی هستی نفس کودک می‌گردد خواه پسر جوان یا دختر جوان باشد، و این رخاوت وسستی و آبکی بودن عیب است در ساختار بنای او که استوار نمی‌گردد و در کارهای مهم قابل اعتماد نخواهد بود، و شرایط و اوضاع و احوال زندگی، ما را به حال خود نمی‌گذارد و به سستی و تنبلی و نازنازی ما رحم نمی‌کند:

«يَا أَيُّهَا الْإِنسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَى رَبِّكَ كَدْحاً فَمُلَاقِيهِ (انشقاق/ ٦)

هان! ای انسان! تو پیوسته با تلاش بی‌امان و رنج فراوان به سوی پروردگار خود رهسپاری، و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد.

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي كَبَدٍ (بلد/ ٤)

ما آدمی را برای رنج و محنت آفریده‌ایم.

و نازنازیها با بنای سست وجودشان توان رنج و زحمت را ندارند، و در زندگی خود خسته می‌شوند وخسته‌شان می‌کنند.

و مادر مسلمان باید بداند که اسلام جهاد دایمی در زمین است. جهادی است برای برتری بخشیدن به فرمان الهی. جهادی که زن و مرد هر دو در آن شریک هم هستند. که هر یک نقش و وظیفه خویش را در آنچه برای آن مهیا شده است، دارد.

و باید بداند که دختر و پسری که امروز پرورش می‌یابد مرد فردا و زن فردای جامعه است و در اسلام هر دو برای برتری بخشیدن به فرمان الهی و جهاد برای آن نقش خود را دارند پس باید از همان لحظه نخستین خود را برای این جهاد مهیا سازند، از همان آغاز تولد. به گونه‌ای که باید باندازه کنترل شده محبت و دلسوزی و مهر و رعایت و توجه به وی بخشیده شود، بدون زیادی و نقصان که هر دو فساد می‌آورند، و باید بداند که هر نقص و زیادتی در این عنصر و عامل حیاتی، به همان اندازه زیادت و کاستی وجود کودک را فاسد می‌کند، همان کودکی که مرد یا زن فردای جامعه است، وباید بداند که همه ما در پیشگاه خداوند در باره

فسادی که در فطرت درست کودک پدید می‌آوریم مسؤل هستیم و بازخواست می‌شویم و همچنین مسؤل هستیم درباره ضایع کردن نیرویی که ممکن بود در راه جهاد فی‌سبیل‌الله به کار رود. و تربیت درست در حقیقت مسئولیت در برابر الله است.

«کُلُّکُمْ راعٍ وَ کُلُّکُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِیَتِهِ»[۱]

شما همگی نسبت بدان چه که در زیر دست دارید همچون چوپان نسبت به گله‌اید، و همگی شما نسبت به کار خود مسؤل هستید.

پس هر گاه کودک در مرحله اول بهره خویش را از محبت و دلسوزی و عطوفت یافت مرحله دوم از مراحل تربیت کودک و نوزاد فرا می‌رسد، که عبارت است از عادت دادن کودک به «کنترل» و این مسئله در زندگی کودک بسیار مهم و خطرناک است.

بی‌گمان «ضوابط و کنترلها» در وجود انسان فطری و سرشتی هستند درست مانند انگیزه‌ها. با این حال، انگیزه‌ها بارزتر و آشکارتر و سابقترند، همان گونه که خود به خود کار می‌کنند اما ضوابط و کنترلها با وجود اینکه فطری هستند، اولاً دیرتر ظاهر می‌شوند و ثانیاً برای رشد و نموّشان نیاز به کمک عوامل خارجی دارند. چون همواره با ثقل و سنگینی و فشار معینی روبه‌رو می‌شوند، بر مادر است که اول آنها را متوازن و متعادل سازد، سپس بر آنها چیره شود. درست مانند ایستادن و حرکت او، و مانند تکلم و نطق به حروف و کلمات که هر دو نیرویی هستند نهان شده در ساختار وجودیش، ولی برای رشد و نموّ نیاز به کمک خارجی دارند. چون اولی با جاذبه زمین مقاومت می‌کند و دومی با سنگینی زبان ایستادگی می‌نماید، پس هر گاه از کمک خارجی برخوردار نشود از کار عاجز می‌گردد یا از موعد عادی خویش به تأخیر می‌افتد.[۲]

کودک به کمک و یاری مادرش نیازمند است که «کنترل و ضبط» «عادت بدان» را یاد گیرد. اولین چیزی که کودک بدان نیاز دارد، کنترل ترشحات و تراوش‌های بدنی است و مادر کودک خود را به تدریج به کنترل این ترشحات و تراوشات عادت می‌دهد به وسیله اینکه وقتی معینی برای آنها اختصاص می‌دهد و جسم و بدن خود به خود به این عمل کنترل عادت می‌گیرد، ولی بعد از تمرینی و آموختنی که قطعاً مدتی از زمان را می‌برد. سپس نیاز به کنترل شیر دادنش دارد. و این نیز بعد از تمرین کودک بدان عادت می‌گیرد و گاهی این کار در آغاز

---

۱. به روایت بخاری و مسلم.

۲. رک: فصل «الواقع والضوابط» در کتاب « دراسات فی‌النفس الانسانیه».

زحمت دارد با این حال، ضروری است حتی اگرچه کودک گریه کند و از این ضبط و کنترل بدش آید و مادری که هر وقت کودکش گریه سر داد او فوراً به وی شیر می‌دهد تا او را ساکت کند یا اینکه طاقت شنیدن گریه او را ندارد، با این عملش به کودکش زیان می‌رساند. چون او به کودک خود کمک نمی‌کند تا کنترل تمایلات خویش را یادگیرد و او را بدان کنترل در کوچکی عادت نمی‌دهد، پس در بزرگی نیز عادت نمی‌گیرد. و چه کسی از ما را، شرایط و اوضاع و احوال زندگی، به حال خود می‌گذارد تا از تمایلات خویش سیر شود، آن گونه که خود می‌خواهد؟!

و این علاوه بر اینکه ذاتاً بر مسلمان واجب است که کنترل نفس خویش را بیاموزد و از همان آغاز عمرش بدان عادت گیرد. چون جهاد در راه خدا در نفسی که نتواند تمایلات خویش را کنترل کند، استوار نمی‌گردد، بلکه به دنبال تمایلاتش روان می‌شود، و چگونه جهاد بدون کنترل شهوات و تمایلات ممکن می‌گردد، حتی اگرچه این شهوات و تمایلات ذاتاً مباح باشند و گناهی در آنها نباشد. با این حال، هنگامی که مانع جهاد در راه خدا شوند به صورت گناه در می‌آیند:

«قُلْ إِن كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَآؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُم مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُواْ حَتَّى يَأْتِيَ اللّهُ بِأَمْرِهِ وَاللّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (توبه/ ٢٤)

بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله شما، و اموالی که فراچنگش آورده‌اید، و بازرگانی و تجارتی که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید، و منازلی که مورد علاقه شما است، اینها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوبتر باشد، در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند. خداوند کسان نافرمان‌بردار را هدایت نمی‌نماید.

تمام این چیزهای که در آیه آمده است ذاتاً حرام نیستند. با این حال، هنگامی که وسیله تأخیر از شرکت در جهاد می‌شوند به صورت فسق و حرام و خروج از فرمان الله در می‌آیند و هنگامی که کفه ترازوی آنها در میزان دل برکفه محبت خدا و پیامبرش و جهاد در راه خدا رجحان یابد همان وضعیت را کسب می‌کنند. پس برای استقامت بر میزان الله جز ضبط و کنترل این تمایلات و بی‌نیازی از آنها وقتی که مانع انسان از شرکت در جهاد در راه خدا می‌شوند، چه وسیله دیگری وجود دارد؟! در حقیقت ضبط و کنترل قدرتی است که انسان بر آن تمرین می‌کند و عادتی است که بدان عادت می‌گیرد و هر اندازه در کوچکی بیشتر بر آنها تمرین نماید در بزرگی بر آنها قدرتمندتر و متمکن‌تر می‌گردد و در هنگام روبه‌رو

شدن ناگهانی با حوادث می‌بینند که این قدرت و توان در اعصاب او وجود دارد این دو خط متقابل از جمله خطوط تربیت می‌باشند: محبت و غمخواری و دلسوزی و رعایت و توجه از یک طرف و افزایش و پرورش قدرت بر کنترل آنها از طرف دیگر، این دو امر از خطوط اصیل و ریشه‌ای و دایمی در روش تربیت اسلامی می‌باشند، که بیک مرحله از مراحل عمر بخصوصی اختصاص ندارند، بلکه تا زمانی که تربیت و توجیه وجود دارد این دو خط عمل می‌کنند و در حقیقت هر دو با هم نمایانگر یک اصل از اصول اسلامی است که عبارت است از توازن و هماهنگی. چون روش و راه اسلامی راه و روش توازن و هماهنگی است و هدف از آن پدید آوردن و پروردن «انسان صالح» و شایسته است که در عین حال «انسان متوازن» نیز هست.[1]

و در تمام تفصیلات منهج و روش اسلامی خواهیم دید که توازن و هماهنگی بین نیروهای نفس انسانی، هدف اصلی و ریشه‌ای است که اسلام برای تحقق آن در واقعیت جهان و در زمین برای آن می‌کوشد، تا انسان در آن وضعیت برتری قرار گیرد که خداوند او را بر آن آفریده است و کج و معوج نگردد که در صورت توازن خود را از دست می‌دهد و بطرف پستی سرازیر می‌گردد:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ، ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ (تین/ ٤ ـ ٥)

ما انسان را در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده‌ایم، سپس ما او را به میان پست‌ترینِ پَستان بر می‌گردانیم.

و محبت و دلسوزی و غمخواری و رعایت همان گونه که دیدیم عنصر و عامل زنده و فعال است برای رشد و نموّ نفسانی سلیم کودک و انسان به طور کلی، ولی هنگامی که از حدّ خود تجاوز کند، سستی و آبکی بودن و ضعف بدنی و روانی و روحی و فکری پدید می‌آورد، پس یک عامل دیگری باید باشد تا آن را متوازن سازد که کنترل و ضبط می‌باشد و کنترل نیز معیاری دارد که نباید از آن کم یا زیاد باشد چون هر دو حالت کم و زیادی در هر عاملی از عوامل تربیت، موجب فساد می‌گردد. چون در توازن مطلوب ایجاد اختلال می‌نماید.

هنگامی که نیروی ضبط و کنترل افزایش یابد، انسان در معرض آن قرار می‌گیرد که بر حساب فعال بودن و زنده بودن قدرت وی، بر رهایش و مثبت بودن فعال در زمین افزوده گردد و هنگامی که این کنترل کاهش یابد، به سستی و آبکی بودن وضعف یا نابسامانی مجال می‌دهد، و اسلام هر دو حالت فوق را دوست ندارد. چون مخالف میزان کنترلی است که اسلام می‌خواهد پیروان خود را بر آن

---

۱. رک: جلد اول همین کتاب.

تربیت کند، و با میزانی که خداوند می‌خواهد زندگی بشری در جهان بر مبنای آن استوار باشد، نمی‌خواند. بی‌گمان والدین حکیم و درست کار می‌توانند با حکمت و خبرت و آگاهی و مهارت خویش این میزان را به گونه‌ای کنترل کنند که هر دو کفه آن متعادل باشند، ما بین محبت و رعایت و عطوفت و بین جسمی که قدرت بر کنترل را افزایش می‌دهد، با وجود مراعات تفاوتها و فرقهای ذاتی فردی بین یک کودک با کودک دیگری بر حسب وراثت‌های ژنتیکی ذاتی که دارند، و بر حسب اوضاع و شرایط ذاتی آنان. چون کودکی هست که بیشتر به دل سوزی و مهربانی نیازمند است تا هستی او متوازن گردد، در حالی که کودک دیگری است که بیشتر به رعایت قطعیت نیازمند است تا هستی او متوازن گردد. که نباید جرعه عطوفت مهربانی و جرعه قاطعیت به هر دو یکسان داده شود، بلکه باید به هر یک فراخور حال او از این یا از آن داد و باید احتیاط به خرج داد و توازن را اعاده کرد، هر گاه گامی از تربیت را برداشتیم. بنا بر این کودکی که تندرستی او بیمار است، بیشتر اوقات والدین او به ویژه مادرش بر جرعه محبت و مراعات و مهربانی نسبت به وی می‌افزایند. چون کودک درحال بیماری عملاً بدان نیاز دارد، ولی اگر این رعایت بعد از رفع نیاز ادامه یابد، او را فاسد می‌کند و او را در معرض این قرار می‌دهد که ساختار نفسی و عصبی او سست گردد، زود تحت تأثیر قرار گیرد، و صبر و شکیبایی بر زحمت و کوشش اندک شود. لذا باید به تدریج از این مقدار زیادی کاست و بر جرعه سخت‌گیری و قاطعیت افزود تا کفه‌های ترازوی وی متعادل گردد.

اگر چه این کار سخت است به ویژه بر مادر، ولی بر او نیز واجب است که احساسات و عواطف خویش را در برابر کودکانش کنترل کند و بدان عادت گیرد. چون این کار برای آینده زندگی آنان بهتر است.

و برعکس کودکی که انگیزه‌های قوی دارد، خواه بسبب وراثت یا بسبب هر چیزی دیگری باشد، او بیشتر به عامل قاطعیت و سخت‌گیری نیاز دارد تا انگیزه‌های تند او متوازن گردد و تا به قدرت بر کنترل آنها عادت نماید تا سرکش و منحرف نگردد. با این حال، این به این معنا نیست که این سخت‌گیری بروی با سبب و بی‌سبب استمرار یابد، زیر این کار او را فاسد می‌کند و بر انحراف و کج‌راهی او می‌افزاید به جای اینکه او را اصلاح کند. به ویژه هنگامی که کار به جای برسد که کودک احساس کند ـ از روی توهم و خیال یا از روی حقیقت که والدینش او را دوست نمی‌دارند و او را نمی‌خواهند

و این کار همان گونه که گفتیم، به حکمت و مهارت و دانایی والدین نیازمند است که به مهربانی یا سخت‌گیری بپردازند، گاهی این و گاهی آن تا کجیهای

طبیعت کودک راست و مستقیم گردد و بتواند سرکشیهای خویش را کنترل کند و همان گونه لازم است که سیاست والدین در برابر کودکشان یک چیز یا نزدیک به هم باشد. به گونه‌ای که کودک احساس نکند که آنان در رفتار نسبت به وی فرق دارند و ذاتاً نباید والدین در پیش کودک نسبت به وی تعارض داشته باشند که یکی در برابر عملی که کودک انجام داده است موضع‌گیری تنبیه او بر آن عمل داشته باشد و دیگری بر خلاف آن. چون این کار موجب تباهی موازین در احساس وذهن او خواهد شد و سبب می‌شود که احساس کند که کارها ضابطه معینی ندارند و یک معیار معینی نیست که او ملتزم بدان باشد، و احساس می‌کند که او این امکان را دارد که با تعالیم یکی از آنان مخالفت کند و گمان کند که طرف مقابل از او دفاع می‌نماید!

حتی اگر موضعگیری والدین عملاً در ارزشیابی رفتاری که باید در یک موضوع معینی با کودکشان به عمل آید، اختلاف داشته باشد، برای آنان روا نیست که اختلاف خویش را پیش کودک اعلان کنند بلکه باید بعداً در میان خود این اختلاف موضعگیری را بیان کنند نه در پیش کودک، که او بشنود. چون کودک محتوای اختلاف میان والدینش را در باره خود درک می‌کند ـ هر اندازه ما گمان کنیم که درک نمی‌کند ـ و او از نتایج این اختلاف متأثر می‌گردد ـ اگرچه ما گمان کنیم که متأثر نمی‌گردد ـ در نتیجه معیارها در ذهن او پریشان می‌شود. به گونه‌ای که درستی و نادرستی علایم آشکاری نزد او ندارند، بنا بر این خود را ملتزم به چیزی نمی‌داند که از او خواسته می‌شود و این به این معنا نیست که اگر یکی از والدین در تنبیه و کیفر کودک اسراف نمود طرف دیگر دست بسته بماند. در حالی که احساس می‌کند که این کار تجاوز است به حق کودک. با این حال، بر او لازم است که موضعگیری طرف مقابل را آرام سازد بدون اینکه معارضه خود را با وی اظهار دارد مانند اینکه کودک را از او دور سازد و بوی بگوید ببین که چگونه او را عصبانی و خشمگین نمودی که چنین و چنان کردی! پس از او معذرت بخواه تا از تو راضی گردد و به این وسیله کودک را از تنبیه و عقاب زاید بر حدّ لازم نجات داده است بدون اینکه کودک احساس کند که والدینش درباره او با هم اختلاف دارند. سپس بر ما واجب است که از تحمیل سیاست از پیش تعیین شده بر کودک اجتناب کنیم، به این معنا که او هر اندازه رفتار خویش را تغییر دهد، سیاست ما تغییر نکند. بی‌گمان این کار او را تباه می‌سازد در هر حالتی که داشته باشد خواه که جرعه زاید از مهر و محبت را دریافت دارد یا جرعه زاید از سخت‌گیری و قاطعیت را. چون اگر او در برابر هر کاری که می‌کند از مهر و محبت برخوردار گردد و این سیاست ما در قبال او باشد، این کار او را به

مخالفت و عدم اطاعت و بی‌انضباطی تشویق و ترغیب می‌نماید. چون او به این اعتماد می‌کند که دائماً هر کاری و هر خطایی مرتکب شود و هر اندازه خطای او بزرگ باشد با مهربانی‌ها روبه‌رو می‌گردد، این کار بدون شک او را تباه می‌نماید.

و اگر در برابر هر کاری که می‌کند به عنوان سیاست دایمی ما، با سخت‌گیری روبه‌رو گردد این عمل او را مأیوس می‌کند از اینکه احساسات والدینش درباره او تغییر کند هر اندازه او رفتار خویش را تعدیل کند و عیوب خویش را اصلاح نماید! این کار او را تشویق می‌کند به اینکه در پی تصحیح اشتباهات خود نباشد و مادام که قدر تلاش او را برای اصلاح نفس خویش نمی‌دانند، و او راتشویق نمی‌کنند به ادامه اشتباهات و خطاهای خود می‌پردازد و همان گونه در ذهن خود احساس می‌کند که او مظلوم است و در نفس و روح او این قاعده و پایه‌ای که مبنای ارزشهای برتر و مبادی و اصول برتر است، خراب و ویران می‌شود. چون او می‌بیند که نزد نزدیکترین کسان به وی، این ارزشها مقبول نیست و پدر و مادرش با این ظلم که بروی می‌کنند، بدترین نمونه‌اند، پس چگونه او عدالت را بیاموزد؟! و چگونه بقیه ارزشهای عالی و اصولی و مبادیی را فراگیرد که اسلام بر آنها استوار است؟!

آری، این چیزهای که کوچک و گذرا و کم وزن به نظر می‌آیند، تا این اندازه تأثیر گذارند. و به این مناسبت در این جا اشاره گذرایی خواهیم داشت به اینکه امثال این چیزها سبب خشونت عمربن خطاب در جاهلیت شده‌بود. چون پدرش، خطاب، بر او بسیار سخت می‌گرفت و خشن بود که او را طرد می‌کرد و بر او خشمگین می‌شد، در نتیجه این خشونت و سنگین دلی و بی‌رحمی در او پدید آمد که مسلمانان پیش از مسلمان شدن او از آن شکوه داشتند، و بعد از اینکه او مسلمان شد ساختار نفسی او تماماً با تماس با اسلام متعادل و متوازن گردید.

و به خاطر این است که اسلام شدیداً حرص می‌ورزد بر اینکه نباید کودک در ذهن خود احساس کند که والدینش نسبت به او ظلم می‌کنند و به خاطر همین امر است که پیامبر (ص) وصیت فرمود که در میان برادران عدالت و مساوات مراعات شود.

چون احساس هر یک از آنان به اینکه والدین بر او ظلم می‌کنند، ساختار وجودی او را تباه می‌سازد. چون همان گونه که پیش از این گفتیم، این کار قاعده و پایه‌ای که در آینده او، ارزشها و اصولی که حقیقت اسلام بر آنها استوار است، خراب و ویران می‌سازد، و ممکن نیست که بناء بدون اساس و پایه برپای باشد، در حالی که کودک در ایام اول زندگیش آن را از افراد محیط به خود دیده و دریافت کرده است که نزدیکترین آنان به وی والدینش می‌باشند.

و اینک بعد از معیار کنترل شده مهربانی و سخت‌گیری عطوفت» «حَسم» به خط سوم از خطوط تربیت اسلامی منتقل می‌شویم که خط الگو و سرمشق عملی است قدوه». اکنون کودک تا اندازه‌ای بزرگ شده و هوشیاری و ادراک او نیز بزرگ شده است، پس بیشتر پیرامون خود را درک می‌کند و بیشتر تحت تأثیر واقع می‌شود و این جا است که سختترین مرحله از مراحل تربیت و خطرناک‌ترین آنها در زندگی انسان فرا می‌رسد و آن عبارت است از مرحله اقتداء و پیروی از اشخاص پیرامونش. پس اگر الگو و سرمشق عملی پیرامونش خوب باشد امید راجح به اصلاح کودک می‌رود و ترجیحاً اصلاح می‌گردد، و اگر این الگو و سرمشق عملی بد باشد باحتمال راجح فاسد می‌شود و قدرت کودک برفراگیری آگاهانه و ناآگاهانه بسیار زیاد است، بیشتر از آنکه عادتاً ما می‌پنداریم. چون ما به صورت یک موجود کوچکی که درک نمی‌کند و یاد نمی‌گیرد به وی می‌نگریم!

آری! حتی اگرچه تمام آنچه را که می‌بیند درک نمی‌کند، اما بی‌گمان تحت تأثیر تمام آن قرار می‌گیرد!

در نفس و روان کودک دو دستگاه بسیار حساس وجود دارد که دستگاه خوشه‌چینی و برداشتن و یادگیری و دستگاه تقلید و ادا درآوری می‌باشند.

و گاهی اندک و بیش، وعی و آگاهی بتأخیر می‌افتد، ولی این امر از حقیقت چیزی را تغییر نمی‌دهد، پس او یاد می‌گیرد و بر می‌دارد بدون اینکه آگاهی داشته باشد یا بدون اینکه آگاهی کامل داشته باشد و او تقلید می‌کند و ادا درمی‌آورد بدون اینکه آگاهی داشته باشد یا آگاهی کامل داشته باشد و این التقاط و تقلید از آنچه در پیرامون خود می‌بیند و می‌شنود صورت می‌گیرد.

و از طریق برداشتن و تقلید از دیگران سخن گفتن را یاد می‌گیرد و این خود اثبات می‌کند که اندازه کافی از قدرت برای یادگیری معانی صداها وکلمات و جملات در او وجود دارد، و این اندیشه بسیاری از مردم را نفی می‌کند که گمان می‌کنند که کودک کوچک چیزی را درک نمی‌کند و نمی‌فهمد و هر گاه ادراک امور معنوی بر کودک نهان‌تر و پیچیده‌تر باشد این به این معنا نیست که قطعاً آنها را ادراک نمی‌کند. چون بی‌گمان کارفراگیری زبان و ادراک آن معجزه بزرگی است که علم درباره کیفیت صورت گرفتن آن سرگردان و حیران مانده است، و این دلالت می‌کند به صورت قطعی بر اینکه آگاهی و هوشیاری این موجود بشری خیلی زود در اوائل عمر او منفجر می‌گردد، خیلی پیشتر از آن که ما بزرگان بدان اعتقاد داریم!

و اندازه حقیقی هوشیاری و ادراک کودک در اوایل سن او و هر قدر باشد، و پیوند میان دستگاه فراگیری و برداشتن و میان دستگاه تقلید و ادا درآوری و

دستگاه هوشیاری، بی‌گمان دستگاه التقاط و دستگاه تقلید بدون آگاهی یا بدون آگاهی کامل، خطوط فراوان و اساسی را در ساختار روانی و روحی کودک رسم می‌کنند یا به آنها عمق و ژرفایی می‌بخشند. بدون شک آنچه از معانی ارزشها و اصول که ما بزرگان درک می‌کنیم، کودک درک نمی‌کند، ولی بطریقه‌ای در نفس او قاعده و پایه‌ای را پدید می‌آورد که در آینده این اصول و مبادی و ارزشها بر مبنای آن استوار خواهند شد، پس بنا بر این اگر قاعده و پایه متزلزل و پریشان و کج باشد، ما حق نداریم که امیدوار باشیم به اینکه ارزشها و اصول و مبادی نزد این کودک سالم و درست باشند.

و اندکی پیش از این گفتیم که اگر کودک احساس کند که والدین به وی ظلم و ستم می‌کند، چگونه این امر در ساختار این پایه نفس او تأثیر می‌گذارند و به عوض اینکه این پایه را برافرازند، آن را ویران می‌کنند

و اندک اندک بتدریج همراه با زیادت هوشیاری او والدین برای او نمونه و سرمشق عملی می‌شوند مقدار زیادی از ارزشها و مبادی را از آنان فرا می‌گیرد بر حسب احوال آنان چه خوب باشند و چه بد!

و یک بار بدی، از الگو و نمونه سربزند کافی است که کودک آن را یاد گیرد!

یک بار مادرش را ببیند که به پدرش دروغ می‌گوید یا برعکس یا ببیند که یکی از آنان یا هر دو به همسایگان خود دروغ می‌گویند، این یک بار کافی است برای اینکه در نفس و روح او ارزش «صداقت و راستی» ویران شود و پایین آید، حتی اگر هر روز و هر ساعت در گوش او نصایح و پند و اندرز و سفارش به صداقت و راستی بخوانند او باورش نمی‌شود!

و یک بار کودک ببیند که مادرش یا پدرش به همدیگر خیانت می‌کنند یا در گفتار و رفتار به مردم خیانت می‌کنند، همین یک بار کافی است که ارزش استقامت و امانت را در نفس و روح او ویران کند و از بین ببرد حتی اگرچه سیل تعلیمات را بروی راه اندازند تأثیری ندارد!

و یک بار ببیند که یکی از نزدیکان و خویشاوندانش نمونه و الگوی دزدی هستند کافی است برای اینکه امانت و ارزش آن در نفس و روح وی ویران شود !

و از این گونه مسائل در باره ارزشها و اصولی که زندگی انسان درستکار و راستگو بر آن استوار است، مسئله همین طور است

هنگامی که کودک پایه و اساس استواری از ارزشها و اصول و مبادی انسانی را در والدین خود بیابد و به عنوان الگو و نمونه به آنها پناه ببرد، ممکن است از دروغ و دزدی و خدعه و نیرنگ و غش و خیانت دیگران چشم بپوشد یا اینکه چندان تحت تأثیر آنان قرار نگیرد یا اصلاً از آنان تأثیر نپذیرد به ویژه هنگامی که والدین

او به خوبی و روشنی و به قدر کافی برای او توضیح دهند که رفتار و گفتار و کردار این اشخاص نمونه بسیار بدی از ارزشهای انسانی است که شایسته آن نیستند که الگو و نمونه انسان شایسته و درستکار باشند و نباید این گونه نمونه‌ها مورد تقلید و پیروی واقع شود و باید به نمونه‌های پاکی استناد کنند که خود تقدیم می‌دارند، ولی اگر چیزی از این بدیها را از والدین خود ببینند هرگز از آن چشم پوشی نمی‌کند و ممکن نیست که تأثیر عمیق در نفس و روح او به جای نگذارد و گاهی تا آخر عمر او این تأثیر بد باقی می‌ماند و تغییر نمی‌کند.

و از این جا است که اسلام مشتاق است بر اینکه والدین ذاتاً باید مسلمان باشند یعنی فعلاً به حقایق اسلام و ارزشها و اصول آن عمل کنند و همچنین مشتاق است بر اینکه تمام مردم جامعه بر روش تربیت اسلامی تربیت شوند، تا در آن مدت زمانی که کودکانشان در انحصار آنان است، خودشان نمونه و سرمشق عملی مستقیم آنان باشند، آن وقت فراگیری و پیروی و تقلید این ارزشها و اصول در جانهای کودکانشان به آسانی صورت می‌گیرد و از همان زمان طفولیت در جانهایشان ریشه عمیق می‌دواند، سپس آموزش و تعلیمات بر رسوخ و ثبات آن می‌افزاید و جامعه اسلامی آنها را نیرومند می‌سازد، وقتی که کودک بزرگ می‌شود، آموزش می‌یابد، سپس که بزرگتر می‌گردد با جامعه برخورد پیدا می‌کند واز آن می‌گیرد و بدان می‌بخشد

و از این جا است که پیامبر (ص) مشتاق است بر توصیه به کسی که می‌خواهد ازدواج کند تا با زن صاحب دین و مقید به این ازدواج نماید و به وی می‌فرماید:

«تُنْكَحُ الْمَرْاَةُ لِأَرْبَعِ خِصالٍ: لِمالِها وَ لِحَسَبِها وَ لِجَمالِها وَ لِدينِها، فَاظْفَرْ بِذاتِ الّدينِ تَرِبَتْ يداكَ»[1]

به خاطر چهار خصلت با زن ازدواج می‌کنند: به خاطر دارایی و ثروتش، و به خاطر حسب و شرافت کسبیش، و به خاطر زیبایی و جمالش، و به خاطر دینداریش، پس دیندار را دریاب وگرنه، به خاک ذلت می‌نشینی، یا در آن صورت دست خاک‌آلود می‌شود و صاحب رزق و روزی می‌گردی.

به راستی زن صاحب دین و دین‌دار پایه استوار برپا شدن خانه مسلمان و خانواده مسلمان است، و سبب می‌شود که کودکان پیش از تلقین، به وسیله تقلید و پیروی از مادر، از همان آغاز کودکی بر مبنای ارزشها و اصول و مبادی اسلام پرورش یابند و برایشان به صورت عادت و طبیعت درآید، و جزئی از وجود آنان شود که دیگر برایشان آسان نیست که از آن منحرف شوند، وقتی که طوفان و

---

۱. به روایت مسلم و بخاری.

گردباد ناملایمات آنان را در هم پیچد. هنگامی که نمونه و الگوی نیکو در پدر مسلمان و مادر دین‌دار نمایان و منسجم گردد بی‌گمان بسیاری از تلاشهایی که برای پرورش کودک بر مبنای اسلام به عمل می‌آید، تلاش و کوشش میسر و آسانی خواهد بود و در عین حال زود به ثمر می‌نشیند. چون در آن صورت کودک ارزشهای اسلامی را از فضای محیط خود، خود به خود نوشیده و سیراب شده است، و همواره در موضعگیری مختلف تصرفات والدین با همدیگر و با دیگران پیش چشم او است، نمونه‌های که به آنان اقتدا می‌کند و برشیوه آنها تصرف می‌نماید.

این امر به این معنا نیست که مطلقاً در کار تربیت کوششی به عمل نمی‌آید یا تمام تربیت خود به خود از طریق الگوی نمایان شده در والدین صورت می‌گیرد. نه خیر هرگزا بی‌گمان تربیت بدون تلاش و زحمت ممکن نمی‌شود خود تربیت نیز جزئی است از «کدح» و رنجی که بر بشریت فرض شده که در جهان و در زمین، آن را بکشد! ولی بدون شک هنگامی که انسان بداند که ثمره و نتیجه این زحمت و رنج بهشت است و دست یافتنی، این رنج و زحمت نزد نفس و روان او محبوب و مطلوب می‌گردد. بدون این تلاش و زحمت بر حسب مزاج و وراثت ژنتیکی و شرایط و اوضاع ویژه از کودکی تا کودک دیگر با هم اختلاف دارد و از همدیگر متفاوتند اما کودکی که دارای وراثتهای روحی برتری،[1] و شرایط طبیعی بهتر است، کمتر از همه کودکان دیگر نیازمند تلاش و زحمت است و بیش از همه از نمونه شایسته و سرمشق عملی پیرامون خود پیروی می‌کند و بیش از همه تحت تأثیر آنها قرار می‌گیرد. چون او استعداد طبیعی برتری برای فراگیری ارزشها و مبادی و اصول شایسته دارد و زودتر رنگ آنها را می‌گیرد و به آنها عمل می‌کند، و جز به ارشاد و توجیه گاه‌گاهی اندک نیازی ندارد و یک ارشاد و توجیه درست در یک امری او را در بقیه طول عمرش از ارشاد و توجیه بی‌نیاز می‌کند و نیازی به ارشاد جدید ندارد.

اما کودکی که دارای وراثتهای عادی است، الگو و نمونه نیکو برای او کمک بزرگی است تا استقامت یابد وکامل و میزان گردد. چون جنبه غیرطبیعی در نفس و روح وی نموّ می‌کند و رجحان می‌یابد و هنگامی که کودک بخواهد در

---

۱. این جا بین وراثتهای روحی ویژه مزاجها و طبیعتها و بین وراثتهای عقلانی ویژه هوش و ذکاوت فرق می‌گذاریم. همان گونه که بین وراثتها فرق می‌گذاریم بین استعدادهای ویژه‌ای که کودك با آنها متولد می‌شود مانند استعدادهای هنری، یا عملی، یا علمی، یا کاردستی... و این جا به ویژه به وراثتهای روحی اهتمام می‌دهیم. اگرچه وراثتهای دیگر مورد اهمیت تربیتی هستند ولیکن به دنبال ساختار نفسی سلیم کودك می‌آیند. مؤلف.

کاری تصرف نماید جنبه خیر دروی زودتر برانگیخته می‌شود. با این حال، نمونه و سرمشق عملی برای او به تنهایی کافی نیست، یا در هر حالتی عامل برانگیختن خود به خودی نمی‌شود، و علی‌رغم وجود نمونه خوب و تأثیر مؤکد آن، باید مرتباً تصرفات او مورد ملاحظه قرار گیرد و هر وقت مرتکب خطا و اشتباه شد یا قصد ارتکاب آن را داشت به جهت درست راهنمایی و ارشاد گردد، و این ارشاد گاهی با نرمی و گاهی با قاطعیت و سختی و گاهی با چشم پوشی و نادیده گرفتن آن، صورت گیرد، تا بدرستی و استقامت عادت گیرد و جزء طبیعت ذاتی او شود، آن گاه این کودک بعد از این تلاشها به درجه کودکی که دارای وراثتهای برتر است نزدیک می‌گردد که او برای استقامت به تلاش زیاد نیاز نداشت.

اما کودکی که دارای وراثتهای بدی است، علی‌رغم وجود سرمشق و نمونه خوب در پیشگاه او، کودک خسته‌کننده‌ای است. چون که وراثتهای بد او، او را از قبول پیروی از نمونه خوب و تقلید آن، برمی‌گرداند.

چون که استعداد و آمادگی او برای انحراف و کج روی بیش از استعداد او برای درستی و استقامت است.

با این حال، قطعاً این به این معنا نیست که از یک طرف نمونه والگوی خوب هیچ تأثیری در نفس کودک ندارد و از طرف دیگر به این معنا نیست که این کودک به هیچ وجه تربیت سالم را نمی‌پذیرد، بلکه تنها به این معنا است که کودک خسته کننده‌ای است و برای اینکه درست و مستقیم گردد، نیازمند تلاش و زحمت فراوانی است و می‌توانیم در یک معادله حسابی بگوییم که نمونه و سرمشق خوب همیشه و دائماً ارزشمند و مثبت است و در کنار آن به زحمت و تلاش کمتری نیاز است ومعادل آن از زحمت کم می‌شود. پس حالتی که به زحمت و تلاش متوسط نیاز دارد، اگر نمونه خوب داشته باشد به زحمت و تلاش اندکی نیاز دارد.

و حالتی که به زحمت و تلاش بزرگی نیازمند است با وجود نمونه خوب تنها به زحمت و تلاش متوسط نیاز دارد، و حالتی که به زحمت و تلاش بسیار بزرگی و به صورت غیرعادی نیاز دارد، با وجود نمونه و سرمشق خوب در حدّ توان به زحمت و تلاش بزرگی نیازمند است و امید می‌رود که این تلاش موفق شود و به این شیوه در هیچ حالتی قدوه و نمونه و الگوی خوب را هرگز از دست نمی‌دهیم و بدان نیاز داریم.

و کودکی که وراثت بدی دارد به ملاحظه دقیق‌تری و پی‌جویی سخت‌تری نیاز دارد، و برای ارشاد و توجیه او یک بار و دوبار و چند بار کافی نیست. و گاهی ممکن است که بعد از چندین بار ارشاد و توجیه، همان خطا و جرمی را مرتکب

شود که به وی یادآوری شده بود، و در آن هنگام قاطعیتی بیشتری و سختگیری بیشتری باید با وی به عمل آید با این حال، به صورتی که قلب او را فاسد نسازد و او را از مهر و عطوفت والدین مأیوس نگرداند و باید با هر قدمی که به سوی خوبی برمی‌دارد و هر خوبی که بر حالت او عارض می‌گردد، مورد تشویق قرار گیرد تا بر خط خوب شدن قرار گیرد و به وسیله مأیوسی و قدرنشناسی وارونه و واژگون نشود و باید صبر و تحمل طولانی به خرج داد تا حال او درست و مستقیم گردد و باید کودک به صورتی احساس کند، که پدر و مادر حتی در حالی که به خاطر خطای که مرتکب شده است، بر او سخت‌گیری می‌کنند باز هم او را دوست می‌دارند و از او کراهت ندارند و او را از خود نمی‌رانند، بلکه خیر و مصلحت او را می‌خواهند و این سخت‌گیری که گاهی نسبت به او به عمل می‌آورند به این جهت است که او را دوست دارند و اصلاح حال و کار او را می‌خواهند. بدون شک وظیفه بسیار سختی است، به ویژه وقتی که دیر نتیجه‌بخش شود و زحمت و تلاش و تمرین و باروری طولانی گردد، ولی هرگز مأیوس کننده نیست! و سرانجام بعد از زحمتهای طاقت‌فرسا و خسته کننده گاهی ممکن است که هرگز آن کودک به سطح کودک درجه اول یا نزدیک بدان نرسد با این حال، بدون شک شایسته‌تر و درست‌تر از آن می‌شود که اگر به حال خود رها می‌شد و با وی این زحمت و تلاش نمی‌کردند. همان گونه که اگر نمونه و سرمشق نیکو در پیرامون او نمی‌بود، خیلی از این بدتر می‌شد

بی‌گمان اگر این کودک، این نمونه و سرمشق خوب پیرامون او نمی‌بود و این زحمت و تلاش با وی به عمل نمی‌آمد او مجرم و جنایت کار و خرابه کار حرفه‌ای و مَی‌خواره می‌گردید، پس برای تربیت چه نتیجه‌ای بهتر از این خواهد بود، که این کودک را از گودال پستی بیرون آورده و او را به سطح انسانی رسانده است که گاهی مرتکب خطا می‌شود با این حال، به راه صواب برمی‌گردد و از رفتار و سلوک برتر و نمونه منحرف می‌شود با این حال، در گنداب جرم و جنایت قرار نمی‌گیرد؟!

بدون شک این خود یک موفقیت قابل ذکر است و سرانجام نتیجه‌ای است که سزاوار این همه زحمت و تلاش است، در درجه اول برای خود والدین خوب است. چون بی‌گمان دلشان شادتر می‌شود که ببینند فرزندانشان به صواب و درستی نزدیکترند تا به انحراف و کج راهی، و در درجه بعدی سرانجام برای تمام جامعه نیز سودمند است چون بی‌گمان برای جامعه خیر و مصلحت در آن است که افراد خود را حتی با تلاش و کوشش، از روی آوردن به جرم و جنایت باز دارد و این کارش بهتر است از اینکه با جرم و جنایت پیکار نماید که گاهی موفق می‌شود و

گاهی شکست می‌خورد

و در تمام حالات سه‌گانه کودک دیدیم که الگو و نمونه شایسته یک عامل و عنصر بسیار مهم است در کار تربیت، ولی به تنهایی کافی نیست و تنها نیست. و همواره باید یک عامل و عنصر دیگری در کنار نمونه شایسته باشد، که هر اندازه این نمونه شایسته و درست و مستقیم بر راه راست باشد، از آن عامل و عنصر دیگر بی‌نیاز نیست.

و آن عامل و عنصر «تلقین» است و تلقین ضرورت دارد. اگر الگو و نمونه شایسته و برتر به تنهایی کفایت می‌کرد برای کار تربیتی و رسیدن به مطلوب، قطعاً بزرگترین نمونه و سرمشق عملی برای تمام بشریت که در شخص حضرت محمد (ص) تجسم یافته بود، به تنهایی برای برپایی شیوه و روش تربیت اسلامی کفایت می‌کرد.

و لیکن این نمونه و سرمشق، علی‌رغم اینکه در سطح کل بشریت در کل تاریخ حتی در میان پیامبران نیز بی‌نظیر بود، او به تلقین و تکرار و ارشاد و توجیه پناه می‌برد علاوه بر آن کتاب بزرگ خدا که بر او نازل می‌شد و تمام آن از اول تا آخر تلقین و توجیه و ارشاد بود. چون کارهایی هست که ذاتاً به تلقین و توجیه نیاز دارند

علاوه بر این، اگر تمام بشریت اندازه و مرتبه بالاتری داشته و دارای فطرت راست و درستی باشند، ممکن نیست که تمامیت ساختمان روانی و روحی آنان با دریافت مستقیم وخود به خودی از راه نمونه و سرمشق عملی، کامل شود، و باید گاه‌گاهی احتیاج به تلقین و توجیه وارشاد داشته باشند

و علی‌رغم اینکه تلقین از نظر اهمیت و ترتیب نسبت به نمونه و سرمشق خوب، در مرتبه دوم است، و کاملاً متکی بر آن است، تا جایی که بدون نمونه شایسته ثمربخش نیست، بلکه گاهی نتیجه برعکس می‌دهد. اگر نمونه و سرمشق بد باشد.

وعلی‌رغم تمام اینها، بی‌گمان تلقین در حدّ ذات خود یک عنصر و عامل بسیار مهمی است و ضرورتی است که از آن مطلقاً بی‌نیازی وجود ندارد، برای تمام مردم در هر سنّی و به ویژه برای کودکان، که ادراک و فهم آنان بدان حدّ نرسیده است که خود به خود حکمت و فلسفه تمام تصرفات و کارهای بزرگان را بفهمند، پس باید به آنان این حکمت را تلقین کرد. چون عوامل و انگیزه‌های کودکان با بزرگان اختلاف دارد، و قدرت آنان بر کنترل از قدرت بزرگان متفاوت است، پس این امور سبب می‌شود که از دریافت و فراگیری از نمونه‌ها عاجز گردند. بنابراین، تلقین برایشان لازم است

و اینها همه علاوه بر وراثتهای ژنتیکی مختلفی است که گاهی خمیرمایه کودک را از ترکیب خمیرمایه والدین مختلف می‌سازد که برخورد خود به خودی بین والدین و کودکشان پدید نمی‌آید. و خود به خودی از نمونه پیروی نمی‌کند، پس احتیاج به تلقین دارد. بسیار پیش می‌آید که کودک از پدر یا از مادرش سؤال می‌کند که چرا چنین کاری می‌کنند؟ که می‌خواهد حکمت یک تصرف معینی از والدین را که نتوانسته است درک کند، یادگیرد و نمی‌خواهد بدون اینکه سبب و حکمت آن تصرف را بفهمد، از نمونه و الگوی خود ـ والدین ـ پیروی کند. آن وقت باید سبب آن را بداند تا امر را اطاعت کند از روی علم و آگاهی یا از روی قناعت بدان.

این جا لازم است که اندکی درباره اقتناع و رضایت کودک توقف و تأمل کنیم. و این تأمل به این سبب است که به ویژه در شیوه تربیت امریکایی و تربیت متکی بر نظریات تجزیه و تحلیل روان شناسی به طور عام، شایع کرده‌اند که نباید هیچ کاری بر کودک تحمیل شود مگر اینکه کودک به انجام آن قناعت کند و بدان راضی گردد. چون این کار در روح و روان کودک ایجاد سرکوفتگی می‌نماید و شخصیت او را تباه می‌سازد!

بی‌گمان این یک فتنه و آشوبی ویرانگر است در تربیت. باید دانست که این کار سبب بسیاری از آبکی بودن و نازنازی بودن و انحلال و از هم گسیختگی نسل جوان در تمام دنیای «متمدنی» شده است که جاهلیت قرن بیستم فریبش داده است و پایه‌ها و زیربنای ساختار روحی و روانی و زندگی را تلف نموده است.

اما اینکه کودک از حکمت و سبب تصرف در هر کاری علم و آگاهی حاصل کند، هیچ اشکالی ندارد، اما اینکه اجرای دستور و انجام امر منوط و متعلق به این باشد که کودک شخصاً قناعت کند به اینکه این امر صواب و درست است، این کار علاوه بر اینکه با ساده‌ترین مقتضیات منطق سالم سازگار نیست، موجب فساد و تباهی بسیار بد کودک می‌گردد

وگرنه، ، هنگامی که تجربه و آگاهی تمام مردم جهان، کار معینی را صواب می‌داند و بر آن قرار گرفته است، ولی کودک بعلت تجربه و مهارت محدودی که دارد از درک حکمت و فلسفه آن کار عاجز است. لذا به اجرای آن رضایت نمی‌دهد، چه کار باید بکنیم؟! آن کار ضروری و لازم را که ما با تجربه و آگاهی خود می‌دانیم که انجام آن ضروری و لازم است و عدم انجام آن محققاً مایه ضرر و زیان است، ترک می‌کنیم، تا ضرر و زیان آن حاصل شود. چون که کودک هنوز به صواب بودن آن قناعت نکرده است، و ممکن است که هرگز بدان قناعت نکنند؟!

و می‌پنداریم که این تربیت است. و می گوییم که بی‌گمان این تربیت «نوین»

است؟! از کجا این جوانان «هیپی» پدید آمده‌اند، آیا جز از این تربیت نوین به وجود آمده‌اند، نه این است که حاصل این تربیت نوین هستند؟!

و این انحرافات جوانان دولتهای متمدن به شیوه جاهلیت نوین، از کجا نشأت گرفته است، جز از اینکه آن جوانان به ارزشهای انسانی و نمونه‌های برتر و اخلاقی فاضله و اصول و مبادی کریمانه قانع و راضی نشده‌اند و پدرانشان آنان را به حال خود گذاشته‌اند تا قناعت کنند. و تابحال هم قناعت نکرده‌اند. وای چه قدر انتظار بشریت طول می‌کشد تا آنان قناعت کنند!

هان! بدانید که سفاهت و حماقت در رأی و نظر، جز در جاهلیتی از هم گسیخته که پیوندهایش گسسته و پایه‌های آن فرو ریخته است، پدید نمی‌آید. گذشته از این تدبیرهای شیطانی نیرنگ سازی که این کارها را برای بشریت در صورت «علم» و دانش «شیوه‌های تربیت» «نظریات روان شناسانه» می‌آراید و زیبا جلوه می‌دهد.

به راستی زیبا است که کودک یا جوان یا انسان پخته و کامل به حکمت و فلسفه کاری که می‌کند، قناعت نماید، بدون شک این کار آسانتر است برای این شخص تا قلباً به اجرای آن کار و انجام آن بپردازد و به ثمره و نتیجه آن امیدوارتر است از اینکه بدان قناعت نکند.

با این حال، کاری را که می‌دانیم حق است، اجرای آن را موکول کنیم به اینکه هر فردی بدان قناعت کند! در حالی که می‌دانیم در میان افراد بشر هستند کسانی که دایره درک و فهمشان تنگ است، و کسانی هستند که دارای مزاج و طبیعت پیچیده و کجی می‌باشند، و کسانی وجود دارند که نسبت به هر دستور و امری، تنها به این دلیل که دستور است متمرد و سرکشند، حتی اگرچه بدانند که حق است!

بدون شک این کاری است که تنها کسی آن را انجام می‌دهد که نفس خویش را دچار سفاهت و حماقت کرده است، بسبب جاهلیتی که بر قلب او مستولی گردیده است، تا اینکه بصیرتش را پوشانده است.

بی‌گمان روش تربیتی اسلامی، پیش از هر چیزی بر مبنای اطاعت از الله استوار است، اطاعتی که از روی تسلیم مطلق و خضوع و فروتنی باشد، خواه انسان حکمت آن را بداند و بدان «علم» داشته باشد، یا «علم» نداشته باشد.

و خواه عقلش بدان «قناعت» کند یا «قناعت» نکند:

«فَلا وَرَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (نساء/ ۶۵)

امّا، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و

درگیریهای خود به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم باشند.

«وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ (احزاب/ ۳۶)

هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند اختیاری از خود در آن ندارند هر کس هم از دستور خدا و پیغمبرش سرپیچی کند، گرفتار گمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد.

«إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (نور/ ۵۱)

مؤمنان هنگامی که به سوی خدا و پیغمبرش فرا خوانده شوند تا میان آنان داوری کند، سخنشان تنها این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم! و رستگاران واقعی ایشانند.

قُلْ أَأَنْتُمْ أَعْلَمُ أَمِ اللَّهُ (بقره/ ۱۴۰)

بگو: آیا شما بهتر می‌دانید یا خدا؟.

وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (بقره/ ۲۳۲)

و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا (حشر/ ۷)

چیزهایی را که پیغمبر برای شما آورده است اجراء کنید، و از چیزهایی که شما را از آن بازداشته است، دست بکشید.

«وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَى، إِنْ هُوَ إِلا وَحْيٌ يُوحَى (نجم/ ۳ ـ ۴)

و از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید، آن جز وحی و پیامی نیست که وحی و پیام می‌گردد.

پس حق مسلمان است بلکه بروی واجب است که بپرسد: چرا چنین است؟ اما هر گاه دانست که دستور از جانب خدا و پیامبر او است، دیگر جایی برای پرسیدن نیست و واجب است که از آن اطاعت کند، وگرنه، او ایمان ندارد وایمان منتفی می‌گردد

و خداوند سبحان برحمت خود گاهی از فضل و مرحمت بر بشر، حکمت یک امر شرعی یا تشریع و قانون شرعی را بیان می‌کند و گاهی بدون بیان حکمت، قانونی را وضع می‌کند، و در هر دو صورت اطاعت از امر او و اجرای آن لازم و واجب است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالأَنْصَابُ وَالأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ، إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيَصُدَّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلاةِ فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ (مائده/ ۹۰ ـ ۹۱)

ای مؤمنان! میخوارگی و قماربازی و بتان و تیرها پلیدند و عمل شیطان می‌باشند. پس از پلید دوری کنید تا اینکه رستگار شوید، اهریمن می‌خواهد از طریق میخوارگی و قماربازی در میان شما دشمنانگی و کینه‌توزی ایجاد کند و شما را از یاد خدا و خواندن نماز باز دارد. پس آیا دست می‌کشید و بس می‌کنید؟!.

که در این آیه خداوند حکمت تحریم شراب و قمار را بیان می‌کند و بعضی اوقات بدون بیان حکمت می‌فرماید:

«حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالأَزْلامِ ذَلِكُمْ فِسْقٌ (مائده/ ۳)

بر شما حرام است مردار، خون، گوشت خوک، حیواناتی که هنگام ذبح نام غیر خدا بر آنها برده شود و به نام دیگران سر بریده شود، حیواناتی که خفه شده‌اند، حیواناتی که با شکنجه و کتک کشته شده‌اند، آنهایی که از بلندی پرت شده و مرده‌اند، آنهایی که بر اثر شاخ‌زدن حیوانات دیگر مرده‌اند، حیواناتی که درندگان از بدن آنها چیزی خورده و بدان سبب مرده‌اند، مگر اینکه آنها را سر بریده باشید، حیواناتی که برای نزدیکی به بتان قربانی شده‌اند، و بر شما حرام است که با چوبه‌های تیر به پیشگویی پردازید و از غیب سخن گویید، همه اینها برای شما گناه بزرگ و خروج از فرمان یزدان است.

که حکمت تحریم را بیان نفرموده است. و در هر دو آیه اطاعت از آن تحریم واجب است و هیچ فرقی نمی‌کند. و خداوند منع نمی‌کند که بشر خودش برای استنباط حکمت تشریع و قانون الهی از روی اجتهاد تلاش کند، ولی اطاعت از اوامر خود واجرای آنها را به شناخت حکمت اوامرش موکول نساخته است چه حکمت آنها را بدانند و چه ندانند ملزم به اجرای آنها هستند.

چون تنها خدا است که حکمت همه اوامر و نواهی خود را و خیر و مصلحتی که متضمن آن هستند می‌داند، و بر بشر واجب است که در هر حالتی از اوامر و نواهی الهی اطاعت کنند، حتی اگرچه حکمت آن را ندانند. چون که خود اطاعت عبادتی است که خداوند جن و انسان را آفریده است تا آن را به جای آورند و بدان قیام کنند:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنْسَ إِلا لِيَعْبُدُونِ (ذاريات/ ۵۶)

من پریها و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام.

و شیوه تربیتی اسلامی بر همین قاعده و بر همین اساس استوار است. چون از کتاب خدا و سنت پیامبر او استمداد می‌کند یعنی از مصادر وحی گرفته می‌شود و اجرای آن بر کودک مقتضی تلقین ارشاد و توجیه است، و در چیزی که کودک خود به خود از الگو و نمونه فرا نمی‌گیرد، باید به وی دستور داده شود و خود این کار به نسبت کودک چیزی اندکی نیست. شرح و بیان حکمت امر کردن به وی تا بدان قناعت کند و آن را اجرا نماید اشکالی ندارد. چون این کار برای اینکه قلباً آن را اجرا نماید، آسان‌تر است و ثمره و نتیجه آن بیشتر مورد امید است. با این حال، هنگامی که درک و فهم کودک از بیان حکمت عاجز است یا مزاج و طبیعت وی از قبول آن سر می‌زند، باید به اجرای دستور و امر ملزم گردد و به هیچ وجه جایز نیست که اجرای امر به قناعت کودک بدان، منوط و معلق شود، به ویژه بعد از آن که ثمره و نتیجه این روش جاهلی را در جوانان «هیپی» مشاهده کرده‌ایم که در تمام نقاط زمین دچار انحلال و انحراف و از هم گسیختگی گردیده‌اند.

و این به این معنا نیست که والدین بر کودک تحکم بی‌معنی داشته باشند به بهانه اینکه او را به اطاعت ملزم می‌کنند و او را بدان عادت می‌دهند.

این شیوه رفتار، کودک را به تمرد و سرکشی می‌کشاند اگر کودک یک دنده و سرکشی باشد، یا کودک را به خواری و ذلت و در خود فرو رفتگی می‌کشاند اگر کودک نرم‌خو و سست مزاج باشد و هر دو برای کودک فساد انگیزند و فسادند، بلکه منظور آن است که والدین در دستوراتی که به کودک خود می‌دهند، میانه رو باشند، و تنها به چیزی دستور دهند که در تربیت فایده‌ی حقیقی داشته باشد، حتی اگرچه کودک در آن وقت آن را درک نکند و بدان قانع نشود. با وجود این باید تا حدی جای اختیار را در تصرفات برای کودک باقی بگذارند، تا از یک طرف منفی و منفی باف بار نیاید، و از طرف دیگر از همان دوران طفولیت عادت به قبول مسئولیت عمل و کار خویش کند. پس باید خود عمل خود را اختیار کند، و مسئولیت چیزی را که اختیار کرده است تحمل نماید.

و والدین مسلمان اوامر و نواهی و توجیهات و ارشادات خود را به طور کلی و عمومی از کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) می‌گیرند. با این حال، قطعاً گاهی با حالاتی روبه‌رو می‌شوند که نص کتاب و سنت را منطبق بر آن نمی‌یابند، پس خود اجتهاد می‌کنند و نظر می‌دهند، ولی باید در جست‌وجوی میانه‌روی باشند و التزام کامل را تحمیل نکنند، مگر در کارهای جدی یا در کارهایی که گمان می‌کنند که اگر کودک را به حال خود رها کنند، در آنها تصرف نیکو نمی‌کند، و با وجود این در این حالت اخیر، خوب است که احتمالات مختلفی که ممکن است

برای کودک با آنها پیش آید، برایش شرح دهیم، و حتی اختیار و آزمایش را به وی واگذاریم، و این کار ما بیشتر به رشد و نموّ شخصیت او و مهیا نمودن شخصیتش برای تصرف در مواضع مختلف و تحمل مسئولیت تصرف خویش، کمک می‌کند، و این شیوه اسلام است. اینست یکی از شیوه‌های تلقین ضروری و لازم به نسبت کودک و شیوه‌های دیگری نیز وجود دارد

پس انگیزه‌های کودک همان گونه که گفتیم با انگیزه‌های بزرگان تفاوت و فرق دارد، و قدرت او بر کنترل نفس با قدرت بزرگان بر آن نیز مختلف و متفاوت است.

بنا بر این قدرت کافی نیست یا در بعضی از مواضع تأثیر ندارد، پس تلقین لازم است. و گاهی والدین از کذب و دروغ بدورند، همان گونه که باید والدین مسلمان چنین باشند، و گاهی ممکن است که در زندگی خود در جلو روی کودک هرگز دروغ نگویند، ولی این مقتضی این نیست که کودک دچار دروغ گویی نشود، بلکه مقتضی آن است که باز داشتن او از دروغ‌گویی آسان‌تر می‌گردد تا اینکه به صداقت و راست‌گویی عادت می‌کند و بر آن استقامت می‌یابد

کودک انگیزه‌های ذاتی برای دروغ گفتن دارد، انگیزه‌هایی که آنها را از نمونه و سرمشق بد خود نگرفته است، و همچنین یک نمونه و سرمشق درستکار نیز بدون تلقین و توجیه، خود به خود او را از دروغ گفتن باز نمی‌دارد. پس زحمت و کوشش در تلقین و توجیه لازم است. کودک گاه‌گاهی ناخود آگاهانه و بدون قصد، دروغ می‌گوید، شاید انگیزه آن نیروی تخیلی او باشد که چیزهایی را برایش مجسم می‌کند که روی نداده‌اند، و او گمان می‌کند که عملاً و فعلاً روی داده‌اند، و آنها را به گونه‌ای حکایت می‌کند که واقع شده‌اند. و در این موارد نباید والدین به وی بگویند، تو دروغ‌گو هستی، بلکه باید او را نصیحت کنند که خوب فکر کند و به یاد بیاورد و در یادآوری دقت نماید، شاید آن گونه نباشد که او می‌گوید، و شاید چنین و چنان باشد. تا اینکه او را به حقیقت واقعه باز می‌گردانند و او گاهی باز هم با نیروی تخیل دروغ می‌گوید، ولی به شیوه دیگری او آرزویی می‌کند، سپس آن آرزویی خود را تصدیق می‌کند و خیال می‌نماید که عملاً روی داده است، و با تحقق آن در خیال، تمایل خویش را اشباع می‌نماید، سپس خیال را تصدیق می‌کند و در این مورد هم نباید، به وی بگویند که تو دروغ می‌گویی، بلکه باید به وی تذکر داد تا به واقعیت برگردد و گاهی دروغ می‌گوید از روی آرزو، ولی می‌داند که دروغ می‌گوید، به خاطر آرزوها و تمایلاتی که در واقعیت زندگی او تحقق نمی‌یابند، پس لاف می‌زند و گمان می‌کند که چنین چیزی دارد، یا چنین چیزی می‌کند، از آن چیزهایی که یک قهرمانی وهمی و خیالی را برای او تحقق

می‌بخشند، یا یک بزرگ داشت غیر واقعی برای شخص او می‌آورد و غالباً این لاف و گزاف را با هم سن و سالهای خود و دوستان خود مـی‌زنـد، کـه در درون خـود احساس می‌کند از آنها کمتر است و این نقیصه نفسی را با ایـن لاف زدن جبـران می‌نماید و این یک حالت بیماری روانی است که نیاز به معالجه دارد و معالجـه او به این شیوه نیست که به وی بگویی تو دروغ‌گو و لاف‌زن هستی، یـا حـداقل اگـر دوستانش به وی چنین می‌گویند، نباید والدین این راه را در پـیش گیرنـد، بلکـه باید والدین او انگیزه‌های درونی او را بررسی کننـد کـه او را بـر آن مـی‌دارنـد تـا واقعیت را در وهم و خیال خود بزرگ جلوه دهـد و بایـد او را بـسبب برگردانـدن اعتماد به نفس در حجم طبیعی واقعی بدون این زیادی ادعایی، به وی معالجه‌اش کنند. چون بدون شک اگر او بنفس خویش اعتماد داشـته باشـد، بـه ایـن بـزرگ نمایی خیالی ادعایی پناه نمی‌برد، و هنگامی که والدین موفق شوند در چیزی کـه فعلاً کودک دارد و فعلاً مالک قدرت بر آن است، اعتماد و اعتبار بنفس خـویش را دروی برانگیزند، بعد از آن نیازی به این ادعاء خیالی ندارد.

وگاهی کودک دروغ می‌گوید تا پول تـوجیبی بیـشتری بـه دسـت آورد بـرای خریدن چیزهایی که آرزو می‌کند و مقداری که به وی داده می‌شود تکافوی آن را نمی‌کند و این کار انحرافی است کـه بایـد بـا انـدکی قاطعیـت و سـخت‌گیـری و نصیحت بسیار اصلاح گردد و با تلقین بـه وی کـه دروغ‌گـویی یـک عمـل بـسیار رذیلانه و پست است که سبب می‌شود تـا والـدین و دوسـتان و مـردم، اعتمـاد و اعتبار بدو را از دست بدهند و او را تحقیر کنند و بی‌ارزش بدانند و این کار ادامـه داشته باشد تا اینکه از این رفتار امتناع ورزد

بدیهی است که تمام حالات دروغ گویی اسباب و عوامل خود را دارنـد، و بایـد این اسباب بررسی شوند تا شیوه مناسـب هـر حـالتی بـرای معالجـه آن برگزیـده گردد.

و کودک بـرای دزدی نیـز عوامـل وانگیـزه‌هـای ذاتـی دارد، و دزدی و دروغ بیشترین انحرافات دوران کودکی می‌باشـند کـه روی مـی‌دهنـد و بـیش از همـه حالات دیگر نیازمند زحمات و تلاش والدین هستند تـا کـودک بـسلامتی از ایـن مرحله عبور نماید و بر راه راست و درست قرار گیـرد. و گـاهی ممکـن اسـت کـه کودک یک حالت دزدی را در پیرامون خود از یک الگو و نمونه بد مشاهده نکرده باشد تا در دزدی کردن از وی پیروی نماید، بلکه تمام جو و فـضای پیرامـون وی بسیار پاک و درست و امین باشد. و با این وصف، از الگو و نمونه شایـسته پیـروی نمی‌نماید و چیزی نمی‌گیرد. چون که انگیزه‌های ذاتی، او را از این نمونه شایسته و فضای پیرامون، دور می‌سازد.

و یکی از قویترین انگیزه‌های کودک برای دزدی، محبت، شیرینی‌جات و شکلات و امثال آن است. خواه خود این شیرینی‌جات را بدزدد اگر به آنها دست یافت، یا پولی را بدزدد که بدان آنها را بخرد. و گاهی ممکن است که پدرش فقیر باشد و نتواند به قدر کافی پول در اختیار او بگذارد، پس از منزل خودشان دزدی می‌کند یا از جاهای دیگر تمایلات و رغبتهای طبیعی یا تمایلات سرکش خود را راضی کند. و گاهی ممکن است که برای سواری دوچرخه و امثال آن مرتکب دزدی شود. و این مشکل بزرگی است به ویژه وقتی که پدرش فقیر باشد. و بسیار صبر و تحمل و مهلت می‌خواهد تا کودک از دزدی دست بردارد و گاهی تنبیه و کیفر بدنی در هر حالتی مناسب نیست، بلکه باید با نصیحت و تلقین شروع کرد، واز جانب دیگر او را به صداقت و راست‌گویی عادت داد. چون اگر به راست‌گویی عادت کند، ناچار می‌شود که بدزدی اعتراف نماید و می‌داند که این اعتراف اهانت به کرامت او است، که گاهی او را ذاتاً از دزدی باز می‌دارد، تا مجبور نشود که اعتراف کند و موجب اهانت به کرامتش شود. سپس گاهی ممکن است که تمام این وسایل مفید واقع نشوند و کار نیازمند عقوبت و کیفر بدنی گردد. کیفر بدنی سخت و قاطع، ولی این کار خطرات خاصی دارد همان گونه در مبحث تربیت از راه عقوبت و کیفر بدنی از آن سخن خواهیم گفت. پس باید پناه بردن به عقوبت از روی ناچاری و اضطرار باشد و در پناه بردن به آن شتاب نکنند و باید والدین از خطرات آن پرهیز کنند.

سپس گاهی علی‌رغم وجود نمونه و الگوی شایسته نزد کودک، انگیزه‌های انحراف وی وراثتهای بدی است که او را بر آن می‌دارد که خواهان سیطره و استیلاء بر دیگران و تجاوز به حقوق دیگران، گردد، پس در بازی و غیر بازی بر رفیقان خود تجاوز می‌کند و آنان یا والدینشان نزد پدر و مادر او از وی شکایت می‌نمایند یا او را به گونه‌ای می‌سازد که بخل می‌ورزد در حالی که والدینش سخی طبع و کریمند و او ترسو و بزدل می‌گردد در حالی که والدین او شجاعند، یا او پیچیده و کج طبع می‌گردد در حالی که والدینش طبع راست و درستی دارند، یا اینکه او طالب شر و بدی می‌شود در حالی که والدینش نیکوکار و خردمندند.

در تمام این حالات نیاز شدید به تلقین و ارشاد و توجیه دارد و برای معالجه‌اش نیاز به زحمت و تلاش ویژه دارد و شاید این زحمت و تلاش طولانی گردد، پس تلقین و توجیه و ارشاد نیز طولانی می‌شود و کند ثمره می‌دهد و سرانجام کامل هم نمی‌شود، و با وجود آن، نتیجه نهایی به زحمتش می‌ارزد. چون بهتر از آن است که او را به حال خود رها کنند و سرانجام به انحراف و ارتکاب

جرائم منتهی گردد. و به این گونه می‌بینی که در هر حالت چه درست و مستقیم باشد چه منحرف و کژراهه، از تلقین و توجیه بی‌نیاز نیست حتی اگرچه الگو و نمونه شایسته هم داشته باشد. و تلقین هم خود نیازمند راه و روش خاص خود می‌باشد. پس هر سختی شایان تلقین کردن نیست، و هر راهی هم برای تلقین سزاوار نیست. و مادام که ما از روش تربیت اسلامی سخن می‌گوییم، پس بدیهی است که باید روش ارشاد و تلقین نیز روش ربانی والهی باشد. یعنی اوامر و نواهی و ارشادات و توجیهات ما برای کودکانمان باید از کتاب خدا و سنت پیامبرش (ص) استمداد نماید و سرچشمه گیرد یا در حالاتی که نصی از کتاب و سنت نداریم نباید تلقین و ارشاد ما با اوامر و نواهی و رهنمودهای الهی برخورد داشته و با آن در تضاد باشد. پس نباید توجیهات خود را برای کودکانمان از محیط جاهلی پیرامونمان در کل جهان درباره ارزشها یا تصورات یا افکار یا اخلاق یا آداب و رسوم یا شیوه رفتاری آن، بگیریم. و این به این معنا نیست که دَرِ دلهایمان و افکارمان را به روی تجربیات مفید بشری ببندیم. نه هرگز! قطعاً این کار از جمله اوامر اسلام نیست، و به قول پیامبر (ص) حکمت گمشده مؤمن است، هر جا آن را بیابد، او برای آن شایسته‌تر و سزاوارترین مردم است که بدان عمل کند و آن را بگیرد.

با این حال، محتوای آن این است که حذر کنیم از اینکه جاهلیت جامعه ما را بفریبد و آشوب زده‌مان کند تا نگذاریم که ما را از بعضی از آنچه که خداوند برایمان نازل فرموده است، منصرف نماید:

«وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ (مائده/ ٤٩)

و در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است، و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن، و از آنان برحذر باش که تو را از برخی چیزهایی که خدا بر تو نازل کرده است به دور و منحرف کنند.

و این به این معنا است که ما در هیچ نقطه از جهان اصول و مبادی خویش را جز از کتاب خدا و سنت پیامبرش نگیریم.

اما در شیوه اجراء و تطبیق اصول و مبادی اسلامی، اشکالی ندارد که ما از چیزهای مفید هر نقطه‌ای از جهان اقتباس کنیم و از آن بهره بگیریم بشرط اینکه با اصول برگرفته از کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) در تعارض نباشد و با وجود این یقین قطعی و جازم داریم که این جاهلیت نوین از ناحیه اصول و مبادی، هر چه دارد از یکی از این دو چیز بیرون نیست: یا ارزشها و اصول و مفاهیمی است مشابه آنچه که در اسلام است، که در این صورت بهتر است که آنها را از منبع و

سرچشمه اصلی ربانی بگیریم، یا ارزشها و اصول و مبادی و مفاهیمی است که مخالف با اسلام است. پس ممکن نیست به هیچ وجه که در آنها خیر و مصلحت تحقق یابد! حتی اگرچه در وهله اول و نگاه نخستین درخشان و صیقلی زده و براق به نظر آید!

اما شیوه اجراء، ما محققاً می‌بینیم که نزد دیگران چیزهای بسیار مفیدی وجود دارد. پس هیچ اشکالی ندارد که آن را از آنان بگیریم و از آن بهره‌مند شویم. برای مثال اشکالی ندارد که شیوه عادت دادن کودکان به راست‌گویی و به امانت داری و به شجاعت و دلاوری و به اعتماد به نفس را. از آنان فراگیریم و اقتباس کنیم. چون اینها تماماً ارزشهای اصیل اسلامی هستند، پس از هر راه درست و سودمندی باشد ما می‌کوشیم که به آنها دست یابیم. با این حال، شیوه تعلیق التزام کودکان به اوامر را مبتنی بر اینکه باید بدان قناعت کنند و آن گاه اجرا نمایند، قبول نداریم و آن را از آنان نمی‌گیریم، و همچنین آزادی بیش از حد به کودکان دادن به گونه‌ای که به بزرگان احترام و وقار نگذارند، نیز قبول نداریم، و همچنین این فضای از هم گسیخته‌ای که کودکان آنان در میان خانواده از هم پاشیده زندگی می‌کنند، را نیز نمی‌پذیریم، این شیوه را از آنان نمی‌گیریم. چون این شیوه‌ها تماماً ارزشها و اصول و مبادیی است که با کتاب و سنت پیامبرش مخالفت دارد. همان گونه که قبلاً گفته‌ایم والدین مسلمان توجیهات و ارشادات و راهنمایی های فرزندانشان را از کتاب خدا و سنت پیامبرش می‌گیرند، پس هر گاه برای آن نصّی نیابند. به گونه‌ای تصرف می‌نمایند که با اوامر خدا و پیامبر (ص) تعارض نداشته باشد

اما در طریقه ارشاد و تلقین و توجیه، هر انسانی شیوه ذاتی خود را دارد که آن را نیکو می‌داند و نیکو می‌شمارد، علاوه بر آن که برای هر کودکی نیز شیوه متناسب با او وجود دارد که برای غیر او متناسب نیست، کودکی هست که یک اشاره برای او کافی است و یک بار راهنمایی برای او بس است، و این توجیه در بقیه زندگیش در او نقش می‌بندد و رنگ او را می‌گیرد. وکودکی دیگر هست که اشاره و توجیه صریح یک بار و چند بار برای او کافی نیست. و پاسخ‌گو نیست تا اینکه ببیند برای او تصمیم کیفر دردناک گرفته شده است. پس بدون شک تلقین این دو کودک با هم اختلاف دارد و ممکن نیست که یک دستور و شیوه مفصل برای تمام حالات نهاده شود، بلکه یک دستور و شیوه شامل برای اصول و مبادی عامه و کلی وضع می‌گردد که تطبیقات و اجراهای مناسب هر حالت از آن استنباط و استخراج می‌گردد. و قطعاً بین یک پدر با پدری دیگر و یک مادر با مادر دیگر اختلاف سلیقه پیش می‌آید، در شیوه اجرا، حتی اگر مبادی آنها هم

مشابه هم باشد و هدف از تنفیذ و اجرا هم مشابه هم باشد. و این اختلاف هیچ ضرر و زیانی ندارد و یک سنت خدایی است در آفرینش مخلوقات که همه را یک‌سان نیافریده است و این بارزترین مشخصه در آفرینش انسان است. هر انسانی خود به تنهایی دنیایی است که هرگز با این همه میلیونها انسان که در طول تاریخ کره زمین را آباد کرده‌اند، یک‌سان نیست بدون شک ضرر زمانی وجود دارد که در اصول و مبادی عمومی اختلاف پیش آید. و هر گاه مردم مسلمان باشند و بدان عمل کنند، اختلاف در اصول و مبانی پیش نمی‌آید. چون برای رفع اختلاف یک مرجع ثابت دارند که کتاب خدا است که به آنان چنین دستور می‌دهد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلا (نساء/ ۵۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا و از پیغمبر اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمایید و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به خدا و پیغمبر او برگردانید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید. این کار برای شما بهتر و خوش فرجام‌تر است.



و هنگامی که بیان این چهار مبادی وزیر بنای تربیت را به پایان بردیم، که عبارتند از: محبت و دلسوزی و رعایت و توجه، کنترل و قاطعیت در آن، داشتن الگو و سرمشق عملی و نمونه نیکو، و تلقین و تکرار. حالا می‌خواهیم که بعضی از وسایل تربیتی دیگری را مورد بررسی و شرح قرار دهیم، پس از شیوه تربیت با پاداش، و تربیت با کیفر و عقوبت، و تربیت با عادت دادن، و تربیت با روی دادها و پیش آمد حوادث، و تربیت با ذکر داستانها، و تربیت با به کارگیری قدرت و نیرو در کارهای خیر، و تربیت با پرکردن اوقات بیکاری، که تمام اینها در روش تربیتی اسلامی وجود دارند و هر یک از آنها نقش خود را دارد و وظیفه خود را انجام می‌دهد.

همان گونه که در جلد اول این کتاب بیان گردید: در طبیعت هر نفس موجود بشری کامل و درست، دو خط متقابل و رودرروی هم، وجود دارد که یکی با خوف و بیم پیوند دارد و دیگری به امید و رجا متعلق است.

و خداوند به خاطر حکمت و فلسفه‌ای که خود می‌داند. آنها را در سرشت و فطرت بشری به ودیعت نهاده است و این دو خط متقابل، از تمام خطوط متقابل دیگر که در وجود و طبیعت انسان وجود دارند، عمیق‌تر و ژرف‌ترند، و این دو خط در نفس کودکی که متولد می‌شود، پیش از همه خطوط بیدار می‌گردند و به کار

می‌افتند، حتی پیش از دو خط محبت و نفرت که در وهله اول به نظر می‌آید که عمیق‌ترین خطوط در نفس انسان باشند. چون کودک از همان لحظه که وجود مادر خویش را درک می‌کند و می‌فهمد، بدان تعلق شدید می‌یابد، و در آغوش او امنیت و آرامش و راحتی را احساس می‌نماید علاوه بر خوراک و گرمی و پیش از آنها، و هر گاه چند لحظه یا چند گامی از این آغوش مطمئن و ایمن بیرون آید، می‌ترسد و گریه سر می‌دهد. ! تا اینکه به اشخاص دیگری غیر از مادرش عادت می‌گیرد و آن وقت عادت می‌گیرد که مدتی تنها به‌ماند. سپس اندک اندک دنیای فردی و جمعی او گسترش می‌یابد تا اینکه شامل تمام جهان می‌شود!

و پیش از محبت و نفرت، از راه خوف و رجا و سپس همراه با محبت و نفرت و همراه با بقیه خطوط متقابلی که در نفس بشری وجود دارند، انسان تحت تأثیرات جهان و زندگی افراد پیرامون خویش قرار می‌گیرد و به نوبه خود در آنها تأثیر می‌گذارد. تو گویی که این خطوط در نفس بشری بمنزله همان تارهای نازکی است که گیاه بالا رونده، به وسیله آنها وجود خود را نگه می‌دارد و از راه آنها رشد و نموّ خود را استمرار می‌بخشد، یا گویی که همان ظروف نفسی هستند که دوره زندگی درونی از انسان و به او تمامیت می‌یابد، و تو گویی که خوف و رجا بیش از همه خطوط موجود در انسان، گستردگی دارند و تک تک ساعت زندگی را بیش از همه تحمل می‌کنند و از راه این دو خط و همراه با دیگر خطوط و در مقدمه همه آنها است، که کیفیت ساختمان و ساختار بنای نفسی انسان صورت می‌گیرد که در نتیجه آنها متعادل یا وارونه می‌گردد، و بر خط مستقیم و درستی حرکت می‌کند یا از خط مستقیم منحرف می‌شود.

پس هر گاه انسان از چیزی بترسد که باید از آن ترسید، و به چیزی امیدوار باشد و تعلق برقررا کند که باید از آن امیدوار و بدان متعلق بود، بدون شک زندگی استقامت می‌یابد و بهترین ساختار را خواهد داشت اما اگر از چیزی بترسد که سزاوار ترس نیست و به چیزی امیدوار بود و تعلق خاطر پیدا کرد که شایسته آن نیست، بی‌گمان رو به انحطاط و پستی می‌رود تا به پایین‌ترین درجه پستی می‌رسد و شیوه و روش تربیتی اسلامی، مردم را به گونه‌ای تربیت می‌کند که از چیزی به‌ترسند که شایسته ترس است و به چیزی امیدوار باشند و تعلق خاطر بورزند که شایسته آن است، و غیر آن را از قلب بشری دور می‌سازد.

مردم را بر اساس ترس و تقوای الله تربیت می‌کند، که از عذاب و خشم الله که منتهی به عذاب می‌گردد، خوف و بیم داشته باشند نه از چیز دیگری غیر از آن و به گونه مردم را تربیت می‌کند تعلق خاطر و امیدشان تنها به خدا باشد و تنها از او طلب یاری نمایند نه از هیچ مخلوقی و به سرای آخرت و نعمتهای آن و به

رضای خدا که موجب نعمتهای جاویدان است، تعلق خاطر پیدا کنند و از هر چیزی که موجب انصراف از این امر باشد، روی گردان گردند، و در میان اینها هزاران هزار نوع خوف و رجا وجود دارد که سرانجام در این عنوان یا آن عنوان مندرج می‌شود:

إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الأَلْبَابِ، الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلا يَنْقُضُونَ المِيثَاقَ، وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبه هم وَيَخَافُونَ سُوءَ الحِسَابِ (رعد/ ۲۱)

تنها خردمندان درک می‌کنند، آن کسانی که به عهد خدا وفا می‌کنند، و پیمان را نمی‌شکنند، و کسانی که برقرار می‌دارند پیوندهایی را که خدا به حفظ آنها دستور داده است، و از پروردگارشان می‌ترسند و از محاسبه بدی هراسناک می‌باشند.

«وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (نور/ ۵۲)

و هرکس از خدا و پیغمبرش پیروی کند و از خدا بترسد و از او بپرهیزد، این چنین کسانی به مقصود خود رسیدگانند.

وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ (اسراء/ ۵۷)

و به رحمت خدا امیدوار و از عذاب او هراسناکند.

«أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاءَ اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ (زمر/ ۹)

یا کسی که در اوقات شب سجده‌کنان و ایستاده به طاعت و عبادت مشغول می‌شود و از آخرت به دور می‌دارد، و رحمت پروردگار خود را خواستار می‌گردد؟.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَقُولُ آمَنَّا بِاللَّهِ فَإِذَا أُوذِيَ فِي اللَّهِ جَعَلَ فِتْنَةَ النَّاسِ كَعَذَابِ اللَّهِ (عنکبوت/ ۱۰)

در میان مردم کسانی هستند که می‌گویند ایمان آورده‌ایم، امّا هنگامی که به خاطر خدا مورد اذیّت و آزار قرار گرفتند، شکنجه مردم را همسان عذاب خدا می‌شمارند.

«أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ وَيُخَوِّفُونَكَ بِالَّذِينَ مِنْ دُونِهِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (زمر/ ۳۶)

آیا خداوند برای بنده‌اش کافی نیست؟ آنان تو را از کسانی جز خدا می‌ترسانند. هر کس را خدا گمراه کند، راهنما و رهبری نخواهد داشت.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلا تُظْلَمُونَ فَتِيلا (نساء/ ۷۷)

آیا نمی‌بینی کسانی که بدیشان گفته می‌شد: دست از جنگ بدارید و نماز را برپا دارید

و زکات مال بدر کنید. امّا وقتی که جنگ بر آنان واجب گردید به این هنگام دسته‌ای از ایشان از مردم همان گونه ترسیدند و هراس برداشتند که از خدا ترس و هراس داشتند! و بلکه بیشتر هم دچار خوف و وحشت شدند! و گفتند: پروردگارا! چرا جنگ را بر ما واجب کردی؟ چه می‌شد اگر به ما فرصت بیشتری می‌دادی. بگو: کالای دنیا اندک است و آخرت برای کسی که پرهیزکار باشد بهتر است، و کمترین ستمی به شما نشود.

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَى وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ، يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لا يَضُرُّهُ وَمَا لا يَنْفَعُهُ ذَلِكَ هُوَ الضَّلالُ الْبَعِيدُ، يَدْعُو لَمَنْ ضَرُّهُ أَقْرَبُ مِنْ نَفْعِهِ لَبِئْسَ الْمَوْلَى وَلَبِئْسَ الْعَشِيرُ (حج/ ۱۱ ـ ۱۳)

بعضی از مردم هم، خدا را در حاشیه و کناره می‌پرستند اگر خیر و خوبی بدیشان برسد، به سبب آن شاد و آسوده خاطر و استوار و ماندگار می‌شوند، و اگر بلا و مصیبتی بدیشان برسد، عقب‌گرد می‌کنند. به این ترتیب هم دنیا و هم آخرت را از دست می‌دهند، و مسلّماً این زیان روشن و آشکاری است، آنان جز خدا چیزهایی را به فریاد می‌خوانند و می‌پرستند که نه زیانی می‌توانند بدیشان برسانند و نه سودی را. این، سرگشتگی فراوان، و گمراهی بسیار دور است، کسانی را به فریاد می‌خوانند و می‌پرستند که زیانشان بیش از سودشان می‌باشد. چه یاوران و سروران بدی، و چه همدمان و دوستان بدی هستند!.

«اللهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَفَرِحُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فِي الآخِرَةِ إِلا مَتَاعٌ (رعد/ ۲٦)

خدا روزی را برای هرکس که بخواهد فراوان و فراخ می‌گرداند، و آن را برای هرکس که بخواهد کم و تنگ می‌نماید. به زندگی دنیا شاد و خوشنودند، و زندگی دنیا هم در برابر آخرت، کالای ناچیزی بیش نیست.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انْفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الأَرْضِ أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الآخِرَةِ إِلا قَلِيلٌ (توبه/ ۳۸)

ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: در راه خدا حرکت کنید، سستی می‌کنید و دل به دنیا می‌دهید؟ آیا به زندگی این جهان به جای زندگی آن جهان خوشنودید؟ تمتّع و کالای این جهان در برابر تمتّع و کالای آن جهان، چیز کمی بیش نیست.

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ

فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (توبه/ ٢٤)

بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله شما، و اموالی که فراچنگش آورده‌اید، و بازرگانی و تجارتی که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید، و منازلی که مورد علاقه شما است، اینها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوبتر باشد، در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند. خداوند کسان نافرمانبردار را هدایت نمی‌نماید.

و می‌بینید که تمام این آیات از راه دو خط خوف و رجا شیوه و روش تمام زندگی را مشخص و محدود می‌کنند!

و روش تربیتی اسلامی که روش خدایی است، اصول و مبادی آن را کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) معین و محدود می‌نماید. بنابراین، دو تار ساز نفس بشری نغمه تربیتی مهمی را می‌نوازد و هدف از آن برپایی ساختار سلیم نفس انسانی است، و خط سیر صحیحی را مشخص و محدود می‌نماید که باید انسان در زندگی دنیایی بر آن گام بردارد تا در دنیا زندگی درستی داشته باشد و در عین حال به رضای خدا و نعمتهای جاویدان آخرت نیز دست یابد، پس هم دنیایش و هم آخرتش درست و شایسته می‌گردد، و او را بر حذر می‌دارد از آن که به دنبال کالای زوال‌پذیری برود که از این خط صحیح و درست منحرف گردد، متاع و کالای دنیایی استحقاق آن را ندارد که انسان به خاطر آن، نفس خویش را در معرض خشم خدا قرار دهد و شایسته آن نیست که در راه آن نعمتهای جاویدان آخرت را از دست بدهد و مستحق عذاب الهی گردد.

بیان صحنه‌های شگفت‌انگیز و بیمناک روز رستاخیز در قرآن کریم. در کنار آیاتی که نمونه‌های از آنها را ذکر کردیم، به راه آخرت و جهات نگرشی آن، اشارتی دارند، بدون اینکه تمام آن را شامل گردد. چون که این صحنه بیش از آن است که در یک بحث بگنجد ـ تمام این صحنه‌ها، نواختن آهنگهای تربیتی هدفمندی می‌باشند که بر دو خط «خوف» «رجا» صورت می‌گیرد، و همین گونه تمام مسائل ترغیب و ترهیب در احادیث پیامبر (ص) به منظور این هدف ارزشمند صورت گرفته است.

بی‌گمان کسی در مفاهیم گسترده این آیات که صحنه‌های روز رستاخیر و نعمتها و شکنجه‌های آن را ذکر می‌کنند، دقت نظر نماید و همچنین مجال و میدان گسترده ترغیب و ترهیب در احادیث پیامبر (ص) را نیز مورد مطالعه دقیق قرار دهد، به خوبی درک می‌کند که تا چه اندازه، روش تربیتی الهی، به این دو خط اهمیت می‌دهد، و در پرتو آن، قطعاً درک خواهد نمود: که باید این دو خط تأثیر بسیار زیادی در تربیت نفس بشری داشته باشند.

همان گونه کسی که در حال جماعت اولیه مسلمانان که به تعبیر قرآن بهترین امت بودند و بر روش تربیت ربانی تربیت یافته بودند، دقت نظر کند که در آن بر این دو خط خوف و رجا بسیار نواخته شده بود، درک می‌کند که نتیجه نواختن بر این دو تار نفس انسان چقدر مهم و بزرگ بوده است و درک می‌کند که باید در هر روش تربیتی که به منظور اصلاح جانها و اصلاح خط زندگی است، از این دو خط استفاده شود و به کار گرفته شوند.

و هنگامی که به مبحث کودک و تربیت وی برمی‌کردیم، خواهیم دید که برای اتمام تربیت وی به این دو خط شدیداً نیازمندیم که باید بر آنها نغمه‌های گوناگون نواخته شود، در کنار وسایل تربیتی دیگری که قبلاً ذکر شد از قبیل: محبت و قاطعیت و سخت‌گیری، و وجود الگوی درست، و تلقین و تکرار. و اینکه می‌بینیم که انسان کامل و پخته، آن گونه که از کتاب و سنت بر می‌آید، در تربیتش از این آهنگها بی‌نیاز نیست، پس کودک به طریق اولی از آنها بی‌نیاز نمی‌باشد و به آنها نیازمند است.

و همان گونه که انسان پخته در روش ربانی از نواختهای مختلف حسی و معنوی یا مخلوطی از آنها، فرا می‌گیرد، پس کودک نیز یک بار نیازمند نواختهای محسوس و حسی است و یک بار دیگر نیازمند نواختنهای معنوی و بار دیگر نیازمند مخلوطی از این دوتا است، با توجه به اینکه ساختار وجود بشری مشتمل بر دو خط متقابل است که یکی به محسوس و حسی پیوند و اتصال دارد و دیگری به معنویات متعلق است ـ به جلد اول مراجعه شود ـ بنا بر این تربیت به وسیله پاداش و تربیت به وسیله کیفر و عقوبت، دو وسیله اساسی از وسایل تربیتی انسانی می‌باشند، و به طبیعت حال برای کودک بیشتر ضرورت دارند و این جا در کنار تربیت با عقوبت و کیفر لازم است که اندکی توقف کنیم به خاطر این نظریات تربیتی نوین که می‌خواهد تنها بر تربیت به وسیله پاداش اعتماد کند نه بر تربیت به وسیله کیفر و عقوبت، یا می‌خواهد که حداکثر اگر لازم باشد عقوبت و کیفر معنوی باشد نه حسی و بدنی.

و ما در این جا لازم نمی‌دانیم که سخن گفتن از آبکی بودن و سستی و از هم پاشیدگی و از هم گسیختگی نسلهایی را تکرار کنیم که بر اثر این نظریات به وجود آمده‌اند. و نمی‌گوییم که باید عقوبت و کیفر بدون حساب و کتاب و بدون ضرورت استعمال گردد، و باز هم نمی‌گوییم که عقوبت باید در هر حالتی جسمانی و حسی باشد! نه خیر هرگز! بلکه ما از اصولی و مبادی عمومی و کلی سخن می‌گوییم، پس می‌گوییم که تربیت به وسیله کیفر به نسبت بشر به طور کلی و به نسبت کودک به ویژه یک امر طبیعی است. بنا بر این نباید به بهانه

تظاهر به محبت و عطوفت نسبت به کودک مورد انکار قرار گیرد نه از باب تظاهر به علم! تجربه عملی ذاتاً می‌گوید: که نسلهایی که در پرتو تحریم کیفر و عقوبت و عدم استفاده از آن، پرورش یافته‌اند، نسلهای سستی و آب گونه‌ای هستند که برای سختیها و جدیتهای زندگی و وظایف آن صلاحیت و شایستگی ندارند و پیروی از تجربه، بیشتر سزاوار است تا پیروی از نظریات، هر اندازه درخشان و فریبنده باشند.

و محبت و عطوفت واقعی و حقیقی نسبت به کودک آن است که مصالح آینده کودک را مراعات کند نه اینکه هستی او را خراب کند و آینده‌اش را تباه سازد و همچنین می‌گوییم که بی‌گمان کیفر حسی و جسمی ذاتاً نه مورد انکار و نفرت است و نه حرام و ناروا، و برای وجود طبیعت کودک زیان‌آور نیست. آن گونه که مکتبهای تربیتی رایج در جاهلیت قرن بیستم می‌پندارند اگرچه ما می‌گوییم که این کار مؤکداً مورد نیاز است با این حال، می‌گوییم که کیفر و عقوبت چه جسمی و چه معنوی اولین چیزی نیست که مربی از آن استفاده می‌کند، بلکه باید با تشویق و پاداش شروع نمود تا اینکه به کیفر نیاز پیدا می‌شود و باز هم می‌گوییم که کیفر جسمی و حسی نخستین کیفری نیست که مربی در میان انواع کیفرها بدان پناه می‌برد، بلکه باید اول با کیفر و عقوبت معنوی شروع کند تا اینکه اگر آن مفید واقع نشد، آن گاه کیفر جسمی و بدنی مورد نیاز خواهد بود.

و به این وسیله هر دو جنبه کیفر در جای خویش مورد توجه می‌باشد و بر مبنای رهنمود روش ربانی حق هر چیزی را بدان بخشیده‌ایم، و فرقها و تفاوتهای فردی کودکی با کودکی دیگر را نیز مورد اعتبار قرار داده‌ایم که بموجب آن برای معالجه مقدار جرعه‌ای از پاداش و جرعه‌ای از کیفر را و کیفر حسی و کیفر معنوی هر دو را مقرر داشته‌ایم. کودکی وجود دارد که در تمام دوران زندگی نیازی به عقوبت و کیفر ندارد پس هرگز او را کیفر نمی‌دهی؟!

و کودکی هست که اگر یک لحظه از او روی بگردانی و از او اعراض کنی، آن را یک عقوبت بسیار سختی می‌داند که وجدانش تحمل آن را ندارد، پس برای کیفر چنین کودکی نباید از مجرد اعراض از وی تجاوز کنی! یا اینکه اعراض از وی را طولانی نمایی؟! و کودکی است که هر گاه با ترشرویی با وی مواجه شدی به درد می‌گرید، چرا با وی از این وسیله سودمند تجاوز می‌کنی؟! سپس کودکی است که هرگز از خطا و اشتباهاتش برنمی‌گردد تا اینکه مزه عقوبت و کیفر جسمانی دردناک را یک بار یا چند بار نچشد، آیا با چنین کودکی به یک بار اعراض از وی یا با تشویق تا از خطای خویش برگردد، اکتفا می‌نمایی؟! بی‌گمان تو چنین کودکی را با این عمل خود کاملاً فاسد می‌کنی، همان گونه که آن کودک را که با

اعراض از وی اصلاح می‌شد، اگر آن را کیفر جسمانی کنی فاسد می‌شود!

پس پیشاپیش وضع قاعده‌ای مبنی بر تحریم عقوبت و کیفر جسمانی و بدنی یا تحریم مطلق عقوبت و کیفر، در تربیت نادرست و فساد انگیز است، همان گونه که پیشاپیش وضع قاعده‌ای مبنی بر ضرورت استفاده از عقوبت و کیفر در هر حالتی حتی اگر ضرورت هم نداشته باشد، نیز فساد انگیز و ناروا است. و مربی حکیم و درست کار، حالت کودکی را که در اختیار دارد بررسی می‌کند، سپس با توجه به شرایط و اوضاع واحوال خاص او و با توجه به وراثتهای ژنتیکی وی تصمیم می‌گیرد، که اگر تشویق و پاداش برای وی شایسته باشد یا عقوبت بدنی یا معنوی یا مخلوطی از آنها که سزاوار است، بدان عمل می‌کند.

و هنگامی که نمونه‌های بشری را عرضه می‌کنیم، در می‌یابیم که بیشتر آنها در دائره‌ای قرار می‌گیرند، که پاداش و عقوبت برای آنها لازم است که چند بار صورت گیرد، و اینکه بیشتر آنها نیازمند پاداش و عقوبت در هر دو سطح حسی و معنوی می‌باشند، خواه به صورت متناوب یا آمیخته بهم، و اینکه تعداد اندکی از بشر هستند که نیازمند جرعه بیشتری از پاداش و جرعه کمتری از عقوبت هستند و اینکه تعداد مشابه آن و با اندکی بیشتر از آن هستند که نیازمند جرعه بیشتری از عقوبت و جرعه کمتر از پاداش می‌باشند و گمان نمی‌کنم که افرادی باشند که در دایره‌ای درستی قرار گیرند و لازم باشد که همواره عقوبت گردند بدون پاداش!

پس هر گاه این اصول و مبادی به صورت آشکاری در ذهن ما جا افتاد، دیگر به نعره‌های جاهلیت نوین گوش نمی‌دهیم که می‌خواهد عقوبت و کیفر بدنی را تحریم کند تا در نفس کودک ایجاد «عقده» ننماید و دچار سرکوفتگی نشود!

پس از جنبه دیگر به آبکی بودن و حماقت و لوسی و از هم گسیختگی مبتلا می‌گردد. هر گاه این مطلب در ذهن جا گرفت، پس باید دقت نظر کنیم که چرا به پاداش و کیفر و عقوبت در تربیت کودک محتاج می‌شویم، و بر چه شیوه‌ای باشد؟. کارهایی هست که از کودک می‌خواهیم که انجام دهد. چون برای او ضرورت دارند، یا اینکه در رشد و نمو، جسمانی یا نفسانی یا عقلانی به وی کمک می‌کنند و همچنین کارهایی هست که می‌خواهیم کودک آنها را انجام ندهد. چون برای او خطرناک می‌باشند، یا اینکه او را به عادتهای بد عادت می‌دهند، یا اینکه این کارها انحراف از راه راست و درست به حساب می‌آیند، یا اینکه او را از رشد و نمو جسمانی یا نفسانی یا عقلانی بازمی‌دارند. بدیهی است که در هر دو حالت به عوامل و انگیزه‌ها و مشوقاتی نیاز داریم یا به نواهی و بازدارنده‌هایی نیازمندیم. و از این جا است که به پاداشها یا عقوبت‌ها نیاز پیش می‌آید و این به این دلیل است که کودک به ویژه در دوران اولیه، خود به خود، در چیزی که از

وی می‌خواهیم، انجام دهد یا از آن دوری کند، به ما پاسخ مثبت نمی‌دهد. چون نمی‌داند که چرا باید آن کار را بکند یا از آن کار دوری نماید.

کارهای ذاتی وجود دارد که کودک خود به خودی آنها را انجام می‌دهد و نیازی نیست که کسی او را به آنها راهنمایی نماید مانند شیرخوارگی، یا طلب غذا، یا فضای حاجات، یا حرکت دادن دست و پا، یا حرکت برای چهار دست و با رفتن، یا تلاش برای ایستادن، یا سروصدا برای سخن گفتن و امثال اینها، که تمام اینها حرکاتی در جهت طبیعی و در راه رشد و نمو هستند. با این حال، بعضی از اینها که با تلاش کودک صورت می‌گیرد، نیاز به تشویق و تشجیع دارد تا کودک آنها را متوقف ننماید و کارهای ذاتی و طبیعی دیگری وجود دارد که استمرار آنها بعد از وقت آن، برای کودک خوب نیست و علامت بدی است، مانند مکیدن انگشت، و عدم کنترل ادرار و مدفوع، و چسپیدن شدید به مادر و دوری از چهره-های ناآشنا و مصاحبت با دیگران، و بازی با اندامهای تناسلی و قبول نکردن چیزی به جای پستان مادرش و عدم التزام به وعده‌های غذایی معینی. و از این قبیل، و ابطال و ترک تمام این عادات بد، نباید برحسب میل و هوای کودک باشد، با وجود اینکه برای سلامت رشد و نمو و سلامت ساختار روحی و نفسی کودک ضرورت دارند. پس برای ابطال و ترک آنها نیاز به تشویقها و تشجیعها و نواهی و بازدارنده‌ها است که کودک را از آنها باز دارد، این جا در مراحل نخستین، نیاز به پاداش و کیفر است که مقدار آن از کودکی تا کودک دیگر متفاوت است.

برای مثال راه رفتن، یا سرپا ایستادن، تجربه‌ای تازه‌ای است که کودک آن را بسیار دوست دارد، زیر رشد و نمو است و قدرت و نیروی اکتسابی جدیدی است که کودک در آن وجود خود را احساس می‌کند و احساس می‌کند که بزرگتر و قویتر از پیش شده است. با این حال، بدون تلاش و درد صورت نمی‌گیرد و ممکن است که بارها روی زمین بیفتد وگریه کند و جسمش بدرد آید، باید او را تشویق نمود تا این تجربه را تکرار نماید و بسبب درد و زحمت از آن امتناع نورزد. چون اگر امتناع ورزد، رشد و نمو او متوقف می‌گردد یا از موعد خود بتأخیر می‌افتد و به تبعیت آن تمام قدرتهای مترتب بر آن نیز به تأخیر می‌افتد

این تشویق و تشجیع گاهی با یک تبسم به روی او صورت می‌گیرد، یا با یک بوسه مهرانگیز پدرومادر یا با تربیت جسمانی، یا با سروصدای شادی پیرامون کودک که احساس کند که خیلی خوشحالند و فضای محبت پیرامون خود را احساس نماید، یا با دادن اسباب‌بازی به وی در پاداش تلاشی که کرده است یا با دادن شکلات و شیرینی یا با هر چیزی که والدین احساس می‌کنند که کودک بدان تشویق می‌گردد و در مرحله نخست کار تشجیع و تشویق دائماً ضرورت دارد.

چون کارهای تمرینی و تدریجی که کودک برای تکمیل رشد و نمـو خـود انجـام می‌دهد به نسبت وی سخت و خسته کننده‌اند، باید به گونه‌ای او را تحریک نمود که رشدش متوقف نگردد و سخن یاد گرفتن به ویژه نیـاز بـه تـشویق و تـشجیع فراوان و مستمر دارد. چون این کار بسیار خسته‌کننده است و شکست خوردن در تعبیر و بیان مقاصد در آغاز کـار، کـودک را در تنگنـای شـدید قـرار مـی‌دهـد و احساس مشقت می‌کند. تا اینکه زبانش راست می‌گـردد و کلمـات بـه آسـانی بـر زبانش جاری می‌شوند و باید دائماً الحاح برسخن گفتن وی بـه عمـل آیـد و بایـد تشویق شود و شادمانی خود به خودی والدین هنگام نخستین نطق کودکشان بـه تنهایی بزرگترین مشوق کودک بر سختی گفتن و یادگرفتن آن است، و این عمل از جمله موفقیتهای فطری اسـت کـه خداونـد آن را در جـان و نفـس موجـودات بودیعت نهاده است تا سنّت مرسوم او تمام شود. با این حال، در کنار آن بر والدین واجب است که بدانند که تشجیع و تشویق لازم و مطلوب است و از آن بی‌نیـازی نیست و بر آنان واجب است که از آن غفلت نکنند. اما عادات بدی که کـودک بـه آنها می‌پردازد و بسیارند، پس باید آن عادات ابطال شوند و کودک را به ترک آنهـا وادارند، حتی اگرچه این کار مستلزم مشقت و رنج کودک و والـدین نیـز باشـد و حتی اگرچه نگران آن باشند که با ترک این عادات دوست داشتنیش، کـودک، در تنگنا قرار می‌گیرد و بی‌تاب می‌شود، یا نگران آن باشند که این منـع و بازداشـتن بر احساس و اعصابش نیز تأثیر می‌گذارد. چون اگر به این علت او را با این عـادات بدش به حال خود بگذارند، بعداً نمی‌توانند او را معالجه کنند و اصـلاح نماینـد یـا اینکه در شخصیت او در آینده تأثیرات و آثار بدی به جای می‌گذارد.

و ما در این کار اختیار و آزادی نداریم، و ایـن مـشقت و سـختی بـر بـزرگ و کوچک فرض است. و رنج وسختی واجب بر بشریت تا اینکه با پروردگارش ملاقات می‌کند، رنجی است که از اول تولد شروع می‌شود! و اگر ما از اضطراب و نـاراحتی و تنگنای کودک و زحمت آن نگران باشیم و بترسیم، و او را به حال خود بگذاریم، با این کار خود او را در آینده‌اش در معـرض پریـشانحالی و اضـطراب و زحمـت و تنگنای بیشتری قرار می‌دهیم، پس بنا بـر ایـن بهتـر اسـت کـه در آغـاز مرحلـه طبیعی کودکیش، این کار را شروع کنیم، و اشکال ندارد که در آسان‌ترین صورت ممکن بدان بپردازیم و واجب نیست که دل بخواهی کار را بر کودک سنگین کنیم و بیش از توان او بر او تحمل نماییم، بلکه فرض آن است که ما با تمام توان خـود او را یاری کنیم تا این مرحله را به سـلامت پـشت سـربگذارد. لـذا بـا تـشجیع و تشویق او شروع می‌کنیم. یعنی با پاداش شروع می‌کنیم. پس برای ترک هر عادت بدی به وی یک بهای مادی یا معنوی به وی می‌دهیم، و دائماً می‌کوشیم با عادت

دیگری که ضرر و زیان ندارد، او را سرگرم نماییم و آن عادت بد را از یادش ببریم، به ویژه عادت بد انگشت مکیدن وبازی با اندامهای تناسلی، که باید بهر صورت این عادتهای بد را از یاد او ببریم و نگذاریم که به یادش آید.

با این حال، تشویق و تشجیع به تنهایی کافی نیست و همچنین مشغول کردن وی با عادت دیگری تا از عادت بد منصرف شود نیز کافی نیست. چون که عادت بد بسیار سخت در نفس کودک ریشه می‌دواند یا سخت بدان تعلق می‌ورزد. به گونه‌ای که هیچ چیزی او را از آن مشغول نمی‌دارد، آن وقت ناچاریم که اول با ملایمت او را زجر کنیم و باز داریم سپس سرانجام با قاطعیت و سختی عمل کنیم. حتی اگر مجبور باشیم که سرانجام عقوبت و کیفر بدنی را اعمال کنیم، بدان کار مبادرت می‌ورزیم. چون قطعاً به صلاح او است که این عادات بد را ترک کند و از آن باز داشته شود، و باید به هر وسیله ممکن آن عادات را باطل نماییم، پس هر گاه تمام وسایل ملایم و نرم‌خویی مؤثر واقع نشد، ناچار به خشونت هستیم! و نگرانی از اینکه کودک عقده‌ای بار آید و سرکوفت شود و شخصیت او ضعیف گردد، موردی ندارد و جای نگرانی نیست، و مادام که زجر و کیفر از حد معقول نگذرد، این نظریاتی که مربیان نشخوار می‌کنند، چیزی نیست! و حد معقول بستگی به حکمت و خبرگی مربی دارد که با توجه به طبیعت خود کودک مقرر می‌گردد

سپس باید دانست که این تشویق و تشجیعی که این نظریات تربیتی غربی آن را یگانه وسیله تربیتی می‌دانند، اسلحه‌ای نیست که در هر حالتی و برای هر زمان نامحدودی کارساز باشد، بلکه آن نیز خطراتی دارد و بمحض اینکه این خطرات پیش آید باید از آن دست‌برداشت و بزرگترین خطر آن این است که کودک آن را شرط قیام به عمل مطلوب یا شرط امتناع از عمل نامطلوب قرار دهد، یعنی تا انگیزه‌ای و محرکی نباشد به انجام عمل اقدام نکند و تا بهایی نگیرد از عمل بد دوری نکند. این جا است که پاداش شر خالص است و هیچ خیری در آن نیست.

چون این عمل مانع آن می‌شود که کودک «واجب» و وظیفه را احساس کند، و عمل واجب و وظیفه را به این دلیل انجام دهد که «واجب» و وظیفه است، نه برای اینکه مزد و پاداش دارد! و این کار رشد و نمو روحی و نفسی او را به تعویق می‌اندازد و شخصیت او را تباه می‌کند. پس در همان لحظه‌ای که تشجیع و پاداش مادی یا معنوی به شرط انجام عمل یا بشرط خودداری از عمل تبدیل می‌شود، باید آن تشجیع و پاداش فوراً متوقف گردد، و کودک را به انجام عمل یا خودداری از آن ملزم و مجبور سازند بدون اینکه مزدی به وی بدهند. و پس از انجام عمل مطلوب اگر تشویقی یا پاداشی به وی داده شود اشکالی ندارد، بعد از

آن که شرط مقدم یا مؤخر در بین نباشد

آنچه که مهم است که بین انجام کار ضروری و بین شرط کردن بهاء از هر نوعی برای انجام کار، فرق کامل وجود داشته باشد، یعنی بداند که چه کار به خاطر ضرورت باید انجام شود و چه کاری در برابر مزد و بهاء انجام شود.

اما کارهای داوطلبانه لازم نیست که با قهر و اجبار صورت گیرد که نه جایز است و نه ممکن و اگر در برابر تشجیع یا شرط بهای مشروط باشد، اشکالی ندارد. بشرط اینکه به شرط وفا شود. چون اگر به شرط وفا نشود، کودک اعتماد به قول والدین را از دست می‌دهد و وعده‌های آنان را باور نخواهد کرد و صدمه‌ای می‌بیند که اثر آن در نفس وی از بین نمی‌رود. پس وقتی که به کودک بزرگ شده خویش می‌گویید: اگر در امتحانات با نمره عالی قبول شوی یا اگر آن مشکل را به خوبی حل کنی، ساعتی برایت یا دوچرخه‌ای و یا. می‌خرم، اشکالی ندارد. چون در حقیقت تو نمی‌توانی او را مجبور کنی به گرفتن نمره عالی یا به قبول شدن، بلکه تنها می‌توانی که او را تشجیع و تشویق کنی، حتی اگر این تشجیع به پرداختن بهای مشروط باشد، سپس باید به وعده خود وفا کنی.

وقتی که به کودکت می‌گوئی: به بازار برو و آن کالای ضروری منزل را بخر، و او امتناع می‌نماید، و تو به وی می‌گوئی: برو آن را بخر، من آن چیز یا آن مبلغ پول را به تو می‌دهم، یا او شرط می‌کند که در برابر فلان بهاء می‌روم، و تو قبول می‌کنی! در این صورت تو سخت در اشتباه هستی و اشتباه بزرگی را مرتکب می‌شوی. چون با این کارت او را سخت تباه می‌کنی. چون احساس به وجوب انجام کار ضروری و التزام به ادای آن را در او می‌کشی و احساس مسئولیت نمی-کند. سپس وقتی که کودک به این مرحله رسید که هیچ کاری را بدون مزد و بها انجام ندهد، بی‌گمان در زندگی آینده خویش موفق نمی‌شود، مگر اینکه صدماتی سختی ببیند که این سستی و و بهانه‌جویی و سودجویی را تغییر دهد

کدام یک بهتر است: اینکه از اول کار با تلاش اندک و آسان رفتار او درست و مستقیم گردد یا اینکه صدمات سخت و کمرشکن او را به خود بیاورد و او را به راه راست برگرداند؟!

بی‌گمان تشجیع و تشویق مادی یا معنوی خوب است و یک عامل ضروری از عوامل تربیتی است و از آن بی‌نیاز نیستیم. با این حال، تا زمان معینی و حدود معینی خوب است، ولی اگر از آن تجاوز نماید بدون شک به یک عامل مخرب و فسادآور تبدیل می‌شود. و برای اینکه این تشجیع وتشویق به شرط انجام یا عدم انجام عمل تبدیل نشود، باید به تدریج و درجه بدرجه همراه با رشد نمو عقلانی و نفسانی و روحانی کودک از آن بکاهیم تا به آخرین درجه عالی خود می‌رسد که

بالاترین درجات روش اسلامی است که عبارت است از اینکه انجام یا عدم انجام هر عملی تنها به خاطر طلب رضای خدا باشد.

در آغاز تشویق با شیرینی و شکلات یا اسباب‌بازی یا پرداخت وجه نقدی صورت می‌گیرد. و این کار در موعد طبیعی و در حدود مشروع و قانونی اشکالی ندارد. سپس این تشویق یک درجه بالاتر می‌رود که به وی می‌گویند تا پدرت یا مادرت تو را دوست داشته باشد. سپس یک درجه بالاتر می‌رود به وی می‌گویند تا پسر یا دختر خوبی باشی و والدینت تو را دوست داشته باشند و مردم بگویند او بسیار خوب است. سپس به بالاترین درجه می‌رسد که به وی می‌گویند: برای اینکه تو خوب باشی و خداوند تو را دوست داشته و از تو راضی باشد

و بر آن صورت اخیر بماند تا اینکه به لقای الله می‌رسد

و این چیزها که گفتیم حدود قطعی برای انتقال از یک مرحله از مراحل تشجیع به مرحله دیگر نیست و نمی‌توان یک جدول زمانی برای آن رسم نمود. بلکه این کار متوقف است بر حسب درجات رشد و نمو عقلی و روحی و نفسی و وراثتهای ژنتیکی ویژه کودک و شرایط و اوضاع ویژه علی‌حده هر کودکی که حکمت و خبرت و مهارت مربی از نفس و روحیه کودک، و نیازهای او آن را تحدید و تعیین می‌نماید، ولی به هر حال مرحله آخر که پیوند قلب کودک با خدا است، نباید زیاد بتأخیر افتد. و فرصت طبیعی آن وقتی است که کودک خود ذاتاً از آفریدگار جست‌وجو می‌کند و از آن سؤال می‌نماید. همان گونه که در پایان این فصل می‌آید.

اما کیفر و عقوبت

ما قبلاً گفتیم که ابتداء به کیفر پناه نمی‌بریم، بلکه با تشجیع و پاداش شروع می‌کنیم و زمانی به کیفر و عقوبت پناه می‌بریم که در تشجیع شکست بخوریم یا تشجیع در دایره زیان‌آوری قرار گیرد و به صورت شرط انجام یا عدم انجام کاردرآید و عقوبت و کیفر نیز درجاتی دارد که با خودداری از تشجیع و پاداش آغاز می‌گردد، و این خودداری از تشجیع برای کسانی که قبلاً تشجیع می‌شدند، خود یک نوع عقوبت است. سپس موقتاً از کودک اعراض می‌کنیم و اعلام نارضایتی می‌نماییم و سپس روترش می‌کنیم و سپس با صدای خشم‌آلود او را زجر می‌کنیم، و سپس مدت طولانی با او متارکه و مخاصمه می‌نماییم یا او را تهدید به متارکه می‌کنیم. سپس او را از چیزهای که دوست دارد محروم می‌نماییم یا بدان تهدیدش می‌کنیم، سپس او را به آزار و اذیت تهدید می‌کنیم، سپس او را سبک می‌زنیم، و آخرین درجه او را به گونه‌ای می‌زنیم که بدرد آید.

و نباید از این کیفرهای تدریجی تجاوز کنیم و از آخرین درجه شروع نماییم.

در درجه اول: عقوبتها باید یک‌سان و تکراری نباشد و باید تدریجی باشند. چون کودک بسیار خطا می‌کند و طبیعت کودک چنین است و غالباً بارها و بارها نیازمند کیفر و عقوبت است. پس مصلحت در آن است که خط عقوبت طولانی باشد و وسایل عقوبت به سرعت تمام نشوند تا مجبور به تکرار آن وسایل گردیم و زود زود از آنها استفاده نماییم. چون تأثیر خود را از دست می‌دهند و فایده آنها اندک می‌گردد.

در درجه دوم: عادت‌کردن کودک به زدنش بیش از وسایل دیگر کیفر خطرناک است چون کتک‌زدن یک عقوبت بدنی است و بدن ممکن است به اذیت و آزار عادت کند و چندان تأثیر نخواهد داشت و آن وقت به یک باره تمام وسایل فعال کیفر را از دست می‌دهیم! چون کودکی که احساس درد زدن را از دست بدهد تازه از ترشرویی و فریاد خشم‌آلود و محرومیت و تهدید به محرومیت متأثر نمی‌گردد! آن وقت با وی چه کار کنیم؟!

والدینی که به سرعت به استعمال کیفر بدنی پناه می‌برند و چندان از آن استفاده می‌کنند که کودک احساس درد را از دست می‌دهد، پیوسته از این کارشان شکوه دارند، و می‌گویند: نمی‌دانیم با کودکمان چه کار کنیم، هر چه او را بیشتر می‌زنیم بدتر می‌شود و اصلاح نمی‌گردد، راستی با وی چه کار کنیم؟!

با وی هیچ کاری نمی‌توان کرد. چون در همان لحظات نخستین تمام وسایل کیفر را با وی به کار برده‌اند، پس جز تغییر مربی چاره‌ای نیست، که شاید او وسایل کیفر را تغییر دهد! کودک را به جای دیگری منتقل نماید، یا او را به دست دیگر بسپارد تا به تربیت او بپردازد و صفحه‌ای دیگری بگشاید و از نو با شیوه تشجیع و پاداش شروع کند.

آری! این است خطر اسراف و زیاده‌روی در عقوبت به ویژه در کتک زدن. عقوبت بیش از آن که تمام شود، ترسناک است و سپس بعد از آن که اولین بار صورت گرفت، تأثیر کامل می‌بخشد. با این حال، اگر در مدت اندکی تکرار شود هربار که تکرار شود نسبت به بار اول تأثیرش کمتر می‌شود، تا اینکه در اثر تکرار احساس بدان عادت می‌کند و هیچ تأثیری نخواهد داشت پس هیچ فایده‌ای ندارد. شکنجه‌گران زندانها از این حقیقت آگاهند و از آن شکوه دارند و اقرار می‌کنند که شکنجه را انجام می‌دهند و می‌دانند که هیچ فایده‌ای ندارد. چون این وسیله را بسیار تکرار می‌نمایند.

با این حال، باید که روحیه و عقلانیت مربی و وسیله‌اش غیر از روحیه و عقلانیت و وسیله شکنجه‌گران زندانها باشد! او پیش از هر چیز مربی است. و عقوبت را به خاطر اصلاح انجام می‌دهد، نه برای انتقام و خالی کردن کینه خویش

پس باید هدف حقیقی او اصلاح حقیقی باشد و در جست‌وجوی وسایل فعال و کارساز برای اصلاح برآید. و هر گاه دریافت که این وسیله به اصلاح مطلوب نمی‌انجامد، یا به جای اینکه اصلاح کند، موجب فساد و تباهی می‌شود، از آن دست بردارد، بلکه اگر کودک احساس کند که این کیفر به منظور انتقام و کینه است نه به منظور اصلاح در نفس او ممکن است ایجاد انحراف معینی نماید و به عمد پدر و مادرش را برانگیزد تا بروی بشورند و به هیجان آیند و خوشحال گردد که او به این کوچکیش توانسته است که این بزرگان را به خشم آورد و هیجان زده و مضطرب نماید! پس در نظر او اشکالی ندارد که در برابر این لذت روحی که توانسته است والدینش را بشوراند، کیفر سخت را ببیند و تحمل کند! آن وقت خسارت و زیان دو برابر است، کیفر موجب اصلاح نشده است، و در نفس کودک انحراف تازه‌ای به وجود آمده است که می‌خواهد از راه نادرست وجود خویش را به اثبات برساند.

بنا بر این کیفر و عقوبت علی‌رغم اینکه در بسیاری از حالات ضرورت دارد، باید در هر کار تربیتی با حکمت و درستکاری صورت گیرد و نباید مربی در آن اسراف نماید و از مراتب تدریجی آن تجاوز کند، و بر او واجب است که مراعات کند تا عقوبت با جرم و خطا متناسب باشد، و نباید یک جرعه از پیش ساخته از عقوبت را برای هر نوع حالتی داشته باشد. چون اگر کودک بداند که کیفر جرم کوچک و بزرگ یکی است، بر ارتکاب جرمهای بزرگ تحریک می‌گردد. همان گونه که بهتر است که تهدید به عقوبت پیش از عقوبت عملی باشد. چون این کار سبب می‌شود که ترس از عقوبت دائماً در نفس کودک بماند. پس تهدید به متارکه کودک را می‌ترساند اما متارکه عملی و فعلی اگر تکرار گردد، او را بدان عادت می‌دهد.

و تهدید به محرومیت از چیزی، برای کودک دردناک است. و محرومیت عملی و فعلی نیز در اول دردناک است با این حال، اگر طولانی شد، نفس بدان عادت می‌گیرد و تأثیر خود را از دست می‌دهد، و تهدید به زدن ترس‌آور است اما زدن عملی و فعلی در ابتداء دردآور است و سرانجام بی‌تأثیر است

و در بعضی اوقات عدم اجرای تهدید و بتأثیر ترس از آن اکتفا کردن ضرر ندارد و هنگامی که کودک چیزی را انجام می‌دهد که بر آن تهدید به عقوبت شده است، اجرای تهدید ضرورت ندارد، بلکه ممکن است که از وی طلب توبه و پشیمانی شدن به عمل آید، بدون اجرای تهدید، بشرط اینکه کودک معتقد نباشد که تهدید توخالی است و مقصود از آن اجرای آن نیست! چون بی‌گمان اگر چنین عقیده‌ای داشته باشد طبیعتاً تهدید برایش مهم نیست! لذا باید تهدید اجرا شود حتی یک بار هم باشد، و این کار هنگامی صورت گیرد که مربی احساس کند که

کودک تهدید را سبک می‌شمارد و بدان اهمیت نمی‌دهد. اما هنگامی که مربی دریافت که کودک از تهدید می‌ترسد و از آن پرهیز می‌نماید و لو اینکه چند بار مرتکب آن خطا شود که از آن نهی شده است، ادامه تهدید بدون عملی کردن آن ضرر ندارد و عمربن خطاب (رض) می‌گوید:

«عَلِّق عَصاكَ بِحَيْثُ يراها أَهْلُ الدّار!

عصای خویش را درجایی آویزان کن که اهل خانه آن را ببینند.

یعنی برای تهدید هر بار آن را به کار ببر! اگر عقوبت و کیفر به این صورت و با حکمت و درایت مورد استفاده قرار گیرد، در وقت نیاز بدان، نقش مهم خود را در تربیت به جای می‌آورد، و پاداش کیفر در برپایی ساختار بنای روحی و نفسی کودک بر مبنای دو خط فطری و طبیعی «خوف و رجا» باید با هم همکاری کنند.

تربیت به وسیله عادت

پاداش و کیفر با هم فرق دارند، عدم اجرای تهدید به عقوبت گاهی ضرر ندارد. با این حال، عدم وفای به وعده پاداش در همه احوال خطرناک است.

یکی دیگر از وسایل تربیت، تربیت به وسیله عادت است یعنی عادت دادن کودک به چیزهای معینی تا اینکه به صورت عادت ذاتی و طبیعی او درآید، که کودک به این عادت عمل می‌کند بدون اینکه راهنمایی شود.

و یکی از جمله برجسته‌ترین مثال «عادت» در روش تربیت اسلامی شعارهای عبادت و در مقدمه همه آنها نماز است که با عادت دادن به صورتی در می‌آید که انسان تا آن را به جای نیاورد، آرام نمی‌گیرد و این تنها شعارهای تعبدی نیست که روش تربیتی اسلامی آنها را به وجود می‌آورد. با این حال، در واقع تمام رفتارهای اسلامی، و تمام آداب و رسوم و اخلاقیات اسلامی: آداب و رسوم خوردن و نوشیدن، و راه رفتن و نشستن و خواب و بیداری، و درود و سلام، و آداب و رسوم خانوادگی، و وصلت و جدایی، و سفر و بازگشت از سفر و و امثال اینها، اسلام با عادت دادن آنها را استمرار می‌بخشد و سامان می‌دهد و تمام اینها کارهای تازه‌ای بود برای مسلمانان که در جاهلیت به این شیوه‌ها نبود، که پیامبر (ص) مسلمانان را به آنها عادت داد و باسرمشق عملی و تلقین و پی‌جویی و ارشاد و راهنمایی، آنان را بر آن شیوه‌ها تربیت نمود، تا اینکه در روح و نفس آنان عادت ریشه دارگردید و به صورت رنگ و نشانه‌ای درآمد که مسلمانان را از غیر آنان در کل جهان متمایز می‌ساخت.

و والدین مسلمان از طریق سرمشق عملی و الگو و تلقین و ارشاد و راهنمایی، کودکان خویش را به این عادات، عادت می‌دهند و بار می‌آورند، تا اینکه رشد و

نموشان و عادت گرفتن به عادات اسلامیشان به کمال می‌رسد و این روش همان گونه که دیدیم، روشی است که تمام دوران زندگی انسان را دربرمی‌گیرد، از بیداری تا خواب و تا بیداری آخرت، و زندگی فرد و زندگی جامعه و زندگی خانواده و زندگی مرد و زندگی زن و زندگی کوچک و بزرگ را نیز شامل می‌گردد. طبیعی است که عادت گرفتن و خوی گرفتن به آسانی صورت نمی‌گیرد. کافی نیست که یک بار یا چند بار به کودک بگویی این کار را بکن، و او آن را انجام دهد! عادت مطلوب، رفتار را مقید می‌کند یا رفتار را در جهت معین کنترل می‌نماید و هر نوع مقید ساختن و کنترل کردن، نیازمند تلاش معینی است. تا تماماً صورت گیرد. با این حال، بعد از اینکه کامل گردید، بسیار آسان می‌شود و با ساده‌ترین تلاش یا بدون تلاش انجام می‌گیرد و اجرا می‌شود. و به سختی می‌توان آن را تغییر داد یا باطل نمود! ـ ترک عادت مرض است ـ بی‌گمان عادت‌گیری در زندگی انسان بسیار جدی و مهم است تا خبرت و تجربه و آگاهی پیشین به صورت عادت درآید، و دایره تلاش و کوشش بشری برای کسب تجربه‌ها و خبرتها و آگاهیهای جدید، دائماً گسترش یابد. وگرنه، اگر انسان در تمام کارهای بدنی و فکری و احساسی و ذهنی همان تلاشی را بنماید که بار اول برای یادگیری آنها به خرج داده است و آنها را تجربه کرده است، تلاش انسان محدود و محصور به کارهای محدودی می‌گردد که نمی‌تواند از آنها تجاوز نماید و چیزی را برآنها بیفزاید. با این حال، آسان کاری فطری که خداوند به این موجود بشری بخشیده است، او را در ادای وظیفه مهم و رسالت بزرگش که شایستگی منصب خلافت الهی در زمین است، کمک شایان می‌کند. چون در نهاد و هستی او قدرتی قرار داده است، که هر کاری را که چند بار بشیوه معینی و منظم و منسجم انجام داد، بدان عادت می‌گیرد، و به مجرد اینکه این خبرت و تجربه عملی جدید به صورت عادت درآمد، تلاش و کوشش عصبی مخصوص آن، به سوی آن رها می‌شود، و مجال پیدا می‌نماید تا به مساعدت آن، به کسب تجربه‌ها و خبرتهای جدید بپردازد، همان گونه که تو یک نیروی الکترونیکی دارید و آن را متوجه به کار انداختن یک دستگاه معین می‌نمایی، سپس از آن برای به کار انداختن یک دستگاه دیگری استفاده می‌کنی. با این تفاوت که این ابزار عادت بشری هر گاه انرژی اولی آن را یا قسمت اکثر آن را قطع کنی، همچنان به طور خودکار کار می‌کند، به خلاف آن نیروی الکترونیکی که اگر موج جریان برق آن قطع شد، از کار می‌افتد

و از جمله کمکها و مساعدتهای فطرت در این باره این است که دستگاه عصبی خودش، به عادت‌گیری کمک می‌نماید، بمقدار آنچه که در اول کار آن را

نمی‌پذیرد یا بتأخیر می‌اندازد! پس خبرت و آگاهی جدیدتر گویی روی سطح عصبی گودالی حفر می‌کند و در آغاز نیازمند تلاشی است برای عمق بخشیدن بدان و باید مدتی مداومت پیدا کند تا آن نیز جای‌گیر شود. این کار همانند جوی است که در زمین می‌شکافید و برای شکافتن آن زحمت و تلاش متحمل می‌شوید، سپس اگر آن را به حال خود رها کنی، خاک آن را پر می‌کند. گویی که قبلاً آن را نکنده‌اید، و نیاز پیدا می‌کنید که باید از نو آن را حفر نمایید، و همان تلاش و زحمت اولی را یا نزدیک بدان دوباره متحمل شوی، ولی اگر این جوی و کانال را چند بار مرور کنی، به قدر کافی عمیق می‌شود، حتی اگر مدتی نیز آن را ترک کنی، پر نمی‌شود و خراب نمی‌گردد و نیازی بدان ندارد که از نو حفر شود، بلکه نیاز به یک لای‌روبی دارد. اما اگر مدام آن را به کارگیری، در زمین رسوخ می‌یابد و تلاشی چندانی ندارد و به خوبی آب را جذب می‌کند و نمی‌گذارد به جای دیگر رود و درست همان کار و همان عمل در درون دستگاه عصبی انسان پدید می‌آید، پس خبرت و مهارت جدید در آغاز اندکی با مقاومت روبه‌رو می‌شود تا اینکه خط متمیزی یا کانال متمیزی پدید می‌آورد و در مسیر آن جریان می‌یابد تا اینکه این کانال به قدر کافی از طریق تکرار، عمیق می‌گردد و خبرت و مهارت جدید به آسانی در آن جریان می‌یابد، تا اینکه سرانجام بدون رنج صورت می‌گیرد، بلکه بیش از آن، این کانال عصبی است که خبرتهای جدید را نیز جذب می‌کند! در وقت و موعد معینی که انسان بدان عادت می‌گیرد، یا در مناسبت معینی برای به کارگیری این خبرت و آگاهی، اشاره‌ای برانگیخته می‌شود که این خبرت عادتی را از نهانگاهش بیرون می‌کشد و در کانال خود به جریان می‌اندازد. وگرنه، انسان احساس پریشانی و خستگی و نابسامانی عصبی یا روحی و روانی می‌کند و به این گونه عادت در داخل و درون نفس انسان شکل می‌گیرد و رسوخ می‌یابد تا اینکه به صورت ضرورتی درمی‌آید که باید در موعد و مناسبت خود ادا شود!

و شکل‌گیری و پیدایش عادت در کوچکی بسیار آسانتر است تا در بزرگی. چون که دستگاه عصبی کودک نازکتر و شاداب‌تر است و قابلیت شکل بیشتری دارد و در سطح آن حفره و شکاف برای عادت جدید آسانتر است.

اما در بزرگی علاوه بر اینکه دستگاه عصبی مشغولیت بیشتری یافته است، و هزاران کانال در هم فرو رفته در سطح آن به وجود آمده است، که این ازدحام، مجال زیادی برای افزایش نمی‌گذارد، پس بدون شک دستگاه عصبی ذاتاً با بزرگ شدن، قسمت بسیاری از، نرمی و قابلیت اولیه خود را از دست می‌دهد، و ایجاد حفره جدید بر سطح آن سخت‌تر است. و با این وصف، در هر دوره از دوران عمر و

زندگی، این کار محال و غیر ممکن نیست، به ویژه هنگامی که انفعال و تأثیرپذیری بزرگ حادث شود، همان گونه که برای مؤمنان پیش آمد، وقتی که اولین بار وارد اسلام شدند. گویی نیروی جدید، رسوبات پیشین دستگاهی عصبی را شستشو می‌داد و آن را برای دریافت عادت جدید مهیا می‌کرد.

و به خاطر همین آسانی شکل‌گیری عادت در کودکی است که پیامبر (ص) دستور داده است که بسیار پیش از زمان تکلیف کودکان را به نماز خواندن عادت دهید. تا وقتی که زمان تکلیف فرا می‌رسد، برایشان عادت بالفعل شده باشد، و در اول تکلیف نیازی بزحمت و تلاش برای آن کار نباشد.

پیامبر (ص) می‌فرماید:

«مُرُوا أوْلادَكُمْ بالصّلاةِ وَهُمْ أبناءُ سَبْعٍ وَ اِضْرِبُوهُمْ عَلَيْها وَهُمْ أبناءُ عَشْرٍ[1]

در هفت سالگی فرزندانتان را به نماز خواندن امر کنید، و در سن ده سالگی اگر نماز نخواندند آنان را کتک بزنید.

پس از عادت دادن کودکان به نماز خواندن از هفت سالگی شروع می‌شود، با وجود آن که هنوز پنج شش سال به زمان تکلیفشان مانده است، تا برای تثبیت و ترسیخ این عادت فرصت طولانی باشد و تا زمانی که کودک به ده سالگی می‌رسد که نزدیک موعد تکلیف است عملاً بدان عادت کرده باشد. اگر کودک خود در خلال این سه ساله عادت گرفتن، عادت نگیرد باید با وی با قاطعیت عمل شود تا عادت گیرد و در ذهن وی رسوخ نماید و به این جهت حدیث پیامبر (ص) نماز را به این امر اختصاص داده است. چون نماز عنوان اول و بزرگ اسلام است، تا جایی که می‌فرماید:

«اِنَّ بَيْنَ الرَّجُلِ وَبَيْنَ الّشِركِ تَرْكُ الّصلاةِ[2]

فاصله بین مؤمن بودن و مشرک بودن ترک نماز است یعنی ترک نماز به کفر می‌انجامد.

با این حال، جمیع آداب و اوامر اسلام به این شیوه‌اند که ترک آنها کفر است. اگرچه پیامبر (ص) برای آنها مانند نماز، زمان معینی را تعیین نکرده است. پس تمام واجبات اسلامی نیازمند عادت دادن کودک به آنها است از همان زمان اولیه کودکی، و برای همه آنها اگر کودک خودش عادت نگیرد نیازمند آن می‌باشند که بعد از مدتی با قاطعیت کودک را به آنها ملزم نمود تا عادت گیرد.

---

۱. به روایت ابوداود.

۲. به روایت مسلم، ابوداود، تِرْمِذِیّ، و نَسائی.

بزرگترین کمک برای ایجاد عادت در کودک، سرمشق عملی و الگوی خوب وشایسته است، که در بسیاری از حالات تلاش و کوشش را آسان می‌سازد. چون که کودک خود به خود تقلید و ادا درآوردن بزرگان را دوست می‌دارد. و کودکان مسلمانان در نماز از والدین خود تقلید می‌کنند، حتی پیش از یاد گرفتن سخن ونطق! و در آن وقت محدود و معین عادت داد نشان آسان است. مگر کودکان استثنایی و شاذ و خارج از قاعده که بسبب وراثتهای بد یا شرایط بد از انتظار دور نیستند که این گونه کودکان برای عادت گرفتن در کنار سرمشق عملی و تلقین نیاز به تلاش و زحمت بیشتری دارند، و اینها هستند که اگر در موعد محدود و معین عادت نگیرند، مورد تنبیه و عقوبت قرار می‌گیرند

وهمان گونه که ایجاد عادت با الگو و سرمشق خوب پدید می‌آید، با تشجیع و تشویق و پاداش و با الزام ملایم یا الزام سخت نیز صورت می‌گیرد و عادت دادن کودک به تنظیم وتربیت و مرتب کردن وسایل و چیزهای که دارد و پخش و پرت و پلا نکردن آنها در اطاق، یک کار لازم و ضروری است و گاهی کودک خود به خود در نتیجه وراثتهای خوب یا در نتیجه الگو و نمونه خوب به این نظم و ترتیب خود عادت می‌گیرد و گاهی علی‌رغم نمونه بد والدین او خود عادت به نظم وترتیب می‌گیرد. پس اگر کودک عادت نگیرد باید با تمام وسایل تشجیع حس معنوی او را بدان کار واداشت، و مهمترین تشویق آن است که از نظافت و ترتیب و نظامش ستایش کنی. واگر این کار سودمند نشد، باید به وی دستور داد و این دستور را پی‌گیری نمود تا اینکه اجرا می‌کند و این دستور و پی‌جویی باید دوام داشته باشد تا اینکه عادت در وی پدید می‌آید. پس اگر به دستور عمل نکرد و بدون مراقبت به دستور عمل نکرد، این مسئله نیاز به قاطعت بیشتری دارد. تا جایی که ممکن است تمام انواع تنبیه‌ها و عقوبتها درباره‌ی وی به عمل آید.

و همچنین است درباره تمام عادتهای خوبی که می‌خواهند کودک را به آنها عادت دهند، تمام عادتهای بدی که می‌خواهند آنها را تبدیل کنند یا از آنها باز دارند. در حقیقت این کار عادت دادن کودکان بیشتر تلاش و کوشش والدین را به خود مشغول می‌دارد، و جزو کار حقیقی تربیت است. بدون اینکه عادتهای سالم در کودکان را به وجود آوریم، در واقع برای آنها جز آرزوهای خوب کاری نکرده‌ایم و آرزوی بدون عمل نیز هیچ فایده‌ای ندارد. کار اسلام در این باره بسیار واضح و روشن است. بی‌گمان اسلام تا چیزی در واقعیت زندگی به عمل ملموس و واقعی تبدیل نشود، آن را تحول و تغییر نمی‌داند:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لأُولِي الأَلْبَابِ، الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِم وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا

خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ، رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ، رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الأَبْرَارِ، رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ، فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبه هم أَنِّي لا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (آل‌عمران/ ۱۹۰ ـ ۱۹۵)

مسلّماً در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌ها و دلائلی برای خردمندان است، کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده یاد می‌کنند و درباره آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند پروردگارا! این را بیهوده و عبث نیافریده‌ای ؛ تو منزّه و پاکی، پس ما را از عذاب آتش محفوظ دار، پروردگارا! بی‌گمان تو هر که را به آتش درآری، به راستی خوار و زبونش کرده‌ای و ستمکاران را یاوری نیست، پروردگارا! ما از منادی شنیدیم که به ایمان به پروردگارشان می‌خواند و ما ایمان آوردیم پروردگارا! گناهانمان را بیامرز و بدیهایمان را بپوشان و ما را با نیکان بمیران، پروردگارا! آنچه را که بر پیغمبران خود به ما وعده داده‌ای، به ما عطاء کن، و در روز رستاخیز ما را خوار و زبون مگردان. بی‌گمان تو خلف وعده نخواهی کرد، پس پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت و پاسخشان داد که من عمل هیچ کسی از شما را که به کار پرداخته باشد ـ خواه زن باشد یا مرد ـ ضائع نخواهم کرد. پاره‌ای از شما از پاره دیگر هستید آنان که هجرت کردند، و از خانه‌های خود رانده شدند، و در راه من اذیّت و آزارشان رساندند، و جنگیدند و کشته شدند، هر آینه گناهانشان را می‌بخشم و به بهشتشان درمی‌آورم. بهشتی که رودخانه‌ها در زیر آن روان است. این پاداشی از سوی خدا است، و پاداش نیکو تنها نزد خدا است.

آنچه که در این آیه آمده است: این است تمام تفکر و اندیشه ایمانی، و این است تذکر و عاقبت نگری. و این است توجه گرم و راستین به سوی الله، که از سرچشمه قلب مؤمن به حق، می‌جوشد. و این است طلب آمرزش و بازگشت و برگشت به الله. و این است اقرار به ایمان به مجرد شنیدن صدای داعی به سوی الله. و تمام اینها زمانی قبول می‌شوند و خداوند بدان جواب مثبت می‌دهد که عملاً به صورت عمل درآیند و تنها سخن و آرزو نباشند!

این نص قرآنی نگفته است که خداوند دعا را به مجرد اینکه دعا است، جواب می‌دهد، و تفکر و اندیشه را و اقرار به ایمان را به مجرد اینکه گفته شدند، قبول می‌کند، بلکه می‌گوید زمانی اینها را می‌پذیرد که از حرف به عمل تبدیل شوند و سیاق این آیه نمونه‌های معینی از عمل را ذکر کرده است که با جو و فضای آن

سوره متناسب است چون تمام سوره از معرکه و پیکار «لااله‌الاالله» سخن می‌گوید که باید بموجب آن عمل شود، تنها گفتن آن کفایت نمی‌کند، و قرآن این امر را بصراحت و بیشتر توضیح می‌دهد:

«لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ وَلا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ وَلا يَجِدْ لَهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلِيًّا وَلا نَصِيرًا، وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَئِكَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ وَلا يُظْلَمُونَ نَقِيرًا (نساء/ ۱۲۳ ـ ۱۲۴)

نه به آرزوهای شما و نه به آرزوهای اهل کتاب است. هرکس که کار بدی بکند در برابر آن کیفر داده می‌شود، و کسی را جز خدا یار و یاور خود نخواهد یافت، کسی که اعمال شایسته انجام دهد و مؤمن باشد ـ خواه مرد و خواه زن ـ چنان کسانی داخل بهشت شوند، و کمترین ستمی به آنان نشود.

و روش تربیتی اسلامی همان روشی است که از سرچشمه وحی ربانی در کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) استمداد می‌یابد و از آن سیراب می‌گردد و هدف از آن تحقق ذات اصول و مبادی ربانی است و هدف از آن تبدیل افکار و نیتهای خوب و احساسات به عملی است که وجود واقعی داشته باشد و همچنین به رفتار عملی مؤثر در واقعیت زندگی مبدل گردد

وسیله عملی برای این کار تبدیل ارزشها و اصول و مبادی الهی است به وسیله رفتار واقعی جلوه‌گر در یک عادت ریشه‌دار در نفس، همان گونه که این کار در جماعت اولیه مسلمانان تحقق یافت، که پیامبر (ص) زیر نظر خود، آنان را با هدایت ربانی تربیت نمود. با این حال، این جا لازم است که به یک امر مهم اشاره نمود: عادت به همان اندازه که در تربیت لازم است و برای برپایی یک جامعه با شکل و رنگ رفتاری معینی، ضرورت دارد، در عین حال، خطر و ضرر نیز ندارد، اگر متصدیان امور تربیت متوجه کمینگاه خطر و زیان نباشند! عادت به همان اندازه که رفتار عملی مطلوب را بدون زحمت میسر می‌سازد، ممکن است که رفتار عملی را به یک انجام رفتار ابزاری خالی از احساس ارزشهای حقیقی متحول سازد، این ارزشهای حقیقی و احساس بدانها، پشتیبانه و سرمایه واقعی این رفتارند، که اگر از این ارزشها و احساس به آنها خالی باشند، هیچ ارزشی ندارد، حتی اگرچه به صورت ظاهر زیبا و تعجب برانگیز باشد! آری! این است فایده عادت و آن است ضرر و زیان عادت.

و بر مربی واجب است که فایده را ببرد و از ضرر اجتناب نماید. و این کار وقتی صورت می‌گیرد که خود مربی ذاتاً در کارهای روزانه خویش ارزشها و مبادی اسلامی را احساس کند و به آنها عمل نماید و آنها را به صورت ابزاری خالی از احساس انجام ندهد، به ویژه در نماز که عنوان و سرفصل اسلام است، و بیش از

هر عمل دیگری ممکن است که در معرض آن باشد که به صورت ابزاری و بدون پشتیبانه واقعی تقوای الهی ادا شود و نماز به تنهایی جوی معینی به خانه مسلمان می‌بخشد که کودک آگاهانه یا ناآگاهانه تحت تأثیر آن قرار می‌گیرد، و این ارزشها در روح و نفس او زنده می‌ماند و به ادای ابزاری بدون روح مبدل نمی‌شود. سپس با تذکر دایمی الله به کودک و اینکه به وی گفته شود که تمام اعمال اسلامی به شیوه‌ای ادا می‌شوند که خداوند می‌خواهد بدان شیوه انجام داده شوند، و اگر ما آنها را به این شیوه انجام دهیم مورد رضای خدا و مستحق نعمت او خواهیم بود و این به یادآوری الله خود تضمین می‌کند که رفتار ما برای رضای خدا باشد نه به صورت ابزاری بدون قصد، و این انجام اعمال برای رضای خدا پشتیبانه حقیقی ارزشها و مبادی و سرمایه حقیقی تربیت اسلامی است.

این تذکر زنده و جدی الله و احساس زنده و جدی به وجود او و به مراقبت او از اعمال ما، پشتیبانه تربیت در دنیای واقعیت قرار می‌گیرد، و در نفس و روان تأثیربخش خواهد بود. پس جای تعجب نیست که جماعت مسلمانانی که پیرامون پیامبر (ص) بودند، جماعت نمونه و ایده‌آلی در طول تاریخ بشریت باشند. چون این جماعت همواره به یاد خدا بود و به صورت زنده و فعال وجود او را احساس می‌کرد و دائماً با ترس و تقوی متوجه او بود تا رضای او را کسب نماید.



تربیت از راه بیان داستان

تربیت به وسیله داستان نیز نوع دیگری است از شیوه تربیت که در آن از حادثه و رویداد استفاده می‌شود. با این حال، این حادثه و رویداد خارجی است و برای اشخاص دیگری غیر از خوانندگان داستان و شنوندگان آن واقع شده است، با این وصف، در نفس و روح تأثیر مهمی دارد مانند حادثه‌ای که برای خود انسان پیش آمده باشد!

این تأثیر داستان در یک زمان از دو طریق صورت می‌گیرد که هر یک دیگری را تقویت می‌کند و بر تأثیر آن می‌افزاید. یکی از این دو طریق، مشارکت وجدانی است که اشخاص داستان به گونه‌ای هستند که هنر داستانی به آنان یک حیات و حرکت می‌بخشد تو گویی که زنده‌اند و خیال حرکت آنان را دنبال می‌کند و بنابراین، شنونده در وجدان خود با آنان شرکت می‌نماید و خود را در رویداد و انفعالاتشان شریک می‌داند، پس با شادیشان شاد و با اندوهشان اندوهگین است، یا کینه آنان را بدل می‌گیرد و از آنان انتقام می‌کشد. گویی که در این لحظه، کارهایشان را انجام می‌دهند و هم اکنون احساسات ما را در برابر خودشان بر می‌انگیزانند

اما طریق دوم آنست که چه بسا بدون آگاهی کامل انسان صورت گیرد. به این صورت که خواننده داستان یا شنونده آن، خود را به جای اشخاص داستان یا در برابر آنان قرار می‌دهد، و در طول داستان، نهانی مقارنه‌ای در بین خود و آنان برقرار می‌سازد، پس اگر اشخاص داستان در جایگاه قهرمانی و عزت و بلندمرتبگی و ممتازی باشند، آرزو می‌کند که خود به جای آنان باشد و همانند آنان کارهای قهرمانانه انجام دهد و اگر آنان در موضعی قرار گیرند که اهانت و تحقیر و نفرت را درباره آنان برانگیزد، او خود را می‌ستاید که مثل آنان نیست و احساس عزت می‌کند که او چنین جایگاه پستی ندارد! بنا بر این در کنار مشارکت وجدانی یک تأثیر ذاتی در او پدید می‌آید که از این تشبه به اشخاص داستان و خود را به جای آنان یا در برابر آنان نهادن، و برقراری مقارنه بین خود و آنان، حاصل می‌شود.

و با این تأثیر دوگانه، داستان متأثر شدن و انفعالات ما را برمی‌انگیزاند، و تأثیر ارشادی و توجیهی در ما می‌گذارد، که میزان آن بستگی به شیوه بیان هنری رسا و تأثیر بخشی آن دارد، و بدان مقدار که موضعگیری‌های درون داستان «انسانی» و عام و همگانی باشند، نه موضعگیری‌های ذاتی فردی، ما تحت تأثیر قرار می‌گیریم. و از این جا است که «هنر» در تربیت بسیار با اهمیت است. بی‌گمان هنرمند دارای مهارت ویژه‌ای است، که این مهارت او را بر آن می‌دارد که از راه توصیف موضعگیریها و احساسات و حوادث و رویدادها، در مردم تأثیر رسا ببخشد، تقریباً کمتر کسی است که از تأثیر «هنر» بروی نجات یابد، و پیامبر (ص) می‌فرماید: «اِنَّ مِنَ البَیان لَسِحْراً! (به تخریج بخاری) بی‌گمان بعضی از بیان رسا، تأثیر سحرآسا دارد. پس هر گاه «هنری» که هنرمند آن را به مردم تقدیم می‌دارد، هنر پوچ و بی‌ارزش باشد. و هر گاه هنرمند انحراف و جرم وجنایت را به صورت قهرمانی محبوب و پسندیده، توصیف نماید، سزاوار است که او با مهارت هنری تأثیربخش خویش، احساسات خواننده را تباه نماید، و جرم و جنایت و فحشاء را با توصیف فریبنده‌اش و آرایشی که بدان می‌دهد، موجب تباهی می‌شود به ویژه در جرایم و بزه‌های جنسی و آمیزشی و بخصوص نزد نوجوانان و جوانان کم سن و سال.

اما اگر هنرمند بر راه خدا باشد و خداوند به وی مهارت هنری بخشیده باشد، به راستی او سزاوار است که در نفس و روان خوانندگانش محبت ارزشهای بالای انسانی و موضعگیری‌های برتر انسانی را برانگیزد و آنان را به تلاش برای برتری و پیشرفت انسانی سوق دهد.

قرآن کریم به حقیقت برای تثبیت و تحکیم ریشه‌های ارزشهای ایمانی و ژرفایی آنها در نفس و روان مؤمنان، به طور گسترده و جدی، از داستانها استفاده

کرده و آنها را به کار گرفته است. خواه داستانهای پیامبران پیشین، و خواه داستانهای مؤمنانی که دچار بلا و مصیبت دشمنان شده و صبر و شکیبایی نموده‌اند تا اینکه پیروزی و یاری خداوند را یافته‌اند یا به عنوان شهدای راه حق جان باخته‌اند، و خواه داستانها تکذیب کنندگان پیامبران و طغیانهای زشت و منفور آنان که خداوند مدت زمانی در این طغیان و ستم پیشگی به آنان مهلت داده است سپس سرانجام پایمالشان نموده است، یا بیان صحنه‌های روز قیامت که شبیه بداستان می‌باشند و تأثیر آنها اگر بیش از داستان نباشد در حد آنها هستند.

قرآن کریم به کارگیری داستان به عنوان وسیله‌ای در تربیت را، مبدأی از مبادی و اصول تربیت اسلامی قرار داده است، پس برما است که ما نیز در تربیت از داستان بهره‌بگیریم و از نیروی تأثیر آن استفاده کنیم، خواه درباره بزرگان یا خرد سالان و به نسبت کودکان می‌توانیم که داستانهای قرآن را، با زبان ساده و آسان به گونه‌ای گسترش دهیم که بتوانند آنها را به تمامی بشنوند یا بخوانند.

همان گونه که می‌توانیم برای آنان داستانهای مناسب ذوق و فهم آنان تألیف نماییم و در آنها بر فضایل اخلاقی و احساسات پاک و موضعگیری‌های نیکو تأکید ورزیم و آنها را در نفس و روان آنان به کاریم و تثبیت نماییم، همان گونه که می‌توانیم از این راه موضعگیریهای بد و احساسات پست و رذایل اخلاقی را، زشت و منفور جلوه دهیم و کودک را از آنها دور سازیم و از نظر هنری و تربیتی، اشکالی ندارد که از حیوانات و جانوران استفاده کنیم و به آنها چهره‌های انسانی ببخشیم یا از مخلوقات خارق‌العاده یا خرافی بهره بگیریم، مشروط بدان که یک فایده و بهره تربیتی با محتوا داشته باشد. چون کودک در مرحله معینی از عمر خویش، هنگامی که خیال گسترده و سرشاری دارد، آنها را تصدیق و باور می‌کند، و به وی تأثیر تربیتی مطلوب می‌بخشد، سپس که بزرگ شد می‌فهمد که آنها داستانهای خرافی بوده‌اند و با این وصف، تأثیر تربیتی مطلوب و مقصود آنها در نفس و روح وی همچنان می‌ماند!

و باید که داستان و رمان برای کودک مشوق و تشویق کننده و مناسب برای هر دوره از عمر کودک باشد، و به گونه ساخته شده باشد که به آسانی به ذهن و احساس کودک نفوذ نماید و در همان حال موضعگیری‌های او را به سوی خیر سوق دهد و از شر و بدی دور سازد. پس نباید یک موضعگیری پست و رذیلانه را به صورتی ترسیم کنیم که زیبا و محبوب باشد و نباید یک موضعگیری خوب و برجسته را به صورتی ترسیم کنیم که موجب نفرت و مسخرگی باشد

و نوشتن برای کودکان وتألیف داستانهای کودکانه یک استعداد خدادادی ویژه‌ای است که به هر انسانی داده نمی‌شود. و باید به این استعداد و موهبت

خدایی مهارتها و آگاهیها و بررسیهای دقیقی اضافه شود، که به این موهبت کمک کند و آن را متوجه راه درست نماید و هر پدر و مادری چنین موهبتی و استعدادی ندارند. هنرمندان شایسته در میان بشریت اندکند، و هنرمندان برای کودکان اندک‌ترند. با این حال، برای هر پدر و مادری کافی است که به پشتیبانه و سرمایه موجود بالفعل پناه ببرند و از آن چیزی برگزینند که برای کودکشان مناسب می‌باشد.

اگر چه به این مناسبت می‌گوییم که بی‌گمان کتابهای اسلامی کودکان تا درجه معینی بسیار اندکند! و علی‌رغم اینکه تاریخ اسلامی در این باره ثروتهای سرشار غیرعادی دارد، در زمینه شخصیتهای برجسته و موضعگیری‌های سرنوشت‌ساز و رویدادهای قهرمانانه، نمونه‌های برجسته و عالی بشری در هر جهت و دیدگاهی، با وجود تمام اینها، آنچه که درباره اینها برای بزرگسالان یا برای خردسالان نوشته شده است، بسیار اندک و ناچیز و تأسف بار است و کاستی آنها به ویژه در راه خردسالان چشم‌گیر است و به حقیقت هر کس نمی‌داند که برای کودکان نیکو بنویسد حتی اگرچه علاقمند باشد و مواد لازم نیز نزد او فراوان باشد، ولی من معتقدم که اگر نیت درست گردد و تصمیم و عزم جدی گرفته شود، در میان نویسندگان و هنرمندان و ادیبان مسلمان، کسانی را می‌یابیم که به این کار بپردازند و تلاش و عنایت خویش را متوجه آن کنند. مهم آن است که این کار را آغاز نماییم و احساس کنیم که وظیفه‌ای است برای رضای خداوند انجام می‌دهیم.

از وسایل تربیتی که ذکر کرده‌ایم، دو وسیله باقی مانده است، که در اسلوب و شیوه به هم نزدیک، و در غایت و هدف به هم شبیه‌اند. که یکی از آنها با تلاش و زحمت سرشار پیوند دارد و دیگری با وقت سرشار مرتبط است و هر دو در تربیت اهمیت دارند، و سزاوار است که مورد توجه قرار گیرند اما تلاش سرشار که همواره نزد کودکان و جوانان فراوان است، باید در کار نیکو به کار گرفته شود، خواه منفعت مادی داشته باشد یا نداشته باشد. چون برای کودکان خردسال منفعت مادی مهم نیست بدان اندازه که ساختار نفسی سالم مهم است.

و جاهلیت عصر جدید در غرب گوشه‌ای از این تلاش سرشار کودکان را در کاری به کار می‌برند که هزینه‌ای را برای خود بیندوزند به عنوان پول توجیبی. چون خانواده‌شان هزینه‌شان را نمی‌دهند، به بهانه اینکه آنان را از کودکی به اعتماد به نفس عادت می‌دهند و احساس مسئولیت را در نفس و روان آنان پرورش می‌نمایند و از همان زمان کودکی به کارکردن عادتشان می‌دهند

و اسلام اگرچه بنای شخصیت اسلامی را بر تحمل مسئولیت و تلاش، و بر

فعالیت و رنج پذیری، و بر تمرین عملی زندگی از کوچکی، و برآمادگی نفس برای سربازی بعدی و مرحله بعدی می‌گذارد. و پیامبر (ص) دستور می‌دهد که کودکان خود را شناگری واسب سواری و دلاوری را بیاموزید، ولی در به کارگیری کودکان بدون ضرورت، و در حالی که خانواده‌شان ثروتمند هستند، تا این اندازه پیش نمی‌رود، بلکه خانواده‌شان را مکلف می‌سازد که هزینه کامل آنان را بپردازند تا اینکه به سن تکلیف می‌رسند و یگانه وسیله عادت دادن کودکان به کارکردن و احساس مسئولیت، آن نیست که آنان را مکلف نماییم که تا زمانی که کوچکند جزئی از هزینه زندگی خود را بپردازند و همین که بالغ شدند بعد از اخذ دیپلم تمام هزینه زندگی خود را متحمل شوند! بلکه تمام این کارها به عنوان اینکه اگر دوست داشتند انجام دهند نه از روی الزام و تکلیف، تا زمانی که وقت الزام و تکلیف فرا می‌رسد. با این حال، اسلام مشتاق است بر اینکه در هر حال تمام تلاش سرشار انسان صرف عمل نیک گردد. چون ترک انسان بدون توجیه و ارشاد شایسته مجالی است برای فساد بزرگ، خواه برای خردسالان و خواه برای بزرگسالان!

بی‌گمان تلاش سرشار انسان قطعاً باید صرف چیزی بشود. پس اگر صرف خیر نشود، قطعاً صرف شر و بدی می‌گردد! از این جا است که خطرناکی و اهمیت آن و مسئولیت مربی در برابر آن ظاهر می‌شود. پس باید برای رهایش این تلاش و توان عمل برنامه‌ای شایسته تنظیم گردد، تا این تلاش و توان در چیزی به عمل آید که برای ساختار نفسی سالم کودک سودمند است. و به نسبت کودک تا سن هفت سالگی و بعد از آن، بازی و اسباب بازی جنبه مهمی از زندگی او را پر می‌کند. پس ممکن است که این تلاش سرشار همه‌اش یا حداقل بعضی از آن، صرف بازی گردد و خود بازی به نسبت خردسال میدان ومجال گسترده‌ای است برای تربیت و راهنمایی و پرورش استعدادها و قدرتهای او. پس تنها پر کردن اوقات خالی و هزینه کردن نیروهای سرشار وی نیست، در همان حال بلکه فرصتی است برای تربیت و تمرین او. پس بنا بر این باید بازی انتخابی، توجیه شده و زیر نظر مربی باشد، خواه بازی فردی کودک در سالهای اول عمرش باشد، یا بازی دسته جمعی باشد وقتی که بزرگ می‌شود و می‌تواند با دیگران مشارکت نماید و از آن لذت ببرد، و این هنگامی است که در نفس او خط جمع‌گرایی بعد از خط فردگرایی رشد و نمود یافته باشد.[۱]

و اینکه می‌گوییم باید بازی توجیه شده و زیر نظری مربی باشد، به این معنا

---

۱. رک: فصل خطوط متقابل در جلد اول این کتاب.

نیست که مانند دروس مفید مدرسه، الزامی و اجباری باشد! نه هرگـز! چـون ایـن عمل کودک را نسبت به بازی بی‌میل می‌کند و او را مجبور می‌سازد! بلکه مراد آن است که کودک تشویق گردد و بازیهای که مربی آنها را بـرای او مفیـد مـی‌دانـد، محبوب و دوست داشتنی جلوه داده شوند یا بازیهـای کـه در کتابهـای تخصـصی توصیف شده‌اند و باید این نظارت و اشراف از دور صـورت گیـرد تـا صـورت الـزام مراقبت به خود نگیرد، بهر حال بازی، بازی است نباید به جدی تبدیل شود و مزه و تأثیر آن فاسد گردد! بلکه باید اشراف و نظارت صـورت مـشارکت نهـانی گـاهی گاهی یا به صورت سؤال برای کودک درآید: با چه چیزی بازی می‌کنی؟ من یـک بازی نیکوتری سراغ دارم! بنگر چنین و چنین می‌کنی. و با وجود این اگر کـودک از آن پیشنهاد خوشش نیامد، تو حق نداری او را بـر آن مجبـور سـازی! بلکـه در بعضی حالات تو می‌توانی از یک بـازی معینـی او را بـازداری اگـر در آن خطـری باشد، یا موجب عادت بدی باشد که نباید بدان عادت گیرد. واشکالی ندارد کـه در کنار بازی، کودک را به انجام کارهای معینـی تـشویق نمـایی تـا نیـروی سرشـار خویش را در آن صرف نماید. مانند مکلـف کـردن او بـه نظـم و تربیـت دادن بـه چیزهای که دارد، این یک کار دو هدفه است، صرف نیروی اضافی در مرتبه اول و در همان حال تربیت بر یک عادت نیکو، یا تشجیع او برای انجام بعـضی از کارهـا در منزل، یا مکلف ساختن او برای داد و ستد هنگامی که سن او بزرگ می‌شود و شایستگی آن را پیدا می‌کند که بیرون رود و با دیگران رفتار متقابل انجام دهد. و کارهای سودمندی از این قبیل، که برای کودک مجالی باقی نمی‌گذارد تا تلاش و نیروی سرشار خویش را در شرّ و بدی صرف نماید و طبعاً مقصود این نیـست کـه به بهانه مشغول کردن نیروی سرشـار کـودک، او را بـا کـارکردن هـلاک کنـیم و خسته نماییم و نیروی او را به تحلیل ببریم! نباید فراموش کرد که او هنوز کودک است! و باید دانست که بازی و شادی برای او دنیای اصیلی است که نباید آن را با کار جدی تباه ساخت، مگر در سن هفت ساله دوم، و نباید فراموش کرد که اگر او را در تنگنای بدنی یا عصبی قرار دهیم و خسته‌اش کنیم، در رشد و نموّ طبیعـی او نتیجه معکوس می‌دهد و برتندرستی او تأثیر بد می‌گذارد. که قطعاً این چیـزی نیست که مقصود ما باشد! وقت سرشار و اضافی درست شبیه تلاش و توان سرشار است. آنهم نیرویی است که باید در جهت خیر مورد بهره‌برداری واقع شود، در غیر آن صورت صرف شرّ و بدی می‌گردد. بنا بر این وقـت فراغـت و بیکـاری، چیـزی است بسیار خطرناک و مهم که اگر به خوبی پر نشود و در کار بی‌ضرر به کار نرود، متوجه فساد و شرّ می‌شود. بی‌گمان پر کردن اوقات فراغت در جاهلیت به ویژه در جاهلیت قرن بیستم از بدترین مشکلات است!

در حقیقت می‌خوارگی، و قمار بازی، و استعمال مواد مخدّر و کاباره‌ها و باشگاههای رقصهای دیوانه‌وار، و انحرافات مختلف جوانان و میل آنان به جرم و جنایت و بی‌بند و باری، تمام اینها و امثال آنها، پژواکی است از مشکل پر کردن اوقات اضافی، که برای پر کردن آن، جز این راههای بد، چیزی دیگری را سراغ ندارند!

بدون شک، این تمدن جاهلیت قرن حاضر است که این مشکلات را به این صورت به وجود آورده است، که انسانیت انسان را می‌کشد و درخشندگی روحی او را محو می‌نماید و انسان را به صورت ابزاری درآورده است که بیشتر اوقات روز کار می‌کند، و حیوانی است که در سیاهی شب سرگردان است

اوقات فراغت و خالی بودن وقت در جاهلیت نوین در حقیقت خالی بردن وقت نیست، لیکن خالی بودن نفس و روح و خالی بودن دل و خالی بودن ارزشهای برتر و اصول ومبادی عالی است، و حالی بودن هدفهای جدّی است که اگر انسان به صورت ربانی خویش که «احسن تقویم» است باقی بماند، این هدفهای جدّی اوقات خالی او را پر می‌کنند، خالی بودن وقت است از کار برای برپایی خلافت شایسته در زمین، با تمام تلاش جدّی و جهاد در برابر باطل و کار برای برپا داشتن حق.

و هنگامی که پیشرفت علمی و صنعتی، تلاش و کوشش بدنی انسان را فراهم می‌سازد و وقت بیشتری به وی می‌دهد و سپس در روح و قلب او این خالی بودن و فراغت پدید می‌آید، این جا است که این مشکل پیش می‌آید که با مَی‌خوراگی و قماربازی، و مسائل جنسی و کارهای دیگر دیوانه‌وارانه آن را حل می‌کنند و راه چاره را در آنها می‌بینند. سپس می‌گویند:

که اینها مالیات و هزینه تمدن است! نه هرگز! بی‌گمان اینها جرایم جاهلیت است! و در اسلام هرگز این مشکل پیش نمی‌آید. چون انسان مسلمان وقت خالی ندارد! به راستی در قلبی که بذکر الله آباد باشد، در روحی که خدا را می‌پرستد، و در نفسی که بر راه درست هدایت الله است، ممکن نیست که خالی بودن و فراغ پیش آید!

چگونه این فراغت پدید می‌آید در حالی که انسان مشغول برپای داشتن خلافت هدایت یافته الهی است، و برای اقامت آن در نفس خویش کار می‌کند و می‌کوشد تا آن را در واقعیت زندگی برپا دارد؟! نه هرگز! وقت خالی نیست! و عبادت بمعنی گسترده فراگیر آن، یعنی توجه به خدا در هر کاری، و رفتن بر مسیر هدایت و راه او در هر کاری، تمام اوقات فراغت و بیکاری را پر می‌کندا! و از این جا است که مسلمان واقعی نیازی به مَی‌خوارگی و قمار بازی ندارد و در تب

مسائل جنسی و گرداب مواد مخدر غرق نمی‌گردد. چون او این خالی بودن درونی کشنده را احساس نمی‌کند تا از آنها فرار نماید و به این چیزها پناه ببرد!

و با وجود این، اسلام مشتاق است براین که هر گاه در زندگی اوقات خالی به وجود آید، آنها را با کارهای سودمندی پر نماید که او را بر راه راست کمک نمایند: با ذکر و عبادتهای داوطلبانه غیر از فرایض، و با حفظ قرآن و تلاوت تعبدی به منظور تقرب به خدا این اوقات خالی را پر نماید.

این اوقات خالی را با دیدار و زیارت یاران و دوستان و عیادت بیماران آشنا و دوست پر نماید. این اوقات را با ساعات شادی سالم و پاکیزه با همسر و فرزندانش در منزل یا با دوستان مؤمن خویش در هر جا پر کنند

و تمام اینها طاعاتی است که به وسیله آنها خود را به خدا نزدیک می‌سازد و هر بار با آنها بر غناء و ثروت نفس و روح خویش می‌افزاید. چون این کارها بر سرمایه و پشتیبانه خیر در نفس و روح اضافه می‌نماید، و نیروی نفس و روح را در چیزهای بی‌ارزش و پوچ و شهوتهای ویرانگر صرف نمی‌کند و به تحلیل نمی‌برد. اسلام مشتاق است بر اینکه پیروان خود را از کوچکی به این عادتهای خوب عادت دهد، تا عادت کشتن وقت به عادتهای بد یا احساس بد یا افکار بد، پدید نیاید. وقت خالی اگر نیکو پر نشود، فرصتی است برای همه کارهای بد، به ویژه وقتی که نیروی اضافی و سرشار موجود باشد، که این جا فساد شدیدتر است.

و به نسبت کودک بی‌گمان نیروی سرشار و وقت سرشار دوچیز متداخل و نزدیک به همند. پس آنچه که آن جا در باره نیروی سرشار گفتیم، بار دیگر آن را برای وقت سرشار می‌گوییم: بازی و تنظیم کارهای مربوط بدان و ترتیب آن و تشجیع بر بعضی از کارهای منزلی و بعضی اوقاتی که والدین با کودک با هم می‌نشینند و برای او داستان می‌گویند یا به داستان او گوش می‌دهند یا با او بگردش و سیاحت یا بزیارت دوستان می‌روند، و تمام اینها کارهایی است که وقت را به چیز سودمند پر می‌کنند و مجال پرکردن وقت با بدیها را به وی نمی‌دهند.

***

سپس مرحله پر اهمیتی در زندگی کودک فرا می‌رسد. وقتی که کودک پرسشی از آفریدگار را شروع می‌نماید بی‌گمان فطرت بشری نسبت به وجود آفریدگارش در مرحله بسیار نخستین عمر بیدار می‌گردد. از همان زمان کودکی.

«وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى شَهِدْنَا (اعراف/ ۱۷۲)

هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان نمایان کرد و ایشان را بر خودشان گواه گرفته است که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان گفته‌اند: آری!

گواهی می‌دهیم.

و ما نمی‌دانیم که خداوند این پیمان فطرت را چگونه گرفته و کی صورت گرفته است؟! با این حال، می‌دانیم که در فطرت انسان راههایی وجود دارد که از آنها تأثیرات معینی از جهان و زندگی می‌گیرد که بر اثر آن نسبت به حقیقت آفرینش بیدار می‌گردد و برای جست‌وجوی خالق و آفریدگار برانگیخته می‌شود. خواه به سوی آفریدگار حق که الله است راه یابد و او را به صورت حقیقت یگانه‌اش منزه و پاک از شبیه و شریک بشناسد، یا در باره او گمراه شود و او را به صورت گمراهانه تصور نماید و خدایان پنداری را با او شریک قرار دهد. بهر حال این فطرت هدایت یافته یا گمراه باشد، در جست‌وجوی آفریدگار است و انواع عبادت را به وی تقدیم می‌دارد.

و این تأثیرات برانگیخته از هستی و حیات دارای ثقل و سنگینی رسایی است که فطرت نمی‌تواند خود را از برخورد با آن رها سازد. پس حتماً از آفریدگار سؤال می‌نماید و می‌گوید آفریدگار کیست؟! مدبر جهان کیست؟

کیست پشت سر این رویدادهای جاری که در عالم هستی پدید می‌آیند؟! و کیست که پدید آورنده زندگی است و آن را به زندگان می‌بخشد و سپس آن را از آنان بازپس می‌گیرد؟! کیست آن قدرت توانمندی که هیچ چیزی در آسمانها و زمین او را عاجز و ناتوان نمی‌سازد؟! در یک کلمه او الله است! سپس او را به هر صورت تصور می‌نماید و برحسب تصور خویش او را عبادت می‌کند!

جهان هستی با این بزرگی وحشت آفرینش. جهان هستی با این دقت و نظام اعجاز گرش. پدیده زندگی و مرگ. پدیده رویدادهای بزرگ و جریان آنها. پدیده قدرت توانمند در کنار عجز و ناتوانی بشری. و ناتوانی انسان از کشف غیب و جهان غیب. تمام اینها منفذها و سوراخهایی است که جهان هستی و زندگی امضای خویش را بر آنها می‌گذراند و فطرت را بیدار می‌کنند که در جست‌وجوی آفریدگار برآید و تمام اینها عقیده و باوری را به نفس و روح انسان الهام می‌نماید.[1] و کودک در سن بسیار اولیه، فطرتش متوجه این وقایع و آهنگ هستی و زندگی می‌شود و در جست‌وجوی آفریدگارش برمی‌آید. بی‌گمان او در سن معینی خانواده خویش را در برابر رگبار این پرسشها قرار می‌دهد که گاهی برای آنها پاسخ قانع کننده‌ای به نسبت کودک نمی‌یابند، و در حقیقت این آغاز متوجه شدن او به این حقیقت بزرگ و عظیم است. حقیقت آفرینش. و حقیقت الوهیت و خداوندگاری. هنگامی که می‌پرسد: آسمان گرد و مدور است، چرا؟ آسمان آبی است، چرا؟

---

۱. رک: فصل العقیدة از کتاب «دراسات فی النفس الانسانیته».

خورشید از ماه بزرگتر است چرا؟ شبها خورشید به کجا می‌رود؟ و پایان زمین کجا است؟ چه چیزی زمین را برمی‌دارد؟ و چه چیزی آسمان را حمل می‌کند؟ یا می‌پرسد که تو چگونه به وجود آمده‌ای؟ تا صدها سؤال و پرسشی که جز یک پاسخ ندارند و آن این است: الله است که تمام آنها را آفریدهاست. الله است که آنها را به این گونه قرار داده است. بی‌گمان آن وقت است که کودک آهنگ نواختن جهان هستی و زندگی را در می‌یابد و فطرت اندک اندک بیدار می‌شود و در جست‌وجوی الله برمی‌آید. اینجا است که نقش تربیت برای تأسیس زیربنای عقیده وایمان سالم در نفس و روح کودک فرا می‌رسد، در لحظه آمادگی فطرت برای استقبال از عقیده و ایمان. بی‌گمان این خود کودک است که برای پرسش برانگیخته می‌شود و نیازی ندارد که کسی او را به این کار آگاه نماید و او را متوجه پرسش کند و آفریدگار خود آن را کفالت نموده و از فطرت عهد و پیمان می‌گیرد و آن را بیدار می‌کند و آن را متوجه می‌سازد تا از او جست‌وجو کند و به سوی او راه یابد. اگرچه از رحمت گسترده او است که تنها به این میثاق و پیمان گرفتن از فطرت او را مواخذه نمی‌کند، بلکه پیامبران را فرستاده است که این عهد و پیمان را به یاد فطرت می‌آورند و آن را به راه حق راهنمایی و هدایت می‌کنند:

«رُسُلا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ لِئَلا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ (نساء/ ۱۶۵)

ما پیغمبران را فرستادیم تا مژده‌رسان، و بیم‌دهنده باشند، و بعد از آمدن پیغمبران حجّت و دلیلی بر خدا برای مردم باقی نماند.

و وظیفه مربی تنها این است که تناب و زمام را بردارد و فرصت پیش آمده را غنیمت شمارد تا إله برحق را به کودک معرفی کند، و احساس وعواطف او را با حق پیوند دهد و دل او را علاقمند سازد تا به خدا چشم بدوزد و تنها از او بترسد. و طبیعتاً باید بدانیم که درک و فهم کودک هنوز کوچک است، و قدرت او بر اینکه مطالب را به تمام فرا گیرد محدود است، پس به گونه‌ای با او سخن می-گوییم که مناسب فهم و درک او درباره خداوندگاری باشد، نه به گونه‌ای که ما از حقیقت الوهیت و خداوندگاری می‌دانیم، اگرچه حقایقی وجود دارد که در آنها بزرگ وکوچک به هم می‌رسند:

«قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالأرْضِ قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ لا يَمْلِكُونَ لأنْفُسِهِمْ نَفْعًا وَلا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الأعْمَى وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا للهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ (رعد/ ۱۶)

بگو: چه کسی پروردگار آسمانها و زمین است؟ بگو: الله. بگو: آیا جز خدا اولیاء برای خود برگزیده‌اید که برای خودشان سودی و زیانی ندارند؟ بگو: آیا کور و بینا

برابرند؟ یا اینکه تاریکیها و نور یکسان است؟ یا اینکه برای خدا انبازهایی قائل می‌شوند که آنها همچون خدا دست به آفرینش یازیده‌اند و این است که کار آفرینش بر آنان مشتبه و مختلط گشته است؟ بگو: خدا آفریننده همه چیز است.

برای بزرگسالان یا برای خردسالان یا برای همگی؟:

«خَلَقَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا (لقمان/ ۱۰)

خداوند آسمانها را بدون ستونی که قابل رؤیت باشد آفریده است.

برای بزرگ‌سالان یا خردسالان یا برای همگی؟ اما چیزی که کودک از ادراک و فهم عاجز است باید تا زمان آن فرا می‌رسد، بتأخیر بیفتد. بلکه آنچه که مهم است، آن است که وقتی که او از هستی و زندگی پیرامون خود طلب آگاهی می‌کند، از آن جا با او شروع کنیم، و پرسشهایی را مطرح می‌کند که جز الله برای آنها پاسخی نداریم، در پاسخ می‌گوییم: الله چنین کرده و الله چنین آفریده است. و ما چیزهایی به او می‌گوییم که او نمی‌تواند آنها را تصور و خیال کند، و لیکن ما با وجود این ناچاریم که آن چیزها را بدل وی القاء کنیم تا اینکه بعداً آنها را درک می‌کند. وقتی که به وی می‌گوییم: خداوند ما را آفریده است و او هر چه بگوییم، می‌شنود، اگرچه ما او را نمی‌بینیم:

«لا تُدْرِكُهُ الأَبْصَارُ وَهُوَ يُدْرِكُ الأَبْصَارَ (انعام/ ۱۰۳)

چشمها او را درنمی‌یابند، و او چشمها را در می‌یابد.

قطعاً وقتی که او کوچک است آن را نمی‌فهمد و لیکن هنگامی که بزرگ می‌شود می‌تواند این امر را بر مبنای آن که حقیقت است، فراگیرد، اگرچه خواهد دانست که کنه و ذات او را درک نمی‌کند. چون این کار از دایره ادراک و فهم بشری بیرون است! و با وجود این باید این حقیقت را به وی بگوییم. چون او دائماً سوال می‌کند: الله کجا است؟ چرا ما او را نمی‌بینیم؟!

و هنگامی که با او از رضای خدا وعدم رضای خدا سخن می‌گوییم، آن را درک نخواهد کرد مگر در یک صورت محسوس، و گاهی برای رضا و عدم رضا صورتی را مجسم می‌کند. و با وجود این، باید با او از رضای خدا و خشم او سخن بگوییم، تا در دل و جان او نهال فضائلی را بکاریم که باید به آنها بپردازد، و بدیهای را بیان کنیم که باید از آنها دوری کند. و روزی که عقل و خرد او پخته می‌شود وادراک و فهم او گسترش می‌یابد، قطعاً خواهد فهمید که تصور او درباره الله در کودکی یک تصور ساده‌ای و نادرستی بوده است. ولی اثر تربیتی آن که او را بااندیشه وجود الله در کودکی ارتباط داده است، باقی خواهد ماند. و عمق و ژرفایی خواهد یافت و ریشه می‌دواند و بنای روانی و روحی سالم بر مبنای آن استوار خواهد شد.

بی‌گمان پایه‌گذاری عقیده و ایمان سالم از همان زمان خردسالی، در شیوه تربیت اسلامی، کاری است بسیار مهم، و در عین حال بسیار آسان و همان گونه که گفتیم، وظیفه مربی آن است که رشته را بگیرد و فرصت پیش آمده را غنیمت شمارد. ولی آن جا محذوراتی هست که باید مربی از آنها پرهیز کند: برای او جایز نیست که با تصور اموری که کودک نمی‌تواند آنها را تصور کند و درک نماید، ذهن کودک را سنگین بار و خسته نماید. و مطلقاً برای عجله وشتاب هیچ داعی و سببی وجود ندارد، و بعد از آن برای هر چیزی وقت مناسب فرا می‌رسد و برای او جایز نیست بدون موجب، بر خط «خوف و بیم» تکیه کند تا اینکه کودک را بترساند، و با سخن گفتن فراوان از خشم و غضب الله و عذاب و شکنجه او با آتش دوزخ ذهن او را مشغول نماید واو را بترساند.

بلکه باید همان گونه که در شیوه الهی در کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) مقرر شده است: همواره دوگانگی دایمی بین رضای خدا و غضب او، و بین نعمت و عذاب او، مقارنه برقرار کند و باید با ترغیب و تشویق آغاز کنیم نه با ترهیب وترساندن، تا اینکه اولاً دل کودک از راه خدا «رجا و امید» با خدا ارتباط و پیوند یابد. چون او در خردسالی نیازی به محبت دارد. و اشکالی ندارد که از راه غیر مستقیم، ترس و بیم را نیز به نفس کودک برساند. مثل این، وقتی که کودک کار خوبی و خیری انجام می‌دهد، به وی بگوید: خداوند به خاطر این کارش او را دوست خواهد داشت و او را به بهشت می‌برد، و او مانند آن کودکان دیگر نیست که کارهای بد انجام می‌دهند و به خاطر آن کارهای بد، آنان را بدوزخ می‌برد و با آتش دوزخ شکنجه‌شان می‌نماید. که در این صورت ما عذاب را برای او ذکر کرده‌ایم و لیکن با یک اشاره نهانی، که در نفس او ترس و بیم مطلوب را پدید می‌آورد ولیکن مستقیماً به شخص او مرتبط نیست تا بدون یک موجب تربیتی در کوچکی او را بترساند

و هر اندازه که درک و فهم کودک کمال و گسترش می‌یابد، از راه شناساندن دایمی الله به وی، ارتباط دایمی برقرار کردن بین دل و احساس وی با او، نهال فضایل را در نفس و جان کودک کاشته می‌شود و به او محبت خیر و نیکی عمق و ژرفایی بخشیده می‌گردد و از شر و بدی دور می‌شود

و اندک اندک بتدریج و مطلقاً بدون شتاب، کودک حقیقت الوهیت و خداوندگاری و وظیفه پرستش او، و معنی عبودیت و بندگی حقیقی را می‌فهمد. و همچنین آرام آرام بعضی از آیات قرآن را حفظ می‌نماید، خواه از سوره‌های کوتاه، یا از داستانهای که در سوره‌های متوسط و بلند آمده است، تا وقتی که به نماز آغاز می‌کند، ذخیره‌ای برای او باشند، و برای اینکه به نزدیکی از قرآن و انس و

الفت گرفتن با آن، و روی آوردن بدان عادت گیرد. و پیروی از تمام این کارها، سرچشمه اول بنای عقیده سالم و رفتار ایمایی استوار است.

×××

سپس زمانی فرا می‌رسد که کودک به خیابان بیرون می‌رود. و مادام که عوامل غیر طبیعی پیش نیاید که کودک را از رفتن به خیابان منع کند، باید این عمل صورت گیرد و در جامعه مسلمان و جامعه اسلامی که شریعت خداوند حکم می‌کند و درکارهای زندگی آن، روش الله اجرا می‌شود، خیابان نیز همچون خانه و منزل اسلامی و مسلمان است، و معنی مسلمان بودن خیابان آن است که محرمات الهی در آن مراعات گردد و در آن چیزی روی ندهد که مخالف اوامر الله و توجیهات و ارشادات وی باشد و هر گاه در آن چنین چیزهایی روی داد، و قطعاً مادام که ما در یک مجتمع بشری هستیم، گاه گاهی، چنین چیزهایی پیش می‌آید، اما مورد انکار و مخالفت قرار می‌گیرد. نه مورد خوشایند و نه مورد بی‌مبالاتی و عدم توجه بدان. و نخستین چیزی که در خیابان مسلمان جلب نظر می‌کند، آن است که به هیچ وجه و در هیچ حالتی زن بی‌حجاب و زیورنمای دیده نمی‌شود. چون مجتمع مسلمان ذاتاً در برابر چنین چیزی سکوت نمی‌کند. چون که کتاب خدا و سنت پیامبرش (ص) به شدت آن را تذکر داده است، و در مرتبه بعدی جوان گدا پیشه‌ای را نمی‌بینی که کار او بنمایش گذاشتن بدیهای خویش و رفتارهای زنانه و دخترانه و چشم چرانی باشد. چون اسلام این عمل را نیز بشدت انکار کرده است:

«قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ، وَقُلْ لِلْمُؤْمِنَاتِ يَغْضُضْنَ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظْنَ فُرُوجَهُنَّ وَلا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلا مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَلْيَضْرِبْنَ بِخُمُرِهِنَّ عَلَى جُيُوبِهِنَّ وَلا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلا لِبُعُولَتِهِنَّ أَوْ آبَائِهِنَّ أَوْ آبَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ أَبْنَائِهِنَّ أَوْ أَبْنَاءِ بُعُولَتِهِنَّ أَوْ إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي إِخْوَانِهِنَّ أَوْ بَنِي أَخَوَاتِهِنَّ أَوْ نِسَائِهِنَّ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُنَّ أَوِ التَّابِعِينَ غَيْرِ أُولِي الإرْبَةِ مِنَ الرِّجَالِ أَوِ الطِّفْلِ الَّذِينَ لَمْ يَظْهَرُوا عَلَى عَوْرَاتِ النِّسَاءِ وَلا يَضْرِبْنَ بِأَرْجُلِهِنَّ لِيُعْلَمَ مَا يُخْفِينَ مِنْ زِينَتِهِنَّ وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (نور/ ۳۰ ـ ۳۱)

به مردان مؤمن بگو: چشمان خود را فرو گیرند، و عورتهای خویشتن را مصون دارند. این برای ایشان زیبنده‌تر و محترمانه‌تر است. بی‌گمان خداوند از آنچه انجام می‌دهند آگاه است، و به زنان مؤمنه بگو: چشمان خود را فرو گیرند و عورتهای خویشتن را مصون دارند و زینت خویش را نمایان نسازند، مگر آن مقدار و آن چیزها که پیدا می‌گردد، و چارقد و روسریهای خود را بر یقه‌ها و گریبانهایشان آویزان کنند و زینت خود را نمودار نسازند مگر برای شوهرانشان، پدرانشان، پدران شوهرانشان،

پسرانشان، پسران شوهرانشان، برادرانشان، پسران برادرانشان، پسران خواهرانشان، زنان خودشان، کنیزانشان، دنباله روانی که نیاز جنسی در آنان نیست، و کودکانی که هنوز بر عورت زنان آگاهی پیدا نکرده‌اند، و پاهای خود را نزنند تا زینتی که پنهانش می‌دارند دانسته شود. ای مؤمنان! همگی به سوی خدا برگردید تا رستگار شوید.

به راستی در این آیات بشدت به مردان و زنان دستور داده شده است که برای فتنه انگیزی و آشوب برپاکردن، در راهها و غیرراهها ننشینند! این است علامت بارز و برجسته خیابان مسلمان، که در خلال قرنهای طولانی تاریخ، چشم از آن تخطی نکرده، در حالی که خیابان جاهلی در این قرون در خارج از جهان اسلامی، مملو از این منکرات و کارهای زشت بوده است و خیابان مسلمان این علایم مشخصه خویش را حفظ می‌کرده است تا زمانی که مجتمع مسلمان بوده ودر آن محرمات الهی و حرمتهای او مراعات می‌شده است، این خیابان نیز طبعاً جزئی است از مجتمع مسلمان، که رنگ و علامت آن را می‌گیرد و جامه مناسب آن را می‌پوشد و طبیعت و سرشت آن را دارد. پس هنگامی که مجتمع در قرن اخیر به جاهلیت برگشت، ضرورتاً به تبع آن خیابان نیز جاهلی شد و زنان بدون حجاب و زینت و زیور نما، بیرون آمدند و ظاهر شدند و فتنه نیز پشت سر آنها هر جا راه افتاد، همان گونه که در غفلت مسلمانان دشمنان صلیبی و صهیونی اسلام برای آن نقشه کشیده بودند.[1] و در خیابان مسلمان مردم از فحشاء سخن نمی‌گویند. مسئله تنها این نیست که فتنه و آشوب هیجان برانگیز وجود ندارد تا مردم را وزن و مرد را دچار فتنه و آشوب کند و آنان را از فرمان و اطاعت خدا و پیامبرش (ص) خارج نماید.

و در محافظت بر آبرو و ناموس و اخلاق و راه و روش الهی مسئله سخت‌تر از آن است، مسئله فحشاء ذاتاً ذکر نمی‌شود مگر اینکه چهارگواه بر آن وجود داشته باشد! اگر چهار گواه بر آن نباشد «قذف» است و برکسانی که چنین اتهامی بر کسی می‌زنند هشتاد تازیانه به عنوان کیفر قذف می‌زنند و هرگز از آنان گواهی بر هیچ کاری پذیرفته نمی‌شود مگر اینکه آشکارا توبه کنند و توبه‌شان دانسته شود.

و حکمت و فلسفه شریعت در این باره واضح و روشن است. چون هنگامی که مردم از ارتکاب فحشاء سخن نمی‌گویند، مردم از آن می‌ترسند و به خاطر کیفر آن کسی از آن جست‌وجو نمی‌نماید و خود را در معرض کیفر سخت آن قرار نمی‌دهد. اما وقتی که درباره فحشاء فراوان سخن گفته شود و سخن گفتن از آن

---

۱. رک: فصل « اثر المخطط الصلیبی والصهیونی فی حیاه المسلمین » از کتاب: « المستشرقون و الاسلام »

شایع و متداول گردد، کسی از آن نمی‌ترسد.

به خاطر حفظ آبروی مجتمع و حفظ مجتمع از فحشاء است که جز با وجود چهار نفر گواه بر آن نباید از آن سخن بمیان آید و هر گاه چهار نفر بر آن گواهی دادند، بر مرتکب فحشاء حد شرعی جاری می‌گردد، پس مردم از ارتکاب آن می‌ترسند و این ترس در جان مردم جای می‌گیرد و به خاطر همین حکمت است که قران کریم می‌گوید:

وَلْيَشْهَدْ عَذَابَهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ (نور/ ۲)

و باید گروهی از مؤمنان بر شکنجه ایشان حاضر باشند.

تا مردم بیشتر از ارتکاب این جرم بترسند. چون هنگامی که این جرم در میان ملتها شیوع پیدا کند، هستی آنها را از هم می‌پاشد و خویشتن‌داری از ارتکاب آن را از دست می‌دهند. بنا بر این در خیابان مسلمان سیل این دشنامهای زشت و پلید شایع در جامعه جاهلی راه نمی‌افتد. چون تمام آنها در دایره «قذف» قرار می‌گیرد و کیفر شرعی دارد که هم حد بر آن جاری می‌گردد و هم گوینده آن اعتبار خود را از دست می‌دهد و گواهیش بر هیچ چیزی قبول نمی‌شود. و به این صورت، زن و مرد در خیابان سخنانی را نمی‌شنوند که حیا و آرزم را مخدوش نماید، پس نفسها و جانها از درون خویش پاک می‌مانند. چون نه فحشاء را می‌بینند و نه آن را می‌شنوند و نه بدان اشاره نهانی می‌شود! مجتمع مسلمان برای تضمین پاسخگویی پاک به انگیزه‌های فطرت وسایلی ویژه‌ای دارد که در فصل آینده آن را مورد بحث قرار می‌دهیم، هنگامی که از مشکلات جنسی جوانان و نوجوانان سخن بمیان می‌آید و در اینجا به همان اندازه که به خیابان مسلمان و پاکی آن از فحشاء تعلق دارد، سخن می‌گوییم، و این مقدار جزئی است از تربیت اخلاقی مجتمع مسلمان درباره مسائل جنسی، که در فصل آینده به تفصیل از آن سخن گفته می‌شود.

در خیابان مسلمان اخلاق عمومی که راه و روش الهی و احادیث پیامبر (ص) آنها را به تفصیل بیان کرده‌اند، مراعات می‌شود. مردم در وسط خیابان پراکنده نمی‌شوند و عبور و مرور را مختل نمی‌نمایند، و چون چهارپایان صیحه و فریاد نمی‌کشند، و کارهای پوچ و بی‌ارزش را انجام نمی‌دهند و دعوا و نزاع و کشمکش‌های تکراری و فحش و فحش‌کاری و دشنام‌گویی وجود ندارد و اگر احیاناً چنین چیزهایی روی دهد، مردم وظیفه خود می‌دانند که وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را انجام دهند وکارها را به نظم و نسق خویش برگردانند، واین کار از طرف پلیس یا مردم صورت می‌گیرد و پیرامون غوغا و سروصدا حلقه نمی‌بندند و خیابان جای تجمع بیکاران نیست، پس در خیابان مسلمان بیکاران

گداپیشه در راههای مختلف پراکنده نیستند! بلکه هر کس به دنبال کار خویش است از قبیل دادوستد و کارکردن یا صنعتی که دارد و هر کس در وظیفه خویش وقت خالی روحی ندارد و وقت خالی برای پرسه‌زدن و گدایی برخلاف آداب اسلامی وجود ندارد و خیابان مسلمان پاک و پاکیزه و جای انداختن فضولات و قضای حاجت نیست. چون پیامبر (ص) از آن نهی کرده است. بی‌گمان خیابان مسلمان بیانگر اخلاقیات و مبادی و اصول و ارزشها و مفاهیم مجتمع مسلمان است، خواه اخلاقیات جنسی و خواه اخلاقیات رفتار متقابل و تفاهم متقابل در دادوستد، یا تبادل سلام و درود، یا آداب عبور و مرور و آداب نشستن و برخاستن یا روابط بین بزرگ و کوچک و همان گونه که بیانگر داوری به شریعت الهی است. بی سر و سامانی و عدم کنترل وجود ندارد و تمام کارها تحت کنترل شرع و راه و روش ربانی است، و تمام کارها برابر امر خدا و پیامبر (ص) اجرا وارزشیابی می‌گردد، از امر به معروف و نهی از منکر گرفته تا انجام تعزیرات و اقامه حدود شرعی. و به عبارت دیگر، در خیابان اسلامی و خانه اسلامی، و جامعه اسلامی و دولت اسلامی، الله در ذهن و احساس مردم وجود دارد و آثار این حضور الهی را در احترام و بزرگداشت الله و اطاعت از اوامر و دوری از نواهیش را می‌بینی و احساس می‌کنی.

هنگامی که کودک مسلمان به خیابان مسلمان بیرون رود هیچ ضرری ندارد. بلکه باید مادام که دارای بدن و جسم سالم و قوی و عقل و نفس درست و مستقیم است به خیابان بیرون رود. پس از اول تولدش دنیای او آهسته آهسته گسترش می‌یابد تا اینکه سرانجام شامل تمام جهان هستی می‌گردد چه جهان مادی و محسوس و چه جهان غیرمحسوس و ناپیدا و گاهی در ماههای اول تولدش جهان او در آغوش مادرش و پستانها و چهره او و گهواره و بستری که خود در آن می‌خوابد، محصور و محدود می‌گردد و لیکن بعد از اندک مدتی به اشخاص دیگری غیر از مادرش انس و الفت می‌گیرد: به پدرش، به برادران و خواهرانش اگر داشته باشد، و بدیگر چهره‌هایی که در منزل با او اقامت دارند. سپش به چهره‌های دیگری که گاه گاه به دیدار خانه او می‌آیند انس می‌گیرد و چون به نزد یک وی برگردند، آنان را می‌شناسد. سپس پا می‌گیرد و خودش راه می‌رود، پس دنیای او ابعاد دیگری می‌یابد غیر از آغوش مادرش و کسانی که او را حمل می‌کردند. سپس از پنجره و در به بیرون می‌نگرد و دنیای بزرگتر و گسترده‌تر از خانه خودشان را می‌بیند، سپس نفس و روح او مشتاق بیرون رفتن می‌گردد و می‌بیند که والدین در اول او را از آن منع می‌کنند و این کار بر شوق وسوز دل او می‌افزاید. تا اینکه سرانجام بوی اجازه بیرون رفتن داده می‌شود! و بیرون رفتن به

خیابان در ذهن و حس کودک تجربه بزرگی است که مفید و ثمربخش و ضروری است

از همان لحظه‌ای که دنیای نفسی و وجدانی و عقلی از حدود خانه گسترده‌تر می‌گردد، آن وقت خانه در ذهن و نفس او به صورت قیدی درمی‌آید که می‌خواهد از آن بگریزد و خلاص شود و آن گاه باید به وی اجازه بیرون رفتن داده شود همراه با دیگران، در آغاز سپس بعد از اطمینان از وی، به تنهایی بیرون رود، و نگه‌داشتن و حبس وی در خانه تحت هر بهانه‌ای، جلوگیری از رشد و نمود روانی و روحی و عقلی و وجدانی او است، که تا آخر عمرش اثر و مهر خود را بر او می‌گذارد، اگر در یک حرکت تصحیح جذری نگردد، که ممکن است موجب ترس و خوف یا موجب در خود فرو رفتن و عزلت و گوشه‌نشینی یا نفرت از مردم یا اضطراب و پریشانی و سرگردانی هنگام روبه‌رو شدن با موضعگیری‌های تازه، یا فرار از هر تجربه تازه‌ای که به تنهایی در آن فرو رود، می‌خواهد که غیر او در آن فرو رود یا در آن با او فرو.روند تا اطمینان یابد! و موجب امثال اینها می‌شود. چون که خیابان مجال و میدان کسب تجربه و مهارت و نمو شخصیت در همه آن چیزها است! و در خیابان است که مردم غریبی را می‌بینند که با آنان پیوندی ندارد مانند پیوند با اهل منزل. پس عادت می‌گیرد که غریبان و بیگانگان را ببیند و بدون ترس و واهمه با آنان زندگی کند، و در خیابان است که هم سن و سالهای کوچکتر و بزرگتر از خود را می‌یابد. و در کاری یا سخن گفتن یا حتی مشاجره و نزاع با آنان تعامل و رفتار متقابل از خود نشان می‌دهد، و هر بار تجربه‌ای کسب می‌کند و مهارت تازه می‌آموزد و از مانعی از موانع می‌گذرد و عملاً زندگی را تجربه می‌کند.

زندگی همه‌اش داد و ستد و صلح و جنگ و غلبه و مغلوب شدن و دشمنی و سازش و محبت و نفرت و اجتماع و افتراق، و تلاش و کوشش، و رغبتهای تحقق یافته و تمایلات تحقق نیافته است. و ممکن نیست تمام این کارها در خانه بوقوع بپیوندد، حتی اگر در آن برادران و خواهران و خویشاوندان وجود داشته باشند. چون زندگی به تعامل و سازش با خویشاوندان و نزدیکان محصور نمی‌شود، بلکه بیشتر آن در تعامل با مردمانی است که با انسان رابطه و پیوند نزدیکی و دوستی و خویشاندی ندارند، پس مادام که انسان در خردسالی به آنها عادت نگیرد و عملاً به آنها نپردازد و تمرین نکند، همواره نفس او نگران و ترسان و پریشان است و در جامعه بزرگ آرامش و اطمینان خاطر نمی‌یابد. از این جا است که بیرون رفتن به خیابان و ممارسه زندگی در آن برای کودک ضرورت دارد، که بنای ساختار نفسی و عقلی او بدون آن کامل نمی‌گردد، و همه جوانب شخصیت او جز در آن رشد و

نمود نمی‌کند، پس اگر به هر سببی از خروج به خیابان منع شود، جوانبی از نفس و روح او رشد نیافته می‌ماند و فاعلیت و کارآیی و مثبت بودنش به اندازه رشد نیافتن این جوانب و ناتوانی از تعامل با موضعگیری و اشخاص، ناقص می‌ماند. و این خیابان است که جوانب نهان در طبیعت کودک را آشکار می‌کند و کشف می‌نماید، که در خانه آشکار نمی‌شوند یا گاهی عکس آنها در داخل خانه ظاهر می‌شود!

کودکی هست که در منزل بسیار آرام است در حالی که در خارج منزل عفریتی است و در مقابل کودکی است برعکس آن که در خانه لحظه‌ای نمی‌آرامد ولی وقتی به خیابان بیرون رفت ساکت و بی‌سروصدا است و حرکت نمی‌کند و سخن نمی‌گوید. این دو حالت هر دو غیر طبیعی می‌باشند، و هر دو باید بررسی شوند و سبب و علت این تناقض معلوم گردد. گاهی ممکن است این تناقص عاقبت بدی نداشته باشد، اشکالی ندارد، و گاهی ممکن است موجب اختلال در شخصیت او باشد که باید معالجه شود. و کودکی هست که میل به تسلط و سیطره دارد یا میل به عدوان و تجاوز دارد و کودکی هست که آرام و سلطه‌پذیر و تسلیم در برابر عدوان و تجاوز است. هر دو نیازی به مداوا و معالجه دارند، و تا به خیابان نروند، و در طبیعت با دیگران تعامل ننمایند، این نقص و خلل در نفس آنان ظاهر نمی‌شود. و کودکی هست که بخیل است و چیزهای خود و تلاشش را از مردم دریغ می‌دارد، در عوض کودکی هست که خراج و اسراف کار است و چیزی را برای خود باقی نمی‌گذرد و تلاشی را از مستحق وغیر مستحق دریغ ندارد و چیزی برای خود پس‌انداز نمی‌کند. تمام این امور و ده‌ها مانند آنها نیاز به بررسی و معالجه و کنترل دارند که اگر کودک در خانه حبس شود، والدین به تمامی به آنها پی نمی‌برند و همین طور اگر تعامل کودک محدود به نوعی تعامل با نزدیکان و خویشاوندان گردد. بلکه حقیقت امور در خلال تعامل با غریبان و بیگانگان مشخص می‌شود. و باید به کودک فرصت این تعامل و رفتار با دیگران داده شود، تا از یک جنبه ابعاد طبیعی شخصیت او رشد و نمو کند و از جنبه دیگر جوانب نقص آن برای والدین مشخص گردد تا به اصلاح آن بپردازند.

و بعد از آن باید دانست که خیابان مانند تمام چیزها در زندگی و مانند تمام وسایل تربیتی، خالی از خطر نیست! با صرف نظر از حوادث که حتماً روی می‌دهند و نمی‌توان از آنها فرار کرد، اگرچه احتیاط و عمل به اسباب واجب است، همان گونه که اسلام دستور داده است:

«إعقَلهَا وَ تَوَكَّل[1]

اول زانوی شترت را ببند بعد توکل کن.

باز هم حتی در خیابان اسلامی و جامعه اسلامی، رفیقان بد وجود دارند! و سطوح مختلف تربیتی و سطوح مختلف اخلاقی وجود دارد و بیش از یک بار گفته‌ایم: که جامعه اسلامی مجتمع فرشتگان نیست که خالی از نواقص و عیوب باشد. نه هرگز! چنین نیست! جامعه اسلامی یک مجتمع بشری به تمام معنی است، و بشریت آن تغییر نمی‌کند و تنها چیزی که هست این است که بشریت آن برتر و مجموعاً به سطح برتری ارتقا می‌یابد، و به این معنا نیست که تمام افراد به قله برتر رسیده‌اند! و در آن هم کسانی هستند که در سطح پایین زندگی اسلامی صحیح می‌باشند و هستند کسانی که در پایین‌ترین درجات آن و حتی در درجه صفرند! و اینها و آنها در جامعه جاهلی به مراتب بدتر و پست‌ترند و جامعه اسلامی آنان را به مراتب بالاتر آورده است که بعضی بدرجه صفر رسیده و بعضی بدرجات پایین‌تری، که اگر اسلام نمی‌بود در پایین‌ترین منزلت پستی باقی می‌ماندند! بنا بر این در جامعه اسلامی تمام مردم و تمام کودکان در مستوای مطلوب نیستند. در حقیقت آن پستی فاحشی که در جامعه جاهلی وجود دارد، در مجمع اسلامی وجود ندارد ولیکن ممکن است درجات بدی به حداقل وجود داشته باشد

کودک مسلمانی که در خانه خودت او را با تربیت اسلامی تربیت نموده‌ای، در معرض آن قرار دارد، هنگامی که با این سطوح پایین‌تر تربیت و اخلاقی اسلامی بیامیزند، موازین او اختلال پذیرد و این جا می‌گوییم که مراد از کلمه «مستوی و سطح» در جامعه اسلامی به سطح و مستوای اقتصادی اشاره ندارد و مستوای اقتصادی مورد نظر نیست! نه هرگز! چون که سطح اقتصادی قطعاً ارتباطی با سطوح روانی و روحی و اخلاقی در جامعه اسلامی ندارد. چون اسلام بر اساس فقر و غنی در میان مردم ارزش‌گذاری نمی‌کند. بلکه مردم را به پرهیزکار و متقی و ناپرهیزکار و غیرمتقی طبقه‌بندی می‌کند، نه بر اساس فقیربودن و ثروتمندبودن و نه بر اساس رنگ و نژاد و نه بر اساس زبان و خون، و از این فوارق چشم می‌پوشد:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ (حجرات/ ۱۳)

ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی آفریده‌ایم، و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد خدا متقی‌ترین شما است.

---

۱. به روایت بَيْهَقِيّ و ابن‌حبان.

و در حقیقت بلال آن عبد حبشی فقیر و بی‌چیز در جامعه اسلامی در بالاترین قله احترام قرار دارد، تا جایی که عمر عربی قریشی، امیر مؤمنـان دربـاره او مـی‌گوید: حضرت بلال نه هرگز! کلمه سطح و درجه در جامعه اسلامی بـه حـسب و نسب یا به فقیری و ثروتمندی برنمی‌گردد. بلکه به مقدار تمکن در اسلام و سـیر شدن از روح آن و گفتار و رفتار واقعی برحسب اقتضای راه و روش اسلام، برمـی‌گردد و ارتباط می‌یابد.

به این معنا می‌گوییم: بی‌گمان کودک تو کـه آن را بـر روش اسـلامی تربیـت کرده‌ای و او را به سطح و مـستوای عـالی تربیـت اسـلامی رسـانده‌ای، گـاهی در خیابان با سطوح اخلاقی و تربیتی پایین‌تر از سطح اخلاقی و تربیتی خود مختلط می‌شود و می‌آمیزد، پس توازن او مختل می‌گردد و اثـر تـلاش و کوشـش تـو در تربیت وی ضایع می‌گردد. آری! این ممکـن اسـت پـیش آیـد اگرچـه در جامعـه اسلامی حقیقی، این احتمال ارجح نیست و با وجود این چاره‌ای نیست و بدیلی از آن نمی‌یابیم! و ممکن است به خیال خود برای آن بدیلی پیدا کنی و برای پرهیـز از این محذورات، کودکت را در خانه حبس کنی، اما ضرر این کار به مراتـب بـدتر است از آمیختن با سطوح پایین‌تر بشری!

چون بعد از آن در جامعه بزرگ در معرض ضعف شخصیت و در خود فرو رفتن و انزوا و گوشه‌نشینی و اضطراب و پریشان خاطری و سرگردانی واقع مـی‌شـود. و هنگامی که کودک شما به خیابان می‌رود با برخورد با رفیقان بد، موازین او دچـار اختلال می‌گردد و به عادتهای بد، عادت می‌گیرد یا به انحرافـات اخلاقـی گرفتـار می‌شود، پس دروغ می‌گوید، دزدی می‌کند یا از توجیهات و اوامر و راهنمـایی هـا سرپیچی می‌کند، یا در بازی از اندازه‌ای کـه بـه وی اجـازه داده‌ای و از گذرانـدن وقت مجاز در خارج منزل، تجاوز می‌کند و.

در این هنگام باید والدین برای تصحیح و اصلاح انحرافات پـیش از آن کـه بـه آنها عادت گیرد اقدام کنند و لیکن نه به محروم کردن کودک از رفتن به خیابـان و حبس کردن در خانه، مگر اینکه این کار در مدت کوتاهی به عنوان کیفر و علاج صورت گیرد. باید بـا کـودک بـه تـلاش بیـشتری و نـصیحت بیـشتری و تلقـین بیشتری، و استفاده بیشتر از نیروی خیر و نیکی، و بیشتر پر کردن اوقات فراغت و بیکاری او با کارهای سودمند، و بیشتر او را بر اخـلاق کریمانـه و فاضلـه تـشویق نمودن، و اگر لازم باشد با کیفر بیبیشتر، به اصـلاح و تـصحیح رفتـار او پرداخـت! ولیکن سرانجام خسارتها و زیانهای رفتن به خیابان کمتر خواهد بود از خسارتها و زیانهای ماندن و حبس در خانه. مادام که تحت نظر و رعایت باشد و با چشم بیدار پیش از آن که انحرافات در نفس و طبیعت کودک جای‌گیـر شـود و تـصحیح آن

دشوار گردد به اصلاح و تصحیح رفتار و اخلاق او مبادرت نماید! و این علاوه بر این است که تو در جامعه اسلامی حقیقی، در میان کودکان درست، نیز کودکانی می‌یابی که در خانه خود تربیت اسلامی یافته‌اند و بر آن پرورش گردیده‌اند، که تعداد کافی در میان آنان هست که تو دوستان قابل اطمینانی برای کودکت انتخاب نمایی که از آنان درباره کودکت نگرانی نداری، بلکه علاقمند هستی که با او مصاحبت کنند!



سپس کودک به مدرسه می‌رود

در جامعه اسلامی که داوری با شریعت خداوند است و قانون و روش الهی اجرا می‌گردد، فرض بر آن است که مدرسه در آن نیز اسلامی باشد، به این معنا که شاگردان خود را به گونه‌ای تربیت نماید تا مسلمانان صالح و شایسته‌ای باشند، و آن مدرسه با تربیتی اسلامی که کودک آن را در خانه آغاز کرده‌است همگامی داشته و گامهای تازه‌ای در این تربیت بسوی کمال بردارد، بلکه فرض بر آن است. در حالی که در آن مدرسه مدرسان متخصص در تربیت هستند ـ اصلاح و تصحیح کند چیزی که ممکن است در خانه فراموش شده، یا نیکو مورد توجه قرار نگرفته باشد- چون تمام پدران و مادران استعداد تربیت دادن را ندارند، و همه آنان بر سطح مطلوبی از حسن تصرف وادارک و فهم گسترده و نرم‌خویی لازم برای کار تربیت نیستند، اما به نسبت مدرسه این کار وظیفه اولیه آن است: که بر شیوه‌ها و روش تربیتی بررسی شده مفصل و اصیل کودک را تربیت نماید، و مدرسان مهارت و دانش و آگاهی از آن را داشته باشند.

و طبیعتاً روش تربیتی مدرسه اسلامی، باید روش تربیتی اسلامی باشد، و مدرسان آن روش را در تربیت معلم و مراکز آموزشی خوانده باشند و کسب تخصص کرده و از آن آگاه و بر آن تمرین دیده باشند

هر گاه هر روش تربیتی، در جهان، نیازمند آن باشد که مدرس و معلمی که به مقتضای آن تربیت می‌کند باید اول خود آن مدرس از آنروش سیر شده و به محتوای آن ایمان و باوری داشته و بر تطبیق واجرای آن مشتاق باشد، در غیر آن صورت از او امیدی نمی‌رود که با اخلاص آن روش را تطبیق نماید و بر دست او به ثمر برسد. هر گاه حال هرروش تربیتی که در هر جای جهان بخواهند تطبیق کنند، چنین باشد، پس روش تربیتی اسلامی بیش از همه روشهای تربیتی جهان به این مسئله نیازمند است و بیش از همه سزاوار آن است.

چون که یکی از اصول عمیق و ریشه‌دار اسلام آن است که باید قول و عمل انسان با هم مطابق باشند:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لا تَفْعَلُونَ، كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لا تَفْعَلُونَ (صف/ ۲ ـ ۳)

ای مؤمنان! چرا سخنی می‌گویید که خودتان برابر آن عمل نمی‌کنید؟ اگر سخنی را بگویید و خودتان برابر آن عمل نکنید، موجب کینه و خشم عظیم خدا می‌گردد.

سپس باید دانست که بی‌گمان اسلام عقیده و باوری است، در همان حال که نظام حکومتی و نظام اجتماعی و نظام تربیتی نیز می‌باشد. و گاهی در هر چیزی ممکن است عمل انسان برای پر کردن «خانه‌های» خالی باشد، بدون اینکه در این عمل جدیت بخرج دهد، مگر در مسئله عقیده و باوری که حتماً باید انسان به گفتار و کردارش ایمان و باوری داشته باشد! پس بر مقتضای این، باید مدرسان در مدرسه اسلامی واقعاً مسلمان باشند، نه مسلمان اسمی و شناسنامه‌ای! این کار اگر در هر جا درست باشد و ثمره دهد، هرگز در مدرسه به ویژه در مجال تربیت درست و ثمربخش نیست، تربیت نیازمند ایمان حقیقی به روش و شیوه آن است نه تظاهر به ایمان بدان و ادعای آن!

مدرسه اسلامی بر وجود مدرسی مسلمان حقیقی که بدان عمل کند استوار است، مدرسی که در رفتار و تعامل با دیگران و صورت ظاهری و تمام شئون و صفاتش متخلق به اخلاق قرآن باشد، و بالاتر از آن به اصول و مبادی وارزشها و مفاهیم اسلامی عالم و آگاه باشد، و از روش تربیتی اسلامی به صورت نظری و تطبیقی مطلع گردد، و بر روش تطبیقی آن پیش از دانش‌آموختگی و اشتغال بدان در مدرسه، تمرین کرده باشد، در کنار تخصصی علمی در ماده درسی که تدریس می‌کند. و چنین صورتی در جامعه جاهلی که ما در آن زندگی می‌کنیم، چیزی است غریب و جزو عجایبات، و در جامعه اسلامی حقیقی چیزی است از بدیهیات اولیه‌ای که اسلام عملاً بدان می‌پردازد و از آن ارزشها و مفاهیم و معیارهای زندگیش را استمداد می‌کند، بلکه تصور مدرسه اسلامی بدون این عنصر اولیه اصلاً ممکن نیست و بدون آن برپا نمی‌شود.

و در دولت مسلمانی که به شریعت خداوند حکم می‌کند و راه و روش او را اجرا می‌نماید، مدرسان و معلمان در مراکز تربیتی اسلامی تربیت می‌شوند، و روش تربیت اسلامی را می‌آموزند و پیش از اینکه بتدریس بپردازند، در آن مراکز تمرین و تدریس عملی را یاد گرفته‌اند، و حکومت از میان آنان از نظر اخلاقی و قدرت بر تحمل مسئولیت وظیفه اسلامی و تربیت اسلامی، در کنار برتری علمی مطلوب در هر حالتی، بهترین آنان را برمی‌گزینند

و هنگامی که جامعه اسلامی باشد، مراکز آموزشی تربیتی برای پذیرش و یافتن دانشجویان و دانش‌آموزان جامع شرایط اخلاقی ودینی و علمی با مشکل

روبه‌رو نمی‌شوند. چون در این مجتمع اصل بر آن است که جز تعداد اندکی، همگی چنین باشند. سپس این وظیفه اصلی مرکز آموزشی است که آنان را به گونه‌ای تربیت کند که بتوانند به مقتضای روش تربیت اسلامی، آنان را تربیت نماید، و این کار مثل هر چیز دیگری نیازمند استعدادها و مواهب ویژه‌ای است که مراکز آموزشی تربیتی برای انتخاب داوطلبان خود، آن را همواره مراعات می‌کنند، همان گونه که به تمرین ویژه‌ای نیز نیاز دارد.

مدرسی که با این معیارها انتخاب شده و به این صورت آموزش و تمرین دیده است، او است که با دانش‌آموزانی ملاقات می‌کند که از خانه به مدرسه آمده‌اند و گام اول تربیت اسلامی را آغاز کرده‌اند، که باید آن را با آنان تکمیل کند، یا اگر لازم بداند از نو این گام تربیتی را از نو با آنان آغاز نماید. پس به این صورت مدرسه یک کانون گرم اسلامی است که وظیفه اولیه آن این است که کودکان را در آغوش خود در یک جو و فضای اسلامی با داشتن روحیه اسلامی پرورش دهد و به قدر گنجایش فهم و ادراکشان، پروردگار و حقایق دینشان را به آنان بشناساند و دلشان را با شناخت الله پیوند دهد و آنان را به عادتهای اسلامی عادت دهد، و آنان را به رنگ اخلاق اسلامی متمایز درآورد، که از کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) استمداد می‌کند، و در کنار آن، علوم ضروری را از قبیل علوم ریاضی و انسانی و ادبی و تمرینات عملی و کارهای دستی و تربیت بدنی را نیز به آنان تعلیم دهد.

در جامعه اسلامی اول مدرسه در داخل مسجد بود، در روش تربیت اسلامی این کار دلالت ویژه‌ای داشت، که در حقیقت بین مدرسه و مسجد فرقی نبود، که در هر دو تربیت و تعلیم بود

اگر امروز تخصصها فراوان شده است و مدرسه از نظر کلاسها و وسایل آموزشی و جایگاه ورزشی، صورت معینی به خود گرفته است و تعداد داوطلبان مدرسه بسیار زیاد گشته است،

بدیهی است که مسجد نه گنجایش آنها را دارد و نه برای آن مناسب است، و اگر اینها تماماً تفاوت و فرق مابین ساختمان مساجد و ساختمان مدارس است و آنها را از هم جدا می‌سازد، اما به نسبت تربیت اسلامی و روش و هدف و غایت آن، این دو با هم فرق ندارند و هر دو به نوبه خود برابر روش اسلام، نقش خویش را ایفا می‌کنند و همدیگر را تکامل می‌بخشند و در هدف و غایت به هم می‌رسند و راهشان یکی است.

در مدرسه اسلامی فرض بر آن است که شعایر عبادتی را در وقت خود، به صورت جمعی انجام دهند، خواه نماز ظهر در مدارس صبحانه و نماز عصر در

مدارس عصرانه و نماز مغرب و عشاء در مدارس شبانه باشد. به گونه‌ای که نباید در وقت فرا رسیدن فرایض در مدرسه دانش آموزان از انجام فرایض دور باشند یا دورشان کنند، و فرض بر آن است که مدیران و معلمان و کارکنان مدرسه نیز با آنان در ادای فرایض شرکت کنند تا جو و فضای عبادتی فراگیر باشد. تا دانش‌آموزان و مدرسان در عقیده به خدا کنار هم باشند و به هم برسند، و به این وسیله دلهایشان به هم نزدیکتر می‌شود و تأثیر معلمان در نفس و روح دانشجویان و دانش‌آموزان بیشتر می‌گردد و شیوه تربیتی زودتر ثمره خود را می‌بخشد و باز هم در مدرسه اسلامی فرض بر این است که در تعامل و رفتار ناظران و مدیران و مدرسان و بین مدرسان و دانش‌آموزان و دانشجویان، اخلاقیات اسلامی حکمفرما باشد، تا مدرسه یک صورت حقیقی کوچکی از جامعه اسلامی بزرگ باشد، اگر مدرسه در کار معینی تخصص داشته باشد و شاخه تخصصی علمی و فنی در آن تدریس شود، نباید این تخصص مدرسه را از اخلاقیات مجتمع و اهداف وارزشها و مبادی و اصول و قواعد رفتاری آن، دور سازد واز آنها عزلت نماید و باز هم فرض بر این است که معلمان زن و مرد و مدیران وکارکنان تماماً لباس اسلامی بپوشند و متخلق به اخلاق اسلامی باشند، و به شیوه جاهلی تن نمایی و زینت و زیورنمایی و بی‌حجابی نکنند! تا نمونه و سرمشق عملی برای دانش‌آموزان و دانشجویان خود باشند، و تا بین رفتار شخصی و مظاهر شخصی آنان و بین روش و شیوه‌ای که دختران را بر آن تربیت می‌کنند، تطابق وجود داشته باشد و قطعاً در یک مدرسه اسلامی، یک معلم زن به دانش‌آموز و دانشجوی دختر خود نمی‌گوید، دختر بالغی که در این سن دوست و معشوقه پسری نداشته باشد، باید خود را به یک پزشک روان‌شناس معرفی کندا و باز هم یک معلم زن در مدرسه نمی‌آید که تفصیلات شب‌نشینی دیشب خود را با عاشقانش بازگو نماید.[۱] و مدرسه اسلامی مدرسه‌ای نیست که در آن تنها برای امتحان آخر سال دروس و معلومات را حفظ کنند! اگر خط واقعی تاریخی مدرسه اسلامی همانند جامعه اسلامی در خلال قرنها منحرف گردیده است، روزی روزگاری معلومات را حفظ می‌کردند به خاطر خود معلومات نه فقط برای امتحان ما می‌خواهیم به همان روش برگردیم و از آن استفاده کنیم با صرف نظر از این انحراف تاریخی. این روش، مدرسه را مکانی می‌داند که دانش‌آموزان و دانشجویان را برنگ و خوی اسلامی درآورد و دانش و علوم را به آنان بیاموزد، همان گونه که پیامبر (ص) فرموده است:

---

۱. گویا این مسائل واقعاً در یکی از کشورهای اسلامی رو داده و کسی به صورت رسمی آن را

«طَلَبُ العِلم فَریضَةٌ[۱]
دانش طلبی فریضه است.

به حقیقت رنگ و خوی اسلامی موجب شخصیت مثبت و کارسازی در جهان می‌شود، که مسئولیت اعمال خویش را می‌پذیرد، شجاع و با جرأت و آماده سربازی و جان‌فدایی است و همواره آماده برای آن است، و دارای شخصیت مستقلی است، همان گونه که پیامبر (ص) مومنان را چنین توجیه و رهنمود کرد:

«لَا یکونُ أَحَدُکُمْ إِمَّعَةً، یقُولُ إنْ أَحْسَنَ النَّاسُ أَحْسَنْتُ وَ إِنْ أَساؤُا أَساتُ، وَلَکِنْ وَطِّنُوا أَنْفُسَکُمْ إنْ أَحْسَنُوا وَ إِنْ أَساؤُا، أَلّا یظْلِمُوا[۲]
هرگز کسی از شما ضعیف و بی‌تصمیم و بی‌اعتماد به خود، نباشد که بگوید: اگر مردم خوبی کردند من نیز خوبی می‌کنم و اگر مردم بدی کردند من نیز بدی می‌کنم، ولیکن نفس خویشتن را بر این تصمیم استوار کنید که مردم چه خوبی کنند و چه بدی، شما هرگز ظلم نکنید.

پس وظیفه مدرسه تنها این نیست که تنها علوم را به دانش‌آموزان و دانشجویان بیاموزد، و تلقین کند و این وظیفه خیلی گسترده‌تر از آن است.

بی‌گمان وظیفه آن، تکوین و ساختار شخصیت اسلامی جوانان است با خوی ممتاز و تحصیل علم یک جنبه از جوانب شخصیت انسان است، اگرچه خیلی اهمیت ذاتی دارد ولی به هر حال مهمترین شخصیت نیست، و آنچه که بیشتر اهمیت دارد کیفیت و چگونگی استفاده از آن علم و کیفیت تصرف عملی آن، در زندگی و کیفیت تعامل و رفتار با مردم و حوادث و رویدادها است و این کار نیاز به تمرین عملی دارد نه تلقین نظری. تلقین نظری علمی است که حفظ می‌گردد! اما تمرین عملی مهارت به دست آمده و سرمایه و پشتیبانه واقعی تجربه است که موضع عملی صاحبش را تقویت نموده و تصرف در آن را برایش آسان می‌سازد. بنا بر این بایدروش دروس مدرسه عملی و نظری باشد نه نظری تنها، و باید در کنار کلاسهای پسران کارگاه بزرگ عملی و در کنار کلاسهای دختران کارگاه کارهای خانگی وجود داشته باشد و همین گونه باید شاگردان در اداره مدرسه و انجام بعضی از کارهای آن شرکت کنند تا عملاً تحمل مسئولیت را تمرین کنند و مهارت و خبرت کسب نمایند و باید روح نظامی‌گری در مدارس پسران و روح خانه‌داری و کارهای مربوط بدان درمدارس دختران واضح و روشن باشد، تا هر گروه بر نقش آینده خویش در زندگی آماده باشند بدون اینکه، این دو گروه به هم

---

۱. به روایت ابن ماجه.
۲. به روایت تِرْمِذِیّ.

آمیخته شوند، همان گونه که جاهلیت عصر نوین پسران و دختران را به هم می‌آمیزد تا سرانجام این نسل سست بنیاد، و آبکی را بیرون دهد که دنیا را پر کرده‌اند. که در اولین وهله و گاهی برای همیشه تشخیص نمی‌دهی که پسرند یا دختر!

بی‌گمان اسلام شیوه جدی زندگی است نه شوخی. آبکی بودن و سست بنیادی و فروپاشیدگی اخلاقی را از پسران و دختران نمی‌پذیرد، با توجیه و رهنمود صریح پیامبر (ص) تشبه دختران به پسران و برعکس را قبول ندارد:

«لَعَنَ رَسُول الله اَلْمُتَشَبِّهِینَ مِنَ الرِّجالِ بِالنِّساءِ وَالْمُتَشَبِّهات مِنَ النِّساءِ بالرِّجالِ»[1]

پیامبر (ص) نفرین کرده است مردانی که خود را به زنان شبیه می‌سازند و زنانی که خود را به مردان شبیه می‌سازند.

و گاهی در سن کودکی اگر ضرورت اقتضا کند، دختران و پسران در یک مدرسه به هم می‌آمیزند. ولی از پایان دوره ابتدایی ببعد در فطرت انسان ویژگیهای مردانگی و زنانگی از هم متمایز می‌شوند و نباید بشر از چیزی که خداوند در فطرت اراده کرده است. از آن منحرف شود. چون اگر از آن منحرف شدند، فطرت را فاسد می‌کنند، همان گونه که در این نسل جدید روی داده است! بدیهی است که مدرسه اسلامی باید برنامه الهی را تطبیق کند نه برنامه بشرهای گمراه در جاهلیتشان. و لذا باید از زمانی که پسران جسماً و روحاً برای علایم مردانگی آمادگی پیدا می‌کنند و دختران جسماً و روحاً برای علایم زنانگی آمادگی می‌یابند باید هر گروه در مدارس مخصوص به خود درس بخوانند، یعنی از اول مدارس راهنمایی باید این کار شروع شود. این مهم نیست که مواد دروس پسران و دختر یکی باشد یا لااقل در بعضی از مواد درسی با هم اختلاف داشته باشند، ولیکن آنچه که مهم است آن است که باید در مدارس پسرانه و مردانه فضا و جو مردانگی و در مدارس دخترانه و زنانه فضا و جو زنانگی بر مدرسه و دروس حکم-فرما باشد و این جزئی است از شخصیت اسلامی که باید مدرسه تربیت کند و اسلام بسیار مشتاق است بر اینکه به مرد مسلمان، شخصیت مرد کامل در مردانگی ببخشد و به زن مسلمان، شخصیت زن کامل در زنانگی ببخشد. اسلام دین فطرت پاک است و از جانب آفریدگار این فطرت نازل شده است و او آفریدگار زوجین مذکر و مونث است تا با هم همسر باشند نه اینکه جنس سست بنیاد آبکی صفت باشند، نه مرد شایسته مردانگی و نه زن شایسته زنانگی و نه شایسته آن باشند که کلمه انسان به طور مطلق بر آنان اطلاق شود.

---

۱. به روایت بخاری.

شاید ما که اکنون از مرحله کودکی و مدرسه پسرانه و دخترانه سخن می‌گوییم، این بحث را که مطرح کردیم پیش از موقع باشد، ولیکن در واقع آمادگی روانی و روحی برای مردانگی و زنانگی و علایم ممیزه جنسی آنها بسیار زود آغاز می‌گردد و مرحله‌ای که ما از آن سخن می‌گوییم از زمان کودکی خرد تا زمان کودکی بزرگ در حوالی دوازده سالگی می‌باشد. پس در این بحث از مردانگی و زنانگی در مبحث آموزشی و تربیتی چندان دور هم نیستیم

و اخیراً بسیاری از مواد درسی مدارس امروز با مواد درسیروش مدرسه اسلامی اختلاف خواهد داشت، قسمت درس تاریخ اسلامی به ویژه تماماً با آن در مدارس حالیه اختلاف دارد. در مدراس اسلامی بزرگان تاریخ اسلام و قهرمانان و بزرگان جزء مهمی از برنامه درسی هستند، خواه در درس تاریخ، یا در درس زبان و ادب، یا درس تعبیر هنری.

همان گونه که درس جغرافیا عالم اسلامی را به عنوان یک وحدت ممتاز از جهت اقتصاد و بشری بررسی می‌نماید و درس دینی و علوم دینی، یک برنامه تربیت دینی حقیقی خواهد بود نه ذکر بعضی از متون دینی مثل برنامه امروز مدارس. در این درس باید شاگردان در جو و فضای تاریخ جاویدان اسلام و مفاهیم گسترده آن در زندگی بشری در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فکری و هنری و اخلاقی، زندگی کنند و به آنها آشنا شوند. و در آن درس باید شاگردان یک ارتباط درونی با خدا پیدا کنند، و در هر ساعت درس که بیرون می‌آیند محبتشان برای الله واحترام و ترسشان از او بیشتر گردد

مدرسه اسلامی به طور خلاصه کارخانه ساختن نسلهای مسلمان است. نسلهای که دین خود را می‌شناسند و دوست دارند و بدان عمل می‌کنند و با گستردگی و فراگیری و کمال آن آشنا هستند و با آن زندگی می‌کنند و در عالم واقع بدان می‌پردازند. این مدرسه پشتیبان حقیقی خانه مسلمان است، که رسالت و وظیفه آن را تکامل می‌بخشد و آن را ریشه‌دار می‌نماید وکوتاهی‌های خانه را جبران می‌کند. این مدرسه تربیت و تعلیم و جدیت و غیر جدیت و بازیش را همه را از روح اسلام و توجیهات آن می‌گیرد، رنگ و خوی ممتاز شخصیت اسلامی دارد و برای تکثیر و تعمیم آن می‌کوشد. اساس روابط در آن بر مبنای محبت و احترام متقابل و برگرفته از اخوت گسترده به خاطر الله است و احترام کوچک برای بزرگ از دستور اسلام گرفته می‌شود، نظم و نظام در آن قطعی و حتمی است و در کارهای کوچک و بزرگ اجازه نمی‌دهد که بی‌نظمی و بی‌سروسامانی پیش آید و کار را به منظور پر کردن خانه‌های خالی انجام نمی‌دهد بلکه بدان اهمیت می‌دهد و در آن حرص پدرانه، انگیزه کارهای عملی تربیتی و آموزشی، و مربی مسلمان خود را در

برابر الله مسئول می‌داند:

«كُلُّكُمْ راعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيتِهِ»[1]

همه شما در مسئولیت همچون چوپانید، و همه شما نسبت به آنچه تحت رعایت شما است مورد بازخواست قرار می‌گیرید.

امانت در تعلیم و امانت در تعلم مقتضای جو. فریضه‌ای است که پیامبر (ص) توصیف فرموده است:

«طَلَبُ العِلم فَريضَةٌ»

پس نباید معلم و متعلم و مدرس و شاگرد در انجام وظایف خویش غش و خیانت کنند!

***

و هنگامی که کودک از خانه به خیابان و سپس به مدرسه می‌آید، برخورد با مجتمع بزرگ را آغاز می‌کند. به این دلیل که خیابان و مدرسه هر دو جزئی از مجتمع هستند و مجتمع بزرگتر و فراگیرتر است، و نمونه‌های جاری در آن بیش از خیابان و مدرسه است. اگر خیابان ذاتاً بیانگر مجتمع وارزشها و اخلاق آن است ولیکن در شهرهای بزرگ نمی‌تواند بیانگر تمام نمونه‌ها و دیدگاههای مجتمع باشد، مانند روستاها و مجتمعات کوچک و ساده. شناخت کودک از مجتمع به تدریجی و به کندی صورت می‌گیرد، با وصف گسترش حرکت او در آن و گسترش ادراک و فهم و قدرت او برفراگیری و برخوردهای زیاد او با نمونه‌های بشری سرگردان در امواج آن. و کودک در این مجتمع گسترده به تدریج با صورتهای نهایی آن آشنا می‌شود: ارزشها، مبادی و اصول، و افکار و عادات و آداب و رسوم و شیوه‌های رفتاری مختلف و انگیزه‌ها و اخلاقیات و راههای تعامل و واکنش‌های متقابل و سطوح مختلف آن در هر دیدگاه. این شناخت سالهای بسیاری طول می‌کشد و قسمت بیشتر آن به خود کودک و درجه هوش و ذکاوت و قدرت تمرکز و قدرت ذاتی بر تعامل و واکنش متقابل مستقیم با مجتمع، ارتباط پیدا می‌کند. کودک هوشمند زودتر بداخل نمونه‌های که می‌بیند نفوذ می‌یابد و قدرت بیشتری دارد بر استفاده از تجربیاتی که در داخل می‌اندوزد و برای یک چیز نیازی به تجربیات فراوان ندارد، همان گونه که کودک متوسط در ذکاوت و کم‌هوشی بدان نیاز دارد

و کودکی که قدرت عالی در تمرکز دارد بیشتر می‌تواند نمونه‌های فراوان

---

۱. به روایت بخاری و مسلم.

مجتمع را فراگیرد بخلاف کودکی که هوش او پراکنده است. قدرت بر تمرکز غیر از ذکاوت و هوش است و گاهی با آن ارتباطی ندارد، ممکن است کودکی باشد بسیار باهوش و لیکن هوش او متمرکز نیست بلکه پراکنده و دیر آگاه است، نمی‌تواند بر چیزی تمرکز کند. در حالی که کودکی که ذکاوت و هوش عادی دارد و صاحب قدرت تمرکز عالی است، می‌تواند با این بیداریش، مهارتهای فراوان و معلومات فراوان کسب نماید. اما کودکی که در تفکر و اندیشه کند است غالباً قدرتش بر تمرکز اندک است، بنابراین، دیر و به کندی مهارت و معلومات را کسب می‌کنند و در قدرت برتعامل و واکنش متقابل و مستقیم با مجتمع نیز چنین است. پس هر اندازه تعامل مستقیم بیشتر باشد، پشتیبانه مهارت ذاتی و نمو جوانب اجتماعی شخصیت کودک بیشتر می‌شود. پس تحرک وگردش او در جامعه آسان و وسیعتر است و بهره‌اش سرانجام نیز بزرگتر است و کودکی که در خویشتن فرو رفته و منزوی است، گاهی قدرت مسائل نظری دارد، اگر قدرت او بر تمرکز بالا باشد، در خلال تأملات بی‌سروصدایش که بیشتر وقت و تلاش خود را در آن می‌گذراند، ممکن است بتواند از احوال مجتمع بهره‌مند شود، بیشتر از آنچه که کودکان دیگر بهره‌مند می‌شوند، حتی از کودکانی که صاحب تعامل مستقیم و حرکت و جنبش گسترده‌اند. چون این گونه ترکیب نفسی و روانی او را مهیا می‌کند برای اینکه در آینده «متفکّر» یا «هنرمند» گردد، اگر شرایط و اوضاع مناسب و توجیهات درست بیابد و لیکن با این وصف، مهارت و خبرت عملی او اندک و پشتیبانه و سرمایه واقعی تجاریش اندک خواهد بود، پس با این مجتمع که به صورت نظری آن را می‌شناسد تعامل و سازشش با آن بیش از دیگران نیکو نخواهد شد. چون خبرت و مهارت نظری چیزی است و مهارت و خبرت عملی چیزی دیگر است. بنا بر این علی‌رغم داشتن قدرت نظری مجرد و معرفت نظری او به احوال مردم و ارزشها وانگیزه‌ها و مبادی و اصولشان، تکامل روحی و روانی او کامل نیست، و به تنهایی نمی‌تواند در تجربیات زنده و سازنده فرو رود و در موضعگیریهای ناگهانی دچار شک و تردید و سرگردانی می‌شود، علی‌رغم اینکه از جنبه نظری می‌داند که باید چگونه تصرف کند!

و دیر یا زود کودک جامعه و مجتمع خود را می‌شناسد. و در همان حال از آن نیز متأثر می‌گردد، پس مسئله منحصر به شناخت آن نیست. چون که کار شناخت اجتماعی در حال فراغ و خالی بودن احساسی یا درونی یا عصبی یا فکری صورت کامل نمی‌یابد. مانند کار شناخت معلومات صرف نیست که تنها در چهارچوب ذهن تمام می‌شود و جز احساسات روحی و نفسی گذرای اندکی همراه آن نیست. بی‌گمان کار شناخت اجتماعی با تمام هستی نفسی صورت می‌گیرد،

پس تمام دستگاههای نفسی قابل تأثیر و تأثر را به کار می‌گیرد.

و هر گاه کودک به علت خردسالیش، هستی و وجودش کوچکتر، و بهره‌اش از تجربه و خبرت و مهارت و معرفت نیز اندک و کوچک باشد، و به نسبت اینکه در برابر مجتمع بزرگ تنها است، همه قدرتهایش ضعیف است، پس او در معرض این قرار دارد که تأثیرپذیر باشد، بیش از آن که تأثیرگذار گردد.

و گاهی کودکی که منزوی است و در خویشتن فرو رفته است، کمتر از اطفال دیگر در معرض تأثیرپذیری از مجتمع قرار دارد، و لیکن حتماً باید مقداری تحت تأثیر قرار گیرد. سپس سرانجام او بهترین نمونه‌های بشری نیست و گاهی ممکن است بدترین باشد، مادام که استعدادهای خدادادی جداً برتری نداشته باشد تا جبران کند آن هستی نفسی و خبرت اجتماعی که در خلال عزلت و گوشه‌نشینی و در خود فرو رفتن و منفی بودنش، از دست داده است.

خلاصه: بی‌گمان کودک بناچار از مجتمع پیرامون خویش تأثیر خواهد پذیرفت و جز با حبس مطلق او، از تعامل و سازش با مجتمع، ممکن نیست که او را از تأثیرپذیری از آن جدا کرد، و این کار به هیچ وجه و در هیچ حالت امکان ندارد و حتی اگر اجرای آن ممکن گردد، به هیچ وجه درست و مصلحت نمی‌باشد. چون این کار انسانی را پدید می‌آورد، که ساختار نفسی او پریشان و مشوش و مختل است، مانند جسمی که مبتلا به نرمی استخوان شده و نمی‌تواند حرکت و جنبش کند، و مشوش و ناتوان و بنیه‌اش ناقص است.

در جامعه اسلامی حرکات کودک در همه کانالها و امواج مختلفش، به صورت صحیح و سالم و تندرستی لازم و واجب، جریان دارد، و باید والدین کودک خود را در آن مسیر اندازند حتی اگر در آغاز کار او از آن نفرت داشته و متردد و ترسان باشد!

تعامل و رفتار با غریبان و بیگانگان حداقل در نفس بعضی از کودکان ایجاد ترس و وحشت می‌نماید و این ترس و وحشت باید با تشجیع و جرأت دادن مستمر از بین برود و عادت گیرد و اطمینان یابد، و همراهی والدین با کودک در آغاز کار لازم است تا اینکه به تجربه تازه اطمینان حاصل می‌کند و می‌داند که فرجام بدی ندارد و جای ترس و وحشت نیست.

و بعضی از کودکان برعکس این هستند به سرعت با مجتمع تعامل و سازش می‌کنند و در میان جمع روان می‌گردند تا جای که والدین ناچارند که آنان را کنترل کنند و محدودشان نمایند تا دچار تأثرات بدو رفتار بد نشوند، این دسته اگرچه از این جهت خستگی آورند، ولی خستگی آنان کمتر است از آن کودکان منزوی در خود فرو رفته که از تعامل و هماهنگی با مجتمع گریزانند و از هر

تجربه تازه‌ای ترسانند، و اینها نیازمند این هستند که بزور آنان را به میان جمع اندازند، همان گونه که کسی را که از آب می‌ترسد، علی‌رغم میل او، او را بمیان آب می‌اندازند تا شنا یاد گیرد، وگرنه، اگر او را به همان حال تردید و ترس و انزوا رها کنند، هرگز چیزی یاد نمی‌گیرد. و در این مسائل فرقی بین پسر و دختر نیست.

اگر در روش اسلامی و برنامه آن، مرد بیشتر در معرض برخورد با مجتمع بیرونی است و بیشتر واجب است که بر ملاقات و آمیزش با مردم و تعامل و هماهنگی خوب و تصرف نیکو در موضعگیریهای مختلف در جامعه، تمرین ببیند و عادت گیرد. چون تکالیف بیشتر بر دوش اواست. این به این معنا نیست که درروش اسلامی زن از این تعامل و همآهنگی خارجی در جامعه و از تمرین بر آن برای ساختار هستی نفسی سالم، معاف باشد. اولاً زن باید با مجتمع زنانه تعامل و هماهنگی کاملی برقرار نماید، و این مجتمع نیز نیازمند به مهارت و خبرت و نرمی در تعامل با آن است همانند مجتمع مردان به نسبت با مردان است اگر بیشتر نباشد! سپس به علاوه، زن مسئول اول تربیت فرزندان پسر و دختر خویش است، و برای این کار خبرت اجتماعی بیشتری برای آن لازم است تا سزاوار این مأموریت و وظیفه بزرگ گردد. و این کار مقتضی آن نیست که به زعم جاهلیت نوین، زن در کار و تلاشها و کوششها و انحرافات با مرد مشارکت نماید تا مهارت و خبرت را کسب کند. نه هرگز! چون به حقیقت زن در میان جماعت اولیه مسلمانان، خبرت و مهارت کامل خود را کسب می‌کرد،و رسالت و وظیفه و مسئولیت خود را به کمال انجام می‌داد، بدون اینکه نیازمند آن باشد که خود فروشی کند و بدون ضرورت با مردان بیامیزد، و بدون اینکه محتاج آن باشد که برای فتنه‌انگیزی و آشوب مردان، لخت و برهنه و بی‌حجاب به خیابان برود و هیچ کس نگفته است که کسب مهارت و خبرت، مترادف است با پلیدی و آلودگی روحی و نفسی، و این تنها جاهلیت حاکم در قرن بیستم است که چنین می‌پندارد. سپس باید دانست که در اسلام زن مکلف است به اینکه ارزشها و معانی و اصول اسلامی را مراعات کند و آنها را در جامعه بپراکند، و اگر خطری در خارج یا داخل آنها را تهدید کند باید در راه آنها جهاد نماید و این کار تماماً نیازمند آن است که باید زن از معرفت دینی برخوردار و نسبت به احوال مجتمع خبرت و مهارت داشته، صاحب تمرین بر تعامل و همآهنگی با مجتمع، باشد.

و زن مسلمان در جامعه اولیه اسلامی با محافظت کامل بر اوامر و نواهی الهی، همه این کارها را انجام می‌داد و مراعات اوامر و نواهی الهی مانع رشد و نمود نفسی و عقلی و روحی او نمی‌گردید، آن گونه که جاهلیت نوین می‌پندارد! پس

دختر نیز همچون پسر، در جامعه اسلامی، محتاج تمرین بر تعامل و سازش با مجتمع است، هریک در حدود تکالیف و نیازهای آینده‌اش.

همان گونه که گفتیم حرکات کودک در داخل مجتمع اسلامی، حرکات سالم و لازم و صحیح است

پس این مجتمع بیانگر واقعی مبادی و ارزشها و اخلاق اسلامی است

مجتمعی است که افراد آن با هم دوست و مرتبطند و اخوت اسلامی بدون قرابت وخویشاوندی و بدون سابقه آشنایی، آنان را با هم فراهم می‌آورد: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ (حجرات/۱۰) بی‌گمان مؤمنان با هم برادرند و برابرند. پس هر گاه به همدیگر می‌رسند، در راه خدا برادران ایمانی هستند، که پیوند عقیده بمانند پیوند خویشاوندی نسبی و بلکه بیشتر، آنان را به هم پیوند می‌دهد. برکارهای خوب و نیک همدیگر را یاری می‌کنند نه بر کارهای بد و گناه آلود و تجاوز به دیگران. و قدرتمندشان، ضعیف و ناتوانشان را و بزرگشان کوچکشان را یاری و کمک می‌نماید، و به مقتضای این برادری با هم احترام و وقار متبادل دارند ؛ و برابر دستورالله در خوشی و ناخوشی با همدیگر شریکند و پشتیبان همند، و بدستور پیامبر (ص) با درود و سلام با هم روبه‌رو می‌شوند:

«وَ الَّذي نَفسي بِيَدِهِ لا تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ حَتَّي تُؤمِنوُا، وَ لا تؤمِنوا حَتَّي تَحابُّوا أَلا أَدُلُّكُمْ علي شيءٍ إِذا فَعَلْتُمُوهُ تَحابَبْتُمْ؟! اَفشوا السَّلام بَيْنَكُمْ [۱]

سوگند بدان کس که جانم در دست او است، وارد بهشت نمی‌شوید تا اینکه ایمان بیاورید، ایمان شما کامل نیست تا اینکه نسبت به هم محبت بورزید، آیا می‌خواهید شما را به چیزی راهنمایی کنم که اگر بدان عمل کردید همدیگر را دوست خواهید داشت؟! درود و سلام را در بین خود فاش سازید، با درود و سلام با هم ملاقات کنید.

افراد این مجتمع به راستی و صداقت و امانت و اخلاص با هم دادوستد می‌کنند، غش و خیانت و نیرنگ نمی‌ورزند:

«مَنْ غَشَّنا فَلَيسَ مِنَّا» [۲]

هر که با ما غش و خیانت کند، از ما نیست.

و بر نیکو انجام دادن کارهایشان مشتاق می‌باشند:

«إِنَّ اللهَ يُحِبُّ إِذا عَمِلَ أَحَدَكُمْ عَمَلاً أَنْ يتقِنَهُ» [۱]

---

۱. به روایت مسلم، ابوداود، و تِرْمِذِیّ.

[۲]. به روایت مسلم، ابوداود، و ترمذی.

خداوند دوست دارد که هرکس از شما کاری کرد، نیکو آن را انجام دهد. و افراد این مجتمع به وعده خویش وفا می‌کنند. چون که خلاف وعده از نفاق و دورویی است:

«آيَةُ الْمُنافِقِ ثَلاثٌ: إِذا حَدَثَ كَذَبٌ، و اذا أُؤتِمِنَ خَانَ وَ اذا وَعَدَ أَخْلَفَ»[۲]

نشانه منافق سه چیز است: هر گاه سخن گوید، دروغ می‌گوید، هر گاه مورد امانت قرار گرفت، در امانت خیانت می‌کند، و هر گاه به چیزی وعده داد، بدان وفا نمی‌کند.

و در میان خود تعامل و هماهنگی به نیکی می‌کنند:

«وَلا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ وَلا السَّيِّئَةُ ادْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (فصلت/ ٣٤)

نیکی و بدی یکسان نیست با زیباترین طریقه و بهترین شیوه پاسخ بده. نتیجه این کار، آن خواهد شد که کسی که میان تو و میان او دشمنانگی بوده است، به ناگاه همچون دوست صمیمی گردد.

در این جامعه اسلامی مردم در تمام کارهای بزرگ و کوچک زندگی خود داوری و حکمیت را به اوامر و نواهی الله و پیامبر (ص) می‌برند: در داد و ستدها، و در کار و راحتی، و در سیاست و اقتصاد، و در نگاهشان به همه امور و ارزشیابی حوادث و رویدادهایی که در میان مجتمع می‌گذرد. و در هر نوع کاری و هر چیزی دائماً امر خدا و پیامبر (ص) را بر زبان دارند، سپس به عنوان اطاعت و عبادت الله این اوامر را اجرا و به آنها عمل می‌کنند، و هر گاه بعضی از آنان امر خدا را فراموش کنند یا بدان جاهل باشند، بعضی دیگر از آنان، آن را تذکر می‌دهند.

و همان گونه که بارها گفته‌ایم این جامعه اسلامی یک مجتمع از فرشتگان نیست، بلکه یک مجتمع بشری خالص است، و لیکن در سطح بشری برتری قرار دارد و بالاترین نمونه‌هایش و بالاترین قله ایده‌آلی می‌رسند که در آنان ایده‌آل و واقعیت به هم می‌پیوندد.

و پایین‌ترین نمونه‌هایش در درجه زیر صفر باقی می‌مانند، و لیکن اینها اولاً اندکند و ثانیاً پستی و دناءتشان بدان مقدار نیست که در جاهلیت داشتند. چون درجات بالای عمومی در این مجتمع، آنان را در رفعت و انخفاص و بلندی و پستی به درجات بالاتری برده است. پس در این مجتمع نیز جرائم روی می‌دهند،

---

[۱]. به روایت ابویعلی و عسکری از عایشه (رض)

۲. به روایت بخاری و مسلم.

ودر جامعه عصر پیامبر (ص) که پیشرفته‌ترین مجتمعات تاریخ بشری بود، جرائم عملاً روی می‌داد و لیکن این حالت جداً نادر و کمیاب بوده و بلافاصله سزا و کیفر آن اجرا می‌شده است و مانع آن می‌گشت که مورد تشویق و تشجیع قرار گیرد و ادامه یابد و انحرافات اخلاقی و دروغ و نیرنگ و خیانت و ناراستی و امثال آنها روی می‌داد. ولی این حالتها علایم و نشانه‌های غالب و متداول بر آن مجتمع نیست، و مورد انکار و نفرت نیز می‌باشد، واین مهم است و در هیچ جامعه و مجتمع بشری در دنیا و در هیچ جامعه اسلامی در عالی‌ترین سطح و درجه‌اش، ممکن نیست که تمام افراد مردم آن در اخلاقیات اسلامی و روش تربیتی اسلامی با هم مساوی باشند و لیکن مهم آن است که این انحرافات در این مجتمع مورد نفرت و انکار همگانی است و اثر بد و مسموم کننده آن در چهارچوب تنگی محصور است اما اگر این انحرافات روی دهد و مورد نفرت و انکار قرار نگیرد، بتدریج شیوع می‌یابد و فاش می‌گردد تا اینکه غالبیت پیدا می‌کند و به این جهت است که کافران بنی‌اسرائیل مورد نفرین واقع شده‌اند:

«لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي اسرائيل عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ، كَانُوا لا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (مائده/ ۷۸ - ۷۹)

کافران بنی‌اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته سرکشی می‌کردند و از حدّ می‌گذشتند، آنان از اعمال زشتی که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشتکاریها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند و چه کار بدی می‌کردند!

پس این انکار و نفرت دریچه و سوپاپ اطمینان مجتمع است که مانع انتشار بدیها و انحرافات در آن می‌گردد وآن را از انحرافات گسترده و فراگیر مصون می‌دارد. پس اگر این دریچه و سوپاپ اطمینان کار خود را نکند، هیچ چیزی مانع وقوع فساد در آن نمی‌گردد، تا اینکه تعداد اندکی از افراد شایسته و صالح در آن باقی می‌مانند و کسی دعوت آنان را نمی‌پذیرد!

به روایتی از عایشه (رض) آمده است که گفت: «پیامبر (ص) پیش من آمد، از چهره او فهمیدم که چیزی برای او پیش آمده است، پس وضو گرفت و با کسی سخنی نگفت، خود را به دیوار حجره‌ام چسپاندم و گوش می‌دادم که چه می‌گوید، پس بر منبر مسجد نشست، و پس از حمد و ثنای خدا گفت:

«يا ايها النَّاس! اِنَّ اللهَ يقولُ لَكُمْ: مُرُوا بالْمَعْرُوفِ وَ انهوا عَنِ الْمُنْكَرِ قَبْلَ اَنْ تَدْعُونِي فَلا

أُجِيبُ لَكُمْ وَ تَسْأَلُونِي فلا أُعطِيكُمْ وَ تَسْتَنْصِرُونِي فَلا أَنْصُرُكُمْ[۱]

ای مردم: خداوند به شما می‌گوید: امر به معروف کنید و نهی از منکر نمایید، پیش از آن که مرا بخوانید و جواب شما را ندهم، و از من بخواهید و چیزی به شما ندهم، و از من یاری بخواهید و یاریتان ننمایم.

و گفت: پیامبر (ص) بر آن نیفزود و از منبر فرود آمد.

آری! این است صورت واقعی خالص مجتمع مسلمان که به صورت عملی و واقعی در واقعیت تاریخ روی داد، و یک صورت خیالی نیست که قابل اجرا و تطبیق نباشد.

وقتی که کودک به سوی تعامل و هماهنگی و سازش با چنین مجتمعی گام برمی‌دارد و باید به سوی آن برود، او در واقع، این ارزشها و مفاهیم و اصول و عادات و آداب و رسوم و شیوه‌های رفتاری که بر آنها تربیت یافته است، آنها را در خانه مسلمان و مدرسه مسلمان تثبیت می‌کند و بر تعمیق و رسوخ و جا افتادن و کارآیی آنها می‌افزاید، پس همه تأثیرات و انفعالات در نفس او با هم همراه می‌شوند و یک‌دیگر را تقویت می‌کنند و پشتیبان همدیگرند، بنا بر این او سرانجام در این مجتمع جای خویش را به عنوان یک فرد صالح و شایسته در یک مجتمع صالح و شایسته می‌یابد.

و گاهی پیش می‌آید که باید پیش آید، که کودک در این مجتمع با نمونه‌های بد خارج ا زآن برخورد کند، پس هر گاه با هوشیاری خود و با ارزشها و مفاهیم و تصوراتی که بر آنها تربیت یافته است، درک کرد و فهمید که این نمونه‌ها بدند و خارج از چهار چوب مجتمعند، بی‌گمان ضررهای احتمالی این برخورد منتفی می‌گردد، بلکه به حقیقت این کودک آن قدر مناعت طبع یافته است که او را از تأثیرپذیری این نمونه‌های بد مصون دارد و حمایت کند، وگرنه، باید والدین او را از این حقیقت آگاه سازند و فرق و تفاوت بین این نمونه‌های بد و بین نمونه‌های صالح و شایسته‌ای را که با آنها روبه‌رو می‌شود و با آنها زندگی می‌کند، برایش بیان کنند و توضیح دهند و بتأکید به وی بگویند: که نمونه‌های بدسزاوار و شایسته پیروی نیستند، بلکه از آنها اجتناب می‌شود و آنها را دور می‌ریزند و ترک می‌کنند چون که بیرون از طاعت خدا و پیامبرش (ص) می‌باشند و به این شیوه والدین اگر کودکشان در تجربه‌های این مجتمع فرو رود، از او اطمینان خاطر دارند، و برای تثبیت ارزشهای برتر در نفس او از نمونه‌های خوب و بد از هر دو بهره می‌گیرند، اما نمونه‌های خوب و عالی، برای اینکه نمونه‌های صالح و شایسته-

---

۱. به روایت ابن‌ماجه و ابن‌حبان در صحیح خود.

اند که باید به آنها روی آورد و از آنان پیروی کرد، اما نمونه‌های بد و منحط، برای اینکه خارج از فرمان خدا و پیامبرند و لذا پست و منحطند و خود این کار سبب تذکر به کودک می‌شوند که انسان شایسته و صالح چگونه باید باشد، و با مقایسه-ی بین آنها تشویق می‌گردد که راه درست و مستقیم را پیش گیرد تا مانند آن منحرفان گمراه و پست نشود



آری! این است روش تربیت اسلامی برای کودک مسلمان در جامعه مسلمان. روشی است که کودک را از زمان خردسالی تا زمانی که پخته می‌گردد، مراعات می‌کند و اصلاح و راست می‌نماید، در خانه، در خیابان، در مدرسه، و در جامعه با تمام گستردگیش. تمام این عوامل او را به جلو و پیشرفت سوق می‌دهند و تماماً با هم متفق و منسجم و همدوشند تا از وی سرانجام انسان صالح و شایسته بسازند انسان مسلمانی که در این مجتمع به نوبه خویش نقش خویش را ایفا نماید، در هر مقام و جایگاهی که باشد، مسئولیت خود را در تلاش و کوشش دایمی برای برپایی فرمان و حکم الله، تحمل نماید و پیش از همه فرمان خدا را بر خویشتن حاکم سازد و به روش آن عمل نماید و به مجتمع خویش التفات نماید تا ببیند که آیا روش الهی در آن برپا است؟ وگرنه، بروی واجب است که به قدر توان و قدرتی که خداوند به وی داده است به امر بمعروف و نهی از منکر قیام نماید، تا اینکه کجی و کژ راهه‌های مجتمع درست و مستقیم می‌گردد. مجتمع مسلمان و دولت مسلمانی که به شریعت خداوند حکم می‌کند و روش الهی را تطبیق می‌کند، هر دو براین کار بشدت حریصند که نسلهای جوان بر روش اسلام پرورش یابند. دولت با قدرتی که از قیام به تحکیم و حکم فرمایی شریعت خداوند می‌یابد و با وسایلی که در پرتو حکم بدان قدرت به دست آورده است، همواره مراقب احوال مجتمع است و آن را از انحراف بازمی‌دارد و برپاکی و مصونیت آن، آن گونه که خدا و پیامبرش (ص) می‌خواهند، محافظت می‌کند، و از جهت دیگر مدارس و مراکز تربیتی را برای نسل جوان پدید می‌آورد تا بر روش تربیت اسلامی، تربیت گردند واز جهت دیگر وسایل اعلامی و ارتباطی را به جهتی سوق می‌دهد که دین را به مردم بشناسانند و مردم را به خداوند نزدیک نمایند وآنان را بر استقامت بر امر خدا دعوت کنند، و در تمام این کارها خانه مسلمان را کمک کند و آن را به سوی تربیت نسل جوان شایسته سوق دهد و متوجه سازد و احساس کند که این کار ا مانت خدا است که بگردن دارد، و تنها بر نسل موجود حکم نمی‌کند، ولی زمام امور را برای نسل بعدی نیز مهیا می‌سازد، پس باید آن را قائم بر امر خدا و پیامبرش تسلیم نماید و آن را نیز ملتزم به امر خدا و پیامبرش

نماید تا بر همان راه امانت را بر دوش گیرد و آن را به راه دیگری منحرف ننماید، و این کارها از وظایف بدیهی دولت مسلمان است. و مجتمع نیز در همان وضعیت قرار دارد، پس بی‌گمان آن هم سنگینی بار امانت را بردوش خود احساس می‌کند و برای وفای بدان می‌کوشد. بدون شک خود احساس می‌کند و برای وفای بدان می‌کوشد. بدون شک مجتمع نیز تنها برای امروز خودش زندگی نمی‌کند، سپس برود، ولی آن هم خود را برای فردایش مهیا می‌سازد و آن نیز در پیشگاه خدا مسئول امروز خود می‌باشد که چگونه آن را می‌گذراند و برای فردا نیز مسئول است که چگونه خود را برای آن آماده می‌سازد اما امروزش بر او واجب است به تأکید بداند که شریعت خدا حاکم است و روش آن در زمین اجرا می‌گردد اما فردایش بر او واجب است که کسی را برای آن آماده سازد که در آن شریعت خدا را اجرا نماید و روش آن را حاکم سازد، از کسانی که امروز کودک و فردا جوانند. پس باید برای پرورش آنان برای این کار با تمام توانش کمک کند، و اولین کاری که مجتمع در این زمینه می‌کند باید این باشد که نمونه‌های شایسته را بپرورد، سپس امر به معروف و نهی از منکر نماید و برای اصلاح منحرفان کار کند و انحرافات را درست نماید. و این کار بیانگر بدیهیات آن است که آن مجتمع یک جامعه اسلامی است. و مدرسه مسلمان و اسلامی نیز همین وضعیت را دارد. بی‌گمان آن هم احساس می‌کند که امانت تربیت نسل جدید و جوان را در دست دارد، و بیشتر از هر جهات دیگری مسئول آن است که به حکم اینکه او متخصص هنری و فنی در این کار است و شایستگی علمی آن را دارد، و اینکه هر خطای که در خانه و خیابان و مجتمع، پیش آید و در کودک تأثیر بد بگذارد، این مدرسه است که مسئولیت عواقت آن به عهده دارد. چون وسایل فنی و علمی و تخصصی تنها در اختیار آن است و با تشبیه نسبتاً نزدیکی، مدرسه شبیه کارخانه عظیمی است برای ساختن نمونه‌های مطلوب بشری و برای اصلاح چیزی که تلف شده یا در راه هلاک گردیدن است و کار آن دائماً در اصلاح و ایجاد ادامه و استمرار دارد.

چون فرض بر آن است که صنعتگران و سازندگان ماهر و با تجربه دارد، و این امانت بزرگ بردوش آن است و برعکس کارخانه، ساختن جانهای برتر وگرانبهاتر است و در عین حال دشوارتر وپیچیده‌تر است از ساختن ابزار و ادوات وآلات، و مدرسه در این زمینه کارگاه انبیاء است هنگامی که مسئولیت حقیقی خود را درک نماید و به صورت صحیح بدان قیام کند.

و سرانجام خانواده مسلمان نیز در همان وضعیت قرار دارد. که آن هم در همان سطح امانت خدا را احساس می‌کند، اگرچه بیشتر از دولت و مجتمع و مدرسه احساس مستقیمی نسبت به کودک دارد. چون کودک به حقیقت نفس و

ذات آن است و با احساس پدر بودن و مادر بودن که هیچ چیزی به جایگاه آن نمی‌رسد، بر این مؤسسات برتری دارد، و دیگران هر اندازه اخلاص و دوستی و صداقت داشته باشند به مرتبه والدین نمی‌رسند. چون والدین وقتی که کودک خود را برای آینده پرورش می‌دهند، احساس می‌کنند امتداد و دنباله ذات خودشان در زمین است. پس محبت آنان برای اصلاح و استقامت وی یک محبت دو جانبه است: محبت برای دیدن این امتداد خودشان در بهترین صورت، و ادای امانت الهی که بگردن دارند. و به این گونه همه جهات و وسایل و اهداف در یک طریق به هم می‌رسند.

و با هم همدوش و همراه و پشتیبان همدیگرند و با هم اتفاق و هماهنگی دارند تا کودک بر روش تربیت اسلامی، تربیت گردد

***

آنچه گفتیم در یک جامعه اسلامی است.

اما در جامعه جاهلی‌ای که امروز ما در آن زندگی می‌کنیم وضع کاملا و از اساس و در جمیع تفصیلات و احوالش با آن اختلاف و وضع فرقی می‌کند از خانه گرفته تا خیابان و مدرسه و مجتمع با تمام گستردگیش

به راستی خانه مسلمان به صورتی که اسلام می‌خواهد بدان صورت باشد، چیزی است بسیار کمیاب و ایجاد آن بسیار دشوار است.

اما خیابان و مدرسه و مجتمع بیش از هر چیزی از صورت اسلامی آن دور است و بیش از هر چیزی صورت جاهلیتی دارد. امروز جوان مسلمان در جست‌وجوی یک زن مسلمانی است که حکم خدا را نسبت به خود مراعات نماید تا با وی ازدواج کند، بی‌گمان به ندرت و با زحمت فراوان ممکن است که بدان دست یابد و شاید آن را پیدا نکند. بدون شک صلیبیون و صهیونیستها، بر ضد اسلام از راه به فساد کشاندن زنان و وادارکردنشان به عصیان و نافرمانی بر ضد اسلام نقشه‌های بسیار جدی کشیده‌اند، و برای این عمل پست به سبک و روش خودشان وسایل متعدد و فراوان و دایمی را اختصاص داده‌اند که دائماً کار می‌کند و لحظه‌ای از کار نمی‌ایستد، در مدرسه و خیابان و سینما و تلویزیون و رادیو و روزنامه‌ا و مجلات و کتاب‌ها و داستانها و نمایشنامه‌ها و تئاتر و نمایشگاههای مد لباس و آرایشگاهها و تمام وسایل تبلیغاتی و هر وسیله و هر مکانی، این نقشه‌های شیطانی خود را به اجرا درآورده‌اند و شبانه روز در کارند. و هدفشان از تمام این نقشه‌ها آن است که راه فساد را در گسترده‌ترین زمینه ممکن هموار نمایند و بدان عمومیت بخشند و استقامت و استواری بر مبنای تعالیم اسلامی را دشوار و دشوارتر سازند و حقیقتاً تعداد بسیاری از دختران شریف مسلمان خود را از این

دامهای شیطانی نجات داده‌اند و روز بروز در افزایش هستند:

«إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ، إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (نحل/ ۹۹ ـ ۱۰۰)

بی‌گمان شیطان هیچ گونه تسلّطی بر کسانی ندارد که ایمان دارند و بر پروردگارشان تکیه می‌نمایند، بلکه تنها تسلّط شیطان بر کسانی است که او را به دوستی می‌گیرند و به واسطه او شرک می‌ورزند.

که اینان به ایمان خود ادامه می‌دهند و برتری خود را در ایمان به خدا می‌بینند و خداوند را عبادت می‌کنند و به نیرنگهای شیطان مبالات نمی‌نمایند. با این حال، هنوز تعدادشان کمتر از آن است که به نیازهای پسران جوان مسلمان پاسخ‌گو باشد، جوانانی که می‌خواهند خانواده‌های مسلمان تشکیل دهند و هنوز این جوانان برای تشکیل خانواده مسلمانی که علاقمند بدان هستند از مشکلات رنج می‌برند. سپس حتی اگر توانست با زحمت فراوان زن مورد نظر خود را به دست آورد، نمی‌تواند فرزندانش را آن گونه که می‌خواهد تربیت نماید. در کجا بتواند و نباید بتواند که فرزندش را در داخل خانه حبس کند، و در عین حال نمی‌تواند جلو موج فساد ویرانگری را بگیرد که در خیابان و خانه و مجتمع برعلیه او روان است؟!

بلکه حتی اگر او را در داخل چهاردیواری خانه‌اش حبس کند که طبیعتاً غیر ممکن است، آیا ممکن است جلو ترانه‌ها و آوازهای منحرفانه و بی‌بند و باری را بگیرد که از تلویزیون و رادیوی همسایه از پنجره و دیوارهای خانه بداخل نفوذ می‌کند، یا در کوچه و خیابان می‌شنود؟! سپس به خیابان جاهلی می‌آید که موجی از دشنامهای زشت و پلید در گوش او می‌ریزد که تمام مقدسات و حرمتها را آلوده می‌کند و او نمی‌تواند گوش خویش را از آنها کر سازد و پنبه در گوش کند یا به آنها مبالات ننماید، در حالی که در هر لحظه و در هر خیابان حتی در بزرگترین خیابان پای‌تخت و مرکز بی‌شرمانه او را دنبال می‌کنند، باضافه بی‌حجابیها و زینت و زیورنمایی های احساس‌کش و بی‌بندوباریهای لوس لوسانه و احمقانه‌ای که تمام ارزشهای انسانی که باید انسان داشته باشد زیر پا می‌نهد!

سپس به مدرسه می‌رود و می‌بیند که نفاق و دورویی سکه رایجی است که بی‌پروا رد و بدل می‌شود و بزرگ و کوچک به دروغگویی و نیرنگ و نهان‌کاری و انحراف و غش و خیانت و پرکردن عشرتکده‌ها و کاباره‌ها روی می‌آورند، علاوه بر مربیانی که سینه و بازو و بالای ساق خود را برهنه کرده و بنمایش گذاشته‌اند، و در آن مکان به کار تربیت می‌پردازند!!

همان گونه که می‌بینید تمام برنامه‌های درسی و مواد دروس به گونه‌ای است

که او را از اسلام و پرستش خداوند یگانه بی‌شریک دور می‌سازد و او را برای عبادت اربابان مختلفی آماده می‌سازد که جاهلیت معاصر به جای الله می‌پرستد!

سپس با مجتمع بزرگ و گسترده روبه‌رو می‌شود که در آن ا نواع رذیلتهای قابل تصور و غیر قابل تصور را می‌بیند که هر روز روی می‌دهند و کسی آنها را انکار نمی‌کند چون سکه رایج در جامعه می‌باشند، بلکه می‌بیند که فضیلت مورد انکار و نفرت مردم است، و صاحب آن را ابله یا احمق یا دیوانه‌ای می‌دانند که خود را هلاک می‌کند! اما اگر کسی در این مجتمع مردم را به شریعت اسلام و عمل بدان دعوت کند، گویی که رستاخیز برپا شده و زنگهای خطر بصدا در می-آید و جاهلیت با تمام وسایل اعلامی و تبلیغاتی خود فریاد برمی‌دارد: بیایید و بنگرید: او مرتجع است و مردم را به ارتجاع و قشری‌گری می‌خواند! سپس او را دستگیر می‌کنند و به جایی می‌برند که معلوم نیست برگردد یا خیر؟! پس او کجا کودک خویش را بر شیوه تربیت اسلامی صحیح و کامل تربیت کند؟!



به راستی کار دشواری است و سخت دشوار است. با این وصف، او باید در این زمینه و در راه عمل به امر خدا و پیامبرش (ص) کار کند و بدان مکلف است. و نباید از آن دست بردارد و نمی‌تواند در روز قیامت که در پیشگاه خداوند ایستاده است، بگوید: ما در زمین مستضعف بودیم!

«بَلِ الإنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ، وَلَوْ أَلْقَى مَعَاذِيرَهُ (قیامه/ ۱۴-۱۵)

اصلاً انسان خودش از وضع خود آگاه است، در حالی که عذرهایی برای خود می‌آورد.

و او مکلف به محال نیست:

«لا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إلا وُسْعَهَا (بقره/ ۲۸۶)

خداوند به هیچ کس جز به اندازه توانایی ش تکلیف نمی‌کند.

ولیکن مکلف است که تا آنجا بکوشد که توان دارد:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (عنکبوت/ ۶۹)

کسانی که برای ما به تلاش ایستند و در راه ما جهاد کنند، آنان را در راههای منتهی به خود رهنمود می‌گردانیم، و قطعاً خدا با نیکوکاران است.

و در حالتهای نادر و کمیاب و با قدرتها و استعدادهای فوق‌العاده، گاهی ممکن است که علی‌رغم تمام فسادهای موجود در جامعه جاهلی که در فساد غرق شده است، عملاً بتواند کودک خود را بر مبنای تربیت اسلامی صحیح، تربیت کند با

این حال، ما از همه مردم توقع و انتظار نداریم که به این درجه فوق‌العاده برسند. اگرچه تمام مسلمانان مکلفند به اینکه بکوشند تا بدان مرتبه و درجه برسند، پس اگر رسیدند به راستی به خیر کلی دست یافته‌اند، در غیر ا ین صورت نهایت تلاش خود را کرده‌اند و مزد و پاداششان را خداوند می‌دهد

همان گونه که گفته‌ایم، راه حلهای سحرانگیزی برای حل مشکلات وجود ندارد، بلکه باید تلاش نمود و بر آن صبر پیشه کرد، صبر بر ادامه تلاش، و صبر برکُندی نتیجه و ثمره مداومت تلاش! و جوان مسلمان در تلاش برای یافتن همسر مسلمانی که نفس خویشتن را تسلیم خداوند کرده و از اسارت شیطان رهایی یافته باشد و به پروردگاری الله و دین اسلام راضی شده و لباسی را پوشیده باشد که اسلام از آن راضی است، و متخلق به اخلاق اسلام بوده و در فکر و رفتار برتر از پستیهای جاهلیت باشد، با اولین مشکل خود در ازدواج روبه‌رو می‌گردد. و هنگامی که همسری به این صفات نمی‌یابد، بر او است که همسری را برگزیند که بیشتر از دیگران حاضر باشد امر خدا و پیامبرش را بپذیرد و خود تربیت او را بر راه و روش اسلام به عهده گیرد، تا اینکه نفس او آماده اطاعت الله می‌گردد و در احساس خویش محبت الله و راه او را بر پیروی از مجتمع و انحرافات آن ترجیح می‌دهد و نباید هرگز شتاب نماید یا معتقد گردد که راه او هموار است، و با یک ساعت موعظه و پند و اندرز کار او درست می‌شود و تأثیر مجتمع فاسد در لحظات محدودی مرتفع می‌گردد! نه هرگز! باید از این پندار اجتناب کند، تا در میانه راه خسته نشود و تلاشش تمام گردد! و باید بر حذر باشد از اینکه از همین اول او را به تغییر لباس دعوت کند! بلکه لازم است که بتدریج با وی شروع کند. نخست از تأسیس عقیده سالم و تثبیت آن در نفس و روح او آغاز کند و او را بر آن دارد که در وجدان خود خدا را، احساس نماید و با آن زندگی کند.

و به وی یاد دهد که «اسلام» بمعنی باوری و عقیده به خدا وامر و دستور وی است:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ (احزاب/ ٣٦)

هیچ مرد و زن مؤمنی، در کاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند اختیاری از خود در آن ندارند.

و اینکه حلاوت و شیرینی ایمان انسان در این است که:

«أَنْ یکونَ اللهُ وَ رَسولَهُ أَحَبَّ إِلَیهِ مِمَّاسِواهُما» [۱]

که خدا و پیامبرش (ص) نزد او از غیر آنان محبوبتر باشند.

و هنگامی که همسرش به این مرتبه رسید که در جو ایمانی زندگی کند و به حقیقت خدا و پیامبر (ص) را دوست داشته باشد، بر او آسان خواهد شد که اندک اندک از اسارت آداب و رسوم جاهلیت بیرون آید و به امر الله ایمان و اقرار کند و بدان راضی شود چون عبادت است و رضایت به امر خدا را بهتر بداند، و عزت خود را در ایمان ببیند و از تمام فریبندگیهای شیطانی برتر قرار گیرد و هنگامی که در بعضی اوقات در خلال این تعلیمات در بین وزنه مجتمع و مقتضیات عقیده و باوری نوسانات و توجیهاتی در احساس او پیش آید، صبر کند، نه شتاب ورزد و نه مأیوس گردد. چون تلاشهای شیطانی برای به فسادکشاندن زن مسلمان و سخت جلوه دادن راه اسلام بروی بسیار سخت و فراوان است، که تحول از آن آسان نیست و در مدت اندکی صورت نمی‌گیرد مگر برای کسی و زنی که واقعاً صاحب عزم و تصمیم باشد، و مردان و زنان صاحب عزم و تصمیم در میان مردم غالبیت ندارند! و سرانجام بعد از تلاش و کوشش و صبر بر آن و صبر بر زحمت و رنج، سزاوار است که به اجازه الله موفق گردد.

سپس بعد از مشکل همسر، مشکلات کودکان پیش می‌آید، که او آنان را برتربیت اسلامی پرورش می‌کند و خیابان و مدرسه و مجتمع آنان را فاسد می‌سازد و با وجود آن چاره‌ای نیست و بدیلی از آنها وجود ندارد و راه حلهای سحرآمیزی برای حل مشکلات نیز نیست! و تو نمی‌توانی و زیبا هم نیست که کودک خود را از رفتن به خیابان بازداری. حتی اگرچه تو می‌دانی که یک خیابان جاهلی است! بلکه بر تو واجب است که هر روز آثار پلیدی این جاهلیت را که کودکت بدان مبتلا می‌شود، بشوئی! که گاهی به تمامی موفق می‌شوی و گاهی موفق نمی‌شوی.

با این حال، در هر حال باید تلاش دایمی خود را بکنی. اگرچه عذاب و مشقت است، ولی آن را به خاطر رضای خدا انجام می‌دهی و می‌دانی که خداوند پاداش کامل آن را بتو می‌دهد و به تو کمک می‌کند که علاقه و پیوند بین خود و کودکت را متین و عمیق و قوی کنی، پس هنگامی که کودک والدین خود را دوست داشته باشد و برضایت آنان از او اهمیت دهد، سنگینی خانه در احساس او از سنگینی خیابان بیشتر می‌گردد و وزنه آن بر وزنه خیابان رجحان می‌یابد، آن وقت خانه می‌تواند اصلاح کند، چیزی را که خیابان فاسد کرده است، یا همه‌اش

---

۱. به روایت بخاری و مسلم.

اگر توفیق خدا یار باشد یا حداقل بعضی از آن را به اجازه خداوند.

و تو نمی‌توانی و زیبا هم نیست که کودک خود را از مدرسه منع نمایی. حتی اگرچه می‌دانی که مدرسه جاهلی است! و در مدرسه با مشکلات چند برابر روبه‌رو می‌شوی. مشکلات ابلهان زینت و زیورنمای بی‌حجاب که تماماً با صورت مادر مسلمان در خانه متناقضند و گاهی می‌توانی به نسبت با خیابان به کودکت بگویی که این کودکان خیابانی، کودکان بد و منحرفند و تو از آنان پیروی مکن و مثل آنان مباش چون تو غیر از آنان هستی. با این حال، با این سادگی نمی‌توانی درباره معلم مدرسه به وی چنین بگوئی! وگرنه، از معلم مدرسه سلب اعتماد می‌کند و علم نمی‌آموزد! و نمی‌تواند به وی نیز بگویید که معلم مدرسه کار درستی می‌کند، وگرنه، فکر می‌کند پس مادر بر خطا است! و دائماً این تناقض بین لباس معلم و لباس مادر مسلمانش را مشاهده می‌کند و نمی‌تواند بدون پرسش از آن از کنار آن بگذرد! بی‌گمان این یکی از مشکلاتی است که راه‌حل سحرآسا ندارد! و تمام چیزی که ما ممکن است به وی بگوییم این است که بگوییم کاری که مادرت می‌کند بهتر است و این هم زمانی است که کودک بزرگ می‌شود و فرق بین لباس اسلام و لباس جاهلی را درک می‌کند و می‌فهمد که لباس اسلامی حلال و لباس جاهلی حرام است! و برتو واجب است که روزانه اثرات نامطلوب جاهلی مدرسه را از کودکت بزدایید و پلیدیهای آن را بشویید، خواه این اثرات بد از همکلاسیهایش یا از معلم بی‌حجاب و تن‌نمایش یا از نفاق و غش و خیانت و نیرنگ و پرکردن کاباره‌ها و عشرتکده‌ها. و امثال آنها از پلیدیهای که حتماً به وی ملحق می‌شود و نمی‌توانی آنها را از او باز دارید و گاهی این عمل شستشو به تمامی موفق می‌شود و گاهی موفق نمی‌شود. با این حال، بدون شک از میزان آلودگی می‌کاهد، اگرچه نتواند به تمامی آن را از بین ببرد و بار دیگر علاقه و محبت تو بر فرزندت در این کار تو را کمک می‌کند و هنگامی که کودک مادر خود را دوست داشته باشد قطعاً مادرش را به عنوان الگو و نمونه و سرمشق عملی بر خانم معلم ترجیح و تفضیل می‌دهد، حتی اگرچه به خاطر خوبی روش او در تعلیم یا به هر سبب دیگری او را نیز دوست بدارد و هنگامی که پدر نزد کودک خود محبوب باشد قطعاً ارزشها و معیارها و اصولی که او در نفس کودکش می‌کارد تأثیر بیشتری دارد از ارزشها و معیارهای که از دیگری می‌آید.

سپس بعد از مدرسه کودکت به میان مجتمع گسترده می‌آید، مجتمعی که سرشار از فساد و انحراف است، مانند باطلاق گندیده، که شما هیچ چاره‌ای و اختیاری نداری! اگر او را از تعامل و هماهنگی با مجتمع باز می‌داری، سبب لوسی و نرمی در هستی روانی و روحی او می‌شوی، و اگر او را به حال خویش رها

می‌کنی هر روز بیش از پیش در گندآب پلیدیها فرو می‌رود و آلوده‌تر می‌گردد! نه اختیاری داری! نه راه‌حلی سحرآسای! شستشوی روزانه طاقت فسا گاهی موفق می‌شود و گاهی موفق نمی‌شود، ولی به هر حال از میزان آلودگیهای جاهلیت می‌کاهد و چیزهای را از آثار آن، از نفس و روح کودک محو می‌سازد. و کودک خودش بین ارزشها و مفاهیم اسلامی که تو او را بر آن پرورش می‌دهی، و بین رفتار منحرفانه جاهلی حکم فرما بر مجتمع متحیر و سرگردان می‌ماند. تا اینکه بیش از این کش و قوس، به توفیق الهی بزرگ می‌شود و مناعت می‌یابد و بر راه راست امر خدا قرار می‌گیرد، و تو در این سرگردانی و کشمکش تدبیر و چاره‌ای نداری. به راستی تو و همسرت و کودکت در این جامعه جاهلی در رنج و زحمت طاقت فرسایی به سر می‌برید. و با وجود این اختیاری ندارید.

«وَلِكُلٍّ دَرَجَاتٌ مِمَّا عَمِلُوا وَمَا رَبُّكَ بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ (انعام/ ۱۳۲)

و هر یک دارای درجاتی بر طبق اعمال خود هستند، و پروردگارت از کارهایی که مردم می‌کنند غافل و بی‌خبر نیست.

و این مشکلات ادامه دارد تا زمانی که حکومت اسلامی صحیح در زمین برپا می‌شود، و باطل را پاک می‌کند و حق را به جای آن می‌نشاند.

از نوجوانی تا آغاز جوانی

اکنون ما با موجود تازه‌ای روبه‌رو هستیم که نمی‌خواهد کودک باشد و نفرت دارد از اینکه با او به عنوان کودک خردسال رفتار کنند و به چشم دیروز به وی بنگرند و می‌خواهد که با وی به عنوان یک انسان بزرگ با وی رفتار کنند، اگر پسر باشد خود را مرد می‌پندارد و اگر دختر باشد خود را یک زن کامل گمان می‌کند!

ما در این دوره با یک انقلاب و دگرگونی کامل سروکار داریم.

بدون شک پیش از این در زندگی این کودک تغییرات بزرگی روی داده است با این حال، چه بسا که ما چون این تغییرات و دگرگونیها تدریجی بوده است، چندان متوجه و ملتفت آن نشده باشیم، یا که انتظار داریم که در زندگی کودک دگرگونی فراوان است، پس این دگرگونیها که روی می‌دهد، ما آنها را ناگهانی نمی‌دانیم در آغاز کودکی، دورانی بر او گذشته است که در آن جداً خیالاتی بوده است، خیالاتی گسترده و زنده و با تحرک و سرشار. او از بس که زنده و پرنشاط و دارای خیال گسترده است، تمام موجودات پیرامون خود را مانند انسان و حیوان، زنده می‌پندارد، پس در خیال او خانه و دیوار و اسباب بازی و هر چیزی که می‌بیند همه زنده‌اند و آنها را می‌خواند و توقع و انتظار دارد که به وی پاسخ دهند، و چه بسا که خیال کند که عملاً و به راستی به وی پاسخ می‌دهند، و هنگامی که می‌خواهد راه رفتن را یادگیرد و روی زمین می‌افتد، خیال می‌کند که زمین او را زده است و لذا از آن خشمگین می‌شود چون او را بدرد آورده است! حتی وقتی که مادرش آمد و زمین را زد، او تصدیق می‌کند که زمین نیز از زدن مادرش درد گرفته است و مادرش انتقام او را از آن ستانده است. پس راضی می‌گردد. سپس مرحله دیگر از تخیل فرا می‌رسد که کودک بین خیال و واقع فرق می‌گذارد. با این حال، این فرق گذاشتن جدی نیست، پس او سوار بر عصای خود می‌شود به این خیال که اسب است و آن را می‌زند تا برود. یا دختر بچه با عروسکش بازی می‌کند به این خیال که موجود زنده‌ای است و او را پاسخ می‌دهد. در حالی که کودک و پسربچه می‌داند که در حقیقت عصا اسب نیست و این او است که آن را راه می‌برد وقتی که می‌رود، و خودش نمی‌تواند برود، و دختر بچه می‌داند که عروسک در حقیقت پسر بچه یا دختر بچه نیست و خودش نمی‌خوابد، بلکه این او

است که به خیال آن را به خواب می‌برد، و خودش برپای نمی‌ایستد بلکه اوست که آن را برپای می‌دارد و با وجود این بی‌گمان پسر بچه و دختر بچه در خیال خود زندگی می‌کنند. گویی که در عالم واقعیت هستند، بعد از آن که قبلاً در مرحله سابق آن را واقعیت می‌دانستند. پس این جا هنوز اندکی از این نشاط و تحرک سرشار قبلی در وی مانده است و موجودات را زنده می‌پندارد، ولی اکنون آن قدر هوشیاری دارد که آنها جمادات بی‌جانند، حرف نمی‌زنند و حرکت نمی‌کنند، سپس کار زنده تلقی کردن آنها را دوست دارد و از آن احساس راحتی می‌نماید و آن را زیاد تکرار می‌کند و نیمه هوشیار با آنها زندگی می‌نماید در طول روزش. گویی که زنده‌اند. سپس بدون شک و به تدریج، مرحله‌ای دیگری می‌رسد با این حال، به سبب سرعت انتقال شبیه به ناگهانی به نظر می‌آید. که جوان در آن حالت عصا و اسباب بازی خود را در خیالش واقعاً آنها را زنده تصور می‌کرد، می‌خواهد هر چیزی را بر صورت حقیقی بشناسد و در عالم حسی حقیقی ملموس با آن زندگی کند، دیگر عصا را اسب نمی‌داند، نه هرگز! بی‌گمان آن عصای حقیقی کاملی است و اسب اسب است و این دو تا با هم اشتباه نمی‌شوند و کاملاً فرق دارند، و اگر ممکن باشد می‌خواهد سوار اسب حقیقی شود و او حداقل هر چیزی را درباره‌ی آن می‌داند! و چرخ و ماشین بازی که گمان می‌کرد بزرگ است و راننده و گاراژ دارد که شب در آن استراحت می‌کند! الآن دیگر می‌داند که یک اسباب‌بازی کوچکی بیش نیست و آرزو و نیاز او را برآورده نمی‌سازد. امروز بی‌گمان او ماشین حقیقی می‌خواهد و می‌خواهد بداند که حقیقتاً چگونه راه می‌افتد و چرخهای آن کار می‌کنند و چگونه فرمانش به راست و چپ می‌چرخد و اگر خراب شود چگونه تعمیر می‌گردد و این سوختی که در آن می‌ریزند کجا می‌رود و اگر سوختش تمام شد، چه می‌شود؟!

و حال دختر بچه با عروسکش نیز چنین است، دیگر می‌داند که یک موجود زنده نیست و آمیخته‌ای از خیال و واقعیت نمی‌باشد، بلکه عروسکی بیش نیست، بی‌گمان اکنون او چیزهای دیگری می‌خواهد. او می‌خواهد تمام جهان را بشناسد. با این حال، به ویژه در صفات زنانه و اسرار آن!

این مرحله، دوره‌ای است که کودک جوان دنیای پیرامون خود را می‌شناسد، دوره جمع و فراگیری معلومات است و توشه اندوختن از آن باندازه‌ای که می‌تواند دیگر الان کودک جوان داستانهای جن وعفریت وحیوانات گوینده را تصدیق نمی‌کند. چون آنها را شناخته و تجربه کرده و معلومات کافی از آنها اندوخته است. اکنون او آرزوی خواندن و شنیدن دارد و متوجه شناختن چیزهایی است که نمی‌شناخت یا می‌خواهد برشناخت قبلی خود بیفزاید و به قدر معلوماتی که دارد،

احساس می‌کند که بر دوستان خود برتری و امتیاز دارد، و خوشترین لحظات خود را زمانی می‌داند که بشنود یکی از دوستانش و رفقایش از چیزی سخن می-گوید و در بعضی از خصایص آن اشتباه می‌کند و او آنها را تصحیح می‌نماید! یا یکی از رفقایش از چیزی سؤال می‌کند که در دایره معلومات او است، خوشحال است که جوابش را می‌دهد. دختربچه و پسر بچه جوان در این مسئله مثل همند، هر دو واقعی می‌شوند و هر دو بدنیای خود و شناخت آن اهمیت می‌دهند. ولیکن این دوره تقریباً ناگهانی پایان می‌یابد، و انقلاب و دگرگونی از نوع دیگری پدید می‌آید.

این بار انقلاب و دگرگونی، عاطفی و احساسی است. و بعد از واقع‌گرایی سابق بار دیگر خیال‌گرایی بشدت برانگیخته می‌شود. ولی خیال‌گرایی تازه‌ای است غیر از خیال‌گرایی دوره کودکی در باره جن و عفریت و اسباب بازیهایی که زنده می‌پنداشت و با آنها زندگی می‌کرد. این بار خیال‌گرایی «وجدانی» و درونی است، در ارتباط با دگرگونی عاطفی تازه. و در عالم خیالش در میان رؤیاها و صورتهای مثالی و دنیاهای درخشان ساخته تخیلش، سرگردان است. به راستی یک انقلاب ناگهانی است برای خود کودک. لذا بارها شرمندگی و خجلت و سرگردانی و دودلی او را فرا می‌گیرد. و بارها از مردم می‌گریزد تا تنها در دنیای ویژه خویش زندگی کند. و مرکز این انقلاب و دگرگونی، تغییرات بدنی است که برای کودک عارض می‌گردد ولیکن دایره شعاع‌های آن خیلی گسترده‌تر است از دایره تغییرات بدنی او. به گونه‌ای که در وهله اول به نظر می‌رسد که این انقلاب و دگرگونی، یک انقلاب و دگرگونی روانی و روحی باشد، بیشتر از آن که یک انقلاب بدنی تلقی شود. اگرچه به هر حال شامل روح و جسم هر دو می‌گردد

این مرحله‌ای که اکنون در صدد بیان آن هستیم، مرحله پیش از بلوغ و زمان بلوغ است. مرحله‌ای که در آن علایم مردانگی و علایم زنانگی آشکار می‌گردد، و جسم با تغییرات معینی آمادگی می‌یابد، پس صدای پسر خشن می‌گردد و صدای دختر نرم می‌شود، سپس اندام تناسلی رشد و نمو می‌کند و برای بلوغ آماده می‌گردد، و نضج و پختگی جسمی ظاهر می‌شود

ولیکن پیش از آن که کودک جوان این تغییرات بدنی را در وجود خود مشاهده کند، از نگاه مردم به وی به عنوان اینکه او کودک است ناراحت می‌شود، و اندک اندک اعلام می‌کند که دیگر او کودک نیست! و از والدین و دیگران می-خواهد که نگاه خود را به او تغییر دهند! پس بی‌گمان، آن وقت پیش از آن که کودک نوجوان درک کند که به سبب تغییرات جسمی دیگر او کودک نیست، تغییرات روحی و نفسی او فراگیر و گسترده است و گاهی ممکن است تحرک و

نشاط درونی هرمونهایی که جسم او را برای بلوغ آماده می‌سازند، مسئول و عامل این تغییرات روانی و روحی او باشند. چون آنها عملاً بتأخیر می‌افتند، هر گاه بلوغ بتأخیر افتد.

ولیکن تا به حال دانش به ما نگفته است که تأثیر هورمونها در نفس و روح چگونه است؟! و ممکن است علم شواهدی داشته باشد بر تأثیر هورمونها یا هر مواد شیمیایی دیگری در تغییرات زنده وعصبی، بدنی. اما تأثیر آنها در نفس و روح هنوز مورد بررسی است و به نتیجه قطعی نرسیده است و بررسیهای که روی مغز بشری به عمل می‌آید، می‌کوشد که پاسخی برای این پرسش بیابد، و چنان فرض می‌کند و می‌خواهد به اثبات برساند که مغز بشری سلولهای همسایه و موازی هم در برابر سلولهای عصبی دارد، که با آنها یا به تنهایی تحت تأثیرات معینی قرار می‌گیرند. وکار این بررسی هر چه باشد، به هر حال ثابت است که انسان یک هستی روحی و نفسی قائم به ذات خود دارد، مانند هستی بدنی و جسمی، ولیکن این دو هستی به صورتی به همدیگر متصلند. به گونه‌ای که هر یک در دیگری تأثیر می‌گذارد و تأثیرات آن را می‌پذیرد. حتی بر فرض آن که این هورمونهای جنسی هستند که این تغییرات روانی و روحی را پدید می‌آورند، آنها این تغییرات را بذات خود پدید نمی‌آورند، مانند نتیجه مستقیم مواد شیمیایی. ولی به این دلیل است که با شیمیایی بودنشان، مراکز معینی را در مغز بیدار می‌سازند که با عواطف و رؤیاها و نمونه و مثل و متصلند و آنها است که کودک جوان را بر آن می‌دارند که در درون خود احساس کند که دیگر او کودک نیست. با وجود آن که همه چیز او در چشم بیننده به نظر می‌آید که او هنوز کودک است!

از یک جنبه دیگر ممکن است گفته شود این تغییرات صرفاً معنوی یا صرفاً روحی و نفسانی است، مجموعه مهارتها و خبرتها و معلوماتی که به تدریج کودک جوان در مرحله آخر کودکیش کسب می‌کند، آن است که کودک جوان را بر آن می‌دارد که نخواهد با وی مانند یک کودک رفتار شود، و هنگامی که معلومات و آگاهیهای او به حد معینی می‌رسد که به آنها اعتماد می‌کند، به صورت آشکارا فرق بین خود و کودکان دیگر را احساس می‌کند، که آنان این معلومات و آگاهیها را ندارند و هنوز نمی‌توانند آنها را فراگیرند.

و این مسئله از گفتار او نسبت به کودکان دیگر پیدا است که او را کوچک می‌شمارند و به وی می‌گویند: تو هنوز کودک محتاج هستی که چیزی نمی‌دانی! پس تو گویی که او به معرفت خود متکی است و آن را فرق اساسی یا از جمله فرقهای اساسی جدایی خود از دیگر کودکان می‌داند. به هر حال هیچ مانعی ندارد که تأثیرات هورمونهای جنسی با این آمادگی روانی و روحی صرف همراه باشد و

بر نیروی او بیفزاید تا اینکه به صورت یک احساس غالب در نفس و روح درمی‌آید.

در این دوره پیش از بلوغ مجموعه‌ای از پسران با هم جمع می‌شوند و عادتاً دختران را در جمع خود نمی‌پذیرند، و مجموعه‌ای از دختران نیز با هم جمع می‌شوند که پسران را در جمع خود قبول نمی‌کنند و انسان تعجب می‌کنند از این نفرت موقت جنسی از جنس دیگر که چگونه پدید می‌آید. سپس بعد از آن یک انقلاب و دگرگونی وحشتناکی در تمایل این دو جنس نسبت به هم روی می‌دهد. به گونه‌ای که به صورت محبت و اشتیاقی درمی‌آید که تمام احساس و خیال آن دو را اشغال می‌نماید!

گروهی از دختران را می‌بینی که با هم بازی می‌کنند، وقتی که پسری به میان آنان بیاید او را از جمع خود می‌رانند و به وی می‌گویند: ما دختر هستیم و تو پسری، چرا به میان ما می‌آیی؟! آیا تو دختر هستی تا با دختران بازی کنی؟!

و پسران نیز چنین هستند که اگر دختری به میان جمع آنان رود بر او فریاد می‌زنند مگر تو پسری که می‌خواهی با ما بازی کنی؟! برو با دختران مثل خودت بازی کن! با وجود آن که دانش روانشناسی غربی خود این حقیقت را می‌داند و آن را می‌نویسد، اما جاهلیت نوین با این حال مدارس راهنمایی مشترک بین پسران و دختران را تأسیس می‌کند تا این مانع طبیعی و سرشتی را بشکنند و طبیعت و سرشت نفوس و جانها را تغییر دهد! برای مصلحت چه کسی این کار را می‌کند؟!

و هدف از این تغییر چیست جز شتاب در ایجاد فساد؟! آیا به راستی آنان از این می‌ترسند که این فساد تا مرحله بلوغ اندکی بتأخیر بیفتد؟! و در این دوره پیش از بلوغ رفاقتها و دوستیهای بسیار عمیقی در میان تمام دختران و پسران جداگانه پدید می‌آید، پس هر پسری مجموعه‌ای از پسران را انتخاب می‌کند و با آنان مصاحبت می‌نماید، سپس از میان آنان یکی یا چند نفر را به عنوان رفیق و دوست انتخاب می‌کند و در میان دختران نیز به همین صورت است، سپس در میان آنان مودت و محبت خاصی پدید می‌آید غیر از علاقه و پیوندی که آن مجموعه را به هم ارتباط می‌دهد، در میان هر دو مجموعه از پسران و دختران این روند ادامه دارد و فراوان پیش می‌آید که رفقا و دوستان به همدیگر حسادت می‌ورزند به ویژه در میان دختران. و در داخل این مجامیع از هر دو طرف ارزشها و معیارهایی برقررا می‌گردد که پیروی از آنها برای عضویت در آن جمع ضرورت دارد، که عدم مراعات آنها یا نقض آنها مجوز طرد افراد از آن جمع یا اخطار به وی می‌گردد.

مثلاً برای هر بازی اصولی مقرر می‌گردد، و بازیها اکنون جمعی است و مانند قبل فردی یا ذاتی نیستند و احترام بدان اصول از نظر هر گروه بسیار اهمیت دارد.

به گونه‌ای که هر کس آنها را مراعات نکند خارج از آن جماعت به حساب می‌آید و از آن طرد می‌گردد و بیرون می‌شود تا اینکه مجدداً به پیروی از آنها ملزم و متعهد گردد و این مسئله به ویژه در میان پسران و محیط آنان بیشتر وضوح دارد. چون روابط دختران بیشتر دوستانه است تا اشتراک در بازیهای دسته‌جمعی، اگرچه دختران نیز بازیهای دسته جمعی دارند.

و برای صداقت و دوستی نیز اصولی وجود دارد از جمله محافظت بر مواعید و وفا به وعده‌ها و عدم تغییر دادن دوست، که آن خیانت به حساب می‌آید؛ به ویژه در میان دختران، اگرچه در میان پسران نیز وجود دارد! سپس تعامل و رفتار متقابل نیز تماماً اصولی دارد، از قبیل صداقت و راستی وامانت داری و پرهیز از غش و خیانت و نهان کاری از افراد گروه و مجموعه، و حفظ اسرار مجموعه و فاش نکردن آن برای مجموعات دیگر!

همان گونه که افراد مجموعه یار و همکار یک دیگرند بر ضد مجموعات دیگر!

به راستی این دوره، دوره‌ای است که ارزشها و نمونه‌های برتری در سطح اجتماعی به وجود می‌آورد، ولیکن هنوز در چهارچوب مجموعه خاص محصور است که شبیه به قبیله است در سطح بشری گسترده. بی‌گمان کودکان در حقیقت در وجود ویژه خویش تاریخ کل بشری را بازگو می‌کنند تا به مرحله رشد و نمو خود می‌رسند!

یا اینکه بشریت در مراحل رشد و نمو تاریخی خود، مراحل مشابه به مراحل نمو و رشد فردی را طی می‌کند، پس آن هم از مرحله کودکی آغازین به مرحله کودکی پیشرفته‌تر و از مرحله پیش از بلوغ به مرحله پختگی و بلوغ کامل عبور می‌نماید. به هر حال این طرح و نقشه از این دیدگاه یا از آن دیدگاه موازی همند.

و این دوره شگفت‌انگیز از زندگی کودک که هر جنسی موقتاً از جنس دیگر مخالف خود، نفرت دارد و مجموعه‌های از جنس خود پدید می‌آورد و تشکیل می‌دهد، دوره‌ای است که در آن تشکیل و تأسیس ارزشها ونمونه‌های الگو و برتر در چهارچوب آن مجموعه‌های کوچک آغاز می‌گردد. گویی که «نشا و نهالی» است که در مکان مخصوص کاشته شده تا بعداً آن را بیرون آورند و در مکان گسترده‌تری بکارند. گویی که این مجموعه‌های کوچکی که پسر جوان یا دختر جوان، آن را برای مصاحبت خویش بر دیگر مجموعه‌ها ترجیح می‌دهد، همان دیواری است که به وسیله آن، آن «نشا و نهال» حمایت می‌گردد تا به خوبی سبز شود و قوام گیرد تا بعداً به طور گسترده توزیع شود بدون اینکه نیازی به مانع و دیوارها داشته باشد!

بی‌گمان این از شگفتیهای فطرت است که انسان در برابر آن جز اینکه فریاد

بردارد و بگوید: «پاک و منزه است آن آفریدگار مبدع و نوآفرین که هر چیزی را آفریده و آن راهدایت کرده است» چیز دیگری نمی‌تواند بگوید!

و لیکن این جا آنچه که از نظر روش تربیت اسلامی، می‌خواهیم بگوییم این است که مقرر داریم که ارزشها و نمونه‌های برتر جزو فطرت انسانند، و خود به خود در درون نفس و روح انسان پدید می‌آیند، و آنهم در مرحله معینی از مراحل رشد و نمو فطرت اما این رهنمود و توجیهات بیرونی است که به آنها شکل می‌دهد و محدودشان می‌سازد یا به تعبیر دقیق‌تر می‌گوییم: که نفس بشری فطرتاً آمادگی دارد که این ارزشها و الگوهای برتر را در این مرحله معین از عمر، از خود نشان دهد، ولیکن قبل از آن و بعد از آن، این توجیه و ارشاد است که خود به خود این ارزشها را بر آن می‌دارد که زمینه مناسبی برای رشد و نمو خود بیابند و بزرگ شوند، یا در اثر تأثیرات جاهلی صورت واژگونه به خود بگیرند.

به هر حال آنها در این مرحله زندگی، تراوشات طبیعی سرشت بشری هستند که در میان اغلبیت مردم وجود دارند، و تعداد اندک و کمیابی هستند که این ارزشها و الگوها را نمی‌پذیرند و به آنها عمل نمی‌کنند پس همواره در مجموعه‌های پسران و دختران، سبب بروز مشکلاتی می‌شوند.

و این مصداق حدیث شریف نبوی است که می‌فرماید:

«ما مِن مَولوُدٍ اِلّا یولَدُ عَلی الفطرة

هر بچه‌ای که متولد می‌شود بر فطرت پاک است.

علی‌رغم پندارهای تفسیر مادی از تاریخ، در فطرت و نهاد بشر، ارزشها و نمونه‌های برتری وجود دارد که علاقه و پیوندی به احوال اقتصادی و تحولات حتمی جامعه ندارد! چون آنها در نفوس و جانهای کودکان در تمام احوال اقتصادی پدید می‌آیند و پرورش می‌یابند، جز در تعداد اندکی و نادری که قاعده کلی را نفی نمی‌کند بلکه آن را مقرر می‌دارد. و وظیفه مهم مربی، این جا، آن است که این فرصت پیش آمده را غنیمت شمارد و از آن برای تثبیت این ارزشها و اصلاح آنها در صورت انحراف، استفاده نماید. بی‌گمان این یک فرصت الهی است ـ بزودی فرصت دیگری پیش می‌آید که در جای خود از آن سخن خواهیم گفت ـ که اگر نیاز باشد ممکن است ساختار نفس از نو اعاده گردد. پس اگر به هر سببی، فرصت کودکی از دست برود، در این دوره که از او سخن می‌گوییم، دو فرصت ترسناک برای اعاده تشکیل ساختار نفس پیش می‌آید، یکی از آنها همان فرصت پیش از بلوغ است، و دیگری فرصتی است که در مرحله بلوغ پیش می‌آید. بی‌گمان تغییر طبیعی که در درون نفس پدید می‌آید، به مربی این فرصت را می‌دهد که در کار این تغییر دخالت کند و آن را در جهتی سوق دهد که می‌خواهد

به ویژه که این دوره طبیعتاً، دوره پدید آمدن خود به خودی ارزشها و نمونه‌های برتر در سطح اجتماعی است، بعد از آن که در مرحله قبلی مرحله ساختار آن بود در سطح فردی از راه الگو و نمونه و سرمشق عملی و تلقین وایجاد عادت در آن، پس هر گاه دوره اولی بنابه هر سببی، نتیجه و ثمره مطلوبی نداد، این جا مجال داریم برای تلاش تازه‌ای که بعد از تلاش مطلوب، نتیجه مورد انتظار به دست آید. این جا که ما از جامعه اسلامی حقیقی سخن می‌گوییم. اولاً مربی می‌تواند برای کودک خویش، شایسته‌ترین نمونه‌ها و الگوها را برای مصاحبت عمومی در آن مجموعه برگزیند، یا برای دوستی و رفاقت که ویژه این دوره از عمر است انتخاب کند، و این کار را با لطف و نرمی و ملایمت انجام دهد، نه به زور و اجبار. چون دوستی را نمی‌توان به زور بر نفس و روح تحمیل کرد، بلکه ممکن است فرصتهای را مهیا سازد که این دوستی را افزایش دهد و بدان استحکام بخشد. پدر می‌تواند دوستان فرزندش را به خانه خود دعوت کند و با آنان شب‌نشینی برقرار نماید و آنان را گرامی دارد، در نتیجه دوستی و پیوند فرزندش با آنان استحکام می‌یابد و مادر نیز می‌تواند با دوستان دخترش این شیوه را در پیش گیرد.

و مربی نیز به تنهایی با اشتراک با خانواده آن دوست برگزیده یا با اشتراک با خانواده‌های آن مجموعه، بر این دوستیها نظارت نماید و آنها را به جهات شایسته راهنمایی نماید و نشاط و حرکات آنها را در جهتی سوق دهد که امید خیز و مصلحت می‌رود.

برای مثال پیشنهاد گردشهای سیاحتی در اماکن معینی را مطرح می‌کند، یا آنان را به قراءت کتابها و مجلات تشویق می‌کند که خود آنان را در این کار یاری می‌کند، یا جلساتی را بدون تکلیف برای آنان تشکیل می‌دهد که در آنها آنان را به سوی خیر و هدایت می‌خواند. تا نشاط و تحرک آنان به عبث و بیهوده نگذرد و متوجه فساد و انحراف و ویرانگری نگردند، که در نتیجه ارزشها در نفس و روح آنان به پستی گراید، و به عوض اینکه در نیکی و تقوی همدیگر را یاری کنند، در بدی و گناه یار و همکار همدیگر باشند! همان گونه که می‌تواند از فرزندش درباره احوال دوستانش با ایا احوال او با دوستانش به صورت اینکه کسب اطلاع می‌کند، پرسش نماید، نه اینکه می‌خواهد او را بازخواست کند. سپس وقتی که کودک براحتی این احوال را برایش شرح می‌دهد، مربی بکوشد از راه توجیهات اشتباهات او را در این ارزشها تصحیح نماید و کودک خود را به راه صواب و درست ارشاد کند.

و سرانجام بر مربی واجب است که این دوستیها را قطع کند، هر گاه در آنها انحرافات یا تشویق برانحراف بیابد، و بر او است که برای کودک خود توضیح دهد

که این دوستیها را به خاطر عواقب آن قطع می‌کند نه به خاطر خود دوستی پس هیچ مانعی ندارد که با دوستان خود دوستیها و اجتماعات برقرار نماید و لیکن اعتراض او بر دوستی با فلان کس بخصوص یا فلان گروه مخصوص با لذات است چون اخلاق آنان بد است یا چون که این گونه رفتارهایی را انجام می‌دهند.



در آغاز این مبحث گفتیم که در این دوره کودک جوان دوست ندارد با او همانند کودک رفتار شود، با وجود اینکه در چشم بیننده چیزی حقیقی بر دیروز وی افزوده نشده است! و این مسئله در بسیاری از خانواده‌های مردم با پسران و دخترانشان مشکل می‌آفرینند و نباید چنین باشد! بی‌گمان در روش تربیت اسلامی، چاره این مشکل بسیار آسان است. به گونه‌ای که هیچ مشکلی را مطلقاً نمی‌آفریند! کودک پسر و دختر دوست دارند که احساس کنند که مرد و زن پخته‌ای می‌باشند. چه می‌شود که ما برابر این احساس با آنان رفتار کنیم؟! مطلقاً چیزی نیست! پدر می‌گوید این پسر بچه! نمی‌خواهد از امر من اطاعت کند! می‌خواهد که ادعا کند که او مرد است و مادر می‌گوید: این دختر بچه! نمی‌خواهد از امر من اطاعت نماید! می‌خواهد ادعا کند که او دختر جوان است!

و پسر و دختر می‌گویند که خانواده ما هنوز به گونه‌ای با ما رفتار می‌کنند که ما کودکیم. ما دیگر بزرگ شده‌ایم، دیگر کودک نیستیم! و به این صورت والدین و فرزندانشان دراین دایره خالی می‌گردند، باید این حلقه خالی شکسته شود تا کار درست گردد.

پسر بچه و دختر بچه به قصد نافرمانی مرتکب نافرمانی از پدر و مادر نمی‌شوند، بلکه تنها می‌خواهد که اعتراف کنند که آنان دیگر کودک نیستند و هنگامی که چنین شد مشکل برطرف می‌شود و نافرمانی نیز برطرف می‌گردد و مربی درستکار بانتظار آن نمی‌نشیند تا کار به مشکل مبدل شود سپس در جست‌وجوی راه حل برآید. بلکه او از مشکل پرهیز می‌کند و مانع حادث شدن آن می‌گردد و او در این باره می‌تواند به آسانی جلو آن را بگیرد.

وقتی که والدین احساس می‌کنند که فرزندشان احساس می‌کند که از کودک بزرگتر شده است، بر آنان واجب است که با شادی و با شتاب آن را بپذیرند و بکوشند که آن را اعلان نمایند، پدر بگوید بچه ما فلانی دیگر کودک نیست! او مردی شده است! مادر بگوید: دختر بچه ما فلانی دیگر کودک نیست! او دختر جوانی شده است! این اعلان چه قدر دل کودک را شاد می‌نماید و چه قدر احساس ذاتی و اطمینان به خود را در او تغذیه می‌کند!

سپس باید فوراً والدین رفتار خود را تغییر دهند تا این اعلان پشتیبانه‌ای از

واقعیت داشته باشد. پس به عوض اینکه والدین وسایل مورد نیاز وی را بدون مشورت و شرکت وی برایش بخرند، این بار با وی مشورت کنند و رأی او را بپرسند: درباره این کفش چه می‌گوئی؟! آیا این پارچه را می‌پسندی؟ از این رنگ خوشت می‌آید؟ و هر گاه که او را یاد داد و تدریب نمود، پول نقد به وی بدهد و او را آزاد بگذارد که اشیا مورد نظر خود را خود بخرد، همراه با توجیه و رهنمود و ارشاد لازم او را نصیحت کند که کالاهای خوب را با قیمت مناسب بخرد، سپس او را درکارهای خانواده شرکت دهد: درباره فلان مشکل نظر تو چیست؟ و ضرورت ندارد که حتماً رأی او را بپذیرد، مگر اینکه رأی او واقعاً درست و شایسته عمل بدان باشد، و لیکن خود مشورت در حد ذات خود کافی است. چون به وی این احساس را می‌دهد که عملاً بزرگ شده است.

سپس گاهی او را به جای خود برای بعضی از کارها بفرستد. با بعضی از آشنایان ملاقات کند، یا نامه‌ای از او را برساند، یا کاری در بازار انجام دهد یا بسته پستی را تحویل دهد یا یک کار اداری را به جای او انجام دهد، و از قبیل اینگونه نیازهای والدین. یا مادر می‌تواند بعضی از مسئولیات عادی پدرش را به او واگذار نماید تا به وی بفهماند که همانند پدرش به وی اعتماد دارد و او را مردی می‌داند. مانند اینکه او را همراه خواهرش برای مأموریتی معینی بفرستد، یا چیزی برای برادر یا خواهر کوچکش بخرد یا در غیبت پدرش از مهمانان او پذیرایی و استقبال کند و از این قبیل کارها.

بی‌گمان والدین با این کارشان در یک زمان دو دست‌آورد بزرگ به دست می‌آورند: اول اینکه این عقده و گره دردناک را در نفس کودک می‌گشایند، عقده‌ای که سینه او را به تنگ آورده و او را بر آن می‌داشت که عصیان و نافرمانی کند، در صورت استمرار نگاه والدین به وی به عنوان یک کودک. لیکن وقتی که به این صورت اطمینان یافت که به وی توجه دارند و به وی اعتبار می‌بخشند. این گره و عقده باز می‌شود و عصیان و نافرمانی برطرف می‌گردد.

دوم: اینکه او را عادت دهند که عملاً تجربیات و مهارتهای زندگی و مقتضیات آن را یادگیرد و بر آن تمرین کند.

علاوه بر اینکه موجب رشد و افزایش شخصیت کودک می‌شود به سبب اینکه به وی فرصت اعطاء می‌گردد تا با مجتمع تعامل و سازش عملی داشته باشد، که این کار برای رشد و نمو سالم انسان ضرورت دارد.

و تازه والدین بااین کارشان در واقع چیزی را از دست نداده‌اند، به هر حال فرزند خودشان است و باید با بزرگی و نموّ شخصیت او خوشحال شوند، نه اینکه با او چون کودکان عناد بورزند و بر رفتار با وی به عنوان کودکان اصرار نمایند! و

دختر و پسر در این موضوع مثل همند اگرچه چاره دختر بیشتر بر دوش مادر است تا بر دوش پدرش.

پس هر گاه مادر علایم اولیه این حالت که در دختران و پسران در این سن ظاهر می‌شود، دید باید به شتاب نقش خود را آغاز کند و در حضور پدر و برادران و دوستان اعلان کند که دخترمان فلانی، دیگر کودک نیست! امروز او برای خود خانمی شده است! و خانم خانه است! پس این اعلان در نفس او تأثیر دارد همان گونه که در نفس پسر داشت، و به وی اطمینان ذاتی می‌بخشد، و میل و رغبت او را به اینکه خود را بزرگ بداند، راضی می‌کند و مادر نیز باید در معامله با وی تغییرات ریشه‌ای به وجود بیاورد، همان گونه که پدر با پسر می‌کرد با تفاوت در ویژگیهای هر یک. پس بر وی واجب است که در خرید چیزهای مخصوص به وی با او مشورت کند یا اگر تمرین مناسب را دیده است به وی اجازه دهد که خود مایحتاج خویشتن را بخرد و اگر یک بار یا چند بار انتخاب او بدو ناموفق بود، اشکالی ندارد این تدریب و عادت دادن ضرورت دارد، حتی اگر با بعضی از خسارتهای مادی نیز همراه باشد چه در باره دختر و چه درباره پسر. سپس بر مادر واجب است که در این مرحله دخترش را در کارهای خانه‌داری شرکت دهد واین عملاً به وی می‌فهماند که خانواده او به چشم یک دختر بچه به او نمی‌نگرند و خوب است که مادرش کار جدی منزل را به وی واگذار کند حتی اگرچه کوچک باشد، مانند سفره چیدن یا تهیه سالاد یا هر کاری که می‌تواند انجام دهد، با شرکت دادن وی در کارهای بزرگ و این کار سبب می‌شود که وجود خود را احساس کند، و دیگر او پیرو محض و جزو کوچک خانواده نیست. سپس بر مادر واجب است که علاوه بر کار منزل او را بتدریج در مسئولیت نیز شریک نماید، مانند انتخاب لباس برای برادران و خواهران خردسالش.

و همچنین او را تشویق کند که به نزد مهمانان زن برود و گاهی با آنان بنشیند و سخن گوید. و تمام این کارها عقده خود بزرگ بینی او رامی‌گشاید و بسیار سودمند است، پس در برابر او تسلیم است واز او نافرمانی نمی‌کند و در عین حال شخصیت او نموّ می‌یابد و مهارتهای اجتماعی و مهارت در تدبیر منزل وخانه‌داری را کسب می‌کند که به آنها نیاز دارد.



پس هر گاه این دوره با تمام مشکلاتش که مهمترین آنها میل خود بزرگ بینی پسر و دختر بود، سپری شد و همچنین مشکل اطمینان به جماعتهای مردم و دوستیهای که کودکان با هم به عمل می‌آورند، و اینکه از اخلاق بد دور گردیدند نیز سپری شد، و هر گاه که مربی درستکار در فرصت شکل گرفتن

ارزشها و نمونه‌های عالی در سطح اجتماعی استفاده کرد و بر این ارزشها و تثبیت آنها تأکید ورزید. آن وقت پس از این کارها، گردش مرحله دوم این دوره، که گردش دوره بلوغ است، آغاز می‌گردد و دگرگونی فراگیر در نفس و روح او پیش می‌آید. بی‌گمان پسر جوان و دختر جوان در این مرحله ـ که دیگر پسر بچه و دختر بچه به آنان گفته نمی‌شود چون عملاً نیز چنین نیستند ـ رسماً وارد مرحله تازه‌ای از سن این مرحله می‌گردند که مقتضیات و خواسته‌های ویژه خود، موافقهای خاصی دارد و مربیان نیز در این مرحله وظایف ویژه‌ای دارند. می‌خواهیم بگوییم که این مرحله خطرناکترین مراحل تمام عمر به نسبت پسر جوان و دختر جوان است. اگرچه در حقیقت تمام مراحل آنان خطرناک و با اهمیت است! بی‌گمان هر گونه انحرافی در یکی از آنان ممکن است سبب هلاکت و فساد آنها باشد تا آخر عمرشان، اگر مورد علاج و چاره قرار نگیرد.

مرحله کودکی، و مرحله پیش از بلوغ و مرحله اول جوانی و مرحله پختگی تماماً خطرناک و مهمند و باید مودر توجه قرار گیرند!

سپس باید دانست که در ظروف و شرایط درست طبیعی، خانه و خیابان و مدرسه و مجتمع، در هیچ یک از آن مراحل مشکلات حقیقی وجود ندارد که غیرقابل علاج و غیرقابل حل باشد. بلکه مشکلات وجود دارد و بزرگتر می‌شوند اما این مشکلات ناشی از خود آن مرحله‌ای نیست که انسان از مراحل مختلف نموّ خود بدان می‌گذرد و عبور می‌کند. بلکه این مشکلات ناشی از انحرافاتی است که بر یکی یا همه این چهار عوامل: خانه و خیابان و مدرسه و مجتمع، عارض می‌شوند. بی‌گمان بزرگترین مشکلی که کتابهای تربیتی و علم روانشناسی در این مرحله و این دوره از آن سخن می‌گویند، مشکله مسائل جنسی و سکسی است. پس تغییرات و دگرگونیهای بدنی و جسمی که آغاز پختگی و رسیدن جنسی و سکسی را اعلان می‌دارند، خود را بر پسر جوان و دختر جوان تحمیل می‌کنند و آنان را به خود مشغول می‌دارند، و بشدت آنان را متوجه روابط و پیوندهای جنسی و احساس آن می‌کنند، آنهم به صورت خود به خودی حتمی که پرهیز از آن ممکن نیست. ولی این موضوع ذاتاً مشکله‌ای نیست. و در اسلام ذاتاً برای مسئله جنسی مشکلی وجود ندارد، و هنگامی که تمام امور زندگی از راه و روش ربانی پیروی به عمل آید، در حقیقت برای هیچ کار دیگر مشکلی وجود ندارد. چون خداوندی که فطرت بشری را آفریده است، در ذات او هیچ مشکلی قرار نداده است.

در هر مرحله‌ای از مراحل رشد و نموّ آن. بلکه مشکلات از مخالفت با فطرت ناشی می‌شوند که خداوند مردم را بر آن آفریده است، و این مخالفت به هر سببی

باشد فرق نمی‌کند و این به این معنا نیست که زندگی در سایه اسلام تماماً رفاه و آسایش و خوشگذرانی و آرامی و نرمی بدون رنج و زحمت است. نه هرگز! بی‌گمان زندگی به تمامی رنج و زحمت است که از آن جدایی‌ناپذیر است.

«یَا أَیُّهَا الإِنسَانُ إِنَّكَ کَادِحٌ إِلَی رَبِّكَ کَدْحًا فَمُلَاقِیهِ (انشقاق/ ٦)

هان! ای انسان! تو پیوسته با تلاش بی‌امان و رنج فراوان به سوی پروردگار خود رهسپاری، و سرانجام او را ملاقات خواهی کرد.

«لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنسَانَ فِي كَبَدٍ (بلد/ ٤)

ما آدمی را برای رنج و محنت آفریده‌ایم.

ولیکن رنج و خستگی چیزی است «مشکل» چیزی دیگری است. بی‌گمان تو برای اینکه زمین را شخم بزنی، خسته می‌شوی، و آن را می‌شکافی و بعد از آن در آن تخم می‌پاشی، و آبیاری می‌کنی و از علفهای هرز و زیان بار آن را وجین می‌نمایی و آن را آفت زدایی می‌کنی و آن را از تغییرات حشرات و حیوانات وانسان حمایت می‌کنی. و روز بروز از آن محافظت می‌نمایی و آن را پرورش می‌دهی تا اینکه به ثمر می‌رسد و آن را درو می‌کنی و و تمام این کارها رنج و زحمت و مشقت و خستگی است. ولی آیا این کارها مشکلات است؟! زمانی به صورت مشکل در می‌آید که یکی از این عوامل درکار نباشد یا متعذر یا پیچیده یا حالش فاسد گردد. و تو اگر بخواهی تجارت کنی خسته می‌شوی. مال را جمع کنی و بدان تجارت را آغاز می‌کنی، و تجارتی را که می‌خواهی در آن کار کنی، انتخاب می‌نمایی و در آن مهارت کافی کسب می‌کنی، و بازار و نیازمندیهای آن را بررسی می‌نمایی، سپس کالای مورد نیاز را می‌خری، سپس آن را به گونه‌ای عرضه می‌کنی که رواج آن را تضمین کند، سپس با حسن معامله و صداقت مشتریان را جذب می‌نمایی. سپس هر وقت در معرض سود و زیان هستی، پس باید با نهایت تلاشت بکوشی تا سود ببری و زیان نکنی. تمام این کارها خستگی و مشقت می‌باشند ولیکن مشکله نیستند مگر اینکه یکی از تمام عوامل و عناصر در شرایط غیر طبیعی قرار گیرد، و موجب خسارت شود نه سود. یا کاری باشد که نتوان با تلاش زیان طبیعی آن را جبران کرد و تو برای اینکه یاد گیری و درس بخوانی، رنج و زحمت دارد. به جای درس خواندن می‌روی و خویشتن را برای درس خواندن حبس می‌نمایی و تمام حواست را متمرکز می‌کنی تا چیزی از بیان و شرح درس از تو فوت نشود و به خانه‌ات برمی‌گردی. دوباره آن را مرور می‌کنی و به یاد می‌آوری، و با تمرکز حواس و هوشیاری برای حفظ و فهم آن شبهای طولانی بیدار می‌مانی ودر تمام این کارها تلاش عصبی و ذهنی و بدنی به خرج

می‌دهی، تا اینکه امتحان فرا می‌رسد، و حرص می‌ورزی که با نمرات عالی قبول شوی تا بتوانی به مرحله بالاتری بروی. و به این شیوه هر سال تلاش می‌کنی تا به مرحله نهایی می‌رسی، که به حقیقت تلاش و کوشش تو را خسته و رنجدیده می‌نماید. تماماً خستگی و مشقت و رنج و زحمت است. و لیکن مشکله نیست، مگر اینکه در سر راهت موانع غیرعادی پیش آید که برای تحصیل علم مشقتهای بیشتری باید متحمل شوی، یا به رغم زحمت و تلاش نتیجه آن تضمین نمی‌شود.

به راستی تمام امور زندگی چنین است. پس هنگامی که می‌گوییم: در اسلام مشکله جنسی و هیچ مشکله دیگری وجود ندارد، مقصود ما این است که زحمات و مشقات و رنج غیر از مشکلات است. مقصود ما این نیست که بگوییم: زندگی خالی از رنج و مشقت و خستگی است. چون این چیزی است که با سنت الهی و مشیت وی در آفرینش این موجود بشری، مخالفت دارد که بشر را آفریده است تا کار کند و خسته شود و رنج و مشقت ببیند و کارش در دنیا در مجال و میدان آزمایش و امتحان باشد:

لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلا (هود/ ۷)

تا شما را بیازماید که چه کسانی از شما کارهای نیکو می‌کنند.

و در آخرت مجال او پاداش با نعمت و کیفر با عذاب باشد:

ثُمَّ إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ ثُمَّ يُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ (انعام/ ٦٠)

. سپس به سوی خدا برمی‌گردید و آن گاه شما را به آنچه می‌کردید باخبر می‌گرداند.

«وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَكَفَى بِنَا حَاسِبِينَ (انبياء/ ٤٧)

و ما ترازوی عدل و داد را در روز قیامت خواهیم نهاد، و اصلاً به هیچ کسی کمترین ستمی نمی‌شود، و اگر به اندازه دانه خردلی باشد، آن را حاضر و آماده می‌سازیم و بسنده خواهد بود که ما حسابرس و حسابگر باشیم.

بلکه مقصود ما این است که در روش اسلامی رنج و زحمت در خط و مسیر طبیعی خود آسان و میسر است، و ثمره طبیعی خود را می‌دهد، سپس این ثمرات و نتایج پاکترین و گواراترین نتایج و ثمراتی است که ممکن است در زمین بشر بدان دست یابد و این است فرق اساسی بین زحمت و رنج بشری در جاهلیت و فرق آن در اسلام، در هر دو حال زحمت و رنج هست، سپس این رنج و زحمتشان در دنیا یا در آخرت یا در هر دو وبال گردنشان می‌گردد، یا رنج و زحمتشان در دنیا و آخرت برکت و نعمت است.

سپس برمی‌گردیم و می‌گوییم: که بی‌گمان زندگی در سایه اسلام به این معنا

که شرح کردیم از مشکلات خالی نیست و لیکن سبب این مشکلات به هیچ وجه اسلام نیست. بلکه سبب آنها یکی از دو چیز زیر است: یا سبب تفریط و کوتاهی مسلمانان در عمل به اسلام است که انحرافات در زندگیشان پدید می‌آید و این انحرافات سبب وجود مشکلات می‌شود یا نیرنگ دشمنان اسلام در داخل و خارج است که در زندگی مسلمانان اضطراب و پریشانی و آشوب به وجود می‌آورد.

و نوع اول از مشکلاتی نیست که حتماً پیش آید، و هر گاه پیش آید، مسلمانان خودشان مسئول آنند و عواقب آن بگردن خودشان است.

واما نوع دوم، مادام که در میان بشر کسانی باشند که از حق نفرت دارند و دوست نداشته باشند که از تاریکی‌ها به روشنی‌ها بیایند، از آن چاره‌ای نیست، و لذا جهاد و جنگ بر مسلمانان واجب شده است:

«كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ (بقره/ ۲۱۶)

جنگ بر شما واجب گشته است، و حال آن که از آن بیزارید، لیکن چه بسا چیزی را دوست نمی‌دارید و آن چیز برای شما نیک باشد، و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن چیز برای شما بد باشد، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

وَلَوْلا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ (بقره/ ۲۵۱)

و اگر خداوند برخی از مردم را به وسیله برخی دیگر دفع نکند، فساد زمین را فرا می‌گیرد، ولی خداوند نسبت به جهانیان لطف و احسان دارد.

وَلَوْلا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَهُدِّمَتْ صَوَامِعُ وَبِيَعٌ وَصَلَوَاتٌ وَمَسَاجِدُ يُذْكَرُ فِيهَا اسْمُ اللَّهِ كَثِيرًا وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ إِنَّ اللَّهَ لَقَوِيٌّ عَزِيزٌ (حج/ ۴۰)

اصلاً اگر خداوند بعضی از مردم را به وسیله بعضی دفع نکند دیرها و کلیساها و کنشتها و مسجدهای که در آنها خدا بسیار یاد می‌شود، تخریب و ویران می‌گردد و به طور مسلم خدا یاری می‌دهد کسانی را که او را یاری دهند. خداوند نیرومند و چیره است.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (حدید/ ۲۵)

ما پیغمبران خود را همراه با دلائل متقن و معجزات روشن روانه کرده‌ایم، و با آنان کتابهای و موازین نازل نموده‌ایم تا مردم دادگرانه رفتار کنند و آهن را نمایان کرده‌ایم که دارای نیروی زیاد و سودهای فراوانی برای مردم است. هدف این است که

خداوند بداند چه کسانی او را و فرستادگانش را به گونه نهان و پنهان یاری می‌کننـد. خداوند نیرومند و چیره است.

آری! این است صورت صحیح اسلامی برای زندگی. که به هیچ حال از تلاش و مشقت و زحمت و رنج خالی نیست و لیکن این تلاش و زحمات در راه بـه دسـت آوردن ثمرات و نتایجی است که هرگز در غیر اسلام تحقق نمی‌یابند و بـی‌گمـان خالی از مشکلات نیستند و لیکن این مشکلات سببشان اسلام نیسـت و ناشـی از اسلام نیستند. در حالی که زندگی در جاهلیت نیز تلاش و رنج و مشقت و زحمت است، و لیکن این تلاش و زحمات در راه حصول ثمرات و نتایجی است که فاسد و هلاکت است و ممکن نیست که از هلاکت و بدبختی خالی باشد، و مشکلاتی است که خود نظام سبب آنها است واز دشمنان نظام ناشی نمی‌گردد.

پس اگر کسی بگوید: مادام که در هر دو تـلاش و زحمـات وجـود دارد، بهتـر است که به تلاش و زحمات جاهلیت روی آوریم که آسانتر است، او دوبار مرتکـب خطا می‌شود: بار اول این ا ست که زحمات و سـختیهای جاهلیـت در حقیقـت از رنجها و زحمات اسلام آسان‌تر نیست، اگرچه در وهله اول چنان به نظر آید. چون که شهوات در جاهلیت، در سطح شهوات حیوانی میسر است، ولیکن با وجـود آن مردم را از امنیت و آرامش روحی و راحتی اعصاب بازمی‌دارد و لیست آمار بیماران در مراکز بیماریهای روانی و عصبی در تمام دنیای متمدن، گواه بر آن است!

و همچنین انحرافات جوانان در همـین دنیـای متمـدن کـه نـسبت بـه خـود احساس پوچی و ضایع شدن می‌نمایند، و در جست‌وجوی احساس یافتن خویشند و در امور جنسی و سکسی و مواد مخدر غرق شده‌اند تا خود را فرامـوش کننـد و فراموش شوند سپس با این وصف، نمی‌توانند خـود را فرامـوش کننـد و فرامـوش شوند، و تنها این است که در باطلاق گنداب اعتیاد به امور جنسی و مـواد مخـدر غرق می‌شوند، آن نیز گواه بر آن است که مشکلات آن آسان‌تر نیست.

همان گونه که نسبت افزایش وقوع جرائم وحشتناک نیـز خـود گـواه دیگـری است بر آن، که هر روز رو به افـزایش اسـت، علـی‌رغـم تمـام تلاشـهای کـه ایـن حکومتهای متمدن در این بـاره بـه عمـل مـی‌آورنـد! خطـای دوم کـه بزرگتـر و خطرناکتر است حتی اگرچه لذت کامل را در زمین و دنیا بـه دسـت آورنـد، ایـن است که نفس خود را در معرض عذاب و شکنجه ترسناکی در آخـرت قـرار مـی-دهند:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَّهُمْ﴾ (محمد/ ۱۲)

در حالی که کافران بهره و لذت می‌برند و همچون چهارپایان می‌چرند و مـی‌خورنـد، و آتش دوزخ جایگاه ایشان است.

و خداوند مردم را به اسلام نمی‌خواند تا در دنیا و زندگی آن از تلاش و زحمت راحت باشند در حالی که او می‌داند که هیچ کس در زندگی دنیایی از تلاش و زحمت راحت نخواهد شد. بلکه به این جهت آنان را دعوت می‌کند که به وجود او ایمان بیاورند و روش دین او را اجرا کنند و در راه او تلاش و زحمت را متحمل شوند و جهاد کنند و مشقت و سختی را در راه حصول ثمره‌ای زمینی قبول کنند که در غیر اسلام آن ثمره و نتایج وجود ندارد و همچنین برای رسیدن به ثمره و نتایجی در سرای آخرت که بدون اسلام دست یافتنی نمی‌باشند. در حالی که خداوند قبل از آن و بعد از آن، ذاتاً از پرستش بندگان خود بی‌نیاز است:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنْسَ إِلا لِيَعْبُدُونِ، مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطْعِمُونِ، إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ (ذاریات/ ۵۶ ـ ۵۸)

من پریها و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام، من از آنان نه درخواست هیچ گونه رزق و روزی می‌کنم، و نه می‌خواهم که مرا خوراک دهند، تنها خدا روزی‌رسان و صاحب قدرت و نیرومند است و بس.

«وَمَنْ جَاهَدَ فَإِنَّمَا يُجَاهِدُ لِنَفْسِهِ إِنَّ اللَّهَ لَغَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ (عنکبوت/ ۶)

کسی که تلاش و کوششی کند، در حقیقت برای خود تلاش و کوشش کرده است چرا که خدا بی‌نیاز از جهانیان است.

و خداوند که آفریدگار بندگان خود می‌باشد می‌تواند بندگان خود را به هر چیزی که می‌خواهد مکلف نماید بدون اینکه مورد بازخواست قرار گیرد که چرا چنین کرده است:

«لا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ (انبیاء/ ۲۳)

خداوند در برابر کارهایی که می‌کند، مورد بازخواست قرار نمی‌گیرد ولی دیگران مورد بازخواست و پرسش قرار می‌گیرند.

ولیکن از بس که با بندگان مهربان است، هیچ کس را به چیزی مکلف نمی‌سازد که وسعت و گنجایش آن را نداشته باشد و آنان را به خاطر ذات خویش مکلف نمی‌کند بلکه آنان را به چیزی مکلف می‌سازد که زندگیشان را در دنیا اصلاح می‌کند سپس در قیامت پاداش این تکالیف را که کسب می‌کنند، چند برابر به آنان می‌بخشد! او است که متاع و کالای زندگی دنیا را به آنان بخشیده است، سپس از تمتع و لذت بردن بدانها، به آنان پاداش نیک می‌دهد مادام که در آن بر روش و منهج الله استقامت نمایند!

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي

الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ (اعراف/ ۳۲)

بگو: چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزیهای پاکیزه را تحریم کرده است؟ بگو: این چیزهای پاکیزه، برای افراد با ایمان در این جهان آفریده شده است در روز قیامت اینها همه در اختیار مؤمنان قرار می‌گیرد.

و او است که به آنان جان و مال بخشیده، سپس آن را از آنان، آن را که خود بخشیده است به بهای بهشت ازشان می‌خرد!

«مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفَهُ لَهُ أَضْعَافًا كَثِيرَةً (بقره/ ۲۴۵)

کیست که به خدا قرض نیکویی دهد تا آن را برای او چندین برابر کند؟.

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَاةِ وَالإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى به عهده مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (توبه/ ۱۱۱)

بی‌گمان خداوند جان و مال مؤمنان را به بهشت خریداری می‌کند. در راه خدا بجنگند و بکشند و کشته شوند. این وعده‌ای است که خداوند آن را در تورات و انجیل و قرآن وعده راستین آن را داده است، و چه کسی از خدا به عهد خود وفاکننده‌تر است؟ پس به معامله‌ای که کرده‌اید شاد باشید، و این پیروزی بزرگ و رستگاری سترگی است.



برمی‌گردیم به مسئله مشکله جنسی در این مرحله‌ای که درصدد بیان آن هستیم، ما درباره مشکله جنسی در اسلام مشکلی نداریم اما تلاش و زحمت آری! وجود دارند، در کودکی، و پیش از بلوغ و در جوانی و در دوره کمال جوانی و در دوره پیری و در تمام دوران زندگی از اول عمر تا پایان آن.

آیا یادگیری راه رفتن درکودکی، و آموختن نطق و تکلم، و پا به سن گذاشتن،و عادت گیری عادات نیکو و رفتار درست، تمام اینها بدون مشقت و رنج و تلاش حاصل می‌شوند؟! نه هرگز! هر مرحله‌ای از مراحل زندگی انسان تلاش و مشقتهای خاصی دارد. و از جانب دیگر، خداوند انسان را به نیروی تحمل تلاش و زحمت و مشقت، مجهز ساخته است و این توان را به وی داده است.

کار انسان از هر دو جهت متوازن و هماهنگ است. تلاش و مشقت حتمی از یک طرف، و قدرت و توان انجام آن و تحمل آن از طرف دیگر.

بلکه بی‌گمان کار فطرت بشری شگفت‌تر از آن است!

بی‌گمان نیروی تلاش و زحمت اندوخته در هستی و وجود انسان، به وی داده شده است تا آن را صرف کند! پس هر گاه آن نیرو را صرف نکند، آن نیرو بیمار و

فاسد می‌شود و انسان نیز با آن بیمار می‌گردد!

و هنگامی که ما با نگاه کوتاه بشری خویش، گمان می‌کنیم که با تلاش گسترده خویش مشکلات انسان را حل می‌کنیم و تمام زندگی او را در رفاه و خوشی و آسانی قرار می‌دهیم، در همان حال این ما هستیم که در حقیقت برای او مشکلات می‌آفرینیم. چون ما سبب می‌شویم که در حوزه او تلاش و جهد زائدی یا سرشاری به وجود آوریم که مصرف طبیعی آن را نمی‌یابد، پس یا به طور راجح آن را در راه فساد صرف می‌کند، یا صاحب آن چاق و فربه و بیمار می‌گردد. و هر دوی آن فساد و تباهی است! و این به این معنا نیست که به عمد و به طور ساختگی زحمت و تلاش نابجا را به گونه‌ای انجام دهیم که به درجه طاقت فرسا و فشار بیش از حد برسد! نه هرگز! در روش الهی مقدار هر چیزی و برای هر چیزی، مقادیر کنترل شده است و بر ما واجب است که از آن پیروی نماییم، و این روش خودش خودش را تنظیم می‌کند چه در تلاش و زحمت به عمل آمده، و چه در توزیع نیروی لازم، و چه در ثمره و نتایج آن و هر گاه این میزان به سبب انحراف بشر مختل گردد، و کار نیاز به تلاش بیشتر و مشقت خارج از تحمل عادی پیدا کند، بی‌گمان آن وقت خداوند قومی از بندگان خود را برمی‌گزیند که آنان را به رحمت و فضل خود اختصاص داده و به آنان نیرو و توان تحمل تلاش و زحمت فوق‌العاده بخشد، سپس از آنان گواهانی را بر می‌گیرد:

﴿یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا مَنْ یَرْتَدَّ مِنكُمْ عَنْ دِینِهِ فَسَوْفَ یَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ یُحِبُّهُم وَیُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِینَ أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِینَ یُجَاهِدُونَ فِي سَبِیلِ اللَّهِ وَلا یَخَافُونَ لَوْمَةَ لائِمٍ ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِیمٌ﴾ (مائده/ ٥٤)

ای مؤمنان! هرکس از شما از ایین خود بازگردد خداوند جمعیّتی را خواهد آورد که خداوند دوستشان می‌دارد و آنان هم خدا را دوست می‌دارند. نسبت به مؤمنان نرم و فروتن بوده و در برابر کافران سخت و نیرومندند. در راه خدا جهاد می‌کنند و به تلاش می‌ایستند و از سرزنش هیچ سرزنش‌کننده‌ای هراسی به خود راه نمی‌دهند. این هم فضل خدا است؛ خداوند آن را به هرکس که بخواهد عطاء می‌کند و خداوند دارای فضل فراوان و آگاه است.

﴿وَلا تَهِنُوا وَلا تَحْزَنُوا وَأَنْتُمُ الأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ، إِنْ یَمْسَسْكُمْ قَرْحٌ فَقَدْ مَسَّ الْقَوْمَ قَرْحٌ مِثْلُهُ وَتِلْكَ الأَیَّامُ نُدَاوِلُهَا بَیْنَ النَّاسِ وَلِیَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَیَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لا یُحِبُّ الظَّالِمِینَ، وَلِیُمَحِّصَ اللَّهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَیَمْحَقَ الْكَافِرِینَ، أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا یَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِینَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَیَعْلَمَ الصَّابِرِینَ﴾ (آل‌عمران/ ١٣٩ ـ ١٤٢)

و سست و زبون نشوید و غمگین و افسرده نگردید، و شما برتر هستید اگر که به

راستی مؤمن باشید، اگر به شما جراحتی رسیده است به آن جمعیّت نیز جراحتی همانند آن رسیده است، و ما این روزها را در میان مردم دست به دست می‌گردانیم تا ثابت‌قدمان بر ایمان را جدا سازد و مؤمنان شناخته شوند و خداوند از میان شما قربانیانی برگیرد و افتخار شهادت نصیبشان گرداند و خداوند ستمکاران را دوست نمی‌دارد. و تا اینکه خداوند مؤمنان را سره و خالص گرداند و کافران را نابود و تباه سازد. آیا پنداشته‌اید که شما به بهشت درخواهید آمد، بدون آن که خداوند کسانی از شما را مشخّص سازد که به تلاش و پیکار برخاسته‌اند، و بدون آن که خداوند بردبارانی را متمایز گرداند.

این است بلندترین قله رنج و زحمت در زندگی بشر در زیر سایه اسلام. که هر دو زحمت و رنج عادی و زحمت و رنج بیش از حال عادی در چهارچوب و حدود توان بشری می‌باشند آن گونه که خداوند بشر را آفریده است. چون که خداوند جز به قدر توان انسان، وی را مکلف نمی‌نماید.

سپس این تکلیف نیروی را مصرف می‌کند که باید صرف شود، تا نفس بشری صحیح و سالم بماند و سبب استراحت و چاقی و فربهی دچار هلاکت نگردد، یا نیرو و توان خود را در فساد و تباهی به کار نبرد!

و هنگامی که مردم بر راه و روش ربانی می‌روند و بدان ملتزم هستند، و از طرف دیگر به قدر آنچه که خداوند در فطرت قرار داده است، تلاش و کوشش مطلوب را مبذول می‌دارند، و از ناحیه دیگر در نظامی که خداوند به تفصیل بر اندازه فطرت نازل کرده است، آن وقت تمام احوال در زمین درست و مستقیم می‌گردد علاوه بر پاداشی که مؤمن در آخرت انتظار آن را دارد و در این کودکی او پیش از بلوغ، و جوانی و سن کمال و پیری با هم یکسان می‌باشند. هر یک از آنها تلاش و مشقت ویژه خود را دارد. پس اگر دوره پیش از بلوغ بیشتر خطرناک و در تنگنا قرار می‌گیرد، بسبب انفجار عاطفی و جسمانی ترسناکی است که با آن همراه است، و به نظر می‌آید که تو گویی ناگهانی منفجر می‌گردد، مانند سیلی که نزدیک است که همه پلها را خراب کند. و لیکن اگر ما از اول انتظار سیل داشته باشیم سپس آب رودهایی را برای آن ترتیب دهیم و مسیل را بگشاییم، سپس پلها را محکم کنیم. از غائله و شرّ سیلاب در امان خواهیم بود. اگرچه ما دائماً در تمام مراحل عمر نیاز به بیداری و هوشیاری و حذر و استعداد و آمادگی داریم.

نیروی جنسی مانند هر نیروی زنده و متحرک در وجود انسان، خداوند آن را آفریده است تا مورد استعمال و استفاده قرار گیرد و برای آن احساسات و افکار مناسب آن را و نیروی جسمی همراه آن را در درون نفس مهیا کرده است، تا آن نیرو با آنها متوازن و هماهنگ و پشتیبان هم باشند و با هم ملاقات نمایند، همان

گونه که در تمام مسائل حیاتی دیگر نیز پدید می‌آید.

سپس برای او در منهج و راه و روش منزل خود، تشکیلات و تنظیمات و توجیهات و ارشادات و قوانین و تشریعاتی را مهیا و مرتب نموده است که تمام اهداف او را در سالم‌ترین وضعیت و پاکترین صورت تحقق می‌بخشد، مانند همان طریقه اسلام درباره هر چیزی یا هر کاری.

پس احساسات جنسی و افکار آن، در بین احساسات و افکار، چیزی غریب و ناآشنایی نیست و ویژگیهای جنسی جسمی در بین دیگر ویژگیهای جسم و جسد چیزی تازه و ناآشنایی نیست، و کار مربوط به عمل جنسی مانند دیگر عملیات زنده و حیاتی که انسان انجام می‌دهد مانند خوردن و آشامیدن و قضای حاجات و آنهم چیزی غریب و ناآشنایی نیست و از این جا است که اسلام در برابر نیروی جنسی موانع روحی و نفسی خاصّی قرار نمی‌دهد، غیر از آنچه که برای فعالیتهای بشری دیگر قرار می‌دهد، در شیوه و راه سخن گفتن از آن و نه آنچه که درباره آن به تصریح گفته می‌شود یا از آن منع می‌گردد. و به عبارت دیگر مسائل جنسی در حدّ ذات خود در اسلام یک موضوع حرام نیست، و اسلام هیچ نوع سرکوب و سرکوفتی در مسائل متعلق بدان انجام نمی‌دهد. بگذار به مسئله سرکوبی در علم روانشناسی غربی برگردیم، به ویژه نزد «فروید» سازنده داستان سرکوبی جنسی و چسباندن آن به دین.

بی‌گمان خود فرویدی که با تمام تلاش ممکن خود سعی کرد تا چهره و سیمای دین را در نظر نفس و روح مردم زشت و پلید و آلوده جلوه دهد تا به نقشه‌های پلید حکمای صهیونیست برای فاسد نمودن کل بشریت، تحقق بخشد، در کتاب: Three Contribution To The Sexual Theory می‌گوید: سرکوبی عبارت نیست از امتناع از انجام عمل جنسی غریزی - این کار تنها به تعویق انداختن آن عمل است و معلق کردن آن است - ولیکن سرکوبی عبارت است از زشت شمردن انگیزه غریزی، و احساس به اینکه این عمل پلید است و نباید انسان درباره آن بیندیشد، و ناخودآگاه آن را سرکوب می‌کند و این سرکوبی بمعنی زشت شمردن و پلید دانستن آن، برای همیشه در نفس و روح انسان می‌ماند، حتی اگرچه او روزانه بیست بار این عمل غریزی را انجام دهد! چون این کار با انجام آن پیوند ندارد، بلکه با احساس و شعور پیوند دارد.

پس هر گاه فروید که پدر «مسئله سرکوبی» و سازنده آن و چسپاننده آن به این است، چنین گویند، پس هیچ کس از روشن فکران عوام و نادان نزد ما حق ندارد که از جانب خود چیزی درباره آن بگوید و آن را به علم و دانش نسبت دهد و گمان کند که او خود یک دانشمند روانشناس بزرگی است! در حقیقت فروید به

خباثت شیطانیش تنها به دیگران الهام نمود که امتناع از انجام عمل جنسی عادتاً سرکوب نفسی آن است، و این است چیزی که روشنفکران عوام یاد گرفته‌اند و بدان عمل می‌کنند!

ولیکن فروید نگفته است که هر امتناعی سرکوبی است، بلکه بصراحت گفته است سرکوبی، مجرد امتناع نیست و سرکوبی بتأخیر انداختن عمل جنسی و و معلق نمودن یک عمل غریزی است. (Suspexsion)

بی‌گمان حقایق روش الهی خود را از شهادات و سخنان فروید و بیماردلان دیگر نمی‌گیریم. چون قرآن آنان را بیماردلان نامیده است و اینان هر چه می‌گویند بگویند، و هر گونه که می‌خواهند در اشتباهات و خطاهای خویش بغلتند و هر غلطی که می‌کنند بکنند!

ولیکن ما درصدد تصحیح وهم و اشتباه ترسناکی هستیم که در نفس و جان و خردهای باصطلاح روشنفکران لانه کرده است و می‌پندارند که علم است!

و می‌پندارند که فروید چنین گفته است. پس هر گاه فهمیدند که خود فرویدی که گمان می‌کنند تعلیمات خود را از او می‌گیرند، چنین نگفته است، شاید که به خود آیند و از تکرار چیزی که بدان علم ندارند خجالت بکشند:

«وَلا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولا (اسراء/ ٣٦)

از چیزی دنباله‌روی مکن که از آن ناآگاهی. بی‌گمان چشم و گوش و دل همه مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرد.

بلکه ما می‌گوییم: حتی اگرچه تسلیم باشیم به اینکه پلید شمردن انگیزه غریزی موجب ایجاد سرکوبی آن می‌گردد ـ و این در حدّ ذات خود جایز است[1] ـ و اضطرابات و پریشانی نفسی و عصبی را پدید می‌آورد، اسلام در حدّ ذات خود انگیزه و عامل جنسی را زشت و پلید نمی‌شمارد، بنابراین، آن را هرگز! سرکوب نمی‌کند. بلکه آن چیزی که اسلام آن را پلید می‌شمارد و از آن نفرت دارد، جرم و جریمه است. جریمه جنسی، و جریمه دزدی و جریمه قتل و کشتار و تمام جرائم

---

۱. به نظر من پلید شمردن انگیزه جنسی و هر نوع انگیزه و فعّالی، در نفس انسان اضطراب و پریشان حالی پدید می‌آورد، در بین انگیزه زنده متحرک فشارآور، و بین احساس به پلیدی و زشتی آن. ولیکن آنچه به بررسی علمی نیاز دارد، مسئله سرکوبی ناخودآگاه آن است که فروید آن را در تمام نوشته‌هایش تکرار می‌کند و هر چیزی که علم به طور یقین آن را مقرر دارد، ما آن را ردّ نمی‌کنیم. امّا ادّعاهای ذاتی و در مقدمه آنها «عُقده اودیپ» که فروید آن را می‌پندارد، ما به خود حق می‌دهیم که بدان ایمان نیاوریم تا اینکه دلیل علمی مقبول بر آن اقامه نشود. مؤلف

را همگی پلید می‌داند. چون تجاوز است از آنچه که الله بدان امر فرموده است، و غصب حقوقی است که انسان حق ندارد آن را غصب کند. و طریقه و روش پلید شمردن جرائم جنسی و نفرت از آنها دقیقاً مانند همان پلید شمردن جرائم دزدی و جرائم قتل بناحق و هر نوع تجاوز از آنچه که الله بدان امر فرموده است، می‌باشد:

«وَلا تَقْتُلُوا أَوْلادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْئًا كَبِيرًا، وَلا تَقْرَبُوا الزِّنَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلا، وَلا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلا بِالْحَقِّ وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا، وَلا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ إِلا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ حَتَّى يَبْلُغَ أَشُدَّهُ وَأَوْفُوا بِالْعَهْدِ إِنَّ الْعَهْدَ كَانَ مَسْئُولا، وَأَوْفُوا الْكَيْلَ إِذَا كِلْتُمْ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلا، وَلا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولا، وَلا تَمْشِ فِي الأرْضِ مَرَحًا إِنَّكَ لَنْ تَخْرِقَ الأرْضَ وَلَنْ تَبْلُغَ الْجِبَالَ طُولا، كُلُّ ذَلِكَ كَانَ سَيِّئُهُ عِنْدَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا (اسراء/ ۳۱-۳۸)

و فرزندانتان را از ترس فقر و تنگدستی نکشید. ما آنان و شما را روزی می‌دهیم. بی‌گمان کشتن ایشان گناه بزرگی است؛ و به زنا نزدیک نشوید که زنا گناه بسیار زشت و بدترین راه و شیوه است؛ و کسی را نکشید که خداوند کشتن او را ـ جز به حق ـ حرام کرده است. هر کس که مظلومانه کشته شود، به صاحب خون او قدرت را داده‌ایم ولی نباید او هم در کشتن اسراف کند. بی‌گمان صاحب خون یاری شونده است؛ و در مال یتیم تصرّف نکنید مگر به شیوه‌ای که بهتر باشد. تا اینکه یتیم به سنّ بلوغ می‌رسد و به عهد و پیمان وفا کنید، چرا که از عهد و پیمان پرسیده می‌شود؛ و هنگامی که چیزی را به پیمانه می‌زنید، آن را به تمام و کمال پیمانه کنید، و با ترازوی درست بکشید که این کار سرانجام بهتر و نیکوتری دارد؛ از چیزی دنباله‌روی مکن که از آن ناآگاهی. بی‌گمان چشم و گوش و دل همه مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرد؛ و در روی زمین متکبّرانه و مغرورانه راه مرو. چرا که تو نمی‌توانی زمین را بشکافی، و به بلندای کوهها برسی؛ همه آن بدهایش نزد پروردگارت زشت به شمار است.

پس هر گاه عمل جنسی ـ در اسلام و در میان تمام بشریت درست و سالم ـ در حال نهان از دیده‌ها و پنهانی صورت گیرد، این کار قطعاً نتیجه پلید شمردن آن نیست. چون حمام کردن که پاک‌ترین عملی است که انسان بدان قیام می‌کند، نهان از چشم دیگران صورت می‌گیرد! و هیچ کس گمان نکرده است که کار استحمام یک عمل پلید است! و به خاطر پلیدی آن، در حال نهان از چشم دیگران صورت می‌گیرد، و این کار ناشی از پلیدی است! بلکه کار نهانی یا آشکاری

آن تماماً از پلیدشمردن یا پاک شمردن آن، جداست و به چیز دیگری ارتباط دارد که عبارت است از زیان و ضرر اخلاقی که از آشکارا و بدون پرده انجام دادن آن، پدید می‌آید یا نمی‌آید. همان گونه که به وجود حیاء و شرم و آزرم پیوند دارد که خداوند آن را در فطرت بشری به ودیعت نهاده و بدان اختصاص داده است، که خجالت کشیدن از کشف عورت و شرمگاهها در انسان درست و کامل، فطرت را بدان وا می‌دارد.

اما چهارپایان و حیوانات دیگر و بشریتی که در جاهلیت نوین می‌خواهند همچون چهارپایان و حیوانات باشد، بگذار هرگونه که می‌خواهند کشف عورات کنند! و بگذار که عمل جنسی را لخت و عریان انجام دهند آن گونه که می‌خواهند!

نه هرگز! نهان داشتن این عمل نتیجه پلید شمردن آن نیست، ولیکن مقتضای بلند طبعی و شرم و حیا و کرامت ذاتی است که خداوند به انسان بخشیده و نمی‌خواهد که هچون چهارپایان و حیوانات چرنده باشند:

«یَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُوَارِي سَوْآتِكُمْ وَرِيشًا وَلِبَاسُ التَّقْوَى ذَلِكَ خَيْرٌ ذَلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ (اعراف/ ۲۶)

و کسانی که آیات مرا تکذیب کنند و از آنها، خویشتن را فراتر گیرند و سرپیچی کنند، آنان دوزخیانند و جاودانه در آن می‌مانند.

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلا (اسراء/ ۷۰)

ما آدمیزادگان را گرامی‌داشته‌ایم، و آنان را در خشکی و دریا حمل کرده‌ایم، و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم.

اما نیروی جنسی در حدّ ذات خود مانند هر انگیزه فطری و غریزی و مانند پاسخ گفتن واقعی به هر انگیزه فطری و مانند هر احساس و افکاری، هیچ گونه جای پلید دانستن و نفرت از آن و منکر بودن آن، وجود ندارد و موجه نیست!

«حُبِّبَ إِلَيَّ مِنْ دُنْيَاكُمْ: اَلطِّيبُ وَ النِّساءُ، وَجُعِلَتْ قُرَّةُ عَيْنِي فِي الصَّلاةِ[1]

از دنیای شما بوی خوش و زنان نزد من محبوب گردانده شده‌اند، و روشنی چشم من و خوشی دلم در نماز قرار داده شده است.

و إِنَّ فِي بُضعِ أَحَدِكُمْ لَأَجْرَاً! قَالُوا: يا رَسُولَ الله! إِنَّ أَحَدَنا لَيأتِي شَهوَتَهُ ثُمَّ يكُونُ لَهُ عَلَيهَا

---

۱. به روایت احمد و نسائی.

اَجْرَاً؟! قال: أَرَأَيتُمْ إنْ وَضَعها في حَرام، أَلَيسَ عَلَيهِ فيهَا وِزْرٌ؟ فَإذا وَضَعَها فِي حَلالٍ فَلَهُ عَلَيهَا أَجْرٌ! [۱]

بی‌گمان همبستری و عمل جنسی با همسران حلالتان برایتان پاداش خیر دارد! پرسیدند: ای رسول خدا! یکی از ما برای خود عمل شهوت نفس خویش را انجام می‌دهد، سپس او بر آن پاداش خیر می‌یابد؟! گفت: به من خبر دهید، اگر این عمل شهوت را با غیر همسر خود به صورت حرام انجام دهد، مگر نه این است که گناه دارد و کیفر می‌بیند؟ پس هر وقت با همسر حلال خود انجام دهد پاداش خیر دارد!.

سپس عمل جنسی از نظر اسلام با نام الله و خواندن بسم الله بر آن صورت می‌گیرد و الله پاکترین نام خدا و بزرگترین نامهای خدا است و از این جا است که در عمل جنسی و احساس نسبت بدان و هر چیزی که متعلق بدان است هیچ اضطرابی در نفس انسان پدید نمی‌آید. و این تنها در جرم و جریمه جنسی است که احساس پلیدی شمردن آن پدید می‌آید. و راه چاره اسلام برای معالجه جنسی، مثل راه چاره آن است برای تمام انگیزه‌های غریزی که خداوند در فطرت انسان آفریده است تا عمل کند نه اینکه سرکوب شود و تعطیل گردد، بی‌گمان اسلام این انگیزه‌ها را در حدّ ذات آنها نخست پاک و محبوب و مطلوب و حلال مقرر داشته است، بلکه تحریم و سرکوب و راه بستن بر آنها را انکار کرده و منفور داشته است:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ (اعراف/ ۳۲)

بگو: چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزیهای پاکیزه را تحریم کرده است؟ بگو: این چیزهای پاکیزه، برای افراد با ایمان در این جهان آفریده شده است در روز قیامت اینها همه در اختیار مؤمنان قرار می‌گیرد.

وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ (حدید/ ۲۷)

. پیروان او رهبانیت سختی را پدید آوردند که ما آن را بر آنان واجب نکرده بودیم.

«أمَا والله اِنّي لَأخشاكُمْ لله وَ أَتقاكُمْ لَهُ، وَ لكِنّي أَصُومُ وَ أَفطِرُ وَ أُصلّي وَ اَرْقُدُ، وَ اَتزَوَّجُ النِّساءَ. فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيسَ مِنّي [۲]

برخی از یاران پرهیزکار پیامبر (ص) از شدّت تقوی می‌خواستند که روزه را به هم وصل کنند و شب نخوابند و تمام شب نماز بخوانند و زن نگیرند که پیامبر (ص)

---

۱. به روایت مسلم.

۲. به روایت بخاری و مسلم.

برای ارشاد آن دسته فرمود: «آگاه باشید! به خدا سوگند من از همه شما بیشتر از خدا می‌ترسم و از همه شما بیشتر تقوای خدا را دارم، ولیکن من یک روز در میان روزه سنت را می‌گیرم و شب نماز شب می‌خوانم و استراحت و خواب را نیز ترک نمی‌کنم، و ازدواج شرعی با زنان را انجام می‌دهم و دوست دارم. پس هر کس از این سنت من روی گرداند، او بر سنت من نیست و راه مرا ندارد».

سپس باید دانست که اسلام در برابر تمام انگیزه‌های غریزی که انگیزه جنسی هم از آنها مستثنی نیست، موانع و حواجزی را قرار می‌دهد که راه جریان آنها را نمی‌بندد ولیکن آنها را در راه برتر و شرافتمندانه و کنترل شده قرار می‌دهد، درست شبیه به پلی که در برابر موج ویرانگر برقرار می‌گردد، نه برای اینکه جلوی موج را بگیرد، لیکن برای اینکه سطح موج را بالا ببرد و جریان آن را کنترل نماید، سپس بعد از این بالا بردن سطح آن به موج آب اجازه می‌دهد که به مجالها و مجراهای برود که اگر این پل نبود و در سطح پایین می‌ماند بدان جای نمی‌رسید. اسلام عین همین کارَ را با انگیزه‌های فطری می‌کند، برای آنها کنترل و ضوابط برپا می‌دارد، اما سرکوبشان نمی‌کند و پلیدشان نمی‌شمارد، ولیکن راه استفاده محدود و معین و مجازی را برایشان مشخص می‌نماید و این راهها و ضوابط «حدود الله» است که معین نموده است، و گفته است: «لا تعتدوا» از این حدود تجاوز نکنید، که خداوند با علم و حکمت خود می‌داند که این حدود برای استفاده از این نیروها سالم و ایمن از فسادند، خیر و مصلحت فردی و جمعی و خیر و مصلحت نوع بشری به آنها تحقق می‌یابد، و در همان وقت با این کنترلها و ضوابط، سطح آنها را بالا می‌برد و استفاده از آنها بر شیوه و روش انسان و لایق مقام آن صورت می‌گیرد نه بر طریقه و روش حیوان. طریقه‌ای است که تنها بدن و جسم انسان بدان قیام نمی‌کند، بلکه تمام وجود مادی و معنوی انسان بدان بر می‌خیزد و شامل عواطف و افکار و احساسات و تابندگیهای روحی او نیز می‌شود، سپس حاجز را از سر راه این نیرو در سطح عالی و برتر بر می‌دارد و در راه درست رهایش می‌کند، آن وقت از یک طرف به صورت تنظیمات و تشکیلات سیاسی و اجتماعی و اقتصادی و اخلاقی در می‌آیند، و از طرف دیگری، به صورت هنرها و دانشها جلوه‌گر می‌شوند، که اگر تمام این نیرو بدون کنترل در سطح پست و به طریقه حیوانی مورد استفاده واقع می‌شد، این مسائل میسر و ممکن نمی‌گردید و این نظام و تمدنها را پدید نمی‌آورد و هنرها و دانشها و فرهنگها به وجود نمی‌آمد! جالب است که جاهلیت نوین به ضرورت «تنظیمات» «کنترل» برای تمام انگیزه‌های فطری باستثنای انگیزه‌های جنسی اعتراف می‌کند! و تنها برای آن در میان انگیزه‌های فطری ضابطه و کنترل نمی‌خواهند، مگر در تمایلات بیمار گونه و

آزمندیهای دیوانه‌وار آن!

بی‌گمان جاهلیت رها کردن انگیزه «تملک» را بدون ضابطه و کنترل و تنظیم مباح نمی‌داند و بدان اجازه نمی‌دهد که انسان هر چیزی که نفسش بخواهد و در هر جا باشد، بر آن مستولی و چیره گردد و جاهلیت غربی آن را سرقت و دزدی می‌داند که کیفر آن حبس قانونی است و در جاهلیت شرقی کمونیستی تخریب یا غصب ملک «پرولیتاریا» است که کیفر آن بین حبس و اعدام است. همچنین جاهلیت درباره انگیزه‌های طعام و خوراک و لباس و مسکن و چنین رفتار می‌کند و به آنها اجازه نمی‌دهد که مورد چپاول شهوات قرار گیرند. این تنها غریزه و انگیزه جنسی است که در میان انگیزه‌های فطری مستثنی است و راه ویژه خود را دارد؟! چرا چنین است؟!

چون شیاطینی که امروز بر زمین حکومت می‌کنند، چنین می‌خواهند! چون آنان می‌خواهند که بشریت را به بندگی شهوات نفسانی بکشانندتا همچون خر زمام آنان را در دست گیرند و به دنبال خود به هر جا که می‌خواهند ببرند: و بموجب گفته «تلمود» نسبت به قوم یهود، «همه ملّتهای غیر از یهود، به منزله خرانی هستند که خداوند آنان را برای آن آفریده است که شعب و ملت برگزیده خدا سوار بر آنان شوند!» و با بشریتی که زمام خود را به آن قوم داده و در باطلاق گندیده جنسی و سکسی دیوانه‌وار تا سر فرو رفته است، چنین می‌کنند!



اسلام غریزه جنسی را پلید نمی‌داند ولیکن آن را کنترل می‌کند و بند از پای آن نمی‌گشاید تا با شهوات نفسانی انسان را به بندگی بکشاند و اسیر خود نماید.

آن را کنترل و ضبط می‌کند. و در چهارچوب قانونی که خداوند تعیین کرده و محدود ساخته، و در آن چهارچوب بدان دعوت می‌نماید و آن را تشویق می‌کند، آن را مباح ومجاز دانسته است:

«تَنَاكَحُوا تَكْثُرُوا. فَإِنِّي مُباهٍ بِكُمُ الْأُمَمَ يَوْمَ الْقِيامَةِ»[1]

ازدواج کنید، جمعیت شما فراوان می‌گردد. بی‌گمان در روز قیامت من بکثرت جمعیت شما بر دیگر ملتها میاهات می‌کنم.

اسلام آن را ضبط و کنترل می‌کند و آن را احساسات محبت‌آمیز و رحمت قرار می‌دهد نه مجرد لذت جسمانی حیوانی برانگیخته چون حیوان:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي

---

۱. به روایت عبدالرزاق و بَيْهَقي.

ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (روم/ ۲۱)
و یکی از نشانه‌های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان بیارامید، و در میان شما و ایشان مهر و محبّت انداخت. مسلّماً در این نشانه‌ها و دلائلی است برای افرادی که می‌اندیشند.

«نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَأْتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ وَقَدِّمُوا لأَنفُسِكُمْ (بقره/ ۲۲۳)
زنان شما محلّ بذرافشانی شما هستند، پس از هر راهی که می‌خواهید به آن محلّ درایید، و برای خود پیشاپیش بفرستید.

و در تفسیر قدمو لانفسکم گفته‌اند یعنی با محبت و مودت و آمادگی روانی و روحی و احساسی بدان مبادرت کنید تا تنها انگیزه بدنی و جسمی تنها نباشد. اسلام مسئله جنسی را کنترل می‌کند و آن را به صورت خانواده و کودکان و تنظیمات و تشکیلات اقتصادی و اجتماعی و فکری و اخلاقی گسترده و فراگیر در می‌آورد. درست مانند همان راهی که نسبت به شهوت و تمایل به خوراک و به پوشاک و به مسکن و شهوت تمایل به مال و دارایی و تمایل به قدرت و سلطه و پیش می‌گیرد.

پس مسائل جنسی درمیان انگیزه‌های انسان چیزی غریب ومستثنی نیست و اسلام برای آن قیود خاصّی وضع نکرده است بلکه مانند دیگر انگیزه‌ها و غرایز انسانی قیودی و کنترلی برای آنها وضع کرده است که همه آنها را در سطح و مرتبه لایق انسان قرار می‌دهد.



اما راه چاره و حل مسئله جنسی نه «مشکله جنسی» در روش تربیت اسلامی راه‌حلّی است که همه جوانب این مسئله را از نظر اخلاقیات، و اقتصادیات و اجتماعیات در بر می‌گیرد، همانطورکه در همان حال همه جوانب جسمی و بدنی و روحی و احساسی و عواطفی را نیز شامل می‌شود.

و ما خطّ و تناب تربیت اسلامی را از اول آن پی‌جویی و دنبال می‌کنیم، پس درمی‌یابیم که اسلام اول کودک را بر اساس محبت و دوستی با خدا و ترس از نافرمانی او از یک طرف تربیت نموده است و از جنبه دیگر، قدرت بر کنترل نفس خود را نیز به وی آموخته است.

اما محبت و دوستی با خدا و در عین حال ترس از نافرمانی او را از آن وقت که خدا را شناخته است، بر آن تربیت یافته است، و از همان وقت که در جست‌وجوی شناخت آفریدگارش برآمده، مربّی او، او را بسوی الله و پیوند قلبش با وی، هدایت و راهنمایی کرده است اما قدرت بر کنترل نفس را از همان زمان کودکی بدان عادت گرفته و در طی این مدت تا به سنّ بلوغ رسیده است این عادت و عادت

آموزی را ادامه داده و بدان خوی گرفته است.

در حقیقت این انگیزه تازه و موّاج و جوشنده جنسی اگر آن را بـه حـال خـود بگذارند و رها کنند، بی‌گمان قدرت بر کنترلی که قبلاً بـدان عـادت کـرده بـود و ترس از خدا را نیز از بین می‌برد. ولی اسلام آن را به حال خود رهـا نمـی‌کنـد تـا چنین نماید! این غریزه فطری جوشان همان فطرتی است که خداوند آفریده است و اسلام نیز دینی است که خدا نازل کرده است و با این غریـزه فطـری تناسـب و هماهنگی دارد، و خداوند در فطرت انگیزه و عامل قهری را قرار نداده است که بـه اجبار انسان را به معصیت او بکشاند، سپس آن را بـر وی حـرام نمایـد و از مـردم بخواهد که از او نافرمانی بکنند! نه هرگز! چنین نیست، آن گونه که شاعر جـاهلی خطاب به خدا می‌گوید:

«خَلَقْتَ الْجَمالَ لَنا فِتْنَــةً وَ قُلْتَ لَنا یا عِبادِ اتَّقوُنِ»

ای پروردگار تو خود برای شیفتگی ما جمال و زیبایی را آفریده‌ای! و به ما مـی‌گـویی ای بندگانم! تقوای مرا داشته باشید! ـ کج دار و مریز ـ.

این شاعر جاهلی یک عنصر از عناصر انسان را برجسته ساخته است که عبارت است از انگیزه‌ها یا شهوات و تمایلات جنسی و از عنصر مقابـل آن کـه کنتـرل و انضباط این انگیزه و شهوات است غافل گردیده و آن را فرامـوش نمـوده اسـت. و خداوندمی‌فرماید:

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الـذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَالـلَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ، قُـلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبه هم جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِـدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ الـلَّهِ وَالـلَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ، الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّـا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ، الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالأَسْحَارِ (آل‌عمران/ ١٤-١٧)

برای انسان، محبّت شهوات جلوه داده شده است، از قبیل: عشق به زنان و فرزنـدان و ثروت هنگفت و آلاف و الوف طلا و نقره و اسبهای نشاندار و چهارپایان و کـشت و زرع. اینها کالای دنیای پست است و سرانجام نیک در پیشگاه خـدا اسـت؛ بگـو: آیـا شما را از چیزی با خبر سازم که از این بهتر است؟ برای کسانی که پرهیزکاری پیـشه کنند نزد پروردگارشان باغهایی است که رودخانه‌ها از پـای آنهـا مـی‌گـذرد، آنـان در آنجاها جاویدانه خواهند بود. همسران پـاکیزه و خوشـنودی خـدا اسـت و خداونـد بندگان را می‌بیند؛ و همان کسانی که می‌گویند: پرودگـارا! مـا ایمـان آورده‌ایـم، پـس گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش به دور دار؛ و همان کـسانی کـه بردبـار، و درستکار، و مداوم و ماندگار، و بخشاینده، و در سحرگاهان آمرزش خواهند.

که خداوند انگیزه‌ها وکنترل آنها را با هم ذکر فرموده است. پس متقیان در معرض این انگیزه‌ها هستند همان گونه که مردم دیگر نیز چنینند. چون که این انگیزه‌ها برای همه مردم مزیت و محبوبند و برای تمام مردم دارای مزیت است و هم محبوب هستند ولیکن متقیان ضوابط و کنترل‌ها را به کار می‌گیرند و صبر و شکیبایی دارند و کنترل و ضوابط را تصدیق می‌کنند و پرهیز می‌نمایند و ایمان دارند و مال خود را در راه خدا هزینه می‌نمایند و سحرگاهان طلب استغفار و آمرزش خطاهای خود را از خداوند می‌طلبند وخداوند در آن سرای بهشت جاویدان و زنان پاک و مطهّر و رضایت خویش را به آنان می‌بخشد.

و این است صورت و چهره برتر انسان و زیباترین هیأت آن، نه آن گونه که شاعر جاهلی می‌خواهد که شیفته و مفتون شهوات و آرزوهای کنترل نشده باشد! و روش تربیتی اسلامی مسئله جنسی و سکسی را که پسران و دختران جوان ناگهان با انگیزه سرشار آن روبه‌رو می‌شوند و در برابر نیروی فشار آن توان ندارند، معالجه می‌کند و راه چاره را پیشنهاد می‌نماید، و برای این کار به نقطه آغازین بر می‌گردد، یعنی به محبت و خشیت الله و قدرت بر کنترل نفس، سپس بعد از آن به کارهای دیگر می‌پردازد. و قابل توجه است که درست در همین وقت است که نماز و روزه برای این جوانان فرض می‌گردد و قبل زا آن نماز تنها برای این بود که بدان عادت گیرند و این عادت در آنان پدید آید! و اینجا به جوانان اعلام می‌شود که فرایض، تکلیف حقی است از جانب الله که به وسیله آنها در معرض پاداش و کیفر قرار می‌گیرند و مراحل گذشته تنها برای عادت گرفتن به تکلیف بوده است. و اینجا ذاتاً در برابر این انگیزه جوشان ناگهانی ضوابط و کنترلی وجود دارد که باید بر آنها متکی شوند! ولیکن همان گونه که قبلاً گفتیم وسایل دیگری نیز دارد.

بی‌گمان غریزه جنسی یک نیرو و انرژی صرفاً و خالص بدنی و جسدی نیست، آن گونه که در تفسیر جسمانی و تمثیلی عواطف و احساسات تصویر می‌گردد، بلکه یک نیرو و انرژی نفسی نیز می‌باشد باضافه انرژی روحی که همراه آن است.

و بعداً مستقیماً از آن سخن می‌گوییم.

مراد شما از انرژی و نیروی نفسی دقیقاً چیست؟ بی‌گمان این نیرو در نفس پسر جوان پاسخ این تمایل را پدید می‌آورد که یک مرد کامل گردد، و در نفس دختر جوان بالغ نیز این تمایل را پدید می‌آورد که یک زن کامل و پخته گردد. و پیش از بلوغ نیز این تمایل را در آنان دیدیم، ولیکن این تمایل به کودکی کودکان نزدیکتر بود اما امروز بعد از بلوغ این تمایل جدّی و با الحاح و حقیقی است و تغییراتی که بر جسم آنان عارض شده است، آن را موجه و درست جلوه می‌دهد!

و این یکی از رشته‌های است که روش تربیت اسلامی در معالجه مسئله

جنسی به کار می‌برد. بی‌گمان تحقق این تمایل نفسی یک نیرو و انرژی هولناکی را خالی می‌کند اگر این کنترل نباشد، فشار جدّی می‌شود و صورت فشار جسمی به صورت فشار روحی اضافه می‌گردد. چون انسان یک ظرف واحد است و هر فشاری که بر او آید بر تمامی وجودش می‌آید و هر فشاری که از او تخفیف یابد از جمیع وجودش تخفیف می‌یابد. برای این است که روش ربّانی با تمام وسایل برای تحقق این تمایل نفسی می‌کوشد و به تحقق آن پناه می‌برد، و این کار از یکی از جوانب آن، به تحقق هستی نیروی جنسی جدید کمک می‌کند و فشار آن را روی اعصاب تخفیف می‌دهد و خود تکلیف جنبه‌ای از جوانب این تحقق است!

و اکنون بعد از بلوغ پسر جوان مرد شده و دختر جوان زن شده است و خداوند آنان را مکلّف ساخته و از امروز به بعد بر اعمالشان محاسبه و بازخواست می‌شوند و دیگر کودک نیستند. به راستی این یک احساس عمیق جدّی است در جوّ و فضای حقیقی اسلامی و نفس را پر از احساس عزت و مباهات می‌کند و هستی پختگی آن را که میل به تحقق آن دارد، تحقق می‌بخشد.

روش تربیتی اسلامی، تحمل وظایف و تکالیف دنیوی را، بر وظایف و تکالیف شرعی و دینی می‌افزاید. پس از امروز به بعد پسر جوان و دختر جوان مسئول کارهای متناسب خود در خانه و در جامعه هستند. چون به درجه مردان و زنان رسیده‌اند و جزو آنان شده‌اند و بمانند آنان باید تصرف کنند و بمانند آنان کارها را انجام دهند و میدان کار پسر جوان میدان کار مردان است و میدان کار دختران جوان میدان کار زنان است و این منهج و روش اسلامی از این حقیقت غافل نیست که تا این لحظه مهارت دختر جوان و مهارت پسر جوان محدود است، با این روش می‌خواهد آن را افزایش دهد و استوار نماید، و در همان وقت به هدف تحقق مردانگی در پسر جوان و زنانگی در دختر جوان نیز توجه دارد، تا جنبه‌ای از این انرژی و نیروی مواج جوشان را فرا گیرد و از این راه آن را صرف نماید.

سپس این روش به طریقه تربیت از راه بکارگیری این نیرو و پر کردن اوقات فراغت پناه می‌برد تا مقدار دیگری از این انرژی جنسی را نیز به کار گیرد و صرف نماید و به پسر جوان می‌گوید: اسب سواری و تیراندازی و شناگری را یاد بگیر و این کارها تلاش بدنی مشقت‌آوری هستند و از علایم و مظاهر مردانگی و نیرومندی و جوانی می‌باشند و از این جا مقداری از انرژی بدنی و نفسی نیز صرف می‌گردد.

و دختر را نیز به کارهای خانه‌داری و تدبیر منزل مکلّف می‌سازد که آنهم یک تلاش بدنی سختی است از یک طرف، و از علایم و آثار ظاهری زنانگی پخته او است و از این جا مقداری از انرژی بدنی و نفسی او نیز صرف می‌گردد و قبلاً

گفته‌ایم که جامعه اسلامی از فتنه‌ها و آشوب‌های هیجان برانگیز بیدارکننده و انگیزه‌های غریزی خالی است و این انگیزه‌ها را به درجه‌ای دیوانه‌وار و سوزان تحریک و تهییج نمی‌کند که از کنترل خارج شوند. پس زینت و زیور نمایی و تن‌نمایی زنان وجود ندارد تا پسر جوان را مفتون سازد و تحمل و توان کنترل را از او بگیرد و انگیزه‌های شیطانی وجود ندارد که دختر را فریب دهد و مفتون سازد و او را متوجه تن‌نمایی و خودنمایی نماید و در معرض کسب شگفتی پسران جوان قرار دهد و منظره‌ها و صحنه‌های بی‌بندوباری و بی‌شرمی در روزنامه‌ها و مجلات و سینما و نمایشنامه‌ها و اعلامیه‌های جنسی نیز وجود ندارد که نیروی بدنی و جسدی را تحریک کند و برانگیزد و ترانه‌های بی‌شرمانه را نیز نمی‌شنود که نیروی نهانی و کمین کرده حیوانی او را بشوراند. به هر حال در جامعه اسلامی مجال برای برانگیختن، از هیچ نوعی نیست نه به حرکات و نه به اشارات و نه به الفاظ و کلمات و نه به تلمیح و نه به تصریح. و این نظافت و پاکی اسلامی به شدت بر آن مشتاق است، و حتی سخن گفتن از جریمه جنسی و اخلاقی را جز با گواهی صریح چهار نفر، تحریم می‌نماید که این مسئله جزء اساس شیوه تربیت اسلامی درباره مسئله جنسی است. اسلام نمی‌آید که جوانان را به کنترل و خویشتن‌داری مکلّف نماید، سپس انگیزه‌های آنان را تا بدان درجه تحریک نماید و آنها را بر نگیرد که جز انسانهای فوق‌العاده و پیامبران علیهم‌السلام، کسی دیگر نتواند در برابر آنها خویشتن‌دار باشد، و این دسته نیز همیشه اندک‌اند. اسلام پیش از آن که مردم را به کنترل و خویشتن‌داری مکلف نماید، ریشه‌های عوامل تحریک و برانگیزاننده را از بیخ می‌کَند، همان گونه که شیوه آن است در تمام تکالیف. که همیشه پیش از صادر کردن فرمان تکلیف، وسیله و ابزار آن را مهیا می‌نماید و پیش از کیفر بر مخالفت تکلیف، اخطار و انذار می‌کند. سپس اسلام برابر راه و روش خود با فطرت همگامی می‌نماید ولیکن در این همگامی آن را به بالاترین قله و افق بلندی و احترام می‌رساند، که در فطرت هر دو جنس در این دوره، یا از این دوره تا آخر عمر آنان، هر یک سعی می‌کند که شگفتی و اعجاب جنس مخالف خود را به دست آورد و خداوند خودش این غریزه و انگیزه را به این صورت آفریده است، به خاطر حکمتی که خود می‌خواهد! می‌خواهد که هر جنسی در بالابردن نیروهای خویش تا آخرین درجه آن پیش از ازدواج با همدیگر، بکوشد، تا اینکه هر وقت ازدواج پیش آمد، زوجین در بالاترین نشاط و آمادگی و تحرک خود باشند برای قبول مسئولیت این رویداد عظیم و بزرگ.

و جاهلیت این نیرو و غریزه و انگیزه را به ویژه به نسبت زنان و دختران جوان به عمل خودنمایی جسمی و تن‌فروشی در پست‌ترین سطح آن، مبدل می‌نماید، و

اسلام آن را به بالاترین سطح مطلوب متحول می‌سازد و این به این دلیل است که جاهلیت تنها جسم و بدن را می‌خواهد، و اسلام انسان را بتمام وجود جسمی و روحی در بهترین صورت می‌خواهد: انسان در «احسن تقویم». پس از آن که جاهلیت دختر جوان را بر آن می‌دارد که جسم و تن خود را برهنه نماید و در این برهنه‌سازی انواع تفنن بخرج دهد، آن گونه که روزنامه‌ها و مجلات و وسایل ارتباط جمعی، صوتی و تصویری جاهلی می‌گویند. درباره برهنه‌سازی و برجسته-سازی اندام‌های فریبنده و فتنه‌گر، برای جلب نظر و شگفتی پسران جوان تا در آن موفق شوند، بعد از آن که این جاهلیت عملاً پسران جوان را بر صورت حیوانی آنان، تربیت نموده است. صورت تعجب و فریب خوردن از تنهای برهنه و بنمایش گذاشتن اندامهای فریبنده و فتنه‌گر که این جوانان تمام زندگی را تنها در نیروی جنسی و سکسی تلقی می‌نمایند، بی‌گمان اسلام وسیله به دست آوردن توجه و شگفتی پسران جوان از دختران جوان را در این قرار داده است که دختران جوان شدیداً بر اخلاق کریمانه محافظت نمایند و به هیچ صورت از آن کوتاهی نکنند، و در اداره خانه و منزل مهارت کسب نموده و برای مادر شدن نیکو آمادگی داشته باشند، که این کارها بزرگترین وظایف و خطرناک‌ترین و با اهمیت‌ترین وظایف آنان می‌باشد، بعد از اینکه پسران جوان عملاً بر احساس شگفتی و خوشنودی از ارزشهای اخلاقی و انسانی در زنان و نفرت از فتنه‌گری اندامهای برهنه خودفروش، تربیت یافته باشند.

و از جانب پسران جوان نیز چنین است که چون جاهلیت نوین آنان را بر مبنای لوس بازی و آبکی بودن و خویشتن‌آرایی و تر و تازه بودن و خوردن و آشامیدن و پوچی و سطحی‌نگری تربیت می‌کند، پس دختران جوان را نیز به گونه‌ای تربیت می‌کند که از این صورتهای پست و رذیلانه در پسران تعجب کنند و خوششان آید، اما اسلام پسران جوان را بر اساس مردانگی حقیقی و جدّیت و شهامت و کرامت و سربلندی و نیرومندی و سوارکاری و شناگری و تیراندازی و صلابت و استواری و قدرت نفسی و بدنی بر تحمل مسئولیات و قیام به آنها تربیت می‌کند و آماده می‌سازد و دختران را بر فطرت اصیل آنان، آنان را تربیت می‌کند که این صورتهای برتر انسانی را در پسران جوان می‌پسندند و از آنها خوششان می‌آید. و به این شیوه است که راه و روش ربانی و الهی برای بالابردن انسان به عالیترین درجاتش از رشته‌ها و خطوط فطرت استفاده می‌کند و آنها را به کار می‌گیرد، در حالی که جاهلیت برای انحطاط و سقوط انسان به پست‌ترین درجات حیوانیت از این خطوط و رشته‌ها استفاده می‌کند و در جهت عکس اسلام رفتار می‌کند!

«صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً (بقره/ ۱۳۸)
این رنگ و زینت خدا است و چه کسی از خدا زیباتر بیاراید و بپیراید؟.

«أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (مائده/ ۵۰)
آیا جویای حکم جاهلیّت هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می‌کند؟]



و آن جا رشته‌ای دیگر و خطی دیگر از رشته‌ها و خطوط فطرت وجود دارد که منهج و روش الهی از آن بهره می‌گیرد.

در این دوره عمر پس از بلوغ جوانان، نیرو و انرژی جنسی منفجر می‌گردد، و نیرو و انرژی روحی شگفت‌انگیز و شفاف و صاف و درخشان نیز منفجر می‌گردد، که چه بسا در احساس جاهلیت این انرژی روحی با انرژی جنسی به صورت زمینی و مادّی و حسّی غلیظ و تاریک آن، متناقض باشد و هنگامی که به غریزه جنسی به عنوان یک چیز پلید نگریسته شود، عملاً انرژی روحی با آن متناقض خواهد بود و در این تناقض سرگردان است.

اما هنگامی که از جهت فطرت سلیم بدان نگریسته شود، تناقضی وجود ندارد. چون در فطرت سلیم هیچ چیزی پلید نیست. سپس انسان یک وحدت کامل و متکامل است که بر روح و جسد هر دو یکسان مشتمل است، پس جای تعجب و شگفتی نیست که همزمان انرژی روحی و انرژی جسدی با هم در یک سطح رها گردند، و به کار افتند.

بی‌گمان مرحله بلوغ، مرحله آغاز پختگی است. که در آن هستی بشری به صورت کامل خود منفجر می‌گردد، تا به صورت کامل خود پخته شود.

و از این جاست که در بنای فطرت سالم، انرژی و بار جسدی و انرژی و بار روحی به یکباره با هم آزاد می‌گردند.

و هر گاه در مرحله کودکی پیش از بلوغ کودک، رشد و نموّ وی در دفعات متعددی صورت می‌گیرد. یکبار نیروی خیال و یکبار واقعیت‌گرایی و یکبار عضلات بدن و یکبار استخوان‌بندی بدن، و یکبار قدرت بر یادگیری زبان، هر زبان یا زبانها باشد، رشد و نموّ می‌یابد و یکبار این قدرت متوقف یا کُند می‌گردد و قدرتش بر جمیع معلومات نموّ می‌یابد. اگر پیش از بلوغ کار به این گونه است، با وجود اینکه در حقیقت توقف تمام، در هیچ عنصری از عناصر و عوامل وی صورت نمی‌گیرد، بلکه مسئله تبادل نسبی در معدلهای نموّ مختلف است، بی‌گمان اکنون در مرحله بلوغ، تمام معدلات نموّ تقریباً به یکباره رها می‌شوند و راه می‌افتند، پس در هر جهت نموّ سریع پدید می‌آید و در بین این جهات و دیدگاه‌های مختلف ودر عین

حال متکامل هم، انرژی و بار جسد و هم انرژی و بار روح هر دو با هم آزاد می‌شوند و رها می‌گردند.

در این مسئله پند و عبرتی است برای جاهلیتی که انرژی و بار روحی را اهمال می‌کند و با تمام تلاش می‌کوشد که آن را سرکوب نماید، تا تنها عنان و زمام انرژی و بار جسد و تن را رها کند و با آنچنان سوزندگی تب‌آلودی رها شود که حتی حیوان نیز آن را نمی‌شناسد، حیوانی که غریزه‌اش به وی اعلام می‌کند که کی آن را آغاز کند و کی از آن باز گردد، در حالی که انسان در جاهلیت آن را می‌آغازد، سپس هرگز از آن باز نمی‌گردد، دیوانه‌وار به دنبال آن روان است.

بی‌گمان در این مسئله درس عبرت دیگری است برای جاهلیت. هنگامی که در فطرت کامل و درست بشری، انرژی و بار جنسی رها می‌گردد تا نقش مطلوب خود را در زندگی انجام دهد، انرژی و بار روحی نیز با آن رها می‌گردد تا آن را کنترل کند و بر آن مسلط شود تا همچون حیوان رها نشود!

سپس برای جاهلیت درس عبرت سومی نیز وجود دارد، بار انرژی جنسی جسد و بدن نیست که همچون حیوان با سوار شدن نر بر ماده صورت گیرد، بلکه این انرژی و بارِ آن از مجموع هستی انسان یعنی از روح و جسم هر دو رها می‌گردد و به عبارت دیگر فطرت درست به انسان اجازه نمی‌دهد که تنها با جسد و بدنش تصرف نماید بلکه به حکم هستی یافتن درست ذاتی خود، بر او فرض می‌کند و او را مجبور می‌سازد که به تمام هستی عقل و جسد و روح خود در یک زمان تصرف نماید. این انرژی روحی که در مرحله بلوغ منفجر می‌گردد، صورت احساسات دینی صاف و شفاف به خود می‌گیرد، که گاهی بعضی از جوانان را به سوی «صوفیه» متمایل می‌سازد، مادام مربی با توجیه و ارشاد صحیح خود آنان را در نیابد. همان گونه که صورت نمونه‌های برتر فراگیر و رؤیای عالم مُثُل را نیز به خود می‌گیرد که گاهی بعضی از جوانان را به رؤیاهای در بیداری متمایل می‌نماید، مادام که مربی با ارشادات صحیح خود آنان را در نیابد. همان گونه صورت میل و شوق مبه هم به سوی جنس دیگر هم به خود می‌گیرد که بعضی از جوانان را به سوی مشغلت عاطفی متمایل می‌سازد، مادام که مربی با توجیه صحیح خود آنها را در نیابد.

هر گاه برای تقریب ذهن، تصور کنیم که انسان روح و عقل و جسم است، و اینکه انرژی و بارِ آزاد شده روح امتداد و گسترش می‌یابد تا که تمام این هستی وجود انسان را فرا می‌گیرد و همه را شامل می‌گردد، این انرژی از حیث اینکه با خط اصیل خود رها شده است، صورت احساس دینی به خود می‌گیرد، و از حیث اینکه با عقل تماس دارد، صورت «عالم مُثُل» را به خود می‌گیرد، و از حیث اینکه

انرژی جوشان خود با جسد تماس دارد، صورت این عشق و میل مبه هم به جنس مخالف و رؤیاهای ملاقات با آن را به خود می‌گیرد و به این طریق تمام اشعاعات و درخشندگیها صاف هستی بشری را شامل می‌گردد.

و این جا مربی حکیم و کاردان، یک فرصت طلایی در اختیار دارد که از این فرصت رها شدن انرژی روحی هولناک استفاده کند تا ساختار نفسی را که در اختیار دارد به وضع صحیح خود برگرداند، اگر این ساختار را در کودکی بنا به هر سببی از دست داده باشد، یا این هستی را به صورت سالم خود تثبیت نماید، اگر از پیش در صورت سالم خود حرکت کرده باشد، و تمام ارزشها و اصول ومبادی سابق را تعمیق بخشد و بر رسوخ آنها بیفزاید.

بی‌گمان این احساس و عاطفه دینی در موعد مناسب خود، همراه با تکلیف ربّانی فرا می‌رسد تا دل را با پیوند و رابطه‌ی گسست‌ناپذیری خداوند متصل سازد، تا وقتی که حوادثی روی می‌دهد و انسان در گرداب زندگی فرو می‌رود، پی‌درپی با مشکلات روبه‌رو می‌گردد، این پیوند همچنان باقی بماند. قطعاً مربی مسلمان این احساسات و عواطف دینی را می‌پروراند و استحکام می‌بخشد، بسبب مراقبت از قیام پسر جوان و دختر جوان به شعائر عبادت و تشویق آنان بر انجام بعضی نوافل و سنتها و آنان را به قراءت قرآن و شناخت معانی و مقاصد آن مشغول می‌دارد، و زندگی در سایه آن، دوره‌های نزدیک به هم و سازمانهای دایمی می‌شود و در احسان و بخشش به فقراء و کمک به ناتوانان و سرپرستی از محتاجان و نیازمندان و دید و بازدید و ملاقات گاهی در حلقه دروس دینی، و سخنان سرشار درباره پیامبر (ص) و جماعت مسلمانان اولیه، در همه اینها معانی و مفاهیم دینی می‌جوشد و خودنمایی می‌کند و سخن گفتن از کیفیت زندگی پیامبر (ص) و یارانش بیانگر راستین اصول اسلام و ارزشهای آن است و ذکر نمونه‌های برجسته و زنده از قهرمانیهای اسلامی در هر مجال و میدان، اینها ذاتاً دوره شیفتگی به قهرمان بودن و تمایل در پیروی از آن است.

و به این روش مربّی احساسات دینی را افزایش می‌دهد و می‌پروراندو تحوّل آن را به احساسات صوفیانه جبران و تلافی می‌نماید که گاهی این احساسات صوفیانه شفاف ولیکن منفی‌گرایانه است چون بعضی از معانی و مفاهیم اسلامی را می‌گیرد ولیکن مهمترین آنها را اهمال می‌کند مانند مثبت‌گرایی واقعی متحرک در واقعیت زمین و زندگی روی آن اما گرایش به نمونه‌های برتر انسانی، بر مربّی واجب است که بتمامی از آنها بهره‌برداری نماید. حقیقتاً دوره پیش از بلوغ مستقیماً دوره به وجود آمدن بعضی از نمونه‌های برتر در سطح اجتماعی است، ولیکن در چهارچوب مجموعه‌ای که کودک بدان تعلق دارد یا در چهارچوب

دوستیهای ویژه‌اش اما اکنون بعد از بلوغ، نمونه‌های برتر در سطح انسانی به تمامی، و شامل همه ارزشها بدون استثناء، پدید می‌آید و هستی می‌یابد. آنها رؤیای «عالم مُثُل» است که تمام نمونه‌های برتر در آن تحقق می‌یابد.

همان گونه که احساسات دینی، افقهای عالی و احتمالات انحرافی دارد، رؤیای نمونه‌ها نیز، افقهای برتر و احتمالات انحرافی نیز دارد و وظیفه مربّی همیشه این است که افقهای عالی را بگیرد و انحرافات را تلافی و جبران نماید.

و این جا باید این نمونه‌های که خود به خود از درون نفس انسان بدون زحمت هستی می‌یابند، مورد تشویق و تشجیع قرار گیرند، ولیکن باید تلاش مطلوب به عمل آید برای تبدیل و تحویل آنها به حقیقت واقعی، و جلوگیری از اینکه به رؤیاها و خوابهای بیداری تبدیل گردند و نیروی روانی و روحی مخصوص آنها را به تحلیل و نابودی ببرند. بدون اینکه فایده و ثمره‌ای بدهد! و این تلاش اندکی نیست ولیکن واجب و ضروری است.

وگرنه، به عوض اینکه یک نیروی فعال و برانگیزاننده باشد به یک نیروی تعطیل کننده و بیکار تبدیل می‌شود. پس هر گاه پسر جوان و دختر جوان به رؤیاهای بیداری عادت گیرند و خیال‌گرا شوند، حلّ مشکلات و سختیهای خود را از این طریق در عالم خیال آسان می‌پندارند و برای حلّ واقعی طبیعی آنها نمی‌جنبند، درست مانند کسی که مست مواد مخدر است که در لحظه مستی، خیال می‌کند که می‌تواند تمام مشکلات زمین را که بروی عرضه کنند، حلّ می‌نماید. پس چرا حالا برای حلّ آنها ذهن خودش را خسته کند، مادام که در وقت خودش با یک اشاره انگشت دست خود آنها را حلّ می‌کند؟!

و گاهی ممکن است فرزند شما یک هنرمند با استعداد خدادادی یا اندیشمندی باشد که در این دوره بر تأمل آرام و خاموشی شبیه به رؤیاهای بیداری تمرکز نماید ولیکن با این آرزو که هنرمندی یا اندیشمندی شود، تو او را به حال خود مگذار و او را دچار خطر مکن! بی‌گمان اگر او حقیقتاً چنین باشد، تمایل او بعداً بر آن غلبه خواهد بافت، ولیکن بر تو لازم است که همواره او را از این رؤیاها بیرون آوری، بسبب مکلف ساختن او به اموری که با هوشیاری خود آنها را انجام دهد، که وقت و تلاش او را در خود غرق نماید و فرصت خلوت کردن او با نفس خود را از او تخفیف و تقلیل دهد و نگذارد که به خود مشغول شود تا آنجا که ممکن است. به علاوه، نه برای تو ممکن است و نه مصلحت است که این شعله خیال و تخیل را مطلقاً خاموش سازی و آن را از عمل بازداری.

چون که قسمتی از رؤیاها مفید است، سعی نکن که آنها را بکشی. چون اگر فرزند تو صورتهای خیالی و نمونه‌ای را در زندگی بشری خود تخیل ننماید، هرگز

نخواهد کوشید برای تحقق آنها نـه در نفـس خـویش و نـه در دیگـران و مربـی مسلمان به ویژه، فرصتی را دارد که دیگر مربیان ندارند، و آن این اسـت کـه ایـن رؤیاها و احلام را به نمونه‌های برتر واقعی از سرگذشت مسلمانان اولیه اشباع نماید که در آنان ایده‌آل و واقعیت به هم می‌پیوستند.

پس گرایش به احلام در نفس او فراگیر می‌گردد و در همان وقت، الگو و نمونه واقعی را در پیش روی او قرار می‌دهد که می‌کوشد از آن پیروی و تقلید نمایـد و به خیر و مصلحت نائل می‌گردد.

اما آن میل و عشق مبه هم به جنس مخالف، هیچ اشکالی ندارد. مگر اینکه به یک مشغله عاطفی تبدیل گردد که عواطف او را به خود مشغول دارد و آن وقـت، وظیفه مربی است که با صرف نیروی سرشار و پر کردن وقت اضافی او با یک کـار سودمند، ذهن او را از آن منصرف نماید: مانند عبـادت و ذکـر و درس خوانـدن و سیر و سیاحت و سفر و اردوگاههـای جوانـان و ملاقـات بـا دیگـران کـه مـشغول کارهای جدّی هستند و مشارکت با آنان در کارهای جدّیشان و با دختر جوان نیز چنین رفتار می‌شود ولیکن در چهارچوب فطرت درست، در تدبیر کارهای منزل و خانه‌داری و مراقبت از کودکان خردسال در منزل و مساعدت و کمک به مـادر در مسئولیتها و مشاغل و تلاشهایشان.



سپس بی‌گمان نظامی اسلامی ـ بعد از این تهـذیب و پاکـسازی و بـه‌سازی و کنترل و تبدیل نیروی انسان و توجه آن به انواع کارهای نیک و سودمند و ساختار هستی نفسی به صورت سالم و درست ـ هدفش آن نیست که همه انها را بـدیل و عوض از پاسخ فطرت به انگیزه جنسی قرار دهد! نه هرگز! بلکه تمـام ایـن کارهـا پیش درآمدی است برای پاسخ دادن عملی بدان، ولیکن بعد از کنتـرل صـحیح و پاک‌سازی و بلندی‌گرایی، تا این انگیـزه مـساحت طبیعـی خـود را بـدون زیـادی اشغال نماید، و دیگر نه الآن و نه بعـد از آن، بـه صـورت مـشغله حـسّی و نفـسی درنیاید. بلکه خداوند آن را در فطرت آفریده است تا وظیفه خـویش را ادا نمایـد، ولیکن نه برای اینکه انگیزه‌های دیگر را تعطیل نماید یا آنها را بـه خـود مـشغول دارد.

لذا بعد از این همه تلاش و کوشش، اسلام به تعجیـل و شـتاب در امـر ازدواج دعوت می‌کند و تمام کارهای اقتصادی و اجتماعی و فکری و روحی و تربیتی، آن را مرتب می‌نماید تا این کار به آسان‌ترین صورت مهیـا شـود، و هـیچ حـاجزی و مانعی را در برابر اجرای آن قرار نمی‌دهد و نمی‌گذارد که هیچ چیزی آن را بتأخیر اندازد مگر در شرایط قهری که چاره‌پـذیر نمـی‌باشـند و اسـلام ایـن جـا کنتـرل

بیشتری را به کار می‌گیرد:

وَلْيَسْتَعْفِفِ الَّذِينَ لا يَجِدُونَ نِكَاحًا حَتَّى يُغْنِيَهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ (نور/ ۳۳)

آنان که امکانات ازدواج را ندارند باید در راه عفّت و پاکدامنی تلاش کنند، تا خداوند از فضل و لطف خود ایشان را دارا کند.

«يا مَعْشَرَ الشَّبابِ مَنِ اسْتَطاعَ مِنْكُمُ الْباءَةَ فَلْيَتَزَوَّجْ، وَ مَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ فَعَلَيْهِ بِالصَّومِ فَإِنَّهُ لَهُ وِجاءٌ[1]

ای گروه جوانان هر کس از شما توان قدرت جنسی و مالی دارد، ازدواج کند، و هر کس توان آن را ندارد بر او باد که این نیرو را با روزه‌داری پیشگیری کند. چون که روزه از قدرت جنسی می‌کاهد و حافظ آن است.

و با وجود این اسلام دولت را مکلّف می‌سازد که از خزانه دولت کمک کند به کسانی که شرایط مالی آنان مانع ازدواج آنان می‌گردد. چون نباید که هیچ چیزی مانع ازدواج درست گردد. همان گونه که مهریه‌های متناسب و آسان را جزء ارشادات مسلمانان می‌داند و تجملات زندگی را و زینت و زیورآلات را در نظر مسلمانان کم‌ارزش جلوه می‌دهد. بنابراین، فراوانی مهریه و سنگینی تکلیف جهیزیه و اثاث منزل مانعی در راه ازدواج نمی‌شود و با تمام این کارها وظیفه ازدواج و ارضای انگیزه جنسی آسان می‌گردد، بعد از آن که جانها تهذیب یافته و کنترل شده و بلندگرا گردیده باشند.

و همین که پسر جوان به مرحله جوانی رسید و همین که دختر جوان به پختگی نفسی و عاطفی رسید، راه برای اجرای امر ازدواج و تمتع از این غریزه هموار و مهیا می‌گردد.

و با وجود آن نمی‌گوییم این دوره‌ای که در مابین انفجار نیروی جنسی در وجود پسر جوان و دختر جوان منقضی می‌گردد و مابین پاسخ دادن عملی به این انگیزه که دوره‌ای است که سالهای طولانی یا کوتاهی را در آن غرق می‌شود، این دوره، دوره آسان و راحت و بسیار آسان است! و نمی‌گوییم که خالی از مشقت و تلاش و سختی است. نه هرگز! آن را نمی‌گوییم و نباید بگوییم. ما قبلاً گفته‌ایم که زندگی سراسر تلاش و زحمت و مشقت و رنج و سختی است. و هرگز غیر از آن نخواهد بود.

پس اگر مشقت این دوره، بر مبنای تحمل انگیزه‌های جنسی است تا به صورت مشروع و شرعی بدان پاسخ داده شود، بی‌گمان مشقتهای دوره بعدی آن چیزی

---

۱. به روایت مسلم.

است که بر این پاسخ مثبت دادن بدان مترتب می‌گردد که تکالیف و خواسته‌ها است! نه هرگز! هیچ چیزی در زمین بدون زحمت و رنج صورت نمی‌گیرد!

و زندگی صحیح و سالم جز با بذل کوشش و تحمل مشقت و خستگی، درست نمی‌شود وگرنه، جانها و نفوس تنبل و بی‌کاره بار می‌آیند و زمین ویران می‌گردد! بلکه آنچه که می‌گوییم آن است: بی‌گمان اسلام در این دوره مردم را به کنترل و خویشتن‌داری مکلّف می‌سازد که آن را کوتاه کند نه اینکه آن را طولانی گرداند، و برای آن تضمینهای قانونی و تشکیلاتی و ارشادی وضع نماید، تا اینکه کنترل و خویشتن‌داری تا حدود توان، مقدور گردد و یک امر خارج از توان نباشد.

پس اسلام به انگیزه جنسی به صورت پاک و صحیح از همان آغاز بدان اعتراف می‌نماید و آن را برسمی می‌شناسد و مانع پیدایش سرکوبی خسته‌کننده اعصاب و نفس و جان به وسیله آن می‌شود و با توجه به اینکه مدت اجرای عملی آن را نزدیک و میسر می‌گرداند، در حقیقت آرامش را در قلب به وجود می‌آورد، و نظر به اینکه مجتمع را از فتنه‌ها و آشوبهای هیجان برانگیز و محرکات جنون‌آمیز محفوظ می‌دارد این انگیزه جنسی را در حالت هیجانی مستمر و سوزنده و آزمند نگاه نمی‌دارد.

و چون جزء بزرگی از این نیرو و انرژی نفسی و بدنی را در تربیت پسر جوان بر مردانگی و تربیت دختر جوان بر زنانگی حقیقی، صرف می‌کند، فشار شدید این انرژی بر اعصاب را تخفیف می‌دهد.

و هنگامی که احساسات دینی، خود به خود می‌جوشد و بین الله و بین قلب بشری پیوند محبت و تقوی را به وجود می‌آورد، پس طاعت را بر انسان محبوب می‌گرداند و تحمل مشقت در راه آن را بر او آسان می‌سازد و چون قسمت بزرگی از نیرو و وقت را در تلاش برای تبدیل گرایش به نمونه برتر به واقعیت و در عالم واقعیت بدان پرداختن، صرف می‌کند. بی‌گمان مشغله و سرگرمی عملی به وجود می‌آید که انسان را از انگیزه‌های مصرانه غریزه جنسی مشغول می‌دارد و به میدانها و مجالهای سازنده دیگری منصرف می‌نماید و چون که خانه مسلمان و خیابان مسلمان و مدرسه مسلمان و مجتمع مسلمان بر همه این امور با هم همدوشند، هر یک در حدود نیروی خویش و در میدان و مجال اختصاص خود، پس سرانجام کار تا نزدیک‌ترین درجه در حد توان، آسان می‌گردد و مشقت در حدود توان و حدود احتمال و قابل تحمل پدید می‌آید، پس مشقت سازنده هدفمند و همگام با طبیعت و سرشت فطرت می‌گردد و بر استکمال ساختار فطرت کمک می‌نماید و با توجه باتمام این امور، در منهج و روش ربّانی مسئله جنسی به صورت مشکله جنسی در نمی‌آید، بلکه تنها مانند هر امر دیگری

مسئله‌ای خواهد بود که نیاز به مقدار زحمت و تلاش برای کنترل و تنظیم آن دارد. همان گونه که این زحمت برای هر چیزی در زندگی انسان ضرورت دارد. چون انسان با این کنترل و تنظیم آگاهانه و هوشیارانه، از سائر موجودات روی زمین متمایز می‌گردد



بی‌گمان در جامعه جاهلی است که مسئله جنس یک مشکله حقیقی است!

پس جامعه جاهلی با سوء توجیهات و ارشاداتش و سوء تصرفات عمدیش یا تصرفاتی که بر اثر جهل و انحراف به سوی آن سوق داده می‌شود، سبب شده است که این امر طبیعی را در زندگی بشری به صورت یک مشکله غیر قابل حلّ درآورده است.

این جاهلیت از همان آغاز انسان را به صورت منحرف پرورش می‌کند و تمام انگیزه‌های فطری وی را در معرض انحراف قرار می‌دهد و با وجود اینکه به شیوه شگفت‌انگیزی تلاش می‌کند در نگهداری بعضی از این انگیزه‌ها و کنترل آنها و تهذیب و پاک‌سازی آنها، اما به عمد یا از روی جهالت و نادانی بعضی دیگر از این انگیزه‌ها را بدون تهذیب و کنترل به حال خود می‌گذارد و در مقدمه آنها در جاهلیت غربی انگیزه شهوت جنسی و شهوت مال و شهوت قدرت‌طلبی و سلطه به صورت تسلط بر سرمایه است، و در جاهلیت شرقی انگیزه شهوت جنسی و سکسی و شهوت انحصار و قدرت و سلطه در دست حزب یا دولت یا زعیم و رهبر مقدس صاحب سلطه است! و همان گونه که پیداست شهوت جنسی عامل مشترک بین آنها است، اگرچه جهت تنظیماتی در هر یک از آنها صورت ویژه‌ای دارد. همه جاهلیتها در اهمال و عدم توجه به ارزشهای دینی و پابند نبودن به آن و ترک آن به صورت مطلق مشترکند و به هم می‌رسند و همین گونه در عدم کنترل انگیزه‌های جنسی و عدم تهذیب و پاکسازی آن، و در اینکه جامعه و مجتمع را سرشار سازند از انواع تحریکات فاجرانه و هوس برانگیز جنسی، در تئاتر و سینما و تلویزیون و رادیو و روزنامه‌ها و مجلات و وسایل اعلامی و کتابخانه و کارخانه و مدرسه‌ها و دانشگاهها و خیابانها و سپس هر دو فحشاء را میسر می‌سازند و تمام وسایل آن را مهیا می‌کنند و مانند هم عمل می‌نمایند، خواه به صورت ازدواج صوری و ظاهری در دفترخانه‌های رسمی اجازه ثبت آنها را بدهند همان گونه که جاهلیت شرق چنین می‌کند، یا آن را به صورت «پیوند مقدس» رها کنند و در راه آن هزاران مشکل ایجاد نمایند، همان گونه که در جاهلیت غربی چنین است و نتیجه نهایی آن است که بشریت در فحشاء و آتش تب جنسی و سکسی غرق شود و بسوزد و روابط جنسی بین زن و مرد به صورت

روابط پست حیوانی درآید، که دو جسم هیجان زده‌ای را در بر می‌گیرد که از درخشندگی روحی شناختی ندارند.

و ما امروز درجاهلیت معاصر خود، به حکم شرایط تاریخی در این دو قرن اخیر به ویژه در قرن آخر، در برابر مسئله جنسی غالباً موقعیت جاهلیت غربی را پیروی می‌کنیم، که همان چیزی را می‌گوییم که آن می‌گوید، و همان کاری می‌کنیم که آن می‌کند، و همان استدلالی می‌کنیم که آن بدان استدلال می‌کند، اگرچه در این میان کسانی نیز وجود دارند که از جاهلیت شرق پیروی می‌کنند و بدان دعوت می‌نمایند؟!

دانشمند آمریکایی «ویل دورانت» در کتاب «لذات فلسفه»[1] می‌گوید:

«زندگی مدنی امروز به سستی و تأخیر در امر ازدواج می‌انجامد، درحالی که تمام انگیزه‌ها و اسباب پیوند جنسی را به مردم تقدیم می‌دارد و تمام راه‌های انجام آن را سهل و آسان می‌سازد ولیکن رشد و نموّ جنسی زودتر از پیش صورت می‌گیرد، همان گونه که رشد و نموّ اقتصادی دیرتر ظاهر می‌گردد. پس هر گاه در سایه نظام اقتصادی کشاورزی، قلع و قمع میل و رغبت جنسی یک چیز عملی و معقول به نظر می‌آید، بی‌گمان اکنون این مسئله یک امر دشوار و غیر طبیعی است و تمدن صنعتی که ازدواج را به نسبت مردان بتاخیر انداخته حتی گاهی به سنّ سی سالگی می‌رسد، چاره‌ای نیست از اینکه جسم بشورد و نیروی کنترل بر نفس نسبت به زمان قدیم سست‌تر و ضعیف‌تر گردد و عفت و پاکدامنی که قبلاً فضیلت بود، اکنون مورد تمسخر واقع شود، و شرم و حیا که بر جمال و زیبایی می‌افزود، نهان گردد، و مردان به گناهان خود ببالند، و زنان در پیکارهای نامحدود همانند یکسانی با مردان، حق خود را مطالبه نمایند، و پیوند جنسی پیش از ازدواج یک کار عادی و مألوف و بی‌عیب تلقی شود و زنان فاحشه و روسپی به سبب مسابقه با زنان پست دیگر در خیابانها دیده نمی‌شوند نه به سبب مراقبت پلیس، و پیوندهای قانون اخلاقی جامعه زراعی و کشاورزی از هم می‌گسلد و دیگر دنیای تمدن بدان حکم نمی‌کند»[2].

---

۱. مباهج الفلسفه. این کتاب تحت عنوان لذات فلسفه، با قلم مرحوم زریاب خویی به زبان فارسی ترجمه شده و انتشارات علمی و فرهنگی در تهران آن را منتشر نموده است.

۲. قابل ملاحظه است که او نیز همان موضع‌گیری‌ای دارد که تفسیر مادّی تاریخ در ارتباط دادن تمسک به اخلاق در مجتمع کشاورزی و زراعی دارد. و در رها کردن تمسک به اخلاق کریمانه در انتقال به جامعه صنعتی به ویژه درباره مسائل جنسی!! ج۱ صص۱۲۷ـ۱۲۸ متأسفانه جامعه فاسد ما نیز امروز همین کار را می‌کند و آداب و رسوم قدیمی را مرتجعانه و پوسیده می‌انگارد! که زن را به حفظ عفت و پاکدامنی مجبور می‌کرد و آن را امروز از نتایج عقب‌ماندگیهای گذشته دور می‌شمارد که باید برداشته شود!! و لایق جامعه صنعتی پیشرفته تحول یافته نیست! گویی پیشرفت و ترقی

و ما نمی‌دانیم که مقدار مفاسد اجتماعی و فسادی که ممکن است به سبب تأخیر ازدواج پیش آید و این تأخیر مسئول آن تلقی می‌شود، چقدر است؟! ولیکن بیشتر گمان بر این است که قسمت اکثر فساد و مفاسد اجتماعی در عصر حاضر، سببش همان تأخیر غیرطبیعی زندگی زناشویی است و این اباحی‌گری و بی‌بندوباری بعد از ازدواج غالباً ثمره و نتیجه این عادتهای پیش از ازدواج است.

و گاهی می‌کوشیم که علتهای حیاتی و اجتماعی را در این صنعت پیشرفته و درخشان را بفهمیم و گاهی به اعتبار اینکه یک امر علاج‌ناپذیر است در دنیایی که انسان ساخته است، از آن می‌گذریم، و این است رأی بیشتر متفکران عصر حاضر، ولیکن مایه سرافکندگی و شرمندگی است که با خرسندی از اینکه نیم میلیون و بیشتر و بیشتر از دختران جوان آمریکایی که خویشتن را در کشتارگاه اباحی‌گری و بی‌بندوباری جنسی، قربانی می‌کنند راضی باشیم و در تئاترها و کتابهای ادب مکشوف و بی‌شرمانه، خود را بر ما عرضه می‌کنند!

اینها می‌خواهند با برانگیختن تمایلات جنسی در مردان و زنان محروم که در پناه تب نابسامانیهای صنعتی از حمایت ازدواج و مراعات تندرستی در سایه آن محروم گشته‌اند، از این راه به کسب مال‌اندوزی و خود فروشی می‌پردازند.

«و جانب دیگر این مسئله که مردان باشند، دست کمی از اندوه و بدبختی اینها ندارد چون هر مردی که دیر ازدواج می‌کند با دختران خیابانی که مبتذلانه گدایی می‌کنند، مصاحبت می‌نماید، ومرد در این دوره به تأخیر انداختن ازدواج، برای ارضاء غرایز ویژه خود یک نظام دولتی ویژه‌ای را می‌یابد که مجهز به تازه‌ترین اختراعات صنعتی و منظم‌ترین ادارات علمی است و چنان به نظر می‌اید که جهان و دنیا برای برانگیختن تمایلات و اشباع آنها تمام راه‌های که ممکن است تصور شود، اختراع نموده و ساخته است».[1]

عشق و محبت به جوان روی می‌آورد، اما در حالی که جیبش خالی است جرأت اقدام به ازدواج را ندارد و بعد از چند سال بار دیگر ضعیف‌تر از پیش عشق و محبت دَرِ دل را می‌کوبد، با این حال که هنوز جیب بدان مقدار پر نشده است که برای ازدواج کفایت نماید. سپس بعد از چند سال دیگر بار دیگر با ضعف و قوت بمراتب کمتر از پیش، عشق و محبت روی می‌آورد، و می‌بینند که این بار جیب او پر و سرشار است، پس جشن ازدواج را می‌گیرد ولیکن این بار عشق مرده است!

مقتضی حیوانیت انسان و بازگشت و ارتداد از انسانیت است. مؤلف.

[1]. ج۱صص۱۲۷-۱۲۸.

تا اینکه دختر جوان عصر تمدن از انتظار خسته و ناامید می‌گردد، به ماجراجوییهای واهی و پوچ کشانده می‌شود، تحت تأثیر فریبندگیهای ترسناک از شعر و عاشقی و سرگرمی و هدایای گوناگون و مجالس عشرت و می‌خوارگی و کارهای از قبیل برخورداریهای جنسی واقع می‌شود. و گاهی آزادی رفتار او در بعضی اوقات به انعکاس آزادی اقتصادی او بر می‌گردد.[1]

پس زن دیگر در زندگی به مرد متکی نیست، و گاهی مرد حاضر نیست با زنی ازدواج کند که مثل خودش در انواع عشق و مسائل جنسی مهارت یافته است. ولی چون آن زن درآمد خوبی دارد او را که در انتظار ازدواج بود از این تردید بیرون می‌آورد. چون حقوق اندک او به تنهایی برای هزینه زندگی هر دو کفایت نمی‌کند و حالا که این زن حقوقی دارد با هم می‌توانند زندگی کنند، آیا ممکن است از آن بگذرد؟!». (ج ۲۲۳/۱)

این است آنچه که «ویل دورانت» می‌گوید در توصیف صادقانه آنچه که در جاهلیت غربی می‌گذرد و این نسبت پس از زمان تألیف کتاب در سال ۱۹۲۹ میلادی چند برابر گردیده است اگرچه توجیهات او برای موجه جلوه دادن این مسائل نیز همان توجیهات جاهلی است، که ممکن است واقعیت حال را تفسیر کند ولیکن به هیچ‌وجه آن را تبرئه نمی‌نماید و مجوز درستی نیست. پس در آن هم یک ضرورت حتمی وجود ندارد آن گونه که تفسیر مادّی جاهلی برای تاریخ می‌پندارد. بلکه تمام اینها ضرورتهای ساختگی است که برابر نقشه‌ها و طرحهای شرورانه برای به تباهی کشاندن بشریت ساخته شده است و متأسفانه ما در تمام کارهایشان دنباله‌رو آنان هستیم و حریصانه بیم آن داریم که مبادا اندکی از این انحرافات آنان را از دست بدهیم، آن وقت به علت از دست دادن آن مقدار از انحرافاتشان، مرتجع و عقب‌مانده قلمداد گردیم!

پس ازدواج را با تمام وسایل دشوار می‌کنیم و وسایل تحریک و برانگیختن شهوات را تا آخرین درجه که می‌توانیم، آزاد می‌گذاریم. سپس دانشمندان و متفکران و نویسندگان و متصدیان وسایل اعلامی ما، با هم می‌نشینند و درباره حلّ مشکلات جوانان بمناقشه می‌پردازند! کدام مشکلات؟ مشکلاتی که خودمان با دست خودمان با پیروی کورکورانه از راه‌های جامعه جاهلی، برای جوانان خود ساخته‌ایم سپس درباره چاره این مشکلات به بحث می‌نشینند!

پس راه‌حلها چیست و چگونه خواهد بود، مادام که ما در رکاب جاهلیت گام بر می‌داریم، جز راه‌حلهای که آنان پیش از ما بدان رسیده‌اند چه راه‌حلّی خواهیم

---

۱. باز هم این مؤلف آمریکائی از موضع‌گیری تفسیر مادّی تاریخ پیروی می‌کند و بین آزادی بی‌بندوباری زن و بین استقلال اقتصادی رابطه برقرار می‌کند. مؤلف.

داشت؟! پس باید مانند آنان آزادی جنسی برای جوانان را مجاز بدانیم تا باصطلاح آنان دچار سرکوفتگی و عقده‌ها نشوند و بر اثر این سرکوبی نیروهای زنده و فعالشان بر اثر اضطراب و پریشانیهای نفسی و روانی و عصبی متلاشی نگردد! درست همان قولی است که جاهلیت با پیروی از طرحها و نقشه‌های شرورانه‌اش، می‌گوید! اما اینکه بیاییم برای پاک‌سازی زندگی انسانی از این پستیهای حیوانی رسوایانه که در آن زندگی می‌کنیم، تلاش و کوشش نماییم، و وسایل اعلامی خود را از این پلیدیهای گندیده جاهلی که به نام «فن» با آن آمیخته است، پاک سازیم، و مسائل جنسی را به صورت فطری و درستی که انرژی و نیروی بدنی و روحی را در یک وجود فراهم می‌آورد، بدان بپردازیم، و ازدواج را در سن طبیعی برای جوانان اسان و مقدور گردانیم، به جای اینکه در این سنّ فحشاء را برایشان آسان گردانیم! اما ما تمام این کارها را فراموش کرده‌ایم و درباره آنها نمی‌اندیشیم! وای! پناه بر خدا! آیا اگر ما نظافت و پاکی جنسی و نظافت و پاکی احساسی و عاطفی و رفتاری و اندیشیدن داشته باشیم، مرتجع و عقب افتاده خواهیم شد؟! و جهان به ما می‌گوید که ما عقب مانده هستیم. چون در بحبوحه و قلب پلیدی گسترده‌ای که تمدن جاهلی قرنهای اخیر به وجود آورده است، ما درباره نظافت و پاکی دین و ناموس می‌اندیشیم؟!

آری در نظر آنان تنها یک مرتجع متظاهر به پاکی است که با فطرت حیوان مخالفت می‌کند و تهمت پیروی از نظافت و پاکی دین و ناموس را می‌پذیرد! جالب است که پاکی در این جامعه جاهلی جرم است!

﴿وَمَا كَانَ جَوَابَ قَوْمِهِ إِلا أَنْ قَالُوا أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ﴾ (اعراف/ ۸۲)

پاسخ قوم او جز این نبود که گفتند: اینان را از شهر و دیار خود بیرون کنید. آخر اینان مردم پاک و پرهیزکاری هستند!

ای شگفتا! همان مسخرگیهای جاهلیتهای پیشین و قدیمی نسبت به پاکان دیندار امروز نیز شعار جاهلیت نوین گشته است که بی‌شرمانه و بی‌پروا و بدون احساس گناه و بدون مدارا، پاکی دین و آبرومندی مسلمانان را تهمت ارتجاعی و عقب‌ماندگی می‌پندارند! کی شرم و حیا و خجلت کشیدن، از صفات حیوان شده است؟!



کسانی که در این جامعه جاهلی، تربیت اسلامی را می‌خواهند، مالیات چند برابر می‌پردازند و زحمات طاقت‌فرسا دارند! به راستی آنان برای اجرای راه و روش الهی، راه را در برابر خود بسته می‌یابند، در وقتی که جاهلیت با تمام وسایل

تحریک و هیجان برانگیز تب‌الود، در خیابان و در مجتمع، آنان را دنبال می‌کنند و فشارهای سختی بر احساسات و عواطف و اعصابشان وارد می‌کنند که جز پیامبران و افراد فوق العاده توان مقاومت در برابر آن را ندارند، و آنان نیز همواره اندک‌اند.

در حالی که تسهیلات و آسان کاریهای که جاهلیت برای فرزندان خود فراهم می‌سازد از نظر این مسلمانان مردود است. چون تسهیلات و آسان‌کاریهای پلید و پستی است که خدا و پیامبرش (ص) از آن راضی نیستند، و شایسته و سزاوار انسانی نیست که خداوند او را کرامت بخشیده است.

کسانی که خدا و پیامبرش (ص) را می‌خواهند و می‌خواهند کهروش الهی را در زمین و نسبت به خود اجرا نمایند، و مقتضای اسلام بودنشان همین است که بدون آن مسلمان بودن معنی ندارد. این گونه اشخاص ممکن نیست که تحت فشار شدید جاهلیت فحشا را برای خویشتن مباح سازند. چون اگر چنین کند باید در ذات خویش به پیروزی جاهلیت بر عقیده و دین خود اعتراف نمایند و پیروزی باطل بر حق و پیروزی شیطان بر ایمان را بپذیرند. به راستی زندگی‌شان عین عذاب و شکنجه است. و جاهلیت سخت آزارشان می‌دهد سپس تمام راههای زندگی پاک را روی ایشان می‌بندد و تنها راهی را بر رویشان می‌گشاید که خدا و پیامبر تحریم کرده‌اند و همین مشقت سنگین را که آنان در زندگی خود می‌یابند، جاهلیت ذاتاً آن را می‌خواهد و هدف و طرح و نقشه شرورانه شیطانیش برای به تباهی کشاندن بشریت این است، تا مردم نتوانند از این فشارهای هولناکی که انان در ارتکاب به جرائم می‌کشند، رهایی یابند، و راه پاکی را آسان نیابند تا اینکه نقشه‌های شرورانه‌شان باطل نگردد. در یک نگاه وحی الهی به پیامبر (ص) گفته است:

«يأتِي عَلَى النّاسِ زَمانٌ الصّابِرُ فيهم عَلَي دِينِهِم كـالقابِضِ عَلَي الجَمرَةِ» [۱]

زمانی بر مردم می‌آید که در میان آنان هر کس بر دین خود محافظت نماید، بمنزله کسی است که اخگر آتش را در مشت نگه دارد.

بی‌گمان این همان زمان است که اکنون ما در آن زندگی می‌کنیم و هیچ چاره و انتخابی نداریم.

بی‌گمان یا باید بر تحمل این جهنم زمینی که شیاطین روی زمین ساخته‌اند صبر کنیم یا اعلان نماییم که شیاطین پیروز شده و ما شکست خورده‌ایم! و باید هر مسلمانی که می‌خواهد منهج و روش الهی را در زمین و در ذات خویش تطبیق کند، بداند که پیکار او با جاهلیت در این زمینه یک پیکار اخلاقی نیست،

---

۱. به روایت تِرْمِذِيّ.

بلکه پیکار و جهاد عقیده و دین است. جاهلیت می‌خواهد او را از دین و عقیده‌اش برگرداند و می‌خواهد به زبان یا به عمل و رفتارش به او بگویند: که آنچه که خداوند نازل کرده و بدان دستور داده است، یک چیز ایده‌آلی غیر قابل اجراست! و آن تحول و دگرگونی و پیشرفت که یک نیروی حتمی است! اجرا و تطبیق روش الهی را محال و غیرممکن می‌سازد! تو گویی که پناه بر خدا و حاشا از گفته جاهلان، که خدا جاهل است و نمی‌دانسته است که اینروش که او نازل کرده است، و دستور داده که تا آخر زمان از آن پیروی شود، در آینده «حتمیتی» و تحولات حتمی خواهد آمد! که مانع تطبیق آن برنامه او خواهد شد، و اوامر او را از داشتن موضوع خارج می‌سازد! بی‌گمان این معرکه و پیکار، پیکار و جنگ عقیده و ایمان است. یا باید مسلمان با روح جهاد در راه خدا و در راه عقیده در آن فرو رود، یا پیروزی جاهلیت و شیطان را بر خویشتن بپذیرد. این پیکار و جهاد، بسیار سخت و طاقت‌فرسا و کمرشکن است، ولیکن بی‌گمان پاداش آن بزرگ و بسیار عظیم اُست. بهشت جاودان است.

فَلا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (سجده/ ۱۷)

هیچ کس نمی‌داند، در برابر کارهایی که انجام می‌دهند، چه چیزهای شادی‌آفرین و مسرّت‌بخشی برای ایشان پنهان شده است.

آری! در راه این پاداش بزرگ و عظیم است که مسلمان در پیکار با این جاهلیت فرو می‌رود و از الله استمداد و یاری می‌طلبد برای پیروزی بر ذات نفس خویش و بر نیرنگهای شیطان و شیطان صفتان، و این سرکوبی که او را از آن می‌ترساند بدان مبتلا نمی‌شود! و این سرکوفتگی اصولاً از پلید شمردن انگیزه فطری پدید می‌آید و اسلام انگیزه‌های فطری را پلید نمی‌شمارد بلکه سقوط و فرو افتادن در سطح حیوان را پلید می‌شمارد که انسان تا حد حیوان به پستی فرو افتد، بدون اینکه ضوابط و کنترلهای فطری و سرشتی حیوان را داشته باشد که آن را در حد و مرز هلاک متوقف می‌سازند. لذا قرآن کریم به این پَستها می‌گوید:

أُولَئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ (اعراف/ ۱۷۹)

اینان همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته‌ترند.

اینان رفتار و سلوکشان همچون چهارپایان است ولیکن در حقیقت از آنها گمراه‌ترند چون حیوان از فطرتی پیروی می‌کند که خداوند آن را بر آن آفریده است، اما انسان پست فرو افتاده به درجه حیوانی با فطرت درست خود مخالفت می‌کند، و ضابطه و کنترلی ندارد که او را از هلاک باز دارد! تربیت اسلامی رشته-ی علوّ و رفعت انسان را محکم میکند و نمی‌گذارد سنگینی انگیزه‌ها و غرایز او را

به سوی درجه‌ی پست حیوانی بکشند و از حیوان گمراه‌تر گردد. و با وجود این انگیزه‌ها و غرایز او را نیز سرکوب نمی‌کند بلکه آنها را کنترل می‌نماید. در جامعه مسلمان این مسئله علی‌رغم زحمت و تلاش و مشقتی که دارد، میسر و ممکن است. چون این تلاش و زحمت در واقع در چهارچوب توان انسان است و در عین حال برای منع فطرت از سستی و از هم‌گسیختگی و فروپاشی، ضرورت دارد اما در جامعه جاهلی و به صورتی که به ویژه جاهلیت قرن بیستم و بعد از آن دارد، این امر بسیار سخت و کمرشکن و طاقت‌فرساست. ولی با این وصف، در دایره سرکوبی غرایز قرار نمی‌گیرد. چون که پیوندی با پلید شمردن انگیزه فطری جنسی ندارد که خداوند آن را برای آن آفریده است تا کار کند و ارضا شود نه اینکه سرکوب گردد و پلید شمرده شود. ولی اسلام برای آن حدود قانونی تعیین کرده است و آفریدگار کاردان می‌داند که در چهارچوب این حدود قانون شرعی، محفوظ است و منجر به ویرانی و فساد فردی و جمعی نمی‌گردد.

و هنگامی که انسان در پیکار به خاطر عقیده و باورش در معرض انواع محرومیتها قرار می‌گیرد: محرومیت از مال و جاه و مقام و محرومیت از امنیت و سلامتی، وگاهی محرومیت از زندگی. بی‌گمان محرومیت جنسی او نیز که یک حق مشروع الهی است، یکی از انواع محرومیتهای که در راه پیکار به خاطر عقیده و باوری در معرض آنها قرار می‌گیرد و تمام محرومیتها مشقت و زحمت‌اند و تلاش، و محرومیت جنسی نیز چنین است. ولی وقتی که این مشقت و تلاش در راه خدا باشد، خداوند به وی پاداش نیک می‌بخشد و او حاضر است که جان خود را در این راه فدا کند و تمام مشقتها را بپذیرد و می‌داند که این جاهلیت است که بسبب دوریش از ذات خدا او را خسته و رنجیده و بدبخت می‌کند، به نقش خویش در پیکار در راه عقیده‌اش راضی و خرسند است، و می‌داند که پاداش آن نزد خدا تضمین شده است و می‌داند که این تنها راه تغییر این واقعیت بدی است که جاهلیت در آن زندگی می‌کند.

إِنَّ اللَّهَ لا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ (رعد/ ۱۱)

خداوند حال و وضع هیچ قوم و ملّتی را تغییر نمی‌دهد مگر اینکه آنان احوال خود را تغییر دهند.



و راه مربی برای حفظ پسران جوان و دختران جوانش از این راه پلیدیهای چرکین جاهلیت به هیچ وجه راه آسانی نخواهد بود چون جوشش انگیزه جنسی فشار بسیار سختی بر اعصاب وارد می‌کند و دوری آرزوی ازدواج نزدیک نیز فشار خود را بر اعصاب وارد می‌کند. و محرکات و تحریکات دیوانه‌وار در خیابان و

مجتمع و روزنامه‌ها و سینما و تئاتر و رادیو و تلویزیون و کتاب و نیز فشار قوی بر اعصاب دارند.

و آسانی حصول وسایل تحریک و فریب نیز به نوبه خود فشار بر اعصاب وارد می‌کنند، و الگوها و سرمشقهای بد در جامعه نیز از کوچک و بزرگ گرفته هم فشار مخصوصی بر اعصاب دارند. و مربی در تمام این امور چاره و تدبیری ندارد چون نمی‌تواند هیچکدام را تغییر دهد.

بلکه تنها چاره‌اش این است که پلهای بیان روانی و روحی را برای پسر جوان و دختر جوان خود تقویت نماید تا با این جوشش سرشار جنس مقاومت کنند! وسیله‌اش آن است که احساس دینی و ایمان به وجود خدا را در نفس و روح شخصی که می‌خواهد تربیت کند، تعمیق و تقویت نماید، فرقی نمی‌کند پسر یا دختر باشد، و باید بکوشد که سنگینی وزنه محبت خدا و پیامبر (ص) در قلب آنان بیش از فشاری باشد که مجتمع بر آنان وارد می‌سازد و اطاعت خدا و پیامبر (ص) نزد آنان محبوبتر از اطاعت تمام مجتمع باشد و وسیله‌اش آن است با آنان دوست باشد و پیوند و رابطه‌شان با خانه و خانواده، قویتر و سنگین‌تر از پیوندشان با مجتمع باشد و باید پیوند محبت بین پسر و پدر و دختر و مادر برای کشف رازهای فی مابین کافی باشد برای تصفیه این فشار زائد بر اندازه و حدّ خود، و ارشاد و توجیه برای اجتناب از آن گناهان و زشتیهای که جاهلیت پلید و چرکین در آن فرو رفته و غرق شده است.

و وسیله‌اش برای این کار، پر کردن وقت پسران جوان و دختران جوان به عبادات و طاعات خدا و پیامبر (ص) و دروس سودمند و مشغول کننده از پوچیها و پلیدیهای جاهلیت، و صرف نیرو در چیزی که جسم و بدن را بر تحمل رنج و سختی تقویت می‌کند، و روح را در مقاومت در برابر گمراهی کمک نماید. و وسیله‌اش برای این کار شستشوی روزانه آلودگیهای جامعه جاهلی است، پیش از آن که نفس و روح را بیالاید. و بعد از تمام این کارها ممکن است این تلاش و زحمت ثمره مطلوب بدهد. و ممکن است به ثمر نرسد و در هر دو حالت چاره‌ای نیست باید راه را ادامه داد بی‌گمان باید کوشید و ثمره و فایده آن نزد خدا است!



و از خطرات این دوره سنّ جوانان این است که برای میل به هوی و هوس و جذب هم سن و سالان خود قابلیت و پذیرش شدیدی دارند.

در این سن جوانان به آسانی به طرف هوی و هوس می‌روند و جذب هم سن وسال خود و بزرگتر از خود و اشخاص خیالی داستانها و نمایشی و اشخاص حقیقی تاریخی، می‌شوند و این امر در اسلام «مشکله‌ای» نیست، ولی بتأکید در

جاهلیت «مشکله» است

برنامه و روش تربیت اسلامی برای جذب کردن از این قابلیت طبیعی در این مرحله بهره‌برداری می‌نماید تا پسران جوان و دختران را در خط پیشرفت مطلوب به سوی فضیلت و اخلاق کریمانه و ارزشهای برتر و اصول و مبادی بلند انسانیت، قرارشان دهد، و در این خط جذب شوند.

بی‌گمان خداوند خود در نهاد نفس و روح انسان نیروها و استعدادتی را آفریده است تا وظایف معینی در ایجاد ساختار نفسی انسان، انجام دهند و هنگامی کهروش الهی در زمین اجرا گردد، هر چیزی در داخل نفس و در واقعیت زندگی در جای خود قرار خواهد گرفت، و نیروها و انرژیها واستعدادت برای هستی بشری منبع و مصدر خطر نمی‌شوند، بلکه نیروی سازنده مفید می‌گردند و حقیقت وجود بشری در صورت طبیعی خودش برای عارض شدن بیماری و عارض شدن تندرستی و استقامت قابلیت و پذیرش دارد:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا؛ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا؛ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا؛ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (شمس/ ۷ ـ ۱۰)

و سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است؛ سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است؛ کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را پاکیزه دارد و بپیراید.

با این حال، تربیت اسلامی برابرروش الله، انسان را بر تزکیه و پاک سازی نفس و استواری فطرت سلیم یاری می‌کند، و این استعداد شدید برای جذب در این مرحله از عمر را خداوند به عبث و بیهوده نیافرده است و آن را برای این نیافریده است تا برای انسان مشکله‌ای گردد و نه برای اینکه در حد ذات خود سرچشمه خطر باشد، ولی آن را همانند دیگر استعدادات و نیروها در نهاد انسان به ودیعت نهاده است تا وظیفه خویش را در ساختار بنای سالم نفس انجام دهد، وقتی که به طور شایسته بر راه خدا توجیه و ارشاد یابد، وهنگامی که در پرتو برنامه‌ها و روشهای جاهلیت به صورت توجیه بد، راهنمایی شود، به صورت یک خطر ویرانگر بزرگی درخواهد آمد.

و این یک مسئله مهمی است که باید بدان اشاره شود. چون روشهای جاهلی در تربیت و علم روانشناسی بسیار به استعداد معینی با نیروی معینی در وجود بشری اشاره می‌کنند که در حد ذات خود خطر است یا در حد ذات خود مشکل است و این امر مطلقاً صحیح نیست، و مسلمان خواه مربی یا مدرس باشد، باید حقایق زندگی خویش را از کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) استمداد نماید. نه از هیچ یک از مصادر و منابع جاهلی که از روی نادانی یا به عمد برای یک هدف

پلید، حقایق را تغیر می‌دهند و مصادر ربانی می‌گویند: بی‌گمان خداوند نسبت به مردم رؤوف و مهربان است و آنان را به عبث و بیهوده نیافرده است تا بر آنان تکلیف خارج از توانشان و مخالف با فطرتشان بگذارد و بدون شک بخششهای او نسبت به بندگانش، خواه در صورت نیروها و استعدادات نفسی یا نیروهای جهانی اندوخته و ذخیره در عالم هستی، که بدان بخشیده است، به خاطر خیر و مصلحتشان به آنان ارزانی داشته است نه برای اینکه بدبختشان سازد و در نفس و جانشان اضطراب و سرگردانی بپراکند. مشروط به آن که در تمام امور زندگی خویش از راه و روش الله پیروی نمایند، چه در کارهای کوچک و چه در کارهای بزرگ.

و بار دیگر می‌گوییم: که قطعاً به این معنا نیست که زندگی در سایه راه و روش ربانی، خالی از تلاش و رنج خواهد بود. نه هرگز! چنین نخواهد شد. چون انسان برای آن آفریده شده است تا در زمین رنج و زحمت بکشد. سپس باید دانست که زندگی اگر خالی از رنج و تلاش باشد، فساد و سستی و آبکی خواهد بود و سرچشمه خستگی و بدبختی خواهد بود نه سرچشمه راحتی و سعادت! بلکه به این معنا است که تلاش و زحمت از یک طرف در حدود توان و قدرت است و از طرف دیگر نتیجه و ثمره‌ی میوه‌ی تازه چیده پاکی است نه نتیجه و ثمره تلاش پلید جاهلی است. و این قابلیت و پذیرش جذب شدن در این سن، یکی از استعدادهای فطری بشری است، در حد ذات خود هیچ خطری نارد بلکه در جاهلیت بدان علت از آن خطر می‌زاید که دختر جوان و پسرجوان را در معرض انحرافات شدید قرار می‌دهد، وقتی که این قابلیت جذب شدن، متوجه نمونه و سرمشقهای بد بشریت گردد، خواه نمونه‌های بد اخلاقی بمعنی متعارف یا نمونه-های بد انسانی بصفت عام

پسر جوان در این مرحله در جاهلیت، در معرض آن قرار داد که جذب الگوهای گروههای شرور گردد مانند: باندهای دزدی و کشتار و راه‌زنی و حمله و یورش بدیگران و باندهای جرایم عمومی و باز هم ممکن است که جذب نمونه‌های رفتار فاسد جنسی شود خواه انحراف شاذ و نادر و کمیاب یا انحراف طبیعی.

و حقیقتاً گاهی ممکن است که در این سن در سلک و خط هیچ یک از این باندهای تبه‌کار وارد نشود، بلکه در سن بزرگتر این کار را انجام دهد. اگرچه جاهلیت نوین و طرحهای شرورانه‌اش برای به فساد کشاندن بشریت به جای رسیده است که جوانان را در سن خردسالی بمیان این باندهای فساد می‌کشاند، ولی حتی اگر الان نیز در این باندهای شرور وکارهای منحرفانه‌شان شرکت نکنند بی‌گمان نفساً و روحاً برای آن آماده می‌شود. چون شیفته آنان می‌گردد، تا وقتی

که به سنی می‌رسد که در آن جسارت مخاطره و ماجراجویی را در خود می‌یابد و عملاً در خط فساد آنان وارد می‌شود و اغلب با این گروهها و باندها دوست می‌شود یا از نزدیک‌شدن به آنان خوشحال است و روحیه آنان در وی اثر می‌گذارد و شیوه‌های آنان را یاد می‌گیرد و نهانی بر آنها تمرین می‌نماید، تا در خویشتن قدرت آن کارها را احساس می‌کند، وارد این ماجراجویی و پیکار می‌شود و سرانجام یکی از افراد این باند و گروه شرور می‌گردد، و در فعالیتهای ویرانگر آنان شرکت می‌کند و نزد هم سن و سالهای خود بدان می‌بالد و افتخار می‌کند.

اما دختر جوان به ویژه در معرض انحرافات اخلاقی جنسی قرار می‌گیرد، اگرچه جاهلیت نوین یا طرحهای شرورانه‌اش برای به فساد کشاندن بشریت، آن را نیز در باندهای دزدی و کشتار و تخریب و راهزنی و حمله به دیگران شرکت می‌دهند و سینما و تلویزیون و دیگر وسایل صوتی و تصویری به این اهداف شرورانه و طرحهای شرورانه خدمت می‌کنند و جرائم جنسی و دیگر جرائمی که بدان اشاره شد، به صورتهای فریبنده در صورتهای «قهرمان مآبی» بنمایش می‌گذارند و آتش فتنه به نسبت پسران جوان و دختران جوان بیشتر و بیشتر مشتعل می‌گردد، و آنان را برای ارتکاب جرائم مهیا می‌سازد، یا در این سن پیش از بلوغ، یا مستقیماً در سن بعد از بلوغ و مراحل بعدی. چون که تخم شرّ در زمین نفس ریشه دوانده و در انتظار فرصت مناسب است. بنابراین، این قابلیت جذب در جاهلیت یک خطر عظیمی است، نه برای اینکه در حد ذات خود خطرناک است، لیکن به این جهت که توجیهات ویرانگر جاهلیت بدان خطورت می‌بخشد و در جهت شر و تباهی آن را سوق می‌دهد.

اما در سایه راه و روش ربانی و در جامعه مسلمانی که برنامه و راه خدا را اجرا می‌کند، بدون شک این قابلیت شدید جذب جداً به کمک مربی می‌آید، و آن را در راه استقامت و اصلاح نفس به کار می‌گیرد که می‌خواهد تربیتش کند و به صورت صحیح و درست او را بسازد. چون این قابلیت جذب برای توجیه به سوی خیر و توجیه شر برای هر دو صلاحیت دارد، پس از آن جا که جاهلیت آن را به سوی جرائم وانحرافات سوق می‌دهد، بی‌گمان راه و روش ربانی آن را در هر جهت متوجه قهرمانیهای حقیقی در سطح بالا می‌کند و جذب جهات خیر می‌گردد و از آن خوشش می‌آید و برای رسیدن بدان می‌کوشد و از آن پیروی می‌نماید، و نتیجه آن در هر حال خیرونیکی است خواه عملاً جوانان پسر و دختر به این سطح بلند برسند یا در حد معینی تلاش متوقف گردند، و به هر حال این محاوله و تلاش بهتر است از عدم تلاش و بهتر است از پیروی از الگو و نمونه بد!

و لیکن به نسبت مربی مسلمان که می‌خواهد دختر جوان یا پسر جوان خود را

تربیت کند، در سایه اوضاع و احوال جاهلیت این «مشکله» همچنان باقی است. چون که گرایش به این شری که مجتمع را فراگرفته و رنگ خویش را بر تمام تصرفات آن زده است، در نفس آنان وجود دارد و در معرض پیروی از آن قرار دارند، پس این امر به تلاش فراوان نیاز دارد برای دور کردن این جانهای تروتازه خردسال از این شر فراگیر مجتمع، و جذب آنها به سوی خیر و نیکی که هنوز نمونه‌های حقیقی آن در پیرامونشان در جامعه وجود دارد، بلکه بیشتر آنها را در خانه مسلمانی می‌یابند که در آن تربیت می‌شوند، سپس آنها را در نمونه‌های مجتمع مسلمان تاریخی که شهرت آن را می‌شنوند و عملاً نمی‌بینند، و در مجتمعی که کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) بدان دعوت می‌کنند، می‌یابند. همان گونه که نیاز به این دارد که شستشوی روزانه به عمل آید تا پلیدیهای جاهلیت را پاک کند پیش از آن که به جانهای آنان بچسپد، و همچنین به این نیاز دارد که کوشش شود تا از میان این جامعه جاهلی پاکترین نمونه‌های ممکن که به راستی و درستی نزدیکند، به عنوان دوستان برگزیده شوند و در میان روزنامه‌ها و مجلات و کتب نیز تلاش شود که با دقت انتخاب گردند چون فساد به همه آنها نیز راه یافته است اگرچه این مسئله دشوار است! اما درباره رادیوو تلویزیون و سینما باید مربی مسلمان تخم دوری از پلیدیهای آنها را و فسادی که در آنها است، در جان دختران و پسران جوان خود به کارد تا اینکه خود به خود بدون منع، از آنها نفرت داشته باشند. چون منع کردن بدون قانع کردن آنها به سبب منع کردن، نمی‌تواند در تربیت وظیفه مطلوب خود را به جای آورد. و بهر حال این تلاش باید که به عمل آید، و در هر حال این خداوند است که نتیجه و ثمره کار را عطا می‌کند!



و سرانجام به قول جاهلیت، مشکلات این دوره جوانان، ناشی از کشمکش و زدوخورد میان نسلهای جوان فرزندان و میان نسلهای پیر پدران است و نزاعی که در بین آنان پدید می‌آید، که پسران جوان و دختران جوان، پدران و مادران خود را یک نسل عقب مانده ناآگاه و بی‌خبر از تحولات و دگرگونیها مجتمع جدید می‌دانند و بدان چشم به آنان می‌نگرند. بنابراین، به توجیهات و ارشادات آنان قانع نمی‌شوند و اوامر و نواهی آنان را گردن نمی‌نهند. سپس نزاع و کشمکش و برخورد از جانبین پیش می‌آید.

به رغم این مشکلات، تخم آن در همین دوره که درصدد بیان آن هستیم، می‌روید، ما بهتر می‌دانیم که بررسی آن را به فصل بعدی که درباره جوانی و پختگی است موکول می‌نماییم چون این مشکل در آن جا آشکارتر و واضح‌تر است، و شکوه و شکایت والدین در آن دوره شدیدتر و سخت‌تر است. چون جوان

در آن دوران به حد تمرد کامل از والدین می‌رسد و خواهیم دید همان گونـه کـه پیشتر گفتیم، که این مشکل ناشی از خود جاهلیت است، سپس در جست‌وجـوی یافتن راه حل آن است یا بدان تظاهر می‌کند! در حالی که این کار در اسلام بدون مشکل و خطرات در مجرای فطرت جاری است و در فطرت مشکلی ایجـاد نمـی‌-کند!

از آغاز جوانی تا دوره پختگی

بی‌گمان این مرحله از پربارترین مراحل عمر انسان است، و خاطرات آن در دوران بعدی عمر از زیباترین مراحل زندگی است!

اگر چه مرحله پختگی که بعد از آن می‌آید از جنبه عملی مهمترین مراحل عمر انسان است. چون از یک طرف مرحله تولید و ثمردادن است و از طرف دیگر مرحله کمال شخصیت و شکل‌گیری تکامل آن است، اما مرحله آغاز جوانی تا پختگی، از نظر سرزندگی و شادابی و جوشش و آرزومندی و تحرک، وفعالیت، بیشترین دوران عمر انسان است.

بدون شک این مرحله، مرحله رشد و نمو هوشیاری و هوشمندی است و مرحله زیاده‌طلبی و چشم دوختن به زیاده‌طلبی در هر جهتی است، رشد و نمو بدنی ظاهر و آشکار و چشم دوختن و امید به بیشتر از آن است و مرحله رشد و نمو نفسی وعاطفی وروحی است. مرحله رشد و نمو در مهارت و خبرت و قدرت و معرفت و موهبتهای خدادادی و استعدادات، و رشد و نمو در تمام جهات و امید دایمی به بیشتر از آن است.

این دوره، دوره جوشش عواطف مختلف و دوره تحصیل علمی و قراءت و اطلاع و آگاهی و نشاط و شادمانی مواج جسمانی و دوره علاقمندی به نمونه‌های ایده‌آل، و اندیشیدن درباره مشکلات مجتمع و مشکلات سیاسی و مشکلات بشری است!

این دوره دوره تمایل شدید به اصلاح و کارهای حماسی گونه برای تغییر و تحول است و از این جا است که دوره انتساب و پیوستن به «جماعات» «جمعیتها» «احزاب» «تشکلهای» مختلف است، خواه استحقاق عضویت در آنها را داشته باشند یا نداشته باشند، پس تمایل به انتساب و پیوستن به این تشکیلات و میل به اصلاح و تغییر و دگرگونی، اغلب نزد این جوانان بیشتر از قدرت بر تغییر و قدرت بر تمیز وتحقیق و تحلیل است. و در این مرحله ظواهر فریبنده بیش از جوهر و مضمون و محتوی نظر جوانان را به خود جلب می‌کند. با این حال، هنگامی که به گروه و دسته‌ای ملحق می‌شوند و خود را بدان منتسب می‌نمایند با تمام اخلاص و ایده‌آلی و تمام تلاش و کوشش و تمام سرزندگی و تمام رغبت و میل حقیقی و عمیق به اصلاحات و تغییرات، شرکت می‌کنند و خود را منتسب می‌سازند. به راستی دوره پر ثمر و غنی است که در زندگی انسان تکرار

نمی‌گردد و در حقیقت در زندگی انسان مرحله تکراری وجود ندارد! پس مرحله کودکی و مرحله پیش از بلوغ و بعد از بلوغ مانند همین دوره هیچ یک تکرار نمی‌گردد. با این حال، انسان هنگامی که به مرحله میانسالی و پیری نزدیک می‌شود و آرزوی دوران گذشته عمر خویش را می‌نماید، کمتر درباره مرحله کودکی و پیش از بلوغ می‌اندیشد یا آرزوی بازگشت به آنها را می‌نماید. با این حال، همیشه آرزوی بازگشت به دوره شباب و جوانی دارد. چون که این دوره با سرزندگی و هوشیاری توأم است و اگرچه هوشیاری و آگاهی بعد از این نیز با انسان می‌ماند، و بلکه افزایش و تمرکز بیشتری می‌یابد و مهمترین چیزی است که با خبرت و مهارت متزاید ماندگار می‌گردد. با این حال، سرزندگی و شادمانی و نشاط بتدریج کاهش می‌یابد تا اینکه خاموش می‌گردد و از این جا است که پیرمرد که هوشیاری را دارد، آرزو می‌کند که ای کاش، سرزندگی و شادمانی و نشاط و تحرک دوره «شباب» را که از دست داده است، به وی برگردد! یا برگرداند!



اگر چه مرحله کودکی، مرحله نمو و تغییر و دگرگونی دایمی است و متوقف نمی‌گردد، و به صورت روزانه دائماً در افزایش است، چه در مرحله راه رفتن و برپای ایستادن، یا در مرحله نطق و گفتار، یا در مرحله تجربه‌اندوزی و مهارت‌یابی وظاهر شدن استعدادت درونی. و اگرچه مرحله پیش از بلوغ، مرحله انفجار نیروهای جسمی و روحی همراه با نمو عقلی متزاید است. بی‌گمان مرحله آغاز شباب و جوانی که تا مرحله پختگی امتداد می‌یابد، مرحله نمو و رشد متمایز از نوع دیگری است. در آن، تغییرات سریع دوره کودکی و انفجار و دگرگون شدن مرحله پیش از بلوغ، وجود ندارد!

بلکه در آن رشد و نموی است که به پختگی منتهی می‌گردد و رنگ خاصی دارد غیر آن دو رنگ پیشین. آیا میوه را در حال نزدیک شدن به پختگی دیده-ای؟! که در آن تمام چهره‌ها و نشانه‌های پختگی یا بیشتر آنها وجود دارد. با این حال، هنوز نرسیده است. و اگر ملاحظه کرده باشی روز بروز تغییر می‌کند با این حال، تقریباً همان صورت را دارد! و بی‌گمان این تغییری که روی می‌دهد بسیار پر اهمیت است چون آن است که میوه را برای پختگی سودمند مرغوب و مطلوب مهیا می‌سازد و پیش درآمد آن است. با این حال، به نظر نمی‌آید که چهره و سیمای اصلی آن را تغییر دهد، بلکه هر چیزی را در آن در جای خود متمرکز می‌سازد تا سرانجام نمو و افزایش آن متکامل می‌گردد. و این مرحله شباب در زندگی انسان نزدیکترین شباهت به این حالت میوه را دارد. که سیمای شخصیت

ظاهر می‌شود و تغییر مستمر بر آن عارض می‌شود و متوقف نمی‌ماند. با این حال، سیمای اصلی و نشانه‌های اصلی را بدان اندازه که متمرکز و برجسته و آشکار می‌کند، تغییر نمی‌دهد، تا اینکه به صورت متکامل خود می‌رسد و بدان اندازه که عناصر موجود بالفعل را قوی و متمرکز و صیقلی می‌کند، عناصر تازه‌ای نمی‌افزاید و این است تمایز اساسی این مرحله با مرحله پیشین. پس تغییر در مرحله کودکی تغییرات اضافی مستمراست، مرتب عناصر تازه‌ای افزوده می‌شود که قبل از آن وجود نداشت، و در وجود او نهان بودند و هنوز ظاهر نشده بودند، مانند شکوفه نهان در کاس برگ که چشم آن را نمی‌بیند، و تغییر در مرحله پیش از بلوغ تغییر اضافه شدن است. در جسم اندامهای نمو می‌کنند که قبلاً آرام و ساکن بودند و وظایف تازه‌ای را انجام می‌دهند که قبل از آن انجام نمی‌دادند، و در نفس احساسات و عواطفی از نوع جدید منفجر می‌گردند که قبل از آن نبودند و اهتمامات تازه ناگهان ظاهر می‌شوند و فرق این چیزها در مرحله پیش از بلوغ در این است که در مرحله کودکی تدریجی و کند بودند اما در مرحله پیش از بلوغ این اضافات و افزایشها شدید و انفجاری می‌باشند.

اما در مرحله آغاز «شباب» و جوانی که به پختگی و حد کمال منتهی می‌گردد، با وجود سرزندگی و شادمانی فوق‌العاده و پرباری آن، این اضافگی مهم آن، همان اضافگی است که نیروی موجود بالفعل را از ناحیه بدنی و عقلی و روانی و روحی گسترش می‌دهد و ژرفایی می‌بخشد، بیش از آن که عناصر تازه‌ای بدان بیفزاید.

و این به این معنا نیست که عناصر و اجزاء تازه‌ای به شخصیت نمی‌افزاید! نه هرگز آن جا اضافات و افزایشهای مهم و خطرناک و سرزنده و با نشاط وجود دارد، بلکه تنها به این معنا است که صورت حقیقی افزایش، آن گونه نیست که جوان از زاویه سرمایه و پشتیبانه خویش می‌بیند هنگامی که به نفس خود می‌نگرد، پس او گمان می‌کند که هر چیزی در وی تغییر کرده است، و او هر روز افقهای تازه‌ای می‌گشاید و هر روز از نفس خود چیز تازه‌ای کشف می‌نماید! بلکه سبب اینکه جوان در نفس خویش چنین می‌بیند، آن است که اکنون وارد مرحله آگاهی و هوشیاری شده است و او اکنون احساسات وافکار خویش را می‌فهمد و تغییرات و دگرگونیهای که بر نفس و فکر و ذهن و جسم و روحش عارض می‌گردد می‌داند و به خاطر می‌سپارد،پس خیال می‌کند که آنها کاملاً تازه‌اند، و می‌پندارند که ناگهان بدون ریشه‌های که قبلاً بوده باشند در وجود او روییده‌اند! اما کسی که از خارج مراقب احوال او است او در این باره دیدی دیگری دارد! درست است که در او چیزهای تازه‌ای به وجود می‌آید که قبلاً نبود. با این حال، بیشتر تغییری که

پدید می‌آید، در حقیقت چیزی است که بر خطوط موجود بالفعل اضافه می‌گردد، که جوان از قبل آگاهی کامل از آنها نداشت. چون در مرحله پیش از بلوغ در دوره رؤیایی زندگی می‌کرد و بیش از ادراک و هوشیاری متوجه رؤیا بود. پس در دوره پیش از بلوغ فوران و جوشش جسمی شروع می‌گردد و در آغاز جوانی این جوشش متمرکز و بر نیروی آن افزوده می‌گردد، خواه در بلندی قد وبالا یا نمو و افزایش در اندامها یا در انجام وظایفش.

و در دوره پیش از بلوغ همچینن جوشش و فوران نفس و احساسات و رؤیاها و آرزوها و ارزشها و مبادی و اصول شروع می‌شود و در آغاز جوانی آنها متمرکز و نیرومند می‌گردند. عواطف و احساسات به صورت حماسی و جهشی می‌جوشند، و رؤیاها و آرزوها بیشتر از پیش واقعیت می‌یابند. چون به راه چاره‌های عملی چشم می‌دوزند، خواه این راه‌حلها حقیقتاً قابل تطبیق باشند با دشوار یا حتی محال باشند! بلکه مهم است که طریق پرداختن به آنها و اندیشیدن درباره آنها یک طریقه عملی است نه مجرد خیالات مانند پیش از بلوغ اما ارزشها و اصول اکنون گسترده‌تر و هوشیارانه‌تر وجدی‌ترند، در حالی که قبلاً در مرحله پیش از بلوغ ساده‌تر و در چهارچوب تنگی محصور بودند و در پیش از بلوغ مواهب خدادادی و استعدادات ظاهر می‌شود، ولی بیشتر آشکار و روشن‌تر می‌گردند و همچنین در تمام دیدگاهها ممکن است که چنین باشد، که همیشه اضافات و اضافات سرزنده و با نشاط و ژرفایی و بهترشدن در آنچه که بالفعل موجود است، پدید می‌آید، بیشتراز اضافه تازه‌ای که ریشه قبلی ندارد.



و اگرچه این مسئله دیدی عمومی این مرحله از عمر است، باید به صورت واضح فرق بین پسران و دختران را در این مرحله بدانیم چون واقعیت فطری و سرشتی این جدایی را پدید می‌آورد، اگرچه جاهلیت معاصر از این جدایی بین آنها ناخشنود باشد و بکوشد که آن را فراموش کند و از آن غافل گردد یا حتی با انکار کردن آن خوشحال باشد و برای از بین بردن آن بکوشد. بی‌گمان آنچه که مشاهده می‌شود و دانش أناتومی و فیزیولوژی و شناخت وظایف اندامهای بدن آن را مقرر داشته و نسلهای بشری پیشین آن را می‌شناخت و مقرر می‌داشت و بر اساس آن تعامل می‌کرد تا اینکه جاهلیت معاصر آمد و تلاش کرد که آن را نفی یا آثار آن را نفی نماید، و این مسئله این است که دختران در این مرحله بشکل واضح سریع‌تر از پسران به پختگی و حد کمال می‌رسند. پس هر گاه مرحله بلوغ

در دختران و پسران در میان سالهای سیزده و چهارده تقریباً و به صورت غالب[۱] مساوی است، بی‌گمان بعد از آن نموو رشد در میان دختران و پسران متساوی نیست. در حالی که دختر تمام پختگی و حد کمال جسمی خود را از ابتدای سال شانزده یا هفده می‌یابد، در حالی که پسر پیش از بیست سالگی یا بیست و یک سالگی به این سطح و مستوی نمی‌رسد، علی‌رغم اینکه تماس عاطفی در این مرحله شامل هر دو جنس می‌شود، اما پسران جوان به مسائل عمومی اهتمام بیشتری می‌دهند از نظر سیاسی واجتماعی و بشری و بیشتر به مسائل تفکرات فلسفی و عقلی مشغول می‌گردند و تغییر واقع و اصلاح آن برایشان بااهمیت‌تر است در حالی که دختران جوان اشتغالشان به کارهای ویژه یا خانوادگی بیشتر است و دنبال کردن مسائل عاطفی در آن افزونتر است و نتایج تغییرات بدنی را که بزودی به مرتبه پختگی و حد کمال می‌رسد، سریع‌تر احساس می‌نمایند و بیشتر به اندامهای خود و آرایش و زینت آنها مشغول می‌شوند و بیشتر درباره ازدواج مورد انتظار یا خواستگار می‌اندیشند و استعدادشان برای آغاز زندگی خانوادگی مشترک که رؤیای آن رامی‌بینند، بیشتر است که در آن استقلال خود و شوهر و فرزندان را می‌بینند. و جاهلیت معاصر از دیدن این واقعیت کراهت و نفرت دارد چون که با طرحهای آن مناسبت و همگامی ندارد، بنابراین، یا آن را نادیده می‌انگارد و تجاهل می‌کند یا آن را نفی می‌نماید یا می‌کوشد که برای تغییر آن عمل کند و از میان وسایلی که برای تغییر به کار می‌برد، یکی کردن برنامه‌های دروس و یکی کردن مراحل و سالهای آن است بین پسران ودختران. در یکی کردن برنامه‌های درسی این جاهلیت می‌کوشدکه احساس مرد شدن را در عقل زنان برخلاف خط مؤنث بودن متمایز آنها برانگیزد. چون در اصل این برنامه‌ها مردانه هستند و آنها را بر قد مرد بریده است تا در انجام وظایفش به وی کمک کند، و زن بدان مجبور می‌گردد، خواه مناسب طبیعتش باشد یا نباشد و یکی کردن سالهای درس خواندن و مراحل آن به هدف بتأخیر انداختن سن ازدواج دختران جوان صورت می‌گیرد و در نتیجه سن ازدواج نیز از لحظه‌ای که رشد و نمو بدنی او تکامل می‌یابد و باروری و استعدادش کامل می‌شود، بتأخیر می‌افتد و این عمل خود را با توجیهات و مجوزهای مختلف و متعدد توجیه می‌کند. پس یک بار گفته می‌شود که علم اثبات کرده است که دختر و پسر در نسبت هوش و ذکاوت با هم مساوی هستند و بار دیگر گفته می‌شود که تجربه ثابت کرده است که در موارد

---

۱. در حالات نادری بلوغ پیش از آن پدید می‌آید. این حالت در دختران بیش از پسران است و در حالات غالب بعد از سن چهارده سالگی بلوغ پدید می‌آید و تأخیر بیشتر در پسران است. مؤلف.

مردانگی اصلی دختر تفوق بیشتر بر پسر دارد! و بار دیگر گفته می‌شود که ازدواج زودرس استعدادهای خدادادی دختر را زنده بگور می‌کند و مجتمع از نشاط و فعالیت او محروم می‌گردد! و بار دیگر گفته می‌شود که ازدواج هنری است که به خبرت و مهارت نیاز دارد. و باید دختر جوان مهارت و خبرت اجتماعی و عاطفی خویش را به دست آورد! تا همسر شایسته‌ای گردد!

و بار دیگر گفته می‌شود ازدواج وظایفی و تکالیفی دارد که بی‌گمان زن باید در تکالیف و وظایف خویش سهیم باشد پس باید کارمند و شاغل و کاسب گردد و کار نمی‌کند و به کسب نمی‌پردازد تا تمام مراحل درس خواندن و سالهای طولانی آن را پشت سرنگذارد و از جمله وسایل تغییر آن است که می‌کوشند که بعضی از زنان را به کارهای عمومی ولو به صورت ظاهر، مشغول دارند تا گفته نشود زن و دختر جوان به ویژه در این سن، بیش از هر چیزی به وجود خاص خود می‌پردازد و مشغول است.

و از جمله وسایل، تغییر سلب حیا و آرزم فطری از دختر جوان است که از علایم وسیمای مؤنث بودن است به طور عمومی و از علایم این دوره است به ویژه[1] و برهنه کردن اندامهای بدن تا شرم وحیا را از دست دهد، و با تشجیع سخن گفتن از مسائل جنسی علاوه بر پرداختن بدان به طور طبیعی این کار را می‌کنند. چون سخن بی‌پرده از مسائل جنسی، بیش از پرداختن عملی بدان در خفاء و دور از چشم دیگران که ممکن است صورت بگیرد، حیا و شرم و آزرم را می‌کشد، اگرچه در جاهلیت معاصر برای کشتن حیا و آزرم اعمال جنسی را آشکارا بدون نهان‌کاری انجام می‌دهند! و از جمله کارهایی که برای یکسان کردن زن و مرد می‌کنند، یکسان کردن رفتار با مرد و زن است در هر چیزی: در برنامه درس خواندن به ویژه در دانشگاه و در شغل و وظیفه و در وسایل نقلیه عمومی و در لوائح دولتی، و در محطور و مباح و درست و نادرست و به طور مطلق در هر

---

۱. در نیمه اول قرن بیستم داستان داستان شگفت‌انگیزی روی داد که دانشمندان و روزنامه‌ها را مدتی طولانی به خود مشغول ساخت، اگرچه اکنون نزدیک به فراموشی است ـ که گویند: مادری در جنگل دختری زایید و آن را آنجا رها کرد تا از دست او رها شود. آهویی آن را به دختری پذیرفت و به او شیر داد. به این صورت آن دختر در میان آهوان پرورش یافت و مانند آنها چهار دست و پا راه می‌رفت و به سرعت هولناکی می‌دوید تا اینکه به دست گروهی انسان افتاد، آنان مجموعه‌ای از دروس علمی به وی دادند و علما او را پرورش دادند تا اینکه راه رفتن انسانها و سخن گفتن را آموخت و به تدریج احوال بشر را آموخت. نکته‌ی مورد توجه در این داستان این است که آن دختر وقتی به حالت روانی و روحی معینی رسید خود به خود احساس شرمندگی و حیا می‌کرد که قبلاً آن را احساس نمی‌کرد!!

چیزی. تا جای که زن فراموش می‌کند که او مؤنث است، و تقریباً علایم زنانگی در وجود او مسخ می‌شود و نشانه و وجودی ندارد!

ولیکن فطرت عمیق‌تر و صادقانه‌تر است از این، و در برابر این محاولات جاهلیت مقاومت و نافرمانی می‌نماید! «دکتر الکسیس کاریل» در کتاب خود «انسان موجود ناشناخته» می‌گوید:

بی‌گمان اختلافات موجود بین مرد و زن به شکل خاص اندامهای تناسلی و وجود رحم وآبستن شدن یا طریقه تعلیم نیست. چون این اختلافات دارای طبیعت مهمتر از آنها است، این اختلافات از هستی یافتن خود بافتها و تلقیح تمام جسم با مواد شیمیایی مشخصی که از تخمدان تراوش می‌کند. نشأت می‌گیرد. به راستی جهل و نادانی به این حقایق جوهری، مدافعان از زن را بر آن داشته است که عقیده داشته و باور کنند که باید هر دو جنس یک نوع تعلیم ببیند و قدرتها و سلطه‌های یکسان و مسؤلیتهای متشابه به آنان داده شود. در حالی که به حقیقت زن و مرد با هم اختلاف فراوانی دارند، و هر سلولی از سلولهای جسم و اندام زن علامت و نشانه جنس زن را دارد و خود اندامها نیز همینطورند و بالاتر از هر چیزی دستگاه عصبی زن با مرد متفاوت و مختلف است و قوانین فیزیولوژی قابل انعطاف نیست و درست مانند قوانین دنیای کواکب و سیارات است. پس ممکن نیست که تمایلات انسانی جای این قوانین را بگیرد، بنا بر این ما ناچاریم که این قوانین را به همان صورتی که هستند بپذیریم. پس بر زنان واجب است که شایستگی واهلیت خود را مطابق طبیعت خود پرورش دهند و از فطرت خود پیروی نمایند بدون اینکه بکوشند تا از مردان و طبیعت مذکر تقلید کنند و پیروی نمایند. بی‌گمان نقش زنان با وجود همان فطرتی که دارند در پیشرفت تمدن از نقش مردان برتر است، بر آنان واجب است که نباید از وظایف مشخص خویش شانه خالی کنند.[1]

«بی‌گمان نقش مرد در تناسل کوتاه مدت است. اما نقش زن تا نه ماه طول می‌کشد، و در خلال این مدت «جنین» از مواد شیمیایی تغذیه می‌کند که از خون مادر از راه پرده‌های پوشش آن در رحم تراوش می‌نماید و مادر به جنین خود کمک می‌کند در عناصری که بافتهای بدنش از آن ساخته می‌گردند، مادر نیز مواد معینی را از جنین دریافت می‌دارد که از اندامهای جنین تراوش می‌کنند و از خود رها می‌کند و این مواد گاهی سودمند و گاهی خطرناکند و در حقیقت جنین تقریباً همان گونه که از مادر نشأت می‌گیرد از پدر نیز نشأت می‌گیرد، و اینکه یک موجود که جزئی از یک اصل بیگانه است و در جسم زن برای خود مأوای می‌گزیند و زن در مدت بارداری

---

[1]. ص ۱۱۴ ترجمه عربی.

از آن متأثر می‌گردد و گاهی زن در بعضی اوقات بسبب جنین خود مسموم می‌شود، همان گونه که احوالات فیزیولوژی و روانی و روحی او همیشه تحت تأثیر آن جنین در حال تغییر و دگرگونی است.

خلاصه سخن این است که وجود جنینی که بافتهای آن با بافتهای مادرش اختلاف بزرگ دارد، از یک طرف بسبب کوچکی آنها، و از طرف دیگر یک قسمت از آنها از بافتهای شوهر تشکیل یافته‌اند. تأثیری بزرگی در زن دارد. بی‌گمان اهمیت وظیفه بارداری و وضع حمل به نسبت مادر تاکنون بدرجه کافی و به حد کافی دانسته و فهمیده نشده است، با وجود اینکه این وظیفه برای اکتمال نمو زن لازم می‌باشد و بنابراین، حماقت و سبک رأی است که زن را به گونه‌ای درآوریم که از مادر بودن و مادر شدن متنفر گردد و لذا نباید در این باره به دختر جوان تدریبات عقلی ومادی تلقین شود و نباید در نفس و روح آن تمایلاتی دمیده شود که پسران جوان دریافت می‌دارند و در آنان دمیده می‌شود. باید مربیان به ویژگیهای بدنی اعضاء و ویژگیهای عقلانی در مذکر ومؤنث اهتمام شدیدی بورزند و همچنین به وظایف طبیعی و فطری این ویژگیها. چون آن جا اختلافاتی بین این دو جنس وجود دارد که قابل نقض نیستند و از میان نمی‌روند، و لذا چاره‌ای نیست از اینکه باید برای این اختلافات اعتبار و اهمیت قایل شویم و آنها را به حساب بیاوریم. در حالی که برای ساختن دنیای متمدن می‌کوشیم.[1]

«واجب است که وظیفه فطری و طبیعی زن که تنها در بارداری و پرورش کودکان خلاصه نمی‌شود، به وی برگردانیم».[2]

این است فریاد خروشان یک دانشمند غربی در برابر جاهلیت معاصر. ولی فریادی است که گوش شنوا ندارد!

و ما که دربارهروش تربیت اسلامی سخن می‌گوییم، برایمان مهم نیست که جاهلیتها با دختران خود چه کار می‌کنند و در توجیه آنچه می‌گویند. ما به این جهت به کارهای جاهلیت معاصر در این باره اشاره کردیم. چون جاهلیت در مجتمعات ما وسایل زندگی و هدفهای خویش را از این جاهلیت غربی می‌گیرد، پس با پیروی از آن همان برنامه‌ای را برای دختران می‌گذارد که برای پسران می‌گذارد، و آنان باید همان مراحل درس خواندن وهمان سنوات را بگذارانند، و در جهتی سیر می‌کنند که در تعامل با پسران و دختر در هر چیزی هر نوع فرق

---

[1]. صص ۱۱۶ ـ ۱۱۷ ترجمه عربی.

[2]. صص ۳۶۹ ترجمه عربی.

وجدایی را لغو می‌کنند، حتی در تمرینات و آموزشهای نظامی در مدارس و دانشگاهها! وعلاوه بر پیروی از همان وسایل و اهداف در تأخیر سن ازدواج پسران و دختران و از میان برداشتن موانع روابط آزاد جنسی در این مرحله طولانی پیش از ازدواج نیز دنباله‌رو آنان هستند! پیامبر (ص) گفته است:

«تَتَّبِعنَّ سُنَنَ الَّذينَ مِنْ قَبْلِكُمْ حَذْوَ الْقذَّةِ بِالْقَذَّةِ، حتي إِنْ دَخَلوُا جُحْرَ ضُبٌّ دَخَلْتُمُوهُ! قَالوا: اَلْيهودُ و النَّصارَي يا رسول الله؟! قالَ: اَلْيهودُ وَ النَّصارَي» [1]

شما قطعاً مو به مو سنتهای مردم پیش از خود را پیروی می‌کنید، حتی اگر در سوراخ سوسمار فرو روند، شما نیز در آن فرو می‌روید! گفتند: ای رسول خدا! مراد شما یهود و نصاری است، فرمود آری مراد یهود و نصاری است!.

و مصداق آن چیزی است که امروز در میان جاهلیت قرن بیستم می‌گذرد، خواه از جانب یهود و نصاری یا از جانب مسلمانان!

و اگر دوره کودکی نیاز به مراعات شدید مربیان دارد. چون دوره‌ای است که در آن اساس پایه‌هایی گذاشته می‌شود که شخصیت آینده جوان بر آن متمرکز است، وهمچنین دوره یش از بلوغ نیز به مراعات شدید نیاز دارد چون مرحله انفجار هستی کودک است، اگر بدان توجه و رعایت نشود هستی وجود این نوجوان در معرض ویرانی قرار می‌گیرد و به گونه‌ای پرورش می‌یابد که خطرات او را احاطه می‌کنند. بی‌گمان مرحله آغاز جوانی و جوانی زودرس بیشتر نیازمند این توجه ومراعات است چون دوره‌ای است که ثمره آن به پختگی و حد کمال منتهی می‌گردد و مادام که از میوه مواظبت به عمل نیاید، ممکن است زحمت کاشتن به هدر رود! و بسبب پرباری فوق‌العاده این دوره، مراعات و توجه شدیداً مورد نیاز است. چون که ممکن است این پرباری متوجه شر و تباهی گردد، همان گونه که متوجه خیر و نیکی می‌گردد و با ارشاد خردمندانه است که می‌تواند احتمال خیر و خوبی را رجحان بخشید و غالب نمود، و کاری کرد که میوه در موعد خودش بدرستی به حد کمال برسد، در حالی که غفلت و سستی و اهمال یا توجیه و ارشاد اشتباه‌آمیز، ممکن است جنبه احتمال شر و تباهی را غالب نماید، و بارآوردن شخصیت نادر و منحرف موجب بدبختی خود و خانواده‌اش می‌شود وگاهی موجب بدبختی مجتمع یا بدبختی بشریت می‌گردد! و چه بسیارند طاغیان سرکش تاریخ که جاهلیت آنان را بزرگان و قهرمانان می‌نامد! که تخم انحرافات خویش را در این دوره خطرناک از عمر دریافته‌اند. سپس شیاطین آنان را ربوده-

---

۱. به روایت بخاری و مسلم.

اند[1]!



این مرحله‌ای که اکنون درصدد بحث آن هستیم از آخر دوره پیش از بلوغ شروع می‌شود و به مرحله پختگی و حد کمال پایان می‌یابد. اگرچه دشوار است که برای هر مرحله‌ای از مراحل عمر حدود قطعی تعیین کنیم. چون این مراحل مختلف در همدیگر تداخل دارند، تقریباً برای هر مرحله‌ای حدود تقریبی وجود دارد، که چشم در تقدیر و رؤیت آن خطا نمی‌کند، اگرچه از انسانی تاانسانی دیگر اختلافات فردی وجود دارد و آنچه بر اغلب مجموعه‌های اطفال غالب است، آن است که مرحله پیش از بلوغ بین سالهای دو ازدهم و سیزدهم شروع و بین سالهای هفده و هیجدهم پایان می‌یابد تا مرحله آغاز جوانی و جوانی زودرس آغاز شود که مابین این سن و بعد بیست سالگی چند سالی طول می‌کشد. پس اگر فرض کردیم که به طور کلی جوانی که اکنون از آن سخن می‌گوییم مابین هیجده سالگی و بیست و پنج سالگی است، این مسئله را نفی نمی‌کند که افرادی از جوانان یک سال یا دو سال پیشتر از آن جوانی خود را آغاز می‌کنند. چون که استعداد فوق‌العاده‌ای دارند، و زودتر نمو یافته‌اند، واین که افراد دیگری هستند که از نقطه آغاز بتأخیر می‌افتند یعنی بیشتر در مرحله پیش از بلوغ و مراهقه می‌مانند. سپس باید بدانیم که همین مرحله بلوغ به نسبت دختران جوان با پسران جوان اختلاف دارد. پس اگر آغاز پیش از بلوغ به نسبت پسران و دختران یکی است، بی‌گمان انتقال از آن به مرحله آغاز جوانی و جوانی زودرس به نسبت دختران سریعتر و زودتر است. چون که نمو جسمی دختران خیلی سریعتر از پسران است و رشد و نمو روانی و روحی همگام است با رشد و نمود جسمی و بدنی، پس رشد و نموّ جسمی دختران از پسران سبقت می‌گیرد. پس فاصله بین مراهقه و پیش از بلوغ در دختران تا بلوغ بسیار اندک است و تقریباً یکی است! و نمو عقلی آنان بتدریج و کندی صورت می‌گیرد ولیکن نمو روانی و روحی و عاطفی آنان سریع‌تر به پختگی و حد کمال می‌رسد. پس هر گاه یک دختر و یک پسر را در سن هفده سالگی در نظر بگیریم، گاهی ممکن است سطح عقلی آنان یکی یا نزدیک به هم باشد ولیکن رشد و نمو نفسی آنان یکی نیست. در حالی که بقایای آثار کودکی بر پسر جوان پیدا است و می‌کوشد تا آنها را پنهان کند تا خود را مرد جلوه دهد و به صورت ظاهری مردان ظاهر شود، بی‌گمان ممکن نیست که چشم درباره دختران اشتباه کند و آن را دختر بچه پندارد، چه در ساختمان

---

۱. برای مثال، رک: کتاب «لعبه الامم» تألیف «مایلزکوپلاند».

جسمی یا در تصرفات او به عنوان مؤنث بودن، بلکه نهایت درجه آن است که گفته می‌شود مؤنث خردسال است، در حالی که به پسر در آن سن نمی‌گویند مرد کوچک است!به علاوه، بی‌گمان خط پختگی و حد کمال ذاتاً مختلف است. مسئله تنها این نیست که دختر جوان سریع‌تر به حد کمال می‌رسد ولیکن در خط مخالف آن نیز علی‌رغم وجود علایم مشترک عمومی بین مذکرها و مؤنث‌ها، در این مرحله و در تمام مراحل عمر، سریعتر به حد کمال می‌رسد.

و برای حکمت برتری است که خداوند این اختلاف بین این دو جنس را آفریده است. تا هر یک از این دو جنس برای انجام وظایف و تکالیف خویش مهیا شود و آماده گردد. پس هر گاه جاهلیتها یا جاهلیت معاصر به ویژه، می‌خواهد که آفرینش خدا را تغییر دهد و در این راه نهایت تلاش خود را بنماید، آنچه که جاهیت در این راه عمل می‌کند، مورد عبرت و اعتبارت نیست، بلکه نتایجی که بر این خلاف خط فطرت عمل کردن و تلاش برای تغییر آفرینش الهی، مترتب است مورد اعتبار است. آیا این نتایج خوشبختی آور و مسرور کننده است؟! با اینکه بگواهی واقعیت مجتمعاتی که این جاهلیت بر آن‌ها حکم فرما است، این نتایج، سرگردانی و نابسامانی و اضطراب و پریشان حالی و تباهی و ضایع شدن و بیماریهای روانی و عصبی و خودکشی و دیوانگی، و انحرافات جنسی و بی‌بندوباری و آوارگی و فرار و تمایلات مجرمانه و افزایش آمار طلاق و از هم پاشیدگی خانواده و بدبختی‌های که مردم با می‌خوارگی و اعتیاد به مواد مخدر از آن می‌گریزند و می‌باشد؟!

و تمام این آثار طبیعتاً از یک بیماری واحدی بخصوص و یک انحراف ویژه‌ای از انحرافات جاهلی به وجود نمی‌آیند و از یک سرچشمه نمی‌جوشند، بلکه در یک وقت، نتیجه و حاصل تمام بیماریها و تمام انحرافات می‌باشند ولیکن بارزترین و برجسته‌ترین این عوامل به فساد و تباهی کشاندن فطرت زن است به وسیله پیش کشیدن مسئله مساوات مطلق بین این دو جنس، و تلاش برای شبیه ساختن زن به مرد و منصرف ساختن وی از مؤنث بودنش و وظایف مؤنث بودنش، می‌باشد، و در همان وقت زن و مرد هر دو به باطلاق گندیده‌ی مسائل داغ و سوزان جنسی کشانده می‌شوند، و در میان تمام مجالهای زندگی، تنها این مجال برایش می‌ماند که به هستی خود به عنوان یک جنس ماده و مؤنث، مشغول گردد و به مقتضای آن عمل کنند، ولیکن در آن هم با نظافت و پاکی لایق و شایسته انسانی که خداوند عزیز و مکرمش داشته و برتر از سایر مخلوقات قرارش داده است، عمل نمی‌کند وآن را با آلودگی به مرتبه حیوان فرود می‌آورد! و خواه زن جاهلی معاصر در غرب آگاهانه و هوشیارانه به این کارها مبادرت کند یا از این تناقضات پدید

آمده در شخصیت خود ناآگاه باشد که در تمام دوره زندگی به گونه یک مرد یا یک زن شبیه به مرد، رفتار می‌کند مگر در آن لحظه دیوانه‌وار سوزان عمل جنسی که آن را به سرشت زنانه و طبیعت وهستی زنانه انجام می‌دهد، به راستی این تناقص به هستی وجود او سرایت کرده و به هر حال آن را از هم متلاشی ساخته و بار سنگین بیش از توانش به دوش او انداخته است و اخیراً علی‌رغم تمام تلاشها و مجادلات جاهلیت برای منع آن از بیدار شدنش شکوه و شکایت از بدبختی خود را به صورت علنی آغاز کرده است، در روزنامه‌ها و مجلات و میزگردهای تلویزیونی، می‌گوید که از این وضع خسته و منزجر گردیده و می‌خواهد به صورت زن و مؤنث به خانه برگردد و مادر فرزندان خود باشد! از نمونه‌های بارز آن، حلقات میزگردهای تلویزیونی طولانی که در تلویزیون فرانسه در سال ۱۹۷۷ میلادی ماهها طول کشید، که بعضی از زنان جامعه فرانسه این حقایق را عنوان کردند و خلاصه سخن این است که ما باید در این فصل و فصل بعدی که از آخرین مرحله حد کمال سخن می‌گوییم، دو سخن مختلف را درباره هر یک از این دو جنس عنوان کنیم، علی‌رغم وجود علایم و آثار مشترک عمومی بین این دو جنس، پس آنها چه در قبل و چه در بعد دو جنس از یک موجود واحدند که «انسان» است!



ما اکنون با موجودی سروکار داریم که او در ذهن خودش بتمامی تازگی دارد و خود را چیزی تازه‌ای می‌داند و در ذهن ما پسران و دخترمان ما اندکی پیش کودکی بزرگ بوده‌اند که رشد و نمو پیشرفته آنان راملاحظه می‌کنیم، ولیکن این رشد و نمو، بدان مقدار که برای آنان ناگهانی و تازه است، برای ما ناگهانی نیست! و در حقیقت آن جا با حال این موجود جدید، با چیز ناگهانی روبه‌رو می‌شویم.

ولیکن مگر نه این است که وقتی که کودک خردسال بود، با سخن گفتن نخستین و راه رفتن اولین بارش و با بلفظ کلمات به صورت عملی و گام برداشتن‌های اولیه عملاً ما را غافل‌گیر می‌کرد؟! و آنها را ناگهانی تصور می‌کردیم!؟

مگر وقتی که درست زبان گرفت و راه رفت و راه افتاد و بالا و پایین می‌رفت و اسباب بازیش را بازوبسته می‌کرد و می‌کوشید سوار دوچرخه شود یا بالای دیوار می‌پرید یا سپس خواندن را و حساب را یاد گرفت و سپس برای اولین بار ببازار رفت و برگشت، سپس به مدرسه رفت و برگشت، سپس شروع کرد به حفظ دروس خود، و سپس در مرحله پیش از بلوغ با تغییرات جسمی و روحی و نفسی و عاطفی و اندیشه‌اش، در تمام این احوال و ادوار، ما را با چیز ناگهانی روبه‌رو

نساخت؟! چرا در تمام آنها با چیز تازه‌ای، ناگهان روبه‌رو شدیم، و او امروز نیز با چیز تازه از نفس خود ما را ناگهان روبه‌رو می‌کند در تمام کارهایش، ولیکن نه به گونه‌ای که او خود را یک موجود تازه‌ای می‌بیند که همین لحظه از آسمان فرو افتاده است! واین به این جهت است که او از نزدیک برای اولین بار احوال خود را می‌فهمد، واما ما از همان وقت که او کودکی در گهواره بود، احوال او را از نزدیک می‌فهمیدیم و به خاطر داریم!

و با وجود آن تغییری که در وی پدید آمده است بسیار زیاد است، اگرچه مربوط به عناصر تازه‌ای نیست که قبلاً وجود نداشته باشد، بدان مقدار که به افزایش و ظاهر عناصر قبلی تعلق دارد اما پسر جوان عضلات بدنش ظاهر و برجسته می‌گردد و به آنها اهمیت می‌دهد و ورزشهای بدنی را بدون خستگی انجام می‌دهد، و جزئی از نیروی زنده سرشارش را در این راه به کار می‌برد و به این وسیله در همان وقت رشد جسمی و قدرتهای جسمی خود را تکمیل می‌کند، مانند قدبلندی و تحرک و توازن اندامها و صلابت و تحمل بعضی از کارها.

و تمایلات ورزشی از یک جوان تا جوان دیگری با هم اختلاف دارد، یکی فوتبال را دوست دارد ودیگری والیبال ویکی اکروبات بازی و یکی وزنه‌برداری و یکی دوچرخه‌سواری و یکی اسب سواری و یکی گردش و سیاحت و یکی پاروزنی و را دوست دارد ولیکن اغلب جوان آرزوی کارهای ورزشی مختلف دارد. و این مانع این نیست که حالات کمیابی وجود دارد که ممکن است جوان بنا به خاطر سببهای جسمی یا روحی میلی به ورزش نداشته باشد. به خاطر اسباب بدنی از قبیل ضعف جسمی یا ناتوانی به وسیله بیماریها در کودکی که ورزش را برای او سخت و دشوار می‌کند و خسته می‌شود، پس از آن منصرف می‌گردد یا از آن کناره می‌گیرد.

اما اسباب روانی و روحی مانند اینکه منزوی و در خود فرو رفته است و از ترس شکست و خجلت در برابر دیگران به ورزشها تمایلی نمی‌کند، یا اعتماد به نفس خود ندارد و گاهی شدیداً به خود اعتماد دارد اما در جهت عکس که ورزش با دیگران را دون شأن خود می‌داند و خیال می‌کند که او نابغه یا فیلسوف یا ادیب یا هنرمند است و او برتر از آن است که با نیروی جسمی و بدنی خود را ممتاز سازد. چون او امتیاز خود را در نیروی عقلانی یا استعداد هنری می‌بیند! یا ممکن است که این استعداد ذاتی بالفعل او را به خود مشغول دارد و از کارهای ورزشی منصرفش گرداند، یا ممکن است که تمایلات سرگرمیهای عقلانی مانند شطرنج یا ورقهای قمار و غیر را داشته باشد و ساعتها برای آنها بنشیند و جسمش به سکون و عدم تحرک عادت گیرد یا ممکن است که مفاسد اخلاقی او را از ورزش باز

دارد. البته سخن از مطلق پسر جوان است صرف‌نظر از اینکه مسلمان است یا غیر مسلمان. با این حال، جوان مسلمان دنبال کاری ناشایسته اخلاقی و عقلانی نمی‌رود.



سپس استعدادات و توانهای خدادادیش ظاهر می‌شوند و به آنها و امتیاز بسبب آنها و تلاش برای تفوق به آنها بردیگران اهتمام می‌ورزد و این استعدادات و توانها فراوان و متنوعند، این یکی میل به ادبیات و آداب و رسوم وهنرها دارد، و این یکی میل به علوم و مهارتها دستی دارد، و یکی قدرت بر حفظ اشعار و متون ادبی یا مهارت در سبکهای نظم و نثر دارد و این یکی نقاش و پیکرتراش است و این یکی ماهر در حل مسائل ریاضی است و این یکی میل به هندسه و مکانیک دارد.

در حقیقت این استعدادات و توانهای خدادادی قبلاً در مرحله پیش از بلوغ شروع به ظاهر شدن کرده‌اند با این حال، در مرحله کودکی بوده‌اند.

اما امروز بعد از مرحله بلوغ آشکارتر و روشن‌تر شده‌اند، و آثارشان ظاهر گشته است و بر اساس آنها جوان شغل و حرفه آینده خویش را انتخاب می‌نماید، خواه در درس خواندن برای رسیدن به آنها موفق شود، یا موفق نشود، پس او به خود می‌گوید: می‌خواهم که پزشک یا مهندس، یا ادیب یا هنرمند یا پژوهشگر اجتماعی یا مورخ یا فیلسوف یا شوم! و می‌کوشد که در رشته‌ای درس بخواند که با استعدادات و تمایلات او متناسب باشد و در احوالات کمیابی رؤیای قهرمان بودن در شر و تباهی را می‌بیند و به خود می‌گوید: می‌خواهم شرور و خونخوار و خونریز یا راهزن یا عضو گروهی از گروهها و باندهایی باشم که مردم را می‌-ترسانند.



سپس جوان در این دوره جوانی از نظر نفسی رشد و نمو سرسام‌آوری می‌کند. در دوره کودکی به خود مشغول بود و در محیط نفس خویش و در حدود دنیای ساده محدود خویش زندگی می‌نمود. پس خوراک و نوشاک و لباس و قضای حاجات بدنی و بازی و اسباب بازیها و مسائل مهمی بود که او را سرگرم می‌ساخت و اینها مسائلی بود که از والدین می‌خواست که به آنها تحقق ببخشند، هر گاه که اراده آنها را کرد یا تمایلی به آنها داشت، او از والدین انتظار داشت که همواره تحت تصرف او باشند، هر گاه اراده‌شان کرد یا هر گاه از آنان خواست که مطالبات پی در پی او را تحقق بخشند، دریغ نکنند و در چهارچوب محدود او عمل نمایند. سپس اندکی بزرگتر می‌شود، و دنیای او اندکی گسترده می‌گردد. با این حال، هنوز پیرامون نفس خویش متمرکز است و ذات خودش، مرکز زندگی و اهتمام او

است و در نظر او والدین و اطرافیان ابزار و ادواتی هستند که او آنان را برای تحقق تمایلاتش به کار می‌گیرد، و از آنان توقع دارد که همواره به او اهتمام ورزند و نیازهای که برایش پیش می‌آید، به آنها پاسخ دهند.

سپس وقتی که کودک تربیت سالم یافت به کنترل بعضی از تمایلاتش و تسلط بر آنها عادت خواهد گرفت با این حال، هنوز در زندگی پیرامون ذات خودش متمرکز است. چون این مسئله سرشت و مقتضای این مرحله طبیعی است که باید مجرای خود را طی کند. سپس بزرگتر می‌شود و دنیای او بیشتر وسعت می‌یابد و با چهره‌های جدیدی غیز از والدین و اماکن تازه‌ای غیر از منزل خودشان آشنا می‌گردد و شناخت پیدا می‌کند و بین او و بین بعضی از مردم و بعضی از اماکن جدید دوستیها پدید می‌آید و گاهی از والدین می‌خواهد که او را به خارج منزل بیرون ببرند تا چیزهای تازه‌ای ببیند که دوستشان دارد یا با اشخاص معینی کوچک یا بزرگ ملاقات نماید و به آنان تعلق خاطر می‌یابد با این حال، به هر حال پیش از هر چیز اهتمامش به ذات خود متمرکز است و شیوه تربیت سالم اندک اندک او را عادت می‌دهد که از چهارچوب ذات خود خارج شود، پس اسباب‌بازی یا شیرینی و شکولاتش را به دیگری نیز می‌دهد و در بازی با دیگران یاری می‌کند و عادت می‌کند که از آنان بگیرد و به آنان بدهد و هر اندازه عادت می‌گیرد که ملتزم به آداب و رسوم معینی در برابر دیگران باشد، از دایره تنگ خویش بیرون می‌اید و به احترام دیگران عادت می‌گیرد و به احساس وجود دیگران غیر از خود عادت می‌کند و بتدریج تعلق خاطر بذات خودش تخفیف می‌یابد و در تمام این کارها بر مربی واجب است که عادتش دهد. با این حال، بتدریج ثمره خود را می‌دهد و وقت می‌برد و سرشت کودکی این است که پیرامون ذات خود متمرکز شود.

سپس دوره پیش از بلوغ فرا می‌رسد و در کودک رشد و نمو نفسانی قابل ملاحظه پدید می‌آید. در این دوره نیز به خود اهتمام می‌دهد ولی به نحو دیگری جدا از مرحله کودکی پیش از آن.

سپس او با اهتمام فروان بذات خویش و تمایل زیاد به اینکه مورد اهتمام دیگران نیز قرار گیرد بی‌گمان احساسات و عواطف فراوانی دارد که متوجه دیگران می‌شود و به اشخاص آنان اهمیت می‌دهد. او در تمرکزش پیرامون ذات خود، دیگران را برای تحقق خواسته‌های خود به کار می‌گیرد. چون که طبیعتاً نمی‌تواند به همه خواسته‌های خود پاسخ مثبت دهد، حتی اگرچه به صورت مستقل تربیت شده و از کوچکی او را به اعتماد به نفس خویش عادت داده باشند اما پیش از بلوغ در تمرکز بر ذات خویش می‌خواهد اثبات وجود کند. می‌خواهد که مردم به

وی اهتمام نمایند چون کارهای خود را خودش انجام می‌دهد نه دیگران! او در خیال و وهم خود، خود را قهرمان می‌داند! کار او خارج از قدرت است! بی‌گمان برای او این یک رویداد تاریخی است، و می‌خواهد که مردم این قهرمانی فوق‌العاده او را بدانند و بدان اقرار کنند! ولذا او دائماً می‌کوشد که جلب نظر مردم کند به این کارهای که او آنها را خارق‌العاده و بی‌سابقه می‌بینند! بدون شک جوان مسلمان پیش از بلوغ چیزی دیگری است که با جوان جاهلی پیش از بلوغ اختلاف دارد، در این نقطه و در نقاط دیگری که در فصل قبل بیان گردید. با این حال، نه ممکن است و نه مصلحت است که احساس ذاتی او را در این مرحله بکشیم، و در هیچ مرحله دیگری نباید چنین کرد، بلکه باید این احساس را با شیوه تربیت اسلامی و آنچه که بعد از این خواهیم گفت، تهذیب و پاکیزه ساخت

اما مرحله بعد از بلوغ که ما در صدد بیان آن هستیم به راستی در آن رشد و نموّ نفسی هولناکی صورت می‌گیرد. در این مرحله، تمرکز پیرامون ذات خود با دو مرحله پیش از آن به صورت قبلی نیست، بلکه خط توجهغیر و غیریت واضح و برجسته شده است چه در نفس او و چه در زندگی او و احساس و شعور بذات خود را نیز از دست نداده است و مصلحت نیست که چنین باشد. با این حال، چیزهای را که بدان اهمیت می‌دهد مورد نظر قرار بده.

پیش از بلوغ بدیگران اهمیت می‌داد، ولی این دیگران چه کسانی بودند؟ آنان اشخاصی محدودی بودند که دوستی و طرفداری و محبتش و عواطفش به آنان تعلق داشت اما مجتمع و مجموعه‌های بشری، در احساس او به صورت شبحها و سایه‌هایی بودند که هنوز سیمای آنها واضح و روشن نشده بود.

اما نسبت به جوان بالغ، او از این صورت نزدیک شده یا صورت به وی نزدیک شده است و محل ترکیز احساس او قرار گرفته است.

بی‌گمان او امروز به مجتمع پیرامون خود و به بشریت و بدیگران مشغول است! و فکر می‌کند که سبب بدبختی مردم در زمین چیست؟ و چرا بر مردم ظلم می‌شود؟ آیا سب این کارها در نفس خود مردم نهان است؟! یا حاکمانشان سبب این بدبختی و ظلم بر مردم می‌باشند؟ یا نظامهای حکمفرما بر آنان موجب این وقایع در بین آنان است؟!

و برای از بین بردن این ظلم و ستم و بدبختی در میان مجتمع نزدیک به خود یا در میان تمام بشریت، اصلاح و دگرگونی را از کجا شروع نماید؟! از اصلاح مردم شروع کند، یا از اصلاح حاکمان، یا از اصلاح نظامها و سیستمها؟!

و راه اصلاح تمام اینها چیست؟! و اصولی که اصلاح بر مبنای آن صورت گیرد چیست؟! و کدام یک از جماعات یا هیئت‌ها یا احزاب یا تجمعها مبادی و اصول

بهتر و درست‌تری دارد راه کدام یک صحیح‌تر و استوارتر است؟! و کدام یک به تحقق اصلاح مورد نظر نزدیک‌تر است؟! و از این راه جوان از جانب خود می‌کوشد که بر مبنای تشخیص خود خود را به یکی از آنها منتسب نماید همان گونه که جماعات و هیئتها و احزاب و تجمعها نیز از همین راه می‌خواهند بزودی او را به خود منتسب نمایند و او را جذب کنند، جون آنها وجود او را می‌دانند و از وجود او بهره‌برداری می‌کنند، سپس جوان را با خود به راه هدایت یا به راه گمراهی می‌برند. او را به راه الله می‌برند، یا به راه شیطان، وای چقدر اندکند آنان که به راه الله می‌روند، و متوجه آن می‌شوند؟! و چقدر زیادند آنان که به راه شیطان می‌روند! و جوان در هر دو حالت با اخلاص ذاتی تسلیم گروهی و کسانی می‌شود که گمان می‌کند نجات او در آن است، و از این طریق رؤیای تحقق وجود رؤیای خود را می‌بینند و در این امور در راه آنچه که حق می‌داند عواطف و احساسات جوان بدرجه حماسه آتشین و درجه جانفدایی و قربانی نفس خویش می‌رسد و جماعات و گروهها و دولت نیز از عواطف و احساسات او بهره‌برداری می‌نمایند برای تحقق چیزی که خیر حقیقی می‌دانند، یا خیر دروغین و تظاهر به خیر و شر وتباهی آشکار می‌دانند! پس نیروی جوان و حماسه جانفدایی او را در راهی که می‌خواهند مجهز می‌کنند و به کار می‌اندازند!

و جوان هم سخاوتمندانه تلاش و کوشش و مال و قبول خطرات وجان فدایی را به آنان می‌بخشد و به این جهت است که تجمعهای نهضتی و جنبشی بیشتر اندامان خود را از میان این جوانان برمی‌گزینند، و به این خاطر است که دولتها سربازان ارتش را از این جوانان انتخاب می‌کنند. و هر گاه صورت عمومی جوانان چنین است، پس این مسئله وجود حالات کمیابی و نادری را نفی نمی‌کند که احساس جوانان در آن حالتها منحرف می‌گردد و به بغض و کینه نسبت بدیگران، یا احساس لذتهای بیمارگونه و متلذذ شدن به شر و اذیت و آزار، کشانده می‌شوند، و در این حالات، طرفداری و تلاش و فداکاری جوان به سود باندهای قتل و کشتار و ترور و سلب و نهب و تجاوز به جان و مال و ناموس دیگران مجهز و آماده می‌گردد، و قهرمان بودن خود را در این راههای انحرافی می‌بینند!

***

و احساسات و عواطف جوان بالغ نیز رشد و نمو می‌کند.

به راستی در مرحله پیش از بلوغ دوستانی برای خود می‌گیرد که گاهی با آنان بازی می‌کند و گاهی سرگرم آنان است و با هم گفتگو می‌کنند و برای سیاحت و گردش با هم بیرون می‌روند و گاهی دسته‌های کوچکی تشکیل می‌دهند و با هم فعالیتها و حرکاتی انجام می‌دهند. سپس این جوان اهتمامات و توجهاتی به جنس

مخالف خود پیدا می‌کند.[۱]

اما حالا میدان و مجال عواطف این جوان بالغ گسترش یافته و چند برابر شده است، بی‌گمان او امروز دوستانی دارد که از میان آنان یکی یا بیشتر از یکی را انتخاب می‌نماید که ملازم او خواهد بود و او را دوست صمیمی و خالص خود می‌شمارد و اسرار دل خود را به وی می‌گوید. با این حال، با این وصف، می‌تواند دوستی خویش و رفاقتش را به تعداد بیشتری از مردم ببخشد، و از این جا ممکن است که با گروهی از همکلاسیهای خود به ویژه در دانشگاه احساس رفاقت نماید. در حالی که پیش از بلوغ در میان گروه رفقایش تنها افراد معینی را بدوستی می‌گرفت و اکنون او می‌تواند با یک گروه ورزشی کامل احساس رفاقت نماید، یا با مجموعه بزرگی از انسانها در یک هیأت یا با جماعتی یا حزبی یا تشکلی که بدان انتساب دارد. که این رفاقت یا دوستی در طول روزگار ژرفایی می‌یابد که بعض از آنها ممکن است تا آخر عمر باقی بماند، در حالی که رفاقتها و دوستیهای دوره پیش از بلوغ موقتی است و به سرعت دستخوش حوادث می‌گردد و از بین می‌رود!

سپس این جوان بالغ عواطف اجتماعی و عواطف انسانی دارد. عواطفی که متوجه مجتمعی می‌گردد که در آن زندگی می‌کند. یا متوجه تمام مردم در این مجتمع می‌گردد نه متوجه ذات آنان و نه اشخاص معینی از آنان و نسبت به تمام افراد این مجتمع احساس وجود یک رابطه و پیوند معنوی عمیق و نیرومند می‌کند. که به صورت مفهومی و معنایی در می‌آید که بدان زندگی می‌کند، خواه این مفهوم و معنی درست و مستقیم یا نادرست و کج باشد، پس یا شکل برادری در راه خداوند به خود می‌گیرد، یا شکل پیوند میهنی یا پیوند قومی یا پیوند نژادی، یا پیوند زبانی، و از این قبیل پیوندها در میان مردم و عواطف انسانی دارد که متوجه انسانیت است. متوجه مجموعه افراد بشر است با قطع نظر و صرف نظر از قومیت و نژادها و زبانها و رنگها. می‌خواهد خود را به آنان بشناساند و دوست دارد با آنان در کارهای نیک تعاون و همکاری نماید.

و طبیعی است که ممکن است عواطف متضاد و مخالف با این هم داشته باشد. چون محبت و کراهت دو خط اصیل از خطوط فطرتند، و فطرت درست کراهت و نفرت هم می‌ورزد، همان گونه که محبت نیز می‌ورزد. از شر و باطل و تبه‌کاران و باطل پیشه‌گان نفرت می‌نماید. با این حال، با صرف نظر از محیطی که جوان را

---

۱. این جا سخن از گرایش های فطری طبیعی است، نه از انحرافات جاهلی، و جاهلیت معاصر با رفتار واقعی خود، با روزنامه‌ها، رادیو، تلویزیون، فیلمها و برنامه‌های نمایشی، و دیگر وسایل ارتباطی خود از نظر فساد و انحراف اخلاقی و انحراف فطرتها از راه صحیح، فاسدترین جاهلیات تاریخ است. مؤلف.

احاطه کرده و با صرف نظر از مفاهیم و معانی که جوان در آن زندگی می‌کند.

تاکنون از «جوان» به طور عام سخن گفته‌ایم و هنوز از «جوان مسلمان» و از نقش تربیت اسلامی در تربیت جوانان سخن نگفته‌ایم و با صرف نظر از تمام اینها، بی‌گمان احساسات انسانی و عواطف مودت و محبت به نسبت مجموعه‌ای که انسان آن را مستقیماً به چشم خود نمی‌بیند، ولی عواطفش متوجه آن است، احساس می‌کند.

تمام اینها نفی آن نمی‌کند که آن جا عواطف نفرت و دشمنی موجود باشد با همان شدت و عمقی نسبت به گروههای معینی در داخل یا تجمعی معینی از بشریت. هیئتها و جماعات و احزاب و تشکلات و تجمعات و دولتها از مشاعر و احساسات کراهت و نفرت بهره برداری می‌کنند همان گونه که از احساسات محبت نیز بهره‌برداری می‌نمایند و به حساب و سود خود آنها را مجهز می‌کنند و به وسیله آنها به اهداف خود دست می‌یابند، خواه اهداف خیر باشد یا اهداف شر و کمتر پیش می‌آید آن اهداف خیر و نیکی باشند، و چقدر هدفهای شر فراوان است! و چقدر فراوانند کشمکشها و نزاعهای باطل و جنگها در زندگی بشری، که افرادی و هیئتهایی و حکومتهایی برای منافع و مصالح معینی آنها را رهبری می‌کنند. و آتش زنه و سوخت آنها جوانانند!

و از جمله عواطفی که نمو می‌کنند، عواطف پیوند با جنس مخالف است.

البته در دوره پیش از بلوغ اهتمام به جنس مخالف و رؤیاها و خیالاتی در این زمینه وجود داشت و گاهی این رؤیاهای سحرآمیز و فتنه‌گر در مده‌ای از زمان، بدون ارتباط معین استمرار می‌یابد، و گاهی هاله‌های سحرانگیزی، پیرامون یک صورت معین، بر می‌انگیزد که در نظر دیگران و همچنین در نظر خودش وقتی که بعداً اندکی کمال می‌یابد، مزیتی ندارد. با این حال، جوان در دوره پیش از بلوغ نسبت به هر چیزی که پیرامون اوست، خیالهای سحرگونه دارد. گویی که اشیا عادی سایه‌های دنیای سحرانگیزند!

و در آغاز این دوره که ما از آن سخن می‌گوییم در نفس و ذهن این جوان باقیمانده‌ای از این خیال سحرآمیز مانده است که عواطف او را به طرف جنس مخالف تشکیل می‌دهد.

با این حال، آنها بتدریج صورت بیشتر تازه و بیشتر واقعی بخود می‌گیرند، بی‌گمان این دوره در یک فطرت سالم و درست، دوره جست‌وجوی شدید و جدی از شریک زندگی است و به جدی در صدد یافتن آن است و در غیر محیط جاهلیت معاصر، مردم به این انگیزه درست فطرت پاسخ مثبت می‌دهند، پس عملاً در دوره جوانی زودرس ازدواج صورت می‌گیرد و تجربه ازدواج از تجربه‌های

است که آمادگی برای رسیدن به حد کمال را می‌رساند و نشانه آن است.

با این حال، جاهلیت معاصر به خاطر کارهای بزرگی که می‌خواهد، این مسئله را تمام باطل نموده است و یک واقعیت اقتصادی و اجتماعی را پدید آورده است که ازدواج زود هنگام در آغاز جوانی را آسان نمی‌سازد، بلکه تمام موانع و مشکلات را در سر راه آن قرار می‌دهد. همان گونه که «ویل دورانت» می‌گوید: «در همان وقت که انواع فحشاء آسان می‌گردد و در زندگی مردم به صورت یک اصل درمی‌آید! سپس پیرامون این واقعیت زشت برای توجیه آن، و تثبیت و تزیین آن در نظر مردم تا از آن برنگردند و به فطرت درست وسالم خود پناه نبرند، نظریات پوچ و افکار دروغین را عنوان می‌کنند! اما واقعیت این است که جوانان را از کسب مناسب برای آمادگی برای ازدواج عاجز می‌کنند، تا دوره نزدیک به آخر عمر، و زندگی را دشوار می‌سازند و خواسته‌ها را فراوان می‌کنند و قیمت و بهای خواسته‌ها و مایحتاج را بالا می‌برند تا اینکه به صورت گردنه‌ای در می‌آید که گذشتن از آن بسیار دشوار یا غیرممکن می‌گردد!

اما درباره نظریات، می‌گوید: باید جوانان اول به حد کمال و پختگی برسند، تا ازدواجشان بعداً پایدار باشد، و این پختگی و کمال تا روابط و پیوندهای جنسی کامل و واقعی صورت نگیرد، کامل نمی‌شود، سپس بعد از آن اگر خواست ازدواج می‌کند! بنابراین، دوره آغاز جوانی در این جاهلیت به دوره عبث و بیهودگی و بی‌بندوباری تبدیل می‌گردد که حدّ و حدودی ندارد. سپس درباره تربیت و علم روانشناسی کتابهایی تألیف می‌گردد که می‌گویند: بی‌گمان این دوره دوره‌ای است که در آن هر دو جنس پسر جوان و دختر جوان متوجه برقراری پیوندهای دلبستگی واقعی با جنس مخالف می‌گردند تا با آنها آشنا شوند به عنوان مقدمه و پیش درآمد ازدواج و استقرار و آرامش بعدی، و اینکه باید این روابط و علاقات وجودا داشته باشد و به آنها اجازه داده شود. تا آزادانه با هم مباشرت کنند تا سرکوفتگی و پریشان حالی و اضطراب اعصاب پدید نیاید، و اینکه حالاتی که در آنها این علاقات و روابط پدید نیاید، حالات انحرافی است که باید معالجه شود!

سپس برای تکمیل این حلقه، جلساتی مشاوره روانی و روحی به عمل می‌آید که مشاوران مرد و زن، پسرو دختر جوان را نصیحت می‌کنند که این روابط جنسی را با هم برقرار کنند تا غم و اندوه از روح و جان آنان بر طرف شود و این سرکوبی برداشته شود و این انرژی حبس شده در اعصاب رها گردد! و جاهلیت در اعماق اسرار روح خود می‌داند یا شیاطینی که برای این جاهلیت نقشه طرح می‌کنند، می‌دانند که تمام این امور ساختگی و دروغ و دلایل غیر حقیقی هستند!

در این مجتمعات بی‌اخلاق از هم پاشیده، جوانان پسر و دختر فراوانی هستند

که روابط و علاقات واقعی و جدّی با هم برقرار می‌کنند همانند معاشرت زوجین با هم و کودکان پسر و دختر نیز بدنیا می‌آورند و منزل برایشان کرایه می‌کنند و اثاث منزل برایشان می‌خرند. سپس با هم ازدواج هم نمی‌کنند! پس کمبود امکانات مادی و مالی نیز ندارند و این کارهایشان ضرورت پختگی و به حد کمال رسیدن پیش از استقرار زندگی نیز نمی‌باشد، بلکه تنها تمایل دیوانه‌وارانه به ارتکاب تا فرمانی از الله و پیروی از شیطان است!

سپس بی‌گمان روابط زناشویی که بعد از این دوره بیهودگی و بی‌بندوباری و تردامنی در آغاز جوانی، پدید می‌آید تا به حال ثابت نشده است که علاقات و پیوندهای با ثبات و پخته و به حد کمال رسیده باشد، بلکه آمارها ثابت کرده است که هر اندازه جوان در جست‌وجوی پختگی پنداری و آرامش، در تجربه‌های جنسی فرود رود، نسبت طلاق بعد از ازدواج بیشتر می‌شود و تعداد خانه‌های متروکه‌ای که مرد یا زن در جست‌وجوی تجربه جنسی جدیدی، ترک کرده‌اند، بیشتر شده و افزایش یافته است!

و ما این جا از جاهلیت و چیزهای ساختگی آن و چیزهای که می‌کند، روی می‌گردانیم و به مسئله عواطف جنسی در فطرت برمی‌گردیم، ومی‌گوییم که بی‌گمان این دوره، دوره‌ی جست‌وجوی جدی از شریک زندگی است. پس این جا دیگر مسئله تنها رؤیاهای سحرگونه و سرگردانی و دلبستگی به خیالات نیست. بلکه قطعاً عواطف واقعگرایانه‌ای است که متوجه یک شخصیت معینی می‌شود، یا در جست‌وجوی واقعی از یک شخصیت معینی است که شرایط معینی و متناسب با برداشت او از مفهوم زندگی، و صورتی که می‌خواهد تحقق یابد، در آن موجود باشد.

و این مسئله مانع وجود رؤیای سحرآمیزی نیست که سایه‌های مقدسی پیرامون شخصیت معینی بسازد که گاهی در نظر دیگران عادی و بدون سایه‌ها و هاله‌ها، به نظر می‌آید. پس این مسئله حداقل نزد بعضی از مردم از طبیعت این دوره از عمر، کسانی است که خیال و هنر، در زندگی آنان نقشی دارد، و این از انگیزه‌های فطرت طبیعی است که خداوند در وجود انسان به ودیعت نهاده است، تا پیوستگی و همبستگی میان هر دو شق نفس انسانی پدید آید:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (روم/ ۲۱)

و یکی از نشانه‌های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان بیارامید، و در میان شما و ایشان مهر و محبّت انداخت. مسلّماً در این نشانه‌ها و دلائلی است برای افرادی که می‌اندیشند.

و فرق بین این عواطف و بین عواطف دوره مراهقه و پیش از بلوغ، این است که این عواطف در این دوره واقعیتی است که رؤیاها آن را احاطه کرده و دربرگرفته است، اما آن عواطف دوره مراهقه رؤیاهای هستند بدون واقعیت حقیقی و بدون هدف واقعی، سعی وکوشش جدی برای غایت و هدف معینی در آن وجود ندارد.



و پسر جوان رشد و نمو عقلی گسترده می‌نماید

در حقیقت تجربیات این جوان در این مرحله از عمر کامل نمی‌شود. بلکه خود مرحله پختگی و حد کمال، در اول، خبرت و تجربه را کامل نمی‌کند، و همواره انسان می‌آموزد و به خبرت و کاردانی خود می‌افزاید، هر اندازه عمرش امتداد یابد. بلکه انسان تقریباً در عمر چهل سالگی، در حقیقت، مقدار معقولی از کاردانی و خبرت و تجربه را به دست می‌آورد که او را شایسته و آماده تحمل مسئولیات بزرگ می‌نماید و بعثت پیامبر (ص) در سن چهل سالگی، نظر ما را به خود جلب می‌کند و همچنین این گفته خداوند متعال:

«وَوَصَّيْنَا الإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلاثُونَ شَهْرًا حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (احقاف/ ۱۵)

ما به انسان دستور می‌دهیم که به پدر و مادر خود نیکی کند. چرا که مادرش او را با رنج و مشقّت حمل می‌کند، و با رنج و مشقّت وضع می‌کند، و دوران حمل و از شیر بازگرفتن او سی ماه طول می‌کشد. تا زمانی که به کمال قدرت و رشد عقلانی می‌رسد، و به چهل سالگی پا می‌گذارد. می‌گوید: پروردگارا! به من توفیق عطاء فرما تا شکر نعمتی را به جای آورم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، و کارهای نیکویی را انجام دهم که می‌پسندی و مایه خوشنودی تو است، و فرزندانم را صالح گردان و صلاح و نیکویی را در میان دودمانم تداوم‌بخش. من توبه می‌کنم و به سوی تو برمی‌گردم، و من از زمره مسلمانان و تسلیم‌شدگان فرمان یزدانم.

بنابراین، خبرت و کاردانی در مرحله آغاز جوانی بعد از بلوغ کامل نمی‌گردد و تکامل نمی‌یابد، بلکه شایسته آن است که بگوییم: تنها در این وقت، آغاز می‌گردد و همچنان در طی سنوات بدان اضافه می‌گردد تا اینکه انسان در سن بعد از آن بهره خویش را به دست می‌آورد.

ولیکن در این دوره رشد و نمو عقلی و استعداد برای دریافت تجربیات و استفاده از خبرت و کاردانی در چهارچوب گسترده‌ای، پدید می‌آید اما سطح هوش و ذکاوت مقدور برای انسان، بی‌گمان در این دوره به بلندترین قله خود می‌رسد و

تقریباً نزدیک نیست که بعد از آن، چیزی بدان افزوده شود، همان گونه که قد و قامت به بلندترین قله مقدور آن می‌رسد و نزدیک نیست که چیزی بدان اضافه گردد!

اما بهره و نتیجه عقلی که او را شایسته این سطح از هوش و ذکاوت می‌کند، با امتداد عمر، آن نیز امتداد می‌یابد، یا حداقل تا انتهای دوره باروری عمر، امتداد می‌یابد. ولی در این دوره با لذات، قدرت بر تحصیل و به دست آوردن، قدرت فوق‌العاده به شکل قابل ملاحظه می‌باشد و در این دوره است که جوان بیشتر قراءتهایش را انجام می‌دهد و بیشتر اطلاعاتش را به دست می‌آورد، پیش از آنکه میل و رغبت به قراءت و خواندن و اطلاعات، بعد از اتمام مدت درس خواندن و فرو رفتن در مشاغل زندگی، در وی خاموش شود و اصل واجب بر انسان آن است که از تحصیل و کسب معلومات و اطلاعات، نبرد تا رشد و نمو عقلی و علمی و عملی او متوقف نگردد. ولی حتی کسانی که به این وظیفه واجب خود قیام می‌کنند، می‌دانند که دوره «سیری‌ناپذیری» در قراءت و خواندن و کسب اطلاعات همان دوره آغاز جوانی است. چون که میل و رغبت و قدرت با هم فراهم می‌باشند. چون بعضی از جوانان و بعضی از مردم می‌توانند هر روز کتابی را بخوانند بدون خستگی و بدون میل به انصراف از آن!

و این دوره تقریباً از پایان دوره دبیرستان شروع می‌شود، سپس تمام مراحل تحصیلات دانشگاهی و بعد از دانش‌آموختگی و فراغت از تحصیل را فرامی‌گیرد و در این مدت جوان خواه از طریق مراحل آموزشی مقرر یا از طریق کسب اطلاعات ویژه قسمت بزرگتر معلومات و معرفت و شناختی را حاصل می‌کند که در بقیه دوران عمر خود با آن زندگی می‌نماید، و اگر دارای حوصله وعلاقه شدید به آموختن باشد، درس خواندن و اطلاعات جدیدی را بدان می‌افزاید، و اگر این حال و حوصله نداشته باشد، بعد از آن به این مقدار شناخت و اطلاعات اکتفا می‌نماید و در این دوره، نزدیک نیست که کسب هیچ شناختی برای جوان نامقدور باشد. طبعاً با مراعات تمایلات و استعدادات ویژه‌اش ـ مگر انواع معرفت و شناختی که در کنار قدرت بر فهم استعدادات، و فراگیری نیاز به خبرت و کاردانی داشته باشد و از این جا است که جوان تحصیلات دانشگاهی خود را با موفقیت می‌گذراند، همچنین مقداری از تحصیل دروس دوره عالی و تخصصی را با قدرت قابل ملاحظه‌ای برفراگیری و تحصیل نیز با موفقیت پشت سرمی‌گذارد و به بررسی و مناقشه مشکلات می‌پردازد، و احساس می‌کند که قدرت مناقشه آنها را دارد! و بیشتر اوقات مناقشات او سطحی و ساده یا فلسفه بافی بدون موجب است! چون که نظر در مشکلات و جست‌وجوی راه حل آنها، کاری است که بیش از معلومات

انباشته در ذهن انسان، به خبرت و کاردانی و تجربه و کارعملی تعلق و بستگی دارد. ولی جوان بعداً این حقیقت را درک می‌کند، هنگامی که مقدار معقولی از کاردانی و خبرت و کار عملی واقعی را به دست آورد! اما در آغاز جوانی گمان می‌کند که معلومات و قدرت او بر تفکر و اندیشیدن تنها، برای حل پیچیده‌ترین مشکلات بشری کفایت می‌کند! لذا در خود این جسارت و گستاخی را می‌بیند که به نقد بپردازد، و رأی و نظر خود را به سادگی و با اعتماد به نفس و بدون پروا اعلان نماید! همان گونه که نقدش قاطع و قطعی است و نرمخویی و میانه‌روی را نمی‌پذیرد، و به منطق و سلامتی منطق خود قناعت می‌کند و برگشت از آن برایش آسان نیست! لذا جوان در این دوره در معرض جوشش و تحرک سریع واحتمال کج روی قرار دارد، مادام که از توجیهات تربیتی سالم برخوردار نباشد که او را به انضباط و کنترل عادت دهد و معیارهای موجود در نظر خود را ارزشیابی و اصلاح نماید.

با وجود این اعتماد بذات و بدانش و به رأی و به قدرت خود بر نظر در کارها، بی‌گمان در نفس و ذهن جوان قابلیت و پذیرش شدیدی به جذب شدن دارد! همان گونه که پیش از بلوغ نیز چنین است ولیکن در این دوره عمیقتر و گسترده‌تر است. این جا تمایل شدیدی به قهرمان بودن و برتری دارد و شیفته و عاشق آن است، که اگر به صورت صحیح و سالم کنترل نشود، او در معرض انحراف سختی قرار می‌گیرد، که ممکن است او را به پرستش و ستایش بسیاری از قهرمانیهای جاهلیات قدیم و جدید تاریخ بکشاند، «هیتلر» یکی از نمونه‌های برجسته جاهلیت معاصر است و در دنیای سیاست امثال او فراوانند. الا اینکه جاهلیت معاصر سطح «بطوله» و قهرمانی را به صورت بسیار پست و زشت پایین آورده است و قابلیت و پذیرندگی جوانان را برای جذب شدن، بسیار زشت ببازی گرفته است، که هنرپیشگان بی‌آبرو و بی‌شرم و حیای سینما را به عنوان قهرمانانی معرفی می‌کند که از طریق آنان جوانان را جذب می‌کند تا در خط آنان قرار گیرند و در باطلاق گنداب از هم پاشیدگی روحی و نفسی و فساد اخلاقی و پوچ‌گرایی و لوس‌بازی و آبکی بودن و فروپاشی، غرق شوند!

و با صرف‌نظر از این جاهلیت با لذات، بی‌گمان قابلیت شدید و عمیق جوانان برای جذب شدن است که آسان آنان را پیرامون فرماندهان و رهبران گردهم می‌آورد و همچنین آنان را بطرفداری از هنرمندان و نویسندگان و متفکران و دانشمندان می‌کشاند، خواه تجمعات فکری یا عاطفی باشد که شگفت زدگی و دلبستگی به آنان در گفتار و کردار و تعصب نسبت به آنان و دفاع از آنان در برابر معارضان و منتقدانشان، منعکس می‌گردد، و خواه تجمعات نهضت سیاسی و

اجتماعی باشد که هر دوی آنها به تعصب و جانبداری غیرمنطقی و گاهی به دشمنی و عداوت می‌انجامد.

و پدیده‌ی اعتماد به نفس و جذب شدن دیگران علی‌رغم تناقض ظاهری که دارند، به صورت طبیعی در فطرت موجود می‌باشند. چون دو خط متقابل از خطوط موجود در نفس بشری هستند که در فطرت درست و سالم، تلقی و دریافت از مصادر و منابع شایسته دریافت، از طریق آنها صورت می‌یابد و مثبت بودن و ایجابی بودن لازمه تحرک و جنبش نیز از همان طریق کامل می‌گردد.[1] ولیکن این دو خط در معرض انحراف هستند مانند تمام خطوط موجود در فطرت، هنگامی که توجیه تربیتی صحیح نداشته باشند، پس جوان به انگیزه تعجب و شگفت زدگی، از مصادری دریافت می‌کند و می‌گیرد که شایسته آن نیستند، سپس به چیزی که از این مصدر ناشایسته می‌گیرد، دل می‌بندد و آن را معتبر می‌داند تا حدی که نسبت بدان تعصب می‌ورزد. گویی که افکار یا اعمال ذات اویند! ما تاکنون چهره‌ها و نشانه‌های این مرحله را عرضه کرده‌ایم که عادتاً در نفس جوانان وجود دارد، و هنوز از چهره‌ها و علایم جوانان مسلمان و توجیهات اسلامی برای آنها سخن نگفته‌ایم، اگرچه می‌توانیم پیشاپیش موضعگیری اسلامی را در برابر انحرافاتی که در فطرت پیش می‌آید، حدس بزنیم و بسنجیم



تا به حال از رشد و نمو جسمی و بدنی و نمو استعدادات و مواهب خدادادی، نمو نفسی و نمو عاطفی و نمو عقلی سخن گفته‌ایم، و این باقیمانده است که از نمو روحی سخن بگوییم. در حقیقت این نمو در دوره مراهقه و پیش از بلوغ آغاز گردیده است ولیکن این جا توسعه و گسترش و ژرفایی می‌یابد. اگر می‌خواهی بگو: که تخم اولیه آن هنگام توجه فطرت و باز شدن آن به شناخت آفریدگارش، خیلی زود در مرحله کودکی آغاز گردیده است. همان وقت که کودک شروع به پرسش درباره اسرار جهان هستی پیرامونش می‌کند و می‌خواهد که سازنده تمام این هستی را بشناسد. ولی پیوند وجدانی و درونی با خالق و آفریدگار در مرحله مراهقه، همراه با انفجار احساسی که در وجود و هستی جوان حادث گردید، صورت واضح‌تر و دقیق‌تری به خود گرفت. چون نیروهای موجود در وجودش منفجر گردید و اظهار وجود می‌کرد، همان گونه که شکوفه‌ها در درخت سر از کاس‌برگ بیرون می‌آورند تا میوه‌ی بعدی را حمل کنند و آن جا در سن بلوغ مرحله تکلیف ربانی فرا می‌رسد که بر مرد و زن فرض می‌گردد. این مرحله تکلیف

---

۱. رک:فصل «خطوط متقابل در نفس بشر » در جلد اول این کتاب مبحث سلبی‌بودن و ایجابی‌بودن.

فرا رسیده در حالی که آفریننده این فطرت با این انفجار روحی همراه با مرحله بلوغ مقدمات آن را فراهم ساخته است و اکنون می‌بینیم که این نیروی روحی در پاکترین و باصفاترین حالات خود می‌باشد، مادام که جاهلیت دخالت نکند، دخالت ریشه‌ای برای به تباهی کشاندن آن!

بی‌گمان این دوره، دوره پذیرش دین و جست‌وجو در امور دینی است.

دوره‌ای است که جوان آگاهانه میل و رغبت به شناخت خالق وآفریدگار و شناخت صفات واسماء وافعال او دارد، و می‌کوشد تا آخرین درجه ممکن به حقیقت الوهیت و خداوندگاری نزدیک شود. دوره دقت نظر در هستی و تلاش برای شناخت اسرار آن است. دوره عشق و محبت سرشار به کائنات و موجودات است. و اگر بعضی از تمام این امور، صورت و شکل ذهنی فلسفی جدی به خود می‌گیرد، بی‌گمان جنبه دیگری از آن صورت روحی، درونی ژرف و عمیق به خود می‌گیرد و جوانان اگر در این مرحله مورد راهنمایی‌های صحیح و سالم قرار نگیرند، در بعضی اوقات در زمینه قضایای «الوهیت» و خداوندگاری و مسئله «وحی» و زنده شدن پس از مرگ و حشر و نشر و محاسبه و پاداش و کیفر در معرض «شک فلسفی» واقع می‌گردند. ولی تا آن هنگام از اضطراب و تشویق «روحی» و ذهنی رنج می‌برند. چون جنبه روحی در وجودشان، باز شده و گشوده گردیده است و در حالت فعالیت و نشاط است و هنگامی که توشه و خوراک صحیح نیابد بی‌گمان مضطرب و دچار اختلال و کاستی می‌گردد و اضطرابی که عارض می‌شود دال بر آن است ولیکن حتی در حالت اضطرابش در همان وقت او موجود و مؤثر ومتأثر است.

این گشایش روحی در حالت سلامتی و درستی آن، پیوند عمیق وجدی با خدا را پدید می‌آورد، سپس با جهان هستی و زندگی و زندگان پیوند می‌یابد. پیوند با خدا در تفکر و اندیشه و ذکر ویاد و عبادت و میل و رغبت قوی در نزدیکی به خدا بواسطه عبادتهای داوطلبانه و نوافل و با احساسات پاک و شایسته و اعمال صالحه و کارهای شایسته، خودنمایی میکند و پیوند با جهان و زندگی و زندگان به انسان می‌فهماند که زندگی در لابلای تمام این جهان پخش و پراکنده است و همه چیز آن زنده است و بی‌گمان او نیز جزئی از این وجود زنده است، و با آن ارتباط و پیوند دارد و بدان وصل است و همراه آن است، و یک جزء جدا از آن، و دشمن با آن نیست و حتی در حالت گمراهی، این جوشش روحی در صورت بت‌پرستی گمراهانه نیز وجود دارد، خداوند را گمراهانه عبادت می‌کند و جهان را به شکل «عبادت طبیعت» می‌پرستد و منحرفانه و گمراهانه به انواع تقدیس زندگی و زندگان کشانده می‌شود، ولی در تمام اینها یک نیروی روحی مؤکدی وجود دارد

که در این دوره با لذات عمیقاً در هستی نفسی به چشم می‌خورد.

و در تاریخ جاهلیتها تنها جاهلیت معاصر است که برای محو نیروی روح و برهنه کردن انسان از آن نیرو، حتی در صورت بت پرستی گمراهانه‌اش، به جدی تلاش می‌کند، تا بعد از آن انسان به صورت حیوان پست یا ابزار کرولال و جامد در آید. به راستی این درجه‌ای است از انحراف که در تاریخ آن را بی‌نظیر می‌پنداریم. حتی قوم یهود در جاهلیت مادیشان که در آن غرق شده بودند، وقتی که اسلام آمد، یک باقیمانده منحرفانه از نیروی روحی داشتند که آن را در سحر به کار می‌بردند:

«وَلَمَّا جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَهُمْ نَبَذَ فَرِيقٌ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ كِتَابَ اللَّهِ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ كَأَنَّهُمْ لا يَعْلَمُونَ؛ وَاتَّبَعُوا مَا تَتْلُو الشَّيَاطِينُ عَلَى مُلْكِ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنْزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الآخِرَةِ مِنْ خَلاقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (بقره/ ۱۰۱ ـ ۱۰۲)

و هنگامی که فرستاده‌ای از جانب خدا به سراغ آنان آمد، گرچه با آنچه با خود داشتند، مطابقت داشت، جمعی از اهل کتاب، کتاب خدا را پشت سر افکندند گویی آنان نمی‌دانند؛ و به آنچه شیاطین صفتان و گناه پیشگانشان درباره سلطنت سلیمان می‌خواندند، باور داشتند و از آن پیروی نمودند و حال آن که سلیمان هرگز کفر نورزیده است، و بلکه شیاطین صفتان گناه‌پیشه، کفر ورزیده‌اند. جادو و آنچه در بابل بر دو فرشته هاروت و ماروت نازل گردیده بود می‌آموزند و به هیچ کس چیزی نمی‌آموختند، مگر اینکه پیشاپیش بدو می‌گفتند: ما وسیله آزمایش هستیم کافر نشو. از ایشان چیزهایی آموختند که با آن میان مرد و همسرش جدایی می‌افکندند و حال آن که با چنین جادوی نمی‌توانند به کسی زیان برسانند مگر اینکه با اجازه و خواست خدا باشد و آنان قسمتهایی را فرا می‌گرفتند که برایشان زیان داشت و بدیشان سودی نمی‌رساند و مسلّماً می‌دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد، بهره‌ای در آخرت نخواهد داشت و چه زشت و ناپسند است آنچه خود را بدان فروخته اگر می‌دانستند.

اما جاهلیت علم و دانش در این قرن بیستم به راستی نادان‌ترین و جاهل‌ترین جاهلیتهای تاریخ بشری است!



اکنون که به سرعت اوصاف و علایم برجسته جوانان در این مرحله را بیان و

توصیف کردیم، از جوان مسلمان در این مرحله سخن می‌گوییم: چگونه ساخته می‌شود و چگونه خواهد بود؟ بی‌گمان اسلام، دین فطرت است، برای آن نیامده است که فطرت را و مسیر فطرت را تغییر دهد یا بنای آن را دگرگون سازد، بلکه آمده است تا مسیرهای صحیح فطرت را بیان کند و فطرت را بر مسیر صحیح خود استوار نماید. چون که سازنده این فطرت، این دین را نازل کرده است و در آن شیوه و راه زندگی را به تفصیل بیان کرده است. به گونه‌ای که زندگی تماماً متناسب با فطرت و لباس فطرت باشد ـ در حالت درستی آن ـ و در حالت انحراف، آن را راست و مستقیم گرداند و تمام علایم و نشانه‌های این دوره را که عرضه نمودیم در شیوه و راه و روش ربانی توجیه و رهنمود مناسب خود را دارد که آن را در بهترین شکل و هیأت آن قرار می‌دهد و وظیفه ما در تربیت تنها این است که اجرای رهنمودهای این منهج و برنامه را انجام دهیم، پس آن وقت، ما جوان مؤمنی را خواهیم داشت که در طاعت الله پرورش یافته، و آن جوانی است که پیامبر (ص) وقتی که از مستحقان بهشت نزد خدا سخن می‌گفت، بدان اشاره کرده و از آن نام برده است:

«سَبْعَةٌ يُظِلُّهُمُ اللهُ بِظِلِّهِ يَوْمَ لا ظِلَّ إلّا ظِلُّهُ: اَلإمامُ الْعادِلُ، وَ شابٌّ نَشَاءَ في طاعَةِ اللهِ، وَ رَجُلٌ قَلْبُهُ مُعَلَّقٌ بِالْمَساجِدِ، وَ رَجُلانِ تَحابّا فِي اللهِ، اِجْتَمَعا عَلَيْهِ وَ تَفَرَّقا عَلَيْهِ، وَ رَجُلٌ دَعَتْهُ اِمْرَأَةٌ ذاتِ مَنْصِبٍ وَ جَمالٍ فَقالَ إنّي أخافُ اللهَ، وَ رَجُلٌ تَصَدَّقَ بِصَدَقَةٍ فَأَخْفاها حَتّي لا تَعْلَمُ يَمِينُهُ ما تُنْفِقُ شِمالُهُ» [1]

هفت گروه هستند که خداوند آنان را در زیر سایه خویش نگاه می‌دارد، در روزی که هیچ سایه‌ای جز سایه او وجود ندارد: پیشوای عادل، و جوانی که در طاعت الله پرورش یافته باشد، و کسی که قلبش شیفته مساجد است و عاشق آنها است، و دو انسانی که به خاطر الله همدیگر را دوست می‌دارند، به خاطر او با هم جمع می‌شوند و به خاطر او از هم جدا می‌گردند ـ مبنای دوستی و دشمنی ا لله است ـ و مردی که زن صاحب مقام و منصب و زیبا او را به معاشرت جنسی نامشروع با خود می‌خواند، او به وی پاسخ رد می‌دهد و می‌گوید: من به راستی از خداوند می‌ترسم، وکسی که صدقه و بخششی می‌کند و آن را به گونه نهان می‌دارد که دست راستش از هزینه دست چپش خبر ندارد.

بی‌گمان این کلمات پیامبر (ص) «شابٌّ نَشأَ فی طاعَةِ اللّه» یک صورت و سیمای حقیقتاً کریمانه و درخشان از یک جوان مسلمان را بیان می‌دارد و توصیف می‌کند و این سیمای گرامی درخشان هرگز یک صورت خیالی ایده‌آلی

---

۱. به روایت بخاری و مسلم.

غیرقابل تطبیق نبوده است، بلکه واقعیت داشته است. چون کهروش خدایی و ربانی برای آن نازل شده است تا یک واقعیت محسوس و ظاهر در زمین را پرورش دهد و پدید آورد، نه اینکه رؤیای زیبای غیر قابل تطبیق پدید آورد.

به جوانان مسلمان دوره پیامبر (ص) و دوره «تابعین» بنگرید که چگونه بوده‌اند، بلکه به حال جوانان مسلمان دوره‌های بعدی در قرون طولانی تاریخ بعد از این دوره بی‌نظیر ایده‌آلی، بنگرید! سپس به این جوانان دوره جاهلیت معاصر بنگرید که وجودشان مسخ شده و مشوش هستند، و اگر می‌خواهی ببین و تعجب کن که چگونه آنان و اینان دو نمونه از یک نوع مخلوقند! که «انسان» نام دارد! قطعاً این نوع آخر همچون چهارپایان بلکه گمراه‌ترند! آگاه باش و بدان که انسان یک بار بهترین صورت را دارد، و یک بار در پایین‌ترین صورت قرار می‌گیرد!

«لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ؛ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ؛ إِلا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (تین/ ٤ ـ ٦)

ما انسان را در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده‌ایم؛ سپس ما او را به میان پست‌ترینِ پستان برمی‌گردانیم؛ مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند که آنان پاداش قطع ناشدنی و بی‌منّت دارند.



ما که علایم ونشانه‌های این دوره عمر جوانی را عرضه می‌نمودیم گفتیم: که نیروی جسمانی جوان شروع به ظاهرشدن می‌کند و جوان خود نیز می‌خواهد که آن را آشکار و ابراز نماید و این جا می‌گوییم: که بی‌گمان راه و روش تربیت اسلامی حق این پدیده را می‌دهد با این حال، به شیوه‌ی ویژه خود آن را عطا می‌نماید. بدون شک بسیاری از برنامه‌ها و روشهای تربیتی قدیم و جدید به این پدیده اهمیت و عنایت کرده‌اند و برای جوانان میدانها و سالنهای بازی و ورزش را ساخته‌اند که جوانان در آن جاها عضلات اندام خود را پرورده و تمرین کرده و تقویت می‌نمایند و نیروی بدنی خویش را تا آخرین درجه ممکن افزایش می‌دهند و جوانان خودشان حتی اگر راهنمایی هم نشوند، به بازی و ورزش روی می‌آورند.

تا در همان وقت نیروی سرشار و با نشاط جسمی خویش را صرف کنند و جسم خود را تقویت نمایند. یونانیان و رومیها به کمال جسم و بدن و زیبایی اندام وقدرت و توانمندی آن بسیار توجه و عنایت می‌کردند، همان گونه که ملتهای دیگر نیز چنین بودند و اسلام نیز به توانمندی و قدرت جسم توجه و عنایت می‌کند، پس جوانان را متوجه ورزش می‌نماید به ویژه شنا و تیراندازی، در حدیث آمده است:

«عَلِّمُوا أَوْلادَكُمُ السِّباحَةَ وَالرَّمْيَ»[۱]

به فرزندان خویش شنا و تیراندازی بیاموزید.

با این حال، تقویت جسم و تمرین آن مقصود اصلی نیست و ذاتاً معتبر نیست، بلکه هدف تربیتی که در آن سوی آن قرار دارد معتبر است یعنی وسیله است نه هدف. آیا قدرت و قوت جسمی و بدنی به خودی خود هدف و غایت است، آن گونه که یونانیان چنین می‌خواستند؟! یا اینکه وسیله برای هدف دیگری است؟ و آن هدف و غایت چیست؟ آیا مقصود از آن برخورداری از کالای مادی زمین است که تا بلندترین زمان ممکن بدون بیماریها و با تن سالم زندگی کند، یا حداقل، بیماریهای کمتری، همان گونه که نزد جاهلیت معاصر هدف غالب از ورزش همین است؟! یا اینکه هدف از ورزش کسب مادی است همان گونه که جاهلیت در مبارزات و مسابقات ورزشی حرفه‌ای فوتبالیستها و کشتی‌گیران و مشت‌زنان و بوکس بازان، در پیش می‌گیرد؟! یا این هدف از آن مشغول کردن و سرگرم ساختن توده مردم است تا از ستمهای طاغوتیان متجاوز به حقوق مردم، غافل شوند، همان گونه که در بازیهای جنون آمیز و دیوانه‌وار فوتبال در بیشتر نقاط جهان مشاهده می‌شود؟! یا اینکه هدف از آن آماده ساختن جوانان برای جنگ و کشتار است همان گونه که در روم باستان چنین بود و نازیها در گذشته نزدیک چنین می‌کردند؟! و هنگامی که هدف از آن آمادگی جنگی است، کدام جنگ مراد است؟! و جنگ برای چه هدفی؟!

بی‌گمان تمام اینها اهداف متعدد و مختلف و گوناگونی هستند، اگرچه صورت و شکل اداء و انجام آنها در تمام حالات یکی است. اما آنچه که معتبر است هدف و قصد و نیت است نه صورت ظاهری انجام آنها.

و اسلام به دو سبب به توانمندی و اقتدار اجسام و اندامها عنایت و توجه می‌کند، که یک سبب عمومی و عام است و دیگری خاصّ و ویژه است.

اما سبب عام و همگانی آن است که حدیث پیامبر (ص) آن را بیان کرده است:

«اَلْمُؤمِنُ الْقَوِيُّ خَيْرٌ وَ أَحَبُّ إِلي اللهِ مِنَ الْمُؤْمِنِ الْضَعِيفِ وَ فِي كُلٍّ خَيْرٌ»[۲]

مؤمن قوی و توانمند، بهتر و محبوب‌تر است نزد خداوند از مؤمن ناتوان و ضعیف، وبهر صورت در هر دو مؤمن خیر و نیکی وجود دارد ونفس مؤمن بودن خوب است.

اما سبب ویژه، آمادگی برای جهاد در راه خدا است و در حقیقت هر دو سبب

---

۱. به روایت دَیْلَمی

۲. به روایت ابن ماجه.

یکی می‌شوند. چون این دین، دین اقتدار و قوت و غلبه و پیروزی است و دین شکست و سستی و ناتوانی نیست و برای این نازل شده است تا در زمین حکومت کند و حکم و فرمان خدا را برپای دارد، و طاغوتیان را که مردم را به عبادت خود می‌خوانند نه عبادت الله، از میان بردارد:

«وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا (بقره/ ۱٤۳)

و بی‌گمان شما را ملّت میانه‌روی کرده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید.

«هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ (صف/ ۹)

خدا است که پیغمبر خود را همراه با هدایت و رهنمود و ایین راستین فرستاده است تا این ایین را بر همه ایینهای دیگر چیره گرداند، هرچند مشرکان دوست نداشته باشند.

وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ للهِ (انفال/ ۳۹)

و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند و دین خالصانه از آن خدا گردد.

«يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ (تحریم/ ۹)

ای پیغمبر! با کافران و منافقان جهاد و پیکار کن و بر آنان سخت بگیر.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلْيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً (توبه/ ۱۲۳)

ای مؤمنان! با کافرانی بجنگید که به شما نزدیکترند، و باید که از شما شدّت وحدّت ببینند.

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ (انفال/ ٦۰)

برای آنان تا آنجا که می‌توانید نیروی و اسبهای ورزیده آماده سازید، تا بدان دشمنِ خدا و دشمن خویش را بترسانید، و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی‌شناسید و خدا آنان را می‌شناسد.

أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ (فتح/ ۲۹)

در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند.

و دینی که چنین باشد، برای برپای داشتن حق وعدالت در زمین وبرای امر بمعروف ونهی از منکر، و از میان بر داشتن طاغوتیان از روی زمین تا دین به تمامی از آن الله باشد نه از آن طاغوتیان، و قطعاً پیروان خود را آماده و مهیا می‌سازد تا شایستگی داشته باشند، بدیهی است که چنین دینی به نیرو و اقتدار

ونیرومندان و توانمندان نیاز دارد.

و معنی قوت و توانمندی، عام است که شامل قوت و توان ارواح و قوت و توان عقول و خردها و قوت و توان نفسها و قوت و توان بدنها و جسمها، می‌شود و اسلام بر همه‌ی این قوتها مشتاق است و به همه آنها یک جا توجه دارد و همه را مورد نظر دارد.

و پیامبر بزرگوار اسلام (ص) بر بدنهای نیرومند و سالم و تندرست امت خود مشتاق بود همان گونه که بر ارواح و عقول و نفوس توانمند آنان حرص می‌ورزید و به امت خود توصیه می‌کرد که در پرخوری طعام و خوراک اسراف و زیاده‌روی نکنند و می‌فرمود که «معده» خانه بیماریها است. لذا به آنان این توصیه را می‌نمود تا جسمهایشان از بیماریها دور باشد.

همان گونه که به آنان توصیه می‌کرد که اندامهای خویش را پرورش دهند و به تمرینات بدنی و ورزشی سختی بپردازند مانند شناگری، و تیراندازی و اسب-سواری، تا اندامهایشان سخت و نیرومند باشد، و اسباب و ابزار جهادشان گردد.

ولیکن. بنابراین، چه فرقی است بین ا سلام و بین دولت روم باستان یا بین اسلام و بین نازسیسم نوین، در حالی که هر دو به توانمندی و اقتدار و غلبه و پیروزی دعوت می‌کنند و هر دو جوانان خود را برای جنگ آماده و مهیا می‌سازند؟!

فرق در صورت وشکل ظاهری نیست، بلکه فرق و تفاوت در جوهر و اصل کار است. فرق در وسیله و ابزار نیست بلکه فرق و تفاوت در هدف و نتیجه کار است.

اسلام برای چه چیزی می‌جنگد، و کافران قدیم و جدید برای چه چیزی می‌جنگند؟!

«الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ (نساء/ ۷۶)

کسانی که ایمان آورده‌اند، در راه یزدان می‌جنگند، و کسانی که کفرپیشه‌اند، در راه شیطان می‌جنگند.

بی‌گمان خود جنگ ذاتاً مورد توجه نیست بلکه هدف و نتیجه آن مورد توجه است که در راه چه کسی و برای چه چیزی صورت می‌گیرد؟ آیا برای گسترش قلم رواست؟ آیا در راه ارضای حس غرور و تکبر و سرگرمی است؟! آیا برای به بندگی کشیدن دیگران و غلبه بر آنان و دزدیدن و ربودن خیرات و ثروتهای آنان است؟ آیا در راه تحقق مصالح ویژه است؟ آیا برای دست یافتن بر کالاهای مادی زمین است؟! این است هدفهای که جاهلیتها برسر آنها می‌جنگد و جوانان خود را هیمه آتش کشمکشها و پیکار خویش می‌کنند و اسلام ذاتاً برای جنگ و مبارزه با این اهداف آمده است و با طاغوتیانی می‌جنگد که ملتهای خود را برای رسیدن

به این اهداف مسخر و رام خویش کرده‌اند، و اسلام می‌خواهد این ملتها را از بندگی و اسارت این طاغوتیان آزاد و رها سازد و برای این کار آنان را به پرستش الله، خدای یگانه دعوت می‌کند که به محض اینکه تنها به پرستش الله روی آوردند، بلافاصله از پرستش تمام اربابان دروغین و خدایان ساختگی آزاد می‌شوند و در مقدمه آنان این طاغوتیانی هستند که با نظامها و تشکیلات و قوانین خود مردم را به بندگی خود کشانده‌اند

و اسلام به مسلمانان دستور می‌دهد که نخست و پیش از هر چیزی مردم را به اسلام دعوت کنند، پس اگر مردم تسلیم الله شدند نه تسلیم آنان، کار تمام می‌شود و نیازی به جنگ نیست و جنگی در کار نیست:

«فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ وَنُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ (توبه/ ۱۱)

اگر آنان توبه کردند و نماز را خواندند و زکات دادند در این صورت برادران دینی شما هستند. ما آیات خود را برای اهل دانش و معرفت بیان می‌کنیم و شرح می‌دهیم.

بنابراین، اسلام اولاً و پیش از هر چیزی، دین دعوت به پذیرش وجود الله است پس اگر مردم اسلام را نپذیرفتند و حاضر به تسلیم در برابر حکم خدا نشدند، اختیار دوم و راه دوم به آنان پیشنهاد می‌گردد، و آن این است که در برابر قوت و اقتدار اسلام تسلیم شوند و بر ضد اسلام قیام نکنند و با آن دشمنی و مبارزه ننمایند، پس اگر آن را نیز نپذیرفتند آن وقت با آنان جنگ صورت می‌گیرد و این جنگ برای مجبور ساختن آنان به قبول دین اسلام نیست بلکه برای برپا داشتن عدالت الهی در زمین است که در حکم کردن به شریعت خداوند متجلی می‌شود و صورت می‌گیرد، و مردم در سایه اسلام از آزادی عقاید دینی برخوردارند.

آری! مسلمانان برای این اهداف می‌جنگند، تا فرمان و حکم خداوند بر فوق همه فرمانها و حکمها قرار گیرد و تنها بدان عمل گردد، نه برای اینکه نژادی یا قومی خاص یا افرادی از بشر برتر قرارگیرد و حکومت نماید و هنگامی که اسلام همه‌ی پیروان خود را به ویژه جوانان را بر قوت و قدرت تربیت می‌کند از جمله قوت و قدرت بدنی، برای این نیست که روی کالای مادی و لذات زمینی خواه حلال وخواه حرام فرو افتند، وبرای این نیست که به صورت حرفه‌ای باجسمهای خود به مسابقه و مبارزه بپردازند و از این راه کسب مال نمایند، و نه برای اینکه با این پرورش اندام از جنگ با ظالمان که بر آن ظلم می‌کنند، غافل شوند و سرگرم گردند، و نه برای اینکه با پرورش نیروی جسمی در زمین طغیان کنند و بر مردم ظلم و ستم نمایند، و نه برای اینکه خیرات و ثروتهای مردم را بربایند، بلکه آنان را بر قوت و قدرت تربیت می‌کند. قوت و قدرت جسمانی و بدنی - و در

هر لحظه به آنان تذکر می‌دهد که آنان بندگان خدای رحمانند و از خدای رحمن می‌ترسند و اوامر رحمن را اجرا می‌کنند و قبول دارنـد همـان گونـه کـه در آخـر سوره فرقان توصیفشان کرده است:

وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَه هم الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلامًا؛ وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبه هم سُجَّدًا وَقِيَامًا؛ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا؛ إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا؛ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا؛ وَالَّذِينَ لا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلا بِالْحَقِّ وَلا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا؛ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا؛ إِلا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا؛ وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا؛ وَالَّذِينَ لا يَشْهَدُونَ الزُّورَ (فرقان/ ٦٣ ـ ٧٢)

و بندگان رحمان کسانیند که آرام روی زمین راه می‌روند، و هنگامی که نادانان ایـشان را مخاطب قرار می‌دهند، از آنان روی مـی‌گرداننـد و بـه تـرک ایـشان مـی‌گوینـد؛ و کسانیند که شب را با سجده و قیام به روز می‌آورند؛ و کسانیند که پیوسته مـی‌گوینـد: پروردگارا! عذاب دوزخ را از ما به دور دار. چرا که عذاب آن جدا نمی‌گردد؛ بی‌گمان دوزخ بدترین قرارگاه و جایگاه است؛ و کسانیند که هنگام خرج کردن نـه زیـاده‌روی می‌کنند و نه سختگیری، و بلکه در میان این دو میانه‌روی و اعتدال را رعایت می‌کنند؛ و کسانیند که با الله، معبود دیگری را به فریاد نمی‌خواننـد و پرسـتش نمـی‌نماینـد، و انسانی را که خداوند خونش را حرام کرده است، به قتل نمی‌رسانند مگـر بـه حـق، و زنا نمی‌کنند. چرا که هر کس این را انجام دهـد، کیفـر آن را مـی‌بینـد؛ عـذاب او در قیامت مضاعف می‌گردد، و خوار و ذلیل، جاودانه در عذاب می‌ماند؛ مگـر کـسی کـه توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، که خداوند بدیها و گناهان ایـشان را به خوبیها و نیکیها تبدیل می‌کند، و خداوند آمرزنده و مهربان است؛ و کسانیند که بـر باطل گواهی نمی‌دهند. .

و به این گونه است که درروش تربیت اسلامی تربیـت اجـسام از تربیـت ارواح جدا نیست، اندامهای نیرومند و اجسام توانمند وسـیله گـسترش و پخـش خیـر و نیکی در زمین می‌گردند، و برای پخش شـر و فـساد و تبـاهی نیـستند و در ایـن زمینه است کهروش ربانی منفرد و جدا از برنامه‌هـا و روشـهای بـشری در خـلال تاریخ است.

و گفتیم که استعدادت و مواهب و بخشیده‌های خدادادی در ایـن دوره شـروع به ظهور و بروز می‌کنند و جوان نیز شروع مـی‌کنـد بـه اینکـه بـه آنهـا افتخـار و مباهات نماید و آنها را افزایش و پرورش دهد و اسلام براین مواهـب و اسـتعدادت

مشتاق است، که آنها را تربیت کند و بپروراند و افزایش دهد و آنها راسرکوب نکند و به حال خود نگذارد تا بدون فایده از بین بروند. بدون شک پیامبر (ص) تمام مواهب خدادادی یاران خود را می‌شناخت، سپس آنها را در بهترین مجال و میدان به کار می‌برد و یاران خود را در جای به کار می‌گمارد که مواهبشان به نفع اسلام و مسلمانان سودمندتر واقع شود و این است شیوه تربیت اسلامی. بی‌گمان این موهبت در حد ذات خود نیرویی است که ممکن است در راه خیر وخوبی به کار گرفته شود، همان گونه که ممکن است در راه شر مورد سوء استفاده واقع گردد و هیچ موهبتی در حد ذات خود نه ذاتاً خیر است و نه ذاتاً شر است، بلکه این توجیه و رهنمودی است که بدان داده می‌شود، که آن را به صورت نیروی خیر یا به صورت نیروی شر در می‌آورد. در برابر مواهب و نیروهای خدادادی و استعدادت از راه و روش تربیت اسلامی چه چیزی مورد توقع و انتظار است؟

برنامه اسلام آنها را سرکوب نمی‌کند. چون بخشیده ربّانیند و هر چیزی که خداوند به بشر بخشیده است، بهره و نصیب او است که باید آن را افزایش و پرورش دهند و از آن بهره‌برداری کنند و فضل و بخشش و نعمت خدا را بر خود سپاس گویند و شکر نعمت به جای آورند. برنامه اسلام این نیروها را پراکنده نمی‌کند و از بین نمی‌برد. چون از بین بردن نیرو مخالف تمام تعالیم و آموخته‌های اسلام است و با روح آن مخالفت دارد.

بلکه اسلام نیروهای انسان را به سوی خیر سوق می‌دهد، جهت خیری که در دنیا وآخرت به صاحب آن خیر و نیکی می‌رساند وبرای مردم نیز سودمند است:

فَأَمَّا الزَّبَدُ فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنفَعُ النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ (رعد/ ۱۷)

امّا کفها، دور انداخته می‌شود، ولی آنچه برای مردم نافع است در زمین ماندگار می‌گردد.

برای مثال نیروی خدادادی شعر را در نظر می‌گیریم که گمان می‌رود اسلام با این نیرو و موهبت خدادادی جنگیده است و از آن نفرت داشته و مردم را نیز بکراهت از آن خوانده است، به خاطر این سخن خداوند:

«وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ؛ أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ؛ وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لا يَفْعَلُونَ (شعراء/ ۲۲۴-۲۲۶)

سرگشتگان و گمراهان از شعراء پیروی می‌کنند؛ مگر نمی‌بینی که آنان به هر راهی بی‌هدف پا می‌گذارند؛ و اینکه ایشان چیزهایی می‌گویند که خودشان انجام نمی‌دهند و به آنها عمل نمی‌کنند.

با قطع نظر از اینکه این آیات درباره شاعران مشرک و شعرای مشرکین نازل

شده است، که به اسلام حمله می‌کردند و پیامبر (ص) و یارانش را دشنام می‌دادند و ناسزا می‌گفتند، آنچه که مورد اعتبار است خود نص آیات است نه سبب نزول آنها. این نص یک رفتار معینی را توصیف می‌کند که این رفتار در حد ذات خود معیوب است و استحقاق احترام و تقدیر و قدردانی ندارد: «در هر وادی سخن سرگدانند، چیزی می‌گویند که خود بدان عمل نمی‌کنند». سپس گذشته از این نص قرآنی که با «وَالشُّعَرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ» شروع می‌شود، آن را یک مسئله عامه فراگیر قرار نداده است که استثناء نداشته باشد، بلکه علی‌رغم صیغه عامی که در آیه اولی آمده است، گروه معینی از شاعران را که دارای رفتار دیگری مخالف با آن گروه اولند، استثناء کرده است:

«إلا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظُلِمُوا (شعراء/ ۲۲۷)

مگر شاعرانی که مؤمن هستند و کارهای شایسته و بایسته می‌کنند و بسیار خدا را یاد می‌نمایند و هنگامی که مورد ستم قرار می‌گیرند یاری می‌دهند.

بنا بر این از این نص بر می‌آید که شعر در حد ذات خود ملعون نیست و تمام شاعران روی هم رفته، ملعون و مطرود نیستند، بلکه این رفتار وسلوک جاهلی است که با شعر می‌کند مذموم و مورد نکوهش است و رفتار و سلوک ایمانی با شعر خارج از ذم و نکوهش است، بلکه این گروه برحسب توصیف ظاهری پیامبر (ص) از آنان، مورد مدح واقع شده‌اند.

و معروف است که پیامبر (ص) حسان بن ثابت شاعر خود را به خود نزدیک می‌ساخت، و او را به گفتن شعر تشویق می‌کرد و به وی می‌فرمود:

«قُلْ وَ رُوحُ الْقُدُسِ مَعَكَ».

در جواب شاعران کافر شعرت را بگو و روح القدس تو را یاری می‌کند.

به راستی این فرموده پیامبر (ص) بزرگترین تشجیع و تشویق و گرامی‌ترین تشجیع است بر گفتن شعر درست. پس بنابراین، این خود این نیروی موهبت الهی نیست که آن را در طومار خیر یا در طوار شر قرار می‌دهد، بلکه شیوه رفتار با این موهبت است که ارزش یا عدم ارزش آن را تعیین می‌کند و آن را مطلوب و مرغوب یا مطرود و مذموم می‌سازد و این جا نسبت به شعر دو سؤال پیش می‌آید که ما به آنها پاسخ می‌دهیم. چون به نظر ما داخل در شیوه تربیت اسلامی هستند:

اولاً نباید از هنر به خاطر خود هنر و با صرف نظر از موضوعی که بدان می‌پردازد، تقدیر و مدح نماییم؟!

دوم اینکه آیا ما شعر یا هنر به طور عام را می‌خواهیم به عنوان پند و اندرز و دعوت به مکارم اخلاق، تا آن را مباح کنیم و مباح بدانیم و جوانی که ذوق و نیروی خدادادی آن را دارد، بر آن تشویق و ترغیب نماییم، وگرنه، اگر او را تشویق نکردیم، موهبت خدادادی او را کشته‌ایم و تباه ساخته‌ایم؟ اما مسئله «هنر برای هنر» نه چیزی دیگر، این یک فریاد و خروش جاهلی است که اسلام نه آن را مقرر می‌دارد و نه آن را می‌پذیرد، بلکه حتی جاهلیت کمونیستی و ماتریالیزمی نیز ذاتاً هنر عاری از التزام و تعهد را رد کرده و نپذیرفته است با این حال، مجال و میدان التزام و تعهد را تنها در حدود و چهارچوب جاهلیت خود مشخص و معین کرده است یعنی باصطلاح آنان باید شعر تنها از مبارزه طبقاتی و رنج و آلام طبقه زحمتکش پایمال شده در زیر فشار فئودالیسم و سرمایه‌داری سخن بگوید! و برای مثال در نظر آنان سخن گفتن شعر از رنج و دردهای این طبقه از زاویه مفهوم «انسانیت» حرام و ناروا است. چون مسئله انسانیت عبث و بی‌محتوا است و هیچ فایده‌ای ندارد! چون بزعم آنان مسئله انسانیت خرافات است!

بلکه باید شعر در خلال پیکار طبقاتی مطرح شود تا حقدو کینه طبقه‌ای را منفجر سازد و طبقه‌ی زحمتکش را بشوراند و بشورش وادارد تا طبقات غیر خود را پایمال و محو نماید!!

و اسلام نمی‌خواهد که مفاهیم و اصول خود را بر این اساس و پایه‌های بیمارگونه تنگ و محدود که افق بسیار تنگی دارند، بنا نهد و آن را نمی‌پذیرد و این اسلام است که می‌گوید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ (حجرات/ ۱۳)

ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی آفریده‌ایم، و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید. بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد خدا متقی‌ترین شما است.

و می‌گوید:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلا (اسراء/ ۷۰)

ما آدمیزادگان را گرامی‌داشته‌ایم، و آنان را در خشکی و دریا حمل کرده‌ایم، و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم.

بلکه بی‌گمان اسلام از ظلم و ستم نفرت دارد و برای از بین بردن آن دعوت

می‌کند، و کسانی را که بر قبول ظلم وستم سکوت اختیار می‌کنند با دعای اینکه در زمین ضعیف نگه داشته شده و مستضعفند، نکوهش می‌کند و آنان را ظالمان نسبت به نفس خویش می‌نامد. اسلام با مبارزه با ظلم و ستم موافق است با این حال، نه بر اساس پیکار طبقاتی و حقد و کینه نسبت به طبقه‌ای خاص، بلکه بر اساس انسانیت انسان که خداوند او را مکرم داشته و باید مکرم بماند، انسانی که خداوند او را در نیکوترین هیأت ساخته و آفریده است و امتناع می‌ورزد از اینکه به پست‌ترین درجه فرو افتد. سپس اسلام منهج و روشی را بیان می‌کند که به وسیله آن انسان از تمام طاغوتهای زمین آزاد می‌گردد و آن را وسیله عبارت است از پرستش الله، خدای یگانه و بی‌شریک که تنها و تنها او را بپرستد وروش ربانی را در زمین برپای دارد، و آن همان روشی است که در کمین طاغوتیان می‌ایستد.

و هنر اسلامی همان چیزی است که در فلک این مفهوم گسترده و فراگیر دور می‌زند، و انسان را در حقیقتش یک کل متکامل در نظر می‌گیرد و تنها از «معده» او و تنها از جنبه مادی او سخن نمی‌گوید، بلکه از وجود و هستی انسان سخن می‌گوید که شامل جسم و عقل و روحش می‌شود و دنیا و آخرت او را، وعلاقه و پیوند و دلبستگی او را به پروردگارش و به جهان هستی و بزندگی و زندگان را نیز شامل می‌گردد و به راستی این چیزی است که خیلی بزرگتر است از پند و اندرز و سخن مستقیم از مکارم اخلاق و اخلاق کریمانه و خیلی بزرگتر است از مفهوم هنری که بشریت در هر وقتی از اوقات، با آن زندگی کرده است. پس جوان مسلمان دارای یک نیروی هنری خدادادی گرانبهای است که باید بر آن مشتاق بود و آن را تشجیع نمود و افزایش داد و پرورش نمود، و آن را برای خدمت اسلام توجیه و ارشاد نمود به همان شیوه‌ای که پیامبر (ص) حسان بن‌ثابت را بر گفتن شعر تشویق و تشجیع می‌نمود و اگر شرایط و اوضاع پیکار در آن روز، به حقیقت اقتضای آن می‌کرد که شعر حسان (رض) دفاع مستقیمی از پیامبر (ص) و از اسلام باشد، و دشنام و ناسزاگویی مستقیم به کفر و کافران باشد، ولی این یگانه راه و شیوه بیان و ادا در روش هنری اسلامی نیست، بلکه از جهت فنی و هنری زیباتر خواهد بود که هر وقت بتوانیم از راه غیرمستقیم به اهداف خویش برسیم و توجیهات خود را ابلاغ نماییم، از خلال حرکت نفس بشری در چهارچوب رویدادها. ۱ هر گاه ما از شعر و هنر سخن گفتیم، نیازی نیست که از توجه و عنایت اسلام به نیروهای خدادادی و استعدادات دیگری که سرشت وطبع علمی یا به ویژه عملی دارند، سخن بگوییم. اینها تماماً نیروهایی هستند که اسلام بر آنها

---

۱. برای تفصیل این موضوع، رک: کتاب «منهج الفنّ الاسلامی». مؤلف.

مشتاق است و مجتمع مسلمان و دولت مسلمان وقتی که برپا می‌شوند، آنها را به کار می‌گیرند، و امروز جماعت داعیان اسلام نیز از آنها بهره می‌برند، و در خدمت اهداف اسلامی در تمام زمینه‌های زندگی آنها را به کار می‌برند: در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی، و اجتماعی، و اندیشه و فکر، و زمینه‌های علمی و عملی و همچنین در میدان دعوت که میدان و مجال گسترده و پراهمیت است ما امروز در عصر پیکار دعوتها که آنها را «آیدیولوژیات» می‌نامند، زندگی می‌کنیم، که در آن از تمام وسایل دعوت ظاهری و پنهانی استفاده می‌کنند و مسلمانان نیاز به تلاشهای فوق‌العاده دارند تا حق را از باطل تمییز دهند، چه برای خودشان و چه برای تمام بشریت و این جا همچنین روش تربیت اسلامی از برنامه‌های تربیتی دیگر جدا و متمایز است، که برنامه اسلامی عنایت و توجه قابل ملاحظه‌ای به پرورش و افزایش مواهب خدادادی و استعدادات، می‌کند، همان گونه که جدایی آن را در عنایت و توجه به نیروی بدنی جوانان را قبلاً دیدیم.

بی‌گمان تمام مواهب همان گونه که گفتیم، نیروهایی هستند که ممکن است برای خیر و نیکی به کار روند، همان گونه که ممکن است برای شر و تباهی مورد کاربرد داشته باشند. تمام ملتها و مجتمعات این مسئله را می‌دانند. با این حال، آنان در تقدیر و تشخیص «خیر» «شر» برحسب اختلاف مفهومی که با آن زندگی می‌کنند، با هم اختلاف دارند، و همچنین اختلاف نظرشان نسبت به هدف و غایت وجود انسانی نیز این اختلاف را پدید می‌آورد اما اگر غایت و هدف وجود مجهول باشد همان گونه که شاعر جاهلی می‌گوید:

«جِئْتُ لا أَعْلَمُ مِنْ أَيْنَ ولكِنِّي أَتَيْتُ وَلَقَدْ أَبْصَرتُ قُدّامي طريقاً فَمشَيْتُ»

من به جهان آمده‌ام و نمی‌دانم از کجا آمده‌ام، ولی من آمده‌ام! و به حقیقت راه پیش پای خود را دیده‌ام و رفته‌ام!

پس برحسب آن هر انسان به حال خود گذاشته می‌شود. و هر کس برحسب میل خود در نیروهای خدادادی و موهبت خود تصرف می‌کند! بنابراین، به زعم آنان معیاری برای خیر و برای شر، به طور مطلق، وجود ندارد! اما اگر غایت وهدف از وجود انسانی، آن باشد که به عنوان یک فرد مستقل قائم بذات خویش و به حساب همه مردم و علی‌رغم همه آنان، بذات خود تحقق بخشد، همان گونه که «اصالت وجودی سارتر» می‌گوید.

چون از دیدگاه آنان وجود انسانی و وجود هستی جهانی هدف وسرانجام و غایتی ندارد. پس جز اینکه انسان به وجود ذاتی خود به این صورت تحقق ببخشد، چیزی باقی نمی‌ماند، پس تمام مواهب و استعدادات عبث می‌باشند، وبرای حرص بر هیچ چیز از آنها در این زندگی مجالی نیست، جز به اندازه آن که به صاحبشان

کمک می‌کنند تا تمام وجود بشری را پایمال کند تا ذات مفرد صاحبشان باقی بماند!

اما اگر غایت و هدف از وجود انسانی آبادانی مادی زمین و بهره‌برداری از کالاها و لذتهای آن باشد با صرف‌نظر از اینکه حرام است یا حلال، و حق است یا باطل، همان گونه که حال و صفت جاهلیت معاصر است به طور عموم، آن وقت افزایش و نمو هولناکی در مواهب و استعدادات در جمیع جهات پدید خواهد آمد به ویژه در جهات عملی. با این حال، بر همان اساس که فرق بین حلال و بین حرام و فرق بین حق و بین باطل وجود ندارد و استعدادات ومواهب در چهارچوب گسترده‌ای در خدمت پیکار قدرتمندانه بین افراد و جماعات و دولتها و ملتها به کار گرفته می‌شوند و همگی برکالای زمین و لذتهای آن به جان هم می‌افتند، و بعضی از آنان برای پایمال کردن بعضی دیگر می‌کوشند! و مواهب و استعدادت تماماً یا قسمت اکثرش در خدمت شیطان قرار می‌گیرد، همان گونه که نیروی «اتمی» در تخریب و ویرانی به کارگرفته می‌شود و همان گونه که قرصهای ضدبارداری برای اشاعه فحشاء در زمین مورد سوء بهره‌برداری قرار می‌گیرد و همان گونه که تصاویر متحرک سینمایی و تلویزیونی برای تباه ساختن اخلاق کریمانه و از هم پاشیدگی روابط بشری مورد سوء استفاده واقع می‌شود و همان گونه که دانش به طور کلی حتی دانشهای سودمند در راه به فساد کشاندن عقیده و باور دینی و برگرداندن مردم از عبادت الله به کار برده می‌شود، با دعای اینکه انسان ترقی کرده و از طوق و بند رها شده و دیگر نیازی به سرپرستی الله ندارد! اما در راه و روش تربیتی اسلامی، مواهب و استعدادات افزایش و نمود می‌یابند تا به غایت و هدف وجود انسانی خدمت کنند، آن گونه که الله آفریدگار انسان آن را معین و محدود ساخته است:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنْسَ إِلا لِيَعْبُدُونِ (ذاريات/ ٥٦)»

و ما جن و انسان را جز برای عبادت خلق نکردیم.

عبادت بدان معنی واسع و فراگیری که منحصر به شعایر تعبدی نیست، همان گونه که در ذهن نسلهای متأخر مسلمانان چنین شده است، بلکه این عبادت شامل تمام فکرها و احساسات و رفتارهای زندگی می‌گردد، همان گونه که نسلهای اولیه اصحاب و تابعین رضای خدا بر آنان باد از توجیهات و ارشادات قرآن و رهنمودهای پیامبر (ص) چنین فهمیده‌اند.

«قُلْ إِنَّ صَلاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي للهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ لا شَرِيكَ لَهُ (انعام/ ١٦٢ ـ ١٦٣)

بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن مَن از آن خدا است که پروردگار جهانیان است؛

خدا را هیچ شریکی نیست.

پس این عبادت شایستگی خلافت در زمین و آبادانی زمین را شامل می‌شود ولیکن برابر راه و روش و فرمان الله. این تنها آبادانی مادی زمین نیست که از انسان خواسته می‌شود که وسیله آن وجود صحیح خود را تحقق بخشد. بلکه باید به وسیله آبادانی زمین بر اساس ارزشها و مبادی و اصولی باشد که شایسته و لایق انسان است و بر اساس برپای داشتن حق و عدالت ربانی در واقعیت زمین. بنابراین، استفاده از کالا و لذتهای زمین برحسب حکم خدا و به معیار حلال و حرام وحق و باطل صورت می‌گیرد که در عین حال معیار دنیا وآخرت نیز می‌باشد. در راه و روش تربیتی اسلامی، مواهب و استعدادات رشد و نمو داده می‌شوند و در خدمت این منهج و روش واضحی قرار می‌گیرند که در کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) به تفصیل آمده‌اند، پس دارای هدف خیر و واضح خواهند بود و در خدمت الله‌اند نه در خدمت شیطان.

و ما گاهی احتیاج پیدا می‌کنیم که وسایل نیکوی رشد و نمو و افزایش مواهب و استعدادات را از جاهلیت معاصر بیاموزیم که به راستی وسایل برجسته وخوبی هستند، مادام که خط بین ما و بین واقعیت تاریخی ما بریده شده است که در آن خط، امت اسلامی جالب‌ترین امت در زمین بودند، و به نیکوتر وجه مواهب ونیروهای خدادادی فرزندانش واستعدادهای فطریشان را به کار می‌گرفت.

ولیکن وقتی که ما فرزندان خویش را به غرب می‌فرستیم تا در مراکز علمی و دانشگاههای آنان وسایل رشد و نمو این استعدادات را بیاموزند، آنچه که پیش می‌آید، این است که آنان تنها وسایل را آن گونه که حاصل می‌شوند، به ما نقل نمی‌کنند، بلکه وسیله را با هدفهای پیچیده در آن به ما نقل می‌نمایند، و خیروشر به هم می‌آمیزند و شر برخیر غلبه می‌کند. چون فرزندان ما هنگامی که بر می‌گردند از خالص کردن وسیله تنها و آن را در خدمت اهداف دیگری نزد خود قرار دهند، عاجزند و نمی‌توانند وسایل را از هدفهای آنان جدا نمایند. چون ما هنگامی که آنان را می‌فرستیم در حقیقت اهداف ذاتی و شخصی و روش ذاتی و شخصی ندارند که برابر آن بیندیشند و رفتار نمایند. چون ما در حقیقت واقعی با اسلام به عنوان راه وروش زندگی، زندگی نمی‌کنیم. بنابراین، چیزی نداریم که به وسیله آن از جاهلیت حکم فرما در زمین تمایز حاصل نماییم!

در حقیقت اروپا در آغاز نهضتش فرزندان خویش را به اندلس و شمال افریقا و جزیره سیسیل و دیگر اماکن تمدن اسلامی می‌فرستادند تا در مدارس مسلمانان علم و دانش را بیاموزند، اما آنان تنها وسایل را می‌آموختند و با آن وسایل اهداف اسلامی را که حق منزل از جانب الله بود، نمی‌پذیرفتند، بر باطل خویش در آن

روز اصرار می‌ورزیدند و امروز بسبب همان باطل نسبت به خدا کفر می‌ورزند و تباه شده‌اند. آیا درست است که ما تا به این درجه پست و خوار باشیم و از تمییز وسایل و اهداف از یک‌دیگر عاجز باشیم!

از اهداف منحرفانه‌ای که در لابلای این وسایل پیچیده‌اند و اصرار ورزیم بر اینکه از اروپاییان در همان راه فساد و تباهیشان پیروی کنیم! در حالی که خود حق نازل شده از خدا را داریم؟!

و از رشد و نمو نفسی که اهتمامات جوان را از محیط تنگی و محدودی که در آن زندگی می‌کند در دوره کودکی و پیش از بلوغ، سخن گفتیم که بدایره وچهارچوب گسترده‌ای منتقل می‌کند که شامل مجتمعی می‌شود که در آن زندگی می‌کند وهمچنین شامل مجتمع بشری نیز می‌گردد و راه و روش تربیت اسلامی این رشد و نمو نفسی او رافرا می‌گیرد و آن را به سوی خیر و مصلحت متوجه می‌سازد، با گامهایروش ربانی نازل شده از جانب الله. بی‌گمان منهج ربانی به به هم پیوستگی مجتمع دعوت می‌کند، بلکه به سوی تمام امت اسلامی دعوت می‌کند، و به مؤمنان می‌گوید با هم برادرند:

«إنّما المؤمنون إخوةٌ»

بی‌گمان مؤمنان با هم برادرند.

و این اخوت و برادری را به صورت آشکارا معین و محدود می‌سازد که به راستی برادری در عقیده و ایمان و باوری است. که این برادری بر اساس پیوند خونی و نژادی و زبان و قومیت و سرزمین ومصالح مشترک نیست، و نه هر پیوندی دیگری که جاهلیتها در قدیم و جدید بر پای می‌دارند، بلکه تمام این پیوندها زمانی پیوند به حساب می‌آیند که در سایه عقیده دینی الهی برپای باشند:

«وَالَّذِينَ آمَنُوا مِنْ بَعْدُ وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا مَعَكُمْ فَأُولَئِكَ مِنكُمْ وَأُولُو الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ (انفال/ ۷۵)

و کسانی که پس از آن ایمان آورده‌اند و مهاجرت کرده‌اند و با شما جهاد نموده‌اند، آنان از زمره شما هستند و کسانی که با یکدیگر خویشاوندند برخی برای برخی دیگر سزاوارترند در کتاب خدا بی‌گمان خداوند آگاه از هر چیزی است.

اما پیوند در سایه غیر عقیده تماماً گسسته و حرام است:

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ و ازواجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (توبه/ ۲٤)

بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله شما، و اموالی که فراچنگش آورده‌اید، و بازرگانی و تجارتی که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید، و منازلی که مورد علاقه شما است، اینها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوبتر باشد، در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند. خداوند کسان نافرمانبردار را هدایت نمی‌نماید.

و این به این معنا نیست که دشمنی با بشریت است:

«لا یَنْهَاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ لَمْ یُقَاتِلُوکُمْ فِي الدِّینِ وَلَمْ یُخْرِجُوکُمْ مِنْ دِیَارِکُمْ أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَتُقْسِطُوا إِلَیْهِمْ إِنَّ اللَّهَ یُحِبُّ الْمُقْسِطِینَ؛ إِنَّمَا یَنْهَاکُمُ اللَّهُ عَنِ الَّذِینَ قَاتَلُوکُمْ فِي الدِّینِ وَأَخْرَجُوکُمْ مِنْ دِیَارِکُمْ وَظَاهَرُوا عَلَیٰ إِخْرَاجِکُمْ أَنْ تَوَلَّوْهُمْ وَمَنْ یَتَوَلَّهُمْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ (ممتحنه/ ۸ـ۹)

خداوند شما را باز نمی‌دارد از اینکه نیکی و بخشش بکنید به کسانی که به سبب دین با شما نجنگیده‌اند و از شهر و دیارتان شما را بیرون نرانده‌اند. خداوند نیکوکاران را دوست می‌دارد؛ بلکه خداوند شما را بازمی‌دارد از دوستی ورزیدن با کسانی که به خاطر دین با شما جنگیده‌اند، و شما را از شهر و دیارتان بیرون رانده‌اند، و برای اخراج شما پشتیبانی کرده‌اند و یاری داده‌اند. کسانی که ایشان را به دوستی گیرند، ظالم و ستمگرند.

پس در اسلام محور زندگی و محور حرکت و جنبش و محور احساسات، و محور رفتار تمام عقیده و ایمان الهی است و ولاء و دوستی از آن مؤمنان است:

«إِنَّمَا وَلِیُّکُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِینَ آمَنُوا الَّذِینَ یُقِیمُونَ الصَّلَاةَ وَیُؤْتُونَ الزَّکَاةَ وَهُمْ رَاکِعُونَ (مائده/ ۵۵)

تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنانی یاور و دوست شمایند که خاشعانه و خاضعانه نماز را به جای می‌آورند و زکات مال به در می‌کنند.

و از این جا است که در منهج و برنامه اسلامی جوانان متوجه آن می‌گردند که باید دوستی و محبتشان برای جماعت مؤمنان باشد هر جا باشند و اهل هر نژاد و زبان و قومیتی باشند و باید عواطف و احساساتشان متوجه بشریت باشد بر حسب موضعگیری بشریت در برابر دین الله و در برابر مؤمنان.

یعنی این موضعگیری بشریت در برابر دین الله و در برابر مؤمنان است که موضعگیری جوانان مؤمن را در برابر بشریت تعیین می‌کند.

و در داخل جماعت مسلمان این رهنمودها و تعلیماتی که جوانان بر آن تربیت می‌یابند و طبعاً غیرجوانان نیز چنینند! بر حسب این آیات است:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا يَسْخَرْ قَومٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَى أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَى أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلا تَلْمِزُوا أَنْفُسَكُمْ وَلا تَنَابَزُوا بِالأَلْقَابِ بِئْسَ الاسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ؛ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلا تَجَسَّسُوا وَلا يَغْتَبْ بَعْضُكُمْ بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَحِيمٌ (حجرات/ ۱۱ ـ ۱۲)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگری را استهزاء کنند، شاید آنان بهتر از اینان باشند، و نباید زنانی زنان دیگری را استهزاء کنند. چون چه‌بسا آنان از اینان خوبتر باشند، و همدیگر را طعنه نزنید و مورد عیبجویی قرار ندهید، و یکدیگر را با القاب زشت و ناپسند مخوانید و منامید. چه بد است، بعد از ایمان آوردن، سخنان ناگوار و گناه‌آلود گفتن و بر زبان راندن! کسانی که دست برندارند و توبه نکنند، ایشان ستمگرند؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از بسیاری از گمانها بپرهیزید، که برخی از گمانها گناه است، و جاسوسی و پرده‌دری نکنید، و یکی از دیگری غیبت ننماید؛ آیا هیچ یک از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ به یقین همه شما از مرده‌خواری بدتان می‌آید از خدا پروا کنید، بی‌گمان خداوند بس توبه‌پذیر و مهربان است.

و بر مربی واجب است که این اخلاقیات را تثبیت و ریشه‌دار نماید تا اینکه به صورت عادت درمی‌آیند و به صورت قانون و دستور داخلی درآید که جوان مسلمان هر گاه موضعی از این مواضع مذکور برایش پیش آید خود به خود به مقتضای این آیات تصرف نماید. البته نیاز به تذکر مستمر دارد تا این عادت ثابت و ریشه‌دار گردد و ناخشنودی و عدم استقبال و اظهار نفرت و امتناع از گوش دادن به این محرمات، از جمله وسایل منع از واقع شدن در چیزی است که خداوند از آن نهی کرده است از قبیل به مسخره گرفتن دیگران، و طعنه‌زدن و بدگویی کردن و نام بردن دیگران با القاب زشت و ناپسند و بدگمانی بدون دلیل و جاسوسی کردن از حال دیگران وغیبت و سخن‌چینی و و به این گونه عواطف دوستی ومحبت به صورت سالم و درستی که اسلام می‌خواهد پدید می‌آید و شکل می‌گیرد.

سپس از جمله علایم برادری و وسایل آن، همبستگی فقیر و ثروتمند و توانا و ناتوان در جامعه اسلامی است و این نیز احتیاج به عادت دادن دارد و الگو و نمونه خوب در این باره تأثیری عظیمی دارد. پس هنگامی که جوان از زمان کودکی و پیش از بلوغ می‌بیند که پدر و مادرش اگر از توانمندان باشند، به حال محتاجان می‌رسند و از آنان سرپرستی می‌کنند، بی‌گمان این عمل والدین در نفس آنان تأثیر شگرفی می‌بخشد و آنان را به عواطف واحساسات همبستگی عادت می‌دهد و

اسلام همبستگی را تنها به مال محدود و منحصر نمی‌کند و در حدیث پیامبر (ص) به انواع همبستگی غیر مالی اشاره شده است:

«اِنَّ أَبْوابَ الْخَيرِ لَکَثِيرَةٌ، اَلتَسْبِيحُ، وَالتَّحْمِيدُ، والتَّكْبِيرُ و التَّهْلِيلُ وَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ و تُمِيطُ الْأَذي عَنِ الطَّرِيقِ و تُسْمِعُ الْأَصَمَّ وَ تُهْدِي الْأَعْمي وَ تَدُلُّ الْمُسْتَدِّلَ عَنْ حَاجِتِه و تَسْعَي بِشِدَّةٍ ساقَيکَ مَعَ اَللَّهْفانِ الْمُسْتَغيثِ وَ تَحْمِلُ بِشِدَّةٍ ذِراعَيکَ مَعَ الضَّعِيفِ» [1]

بی‌گمان درهای خیر و نیکی فراوانند. سبحان‌الله، والحمدلله، والله‌اکبر، ولااله‌الاالله، و دستور به نیکی و معروف و نهی از بدی و منکر، و برداشتن اذیت و آزار از راه مردم، شنوانیدن کر، و راهنمایی کور، و راهنمایی کسی که راهنمایی به نیاز خود می‌طلبد، و دویدن به کمک مظلوم فریادخواه، و تحمل و برداشتن ناتوان با سختی بازوانت، همگی درهای خیر و نیکی هستند و.

سپس آن جا تعاون و همکاری وجود دارد:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تُحِلُّوا شَعَائِرَ اللَّهِ وَلا الشَّهْرَ الْحَرَامَ وَلا الْهَدْيَ وَلا الْقَلائِدَ وَلا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ يَبْتَغُونَ فَضْلا مِنْ رَبه هم وَرِضْوَانًا وَإِذَا حَلَلْتُمْ فَاصْطَادُوا وَلا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْم أَنْ صَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ أَنْ تَعْتَدُوا وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى وَلا تَعَاوَنُوا عَلَى الإثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ (مائده ۲)

ای مؤمنان! شعائر خدا را برای خود حلال ندانید و نه ماه حرام را، و نه قربانیهای بی‌نشان و نه قربانیهای نشانداری را و نه کسانی را که آهنگ آمدن به خانه خدا را دارند و به دنبال لطف و خوشنودی خدایند. هر وقت که از احرام به در آمدید و از سرزمین حرم خارج شدید، شکار کنید. دشمنی قومی که شما را از آمدن به مسجدالحرام باز داشتند، شما را بر آن ندارد که تجاوز کنید. در راه نیکی و پرهیزکاری همدیگر را یاری و پشتیبانی نمایید، و همدیگر را در راه تجاوز و ستمکاری یاری و پشتیبانی مکنید. از خدا بترسید. بی‌گمان خداوند دارای مجازات شدیدی است.

و تعاون و همکاری نیاز به تربیت دارد که از کودکی شروع و در دوره پیش از بلوغ جایگاه بزرگتری دارد. ولی مجال گسترده این تربیت در دوره جوانی بعد از بلوغ است. چون در این راه است که جوانان ذاتاً جذب و متوجه تجمع و تشکل می‌گردند، و قدرت جسمی و روحی و عقلی می‌یابند که به وسیله آن تعاون و همکاری و همیاری ثمربخش و فایده آن ملموس می‌گردد و کاشتن نهال همیاری

---

۱. به روایت ابن‌حبان و بَيْهَقِی.

و تعاون، نیازمند تمرکز برخط طبیعی غیریت است که در این دوره خود به خود رشد و نمو می‌کند و همچنین نیازمند کنترل خطوط دیگر معاکس آن است و این خطوط در فطرت انسان به خودی خود، وجود دارند، و در صورت عادی هیچ زیانی ندارند. ولی در معرض بزرگ شدن منحرفانه قرار دارند، اگر به صورت سالم توجیه و ارشاد نشوند و بارزترین خطوط معاکس و مخالف خط غیریت هنگامی که منحرف شوند، احساس خود بزرگ‌بینی است و چنین شخصی در این حالت با دیگران همکاری و همیاری ندارد. چون او انتظار وتوقع دارد که دیگران او را خدمت کنند، نه اینکه او بدیگران خدمت نماید! و غالباً این چنین شخصی از زمان کودکی در مسیر انحراف قرار می‌گیرد. چون کودک نازنازی و لوسی بوده و هر چه می‌خواسته، معقول یا غیر معقول والدین به وی جواب مثبت می‌داده‌اند، و به قدری به وی اهمیت داده‌اند که تمرکز طبیعی او پیرامون ذات خودش بزرگ شده است سپس که دوره پیش ا بلوغ و جوانی بعد از بلوغ فرامی‌رسد این انحراف او بزرگ و بزرگتر می‌گردد.

و تسلط طلبی و قدرت خواهی نیز احساس غیریت و قدرت بر تعاون و همکاری را فاسد و تباه می‌سازد و این هم یک نوعی از انواع منحرفانه اثبات وجود است، که صاحبش را بدان احساس می‌کشاند که او در سطح دیگران نیست، بلکه او بالاتر از دیگران است، بنابراین، نباید با دیگران تعاون و همکاری داشته باشد، بلکه باید او به آنان دستور دهد تا از او اطاعت نمایند!

و وظیفه واجب مربی است که این انحرافات را اصلاح نماید، حتی اگرچه در مرحله کودکی در او پدید آمده باشند و در آنجا در موقع مناسب اصلاح نگردیده‌اند. پس دوره آغاز جوانی با توجه به باروری فوق‌العاده‌ای که دارد، برای اصلاح چیزی که قبلاً اصلاح نشده است، قابلیت و شایستگی دارد، به سبب پرورش دیدگاههای سالم که در اصل فطرت ریشه دارند.

و مربی به ویژه در مدرسه برای اصلاح این انحرافات اگر موجود باشند، وسایل فراوانی در اختیار دارد و همچنین برای پرورش قدرت بر تعاون و همکاری جمعی ثمربخش و زندگی در اردوگاهها، از بهترین و مفیدترین وسایل تربیت است در این زمینه‌ها، و جوانان به صورت طبیعی از اردوگاهها خوششان می‌آید. چون بی‌گمان جوان هنگامی که می‌بینند که دیگران همگی کارهای را انجام می‌دهند که در اردوگاه از آنان خواسته می‌شود، ممکن نیست که او بر این جمود و خشک مزاجی یا گوشه‌گیری و عزلت‌گزینی باقی بماند. بلکه از موضعگیری خود خجالت می‌کشد، وناچار می‌گردد که کار کند حتی اگرچه در آغاز کار با کراهت و بی‌میلی باشد.

تا اینکه عادت می‌گیرد که بدون رنجش و کراهت کار کند.

می‌بیند که دیگران که رفقای او هستند با همان شوق و در همان سطح به او خدمت می‌نمایند، پس قطعاً حیا می‌کند از اینکه او نیز به نقش خود در خدمت به آنان وفا نکند و به این شیوه به تعاون و همکاری عادت می‌کند تا اینکه جزء فطرت و سجیه او می‌گردد و حُبّ ریاست و قدرت‌طلبی نیز ممکن است در این دوره معالجه و اصلاح گردد، حتی اگرچه جوان از زمان کودکی یا دوره مراهقه، بر آن رفته باشد و ضرورت ندارد که به وسیله درهم شکستن این احساس او، او را معالجه کرد! چون این آخرین راه چاره بعد از همه‌ی وسایل است، هنگامی که تمام وسایل سالم در معالجه و چاره‌سازی شکست می‌خورند، به این شکستگی حس غرور وی پناه برده می‌شود. بلکه مفیدترین وسایل آن است که به چنین جوانی تحمل مسئولیت واگذار شود، مسئولیت جدی و حقیقی، و در پیشگاه مربی که سرپرستی او را به عهده دارد، این مسئولیت را داشته باشد. آن هنگام احساس خواهد کرد که این مسئله یک آبجوی خالی نیست بلکه قیام به مسئولیت بر وجه اکمل است که اگر در آن غفلت کند او را در معرض ملامت قرار می‌دهد و ذات او را که افتخار و مباهات بدان را دارد در موضع طعنه دیگری و سرزنش دیگری قرار می‌دهد و از این راه مربی بدو هدف نیکو دست می‌یابد و به قول معروف با یک تیر دو نشان می‌زند،که عبارتند از کنترل این احساس منحرف واصلاح آن و عادت دادن جوان به تحمل مسئولیت و عواقب کار، و هر دو هدف خیر و نیکو هستند.

اما جوانی که بسبب در خویش فرو رفتن وعزلت گزینی از تعاون و همکاری با دیگران امتناع می‌ورزد، باید تشویق و تشجیع گردد تا بتدریج از این عزلت و گوشه‌گیری بیرون آید و به مشارکت با رفقایش انس و الفت گیرد تا بدان عادت نماید.

و باز هم یکی از وسایل همبستگی و ارتباط با هم در جامعه مسلمان، امر بمعروف و نهی از منکر است ولیکن به صورت محبت و با ملایمت و نرمخویی، و به انگیزه خیرخواهی دیگران نه به انگیزه برترجویی و تکبر بر دیگران و مخدوش کردن آنان و در تنگنا قرار دادنشان. بی‌گمان مجتمعی که در آن امر بمعروف و نهی از منکر نمی‌شود، نزد الله مجتمع ملعون و مطرود است:

«لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي اسرائيل عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ؛ كَانُوا لا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ (مائده/ ۷۸ - ۷۹)

کافران بنی‌اسرائیل بر زبان داود و عیسی پسر مریم لعن و نفرین شده‌اند. این بدان خاطر بود که آنان پیوسته سرکشی می‌کردند و از حدّ می‌گذشتند؛ آنان از اعمال زشتی

که انجام می‌دادند دست نمی‌کشیدند و همدیگر را از زشتکاریها نهی نمی‌کردند و پند نمی‌دادند و چه کار بدی می‌کردند!

و به راستی جاهلیت معاصر بدترین نمونه آن است در این زمینه. چون آنان نه تنها به عدم نهی از منکرات بسنده نمی‌کنند، که بسبب آن مستحق لعنت نزد الله‌اند، بلکه دورتر از آن رفته‌اند، و نزد آنان منکر به معروف و معروف به منکر تبدیل گردیده است، که علاوه بر استحقاق لعنت، بدرجه‌ای رسیده‌اند که خبر از هلاکت و ویرانی و انقراضشان می‌دهد، و به راستی این است مصیر و سرنوشت و فرجام این تمدن! مادام که حال خود را تغییر ندهند. ولی از طرف دیگر امر بمعروف ونهی از منکر مشروط به شروطی است، پس نباید منتهی بدشمنی و توهین به همدیگر گردد و تمسخر همدیگر و تجسس از حال یک‌دیگر و بدگمانی بدون دلیل را به وجود آورد که اینها همه مورد نهی قرار گرفته‌اند، بلکه امر بمعروف و نهی از منکر نصیحت خالصانه و محبت‌آمیز و نرم‌خویانه است، ونباید وسیله بدنامی و مشهور شدن ببدی گردد و دیگران را در تنگنا قرار دهد و پیامبر (ص) در مجال انکار چیزی، پرهیز داشت از اینکه شخص معینی را نام ببرد، بلکه می‌فرمود: چرا قومی چنین و چنان می‌کنند! تا اینکه انجام دهنده آن کار بد را منتبه سازد، بدون اینکه او را در محضر مردم بدنام و مشهور نماید. چون او می‌دانست که بدنام کردن و مشهور کردن نزد مردم، دل آن مرد را می‌رنجاند و او را در تنگنا قرار می‌دهد و نصیحت و راهنمایی مؤثر واقع نمی‌شود و در جای صحیح خود قرار نمی‌گیرد و مربی حکیم وکاردان فرزندان خود را بر این اخلاق کریمانه اسلامی تربیت می‌کند و اولاً بهترین نمونه وسرمشق عملی را از نفس خویش به آنان نشان می‌دهد، سپس آنان را توجیه می‌کند و متذکر و عادت می‌دهد و باید به طور عام ذکر کنیم که پرورش نفسی صحیح در وجود وهستی فردی که به تنهایی زندگی می‌کند و دور از دیگران است، تمام و کمال نمی‌یابد، به ویژه در این دوره با لذات. به این جهت در وجود فرد تنها تمام و کمال نمی‌یابد. چون که مبتنی بر اساس «غیریت» است و بر تعامل و رفتار متقابل با غیر خود و همبستگی و پیوستگی و تعاون با غیر استوار است. چون این امور طبیعتاً امور اجتماعی هستند، و محتاج بودن در میان جماعت و تعامل و رفتار متقابل با جماعتند. وگرنه، ، به صورت امور نظری بدون پشتیبانه و سرمایه در واقعیت درمی‌آیند! چگونه جوان به اخوت و برادری عادت می‌کند و خو می‌گیرد، اگر برادری را با احساس حقیقی برادری با کسانی که این پیوند او را به آنان پیوند می‌دهد، عملاً انجام ندهد؟! هنگامی که عملاً تعاون و همکای را با دیگران انجام ندهد، چگونه بدان خو می‌گیرد؟! چگونه عادت می‌گیرد به نفس خود وقتی که

خودش تنها باشد؟!

بی‌گمان بودن در میان جماعت است که این احساس را افزایش می‌دهد و این رفتار را پدید می‌آورد، سپس با بودن در میان جمع است که مربی می‌فهمد که او نقص دارد و محتاج توجیه و رهنمود است یا محتاج نیست و نقص ندارد. سپس باید دانست جوانی که در عزلت تربیت می‌شود، حتی اگر بخواهد بر راه راست و درست استوار باشد، برخی از جوانب نفس او پرورش و افزایش می‌یابد و جوانب دیگری از آن لاغر و ضعیف می‌ماند. چون عمل نکرده است، و ممکن است بسیاری از عیوب نهانی داشته باشد که هنگامی که مجبور می‌گردد در میان مجتمع زندگی کند، این عیوب و کاستیها کشف وآشکار می‌گردند یا گاهی که عملاً کار نکرده است از کار در میان جمع عاجز می‌گردد، و بنابراین، صاحبش شکست می‌خورد.

لذا وجود جماعت و در میان جماعت بودن ضرورت دارد. اما اگر دولت مسلمان و مجتمع نیز مسلمان باشد کار آسان است. چون جوان در میان مجموعه‌ای از رفقایش قرار می‌گیرد که شکل به هم پیوسته خانوادگی دارند، که سرپرست آنها همزیستی و مصاحبت و ملاحظه همدیگر و توجیه آنان را کاملاً سرپرستی می‌کند و گاهی با آنان سفرهایی را انجام می‌دهد و بعضی از اردوگاهها را برپای می‌دارد که در آنها کار جمعی و تعاون و همکاری را می‌آموزند و با دروسی از قرآن وسنت نبوی و سیره نبوی و شرح حال اصحاب پیامبر (ص) آشنا می‌گردند، که تمام اینها مجال و میدانی برای تربیت و توجیه و رهنمود مستقیم و غیر مستقیم می‌گردد و همراه با آن شعایر عبادتی نیز برپا می‌گردد، و نماز جماعت خوانده می‌شود، و اشکالی ندارد که افراده خانواده در ماه رمضان بعضی از شبها با هم افطاری بخورند و آنها را با ذکر و عبادت و تلاوت قرآن و نماز شب، «احیاء» نمایند تا این شبهای عبادت وذکر از دیگر شبها متمایز گردد و تأثیر خاص خود را در وجدان آنان باقی گذارد. همان گونه که افراد خانواده از هم بازدید به عمل می‌آورند و در انجام بعضی از خدمات اجتماعی که در توان دارند با هم تعاون و همکاری می‌کنند و امثال این گونه کارها و فعالیتهای که پرورش وافزایش نفس را برنگ اسلامی درست درمی‌آورد.

اما وقتی که دولت اسلامی و مجتمع مسلمان نداشته باشیم که این توجیه را انجام دهند، بلکه به جای آنها مجموعه‌ای از فریبندگیها و تحریکات منحرفانه باشد که جوانان را به گدایی در خیابانها و اذیت رهگذران تشویق و ترغیب نماید، برای قمار بازی جمع شوند یا دسته‌جمعی به اماکن لهو ولعب و فساد و بی‌بندو باری بروند، یا اوقات خود را به پوچی و بیهودگی بی‌ارزش بگذرانند و از کار جدی

نفرت داشته باشند و از زیر کار در روند، یا دور تلویزیون و نمایشهای منحط و پست و فیلمهای پست و بدآموز، ساعتهای طولانی حلقه بزنند وامثلا این گونه فعالیتهای تخریبی که زیربنای نفس و روح را ویران می‌کند و روابط و پیوندهای آن را از هم می‌گلسد. و در آن هنگام هیچ چاره‌ای نیست که باید جماعتی باشد که خود را وقف دعوت جوانان برای تربیت اسلامی واجب نماید و به این کار قیام کند و این جماعت به طبیعت حال قدرتی بر همه جوانان نخواهد داشت، و نمی‌-تواند از سیل فساد در جامعه جلوگیری کند، مادام که دولت برای آن کار آسانی می‌کند و به وسایل اعلامی و نظام و سیستمش آن را تشویق و تشجیع می‌نماید، ولیکن یک گروه پاک از جوانان از این موج بنیان‌کن رهایی خواهند یافت و منطقه جذب همیشگی می‌گردد برای جوانان علاقمند به بیرون آمدن از این باطلاق گندیده آلوده و پاک شدن از این پلیدیهای جاهلیت. طبیعی است که جاهلیت هرگز از این جماعت پاک راضی نگردد، و قطعاً جماعت و گروه مسلط بر این جاهلیت، هرگز از وجود چنین گروه پاک و مطهر در میان خود، خرسند نخواهد شد، و بر آنان فریاد نابودی سرمی‌دهد همان گونه که جاهلیت پیشین بر نابودی چنین گروهی فریاد نابودی سر داد:

أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ (اعراف/ ۸۲)

اینان را از شهر و دیار خود بیرون کنید. آخر اینان مردم پاک و پرهیزکاری هستند!.

و جاهلیت در برابر آن گروه مقاومت می‌کند و می‌خواهد آن را نابود کند، و آن وقت است که مصیبت و امتحان بزرگ پیش می‌آید و در این راه شهداء جانفدایی می‌کنند و گروهی شهید و گروهی مورد شکنجه و آزار واقع می‌گردند. و در بوته این آزمایش و محنت، جوانانی تربیت می‌شوند، در این بوته جانها وعواطف و احساساتی گداخته می‌گردد همان گونه که بدنها و اندامها نیز با عذاب و شکنجه گداخته می‌شوند. و سنت الهی تحقق می‌یابد:

«أَحَسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لا يُفْتَنُونَ؛ وَلَقَدْ فَتَنَّا الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَلَيَعْلَمَنَّ اللَّهُ الَّذِينَ صَدَقُوا وَلَيَعْلَمَنَّ الْكَاذِبِينَ (عنکبوت/ ۲ ـ ۳)

آیا مردم گمان برده‌اند همین که بگویند ایمان آورده‌ایم به حال خود رها می‌شوند و ایشان آزمایش نمی‌گردند؟!؛ ما کسانی را که قبل از ایشان بوده‌اند آزمایش کرده‌ایم، آخر باید خدا بداند چه کسانی راست می‌گویند، و چه کسانی دروغ می‌گویند.

و پالودگی و خالصیتی پدید می‌آید که برابر سنت الهی به دنبال آن تمکین و غلبه و پیروزی حاصل می‌شود:

وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا وَيَتَّخِذَ مِنْكُمْ شُهَدَاءَ وَاللَّهُ لا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ؛ وَلِيُمَحِّصَ اللَّهُ

الَّذِينَ آمَنُوا وَيَمْحَقَ الْكَافِرِينَ (آل‌عمران/ ۱۴۰ ـ ۱۴۱)

. و ما این روزها را در میان مردم دست به دست می‌گردانیم تا ثابت‌قدمان بر ایمان را جدا سازد و مؤمنان شناخته شوند و خداوند از میان شما قربانیانی برگیرد و افتخار شهادت نصیبشان گرداند و خداوند ستمکاران را دوست نمی‌دارد؛ و تا اینکه خداوند مؤمنان را سره و خالص گرداند و کافران را نابود و تباه سازد.

و برحسب سنت الهی شایستگی اهل بهشت برای ورود به بهشت کامل می‌شود:

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جَاهَدُوا مِنْكُمْ وَيَعْلَمَ الصَّابِرِينَ (آل‌عمران/ ۱۴۲)

آیا پنداشته‌اید که شما به بهشت درخواهید آمد، بدون آن که خداوند کسانی از شما را مشخّص سازد که به تلاش و پیکار برخاسته‌اند، و بدون آن که خداوند بردبارانی را متمایز گرداند.

«أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ وَزُلْزِلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ أَلا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ (بقره/ ۲۱۴)

آیا گمان برده‌اید که داخل بهشت می‌شوید بدون آن که به شما همان برسد که به کسانی رسیده است که پیش از شما درگذشته‌اند؟ زیانهای مالی و جانی به آنان دست داده است و پریشان گشته‌اند که پیغمبر و کسانی که با او ایمان آورده بوده‌اند می‌گفته‌اند: پس یاری خدا کی است؟! بی‌گمان یاری خدا نزدیک است.



و پیش از آن از رشد و نموّ عاطفی در مرحله آغاز جوانی سخن گفتیم و تربیت اسلامی به این رشد و پرورش عاطفی بسیار عنایت می‌کند و می‌خواهد که انواع افزایش و نمو در موجود بشری پدید آید و بدان اهمیت می‌دهد.

بی‌گمان این عواطف همان گونه که جاهلیت معاصر اعلان می‌کند، تنها به صاحبش اختصاص ندارد، بنابراین، در دایره‌ی «آزادی شخصیت او نیست که هر گونه که دلش بخواهد در آن تصرف نماید!

این جاهلیت به خاطر هدف سویی که دارد، آزادی شخصیت انسان را اول در مرحله پیش از بلوغ رها می‌کند. سپس به ویژه در مرحله آغاز جوانی نیز آن را بدون قیدوبند می‌گذارد، تا به بهانه‌ی آزادی شخصیت تمام مقدسات عقیدتی و اخلاقی بشریت را در هم شکند و بی‌اعتبار سازد!

در حالی که این «حریت شخصیتی» و آزادی آن را در مجال و میدانی که باید

آزاد باشد کاملاً در تنگنا و مضیقه قرار می‌دهد!

پس دین و اخلاق، و آداب و رسوم اجتماعی، و ازدواج، و خانواده. تمام اینها برای حریت شخصیتی بتاراج می‌روند و پایمال می‌گردند و مورد اتهام واقع می‌شوند و هیچ چیزی از آنها را بر اصول خویش برپای نمی‌دارند اما هنگامی که این حریت شخصیتی و آزادی شخصی در تعارض با مصالح و منافع سرمایه‌داری در غرب و در تعارض با مصالح و منافع حزب کمونیست حاکم یا با مصالح کمیته اجرایی عالی یا با منافع پیشوای مقدس در شرق، قرار گیرد، این آزادی شخصی پایمال می‌شود و این جا تمام زبانهایی که مدافع آزادی شخصی بودند، لال می‌شوند یا لالشان می‌کنند، و تمام نظامها و تشکیلات و قوانین و دستگاههای حکومتی برای تنبیه و تأدیب این معتدی گنه کار - در عرف آنها - به سرعت به کار می‌افتند که چرا نفسش چنین هوایی بسرش زده است، و گاهی بکمتر از اعدام وی راضی نمی‌شوند! و آن وقت در بوق و کرنا می‌دمند که فلان بر ضد «مصلحت عمومی» قیام کرده و بدان تعدی نموده است!

اسلام تمام عواطف بشری را به طور مطلق محترم می‌شمارد ولیکن نمی‌پذیرد که از حد خود تجاوز نمایند و طغیان کنند. عواطف والدین برای فرزندان و عواطف فرزندان برای والدین و عواطف جنسی و عواطف برادری و دوستی و رفاقتی و عواطف اجتماعی و عواطف انسانی. تمام این عواطف در فطرت عمیق و ژرفنا کند و در نظر اسلام که دین فطرت است، تمام اینها وزن و ارزش خود را دارند. مشروط به یک شرط که طغیان نکنند و از حد خویش تجاوز ننمایند. و کسی که این حد و مرز را تعیین می‌کند الله است. و غیر از او چه کسی مالک این حق است؟!

بِأَمْرِهِ أَلا لَهُ الْخَلْقُ وَالأَمْرُ (اعراف/ ٥٤)

. آگاه باشید که تنها او می‌آفریند و تنها او فرمان می‌دهد.

پس چون خداوند خود آفریدگار عالم هستی است، پس تنها دستور و امر از آن او است و هیچ موجودی در هر مقام و منزلتی باشد، حق دستور و امر کردن را ندارد مگر اینکه مثل الله آفریدگار باشد! و جز الله آفریدگاری وجود ندارد.

و همچنین الله «علیم وحکیم» است پس تنها او می‌داند که چه چیزی برای این فطرت سزاوار و شایستگی دارد و چه چیزی او را اصلاح می‌نماید، واو می‌داند حدودی که باید انسان نزد آنها توقف کند، و از آنها تجاوز نکند و به آنها نزدیک نشود:

تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ فَلا تَعْتَدُوهَا (بقره/ ٢٢٩)

. این حدود و مرزهای الهی است پس از آن تجاوز نکنید.

تِلْكَ حُدُودُ الـلَّهِ فَلا تَقْرَبُوهَا (بقره/ ۱۸۷)

این حدود و مرزهای الهی است و به آنها نزدیک نشوید.

و هیچ موجودی مستحق این نیست که صاحب امر باشد و دستور دهد، مگر اینکه مثل الله علیم و حکیم باشد، که حقیقت انسان را و حقیقت نفس انسان را و حقیقت گذشته و حال و آینده او را تا وقتی که رستاخیز برپای می‌شود و بعد از آن را بداند، بدیهی است که تنها الله چنین است. پس حالا که هیچ کسی نیست که همراه با خدا آفریدگار باشد یا علم و حکمت او را داشته باشد. بنابراین، هیچ کس حق ندارد که صاحب امر باشد. تا بگوید!

این چیز حلال است، واین چیز حرام است، و این نیکو و زیبا است و این چیز زشت و نارواست و این چیز مباح و این چیز غیر مباح است. مگر با اذن و اجازه خداوند چنین امری را صادر کند، وگرنه، ، این شرک است و شریک برای الله قراردادن است:

«أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ يَأْذَنْ به خدا (شوري/ ۲۱)

شاید آنان انبازها و معبودهایی دارند که برای ایشان دینی را پدید آورده‌اند که خدا بدان اجازه نداده است.

اما مؤمنان این است راهشان:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا الـلَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى الـلَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِالـلَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ (نساء/ ۵۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! از خدا و از پیغمبر اطاعت کنید، و از کارداران و فرماندهان مسلمان خود فرمانبرداری نمایید و اگر در چیزی اختلاف داشتید آن را به خدا و پیغمبر او برگردانید اگر به خدا و روز رستاخیز ایمان دارید.

بنا بر این تمام آنچه که خدا و پیامبرش (ص) حلال کرده‌اند، تنها آن حلال است و تمام آنچه که خدا و پیامبرش (ص) حرام کرده‌اند، تنها آن حرام است و همچنین مستحب و مکروه و مباح نیز برابر دستور الله و پیامبرش می‌باشد و حتی اجتهادات مجتهدان نیز با اجازه و اذن الله و رسولش می‌باشد، وگرنه، حق اجتهاد ندارند.

بی‌گمان خداوند والدین را مکلف ساخته است که مواظب فرزندان خود باشند و آنان را به اسلام هدایت کنند و این حدود و چهارچوبی است که عواطف والدین نسبت به فرزندان در دایره آن دور می‌زند و باید ملتزم به امر الله باشند. پس برای

آنان درست نیست که فرزندان خود را بر کفر و بی‌دینی و بی‌اخلاقی پرورش دهند، همان گونه که جاهلیت معاصر چنین می‌کند و خداوند فرزندان را مکلف نموده است که حق والدین را مراعات نمایند و به آنان توصیه نموده است که نسبت به والدین خیر و احسان کنند به ویژه درباره مادر و این است چهارچوب حدود فرزندان نسبت به والدین و نیاکان. پس حق ندارند که والدین و نیاکان خود را ترک کنند به ویژه در حال پیری آنان، همان گونه که امروز فرزندان جاهلیت چنین رفتاری دارند، که دختران و پسران بمحض اینکه سن جوانی را پشت سرگذاشتند والدین خود را نمی‌شناسند و خود راموظف بپرداخت هزینه زندگی آنان نمی‌دانند، حتی اگر والدین محتاج و آنان ثروت کلان هم داشته باشند!

و خداوند عواطف جنسی بین مذکر و مؤنث را حلال کرده است و اشاره نموده است که این عواطف از آیات الهی است:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (روم/ ۲۱)

و یکی از نشانه‌های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان بیارامید، و در میان شما و ایشان مهر و محبّت انداخت مسلّماً در این نشانه‌ها و دلائلی است برای افرادی که می‌اندیشند.

ولیکن بشرط اینکه حلال و پاک و برابر شرع خدا باشد، نه این فحشاء و زناکاری و رفیقه‌بازی و فاسق بازی باشد، آن گونه که در جاهلیت معاصر به ویژه چنین است:

«وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ إِلا مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ كِتَابَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَٰلِكُمْ أَنْ تَبْتَغُوا بِأَمْوَالِكُمْ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ (نساء/ ۲۴)

و زنان شوهردار مگر زنانی که اسیر کرده باشید، که برای شما حلال می‌باشند. این را خدا بر شما واجب گردانده است. برای شما ازدواج با زنان دیگری جز اینان حلال گشته است و می‌توانید با اموال خود زنانی را جویا شوید و با ایشان ازدواج کنید پاکدامن و از زنا خویشتندار باشید.

«وَمَنْ لَمْ يَسْتَطِعْ مِنْكُمْ طَوْلا أَنْ يَنْكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ فَمِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِإِيمَانِكُمْ بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَانْكِحُوهُنَّ بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ وَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ مُحْصَنَاتٍ غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ وَلا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ (نساء/ ۲۵)

و اگر کسی از شما نتوانست با زنان آزاده مؤمن ازدواج کند، می‌تواند با کنیزان مؤمنی ازدواج نماید. خداوند آگاه از ایمان شما است. برخی از برخی هستید. لذا با اجازه صاحبان آنان با ایشان ازدواج کرده و مهریّه ایشان را زیبا و پسندیده و برابر عرف و

عادت بپردازید. کنیزانی را برگزینید که با عفّت و پاکدامن باشند و برای خود دوستانی برنگزینند.

بنا بر این در اسلام سرکوبی عواطف جنسی وجود ندارد، و بر جوان حجری و منعی نیست که این عواطف و امیال را احساس کند و منهج و روش الهی متکامل هنگامی که در زمین اجرا گردد ـ مسئله جنسی را مشکله‌ای نمی‌داند، همان گونه که در فصل پیش بدان اشاره شد، و آن را به نسبت جوانان مشکله‌ای نمی‌شمارد، و آن را چیزی که تلف کننده اعصاب باشد و بار سنگینی بر عواطف و احساسات نمی‌داند. بلکه آن را یک امر طبیعی ساده و آسان و ثمربخش و مبارک و پاک می‌داند که سعادت و خیر و رشد و نمو را در جامعه می‌پراکند.

اما هنگامی که جاهلیت کارها را پیچیده و دشوار می‌کند ـ همان گونه که «ویل دورانت» در کتابش توضیح داده است ـ و تمام راههای پاک و حلال را روی جوانان می‌بندد و در مقابل تمام درهای پلیدی و آلودگی فحشاء را گشوده است، آن است که با دست خود برای جوانان مشکلات و سختیها را می‌آفریند، سپس تظاهر می‌کند به اینکه نسبت به آنان عطوفت دارد و سعی می‌کند که مشکلات نفسی و عصبی و روحی آنان را حل کند، آنهم با اشتعال آتش دیوانه‌وار جنسی و افزایش شعله‌های آن! و با بی‌شرمی دروغگویانه می‌گویند: دین مسئول این مشکلات است! و اکنون می‌بینیم که اروپا بدون دین است، و دیگر برای فعالیت جنسی هیچ قیدوبندی نمانده است، خواه درست یا نادرست پس چرا تیمارستانها پر از دیوانگان است، و چرا مطب پزشکان روانشناس مملو و سرشار از بیماران روانی است؟!

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (اعراف/ ۹۶)

اگر مردم این شهرها و آبادیها ایمان می‌آوردند و پرهیز می‌کردند، برکات آسمان و زمین را روی آنان می‌گشودیم ولی آنان به تکذیب پرداختند و ما هم ایشان را به کیفر اعمالشان گرفتار و مجازات نمودیم.

اما عواطف برادری ودوستی و رفاقت و عواطف اجتماعی، ما دیدیم که چگونه اسلام بدان اهمیت می‌دهد و انسان را متوجه آن می‌نماید وبر آن تربیت می‌کند ولیکن مشروط بر اینکه تمام آنها در چهارچوب اسلام باشد. تمام اینها عواطف دوستی هستند و دوستی مؤمن بعد از خدا و پیامبرش (ص) محدود به مؤمنان است:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا (مائده/ ۵۵)

تنها خدا و پیغمبر او و مؤمنان یاور و دوست شمایند.

بنا بر این دوستی و صمیمت جدّی برای فردی غیرمؤمن به خدا و برای مجتمع غیرمؤمن به خدا نباید باشد، و علامت و نشانه ایمان قبول کردن حکم شریعت خداوند است:

«فَلا وَرَبِّكَ لا يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لا يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجًا مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيمًا (نساء/ ٦٥)

امّا، نه! به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن به شمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات و درگیریهای خودْ به داوری نطلبند و سپس ملالی در دل خود از داوری تو نداشته و کاملاً تسلیم باشند.

اسلام معبودهای غیر خدا را نمی‌شناسد، خواه این معبودها و بتها به نام وطنیت و میهن‌پرستی باشد، یا به نام قومیت و نژادپرستی وامثال آن از این قبیل اسمها، که در چهارچوب اسلام نباشد، یعنی در چهارچوب قبول حکم شریعت خداوند نباشد، نمی‌پذیرد.

و این علاقات و پیوندها در سایه چتر بزرگ ایمان به خدا و قبول حکم شریعت خداوند اگر جا داشته باشد تماماً مباح هستند واگر خارج از این چهارچوب باشند تماماً حرام و ناروا می‌باشند، در چهارچوب این دو توجیه و رهنمود ربانی و الهی:

«قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ و ازوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ (توبه/ ٢٤)

بگو: اگر پدران و فرزندان و برادران و همسران و قوم و قبیله شما، و اموالی که فراچنگش آورده‌اید، و بازرگانی و تجارتی که از بی‌بازاری و بی‌رونقی آن می‌ترسید، و منازلی که مورد علاقه شما است، اینها در نظرتان از خدا و پیغمبرش و جهاد در راه او محبوبتر باشد، در انتظار باشید که خداوند کار خود را می‌کند. خداوند کسان نافرمانبردار را هدایت نمی‌نماید.

وَأُولُو الأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ (انفال/ ٧٥)

. کسانی که با یکدیگر خویشاوندند برخی برای برخی دیگر سزاوارترند در کتاب خدا.

توجیه و رهنمود اول تمام پیوندهای که جامعه شناسی جاهلی آنها را مبنای روابط و پیوندهای امت می‌داند و امت را بر اساس آنها پایه‌گذاری می‌کند، همه را قطع می‌کند و معتبر نمی‌داند، از قبیل پیوندهای خونی و سرزمین مشترک و

مصالح مشترک مادام که بر پایه عقیده و ایمان به خدا استوار نباشند.

و توجیه و رهنمود دوم ـ در سایه عقیده مشترک ـ بعضی از این روابط و پیوندها را نزدیکتر و محکمتر از بعضی دیگر می‌داند. چون شرایط طبیعی دارند که آنها را در این درجه و پایه قرار می‌دهد، و چون که در این صورت، حواجزی و موانعی نیستند که بعضی از مسلمانان را از بعضی دیگر منع کند و دور سازد، یا در میان آنان دشمنی و کینه و نفرت وجدایی پدید آورد.

و با این معیارهای قطعی است که اسلام عواطف مؤمنان را سخت محکم کنترل می‌کند، که نه آبکی هستند و نه تزلزل پذیر، در مسئله مهمی و خطرناکی که تمام زندگی دنیا و آخرت بر مبنای آنها استوار است، و آن مسئله آن است که باید دین به تمامی از آن الله باشد و در آن هیچ شریکی و انبازی برای الله نباشد.

و اسلام جوانان و فرزندان خود را آگاه وهوشیار می‌سازد تا فریب دعوتهای دروغین نخورند وشعارهای توخالی آنان را نفریبند و ادعاهای دروغین آنان را جذب نکنند خواه این ادعاهای دروغین تبلیغی برای اشخاص یا اصول و مبادی باشد.

بی‌گمان اسلام به فرزندان خود محک و معیارهایی می‌بخشد که به وسیله آن حق را از باطل و راست را از دروغ، و خیر را از شر تمییز و تشخیص دهند. و آن عبارت از این است که به راستی حکم شریعت خداوند را بپذیرند و داوری را بدان ببرند:

«وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ بِالْمُؤْمِنِينَ؛ وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ مُعْرِضُونَ؛ وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ؛ أَفِي قُلُوبِهِم مَرَضٌ أَمِ ارْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ؛ إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ أَنْ يَقُولُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ (نور/ ۴۷ ـ ۵۲)

و می‌گویند: به خدا و پیغمبر ایمان داریم و اطاعت می‌کنیم، امّا پس از این ادّعاء، گروهی از ایشان رویگردان می‌شوند، و آنان در حقیقت مؤمن نیستند؛ هنگامی که ایشان به سوی خدا و پیغمبرش فرا خوانده می‌شوند تا در میانشان داوری کند، بعضی از آنان رویگردان می‌گردند؛ ولی اگر حق داشته باشند با نهایت تسلیم به سوی او می‌آیند؛ آیا در دلهایشان بیماری است؟ یا شکّ و تردید دارند؟ یا می‌ترسند خدا و پیغمبرش بر آنان ستم کنند؟ بلکه خودشان ستمگرند؛ مؤمنان هنگامی که به سوی خدا و پیغمبرش فرا خوانده شوند تا میان آنان داوری کند، سخنشان تنها این است که می‌گویند: شنیدیم و اطاعت کردیم! و رستگاران واقعی ایشانند؛ و هرکس از خدا و

پیغمبرش پیروی کند و از خدا بترسد و از او بپرهیزد، این چنین کسانی به مقصود خود رسیدگانند.

تمام این دعوتهای دروغین که در جاهلیت مردم را و به ویژه جوانان را می‌بلعد، بی‌اعتبار است و نزد مسلمانی که بر شیوه تربیت اسلامی تربیت می‌یابد، قدر و قیمتی و وزنی ندارد. چون مسلمان آنها را با میزان الله که اسلام است می‌سنجد و می‌بیند که در این ترازو وزنی ندارند! و حتی اگر این دعوتها در جامه اسلام نیز عرضه شوند بی‌گمان مسلمان حقیقی فریب آنها را نمی‌خورد، یا نباید فریب آنها را بخورد. چون کتاب خدا در این باره هوشیاری وهوشمندی کاملی به وی داده است. همان گونه که در تمام امور اساسی زندگی نیز این هوشیاری و آگاهی را به وی داده است:

«وَأَنِ احْكُمْ بَيْنَهُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ وَاحْذَرْهُمْ أَنْ يَفْتِنُوكَ عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ؛ أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ يَبْغُونَ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ حُكْمًا لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ (مائده/ ۴۹ ـ ۵۰)

و در میان آنان طبق چیزی حکم کن که خدا بر تو نازل کرده است، و از امیال و آرزوهای ایشان پیروی مکن، و از آنان برحذر باش که تو را از برخی چیزهایی که خدا بر تو نازل کرده است به دور و منحرف نکنند. پس اگر پشت کردند، بدان که خدا می‌خواهد به سبب پاره‌ای از گناهانشان ایشان را دچار بلا و مصیبت سازد. بی‌گمان بسیاری از مردم سرپیچی و تمرّد می‌کنند؛ آیا جویای حکم جاهلیّت هستند؟ آیا چه کسی برای افراد معتقد بهتر از خدا حکم می‌کند؟.

و آن کسانی که در ادعاها و دعوتهای خود می‌گویند از اسلام چنین چیزهای را و از دمکراتی نیز چنین چیزهایی را، و از اشتراکیت چنین چیزهای را می‌گیریم و همه را مراعات می‌کنیم. و همچنان مسلمان باقی خواهیم ماند، خداوند درباره امثال آنان می‌گوید:

أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (بقره/ ۸۵)

آیا به بخشی از کتاب ایمان می‌آورید و به بخش دیگر کفر می‌ورزید؟ برای کسی که از شما چنین کند، جز خواری و رسوایی در این جهان نیست، و در روز رستاخیز به سخت‌ترین شکنجه‌ها برگشت داده می‌شوند، و خداوند از آنچه می‌کنید بی‌خبر نیست.

و به این گونه است که مشاعر و احساسات و عواطف مؤمن و حرکاتش در

بحبوحه امواج کنترل می‌گردد و نگهداری می‌شود.

و همچنین تربیت اسلامی به رشد و نمو عقلی هولناکی که در این مرحله از عمر انسان پیش می‌آید، بسیار اهمیت می‌دهد و بدان اعتنا می‌نماید.

علم و دانش از جمله وسایل تغذیه‌کننده عقل است و هنگامی که مسلمانان به حق مسلمان بودند، قطعاً در دنیا اهل علم و دانش بودند و اروپا در مدارس و مراکز علمی و دانشگاه‌هایشان علم و معرفت و فرهنگ می‌آموخت و اروپاییان در کشورهای خود در وظایف و مکانت و منزلت اجتماعی و فکری و علمی خود ترقی و پیشرفت می‌کردند، بدان مقدار که از سرچشمه دانش در مدارس مسلمانان سیراب می‌شدند، و هر اندازه بیشتر بهره‌مند می‌شدند بیشتر پیشرفت می‌کردند!

ولیکن آن جا چیزی مهمتر از علم در حقیقت وجود داشت، و آن شیوه تفکر کردن و اندیشیدن بود. چون این شیوه است که دانش و فرهنگ و طریقه نظر و دقت در امور را به وجود می‌آورد. به راستی منصفان غربی - که عجب‌اند کند! - می‌گویند: که مهمترین چیزی که اروپا در آغاز نهضتش از مسلمانان آموخت، همان روش تجربی در پژوهش علمی بود، که بعد از آن اروپا تمام پیشرفتهای علمی خویش را بر آن روش بنا نهاد و شیوه وروش تجربی در پژوهش علمی زاده اسلام و توجیهات و ارشادات اسلام برای عقل بشری است و پیش از مسلمانان، شیوه و روش پژوهش، همان روش عقل فلسفی یونان بود، که تنها به اثبات عقلی اکتفا می‌کرد و اگر مسئله‌ای در ذهن صحت می‌داشت، آن را صحیح تلقی می‌کرد، با قطع نظر از موضع آن و جایگاهش در واقعیت!

پس اسلام آمد با رهنمودها و تطبیقاتش، علم و دانش را به مجرا و مسیر تجربی واقعی‌اش متحول ساخت. سپس اسلام برای نظر ودقت در امور منهج و روش خود را دارد، که روش عقلی جدا ودور از هوی و هوس و آرزوهای نفسانی است که در عین حال با وحی آسمانی کنترل می‌شود و منضبط می‌گردد و این همان روش وشیوه‌ای است که این ثروت کلان وهولناک و عظیمی را به وجود آورده است که در گنجینه فقه اسلامی و اصول آن خودنمایی کرده است و از بزرگترین ثروتهای بشری در تاریخ است و روشنترین دلالت را دارد و متأسفانه امروز این رشته در بین امروز تباه شده ما و بین گذشته جاودانی که این ثروت عظیم و گرانبها را با خود حمل می‌کرد، گسسته یا در شرف گسستن است.

و امروز اگر بخواهیم این روش و شیوه تجربی را بیاموزیم، فرزندان خود را به دانشگاههای غربی می‌فرستیم و هر گاه بخواهیم شیوه دقت نظر را، حتی در ویژه‌ترین شئون و کارهای دین خود و شریعت اسلامی و زبان عربی، بیاموزیم، فرزندان خود را به نزد خاورشناسان می‌فرستیم تا تئوری نظری را از آنان بیاموزند!

و فرستادن فرزندانمان به دانشگاههای غربی برای آموزش شیوه و روش تجربی در پژوهش علم، ضرورتی است انکارناپذیر که امروز از آن چاره‌ای و گریزی نداریم. تا وقتی که ذایقه علمی خود را باز می‌یابیم که با از دست دادن اسلام در زندگی و در نفوس وروح خویش، آن را نیز از دست دادیم و اگر احتیاط لازم به خرج دهیم تا جوانان ما در منجلاب پلید و آلوده جاهلیت آن جا نیفتند و پایشان در آن نلغزد، اشکال ندارد. به این معنا که تنها جوانانی را بفرستیم که به مسلمان بودنشان اعتماد و باور داریم، بعد از هوشیار نمودن و آگاه ساختن آنان از حقیقت اسلام و از حقیقت جاهلیتی که با آن روبه‌رو خواهند شد، و برای مصونیت بیشتر، این جوانان دارای خبرت و مهارت در زندگی و از کسانی باشند که ازدواج کرده‌اند، تا موج فساد آنان را با خود نبرد و زرق و برق خالی از سرمایه حقیقی انسانی، چشمانشان را نرباید و فریبشان ندهد.

اما فرستادن فرزندانمان به نزد خاورشناسان تا زبان عربی و شریعت اسلامی را از آنان بیاموزند، به راستی این مسئله یکی از شگفتیهای باصطلاح مسلمانان امروز است، که تفسیر آن خالی بودن آنان از عقیده دینی است که با آن زندگی کنند، این چیزی است که آنان را بدان خس و خاشاکی مبدل ساخته است که پیامبر (ص) از آن سخن گفته است:

«یوشِکُ أن تَداعي عَلَیکُمُ الأُمَمُ کَما تَداعي الأکَلَةُ إلي قَصعَتِها. قالُوا: أمِنَ قِلَّةٍ نَحنُ یومَئِذٍ یا رَسُول الله؟ قَالَ: بَل اَنتُم کَثیرَ ولَکِنَّکُم غُثاءٌ کَغُثاءِ السیل» [1]

نزدیک است که ملتها همدیگر را بر ضد شما بخوانند و روی شما بیفتند، همان گونه که غذا خورندگان همدیگر را به سوی کاسه طعام می‌خوانند و روی آن می‌افتند، گفتند: ای رسول خدا، آن روز تعداد ما اندک است که چنین می‌شویم؟! فرمود: نخیر بلکه تعداد شما آن روز فراوان است ولیکن بفراوانی خس و خاشاک سیل که ارزشی ندارد!.

بی‌گمان کسی که امور دین خویش را از دشمنان دین خود می‌آموزد، همان خس و خاشاکی است که پیامبر (ص) از آن سخن گفت. حتی اگر این دشمنان یک روش حقیقی در تئوری نظری داشته باشند و شیوه و روش خاورشناسان نسبت به اسلام معروف و معلوم است، که مطلقاً پیوندی با علم ودانش ندارد، بلکه سراسر میل به خدشه‌دار کردن اسلام و زشت جلوه دادن آن والقاء شبهه‌ها و مشوش کردن اذهان است. [2]

---

۱. به روایت ابوداود.

۱. برای تفصیل این موضوع، رک: کتاب « المستشرقون والاسلام»

به هر حال وظیفه واجب تربیت اسلامی است که جوانان را به سرچشمه اصلی دینشان برگرداند که شیوه تفکر و اندیشیدن خویش را، بر آن تربیت نمایند و خرد خود را از آن تغذیه کنند و به کتاب خدا و سنت صحیح نبوی و کتابهای فقهی و اصول فقه برگردند. حتی آنان که پزشکی، هندسه، ریاضیات، شیمی، و فیزیک را می‌آموزند. آنان نیز نیاز به شیوه تفکر سالم دارند و مسلمانان بر تحقق حقیقت تربیت می‌یابند و خود را بدان اختصاص می‌دهند و از مقررات پیش ساخته متأثر نمی‌شوند و مقررات ذاتی بی‌دلیل و برهان و صرفاً بر حسب گمان وجود ندارد:

﴿وَلا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولا﴾ (اسراء/ ٣٦)

از چیزی دنباله‌روی مکن که از آن ناآگاهی. بی‌گمان چشم و گوش و دل همه مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرد.

﴿وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾ (مؤمنون/ ٧١)

اگر حق و حقیقت از خواستها و هوسهای ایشان پیروی می‌کرد آسمانها و زمین و همه کسانی که در آنها به سر می‌برند تباه می‌گردیدند.

﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ (نجم/ ٢٨)

ایشان در این باب چیزی نمی‌دانند و جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند، و ظن و گمان هم بی‌نیاز از حق نمی‌گرداند.

هنگامی که مسلمان به این شیوه تربیت شود در معرض جذب باطل قرار نمی‌گیرد، و همان گونه که قبلاً گفتیم، مردم در مرحله آغاز جوانیشان وقتی که میزان و معیار صحیحی نداشته باشند که امور را بدان بسنجند، بیش از هر وقت دیگر در معرض لغزش و جذب باطل قرار می‌گیرند، و فریب اصول و مبادی دروغین و اشخاص ماهر در گمراه سازی و فریب دادن، را می‌خورند و جذب آنان می‌شوند.

بی‌گمان «انقیاد» و تسلیم در برابر دیگران، یک خطی از خطوط فطرتی انسان است همان گونه که پیشتر در مبحث خطوط متقابل در نقش بشری از جمله خط مثبت بودن و خط منفی بودن، از آن سخن گفته‌ایم و خداوند این قابلیت و استعداد پذیرش «انقیاد» و تسلیم و پیروی را در اصل فطرت انسان قرار داده است، تا در پرتو آن خردسال از مربی خود و بزرگسال از تعالیم و دستور پروردگارش پیروی نماید، و مردم از اولیاء امور مؤمن خود اطاعت کنند، در نتیجه کارها در زمین درست می‌شود.

اگر در نفس بشری این قابلیت برای اطاعت و انقیاد نمی‌بود، هیچ کاری از این

کارها درست نمی‌شد و کارهای زندگی مردم استقامت نمی‌یافت.

ولیکن خط «انقیاد» مانند تمام خطوط نفس بشری، اگر به صورت صحیح راهنمایی نگردد، در معرض انحراف و گمراهی قرار دارد و شیطان و دوستان شیطان از این خط سوء استفاده می‌کنند، تاانسان را از انقیاد و تسلیم برای الله وا نقیاد برای اسلام و تسلیم نفس تماماً به الله، دور سازند، و تسلیم شیطان و شیطانیان گردد.

و شیوه تربیت اسلامی بر این خط مهم و خطرناک از خطوط نفس بشری تمرکز می‌نماید تا آن را راست و درست کند و مسیر و راهش را تصحیح نماید. به گونه‌ای که انقیاد و تسلیمش تنها برای الله و شریعت خداوند باشد که نازل فرموده است و برای اینکه انسان و به ویژه جوانان را از جذب شدن فریادهای باطل هر اندازه با سخنان شیرین آراسته باشد، مصون و محفوظ دارد و این روش اسلام در یک آن واحد، هم روش عقلی است و هم روش نفسی. جذب شدن و تمایل در حقیقت یک عمل مشترک بین عقل و عاطفه است و راست و درست کردن آن عمل، در یک آن واحد به یک تلاش دو جانبه باهم نیازمند است. تلاشی برای تربیت عقلی بر شیوه سلیم نظر و تفکر، و تلاشی برای تربیت نفس بر خویشتن‌داری و کنترل از اینکه بدنبال عواطف سرکش و تندروانه برود و به این جهت بود که دوباره از استهواء و جذب شدن و جذب کردن سخن گفتیم: یک بار هنگام سخن گفتن از رشد و نمو و پرورش نفسی در اول این فصل، و این جا که از رشد و نمو و پرورش عقلی سخن می‌گوییم، بی‌گمان جماعات و گروهها و تشکلها و احزاب و جمعیتها ـ همان گونه که قبلاً اشاره کردیم ـ از قابلیت و پذیرش جوانان برای جذب تمایلات عقلی از یک جهت و حماسه واحساس عاطفی آنان و قابلیت آنان برای جذب تمایلات عاطفی از یک طرف دیگر سوء استفاده و بهره‌برداری می‌کنند، تا آنان را به سوی گروه و جمع خود بکشانند و برای تحقق اغراض واهداف خود آنان را به کار گیرند و جوان مسلمانی که بر شیوه حق تربیت می‌یابد از تمایلات نادرست عقلی و عاطفی و جذب آنها در امان است. چون که او محک و معیاری دارد که به وسیله آن ادعاها و دعوتهای حق را از ادعاها و دعوتهای دروغین تمیز می‌دهد، و عاملان به صدق و راستی را از دروغگویان فریبه کار ممتاز می‌نماید. پس او در همان ابتداء خود را به تجمع غیرمسلمان نسبت نمی‌دهد و به آنان نمی‌پیوندد و با آنان دوستی نمی‌کند.

اما اگر تابلوها و شعار تماماً به نام اسلام بود، بر او واجب است که به محک ذاتی خود مراجعه کند تا آنها را تشخیص دهد و بخوبی بشناسد و بداند که کدام یک شایسته پیروی است.

و محک و معیار او واضح و روشن است.

کدام یک از آنها به حقیقت اسلام متکامل نزدیکتر بود و در آنها دین و دولت و دنیا و آخرت و فکر واندیشه و رفتار و فعالیت ونشاط جسمی و فعالیت و نشاط عقلی و نشاط و فعالیت روحی خودنمایی می‌کند؟!

چون هیچ یک از این جوانب به تنهایی بیانگر حقیقت اسلام نیست، اگرچه جزئی از اسلام هم باشد. مثلاً تربیت روحی چیزی است بسیار زیبا و ضروری است برای حرکت و جنبش اسلامی و زندگی اسلامی. ولی به تنهایی یک مسلمان حقیقی را پدید نمی‌آورد و تربیت فکر واندیشه با فرهنگ و معرفت اسلامی یک امر زیبا و ضروری است، ولیکن به تنهایی مسلمان حقیقی را نمی‌سازد و همچنین تربیت جسم با فعالیت و نشاط و پرورش و تمرینات. هیچ یک از اینها به تنهایی کفایت نمی‌کند، بلکه در آن واحد همه آنها مورد نیازند و همگی با هم ضرورت دارند. سپس باید دانست که معرفی کردن اسلام به عنوان اینکه «دینی» است که تنها انسان را برای آخرت آماده و مهیا می‌سازد، این تعریف ناقص است، همان گونه که معرفی آن به عنوان نظامی که تنها مردم را برای زندگی دنیا آماده می‌سازد، نیز ناقص است! و هر اندازه تربیتی که برای آخرت کارساز باشد، عمیق و مؤثر باشد. و هر اندازه تلاشی که برای ایجاد نظامی‌های اقتصادی یا سیاسی یا اجتماعی، یا فکری اسلامی، و نظام دولتی و شیوه بر پای داشتن خلافت. به جزح داده شود، هیچیک از آنها به تنهایی کفایت نمی‌کند و جنبش و حرکت اسلامی صحیح را پدید نمی‌آورد.

و این از یک جهت و ناحیه و از ناحیه دیگری مرداتی که در زمینه مسائل اسلامی کار می‌کنند، بی‌گمان میزان و محکی دارند که بدان سنجیده می‌شوند.

پس آنان از ناحیه مقدار و میزان ادراک و فهمشان نسبت به حقیقت اسلامی در شمول و تکامل آن، و از ناحیه میزان قدرتشان بر تحرک و قیام به مفاهیم اسلامی در شرایط و احوالی که در آن کار می‌کنند، و از جهت صداقتشان در کار، و از جهت صبر و عزیمت و تصمیمشان هنگام گرفتاری و مبتلی شدن، سنجیده می‌شوند و به این گونه جوان مسلمانی که تابلوها وشعارات فراوانی را می‌بیند که برای اسلام کار می‌کنند و تظاهر می‌کنند که برای اسلام کار می‌کنند، او در پیش خود معیارها و مو ازینی دارد که بدو این امکان را می‌دهند که پاک و ناپاک را از هم تمییز دهد و حتی در میان آنان که تظاهر به فضیلت می‌کنند، حتی اگر واقعاً هم فاضل و پاک باشند، آنان را از هم تمییز دهد، و به این گونه تلاش و سعی او در انتخاب و اختیار راه، گمراه نمی‌گردد.

و همچنین شیوه عقلی اسلامی که جوان مسلمان بر آن تربیت می‌یابد، به وی

کمک می‌کند که امواج جهانی، سیاسی و اجتماعی و فکری را بشناسد، بدون اینکه فریب ظواهر فریبنده آنها را بخورد، یا صورت ظاهری که حقایق را به آنها پوشانده و از دیدها نهان داشته‌اند، او را بفریبد. چون که اسلام به قدری به وی هوشیاری و آگاهی داده‌است تا حقایق را ببیند. پس برای نمونه: بر او مخفی نیست که آنچه امروز غرب تمدن می‌نامد و بدان می‌پردازد، تمدن حقیقی نیست، ولیکن در حقیقت جاهلیت است. چون حکم شریعت خداوند را قبول ندارد و داوری را بدان نمی‌برد و روش شریعت خداوند در زمین را اجرا نمی‌نماید و هرگز پیشرفتهای مادی و علمی و تکنولوژی و سازمانها و تنظیمات و تشکیلات عظیمی که غرب دارد او را نمی‌فریبد و او را از انحرافات روحی و نفسی و اخلاقی به ویژه در زمینه خود فروشی جنسی غافل نمی‌گرداند، و می‌داند که تحقق سنتهای ربانی حتمی است که مقرر می‌دارد که سرنوشت و فرجام این جاهلیت ویرانی و خرابی وهلاکت است، علی‌رغم تمام قدرت و نیرومندی ظاهری آن. چون بی‌گمان سنت الله تخلف‌ناپذیر است که می‌فرماید:

فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ (انعام/ ٤٤)

هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکّر و متّعظ شده بودند درهای همه چیز را به رویشان گشودیم تا آن گاه که به آنچه بدیشان داده شد، شاد و مسرور گشتند ما به ناگاه ایشان را بگرفتیم و آنان مأیوس و متحیّر ماندند.

و هنگامی که این جوان درس تاریخ را می‌خواند و حقیقت آن را می‌فهمد، هرگز بخشهای خبری را که این جا و آن جا می‌شنود او را فریب نمی‌دهد، در حالی که از توسعه و گسترش استعمار و امپرایالیستی بر ضد امت عربی سخن می‌گویند و این است محور جنگ و جدال و کشمکش. چون او می‌داند که این مسائل و قضایا تجاوز دشمن صلیبی است بر ضد امت مسلمان نه بر ضد امت عربی، و صهیونیست جهانی نیز این صلیبیت را پشتیبانی می‌کند، هر یک دنبال مصالح و منافع خویش است و هر یک با اسلام دشمنی و کینه تاریخی دارد، و بی‌گمان هدف حقیقی از این دشمنی مشترک علیه اسلام، به دست آوردن سرزمینهای بیشتر و گسترش قلمرو نیست ـ اگرچه عملاً نیز این هدف وجود دارد ـ بلکه هدف حقیقی آنان از بین بردن اسلام است، و حتی اگر هدفشان تملک زمین بیشتر و گسترش قلمرو باشد، بی‌گمان تا اسلام را از بین نبرند در سرزمینهای اسلامی نمی‌توانند به این هدف برسند! و این جوان می‌خواند و مطلع می‌شود، و از تصریحات پیشوایان غربی و سیاستمدارانش و نویسندگانش این امر برای او به تمامی کشف می‌گردد و این حقیقت آشکار و واضح می‌شود.

از جمله از گفتار «گلادستون» نخست وزیر انگلیس هنگام اشغال مصر در سال ۱۸۸۲ میلادی که به قران کریم اشاره کرد، در پارلمان انگیس، و گفت: «بی‌گمان تا این کتاب در دست مصریان باقی بماند، کار ما در این کشور ثابت و برقرار نمی‌گردد»! و مانند گفتار «اللنبی» هنگامی که در سال ۱۹۱۷ میلادی در رأس سپاه عربی! وارد بیت‌المقدس شد که با ترکیه می‌جنگید، گفت:

«اکنون جنگهای صلیبی پایان یافت!»

یعنی بعد از استرداد بیت‌المقدس از مسلمانان! و مانند گفتار وزیر خارجه فرانسه «مسیوبیدو» هنگامی که بعضی از اعضاء پارلمان فرانسه خواستار پایان جنگ در شمال آفریقا شدند. چون بدون فایده‌ای فرانسه را دچار خسارات سنگین کرده است گفت:

«بی‌گمان این جنگ بین پرچم هلال سرخ مسلمانان و بین پرچم صلیب سرخ مسیحیت است و باید صلیب غالب گردد!»

یا مانند سخن «اندیرا گاندی» در یک مصاحبه مطبوعاتی در سال ۱۹۶۹ میلادی که تصریح نمود:

«ما جمال‌عبدالناصر را دوست داریم چون «جمعیت اخوان المسلمین را در مصر از بین برد!»

و ... .

به این شیوه در همه دیدگاهها موضعگیری جوان مسلمان ممتاز خواهد بود، و مبتنی بر بررسیهای آگاهانه و تحقیق درباره حقایق و کسب هدایت از نور حق با استمداد از قرآن و سنت نبوی و قراءتی از زندگی در پرتو سنتهای تخلف‌ناپذیر و غیر قابل تبدیل الهی، خواهد بود.



و در این اواخر از رشد و نمو و افزایش روحی در آغاز جوانی سخن گفتیم و بدیهی است که شیوه تربیت اسلامی به رشد و نمو روحی بسیار اهمیت می‌دهد و بدان توجه و عنایت دارد. چون پرورش و نمو روحی زیربنای حقیقی تمام تربیتها است درروش اسلامی، همان گونه که در فصل «تربیه الروح» در جلد اول این کتاب بدان اشاره کردیم، که این جا نیازی به بازگویی آن نیست. بلکه تنها این را می‌گوییم: چون جاهلیت معاصر می‌خواهد جنبه روحی را در نفس جوانان پایمال کند و پاک نماید. لذا تربیت اسلامی به صورت آشکار برجنبه‌های روحی جوان تمرکز می‌نماید. چون که جنبه روحی است که پیوند عمیق با خدا را برقرار می‌کند و قلب بشری را به او پیوند می‌دهد و او را دوست دارد و از او می‌ترسد و

جوان با فطرت خود احساس گشایش روحی در این دوره می‌نماید، و به مسئله الوهیت و خداوندگاری دل‌بستگی پیدا می‌کند، همان گونه که نسبت به جهان هستی و زندگی احساس محبت و مودت عمیق می‌نماید. آیا باید ما کاری کنیم که گشایش روحی پاک شود و راههای نفوذ آن را ببندیم، در حالی که راههای نفوذ مسائل جنسی و روابط جنسی را بر او گسترش دهیم تا اینکه به صورت آتش فروزان دیوانه‌واری درآید که هستی جوان را ببلعد؟! و به حساب چه کسی چنین کاری بکنیم؟! و هر گاه شیوه‌های تربیتی جاهلیت در غرب امروز گمان می‌کند که واقعیت بشری را با امانت علمی مورد بررسی و معالجه قرار می‌دهد! پس وقتی که مسئله به جنبه روحی تعلق پیدا می‌کند، این امانت علمی! به کجا می‌رود!؟ چرا جاهلیت در این جا عقب نشینی می‌کند، در حالی که در غیر آن سر بر می‌افرازد؟! اما اسلامی که با فطرت درست وسالم ملاقات می‌کند. چون دین فطرت سالم است، بی‌گمان این جنبه را شدیداً عمق و ژرفایی می‌بخشد، بر همان شیوه‌ای که تمام دیدگاههای دیگری که در هستی و وجود بشر هستند، تقویت می‌کند و عمق و ژرفایی می‌بخشد.

پس هر گاه ما درتربیت خود برای جوان می‌کوشیم که جنبه‌های جسمی و عقلی و عواطف و سایر اهتماماتش را رشد و نمو و پرورش دهیم، چرا باید تنهاجنبه روحی او بدون نمو و افزایش و پرورش بماند؟! نه هرگز نباید این کار را بکنیم! باید جنبه روحی نیز بهره طبیعی خویش از این افزایش و پرورش بگیرد بلکه باید جنبه روحی سنگ زیر بنای تمام تربیتها باشد. چون این جنبه است که انسان را در بهترین هیأت و صورت خود قرار می‌دهد، آن گونه که الله او را آفریده است، از همان وقت که او را از یک مشت آب و گل زمین آفرید و روح آفریده خود را در آن دمید:

«إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ، فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (ص/ ۷۱ ـ ۷۲)

وقتی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گِل می‌آفرینم؛ هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، و از جان متعلّق به خود در او دمیدم، در برابرش سجده ببرید.

تربیت اسلامی این گشایش روحی طبیعی جوان را می‌گیرد و آن را به سوی محبت الله و ترس از وی هدایت می‌نماید، و محبت و ترس در نفس انسان دو خطی هستند که قلب بشری را با خدا پیوند می‌دهند، و این دو خط ثمره و نتیجه و خلاصه عبادت می‌باشند:

«أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ وَيَرْجُونَ رَحْمَتَهُ وَيَخَافُونَ عَذَابَهُ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ كَانَ مَحْذُورًا (اسراء/ ۵۷)

آن کسانی را که به فریاد می‌خوانند آنان که از همه مقرّبترند برای تقرّب به پروردگارشان وسیله می‌جویند و به رحمت خدا امیدوار و از عذاب او هراسناکند. چرا که عذاب پروردگارت باید از آن خویشتن را دور و برحذر داشت.

وسیله کامل این مسئله پرداختن به تمام انواع عبادتها است با افزایش عبادات سنت و داوطلبانه، بدان مقدار که نفس هر جوانی طاقت و توان آن را دارد، بدون اجبار و قهر، ولیکن با تحبیب وترغیب و امید و بیم. در نماز، واجبات و فروض و سنتها و نوافل وجود دارد و در روزه و زکات و حج و عمره نیز چنین است و تلاوت قرآن و حفظ آن نیز بدان کمک می‌کند. ولی قراءت قرآن توام با یک تفسیر درست، نتیجه بیشتری و تأثیر عمیق‌تر می‌بخشد از حفظ تنهایی قرآن. چون از مسلمان خواسته می‌شود که در قرآن تأمل و تدبر کند و تدبر صحیح بدون کمک گرفتن از بعضی تفاسیر برای جوان ممکن نیست یا بسیار سخت است.

و قراءت و خواندن متون احادث نبوی به ویژه آنچه درباره ترغیب و ترهیب وامید و بیم آمده است، این جوی را که قرآن در نفس ایجاد می‌کند تکمیل و تقویت می‌نماید و زندگی با سیره‌ی مطهر نبوی روح را به افقهای برتری پرواز می‌دهد، وقتی که با بزرگترین شخصیت در تمام دنیای بشری زندگی می‌کند، و از پرتو آن شعله‌های را می‌گیرد که روحش از آن درخشندگی می‌گیرد و به عالم بالای هستی پرو از می‌کند و قراءت و خواندن سیره و شرح حال یاران پیامبر (ص) به روح طراوت و شادابی می‌بخشد و بشاشت و شادی ایمان را عمق و ژرفایی می‌دهد. چون که آنان نمونه‌های فوق‌العاده بشری هستند، که در تمام لحظات زندگی خود با خدا ارتباط داشته‌اند، همان گونه که خداوند توصیفشان می‌کند:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لأُولِي الأَلْبَابِ؛ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ؛ رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ؛ رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الأَبْرَارِ؛ رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ؛ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (آل‌عمران/ ۱۹۰ - ۱۹۵)

مسلّماً در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌ها و دلائلی برای خردمندان است؛ کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده یاد می‌کنند و درباره آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند پروردگارا! این را بیهوده و عبث نیافریده‌ای؛ تو منزّه و پاکی، پس ما را از عذاب آتش محفوظ دار؛ پروردگارا! بی‌گمان تو هر که را به آتش درآری، به راستی خوار و زبونش کرده‌ای و ستمکاران را یاوری نیست؛ پروردگارا! ما از منادی شنیدیم که به ایمان به پروردگارشان می‌خواند و ما ایمان آوردیم پروردگارا! گناهانمان را بیامرز و بدیهایمان را بپوشان و ما را با نیکان بمیران؛ پروردگارا! آنچه را که بر پیغمبران خود به ما وعده داده‌ای، به ما عطاء کن، و در روز رستاخیز ما را خوار و زبون مگردان. بی‌گمان تو خلف وعده نخواهی کرد؛ پس پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت و پاسخشان داد که من عمل هیچ کسی از شما را که به کار پرداخته باشد ـ خواه زن باشد یا مرد ـ ضائع نخواهم کرد. پاره‌ای از شما از پاره دیگر هستید. آنان که هجرت کردند، و از خانه‌های خود رانده شدند، و در راه من اذیّت و آزارشان رساندند، و جنگیدند و کشته شدند، هر آینه گناهانشان را می‌بخشم و به بهشتشان درمی‌آورم بهشتی که رودخانه‌ها در زیر آن روان است. این پاداشی از سوی خدا، است، و پاداش نیکو تنها نزد خدا است.

تمام اینها وسایلی هستند که به تربیت روح کمک می‌کنند. ولی منهج و روش اسلامی که به جنبه روحی عمق می‌بخشد و بر آن متمرکز می‌گردد، آن را به صورت رؤیاها و جنجالهای روحی مجرد رها نمی‌کند و نه به صورت مجرد ذکر قلبی یا زبانی آن گونه که بعضی از حرکات و نهضتهای تربیت روحی در تاریخ معاصر اسلام و در تاریخ قبلی آن بدان می‌پردازند.

خواه در حلقه‌های ذکر یا در عزلت و گوشه‌نشینی روحی صرف به عبادت بمعنی شعایر تعبدی. بی‌گمان این توصیف ربانی که در آن خداوند این گروه بی‌نظیر از بشر را توصیف می‌کند، آن گروهی که بر روش اسلامی تربیت کامل یافته‌اند، بشدت نظر ما را به حقیقت اصلی و اساسی اسلام ملتفت می‌نمایند، این است که وجدانات قلبی به تنهایی و تذکر و تفکر و تدبر، تمام اینها به تنهایی برای برپایی زندگی اسلامی و نهضت و جنبش اسلامی، کفایت نمی‌کنند.

بی‌گمان این نص قرآنی یک صورت و سیمای کاملاً شفاف و درخشانی از «اولوا الالباب» و صاحبان خرد را عرضه می‌کند که خداوند را در حال قیام و قعود و برپهلو خوابیده ذکر می‌کنند و به یاد می‌آورند و در آن می‌ایستند. و سیمای آنان را عرضه می‌کند در حالی که به پیشگاه خداوند پناه می‌برند و بگرمی تضرع و زاری می‌نمایند تا گناهان و بدیهایشان را بپوشاند و از خطاهایشان بگذرد و آنان را داخل بهشت نماید. سپس این نص مقرر می‌دارد که خداوند تضرع و زاریشان را

پاسخ داده و بدیهایشان پوشانده و گناهانشان را آمرزیده و آنان را داخل در بهشت‌های کرده است که در زیر درختان آن جویها روان است. پس کی خدا دعایشان را اجابت کرده است؟ آیا به مجرد تذکر و تفکر و تدبر آنان را اجابت فرموده است؟ یا این تضرع و زاری گرم و خالصانه ایمانشان را اجابت کرده است؟ خداوند وقتی آن را اجابت کرده است که به عمل منتهی گردیده است.

«فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبه هم أَنِّي لا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ

خدایشان دعایشان را اجابت کرد و گفت: بی‌گمان من عمل هیچ کس از شما را ضایع نمی‌کنم و بدون پاداش نمی‌گذارم، خواه مرد یا زن باشد، شما از همدیگر هستید و به همدیگر مربوطید]

پس محتوای این درس این است که افکار و عواطف و احساسات به عمل محسوس و مشهود در واقعیت زمین تبدیل گردد و به عمل بینجامد و باید تربیت روحی صحیح متوجه این هدف باشد، و بذکر زبان و قلب برای تعمیق و ریشه‌دار کردن ایمان، اکتفا نمی‌کند و نه به شعائر تعبدی تنها.

بلکه تلاش می‌کند که این صورت و سیمای شفافی را بسازد که قرآن توصیف نموده است. که ذکر به عمل بینجامد و در اثنای عمل باشد نه شعایر تعبدی تنها و دور از عمل واقعی در گوشه‌نشینی و عزلت و انزوا. این مسلم خدا را ذکر می‌کند و به یاد می‌آورد سپس در راه خدا با مال و جان به جهاد می‌پردازد. چون خدای را که با زبان و قلب یاد می‌کند او را بدان دستور داده است و خداوند را یاد می‌کند و داوری را به شریعت او می‌برد. چون خدای که ذکرش می‌کند او را بدان دستور داده است و بذکر خدا می‌پردازد و هر نیرو و قوتی و ابزار و وسایلی که دارد برای ترساندن دشمن خدا، آماده و مهیا می‌سازد و به یاد خدا به کسب علم می‌پردازد و به یاد خدا به کسب روزی در روی زمین می‌پردازد و رزق و روزی و فضل خدا را می‌جوید و به یاد خدا به آبادانی زمین مشغول می‌شود و به یاد خدا دعوت دین را گسترش می‌دهد و به یاد خدا اذیت و آزار در راه او را تحمل می‌نماید. سپس به یاد خدا این اوامر ربانی را به جای می‌آورد در حالی که دلش به خدا متصل است، و این است راز و سرّ عظمت بی‌نظیرشان در تاریخ.

به راستی چنین مسلمانی روحانیت عمیق‌تری دارد از آن ذکرگوی در خلوت، یا از آن کس که تنها شعارهای تعبدی برپای می‌دارد. چون حمل چنین روحانیتی و تحرک بدان بدون اینکه پراکنده شود یا بخشکد، خیلی عمیقتر است از حمل آن در حالت سکوت و خاموشی. در حقیقت حمل این روحانیت در حالت سکون و سکوت ذاتاً مرحله‌ای است از مراحل روحانیت و شفافیت که نیازمند تلاش و کوشش است تا انسان بدان می‌رسد و بر آن دوام می‌یابد و از آن لذت می‌برد و آن

را گوارا می‌داند و نفسش از زیر بار آن بیرون نمی‌رود. ولی چقدر بر عمق روحانیت دلالت می‌کند و آن را در نفس ثابت می‌نماید تا در واقعیت زمین حرکت کند و تو مواظب آن هستی که نفس تو از آن نگریزد، و از آن اعراض نکنی تا خود را برای عمل آزاد نمایی؟! بی‌گمان این حالت درجه‌ای عمیق‌تر و قوی‌تر و سزاوارتر است بدان که برای رسیدن بدان بکوشی و به راستی این است راز عظمت آن نسل بزرگ، یا یکی از اسرار عظمت اصیل آن است، که به خاطر آن، آن نسل استحقاق آن توصیف ربانی کریمانه داشت:

«كُنتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ (آل عمران/ ۱۱۰)

شما بهترین امّتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید امر به معروف و نهی از منکر می‌نمایید و به خدا ایمان دارید.

و خلوت ذکر نیز گاهی ضرورت دارد، پیامبر (ص) در خلوت شبانه به نماز می‌ایستاد تا با پروردگار خویش خلوت نماید، در حالی که قلب او به خداوند رسیده بود و لحظه‌ای از ذکرالله غافل نمی‌شد، چون: عبادت شبانه همان گونه که پروردگارش به وی آموخته بود:

«رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لا إِلَهَ إِلا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلا (مزمل/ ۹)

یزدان، خداوندگار مشرق و مغرب است، و جز او معبودی نیست، پس تنها او را به عنوان کارساز و یاور برگیر و برگزین.

ولیکن عظمت حقیقی آن است که انسان در تمام روحانیت خود یا در بعضی از آن باقی بماند. هنگامی که در واقعیت زمین مشغول عمل و کار است و از آن روحانیت فاصله نگیرد، که نه عمل او را از روحانیت غافل کند و نه روحانیت او را از عمل بازدارد. بلکه این روحانیت انگیزه پرداختن به کار و قدرت بر آن، در بالاترین افق باشد!

آیا نسل اصحاب رسول (ص) را دیده‌ای، در حالی که مشغول جهاد و جنگ بودند؟ آیا آنان را دیده‌ای که در مناطق مختلف زمین به سفر می‌رفتند؟! و آن را دیده‌ای که ازدواج می‌کردند و نسل جدید پدید می‌آوردند؟ آنان را دیده‌ای که بازارها را برپای می‌داشتند و در مدینه به تجارت می‌پرداختند؟ و.؟

آیا کسی را از اهل دنیا دیده‌اید که از آنان سخت‌تر و جدی‌تر به تجارت پرداخته باشد؟! و با این وصف، این نور پاک ذکر را در دلهایشان حمل میکردند! آن نوری که از درون ارواحشان را تابان می‌کرد، بر راهشان پرتو می‌انداخت، و سریعتر و زودتر از دنیا داران و طالبان دنیا به اهداف خود دست می‌یافتند!

به راستی تو به گنجایش نفسی جند برابر نیاز داری تا بتوانی در نفس خود نیروی روحانی خالص برای روح، و نیروی خالص زمینی برای زمین را حمل کنی، سپس هر دو را آمیخته به هم و سازگار با هم برداری بدون اینکه از هیچیک کناره‌گیری کنی و عزلت نمایی و در این میدان و مجال است که مردان خدا با هم به رقابت برمی‌خیزند، و این است بلندترین قله تربیت بر شیوه و روش اسلامی اصیل و همان گونه که پیامبر (ص) یاران خویش را تربیت نمود و پرورش داد، ما نیز خویشتن و فرزندان خویش را تربیت نماییم.

این کار تلاش و زحمت است، ولیکن ثمربخش است. این کار تلاشی است که به حق سزاوار آن است که واقعیت زمین را تغییر دهد. همان گونه که این تعداد اندک از یاران مؤمن پیامبر (ص) در زمان کوتاه و بی‌نظیر در تمام تاریخ بشر، واقعیت زمین را تغییر دادند که کوتاهی زمان و سرعت آن و عظمت آثارش را هیچگاه تاریخ بشر به خود ندیده است. و هنگامی که ما نسلی از جوانان را به این شیوه پرورش دهیم و تربیت کنیم، به راستی کار حقیقی انجام خواهیم داد نه تنها برای مسلمانان بلکه برای کل بشریت!



آری اسلام به این صورت شامل و کامل به رشد و نمو و افزایش جسمی و نفسی و عاطفی و عقلی و روحی انسان در مرحله آغاز جوانی می‌پردازد و آن را به مرحله نزدیک به پختگی و حد کمال می‌رساند. جاهلیت ما را به حال خود نمی‌گذارد. که فرزندان خود را به این شیوه تربیت کنیم و پرورش نماییم. چون جاهلیت در تمام تاریخ خود از پاکی و طهارت روانی و روحی نفرت داشته و از وجود پاکان انزجار و بی‌زاری نموده است:

أَخْرِجُوهُمْ مِنْ قَرْيَتِكُمْ إِنَّهُمْ أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ (اعراف/ ۸۲)

اینان را از شهر و دیار خود بیرون کنید. آخر اینان مردم پاک و پرهیزکاری هستند!

چون مجرد وجود پاکان در میان آنان حتی اگر یک نفر هم باشد، آنان را متذکر خواهد شد که پلیدند و آلوده‌اند و چون از این پلیدی و آلودگی که در آن هستند لذت می‌برند، نمی‌خواهند که متوجه این پلیدی خود شوند و لذا هر چیزی که آنان را متوجه این پلیدی وجودشان نماید از خود طرد می‌کنند و می-رانند و می‌خواهند آن را از صفحه وجود پاک کنند:

«وَدُّوا لَوْ تَكْفُرُونَ كَمَا كَفَرُوا فَتَكُونُونَ سَوَاءً (نساء/ ۸۹)

آنان دوست می‌دارند که شما کافر شوید همان گونه که خود کافر شده‌اند و مساوی شوید. پس در این صورت یارانی از ایشان نگیرید.

و جاهلیت جوانان را با این پلیدی دایمی در رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها و مجلات و سینما و انجمنها و باشگاهها و خیابانها بلکه حتی در داخل خانه، از خود می‌راند و طرد می‌کند سپس مغرورانه می‌گوید: «اگر می‌خواهید دیندار باشید چون ما با دین نمی‌جنگیم!» تو گویی که تمام این پلیدیها جنگ برعلیه دین ینست!

و با این وصف، هنگامی که تو عملاً به این روی می‌آوری، همچون سگان این سگ صفتان به تو حمله می‌کنند! چون مجرد دین داشتن و به این روی آوردن به این معنا است که تو در برابر تمام دامهایی که دست جاهلیت برای تو گسترده است، مقاومت می‌کنی و به تحدی می‌پردازی، و در نظر آنان به این معنا است که به آنان اشاره می‌کنی ـ حتی در دل خویش نیز باشد ـ به آنان می‌گویی که شما پلیدید و آلوده‌اید!

و اگر تو از یاران عزلت و گوشه‌نشینی روحی باشی، جاهلیت از تو چشم پوشی می‌کند. چون در دل خود می‌گوید، او را به حال خود بگذار تا به عزلت و انزوای خویش سرگرم باشد و به ما کاری ندارد و ما به کار خود ادامه می‌دهیم! ولیکن اگر تو به این حقّ روی آوری که خداوند خواسته است، از تو چشم‌پوشی نمی‌کند، وقتی که به این حق، دین متحرک و پرجنب و جوش در واقعیت زمین روی آوری، دینی که واقعیت زندگی را تغییر می‌دهد و علی‌رغم این باید تربیت اسلامی داشته باشیم تا مسلمان گردیم.

و هر اندازه تلاش و کوشش شناگر برضد موج خروشان باشد، و هر اندازه پرورش دهنده در تربیت زحمت و تلاش به خرج دهد، و و هر اندازه خطرات آنان را احاطه کند، چاره‌ای نیست و راه دیگری وجود ندارد. چون راه آسان و میسر و قابل اطمینان وجود ندارد، مادام که جاهلیت تحکم می‌کند و به شریعت خداوند حکم نمی‌شود. ما به حقیقت تلاش خویش را می‌کنیم و به هدف مطلوب خود بدان صورت که می‌خواهیم دسترسی پیدا نمی‌کنیم. ولی این امر به این معنا نیست که از تلاش و کوشش خود دست برداریم و آن را لغو نماییم و بنشینیم و سکوت کنیم. چون اولاً باید بدانیم که بدون تلاش و زحمت مطلقاً به چیزی نمی‌رسیم! و ثانیاً، یرا حتی اگر به هدف مطلوب در سطحی که می‌خواهیم نیز دست نیابیم، حداقل این است که به صورت جاهلیت درنمی‌آییم. چون که جاهلیت از پلیدی و آلودگی خوشش می‌آید و برایش گوارا است و آن رامی‌خواهد، یا حداقل نفس خود را بدون مقاومت به این پلیدی می‌سپارد اما ما چیزی را می‌خواهیم که خداوند به ما دستور داده است که آن را بخواهیم و برای تحقق آن بکوشیم.

و ثالثاً. چون حتی اگر ما کاملاً شکست بخوریم - و در حقیقت این پیش نمی‌آید - بی‌گمان فضل و بخشش خدا برای ما این است که تلاش و کوشش ما را پاداش می‌دهد، پاداش او به تلاش وکوشش ما تعلق می‌گیرد نه به نتایجی که به دست می‌آوریم، و هنگامی که ما تمام تلاش خود را برای چیزی صرف می‌کنیم که نفس و روح هر مؤمنی مشتاق آن است که رضای خدا و بهشت است، او پاداش ما را می‌دهد.

تا این جا ما از جوان مسلمان در مجال و میدان تربیت اسلامی سخن گفته‌ایم و در آغاز و مقدمه این فصل گفتیم! که دختر جوان زودتر از پسر جوان در این مرحله به پختگی و حد کمال می‌رسد و در خط دیگری به پختگی و کمال می‌-رسد، و لذا بر ما لازم می‌آید که درباره پسر جوان و دختر جوان دو سخن مختلف از هم داشته باشیم.

و علی‌رغم وجود مشابهت عمومی بین آنان در خط نمو و افزایش جسمی و مواهب و استعدادت و نمو در اهتمامات نفسی و عاطفی و عقلی و روحی، همان گونه که گفتیم، این نمو نزد دختران جوان یک صورت تخصصی و ویژه‌ای به خود می‌گیرد، که شایسته نیست او را بر شیوه تربیت پسر جوان، تربیت کنیم، اگرچه در نهایت اهداف عمومی یکی است و آن عبارت است از تربیت فرد مسلمان و خانواده مسلمان برای رسیدن به مجتمع مسلمان و دولت مسلمان و طبعاً و به طور کلّی در جنبه‌های جسمی و نفسی و عاطفی، دختر جوان سریعتر از پسر جوان رشد و نمو می‌کند. به گونه‌ای که می‌توانیم از جهت پختگی و کمال جسمی یک دختر هفده ساله را در سطح پسرجوانی قرار دهیم که چند سال بیش از بیست سالگی را پشت سر نهاده است، هر یک بر طریقه و روش خویش. پس آنجا که نمو پسر جوان در نیروی عضلانی و پر شدن آنها و صلابت بنیه و مردانگی ظاهر در هر چیز او خودنمایی می‌کند، این نمو نزد دختر جوان در گردی و مدور شدن عضلات و ترقی آنها و زنانگی ظاهر در هر چیز او خودنمایی می‌کند و رشد و نمو نفسی و عاطفی دائماً همگام با رشد و نمو جسمی است.

پس دختر جوان که اندامهایش و اعضای زنانگیش در هفده سالگی این گونه رشد و نموّ می‌کند و در جهت خاص خویش نفس و عاطفه‌اش نیز چنین رشد و نموّ می‌یابد، بیشتر از رشد و نمو نفسی و عاطفی پسر جوان در جهت خاص وی، پس دختر جوان در آن سن آماده است که بانوی خانه و زن خانه‌دار گردد و همسر و مادر شود، در حالی که پسر هفده ساله آمادگی این را ندارد که مسئول خانه و خانواده شود یا شوهر و پدر گردد، و لذا ازدواج یک دختر هفده ساله با یک پسر هفده ساله متناسب نیست، و در واقع دختر بدان راضی نمی‌شود! چون که

دختر جوان از او پخته‌تر و کامل‌تر و رشد و نمو یافته‌تر است! بلکه باید چنین دختری با پسر بالای بیست سال ازدواج کند که با هم تناسب خواهند داشت و برابری مطلوب حاصل خواهد شد.

و موقتاً با صرفنظر از رشد و نمو تخصصی، ما چه جرم بزرگی را در حق دختر جوان مرتکب می‌شویم که به بهانه آزادی وی و مساواتش با مرد، هفت، هشت سال در بارورترین دوره رشد و نموش او را از ازدواج باز می‌داریم و او را تعطیل می‌کنیم، تا اینکه پسر جوان در رشد و نمو در خط او قرار می‌گیرد و بدرجه نمو او می‌رسد؟! و با مساوی کردن سالهای درس خواندن و مراحلی تحصیلی وی با پسران که برای پسران مناسب است نه برای دختران باز هم او را تعطیل کرده‌ایم، بگمان اینکه از ناحیه عقلی هر دو در یک سطح واحد قرار دارند، که چنین نیست.

و این گمان گاهی درست خواهد بود. چون نمو عقلی بمعنی قدرت بر تفکر واندیشه و نسبت هوش و ذکاوت نزد پسر جوان و دختر جوان به یک نسبت یا نزدیک به هم است و بنابراین، همان گونه که امروز پیش می‌آید، مواد درسی آنان یکی باشد و مدت تحصیل و موفقیتشان مساوی باشد. یا گاه‌گاهی دختر تفوق بیشتری داشته باشد. چون او می‌تواند بیشتر بدرس مشغول گردد، هنگامی که پسر به کارهای ورزشی و تجمعات گروهها و انجمنها مشغول است، و این به خاطر هوش و ذکاوت بیشتر و قدرت بیشتر نیست بلکه به خاطر کوشش و تلاش بیشتر است. ولی تنها قدرت عقلی بر درس خواندن و تحصیل معتبر نیست. چون ما تنها با عقل خود زندگی نمی‌کنیم، بلکه با تمام هستی وجود خود زندگی می‌کنیم، با هستی نفسی و عاطفی و جسمی و عصبی و باضافه هستی عقلی و روحی خود. مساوات در یک جنبه حتی اگر کامل هم باشد، چه فایده‌ای دارد، وقتی که در بقیه جوانب اختلاف وجود دارد؟! چگونه یک جانب مماثل تنها را از بقیه هستی جوانب دیگر جدا کنیم؟! و قبلاً گفتیم که جاهلیت معاصر می‌کوشد تا مساوات ساختگی را در بقیه جوانب بین مرد و زن به وجود آورد، تا اینکه زن مرد می‌شود، یا زن مرد صفت و شبیه بمرد گردد و با صرف نظر از اینکه این تلاشهای جاهلانه فطرت را مشوه و آشفته می‌کند، بی‌گمان خود نتایج عملی می‌گوید که زن جاهلی غربی با این فطرت مشوّش که امروز دارد خیلی بدبختر است از شقاوت مظلومانه‌اش در جاهلیت پیش که هستی او مورد تهدید بود، و الان خود زن غربی بتدریج دارد این مسئله را احساس می‌کند و می‌خواهد که به حقیقت مؤنث و زن و بانوی خانه و همسر و مادر فرزندان خود باشد و آرزوی آن را دارد و این خود دلالت بر این دارد که این محاولات و تلاشها در نهایت نتوانسته است که حقیقت فطرت را تغییر دهد، علی‌رغم مستی موقتی که صاحبش گمان می‌کند که

پیروزی و موفقیت و آزادی و رهایی را به دست آورده است. چون بی‌گمان همان گونه که «الکسس کاریل» به حق گفته است فطرت خیلی عمیق‌تر از آن است که بتوان آن را تغییر داد.

برنامه‌های درسی مشترک و مراحل تحصیلی و سنوات تحصیلی مشترک و یک‌سان نتوانسته است فرقهای عمیق فطرتی را لغو نماید و در هر چیز به مساوات مطلق منتهی گردد. پس چه ارزشی دارد؟ و چرا بر آن اصرار می‌نماییم؟! مگر اینکه رغبت و تمایل جدّی در تحدی و مقابله با فطرت باشد. و به خاطر شیطان این اصرار و إلحاح را بورزیم! و گاهی دختر جوان در گرماگر این پیکار داغ و بعد از مدت بلندی پس از آن نمی‌تواند از این مسئله که باصطلاح پیروزی زنان نامیده می‌شود، برگردد و به برنامه‌های خاص زنانه قانع شود و بدان روی آورد. چون مخصوص دوره‌ای است که به وی تلقین کرده‌اند که برنامه‌های خاص زنانه مرتبه پایین‌تر از مرتبه مردان دارد و زن صلاحیت برنامه‌های درسی مردان را ندارد و استعدادات او پایین‌تر از استعدادت مرد است و به این جهت حاضر نیست که به این برنامه برگردد که احساس بدی نسبت بدان در وی پدید آورده‌اند. همان گونه که در ذهن و احساس وی مربوط است به مرحله‌ای که جاهلیت در آن مرحله او را بدان عیب می‌کرد که حامله می‌شود و می‌زاید و به کارهای حقیر خانه‌داری می‌پردازد، در حالی که مرد به کار بزرگ می‌پردازد، و روی هم رفته مؤنث بودن را برای او نقص می‌دانستند، هر اندازه بکارهای بزرگ قیام نماید! و اسلام وظیفه‌اش همسو با جاهلیت نیست و نمی‌خواهد با آن تظاهر به هم سویی کند تا از وی راضی شود!

«فَلا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ، وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ (قلم/ ۸ ـ ۹)

حال که چنین است، از تکذیب کنندگان اطاعت و پیروی مکن؛ ایشان دوست می‌دارند که نرمش و سازش نشان دهی، تا آنان هم نرمش و سازش کنند.

بلکه اسلام برای این آمده است تا جاهلیت را اصلاح ودرست نماید و بسبب پیروی از راه و روش الهی آن را به راه درست فطرت بشری برگرداند و درروش اسلامی، حامله شدن وزادن و تصدی کارهای منزل برای زن عیب و نقص نیست، بلکه زن به خاطر این کارها مورد احترام و کرامت قرار می‌گیرد:

«وَوَصَّيْنَا الإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ حَمَلَتْهُ أُمُّهُ وَهْنًا عَلَى وَهْنٍ وَفِصَالُهُ فِي عَامَيْنِ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ (لقمان/ ۱۴)

ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کرده‌ایم مادرش بدو حامله شده است و هر دم به ضعف و سستی تازه‌ای دچار آمده است. پایان دوران شیرخوارگی او دو سال

است که هم سپاسگزار من و هم سپاسگزار پدر و مادرت باش، و بازگشت به سوی من است.

و در این آیه اشاره واضح است و وصیت و سفارش به احسان برای هر دوی والدین است ولیکن آنچه به تفصیل ذکر شده است پاداش کارهای بزرگ مادر است از قبیل حاملگی و شیر دادن و از شیر گرفتن.

و مردی از پیامبر (ص) می‌پرسد: چه کسی از مردم بیشتر سزاوار مصاحبت من است؟

پیامبر (ص) گفت: مادرت. گفت: سپس چه کسی گفت: مادرت. گفت: سپس چه کسی؟ گفت: مادرت. گفت: سپس چه کسی گفت: پدرت![1]

و مسئله قیمومیت و سرپرستی مرد برای زن را، که زن رفیق جاهلی مرد خود را که هر دو روی یک صندلی نشسته‌اند و در کلاس درس به حکم مساوات با همدیگر برقابت و پیکار برخاسته‌اند، به عنوان قیم نمی‌پذیرد، هدف از مسئله سرپرستی مرد برای زن در اسلام اهانت و خواری زن و تحقیر وی نیست، بلکه برای تنظیم مسئولیتها و تقسیم تکالیف و وظایف برحسب استعدادها و نیروهای ذاتی است. پس هستی و وجود زنی که در آن جنبه عاطفی رشد و نموّ می‌یابد تا با وظیفه مادری و مراعات کودک متناسب و سازگار باشد، برای وظیفه سرپرستی و حمل بار مسئولیت صلاحیت بیش از مرد را ندارد. چون این وظیفه به جنبه عقلی و فکری بیشتر نیاز دارد، که جنبه‌ای است نزد مرد بیش از جنبه عاطفی رشد و نموّ می‌یابد که جنبه عاطفی همواره در حال دگرگونی طبیعی است و برای زن جایگاه طبیعی دارد و مطالب دگرگون طبیعی کودک را که پیوسته در تغییر است بهتر در می‌یابد.

و آفریدگار فطرت بهتر فطرت را می‌شناسد و بهتر می‌داند که چه چیزی برای آن صلاحیت دارد و آن را اصلاح می‌نماید. ولی آفریدگار فطرت نگفته است که مرد در درجه انسانیت از زن برتر است یا زن از نوع مرد جدا است. بلکه گفته است:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا (نساء/ ۱)

ای مردمان! از پروردگارتان بپرهیزید. پروردگاری که شما را از یک انسان بیافرید و همسرش را از نوع او آفرید.

فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبه هم أَنِّي لا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ

---

[1]. به روایت بخاری و مسلم.

(آل‌عمران/ ۱۹۵)

پس پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت و پاسخشان داد که من عمل هیچ کسی از شما را که به کار پرداخته باشد ـ خواه زن باشد یا مرد ـ ضائع نخواهم کرد. پاره‌ای از شما از پاره دیگر هستید]

و زنی که دارای فطرت درست و کاملی باشد از زن بودن خود احساس عزت می‌کند، همان گونه که مرد کامل نیز به مردانگی خود افتخار می‌کند واحساس عزت می‌نماید. چون خداوند احساس عزت هر یک به جنس خود را در فطرت وی به ودیعت نهاده است. پس هر گاه جاهلیتی از جاهلیتها یا کل جاهلیتها آمده‌اند و زن را به خاطر حامله شدنش یا زادنش یا تصدی کارهای خانه‌داری، تحقیر کرده‌اند، اسلام زن را به خاطر این کارهایش تحقیر نمی‌کند، بلکه اسلام به وی خبر می‌دهد که خداوند مزد و پاداش و ثواب این کارها را و قیام بوظیفه‌اش را به وی می‌دهد، همان گونه که ثواب قیام به وظایف را به مرد نیز می‌دهد. پس همان بهشتی که پاداش مجاهدان فی‌سبیل‌الله و شهدای بزرگوار است، همان بهشت است که زن شایسته وظیفه‌شناس که حقوق شوهر و فرزندانش را مراعات می‌کند، وارد آن می‌شود و از این جا است که زن مسلمان در جامعه مسلمان حقیقی، این مسئله دیوانه‌واری را احساس نمی‌کند که جاهلیت معاصر برانگیخته است.

بلکه این مسئله در ذهن او و در ذهن مرد مسلمان، مسئله تکامل بین دو شقّ نفس انسانی است و مسئله پیکار بر مساوات نیست، بلکه آن گونه است که خدا توصیف می‌کند:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (روم/ ۲۱)

و یکی از نشانه‌های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان بیارامید، و در میان شما و ایشان مهر و محبّت انداخت مسلّماً در این نشانه‌ها و دلائلی است برای افرادی که می‌اندیشند.

این برخورد و ملاقات برای تعاون و همکاری است نه برای داوری وخصومت و رقابت، و این ملاقات زن و مرد برای تشکیل خانواده و پرورش کودکانی است که نسل جدید از آنان پدید می‌آید. بنابراین، مسئولیتی است بزرگتر از دو شخص زن و شوهر، و مهمتر از آن است که مردم با چیزهای پوچ و بی‌ارزش از آن غافل و از آن مشغول گردند و شیوه تربیت اسلامی در جامعه اسلامی و مسلمانی که ملتزم و متعهد به شریعت خداوند واجرای اوامر اوست. در مرحله آغاز جوانی، دختر جوان را برای وظیفه مهم مورد انتظار، آماده می‌نماید، تا وقتی که خواستگار و

شوهر آمد، برای نقش ملائم و متناسب خود آماده و مهیا باشد و این آماده سازی در حقیقت از مرحله پیش از بلوغ شروع می‌گردد، اگر به صورت بسیار ساده و سبک پیش از آن در آخر دوره کودکی خردسال شروع نشده باشد، با مکلف ساختن دختر بچه ببعضی از کارهای سبک منزل که او را به مراعات کارهای آینده‌اش عادت دهد و بدان خوی گیرد. ولی از مرحله پیش از بلوغ آمادگی جدی برای اینکه کدبانوی خانه شود مهیا می‌گردد.

چون دختر جوان از دوره پیش از بلوغ به سرعت قابل ملاحظه‌ای به مرحله جوانی پس از بلوغ و آغاز جوانی، نزدیک می‌شود، همان گونه که قبلاً اشاره شد. پس باید این آمادگی بتأخیر نیفتد، که وقتی جوانی و پختگی و حدکمال فرا می‌رسد، او هنوز برای ایفای وظیفه مهمش مهیا نشده باشد! و اداره منزل و مراعات کارهای آن، هنری است که نیاز به تعلیم و تمرین دارد، و در مدت اندکی بین یک شبانه روز حاصل نمی‌شود و تنها پختن یک غذای خوب و تنها جاروب کردن و تمییز کردن ومرتب کردن منزل نیست. بلکه پیش از هر چیز قبول مسئولیت است و بسیار فرق است بین دختری که بر تحمل مسئولیت تعلیم و تدریب دیده باشد و دختری که چنین نباشد، اگر چه پخت و پز و نظافت و مرتب کردن منزل را نیکو بداند و این احساس مسئولیت است که انگیزه متابعت و پی‌جویی کارهای منزل می‌گردد، و هر چیزی را در جای خود بگذارد و وسایل هر چیزی را که باید آماده شود، آماده کند و چیزهای تلف شدنی و بی‌نظم شده را ملاحظه نماید و مانع بیشتر فساد و تلف شدنها و بی‌نظمیها گردد، نظم بیشتر و حسن ترتیب امور را مهیا سازد و این کارها با نیکو پختن غذا و قدرت بر نظافت و مرتب کردن، اختلاف و تفاوت دارد، اگرچه این کارها هم مطلوب و ضرورىند ولیکن به تنهایی کدبانوی منزل را نمی‌سازند، مادام که احساس مسئولیت همراه آنها نباشد و آن است چیزی که پیامبر (ص) بدان اشاره نموده است:

«والَمرأةُ راعیه فِي بَیتِ زَوجِها ومسئولة عَن رَعیتِها»

و زن نیز در خانه شوهرش بمنزله چوپان است و در برابر آنچه که می‌چراند مسئول است یعنی مسئولیت زیردستان خود در منزل شوهر را به عهده دارد و باید این مسئولیت را احساس کند.

که این جزئی است از حدیث:

«کُلکُم رُاعِي وَکُلکُم مسئول عَن رَعیتِهِ» [۱]

---

۱. به روایت بخاری و مسلم.

بنا به طریقه‌ی اسلام در تربیت به وسیله عادت ـ بعد از تربیت به وسیله الگو و سرمشق عملی ـ و این تربیت هم در سن آغاز جوانی قبل از تکالیف عملی است، بی‌گمان تربیت اسلامی برای عادت دادن دختر جوان بر پذیرش این مسئوولیت از زمان پیش از بلوغ آغاز می‌گردد تا وقتی که مرحله جوانی پس از بلوغ فرا می‌رسد، آن را آموخته و تمرین کرده باشد که در آن سن تکلیف خود را انجام داده باشد، در هر لحظه‌ای که مقدر باشد که ازدواج کند. در آغاز سن جوانی، همان گونه که در جامعه اسلامی پیش از انتقال بدآموزی جاهلیت و بعد از دور کردن شریعت خداوند از دایره حکم بدان، و دور کردن راه و روش خداوند از عمل بدان، حال مسلمانان چنین بود و دختر در آغاز سن جوانی ازدواج می‌کرد، واین عمل با فطرتی درستی که خداوند انسان را بر آن آفریده است، سازگار و همگام بود اما در جاهلیت معاصر، دختر جوان برای کار منزل و خانه‌داری و شوهرداری و فرزندداری پرورش نمی‌یابد و تمرین نمی‌کند. چون در خانه نیز مشغول حفظ دروس مدرسه است و در مدرسه نیزروش آموزشی پسران را دارد که تدریب و پرورش بر آموختن کار در منزل نیست! بلکه درجاهلیت معاصر دختر جوان نفرت دارد از اینکه وارد آشپزخانه شود یا مطلقاً به کاری از کارهای منزل قیام نماید! ای شگفتا! آیا او می‌خواهد مانند مادر پیرش باشد که زمانش گذشته و وظیفه‌اش و پیش بندش بر طاقچه گذاشته شده است؟! ای شگفتا! آیا او می‌خواهد که رفقایش در مدرسه حال او را بشنوند و به حال او بخندند و این حال را بر او عیب و نقص بشمارند؟!

نه، هرگز! بلکه تنها دختر جوانی کارهای منزل را انجام می‌دهد، که بنا به هر سببی، برایش مقدور نشده است که درس بخواند! اما دختر جوان تحصیل کرده چرا چنین کند؟! بی‌گمان او خود را برای انجام وظیفه بعد از اتمام دروس دانشگاهی مهیّا و آماده می‌سازد. پس هر کس می‌خواهد کار منزل را خودش انجام دهد! بنابراین، هر گاه سرانجام، ناگهان با ازدواج روبه‌رو شد، ناگهان در می‌یابد که برای این کار ابزار و تدریب و آمادگی ندارد!

و جاهلیت معاصر می‌پندارد که به سرعت به کمک این دختر جوان می‌رود که قبلاً برای هیچ چیزی تمرین و پرورش نیافته است، و او بر شیوه کار مردانه و برنامه‌ها و مراحل درسی آنان آماده شده است، تا به صورت زشتی مسخ شود، که نه مرد است و نه زن کامل آشنا به وظیفه‌اش!

او را به سرعت کمک می‌کند بیشتر در باتلاق دوری از فطرت درست زنانه‌اش فرو رود و بیشتر قربانی دام شیطان و شیطان صفتان گردد! و به وی می‌گوید خاطر خویش را به این کارها مشغول مدار! خوراک می‌خواهی؟

خوراک‌پزیها آماده‌اند تا به تو و شوهرت، خوراکی را ارائه دهند که هر دو به آن علاقمندید و آن جا وعده‌های سبک غذا وجود دارد که در هر جا در برابر پول اندک آن را به شما ارائه می‌دهند که جلو گرسنگی را می‌گیرد و نفس و اشتها را از طلب خوراک منصرف می‌نمایند. کسی را می‌خواهی که منزل را نظافت و مرتب نماید، وقتی که تو به وظیفه بیرونی مشغول هستی؟ دختر یا مردجوانی هست که هر ساعت روزانه یا هفتگی یا هر وقت بخواهی، برای خدمت تو می‌آید. و اندکی بر حقوق و اضافه‌کاری خود بیفزا و به این کار اختصاص بده و از رنج و زحمت کار در منزل آسوده باشی.

بچه به دنیا آورده‌ای؟ هیچ اشکال و پروایی نیست. مهد کودک و شیرخوارگاهها وجود دارند که بهتر از تو از کودک شما مواظبت و مراقبت می‌کنند، حتی اگر بیکار هم باشی! هر روز حمام گرم، خوراک آماده و با وزن لازم دارند، تربیت بدنی مناسب بر اساس علمی هست، بازی، سرگرمی، آموزش، و هر مواظبتی که برای کودکان باید تحمل کنی، آن جا وجود دارد. آری! موقتاً می‌گوییم آری! و بعداً چه می‌شود؟! بعد از آن منزل و خانه به گونه‌ای می‌شود که «ویل دورانت» در کتاب خود آن را ذکر کرده است، بیشتر شبیه هتل و مسافرخانه‌ای است که زن و شوهر در آن جا با هم ملاقات می‌کنند و هر یک نقش خود را به عنوان وظیفه و شغل انجام می‌دهند: مرد در وظیفه شوهری و زن در وظیفه همسری و خانه سرد و بی‌روح و تاریک است. گویی در ذهن و احساس آنان زندان بسته است. سپس شوهر می‌گریزد، زن می‌گریزد، فرزندان نیز می‌گریزند! و این آرامش و دلگرمی که خداوند نشانه ازدواج قرار داده است به منزل و خانه بر نمی‌گردد!

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا (روم/ ۲۱)

و یکی از نشانه‌های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان بیارامید.

اما تربیت در مهدکودک و شیرخوارگاهها و مراکز سرپرستی، گواهی یکی از افراد این جاهلیت معاصر برای ما کافی است:

وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا (یوسف/ ۲۶)

گواهی از اهل و خانواده همسر عزیز مصر بر ضد او گواهی داد.

«آنا فروید» در کتاب «کودکان بدون خانواده» از اختلالات و نابسامانیهای نفسی و روانی کودکان در مهدهای کودک و مراکز سرپرستی که علی‌رغم عنایت و توجهی که در آن جا به کودکان می‌شود، سخن می‌گوید. چون در آن جا کودکان

مهر و محبتی ویژه مادران را نمی‌یابند که برایشان ضرورت دارد و جز از مادر حقیقی به وجود نمی‌آید، و زن مربی مهد نمی‌تواند جای مادر را بگیرد. چون او کار خود را به عنوان وظیفه انجام می‌دهد نه به عنوان مهر و عطوفت مادری.

به راستی خداوند نسبت به زن مهربان‌تر و رئوفتر است از اینکه او را در معرض فساد و تباهی فطرت قرار دهد که زندگی او را به تباهی روانی و روحی و عاطفی متحول نماید، و نسبت به کودکان نیز مهربانتر از آن است که آنان را در معرض این رنج و سختی قرار دهد که آنان را به تباهی بسپارد. لذا خداوند سبحان، برای استقامت و درستی امور زندگی دنیا، مو ازین و معیارهای درستی وضع کرده است، همان گونه که برای روز رستاخیز نیز مو ازین حق را نهاده است، تا مردم را بازخواست و محاسبه نماید که چرا بارها کردن راه و فرمان او و پیروی از راههای شیطان در زمین فساد و تباهی پدید آورده‌اند؟!

﴿وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (انعام/ ۱۵۳)

این راه راه مستقیم من است از آن پیروی کنید و از راههای پیروی نکنید که شما را از راه خدا پراکنده می‌سازد. اینها چیزهایی است که خداوند شما را بدان توصیه می‌کند تا پرهیزکار شوید.

بی‌گمان فطرت وزن و سنگینی و وجود حقیقی خود را دارد، هر اندازه این جاهلیت بکوشد که آن را انکار کند، یا آن را پنهان نماید، یا آن را تغییر دهد و هنگامی که بسختی بخواهد فطرت راغیر جهت طبیعی آن سوق دهند، بی‌گمان تنها یک مدتی موقت آن را تحمل می‌کند، که در این دوره موقت جاهلیان گمان می‌کنند بر فطرت غلبه یافته و پیروز شده‌اند و به آرزوی خود از آن رسیده‌اند! ولی با صرف نظر از اینکه فطرت عودت نماید یا به حال طبیعی خود برنگردد، قطعاً عوارض بیماری ناشی از کشیدن آنغیر جهت طبیعیش، ظاهر می‌گردند و هرگز ممکن نیست که زندگی با فطرت کامل و درست و با فطرت منحرف یک‌سان باشد! و قطعاً با سوق دادن فطرتغیر جهت طبیعی آن، احوال و اوضاع زندگی استقامت نمی‌یابد، بر خلاف آن اگر فطرت در جهت صحیح و وضع طبیعی خود باشد، اوضاع و احوال زندگی استقامت خواهد یافت.

و این بیماریهای روانی و نفسی وعصبی و عقلی واخلاقی. و این پریشان حالی و اضطراب و دلهره وسرگردانی و تباهی. و این خانواده‌های از هم پاشیده، و کودکان آواره و گریخته از خانواده، و کودکان نابالغ بزهکار و غیر آنها از عوارضی که کنفرانسهای روانی و روانشناسی و پزشکی و دانشمندان جامعه‌شناسی و قانون دانان و جرم شناسان تشکیل می‌دهند و دور هم جمع می‌شوند و در جست‌وجوی

راه حل آنها می‌باشند. این عوارض همگی خود به خود و بدون سبب به وجود نیامده‌اند و قطعاً نتیجه حتمی تمدن نیستند آن گونه که می‌پندارند.

بلکه سببهای اصلی آنها در این تلاشهای شیطانی برای تغییر مقتضای آفرینش الهی نهان شده و کمین نموده است، در مذکر ساختن مؤنث و مؤنث ساختن مذکر که زنان بمردان تشبه می‌کنند و مردان بزنان، و در این انحرافات عمدی از اوامر الهی نهان است و دختر جوان مسلمان به هیچ وجه نباید در دام گمراهی جاهلیت معاصر گرفتار آید، در حالی که دلایل آشکار پروردگار خویش را بر ظهور این فساد ویرانگر مشاهده می‌کند، که اگر این تمدن به سوی الله برنگردد، از پایه فرو می‌ریزد:

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ (روم/ ۴۱)

تباهی و خرابی در دریا و خشکی به خاطر کارهایی نمایان گشته است که مردم انجام می‌داده‌اند. به این وسیله خدا سزای برخی از کارهایی را که انسانها انجام می‌دهند بدیشان می‌چشاند تا اینکه آنان برگردند.

در جامعه مسلمانی که داوری را به شریعت خداوند می‌برد و ملتزم به راه و برنامه الله است ـ دختر جوان را برای وظیفه زنانگیش آماده می‌کند و از مرحله پیش از بلوغ و مراهقه بجدی آن را شروع می‌کند، تا این وقتی که تکلیف فرا رسید، عملاً و بالفعل و با بهترین صورت مهیا و آماده باشد.

این بدان معنی نیست که دختر جوان درس نخواند و تعلیم را نبیند! چون نه اسلام به جاهل ساختن آن دستور داده است و جاهلیت و عدم آموزش وی را موجب استقامت امور در جامعه اسلامی نمی‌داند! بی‌گمان وجود زن جاهل در جامعه اسلامی بدون اینکه خدا و پیامبر (ص) بدان دستور داده باشند ـ از بزرگترین شکافها و راههای نفوذی است که هجوم و تهاجم فکری و فرهنگی دشمن از آن به عالم اسلامی راه یافته و دشمن از آن جا تلاش خود را برای نابودی اسلام در دو قرن گذشته شروع نموده است و مسئله «زن» که امروز در سراسر مجتمعات جهان اسلامی بر شیوه و سبک اروپا با همان اهداف و همان نتایج بر انگیخته شده است و می‌خواهند پایه‌های دین و اخلاق و آداب و رسوم و بنیاد خانواده را در هم ریزند و نسل جدید را فاسد سازند و دلهره و پریشانی و اضطراب و حیرت و تباهی را در میان آنان اشاعه دهند. بی‌گمان این مسئله به این شیوه نتیجه‌ای از نتایج این سوراخ و راه نفوذ است که دشمنان از آن جا رخنه می‌نمایند. اگر جامعه اسلامی در دو قرن گذشته ملتزم و متعهد به راه حقیقی الله می‌بود و تعالیم او را آگاهانه اجرا می‌کرد و تطبیق می‌نمود، دشمنان ما

نمی‌توانستند از این راه نفوذ و رخنه کنند. چون که اسلام حقیقی راه نفوذ را بر دشمنان می‌بندد، و چون که خداوند سبحان خود، حفظ امت مسلمان از کید و نیرنگ دشمنان را کفالت و ضمانت نموده است:

«إِنْ تَمْسَسْكُمْ حَسَنَةٌ تَسُؤْهُمْ وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ يَفْرَحُوا بِهَا وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا لا يَضُرُّكُمْ كَيْدُهُمْ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ (آل‌عمران/ ۱۲۰)

اگر نیکی به شما دست دهد ناراحت می‌شوند، و اگر به شما بدی برسد، شادمان می‌شوند و اگر بردباری کنید و بپرهیزید، حیله‌گری آنان به شما هیچ زیانی نمی‌رساند، شکّی نیست خداوند به آنچه انجام می‌دهند احاطه دارد.

و از خلال اطاعت امت از الله و تنفیذ و اجرای اوامرش این کفالت و ضمانت را نموده است و خداوند این تضمین را در خود این اطاعت قرار داده است. چون که این اطاعت، فرد مسلمان و مجتمع مسلمان را در جمیع جهات مصون و محفوظ می‌دارد. با نیروی سیاسی و نظامی و اقتصادی که دولت مسلمان دارد، آن را حفظ می‌نماید، مادام که اهل این دولت به مقتضای اسلام عمل کنند و همچنین با نیروی اخلاقی که در برابر نیرنگ شیطان سر فرود نمی‌آورد، و با نیروی علمی که اسلامشان آنان را به تحصیل آن بر می‌انگیزد و وادار می‌کند. و با تمام انواع نیروهای که به طور مطلق دارند این کار را می‌کند. اما هنگامی که مسلمانان در تنفیذ و اجرای اوامر الله سستی و کوتاهی می‌کنند، این جا است که راه نفوذ و سوراخ برای دشمنان باز می‌شود و حفظ و حراست و وقایت خداوند از آنان دور می‌گردد چون بشرطی که برای آنان شرط کرده است، قیام ننموده‌اند:

«وَإِنْ تَصْبِرُوا وَتَتَّقُوا»

اگر صبر و شکیبایی پیشه کنند و تقوای خدا را داشته باشند و نافرمانی نکنند.

یعنی بر اوامر الهی و راه او استقامت داشته باشند. حالا این شرط را به جای نیاورده‌اند، دشمنان از این راه نفوذ می‌کنند و رخنه می‌یابند.

جهلی که پوشش زن مسلمان می‌شود و تعامل و رفتار جاهلانه‌ای که در جامعه مسلمان کنونی با زن می‌شود،[1] آن است که راه را برای نفوذ دشمنان به

---

۱. جوامع ما قبلاً به طور عمومی اسلامی بود. چون شریعت الله در آن پیاده می‌شد، ولیکن انحرافات جاهلی فراوانی نیز در آن وجود داشت و این دو صفت با هم تناقضی نداشتند، پیامبر(ص) به ابوذر غفاری که از جمله بزرگان اصحاب بود گفت: «اَنْتَ امرؤ فَيكَ جَاهليهَ»: تو مردی هستی که هنوز یکی از صفات جاهیت در تو مانده است! چون او به بلال حبشی «رض» دشنام داد و گفت: ای فرزند زن سیاهپوست!! و اما جوامع امروز ما، جوامع کاملاً جاهلی است ـ اگرچه افراد مسلمان در داخل آن وجود دارد ـ چون شریعت خداوند را پیاده نمی‌کنند، بلکه قوانین جاهلی را پیاده می-

عالم اسلامی گشوده است از طریق داعیانی که دارای نامهای اسلامی هستند و مسلمان شناسنامه‌ای می‌باشند و بسبک جاهلیت غربی خواستار آزادی زن و شیوه آموزش آن می‌باشند۱. و زن مسلمان آزاد شدو آموزش دید با این حال، نه به گونه‌ای که خداوند متعال می‌خواهد، بلکه بدان شیوه که شیطان می‌خواهد! در حالی که شیوه تربیت اسلامی به هیچ وجه مقتضی آن نیست که زن مسلمان جاهل و بی‌سواد و درس نخوانده باشد، حتی با صرفنظر از اینکه دشمنان ذاتاً از این راه برای بفساد کشاندن مجتمع مسلمان نفوذ کردند. چون به گفته پیامبر (ص) طلب علم برای هر مرد و زن مسلمان فرض و واجب است. چون که تربیت نسل جدید از طریق جهالت صورت نمی‌گیرد بلکه باید بر طریقه علم و بصیرت و بینایی باشد تا بشیوه اسلام بارور گردد و ثمره خویش را ببخشد.

و اکنون که ما ذاتاً در صدد بیان دعوت به اسلام هستیم و می‌خواهیم که آنچه مردم درباره آن نمی‌دانند، به آنان بشناسانیم، و آنان را بر آن تربیت کنیم و این غربت و ناآشنایی که آن را احاطه کرده است، از میان برداریم، به زن مسلمان دانشمند نیازمندیم تا در صفهای دختران جوان به امر دعوت اسلامی قیام نماید و قطعاً چنین داعیه‌ای باید دانش آموخته و عالم باشد نه جاهل. با این حال، می‌خواهیم که بدانیم که چه علمی خوانده است؟! و چه علمی را برای او می‌خواهیم؟

اولاً از چیزی سخن می‌گوییم که باید در جامعه اسلامی وجود داشته باشد ـ اگر جامعه‌ای مسلمان باشد ـ سپس از چیزی سخن می‌گوییم که امروز ما در مجتمعات جاهلی معاصر خود می‌توانیم انجام دهیم اما در جامعه مسلمان، علمی وجود دارد که بین پسران جوان و بین دختران جوان و بین تمام مسلمانان کوچک و بزرگ مشترک است ـ هر کس برحسب سنش و چیزی که برای وی مناسب می‌باشد ـ و آن عبارت است از علم مربوط به این و علم دینی و متأسفانه علم دینی نزد نسلهای متأخر مسلمانان به مجموعه‌ای از دروس فقهی محدود و در چهارچوب تنگی، تحول یافته است، به ویژه در دایره‌ی عبادات، که بخواننده روح حقیقی اسلام را نمی‌بخشد و تربیت اسلامی حقیقی را پدید نمی‌آورد و این هم به نوبه خود یکی از راههای نفوذی دشمنان است.

کنند که خداوند از آن راضی نیست. مؤلف.

۱. کنفرانسهای تبلیغی و تبشیری مسیحی در آغاز قرن بیست ندای ضرورت کار برای آزادی زن مسلمان و آموزش آن را سر دادند. رک: کتاب: الغارة علی العالم الاسلامی، ترجمه محب الدین الخطیب. در همان دوره قاسم امین نیز ندای ضرورت آزادی زن مسلمان و آموزش وی را سرداد. مؤلف.

بلکه علم مطلوب دینی، علمی است که انسان را به حقایق دین اسلام آشنا می‌کند که بسیار مهم و بزرگ و فراگیر است، و به بعضی از مسائل فقهی محصور و محدود نمی‌گردد. بی‌گمان حقیقت محتوای «لااله‌الاالله» بسیار عظیم و بزرگتر از این کلمه است و نماز چیزی است بسیار بزرگتر از این حرکات و سکنات که در آن وجود دارد و علم مطلوب ما همان علمی است که این معانی بزرگ را در جانها پدید آورد و زندگی را بر مبنای آن استوار سازد و این مقدار از علم همان گونه که گفتیم بین پسران جوان و دختران و مردان و زنان مشترک است، هر کس فرا خورسنش و استعدادش. سپس بعد از این علم مشترک باید تربیت ویژه «زنانه» نیز باشد که دختر جوان را برای انجام وظیفه مخصوصشان آماده سازد و دانشی را که برای اداره امور منزل و وظیفه مرعات و پرورش کودکان و راههای برتر و نمونه برای تربیتشان و تحول احساسات فطری جنسی برای مهیا شدن و روبه‌رو شدن در زندگی آینده مورد انتظار همسر شدن را بیاموزد. به جای اینکه این احساس را به خودفروشی و تلاش برای برانگیختن و فتنه‌انگیزی در محیط جوانان، مبدل سازد، و در همان حال کاملاً از وظیفه مادر شدن در آینده منصرف گردد! و بعد از آن دختر جوان هر علمی را که قابلیت فراگیری آن و قدرت بر آن را دارد می-آموزد بدون هیچ گونه قیدی، مگر یک قید، و آن این است که این ادامه تحصیل او را از لحاظ روانی و روحی و عقلی از وظیفه اساسیش که باید خود را برای آن آماده سازد، منصرف نگرداند و از آن غافل نشود اما در مجتمعات جاهلی معاصر ما، برنامه‌های درسی ویژه و مراحل درس خواندن و طریق تدریس را نداریم، و زن معلم مسلمان که با لباس و اخلاق و اندیشه و سیمای اسلامی و روح اسلامیش الگو و سرمشق عملی نمونه برای شاگردانش باشد، نداریم. پس بنا بر این وظیفه ما منحصر به مسائل منزل و مسائل تجمعات زنانه‌ای است که جمعیتهای دعوت کننده به سوی الله تشکیل می‌دهند و وظیفه مسائل منزل، وظیفه سهل و آسانی نیست، وقتی که منزل و خانه تلاش کند در بحبوحه موج خروشان جاهلی، دختر جوان مسلمان را تربیت نماید. مجتمع بتمامی و با نظامها و تنظیماتش، و با برنامه‌های آموزشی و وسایل اعلام و تبلیغاتش مشغول جنگ و مبارزه با اسلام است و دختر جوان مسلمان ذاتاً تنها با لباس اسلامی و حجاب اسلامی با تمام نعره‌ها و فریادهای جاهلیت به تحدی و مبارزه می‌پردازد و یک نگاه واحد به دختر جوان مسلمان ملتزم و متعهد و به دختر جوانی که به بندگی جاهلیت کشانده شده، کافی ا ست برای اینکه بدانی که جاهلیت تا چه اندازه ذاتاً زن را به پستی کشانده است و مقام معنوی او را فرود آورده است. این دختر جوان مسلمان لباس و پوششی دارد که بدن او را کشف نمی‌کند و اندامهای او را نمی‌نمایاند و لباس او

شفاف و نازک و اندام نما نیست و از فتنه‌انگیزی می‌پرهیزد و آن جا در جاهلیت دختر جوان لباسی می‌پوشد که اندامش را کشف و نمایان می‌سازد و جامه‌اش شفاف و نازک و اندام‌نما است و به عمد قصد فتنه‌انگیزی و فریب دیگران را دارد. به راستی این دو با هم نقیضند چه از مبدأ و اصول و چه از حیث صورت و سیمای تطبیق، کاملاً با هم تفاوت دارند و جامعه جاهلی به برهنگی و زینت و زیورنمایی و ابراز فتنه و فتنه‌انگیزی دعوت می‌کند و با التزام و تعهد بدان چه که خداوند نازل کرده است می‌جنگد و می‌ستیزد. همان گونه که به برهنگی عواطف و ابراز آنها و پرداختن به فحشاء می‌خواند، با پاکی عواطف و پاکیزگی احساساتی که خداوند بدان امر کرده است نیز می‌ستیزد. وبه اختلاط و آمیزش توأم با برهنگی و خودنمایی و تن نمایی و برداشتن مانع و دیوار شرم و حیا فطری دعوت می‌نماید. به رفتار حیوانی مذکر و مؤنث با هم، همچون چهارپایان می‌خواند و با آداب و رسوم معاشرت جنسی و آداب و رسوم اجتماعی که خداوند مقرر داشته است نیز می‌ستیزد. بنابراین، درگردابهای امواج فساد جاهلی، تربیت دختر جوان ملتزم به دین خدا. به گونه‌ای که در ذهن و احسا هوشیارانه خویش حقایق بزرگ دین خود را دریابد و در محیط جاهلی، دعوتگر به این اسلام باشد! بسیار مشکل است.

با این حال، ما با پسران جوان و دختران جوان، مکلف هستیم و از ما خواسته می‌شود که تلاش کنیم و زحمت بکشیم. چون بدون آن به هیچ چیزی دست نمی‌یابیم. چون که با تلاش و قبول زحمت است که می‌توانیم حداقل، در حال حاضر مقداری از تغییر و تحول ایجاد کنیم که مبنا و اساس تغییرات مورد انتظار درآینده واقع شود و چون که خداوند اجر و پاداش تلاشهای ما را به چیزی می‌دهد که هر انسان مؤمنی در زمین، خواستار آن است که رضای خدا و بهشت است.

و اگرچه تلاش و زحمت و رنج ما در قبال دختر جوان بیشتر است نسبت به پسر جوان بعلت سنگینی موانع بیشتر در برابر دختر جوان است بی‌گمان ثمره و نتیجه این تلاش نیز مهمتر و خطرناکتر است. پس پرورش و تربیت یک مادر مسلمان، هوشیار و آگاه و فهمیده، چیزی است بسیار عظیم و با اهمیت، خواه در جوامع ما یا در سطح تمام بشریت. چون چنین مادری می‌تواند نمونه و سرمشق عملی و الگو باشد برای بازگشت به فطرت حقیقیش و او می‌تواند فطرت را به حقیقت خود برگرداند.

ما در پایان فصل پیش به مشکله‌ی پیکار بین نسلها اشاره نمودیم و سخن گفتن از آن را به این فصل حوالت نمودیم. چون که این پیکار در دوره آغاز جوانی

واضحتر است تا در دوره مراهقه و پیش از بلوغ، اگرچه در جاهلیت معاصر در دوره مراهقه شروع می‌شود و در دوره جوانی استمرار می‌یابد و این مشکل در جاهلیت معاصر ابعاد متعددی دارد که تنها بداخل خانواده و پیکار بین والدین و فرزندان محدود و مقصور نمی‌گردد، و به تمرد کامل و نافرمانی از سلطه و قدرت والدین منتهی می‌گردد و سبب از هم پاشیدگی روابط خانوادگی و بزهکاری خردسالان و فرو غلطیدن آنان در گنداب و باطلاق جرم و جرائم و پستیها و رذایل و دنیای مخدرات و انواع فسادها و انحرافات و از این قبیل، می‌گردد، بلکه این مشکل از این حدود نیز تجاوز می‌کند، به افقهای اجتماعی و سیاسی نیز گسترش می‌یابد، و تاکنون در دو چهره مختلف ظاهر شده است که آنها را «رفض» سرپیچی و عصیان «احتجاج» استدلال و مناقشه و نزاع می‌نامند، که یکی از آنان دارای خصایص لوسی و سستی و بی‌ثباتی و بی‌بندوباری و آبکی بودن می‌باشند که به طبیعت حال خود یا به سبب عوامل فسادشان به این بی‌بندوباری و لاابالی‌گری کشیده شده‌اند، مانند حرکات «هیپی‌ها» «خنافسها» سوسکهای آلوده، و حرکات از این قبیل، و دیگری دارای ویژگیهای سخت‌گیری وحشیانه است که نمونه آن، حرکات وحشیانه خشونت خودکشی دسته‌جمعی سالهای اخیر در غرب است که رهبر آن یک یهودی باصطلاح اندیشمند معاصر بود!

علی‌رغم نگرانیهای حکومتهای حقیقی یا ساختگی در غرب، از این حرکات وحشیانه و حیوانی این دو گروه، کار جدی و حقیقی برای متوقف ساختن آنها صورت نمی‌گیرد، بلکه تمام امواج و جریانهای جاهلی، در روزنامه‌ها و سینما و رادیو و تلویزیون و تئاتر و امثال آن، برای تقویت و تغذیه این پیکار کار می‌کنند، و آن را به صورت «مشکله‌ای» جدی و سختی درآورده‌اند که علاج‌ناپذیر گردیده است.

اما در مجتمعات جاهلی ما این پدیده حداقل در چهارچوب خانواده میان نسل پسران و پدران وبه ویژه پسر و پدر و بین دختر و مادرش وجود دارد، که آن هم از همان ابزار و ادوات جاهلی تغذیه می‌شود که نام بردیم و همان نقشه‌های شیطانی آن را دنبال می‌کند.[1] و می‌گویند که اینها مشکلات طبیعی هستند! و منشأ طبیعی آنها همان تطور و تحول و پیشرفت است، که در دو قرن اخیر به صورت هولناکی در زندگی بشری پدید آمده است به ویژه در قرن بیستم، که تمام مظاهر و آثار زندگی دگرگون گردیده است، از لحاظ مادی و اقتصادی و اجتماعی و سیاسی، و در تمام امور وشئون زندگی ارزشها و مفاهیم تازه‌ای به وجود آورده

---

۱. رک: کتاب: «پروتوکولات حکماء صهیون» برای گسترش نابسامانی گسترده در میان صفوف ملتها و ملیت‌ها. مؤلف

است ـ و از جمله در اخلاقیات ـ و بی‌گمان نسل جدید به طور طبیعی بیش از نسل قدیم از این ارزشها و مفاهیم اشباع و سیرگردیده است. چون که نسل سابق در زمان سابق و بر ارزشها و مفاهیم مخالف آن پرورش و تربیت یافته است، و برای رها کردن ارزشها و مفاهیمی که بر آن تربیت شده است، مرونت و نرمی کافی ندارد، بنابراین، صراع و پیکار بین پدران که نسل قدیم هستند و بین نسل جدید پدید می‌آید! و بدون شک مقتضای آن، این خواهد بود که نسل سابق بر خطا است! و نسل جدید بر حق و صواب است! و باید این نسل جدید خودخواهی و استبداد نسل قدیم و سابق را در هم بشکند و تمرد و نافرمانی خویش را بر ضد آن اعلان نماید و سرانجام آن را علی‌رغم میل باطنی خود، مجبور و ناچار به تسلیم و شنودن امر خویش نماید. وگرنه، او را به حال خود می‌گذارد و کاری به وی ندارد، و زندگی ویژه خود را دور از سیطره و نظارت پدرش می‌گذراند!

و در این باره کتابها و مقالات و داستانها و نمایشنامه‌های متعددی نوشته می‌شود و در سینما و تلویزیون و وسایل اعلامی دیگر بنمایش گذاشته می‌گردد و عرضه می‌شود! و در وسایل اعلامی ما به ویژه چهره و سیمای ما در صورت جاهلانه و ساده‌ای آشکار می‌گردد که افق دید وی بسیار محدودی است که در آن تربیت دینی قدیمی نمایان و مجسم شده است، و در برابر آن یک دختر جوان «عصری» و مد روز و با فرهنگ و با معرفت و صاحب تجربه با افق دید وسیع‌تری قرار دارد. که آداب و رسوم کهنه و پوسیده قدیمی را در هم می‌شکند و با پسران جوان روابط و پیوندهای آزادانه برقرار می‌نماید، و در خانه شورش خشنی و سختی بر ضد او برپا می‌شود. سپس سرانجام بدان امر واقعی رضایت داده می‌شود و پدر و مادر با رسوایی و دل شکستگی در برابر کارهای این دختر آزاده تسلیم می‌شوند، و همگی با هم شکستن این آداب و رسوم قدیمی را جشن می‌گیرند!

و خواه این مشکل طبیعی باشد آن گونه که مدعیان پیشرفت می‌پندارند یا ساختگی باشد، به هر حال اصل آلودگی و پلیدی تطور و تحول و دگرگونی که فکر اروپایی بعد از «داروین» بدان مبتلا شده است، پدید می‌آید و از آنجا به تمام نقاط زمین تجاوز وتعدی می‌کند و طغیان می‌نماید و در غیر این کتاب به تفصیل از مسئله «تطور و ثبات در زندگی بشری» سخن گفته‌ام و به دو امر اساسی اشاره نموده‌ام:

امر اول این است که زندگی بشری تماماً ثابت نیست و تماماً متغیر و دگرگون نیز نیست، بلکه در آن جنبه‌های ثابتی وجود دارد که نباید دگرگون شود و تغییر یابد و هر گاه تغییر یابد زندگی بشری مختلّ می‌گردد و اضطراب و نابسامانی بر آن حکم فرما خواهد شد و در آن جنبه‌های متغیری وجود دارد که نباید برای

همیشه بر حال خود ثابت بمانند و هر گاه بخواهند که بر حال خود ثابت بمانند، زندگی خشک و سرد می‌گردد و از نمو متوقف می‌شود و بی‌گمان یکی از جنبه-های ثابت و ماندگار در زندگی بشری و در زندگی تمام جهان هستی، مسئله «الوهیت» و خداوندگاری و مبادی و اصول و ارزشهای مترتب و متفرع از آن است. پس اینکه الله تنها خداوند آفریدگاری باشد که آسمانها و زمین و انسان و تمام موجودات را آفریده است، یک مسئله ازلی است که هرگز تغییر نمی‌کند و امکان ندارد که تغییر یابد و بر آن مترتب می‌شود که بر انسان واجب است که پروردگاری را بپرستد و عبادت کند که او را آفریده است و غیر او را به هیچ وجه نپرستند و هیچ چیز و هیچ کس را شریک او قرار ندهد و این عبادت شامل اعتقاد و باوری به وجود وحدانیت بی‌شریک الله و ادای شعایر تعبدی که الله فرض کرده است، و تنفیذ و اجرای شریعت خداوند تنها شریعت خداوند نه شرایع و قوانین نظامها واخلاقیات دیگر، می‌شود، و این اصل غیر قابل تغییر است.

اما جوانب متغیر در زندگی بشری از جمله آنها سیمای سیاسی و سیمای اجتماعی و سیمای اقتصادی است، که دائماً به حکم فاعلیت انسان در زمین در حال تغییرند و این است مقتضای قرار دادن انسان به خلیفه در زمین برابر آیه ۳۰ در سوره بقره و تعامل عقل دایمی وی با جهان مادی، بسبب ساختن صورتهای متجدد در حیات و زندگی مادی که به نوبه خود در سیمای سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بشر تأثیر می‌گذارد با این حال، این تغییر نباید از هر قیدی رها باشد، بلکه در تغییر آن، ارزشهای ثابت با جوانب ثابت در زندگی انسان بر آن حکم-می‌کند و در پرتو آن این تغییر باید حاصل شود. پس جریان آن در زمین را کنترل می‌کند. بدون اینکه حرکات و جنبش آن را متوقف یا معوق بگذارد و اختلالات و اضطرابات مانع زندگی وی گردد.

بی‌گمان در شریعت الهی که از جانب خداوند سبحان است، در آن به طور معجزه‌گر به هر دو جنبه ثابت و متغیر با هم پاسخ مثبت می‌دهد و هر دو مراعات شده‌اند. پس در جوانب ثابت، شریعت تفصیلات ثابت و غیرقابل تغییر را بیان کرده است، و در جوانب متغیر، اصول عام ثابت را به ما داده است.

و عقل بشری مؤمن را به حال خود می‌گذارد که درباره مصالح عمومی و مصالح مرسله‌ای که درباره آنها نصی نیامده است، اجتهاد کند و چیزی را مقرر دارد که مصلحت او را تحقق بخشد. به گونه‌ای که از اصول ثابت تخطی نکند و با آنها برخورد نداشته باشد و این است چیزی که به شریعت این انعطاف و نرمی داده است که برای تمام نسلهای بشریت تا رستاخیز صلاحیت دارد، که با کاروان رشد و نموّ زندگی بشری همگامی و همراهی دارد و در عین حال سیر آن را نیز

کنترل می‌کند.

امر دوم: آن است که داروینیسم ذاتاً با صرف نظر از اینکه از جنبه علمی صحیح است یا صحیح نیست ۱ به خودی خود منتهی به این تحول خطرناک نمی‌شد، که در فکر و اندیشه اروپایی بعد از آن پیش آمد که از یک جهت الحاد و بیدینی را منتشر کرد، و از جهت دیگر اندیشه و فرضیه «ثبات و ماندگاری» در هر چیزی را به طور مطلق رد کرد و نپذیرفت، بلکه این ظروف و اوضاع و احوال محلی اروپا و فساد و تباهی عقیدتی آن بود که منجر به این نتیجه شد، و همچینن فساد گسترده دینی[۲] و سیاسی واجتماعی و اقتصادی و فکری[۳] آن، سبب آن شد.

همان گونه که از یک ناحیه دیگر، «مارکس» «فروید» «دورکایم» و دیگر متفکران! و علماء نیز از این شرایط و اوضاع سوء استفاده کردند و دارونیسم را از نظام محدود آن در داخل آزمایشگاه و کارگاه و داخل بیولوژی و علم زندگی، خارج کردند تا از آن نظریات اقتصادی و نفسی و اجتماعی خود را استخراج و بر آن بنا نهند و از ناحیه دیگر با انسان بر مبنای اینکه حیوان است تعامل نمایند و از ناحیه دیگر، تمام ثوابت در زندگی بشری از قبیل دین و اخلاق و آداب و رسوم

---

۱. بعد از پیشرفت علم و ثبوت یگانه بودن انسان از جنبه‌های روانی، عقلی، روحی، و بیولوژیکی (رک: کتاب جولیان هکسلی، یعنی انسان در دنیای جدید) بعد از ثبوت اینکه هر جنسی از موجودات جهان صفات وراثتی ثابت و غیر قابل تغییری دارند، بسیاری از قواعدی که داروین نظریه خویش را بر مبنای آنها گذاشته بود، متزلزل گردید. ولیکن ما بدان نمی‌پردازیم و نباید بدان بپردازیم، بلکه می‌گوییم حتی اگر از روی جدل صحت آن را نیز بپذیریم، اگر پیکار داروین با کلیسا نمی‌بود، این نظریه ذاتاً نمی‌بایست به الحاد و بی‌دینی بینجامد. در پرتو این پیکار بود که او گفت: «طبیعت» است که هر چیزی را آفریده است و برای فطرت «طبیعت» بر آفرینش حد و مرزی نیست، به جای اینکه بگوید: «رَبنا الذی أعْطی کَلّ شَیْئی خَلْقَهُ ثَمَّ هَدی»: این پروردگار ما است که هر چیزی را آفریده است سپس آن را هدایت کرده است. مؤلف.

۲. این از جمله تحریفات پیوسته‌ای است که مجامع مقدس آن را وارد عقیده توحید خالص کرده‌اند که حضرت عیسی (ع) آورده بود. مؤلف

۳. این مسئله در فساد ذاتی روحانیان دین مسیح و طغیان و سرکشی روحی، سیاسی، مالی، و علمی کلیسا خودنمائی می‌کند، با وجود رسوایی‌های دَیرها، فساد اخلاقی، و مسئله خرافی فروختن بهشت و آمرزش از جمله فساد فکری در زندگی عقلی اروپایی، تصور ثبات کامل دائمی در هر چیزی در جهان و در زندگی و عدم تصور تغییر و روی دادن آن بود، پس وقتی داروینیسم ایده‌ی دگرگونی دائمی و عدم ثبات بر یك حالت در دنیای زندگان را آورد، این مسئله زلزله شدیدی در فکر اروپایی پدید آورد. در حالی که قرنها بود که مسلمانان با مسئله‌ی وجود «ثبات» و «تطور» و تغییر آشنا بودند. مؤلف.

اجتماعی را منهدم سازند، تا به جای آنها ارزشهای متغیر و دگرگون شده را بگذارند، یا به جای آنها احیاناً هرج و مرج و نابسامانی بدون کنترل و بدون حدود و مرز بگذارند!

به هر حال عوامل اختلال در جاهلیت اروپایی هر چیزی باشد و خواه خود به خود پدید آمده یا ساختگی باشد و پشت سر آن نیروی شر و فساد انگیز در زمین بوده باشد، بی‌گمان این پلیدی و آلودگی که فکر و اندیشه اروپایی و زندگی آن بعد از داروینیسم بدان مبتلا گردید، وضع هر دو جنبه ثابت و متغیر تمام زندگی را شامل شد بر مبنای خطر تغییر و دگرگونی که آن را «تطور» می‌نامند. سپس رها شدن بشریت به سوی این بی‌سروسامانی خطرناکی که امروز در آن می‌زید، پیش آمد، با دعای اینکه تطور و تحولات علمی و مادی، سزاوار آن است که تمام زندگی را از الف گرفته تا یاء آن را تغییر دهد و هیچ چیز ثابتی در آن مطلقاً باقی نگذارد!

وای چه سرسام آور است! پیشرفت و تحول علمی و مادی این حیقیقت ازلی و ابدی را لغو می‌کند و ملغی می‌سازد که تنها الله است آفریدگار جهان؟! پس خالق جهان کیست؟ طبیعت خالق جهان است؟! و طبیعت چیست؟! و طبیعتی که «داروین» درباره آن می‌گوید: که عقل و اراده ندارد و کورکورانه و تصادفی عمل می‌کند، چگونه ممکن است که انسانی را بیافریند که دارای عقل و اراده و فکر و تدبیر است؟! چگونه ممکن است که خالق و آفریدگار چیزی را بیافریند که از خود وی برتر باشد؟! و از جانب دیگر چگونه می‌گویند: که انسان آغای طبیعت است، اگر طبیعت انسان را آفریده باشد؟؟!

وای! چه قدر بی‌چاره است این تطور و پیشرفت علمی، و چه قدر آن و بندگانش در تاریکیها سرگردان و گمراهند!

«اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلِيَاؤُهُمُ الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ (بقره/ ۲۵۷)

خداوند متولّی و عهده‌دار کسانی است که ایمان آورده‌اند. ایشان را از تاریکی‌ها بیرون می‌آورد و به سوی نور رهنمون می‌شود و کسانی که کفر ورزیده‌اند، طاغوت متولّی و سرپرست ایشانند. آنان را از نور بیرون آورده به سوی تاریکیهای می‌کشانند.



و آنچه که در جاهلیت اروپای معاصر، «صراع الاجیال» تنازع بقایا بیکار نسلها می‌نامند از همین فکر پلید پدید آمده است پس مادام که تمام زندگی بر اساس خط تغییر و تطور نهاده شده است، پس کجا و چگونه بر یک امر واحد از امور زندگی به همدیگر می‌رسند، روزگار «متطوّر» و در حال تغییر همیشه بین نسلی و بین نسل دیگر جدایی می‌اندازد و هیچ وقت با هم تلاقی نمی‌کنند؟! پس هر گاه

دو نسل با هم درهر چیزی روبه‌رو شوند، این مواجه و روبه‌رو شدن، مواجه پیکار و تنازع است نه مواجهه صلح و سازش و اتفاق با همدیگر! سپس تمام وسایل اعلامی و تبلیغی این پیکار و تنازع گردان را تغذیه و تقویت می‌کند، و هر نوع احترام برای نسل سابق را از قلوب و دلهای نسل جدید بیرون می‌کشد، یعنی نسل جدید برای ارزشها و آداب و رسوم والدین و اطرافیان هیچ احترام و ارزشی قایل نیست.

و در دل نسل جدید تخم تمرد و نافرمانی نسبت به نسل پیش می‌کارد! و شاید این کار منطقی و قابل فهم می‌بود، اگر نسل جدید پیشرفته و مترقی، اختلالات و نواقصی و عیوبی را در نسل پیش از خود کشف می‌کرد و به اصلاح و راست کردن آن می‌پرداخت، و در مقابل آن نسل پیش از او از این اصلاحات واقعی و رفع نواقص خودداری می‌کرد، پس بناچار نسل جدید مترقی، تمرد و عصیان می‌کرد. وجز تسلیم او را یا ایجاد زندگی تازه‌ای علی‌رغم آن را نمی‌پذیرفت!

با این حال، این مسئله از واقعیت دور است و چنین نیست، این کجا و آن کجا؟! چیست این اصلاحاتی که «هیپی‌ها» با تغییر شکل و ارتکاب جرائم و این پلیدی و آلودگی حیوانی که در آن زندگی می‌کنند، به وجود آورده‌اند، با این آبکی بودن و بی‌بندوباری فطرتی که در آن تمیز بین دختر جوان و پسر جوان آسان نیست؟! و حتی این حرکات خشونتباری که پیش گرفته‌اند، چه اصلاحات ریشه‌ای در آن وجود دارد، در این فساد زندگی اروپایی که همه جوانب زندگی را دربرگرفته است؟!

بی‌گمان نقطه خلل و نقص و عیب بزرگی که در زندگی اروپایی وجود دارد آن است که جاهلیتی است که خدا را به صورت یک امر واقعی و شایان نمی‌شناسد، و به آنچه که الله برای سعادت بشریت نازل کرده است، حکم نمی‌کند بس این جنبشها و حرکات خشونت‌بار چه توشه‌ای برای اصلاح این خلل و نقص بزرگ دارد و چگونه آن را از این فساد وانحراف برمی‌گرداند؟!



ما این جا بیشتر از این با این جاهلیت اروپا به مناقشه نمی‌پردازیم و تنها این حقیقت را بیان می‌کنیم که این پدیده پیکار و تنازع موجود در بین نسلها در این جاهلیت، هرگز زندگی اسلامی صحیح و درستی که به مقتضای شریعت خداوند رفتار کرده باشد، با آن آشنا نبوده و آن را نشناخته است. در زندگی اسلامی صحیح پدیده‌ی «اختلاف» بین نسلها وجود دارد و نیک آن را می‌شناسد. با این حال، هرگز پدیده پیکار و تنازع بین نسلها را نشناخته و وجود نداشته است.

اما اختلاف بین نسلها و امر آن، چیزی است که در آغاز تاریخ اسلام عمر بن خطاب (رض) بدان اشاره کرده است، هنگامی که گفت: «فرزندان خویش را نیکو تربیت کنید و تربیت آنان را نیکو سازید. چون آنان برای نسلی غیر از نسل شما آفریده شده‌اند ـ و زمان آنان غیر از زمان شما است ـ و این سخن او به تغییراتی اشاره دارد که در چهر وسیمای سیاست و اجتماع و اقتصاد پدید می‌آید. لذا می‌گوید: «أحسِنوا تربیهٔ أوْلادِکُم» یعنی تربیت آنان را با ارزشهای ثابت کنترل و حفظ کنید تا تغییرات روزگار آنان را از راه راست الهی منحرف نسازد و راه خدا را گم نکنند و بحقیقت این است سنگ زیر بنای زندگی درست و صحیح اسلامی که به مقتضای شریعت خداوند حکم و رفتار می‌کند

بدون شک سیمای زندگی دگرگون می‌شود، و باید دگرگون شود. با این حال، باید در این تغییر و دگرگونی شریعت و راه خدا بر آن حکم کند. چون شریعت خداوند به این دلیل نازل شده است تا با رشد و نمو همیشگی و دایمی زندگی همراه باشد و مسیر و راه آن را کنترل کند تا از راه راست منحرف نگردد و آن را گم ننماید.

سیمای زندگی تغییر می‌کند. با این حال، الله همچنان یگانه معبود است. چهره و صورت زندگی دگرگون می‌شود. با این حال، تنها شریعت خداوند بر آن حاکم است. سیمای زندگی متحول ودگرگون می‌گردد. با این حال، تنها اخلاقیات لااله‌الاالله» است که روابط و علائق و پیوندهای زندگی بشری را نظام و سر و سامان می‌بخشد.

چهره و سیمای زندگی تغییر می‌یابد. با این حال، زیربنای اساسی فرد و خانواده و مجتمع و دولت همچنان بدون تغییر می‌ماند، که عبارت است از اینکه این زیربنا بر مبنای تقوای الله و تنفیذ و اجرای احکام و اوامر و نواهی او است.

هر گاه ساده‌لوحی سؤال کند: اگر این امور تماماً ثابت باشند پس چه چیزی از زندگی ممکن است که تغییر کند؟ به وی پاسخ می‌دهیم که در حدود رشد و نمو درست و صحیح زندگی بشری، چیزهای بسیاری هست که جداً ممکن است تغییر کنند، بدون اینکه چیزی از این امور تغییر یابد.

برای مثال شتر سوار می‌تواند سوار ماشین یا هواپیما یا سوار موشک فضانورد بشود. با این حال، هیچ یک از اینها او را وادار نمی‌کند که «طغیان» پیشه نماید و از عبادت خداوند متکبرانه روی برگرداند و امتناع ورزد، همان گونه که قرآن کریم توصیف می‌کند:

«کَلا إِنَّ الإِنْسَانَ لَيَطْغَى؛ أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى (علق/ ٦ ـ ٧)

قطعاً انسانها سرکشی و تمرّد می‌آغازند. اگر خود را دارا و بی‌نیاز ببینند.

چون مسلمانی که سوار بر موشک فضانورد می‌شود در حالی که می‌خواهد از پله‌های آن بالا رود می‌گوید:

سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ؛ وَإِنَّا إِلَى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ (زخرف/ ۱۳ -۱٤)

پاک و منزّه خدایی است که او اینها را به زیر فرمان ما درآورد، و گرنه ما بر آنها توانایی نداشتیم؛ و ما به سوی پروردگارمان باز می‌گردیم.

پس او هنگامی که این موشک عظیم را به کار می‌گیرد، می‌داند و احساس می‌کند که در پرتو فضل و بخشش الله است که او به این پایه از دانش رسیده است، پس قلب و دلش به او پیوند دارد و بدو متصل است، نعمتهای او را سپاس می‌گوید و او را ستایش و پرستش می‌کند و اقتصاد شبانی یا اقتصاد کشاورزی می‌تواند پیشرفت کند و دگرگون گردد و به اقتصاد صنعتی و ماشینی تبدیل شود. با این حال، این کار او را مجبور نمی‌سازد که به رباخواری و ربادهی روی آورد. چون حرام است، یا به احتکار عمل کند. چون ملعون است و نباید به دزدی و غصب و ربودن مال دیگران، و غش و خیانت و اسراف و تبذیر و عدم پرداخت مزد و حقوق دیگران به طور کامل، روی آورد و این اعمال را انجام دهد. چون تمام اینها در اسلام حرام است و این است که سرمایه‌داری آنها را به کار می‌گیرد و این همه ظلم و فساد وانحراف در زمین و جهان بر آن مترتب می‌گردد.

و دختر جوان مسلمان می‌تواند درس بخواند و دانش کسب کند و در دانشهای متعددی مهارت به دست آورد و به بالاترین درجات علمی برسد. با این حال، این امر او را مجبور نمی‌سازد، که عریان و برهنه و تن‌نما و زینت و زیورنما باشد و اخلاق انسانی اسلامی خویش را از دست بدهد، و اینکه اختلاط و آمیزش با مردان دستور و قانون مجتمع باشد. چون بی‌گمان این بی‌حجابی و تن‌نمایی و فساد اخلاقی نیست که به وی علم و دانش ببخشد! و از شرایط و اساس آن نیست! سپس دانشمند بودن زن به این معنا نیست که سرپرستی خانوادگی مرد همسرش را نپذیرد. چون مبنای سرپرستی خانوادگی برای مرد بدان سبب نیست که مرد دانشنامه دانشگاهی دارد و زن نمی‌تواند آن را به دست آورد! بلکه سبب آن تفاوتها و فرقهای فطری است که خداوند در فطرت و سرشت هر یک از زن و مرد بودیعت نهاده است، تا زندگی در داخل خانواده و در داخل مجتمع به صورت صحیح و درست استقامت یابد و از این قبیل قضایا فراوان است که از حد شمار بیرون است!



و هنگامی که زندگی صحیح اسلامی بر مبنای ارزشها و مبادی و اصول ثابت برگرفته از کتاب خدا و سنت صحیح پیامبرش (ص) استوار باشد، و سپس در

حدود این ارزشها و مبادی هر اندازه که خدا خواهد رشد و نمو کند و تغییر یابد، بدون شک ممکن است که اختلاف بزرگی بین نسلهای پی‌درپی مسلمانان پدید آید. با این حال، این پیکار و تنازع در بین نسلها به وجود نمی‌آید، به این شیوه که جاهلیت معاصر بدان می‌پردازد، سپس از آن شکوه می‌کند خواه این شکوه‌اش جدی باشد یا شوخی!

ممکن است که سیمای زندگی از شترسواری به هواپیما سواری یا موشک سواری تغییر یابد و از اقتصاد شبانی و کشاورزی به اقتصاد صنعتی تغییر کند، و از دختر جوانی که «به فکّ خطّ» یا به پایین‌تر از آن اکتفا می‌کند به دختر جوان دانشگاه دیده با فرهنگ تغییر کند، و از چادرنشینی یا کلبه نشینی به زندگی در آسمان خراشهای مجهز به آب و برق و تمام وسایل تکنولوژی معاصر تبدیل شود

با این حال، شترسوار و هواپیما و موشک‌سوار و چوپان و کشاورز و کارگر صنعتی، و دختر جوانی که خط را گسسته یا نگسسته و دختر جوان دانشگاهی تحصیل کرده و با فرهنگ، و چادرنشین و کلبه‌نشین و ساکنان آپارتمانهای بلند آسمان خراش. همگی آنان بدون تفاوت برسرگفتن یک سخن و عقیده و باور بدان با هم جمع شوند و به همدیگر برسند: و همگی بگویند: «لااله‌الاالله، محمد رسول الله» و بر سر اقرار و اعتراف به شریعت و قوانین الله و حکم فرمایی آن بر زندگی در همه جوانب آن، و بر خواندن نمازهای پنجگانه در شبانه‌روز و برگرفتن روزه ماه رمضان در سال و بر اداء زکات و پرداخت آن برای کسانی که دارای نصاب آنند، و بر انجام زیارت حج برای کسانی که استطاعت آن را دارند، و بر احترام و بزرگداشت بزرگان از طرف کوچک‌ها، و بر سلام گفتن به همدیگر و بر التزام به آداب و مقررات شرعی برای معاشرت جنسی و بر آداب و رسوم اسلامی در پوشیدن لباس و زینت و زیور و آداب و رسوم خوراک و سخن گفتن و همسایگی، و گفتگو و محاوره، و به داشتن ایمان و عقیده به وجود روز رستاخیز و زنده شدن پس از مرگ دنیایی و محاسبه و بازخواست و پاداش و کیفر روز قیامت، و بر الگو و سرمشق گرفتن از پیامبر (ص) و یاران پاک سیرت پیامبر و بر همه آنها به همدیگر برسند و با همدیگر ملاقات کنند و همگی این راهها را داشته باشند، و بعد از این اتفاق در این امور، در کارهای متغییر زندگی هر اندازه دلشان بخواهد بشرط عدم خروج از اوامر الهی، با هم اختلاف کنند و راههای مختلف در پیش گیرند. و در بعضی از امور وکارها یا در بسیاری از امور و کارها که نص معینی از شریعت در باره آن نیامده است، دیدگاهشان با هم مختلف و متفاوت باشد.

با این حال، با وجود تمام این گونه اختلافات، علایق و روابط به همدیگر رسیدنشان و اتفاق و اتحادشان به عنوان «یک امت واحده» مانع این به هم

رسیدن و ملاقاتشان نمی‌گردد و می‌توانند تمام نسلهایشان در طول تایخ بدون پیکار و تنازع به عنوان «امت واحده» باقی بمانند و مصالح مشترک داشته باشند:

﴿إِنَّ هَٰذِهِۦٓ أُمَّتُكُمۡ أُمَّةٗ وَٰحِدَةٗ وَأَنَا۠ رَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُونِ﴾ (انبیاء/ ۹۲)

این دین شما دین ملت واحده است و من پروردگار همه شما هستم، پس تنها مرا پرستش کنید.

و آن وقت گاهی دیدگاه پسر با پدرش و دیدگاه دختر با مادرش ممکن است که مختلف باشد، ولی در بین این دو نسل صراع و پیکار و نتازع وجود ندارد، که منجر و منتهی به تمرد و عصیان و نافرمانی گردد. پس هنگامی که فرزندان با والدین خود بر منهج و راه و روش الله به همدیگر می‌رسند و راه همه آنان یکی است و همگی به ضرورت تطبیق و تنفیذ فرمان الله در زندگی عقیده و باور دارند، از کجا پیکار و تنازع پیش می‌آید؟! پس وقتی که فرزندان و والدین بر راه و روش الله هستند، از کجا تمرد و عصیان ناشی از اختلاف ارزشها و مبادی و اصولی که بر زندگی حکمفرما است، به وجود می‌آید؟! نه! هرگز! در زندگی اسلامی صحیح پیکار و تنازع بین نسلها پدید نمی‌آید.

اما آنچه که امروز در جوامع جاهلی ما پیش می‌آید، آن است که به راه و روش تربیت اسلام نیاز دارد تا آن را به صواب و راه راست برگرداند! با برگرداندن فرزندان و والدین هر دو به راه خدا و به شریعت خدا این جوامع اصلاح می‌گردند!

مرحله پختگی و حدّ کمال

بدون شک مرحله پختگی و حد کمال، مرحلـه ثمـربخش و اصـلی در زنـدگی ملتها و جوامع و اقوام و شعوب است.

آیا کشاورز را دیده‌ای که زمین کشتزار خود را می‌کارد؟ بی‌گمان اول او زمـین را انتخاب می‌کند، سپس آن را برای کشت مهیّا می‌نماید و آن را از گیاهان هـرزه و زیانبخش پاک می‌کند، سپس آن را کشت می‌کند، سپس تخم می‌پاشد. سـپس از آن مواظبت می‌کند و آبیاری می‌نماید تا اینکه بـه صـورت نهـال و جوانـه تـازه رسته از دل زمین بیرون می‌آید، سپس بمراعات و مراقبت آن می‌پردازد، تا اینکـه روی ساق خود بلند می‌شود سپس شکوفه می‌زند و باز می‌شود. هـدف او از تمـام این تلاشها و کوشش مستمری که بدان قیام می‌نماید چیست؟

او بدون شک سرانجام به میوه و ثمره نهایی چشم دوخته و شـیفته آن اسـت، که از یک ناحیه آن را بهای تمام زحمات خود می‌دانـد، و از جنبـه دیگـری از آن تخم و بذر دوره آینده را نیز از آن بر می‌دارد تا کار کشت وزرع را از نو از سرگیرد. بدون شک نقش بشریت نیز درست همین نقش اسـت. از آغـاز کـودکی تـا تمـام مراحل بعدی، پدران و مادران و مربیان تلاش و زحمت دایمی و پیوسته به خـرج می‌دهند به انتظار ثمره و محصول کامل که همان وجود و هستی پخته و به حـد کمال رسیده است ـ خواه مرد یا زن ـ که مسئولیت فردی و اجتمـاعی خـویش را تحمل کند، سپس او نیز به نوبه خویش نقش خـود را در پـرورش و ایجـاد نـسل جدیدی که جای او را در انجام وظایف خود در زمین را بگیرد، ایفا نماید.

بی‌گمان مسئولیت خطیری و هولناکی است و این مسئولیت به نـسبت انـسان مسلمان بزرگتر و خطرناک‌تر است. ایـن مـسئولیت بـه نـسبت انـسان مـسلمان، مسئولیت خلافت هوشمندانه در زمین است:

«وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً (بقره/ ۳۰)

زمانی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من در زمین جانشینی بیافرینم.

یا به عبارت دیگر این مسئولیت و وظیفه، آبادانی زمـین بـه مقتـضای قـوانین الهی است:

هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ (هود/ ۶۱)

او است که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است پس، از او طلب آمرزش را بنمایید و به سوی او برگردید.

و در داستان حضرت آدم همان گونه که در جاهای متعددی از قرآن کریم آمده است، مجموعه‌ای از حقایق درباره مسئولیت و وظیفه انسان در زمین و نقش او در زندگی دنیا، آمده است. که بموجب آن نخست انسان از مشتی از گِل زمین و دمیدن روح الله در آن آفریده شده است:

«إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ، فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (ص/ ۷۱ ـ ۷۲)

وقتی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گِل می‌آفرینم؛ هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، و از جان متعلّق به خود در او دمیدم، در برابرش سجده ببرید.

مشتی از آب و گِل زمین، هستی جسمی به وی می‌بخشد که به وسیله آن حرکت و کار می‌کند و به فعالیتهای زندگی حیات‌بخش می‌پردازد و در عین حال رغبتها و تمایلات زمینی و شهوات آن دروی نهان است و گرایش به آنها دارد و دمیدن روح الله در وی به وی شفافیت روحی و ادراک عقلی و قدرت بر تمیز بین خیر و شر و اراده حاکم بر کنترل شهوات، را می‌بخشد:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا؛ فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا؛ قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا؛ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (شمس/ ۷ ـ ۱۰)

و سوگند به نفس آدمی، و به آن که او را ساخته و پرداخته کرده است؛ سپس بدو گناه و تقوا را الهام کرده است؛ کسی رستگار و کامیاب می‌گردد که نفس خویشتن را پاکیزه دارد و بپیراید؛ و کسی ناامید و ناکام می‌گردد که نفس خویشتن پنهان بدارد و بپوشاند، و بیالاید.

«إِنَّا خَلَقْنَا الإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا، إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا (انسان/ ۲ ـ ۳)

ما انسان را از نطفه آمیخته آفریده‌ایم، و چون او را می‌آزماییم، وی را شنوا و بینا، کرده‌ایم؛ ما راه را بدو نموده‌ایم، چه او سپاسگزار باشد یا بسیار ناسپاس.

و با توجه به اینکه در ترکیب هستی و وجود وی مجموعه‌ای از آرزوها و تمایلات و شهوتها وجود دارد، خداوند مقداری از لذتها و تمتعهای زمینی را برای وی مباح ساخته است که پاسخ گوی این تمایلات و شهوتها در وجود او باشد، و قطعاً خداوند می‌داند که همان مقدار برای این وجود و هستی سودمند است و او

را در انجام مسئولیت و وظیفه خلافت هوشمندانه در زمین یاری می‌کند و آن را خالص و پاک قرار داده است، برای کسانی که بدان مقدار ملتزم و متعهد به اطاعت از الله و ایمان به وی می‌گردند:

وَلَكُمْ فِي الأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ (بقره/ ۳۶)

و برای شما تا مدّتی در زمین جا و قرارگاه و فرایند و بهره‌گیری است.

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ (اعراف/ ۳۲)

بگو: چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزیهای پاکیزه را تحریم کرده است؟ بگو: این چیزهای پاکیزه، برای افراد با ایمان در این جهان آفریده شده است در روز قیامت اینها همه در اختیار مؤمنان قرار می‌گیرد.

و در عین حال مقداری و قسمتی از برخورداری و تمتعهای زمینی را از او منع کرده و بر او حرام نموده است. چون خداوند سبحان می‌داند که آن قسمت در زندگی دنیا برای این وجود وهستی بشری سودمند نیست و او را در انجام و ادای وظیفه‌اش و مسئولیتش در زمین کمک نمی‌کند، بلکه مانع از انجام وظایفش می‌گردد و او را از آن عاجز می‌نماید، و سطح و مرتبه او را از آن درجه و سطحی که خداوند بدان سطح به وی کرامت بخشیده است، فرود می‌آورد و انسان را در مستوای دیگر حیوانات قرار می‌دهد که نباید چنین باشد. با این حال، خداوند نقطه مبتلی شدن و امتحان این مخلوق بشری را در «تزئین» و آراستن این لذتها و برخورداریها در نظرش قرار داده است، تا انسان را در کیفیت تصرفش در این امر را بیازماید و امتحانش کند: که آیا به انگیزه‌های این شهوات بدون کنترل برابر اوامر او، پاسخ مثبت می‌دهد و از حدودی که برایش نهاده است تجاوز می‌کند و به این وسیله خود را به سطح و مرتبه حیوان فرود می‌آورد؟!

یا به نیروی روحی و عقلی و اراده کنترل کننده‌اش پناه می‌برد، پس به او امر و نواهی الله پاسخ می‌دهد، و از اندازه برخورداری مباح و مجاز تجاوز نمی‌کند و از مقدار زائد آن امتناع می‌ورزد ـ اگرچه اشتهای آن را و تمایل بدان را داشته باشد ـ و به این وسیله به کیان و هستی برتر و انسانی خویش تحقق می‌بخشد و در افقهای برتری قرار می‌گیرد که خداوند او را به این دلیل کرامت بخشیده و بر بسیاری از مخلوقات او را تفضیل داده است؟

سپس در پاداش آن و پیروزی در این امتحان بزرگ و ملتزم بودن به حدود الهی که در عین حال مصالح حقیقی او را در زندگی دنیا تحقق می‌بخشد، بهشت برین را به وی وعده داده است، همان گونه که در برابر معصیت و نافرمانی که در

عین حال موجب هلاکت و ویران حالی او در زندگی روی زمین می‌گردد، او را به کیفر آتش دوزخ تهدید کرده است:

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ (آل‌عمران/ ۱۴)

برای انسان، محبّت شهوات جلوه داده شده است.

«إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الأَرْضِ زِينَةً لَهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلا (کهف/ ۷)

ما همه چیزهای روی زمین را زینتِ آن کرده‌ایم تا ایشان را بیازماییم کدام یک کارِ نیکوتر می‌کند.

«تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ (نساء/ ۱۳ ـ ۱۴)

این حدود خدا است و هرکس از خدا و پیغمبرش اطاعت کند، خدا او را به باغهای وارد می‌کند که در آنها رودبارها روان است و جاودانه در آن می‌مانند و این پیروزی بزرگی است؛ و آن کس که از خدا و پیغمبرش نافرمانی کند و از مرزهای خدا درگذرد، خداوند او را به آتش وارد می‌گرداند که جاودانه در آن می‌ماند و او را عذاب خوارکننده‌ای است.



و در داستان حضرت آدم هنگام فرود آمدنش به زمین، بعد از فتنه شیطان و فریب وی و بیرون کردنش از بهشت، خداوند به وی خبر داد که هدایت خود را بروی نازل می‌کند و می‌فرستد و بر او واجب است که بدان ملتزم و متعهد گردد تا حالش در دنیا وآخرت اصلاح گردد:

«قُلْنَا اهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنْ تَبِعَ هُدَايَ فَلا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ، وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (بقره/ ۳۸ ـ ۳۹)

گفتیم: همگی از آنجا فرود آیید و چنانچه هدایتی از طرف من برای شما آمد کسانی که از من پیروی کنند، نه ترسی بر آنان خواهد بود و نه غمگین خواهند شد؛ و کسانی که کافر شوند و آیه‌های ما را تکذیب کنند اهل دوزخند و همیشه در آنجا خواهند ماند.

و به وی آموخت و یاد داد که آنچه از او می‌خواهد ـ در یک سخن ـ این است که تنها خدا را بپرستند که یگانه و بی‌شریک است و چیزی انباز و شریک او نیست:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنْسَ إِلا لِيَعْبُدُونِ (ذاریات/ ۵۶)

من پریها و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام.

«وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ وَابْنِ السَّبِيلِ وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ مَنْ كَانَ مُخْتَالا فَخُورًا (نساء/ ٣٦)

خدا را عبادت کنید و هیچ چیزی را شریک او مکنید و نیکی کنید به پدر و مادر، خویشان، یتیمان، درماندگان و بیچارگان، همسایگان خویشاوند، همسایگان بیگانه، همدمان، مسافران، و بندگان و کنیزان. بی‌گمان خداوند کسی را دوست نمی‌دارد که خودخواه و خودستا باشد.

با این حال، این عبادت گسترده و فراگیر است، تمام هستی انسان و تمام زندگی او را شامل می‌شود، نه تنها لحظه و لحظات «تعبد» و پرستش معروف و بس:

«قُلْ إِنَّ صَلاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ (انعام/ ١٦٢ ـ ١٦٣)

بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است؛ خدا را هیچ شریکی نیست، و به همین دستور داده شده‌ام، و من اوّلین مسلمان هستم.

و باز به وی خبر داد که هدایت ربانی نازل شده از نزد الله است که مشتمل است بر تفصیلات عبادت مطلوب و خواسته شده از انسان. پس عبادت مطلوب و خواسته شده در هر حالت، همان طاعت و اطاعت از همان هدایت منزل از سوی او است و از جانب دیگر عبادت و پیروی از شیطان، دوری از این هدایت و اعراض از آن است. چون پیروی از شیطان همان گمراهی است که شیطان تهدید کرده است که فرزندان آدم را بدان مبتلا سازد و در آن باطلاق گمراهی غرقشان کند، به خاطر اینکه والدینشان سبب گردیده‌اند که شیطان از بهشت برین اخراج شود:

«قَالَ رَبِّ فَأَنْظِرْنِي إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ؛ قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ؛ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ؛ قَالَ فَبِعِزَّتِكَ لأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ؛ إِلا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِينَ؛ قَالَ فَالْحَقُّ وَالْحَقَّ أَقُولُ؛ لأَمْلأَنَّ جَهَنَّمَ مِنْكَ وَمِمَّنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ أَجْمَعِينَ (ص/ ٧٩ ـ ٨٥)

گفت: پروردگارا! پس تا روزی مرا مهلت بده و ممیران که مردم دوباره زنده می‌گردند؛ فرمود: تو از مهلت داده‌شدگانی؛ تا روز زمان معیّن؛ گفت: به عزّت و عظمتت سوگند که همه آنان را گمراه خواهم کرد؛ مگر بندگان مخلص تو از ایشان را؛ فرمود: به حق سوگند، و حق می‌گویم؛ هر آینه دوزخ را هم از تو و هم از کسانی که از تو پیروی کنند پر و لبریز می‌سازم.

كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ؛ فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (اعراف/ ۲۹ ـ ۳۰)

خداوند همان گونه که شما را در آغاز آفریده است، برمی‌گردید؛ گروهی که هدایتشان بخشیده است، و گروهی که درخور گمراهی گردیده و سرگشته شده‌اند، چرا که به جای یزدان شیاطین را به دوستی و سروری گرفته‌اند و خویشتن را راه‌یافته پنداشته‌اند.

«أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ؛ وَأَنِ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ (یس/ ٤)

ای آدمیزادگان! مگر من به شما سفارش ننمودم و امر نکردم که اهریمن را پرستش نکنید، چرا که او دشمن آشکار شما است؟؛ و اینکه مرا بپرستید و بس که راه راست همین است.

و این است مسئولیت و وظیفه‌ای که بر دوش تمام بشریت افتاده است، مسئوولیتی که به حقیقت جز مؤمنان کسی دیگر آن را ادا نمی‌کند! و این مسئولیت آن است که خدا را بپرستند و هیچ کس و هیچ چیز را برای او شریک قرار ندهند، در عبادت به این معنا گسترده و فراگیری که بمعنی توجه به خدا در تمام زندگی و در تمام امور و التزام بدان چه که الله در هر امری از امور نازل کرده است، می‌باشد، در تمام امور خواه در اصطلاح بشر از امور آخرت باشد مانند شعایر تعبدی، و خواه از امور دنیا باشد که مقصود از آن، آبادانی زمین و امور متعلق بدان باشد و در اسلام هر دو یک چیزند، که عبادت بمعنی گسترده و شامل، تمام زندگی انسان را در بر می‌گیرد.

و این استروش تربیت اسلامی به ویژه در مرحله پختگی و حد کمال انسان. به «منهج عبادت» در همین کتاب مراجعه شود.

بی‌گمان روش تربیت اسلامی که از آغاز کودکی تا آغاز مرحله جوانی بعد از بلوغ، در آن تلاش و کوشش و زحمت به عمل آمده است، برای این بوده است تا در مرحله پختگی و حد کمال ثمره و نتیجه خود را بدهد که پرورش و بار آوردن «انسان صالح» و شایسته‌ای است که بار «امانت» را به دوش می‌کشد، بار امانتی که خداوند او را به حمل آن مکلف ساخت، بعد از آن که آسمانها و زمین از حمل آن ترسیدند و شانه خالی کردند.[1]

«إِنَّا عَرَضْنَا الأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا

---

۱. رک: فصل «ثمرة التربیة» در این کتاب.

الإِنْسَانُ (احزاب/ ۷۲)

ما امانت را بر آسمانها و زمین و کوهها عرضه داشتیم و از پذیرش امانت خودداری کردند و از آن ترسیدند، و حال اینکه انسان زیر بار آن رفت.

«انسان صالح» در حقیقت گرانبهاترین چیز است در این عالم هستی. چون که مورد کرامت و تفضیل و گرامی داشت ربانی قرار گرفته است:

«وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَحَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلا (اسراء/ ۷۰)

ما آدمیزادگان را گرامی‌داشته‌ایم، و آنان را در خشکی و دریا حمل کرده‌ایم، و از چیزهای پاکیزه و خوشمزه روزیشان نموده‌ایم، و بر بسیاری از آفریدگان خود کاملاً برتریشان داده‌ایم.

و اگرچه خطاب تکریم در اصل برای تمام فرزندان آدم (ع) است، بی‌گمان آن کس که استحقاق آن را دارد، تنها انسان مؤمن، یعنی «انسان صالح» و شایسته‌ای است که برابر امر الله نفس خویش را تزکیه و پاکیزه ساخته است.

اما آن کس که نفس خویش را پلید و آلوده کرده است، بدون شک وارونه آویزان می‌گردد و جزو گرامی داشته‌شدگان نیست:

«لَقَدْ خَلَقْنَا الإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ، ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ، إِلا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ (تین/ ٤ ـ ٦)

ما انسان را در بهترین شکل و زیباترین سیما آفریده‌ایم؛ سپس ما او را به میان پست‌ترینِ پستان بر می‌گردانیم؛ مگر کسانی که ایمان بیاورند و کارهای شایسته بکنند که آنان پاداش قطع ناشدنی و بی‌منّت دارند.

لَهُمْ قُلُوبٌ لا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (اعراف/ ۱۷۹)

آنان دلهایی دارند که به آنها نمی‌فهمند، و چشمهایی دارند که به آنها نمی‌بینند، و گوشهایی دارند که به آنها نمی‌شنوند. اینان همسان چهارپایانند و بلکه سرگشته‌ترند. اینان واقعاً بی‌خبر هستند.

و اگر در اصل خلافت برای تمام «انسان» است. بی‌گمان این تنها انسان مؤمن است ـ «انسان صالح» ـ که به وظایف و مسئولیت خلافت هوشمندانه و هدایت یافته در زمین قیام می‌نماید.

اما کسانی که این هدایت و رشد را نمی‌پذیرند و آن را رد می‌کنند، کسانی هستند که:

«سَأَصْرِفُ عَنْ آيَاتِيَ الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ فِي الأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَإِنْ يَرَوْا كُلَّ آيَةٍ لا يُؤْمِنُوا بِهَا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الرُّشْدِ لا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلا وَإِنْ يَرَوْا سَبِيلَ الْغَيِّ يَتَّخِذُوهُ سَبِيلا ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا عَنْهَا غَافِلِينَ (اعراف/ ۱٤٦)

از آیات خود کسانی را باز می‌دارم که در زمین به ناحق تکبّر می‌ورزند، و اگر هر نوع آیه‌ای را ببینند بدان ایمان نمی‌آورند، و اگر راه هدایت را ببینند آن را راه خود نمی‌گیرند، و چنان که راه گمراهی را ببینند آن را راه خود می‌گیرند، این هم بدان سبب است که آیات ما را تکذیب کرده و از آنها غافل و بی‌خبر گشته‌اند.

و غافلان کسانی هستند که آیه درباره آنان گفته است: «کالأنعام بَلْ هُمْ أضَلّ» و این گونه اشخاص نمی‌توانند به مسئولیت خلاقت هوشمندانه و هدایت یافته قیام نمایند، بلکه تلاش و کوشش آنان در دنیا وآخرت یک سان ضایع و تباه است:

«قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالأخْسَرِينَ أَعْمَالا؛ الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا؛ أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبه هم وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا (کهف/ ۱۰۳ ـ ۱۰۵)

بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه سازم؟ آنان کسانیند که تلاش و تکاپویشان در زندگی دنیا هدر می‌رود و خود گمان می‌برند که به بهترین وجه کار نیک می‌کنند؛ آنان کسانیند که به آیات پروردگارشان و ملاقات او بی‌باور و کافرند، و در نتیجه اعمالشان باطل و هدر می‌رود، و در روز رستاخیز ارزشی برای ایشان قائل نمی‌شویم.

واگر تمام انسانها عمران و آبادانی زمین را انجام می‌دهند، این تنها انسان مؤمن است که به مقتضای برنامه وراه و روش ربانی به این عمران و آبادانی زمین می‌پردازد، و تلاش و کوشش او ثمره و نتیجه مبارک و پربرکت ببار می‌آورد:

«وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لا يَخْرُجُ إِلا نَكِدًا كَذَلِكَ نُصَرِّفُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَشْكُرُونَ (اعراف/ ۵۸)

زمین خوب، گیاه آن به فرمان پروردگارش می‌روید و بالا می‌گیرد، امّا زمین بد از آن جز گیاه ناچیز و کم‌سود نمی‌روید و ما برای شکرگزاران این چنین آیات را بیان می‌کنیم.

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ (اعراف/ ۹٦)

اگر مردم این شهرها و آبادیها ایمان می‌آوردند و پرهیز می‌کردند، برکات آسمان و زمین را روی آنان می‌گشودیم.

و ما اگر کافران به عمران و آبادانی زمین بپردازند، بدون شک خداوند دوره بلند یا کوتاه درهای هر چیزی را برویشان می‌گشاید. با این حال، بدون برکتهای

الهی و بدون آرامش در زمین، سپس سرانجام زمین را بر آنان خراب می‌کند و هلاکشان می‌نماید:

«فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ (انعام/ ٤٤)

هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکّر و متّعظ شده بودند درهای همه چیز را به رویشان گشودیم تا آن گاه که به آنچه بدیشان داده شد، شاد و مسرور گشتند ما به ناگاه ایشان را بگرفتیم و آنان مأیوس و متحیّر ماندند.



هدف نهایی و ثمره کامل روش تربیت اسلامی «انسان صالح» است و در مقدمه جلد اول از این کتاب اشاره کردم که بین «انسان صالح» و شایسته‌ای که اسلام برای پرورش و تربیت و ایجاد آن می‌کوشد، و بین «مواطن صالح» و شهروند شایسته‌ای که برنامه‌ها وشیوه تربیت بشری برای ساختن آن می‌کوشد و بر روش ربانی استوار نیست، فرق وتفاوت هولناکی وجود دارد و این دو با هم خیلی فاصله دارند، اگرچه در وهله اول چنان به نظر می‌آید که هر دو یکی هستند و با هم فرقی ندارند، و احتیاجی نیست که آن چه، آن جاگفته‌ایم، این جا تکرار نماییم.

بلکه به اختصار می‌گوییم که انسان صالح تمام عناصر و عوامل خیری که «مواطن صالح» و شهروند شایسته دارد، او نیز دارد. با این حال، بعد از آن به طور گسترده با هم فرق دارند. که این فرق وجدایی از یک مسئله جوهری و اساسی در زندگی تمام این جهان و در زندگی انسان ناشی می‌گردد و نشأت می‌گیرد. که عبارت است از مسئله معبود حقیقی: که آیا این معبود حقیقی تنها خداوند یگانه و بی‌شریک است؟ یا شریکانی دارد که با او مورد پرستش قرار می‌گیرند، یا بدون الله مورد پرستش واقع می‌شوند؟ که این معبودان غیر از الله درگذشته غالباً بتهای محسوس بودند، و امروز بتهای معنوی از نوع دیگرند که نتیجه یکی است و بیک نتیجه منتهی می‌گردند، نامهای متعدد وگوناگونی دارند: از قبیل: میهن‌پرستی، یا قومیت‌پرستی، یا تولیدات قومی و ملی، یا مصالح قومی و ملی، یا دولت، یا حزب، یا مذهب، یا رهبر، که تمام آنها در معصیت و نافرمانی الله مورد اطاعت و پرستش قرار می‌گیرند و بر شریعت و قوانین الله مقدم داشته می‌شوند، پس در حقیقت تمام آنها معبودات و ارباب غیر از الله می‌باشند، و از این مسئله و مسئله، تفاوتها و فرقهای بزرگ در دنیا پدید می‌آید، تا چه رسد به سرنوشت و فرجام کار در آخرت.

سرمایه‌دار برای خود مباح می‌داند و به خود اجازه می‌دهد که خون

زحمتکشان را بمکد و بشریت را به فساد اخلاقی و روحی و عقلی بکشاند، برای اینکه سودهای کلانی از محصولات: تکنولوژی و کارخانه‌های خود ببرد، در حالی که این محصولات از وسایل ضروری و مستلزمات یک زندگی پاک و هدفدار نیستند، سپس جنگهای محلی یا جنگهای جهانی به پا می‌کند و آتش جنگهای خانمان‌سوز را مشتعل می‌سازد تا راه را برای فروش کالاهای خود هموار نماید و بازاریابی کند! این است «مواطن صالح» و شهروند شایسته در نظر غرب سرمایه-داری.

بلکه صالح بودن این شهروند به میزان فرورفتن در تمام این شر و فساد و میزان موفقیت در آن بستگی دارد!

و صالح بودن این شهروند در دنیای کمونیستی به میزان خلوص بندگی او برای پیشوا و رهبر و حزب و مکتب و دولت بستگی دارد، و اینکه هرگز نسبت به مسائل قابل نقد یک کلمه بر زبانش جاری نشود! و بر او اشکالی نیست که رهبر و پیشوای که امروز در رأس امور است، بپرستد و تقدیس نماید، تا اینکه او بمیرد و نفر بعدی که جای او را می‌گیرد و از آن نفر قبلی نبش قبر نماید، آن گاه آن پیشوای پیشین را بباد انتقاد و ملامت بگیرد و این بار رهبر و پیشوای جدید را تقدیس نماید واز او پیروی کند! و برای او اشکالی ندارد که دولت کشتار و قتل عام و هلاکت دیگران را بدون اینکه جرائمی مرتکب شده باشند، به او واگذارد و او را برای این اعمال شنیع مجهز و آماده و بسیج نماید، همان گونه که روسیه شهروندان شایسته خود را در سال ۱۹۵۶ میلادی برای ویران کردن منازل و خانه‌ها روی مردم زنده در مجارستان مجهز و بسیج کرد، تنها به این جرم که جرئت کرده بودند و خواسته بودند که برای خود راهی را برگزینند که غیر از راه ذلت باری باشد که در شیوه حکومت «انسانی» «شرافتمندانه» کمونیستی مشاهده کرده بودند!

و طبیعی است که آنان در کتابها و قوانین خود نمی‌گویند که آن اعمال شرم-آور و این جنایات حیوانی، توصیف «مواطن صالح» و شهروند شایسته است! با این حال، واقعیت عملی و تطبیقی از حقیقت این اصول و مبادی پرده برمی‌دارد، و مفهوم حقیقی اصول و مبادیشان را برملا می‌سازد، علی‌رغم تمام عبارات پرزرق و برق و اغواگرانه‌شان در کتابها و قوانین‌شان که از عدالت سخن می‌گویند، از آزادی و برادری و مساوات دم می‌زنند.

پس هر گاه یکی از آنان یا از مدافعین آنان به ما بگوید: این خطاها در تطبیق پیش می‌آید، می‌گوییم اگر راست می‌گویید فقط یک نمونه از تطبیق عملی مخالف با این را به ما ارائه کنید، چه در شرق و چه در غرب و تنها یک حرکت

اصلاح گرانه برای تصحیح یکی از این خطاها را به ما نشان دهید که آن را به مجرای طبیعی این اصولتان برگردانده باشد!

اما توصیفات «انسان صالح» در ضمن قران، کتاب نازل شده از جانب الله آمده است و همچنین در سنتهایی که پیامبر بزرگ اسلام (ص) نهاده است و همان گونه که واقعیت بزرگ تاریخ بدان گواهی می‌دهد و قرنهای طولانی در زمین باقی بود علی‌رغم انحرافات فراوان و دور شدن تدریجی از راه الله و منهج وی اما انحرافات و کج‌راهیهای تاریخی مسلمانان که امروز در مجتمعات جاهلی موجود در کشورهای اسلامی به بلندترین قله‌های خود رسیده‌است، بی‌گمان انحرافاتی است که هیچ کس بدان راضی نیست و هیچ کس آن را توجیه و تبرئه نمی‌کند و هیچ کس از آن دفاع نمی‌نماید! بدون شک در تاریخ اسلامی نهضتها و جنبشها و حرکات فراوان و بکرات برای تصحیح آن، و برگردان آن به اصول صحیح اولیه‌اش در قرآن و سنت برپا شده و تلاشهای مکرری برای آن به عمل آمده ا ست، و این جنبشها و نهضتها بردست داعیان و مجاهدان سترگی به عمل آمده است که در تاریخ اسلام هرگز قطع نشده است و نمونه بارز آن نهضتهای بارز بیداری «صحوه» اسلامی است که امروز در گوشه و کنار جهان اسلامی برپا است، علی‌رغم تمام جنگهای که در تمام دنیا بر ضد آنها برانگیخته‌اند، و می‌خواهند انحرافات مسلمانان باقی بماند و آنان را به این اصول برگردانند. این است فرق و تفاوت بین برنامه و راه ربانی که بر عقیده صحیح به وجود الله استوار است، و بین راهها و برنامه‌های بشری که بر مبنای مصالح شخصی و اشخاص یا بر حقدوکینه یا بر شهوات و هوی و هوس نفسانی و شیطانی استوار است.

«انسان صالح» همان انسانی است که خدا را می‌پرستد با همان شیوه و مفهوم عام و فراگیر عبادت که تمام جوانب زندگی را شامل می‌گردد، و همچنین انسانی است که در وی تمام اخلاقیات «لااله‌الاالله» خودنمایی می‌نماید و پیدا است:

«وَعِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَه هم الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلامًا؛ وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبه هم سُجَّدًا وَقِيَامًا؛ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا؛ إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا؛ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا؛ وَالَّذِينَ لا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَلا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلا بِالْحَقِّ وَلا يَزْنُونَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا؛ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَيَخْلُدْ فِيهِ مُهَانًا؛ إِلا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلا صَالِحًا فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا؛ وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا؛ وَالَّذِينَ لا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا؛ وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبه هم لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا؛ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ

إِمَامًا؛ أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلامًا؛ خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا (سوره فرقان/ ۶۳ ـ ۷۶)

و بندگان رحمان کسانیند که آرام روی زمین راه می‌روند، و هنگامی که نادانان ایشان را مخاطب قرار می‌دهند، از آنان روی می‌گردانند و به ترک ایشان می‌گویند؛ و کسانیند که شب را با سجده و قیام به روز می‌آورند؛ و کسانیند که پیوسته می‌گویند: پروردگارا! عذاب دوزخ را از ما به دور دار. چرا که عذاب آن جدا نمی‌گردد؛ بی‌گمان دوزخ بدترین قرارگاه و جایگاه است؛ و کسانیند که هنگام خرج کردن نه زیاده‌روی می‌کنند و نه سختگیری، و بلکه در میان این دو میانه‌روی و اعتدال را رعایت می‌کنند؛ و کسانیند که با الله، معبود دیگری را به فریاد نمی‌خوانند و پرستش نمی‌نمایند، و انسانی را که خداوند خونش را حرام کرده است، به قتل نمی‌رسانند مگر به حق، و زنا نمی‌کنند. چرا که هر کس این را انجام دهد، کیفر آن را می‌بیند؛ عذاب او در قیامت مضاعف می‌گردد، و خوار و ذلیل، جاودانه در عذاب می‌ماند؛ مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد، که خداوند بدیها و گناهان ایشان را به خوبیها و نیکیها تبدیل می‌کند، و خداوند آمرزنده و مهربان است؛ کسی که توبه کند و کار شایسته انجام دهد، کاملاً به سوی خدا باز می‌گردد؛ و کسانیند که بر باطل گواهی نمی‌دهند، و هنگامی که کارهای یاوه و سخنان پوچی را ببینند و بشنوند، بزرگوارانه می‌گذرند؛ و کسانیند هنگامی که به وسیله آیات پروردگارشان پند داده شدند همسان کران و نابینایان بر آن فرو نمی‌افتند؛ و کسانیند که می‌گویند: پروردگارا! همسران و فرزندانی به ما عطاء فرما باعث روشنی چشمانمان گردند، و ما را پیشوای پرهیزکاران گردان؛ به اینان بالاترین درجات و عالی‌ترین منزلگاههای بهشت داده می‌شود در برابر صبر و استقامتشان و در آن به آنان درود و سلام گفته می‌شود.

«قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ؛ الَّذِينَ هُمْ فِي صَلاتِهِمْ خَاشِعُونَ؛ وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ؛ وَالَّذِينَ هُمْ لِلزَّكَاةِ فَاعِلُونَ؛ وَالَّذِينَ هُمْ لِفُرُوجِهِمْ حَافِظُونَ؛ إِلا عَلَى أَزْوَاجِهِمْ أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ فَإِنَّهُمْ غَيْرُ مَلُومِينَ؛ فَمَنِ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ؛ وَالَّذِينَ هُمْ لأَمَانَاتِهِمْ وَعَهْدِهِمْ رَاعُونَ؛ وَالَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَوَاتِهِمْ يُحَافِظُونَ؛ أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ؛ الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (مؤمنون ۱ ـ ۱۱)

مسلّماً مؤمنان پیروز و رستگارند؛ کسانیند که در نمازشان خشوع و خضوع دارند؛ و کسانیند که از بیهوده و یاوه رویگردانند؛ و کسانیند که زکات مال بدر می‌کنند؛ و عورت خود را حفظ می‌کنند؛ مگر از همسران یا کنیزان خود، که در این صورت جای ملامت ایشان نیست؛ اشخاصی که غیر از این را دنبال کنند، متجاوز به شمار می‌آیند؛ و کسانیند که در امانتداری خویش امین و در عهد خود بر سر پیمانند؛ و کسانیند که مواظب نمازهای خود می‌باشند؛ آنان مستحقّان و فراچنگ آورندگان

هستند؛ آنان بهشتِ برین را تملّک می‌کنند و جاودانه در آن خواهند ماند.

«وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كَبَائِرَ الإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ؛ وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِه هم وَأَقَامُوا الصَّلاةَ وَأَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ؛ وَالَّذِينَ إِذَا أَصَابه هم الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ (شوري/ ۳۷ـ۳۹)

و کسانیند که از گناهان بزرگ، و اعمال بسیار زشت و ناپسند می‌پرهیزند، و هنگامی که خشمناک می‌گردند می‌بخشند؛ و کسانیند که دعوت پروردگارشان را پاسخ می‌گویند، و نماز را چنان که باید می‌خوانند، و کارشان به شیوه رایزنی و بر پایه مشورت با یکدیگر است، و از چیزهایی که بدیشان داده‌ایم صرف می‌کنند؛ و کسانیند که اگر ستمی بدیشان شد، خویشتن را یاری می‌دهند.

و هدف برنامه و راه و روش تربیت اسلامی، ایجاد و پرورش این «انسان صالح» است، خواه مرد یا زن، و فرد و مجتمع، و امت و دولت باشد.

و دوره پختگی و حد کمال به ویژه دوره‌ای است که فرض بر آن است که انسان در آن به پختگی و حد کمال تربیتی برسد، بعد از زحماتی که برای تربیت او از آغاز کودکی تا این لحظه رسیدن به حد کمال، به عمل آمده است، و از هم اکنون یک انسان هوشمند دانای هدایت شده‌ای گردیده است که بار مسؤولیت دینی و انسانی خود را تحمل می‌کند و او نیز به نوبه خویش نقش خود را در گردش چرخ زندگی ایفا می‌کند. او از مربی خود می‌آموخت. و امروز فرض بر آن است که به مقام توجیه و ارشاد نفس خویش سپس ارشاد و توجیه دیگران منتقل گردد. تا به حال غیر او، او را سرپرستی می‌کرد و مخارج زندگی او را می‌داد و فرض بر آن است که از امروز ببعد، او سرپرست دیگران باشد و مخارج زندگیشان را بپردازد، تشکیل خانواده بدهد و مسئول زندگی و مخارج و ارشاد و توجیه آن باشد. و تا به حال مشغول کسب تجربیات و مهارتهای نظری بود. و امروز فرض بر آن است که مهارتهای عملی را کسب کند، تا زمانی که مقدر باشد که زندگی از آنها استفاده نماید. تا به حال در موضع تماشاچی یا طرفدار یا از دور نقدکننده و منتقد بود

و امروز فرض بر آن است که خود در کارها شرکت کند، و در کارهای که از دور به عنوان تماشاچی بدان می‌نگریست، امروز نقش خود را بازی کند



بدون شک صفات و علائم عمومی این دوره از این عمر انسان، تمایل به قبول و تحمل مسئولیت و رغبت و میل به کار و کسب تجربه و مهارت عملی، و نگاه واقع بینانه به امور است و خداوند این علایم و نشانه‌ها را در فطرت انسان ترکیب کرده است تا در زندگی بشریت نقش معینی را بازی کند و خواه این مسئولیت در

چهارچوب تنگ آن باشد که تلاش برای رزق و روزی و تشکیل خانواده و قبول عواقب و تبعات آن است یا مسئولیت در گسترده‌ترین چهارچوب آن باشد، مانند رهبری امت یا رهبری دولت یا رهبری دعوت و تبلیغ رسالت باشد و خواه کارهای دستی یا عقلی یا هنری باشد و خواه این کسب مهارت علمی یا سیاسی یا اقتصادی یا جنگی یا تربیتی یا رهبری باشد که تنها در شخص صاحبش محصور نمی‌گردد، بلکه به امتی سرایت و تجاوز می‌کند که بدان منسوب است. یا به تمام بشریت سرایت می‌نماید. وخواه چهارچوب نگاه واقع بینانه او محصور در مجال تنگ ذاتی باشد یا شامل امور مجتمع و امور زندگی گردد. به راستی هنگام و زمان تمام این سیماها و علایم تنها مرحله پختگی و حد کمال است، و آن است که واقعیت عملی را پدید می‌آورد که بشریت با آن زندگی می‌کند.



و اسلام دین منطبق و سازگار با فطرت انسانی است و هدف راه تربیتی آن، به دست آوردن بهترین چیزهایی است که در فطرت وجود دارد و اصلاح و راست نمودن کژیها است، هنگامی که از راه راست منحرف شوند.

اما از حیث تمایل و رغبت به قبول و تحمل مسئولیت، بی‌گمان ما در جماعت یاران پیامبر (ص) نمونه‌های بی‌نظیری و کمیابی را از آن در تمام تاریخ بشری می‌بینیم. جوانان کوچک و خردسالی را که امروز می‌بینیم، به لهو و لعب و کارهای بیهوده و صرف تلاش و کوشش در لهو و عبث و فساد سرگرمند، در زمان پیامبر (ص) وظایف خطرناک و مهمی به امثال آنان محول می‌گردید که انسان از شنیدن آن شگفت‌زده می‌گردد و تعجب می‌کند.

عمر اسامه بن زید چقدر بود، هنگامی که پیامبر (ص) فرماندهی لشکری بزرگ از لشکرهای مسلمانان را به وی سپرد؟! او در سن هیجده سالگی بود. که این سن، سنی است که بعضی از مردم آن را در دوره پیش از بلوغ بیمار گونه یا دوره بازیهای پست بچگانه می‌گذرانند!

در حالی که جوان مسلمان آن را در نیکوترین احوالی در چشم دوختن به روزی می‌گذراند، که در آن روز مسئولیت را تحمل می‌کند و در زندگی به کار سودمندی قیام می‌نماید!

و محمد بن قاسم وقتی که در زمان ولیدبن عبدالملک فتوحات خود را به مرزهای چین رساند، در سن هفده سالگی بود. وعبدالرحمن الداخل اموی که ملقب به عقاب و صقر قریش بود، هنگامی که دولت مقتدر خود را در اندلس برپای داشت در سن کمتر از پانزده سالگی بود و امثال اینان در تاریخ اسلام فراوانند باید به این حقیقت باور داشت که ایمان به حق و ایمان حقیقی زودتر

انسان را به تکامل پختگی وحد کمال می‌رساند، و آهنگ عزم و تصمیم و نیروهای خدادادی ومواهب را تیزآهنگ و فروزان می‌نماید، و استعدادات وی را به سطح و مستوای نبوغ می‌رساند! و مسئولیت بزرگ و دشواری که اسلام انسان را در آن قرار می‌دهد ـ تخصص فردی او و مواهب و استعداداتش هر چه باشد ـ برپای داشتن و برقرار کردن راه خدا و شریعت وی در زمین است. و جهاد و کوششی است برای برتری بخشیدن به فرمان خداوند، و اینکه تمام دین تنها از آن الله باشد.

و این مسئولیتی است که تنها به یک جنبه منحصر نمی‌گردد. منحصر به جنگ و جهاد نیست، آن گونه که در وهله اول به نظر می‌اید. بلکه جنگ و جهاد جنبه‌ای از جوانب متعدد آن است. اگر تنها کار، کار جنگ و جهاد بود و بس، کافی می‌بود که پیامبر (ص) تنها به تربیت لشکری از جنگجویان دلاور بپردازد! و چقدر هدف کوچکی می‌بود، اگر تمام امر منحصر بدان می‌بود، این هدفی است که تمام جاهلیات بزرگ در تاریخ آن را نیکو می‌شمارند! و پیش از آن جاهلیت فرعونی و جاهلیت یونانی وجاهلیت رومانی و جاهلیت ایرانی و غیر آنها، همگی آن را شناخته‌اند و بدان هدف اهتمام ورزیده‌اند. و امروز نیز جاهلیت اروپا وامریکا آن را شناخته‌اند، و در آن به مسابقه و تفنن پرداخته‌اند، خواه لشکر و سپاه عظیم «هیتلر» پیش از آن یا لشکر روسیه و لشکرهای هم پیمانان امروز!

در اسلام جنگ یک امر عارضی و غیر اصلی است که در راه به مقصد پیش می‌آید و عارض می‌گردد، نه اول راه است و نه آخر راه!

بلکه اولین گام راه ساختار نفس انسانی است بر طریق حق، بر طریق الله بنای ساختار «انسان صالح» همان گونه که قبلاً گفتیم. بناء ساختار انسانی که حقیقت کبرای «لااله‌الاالله» را بداند و بشناسد و به این حقیقت به حقیقت ایمان به حق بیاورد، و تا آخرین درجه در نفس وی ژرفایی و عمق یابد، و ساختار آن را از نو بسازد، همان گونه که «مغناطیس» براده‌های پراکنده آهن را مرتب می‌کند و چیزی دیگری غیر از صورت پیش از آن می‌گردد. چیزی است که «مغناطیسیت» از آن برانگیخته می‌شود و برق و کهربا از آن پدید می‌آید. پس صاحب نیروی تازه‌ای می‌شود که پیش از آن نداشت. انسانی که رؤیای صافی و پاکی برای این وجود و هستی می‌بیند. چه کسی و چه چیزی او را آفریده است؟ چه کسی او را از نیستی پدید آورده است؟ چه کسی کار او را تدبیر می‌کند؟ چه آیات اعجازی در آن هست؟ و این آیات اعجازآمیز بر چه چیزی دلالت می‌کنند؟ و درباره وجود انسانی رؤیت پاک و روشنی می‌بیند، از کجا آمده؟ و به کجا می‌رود؟. از کجا شروع کرده و مسیر و فرجامش به کجا است؟ و انسان چیست؟ آیا حیوان است یا

فرشته است، یا شیطان است یا انسان است؟! آیا حیوان است یا فرشته است، یا شیطان است یا انسان است؟! نقش و رُل او در زمین چیست: تجبر و تکبر می‌کند؟ از متاع و برخورداریهای زمین لذت می‌برد؟ عدالت و حق را در زمین بر پای می‌دارد؟ خدا را می‌پرستد؟ خویشتن را می‌پرستد؟ شهوات و آرزوهای خویش را می‌پرستد؟ یا طبیعت را می‌پرستد؟ دولت را می‌پرستد؟ درهم و دینار و دلار را می‌پرستد؟ و در برابر نیروهای دیگر موجود چه مکانت ومنزلت و موضعی دارد؟!

نیروهای مادی و اقتصادی و تاریخی. آیا بنده آنها است یا ارباب آنها؟. و نقش او در برابر آنها چیست؟ آیا با آنها هماهنگی و همکاری همچون مسیطر و مسلط بر آنها دارد، یا تفاعل و همکاری مغلوب در برابر آنها است که هیچ تدبیر و چاره‌ای ندارد. هزاران چیزها احتیاج به رؤیت روشنی ودیدگاههای واضحی دارند. چون آنها هستند که روش زندگی در زمین را تشکیل می‌دهند، علاوه بر آینده انسان در آخرت.

و آغاز راه در روش ربانی، ساختار نفس انسانی است که صاحب رؤیت و دید روشنی است. که این دیدگاه روشن را در عقیده وایمان دارد. در باور به «لااله‌الاالله» دارد. به راستی این عقیده و باوری واضح و روشن «لااله‌الاالله» است که این دیدگاه صاف را که انسان بدان نیازمند است به وی می‌بخشد، هنگامی که به وی می‌گوئی: بی‌گمان تنها الله است که این عالم هستی را آفریده و از نیستی به هستی آورده است، و او است که کار آن را تدبیر می‌نماید، و او است که در آن آیات و نشانه‌های معجزه‌ای را به ودیعت نهاده است تا انسان را به وجود پروردگار و معبودش هدایت کند، و قدرت اعجازی نامحدود او را که هیچ چیزی در آسمانها و زمین آن را عاجز نمی‌گرداند، به وی می‌شنانند، و او را هدایت می‌کنند به اینکه آسمانها و زمین به باطل و بیهوده آفریده نشده‌اند، بلکه به حق آفریده شده‌اند. و مقتضای این حقی که آسمانها و زمین را آفریده است، زندگی دوباره انسان در آخرت و حشر و نشر و حساب و بازخواست و پاداش و کیفر است:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلاَفِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لأُولِي الألْبَابِ؛ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِم وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ (آل‌عمران/ ۱۹۰ ـ ۱۹۱)

مسلّماً در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌ها و دلائلی برای خردمندان است؛ کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده یاد می‌کنند و درباره آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند پروردگارا! این را بیهوده و عبث نیافریده‌ای؛ تو منزّه و پاکی، پس ما را از عذاب آتش محفوظ دار.

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ

النَّارِ؛ أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (ص/ ۲۷ ـ ۲۸)

ما آسمانها و زمین و چیزهایی را که در بین آن دو تا است بیهوده نیافریده‌ایم. این، گمان کافران است وای بر کافران! به آتش دوزخ دچار می‌آیند؛ آیا کسانی را که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته انجام می‌دهند، همچون تباهکاران به شمار آوریم؟ یا اینکه پرهیزکاران با بزهکاران برابر داریم؟.

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لا تُرْجَعُونَ (مؤمنون/ ۱۱۵)

آیا گمان برده‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما برگردانده نمی‌شوید.

و این عقیده و باوری است که به سؤآلات فطری انسان پاسخ می‌دهد: که از کجا آمده و به کجا می‌رود؟ پس به وی می‌گوید: که بی‌گمان این الله است که انسان را آفریده است، پس ابن بدایت او است، و اینکه سرانجام در آخرت بازگشتش به سوی او است، و این پایان و منتهای او است:

وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (بقره/ ۲۸)

در صورتی که شما مردگانی بودید که خدا شما را بیافرید و جانتان بخشید. سپس شما را می‌میراند، و بعد از آن زنده‌تان می‌گرداند. آن گاه به سوی او برگردانده می‌شوید.

و این عقیده است که حقیقت نفس و روح وی و حقیقت نقش وکار وی در زمین را به وی می‌شناساند: که او در آغاز آفرینش و تولدش «انسان» بوده است و حیوان دیگری نبوده است، و فرشته نبوده است و شیطان نبوده است، و خدا و اله نبوده است. بلکه همان انسان بوده است، که از اولین لحظه خلقتش مغایر با دیگر حیوانات بوده است، و برای وظیفه و مسئولیتی جدا و مختلف از وظیفه دیگر حیوانات، که خلافت در زمین و آبادانی آن به مقتضای شریعت خداوند است و نقش و کار او در زمین عبادت الله بدان معنی گسترده‌ای که از پیش بیان کردیم، می‌باشد، و برای اینکه حق و عدالت را در زمین برقرار سازد و زندگیش بر اساس عدالت و داد باشد و برای اینکه در راه تمام این وظایف به مقتضای آن که الله از او می‌خواهد به جهاد بپردازد و موضع و جایگاهش در برابر آن نیروها، آن است که او بر آنها مسلط است در زمین، و به مقتضای خلافتی که خداوند او را به خاطر آن آفریده است و تمام چیزهای که در آسمانها و زمین است، تا به آنها به وجه اکمل قیام نماید! پس او مسلط بر آنها است و آنها در خدمت اویند! وهنگامی که انسان تمام اینها را بشناسد، قطعاً برای ساختار سلیم مهیا و آماده گردیده است

و این اولین هدفی است که این عقیده بزرگ در زندگی جانها و نفوس بدان

قیام می‌نماید و آن را برپای می‌دارد. سپس گام دوم است که برپایی ذات ابن بنای سالم است. و آن ساختار نفس است، به مقتضای این علمی که از این عقیده آموخته است.

این عقیده مقتضای دارد که به حقیقت این عقیده زمانی تحقق می‌یابد که آن مقتضا در واقعیت زمین تحقق پیدا کند و ساختار نفس بر مقتضای آن علم، بسبب تربیت جانها ونفوس بر اطاعت از الله، صورت می گیرد.

بی‌گمان نفسها و جانها باید تا بدرجه یقین بدانند که الله معبود حقیقی بدون شریک است که نه در خلق و نه در رزق و روزی دادن و نه در سود و زیان رساندن و نه در تدبیر جهان، هیچ گونه شریک و انبازی ندارد. و بدرجه یقین بدانند که وظیفه و مسئولیت انسان در زمین محصور است در پرستش الله، سپس دایره‌ی علمشان گسترش می‌یابد و می‌دانند که عبادت الله تنها این ساعت نعبد» نیست که در شبانه روز چند ساعتی ا وقت و تلاش او را در زندگی می گیرند، بلکه این عبادت تمام دوران زندگی او تا دم مرگ است، بلکه خود مرگ نیز چنان است به این گونه که بر طاعت الله و در سبیل و راه الله باشد:

«قُلْ إِنَّ صَلاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي للهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ لا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ (انعام/ ۱۶۲ و ۱۶۳)

بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن من از آن خدا است که پروردگار جهانیان است؛ خدا را هیچ شریکی نیست، و به همین دستور داده شده‌ام، و من اوّلین مسلمان هستم.

و به حقیقت عبادت حقیقی، قیام به تمام تکالیف ربانی است آن گونه که الله بدان امر کرده است، خواه عمارت و آبادانی زمین باشد، یا تلاش برای رزق و روزی حلال باشد، یا تشکیل خانواده و تحمل مسئولیت وعواقب آن باشد، یا بر پای داشتن حق و عدل و داد در زمین باشد:

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا (نساء/ ۵۸)

بي‌گمان خداوند به شما دستور مي‌دهد که امانتها را به صاحبان امانت برسانيد، و هنگامي که در ميان مردم به داوري نشستيد اينکه دادگرانه داوري کنيد. خداوند شما را به بهترين اندرز پند مي‌دهد بي‌گمان خداوند دائماً شنواي بينا بوده و مي‌باشد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ للهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ وَالأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللهُ أَوْلَى بِهِمَا (نساء/ ۱۳۵)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دادگری پیشه سازید و در اقامه عدل و داد بکوشید، و به خاطر خدا شهادت دهید هرچند که شهادتتان به زیان خودتان یا پدر و مادر و

خویشاوندان بوده باشد. اگر کسی که به زیان او شهادت داده می‌شود دارا یا ندار باشد، چرا که خداوند از هردوی آنان بهتر است.

«یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا کُونُوا قَوَّامِینَ لِلّٰهِ شُهَدَاءَ بِالْقِسْطِ وَلا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَی أَلا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَی (مائده/ ۸)

ای مؤمنان! بر ادای واجبات خدا مواظبت داشته باشید و از روی دادگری گواهی دهید، و دشمنانگی قومی شما را بر آن ندارد که دادگری نکنید. دادگری کنید که دادگری به پرهیزکاری نزدیکتر است.

یا این عبادت جهاد در راه خداوند باشد:

«فَلْیُقَاتِلْ فِي سَبِیلِ اللَّهِ الَّذِینَ یَشْرُونَ الْحَیَاةَ الدُّنْیَا بِالآخِرَةِ وَمَنْ یُقَاتِلْ فِي سَبِیلِ اللَّهِ فَیُقْتَلْ أَوْ یَغْلِبْ فَسَوْفَ نُؤْتِیهِ أَجْرًا عَظِیمًا؛ وَمَا لَکُمْ لا تُقَاتِلُونَ فِي سَبِیلِ اللَّهِ وَالْمُسْتَضْعَفِینَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانِ (نساء/ ۷۴ ـ ۷۵)

باید در راه خدا کسانی جنگ کنند که زندگی دنیا را به آخرت می‌فروشند و هر کس در راه خدا بجنگد و کشته شود یا اینکه پیروز گردد، پاداش بزرگی بدو می‌دهیم؛ چرا باید در راه خدا و مردان و زنان و کودکان درمانده و بیچاره‌ای نجنگید.

یا غیر اینها باشد از جمله تکالیفی فراوانی برخواسته از کتاب خدا و سنت پیامبرش (ص) و جانها و نفسهای که به یقین می‌دانند که سرانجام به سوی الله بر می‌گردند، و الله بر کارهای بزرگ و کوچک از آنان حساب می‌کشد:

«فَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَیْرًا یَرَهُ، وَمَنْ یَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا یَرَهُ (زلزله/ ۷ ـ ۸)

پس هرکس به اندازه ذرّه غباری کار نیکو کرده باشد، آن را خواهد دید؛ و هرکس به اندازه ذرّه غباری کار بد کرده باشد، آن را خواهد دید.

بدون شک، این نفوس و جانها باید از الله بیمناک باشند و به اطاعت از او میل و رغبت نمایند. البته نمی‌گوییم که آن جانها و نفوس فرشته آسا هستند که هرگز مرتکب خطا وعصیان نمی‌گردند و معصومند! نه هرگز! بفرموده پیامبر (ص):

«الناسَ کُلّهم خطاؤنَ وَلَکِن خَیرُ الخَطّایینَ التّوابونَ»:

همه مردم در معرض ارتکاب خطا هستند ولیکن بهترین خطاکنندگان پشیمان‌شدگان و توبه‌کنندگان هستند.

«وَالَّذِینَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَکَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبه هم وَمَنْ یَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلا اللَّهُ وَلَمْ یُصِرُّوا عَلَی مَا فَعَلُوا وَهُمْ یَعْلَمُونَ؛ أُولَئِکَ جَزَاؤُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبه هم وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِینَ فِیهَا وَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِینَ (آل‌عمران/ ۱۳۵ ـ ۱۳۶)

و کسانی که چون دچار گناه شدند، یا بر خویشتن ستم کردند، به یاد خدا می‌افتند و

آمرزش گناهانشان را خواستار می‌شوند ـ و جز خدا کیست که گناهـان را بیـامرزد؟ ـ و با علم و آگاهی بر چیزی که انجام داده‌اند پافشاری نمـی‌کننـد؛ چنـان پرهیزکـارانی پاداششان آمرزش خدایشان و باغهای است که در زیـر آنهـا جویبارهـا روان اسـت و جاودانه در آنجاها ماندگارند، و این چه پاداش نیکی است که بهره کسانی مـی‌گـردد که اهل عملند.

و این خشیه و بیم از الله به خاطر ارتکاب گناه و عصیان، یا این وجـدان دینـی که به تقوای از الله و تلاش برای کسب رضای او منتهی می‌گردد، همان گـام دوم است در شیوه تربیت اسلامی و همان میوه‌ی دوم از میوه‌ها و نتایج این عقیـده‌ی بزرگ و آثار آن در زندگی جانها است.

سپس آخرین گام پیاده کردن این علم و این وجدان به واقعیت عملـی اسـت. یعنی تربیت سلوک و رفتار واقعی است که متناسب با این علم و نتیجـه وجـدانی آن در نفس است با وسایل متعددی که از آن سخن گفته‌ایم از قبیـل تربیـت بـه وسیله الگو و سرمشق عملی، تا تربیت به وسیله پند و انـدرز و تربیـت بـا ثـواب و پاداش و کیفر تا تربیت با عادت و خوی‌گیری تا تربیت با داستان و قصه تا تربیت با رویدادها، تا تربیت با استفاده و بکارگیری نیرو در کار خیـر و سـرگرمی اوقـات فراغت و پر کردن آن باکارهای خیر. و این همان کـاری بـود کـه مربـی بزرگـوار صلوات و سلام خدا بروی باد، بدان قیام نمود و به سـبب آن بهتـرین امـت بـرای جهان پرورد و پدید آورد و بهترین سپاهیانی را تربیت کرد که در راه حـق وعـدل به جهاد پرداختند. چون در راه خداوند جنگ و جهاد کردند.

نه خیر هرگـز! مقـصود اصـلی و هـدف پیـامبر (ص) آن بنـود کـه سـپاهی از جنگجویان دلاور تربیت کند و بس! و اگر چنین می‌بود، چه آسـان وظیفـه و چـه اندک تلاش و زحمتی می‌بود! بلکه هدف اساسی او ساختن جانها و آمـاده کـردن نفسهایی بود که این شگفتیها را در زمین ساختند.

و شگفت‌ترین چیزی کـه ایـن نفسها و جانهـای گرامـی سـاختند تنهـا ایـن جنگهای قهرمانانه در راه عقیده و پیروزیهای درخشان بـر چنـدین برابـر خـود از حیث شمار و ابزار و وسایل نبود، اگرچه تمام اینها از شگفتیهای تاریخ بشری بود، بلکه شگفتی از این نادرتر و بی‌نظیرتر از آن در تمـام تـاریخ بـشریت، آن عـدل و دادی بود که بدان بر نفس خویش و بر کشورها و سـرزمینهای کـه مـی‌گـشودند، حکم می‌کردند و داستان آن قبطی و مصری با فرزند عمرو بن عـاص گـواه کـافی است بر آن، وهمان روح استعلاء وافتخار واعتزاز به ایمان و تنها بـه ایمـان نـه بـه تمام متاع و برخورداریهای زمین، و داستان ربعی‌بن‌عامر با رسـتم فرمانـده لـشکر ایران شاهد و گواه کافی بر آن است، و همان ایثاری که خداوند بدان گـواهی داده

است:

وَيُؤْثِرُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ به هم خَصَاصَةٌ (حشر/ ۹)

و ایشان را بر خود ترجیح می‌دهند، هرچند که خود سخت نیازمند باشند.

«وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا؛ إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلا شُكُورًا (انسان/ ۸ ـ ۹)

و خوراک می‌دادند به بینوا و یتیم و اسیر، به خاطر دوست داشت خدا؛ ما شما را تنها به خاطر ذات خدا خوراک می‌دهیم، و از شما پاداش و سپاسگزاری نمی‌خواهیم.

و همان اطاعت خالصانه برای الله که حادثه اعلان تحریم شراب و مَی، در مدینه گواهی کافی است بر آن و مانند همان خضوع و تسلیم در برابر حق تنها به خاطر اینکه حق است، که حادثه عمربن خطاب فرمانروای مسلمانان با سلمان فارسی که سلمان به وی گفت: ما از امروز به بعد از تو فرمانبرداری و حرف‌شنوی نداریم مگر اینکه برای ما بیان کنی که این پارچه‌ای که بدان زیر جامه ساخته‌ای از کجا آورده‌ای؟! و حادثه عمر با زنی که در مسجد به عمر انتقاد کرد و عمر به وی گفت: عمر خطا کرد و زنی اصابت نمود، اینها نیز گواه کافی بر این مدعی است و مانند این تکافل و هم‌پیوستگی که قرنها مجتمع شاهد آن بود، علی‌رغم انحرافی که در حکم به حقیقت اسلام پیش آمده بود و مانند این وفاداری به عهد و پیمانها که مسلمانان قرنهای متعدد بدان وفادار می‌ماندند، علی‌رغم خیانتها و پیمان‌شکنی‌های دشمنانشان، همان گونه که برای سلطان صلاح‌الدین با دشمنانش در ایام جنگهای صلیبی پیش آمد و امثال آن که فراوان است و مانند آن تمدن «انسانی» درخشان و عظیمی که بیش از تمام پیشرفتهای مادی بود، و از همه آنها مقدم بود و از عالم و دنیای روح چشم نپوشیدند و آن را اهمال نکردند و تمدن درخشان، عبادت خدا را از یادشان نبرد، و عبادت را برای غیر الله انجام ندادند، و این اخلاق کریمانه به ویژه اخلاقیات مربوط به مسائل جنسی که قرنهای متعدد در جامعه اسلامی حکمفرما بوده است، حتی بعد از آن که حکومت فاسد و از اخلاق اسلامی دور افتاده است.

تمام آنچه ذکر شد، منهج و روش ربّانی و خدایی است، و این نتیجه واقعیت‌گرایی است نه تنها در نسل معاصر پیامبر (ص) بلکه در طی نسلهای مسلمان. و مرحله نضج و حدّ کمال انسان، سزاوارترین مرحله است، برای اینکه تمام این ویژگیهای تربیت الهی در آن پیدا و نمودار باشد، اگر مراحل قبلی را مراحل مقدماتی و آمادگی برای آن به شمار آوریم، و مرحله پختگی و کمال را مرحله‌ای بدانیم که بعد از طول مراعات و توجه و آمادگی، ثمره و نتیجه مطلوب

خود را بدهد. قرآن اگر نفس بشری را به طور کلی و نفس مؤمنان را به صفت ویژه مورد خطاب قرار می‌دهد، پس بی‌گمان مرحله پختگی و کمال بصفت ویژه‌تری مورد خطاب قرار می‌گیرد و ما با شیوه اسلامی برگرفته از قرآن و سنت صحیح نبوی «انسان» را در تمام مراحل دگرگونیش را تربیت می‌کنیم، در مرحله کودکی، و پیش از بلوغ و بعد از بلوغ و در مرحله کمال و پختگی، ولیکن انسان پخته و به حد کمال رسیده بهتر توانایی فراگیری مستقیم از شیوه و روش اسلامی را دارد. قرآن رامی‌خواند و تلاوت می‌کند، پس تو گویی که قرآن او را مورد خطاب مستقیم قرار داده است، و راهنمایی‌ها و ارشادات پیامبر (ص) را می‌خواند، احساس می‌کند. تو گویی که ذاتاً متوجه او هستند. سپس احساس می‌کند که او اکنون این قدر آگاهی و هوشمندی و استعداد دارد که مستقیماً و بدون واسطه با کتاب و سنت تعامل و رفتار نماید.

و این به این معنا نیست که بعد از آن وظیفه و مسئولیت مربیان تمام شده است و دیگر در مرحله کمال و پختگی نقشی ندارند. نه! هرگز! چنین نیست. چون مربی بزرگوار اسلام صلی‌الله‌علیه‌وسلم همواره خردسالان و بزرگان را توجیه و تربیت می‌کرد. چون مردم در تمام مراحل رشد و نموّشان، احتیاج به تربیت و توجیه دارند تا وقتی که نقششان در زندگی دنیایی پایان می‌یابد.

بلکه تنها به این معنا است که مردم در مرحله کمال و پختگی به نوع دیگر از توجیهات و ارشادات نیازمندند، غیر از آنچه که تا به حال دریافت می‌داشتند، که عبارت است از «توجیه عامی» که تمام بشریت را و به ویژه مؤمنان را مورد خطاب قرار می‌دهد، و اینکه مربی که الان بدان احتیاج دارند، غیر از آن مربی خاصی است که از کودکی ببعد در خانه و مدرسه به تربیت و پرورششان می‌پرداخت، این مربی نوع دیگری است که باید صفت «رهبری» داشته باشد، خواه رهبری فکری یا روحی یا سیاسی یا اجتماعی یا غیر آن از انواع رهبریها و در جامعه اسلامی که داوری را به شریعت خداوند می‌برد و روش و راه خدا بر آن حکم می‌کند، دائماً این رهبری به صورتهای مختلف وجود دارد. که پیش از همه‌ی آنها این رهبری در سیره‌ی زندگی پیامبر (ص) وجود دارد و در تمام اعصار مسلمانان نخستین رهبر، سیره او است، و سیره‌ی شریف نبوی دائماً وهمواره عنصری و جزئی از تربیت اسلامی است که هیچ نسلی از نسلهای بشر تا قیامت از آن بی‌نیاز نیست:

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا﴾ (احزاب/ ۲۱)

سرمشق و الگوی زیبایی در پیغمبر خدا برای شما است. برای کسانی که امید به خدا داشته، و جویای قیامت باشند، و خدای را بسیار یاد کنند.

و بعد از آن این رهبری در علما نیز وجود دارد که وارثان معنوی پیامبرانند، و مراد از علما حافظان علم و دانش نیست. چون حافظان علم بسیار زیاد و فراوانند ولیکن علما اندکند! بلکه مراد از علما کسانی است که به این علم خود عمل می‌کنند و با علم و دانش خود مردم را تربیت می‌نمایند، و رفتار واقعی آنان بیانگر عملی آن چیزی است که از امور دینی به طالبان خود و شنودگان خویش می‌گویند و آنانند که به حق از پروردگار خود خشیت و بیم دارند و الگو و سرمشق عملی مردمند:

إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ (فاطر/ ۲۸)

تنها بندگان دانا و دانشمند، از خدا، ترس آمیخته با تعظیم دارند.

همان گونه که تطبیق و تنفیذ واجرای شریعت اسلامی ذاتاً در جامعه مسلمان خود تربیت و راهنمایی است اما در جوامع جاهلی معاصر ما، رهبری و الگو و سرمشق عملی برای کسانی که اسلام را می‌خواهند، همواره و دائماً همچنان در شخص پیامبر (ص) و سیره‌ی او موجود است، سپس باید در جماعتی باشد که خویشتن را وقف دعوت دین اسلام کرده‌اند و از خویشتن بهترین نمونه و سرمشق عملی نشان می‌دهند، به نقش تربیت مردم در مرحله پختگی و کمال می‌پردازند، و مردم را در انجام مسئولیتشان در برابر الله و در برابر اسلام یاری می‌نمایند.

***

ما تاکنون از نخستین نشانه و علامت بزرگ از علایم مرحله کمال و پختگی انسان سخن می‌گفتیم که تمایل به تحمل و قبول مسئولیت است، و به تبعیت آن از ماهیت این مسئولیت به نسبت انسان مسلمان نیز سخن گفتیم که در اقامه و برپایی شریعت خداوند در زمین و در تشکیل خانواده مسلمان به وسیله فرد مسلمان و در ایجاد مجتمع مسلمان و دولتی مسلمانی که به شریعت خداوند حکم می‌کند، خلاصه می‌گردد. و در حقیقت این است مقتضای حقیقی گواهی و اعتراف به «لااله‌الاالله» و برمی‌گردیم به مبحث بقیه علایم کمال انسان، پس رغبت و میل به عمل و کار و تمایل به اکتساب تجربه ومهارت عملی را می‌یابیم که دو رغبت و تمایل همراه در نفس انسان می‌باشند و در حقیقت از آغاز طفولیت و کودکی وجود دارند ولیکن صورتهای متعددی به خود می‌گیرند و در صورتهای گوناگون ظاهر می‌شوند.

که در کودکی به صورت بازی ظاهر می‌شوند و از طریق بازی کودک مهارتهای فراوان و معلومات فراوان کسب می‌کند. بنابراین، ممکن است در تربیت در این مرحله از عمر کودک از بازی و اسباب بازی بهره‌برداری کرد و استفاده نمود.

و در مرحله مراهقه و آغاز جوانی بیشتر «عمل» او کار به تحصیل و آموختن

دروس مختلف و بازیهای ورزشی فردی و جمعی، متصرف می‌گردد و می‌توان از هر دوی آنها در تربیت بهره‌برداری نمود، همان گونه که قبلاً گفتیم اما در مرحله کمال و پختگی «کار» سرشت و رنگ مسئولیت به خود می‌گیرد، و این سرشت و رنگ به طور کلی در هر چیزی در این مرحله وجود دارد، همان گونه که از ناحیه دیگر به جنبه عملی روی می‌آورد. امروز جوان کار می‌کند و احساس می‌نماید که مسئول آن است. چون وسیله روزی او است. همان گونه که احساس می‌نماید که مسئولیت و عواقبی که بر دوش وی افتاده است از چهارچوب شخصی او وسیع‌تر و گسترده‌تر است. چون که تبعیت و مسئولیت اجتماعی است و گاهی مهمتر و خطرناک‌تر از آن است که مسئولیت انسانی است. چون که دائماً پیش از عمل احساس مسئولیت می‌کند،خواه به صورت آزاد در تجارت یا زراعت یا صنعت کار کند، یا به صورت کارمند دولت یا کارمند مؤسسه‌ای از مؤسسات خصوصی کار نماید و طبیعی است که عمل و کار نیاز به مهارت عملی دارد. چون تولیدی است که با دست مردم پدید می‌آید، و تولید ذاتی تنها محصور در محیط صاحبش نیست و مردم نیز دائماً در جست‌وجوی بهترین چیزند در هر کاری از کارها.

و خواه این «کار» دستی یا هنری، یا عقلی صرف باشد، بی‌گمان مهارت در آن مطلوب و معتبر است. پس مردم در جست‌وجوی کارگر ماهرند، همان گونه که در جست‌وجوی مهندس ماهر و پزشک ماهر و سیاستمدار ماهر و اندیشمند مقتدر و توانا هستند و اسلام مهارت و خوبی و نیکو انجام دادن کار را تشویق می‌کند، و از خوش‌گذرانی و لوس بازی و تنبلی و بیکاری کراهت و نفرت دارد.

«مَن اَمسَي كـالاً مِن عَمَلِ يدِهِ اَمسَي مغفوراً لهُ» [1]

هر کس از رنج کار دست خود خسته گردد مورد آمرزش قرار می‌گیرد]

و پیامبر (ص) دستی را که از کثرت عمل ورم کرده است می‌بوسد و می‌گوید:

«این دستی است که خدا و پیامبرش (ص) دوستش دارند»

و پیامبر (ص) می‌گوید:

«اِنَّ اللهَ يحِبُ المُؤمِنَ المحترف» [2]

بی‌گمان خداوند مؤمن صاحب حرفه و پیشه را دوست دارد.

و می‌فرماید:

«لَأَن ياخُذَ اَحَدُكُم حَبلَه ثُم ياتي الجَبَلَ فياتي. بِحُرمَةٍ مِن حَطَبٍ فَيبيعُها خَيرٌ لَهُ مِن أن يسأل

---

۱. به روایت طبرانی.
۲. به روایت طبرانی و بَیْهَقِیّ.

النَّاسَ أعطَوهُ أومَنَعُوهُ»[1]

یکی از شما طناب و ریسمان خود را بردارد و به کوه برود و کوله‌باری از هیزم با خود بیاورد و آن را بفروشد برای او بهتر است از آن که از مردم گدایی و تکدی کند، خواه به او چیزی بدهند یا ندهند.

و درباره اتقان و نیکو انجام دادن کار که ثمره و نتیجه مهارت در کار است می‌گوید:

«إنَّ اللهَ يحِبُّ إذَا عَمِلَ أَحَدُكُمْ عَمَلاً أَنْ يتقِنَهُ».[2]

بی‌گمان خداوند دوست می‌دارد که هر گاه یکی از شما عملی و کاری را کرد، نیکو آن را انجام دهد.

اما تلاش جدی سودمند در کارها پیامبر (ص) درباره‌ی آن می‌گوید:

«إنَّ اللهَ يحِبُّ مَعالِي الْأُمُورِ وَ يكْرَهُ سَفسافَها»[3]

قطعاً خداوند کارهای بزرگ و عالی را دوست می‌دارد و از کارهای بی‌اهمیت و پوچ و بی‌فایده کراهت دارد.

پس پیامبر (ص) به این رهنمودها و دستورات از این قبیل، دستورات و قانونی برای کار «عمل» نهاده و وضع کرده است و این جزئی است از روش تربیت اسلامی به ویژه در مرحله کمال و پختگی انسان.

و همواره امت اسلامی بر این توجیهات و رهنمودها محافظت نموده است، به همان مقدار که بر حفظ روح حقیقی اسلامی محافظت کرده است. در نتیجه امت اسلامی از حیث تولید و داشتن ثروت و داشتن مهارت، و نیکی و استواری در عمل از همه ملتهای جهان بزرگتر و با عظمت‌تر بوده است و هنگامی که این امت عظیم از راه خویش منحرف گردید مفهوم عمل و کار نیز مانند مفاهیم دیگر نزد آنان منحرف شد، مردم از کار و عمل عاجز و ناتوان شدند واز زندگی دنیایی منصرف گردیدند، و این عکس‌العمل خوش‌گذرانی واسراف و تبذیری بود که در جامعه اسلامی شرقی و غربی فاش و منتشر گردید، که سرانجام در نهایت به ضعف و کاهش تولید منتهی گردید و همچنین موجب ضعف و عقب ماندگی امت اسلامی شد، در زمانی که نیروی دشمنان از جوانب مختلف مادی دائماً در پیشرفت وافزایش بود و بدیهی است که هر دو امر: خوش‌گذرانی با اسراف و تبذیر

---

۱. به روایت بخاری.

۲. به روایت ابویعلی و عسکری.

۳. به روایت طبرانی.

از یک جهت، و انصراف از عمل و کار در زندگی دنیایی از جهت دیگر، مخالف روح اسلام و انحراف از راه تربیت اسلامی صحیح است. بی‌گمان اسلام فرزندان خود را بر اساس کار جدی و هدفمندی تربیت می‌کند که به مقتضای شریعت خداوند به آبادانی زمین و بهره‌مندی از آن بپردازند و بحقیقت اسلام از پرداختن فراوان به متاع زمینی و توجه فراوان بدان می‌کاهد تا بار متاع زمین بر نفس سنگینی نکند، و در اثر آن عاشق دنیا گردد و بدان متمایل شود و آخرت را فراموش نماید، یا از جهاد در راه خدا منصرف شود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انفِرُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الأَرْضِ أَرَضِيتُمْ بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا مِنَ الآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فِي الآخِرَةِ إِلا قَلِيلٌ (توبه/ ۳۸)

ای مؤمنان! چرا هنگامی که به شما گفته می‌شود: در راه خدا حرکت کنید، سستی می‌کنید و دل به دنیا می‌دهید؟ آیا به زندگی این جهان به جای زندگی آن جهان خوشنودید؟ تمتّع و کالای این جهان در برابر تمتّع و کالای آن جهان، چیز کمی بیش نیست.

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ قِيلَ لَهُمْ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَأَقِيمُوا الصَّلاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ إِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ يَخْشَوْنَ النَّاسَ كَخَشْيَةِ اللَّهِ أَوْ أَشَدَّ خَشْيَةً وَقَالُوا رَبَّنَا لِمَ كَتَبْتَ عَلَيْنَا الْقِتَالَ لَوْلا أَخَّرْتَنَا إِلَى أَجَلٍ قَرِيبٍ قُلْ مَتَاعُ الدُّنْيَا قَلِيلٌ وَالآخِرَةُ خَيْرٌ لِمَنِ اتَّقَى وَلا تُظْلَمُونَ فَتِيلا (نساء/ ۷۷)

آیا نمی‌بینی کسانی که بدیشان گفته می‌شد: دست از جنگ بدارید و نماز را برپا دارید و زکات مال بدر کنید. امّا وقتی که جنگ بر آنان واجب گردید به این هنگام دسته‌ای از ایشان از مردم همان گونه ترسیدند و هراس برداشتند که از خدا ترس و هراس داشتند! و بلکه بیشتر هم دچار خوف و وحشت شدند! و گفتند: پروردگارا! چرا جنگ را بر ما واجب کردی؟ چه می‌شد اگر به ما فرصت بیشتری می‌دادی. بگو: کالای دنیا اندک است و آخرت برای کسی که پرهیزکار باشد بهتر است، و کمترین ستمی به شما نشود.

ولیکن این چیزی است و تنبلی و بی‌تفاوتی عیب‌ناک و انصراف و رهاکردن کار و عمل برای زندگی دنیایی چیز دیگری است پس اسلام عجز و بی‌تفاوتی را نمی‌شناسد و از ناتوانی و تنبلی و کسالت کراهت و نفرت دارد و پیامبر (ص) در دعای خویش می‌فرمود: «خداوندا از عجز و کسل و تنبلی و تن‌پروری به تو پناه می‌برم» و بیکارگی و عجز از کار را نمی‌پسندد و به فقر و تنگ دستی و میل بدان و راضی شدن به آن، با وجود قدرت بر تغییر آن، دعوت نمی‌نماید.

بلکه به نشاط و فعالیت و تلاش در طلب رزق و روزی و گسترش آن و در عین

حال با کاستن از عشق به متاع مادی و صرف و هزینه مال در راه خدا دعوت می‌کند و خواه صرف مال در کمک به نیازمندان یا تجهیز و مهیا شدن در برابر دشمنان خدا باشد:

«لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ وَالْمَلائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ (بقره/ ۱۷۷)

این که چهره‌هایتان را به جانب مشرق و مغرب کنید، نیکی نیست، بلکه نیکی کسی است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب و پیغمبران ایمان آورده باشد، و مال را با وجود علاقه‌ای که بدان دارد به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و واماندگان در راه و گدایان دهد، و در راه آزادسازی بردگان صرف کند.

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهِبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ وَآخَرِينَ مِنْ دُونِهِمْ لا تَعْلَمُونَهُمُ اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ وَمَا تُنْفِقُوا مِنْ شَيْءٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يُوَفَّ إِلَيْكُمْ وَأَنْتُمْ لا تُظْلَمُونَ (انفال/ ۶۰)

برای آنان تا آنجا که می‌توانید نیروی و اسبهای ورزیده آماده سازید، تا بدان دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید، و کسان دیگری جز آنان را نیز به هراس اندازید که ایشان را نمی‌شناسید و خدا آنان را می‌شناسد. هر آنچه را در راه خدا صرف کنید، پاداش آن به تمام و کمال به شما داده می‌شود و هیچ گونه ستمی نمی‌بینید.

«وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ (بقره/ ۱۹۵)

و در راه خدا انفاق کنید و، خود را با دست خویش به هلاکت نیفکنید.

و به این طریق دولت اسلامی قوی و نیرومند و بی‌نیاز خواهد بود، در برابر دشمنان خود، و افراد این امت از خوش‌گذرانی هلاکت بار و عشق مفرط به زندگی دنیا دور خواهند بود، و با سبک گرفتن متاع دنیا، جانها و نفسهایشان قدرتمند می‌گردد و به این وسیله توازن و هماهنگی که جاهلیتها فاقد آنند تحقق می‌یابد چون که این جاهلیات پیوسته میل به غرق شدن در خوش‌گذرانی و اسراف و تبذیر مادی دارند و افراد امت اسلامی از زهد و بی‌میلی به متاع دنیا وعدم تمایل به انتاج و تولید مادّی، به بهانه بالا بردن روح و توجه به معنویات، نیز بدورند. چون هر دو مایه انحرافند. وای که امروز بشریت چقدر به روشی متوازن اسلامی نیازمند است! تا به سبب آن بر قدرت تکنولوژی خویش در انتاج و تولیدات مادی محافظت نماید، بدون اینکه در ماده‌پرستی و خوش‌گذرانی و اسراف و تبذیر هلاک‌کننده و انحراف اخلاقی ویرانگر فرو رود و غرق شود.

***

هنگامی که از ضرورت «عمل» و کار سخن می‌گوییم، در جاهلیت معاصر ما موضوع عمل و کار زن در خارج از منزل مطرح می‌گردد.

در مجتمعات جاهلی امروز دنیا سرشار از کار مردان و زنان است انگیزه کارکردن زن در خارج از منزل در هر حالتی، تنها نیازی اقتصادی او نیست خواه برای نفس خودش یا برای مجتمعی که در آن زندگی می‌کند. اگرچه در ظاهر برای توجیه چنین عنوان می‌کنند. بلکه زن تنها به این جهت در خارج از منزل کار می‌کند، که مرد کار می‌کند. چون که زن نیز باید مانند مرد کار کند، تا در همه چیز با مرد مساوی باشد! و این به این دلیل است که جاهلیت زن رانیز همچون مرد پرورش می‌دهد و بشیوه مردان آن را تعلیم می‌دهد و بار می‌آورد، و بدو می‌فهماند که او باید در هر چیزی مثل مرد باشد، سپس گامی شدیدتری برمی‌دارد و زنان را درست برای کار مساوی با مردان تربیت می‌کند و تدریب و تعلیم می‌نماید و علی‌رغم این، بیشترین قسمت کارهای که در آمریکا بزنان داده می‌شود شغل منشی‌گری خصوصی یا عمومی است. و در روسیه بیشترین کارهای که بزنان داده می‌شود کارهای دستی در کار خانه‌ها است. باضافه نظافت و پاکسازی خیابانها و حمل چمدانهای مسافران در فرودگاهها و ایستگاههای قطار راه‌آهن است و از نظر تئوری و گفتار بدون کردار مجال کار برای مردان و زنان یکسان باز است، همان گونه که کار و عمل در حد ذات خود برای زنان و مردان بدون تفاوت یکسان است! و جاهلیت معاصر در تمام اوضاع و احوال مشتاق است بر اینکه بزنان بگوید که تربیت آنان برای اینکه مؤنث باشند و همسر مرد و مادر فرزندان و کدبانوی خانواده و خانه باشد و منزل و کار آن در ذهن آنان همان کار مطلوب باشد، و وقتی که آن را انجام می‌دهند، آن را یک امر طبیعی تلقی کنند، این جاهلیت می‌کوشد که زنان تمام این کارها را در ذهن واحساس خود تحقیر کنند و برای خود خوار بشمارند و انجام آنها را کسر شأن خود بدانند و حتی اگر روزی روزگاری بدان کارها بپردازند، به عنوان یک کار حاشیه‌ای در زندگیشان باشد نه یک کار و جنبه بزرگتر و با اهمیت‌تر در زندگیشان!

بلکه زن تحصیل کرده بعد از فراعت از تحصیل و اخذ مدارک تحصیلی مردانه، نخستین چیزی که بدان روی می‌آورد، «عمل» و کار است. و عمل و کار در مجالها و میدانهای کار مردانه تا به هستی و وجود خود تحقق بخشد! اما اینکه همسر مرد و مادر فرزندان باشد، اگر روزی روزگاری چنین پیش آمد، آن چیزی نیست که به وجود او تحقق بخشد.

و چیزی نیست که در جامعه ارزش وی را به وی ببخشد! بلکه کاری است که گاهی اگر آن را به همان صورت و شکلی که برای مردان امکان قیام بدان باشد

اشكالی ندارد! پس مرد اساساً در كارخانه يا شركت تجارتی يا در دفتر كار يا در ديوان اداری كار می‌كند، سپس ممكن است شوهر زن و پدر فرزندش باشد در كنار كار اصليش در كارخانه و تجارتخانه و دفتر ديوان اداری. و اين وقتی است كه اگر بدان نتيجه رسيد كه ازدواج كند. وگرنه، او می‌تواند كه نيازهای جنسی خود را در سر راه كار يا در پاركها يا در شب نشينيهای كاباره‌ها و عشرتكده‌ها يا در مراكز ديگر روزانه! انجام دهد و برآورده كند. ! وای چقدر جاهليت بی‌چاره‌ای و بی‌نوايی! وای كه زن در چنين مجتمعی چقدر بی‌نوا و بدبخت است! علی‌رغم اينكه بدروغ درباره آزادی و مكانت و منزلت و رسيدن به حقوق وی سخن می‌گويند!

چه كسی می‌گويد كه زوجيت و همسری از جانب زن درست همانند زوجيت و همسری از جانب مرد است؟! و چه كسی می‌گويد: كه نقش زن در مادر بودن همانند نقش مرد در پدر بودن است، درست همانند هم بدون تفاوت؟! كيست كه چنين می‌گويد جز جاهليت نادان، جاهليتی كه شيطان آن را رهبری می‌كند؟!

و قدرت شياطين بر پيچيدن و انحراف فطرت درست از راه راست و استقامت آن در دوره طولانی يا كوتاه از زمان، هر چه باشد، بی‌گمان فطرت، ژرفناک‌تر و صادقانه‌تر و سرسخت‌تر از تمام تلاشها و كوششهای جاهليت است، سپس اكنون فطرت زن عملاً شورش خود را آغاز كرده است و اعلان نموده است كه می‌خواهد به وضع طبيعی و درست مقصود خود برگردد.



و به هر حال اسلام به انحرافات جاهلی گوش نمی‌دهد و برای اين آمده است كه بر دوام انحرافات جاهلی را اصلاح و تصحيح نمايد تذكرات لازم را بدهد و غفلت را از آن بزدايد:

> **بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَأَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ؛ وَلَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ بِذِكْرِهِمْ فَهُمْ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ (مؤمنون/ ۷۰ ـ ۷۱)**
>
> بلكه او حق را برای آنان آورده است بيشتر ايشان از حق بيزار می‌باشند؛ اگر حق و حقيقت از خواستها و هوسهای ايشان پيروی می‌كرد آسمانها و زمين و همه كسانی كه در آنها به سر می‌برند تباه می‌گرديدند. ما قرآن را به آنان داده‌ايم كه در آن آوازه ايشان است، ولی آنان از عزّت و آبرويشان رويگردانند.

و اسلام عمل و كار را بر زن حرام نمی‌كند مادام كه به لباس و رفتار و اخلاق اسلامی خود ملتزم باشد. در غير آن صورت عمل و كار او را حرام می‌داند، نه برای اينكه «عمل» و كار در حد ذات خود حرام است، وليكن به اين دليل كه به چيزی منتهی می‌شود كه خداوند آن را حرام ساخته است، از قبيل خودنمايی و تن و

زیور نمایی و فتنه‌گری و فساد اخلاق مرد و زن هر دو. ولی اسلام با اینکه اصل کار وعمل را مباح می‌داند، عمل و کار را برای زن بدون ضرورت اجباری و ناچاری، مکروه و ناپسند می‌شمارد. و در یک جامعه اسلامی حقیقی که در آن شریعت الهی تنفیذ و تطبیق می‌شود، و در سایه شریعت اسلامی زندگی می‌نماید، این ضرورت اجباری الحاح‌آمیز پیش نمی‌آید مگر در احوال و اوضاع نادر و کمیاب که هرگز اصلی از اصول جامعه اسلامی نمی‌شود. چون که در جمیع احوال مراعات و کفالت زن در اسلام تضمین گردیده است، تا برای انجام وظیفه بزرگ خویش در تربیت نسلهای شایسته و صالح فراغت بال داشته باشد پس زن تا زمانی که کودک است و خردسا ل است و در خانه پدری است، رعایت احوال او بر پدر واجب است ودر حالت نبودن پدر، کسی که شرعاً مکلف به سرپرستی او است، هزینه او را می‌پردازد. سپس که شوهر کرد تمام مخارج او بر عهده شوهر است و هر گاه شوهر از کسب عاجز باشد، مخارج او بر عهده پسران او است و بیت‌المال و دولت مکلف به تأمین هزینه‌های زندگی تمام مردان و زنانی است که وسایل زندگی شرافتمندانه را ندارند، علاوه بر همبستگی ممتازی که جامعه اسلامی دارد، خواه در چهارچوب خانواده یا در چهارچوب گسترده‌تری که به نیازمندان و رفاه حال آنان پرداخته می‌شود. و به این صورت در تمام اوضاع و احوال، زن در جامعه اسلامی، کسی را دارد که کفالت و سرپرستی او را به عهده بگیرد، پس جز در حالات نادر و کمیاب محتاج عمل نیست سپس بی‌گمان در جامعه اسلامی از جانب دیگر، مجالات و میدانهای معینی وجود دارد که عمل غیر زن در آنها نیکو و پسندیده نیست. مانند تعلیم و آموزش دختران و کارهای طبابت و پزشکی زنان و پرستاری از آنان و کارهای از این قبیل. در این موارد زن مسلمان بدون پروا کار می‌کند. ولی در هر حال خانه و منزل هدف اول و پناه‌گاه اول است، وکارهای دیگر هدف دوم و بدیل ثانوی یا اضافات نانوی هستند که زنانی به آنها قیام می‌کنند رغبت و قدرت بر آنها داشته باشند.

و اسلام با فطرتی که در مرحله کمال و پختگی به عمل و تحمل مسئولیت روی می‌آورد، همگام و هم سو است. ولی کارها را برحسب ساختمان وساختار هستی فطرت مرد و زن تقسیم و توزیع می‌نماید، و تکالیف و وظایف مطلوب و متناسب با هر یک از مرد و زن را مد نظر دارد، به مصلحت خانواده و مصلحت مجتمع و مصلحت نسلها و فرزندان و تنها عملی که در خارج از منزل به امید دریافت حقوق ماهیانه یا هفتگی را در نظر نمی‌گیرد و تنها آن را معتبر نمی‌داند، بلکه با حقایق اشیا تعامل برقرار می‌کند. پس «عمل» و کار در حقیقت همان چیزی است که در آن تلاش و زحمت جسمی یا عقلی یا هر دو در آن به کار

گرفته می‌شود. تا خدمت معینی به بشریت باشد، هر مکانی باشد که آن خدمت در آن صورت گیرد، و مزد و پاداش بهر صورتی باشد.

و اسلام این پلیدی و آلودگی جاهلیت را قبول ندارد که در آن زن از عمل فطری خود بیرون می‌آید تا به کار دیگری بپردازد، که در آن خاصیت زن بودن و مؤنث بودن و اخلاق و فطرت خود را از دست بدهد، سپس به دنبال آن این وظیفه مربی نسلهای شایسته تمام بشریت را نیز از دست بدهد، و به جای وی دستگاهها و مؤسساتی کار بزرگ تربیت را انجام بدهند که هرگز جای مادر را نمی‌گیرند و از آن بی‌نیاز نمی‌سازند و نمی‌توانند سلامت روحی و روانی مطلوب فرزندان انسان را به آنان ببخشند.[1]



و بر می‌گردیم به مبحث چهره‌های ممیزه دوره پختگی و حد کمال جوانان، و بعد از دیدگاه رؤیا مآبانه دوران ایام مراهقه و پیش از بلوغ و خیالهای بلند پروازانه دوران آغاز جوانی، نگاه واقعیت گرایانه به امور و کارها می‌اندازیم و در مبحث دوره آغاز جوانی گفتیم که جوان در این دوره در باره چاره‌سازیهای عملی «حلول عملی» مشکلات تمام جهان هستی می‌اندیشد! ولیکن این «حلول عملی» و چاره سازیهای عملی، گاهی به طور مطلق عملی نیستند! بلکه گاهی تنفیذ و اجرای آنها محال است! مقصود ما در آن جا آن بود که بین طریقه تفکر و اندیشه در مرحله مراهقه و بین طریقه تفکر و اندیشه در مرحله آغاز جوانی فرق بگذاریم. با توجه به اینکه مراهق و جوان در حال پیش از بلوغ، تنها در حالت رؤیا «حُلُم» است، بی‌گمان جوان خردسال می‌اندیشد ومی‌گوشد که در تفکرش واقع گرا باشد. ولی نقص مهارت و تجربه و عاجز بودن از احاطه به موضوع از تمام جوانب، تفکر و اندیشه او را درباره «حلول عملی» و چاره سازیهای عملی او را، سرانجام به صورت سطحی یا مطلقاً غیر عملی درمی‌آورد!

اما این جا در مرحله پختگی و حد کمال ابزار و ادوات کار او بتدریج تکامل می‌یابد و برای واقعیت‌گرایی و واقعی بودن پشتیبانه و سرمایه حقیقی دارد که بر آنها متمرکز می‌گردد. واقعیت و واقعیت‌گرایی یک امر ضروری لازم برای زندگی بشری است که زندگی بدون آن حرکت و جنبش نمی‌یابد. بنابراین، زندگی تحمل رنج و سختی واقعی است، و تلاش و کوشش دایمی برای رویارویی با یک واقعیت مورد نیاز است. وگرنه، ، مشکلات و سختیها به عوض اینکه حل شوند، روی هم انباشته و متراکم می‌گردند، و آن وقت زندگی غیر قابل تحمل یا غیرمعقول یا

---

۱. رک: آنّا فروید: اطفال بلا أسر: کودکانی بدون خانواده.

مطلقاً غیر ممکن خواهد شد!

و در دوره کودکی و در دوره مراهقه و پیش از بلوغ، والدین نقش واقعی را بتمامی انجام می‌دهند و این آنان هستند که با واقعیت روبه‌رو می‌شوند و برای چاره سازیهای اموری که خانواده و کودک و مراهق و جوان پیش از بلوغ با آن روبه‌رو می‌شوند می‌اندیشند و راه چاره را آماده می‌کنند. اگرچه بهتر است که کودک و جوان را در بعضی کارها شرکت دهند تا شخصیت وی برای آینده پرورش و تربیت و نمو یابد.

اما در دوره آغاز جوانی، جوان عملاً در بعضی کارها شرکت می‌کند، ولیکن خبرت و مهارت و تجربه و نگاه واقع‌بینانه نزد وی هنوز تکامل نیافته است و تکامل نمی‌یابد مگر به خاطر تفوق شخصی یا تحت ظروف و شرایط عمومی، پیش از موقع پختگی و کمال زودرس، مانند شرایط دعوت اسلامی اولیه اما در مرحله پختگی و حد کمال این کار لازم است. چون که جوان مسئولیت خویش را تحمل می‌کند و غالباً خانواده‌ای نیز با وی است که مسئولیت آن را نیز می‌پذیرد و تحمل میکند باضافه مسئولیت اجتماعی عمومی یا مسئولیت انسانی اگر دارای افق دید گسترده یا نیروهای خدادادی فوق‌العاده باشد و در فطرت ربانی در موقع مناسب نگاه و دید واقع‌بینانه فرا می‌رسد تا نقش خویش را در زندگی انسان بازی کند و اسلام برای تربیت این واقعیت روش محکم و فراگیر دارد، تا وظیفه خویش را به تمامی انجام دهد، بدون اینکه دچار انحراف گردد و بعد از آن از انحرافات واقعیت جاهلیت معاصر سخن خواهیم گفت.

اولاً اسلام برای نظر و دیدگاه عقلی روش خاصی دارد:

«وَلا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولا (اسراء/ ۳۶)

از چیزی دنباله‌روی مکن که از آن ناآگاهی. بی‌گمان چشم و گوش و دل همه مورد پرس و جوی از آن قرار می‌گیرد.

«قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَثْنَى وَفُرَادَى ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا (سباء/ ۴۶)

بگو: من شما را تنها یک نصیحت می‌کنم، و آن این است که: خالصانه برای خدا، دو نفر دو نفر، یا یک نفر یک نفر، برخیزید سپس بیندیشید.

«وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى (نازعات/ ۴۰)

اما آن کس که از جاه و مقام پروردگار خود ترسیده باشد، و نفس را از هوی و هوس بازداشته باشد.

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ وَلَوْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ أَوِ الْوَالِدَيْنِ

وَالأَقْرَبِينَ إِنْ يَكُنْ غَنِيًّا أَوْ فَقِيرًا فَاللهُ أَوْلَى بِهِمَا فَلا تَتَّبِعُوا الْهَوَى أَنْ تَعْدِلُوا (نساء/ ۱۳۵)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! دادگری پیشه سازید و در اقامه عدل و داد بکوشید، و به خاطر خدا شهادت دهید هرچند که شهادتتان به زیان خودتان یا پدر و مادر و خویشاوندان بوده باشد. اگر کسی که به زیان او شهادت داده می‌شود دارا یا ندار باشد، چرا که خداوند از هردوی آنان بهتر است پس از هوا و هوس پیروی نکنید که منحرف می‌گردید.

«أَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ (فرقان/ ۴۳)

به من بگو ببینم، آیا کسی که هوی و هوس خود را معبود خویش می‌کند.

و مقتضای این، نظر به حقیقت است در حد ذات آن، بر حسب آن که دلایل بدان هدایت و راهنمایی می‌کند، بدون متأثر شدن از هوی و هوسی که دائماً او را از دیدن حق گمراه می‌سازد و همچنین نباید کورکورانه و بدون دلایل روشن تقلید و پیروی کند و نباید بگفته‌های بدون دلیل و برهان دیگران که قبلاً گفته‌اند، اعتماد نماید:

قَالُوا بَلْ نَتَّبِعُ مَا أَلْفَيْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لا يَعْقِلُونَ شَيْئًا وَلا يَهْتَدُونَ (بقره/ ۱۷۰)

می‌گویند: بلکه ما از آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم پیروی می‌کنیم آیا اگر پدرانشان چیزی را نفهمیده باشند و راه نبرده باشند.

و نباید از ظن و گمان پیروی نماید:

إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا (نجم/ ۲۸)

جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند، و ظن و گمان هم بی‌نیاز از حق نمی‌گرداند.

این از یک جهت و از جهت دیگر اسلام به نظر در هدف و غایت مقصود از هر کاری دعوت می‌کند، تا تفکر و اندیشیدن ثمربخش واقع گردد، و سفسطه پوچ و خالی از محتوی و پراکنده در هوا نباشد:

«يَسْأَلُونَكَ عَنِ الأَهِلَّةِ قُلْ هِيَ مَوَاقِيتُ لِلنَّاسِ وَالْحَجِّ وَلَيْسَ الْبِرُّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَى وَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (بقره/ ۱۸۹)

درباره هلالهای ماه از تو می‌پرسند بگو: آنها شناسه‌های زمانی برای مردم و حجّ هستند. نیکویی آن نیست که از پشت خانه‌ها به منازل درایی د. با این حال، نیکی کسی را است که تقوا پیشه کند، و از درهای خانه‌ها به منازل وارد شوید، و از خدا بپرهیزید، باشد که رستگار گردید.

بنابراین، در اسلام این ادعاهای جاهلی وجود ندارد که می‌گوید: «علم برای علم» «هنر برای هنر».

بلکه هر چیزی باید از آغاز و ابتدای آن دارای هدف و غایت واضح و روشن باشد و غایت و هدف و نتیجه‌ی بزرگتری که بر همه اهداف و غایات حکم فرما است، عبارت است از احسان و نیکو انجام دادن پرستش الله، بر حسب همان معنی شامل و گسترده عبادت که شامل تمام تکالیف عبادتی می‌شود، از شعائر تعبدی فرایض گرفته تا آبادانی زمین به مقتضای شریعت و روش ربانی و تا برپایی دین، خالصانه تنها برای الله، خدای یگانه در زمین:

وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالإِنْسَ إِلا لِيَعْبُدُونِ (ذاریات/ ٥٦)

من پریها و انسانها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام.

قَالَ وَ مَا الْإِحْسَانُ؟ قَالَ: أَنْ تَعْبُدَ اللهَ كَأَنَّكَ تَراهُ، فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يرَاكَ[۱]

گفت: احسان چیست؟ گفت: آن است که خداوند را به گونه‌ای بپرستی که در پیش روی داری و می‌بینی. چون که اگر تو او را نبینی، بی‌گمان او تو را می‌بیند.

هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا (هود/ ٦١)

او است که شما را از زمین آفریده است و آبادانی آن را به شما واگذار نموده است.

«وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ للهِّ (انفال/ ٣٩)

و با آنان پیکار کنید تا فتنه‌ای باقی نماند و دین خالصانه از آن خدا گردد.

بدیهی است که این قید و شرط التزام بداشتن هدف و غایت از هر کاری، مانع و معوق پژوهش علمی نیست، همان گونه که در آغاز کار و وهله‌ی اول به نظر می‌آید. بلکه عکس آن صحیح است. پس در سایه این قیدو شرط یا به عبارت دیگر در سایه این ارزش بالای ارزشهای زندگی بشری، بزرگترین حرکت و نهضتی علمی در زمین پدید آمد، در حالی که اروپا در قرون تاریک وسطی خویش به سر می‌برد و این ارزشهای برتر بود که روش تجربی در پژوهش علمی را به بشریت هدیه نمود، که تمام نهضتهای علمی معاصر در غرب بر مبنای آن استوار است. بلکه این قید و به عبارت بهتر این ارزش ذاتاً برتر است که علم و دانش را از موج و صورت صرفاً نظری موروثی از یونان را دگرگون ساخت و به شکل موج و صورت عملی تجربی درآورد که امروز متداول است و بر اثر آن، تقدم و پیشرفتی در علوم پدید آمد که امروز مشاهده می‌شود، و سفسطه‌های پوچ فلسفی که در نظر اسلام از جمله جدال مورد نهی از آن بود، پایان یافت، و سرانجام علم و دانش متوجه

---

۱. به روایت مسلم.

غايت و هدف عملی شد که امروز بدان رسیده است.

و در حقیقت هدف از علم در اسلام همان گونه که گفتیم، عبادت الله و نیکو انجام دادن آن است برای خدمت به راه الله و هدف از علوم و دانشها در جاهلیت معاصر خدمت به انسان است، حداقل تئوریشان این است وگرنه، بی‌گمان قسمت عظیم آن علم به سمت خرابی و در هم کوبیدن انسان سوق داده می‌شود! ولیکن این حماقت جاهلیت معاصر است که از خدمت به خدا و خدمت به انسان دو هدف متعارض یا در موارد اندک دو هدف مغایر می‌سازد! و مزیت شریعت و راه و روش اسلامی گسترده این است که این تعارض وهمی را از بین می‌برد و می‌زداید. چون در حقیقت بین آن دو تعارضی وجود ندارد، هنگامی که انسان بر راه و روش درست و صحیح و طبیعی و فطری خویش باشد و اسلام خدمت به انسان رادر چهارچوب و حدود صحیح و درستش را جزئی از خدمت به خدا و عبادت الله می‌داند. چون که خدمت به خدا و عبادت وی، تنفیذ تمام اوامر او است به بهترین و کاملترین وجه و صورت، و از جمله اوامر الله آبادانی زمین و تحقق مطالب و خواسته‌های لازم برای انسان کامل و درست است. بلکه زمانی تعارض بین خدمت و عبادت و بین خدمت به انسان پیش می‌آید، که انسان بر پیروی از شهوات و هوای خود اصرار ورزد به جای اینکه از شریعت و روش الله پیروی نماید. آن وقت عملاً تعارض پیش می‌آید. چون که خدمت و عبادت الله، شهوتها و هواها را مقید می‌نماید و جاهلیت آن را نمی‌خواهد. ولی تجربه تاریخ می‌گوید که بی‌گمان هنگامی که انسان این قید ربانی بر شهوات و امیال وهوسهای خود را نپذیرد و کنترل آن را رد کند، گاهی مدتی از زمان از یک متاع و تمتعات زائد بیش از حد لازم برخوردار می‌شود، ولیکن سرانجام خویشتن را هلاک می‌کند، هنگامی که شهوات از کنترل خارج می‌شوند و نمی‌تواند مالک آنها گردد و کنترلی بر آنها داشته باشد هستی او متلاشی و تباه می‌گردد، و از رسیدن به مطالب و خواسته‌های انسان در افق عالی انسانی عاجز می‌شود، در آن وقت در سطح و مرتبه حیوانی زندگی می‌کند. پس در حقیقت به نفس خود خدمت نمی‌کند بلکه برای هلاکت آن می‌کوشد، حتی اگر این هلاکت بعد از چند نسل هم باشد.

بشریت یک هستی ممتدی است که در نزدیک فرد خاص و یک نسل خاص و معین متوقف نمی‌گردد و نباید و نشاید که برای یک فرد و یک نسل و به خاطر آنها، برای هلاکت و خرابی نسلهای بعدی عمل شود، تنها برای اینکه او از متاعی زاید و بیش از حد برخوردار گردد و این علاوه بر سرنوشت آخرت است که خطرناک‌تر و مهمتر است چون که آخرت با دوام و جاودانی است و در حقیقت آن مورد اعتماد است:

وَإِنَّ الدَّارَ الآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (عنكبوت/ ٦٤)

و زندگی سرای آخرت زندگی است، اگر فهم و شعور داشته باشند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوَى لَهُمْ (محمد/ ١٢)

در حالی که کافران بهره و لذت می‌برند و همچون چهارپایان می‌چرند و می‌خورند، و آتش دوزخ جایگاه ایشان است.

«أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ؛ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ؛ مَا أَغْنَى عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمَتَّعُونَ (شعراء/ ٢٠٥ ـ ٢٠٧)

بگو ببینم، اگر ما سالهای دیگری ایشان را بهره‌مند سازیم؛ سپس عذابی که به آنان وعده داده می‌شود، دامنگیرشان گردد؛ این تمتّع و بهره‌گیری از دنیا، برای آنان چه سودی خواهد داشت.

«يؤتي بِأَنعِمُ أَهْلِ الدُنيا مِنْ أَهْلِ النَّارِ، يوْمَ الْقيامَةِ فَيصْبغُ فِي النَّارِ صِبْغَةً ثُمَّ يقالُ لَهُ يا ابْنَ آدَمَ هَلْ رَأَيتَ خَيراً قَطُّ؟! هَلْ مَرَّبِکَ نِعَمٌ قَطُّ؟! فَيقُولُ: لا يارَبِّ!»[1]

در روز رستاخیر تمام نعمتهای اهل دنیا که اهل دوزخ هستند می‌آورند و آنها را برنگ آتش رنگ می‌زنند، سپس به وی گفته می‌شود ای فرزند آدم، آیا هرگز خیری دیده‌ای؟ آیا هرگز نعمتهایی بتو داده شده است؟! پس می‌گوید: نه خیر ای پروردگارم!.

و شریعت اسلام و روش اسلامی انسان را از بهره معقول و عادلانه از متاع و لذت دنیا محروم نمی‌کند و آن را حرام نمی‌گرداند و اصل ذات لذت به خودی خود حرام نیست، بلکه شریعت اسلام فحشاء را حرام می‌گرداند و بر انسان حرام می‌کند که بنده شهوت گردد و شهوتها او را به بندگی خود بکشانند و او را از راه الله دور سازند واو را در دنیا وآخرت هلاک و بدبخت و خانه خراب نمایند و به جای آن اسلام انسان را به راه استوارتر و گرامیتر هدایت می‌کند:

«قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ؛ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لا تَعْلَمُونَ (اعراف/ ٣٢ ـ ٣٣)

بگو: چه کسی زینتهای الهی را که برای بندگانش آفریده است و همچنین مواهب و روزیهای پاکیزه را تحریم کرده است؟ بگو: این چیزهای پاکیزه، برای افراد با ایمان در این جهان آفریده شده است در روز قیامت اینها همه در اختیار مؤمنان قرار می‌گیرد.

---

۱. به روایت مسلم.

این چنین آیات خود را برای کسانی توضیح و تشریح می‌کنیم که آگاهند و می‌فهمند.

زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ؛ قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ؛ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ؛ الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالأَسْحَارِ (آل‌عمران/ ۱۴ ـ ۱۷)

برای انسان، محبّت شهوات جلوه داده شده است، از قبیل: عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلاف و الوف طلا و نقره و اسبهای نشاندار و چهارپایان و کشت و زرع. اینها کالای دنیای پست است و سرانجام نیک در پیشگاه خدا است؛ بگو: آیا شما را از چیزی با خبر سازم که از این بهتر است؟ برای کسانی که پرهیزکاری پیشه کنند نزد پروردگارشان باغهایی است که رودخانه‌ها از پای آنها می‌گذرد، آنان در آنجاها جاویدانه خواهند بود. همسران پاکیزه و خوشنودی خدا است و خداوند بندگان را می‌بیند؛ و همان کسانی که می‌گویند: پرودگارا! ما ایمان آورده‌ایم، پس گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش به دور دار؛ و همان کسانی که بردبار، و درستکار، و مداوم و ماندگار، و بخشاینده، و در سحرگاهان آمرزش خواهند.

و به این وسیله خدمت به انسان، جزئی از خدمت به خداوند خواهد بود بدون اینکه تعارض و فرقی وجود داشته باشد. همان گونه که اسلام نظر را متوجه هدف و غایت می‌نماید، به جنبه عملی نیز توجه دارد، به این معنا که مفاهیم نظری را به واقعیت تطبیق شده مبدل می‌سازد و در فصل گذشته به این درس توجیهی در قرآن اشاره کرده‌ایم:

«إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ وَاخْتِلافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لآيَاتٍ لأُولِي الأَلْبَابِ؛ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَى جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ؛ رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ؛ رَبَّنَا إِنَّنَا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي لِلإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا رَبَّنَا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَفَّنَا مَعَ الأَبْرَارِ؛ رَبَّنَا وَآتِنَا مَا وَعَدْتَنَا عَلَى رُسُلِكَ وَلا تُخْزِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّكَ لا تُخْلِفُ الْمِيعَادَ؛ فَاسْتَجَابَ لَهُمْ رَبُّهُمْ أَنِّي لا أُضِيعُ عَمَلَ عَامِلٍ مِنْكُمْ مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى بَعْضُكُمْ مِنْ بَعْضٍ فَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَأُخْرِجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَأُوذُوا فِي سَبِيلِي وَقَاتَلُوا وَقُتِلُوا لأُكَفِّرَنَّ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلأُدْخِلَنَّهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ ثَوَابًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الثَّوَابِ (آل‌عمران/ ۱۹۰-۱۹۵)

مسلّماً در آفرینش آسمانها و زمین، و آمد و رفت شب و روز، نشانه‌ها و دلائلی برای

خردمندان است؛ کسانی که خدا را ایستاده و نشسته و بر پهلوهایشان افتاده یاد می‌کنند و درباره آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند پروردگارا! این را بیهوده و عبث نیافریده‌ای؛ تو منزّه و پاکی، پس ما را از عذاب آتش محفوظ دار؛ پروردگارا! بی‌گمان تو هر که را به آتش درآری، به راستی خوار و زبونش کرده‌ای و ستمکاران را یاوری نیست؛ پروردگارا! ما از منادی شنیدیم که به ایمان به پروردگارشان می‌خواند و ما ایمان آوردیم پروردگارا! گناهانمان را بیامرز و بدیهایمان را بپوشان و ما را با نیکان بمیران؛ پروردگارا! آنچه را که بر پیغمبران خود به ما وعده داده‌ای، به ما عطاء کن، و در روز رستاخیز ما را خوار و زبون مگردان. بی‌گمان تو خلف وعده نخواهی کرد؛ پس پروردگارشان دعای ایشان را پذیرفت و پاسخشان داد که من عمل هیچ کسی از شما را که به کار پرداخته باشد ـ خواه زن باشد یا مرد ـ ضائع نخواهم کرد. پاره‌ای از شما از پاره دیگر هستید آنان که هجرت کردند، و از خانه‌های خود رانده شدند، و در راه من اذیّت و آزارشان رساندند، و جنگیدند و کشته شدند، هر آینه گناهانشان را می‌بخشم و به بهشتشان درمی‌آورم. بهشتی که رودخانه‌ها در زیر آن روان است. این پاداشی از سوی خدا، است، و پاداش نیکو تنها نزد خدا است.

و گفتیم که این تفکر و تدبر و عاقبت اندیشی و زاری گرم و صمیمانه را خداوند جواب داده و پذیرفته است، هنگامی که به صورت عملی در آمده باشد که مقتضای تفکر و تدبر و زاری را در صورت سلوک و رفتار واقعی تحقق بخشیده باشد.

و اگر این یک توجیه عقیدتی باشد، به این معنا که توجیهی باشد به دگرگون ساختن و مبدل کردن عقیده، از صورت ساکن در درون قلب، به واقعیت رفتاری و سلوکی، بی‌گمان توجیه شامل فراگیری خواهد بود، برای هر نوع نشاط و تحرک انسان روی زمین. چون که عقیده در اسلام شامل هر چیزی در زندگی انسان می‌گردد:

«قُلْ إِنَّ صَلاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ؛ لا شَرِيكَ لَهُ (انعام/ ۱۶۲ ـ ۱۶۳)

بگو: نماز و عبادت و زیستن و مردن مَن از آن خدا است که پروردگار جهانیان است؛ خدا را هیچ شریکی نیست.

بنابراین، توجیه به نظر عقلی نیز خواهد بود، تا این نظر را در نهایت به صورت رفتار سلوکی تطبیقی محسوس و ملموس در واقعیت زمین درآورد و بدان مبدل سازد و تمام اینها تربیتی است برای نظریه واقعی به ویژه در مرحله کمال و پختگی، در پرتو شریعت و روش اسلامی شامل و استوار، ولیکن دور از انحرافات «واقع گرایی» و مکتب وجودی که آن را به ویژه در جاهلیت معاصر می‌بینیم.

«واقعیت و واقع‌گرایی» در اصطلاح جاهلیت معاصر عبارت است از انصراف و روی گرداندن از «ایده‌آلها» و نمونه‌های عملی برجسته ایده‌آلی، با دعای اینکه آنها غیر واقعی می‌باشند! ومعامله و رفتار انسان در سطح و مرتبه پایین‌تر است، نزدیک به غرایز و انگیزه‌های دنیایی ش، با دعای اینکه این است «واقعیت» نسبت به انسان!

و مکتب واقعیت از جهت دیگری عبارت است از جست‌وجوی منفعت از هر راهی به دست آید، و دور ساختن اخلاق و اخلاقیات از هر تعامل مادی و سازش با دیگران در زمین، خواه در دنیای سیاست به ویژه سیاست دولتی، یا در علاقات و روابط اقتصادی و روابط و پیوندهای اجتماعی و «واقعیت‌گرایی» از جهت سومی فرو افتادن در زندگی دنیا و چسبیدن بدان، با دعای اصلاح آن! و انصراف و روی گرداندن از آخرت و سرای دیگر بعد از مرگ، به بهانه اینکه از «غیبیات» است و ناپیدا، نباید عقل پیشرفته بدان ایمان بیاورد یا به خاطر آن، جوشش زندگی را معطل و متوقف نماید!

و از جهت چهارمی، «واقعیت‌گرایی» عبارت است از محصور نمودن تمام امور در سبب ظاهری و نتیجه حتمیت و نفی قدر و قدرت الله که بر تمام امور جهان مسلط و غالب است.

و سرانجام «واقعیت‌گرایی» دور انداختن عواطف انسانیت است با دعای اینکه موجب تضییع وقت و کوشش است بدون اینکه در مقابل چیزی مادی باشد یعنی وقت و تلاش باید حتماً یک بدیل مادی داشته باشد:

و این بود حداقل پنج نوع از انحرافات موجود در دیدگاه جاهلیت معاصر از دیده‌گاه «واقعیت‌گرایی »! و اسلام که دیدگاه واقع‌گرایی در مرحله پختگی و حد کمال را در امور تربیت می‌کند، آن را دور از این انحرافات تربیت می‌نماید. واقعیت‌گرایی اسلامی از همان ابتداء واقعیت پست انسانی را در نظر نمی‌گیرد به عنوان اینکه او انسانی است که در عالم واقع باید با وی تعامل کرد و واقعیت برتر انسان را که ممکن است به وسیله تهذیب و پاک‌سازی روحی مستمر بدان برسد، دور نمی‌ریزد و طرد نمی‌کند، آن واقع‌گرایی که انسان را از طریق رشته صعود بالا می‌برد و در ارتفاع و بالاگرایی خود عصیان نمی‌کند. واقعیتی که امت اسلامی اولیه مدت طولانی در آن زندگی کرد، نمونه بارزی بود برای آنچه که انسان بدرجات بالایی ارتقا یابد و بالابرود، در حالی که از حدود و چهارچوب بشریت خود خارج نمی‌گردد و همچنان بشر است. اگر دلت می‌خواهد بگو: بی‌گمان واقعیت‌گرایی اسلامی، همان واقعیت ایده‌آلی است که ایده‌آل را به گونه‌ای می-سازد که قابل اجرای عملی باشد و می‌کوشد که بدرجه ایده‌ال برسد بدون رنج و بدون اجبار و زور.

و این همان واقعیتی است که انسان آن را از واقعیتی می‌گیرد که در آن زندگی می‌نماید. هر اندازه درجه آن پست و پایین باشد. و می‌کوشد که آن را بدان درجه از علو و بلندی ارتقا دهد که در حد استطاعت انسان در «احسن تقویم» است و از جمله مزیتهای این واقعیت آن است که واقعیت بشری را به گونه‌ای می‌گیرند که موجب فریب نباشد و انسان را فرشته فرض نمی‌کند تا بدون انگیزه‌ها و کششهای شهوانی مادی باشد که او را بسوی زمین و سنگینی جاذبه آن می‌کشاند. ولی در همان وقت این واقعیت را به حال خود نمی‌گذارد، هنگامی که فرود می‌آید و رو به پایین می‌رود، بلکه برای بالا بردن آن بسوی تعالی کار می‌کند بدون اینکه او را سرکوب کند یا او را بزور مجبور کند به چیزی که در طبیعت و فطرت او نیست، تا اینکه او را به بلندتر قله‌ای می‌رساند که در توان او است و قدرت ارتفاع بدان را دارد و در حقیقت این قدرت وقتی که انسان به تربیت و نمو آن التفات نماید، قدرت اندکی نیست، یا به تعبیر زیبای قرآن اگر آن را «تزکیه» و پاک‌سازی نماید. این واقعیت به مؤمنان می‌گوید:

«کُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ (بقره/ ۲۱۶)

جنگ بر شما واجب گشته است، و حال آن که از آن بیزارید.

پس آن را بر صورت پایین و پست آن ثابت می‌کند، سپس برای بالا بردن و ارتقای آن کار می‌کند:

وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ وَعَسَى أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (بقره/ ۲۱۶)

لیکن چه بسا چیزی را دوست نمی‌دارید و آن چیز برای شما نیک باشد، و چه بسا چیزی را دوست داشته باشید و آن چیز برای شما بد باشد، و خدا می‌داند و شما نمی‌دانید.

تا اینکه به این نمونه عالی و برتر مقاتلین و مجاهدین می‌رسد که

يَشْرُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا بِالْآخِرَةِ (نساء/ ۷۴)

. زندگی دنیا را به آخرت می‌فروشند.

و یکی از آن مجاهدان که یک دانه خرما در دست داشت تا بخورد، گفت: «اگر صبر کنم که تا این دانه خرما را بخورم، این طول می‌کشد، پس آن را دور انداخت و بصف دشمن زد!»

و آن کسی که واقعیت را بر همان صورت پست آن توصیف می‌کند، سپس برای ارتقای آن می‌کوشد تا اینکه به این نمونه برجسته و عالی می‌رسند.

«زُيِّنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ ذَلِكَ مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاللَّهُ عِنْدَهُ حُسْنُ الْمَآبِ؛ قُلْ أَؤُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِه هم جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ وَرِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِالْعِبَادِ؛ الَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا إِنَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ؛ الصَّابِرِينَ وَالصَّادِقِينَ وَالْقَانِتِينَ وَالْمُنْفِقِينَ وَالْمُسْتَغْفِرِينَ بِالأَسْحَارِ (آل‌عمران/ ١٤ ـ ١٧)

برای انسان، محبّت شهوات جلوه داده شده است، از قبیل: عشق به زنان و فرزندان و ثروت هنگفت و آلاف و الوف طلا و نقره و اسبهای نشاندار و چهارپایان و کشت و زرع. اینها کالای دنیای پست است و سرانجام نیک در پیشگاه خدا است؛ بگو: آیا شما را از چیزی با خبر سازم که از این بهتر است؟ برای کسانی که پرهیزکاری پیشه کنند نزد پروردگارشان باغهایی است که رودخانه‌ها از پای آنها می‌گذرد، آنان در آنجاها جاویدانه خواهند بود. همسران پاکیزه و خوشنودی خدا است و خداوند بندگان را می‌بیند؛ و همان کسانی که می‌گویند: پرودگارا! ما ایمان آورده‌ایم، پس گناهان ما را ببخش و ما را از عذاب آتش به دور دار؛ و همان کسانی که بردبار، و درستکار، و مداوم و ماندگار، و بخشاینده، و در سحرگاهان آمرزش خواهند.

و آن که می‌گوید:

وَأُحْضِرَتِ الأَنْفُسُ الشُّحَّ (نساء/ ١٢٨)

. و انسانها با بخل سرشته شده‌اند.

که واقعیت را برصورت پست آن توصیف می‌کند، سپس برای ارتقا آن می-کوشد تا اینکه به این نمونه‌های شفاف می‌رسند:

وَمَنْ يُوقَ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ (حشر/ ٩)

کسانی که از بخل نفس خود، نگاهداری و مصون و محفوظ گردند، ایشان قطعاً رستگارند.

و به این وسیله است که تماماً واقعیت است، ولیکن این واقعیت با واقعیت برتر انسان تعامل و سازگاری دارد، و همانند جاهلیت معاصر به واقعیت پست مادی قناعت نمی‌کند که هر گاه شرعیت و قانونیت وجود به وی اعطاء گردد، پیوسته به پستی می‌گراید! و نمونه‌ها در جاهلیت معاصر از حد شمارش بیرونند.

هر گاه این «واقعیون» به واقعیتی اعتراف می‌کنند که در جامعه خود می‌بینند بر پا شده است، و به بهانه اینکه «واقعیتی» است که واقعیت تازه‌ای برتر از آن آمده است، برای مقاومت در برابر آن واقعیت جدید، تلاشی برای بالا بردن آن، عمل نکرده‌اند پس آن هم به نوبه خود یک امر «واقعی» شده است که آن هم

مدافعان خود را می‌یابد، و از آنان خواسته می‌شود که بدان نیز اعتراف کنند، تا «واقعین» و واقع‌گرا گردند! ـ و آن امر بد نیز در جامعه به عنوان یک امر واقعی می‌ماند! ـ و به این گونه مجلس عوام بریطانیای کبیر! انحراف جنسی همجنس بازی را تصویب می‌کند و آن را به عنوان یک امر قانونی داخل درچهارچوب آزادی شخصی، معتبر می‌داند! و یکی از کلیساهای «هلند» بدان تبریک می‌گوید و بدان اعتراف می‌نماید، و کشیش در داخل کلیسا بین یک پسر جوان با پسر جوان دیگر عقد ازدواج بست! و پارلمان «دانمارک» مصرف مواد مخدری که پسران جوان و دختران جوان زیرجلد تزریق می‌کنند. تصویب نمود که در خیابانها و وسایل حمل و نقل عمومی مجاز باشد

و اروپا و امریکا نمایشگاه‌هایی را که در آنها مباشرت عملی جنسی آشکارا و برهنه و بی‌پرده روی صحنه نمایش یا روی صفحه تلویزیون ظاهر می‌شود مجاز و تصویب نمودند! و به راستی خیال و وهم نمی‌تواند تصور کند این به اصطلاح «واقعیت‌گرایی» چه صورتها و سیمای پست و بی‌شرمانه پست‌تر از حیوان و مستوای حیوانی را با خود می‌آورد و حیثیت و آبروی بشریت را پلید و آلوده و مخدوش می‌نماید!!



اما اسلام واقعیتی را که در جست‌وجوی «منفعت» است با صرفنظر از «اخلاق»، در هیچ شکل و صورتی نمی‌پذیرد، خواه تعامل سیاسی یا اقتصادی یا اجتماعی باشد، و تحت شرایط هیچ توجیهاتی برای توجیه آن، بدان اعتراف نمی‌کند وآن را رد می‌نماید پس اسلام فرزندان خود را به گونه‌ای تربیت می‌کند که در وفاداری به عهد و پیمان نمونه باشند خواه وفاداری به آنها از دیدگاه بشریت سودمند باشد، یا معامله‌ای باشد خسارت آور و زیانمند و اسلام هرگز به فرزندان خود اجازه نمی‌دهد که بمانند جاهلیت معاصر باشند به ویژه در علاقات و روابط بین‌المللی، که اجازه می‌دهد فرزندانش از وفاداری به عهد و پیمانها خودداری کنند، هنگامی که دیدند عدم وفاداری به آنها از دیدگاه مصلحت بینی موقت، سودمندتر و سودآورتر است از وفاداری و محافظت بر آنها:

﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلا تَنْقُضُوا الأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ؛ وَلا تَكُونُوا كَالَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾ (نحل/ ۹۱ ـ ۹۲)

به پیمان خدا وفا کنید هر گاه که بستید، و سوگندها را پس از تأکید نشکنید، در حالی که خدای را آگاه و گواه خود گرفته‌اید. بی‌گمان خدا می‌داند آنچه را که می‌کنید؛ شما

همانند آن زنی نباشید که رشته خود را بعد از تابیدن، از هم وا می‌کرد. شما نباید به خاطر اینکه گروهی، جمعیّتشان از گروه دیگری بیشتر است، سوگندهای خود را وسیله خیانت و تقلب و فساد قرار دهید. خداوند با امر به وفای به عهد، شما را مورد آزمایش قرار می‌دهد و آنچه را در آن اختلاف می‌ورزیده‌اید در روز قیامت برای شما آشکار می‌سازد.

و اسلام نقض عهد و پیمانها را به این صورت از جانب امت اسلامی، منع از راه الله به حساب می‌آورد و عدم وفاداری به آنها را مخالف با راه الله می‌داند:

«وَلا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ (نحل/ ٩٤)

سوگندهایتان را در میان خود وسیله نیرنگ و فساد نسازید سبب می‌شود که گامهای ثابت از جای بلغزد، و به سبب جلوگیری از راه خدا دچار بلا و بدی بشوید، و در آخرت عذاب بزرگی داشته باشید.

و اهل کتاب را که مرتکب این خطای بزرگ می‌شوند و عهدشکنی می‌کنند، تهدید به عذاب دردناک دوزخ می‌نماید:

«إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلا أُولَئِكَ لا خَلاقَ لَهُمْ فِي الآخِرَةِ وَلا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلا يُزَكِّيهِمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (آل‌عمران/ ٧٧)

کسانی که پیمان خدا و سوگندهای خود را به بهای کمی بفروشند، بهره‌ای در آخرت نخواهند داشت و خداوند با ایشان در آخرت سخن نمی‌گوید، و به آنان در قیامت نمی‌نگرد، و ایشان را پاک نمی‌سازد، و عذاب دردناکی دارند.

بلکه از نظر اسلام حتی هنگام خوف و بیم از خیانت دشمنان نیز نقض عهد و پیمان به غدر و خیانت جایز نیست. بلکه باید بدشمنان اعلام کنند که به مسلمانان خبر رسیده است که آنان خود را برای خیانت و پیمان شکنی آماده می‌کنند. لذا به صورت علنی ترک عهد و پیمان را به دشمنان اعلام کنند تا غافل-گیر نشوند:

«وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ (انفال/ ٥٨)

هر گاه از خیانت گروهی بیم داشته باشی همچون ایشان پیمانشان را لغو کن بی‌گمان خداوند خیانتکاران را دوست نمی‌دارد.

و به این صورت است که در اسلام مصلحت موقت و دنیایی بر عهد و پیمانها حکم فرما نیست، آن گونه که در جاهلیت معاصر به ویژه در عهد و پیمانهای میان دولتها این پیمان شکنیها به عمل می‌آید، پس هر گاه بنفع و مصلحتشان باشد،

عهد و پیمان می‌بندند و هر گاه بمصلحتشان نباشد آن را نقض می‌کنند، و آن عهد و پیمانها به صورت مرکب بر صفحه کاغذ در می‌آیند، و همگی آن را می‌دانند، حتی سازمان ملل ومجلس شورای امنیت و قبلاً سازمان ملل متحده و مؤسسات تابع آن! و به راستی تعامل و رفتار بین‌المللی و دولتها بر پایه قانون جنگل استوار است، که قوی و قدرتمند صاحب حق است و قوی ضعیف را می‌خورد!

اما از نظر علاقات و روابط اقتصادی سیاست به دست آوردن «ربح» و سود را از هر طریقی که ممکن باشد، حتی اگر از راه تدلیس و حقیقت‌پوشی و غش و خیانت و نیرنگ بوسایل مختلف حتی اگر «اعلان» آن هم باشد، و حتی اگر از طریق فساد و تباهی اخلاق برای ترویج و بازاریابی صنعتهای سودآور باشد مانند صنعت و حرفه سینما و فروش ابزار و وسایل آرایشی وابزار و وسایل «اغراء» و فریب و ربا و سودخوری که زیربنای سودآوری در جاهلیت معاصر می‌باشد. اسلام تمام آن راههای شیطانی را ردّ می‌کند و جایز نمی‌داند. بلکه نظام اقتصادیات خود را بر نظافت و پاکی اخلاقی می‌گذارد، پس «ربا» حرام است و غش و خیانت و تدلیس و حقیقت پوشی و نیرنگ و ترویج فساد بهر شکل و صورتی و هر اندازه سود و منفعت بر آن مترتب باشد، حرام است.

و به این گونه است تمام تعامل و رفتار متقابل بین افراد بشر در سایه اسلام، حتی اگر آن افراد بشر از دشمنان و جنگجویان با مسلمانان هم باشند!

عمربن خطاب (رض) در فتح ایران به فرمانده لشکر خود می‌گوید: «اگر یکی از شما با یکی از کافران ایران بازی و شوخی کرد و آن کافر گمان می‌کرد که این اعطای عهد أمان است، شما آن را اجرا کن و بپذیرا!».

و ابوعبیده بن جراح (رض) جزیه را به کافران ذمی اهل شام برگرداند و پس داد، وقتی که به وی خبر رسید که «هرقل» خود را برای جنگ با وی مجهز کرده است، ابوعبیده به آنان گفت: که شما در پرداخت «جزیه» بر ما شرط کرده بودید که از شما دفاع کنیم و شما را حمایت نماییم واکنون ما بر حمایت ودفاع از شما قادر نیستیم، و هر گاه خداوند ما را پیروز و موفق گردانید، مجدداً به شرط خویش وفا می‌کنیم!»

و یکی از والیان عمربن عبدالعزیز بوی می‌گوید: «مردم به اسلام روی آورده‌اند و اسلام رامی‌پذیرند، پس جزیه ماضایع می‌گردد! عمر به وی می‌گوید: ما تو را برای هدایت مردم به اسلام فرستاده‌ایم نه برای جمع‌آوری جزیه و مالیات!» و تعامل و رفتار پاک با کشورهای مفتوحه و گشوده شده، بدرجه‌ای می‌رسد که: یحیی بن سعید می‌گوید: عمربن عبدالعزیز مرا به افریقیه فرستاده بود تا اموال

زکات و صدقات را جمع‌آوری کنیم، و من اموال زکات را جمع‌آوری کردم، سپس در جست‌وجوی فقیران برآمدم تا اموال و سهم زکات را به آنان بدهیم، کسی را نیافتم. چون به راستی عمر بن عبدالعزیز مردم را بی‌نیاز کرده بود! پس من با اموال زکات بردگان را خریدم و آزاد کردم!».

***

اما «واقعیت‌گرایی» به تمام وجودش بر دنیا و منافع آن چنگ زده و روی آن افتاده است، و به بهانه و ادعای اصلاح زمین و دنیا، آخرت را دور انداخته و فراموش کرده است، اگرچه فساد سراپای کشورهای را فرا گرفته است که صاحبانش به بهانه اصلاح آن بر آن چنگ زده و روی آن افتاده‌اند!

اسلام بین دنیا و آخرت و بین اصلاح دنیا و اصلاح آخرت فرق نمی‌گذارد! روی گرداندن اروپا از روز آخرت و عدم باوری بدان، از ظروف و اوضاع و احوالی معینی نشأت گرفته است که در قرنهای تاریک عهد وسطی اروپا را احاطه کرده بود، هنگامی که کلیسا دین را فاسد می‌کرد سپس زندگی را به نام دین فاسد می‌کرد، سپس به مردم می‌گفت: این ظلم و فساد را در زندگی دنیا بپذیرید تا خداوند در آخرت به شما پاداش و عوض آن را بدهد و خواهد داد! همان عمل کلیسا، صورت ایده‌آل زندگی صحیح و درست در سایه کلیسا تلقی می‌گردید، به خاطر به دست آوردن رضای خداوند و نعمتهای آخرت.

بنا بر این هنگامی که از این «واقعیت» بد اروپا بفریاد برخاست و فریاد کشید، و خواست که آن را اصلاح کند، آن را بر اساس دین اصلاح نکرد، یعنی ایمان به خداوند و روز آخرت را اساس و پایه اصلاحات قرار نداد. چون سیمای یگانه دین نزد آنان، همان سیمای بود که کلیسا ارائه می‌داد. و چه سیما و چهره‌ی زشتی بود! سپس اروپا بسبب روح صلیبیت و جنگهای صلیبی، از دیدن دین حقیقی که ممکن بود اصلاحات مورد نظرشان را تحقق بخشد، کور بودند، که عبارت بود از دین اسلام. لذا به وجود الله و دنیای آخرت پس از دنیا مادی کفر ورزید و این کفر خود را «واقعیت» و واقع‌گرایی نامید! و گفت: تنها به چیزی ایمان می‌آوریم که حواس ظاهری آن را درک نماید! و ایمان به وجود الله و بروز رستاخیز را غیبیات بیمارگونه نامید، که باید تفکر علمی و تفکر واقع‌گرایانه شایسته انسان متمدن از آن آزاد گردد و بدان پشت نماید!

سپس اروپا بر اصلاح زمین و آبادانی آن چنگ زد و روی آن فروافتاد بعد از اهمال طولانی آن در سایه تفکر و اندیشه غیبی مسیحی، و در زمین آبادانی مادی درخشانی برپا کرد، در سایه پیشرفت علمی، و شروع کرد به شکستن دیوارهای ظلم و ستم سیاسی و اجتماعی و اقتصادی که در آنجا در قرون تاریک وسطی در

سایه عقلیت غیبی کلیسا برپا شده بود، و آنچه که نزد آنان در شکل و سیمای اقطاعیگری خودنمایی می‌کرد، تمام این نظامهای جاهلی پی‌درپی فرو ریخت ودرهم شکست، پس بی‌گمان اندیشه اصلاحگری در ذهن وحس اروپایی با آن «واقعیت» واقع‌گرایانه آمیخته بود که آخرت و رستاخیر و غیبیات را انکار می‌کرد ودور می‌ریخت. این «واقعیتی که ایمان نداشت جز به چیزهای که حواس ظاهری درک می‌کرد و آن «واقعیتی» که ایمان به خدا و روز رستاخیز را مربوط به مزاج و طبع شخصی قرار داد، که هر کس دلش خواست بدان ایمان بیاورد، بر آن مبنی که مطلقاً پیوندی با واقعیت زندگی ندارد. این واقعیت را اسلام از یک جهت نمی‌پذیرد و از جهت دیگری در زندگی مسلمانان چیزی نیست که آنان را بدان سو سوق دهد.

اسلام بر اساس ایمان به عالم غیب استوار است. ولی این ایمان به غیب یک ایمان پیروی کورکورانه نیست که بر اساس دلیل و برهان نباشد. چون بعضی از صفات بندگان خداوند رحمان چنین است:

«وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبه هم لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا (فرقان/ ۷۳)

و کسانیند هنگامی که به وسیله آیات پروردگارشان پند داده شدند همسان کران و نابینایان بر آن فرو نمی‌افتند.

بلکه ایمان به حقی است که دلایل و برهان بر آن دلالت می‌کنند، اگرچه با حواس ظاهری هم درک نشده باشد، و ایمان به این صورت صفت اولیه‌ای است که مؤمنان بدان توصیف می‌گردند و بدان مدح می‌شوند:

الم؛ ذَلِكَ الْكِتَابُ لا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِلْمُتَّقِينَ؛ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنْفِقُونَ (بقره/ ۱ ـ ۳)

الف. لام. میم؛ این کتاب هیچ گمانی در آن نیست و راهنمای پرهیزکاران است؛ آن کسانی که به دنیای نادیده باور می‌دارند، و نماز را به گونه شایسته می‌خوانند، و از آنچه بهره آنان ساخته‌ایم می‌بخشند.

و این طرح شایسته است. چون قدرت بر ایمان به غیب و عدم انحصار ایمان به چیزی که حواس درک می‌کنند، از جمله آیات و نشانه‌های تکریم و گرامی داشت خداوند است برای آن مخلوق بشری که خداوند او را گرامی داشته و بر بیشتر از مخلوقات خود برتری بخشیده است، و آن موجودی که خداوند او را برای رسالت و نقش خلافت در زمین و برای حمل بار امانتی که آسمانها و زمین از برداشتن آن ناتوان شدند، آماده و مهیا ساخته است.

بدون شک، جاهلیت معاصر با حماقت مفرطی که در حق انسان مرتکب شده

است، می‌خواهد این کرامتی را که خداوند او را بدان گرامی داشته است، از وی دور سازد و آن را رد کند و می‌خواهد او را به دنیای حیوانی که «داروین» او را در آن چهارچوب حبس کرده است، برگرداند، و او را در دایره ننگ محسوسات محصور نماید و او را حتی از درک دلالتهای این جهان که از اندازه و میدان درک محسوسات تجاوز نمی‌کند، نیز محجوب و بی‌بهره نماید، و روح او را از پرواز در فضای آزاد و گسترده این دلالتها نیز باز دارد و حبس نماید.

اسلام دین فطرت سالم است. تمام فطرت را مورد خطاب قرار می‌دهد و با تمام آن سازگار وآن را پاسخ‌گو است. به فطرت اجازه می‌دهد، بلکه آن را تشویق می‌کند به نظر در دنیای محسوسات و او را به نظر در آن بر می‌انگیزد ولیکن آن را در آن حبس نمی‌کند بلکه او را آزاد می‌گذارد تا در دلالتهای این عالم محسوس نیز تدبر نماید، پس در اثر این تدبر و تأمل به خدا و روز رستاخیز ایمان بیاورد:

«وَفِي الأَرْضِ آيَاتٌ لِلْمُوقِنِينَ؛ وَفِي أَنْفُسِكُمْ أَفَلا تُبْصِرُونَ (ذاریات ۲۰ ـ ۲۱)

در زمین دلائل و نشانه‌های فراوانی است برای کسانی که می‌خواهند به یقین برسند؛ و در خودِ وجود شما است. مگر نمی‌بینید؟!.

«سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ (فصلت/ ۵۳)

ما به آنان هرچه زودتر دلائل و نشانه‌های خود را در اقطار و نواحی و در داخل و درون خودشان به آنان نشان خواهیم داد تا برای ایشان روشن و آشکار گردد که اسلام و قرآن حق است.

پس وجود الله حق است. تمام دلایل وجود و هستی بر وجود و یگانگی او دلالت می‌کنند و روز رستاخیز نیز حق است، که از یک جهت، قدرت الله بر آفرینش، ایمان بدان را تشویق می‌کند و ایمان بدان را نامزد می‌نماید، و از جهت دیگر نفی عبث و بیهودگی از کار حق جل جلاله بدان می‌انجامد.

أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ (ابراهیم/ ۱۰)

مگر درباره وجود خدا، آفریننده آسمانها و زمین، بدون مُدِل و نمونه پیشین، شکّ و تردیدی در میان است؟.

«وَضَرَبَ لَنَا مَثَلا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ؛ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ (یس/ ۷۸ ـ ۷۹)

برای ما مثالی می‌زند و آفرینش خود را فراموش می‌کند و می‌گوید: چه کسی می‌تواند این استخوانهایی را که پوسیده و فرسوده‌اند زنده گرداند؟! بگو: کسی آنها را زنده می‌گرداند که آنها را نخستین بار آفریده است، و او بس آگاه از همه آفریدگان

است.

«أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لا تُرْجَعُونَ؛ فَتَعَالَى اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ لا إِلَهَ إِلا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيمِ (مؤمنون/ ۱۱۵ ـ ۱۱۶)

آیا گمان برده‌اید که ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و به سوی ما برگردانده نمی‌شوید؛ خداوندی که فرمانروای راستین است و هیچ معبودی جز او نیست و صاحب عرش عظیم است.

«وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلا ذَلِكَ ظَنُّ الَّذِينَ كَفَرُوا فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ كَفَرُوا مِنَ النَّارِ؛ أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ (ص/ ۲۷ ـ ۲۸)

ما آسمانها و زمین و چیزهایی را که در بین آن دو تا است بیهوده نیافریده‌ایم. این، گمان کافران است. وای بر کافران! به آتش دوزخ دچار می‌آیند؛ آیا کسانی را که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته انجام می‌دهند، همچون تباهکاران به شمار آوریم؟ یا اینکه پرهیزکاران را با بزهکاران برابر داریم؟.

و هنگامی که جاهلیت معاصر روح انسان را از نظر و تفکر در ذلالتهای عالم مادی که از قلمرو ادراک حواس ظاهری تجاوز نمی‌کند، حبس کرد و مانع آن شد، روح انسان دچار حیرت و سرگردانی و اضطراب خاطر شد، در جواب دادن به سؤالهای فطری از آفریدگار جهان و از وظایف و رسالت انسان در زمین و از سرنوشت و فرجام آن بعد از مرگ، و ناچار شد که به این پرسشهای حتمی فطرت که مطرح می‌شوند و باید به آنها پاسخ داده شود، پاسخهای دروغین و ساختگی بدهد که پوچ و دروغین هستند: آفریدگار جهان، طبیعت است! و حقیقت آفرینش و کنه و ذات آن و کیفیت آن، از ادراک بشر خارج است و تمام دانشهای جاهلیت از آن می‌گریزد!

انسان آغا و سرور طبیعت است، آیا طبیعت خالق و آفریدگار مالک خویش است! این انسان در نظر آنان بنده حتمیت مادی و اقتصادی و تاریخی است. این حتمیت ساخته طبیعت است و انسان مقید بقوانین طبیعت است! و به این وسیله انسان در بین سیادت و عبودیت برای یک چیز واحد در نوسان است، گاهی مالک و صاحب طبیعت است و گاهی عبد و بنده طبیعت است! و در بین این و آن سرگردان است! به جای این دیدگاه واضح و روشن و صاف و آرام بخشی که انسان عبد و بنده الله و سید و سرور این جهان مادی باشد که الله آفریده است:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ (بقره/ ۲۱)

ای مردم! خدای خود را بپرستید، آن که شما را و کسانی را آفریده است که پیش از

شما بوده‌اند.

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ جَمِيعًا (جاثیه/ ۱۳)

و آنچه که در آسمانها و آنچه که در زمین است همه را از ناحیه خود، مسخّر شما ساخته است.

اما سرنوشت و فرجام انسان بعد از مرگ، امری است که جاهلیت معاصر درباره سخن از آن تجاهل می‌کند و خود را به نادانی می‌زند، یا همان حرفی رامی‌زند که جاهلیتهای پیش از او گفته بودند:

﴿وَقَالُوا مَا هِيَ إِلا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلا الدَّهْرُ (جاثیه/ ۲٤)

منکران رستاخیز می‌گویند: حیاتی جز همین زندگی دنیایی که در آن به سر می‌بریم در کار نیست. گروهی از ما می‌میرند و گروهی جای ایشان را می‌گیرند، و جز طبیعت و روزگار، ما را هلاک نمی‌سازد!

اما اسلام تصور و اندیشه کاملاً روشنی درباره زنده شدن پس از مرگ و حشر ونشر و حساب و پاداش و کیفر به انسان می‌بخشد، همان گونه که درباره‌ی پرسشهای که فطرت در باره جهان هستی و زندگی و انسان مطرح می‌نماید پاسخهای صحیح دارد. سپس در زندگی تاریخی مسلمانان چیزی پیش نیامده است که آنان را به انکار «غیبیات» برانگیزد به خاطر اصلاح زمین، بلکه بر عکس! بی‌گمان عربها که حاملان اولیه این دین به سایر نقاط جهان و هادیان و راهنمایان بشریت به سوی آن بودند، به اصلاح زمین نپرداختند مگر بعد از اینکه به «غیب» و به خدا و روز رستاخیز و وجود فرشتگان و کتابهای آسمانی و بعثت انبیاء ایمان آوردند. در حالی که از این عربها تا آن وقت هیچ خبر مهمی در دنیا و زمین نبود، هنگامی که ایمان به «غیب» نیاورده بودند، در زندگی بشری نقشی نداشتند، و بیش از واقعیت محسوس و نزدیک دنیایی اهداف و افق دیدی نداشتند. ولی از روزی که به چیزهای ایمان آوردند که جاهلیت معاصر آن را انکار می‌کند، بزرگترین نهضت و حرکت اصلاحی در زمین را رهبری کردند و بدان قیام نمودند و برحسب آن که از دنیای «غیب» به آنان می‌رسید، بزندگی واقعی خویش کیفیت بخشیدند!

لذا اصلاحات حقیقی در زندگی این امت با ایمان به غیب ارتباط و پیوند یافته است، به این صورت و سیمای اسلامی صحیح و درست، به همان اندازه که اصلاحات دروغین در زندگی ملت اروپا به دور ریختن «غیبیات» و ایمان به «واقع‌گرایی» ارتباط پیدا کرد. ـ یعنی ایمان به غیب به صورت صحیح موجب اصلاحات است و به صورت ناصحیح مانع آن است.

پس هر گاه در قرنهای اخیر زندگی مسلمانان دچار انحراف شده و به فساد وتباهی مبتلی گردیده است، قطعاً این مسئله با ایمان به «غیب» ارتباطی ندارد و سبب آن ایمان به «غیب» نیست، بلکه بسبب انحراف از راه شریعت ربانی است که مسلمانان آن را از عالم غیب دریافته بودند و واقعیت خود را بدان اصلاح کرده بودند. چون آگاهانه بدان چنگ زده و تمسّک کرده بودند:

«قُلْ هَٰذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي (یوسف/ ۱۰۸)

بگو: این راه من است که من با آگاهی و بینش به سوی خدا می‌خوانم و پیروان من هم.



اما واقعیت سبب ظاهری و نتیجه حتمیت و نفی تقدیر ربانی مسلط بر تمام امور جهان، به این دلیل اروپا در شرایط بد قرون وسطای تاریک خود، بدان پناه برد که همواره جاهلیت در طول تاریخ بدان پناه برده بود.

در اروپا در جاهلیت دین تحریف شده کلیسا در «قرون وسطی» به مردم گفته می‌شد که این واقعیت بدی که در آن زندگی می‌کنید، از طرف الله مقدر شده است و ممکن نیست که تغییر داده شود و نباید تغییر داده شود. چون تلاش برای تغییر آن، تمرد و عصیان بر ضد قدر و تقدیر الهی است!

بنا بر این هنگامی که اروپا قید و بند و یوغ کلیسا، را در هم کوبید، برای تغییر این واقعیت بد خویش قیام کرد، و گمان می‌کرد که به سبب تقدیر الهی دستش از تغییر اوضاع بد موجود بسته شده است. سپس دریافت بر حسب پندار خویش در تمام جهات که احوال جدیدش خیلی بهتر است از آن واقعیت بدی که در آن از قبل زندگی می‌کرد، پس ایمان آورد و یقین پیدا کرد که باید برای تغییر اوضاع خود حرکت و جنبشی بکند، حتی اگرچه تمرد و عصیان برعلیه تقدیر الهی باشد!

و نتیجه این پیکار آن شد که عقیده پیدا کرد به اینکه در این جهان هستی آنچه تأثیر دارد اسباب ظاهری و حتمیت و ضرورت است و اینکه تقدیر الهی یک چیز وهمی و خیالی است و وجود ندارد، و اینکه حتی این تقدیر الهی وجود هم داشته باشد، انسان مؤظف است که برای اصلاح زمین و دنیا بر ضد این تقدیر تمرد و عصیان نماید! و این عمل را «واقعیت‌بینی» «واقعیت‌گرایی» نام نهادند!

و این جا می‌گوییم همان گونه قبلاً نیز گفته‌ایم که اسلام این واقعیت منحرف و گمراهانه را نمی‌پذیرد و در زندگی تاریخی مسلمانان هرگز چیزی وجود نداشته است که آنان را به قبول آن مجبور سازد یا بدان پناه ببرند. اسلام بر این اساس استوار است که فاعل و مؤثر حقیقی در این جهان هستی تقدیر و قدرت الله است سبحانه و تعالی، در تمام امور جزئی و کلی آن:

بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (يس/ ۸۳)

مالکیّت و حاکمیّت همه چیز در دست او است و شما به سوی او برگردانده می‌شوید.

«إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ (قمر/ ۴۹)

ما هر چیزی را به اندازه لازم و از روی حساب و نظام آفریده‌ایم.

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ تُولِجُ اللَّيْلَ فِي النَّهَارِ وَتُولِجُ النَّهَارَ فِي اللَّيْلِ وَتُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَتُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَتَرْزُقُ مَنْ تَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ (آل-عمران/ ۲۶ ـ ۲۷)

بگو: پروردگارا! ای همه چیز از آن تو! تو هر که را بخواهی حکومت و دارایی می‌بخشی و از هر که بخواهی حکومت و دارایی را بازپس می‌گیری، و هر کس را بخواهی عزّت و قدرت می‌دهی و هرکس را بخواهی خوار می‌داری، خوبی در دست تو است و بی‌گمان تو بر هر چیزی توانایی ؛ شب را جزو روز می‌گردانی و روز را جزو شب می‌گردانی و زنده را از مرده پدید می‌آوری و مرده را از زنده، و به هر کس که بخواهی بدون حساب روزی می‌بخشی.

«وَآيَةٌ لَهُمُ الْأَرْضُ الْمَيْتَةُ أَحْيَيْنَاهَا وَأَخْرَجْنَا مِنْهَا حَبًّا فَمِنْهُ يَأْكُلُونَ؛ وَجَعَلْنَا فِيهَا جَنَّاتٍ مِنْ نَخِيلٍ وَأَعْنَابٍ وَفَجَّرْنَا فِيهَا مِنَ الْعُيُونِ؛ لِيَأْكُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ وَمَا عَمِلَتْهُ أَيْدِيهِمْ أَفَلَا يَشْكُرُونَ (يس/ ۳۳ ـ ۳۵)

نشانه‌ای برای آنان، زمین مرده است که آن را حیات بخشیده‌ایم و از آن دانه‌هایی را بیرون آورده‌ایم که ایشان از آن تغذیه می‌کنند؛ و در زمین باغهای خرما و انگور نمایان کردیم، و چشمه‌سارانی از آن بیرون آوردیم؛ تا از میوه‌های آن درختان که دست انسانها در ساختن آنها کمترین دخالتی نداشته است، تناول کنند. آیا انسانها سپاسگزاری نخواهند کرد؟!.

«أَفَرَأَيْتُمْ مَا تَحْرُثُونَ؛ أَأَنْتُمْ تَزْرَعُونَهُ أَمْ نَحْنُ الزَّارِعُونَ؛ لَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَاهُ حُطَامًا (واقعه/ ۶۳ ـ ۶۵)

آیا هیچ درباره آنچه کشت می‌کنید اندیشیده‌اید؟؛ آیا شما آن را می‌رویانید، یا ما می‌رویانیم؟؛ اگر بخواهیم کشتزار را به گیاه خشک و پرپر شده‌ای تبدیل می‌گردانیم.

وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى (انفال/ ۱۷)

و این تو نبودی که پرتاب کردی بلکه خداوند پرتاب کرد.

و با وجود این بی‌گمان انسان نقش خویش را دارد که آن را بازی می‌کند چون

صفت او خلافت در زمین است، که مکلف و مؤظف به آبادانی آن و سعی و کوشش و گردش در تمام نقاط آن است، حامل بار امانت در آن است و سرانجام درباره عمل او در زمین در خلال وجودش در آن، مورد بازخواست و محاسبه قرار می‌گیرد، و تقدیر الله در زمین به مقتضای عمل انسان جاری می‌گردد که اگر عمل او خیر باشد پاداش خیر به وی می‌دهد و اگر عمل او شر باشد به وی کیفرآن را می‌دهد:

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُم وَأَنتَ فِيهِمْ وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُم وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (انفال/ ۳۳)

خداوند تا تو در میان آنان هستی ایشان را عذاب نمی‌کند، و همچنین خداوند ایشان را عذاب نمی‌دهد در حالی که آنان طلب بخشش و آمرزش می‌نمایند.

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ (روم/ ۴۱)

تباهی و خرابی در دریا و خشکی به خاطر کارهایی نمایان گشته است که مردم انجام می‌داده‌اند.

و به این گونه در ذهن مسلمان ایمان بفاعلیت و مؤثر بودن تقدیر و قدرت الله در جهان، با ایمان بفاعلیت و مؤثر بودن و مسئولیت انسان از عملی که می‌کند، با هم متوازن و سازگار و هماهنگ می‌گردند، بدون اینکه تعارض وجدایی پیش آید:

«أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ مُصِيبَةٌ قَدْ أَصَبْتُمْ مِثْلَيْهَا قُلْتُمْ أَنَّى هَذَا قُلْ هُوَ مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ؛ وَمَا أَصَابَكُمْ يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ فَبِإِذْنِ اللَّهِ (آل‌عمران/ ۱۶۵ ـ ۱۶۶)

آیا هنگامی که مصیبتی به شما دست داده است این از کجا است؟! و حال آن که دو برابر آن، کسب کرده‌اید بگو: این از ناحیه خودتان است. بی‌گمان خداوند بر هر چیزی توانا است؛ و آنچه در روزی که دو دسته با هم نبرد کردند به شما رسید، به فرمان خدا بود، و برای این بود که خداوند مؤمنان را بنمایاند.

سپس اسلام در همان وقت نیز به مسلمان می‌آموزد که با وجود مشیئت مطلق الله، بی‌گمان الله سنتی و قانونی دایمی دارد که در جهان هستی برحسب نوامیس و قوانین معینی کار می‌کند و غیرقابل تغییر است:

فَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلا وَلَنْ تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَحْوِيلا (فاطر/ ۴۳)

. هرگز دگرگونی و تبدیلی در شیوه رفتار خدا نخواهی یافت، و هرگز نخواهی دید که روش خدا تغییر مسیر و جهت دهد.

و به وی می‌آموزد که بر انسان واجب است که قطعاً از برخورد با این سنت و

معارضه با آن اجتناب نماید. چون که معارضه و برخورد با آن قطعاً موجب هلاکت و ویرانی بنای وجود او می‌گردد، بلکه بروی واجب است که با آن سازگار و همگام باشد و بدان پاسخ دهد، آن وقت او رستگار می‌شود و نجات می‌یابد. و به این گونه مسلمان در واقعیت زمین کار می‌کند و به این سنتهای غیر قابل تغییر الهی ملتزم و متعهد می‌باشد، و پیوسته امیدوار است که به مقتضای این سنتهای تغییرناپذیر الهی نتیجه عمل خویش را می‌بیند. ولی پیوسته این حقیقت را درک می‌کند که این اسباب ظاهری نیست که کار می‌کند و می‌آفریند، بلکه این تنها الله است مؤثر حقیقی و فاعل حقیقی و این نتیجه خود به خوداز اسباب ظاهری نمی‌آید، بلکه خداوند با تقدیر خود بین اسباب و نتیجه ترتیب و تقدیر برقرار کرده است، واین که اگر او بخواهد این نتیجه معین بر سبب آن مترتب نمی‌گردد، بلکه نتیجه دیگری مترتب می‌شود پس با تقدیر او است که هر نتیجه معینی بر سبب معینی مترتب می‌شود و در جهان هیچ قدرت و نیروی وجود ندارد که مانع تحقق تقدیر الله باشد و چیزی را که مقدر کرده است تغییر دهد. و از این جا است که در ذهن و احساس مسلمان برحسب سنتهای جاری ربانی، بین ایمان او به سبب و نتیجه آن و بین ایمان او به معجزه‌ای که در آن، نتیجه از سبب ظاهری خود تخلف می‌کند، هیچ گونه تعارضی وجود ندارد و در آن سنتی دیگری از سنتهای الهی عمل می‌کند که سنت خارق عادت است. بنابراین، به وحی الهی و به معجزات و خوارق عاداتی که بر دست پیامبران الهی ظاهر می‌شود، ایمان می‌آورد و اعتقاد و باوری پیدا می‌کند به اینکه الله قادر است که هر گاه بخواهد می‌تواند تمام نظام جهان هستی را تغییر دهد. ولی در همان وقت بر این اساس عمل می‌کند که سنت جاری الهی نزدیکترین احتمال است، پس وسایل کار خویش را آماده می‌کند و به اسباب عمل می‌کند و اسباب را نیز درحدّ خود معتبر می‌داند و سپس بر خداوند توکل می‌نماید و از این جا است که مسلمان برای اینکه در زمین فعالیت و تأثیر داشته باشد و برای اینکه تغییر را به وجود آورد و چیزی جدیدی را بسازد، احتیاج به این ندارد که ایمان به قدر و قدرت خدا را ملغی نماید.

و ایمان به قدر و قدرت الله بر طریقه صحیح اسلامی او رابه منفی‌گری و تواکل و تنبلی وعدم اتخاذ اسباب و ابزار و عدم اتخاذ اسباب نمی‌کشاند و او را بدان وا نمی‌دارد. بلکه این انحرافی که اخیراً مسلمانان در قرون اخیر بسبب فساد عقیده به قضا و قدر نزد آنان، بدان مبتلی شده‌اند، به این منفی‌گری و بیکارگی کشیده شده‌اند و این عقیده به قضا و قدر الهی ذاتاً سبب آن نیست. چون ذاتاً این عقیده بود که در صورت و سیمای صحیح و درست آن، مسلمانان را به فاعلیت بی‌نظیر و تأثیر در زمین و جهان واداشت که در زمین و در جهان در دنیای جنگ و دنیای

سیاست و دنیای عقیده و دنیای اقتصاد و دنیای ماده و دنیای هنر و. تغییراتی پدید آورند که در این مدت کوتاه برای هیچ ملت دیگری پیش نیامد! و هرگز در ذهن و احساس مسلمانان اولیه این تصور پدید نیامد که گمان کنند، واقع موجود ممکن نیست که تغییر نماید، به این جهت که بر قضا و قدرت الله استوار و پابرجا است! چون بحقیقت آنان در پرتو قضا و قدر الهی آمده بودند تا این واقع موجود در آن زمان را به مقتضای بار امانتی که بر دوش انسان افتاده است و به مقتضای فاعلیت بشری متضمن در «خلافتی» که خداوند برای آن انسان را آفریده است تغییر دهند و اصلاً در ذهن و احساسشان نبود و بخاطرشان نمی‌گذشت که تلاش برای تغییر واقع بد و واقعیت تباه یا واقعیت منحرف، تمرد و عصیان بر ضد تقدیر الله خواهد بود. چون که خداوند این سخن مشرکین را نپذیرفت:

«سَیَقُولُ الَّذِینَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا أَشْرَكْنَا وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَّمْنَا مِنْ شَيْءٍ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِینَ مِنْ قَبْلِهِمْ حَتَّىٰ ذَاقُوا بَأْسَنَا قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ مِنْ عِلْمٍ فَتُخْرِجُوهُ لَنَا إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ (انعام/ ۱۴۸)

مشرکان خواهند گفت: اگر خدا می‌خواست، ما و پدران ما مشرک نمی‌شدیم، و چیزی را تحریم نمی‌کردیم. کسانی که پیش از آنان بوده‌اند نیز همین گونه تکذیب می‌نمودند تا عذاب ما را چشیدند بگو: آیا دلیل قاطعی دارید تا آن را به ما ارائه دهید؟! شما فقط از پندارهای بی‌اساس پیروی می‌کنید و از روی ظنّ و تخمین کار می‌کنید.

بلکه مسلمانی که صاحب عقیده صحیح و مستقیم است با چشم دوختن به تقدیر الله، به تغییر این واقعیت بد و منحرف روی می‌آورد وامیدوار است که خداوند او را بر این کار تغییر واقعیت تباه و منحرف پیروز گرداند و به وی یاری رساند و این است معنی توکل بعد از عمل به اسباب و اتخاذ اسباب:

فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ (آل‌عمران/ ۱۵۹)

چون تصمیم گرفتی و به اسباب عمل کردی به خدا توکّل کن.

پس هر گاه کسی بگوید که اروپا در سایه ایمان به فاعلیت و تأثیر قطعی انسان و تأثیر قطعی اسباب ظاهری و نتیجه حتمیت و ضرورت، این ابداعات شگفت‌انگیز را به دست آورده است، نه به فاعلیت قضا و قدرت الله، پس به وی می‌گوییم: این مسئله چنین است. ولی این مقدار وحشتناک و ترسناک از پریشان خاطری و اضطراب و سرگردانی و جنون و دیوانگی و خودکشی، و بیماریهای روانی و عصبی، و جرائم و بزهکاریها، و اعتیاد به مَی‌خوارگی، و اعتیاد به مواد مخدر و را نیز ابداع کرده است آن را چه می‌گوئی؟!

چون که پیکار سبب و نتیجه همیشه برحسب آرزوی و هـوای انـسان صـورت نمی‌گیرد چون که در آن دلها بذکر الله آرامش نمـی‌یابنـد، آن گونـه کـه دلهـای مؤمنان بذکر الله آرامش می‌یابد:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبه هم بِذِكْرِ اللَّهِ أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (رعد/ ۲۸)

آن کسانی که ایمان می‌آورند و دلهایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می‌کند. هان! دلها با یاد خدا آرام می‌گیرند.

«قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ (توبه/ ۵۱)

بگو: هرگز چیزی به ما نمی‌رسد، مگر چیزی که خدا برای مـا مقـدّر کـرده باشـد. او مولی و سرپرست ما است، و مؤمنان باید تنها بر خدا توکّل کنند و بس.

بی‌گمان این مؤمنان در واقعیت زمین تمدن و پیشرفت را ابداع نمودند بـدون اینکه به این پریشان‌خاطری و اضطرابات جاهلیت معاصر مبتلی گردند.

***

اما واقعیتی که عواطف بشری را به مسخره می‌گیرد و آنها را ضایع‌کننده وقـت و کوشش می‌داند، و هیچ بهره مادی را نمی‌آورد، در واقع در اروپا به وجود آمد در نتیجه خشکیدن سرمایه روحی و درونی و وجدانی که بعـد از دور کـردن دیـن از زندگیشان، و قطع پیوندهایشان با خدا و با روز رستاخیز، بدان گرفتار شدند و اگر آن را واقعیت می‌نامند، در حقیقت می‌خواهنـد بـه ایـن وسـیله، ایـن خـشکیدن سرمایه روحی معیوب خود را که زندگیشان را پوشانده است، سرپوش بگذارند و از دیدها نهان دارند، و آنچه که در سایه آن زندگی می‌کنند، ابزار ی است کـه کـار می‌کند و تولید می‌نماید بدون اینکه احساس و درکی داشته باشد.

بلکه احساس می‌کنند! احساس خـالی بـودن وقـت کـشنده را مـی‌کننـد کـه می‌کوشند آن را با لهو و لعب و بیهودگی و بی‌بندوباری پر کنند، و می‌کوشـند آن را با موادمخدر و با می‌خوارگی و فرو رفتن در مسائل جنسی پر کنند. و گاهی بـه سگها پناه می‌برند! و شماره سگها در اروپا و آمریکا، نزدیک است که در بعـضی از اوقات به نصف عدد ساکنان آنجـا برسـد! سـپس گفتـه‌انـد ایـن نتیجـه تحـول و دگرگونی است!

در مجتمعات کشاورزی «متأخر» مردم عواطـف و وجـدانها و علایـق و روابـط اجتماعی دارند و به همدیگر کمک می‌کنند و به همدیگر محبت می‌ورزند. چـون که طبیعت زندگی روستایی مستلزم و مستوجب آن است!

اما در مجتمعات صنعتی پیشرفته و مترقی، این روابط و پیونـد بـا هـم از هـم می‌گسلد و بریده می‌شود. چون که هر فردی برای خـود اسـتقلال اقتـصادی دارد

حتی مرد و زنی که با هم، زن و شوهرند، این استقلال فردی را دارند! پس هر یک از آنان دنیای مستقلی برای خود دارد. بنابراین، روابط و پیوند بین آنان، روابط کاری است نه روابط عاطفی و وجدانی!

علاوه بر اینکه ساکنان یک مجتمع پر ازدحام که دائماً در نقل و انتقال از مکانی به مکان دیگرند، ممکن نیست که همدیگر را بشناسند و میانشان روابط و پیوندی به وجود آید، مگر همان روابطی که عمل و کار مقتضی آن است، پس گره پیوندشان سست است، و هر یک کیان و هستی مستقل دارد، و در شئون و امور کسی دیگر دخالت نمی‌کنند و کسی نیز در امور وی دخالت نمی‌نماید. حتی همسایه‌ها در یک خانه و یک آپارتمان به همدیگر علاقه و پیوندی ندارند! بنابراین، مجالی برای عواطف و وجدانهانیست، و هر فردی به افزایش درآمد ویژه خویش سرگرم است ومی‌خواهد در چهارچوب وجود خویش از زندگی بهره‌مند گردد و به راستی در توصیف این واقعیت پست خویش راست گفته‌اند، اما در سبب و علت آن دروغ می‌گویند! و باز هم دروغ گفته‌اند در اینکه بدان صفتِ قانونی و امر واقع هماهنگ و سازگار با طبیعت اشیا داده‌اند و در آفرینش درست الهی ممکن نیست که بشر هر گاه به یک فتح علمی دست یافتند یا در عالم ماده پیشرفت کردند از مرتبه انسانیت خود بیرون آیند، و علاوه بر آن هر اندازه در میدان علم و پیشرفت مادی بیشتر پیشرفت کنند، بیشتر از مرتبه انسانیت خود فرود آیند و بمقدار آن به پستی گرایند!

و ممکن نیست که خداوند بر بشریت فرض کرده باشد، که هر وقت به تسخیر نیروهای جهان مسخر برای او از جانب الله، دست یافت، و هر اندازه در اطراف و اکناف زمین رفت و از رزق و روزی الله خورد، و هر اندازه درعلم و دانشی که خداوند به وی بخشیده است، پیشرفت کرد، به صورت زشتی مسخ شود و به هیچ سببی به «انسان» انسانی که خداوند او را برای خلافت در زمین آفریده است، نسبتی نداشته باشد، با انسانی که خداوند او را فضیلت بخشیده و مرتبه او را برتر از سایر کائنات قرار داده است! بی‌گمان این چنین چیزی از کفر به خدا و روز رستاخیز، و از اقامه و برپایی زندگی بر غیر اساسهای که خداوند برای تحکیم زندگی بشر روی زمین، نازل کرده است، به وجود می‌آید! و همچنین از عمارت و آبادانی زمین بر غیرشریعت و روش الهی است که در یک آن، پیشرفت مادی و روحی را تضمین می‌کند.

نه! هرگز! این پیشرفت و ترقی نیست، بلکه این وارونگی و سرنگونی است!

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ؛ وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِم لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ

أَرْجُلِهِمْ مِنهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ وَكَثِيرٌ مِنهُمْ سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ (مائده/ ۶۵ ـ ۶۶)

و اگر اهل کتاب ایمان بیاورند و پرهیزکاری پیشه کنند، گناهانشان را می‌زداییم و آنان را به باغهای پرنعمت بهشت داخل می‌سازیم؛ و اگر آنان به تورات و انجیل و به آنچه که از سوی پروردگارشان بر آنان نازل شده است عمل بکنند از بالای سر خود و از زیرپای خود روزی خواهند خورد. جمعی از آنان عادل و میانه‌روند ولی بسیاری از ایشان بدترین کاری را انجام می‌دهند.

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ وَلَكِنْ كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ (اعراف/ ۹۶)

اگر مردم این شهرها و آبادیها ایمان می‌آوردند و پرهیز می‌کردند، برکات آسمان و زمین را روی آنان می‌گشودیم ولی آنان به تکذیب پرداختند و ما هم ایشان را به کیفر اعمالشان گرفتار و مجازات نمودیم.

پس اگر امروز علی‌رغم این وارونگی و سرنگونیشان در «انسانیت»، از نظر علمی و اقتصادی و جنگی، و سیاسی، و مادی پیشرفت چشمگیری کرده‌اند این مخالف نیست با سنت الهی که خداوند آن را در کتاب خود به ما معرفی کرده است و برای ما نازل فرموده است، و این هم به نوبه خود گونه‌ای است از گونه‌های تحرکشان به سوی هلاکت و خرابیشان:

«فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ (انعام/ ۴۴)

هنگامی که آنان فراموش کردند آنچه را که بدان متذکّر و متّعظ شده بودند درهای همه چیز را به رویشان گشودیم تا آن گاه که به آنچه بدیشان داده شد، شاد و مسرور گشتند ما به ناگاه ایشان را بگرفتیم و آنان مأیوس و متحیّر ماندند.

نه خیر! هرگز! بلکه خداوند اراده کرده است که انسان در میدان علم و دانش پیشتاز باشد و نیروهای آسمانها و زمین را رام و مسخر خویش سازد، تا به آبادانی زمین و خلافت در آن قیام نماید یعنی قدرت و تمکن و ساخت و ساز و دگرگونی پدید آورد، و این در حالی است که کرامت انسانی والای را که خداوند بدان به وی کرامت بخشیده است. محافظت نماید و در تمام مجالات و میدانهای انسانیت خواه مجال حق و عدالت یا مجال عواطف انسانی یا مجال روابط خانوادگی، یا مجال اخلاقیات انسانی آن کرامت را نگه دارد.

و این کار در پرتو پیروی او از شریعت و راه خداوند ممکن است. پس هنگامی که مردم از شریعت و راه ربانی و هدایت الهی پیروی می‌نمایند، یک تمدن متوازن از جمیع جهات پدید می‌آورند، که در آن جانب ماده و جانب روح با هم سازگار و

متوازنند و خداوند خود این توازن را برای مردم تضمین کرده است، هنگامی که ایمان می‌آورند: «که از آسمان و زمین و از بالا و پایین روزی ما را می‌خورند و درهای برکات خویش را از آسمان و زمین بر آنان می‌گشاییم» اما هنگامی که فراموش می‌کنند آنچه به آنان تذکر داده شده است، تا مدت موقت درهای هر چیزی را برویشان می‌گشاییم، و گاهی از لذتها و متاع دنیا برخوردار می‌گردند و به سان چهارپایان می‌خورند و رفتار می‌کنند. ولی در زندگی خود هرگز برکت را نمی‌یابند و هرگز آرامش خاطر نخواهند داشت. چون اطمینان و آرامش خاطر جز به ذکر الله نمی‌آید، و آنان نمی‌خواهند که خدا را ذکر کنند و زندگی خویش را با ذکر او سرشار از برکات او نمایند:

«الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبه هم بِذِكْرِ اللَّهِ أَلا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ (رعد/ ۲۸)

آن کسانی که ایمان می‌آورند و دلهایشان با یاد خدا سکون و آرامش پیدا می‌کند. هان! دلها با یاد خدا آرام می‌گیرند.

و دروغ است آنچه می‌گویند: عواطف و وجدانهای انسانی در عصر پیرفت علمی و مادی جایگاهی ندارد. !

این چه چیزی است که مردم را منع می‌کند از اینکه حقیقتاً آدمی باشند هنگامی که در مجال ومیدان علم و تولیدات مادی پیشرفت می‌کنند؟! چه چیزی است که آنان را از شناخت همدیگر منع می‌نماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَى وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ (حجرات/ ۱۳)

ای مردمان! ما شما را از مرد و زنی آفریده‌ایم، و شما را تیره تیره و قبیله قبیله نموده‌ایم تا همدیگر را بشناسید بی‌گمان گرامی‌ترین شما نزد خدا متقی‌ترین شما است.

و هر گاه اهل شهرهای بزرگ نمی‌توانند همگی همدیگر را بشناسند و با هم در چهارچوب گسترده ابراز محبت و مودت کنند، پس چه چیزی همسایگان را از این کار باز می‌دارد؟! و چه چیزی اهل یک محله را از این کار منع می‌کند، که اگر این کار را مورد توجه قرار دهند و در حساب خویش منظور دارند و بدان چشم بدان ننگرند که ضایع کردن وقت و تلاششان است؟!

و این وقت و تلاشی که بدان بخل می‌ورزند از اینکه صرف عواطف انسانی و علاقات و روابط محبت و نزدیکی به هم گردد، به کجا می‌رود؟! آیا به راستی صرف پیشرفت علمی و زیادی تولید می‌شود؟! پس این وقتی که صرف گذراندن در مکانهای لهو و لعب و گشت‌وگذار و کلبه‌های شبانه و روزانه فساد و تباهی و

قمارخانه‌ها و میکده‌ها و بیهوشی مستی و مواد مخدر، و نقشه کشیدن برای ارتکاب جرائم انسانی فردی یا جمعی یا دولتی و بین‌المللی و سپس تنفیذ و اجرای این طرحهای شیطانی می‌گردد، به کجا می‌رود؟!

اگر اهل محله‌ای برای ادای نماز دور هم جمع شوند، اگر برای عیادت بیمار و دلجویی از اندهگینی و مصیبت‌زده‌ای به هم برسند، اگر در شب نشینی سالم و پاک و دور از گناه با هم گرد آیند و بدون ارتکاب گناه خستگی را از خود دور سازند، آیا این کارها در تولید و پیشرفت علمی تأثیر بد دارد و مانع آن می‌شود؟!

نه! هرگز! این اوضاع جاهلی پیشرفت و دگرگونی است بلکه بدبختی سرنگونی است. وشیوه تربیت اسلامی که مردم را بر واقعیت تربیت می‌نماید، از عواطف انسانی آنان نمی‌کاهد، و روح محبت و مودت را از آنان نمی‌گیرد، بلکه آن را متمم و مکمل ایمان و قرینه و نشانه ایمان قرار می‌دهد:

«وَاعْبُدُوا اللَّهَ وَلا تُشْرِكُوا بِهِ شَيْئًا وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا وَبِذِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينِ وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَى وَالْجَارِ الْجُنُبِ وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ (نساء/ ۳۶)

خدا را عبادت کنید و هیچ چیزی را شریک او مکنید و نیکی کنید به پدر و مادر، خویشان، یتیمان، درماندگان و بیچارگان، همسایگانِ خویشاوند، همسایگانِ بیگانه، همدمان، مسافران، و بندگان و کنیزان.

«أَلا أَدُلُّكُمْ عَلَي شَيءٍ إِذَا فَعَلْتُمُوهُ تَحابَبْتُمْ؟ أَفْشُوا السَّلامَ بَيْنَكُمْ». [۱]

آیا می‌خواهید شما را به چیزی راهنمایی کنیم، که اگر آن را انجام دادید، به همدیگر محبت می‌کنید و همدیگر را دوست می‌دارید؟ به همدیگر سلام کنید و این رسم را در میان خود شایع نمایید.

«اِنَّ مِنْ عِبادِاللهّ أُناساً ما هُمْ بِأَنبياءَ وَلا شُهَداءَ، يَغبِطُهُمْ الأَنبِياءُ والشُهَداءُ يوم الْقِيامَةِ لِمَكانِهِمْ مِنَ اللهّ تعالي قالُوا: يا رَسُولَ اللهّ تُخْبِرُنا مَنْ هُمْ؟ قال: هُمْ قَومَ تَحابُّوا بِرُوحِ اللهّ عَلي غَيرِ أَرحامٍ بَيْنَهُمْ وَلا أَمْوالٍ يتعاطونَها. فَوَاللهّ اِنَّ وُجُوهَهُمْ لَنُورٌ وَاِنَّهُمْ لَعَلي نورٍ. وَلايَخافُونَ اذاخافَ النَّاسُ، و لايَحْزَنُونَ إذا حَزِنَ النّاسُ و این آیه را خواند: «أَلا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلا هُمْ يَحْزَنُونَ (یونس/ ۶۲) [۲]

بعضی از بندگان خدا هستند که نه انبیاء و نه شهداء هستند، ولی در روز رستاخیر انبیاء و شهداء به آنان غبطه می‌خورند به خاطر منزلتی که نزد خدای متعال دارند، گفتند: ای رسول خدا به ما نمی‌گویی که آنان چه کسانی هستند؟ گفت: آنان قومی هستند که با روح خدایی و به خاطر رضای خدا به همدیگر محبت و مودت می-

---

۱. به روایت مسلم و ابوداود وترمذیّ.
۲. به روایت ابوداود.

ورزند بدون اینکه با هم پیوند خویشاوندی داشته باشند یا به خاطر توقع مالی چنین کنند، به خدای سوگند از چهره‌شان نور تابان است و بر نور هستند و هنگامی که مردم از حساب خود ترسانند بر آنان ترسی نیست و هنگامی که مردم از حساب خود اندوهگین هستند، بر آنان اندوهی نیست، و این آیه را خواند: (هان! بی‌گمان دوستان خداوند ترسی بر آنان نیست و غمگین نمی‌گردند).

آری! چنین است، انسانی که خداوند او را در بهترین شکل و هیأت و احسن تقویم آفریده است.

***

بر این شیوه فراگیر محکم اسلام انسان را در مرحله پختگی و حد کمال تربیت می‌کند واو را در برابر مسئولیاتش قرار می‌دهد. و پیش از همه، مسئولیت بزرگ او در برابر الله، که تمام مسئولیتها و تکالیف وی در زیر آن مندرج می‌باشند:

إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الأَلْبَابِ؛ الَّذِينَ يُوفُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَلا يَنْقُضُونَ الْمِيثَاقَ؛ وَالَّذِينَ يَصِلُونَ مَا أَمَرَ اللَّهُ بِهِ أَنْ يُوصَلَ وَيَخْشَوْنَ رَبه هم وَيَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ (رعد/ ۱۹ ـ ۲۱)

تنها خردمندان درک می‌کنند؛ آن کسانی که به عهد خدا وفا می‌کنند، و پیمان را نمی‌شکنند؛ و کسانی که برقرار می‌دارند پیوندهایی را که خدا به حفظ آنها دستور داده است، و از پروردگارشان می‌ترسند و از محاسبه بدی هراسناک می‌باشند.

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا؛ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلا (نساء/ ۵۸ ـ ۵۹)

بی‌گمان خداوند به شما دستور می‌دهد که امانتها را به صاحبان امانت برسانید، و هنگامی که در میان مردم به داوری نشستید اینکه دادگرانه داوری کنید. خداوند شما را به بهترین اندرز پند می‌دهد. بی‌گمان خداوند دائماً شنوای بینا بوده و می‌باشد.

و اسلام در ذهن وحس انسان معنی توجه به خدا را به وسیله عبادت و شکر وسپاسگزاری و توبه و بازگشت به سوی او، عمق و ژرفایی می‌بخشد:

حَتَّى إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَى وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ (احقاف/ ۱۵)

زمانی که به کمال قدرت و رشد عقلانی می‌رسد، و به چهل سالگی پا می‌گذارد. می‌گوید: پروردگارا! به من توفیق عطاء فرما تا شکر نعمتی را به جای آورم که به من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای، و کارهای نیکویی را انجام دهم که می‌پسندی و مایه

خوشنودی تو است، و فرزندانم را صالح گردان و صلاح و نیکویی را در میان دودمانم تداوم‌بخش. من توبه می‌کنم و به سوی تو برمی‌گردم، و من از زمره مسلمانان و تسلیم‌شدگان فرمان یزدانم.

و او را بر عمل ثمربخش و بر اکتساب مهارت تا حد اتقان و استواری تشویق می‌کند و در او نگاه واقع‌بینانه به امور را تربیت می‌نماید، بدون انحرافات جاهلیت در نگاهش به «واقعیت». پس بین او و پروردگارش، و بین او و ایده‌آلها وارزشهایش و بین او و بین اهل و عشیرتش و بین دنیا و آخرتش فرق و جدایی نمی‌اندازد. او واقع بین است. ولی نفس خویش را در دایره محسوسات و ادراک حواس محصور نمی‌نماید. چون که حقیقت وجود و هستی بسیار بزرگتر و گسترده‌تر است از آنچه که حواس ظاهری درک می‌کند. او واقع‌بین است ولیکن خود را در چهارچوب زمین و در زندگی دنیا محصور و محبوس نمی‌نماید. چون که حقیقت آخرت، بسیار بزرگتر و با اهمیت‌تر است از حقیقت زمین. سپس در ذهن و احساس او بین دنیای حاضر و دنیای آینده فرق و جدایی نیست. چون تمام آنها یک سفر واحده است که آغاز آن در دنیا و آخر آن در آخرت است. ولی دو راه مختلف هستند در زندگی دنیا که به دو نهایت و فرجام مختلف در آخرت منتهی می‌گردند. که در اولی رنج و مشقت و عذاب و کوشش دنیا پایان می‌یابد تا نعمت وخوشی بی‌حد و انتها شروع گردد و در دومی انواع نعمتهای عارضی سابق در دنیا پایان می‌یابد، سپس عذاب و کیفر شروع می‌شود.

كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ؛ فَرِيقًا هَدَى وَفَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمُ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ (اعراف/ ۲۹ ـ ۳۰)

خداوند همان گونه که شما را در آغاز آفریده است، بر می‌گردید؛ گروهی که هدایتشان بخشیده است، و گروهی که درخور گمراهی گردیده و سرگشته شده‌اند، چرا که به جای یزدان شیاطین را به دوستی و سروری گرفته‌اند و خویشتن را راه‌یافته پنداشته‌اند.

او واقعی است. ولی نفس خویش را در جنبه مادی زندگی محصور نمی‌سازد. چون که حقیقت روح بسیار گسترده‌تر و عمیق‌تر است از حقیقت محسوس به حواس ظاهر و حقیقت ماده و مادیات. سپس می‌داند که در حقیقت این فرق و جدایی وهمی و خیالی بین عالم ماده و عالم روح وجود ندارد. نه در حقیقت انسان و نه در حقیقت جهان هستی این تفاوت و جدایی نیست.

اما انسان، به حقیقت از یک آب و گل زمین و نفخه‌ای و دمی از روح الله آفریده شده است که به هم آمیخته‌اند و چنان ارتباط و پیوندی باهم دارند که

یکی از دیگری جدا و منفصل نمی‌گردد:

«إِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي خَالِقٌ بَشَرًا مِنْ طِينٍ؛ فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ (ص/ ۷۱ ـ ۷۲)

وقتی که پروردگارت به فرشتگان گفت: من انسانی را از گِل می‌آفرینم؛ هنگامی که آن را سر و سامان دادم و آراسته و پیراسته کردم، و از جان متعلّق به خود در او دمیدم، در برابرش سجده ببرید.

اما جهان هستی، به حقیقت دانش نوین این فاصله و فرق وهمی و خیالی بین ماده و نیرو را از میان برداشته است، و دیگر امروز هیچ کسی از دانشمندان از ماده‌ی جدا از نیرو، یا از نیروی جدا از ماده سخن نمی‌گوید. چون در حقیقت یکی از دیگری جدانیست و جدایی و عزلت یکی از دیگری وجود ندارد! او واقع بین است. ولی نفس خویش را در چهارچوب تنگ ذات خود و حتی در چهارچوب خانواده کوچکش محصور و محبوس نمی‌سازد. چون در حقیقت روابط و به هم پیوستگی در جامعه و در تمام وجود بشری، بسیار بزرگتر و خطرناک‌تر است از چهارچوب و حدودات او و خانواده او.

بنابراین، او با وجود اشتغال بذات و خانواده‌اش، به امور عمومی نیز مشغول است، همان گونه که در اصطلاح امروز بدان نامیده می‌شود. سپس علاوه بر این اسلام بر انسان فرض و واجب می‌کند که به این امور عمومی و امور دیگران اشتغال ورزد. چون در جامعه اسلامی هر نوع موضع‌گیری مردم در برابر هر چیزی تنها در چهارچوب و حدود شریعت خداوند صورت می‌گیرد.

و این موضع‌گیری یا واجب است یا مستحب یا مباح یا مکروه یا حرام است و او محکوم و مکلف به آن است به اینکه در موضعگیری خویش به چیزی حکم کند که خداوند نازل کرده است، سپس به مقتضای این حکم الله موضع معینی می‌گیرد، پس یا بدان اقرار می‌کند و به سوی آن می‌خواند، یا اگر کسی با آن حکم الله مخالفت کند، او عملاً با آن مبارزه می‌کند، و اگر آن را نتوانست، با زبانش آن را انکار می‌نماید و اگر آن را نیز نتوانست، در دل خود با آن انکار می‌کند و با آن همراه نمی‌شود و این آخری ضعیف‌ترین شق ایمان است.

او واقع‌بین است ولیکن خشک مغز و بی‌احساس و سنگین دل و بی‌عاطفه نیست. چون لطافت و طراوت عواطف انسانی برای نفس کسبی است و بمراتب بزرگتر و شادی بخش‌تر است از کسب مادی. چون وجود حقیقی نفس انسانی بعد از سیر شدن و تأمین نیازهای جسمی با این عواطف انسانی است که استقرار و آرامش می‌یابد!

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ (روم/ ۲۱)

و یکی از نشانه‌های خدا این است که از جنس خودتان همسرانی را برای شما آفرید تا در کنار آنان بیارامید، و در میان شما و ایشان مهر و محبّت انداخت. مسلّماً در این نشانه‌ها و دلائلی است برای افرادی که می‌اندیشند.

«وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (توبه/ ۷۱)

مردان و زنان مؤمن، برخی دوستان و یاوران برخی دیگرند. همدیگر را به کار نیک می‌خوانند و از کار بد باز می‌دارند، و نماز را چنان که باید می‌گزارند، و زکات را می‌پردازند، و از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری می‌کنند. ایشان کسانیند که خداوند به زودی ایشان را مشمول رحمت خود می‌گرداند. خداوند توانا و حکیم است.

«مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ (فتح/ ۲۹)

محمد فرستاده خدا است، و کسانی که با او هستند در برابر کافران تند و سرسخت، و نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوزند.



سپس اسلام او را به حال خود می‌گذارد تا به وجود خود در زمین تحقق بخشد. که عبارت است از وجود خلیفه هوشمند و هدایت یافته مکلف به آبادانی زمین به مقتضای شریعت الله. که در آن شریعت خداوند را برپای دارد و در اطراف و اکناف آن به جست‌وجو بپردازد و از روزی الله بخورد و از نیروهای رام شده برای او از جانب الله بهره‌برداری نماید و برای اقامه حق و عدالت و دادی که خداوند بدان امر کرده است مجاهده و محاوله نماید و در خلال تمام این کارها متخلق با خلاق «لااله‌الاالله» باشد، و به این وسیله و از این راه به معنی حقیقی عبادت الله تحقق بخشد:

«لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ وَآتَى الْمَالَ عَلَى حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَى وَالْيَتَامَى وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرِّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَالْمُوفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ (بقره/ ۱۷۷)

این که چهره‌هایتان را به جانب مشرق و مغرب کنید، نیکی نیست بلکه نیکی کسی است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب و پیغمبران ایمان آورده باشد، و

مال را با وجود علاقه‌ای که بدان دارد به خویشاوندان و یتیمان و درماندگان و واماندگان در راه و گدایان دهد، و در راه آزادسازی بردگان صرف کند، و نماز را برپا دارد، و زکات را بپردازد، و وفاکنندگان به پیمان خود بوده هنگامی که پیمان بندند، و در برابر فقر و بیماری و هنگام نبرد، شکیبایند. اینان کسانی هستند که راست می‌گویند و به راستی پرهیزکاران اینانند.

و آن وقت است که او آن ثمره‌ی رسیده‌ای است که خداوند دوستش دارد:

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ؛ جَزَاؤُهُمْ عِنْدَ رَبِه هم جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الأنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ (بنيه/ ۷ ـ ۸)

بی‌گمان کسانی که مؤمنند و کارهای شایسته و بایسته می‌کنند، آنان مسلّماً خوبترین انسانها هستند؛ پاداش آنان در پیشگاه پروردگارشان باغهای بهشتی است که جای ماندگاری است و رودبارها در زیر آن روان است. جاودانه برای همیشه در آنجا خواهند ماند. خدا از ایشان راضی و ایشان هم از خدا خوشنودند! این از آنِ کسی خواهد بود که از پروردگار خویش بهراسد.

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا (مریم/ ۹۶)

بی‌گمان کسانی که ایمان می‌آورند و کارهای شایسته و پسندیده انجام می‌دهند، خداوند مهربان آنان را دوست می‌دارد و محبت ایشان را به دلها می‌افکند.

به راستی سزاوارخواهد بود که خداوند به راه راست هدایتشان نماید:

«وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ (عنکبوت/ ۶۹)

کسانی که برای ما تلاش و در راه ما جهاد کنند، آنان را در راههای منتهی به خود رهنمود می‌گردانیم، و قطعاً خدا با نیکوکاران است.

***

و این است راه خدا و راه ربانی گسترده و فراگیر و متکامل و عمیق و محیط بر همه جوانب و این است راه خدا برای معالجه نفس انسانی، از آغاز کودکی تا مرحله پختگی و کمال. بی‌گمان این راهی است که عملاً پدید آمدن و پرورش یک «انسان صالح» را تضمین می‌کند. از نظر فردی و جمعی و امتی متکامل و ضامن تربیت و بارآوردن آن امت خیر و نیکویی است که مستحق این توصیف ربانی باشد:

«کُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ (آل‌عمران/ ۱۱۰)

شما بهترین امّتی هستید که به سود انسانها آفریده شده‌اید.

همان امتی که خداوند آنان را امت وسط و میانه‌روی قرار داده است تا گواه و پیشرو تمام بشریت گردد:

﴿وَكَذَٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ (بقره/ ۱۴۳)

و بی‌گمان شما را ملّت میانه‌روی کرده‌ایم تا گواهانی بر مردم باشید.

و اگر این امت مدتی در ادای رسالت و وظیفه‌ای که خداوند آن را بدان مکلف ساخته است، سستی و تنبلی و قصور وزریده است.

و اگر این سستی و قصور و کوتاهی اثر و آثارش تنها نزد این امت، و ضعف و عقب‌ماندگی و خواری و از هم پاشیدگی آن بر دست دشمنانش، متوقف نگردیده است، بلکه به تمام بشریت نیز سرایت نموده است، بشریتی که هدایت ربانی جلوه‌گر در این امت را از دست داده است، و امتی که به تنهایی می‌تواند انحرافات بشریت را راست و درست و اصلاح نماید. و از راه همین سستی و قصور و کوتاهی در گرداب تاریکیها غوطه‌ور گردیده است، و شیاطین و شیطان صفتان آن را به پستیها و لغزشگاههای بی‌نظیر در تاریخ تمام بشریت، در زشتی و قباحت و آثار چندش آورش، رهبری و قیادت می‌کنند.

و اگر تمام اینها صحیح است، بی‌گمان با وصف تمام این حالات امروز حرکات و نهضتها و جنبشهایی برای بیداری و از نو زنده ساختن احکام اسلامی وجود دارد که در مناطق بسیاری در اطراف و اکناف زمین مژده‌بخش خیر و خوبی است.

و هنگامی که نسل جدیدی از مسمانان بر سبک شریعت و راه الله و تربیت اسلامی تربیت گردد، این خیری که بیداری جنبشهای اسلامی مژده آن را می‌دهد تحقق می‌یابد و این خیر یک خیر دو جانبه است که اثر و آثار آن تنها نزد این امت متوقف نمی‌گردد و تنها برای آن نیست، بلکه به تمام بشریت سرایت می‌نماید. بشریت سرگردان امروزی که از گزش نیش ضایع شدن و سرگردانی و سردرگمی و پریشان خاطری و اضطراب رنج می‌برد، و به راستی در جست‌وجوی راه نجات است و جز اسلام راهی برای نجات وجود ندارد و اسلام نیز تنها از راه بشریت مؤمن بدان این راه نجات را تقدیم بشریت می‌کند، مؤمنانی که عقیده به اسلام در عمق قلبشان استقرار یافته باشد، و از راه ارزش و اصول و مبادی جلوه‌گر در رفتار و سلوک واقعی برگرفته از این عقیده. و آن وقت است که سینه بشریت سرگردان برای قبول اسلام گشوده می‌گردد و راه نجات و رهایی خویش را در ان می‌بینند و در آن می‌یابد.

بی‌گمان بر سر این راه گردنه‌های صعب‌العبور فراوانی وجود دارد. عقبات وگردنه‌های سختی از جانب نیروهای دشمن اسلام در تمام این جهان و روی این کره خاکی، که با جنبشهای بیداری اسلامی و آزادی‌بخش بیرحمانه می‌جنگند، و

با تمام نیروی خود به پیکار با آن برخاسته‌اند و از تفرقه و از هم پاشیدنشان و جذب و فتنه کردنشان و ایجاد موانع در سر راهشان استفاده می‌کنند.

و گردنه‌های متشکل از طاغوت و طاغوتیان سرکش که با تمام قدرت ونیروی خود با این جنبشهای بیداری‌بخش اسلامی بدشمنی برخاسته‌اند با تبلیغات رسواگرانه در زشت‌ترین صورتهای رسواگرانه جمعی در تاریخ به این دشمنی برخاسته‌اند، گاهی به حساب خاص خودشان و به حساب تمام نیروهای دشمن و متجاوز در همه نسلها.

و گردنه‌های متشکل از فاصله بسیار دوری بین این امت در تاریخ معاصرش و بین حقیقت اسلام. مسلمانان امروز با حقیقت اسلام بسیار فاصله دارند و این خود نیز گردنه‌ها ساخته است.

و گردنه‌های متشکل از پراکندگی خود جمعیتها و گروههای اسلامی، و نیاز آنها به رؤیت و دیدگاه روشن و واضح، ونیاز آنها به رهبری هوشمندانه مقتدری که به درجه و مرتبه مسئولیت و مستوای رویدادها ارتقا یافته باشد.

ولیکن مژده بخشیها و نویدها در داخل عالم اسلامی این امواج خروشان سرشار از جوانان پسر و دختر در هر جا است که به اصرار خواهان اسلامند و آن را به عنوان یگانه بدیل از تمام انواع جاهلیت معاصر توصیف می‌کنند، و آن را یگانه راه نجات می‌دانند. در حالی که این جوانان به یقین می‌دانند که در این شرایط اسلام ناچار از جنگ با دشمنان است، و می‌دانند که راه اسلام مملو از گردنه‌ها و مملو از قربانیها و فداکاریها است و با این وصف، بر پیشگامی در راه اصرار می‌ورزند.

و این نویدها و بشارتها در سطح و مرتبه بشریت عبارت است از آغاز و شروع بیداری فطرت بشری از این گرداب و موج خواب گمراهی که در این دو قرن اخیر در آن غرق شده است، به ویژه در این یک قرن اخیر.

این گرداب متشکل است از نظریات دروغین و پوچ و مکتبهای منحرف و رفتارهای دیوانه‌وار. و فطرت به جست‌وجوی بدیل و عوض این گرداب می‌شتابد و در این بدیل راه نجات را می‌طلبد و همان گونه که گفتیم: راه نجات جز راه و منهج ربانی و شریعت منزل الهی نخواهد بود، وگرنه، بر جاهلیت موجود افزوده می‌شود، و انحرافات و فساد منتهی به هلاکت و ویرانی می‌گردد.

بی‌گمان این نویدها و بشارتها بسیار بزرگ و مهمّند، چه در اصالت دیدگاه و چه در تمرکز آنها بر فطرت و سرمایه و پشتیبان حق[1] یا در گسترش چهارچوب و زمینه آنها که محیط بر تمام نقاط زمین است.

---

۱. رک: کتاب‌های هذا الدين و المستقبل لهذا الدين.

بدیهی است که این کار بدان سهولت و آسانی نیست که با کلمات نوشته و با زبان به گفتار در آید. این امر نیازمند جهاد و مبارزه سخت و تلخ و صبر و شکیبایی و قربانیها و فداکاریها و جان‌بازیها است. ولی این الله است که مؤمنان راستین را وعده پیروزی داده است، هنگامی که بر شرایط آن استوار باشند:

«وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا (نور/ ۵۵)

خداوند به کسانی از شما که ایمان آورده‌اند و کارهای شایسته انجام داده‌اند، وعده می‌دهد که آنان را قطعاً جایگزین در زمین خواهد کرد همان گونه که پیشینیان را جایگزین قبل از خود کرده است. همچنین دین ایشان را که برای آنان می‌پسندد، حتماً پا برجا و برقرار می‌سازد، و نیز خوف و هراس آنان را به امنیّت و آرامش مبدّل می‌سازد، مرا می‌پرستند و چیزی را انبازم نمی‌گردانند.

وَاللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (یوسف/ ۲۱)

خدا بر کار خود چیره و مسلّط است، ولی بیشتر مردم نمی‌دانند.

***

پایان ترجمه: شانزدهم دی‌ماه ۱۳۸۷

مژده به دوستداران آثار شهید سیِّد قطب

چاپ اولین سری از مجموعه آثار سید قطب به قلم زاهد ویسی:

۱ـ تصویرسازی هنری در قرآن

۲ـ صحنه‌های قیامت در قرآن

۳ـ قلمرو اسلام